فائده

[illegible]

اگر وان مقدمه برطرف شود و بعد الله تعالی کردم که اگر مقصد
شهید بهوم و اگر مقصود و بزیارت عبد العظیم بروم که مقصد
و نماز را بخضوع و خشوع بکنم و هر ضعیفی بعد از نماز بسوره
بخوانم و ان دو کار را انکه با کارها دیگر نوبه نشوم تمام
ان شاء الله که خدا توفیق دهد که مکلفم
سنه [illegible]

القسم الاول الاسم

الاسم ما دل على معنى في نفسه ٢	العلم ٧	المعرب ١٢	القول في وجوه الاعراب [illegible]
ذكر المرفوعات الفاعل ١٤	المبتدأ والخبر ١٩	خبر ان واخواتها ٢٠	خبر لا التي لنفي الجنس ٢٢
اسم ما ولا المشبهتين بليس ٢٢	المنصوبات ٢٣	المفعول المطلق	المفعول به
المنصوب بالمستعمل اظهاره	المنصوب باللازم اضماره	المنادى ٢٦	التحذير ٣١
ما اضمر عامله على شريطة التفسير ٣٢	المفعول فيه ٣٣	المفعول معه	المفعول له ٣٦
الحال ٣٧	التمييز ٤٠	المنصوب في الاستثناء والمستثنى ٤٣	الخبر والاسم في باب كان وان
المنصوب بلا التي لنفي الجنس ٣٧	خبر ما ولا المشبهتين بليس	ذكر المجرورات	الاضافة
التوابع	التأكيد	النعت ٣٠	البدل
عطف البيان ٧٨	العطف بالحروف	المبني ٧٩	المضمرات المتصل والمنفصل
اسماء الاشارة	الموصولات	اسماء الافعال والاصوات	الظروف منها ما يجب [illegible]
المركبات العدد وما شبهه [illegible] ١٠٣	الكنايات كم وكذا وكيت ١٠٦	المثنى ١٠٨	المجموع ١١٠
المعرفة والنكرة ١١٧	المذكر والمؤنث	المصغر	المنسوب

اسماء العدد	المقصور والممدود	الاسماء المتصلة بالافعال	اسم الفاعل [illegible]
اسم المفعول	الصفة المشبهة	افعل التفضيل	اسماء المكان والزمان
اسم الآلة	الاسم الثلاثي	الاسم الرباعي	الاسم الخماسي

القسم الثاني الفعل

الفعل الماضي	الفعل المضارع	اعراب المضارع	المرفوع
المنصوب	المجزوم	الامر	الفعل المتعدي وغير المتعدي
المبني للمفعول	افعال القلوب	الافعال الناقصة	افعال المقاربة
فعلا المدح والذم	فعلا التعجب	الثلاثي	الرباعي

القسم الثالث الحرف

حروف الاضافة	حروف المشبهة بالفعل ان	حروف العطف	حروف التنبيه
حروف التنبيه	حروف النداء	حروف الايجاب	حروف الاستثناء
حرف الخطاب	حروف الصلة ان وان	حرف التفسير	الحروف المصدرية ما وان

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین وعلیه نتوکل الحمد لله حق حمده
والصلوة والسلام علی نبیه محمد واله وعترته واصحابه بعد حمد الله تعالی والصلوة علی رسوله
چنین گوید محمد بن تقی بکربن محمد بن علی بن محمود واعظ یزدی که این چند کلمه بخاطر آمد که بعضی را
بنویسند بفارسی از برای ثواب اخروی در بیان آنکه در قرآن مجید در چند موضع لفظ نعمت بتا و قف
می باید کرد تا قاری قرآن چون آن فصل را بخوانند بدانند که کدام لفظ نعمت است که بتا
وقف می باید کرد و وقف بتا کنند نه بها و چون وصل کنند البته بتا وصل باید کرد و چنان
دان تو که علما گفته اند که لفظ نعمة هرجا که بیاید در قرآن مجید رسم الخط وی آنست که
بها بنویسند نه بتا و چون وقف کنند بقراءة عاصم بها وقف کنند نه بتا مگر در یازده مواضع
که بتا وقف می باید کرد هر چند که در وصل و تبا فرقست باید که قرا وقف چنین را وقف امتحانی
و اضطراری گویند نه وقف اختیاری که از قاری سؤال کنند بسبب امتحان که برای
لفظها چگونه سؤال کنند و وی گوید که چنین یا و برا نفس باز ماند و وقف کنند
و آن یازده مواضع که وقف بتا می باید کرد اول واذکروا نعمت الله علیکم وما
انزل است که در سوره البقره است که بعد از او علیکم من الکتاب است و دوم
واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء است که در سوره آل عمران است که
بعد از او فالف بین قلوبکم است وسوم اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم است که
در سوره مائده است که بعد از او ان یبسطوا الیکم ایدیهم است و چهارم بدلوا نعمت الله
کفرا است که در سوره ابرهیم است که بعد از او واحلوا قومهم دار البوار است و پنجم وان
تعدوا نعمت الله لا تحصوها است که در سوره ابرهیم است که بعد از او ان الانسان لظلوم
کفار است و ششم وبنعمت الله هم یکفرون است که در سوره نحل است که بعد از او ویعبدون
من دون الله است و هفتم یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها است که هم در سوره نحل است که
بعد از او واکثرهم الکافرون است و هشتم واشکروا نعمت الله است که هم در سوره نحل است که
که بعد از او ان کنتم ایاه تعبدون است و نهم بنعمت الله است که در سوره لقمن است که بعد از او
لیریکم من آیاته است و دهم اذکروا نعمت الله علیکم است که در سوره الحمد لله فاطر است
که بعد از او هل من خالق غیر الله است و یازدهم بنعمت ربک است که در سوره والطور است که
بعد از او بکاهن ولا مجنون است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

[illegible]

حروف التحضیض	حروف تقریب قد	حروف الاستقبال	حروف الاستفهام
حروف الترو	حروف التعلیل	حروف الردع	اللامات
تاء التانیث الساکنة	التنوین	النون المؤکدة	هاء السکت
حروف شین الوقف	حروف الانکار	حروف التذکر	
القسم الرابع فی المشترک			
الامالة	الوقف	القسم	التقاء الساکنین
حکم اوائل الکلم	زیادة الحرف	ابدال الحروف	حروف الاعتداد
القول فی الواو والیاء فاءین	القول فی الواو والیاء عینین	الواو والیاء لامین	الادغام

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین وعلیه نتوکل الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله وعترته واصحابه اجمعین بعد حمد الله تعالی والصلوة علی رسوله چنین گوید محمد بن ابی بکر بن محمد بن علی بن محمود واعظ یزدی که این درویش را بخاطر آمد که فصلی را بنویسید بفارسی از برای ثواب اخروی در بیان آنکه در قرآن مجید در چند موضع لفظ رحمت بتا وقف می باید کرد تا قاری قرآن چون آن فصل را بخواند بداند که کدام لفظ رحمت است که بتا وقف می باید کرد و وقف بتا کنند نه بها و چون وصل کنند البته بتا وصل باید کرد و چنان دان تو که علما گفته اند که لفظ رحمت هر جا که بیاید در قرآن مجید رسم الخط وی آنست که بها بنویسند نه بتا و چون وقف کنند بقراءة عاصم بها وقف کنند نه بتا مگر در هفت مواضع که بتا وقف می باید کرد همچنانکه در وصل و بتا نوشته باید نوشت و قرا وقف چنین را وقف امتحانی واضطراری گویند نه وقف اختیاری که از قاری سوال کنند بسبیل امتحان که بر این لفظها چگونه وقف کنند و وی گوید که چنین یا او برا نفس باز ماند و وقف کند و از آن هفت مواضع که وقف بتا می باید کرد اول اولئک یرجون رحمت الله است که در سورة البقره است که بعد از او والله غفور رحیم است و دوم ان رحمت الله قریب من المحسنین است که در سورة اعراف است که بعد از او وهو الذی یرسل الریاح است و سوم رحمت الله وبرکاته علیکم است که در سورة هود است که بعد از او اهل البیت انه حمید مجید است و چهارم ذکر رحمت ربک است که در سورة کهیعص است که بعد از او عبده زکریا است و پنجم الی آثار رحمت الله است که در سورة روم است که بعد از او کیف یحیی الارض بعد موتها است و ششم اهم یقسمون رحمت ربک است که بعد از او نحن قسمنا است و هفتم ورحمت ربک خیر است که هم در سورة زخرف است که بعد از او خیر مما یجمعون است ربنا اختم بالخیر والحسنی و یرحم الله عبدا قال آمینا

در سورة حم زخرف است که هم

شکر که این نامه بعنوان رسید
پیشتر از عمر بپایان رسید

الهی عاقبت محمود گردان بحق محمد وآله وعترته واصحابه اجمعین

وقف نمود این مجموعه ... فضل ... خرزی ... طالب ... از ابواب ... السلطان جعفری ... رحمت ... در شهر رمضان المبارک ... شعبان المعظم ۱۰۴۰

1

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین وعلیه نتوکل الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی اکمل المرسلین محمد وآله وعترته واصحابه اجمعین بعد حمد الله تعالی والصلوة علی رسوله چنین گوید محمد بن ابی بکر بن محمد بن علی بن محمود واعظ یزدی که این درویش را بخاطر آمد که فصلی را بنویسد بفارسی از برای ثواب اخروی در بیان آنکه در قرآن مجید در چند موضع لفظ سنت بتا می باید کرد تا قاری قرآن چون آن فصل را بخواند بداند که کدام لفظ سنت است که بتا وقف می باید کرد و وقف بتا کنند نه بها و چون وصل کنند البته بتا وصل باید کرد و چنان دان تو ای برادر من که علما گفته اند که لفظ سنت هر جا که بیاید در قرآن مجید رسم الخط وی آنست که بها بنویسند نه بتا و چون وقف کنند بقراءة عاصم بها وقف کنند نه بتا مگر در پنج مواضع که بتا وقف می باید کرد همچنانکه در وصل و بتا نوشته باید نوشت و قرا وقف چنین را وقف امتحانی واضطراری گویند نه وقف اختیاری که از قاری سوال کنند بسبیل امتحان که بر این لفظها چگونه وقف کنند و وی گوید که چنین یا او برا نفس باز ماند و وقف کند و از آن پنج مواضع که وقف بتا می باید کرد اول فقد مضت سنت الاولین است که در سورة انفال است که بعد از او وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة است و دوم الا سنت الاولین است که در سورة الحمد لله فاطر است که بعد از او فلن تجد لسنت الله تبدیلا است و سوم لسنت الله تبدیلا است که هم در سورة الحمد لله فاطر است که بعد از او ولن تجد لسنت الله تحویلا است و چهارم لسنت الله تحویلا است که هم در سورة الحمد لله فاطر است که بعد از او اولم یسیروا فی الارض است و پنجم سنت الله است که در سورة حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم است که بعد از او التی قد خلت فی عباده است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب الهی عاقبت محمود گردان بحق محمد وآله وعترته واصحابه اجمعین

... هر که ما را کند بنیکی یاد
... جاودان بنیکی یاد

... الفضل ... خرزی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قصر عما يليق بكبريائه اعوق ثنية اهل الصنعة وبكاية وصغر انفس جحافل اهل حصر
وعبارته وادا شكرا ادق خدرة من ان يعوا افضل الصلوات واوفاها على نبيه محمد سيد انبيائه
وعلى اصفيائه وعلى آله واصحابه واحبابه اما بعد فقد دعاني من خلصائي جمع اعوان
الى الشرح لهم كتاب المفصل في النحو للامام فخر خوارزم محمود بن عمر الزمخشري رحمه الله
انا كنت شرحا لا يبقى في المفصل اشكال ولا اعضال من طولهم ملال الطالبين في الفوائد خلال وطلبها
ان يكون جميع الفاظ المفصل مكتوبا بالحمرة والشرح بالسواد ليكون في التعليم والتعلم ايسر وللتشهير
رغبات اتقن الناس فيه او فرفا جبت ملتمسهم ووفرت مقتبسهم وسميته بكتاب المكمل
شرح المفصل واستعنت على اتمامه بالله العلي الكبير فانه المعطي سؤاله والنصير والحول لا معه
بالعلم الخبير **الله احمد على ان جعلني من علماء العربية** سيبويه في اصل الله فوا ناح حلها اصله الآخر
اله اي معبود فادخل عليه الالف واللام وحذفت همزته من غير قياس ... وادعم الام التعريف في لام آ
والقول الثاني ان اصله لاه يليه اذا احتجب فادخل الالف واللام وادغم الام اصلية وعلى هذا معنى
المحتجب عن العيون واوهام العربية النحو والصرف واللغة وقيل العروض منها فان قيل كان
الصحيح ان يقول الحمد لله فلم قال المصنف الله احمد قلت لانه اراد ان يثبت صدر الحمد من نفسه فان
قوله الله احمد معنى يحمد الله ما فيه الحمد معا ليس فيه بيان صدور الحمد منه بل فيه اثبات الحمد
قيل له فهم لمفهوم من قال الله احمد قلت ان عادة الفصحاء ان يبدأوا باسم الله لفظا وان كان متأخرا
التقدير وههنا لابتدا بلفظة الله اسم للتبرك وللتخصيص لان في تقديم المفعول تخصيصا وحصرا
الى الله لا صنع **وجبلني على الغضب للعرب والعصبية** جبل اي خلق غضبت لفلان اذا نصرته وهو حاله
حيته وغضبت به اذا غضبت عليه يذكره وشيء بعد صوته العصبية التعصب وهو ان يثبه
الرجل نفسه بعصبته احيه بعادوا وتكافوا عصابته وعصبة الرجل من بعصبه لابيه نظاره وبعلبه
قوله بنصرته اباه يعني خلقني الله في حب العرب وتعصبهم والغضب على من يبغضهم **وابى لي ان انفرد
عن صميم انصارهم وامتاز** اي صنع الصميم الخالص المتاز اذا انفصل عن شيء يعني منعني الله عن
ان انفرد وامتاز عن انصار العرب واصحابهم الخالص محبتهم وجعلني من محبيهم ومتعصبيهم **ان
انضوي الى لفيف الشعوبية وانحاز** انضوى انحاز اذا اجتمع الى احد وصار معهم اللفيف المختلف
المجتمع من قبائل شتى ... فالمنيف ههنا الجماعة الشعوبية بضم الشين اسم فرقة من الناس افضل العرب
على العجم **وعصمني من مذهبهم الذي لم يجد عليهم الا الرشق بألسنة اللاعنين والمشق باسنة
الطاعنين** عصمني حفظني لم يجد اي لم يغن ويعد على الرشق الرمي بالسهم والمراد ههنا الرمي
بالكلام القبيح الالسنة جمع اللسان المشق سرعة الطعن بالرمح وسرعة الكتابة والاسنة جمع السنان
الطعن الضرب بالرمح والطاعن الذي يعيب احدا يعني لم ينفع هذه الفرقة مذهبهم الا ان
يقعوا في السنة الناس يلعنونهم ويعيبونهم **والى افضل السابقين والمصلين اوجه افضل صلوات المصلين**
المصلي الذي يجيء بعد السابق يقال في الفرس اذا اتى تالي بعد اوجه نفسه كلم من التوجيه وهو

تنحو شيء وتقدير هذا الكلام اوجه افضل صلوات المصلين الى افضل السابقين
يعني اوجه افضل صلوات المصلين الى محمد الذي هو افضل الاولين والآخرين **محمد المحفوف
بعترته العزيز بجحاجحها وارجحها الناشئة من قريش** حف ينحو حول شيء اذا دار حوله من قبائل آبائه الذي
... وعدنان من اجداد النبي صلى الله عليه وسلم بينه وبين عدنان عشرون ابا ولفا خص
عدنان من اجداد النبي لان الآباء الذي بينه وبين عدنان متفق على اسمائهم واما بعد عدنان مختلف في
اسمائهم وكان ابن عباس اذا عد اجداد النبي صلى الله عليه وسلم عد الى عدنان ولم يعد بعد عدنان لانه لم
يعلم يقينا ان ما بعد عدنان لكثرة اختلاف الناس فيه **في منبتي عدنان المنتقين بجحاجحها** الاصح جحاجحها
والجحاجح جمع جحجح وهو السيد والمراد ههنا القبيلة العظيمة والاصح جمع الرحب وهو السيد الكريم وجماعة
عظيمة الجماعة يعني محمد الذي دارت حوله قبائل بني عدنان وسادتهم يعني تشرفوا وتعظموا به وهو سيدهم
وكان الناشئة من قريش من قرع بطاحها القرع الوسط البطحاء تابت ابطح وهو مسيل الماء الذي فيه حجارة
صغار وكان عادة سادات قريش ان ينزلوا ببطحاء مكة وهو وسط مكة يعني ان النبي عليه السلام من سكن بطحاء مكة
يعني هو من ساداتهم وسيد ساداتهم وقريش اسم قبيلة ابوهم النضر بن كنانة **المبعوث الى الاسود والاحمر**
... ارادة بالاحمر غير العرب لغلبة الحمرة على الوانهم واراد بالاسود العرب لغلبة السواد على
بالكتاب العربي المنير ...
... **وعلى آله الطيبين ادعو الله برضوان يدعو على اهل الشنآن**
... دعا له اذا طلب من الله خيرا ودعا عليه اذا طلب ان يصيبه ضرر والضمير في ادعو راجع
لهم بالعداوات ...
الى الله الشنآن الخلاف يعني اسال الله ان يرضى عن آله واصحابه واسال ان يرسل اللعنة على اعدائهم **ولعل الذين
تغضون من العربية ويضعون من مقدارها ويريدون ان يخفضوا ما رفع الله من منارها حيث لم يجعل خيرة
رسله وخير كتبه في عجم خلقه ولكن في عربه** لعل للترجي ويستعمل بمعنى التيقن والظن غض عنه اذا كرهه ووضع
منه اذا عابه ويضعون من مقدارها يعني ينقصون قدر العربية ولا يعظمونها ان يخفضوا يعني ان ينقصوا
حظ المنار علامة الطريق من منارها ومن شهرتها ومعرفتها قوله حيث لم يجعل خيرة رسله حيث علة وبيان
لما رفع الله من منارها كانه قال العربية على ان الله رفع منار العربية دون غيرها من اللغات لانه تعالى جعل
... العربية وبعث محمدا ... وهو القرآن والخيرة بكسر الخاء المختار وخيرة بكسر الخاء وسكون الياء
حاصل هذا المعنى ... **لا يبعدون عن الشعوبية منابذة للحق الابلج وزيغا عن سواء المنهج**
... الابلج الظاهر المضيء الزيغ الميل عن الحق الى الباطل سواء المنهج الى طريق وسط الطريق ...
لا يبعدون ... لعل يعني ليتقن ... ان الذين لا يعظمون قدر العربية لا يبعدون ... شعوبية ... لم يكونوا من تلك
القبيلة وقوله منابذة مفعول له لقوله يغضون ويضعون يعني يغضون عن العربية ... الحق المضيء وتركه **والذي
يقضي منه العجب حال هؤلاء في قلة انصافهم وفرط جورهم واعتسافهم** ... الحكم ...
يقضي ههنا ضم الياء وفتح الضاد والعجب مفعول له مقام الفاعل والجملة صلة الذي ...
وحال هؤلاء خبره يعني الشيء الذي يتعجب منه ... للتعجب او يحكم بكونه عجبا حال هؤلاء ...
مجاوزة الحد الجور ... الطريق المستقيم **وذلك انهم لا يجدون علما من العلوم الاسلامية فقهها وكلامها
... الا وافتقاره الى العربية بين لا يدفع ومكشوف لا يتقنع** ...

بل من العلوم الاسلامية بل للبعض مكتوف اي ظاهر لا يتمتع اي لا يخفى ويرون ما الكلام ومعظم ابواب اصول الفقه
ومسايلها مبنيا على علم الاعراب والتفاسير مشحونة بالروايات عن سيبويه والاخفش والكسائي والفراء وغيرهم من النحويين البصريين
والكوفيين والاستظهار في مآخذ النصوص بأقاويلهم والتشبث بأهداب فسرهم وتأويلهم المعظم بسكون العين اي
الاكثر علم الاعراب اي النحو والتفاسير معطوف على ويرون الكلام ويحتمل ان يكون التفاسير مبتدأ مشحونة خبره يعني امتلأت
اذا امتلأت سيبويه والاخفش من البصرة والكسائي والفراء من الكوفة والاستظهار اي الاستعانة والقوة
المآخذ جمع مأخذ وهو الموضع الذي اخذ منه شيء والمراد هاهنا اصل النصوص والنصوص جمع نص وهو اظهار والمراد
بالنص القرآن والحديث والتشبث التمسك والتعلق والاهداب جمع هدب وهو طرف الازار الفسر اظهار المراد يقال
فسر بتخفيف السين اي بين وفسر بتشديد السين تفسير لمبالغة منه التأويل صرف اللفظ الى ما يؤول اليه ويرجع
اليه المعنى قيل التفسير بيان ما يحتمل اللفظ احتمالا ظاهرا والتأويل بيان ما يحتمله اللفظ احتمالا باطنا مثاله قوله تعالى يخرج
الحي من الميت ويخرج الميت من الحي قيل معناه يخرج الانسان من النطفة ويخرج النطفة من الانسان ويخرج الطير من
البيضة هذا هو التفسير لان معنى الحي في الانسان والطير ظاهر ومعنى الميت في النطفة والبيضة ظاهر وقيل
معناه يخرج المؤمن من الكافر ويخرج الكافر من المؤمن هذا هو التأويل لان معنى الحي في المؤمن ومعنى الميت في الكافر ليس
ظاهرا بل هو خفي وقيل التفسير بيان سبب النزول والقصة والتأويل بيان معنى اللفظ ظاهرا او باطنا
قوله والتشبث باهداب فسرهم وتأويلهم يعني التعلق باذيال اقوالهم وبعد اللسان مما تلتهم في العلم
ومحاوراتهم وتدريسهم ومناظراتهم ويتفرق في القراطيس اقلامهم ويستغرق اسكركة البطلان حافاتهم وبعد
اللسان العربي بكتب اقلامهم مستقراي تكتب الصكوك جمع صك وهو القبالة ثم انهم ملتبسون بالعربية ينطقون عنها
متكلمين بها فما فغر كل عليها بحيث شعيرة ملتبسون اي يخالطون يعني الملابس ايه اي ايتها طرفين سلكوا في
التزيين عوضا عن المضاف اليه غير متكلمين اي غير ناطقين ومتلقفين وجعلوا اي جعلوا كلامهم التي جيد جعل
الى جانب كلا بالثقل وعيالا عليها اي على العربية سيرا والتشبيه بها اي وسلوا وبعثوا كلامهم يعني العلماء الذين لا
يعظمون قدر العربية ثم يحتاجون الى العربية في جميع كلامهم وتدريسهم ومحاوراتهم ومع ذلك يعيبونها ثم انهم في تشقيقها
ذا يعتقدون فضلها وينعون خصلها ويذهبون عن توقيرها وتعظيمها وينهون عن تعلمها وتعليمها ويمزقون اديمها
ويمضغون لحمها في تضعيف ذلك في اثناء ذلك ووسط ذلك ومثله في اضعاف ذلك وفيه اشارة الى احتياجهم
الى العربية يعني مع انهم محتاجون اليها الفضل الزيادة والغلبة ويدفعون خصلها اي يكرهون شرفها ويذهبون عن توقيرها
يعني يعرضون ويميلون عن تعظيمها ويمزقون اديمها اي يشققون جلدها وهو عبارة عن الذم والعيب يعني يعيبونها
ومثله يمضغون لحمها فهم في ذلك على المثل السائر الشعير يؤكل ويذم فهم في ذلك اي فهم في احتياجهم الى العربية وذمهم
اياها كالمثل السائر الذي انتشر وذهب في العالم وهو الشعير يؤكل ويذم يعني الناس يأكلون الشعير ويعرفون به الجوع
ويقولون بئس الشيء الشعير فكذلك هؤلاء يحتاجون الى العربية ويعيبونها ويدعون الاستغناء عنها وانهم
في ثقة منها ... الجهل في انهم ... ان تقريره ويذكرون انهم في ... منها ... وضبط العربية ومحتاجون ...
الجهال ... في وسطها واحتياجهم اليها الشيء بكسر الشين الجانب ... في شق من هذا اي جانب ... فاين
فاين صح ذلك فانهم لا يطلقون اللغة اسما والاعراب ولا يقطعون بينهما وبينهم الاسباب ...
استغناؤهم عن العربية لا يتركون اللغة والاعراب وهو النحو اسما اي بالكلية الاسباب جمع سبب ...

قيل

يخرج البيض من الطير

ومن اصحاب البيد وينهارها الطريق والوسيلة يعني لا يمكن استعمال العربية فيما يتشرقون من تفسير القرآن
وما يشيدون من اصول الفقه غيارهما وانكفوا عن استنباط فانه نعم الحاس المحل المقتضى عن ذكر التوحيد والنزول
عند العبارة ... الجمع في ... وما يعلم محذوفه ... في جواب الشيء في ... لا يطلقون على التفسير
واصول الفقه وغيرهما من العلوم الشرعية كلها متحرفة بمسايل النحو فانهم لا يستغنون عن النحو بلا شك
التفسير واصول الفقه مسايل النحو وضمير التثنية في آثارهما وعبارتهما راجع الى النحو واللغة وفي الفرق بين المعرف
والمنكر فانه جاز في القرآن فاحمل الكثرة والاحكام المعرفة والنكرة حاصله كثير ومن جملتها انه لو قال لامرأته ان كلمت رجلا فانت
طالق وانت طالق ان كلمت الرجل فانت طالق واراد رجلا معينا معرفة لا تطلق بان تكلم غيره
التعريف عن العهد وتعريف الجنس فاحكم مثاله لو قال والله لا اكلم الرجل فان اراد به رجلا معينا معرفة فهذا هو
العهد واراد الجنس اذا كلم غيره من الرجال ولو اراد به جميع الرجال فهذا تعريف الجنس يعني الكلام من هو رجل ولو كلم رجلا
اي رجل كان حنث وفي الحروف كالواو والفاء وثم ولام الملك ومن التبعيض ونظائرها يعني بين هذه الحروف
تفاوت في الفقه ولكل حرف حكم وذلك يحتجون في النحو ان الواو للجمع المطلق والفاء للتعقيب من غير مهلة وثم للتعقيب
مع تراخ فلو قال والله جاء زيد وعمرو لم يحنث اذا جاء سواء كان مجيئهما معا او مجيء احدهما متقدما او متأخرا ولو قال
والله جاء زيد فعمرو لم يحنث وعلم النحو حيث انه جاء معا او جاء عمرو بعد زيد بزمان متراخ ولو قال والله جاء
زيد ثم عمرو وحيث جيئهما معا وممتعا فيه بغير مهلة وتراخ واللام للملك يعني فالعمل الثوب لزيد يجب تسليمه اليه
ومن للتبعيض كقوله وان لكم في الانعام لعبرة نسقيكم مما في بطونها اراد بقوله مما في بطونها اللبن لا جميع ما في
بطونها وفي الحذف والاضمار الحذف ما ترك ذكره من اللفظ والنية لاستقلال الكلام دونه كقولك اعطيت زيدا فيقتصر
على المفعول الاول وحذف المفعول الثاني والاضمار ما ترك ذكره من اللفظ وهو مراد بالنية والتقدير كقوله تعالى
واسأل القرية اي اهل القرية تركت ذكر الاهل وهو مراد لان معنى الكلام لا يستقيم بدونه لان سؤال القرية غير ممكن
وفي ابواب الاختصار والتكرار الاختصار حذف الفاظ كثيرة واقامة لفظ او الفاظ قليلة مقامها نحو قول القائل
هل جاء زيد فتقول نعم واصله جاء زيد اختصرت بقولك نعم ومثال التكرار تقول الرجل لامرأته انت طالق انت طالق
فان اراد الثاني التأكيد ولم يقع طلقة وان اراد كل لفظة طلقة وقع طلقتان وفي التطليق بالمصدر واسم الفاعل
يعني عند ابي حنيفة فرق بين التطليق بالمصدر واسم الفاعل فانه لو قال الرجل لامرأته انت طالق ونوى به ثلاثا لم يقع
الا طلقة واحدة ولو قال انت الطلاق ونوى به ثلاثا وقع ما نوى لان تقدير هذا الكلام انت ذات الطلاق و
المصدر يحتمل القليل والكثير بخلاف اسم الفاعل وفي الفرق بين ان وان واذا ومتى وكلما واشباهها مما يطول ذكره
مثال الجميع ذلك فلو قال لامرأته انت طالق ان دخلت الدار بكسر الهمزة لا تطلق حتى تدخل الدار
وان قال ذلك بفتح الهمزة طلقت في الحال لان ان للتعليل ولو قال اذا اعطيتني
كذا دينارا فانت طالق يجب تسليم الدنانير المذكورة الى الزوج حتى يقع الطلاق فلو لم يحصل تسليمها لم يقع الطلاق
ولو قال متى اعطيتني كذا دينارا فانت طالق طلقت اذا سلمت الدنانير المذكورة سواء عجلت او اخرت ولو قال
كلما خرجت من الدار فانت طالق طلقت بكل مرة خرجت وعلا شانهما الى محمد بن الحسن الشيباني رحمه الله
فما وضع في كتاب الايمان هلا اي لم لا استقر سفيها اذا انتسب احد الى السفه وضد العقل يعني او لم يكن النحو
جيدا محتاجا اليه في الشرع لم لم يتعلم محمد بن الحسن الشيباني صاحب ابي حنيفة ما بني المسايل التي اوردها في كتاب

على النحو وما لهم لا يشاطرون في مجالس التدريس من حظه ولم يتطوعوا بتركه العلم جملة وتركهم إياه
الخاصة بالعامة بسمته وهل يقلبوا إلا أضحوكة للساخرين وضحكة للناظرين وما لهم ما للاستفهام ...
تكلم بغير العربية الحلق جمع حلقة الأبهة بضم الهمزة وتشديد الباء العظمة أصبحت أي صارت الهزؤة بضم الهاء وسكون
الزاي من يستهزؤ ويسخر به الناس والضحكة بضم الضاد وسكون الحاء من يضحك منه الناس يعني جهلاء الذين يعيبون
العربية يتكلمون بكلام العرب عند تدريسهم ومناظرتهم ليكون لهم منصب ودرق منهم ومن العوام ولكون
لحفظهم حال فإن العوام لا يقدرون على الفصاحة والتكلم بالعربية فإذا سمعوا الفضلاء يتكلمون بالعربية تقع في قلوبهم
عظمة للفضلاء ما نصرف هولاء في خدمتهم العربية لم لا يتكلمون بلسان غير العربية حتى لا يستحق بهم وبين الهاء حرف
قالوا ما ذلك يستهزئ بهم العوام ويضحكون منهم هذا وإن الإعراب أجدى من تفاريق العصا و
آثاره الحسنة عديد الحصا قوله هذا أي هذا الذي قلت من شرف العربية فهو صدق وهو كما قرر تنبيه الواو
في وإن للحال أجدى أي أنفع التفاريق جمع تفريق بمعنى المجامع من تفاريق العصا وأكثر ما يستعمل
من تفاريق العصا مثل يضرب في نفي كثير المنفعة وأصل ذلك أن امرأة من بني كلب اسمها العبية العرابية وسبب
ذلك أن لها ابنا يسمى ابن الخاصم ... فقطع أنفه فأخذت أمه دية أنفه وحسنت حالها بدية أنفه ثم خاصم آخر
فقطع أذنه فأخذت أمه دية أذنه وخاصم آخر فقطع شفته فأخذت أمه دية شفته فلما رأت تغير إلى أحسن
عندها من المال التي أخذتها بالدية قالت أقسم بالمروة حقا والصفا أنك أخير من تفاريق العصا مع أن العصا
وقطعها بصلح كل قطعة ما يصلح ... وتاره الحسنة عديد الحصا الآثار جمع أثر بضم الهمزة وهو جوهر السيف العديد
العدد والحصا جمع حصاة وهي الحجر الصغير يعني فضائل النحو وفوائده بعد حد رمل المفازة ومن لم يتق الله في تنزيله
فاجترأ على تعاطي تأويله وهو غير معرب فقد ركب عمياء وخبط خبط عشواء وقال ما هو تقول
وافتراء وهراء وكلام الله منه براء قوله في تنزيله أي في القرآن واجترأ أي تجاسر وتشجع التعاطي مباشرة فعل
والدخول فيه تأويله أي تفسير القرآن وهو غير معرب بكسر الراء الفصيح وهو يعود إلى من لم يتق الله والمعرب
اسم فاعل من أعرب إذا لم يلحن في الكلام وصار فصيحا وصار لسانه عربيا الواو في وهو للحال يعني إذا لم يكن عارفا
بالعربية وشرع في تفسيره لم يعرف تفسيره كما هو بل يقول ما هو كذب وفساد ويكون كمن ركب ناقة عمياء
لا تدري أين تمشي ويركب عمياء أي ركب ناقة عمياء الخبط ضرب البعير يده على الأرض في المشي يعني يمشي كما
تمشي الناقة التي في بصرها ضعف التقول الافتراء كلاهما الكذب الهراء بضم الهاء وبالراء غير المعجمة
والمد كثير الفساد بفتح الباء بمعنى برئ وهو المرقاة المنصوبة إلى علم البيان المطلع على نكت نظم
القرآن الكافل بإبراز محاسنه الموكل بإثارة معادنه وهو للشأن أي الإعراب وهو نحو المرقاة بكسر الميم السلم ...
أي علم البيان علم الفصاحة وهو البحث عن أحوال اللفظ من كونه حقيقة أو مجازا أو صحيحا أو سقيما أو جزلا
أو ركيكا أو ما أشبه ذلك يعني النحو سبب بعلم الرجل علم البيان المطلع اسم فاعل من أطلع إذا علم أحدا شيئا
وجوله مطلعا على نكت الكافل الضامن الإبراز الإخراج محاسنه أي معاني القرآن الموكل اسم فاعل من
التوكيل وهو تسليط أحد على شيء أو على أحد وجعله حاكما غالبا عليه الإثارة الإخراج معادنه أي
معادن القرآن ونحو خبر المطلع والكافل والموكل على أنها صفات لعلم البيان ويجوز رفعها على أنها خبر
مبتدأ محذوف تقديره وهو المطلع أي النحو هو المطلع أي يجعل الرجل مطلعا وعالما بنكت القرآن و

ما أسأد عنه كالساذج لطرف الخير كيلا تشكل على المريد لمواردة أن تعاف وتترك
إلا ساذج ... الماتح عنه أي عن علم الإعراب كالساذج بفتح الذال أي كالذي يجعل على طريق الخير
حبلا أو حاجبا كيلا تشتبه أحد فيه ولم يكن معطوف على كالساذ وأن تعاف مفعول المريد وأن تعاف أي أن تبغض
يعني كالذي يريد أن يترك الناس طرق الخير ولقد ندبني ما بالمسلمين من الأرب إلى معرفة كلام العرب وما بي
من الشفقة والحدب على أشياعي من حملة الأدب لإنشاء كتاب في الإعراب محيط بكافة الأبواب ندبني
أي دعاني وحملني الأرب الحاجة الحدب الرأفة والرحمة الأشياع جمع شيعة وهو جماعة الرجل وأتباعه الحملة الأعوان
والخدام جمع حامل من حمله الأدب أي من طلاب العربية مرتب ترتيبا يبلغ بهم الأمد البعيد بأقرب السعي ويملأ
سجالهم بأهون السقي الأمد الغاية السجال جمع سجل وهو الدلو الذي فيه ماء يعني من قرأ هذا الكتاب وعلمه علم
من النحو أي في زمان قليل ما لم يعلمه غيره في زمان كثير وقيل يملأ سجالهم هذا إشارة إلى أن من يقرأ هذا الكتاب ينبغي
أن يكون له تقدم من علم النحو قبل أن يقرأ هذا الكتاب لأن السجل فيه ماء وإن قل فأنشأت هذا الكتاب المترجم
بكتاب المفصل في صنعة الإعراب مقسوما على أربعة أقسام ترجم إذا بين المترجم ههنا المسمى المفصل مفعول
من التفصيل وهو التبيين وجعل الكلمة فصلا فصلا أي هذا الكتاب مبين مسائله أو جعل كثير الفصول القسم الأول
فيما يختص بالأسماء القسم الثاني فيما يختص بالأفعال القسم الثالث فيما يختص بالحروف القسم الرابع في المشترك من
أحوالها بين ما يختص بقبيل وما يختص ... من أحوالها أي من أحوال الاسم والفعل والحرف بقبيل أي بنوع وصنفت
كلا من هذه الأقسام تصنيفا وفصلت كل صنف منها تفصيلا حتى رجع كل شيء في نصابه واستقر في مركزه ولم
أدخر فيما جمعت فيه من الفوائد المتكاثرة ونظمت فيه من الفرائد المتناثرة مع الإيجاز غير المخل والتلخيص غير الممل
وصنفت أي وصيرت كلا أو كل واحد تصنيفا أي تمييزا جيدا وفصلت أي بينت تفصيلا أي تبيينا حسنا النصاب
الأصل المركز الموضع يعني كان بحث الأسماء والأفعال والحروف مختلطا في الكتب التي صنفت قبلي فميزتها فجعلت بحث ما
ما يختص بالأسماء في موضع وبحث ما يختص بالأفعال بعده وبحث ما يختص بالحروف بعد الأفعال وبحث المشترك بعد الحروف
ولم أدخر أي ولم أترك من تحصيلها اجمعت فيه ونظمت أي جمعت الفرائد جمع فريدة وهي الدرة وخيار ما يكون في القلادة
الإخلال اسم فاعل من أخل إذا ترك وصار ذا خلل الممل ... مناصحة لمقتبسيه أرجو أن أجتني منها ثمرة دعاء يستجاب وثواب
يحتسب ... الله عز سلطانه ولي المعونة على كل خير والتأييد والملي بالتوفيق فيه والتسديد مناصحة منصوب بأنها
مفعول له أي للمناصحة والمناصحة إرادة الخير وإرشاده على الخير المقتبس طالب العلم أن أجتني أي ألتقط وأحصل
منها أي من المناصحة الولي الصاحب والمولى ... فإن الخير للعموم يعني على جميع الخيرات التأييد التقوية الملي
الثقة ومنه الجلاد والقوي وهو فعيل لا فعلا لأنه لا يحتمل أن يكون اسم فاعل أي الغني القادر الذي لا العبارة منه
التسديد والتوفيق ونحو ذلك من لوازم الفضل ويحتمل معنى المفعول له ... حزانته ولا ينقص والجملي ... وقرئ ...
من كفاية لما تمت في جميع الكتاب بعونه والتسديد الحفظ والتوفيق والتسوية فصل في معنى الكلمة
والكلام الكلمة هي اللفظة الدالة على معنى مفرد بالوضع اعلم أن هذا الكلام مشتمل على قيود أربعة نبينها واحدا
واحدا فيقع ما يعترض به اعتراضات فاعترض على عبارته بأن لا يصلح اللفظة لشرح الكلمة لأنها واحدات الكلمة ما يتكلم به
واللفظ ما يتلفظ به وكلاهما واحد فيقول هذا الاعتراض غير صواب لأن شرح لفظ بلفظ لا يخلو من أحد أمرين
أحدهما أن يكونا مترادفين في اللفظ والمعنى كقول القائل الأسد هو الأسد والثاني أن يكونا متخالفين في اللفظ و

المعنى كقول القايل الاسد هو الجاهل ولا يحصل الشرح بهذين القسمين لان القسم الاول هو تعريف المسمى بنفسه
محال والثاني هو تعريف الشي بما هو غيره في الحقيقة والماهية والتعريف بهذا الوجه محال والقسم الثالث ان يكون
موافقا في اللفظ مخالفا في المعنى كقولك العين هو العين واراد بالعين الاول الذهب والثاني شيا اخر من معاني العين
وهذا القسم لا يصلح للتعريف لان السامع لا يعرف نية المتكلم انه اراد بالعين الثاني الاول الذهب او يمكن ان يرام شيا اخر فان
اراد بالثاني العين الاول يكون هذا مثل القسم الاول وان اراد بالثاني غيره او ليس المعنى يكون هذا مثل القسم الثاني لانهما
حينئذ يكونان مختلفين في الحقيقة والماهية واما القسم الرابع فهو ان يكون الشيان مختلفا المترادفين في اللفظ موافقا له
في المعنى وهذا القسم متعين بصلاحية الشرح كقولك الاسد هو الليث ومن هذا القسم قوله الكلمة هي اللفظة لانهما
مختلفان في اللفظ موافقان في المعنى الاعتراض الثاني في ان التا في الكلمة وفي اللفظة ما هي اللفظة فان كانت
للتانيث فليس ههنا شي مونث حتى يكون التا عبارة عنها وان كانت للوحدة فيجب ان يكون الحرف الواحد كلمة
ايضا لان الحرف الواحد يتلفظ بها كما يتلفظ باكثر من حرف واحد فيسمى هذا التا للوحدة فلا يتناول الكلمة
حرفا واحدا قول المصنف الكلمة هي اللفظة معناه كلما يتلفظ به وله القيود المذكورة في قوله الدالة على معنى
الى اخره فخرج الحرف الواحد اذا كان لها معنى يكون كلمة من الكلمات التي يطلق على الاسم والفعل والحرف
وانما يصح ذكرنا الوحدة في الكلمة اذا قال الكلمة هي اللفظة وسكت عليها ولم يذكر بعدها شيا اخر حتى
لم يكن كلامه صالحا لحد الكلمة فان قيل لم لم يقل الكلم قلنا الكلم جمع كلمة فلو قال الكلم لتناول الكلم الكلام
لان الكلم يتناول ثلثة الفاظ او اكثر وحينئذ قد يجي كلاما نحو قام زيد او زيد قايم وقد يكون كلمات نحو قول الحاسب
احد اثنان ثلثة وغيرها من الالفاظ فهذه كلمات وليست بكلام لعدم الاسناد ولما ادخل التا على الكلم وقال الكلمة
ليدل على لفظة واحدة من الفاظ الاسم والفعل والحرف لا على اكثر من لفظة واحدة القيد الاول اللفظة قال
بعض الشارحين هذا احتراز عن الاشارة والكتابة والعقد بالاصابع وهذا ليس بشي لان الحد من شرطه
ان يكون من جنس المحدود لان الجنس يخرج الجنس لو لم يخرج عنه فيه من ذكر صفاته المخالفة لصفات
المحدود مثاله قول القايل رايت حيوانا فالحيوان يمشي والجن لم يصح ولا يمشي والشي ذي الروح فاذا
اردت بيان حكمك عين ما رايت من الحيوانات فقل رايت حيوانا ناطقا او حيوانا عالما كاتبا فيخص من بينه الانسان
وههنا الاشارة والكتابة والعقد بالاصابع فان قيل لم ذكر اللفظ اذ لم يحترز عن شي قلنا لا يحد تعريف الكلمة
كما عكسه البعض بتعريف الاسد بالشي الذي ... القيد الثاني الدالة على معنى هذا احتراز من الالفاظ المهملة اي الالفاظ التي
ليس لها معنى وانما ذكر هذا القيد لان قوله هي اللفظة جنس يتناول المهمل وغيره لان المهمل وغيره مما يتلفظ به
مثال المهمل تطفي بطلق وغيرهما من الحروف المفردات والمركبات التي ليس لها معنى القيد الثالث ...
قال المصنف هذا احتراز عن الدال بالوضع فان كل واحد من هذين اللفظين وغيرهما يدل على معنيين ... التعريب
والدهلية فيقول هذا فاسد لان الاسم اذا كان معرفة يدل على التعريف والذات وان كان نكرة يدل على التنكير و
الذات والفعل ايضا يدل على مصدر الفعل وعلى الزمان فقد علم بانه لا يوجد كلمة دالة على معنى مفرد الا الحرف فاذا
كانت الكلمة تدل على الحرف المجرد فلم قال بعد هذا هي جنس تحته ثلثة انواع وقيل الاسم الدال على معنى مفرد قولك
رجل عند الوقف فانه لا يدل على التعريف لعدم الالف واللام ولا على التنكير لسقوط التنوين في الوقف فيبقى دالة على
الرجولية وحدها فيقول هذا فاسد لان معنى الكلمة لا يتغير عند الوقف كما كان عليه عند الوصل لان قول القايل

... زيد عمرو وفاعل سواء وقف على زيد او لم يقف وجاء رجل رجل نكرة وفاعل سواء وقف عليه او لم
يقف وقيل قوله مفرد احتراز عن الجملة نحو قام زيد وزيد قايم فيقول ليس هذا احترازا عن الجملة التي الفاظها
اكثر من لفظة واحدة لان التا في الكلمة للوحدة واللفظة اذا كانت للوحدة لا تتناول الكلام لانه مولف من لفظين او
اكثر لان الكلام لو تناول اكثر من لفظة لم يكن حد بين الكلام والكلمة فرق والفرق موجود بالاتفاق وقد علم ان الكلمة
لا يتناول الكلام المولف من لفظين فصاعدا واما كان قوله على معنى مفرد احترازا عن كل فعل فاعله فيه مستكن
نحو ضرب فان لفظه اضرب مفرد وهو جملة في المعنى لان معناه اضرب انت وكذلك زيد ضرب فضرب لفظه
مفرد ومعناه جملة لاستكنان الفاعل فيه فلو لم يقل على معنى مفرد لم يكن بين ضرب زيد وبين زيد ضرب فرق
في لفظه ضرب لان لفظ ضرب في المثالين سواء معناهما مختلف فقولك ضرب في ضرب زيد مفرد لانه ليس فيه
ضمير الفاعل لكون الفاعل ظاهرا وهو زيد وضرب في زيد ضرب جملة لاستكنان الفاعل والقيد الرابع قوله
بالوضع يعني كل لفظ لم يضعه الواضع لمعنى واستعمله احد لمعنى لم يسم ذلك اللفظ كلمة مثل ان يقول احد
الرفش الحجر لا يسمى هذا اللفظ كلمة لان الرفش لم يضعه الواضع للحجر فاذا عرفت هذا فاعرف ان الحجة
قال الحريري المحتوى قوله بالوضع عما يدل على معنى مفرد بالعقل فانا اذا سمعنا احدا يقول عن يعلم بالعقل
ان هذه اللفظة صادرة ... ولكن لا يسمى كلمة لان الواضع لم يضع هذا اللفظ وقال بعضهم احترز
بقوله بالوضع عن اللفظة التي يتكلم بها الانسان بالطبع كقول المحزون اخ اخ وسنح الهم ولمن وجد وجعه
اح اح بضم الهمزة فان هذا اللفظ لا يسمى كلمة لانه لم يضعه الواضع وليس بما قال ابن الحاجب ولما قال الشارح
ضبطا لان المراد بالوضع تخصيص لفظ بمعنى او بمعاني معدودة بحيث ... فان هذا اللفظ مختص بمعنى
معلوم وكذا العين فان هذا اللفظ مختص بالمعاني التي وضع الواضع هذا اللفظ لها نحو عين الشمس وعين الماء
وغيرهما مما ذكر في كتب اللغة فان الواضعين كثيرة فان كل قبيلة من قبايل العرب يستعملون لغات
لم يستعملها غيرهم فاذا سمعنا لفظا لم نسمعه فباي شي نعرف انه وضعه الواضع ام لا فلا يعرف ان يقول
لم يضعه الواضع بسبب ان لم نسمعه قبل هذا لان ما لم نسمعه كثير والذي قاله الزمخشري في الحواشي ...
قوله بالوضع اضبط فانه قال احترز بقوله بالوضع عما يغلط فيه العامة ومعنى هذا الكلام انا اذا سمعنا لفظا
منقولا ... عرفنا من وضع الواضع لا يسمى ذلك اللفظ كلمة لانه لم يضعه الواضع بتلك الصيغة مثال المقلوب
ديش في الديك وضع الواضع ... يجد غلطا فالحاصل ان كل لفظ وجدت فيه هذه الشروط على ما
ذكر في قوله هي اللفظة الدالة على معنى مفرد بالوضع يسمى ذلك اللفظ كلمة وان لم يوجد فيه شرط من تلك الشروط
يسمى لفظا لان اللفظ ما يتلفظ به سواء كان له معنى او لم يكن والكلمة في اللغة ما يتكلم به ويمكن في اصطلاح
النحو ... ان يستعمل الكلمة في لفظ فقد فقد شرط من هذه الشروط وهي جنس تحتها انواع اسم وفعل وحرف
اسم الجنس عبارة عن كل ما يشترك بين شيين فصاعدا فقولك الكلمة هي اللفظة الدالة على معنى مفرد
بالوضع اسم الجنس للاسم والفعل والحرف لان ثلثتها مشتركة في هذه المعاني والاسم والفعل والحرف انواع
لما ذكر من اسم الجنس ثم ان اردت تعبير كل نوع فاضم الى اسم الجنس ما يختص به ذلك النوع ليميز ذلك
الخاصية عن غيره كالنوع سمي تلك الخاصية فصلا كقولك في حد الاسم الاسم ما دل على معنى في نفسه دلالة مجردة
عن الاقتران فقولك ما دل على معنى هو اسم الجنس للاسم والفعل والحرف وقولك في نفسه هو فصل للاسم لا للفعل

كعين الماء وعين الشمس وغيرهما

ليس جنس اللفظ لان اللفظ عبارة عما يتلفظ ... الاشارة ... بالاصابع

وخرج منه الحرف وقوله دال على معنى في نفسه غير مقترن هو الفصل للاسم خرج منه الفعل والحرف فان قيل
على انحصار الكلمة في الاسم والفعل والحرف قلنا ما قال ابن الحاجب الدليل على ان الكلمة اما ان تدل على
معنى في نفسها او لا تدل على معنى الا مع غيرها فان لم تدل على معنى الا مع غيرها فهي الحرف وان دلت
على معنى في نفسها فاما ان تدل على الاقتران باحد الازمنة الثلثة او لا فان دلت على الاقتران باحد الازمنة فهي
الفعل وان لم تدل على الاقتران فهي الاسم ولا رابع لهذه التقسيمات وقيل في دليل الحصر عبارة اخرى وهي ان
تقول الكلمة اما ان تصح الاخبار عنه وبه فهي الاسم واما ان تجوز الاخبار به لا الاخبار عنه فهي الفعل
واما ان لا تصح الاخبار عنه ولا به فهي الحرف وتحقيقه انه لا اشكال عند المحققين في دليل الحصر استقراء
حتى وجدنا من انواع الكلمة الاسم والفعل والحرف ولم نجد غيرها ولم نجد لها حكما الا انه اصطلح العلم
حتى نقوم الدليل على الحصر **والكلام هو المركب من كلمتين اسندت احديهما الى الاخرى** اعلم ان الكلام
اسم مفرد موضوع للمركب المفيد والكلم مطلق على الوجه الذي ذكرناه والكلمات جمع كلمة وقد يكون مفيدا وقد يكون غير مفيد
نقول لك هل قام زيد كلمات وهي مفيدة وقولك ان يكرم بكر كلمات وهي غير مفيدة واختلف في كلم انه جمع كلمة
ام اسم مفرد موضوع للجنس فاذا عرفت هذا فاعرف ان قول المصنف الكلام هو المركب من كلمتين اسندت احديهما
الى الاخرى فيه ثلثة قيود احدها المركب وهو احتراز عن المفرد فان المفرد كلمة لا كلام والقيد الثاني قوله من كلمتين وهو
احتراز عن المركب من حرفين كقولك هل فانه مركب من حرفين وكذلك بل وليست بكلام والقيد الثالث قوله اسندت
احديهما الى الاخرى وهو احتراز عن تركيب الكلمتين ليس بينهما اسناد نحو هل زيد … الاسناد … فان قيل
الاسناد نسبة احد الجزئين الى الاخر لافادة المخاطب وقيل الاسناد اضافة المعنى الى المعنى … وجعله متصلا
به … وقيل الاسناد يحصل به للمخاطب علم لم يكن يعلمه … ان … ذلك الكلام وغيره
دليلا نحو قول القائل السماء مخلوقة فهذا معلوم ولكن … المتكلم … مخلوقة … فاذا ركبت
كلمتين فقد اسندت احديهما الى الاخرى سوا كانتا … مفيدتين …
في اللغة ولكن في اصطلاح النحويين لا يستعمل الاسناد الا في تركيب كلمتين حصلت منهما الافادة فلا يقال …
المتكلم هل زيد اسند لانه غير مفيد بل الكلمتان اذا ركبتا وافادتا … يقال اسندت احديهما الى الاخرى
سوا كان ذلك الكلام استفهاما او خبرا او امرا او نهيا او غيرها فان قيل قد قال الكلام هو المركب من كلمتين فانقول
في زيد غلام عمرو فانه مركب من ثلث كلمات لا من كلمتين قلنا الجواب … ان قوله الكلام هو المركب
من كلمتين معناه اقل ما يفيد من المركبات كلمتان فاذا افاد تركيب كلمتين بشرط الاسناد فتركيب ثلث
كلمات فصاعدا اولى … الجواب … ان تقول … زيد غلام بكر فقد تم الكلام من قولك زيد غلام فهذه كلمتان
واضافة غلام الى بكر للتعريف والتعريف من تكميل معنى الكلام لا من اصل الكلام وكذلك هل قام زيد مركب من ثلث
كلمات ولكن الكلام تم بقام زيد ودخول حرف الاستفهام لتكميل الكلام وكذلك الشرط والجزاء يفيد الكلام
بلا حرف الشرط لان حرف الشرط بمعنى … التكميل … لا الاصل لافادة **ولا يتأتى**
الا في اسمين كقولك زيد قائم او في فعل واسم نحو قولك ضرب زيد وانطلق بكر فان قيل
ما الدليل على انحصار الكلام في الجملة الفعلية والاسمية قلنا الكلام لا بد وان يكون مركبا من الكلمات والكلمات اسم
وحرف وفعل ومركب الاسم والفعل والحرف لا يخلو من ستة تركيب الاسم مع الاسم والاسم مع الفعل والاسم مع الحرف

او جعله

ان يكون مفيدا

دخول

والفعل

والفعل مع الفعل والفعل مع الحرف والحرف مع الحرف فتركيب الفعل مع الفعل غير مفيد لعدم المخبر عنه
لان الفعل لا يخبر عنه والكلام لا يفيد بدون المخبر به والمخبر عنه جميعا وتركيب الحرف مع الحرف غير مفيد لعدم
المخبر به والمخبر عنه لان الحرف لا يخبر به ولا يخبر عنه وتركيب الفعل مع الحرف غير مفيد لعدم المخبر عنه فهذه الثلثة
لا تفيد البتة واما تركيب الحرف مع الاسم فلا يفيد الا عند النداء نحو قولك يا زيد لعدم المخبر به واما في النداء لان
حرف النداء اقامت مقام الفعل عند الجمهور فقولك يا زيد بمعنى ادعو زيدا فقامت لفظة يا مقام ادعو فلهذا
ترك المصنف ذكر اسناد الحرف لانه استثنى باب النداء لانه في الحقيقة اسناد الفعل الى الاسم وقيل لفظة يا في باب
النداء اسم الفعل فهي لفظة يا اسم لقولك ادعو كما ان صه اسم لاسكت فهذه اربع تقسيمات بقي تقسيمان وهما
مفيدان وهو اسناد الاسم الى الاسم والفعل الى الاسم وقد ثبت ان الكلام منحصر فيما ذكره المصنف **وسمي الجملة**
يعني وسمي اسناد الاسم الى الاسم والفعل الى الاسم كلاما وسمي ايضا جملة **القسم الاول في الاسماء والاسم ما دل على**
معنى في نفسه دلالة مجردة عن الاقتران اسم اصله سمو وهو مثل عضو وعضو في اعضاء فحذف الواو منه
غير قياس بل لاستثقال الكثرة استعماله لان الواو والياء اذا سكن ما قبلها صحتا وعوض من حذف الواو همزة الوصل الا ترى
انك تقول في تصغيره سمي وفي الجمع اسماء وسكنت السين لما دخل عليه همزة الوصل لان همزة الوصل لا يدخل على الحرف المتحرك
وسمي اسم اسما لان السمو هو العلو تحت الاسم علو المسمى يعني اذا سمعت اسما عرفت انه يختص بمسمى وقيل
مشتق من السمة وهي العلامة لان صاحبها يعرف به وهذا فاسد لانا لا نعرف شيئا حذف فاؤه وادخلت فيه
همزة الوصل … ولو كان منها لقيل في تصغيره وسيم وفي جمعه اوسام … والاول اقوى في التصريف
وهو قول البصريين والثاني اقوى في المعنى وهو قول الكوفيين هذا اشتقاقه واما حده فاختلف فيه
النحاة حتى قيل في حده سبعون قولا وقال بعضهم لا يمكن تحديد الاسم لان شرط الحد ان يكون جامعا ومانعا فمعنى
الجامع ان يدخل فيه جميع انواع المحدود ومعنى المانع ان يمنع دخول غير المحدود في المحدود والاسم لا يحد بحد يجمع الكثير
جامعا ومانعا ولهذا لم يذكر سيبويه رحمه الله حد الاسم بل ذكر مثاله وقال الاسم مثل رجل وفرس والحسن ما قيل في حد
الاسم ما ذكره المصنف وقد اورد عليه اشكالات كثيرة ودفع تلك الاشكالات ابن الحاجب واجاب عنها ونحن نورد
ما قال ابن الحاجب اما ما ذكره المصنف … قوله ما دل على معنى هذا هو الجنس لان الجنس ذكر القدر
المشترك بين الاسم والفعل والحرف … في نفسه وهذا فصل للاسم والفعل عن الحرف … مجردة
عن اقتران بزمان معين من الازمنة الثلثة الماضي والحال والاستقبال هذا شرح ما ذكره المصنف في الحد واما ما اورد
فيه من الاشكالات فهو ان الغبوق والصبوح لا يدخلان في حد الاسم لانهما مقترنان بالزمان قال ابن الحاجب مجيبا عن هذا
الاشكال انه لا يدل على زمان من الازمنة الثلثة وانما يدل على … الزمان الذي هو اول النهار او اخره وقيل في الازمنة الماضي
والحال والاستقبال … على الزمان الذي هو اول النهار الصبوح …
يدل على الزمان الذي هو اخر النهار الغبوق … الازمنة الثلثة … يتغير الزمان الذي يتكلم فيه المتكلم الماضي ما كان
قبل الزمان الذي يتكلم فيه المتكلم والحال الزمان الذي يتكلم فيه المتكلم والمستقبل ما كان بعد ذلك الزمان فاذا قال
قائل في وقت الظهر ضرب زيد عمرا فهذا الوقت هو الحال وقبله الماضي وبعده المستقبل ولو قال هذا الكلام
في وقت العصر فوقت العصر هو الحال وقبله الماضي وبعده المستقبل فتغيرت الماضي والحال والاستقبال
بحسب اختلاف الزمان الذي يتكلم فيه المتكلم والصبوح والغبوق لا يختلفان … ما وضع له … فاذا لم يختلفا لم

يكونا

لم يكونا فعلين فان قيل يضرب يدل على زمان معين لانه لا يخلو من الحال والاستقبال فينبغي ان يكون اسما كالصبوح
والغبوق قلنا يضرب واشباهه من افعال المضارعة وضعه الواضع بالاشتراك للحال والاستقبال الا انا لا نعرف
تعيين الحال والاستقبال لعدم القرينة فاذا وجد قرينة نعرف دلالته على التعيين كما ان كل اسم من الاسماء المشترك موضوع لجميع
المعاني المشتركة لها ولكن لا نعرف تعيينها الا بالقرينة فكذلك الفعل المضارع موضوع للحال والاستقبال ولكن لا يعين
وهذا لا يرد الصبوح والغبوق فانه لا دلالة لهما على جزء [illegible] الثلاثة لا بالتعيين ولا بالاشتراك بخلاف الصبوح و
الغبوق فانهما يدلان على [illegible] يختلف بالتعريف والزمان الذي يتكلم فيه المتكلم بخلاف افعالهم قال ابن الحاجب وانظر
ما يرد على هذا الحد من الافعال التي لا تتصرف مثل نعم وبئس وليس وحبذا وعسى فانها تدل على معنى في نفسها من
غير زمان فيجب دخولها تحت حد الاسم وهي افعال عند البصريين ثم اجاب عن هذا الاشكال بكلام كثير حاصله
ان هذه الاشياء الدالة على الزمان في اصل وضعها ولكن جردت عن الزمان [illegible] فقولك نعم الرجل زيد يخرج
عن دلالته على الزمان الماضي الى انشاء المدح للممدوح مطلقا من غير ان يراد زمان دون زمان وكذلك في لفظ التعجب
الغرض منه التعجب من غير ان يراد به التعجب في زمان دون زمان فهذه افعال اذا خرجت عن دلالتها الاصلية لغرض ما اخرجها ذلك
الغرض عن حدها **والخصائص** يعني للاسم حد وخصائص فالحد ما ذكر والخصائص [illegible] جمع خصيصة
والخصيصة والخاصة واحد وهي ما تختص به الشيء من الصفات بحيث لا يوجد في غيره فهذه الاشياء لا يوجد في الفعل
والحرف والفرق بين الحد والخاصة ان الحد يجب ان يوجد في جميع افراد المحدود والخاصة لا يجب ان يوجد في جميع الافراد
بل يكفي وجودها في بعضها فقولك ما دل على معنى في نفسه دلالة مجردة عن الاقتران يجب ان يوجد هذه المعاني في كل فرد
من افراد الاسم واما الخاصة كدخول الالف واللام والتنوين وغيرها فلا يجب ان يوجد في كل فرد من افراد الاسم بل يكفي وجوده
في بعض الاسماء الا ترى ان الالف واللام والتنوين والاضافة لا تجتمع الا ان منها **جواز الاسناد اليه** اي الاسناد الخبر و
انما قال جواز الاسناد اليه ولم يقل منها الاسناد لان الجواز يشمل ما يوجد فيه الاسناد وما لم يوجد فيه ولكن يمكن فقولك
زيد قايم زيد يوجد فيه الاسناد اليه وقايم لم يوجد فيه الاسناد اليه بل وجد فيه الاسناد به اليه ولكن يمكن ان يجعل مسندا
اليه كقولك القايم زيد فالقايم ههنا مسند اليه وزيد مسند [illegible] هذا الكلام ان المسند اليه لا يكون الا الاسم والمسند
يشترك فيه الاسم والفعل وانما كان الاسم مختصا بالاسناد لان الاسم ذات الموصوفات وحالات فيحتاج الى اخبار عنه
[illegible] وحالاته من صدور الفعل منه وكونه [illegible] وليس الفعل والحرف صفات وحالات حتى
يخبر عنه **ودخول حرف التعريف** اي ومنها دخول حرف التعريف يعني ومن علامات الاسماء جواز دخول حرف
التعريف وحرف التعريف عند سيبويه اللام والهمزة همزة الوصل وعند [illegible] الميم [illegible] وهذا الحديث ليس من امبر ام
صيام في امسفر فالميم بدل لام التعريف ومذهب الخليل ان حرف التعريف مجموع الهمزة واللام فلفظ المصنف حرف
ليشمل هذه الاقوال وانما اختص دخول حرف التعريف بالاسم لان حرف التعريف بمنزلة الصفة لانها تجعل النكرة
معرفة كما ان الصفة تجعل الموصوف معرفة او مختصا فقولك جاء الرجل يعني به جاء رجل معهود معروف بينك وبين
ايها المخاطب فقولك معهود معروف صفة الرجل والوصف يكون للاسماء ولان التعريف حكم المحكوم عليه والمحكوم عليه
هو الاسم دون الفعل يعني بالمحكوم عليه من يحكم عليه بكونه معرفة او نكرة او قايما او قاعدا وغيرها من الاحكام ويعني الحكم
اسناد ونسبة شيء لشيء الى اسم كقولك قام زيد فقام حكم وزيد محكوم عليه يعني حكمت على زيد بصدور القيام منه
وكذلك زيد قايم **والجر** هذا معطوف على ما قبله اي الجر دخول حرف الجر ومن علامات الاسم دخول حرف الجر عليه وانما اختصاص

الاسم

٧

[illegible] **بالتنوين** اي ومن علامات الاسم دخول التنوين عليه والتنوين ستة تنوين التمكن وتنوين التنكير
والعوض والمقابلة والترنم والغالي ويأتي في قسم الحروف بحث التنوينات وانما اختص تنوين التمكن بالاسم لان
معنى التمكن في الاسم انه لم يشبه الفعل والحرف ولا يمكن هذا التنوين في غير الاسم لان التمكن لو كان في الفعل لكان
معناه ان هذا الفعل لم يشبه الفعل وهذا لغو ولو كان في الحرف فكان معناه هذا الحرف لم يشبه الحرف وهذا ايضا
لغو وانما اختص تنوين التنكير بالاسم لان التنكير ضد التعريف وقد تبين ان التعريف بمنزلة الوصف للاسم فكذلك التنكير
حكم في الاسم الذي فيه التنوين محكوم عليه نحو [illegible] رجل معناه الحكم بكون الرجل واحدا غير معين والمحكوم عليه لا
يكون الا الاسم وانما اختص تنوين العوض بالاسم لان هذا التنوين يكون في المضاف عوضا عن المضاف اليه نحو حينئذ
كما ياتي في قسم الحروف والمضاف لا يكون الا اسما وانما اختص تنوين المقابلة بالاسم لان هذا التنوين هو الذي
يكون في جمع المؤنث السالم نحو مسلمات في مقابلة نون مسلمين والجمع لا يكون [illegible] حرف اطلاق الشعر و
تنوين الغالي يزاد بعد قافية ساكنة ولا يختص حرف الاطلاق واسكان القافية بالاسم بل يكون في الاسم والفعل
والاضافة اي ومنها الاضافة كون الاسم مضافا فان كون الكلمة مضافة من خواص الاسم واما المضاف اليه فقد يكون
اسما وقد يكون فعلا نحو قوله تعالى هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم اضاف اليوم الى ينفع وقد يكون حرفا وفعلا نحو قوله تعالى هذا
يوم لا ينطقون اضاف اليوم الى الحرف وقيل المضاف اليه لا يكون الا اسما وحيث لم يكن اسما فهو بمعنى الاسم قوله هذا
يوم ينفع الصادقين بمعنى يوم نفع الصادقين وقوله يوم لا ينطقون بمعنى يوم عدم نطقهم وانما اختص
دخول حرف الجر والاضافة بالاسم لان المضاف والذي يدخل عليه حرف الجر لا يكون الا محكوما عليه وكون الكلمة محكوما
عليه من خواص الاسم فقولك مررت بزيد [illegible] محكوم عليه بحصول المرور [illegible] غلام عمرو فغلام محكوم عليه
بكونه ملكا لعمرو وكذلك جميع الامثلة **ومن اصناف الاسم اسم الجنس وهو ما يطلق على شيء وعلى كل ما اشبهه**
اعلم ان الاسم نوعان احدهما ما يكون موضوعا لفرد بحيث لا يتناول ما اشبهه والثاني ما يكون موضوعا للشيء بحيث يتناول
ما اشبهه فالاول يسمى الاعلام فان لفظ زيد موضوع لفرد بحيث لا يتناول ما اشبه ذلك الفرد واما الثاني فينقسم الى
قسمين احدهما ما يكون موضوعا للشيء بحيث يتناوله ولما اشبهه ولكن عين لفرد ومنع عن ان يتناول ما اشبه ذلك الفرد
بانضمام شيء اخر اليه والثاني ما يكون موضوعا للشيء بحيث يتناول ما اشبهه ولم يجعل معينا بل ترك على شيوعه فالقسم
الاول هو المعارف غير العلم [illegible] الالف واللام لاستغراق الجنس [illegible] هو موضوع [illegible] غايب [illegible]
[illegible] زيدا او عمرا او غيرهما [illegible] فاذا قلت جاني زيد الذي هو علم [illegible] فلفظ هو [illegible]
لزيد المذكور ومنع عن ان يتناول غير زيد ههنا فانما علمنا تعيينه لزيد بتقدم ذكره ولولا تقدم ذكره لم يكن متعينا
لزيد وكذلك ساير المضمرات واذا قلت ذا فهذا اللفظ يصلح ان تشير به الى [illegible] حاضر من اي جنس كان فاذا
اشرت الى زيد وقلت ذا عالم [illegible] هذا اللفظ لزيد باشارتك اليه ولولا اشارتك بالعين الى زيد وكذلك
جميع اسماء الاشارة واذا قلت الذي فهذا اللفظ يجوز ان يكون زيدا او غيره فاذا قلت الذي في الدار زيد
فبذكر زيد تعين لفظ الذي ههنا لزيد وكذلك جميع الموصولات واذا قلت الرجل فهذا اللفظ الرجل يتناول جميع الرجال
وكل فرد منهم واذا تخاطب [illegible] فضل زيد وخصاله الحميدة ثم تقول الرجل كامل يتعين الرجل ههنا لزيد لتقدم
ذكره ومعرفته ويسمى التعريف ههنا تعريف العهد واذا قلت غلام فيتناول هذا اللفظ كل غلام فاذا قلت
غلام زيد يخرج عن ان يتناول غلاما غير غلام زيد بسبب اضافته الى زيد والقسم الثاني وهو ما يكون موضوعا

لشيء متناولها اشبهه ولم يجعل معينا الفرد بل تركه على شيوعه فهذا الاسم هو اسم الجنس [illegible]
نحو الرجل والفرس اذا كان الالف واللام لاستغراق الجنس او للعهد فالحاصل ان الاسماء [illegible] الانواع
انه يتناول غير المسمى وهو العلم والثاني ما كان متناولا للمسمى ولكن لما اشبهه ويبنى على تناوله [illegible]
اسم الجنس كما ذكر فاذا عرفت هذا فاعرف ان قول المصنف في اسم الجنس وهو ما علق على شيء وعلى كل ما
اشبهه غير صواب لانه يندرج في هذا الحد المضمرات واسماء الاشارة والموصولات والمعرف [illegible]
لان هذه الاشياء يتناول كل واحد منها شيئا وكل ما اشبهه اذا ذكر لشيء يخرج له عن تناول ما اشبهه
كما ذكر والصواب ان يقال اسم الجنس ما علق على شيء لا بعينه **وينقسم الى اسم عين واسم معنى** يريد باسم العين ما يقوم
بنفسه نحو الرجل والحجر وغيرهما ويريد باسم المعنى ما لا يقوم بنفسه بل يحتاج الى محل يقوم به كالعلم والجهل وغيرهما
وكلاهما ينقسم الى اسم غير صفة واسم هو صفة يعني كل واحد من اسم العين واسم المعنى ينقسم الى اسم غير صفة واسم
هو الصفة اراد بغير الصفة غير المشتق كثور وبالصفة المشتق **فالاسم غير الصفة نحو رجل وفرس وعلم وجهل** فرجل
وفرس مثال اسم العين الذي هو غير الصفة لانهما ليسا مشتقين من شيء وعلم وجهل مثال الاسم المعنى الذي غير الصفة لانهما غير مشتقين
والمصدر ليس مشتقا من شيء **والصفة نحو راكب وجالس ومفهوم ومضمر** فراكب وجالس مثال اسم العين الذي هو
الصفة لانهما مشتقان من الركوب والجلوس ومفهوم ومضمر مثال اسم المعنى الذي هو الصفة لانهما مشتقان من
الفهم والاضمار **ومن اصناف الاسم العلم وهو ما علق على شيء بعينه غير متناول ما اشبهه** ذكر في هذا الحد قيدين [illegible]
هو لا بعينه وانما ذكر هذا ليخرج عنه اسماء الاجناس فان اسم الجنس ما علق على شيء لا بعينه والقيد الثاني قوله
غير متناول ما اشبهه وانما ذكر هذا القيد ليخرج عنه المعارف هكذا ذكر ابن الحاجب **ولا يخلو من ان يكون اسما
كزيد وجعفر او كنية كابي عمرو وام كلثوم او لقبا كبطة وقفة** والدليل على ان الاسم منحصر على هذه الاقسام ان الاسم
لا يخلو اما ان يكون بلفظ اب او ام مضافا الى شيء او بلفظ اخر فان كان بلفظ اب او ام مضافا الى شيء فهو الكنية
وان كان بلفظ اخر فلا يخلو من ان يكون مخصوصا بالشخص معين بلا مدح او ذم او ليس كذلك فان كان الاول
فهو اللقب وان كان الثاني فهو الاسم الذي اراد به في قوله فلا يخلو من ان يكون اسما كزيد وجعفر مثال اللقب بطة
وهي لقب شخص شابه البط لشيء وقفة وهي لقب شخص كان عينه مرتفعة ناتئة فلقب بهذا اللقب لما شابه
القفة من الارض وهي الموضع المرتفع **وينقسم الى مفرد ومركب ومنقول ومرتجل فالمفرد نحو زيد وعمرو** وهي
الاسم بحسب الافراد والتركيب وبحسب النقل والارتجال فانقسامه بحسب الافراد والتركيب قسمان مفرد ومركب
فالمفرد ما كان كلمة واحدة نحو زيد وعمرو والمركب ما ركب من كلمتين فصاعدا ثم المركب ثلثة اقسام احدها ما كان احدى
كلمتيه مسندا الى الاخرى قبل جعله علما نحو برق نحره وضرب مسند الى نحره [illegible] عبد الله ويسمى هذا القسم تركيب
الاضافة ويعتبر المضاف بتغير العامل ويكون المضاف اليه مجرورا والقسم الثالث تركيب الاسم من كلمتين من غير
اسناد وغير اضافة نحو بعلبك ويسمى هذا التركيب تركيب الممازجة [illegible] باقي شرح كل واحد من الاقسام
الاسم بحسب النقل والارتجال ايضا قسمان منقول ومرتجل فالعلم ان كان موضوعا لشيء قبل وضعه لهذا
المسمى ثم نقل ذلك الشيء ووضع لهذا المسمى فهو منقول مثل جعفر فانه موضوع للنهر الصغير ثم نقل الى [illegible]
وان لم يكن موضوعا لشيء قبل وضعه لهذا المسمى او وضع اولا ووضع لهذا المسمى فهو مرتجل ولم يكن [illegible] احدها
انه لا يكون له تركيب اي لفظ يشتق منه هذا اللفظ مثل [illegible] اذا وضع لشخص فانه ليس لهذا اللفظ مشتق منه

ولم يوضع

اللفظ لشيء [illegible] مثل حمدان فانه مشتق
من حمد وقد وضع علما لشخص ولم يكن موضوعا لشيء قبل وضعه لهذا الشخص فان قيل لم قلتم ان
حمدان مرتجل والظاهر انه منقول لانه نعت من حمد كما ان عطشان نعت من عطش قلنا لا يجوز ان يكون
حمدان منقولا لانه قد نقل عن العرب النعت على وزن فعلان من عطش وسكر وغيرهما من الفاظ
كثيرة ولم ينقل من حمد نعت على وزن فعلان بل وضع لفظ حمدان اولا ما وضع لشخص ومن هذا
القبيل عمران وعثمان وعمر وزفر وغطفان فانه مشتق من الغطف وهو سعة العيش ولم
يجيء من الغطف غطفان لا مصدرا ولا نعتا بل وضع هذا اللفظ لهذا الشخص من غير ان ينقل
من معنى النوع الثالث ان يوضع لفظ علما لشيء ولكن لم يكن له اشتقاق ولم يكن هذا اللفظ موضوعا
لشيء قبل وضعه لهذا المسمى نحو فقعس وحنتف فهذه انواع قياسية [illegible] كل لفظ منها على وزن من
الاوزان التي استعملتها العرب النوع الرابع ان يوضع لفظ علما لشيء له المشتق منه وقد وضع ذلك
اللفظ لشيء قبل وضعه على الشخص [illegible] الوضع الاول [illegible] استعمال العرب كالمحبب [illegible]
[illegible] خلاف استعمال العرب كالمحبب [illegible]
خلاف استعمال العرب لانه لم يوضع ذلك اللفظ قبل هذا اللفظ من هذا القسم موهب [illegible] هذه الكلمة
[illegible] وسمي هذا النوع [illegible] مستعمل على قياس استعمال العرب **والمركب الجملة نحو برق نحره وتأبط
شرا وذرى حبا وشاب قرناها ويحكى مثل قوله نبئت اخوالي بني يزيد ظلما علينا لهم فديد**
[illegible] فعل ماض [illegible] فاعله [illegible]
فقال [illegible] العلم اذا كان جملة [illegible] يتغير [illegible]
[illegible] اذا اخذ شيئا تحت ابطه وتأبط فعل وفاعله مضمر وشرا مفعوله [illegible]
[illegible] ذلك [illegible]
فعل ماض [illegible] وهذا رجل كان حريصا [illegible] هذا الاسم قوله [illegible]
قرناها [illegible] وهذه كانت امرأة [illegible]
فقال فلانة شاب قرناها [illegible] يزيد [illegible] فاذا قلت
يزيد فلان [illegible] الفاعل فاذا حذفت الفاعل ووضعت يزيد علما لشخص
[illegible] واذا كان [illegible] غير منصرف واذا قلت [illegible] يزيد [illegible] الفاعل فيه
[illegible] فاذا وضعت يزيد مع الفاعل المضمر علما للشخص [illegible] جملة ويكون مبنيا على الضم ولا يتغير
بتغير العامل [illegible] وهذا البيت جملة [illegible] في موضع [illegible] الصباح [illegible] نصب على التمييز [illegible]
[illegible] وبعض [illegible] ان اخوالي [illegible]
[illegible] الفاعل [illegible] يزيد [illegible]
[illegible] والمفعول الثالث [illegible]
[illegible] اسماء [illegible] معدي كرب وبعلبك وعمرويه ونفطويه او مضاف
ومضاف اليه كعبد مناف وامرئ القيس والكنى يعني المركب اذا كان غير جملة نوعان احدهما اسمان ركبا ووضعا

علما لشخص واحد ويسمى هذا النوع تركيب المماجر وقد يتحاد واذا ركب اسمان فالاسم الاول مبني
والاسم الاخر معرب وان لم يكن علما فمنصرف وان كان علما فغير منصرف كان الاسم الثاني بمنزلة تاء التانيث كما في
ضاربة فالخامس الاول مفتوح كالباء من ضاربة والاسم الثاني كالتاء منه وقوله معدي كرب فحقه ان يكسر الياء
مفتوحة كما قرنا ولكن اسكنت على غير قياس ومعناه قيل اصله معدي بتشديد الياء فخففت الياء وكرب
بمعنى كربة وهو غير منصرف للعلمية والتانيث والتركيب ومثله بعلبك وبعل اسم صنم والبك الكسر وبعلبك اسم
بلد بالشام وعمرويه ونفطويه اسماء رجلين وويه صوت واذا ركب اسم وصوت بني الصوت على الكسر
والنوع الثاني المضاف والمضاف اليه وله اعراب يجري على المضاف واما المضاف اليه فمجرور ابدا و
الكنى يعني ابو فلان وام فلان وهو من قسم المضاف والمضاف اليه والمنقول على ستة انواع منقول عن
اسم عين كثور واسد اعلم ان المنقول غير منحصر في ستة من حيث التقسيم العقلي لكنه منحصر من حيث نقل
اللغة لان ائمة اللغة نقلوا هذه الستة والمنقول هو اسم الموضوع لشيء ثم نقل وذلك كثور اسم وضع على الشخص كثور
فانه اسم الذكر من البقر ثم جعل علما للانسان وهو ثور بن عبد مناف وكذلك اسد هو الحيوان المعروف ثم وضع
على اسد بن خزيمة ومنقول عن اسم معنى كفضل واياس الفضل مصدر من فضل يفضل اذا زاد ثم جعل فضل علما للشخص
واياس بفتح الهمزة العطية والعوض ثم جعل اسما لاياس بن معاوية قاضي البصرة وغيره ومنقول عن صفة كحاتم ونائلة الصفة
اسم الفاعل والمفعول والصفات المشبهة باسم الفاعل والتي تحتها الحاتم اسم فاعل من حتم اذا وجب وهو علم لحاتم
الطائي ولغيره ونائلة اسم فاعل من النيل اذا وجد وهي علم صنم ومنها من المفعول كمحمود وهو مفعول من حمد ثم جعل
علما لبعض الناس والحسن نعت من حسن يحسن ثم جعل ايضا علما لبعض الناس فهذه الانواع الثلاثة منقول عن اسم
ومنقول عن فعل اما ماض كشمر وكعسب شمر بتشديد الميم وفتح الشين ... وهو علم للفرس وهو
غير منصرف للعلمية ووزن الفعل وكعسب معناه عدا عدوا شديدا وهو علم لرجل وهو غير منصرف واما مضارع كتغلب
ويشكر تغلب مضارع غلب وهو اسم تغلب بن وائل وهو ابو قبيلة ويشكر مضارع شكر وهو اسم رجل وهما غير
منصرفين للعلمية ووزن الفعل واما امر كاصمت اصمت بكسر الهمزة والميم اسم لصحراء بعينها سمي بتلك الصحراء لانها
موضع خالي يخاف فيها من المخوفات والسراق نزل فيها رفيقان قال احدهما للصاحب اصمت اي اسكت حتى لا نسمع
صوتك حتى لا يسمع صوتك سارق فيقصدنا فسمي بتلك الصحراء باصمت وهو امر من صمت يصمت وقياسه ضم الهمزة
والميم ولكن كسرتا وعلم بتلك الصحراء على خلاف القياس وهو غير منصرف للعلمية ووزن الفعل وقد يقع اسم ولونه
تابت وبات بها من حضن اصمت في اصلابها اود اشلى اي اغرى الكلب وقيل اشلى اذا دعا الكلب سلوقية
من اليمن ينسب اليها الكلب الجيد الاود العوج والاعوجاج ظهر الكلب من احتيباله ومعنى البيت اشلى
كلابا سلوقية في اصلابها اود باتت تلك الكلاب بحضن اصمت وبات في اسلوقية والطرماح يصف الحمرة
على اطرقا باليات الخيام الا الثمام والا العصي وقوله اطرقا ايضا منقول عن الامر واطرف الرجل اذا سكت
ونظر الى الارض واصل هذا ان ثلثة نفر نزلوا مكانا فقال احدهم لصاحبيه اطرقا فسمي ذلك المكان باطرقا
واراد بالهذلي ابا ذويب الهذلي البالياب جمع بالية وهي ما بلي اي صار خلقا الخيام جمع خيمة وهي بيت من خشب
وحشيش الثمام نبت الا نبت العصي بكسر العين جمع العصا واصله عصو فقلبت الواو المتطرفة ياء وكسرت الصاد
لتصحيح الياء وكسرت العين لكسرة الصاد والعصي في هذا البيت بالمخففة ساكنة خففها للشعر ومعنى البيت انه ...

في المكان الذي اسمه اطرقا الخيام البالية ولم يبق من اثارها الشيء الا الثمام والا الخشبات الباقية من
الخيام ومعنى الثمام ... ومنقول عن صوت كببة ويبق عن عليه ... الحرب ... جعل
اعلم ان المنقول عن الفعل الماضي والمضارع والامر جعل للسبب ... من انواع المنقول الستة و
المنقول عن الصوت خامسها والمنقول عن المركب سادسها الببة بفتح الباء اللقب وبابكنها المصدر ولقب
الرجل ببة لانه يكثر التلفظ بهذا اللفظ في طفوليته وببة صوت ... ومنقول عن مركب وقد ذكرناه قبل
حتى ... المركب اما جملة كبرق نحره او غير جملة كالمركب المماثج والمضاف والمضاف اليه كل ذلك منقول
لانه كان لكل واحد من انواع المركب اصل وضع ثم نقل عن ذلك الاصل الى اسم شخص والمرتجل على ضربين قياسي
وشاذ فالقياسي نحو غطفان وعمران وحمدان والشاذ نحو محبب وتهلل ... فقد قلنا ان العلم الذي لم ينقل فهو مرتجل
ثم المرتجل نوعان قياسي وغير قياسي اراد بالقياسي ما جاء على قياس العربية واراد بالشاذ ما جاء خلاف
قياس العربية فالقياسي نحو غطفان وهو ابو سعد بن قيس وحمدان اسماء رجلين وفقعس ابو قبيلة وحنتف
هو ابن اوس ... وهذه الاوزان كلها قد جاءت في العربية والشاذ نحو محبب وموهب وموظب ومكوزة وحيوة
فهذه الكلمات كلها على غير قياس العربية لان قياسه ان ينقل حركة الباء الاولى الى الحاء ويدغم الباء في الباء فيقال
محب ومحبب اسم رجل واما موهب بفتح الهاء اسم رجل وموظب بفتح الظاء اسم موضع فقياسهما كسر الهاء والظاء لان
مفعلا ... ومكوزة بالزاء المعجمة وهو اسم رجل وهو غير
منصرف للتانيث والعلمية وقياسه مكازة لان الواو والياء اذا تحركتا وسكن ما قبلهما تقلب حركتهما
الى ما قبلهما وقلبتا الفا واما حيوة وهو اسم رجل وهو غير منصرف للتانيث والعلمية فقياسه حية لان
الواو والياء اذا اجتمعتا وسبقت الاولى بالسكون قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء فصل واذا اجتمع
للرجل اسم غير مضاف ولقب اضيف الاسم الى اللقب وقيل هذا سعيد كرز وقيس قفة وزيد بطة واذا
كان مضافا او كنية جرى اللقب على الاسم فقيل هذا عبد الله بطة وهذا ابو زيد قفة واذا اضيف اسم الى اللقب يعني
اذا كان الرجل ... لقب ... الاسم لكون معرفا للاسم كعطف البيان وانما اضيف الاسم الى اللقب لانه ...
... فيجري اللقب على الاسم في الاعراب كعطف
البيان ... فصل وقد سموا ما يتخذونه ويألفونه من خيلهم وابلهم وغنمهم وكلابهم وغير ذلك
باعلام كل واحد منها مختص بشخص يعرفونه كالاعلام في الاناسي ... قلبت الياء الفا
وحرفت ... ما يقرب ... على كل فرد من الحيوانات التي تمر بينهم ... كل فرد منها علما
كما وضعوا على كل فرد من الانسان علما ... وذلك كاعوج ولاحق وشدقم وعليان وهيلا وخطة وهيلة
وضمران وكساب اعوج علم للفرس لبني هلال ولاحق علم فرس لمعوية بن ... وشدقم علم لجمل ... كان
لنعمان بن المنذر وعليان علم لجمل من الابل للكليب ابن وائل وخطة علم عنز سوداء ... المغزي حيرتها
خطة وهيلة ايضا علم عنز وضمران ايضا علم كلبة للنابغة وكساب ... علم كلبة للبيد فصل واما
ما يتخذونه ولا يالفونه فلا يحتاجون الى التمييز بين افراده كالظبي والبوم والحنش والذئب وغير ذلك فالعلم فيه للجنس
... الحيوانات التي لا يحتاج الناس الى تمييز كل فرد منها بل العلم الموضوع
باسم لجنس ... وهو ما يصاد من الطير والهوام ويقال يصف
الجنس والنوع ...

العلم

للحية حنش فاذا اتيت لمو براقش ابن داية واسامة وثعالة وابن قترة وبنت طبق وكالوقت التي ابو ... سامة كيت وكيت العلم ان الله ... رهط لم اشياء وضع على جنس اوعلم بانه الوبة كانى براقش وهو علم لنوع من الطير

يلون في كل حين بالوان مختلفة يقال العرب من ذلك النوع ابو براقش وجنس ذلك النوع ايضا لان العلم اذا كان موضوعا

باياه تلويه بالوان مختلفة وكل ورد منه موصوف بهذه الصفة كما بجميعه وقد يكون العلم فيها موضوعا لما بين

ويفعله كابن داية وهو الغراب سميت بذلك لانها تجلس على داية البعير وهي كعلة حيث يجرح بالرحل وما كان من ذلك

الموضع اللحم والدم وقد يوضع العلم على حيوان بلا صوته او حركته وغير ذلك بما طول شرحه اسامة علم للاسد وثعالة علم

للثعلب وابن قترة نوع من الحيات بنت طبق ... وبنت طبق حية صغيرة تقتلك من ... ومن هذه الجنس

وسم طبقها اسد واسامة والثعلب وثعالة ... الفرق بين اسم الجنس وعلم الجنس عوام عوف وحمار قبان ومن هذه ما ...

من العرب انهم جعلوا اسامة غير منصرف فلولم يكن علما لما صار غير منصرف لانه ليس فيه سبب غير العلم سوى التانيث

وابو الحرث وما اشبه من كنى الحيوانات ايضا علم لان الكنى علم حيث كان والفرق بين اسم العلم وهذه الاجناس في المعنى

من العلم تتناول ذلك النوع كالاسم وغرض العلم في هذه الاجناس بنقل العرب لها البرق فظاهر من حيث اللفظ

بين الاسم والعلم وهذه الاجناس والثعلب اسم الجنس وثعالة علمه قوله ومنها لا يعرف له اسم اي بعض هذه الحيوانات

لا تعرف له اسم جنس بل هو معروف بالعلم كابن عرس وهو دويبة فانه بالجمام يقال له الفارسية ... وحمار قبان دويبة

تكون في المخبئ وقت وقت معناه انها ذهب ان الحمار قبان من القبن فهو منصرف وان اخذ من القبة فهو غير

منصرف للعلمية والالف والنون ومنعوا في ذلك نحو ضبيع في تسمية الناسي فوضعوا للجنس اسما وكنية فقالوا

للاسد اسامة وابو الحرث وللثعلب ثعالة وابو الحصين وللضبع حضاجر وام عامر وللعقرب شبوة وام عريط

يعني وضعوا لهذه الاجناس علمين احدهما كنية والاخر غير كنية كما يقال للرجل زيد وابو عبد الله الحرث الكريم وابو زرارة

والحارث اسم فاعل منه سمي الاسد ابا الحرث لانه يكسب اي يصيد ... سمي الثعلب ابا الحصين لانه يحصن بنفسه ... وسمي

الضبع لعظم بطنها لان الحضجر هو العظم والغلظ وكنيت ام عامر على العادة ... اكثر الحيوانات ... كما يقال للديغ سليما وسمت العقرب شبوة لحدة ضربها ماخوذ من شبا السيف وهو حدته وام عريط من عرط اذا ... الارض

ومنها الاسم والكنية لعقرب مثل قثم وضبعان القثم بضم القاف وفتح الثاء والضبعان بكسر الضاد كلاهما الضبع

الذكر وقثام بفتح القاف وكسر الميم ... الضبع الانثى وبالكنية والاسم لكل من اعلمن يعني بعض هذه الحيوانات

لها اسم وكنية كاسامة وابو الحرث وبعضها لها اسم العلم والكنية كعلم وبعضها الكنية ولا اسم كابي براقش وما بعده وابي جخدب

وهو اسم جابر ... وهي دويبة شبه الخنفساء ... اعيان

مصل وفتاجر والمعاني في ذلك تجري الاعيان وام عجلان وهي طائر

فكذلك وضعوا للمعاني اعلاما يعني كما وضعوا للاعيان اعلاما ... فردا او كل صنف يعلمه من غيره

فمنه التسبيح سبحان يعني علم للتسبيح فاذا قلت سبحان من هذا الامر كانك قلت

اسبح الله تسبيحا من هذا الامر وهذا يقال عند التعجب كانك قلت التعجب من هذا الامر من غاية التعجب اسبح الله

وسبحان اذا كان مضافا فهي سبحان الله وليس بعلم لان العلم لا يضاف واذا لم يكن مضافا فهو علم غير منصرف للعلمية والالف

والنون والمنية شعوب وام قشعم يعني جعلوا للمنية اسما وكنية فالاسم شعوب وهو منصرف لان الريبة الموت و

غير منصرف انا اريد المنية للعلمية والتانيث ... والكنية ام قشعم سميت المنية شعوب لانها تفرق ...

والمنو

كان القشعم

لا ينقلب التعريف وكنيت بام قشعم النشر يعني هي تنتب احدا وقشعم على جيف الموتى والغدر

كيسان وهي لغة بني فهم يعني جعلوا الغدر اسم علم وهو كيسان وهو غير منصرف للعلمية والالف والنون

وفهم اسم قبيلة العرب قال الشاعر اذا ما دعوا كيسان كانت كهولهم الى الغدر ادنى من شبابهم المرد قال فيه دال

شاعرهم اذا دعت قبيلة فهم كيسان اي الغدر في الجاهلية كانت كهولهم اكثر ميلا وسرعة الى الغدر من شبابهم هذا هجو لهم

ومنه قولهم للمرة بالرجل على محز الانسان بابي كيسان الغدير فصنعه ليجمع المجرى المعاني مجرى الاعيان في وضع الاعلام

لها يعني اذا ضرب احد برجله على كفل شخص على مظلمة منه فهذا الغدر ومكر فكنوا هذا الغدر بام كيسان والمبرة برة والمجد مجاد

المبرة الاحسان يعني برة علم معنى البر يعني وضعوا للبر اسم علم وهي برة وهو غير منصرف للعلمية والتانيث

المجد معنى المجد يعني وضعوا للمجد والمجد اسم علم وهو مجاد بفتح الفاء وكسر الراء بلا تنوين والى هذا

العدل في اسماء الافعال والكلية بروتستر كلية التي حلقته يعني وضعوا الكلية اسم علم ... وهو غير منصرف

للعلمية والتانيث لعنى ... معنى زوبر الكلية قال الفرزدق اذا قال غاو من تنوخ قصيدة بها جرب عدت

على بزوبرا تنوخ اسم قبيلة بها جرب اي بها خلل عدم الفصاحة ...

بزوبرا الكلية ومما في الاوقات غدوة وبكرة وسحر وفينة يعني وضعوا الاوقات علما وضعوا

للاعيان وهذه الالفاظ الاربعة اعلام اذا اريد ... غدوة غداة اليوم الذي انت فيه وسحر سحر اليوم التي انت فيه

وفينة فينة لان معنى الفينة الحين وحين ... لجميع الاوقات شغاذا ... فيمن الوقت معين وهو الذي

انت فيه صار علما وهذه الالفاظ الاربعة غير منصرف للعلمية والعدل ... والالف واللام لان الاصل

في استعمال كل واحد منها معرفة ان يكون بالالف واللام ... غدوة وبكرة وفينة بالتانيث ... وفي الاعداد

ستة ضعف ثلاثة واربعة نصف ثمانية وهي اعلام لهذه الاعداد اذا تكلم ... بعدد ... المعروف

... غير علم وهو منصرف كقولك عندي ستة ... المراد ... الستة هو المعروف ... العدد ... لا ان

يكون عندك واذا اريد به المعروف يحتمل ان يكون ستة من الدراهم او الدنانير ... فاذا كان ... يكون

نكرة وان اريد به العدد كقولهم ستة ضعف ثلاثة فان يريد بهذه الستة مجرد العدد ... مبتدا وضعف ...

خبره فانا اريد بالستة والثلاثة العدد المعروف ... غير منصرفين للعلمية والتانيث وكذلك جميع ...

الاعداد لقولك عشرة ضعف خمسة ... ومن الاعلام امثلة التي يوزن بها كقولك فعلان

الذي مؤنثه فعلى وافعل صفة لا ينصرف ووزن طلحة واصبع فعلة وافعل يعني كل لفظ يقال لها الفعلانية

على هذا الوزن صار ذلك الوزن علما لتلك اللفظة ويكون حكم ذلك الوزن حكم تلك اللفظة في كونه غير منصرف

ان كانت تلك اللفظة غير منصرفة مثاله قوله فعلان الذي مؤنثه فعلى مثل سكران على وزن فعلان

فعلان علم لسكران وما اشبه ذلك فسكران غير منصرف للصفة والالف والنون وفعلان الذي علم

غير منصرف للعلمية والالف والنون وكذلك افعل صفة علم لاحمر فاحمر غير منصرف لوزن الفعل والصفة

وافعل الذي علم له غير منصرف للعلمية ووزن الفعل وفعلة علم لطلحة وطلحة غير منصرف للعلمية والتانيث

وكذلك فعلة غير منصرف للعلمية والتانيث واذا قلت اصبع على وزن افعل فافعل غير منصرف للعلمية

ووزن الفعل لانه على وزن اعلم وهو امر مخاطب من علم يعلم واذا قلت لفظة منصرفة لوزن منها

الوزن وجهان احدهما انه منصرف لان اللفظة التي هذا الوزن علم لها منصرفة فكذلك هذا الوزن واخر

الثاني

وهو الاصح ان الهنا غير منصرف ان كان فيه مع العلمية سبب من اسباب التسعة مثاله لدى لها مدحى
وزن فاعلة فقياسه منصرفة لانها نكرة وفي فاعلة وجهان احدهما انها منصرفة كاسمه والاصح انها غير منصرفة للعلمية
والتانيث **وقد تغلب بعض الاسماء الشائعة على احد المسميين به فيصير علما له بالغلبة وذلك نحو ابن عمر وابن**
عباس وابن مسعود الشيوع العموم الشائع العام يعني تتناول كل فرد من جنسه المسمين فقلبت الياء
الاولى الفا وحذفت لالتقاء الساكنين وهو مفعول من التسمية يعني قد يجعل اسم الجنس علما لفرد بكثرة الاستعمال نحو ابن عمر فان
الابن اسم لجنس يقع على كل ابن كان لعمر ولكن كثر استعمال ابن عمر على عبد الله بن عمر حتى صار علما له فاذا قيل ابن عمر
يقع الا على عبد الله بن عمر مع ان لعمر بن الخطاب خمسة بنين غير عبد الله وهم عاصم وزيد وعبيد الله وعبد الرحمن وعبد الله
الاصغر وكذلك ابن عباس صار علما لعبد الله بن عباس من بين اخوته وكذلك ابن مسعود صار علما لعبد الله بن مسعود
غلبت اي غلبت لابنا المتقدم ذكرهم **على العبادلة** وهو جمع عبد الله فهو قريب الفظ لصحة في الجمع كما تراه **دون من**
عداهم من ابنا يعني يقع كل لفظ من لفظه لابنا المذكورة على عبد الله دون غيره من ابنا ابيه كما ذكره **وكذلك ابن**
الزبير غلب على عبد الله دون غيره من ابنا الزبير وابن الصعق وابن كراع والف زائدة غالبة على يزيد
وسويد وجابر **بعينه مذهب اسم الى البلاد** اخوتهم ابن الصعق بفتح الصاد وكسر العين وهو يزيد بن عمرو بن
الصعق وابن كراع اسمه سويد وكراع اسم امه وهو غير منصرف للعلمية والتانيث وابن مالك اسمه جابر وهو
طائي **فصل وحق الاعلام ان لا يدخلها لام التعريف وذلك على نوعين لازم وغير لازم** اعلم ان الاعلام نوعان احدهما
لا يدخله لام التعريف والثاني يدخله لام التعريف كل علم ليس بصفة ولا مصدر ولا اسم جنس معرف باللام نحو زيد وعمرو
واسباء اذا وضع بلا الف ولام علما لرجل فهذا النوع لا يحتمل ان يدخله لام التعريف والنوع الثاني وهو ما يدخله لام
التعريف وهو نوعان احدهما تدخله على سبيل اللزوم والثاني تدخله على سبيل الجواز فالذي تدخل على سبيل اللزوم
كل اسم معرف باللام اذا غلب استعماله على شخص معين نحو النجم فانه اسم جنس معرف باللام يقع من حيث الوضع على
كل نجم ثم صار علما للثريا بكثرة الاستعمال فيه والذي تدخله لام التعريف على سبيل الجواز كل صفة او مصدر وضع
علما لشخص نحو حسن اذا وضع بلا لام التعريف علما لشخص فانك مخير بين ان تقول جاء حسن وجاء
الحسن وياتي في آخر هذا الفصل باقي بحثه **فاللازم نحو النجم للثريا** الثريا كان في الاصل ثروى لانها
من الثروة وهو الغنا والكثرة ثم صغرت فصارت ثريوى فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء فصار ثريا وسمي هذا
النجم بهذا الاسم لانها ستة انجم **والصعق ويغلب من الشائعة** يعني ما كان معرفا باللام من اسماء الاجناس اذا
غلب استعماله في شخص حتى صار علما له بالغلبة فهو مثل النجم للثريا والصعق نحو ابن الصعق **لانه اسم الاخر فكذا معرفين**
باللام اسماء لكل نجم عهد الخطيب المخاطب ولكل معهود ثم اصيب بالصاعقة **ثم غلب النجم على الثريا والصعق**
على خويلد بن نفيل بن عمرو بن كلاب عهده اي علمه وراه يعني النجم ان كان فيه الالف واللام فيه لاستغراق الجنس يتناول
جميع النجوم وان كان للعهد يتناول كل نجم عهده المخاطب والمخاطب غير مخصوص بالثريا في الوضع وانما صار مخصوصا
بها بغلبة الاستعمال فيها وكذلك الصعق وسبب تسميته خويلدا بالصعق انه جاء ريح وسفت التراب في قصاعه
وطعامه فشتم الريح فرمته بصاعقة فقتلته فصار موسوما بالصعق **فاللام فيهما لازمة في ابن رألان وابن**
كراع مثلا في الاعلام الغالبة بمعنى كما ان ابن لا ينفصل من رألان وكراع فانه لو انفصل عنهما وقيل ابن ولم يقل ابن
رألان وابن كراع زالت العلمية فكذلك لو حذفت الالف واللام عن النجم والصعق زالت علميتهما للثريا وخويلد **وكذلك الدبران**

يعني ان الف واللام في الدبران كالالف واللام في النجم فان الدبران مخصوص بكوكب معين وسمي الدبران لانه
يدبر الثريا اي يجي خلفها **والعيوق** اصله عيووق فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء وسمي هذا الكوكب بهذا
الاسم لانه يعوق الدبران عن لقاء الثريا وسميت العرب بعض منازل القمر الذي السير به فعادته ان الشهر به او صعفه **والسماك** سمي هذا الكوكب بهذا
الاسم لسموه كانه لا تناله **والثريا انما غلبت على الكواكب المخصوصة من بين ما يوصف بالدبر والعوق والسمو**
والثروة لانها سميت هذه الكواكب قوله لانها علة لصيرورة لفظ الدبران علما لهذا الكوكب يعني انما صار لفظ الدبران علما
لهذا الكوكب من بين ما يوصف بالدبور بغلبة الاستعمال وكذلك يحمل بعده من العيوق والسماك والثريا **وان لم**
يعرف باشتقاق من هذا النوع فلحق بالعرف يعني كل علم وجد به معرفا بالالف واللام وليس بصفة ولا مصدر فان
علمنا اشتقاقه نحو الدبران والعيوق والسماك والثريا فنقول كل واحد منها مشتق من مصدر واذا كان مشتقا ينبغي
ان لا يكون مخصوصا بواحد معين ولكن صار مخصوصا بواحد معين بغلبة استعماله وان لم يعلم اشتقاقه يعمل بانه كان
مشتقا من شي وان لم يعرف ما اشتق منه وقد نقل عن سيبويه رحمه الله انه قال انا اذا وجدنا اسما من اسماء الجنس علما يعرف
اشتقاقه نحكم بانا عرفنا اشتقاقه على تاويل انه من قبيل ما كان يعرف اشتقاقه **وغير اللازم في نحو الحارث والعباس**
والمظفر والفضل والعلاء وكل ما كان صفة في اصله او مصدرا وقلنا ان كل علم كان صفة او مصدرا جاز فيه الالف واللام و
حذفهما منه فان اثبتنا فيه فباعتبار انه كان صفة او مصدرا وفيه شائبتهما باقية ودخول الالف واللام في الصفة
والمصدر جائز وان حذفنا فباعتبار انه علم والعلم معرفة فلا يحتاج الى الالف واللام قوله في اصله يعني قبل ان جعل
علما فانه اذا جعل علما لا يقال انه صفة او مصدر بل هو علم **فصل وقد يتناول العلم وحده ثم يعقبه المسماة به** قد هنا
للتقليل يتناول او يشتر يعني قد يجعل العلم نكرة لاتفاق تسمية اثنين فصاعدا بذلك العلم مثل ان يتفق تسمية
اثنين فصاعدا بزيد فاذا كان كذلك صار زيد اسم جنس مشترك لجماعة به فصار كرجل وفرس ثم اذا اراد
تخصيص زيد بواحد من تلك الجماعة المسماة به فيحتاج الى ان يعرف باللام او بالاضافة كما ياتي **فلذلك**
من تنكيره يجري مجرى رجل وفرس فيجترئ على اضافته وادخال اللام عليه يعني من اجل كون العلم قابلا للتخصيص
بواحد بعد ان صار نكرة يجري مجرى فرس ورجل لكونه نكرة ثم يعرف قوله فيجترئ اي يتشجع ويتجاسر على اضافته يعني
انما اضافوا العلم وادخلوا عليه الالف واللام لصيرورته نكرة **وقالوا مضر الحمراء وربيعة الفرس وانمار الشاة** فقالوا
مضر مع انه علم وانما اضافوه لاتفاق تسميته جماعة بمضر وكذلك كل علم اضيف وادخل عليه الالف واللام وهي بنو التاسعة بنو نزار
فلما مات ابوهم جاؤوا الى الحاكم قبيلتهم وهو افعى بن نجران ليقسم بينهم الميراث فحكم بان الذهب والقبة الحمراء لمضر والفرس
لربيعة والشاة لانمار فاضاف كل واحد الى ما يحصل له من الميراث **وقال علا زيدنا يوم النقا راس زيدكم باتيض**
ماضي الشفرتين يمان معناه قال رجل من طي يوم النقا في اليوم الذي كنا بالنقا وهو كثيب الرمل اي ضربنا
بسيف ابيض ماضي الشفرتين اي حديد الطرفين غاية الحدة يعني غلب زيدنا على زيدكم وضرب راسه بسيف
قاطع وقد اضاف الزيد في هذا البيت في موضعين **وقال الوالنجم باعد ام العمرو من اسيرها حراس ابواب على قصورها**
باعد فعل ماض جعل ام العمرو مفعوله الاول ومن اسيرها مفعوله الثاني وحراس ابواب فاعله وقد ادخل الالف واللام
على العمرو **وقال رايت الوليد بن اليزيد مباركا شديدا باحناء الخلافة كاهله** احنا جمع حنو بكسر الحاء وهو
خشب السرج والقتب يعني كما ان الجمل قوي على حمل الحمل فكذلك هذا الممدوح كاهله اي كتفه شديد قوي بحمل الخلافة اي وهو
اهل للخلافة وقد ادخل الالف واللام على الوليد واليزيد **وقال الاخر وقد كان منهم حاجب وابن امه ابو جندل والزيد زيد المعارك**

حاجب وهو ابن لقيط ابن زرارة ابو جندل بن نهشل ابن دارم ربيع العارك بدلا من الزيد الاول او عطف بيان للموفق [illegible]
اللام واضافة الزيد **وعن ابي العباس انه اذا ذكر رجلان اسم كل واحد منهما زيد قيل الزيد الاول والزيد الاخر**
هذا الزيد اشرف من ذلك الزيد وهو قليل اذا اطلق ابو العباس في كتب البصريين فهو المبرد وفي كتب الكوفيين فهو ثعلب
يعني قال المبرد اذا ذكر احد جماعة اسم كل واحد منهم زيد واردت ان يذكر كل واحد بفضيلة او نقصان او غيره كما دخل الالف
واللام على اسم كل واحد وقيل هذا الزيد اشرف من ذلك الزيد او قيل ما بين الزيد الاول والزيد الثاني من الفرق ما اشبه
ذلك قوله وهو قليل يعني تعريف الاعلام بالالف واللام قليل ويحتمل ان يعود الضمير في قوله وهو قليل الى الاول الفصل يعني
جعل العلم اسم جنس وتعريفه بالالف واللام او الاضافة قليل بالنسبة الى ما بين الاعلام **فصل وكل مثنى او مجموع من**
الاعلام فتعريفه باللام الا الفاعل قوله فتعريفه يشير الى ان تعريف الاعلام وجههما سببه دخال الالف واللام
في ذلك اللفظ قال ابن الحاجب في شرح هذه المسئلة فلا يكون مسمى او مجموع من الاعلام الا وفيه اللام هذا اذا كان في
اللفظ مثنى او مجموع وفي المعنى مفرد لم يدخل عليه الالف واللام كما ذكر من ابانين وعرعر **الا نحو ابانين** نحو كل مثنى فيه
الالف واللام الا ابانين وهما جبلان وضع هذا الاسم عليهما دفعة واحدة ولا يقال لكل واحد منهما ابان بل يقال لهما
ابانان لفظه لفظ التثنية ومعناه مفرد لان الجبلين جعلا كالشيء الواحد لاتصالهما جنس واحد **وعمايتين** وهما جبلان
بنجد وعرفات وهو الموضع المعروف لفظه جمع ومعناه مفرد **واذرعات** وهو اسم بلد بالشام لفظه جمع ومعناه مفرد
وقال لاسيما يغفر وقبل ما سلفا للابرار كلاهما عبيد بن عوف وابن المصطلق ابا حاكم الدين حنظلة [illegible] تيس من الحنظلة
التجيد الاستيد بفتح الهمزة وابن حجوان بتقديم الجيم اسم قبيلة ابن المصطلق بفتح الصاد [illegible]
بني اسد والمراد بالبيت وجود الالف واللام في الخالدات **وقالوا كعب ابن كلاب وكعب بن ربيعة وعامر بن**
مالك ابن جعفر وعامر بن الطفيل وقيس بن عتاب وقيس بن هرمة الكعبان والعامران والقيسان عتاب بفتح
العين غير المعجمة وتشديدها النون بعد هرمة بالهاء المعجمة وفتحها والمراد ايضا وجود الالف واللام في الكعبان والعامران
والقيسان **قال رضي الله عنه انا ابن سعد اكرم السعدينا** والمراد وجود الالف واللام في الجمع وهو السعدينا **ومن حديث عمر رضي الله عنه**
ان بعض صحبه من العمرين بالباب قصته ان عمر رضي الله عنه قسم حللا بين الناس فجاء محمد بن ابي بكر ومحمد بن جعفر ومحمد بن
طلحة ومحمد بن حاطب اليه في طلب نصيبهم فلم يتيسر لهم الدخول عليه فخرج رجل من بيته فقال يا امير المؤمنين المحمدون
بالباب يطلبون الكسوة فاعطاهم نصيبهم والمراد هاهنا دخول الالف واللام في المحمدون **وبالطلحة**
الطلحات كان في تلك الجماعة اسم كل واحد منهم طلحة واضيف طلحة اليهم **وابن قيس الرقيات** اسم ابن قيس عبد الله
قيس مضاف الى الرقيات في اللفظ ولكن في التقدير ابن قيس مضاف الى الرقيات لانه اضيف ابن قيس الى الرقيات لانه
كان له ثلث نسوة اسم كل واحد منهن رقية وقيل كان اسم كل واحد منهن رقية فاضيف اليهن **وكذلك اسامات واسامات**
مجهول بمعنى وكذلك جمع المثنيات والجموعات من الاعلام بلا دخول الالف واللام **مسمى ويكنى وفلان وفلانة وابو فلان وام**
فلان كنايات واسامي للاناسي وقالهم نحو فلان علم الاعلام المذكرين وفلانة علم الاعلام المؤنثات وابو فلان كنية كنى المذكرين
وام فلانة كنية كنى المؤنثات يعني اذا اراد ان يذكر علم شخص بلفظ يعرفه غير المخاطب والمخاطب لغرض من تعريض او تعظيم
او تحقير يقول للمخاطب جاني فلان يعرفه المخاطب بقرينة او اشارة وفلانة غير معروف المخاطب والحلية **وقد يكون الاعلام اذا**
كنى عن اعلام البهائم ادخلوا اللام وقالوا الفلان والفلانة سبب ادخال الالف واللام على فلان وفلانة اذا كان للبهائم
ان اعلام البهائم يشبه اسماء الاجناس لانه تعلق الاغراض بكل فرد منها ولا تعلق خاصية بكل فرد منها فاذا كان اعلام البهائم

اسماء عن جنسها من جهة ادخلوا الالف واللام ليزول تشبيهها باسماء الاجناس ويصير تعريفها تاما وقولهم في الفلان
يا فل ليس ترخيما عند سيبويه بل هو حذف شاذ للتخفيف ولو كان ترخيما لقيل يا فلا بحذف النون دون الالف
كما هو حد الترخيم اقل من ثلثة احرف وفلان منصرف لان الالف والنون ليسا زائدين بل هذا اسم موضوع هكذا
والهن كناية للكنايات عن اسماء الاجناس يعني اذا اراد ان يعبر عن اسم جنس بغير لفظه قالوا الهن كهن ولهنت هنه
تعالى مثنى وهنان وهنات وهنوات وكثر استعماله في تعبير الاشياء القبيحة يقال له هن اي فعل قبيح او قول قبيح وبالهنه
اي بخصلة قبيحة ويقال هنا مكشوف اي فرجها مكشوف وهن وهنة كلاهما منصرفان لانهما ليسا بعلمين واصل هن هنو
مثل اخ فاسكنت الواو وحذفت وكذلك اصل هنة هنوة وجمع هن هنوات **ومن اصناف الاسم المعرب الكناية عن**
المعرب وان خليفة من قبل اشتراك الاسم والفعل في الاعراب بان يقع في القسم الرابع لان الاعراض من حيز عن
ايراده وهذا القسم خليفة اي جدير بالتقديم اي لائق لان نقدم قبل في جهة الاعتراض التقديم والقسم صوب ايراده اي جعل
دخاله صوابا يعني كان ان يكون بحث المعرب في القسم الرابع الذي هو قسم المشترك لان الاعراب مشترك فيه الاسم
والفعل ولكن ادخلنا بحث المعرب في قسم الاسم لعلتين **احديهما ان حق الاعراب للاسم في اصله والفعل**
انما تطفل عليه فيه بسبب المضارعة تطفل عليه اي صار الفعل طفيليا اي تابعا للاسم بسبب المضارعة اي
المشابهة التي بين فعل المضارع وبين الاسم وهي من ثلثة اوجه احدها ان يضرب مثل ضارب في عدد الحروف
والحركات والسكنات والثاني ان يضرب شايع بين الحال والاستقبال فاذا قلت سيضرب او سوف يضرب يختص للاستقبال فهو كرجل اذا دخلت عليه الالف واللام صار
لرجل مخصوص بعدما كان شايعا بين الرجال والثالث دخول لام الابتداء عليه كقوله تعالى ان ربك ليحكم وان
الله لغفور رحيم واما قال حق الاعراب للاسم لان الاسم اذا تغير اخره تغير معنى الكلام نحو جاء زيد ورايت
زيدا ومررت بزيد واما الفعل والحرف فحقهما البناء لانه لا فائدة في اختلاف اخرها الا ترى انك لو قلت ضرب بفتح
الباء وضمها وكسرها او يضرب بفتحها وضمها وكسرها او سوف بفتحها وضمها وكسرها او بضمها وفتحها
فان كل ذلك لا يفيد معنى غير معنى واحد **والثاني انه لا بد من تقدمه معرفة الاعراب للخائض في ابواب**
الابواب الخائض الذي يشرع في امر يعني من طلب النحو ينبغي ان يعرف الاعراب والمعرب ثم يشرع في ابواب النحو
فصل والاسم المعرب ما اختلف اخره باختلاف العوامل لفظا او محلا بحركة او حرف الاعراب البيان وجعل الكلام معربا فالمعرب
ما سماه ما يشابه الحرف وتقسيمه عامل لفظي ومعنوي فاللفظي نحو جاء زيد فجاء عامل لفظي لزيد والمعنوي في المبتدا والخبر
بان نفس قوله ما اختلف احترازا عن المبني فانه لا يختلف باختلاف العوامل وقوله اخره احترازا عن الحرف الاول والاوسط
لانه يختلف من حروف الكلمة الحرف الاخر لان الكلمة ما لم يتم لا يفيد معنى واذا لم يفد معنى لا يبين منه الكلام
حتى يتم الكلمة فالجرم يختلف الحرف الاخير باختلاف العوامل لا غيرها قوله باختلاف العوامل احترازا عن تغيير من غير
عامل كقولك كم المال فان الميم المكسورة للساكن لا بالعامل قوله لفظا مثل جاء زيد ورايت زيدا ومررت بزيد
قوله محلا مثل عصا ورحى قوله بحركة او حرف يعني اختلاف اللفظ اما ان يكون بحركة كزيد او بحرف كالمسلمين وغيرهما
فاختلافه لفظا بحركة في كل ما كان حرف اعرابه صحيحا او جاريا مجراه كالدلو والظبي تقول جاء الرجل ورايت الرجل ومررت
بالرجل وهذه دلو ورايت دلوا ومررت بدلو الذي يقوله او جاريا مجراه كالدلو والياء قبلها ساكن كالدلو والظبي وعدو
صبي وعتو ولي الحركات الثلث تجري على هذه الواو والياء كالحرف الصحيح **وباختلافه لفظا بحرف في ثلثة مواضع في الاسماء**

السته مضافة الى غير يا المتكلم وذلك اخوك وابوك وحموك وهنوك وفوك وذو مال ورايت اباه ومررت
وكذلك البواقي اعلم ان الاصل في الاعراب ان يكون بالحركة لان الاعراب حالة الكلمة ولما كان تغير الكلمة والحركة غير حرف الكلمة
كان الحركة حالة الحروف لا نفس الحروف ثم اخرجوا هذا الاصل في الاعراب ان يكون بالحركة واما الحروف فنفس الكلمة فالاعراب بالحروف
خلاف الاصل وقد اعربوا الكلمة بالحروف في بعض المواضع لعلة لكل باب علة ومن ضمنها ذكر المصنف من المواضع التي يكون
اعرابها بالحروف في الاسماء فلهم في هذا الموضع احدها الاسماء الستة وهي ابوه واخوه وحموها اي ابو زوجها وهنوه اي فرجه
وفعله القبيح وفوه اي فمه وذو مال اي صاحب مال ومالكه وهذه الكلمات تسمى الاسماء المضافة لانها
لا تكون الا مضافة والاسماء الباقية يكثر اضافتها وتسمى الاسماء المعتلة لان اخرها حرف العلة وانما جعل اعراب هذه
الاسماء بالحروف لانهم ارادوا ان يعرفوا المتعلم من الاسماء الآحاد نظير التثنية والجمع بكون بالحروف ليكون للمتعلم توطية لما في
من اعراب التثنية والجمع التوطية والتسهيل ليكون معرفتهم اعراب هذه الاسماء الستة تسهيلا لهم لمعرفة اعراب التثنية والجمع
وانما اختص هذه الاسماء الستة بهذا الحكم من بين الاسماء لان هذه الاسماء متشابهة بالتثنية لان المضاف والمضاف اليه
اثنان فان قيل الاسماء المضافة كثيرة نحو امه وعمه وسيله وغير ذلك فلم خصصت هذه الاسماء الستة بهذا الحكم
من بين الاسماء المضافة قلنا لان حروف العلة في هذه الاسماء الستة اصلية فلم يحتج الى زيادة حرف بخلاف
غيرها من الاسماء المضافة فانك لو اعربت عمه بحرف لاحتجت الى زيادة فتقول جاء عموه ورايت عماه ومررت
بعميه والزيادة في الكلمة من غير ضرورة خلاف الاصل وكان نحو جاء ابوك في الاصل ابوك بفتح الباء فاسكنت الباء و
نقلت ضمة الواو اليها وبقيت الواو ساكنة لتدل الواو على الرفع وانما ضمت الباء لان تحت الواو هي ضمة وكان اصله
في النصب رايت ابوك فقلبت الواو الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها وفي الجر مررت بابوك فاسكنت الباء ونقلت
كسرة الواو اليها فسكنت وانكسار ما قبلها وكذلك البواقي في الكلمات وثاني بحث الاسماء الستة اذا اضيف الى ياء المتكلم
فيلحق بالتوابع وفي كلا وكلتا مضافين الى مضمر نحو جاءني كلاهما ورايت كليهما ومررت بكليهما كلا للمذكر وكلتا للمونث
وهما مفرد اللفظ مثنى المعنى واذا اضيف الى مضمر جعل اعرابهما في الرفع بالالف وفي النصب والجر بالياء كالتثنية واذا
اضيفا الى مظهر جعل اعرابهما بالالف على كل حال كالعصا وانما اعربنا اذا اضيفتا الى مضمر اعراب التثنية لان المضمر الموجود
متصلها قبله كان المضمر المتصل مع ما قبله كلمة واحدة فصار كلاهما كانها كلمة واحدة وهو مثنى في اللفظ والمعنى فوجدت فيه
مشابهتهما بالتثنية وفي نحو كلا الرجلين فالمضاف اليه مظهر والمظهر منفصل عما قبله فلا يكون كلا الرجلين كلمة واحدة
فيجب ان يكون كلا منفصلا بكلمة وكلا في اللفظ مفرد وفي المعنى مثنى فلم يكن مع التثنية مشابهة في اللفظ لانها شابهة التثنية في
المعنى دون اللفظ فلهذا لم يوجب اعراب التثنية بل اعراب اسم المفرد والمقصور وقد قيل في اعلالهما اعراب التثنية
اذا اضيف الى مضمر علل اخرى وهذه العلة مختارة عندي فاقتصرت عليها وفي التثنية والجمع على حدها نحو
جاء مسلمان ورايت مسلمين ومررت بمسلمين ومسلمين يعني الموضع الثالث من المواضع التي يكون اعرابها بالحروف هو
التثنية والجمع على حدها يعني الجمع الذي اعرابه على حد التثنية او مثل التثنية في كون اعرابها بحرف وهي الالف و
النون والياء والنون والمراد بهذا الجمع هو الجمع السالم الذي يكون في الرفع بالواو والنون وفي النصب والجر بالياء
والنون وانما اعربت التثنية والجمع بالحروف لان المفرد هو اصل والتثنية والجمع فرعان عن المفرد والاعراب بالحركة هو اصل
والحروف فرع فجعل اعراب المفرد بالحركة الحاق الاصل بالاصل واعراب التثنية والجمع بالحروف الحاق الفرع بالفرع
وجعل اعرابهما بحرف العلة من بين الحروف لانها اشبه بالحركات لان كل حرف منها يتولد من حركة فالالف يتولد من الفتحة

العين والواو من اشباع الضمة والياء من اشباع الكسرة وانما جعلت الالف لرفع التثنية لان التثنية مقدمة
على الجمع لانها بعد المفرد وقبل الجمع في العدد فاذا كان كذلك فالاحتياج الى تعريف اعراب التثنية اكثر ومن
اعراب الرفع اقوى من النصب والجر لانه باق في موضعه والرفع اثقل الحركات والالف اخف الحروف فجعل
اعراب رفع التثنية الالف ليحصل الاعتدال فلم يبق من حروف العلة الا الواو والياء فالواو لا يناسب النصب
والجر والياء يناسب الجر فجعل اعراب جر التثنية بالياء وحمل النصب على الجر لانه لم يبق حرف يناسب النصب فلا
طريق الا حمل النصب على الجر فشاركها النصب والجر في كون اعرابهما ياء ساكنة مفتوح ما قبلها ولا يجوز حمل
النصب على الرفع لان النصب اعراب المفعول ولواحقه والمفعول فضلة الكلام والرفع اعراب الفاعل و
لواحقه والفاعل اصل الكلام والجر فضلة الكلام كالنصب فلهذا حمل النصب على الجر ولما اردنا اعراب الجمع
فابتدانا بالرفع فبقي الواو وجعل اعراب التثنية والواو يناسب الرفع فجعله اعراب رفع الجمع بالواو فلم يبق حرف
لنصب الجمع وجره فاحتجنا الى ان نجعل واحدا من حروف العلة للنصب والجر فالواو لرفع التثنية فبقي مشاركة
نصب الجمع وجره لنصب التثنية وجرها لان النصب والجر فضلتا الكلام في الجمع والتثنية وغيرها فجعلنا اعراب نصب
الجمع وجره بياء ساكنة مكسور ما قبلها للفرق بين الجمع والتثنية ويأتي باقي التثنية والجمع في مواضعهما ان شاء الله وحالاته
حالاته في عصا ويسمى مقصورا وغلامي في حالتي الرفع والجر ونحوه في النصب قاضي واحالاته محلا لاختلاف الاعراب
في الحال والمحل والتقدير وهذا اعراب التقديري بعد انواع احدها الاسم المقصور وهو ما في اخره الف يسمى مقصورا
لانه معنى المقصور المحبوس وهو محبوس وممنوع من الاعراب لا يدخله شيء من الحركات الثلاث لان الالف لا تقبل الحركة
لو حركت لصارت همزة وحينئذ يشتبه بالمهموز لان الالف اخف من الهمزة فلو صيرنا الالف همزة لجعلنا الخفيف ثقيلا
وهذا خلاف العربية لان بناء العربية على تخفيف الثقيل لا تثقيل الخفيف واذا عرفت هذا فاعرف ان المقصور
نوعان منصرف وغير منصرف فالمنصرف اذا كان فيه الالف واللام او كان مضافا وغير المنصرف كلها بحذف
الوصل والوقف بالالف في الرفع والنصب والجر واما المنصرف الذي ليس فيه الالف واللام وليس مضافا يكون
في الوقف ايضا بالالف وفي الوصل يكون بالتنوين من غير الف لان الف المضاف الى ياء المتكلم مبني وهو
بعينه ممتنع عن الحركات لاجل الياء نحو المقصور اذا امتنع عن الحركات لامتناع الالف عن الحركة النوع الثالث
الاسم المنقوص نحو القاضي سمي منقوصا لانه لا يدخله الرفع والجر لثقل الرفع والجر على الياء ويدخله النصب لان
النصب اخف الحركات فاعرابه في الرفع والجر تقديري وفي النصب لفظي والمنقوص في النصب كالاسم
الصحيح من غير فرق وفي الرفع والجر تسكن ياؤه ثم ينظر ان كان مع الياء تنوين او ساكن من كلمة اخرى
يحذف الياء لالتقاء الساكنين نحو هذا قاض واصله هذا قاضي فاسكنت الياء لان الياء في نفسها ثقيلة
لانها من حروف العلة وحركتها ثقل اخر وكسرة ما قبلها ثقل اخر فاسكنت الياء والرفع بعض العلل ثم حذفت
لسكونها وسكون التنوين وبقيت كسرة ما قبلها لتدل على الياء المحذوفة وتقول هذا قاضي الحرمين فاسكنت
الياء لما ذكرنا من اجتماع الثقال من ثلاثة اوجه ثم حذفت الياء لسكونها وسكون لام التعريف وكذلك البحث والجنس
النوع الرابع جمع المذكر السالم اذا اضيف الى ياء المتكلم فان الرفع اعرابه تقديري وفي النصب والجر لفظي نحو جاء
مسلمي واصله مسلمون فحذفت النون للاضافة وقلبت الواو ياء لان الواو والياء اذا اجتمعتا والاول منهما ساكنة
قلبت الواو ياء وكسر ما قبلها ليصح الياء وادغمت الياء في الياء فهو في اللفظ بالياء وفي التقدير بالواو وتقول رايت مسلمي

سا فقط لسكونها وسكون التنوين
النوع الثاني المضاف الى
المتكلم ...

النوع

فمررت بمسلمي فيها بالياء لفظا وتقديرا ولا تغيير فيه غير ادغام ياء الجمع في ياء المتكلم قوله وهو في النصب كالصحيح
يعني وكما ان الضارب يدخله النصب فكذلك المنقوص يدخله النصب فصل والاسم المعرب على نوعين
نوع يستوفي حركات الاعراب والتنوين كزيد ورجل ويسمى المنصرف ونوع يختزل عنه الجر والتنوين لشبه الفعل
ويحرك بالفتح في موضع الجر كاحمد ومروان يستوفي اي يستوعب ويجري ويختزل اي يقطع ويمنع الخزل المنع والقطع
يعني غير المنصرف لا يدخله التنوين اصلا واما الجر فلا يدخله الا اذا كان مضافا او فيه الالف واللام ولشبه الفعل
سياتي شرحه في بحث غير المنصرف قوله ويحرك بالفتح في موضع الجر هذا عبارة سيبويه رحمه الله وعبارة
من لية النحو ويحرك بالنصب في موضع الجر وسموه تساهل في العبارة لان غير المنصرف يستحق حركة
ويحرك بالفتح الا اذا اضيف او دخله لام التعريف ويسمى غير المنصرف يعني لا يدخله الجر في النوع الذي شابه الفعل
اذا اضيف او دخلته الالف واللام فان الجر يدخله حينئذ نحو مررت باحمدكم وبالاحمد وانما دخله الجر في هذين الموضعين
لانه يبعد الاسم غير المنصرف عن مشابهة الفعل لان الاضافة والالف واللام من خواص الاسم فلما حصل فيه ما هو من
خاص الاسم قوي وتبعد عن مشابهة الفعل ويسمى النوع الذي شابه الفعل غير المنصرف بمعنى انه غير منصرف في
جميع الحركات بل في الرفع والنصب فقط واسم المتمكن يجمعهما وقد يقال للمنصرف الامكن المتمكن القوي يعني يجوز
ان يقال للمنصرف وغير المنصرف كليهما المتمكن لان كليهما معرب والمعرب قوي لانه غير مشابه الحرف بخلاف المبني
ويقال للمنصرف المتمكن الامكن اي القوي والاقوى غير المنصرف ويقال لغير المنصرف المتمكن غير الامكن اي القوي غير
الاقوى بالنسبة الى المنصرف فصل والاسم يمنع من الصرف ما يجتمع فيه اثنان من اسباب تسعة او تكرر
واحد يعني الاسباب التي يصير الاسم المعرب بها غير المنصرف تسعة وانما يصير الاسم بهذه الاسباب غير منصرف
لان كل سبب منها فرع لاصل وياتي بيان فرعية كل واحد منها فاذا كان كل سبب منها فرعا فقد شابه الفعل لان
الفعل فرع للاسم كما ياتي بيانه في بحث وزن الفعل والفعل المعرب يدخله الرفع والنصب ولا يدخله الجر والتنوين و
اختلف في ان التنوين والجر كل واحد منهما اصل في امتناع دخوله على غير المنصرف او التنوين هو اصل في امتناع
دخوله عليه والجر لا يدخله تبعا للتنوين فقال بعضهم التنوين والجر كل واحد منهما اصل في امتناع دخوله على غير المنصرف
لان كل واحد منهما لا يدخل الفعل فان قيل اذا كان كل واحد من الجر والتنوين اصلا في امتناع دخوله على غير المنصرف
فينبغي ان لا يدخل الجر بلا تنوين كما لا يدخل التنوين بلا جر في الرفع والنصب قلت اجتمعا في غير المنصرف فاما اذا
ورد لا يدخل التنوين لانه اقوى في الدلالة على التمكن ولهذا الاعراب التنوين لا يدخل على المبني اصلا ويدخل الكسر على
المبني فلاجل ان التنوين اقوى في الدلالة على التمكن من الجر لا يدخل التنوين غير المنصرف اصلا ويدخله الجر اذا اقترن الاسم مع
التنوين بالالف واللام وقال بعضهم التنوين هو الاصل لانه علامة الامكن والاخف وعدمه علامة حصول شيء من
الضعف والثقل في الكلمة قال عبد القاهر الجرجاني في مقتصده بالمنع لكنه لما شابه التنوين في اختصاصه بالاسم
وامتناع دخوله على الفعل وكونه قائما مقام التنوين ومعاقبا له [illegible] في قولك غلام متعقبا التنوين ثابتا فيه
ثم قول غلام زيد محل جر المضاف اليه قائما مقام التنوين فاختصت [illegible] المشابهة كونه صاحب التنوين في
المنع الا ترى انهم لما حذفوا التنوين مع لام التعريف وفي الاضافة اعادوا الجر لفوات المصاحبة التي علة المنع
فغير المنصرف اذا اضيف او دخلته الالف واللام فعل فيه من غير منصرف لفقد السببين ودخول الجر فيه لما ذكر
من بعلقته عن مشابهة الفعل وعلى قول انه صار منصرفا لانه زال ضعفه بمباعدته عن مشابهة الفعل الحاصل فيه مع

حوله

12

حوله الاسم وهو الالف واللام او الاضافة والقول الاصح عند علماء العربية ان يصير الاسم غير منصرف بسبب واحد
من اسباب التسعة لان السبب الواحد فرع ويحصل فرع في الاسم يصير الاسم مشابها للفعل لان الفعل فرع
للاسم من وجهين كما ياتي فيجب ان يكون في الاسم سببان من اسباب التسعة حتى شابه الفعل قوله او تكرر
واحد يعني او كان في اسم سبب هو يقوم مقام سببين وهو الالف المقصورة والممدودة والجمع الذي لا نظير له في الاحاد
وياتي علة كل واحد في موضعه وهي العلمية وهي اشارة الى الاسباب التسعة العلمية قد تقدم بحثه في قوله ومن اصنافه اسم العلم
ومتى اجتمع مع العلم سبب آخر في اسم فهو غير منصرف والعلم فرع التنكير لان الاسم او الجنس متناول الغير واحد ثم
يوضع على التشخص والعلم الا ترى ان زيدا مشتق من الزيادة فكان فيه زيادة يصلح هذا اللفظ لمن حصل هذا اللفظ
على التشخص واحد والتانيث اللازم لفظا او معنى نحو سعاد وطلحة التانيث فرع التذكير لان اللفظ يكون اولا مطلقا
معنى موضوعا عن معنى التانيث ثم يجعل مؤنثا بالتاء او الالف او بان وضع على المؤنث الا ترى ان سعاد ماخوذ من
السعد وهو مذكر ثم وضع سعاد على المراة فصار مؤنثا واعلم ان التانيث لفظي ومعنوي فاللفظي ما فيه علامة
التانيث وهي ثلاثة التاء التي تنقلب في الوقف هاء نحو طلحة والالف المقصورة نحو سعدى والممدودة نحو حمراء والمعنوي
ما ليس في لفظه علامة التانيث وهو نوعان سماعي وحقيقي فالسماعي ما سمع من العرب انهم استعملوه مؤنثا نحو
الشمس والعصا والحقيقي اسماء الذات فرج كزينب ولاتان وهو اسم الجارية الذي [illegible] لفظ وضع على مؤنث لم ينصرف ذلك
اللفظ في العلم سواء كان ثلاثيا او غيره سواء وضع ذلك الاسم اولا على مؤنث او وضع اولا على مذكر ثم نقل الى المؤنث و
اما اذا وضع اسم مذكر لمذكر يكون منصرفا وان وضع اسم مؤنث معنوي لمذكر فان كان الاسم ثلاثيا يكون منصرفا
متحرك الوسط كان او ساكن الوسط وان كان زائدا على الثلاث يكون غير منصرف في العلم ولكن المؤنث ثلاثيا
ساكن الوسط وضع على مؤنث ففيه خلاف ياتي بعد بحث اسباب التسعة وان لم يكن علما
لم ينصرف ما فيه الالف المقصورة او الممدودة فانه غير منصرف مع كونه نكرة لان التانيث بالالف المقصورة
والممدودة سبب قائم مقام السببين لانه تانيث ولزوم تانيث فكان لزوم التانيث سببا آخر ومعنى لزوم
التانيث فيه انه لا ينفك عنه كما [illegible] خلاف غير الالف المقصورة والممدودة من انواع التانيث فانه قد يزول
حكم التانيث عنه وذلك اذا صار نكرة لان التانيث في المنكر غير مؤثر وغير الالف المقصورة والممدودة لانه لا يقال
مررت بقائمة فهي مؤنث وصفة فعلى هذا ان يكون غير منصرف فيه لاتفاق [illegible] ان التانيث لا ينتفع غير العلم [illegible] قوله
والتانيث اللازم يعني لما سبب [illegible] للجعل الاسم غير منصرف هي التانيث اللازم والمراد باللازم ان يكون علما او يكون
فيه الالف المقصورة والممدودة اما قائمة واشباههما من الصفات فالتانيث فيها غير لازم لانك تقول للمذكر قائم
وللمؤنث قائمة وكذلك مضروب ومضروبة فيها كذلك حذف التاء مع بقاء الصفة ووزن الفعل الذي
يغلبه في نحو افعل فانه فيه اكثر منه في الاسم او يخصه في نحو ضرب ان سمي به وزن الفعل فرع وزن الاسم لان
الفعل فرع على الاسم فلما كان الفعل فرعا على الاسم يكون وزن الفعل فرعا على وزن الاسم والفعل فرع الاسم
من جهتين احدهما ان الفعل مشتق من المصدر وهو اسم والثاني ان الفعل [illegible] ليس مستقل بنفسه بل هو محتاج
الى الاسم والاسم قد يكون مستقلا كقولك زيد عالم قوله ووزن الفعل الذي يغلبه اراد به كل اسم يكون على وزن
فعل في اوله حرف من حروف المضارعة نحو يشكر ويغلب واحمد ونرجس فانه يكون هذه الاوزان في
الفعل اغلب لان كل فعل لابد من ان يكون له مضارع الا ما شذ وليس كل اسم في اوله حرف المضارعة لان كل حرف

من حروف المضارعة في الفعل المضارع بدل على معنى نحو احمد فان الهمزة فيه لا يدل على معنى في الجز العمر نحو تجرة

الفضل بعمه من الاسم في واو بحصار اذ به كل وزن لم يكن في الاسماء نحو ضرب بضم الضاد وكسر الرا اذا لم يكن منقولا

نحو رد واجوف نحو قيل وضرب بتشديد الرا على بناء المعروف والمجهول من كل اوزان المختصة من اوزان

الفعل وكذلك تضرب بتشديد الرا على بناء المعروف وتضارب وغير ذلك من اوزان الفعل التي توجد

في الاسماء الا ان يكون منقولا عن الفعل وقد ذكر اوزان الاسماء والافعال في اخر قسم من هذا الكتاب فانظر

اوزان الاسماء والافعال وكل وزن وجد في اوزان الافعال ولم يوجد في اوزان الاسماء فلا يكون الا

من الاوزان التي تختص بالافعال ووزن الفعل ايضا شرطه العلمية حتى يكون غير منصرف فهذا اذا كان غير

صفة فان كان صفة فغير منصرف من غير ان يكون علما فالعلم والوصفية لا يجتمعان **والوصف شرطه** المراد بالوصفية

ما اشتق من اسم معنى كضارب ومضروب وكذلك جميع اسماء الفاعلين والمفعولين والصفات المشبهة والوصف

شرطه ان يكون في الاصل وصفا فاذا كان في الاصل وصفا فجعل اسما لا يخرج بذلك عن اسم الجنس وهو غير منصرف للوصفية

ووزن الفعل ولما لم يكن في الاصل وصفا ولكن اجريت وصفا على شي لم تؤثر الوصفية نحو قولك مررت بنسوة

اربع فاربع صفة لنسوة وهو منصرف لان اربعا ليس بالوصف في **الاصل** بل هو عدد فاذا عرفت هذا فكيف

اجتمع مع الوصفية سبب اخر يكون غير منصرف فرع الذات **والعدل عن صيغة الى اخرى فرع عمر وثلاث** قال

عبد القاهر العدل ان يكون الاسم في الاصل موضوعا على مثال ثم يعدل به الى مثال اخر فالعدل ما يكون في الاعداد

من واحد الى عشرة على نحو على بناء فعال بضم الفا ومفعل بفتح الميم والعين نحو احاد وموحد وثناء ومثنى الى عشار

ومعشر فاحاد وموحد معناهما واحد واحد فهو معدول عن اصله وكذا ثناء ومثنى معدول عن اثنين اثنين وكذلك الى العشر

ومنها اخر وهو معدول عن اصله لان اخر جمع اخرى تانيث اخر واخر افعل التفضيل واستعمال افعل التفضيل يكون

اما باللام والالف واللام نحو زيد الافضل واما بالاضافة نحو افضل القوم واما بمن نحو زيد افضل من عمرو فاخر معدول عن

هذه الثلثة فهو معدول عن اصله ومنه جمع بضم الجيم وفتح الميم في التاكيد وهو معدول عن جمع بسكون الميم

لان جمع واحده جمعاء وجمع جمعا بسكون الميم جمع بفتح الميم في الاعداد المعدولة واخر غير منصرف للعدل والوصفية

وجمع غير منصرف الا اذا كان علما نحو عمر وهو معدول عن عامر والعدل فرع لانه فرع والمراد بالاشتقاق بقاؤه

على اصله **وان يكون جمعا ليس على زنته واحد كمساجد ومصابيح** يعني السبب السادس الجمع الذي هو منتهى الجموع

وهو وزنان المساجد ومصابيح بشرط ان لا يكون في اخره تاء فاذا كان على هذين الوزنين فهو غير منصرف

من غير ان يكون معه سبب اخر كان هذا السبب يقوم مقام السببين لانه يقال كلب ثم يجمع اكلب واكلب

على اكالب وكل جمع مرتين حتى انتهى وزن المساجد فكان مساجد جمع مرتين فكان ذلك يقوم مقام سبب

وقيل علته انه جمع لا نظير له في الاحاد فكونه جمعا سبب وكونه على زنة لا نظير له في الاحاد نحو رفاهية وكراهية

فصيارفة جمع ورفاهية واحد ورفاهية واحد والجمع فرع الواحد **الا ما اعتل اخره نحو جوار فانه في الرفع**

والجر كقاض وفي النصب كضوارب وليس ما اعتل اخره يعني كل كلمة اخرها يا قبلها كسرة اذا كان على وزن المساجد

نحو جوار فان اصله عند سيبويه جواري بضم اليا في الرفع وكسرها في الجر كلاهما بالتنوين فاسكنت اليا في الرفع

والجر لثقل الضمة والكسرة عليها ولحقه التنوين جبرا لما لحقه من الضعف باسقاط الحركة فلما دخل ساكنان اليا و

التنوين فسقطت اليا لالتقاء الساكنين فنحو جوار هو غير منصرف عند سيبويه لانه وزن في التقدير وزن

مساجد لان اليا المحذوفة موجودة في التقدير بدليل بقا الكسرة على الرا فعلم ان اليا مقدرة ثم بين كسرة الرا

الدال على اليا المحذوفة لانه حذفه ضم الرا في الرفع فلما تركت الرا على كسرها علم ان اليا موجودة في الحكم

ولما كانت موجودة في الحكم لزم ان يكون جوار في الرفع والجر غير منصرف في الحكم وعند المبرد هو منصرف

في الرفع والجر لان اليا حذفت من جوار في الرفع والجر للتخفيف كما حذفت في قوله تعالى والليل اذا يسر

اصله يسري فلما حذف اليا من جوار بقي جوار منصرفا لانه ليس منتهى الجموع لان شرط صيغة منتهى

الجموع ان يكون بعد الف الجمع حرفان او ثلثة وهنا اذا حذفت اليا بقي بعد الالف حرف واحد فصار منصرفا

لخروجه من منتهى الجموع فلما صار منصرفا لحقه التنوين فالتنوين عند المبرد تنوين التمكن الذي يلحق المنصرف

وعند سيبويه هذا تنوين العوض هذا في الرفع والجر واما في النصب فغير منصرف لانه على وزن

المساجد لان الفتح ليس ثقيلا حتى يسكن اليا وتحذف **وحضاجر وسراويل في التقدير جمع حضجر وسروالة**

حضاجر علم للضبع كانه جواب سؤال كل جمع على وزن مساجد ومصابيح غير منصرف وحضاجر ليس بجمع

فينبغي ان يكون منصرفا فاجاب بان حضاجر جمع في التقدير لواحد حضجر وكذلك لو وضع مساجد على اسم شخص او شي

يكون غير منصرف وان كان في اللفظ اسما مفردا لانه في التقدير جمع وقد قيل في سراويل اقوال كثيرة ولكن اذا

المصنف ما ذكر وهو انه في التقدير جمع سروالة سراويل منصرف عند بعضهم لانه ليس بجمع وغير منصرف عند

غير الترتيب ثم اختلف النحويون الذين يقولون انه غير منصرف فمنهم من يقولون هو عربي وهو جمع لانهم سروالة

لا يستعملون ومنهم من يقول هو عجمي ولا اصل غير منصرف لانه على وزن مصابيح فجعل غير منصرف

تشبيها بمصابيح في الوزن **والتركيب شرطه العلمية وان لا يكون باضافة ولا اسناد مثل بعلبك** التركيب فرع المفرد وشرطه العلمية حتى يكون غير

منصرف وذكر بحث التركيب في الاعلام **والعجمة شرطها العلمية في العجمية** العجمة فرع العربية لانها نحو عربي فالعربي في

الاولى دخيل والدخيل فرع الاصل ولا اسم العجمي انما يكون غير منصرف اذا كان علما في العجم وان كان عجميا ولم

يكن علما في العجم فهو منصرف وان وضع عند العجم علما لشخص نحو قرند فانه اسم جنس ويدخله الالف واللام فاذا

دخله الالف واللام صار عربيا معربا واسماء جميع الملائكة غير منصرفة وكذلك اسماء جميع الانبياء غير محمد عليهم السلام

وشعيب وصالح ولوط ونوح وهود خلاف اي نحو **والالف والنون المضارعتان لالفي التانيث** **نحو سكران وعثمان** الالف والنون فرع الاصل لانهما زائدتان والزيادة فرع الاصل المضارعتان يعني المشابهتان

لالفي التانيث يعني الالفين في حمراء نحو وحمراء كان الالفان للتانيث كالف بشرى والالف الاولى منهما زائدة ملحق

الصوت فلما اجتمع الالفان قلبت الثانية همزة وصحت الاولى الالف والنون التي في شان الالف والنون

هنا زائدتان معا كالالفين في حمراء وانه لا يلحق تا التانيث فعلان كما لا يلحق فعلا وفعلان ان كان صفة ولانه

فعلى نحو سكران فهو غير منصرف مع انها نكرة للالف والنون والصفة وان لم يكن لمؤنثه فعلى وكان مؤنثه

فعلانة فهو منصرف نحو ندمان ومؤنثه ندمانة وانما انصرف لانه لم يشبه حينئذ الالفي التانيث لانه لا يدخل التا

في حمراء واشبهه فقيد بدخول التا عرشان وبه الى ان سعلان لم يكن لمؤنثه فعلى ولا فعلانه

فيه خلاف فالاكثرون على انه غير منصرف لامتناع دخول التاء عليه والاقلون على انه منصرف لعدم

مجي فعلى لرحمان ولذلك انه هو في حكم ان يكون لمؤنثه فعلى ولا فعلانه هذا كله اذا كان صفة فاما ان يكون

اسما فان لم يكن علما فمنصرف وان كان علما فغير منصرف سواء كان اوله مفتوحا او مضموما او مكسورا نحو سلمان

وعثمان وعمران والحاصل ان الاسم يصير غير منصرف الا اذا كان فيه العلمية مع سبب اخر الخمسة فانها تعتبر
من عمران يجتمع فيها العلمية وهو الالف المقصورة والممدودة والجمع الذي لا نظير له في الاحاد وفعلان اذا
كان صفة نحو ما كان على وزن فعل اذا كان صفة وما كان معدولا اذا كان صفة الا اذا اضطر الشاعر
يعني اذا اجتمع سببان من هذه الاسباب في اسم يكون غير منصرف الا انه يجوز للشاعر ان يجعله منصرفا للضرورة
واما السبب الواحد فغير مانع ابدا وما تعلق به الكوفيون واجازة منعه في الشعر ليس بثبت اي غير ثابت
من الصرف اي السبب الواحد لا يجعل الاسم غير منصرف لا في الشعر ولا في غيره واما ما تعلق به الكوفيون
به يعني قال الكوفيون السبب الواحد يجعل الاسم غير منصرف في ضرورة الشعر واستشهدوا في ذلك
بما قال الشاعر فما كان حصن ولا حابس يفوقان مرداس في مجمع جعل مرداس غير منصرف مع انه
ليس فيه الا العلمية وقيل المنصوب ثبت البيت يفوقان شيخي في مجمع يعني هذه الروايات التي استدل بها الكوفيون
غير ثابت وان ثبت لا يجوز الاستدلال بها لانها شاذة والشاذ لا يجوز القياس عليه المطلقة وما احد سببيه
العلمية فحكمه ان يصرف عند التنكير لما تقدم نحو سعاد وقطام يعني كل اسم فيه سببان احدهما العلمية فان كان
العلمية فيه شرطا لصيرورته غير منصرف فانه بزوال العلمية يزول شرطه وقد ذكر في كل سبب العلمية فيه شرط الا العلمية لا
او على سبب واحد يعني انما صار منصرفا بزوال العلمية لانه اذا زالت العلمية بقي الاسم بغير سبب نحو سعاد اذا كانت
نكرة لان التانيث في المعنوي يحتاج الى تحقيق العلمية فاذا زالت العلمية صار اسما بغير سبب او على سبب واحد
نحو قطام اذا نكر بقي العدل وحده لانه معدول عن قاطمة الا نحو احمر فانه نكرة خلافا للاخفش فيه خلاف الباب
اراد صاحب الكتاب سيبويه بمثل احمر وغيره من الصفات التي تكون غير منصرفة قبل جعلها علما اذا جعل علما
ثم نكر يكون غير منصرف للعلمية ووزن الفعل فاذا نكر يكون عند سيبويه غير منصرف ايضا للوزن والفعل
وعود الوصفية بعد زوال العلمية وعند الاخفش منصرف لان الوصفية لا يعود عنده بعد زوال العلمية
وما فيه سببان من الثلاثي الساكن الاوسط كهند ونوح ولوط فمنصرف في اللغة الفصيحة التي عليها التنزيل لمقاومة
السكون لاحد السببين وقوم يجرونه على القياس ولا يصرفونه الحسن الوسط اراد به التنزيل القران كما في قوله
السكون احد السببين يعني ان كل سبب من الاسباب التسعة ثقل فيزول الثقل من ثقل نوح واشباهه
بخفة سكون وسطه فيبقى ثقل واحد فيصير الاسم غير منصرف بثقل واحد ولو بعضهم وقوم يجرونه على القياس يعني
يجعلونه غير منصرف لاجتماع السببين ولا يلتفتون الى خفة سكون وسطه ومنعهما السبب وجعله لم تمنع
بعضهم غيرهما كجند ولم تنصرف عند العلمية جمعها اي جمع قولهم يجعله منصرفا وغير منصرف بل منع اذا
سميت المرأة اي المنع هاهنا الحمار والعلمية جمع علبه وهو طرف يحلب فيه البقر وسمي بعض هذه المرأة
تلبس من ظهارها بقية خارجها بل الهاء مرحط اخر بخلاف غيرها ولم تسم ايضا من العلب بل اماكن وغيره من ظروف
الملة فان الشرب من العلب من عادة الفقراء وجعل ان نوح وعدا اوله منصرفا والثاني غير منصرف واما ما
فيه سبب زايد كماه وجور فان فيهما مانع وهو زيادة التانيث فلا اشكال في امتناع صرفه
ماه وجور اسم بلدتين من بلاد فارس فيهما التانيث والعجمة والعلمية بزوال ثقل بخفة سكون الاوسط وبقي
ثقلان فلا اشكال في امتناع صرفه اي فلا خلاف في ان فيه اسباب او اكثر غير منصرف مع سكون
وسطه في العلمية والتعريف يعتبر في الجمع كمساجد ومصابيح نزل التاء على حرف تانيث لا يقع منفصلا

والتكرير يعني السبب الذي تحته كسيبويه حقه الغالب جعل الاسم علامة التي لا توجد لها نظير اسما ثانيا وقع ثانيه
والجمع على حرف التانيث لا يقع منفصلا الى على كلمة لا يتصل كونها مونثا المرفوعات هو ما اشتمل على علم الفاعلية والرفع
والنصب والجر وكل واحد منها علم على معنى فالرفع علم الفاعلية والفاعل واحد ليس الا واما المبتدا والخبر
واسم كان واخواتها وخبر ان واخواتها وخبر لا التي لنفي الجنس واسم ما ولا المشبهتين بليس فملحقات بالفاعل
على سبيل التشبيه والتقريب وكذلك النصب علم المفعولية والمفعول خمسة اضرب المفعول المطلق
والمفعول به والمفعول فيه والمفعول له والمفعول معه والحال والتمييز والمستثنى المنصوب والخبر
في باب كان واسم ان واخواتها والمنصوب بلا التي لنفي الجنس وخبر ما ولا المشبهتين بليس ملحقات
بالمفعول والجر علم الاضافة واما التوابع فهي في رفعها ونصبها وجرها داخلة تحت احكام المتبوعات
ينصب عمل العامل على القبيلين انصبابه واحدا واما الاسماء وغيرها لها صورته كلها مرتبه مفصلة
بعضها سمى عامل وحسن تاليفه العلم العلامة وما يعرف به الشيء على معنى الفاعل او المفعول او المضاف اليه
وغير ذلك يعني لا يلحق هذه الاشياء ليس الا انها ليس الفاعل الا واحدا بخلاف المفعول فانه اكثر من واحد
واما الفاعل لا يكون الا واحدا فانه اكثر من الفاعل هو الذي اسند اليه فعل معلوم والاسناد لا يجوز ان يختلف
بخلاف المفعول فان المفعول ليس بجهة الاسناد بل بجهة كيفية وقوع الفعل فربما يكون هو الذي فعل
المفعول المطلق وربما يكون هو الذي وقع به الفعل وهو المفعول به وغير ذلك كما يأتي في موضعه
واما التوابع اراد بالتوابع التاكيد والصفة والبدل وعطف البيان وعطف النسق ينصب عمل
العامل على القبيلين يعني يقع عمل العامل على المتبوع والتابع كقولك جاءني زيد نفسه فزيد ونفسه كلاهما
مرفوعان بجاء هذا القول يستعمل جميع التوابع الا في البدل فان عامل البدل غير عامل المبدل كما سيأتي في
موضعه وقال الاخفش عامل الصفة ليس عامل الموصوف لان عامل الصفة هو تبعيته للموصوف ذكر المرفوعات
الفاعل هو ما كان المسند اليه من فعل او شبهه مقدما عليه ابدا كقولك ضرب زيد وزيد ضارب غلامه
وحسن وجهه واما قدم ذكر المرفوعات لان الرفع هو الاصل لان الكلام لا يفيد بالنصب والمجرور الرفع وبعيده
بالرفع دون النصب والجر وقد ذكر المصنف في حد الفاعل ما يوجد في حد بيانه ان يسند اليه فعل او شبهه
مقدما عليه لانه ليس الفعل لاسماء التي تعمل عمل الفاعل كاسم الفاعل واخر ضم لاسماء القيد الثاني ان يكون الفعل مقدما على
الفاعل وهو احتراز عن قولك زيد قام فانه زيد هاهنا ليس مقدما عليه بل هو مبتدا وقام فيه ضمير فاعله وقام
مع فاعله خبره زيد القيد الثالث قوله ابدا وهو احتراز عن المفعول لان الفعل يكون مقدما على الفاعل والمفعول
الا ان المفعول قد يكون مقدما على الفعل في اللفظ لانه كان في النية موضع بخلاف الفاعل فانه لا يتقدم على الفعل
قط قوله ضرب زيد هذا مثال ما اسند الفعل الى الفاعل وقوله زيد ضارب غلامه هذا مثال ما اسند شبه
فعل وهو ضارب الى الفاعل وهو غلامه وقوله حسن وجهه اي زيد حسن وجهه وهو ايضا ما اسند شبه
فعل وهو حسن الى الفاعل وهو وجهه الا انه يقال لضارب اسم فاعل ولحسن الصفة المشبهة باسم الفاعل
وحكمه الرفع يعني الفاعل واحد وهو اصل الكلام والاصل غير ثقيل والرفع اثقل الحركات فهو الخفيف ان يعرب
بحركة هي اثقل الحركات لتحصيل الاعتدال والمفعول ثقيل لانه فضلة الكلام فاعرب بحركة هي اخف الحركات وهي
النصب والعامل ما اسند اليه رافع الفاعل هو الذي اسند اليه من فعل او شبهه والاصل ان يلي الفعل لانه كالجزء منه

يعني الاصل ان يكون الفاعل مقرونا بالفعل لان الفاعل كالجزء من الفعل لان الكلام لا يفيد بذكر الفعل دون الفاعل ولا
بذكر الفاعل دون الفعل فيكونان كجزئين يفتقر اليهما الكلام حتى يفيد ولهذا جاز وقوع اعراب الفعل وحركته في
نحو يضربان الملوم يضربان لان الفعل والنون بدل من حركتهما وهي ثابتة في الرفع لان الحركة في الرفع ثابتة وهي
ساقطة في الجزم كما سقط الحركة فيه وهي يسقط في النصب ايضا تشبيها في يضربان بضمير الفاعلين على ان الفاعل
للنصب بالجزم من حيث ان عاملها لفظي وعامل الرفع في الفعل معنوي كما بان ويرى الالف في يضربان ضمير الفاعلين ولما
ان الفاعل كالجزء من الفعل لم يعتبر اسم الفعل وحركتها بالاتفاق عليه عندهم كما في المتن فاذا اعلم على الفاعل
شيء وصار ذلك الشيء فاصلا بين الفعل والفاعل كان ذلك الشيء التقديم على الفاعل وحركتها وامتنع جاء غلامه زيد
يعني ومن اجل التقديم على الفاعل كان في المعنى احترز هذه المسئلة لان الضمير في غلامه راجع الى زيد
ولو قال ان التقديم ضرب زيدا غلامه لكان الراجع قبل المرجع اليه وهذا في اللفظ و في المعنى متقدم
في اللفظ لا في التقدير وامتنع ضرب غلامه زيدا يعني لا يجوز هذه المسئلة لان الضمير في غلامه راجع الى زيد وزيد
متأخر في اللفظ والتقدير لان رتبة المفعول بعد الفاعل فاذا كان كذلك يكون الراجع قبل المرجع اليه لفظا
وتقديرا فلا يجوز فصل ويضمر في الاسناد اليه كقولك ضربت وضربنا وضربتُ وضربتِ وضربا وضربن وضربوا وضرب
زيد ضرب فيستوي في ضرب فاعلا وهو ضمير يرجع الى زيد شبيهة بالتاء الراجعة الى انا واستتر الفاعل
واستتر نيت يعني يجوز ان يكون الفاعل مضمرا كما يجوز ان يكون مظهرا فقولك ضربت مثل قولك ضرب زيد
قوله تشبيه بالتاء والصحيح انا يعني الضمير المستتر في ضرب يرجع الى زيد كالتاء في ضربت يرجع الى انا
فصل واذا تنازع الفعلان ظاهرا بعدهما نحو ضربني وضربت زيدا اكرمني واكرمت زيدا فقد يكون في العامل الاول والثاني من ظاهر التقدير
لانك لما حاولت في هذا الكلام ان تعمل الفعل الاول والثاني في زيد استغنيت بواحد منهما وما لم يكن
بد من اعمال احدهما فيه اعملت الثاني واضمرت في الاول اضمار الفاعل على شريطة التفسير وهذا جواب دخل مقدر كان قايلا
قال لم جوزت الاضمار قبل الذكر فقال يجوز الاضمار بعده مفسره وهو زيد فيكون تقدير الكلام ضربني زيد وضربت زيدا
ثم بين هو الذي ضربك وضربته ومقصوده هذا الفصل انه اذا كان عاملان وبعدهما اسم ظاهر وذلك الاسم
يصلح ان يكون معمولا لهما فالاسم الظاهر معمول للعامل الذي يكون اقرب اليه وضمير معمول الاول من جنس معمول الظاهر
ومثله في الافراد والتثنية والجمع وقد يكون على العاملين الذي يكون اقرب اليه وضمير معمول الاول مختلفين كما في فصل المثل
فان معمول ضربني فاعل ومعمول ضربت مفعول وقد يكون عليهما متفقا كقولك قام وقعد زيد فزيد فاعل قعد و
فاعل قام مضمر فيه وهو زيد ايضا ومثله جلست وضربت زيدا لان معمول جلست محذوف لا مضمر
لانه مفعول والمفعول لا يضمر قبل الذكر بل يحذف بخلاف الفاعل فانه لا يحذف وقول ضربني وضربت الزيدين
فالالف في ضمير الفاعلين لان المضمر يجب ان يكون موافقا الظاهر والظاهر هنا مثنى وهما الزيدان ولو
قلت ضربني وضربت الزيدين لم يجز لان المضمر هنا مفرد والظاهر مثنى وقولك ضربت الزيدان عالم الزيدين
فلعلا ضربني ومعمول ضربت محذوف وتقديره ضربت الزيدين قوله حاولت اي طلبت واردت اولينا الي
قرينة الضمير في قوله فاوليته يرجع الى العامل والضمير اياه يرجع الى الاسم الظاهر ومنه قول الطفيل الغنوي
وكمتا مدماة كان متونها جرى فوقها واستشعرت لون مذهب وكمتا اي جعلا كمتا والكميت الفرس
الذي خالطه وغرضه اسودان وما قال المدمات لانها ستشعرنلى لبست لون الذهب وهو الاصفر ولون

وضربني ضربت الزيدين
وضربتي الزيدان

مذهب مفعولا استشعرت وفاعل جرى مضمر وهو لون مذهب ايضا يعني لون سمرها احمر ورفس متونها
صفرة الملك اي لونها كذلك ولو اعملت الاول قلت ضربت وضربني زيد وعلى الاول اياه الواقع وحذفت المفعول
لا انه استغنيت عنه بذكره يعني اي لو اعملت الاول لقلت ضربت وضربني زيد وعلى الاول اياه يعني رفعت الاسم الظاهر بانك جعلت الرابع وهو ضربني اقرب
اليه من الناصب وهو ضربت وحذفت مفعول ضربت ولا تضمره لان الاضمار انما يجوز في الفاعل
لان الفعل لا يستغني عن الفاعل ويستغني عن المفعول هذا معنى قوله استغنيت عنه وعلى هذا يعلم
ضربت ابدا معمولا ضربت وضرب في بحمل البصرين ولو لم يجعل الكلام على الاول قلت ضربت وضربوني قومك
يعني يجعل الاسم الظاهر وهو قومك فاعل ضربني انه هكذا جاء عن العرب ولو كان قومك مفعول ضربت كما هو
مذهب اهل الكوفة للزم ان تقول ضربت وضربوني قومك بنصب قومك ليكون قومك مفعول ضربت والواو في
ضمير الفاعلين على هذا القول لان الفاعل لا يحذف بل يضمر واذا اضمر على وفق ما يعود اليه الضمير وهو القوم
هنا والقوم جمع فوجب ان يكون الضمير جمعا في ضربوني وهو الوجه المختار الذي ورد به التنزيل قال الله تعالى آتوني
افرغ عليه قطرا وهاؤم اقرؤا كتابيه آتوني افرغ الصب القطر النحاس المذاب اعمل ههنا الفعل الثاني فقطرا
مفعول افرغ لا مفعول آتوني لانه لو كان مفعول آتوني لكان تقديره آتوني قطرا افرغ عليه وحينئذ يكون مفعول
افرغ مضمرا لا محذوفا واما المضمر فلانه يقال افرغوا المحذوف فلانه يقال افرغ ولا اضمار في مثل هذا الحسن
لان اضمار المفعول اذا تقدم ذكرها ما يعود اليه الضمير اولى وحسن من حذفه ولهذا عابوا قول
من قال ضربني وضربت زيدا مع ان زيدا ههنا معمول الاول واذا كان معمول الاول يحذف مفعول
ضربت ترك لا افصح بل الافصح ان يقول ضربني وضربته زيد والعمري ضربني زيد وضربته وكذلك
قوله تعالى هاؤم اقرؤا كتابيه فكتابيه مفعول اقرؤا فلو كان معمول هاؤم لقال اقرؤه والهاء في
كتابيه للسكت وسول ها بفتح الهمزة يا رجل اي خذ وهاؤما للاثنين وهاؤم للجمع والى الثاني ذهب
البصريون الضمير في واليه يرجع الى اعمال الثاني وقد جاء الاول وهو قليل منه ولو عن ان يكون اذ اخي
لم تسكن بجعلها انه تيممت باستامت به عرضا تجعل واليه ينصب الكوفيون يعني يعمل الكوفيون العامل
الاول ودليلهم قوله تيمم فالمسالة ... به عرضا تحمل ضمن التاء والنون مخففة اسم لحمل المحمول والخاء المعجمة
المعجمة وكسرها ... عرضا تحمل مفعول تحمل قيم مقام الفاعل ومفعول فاستامت به مضمر
ولو كان عرضا تحمل مفعول فاستامت لقال فاستامت بعوده اي تعني اذا لم ترض استواك بعود ك
الحزين يديها عود استحل لانه اليس من اراك وتقول على المذهبين قاما وقعد اخواك وقام وقعد اخواك
يعني تقول على مذهب البصريين قاما وقعد اخواك جعلت اخواك فاعل قعد فلم تحتج الى الحاق الف التثنية
في قعد لان فاعله مظهر والحقت الف التثنية في قام لان فاعله مضمر فيه وليس قول امرئ القيس ولو
انما اسعى لادنى معيشة كفاني ولم اطلب قليل من المال من قبيل ما نحن بصدده لانه لم يوجه فيه العمل الثاني الى
ما وجه اليه الاول من قبيل الى من نوع يصدق لو تعرضه وبعثه ووجهه اذا جعل وجه شيء الى جانب وقوله
قليل من المال فاعل كفاني وحذف مفعول ولم اطلب فكان قايلا هذا البيت ليس يجري على مذهب الكوفيين
لانه اعمل الفعل الاول واجاب بان هذا البيت ليس من مسئلتنا لانا بحثنا فيما اذا كان الاسم الظاهر يصلح ان
يكون معمولا لكل واحد من العاملين وههنا قليل من المال يصلح ان يكون معمولا لكفاني ولا يصلح ان يكون معمول

قال

ولم اطلب بل معمول ولم اطلب المكرمة والرياسة وطاعلى ابن عمى لعدم طلب الملك والرياسة [illegible]
بعلى وحو قوله ولكنما اسعى لمجد مؤثل وقد يدرك المجد المؤثل امثالى المؤثل المؤصل والاثيل ومن ثمه جاء قوله لم
اذا كان غدا فاتنى او فاذا كان يكون غدا ومن اضماره اى ومن اضمار الفاعل نحو مسندا وعليه خبره والمبتدأ
خبره صلة ما او الموصول وصلته اسم كان وغدا خبره وكان هنا ناقصة وهو لغة بنى تميم ورفع يوم غدا
وكان على هذا القول تامة لا تحتاج الى خبر اذا كان يوم الجمعة فاتنى بنصب اليوم ورفعه على اختلاف القولين
وسمى اسم كان فاعلا لانه مشابه الفاعل فصل وقد يجئ الفاعل ويرفعه فعل مضمر نحو [illegible]
تعالى ورافعه اى فعله او بفعل مقدر دل عليه [illegible] يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال [illegible]
الباء او يسبح له رجال ومنه اى ومن اضمار الفعل فيمن قرأ بفتح الباء فعل رجال فاعله ومن فتحها جعل له او
فيها او بالغدو مفعوله اقيم مقام الفاعل ورجال فاعل فعل مضمر فانه اذا قلت يسبح له يسبح الباء
وكان قائلا قال من يسبح له فقلت يسبح له رجال وبيت الكتاب ليبك يزيد ضارع لخصومة ومختبط
مما تطيح الطوائح اى ومن اضمار الفعل بيت الكتاب يراد بالكتاب كتاب سيبويه ليبك على ما لم
يسم فاعله ويزيد مفعول له اقيم مقام الفاعل وضارع فاعل فعل محذوف فكانه قائلا قال من يبكيه قلت
ليبكه ضارع اى ليبك عليه ضارع ومختبط لان يزيد انعم عليهما معا وسمها واحسن اليهما الضارع الذليل
من ضرع بكسر الراء الماضى وفتحها فى الغابر والمراد بضارع لخصومة العاجز عند الخصومة
والمختبط طالب العطاء [illegible] يطيح وطاح يطوح ويطيح اذا هلك والطوائح جمع طائحة وهى الحادثة
المهلكة والقياس مطيحات [illegible] ولكن جاء [illegible] او بمصدرية اى ومختبط
عطاء من اجل [illegible] والمرجع من فهم اسم هل زيد خرج فالفعل بعد مضمر يفسره هذا
الظاهر [illegible] يعنى اذا رأيت حرفا من الحروف التى تختص
الفعل وهى حروف التحضيض والتقريب والاستفهام والشرط والتمنى فيهم الحرف بان يكون بعدها
فعل [illegible] وهنا الاسم فاعل [illegible] الفعل المضمر والفعل الذى ياتى بعد هذا
[illegible] الفعل المضمر قبل الاسم يعنى الفعل المضمر قبل الاسم يكون مثل الفعل
المتقدم [illegible] مثل هل زيد خرج فان تقديره هل خرج زيد خرج وكذلك وان احد من المشركين استجارك
وان استجارك احد [illegible] وبيت الحماسة اذا قام [illegible]
[illegible] لاذن الهام [illegible] الحفيظة [illegible]
الملاك [illegible] الغضب [illegible] لم يترك [illegible] الذيب
[illegible] وقد قيل [illegible] ومثل العرب لو ذات سوار لطمتنى [illegible]
[illegible] لو ذات سوار الطمتنى [illegible]
لم يكن [illegible] لو لطمتنى ذات سوار [illegible] ولو انهم صبروا
[illegible] حتى تخرج اليهم لكان خيرا لهم ومنه
[illegible] اذا جوت من [illegible] فعلا من [illegible]

[illegible] قوله وتجنا فتوجعت [illegible] هذا المثل وسعيت سعيا كثيرا وخدمته لتحصل منه حظا وتجنا مطلقا
لم [illegible] فقالت هذا المثل يعنى ان لم تكن لك حظية اى جارية فانى غير الحظية اى غير محظوظ وجد
[illegible] طلب وجد [illegible] يعنى الذنب لك [illegible] هذا المثل فى ترك التقصير فى خدمة الناس والملازمة
معهم يعنى يكون الرجل مجتهدا فى خدمة الناس والملازمة وان لم يكن له حظ منهم فلعله يحصل له الحظ وقت
[illegible] حطيه اسم تكن وخبره لك وما اشبه ذلك [illegible] مع [illegible] وكافى فلا الية معنى عن [illegible]
[illegible] معنى ليس خبره محذوف ويقدره فلا اليه حاجة [illegible] حظية والية على بعد [illegible]
لم يكن حظية فلا اكون [illegible] اليه المبتدأ والخبر هما الاسمان المجردان للاسناد نحو قولك زيد منطلق
والمراد بالتجريد اخلاؤهما من العوامل التى هى كان وان وحسبت واخواتها [illegible]
[illegible] ان حد المبتدأ والخبر [illegible] حقيقتان مختلفتان اذ المبتدأ مسند اليه والخبر مسند به والعالم
بحد كل واحد منهما لا يرد عليه الاشكال فانه لو قال المبتدأ هو المسند اليه والخبر هو المسند ينتقض عليه
حد [illegible] قائم الزيدان فان قائم هنا مبتدأ وليس مسندا اليه والزيدان مسند به وليس بخبر ويمكن هنا ان
يقال المرفوع [illegible] انهما الاسمان المجردان للاسناد [illegible] الخبر [illegible] من هذا ان لا يكون
الفعل خبرا ومعلوم ان الفعل يكون خبرا والجواب من هذا الاشكال ان الفعل ليس بخبر المبتدأ بل الفعل مسند الى
الفاعل الظاهر او المضمر كقولك زيد قائم هو وزيد قام [illegible] الفعل والفاعل خبر المبتدأ [illegible] الفعل تابع للفاعل والفاعل
[illegible] اسم الثالث انه جعل التجريد للاسناد [illegible] رفع المبتدأ [illegible] يقال مجرد مسندا اليه والجواب
من هذا الاشكال ان الاسم اذا جرد عن العوامل التى ذكرها [illegible] مسند اليه [illegible] الاعراب لان الاسم المفرد
لم يكن كلاما واذا لم يكن كلاما لا يستحق اعرابا وهو يحث فيما يستحق الاعراب [illegible] الاعراب وان اسند
اليه خبر فقد صح ما قال الرابع انه قال والمراد بالتجريد اخلاؤهما عن العوامل [illegible] وان وحسبت واخواتها
فانه [illegible] على هذه العوامل وينقض عليه قوله ان زيد خرج خرج فان زيد هنا مجرد عن العوامل وليس بمبتدأ بل
هو فاعل مضمر يفسره ما بعده والجواب [illegible] انه قال فى حدهما الاسمان المجردان للاسناد ومعناه
[illegible] الثانى الى الاول وههنا ليس ما بعد زيد مسندا الى زيد [illegible] بل هو تفسير للفعل المضمر وانما اخا
[illegible] بها وعقيبهما القرار على الرفع [illegible] من العوامل تعبث بهما او حركت العوامل المبتدأ والخبر
[illegible] عقيبهما القرار على الرفع [illegible] منهما اعنى المبتدأ والخبر [illegible]
الرفع واذا دخلت عليهما العوامل تارة ينصبان نحو ظننت زيدا قائما وتارة ترفع المبتدأ وتنصب الخبر كان زيد قائما
[illegible] ان زيدا قائم فلما اشترط فى المجردين ان يكون من اجل الاسناد لانهما لو جردا لا للاسناد لكانا فى حكم الاصوات
[illegible] ان ينعق بها غير معربة لان الاعراب لا يستحق الا بعد العقد والتركيب [illegible] ينعق بها اى يصوت [illegible]
لا [illegible] الا اذا كان قبله فعل ليكون فاعلا او كان بعده خبر ليكون مبتدأ فاذا لم يكن كذلك لا يستحق اعرابا
[illegible] معنى والمراد بالعقد والتركيب الاسناد واذا قلت زيد لا يستحق اعرابا [illegible] معنى [illegible] وكونهما
مجردين للاسناد هو رافعهما لانه معنى قد تناولهما معا تناولا واحدا من حيث ان الاسناد لا يتاتى بدون طرفين مسند و
مسند اليه ونظيره [illegible] معنى التشبيه وكان لما اقتضى مشبها ومشبها به كان عاملا فى الجزئين ذهب البصريون
المتاخرون الى ان [illegible] المبتدأ والخبر عن العوامل للاسناد هذه الصفة رافعة للمبتدأ والخبر واختار المصنف هذا القول و
ان [illegible]

وذهب البصريون المتقدمون الى ان تجريدها للاسناد رافع المبتدأ وهو الصفة والمبتدأ كالاسماء العوامل الخبرية
الكوفيون الى ان المبتدأ رافع الخبر والخبر رافع المبتدأ لقوله تعالى ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى فلما كانت تصحبه تجريد
للاسناد [illegible] وجدت يكون رافعه لهما لانه لا يتحصل بدونه [illegible] ومن شبههما بالفعل
ان المبتدأ مثل والخبر مسند اليه والخبر فانه جزء ثان من الجملة يعني المبتدأ كالفاعل لانه مسند اليه كالفاعل والخبر
كالفعل لانه مسند الى المبتدأ كما ان الفعل مسند الى الفاعل وان المبتدأ يفتقر الى جزء ينضم اليه كما ان الفاعل
كذلك ص والمبتدأ لا يكون الا معرفة وهو القياس وجه القياس ان المبتدأ محكوم عليه بالقيام او بغيره
والحكم على الشيء لا يفيد الا اذا كان المحكوم عليه معرفة وقد يجوز في ست مواضع ان يكون المبتدأ نكرة
لان النكرة في هذه المواضع يحصل فيها نوع من التخصيص يقرب من المعرفة وقد ذكر المواضع الست المصنف
وذكرها اما موصوفة كالتي في قوله تعالى ولعبد مؤمن خير من مشرك يعني الموضع الاول من المواضع الستة التي
يكون المبتدأ فيها نكرة ان يكون النكرة موصوفة لان الموصوفة قريبة الى المعرفة وما قبلها موصوفة كالتي في قولهم
ارجل في الدار ام امرأة يعني الموضع الثاني ان يكون النكرة بعد حرف الاستفهام ووجه قرب هذا النوع من
المعرفة ان السائل عارف بكون واحد من الرجل والمرأة موجودا في الدار بعينه ويسأل عن تعيينه وما
احد خير منك يعني الموضع الثالث ان يكون النكرة بعد حرف النفي لان النكرة بعد النفي تعم يعني نفى عن
كل واحد من جميع الناس ان يكون خيرا من المخاطب فحينئذ لا يبقى اشتباه للسامع لان الاشتباه
انما يكون اذا اراد واحدا من جملة من غير تعيين فتقتضيه للسامع ان ذلك الواحد من هو وشر اهر ذا ناب
يعني الرابع ان يكون النكرة خبرها جملة فعلية فاعلها ضمير المبتدأ لان النكرة هنا فاعل في المعنى لان
المعنى اهر شر ذا ناب ولا باس بكون الفاعل نكرة لان فيه معنى التعظيم فكانه قال شر عظيم اهر ذا ناب فيكون
عظيم صفة لشر ومعنى اهر حمله على الهرير وهو صوت الكلب واراد بقوله ذا ناب الكلب اذا صوت الكلب
في اثناء الليل يقول العرب هذا اللفظ يعني رأى الكلب شرا عظيما وفي الدار رجل وعلى ابيه درع يعني الخامس
ان يكون خبر النكرة ظرفا مقدما والسادس ان يكون خبر النكرة جارا ومجرورا وحكم الجار والمجرور حكم الظرف وانما
جاز في هذين النوعين كون المبتدأ نكرة لان المبتدأ اذا كان خبره ظرفا فانه بمعنى الفاعل فيجوز ان يكون نكرة
كالفاعل لان قولك في الدار رجل معناه استقر في الدار رجل ومذهب البصريين ان النكرة او المعرفة التي قبلها
ظرف او جار ومجرور مرفوع بالابتداء لا يكون فاعلا ومذهب الكوفيين انه فاعل ودليل البصريين انه يجوز ان يقال
ان في الدار زيدا ولو كان زيد فاعلا لما جاز هذا واعلم انه يكون عند البصريين هنا ما بعد الظرف فاعلا
ان الظرف عند [illegible] في ثمانية مواضع احدها ان يكون خبرا للمبتدأ نحو زيد في الدار عندك غلامه فغلامه فاعل
فعل مقدر في الظرف والجملة خبر المبتدأ والثاني ان يكون صفة للموصوف نحو جاءني رجل بيده سيف والثالث
ان يكون صلة للموصول نحو تبارك الذي بيده الملك والرابع ان يكون حالا من ذي الحال نحو جاءني زيد بيده
خلاعة والخامس ان يكون معتمدا على همزة الاستفهام نحو افي الدار زيد والسادس ان يكون معتمدا على حرف النفي
نحو ما بالدار احد والسابع ان يكون فاعله مصدرا نحو في الناس تقصير وغفلة والثامن ان يكون
فاعله معنى المصدر نحو عندك منطلق او عندك انطلاقك فالاسم الواقع بعد الظرف في هذه المواضع
مرفوع بانه فاعل الفعل المقدر في الظرف وفيما عدا هذه الثمانية يكون الاسم الواقع بعد الظرف فاعلا عند البصريين

عنده فيه الظرف يعمل في جميع المواضع ان المبتدأ اذا كان خبره ظرفا فانه بمعنى الفاعل
فيجوز ان يكون نكرة كالفاعل لان قولك في الدار رجل معناه استقر في الدار رجل ومذهب البصريين ان
النكرة او المعرفة التي قبلها ظرف او جار ومجرور مرفوع بالابتداء لا يكون فاعلا ومذهب الكوفيين انه فاعل
ودليل البصريين [illegible] ص والخبر على نوعين احدهما مفرد والثاني جملة اي الخبر قسمان احدهما مفرد نحو زيد منطلق وهو
اسم مفرد وليس بجملة فعل وفاعل ومبتدأ وخبر كما اتى في بحث الجملة والمفرد على ضربين جامد لا يتحمل الضمير وذلك
نحو زيد اخوك وعمرو منطلق يتحمل الضمير [illegible] مع [illegible] بعض المشتقات فيها
ضمير وبعضها ليس فيه ضمير مثال ما فيه الضمير زيد منطلق والدليل ان فيه الضمير حمله على الفعل وكما
ان الفعل لا يخلو من الضمير فكذلك الذي يحمل على الفعل فاذا قلت زيد منطلق كان في تقدير زيد ينطلق
علامة مثال المفعول زيد مضروب اي يضرب مثال الصفة المشبهة زيد حسن اي يحسن هو
الذي ليس فيه الضمير زيد غلامك والجملة على اربعة اضرب فعلية واسمية وشرطية وظرفية الجملة الحقيقية ثنتان
فعلية واسمية الفعلية فعل وفاعل والاسمية مبتدأ وخبر والشرطية مركبة واما الظرفية فاختار سيبويه انها
فعلية لان قولك زيد في الدار تقديره زيد استقر في الدار ولهذا لم يكن الفعل فيه مقدرا لما وقع في صلة الموصول
نحو قولك جاءني الذي في الدار تقديره الذي استقر في الدار وقال بعضهم الظرف مفرد لان تقديره زيد مستقر
في الدار وهو ضعيف لان المفرد لا يقع صلة للموصول والظرف يقع وذلك نحو زيد ذهب ابوه زيد مبتدأ وذهب
فعل ماض وابوه فاعله والفعل والفاعل خبر المبتدأ والضمير في ابوه يرجع الى المبتدأ وعمرو ابوه منطلق عمرو
مبتدأ وابوه مبتدأ ثان ومنطلق خبر المبتدأ الثاني والمبتدأ الثاني مع خبره خبر المبتدأ الاول وهذا هو الجملة
الاسمية وبكر ان تعطه يشكرك بكر مبتدأ وان حرف الشرط وتعطه فعل وفاعل ومفعول وهو مجزوم
بانه جملة شرطية ويشكرك جملة جزائية وهو مجزوم ايضا ومحل حرف الشرط والجملة الشرطية مع الجزائية رفع لانها
خبر للمبتدأ وكذلك محل كل جملة وقعت خبرا للمبتدأ رفع واذا كان خبر المبتدأ مفردا فهو مرفوع لفظا او
محلا وخالد في الدار محل في الدار رفع خبر المبتدأ لان تقديره خالد مستقر في الدار او استقر على اختلاف
القولين فحذف خبر المبتدأ واقيم الظرف مقامه ص ولا بد في الجملة التي تقع خبرا من ذكر يرجع الى
المبتدأ خبره منصوب على الحال من ذكر اي من ضمير يرجع وقولك في الدار خالد استقر فيها يعني الراجع من
الخبر اذا كان جملة الى المبتدأ لازم اما لفظا واما تقديرا فاللفظ هو كزيد قام ابوه ونظايره مثال التقدير
زيد في الدار تقديره زيد استقر في الدار هو استقر ضمير وهو فاعل يرجع الى زيد وزيد قام ابوه او قام
هو وقد يكون الراجع معلوما فيستغنى عن ذكره وذلك مثل قولهم البر الكر بستين اي الكر منه بستين وسفا
والسمن منوان بدرهم البر مبتدأ والكر مبتدأ ثان وبستين خبر المبتدأ الثاني وهي الجملة فينبغي ان
يكون في الخبر راجع الى المبتدأ لكن الراجع حذف للعلم به والتقدير البر الكر منه بستين والسمن
منوان بدرهم اي منوان منه اي من السمن محذوف للعلم به واذا كان الشيء معلوما يجوز ترك ذكره
وقوله تعالى ولمن صبر وغفر ان ذلك لمن عزم الامور اللام اما جواب قسم محذوف او لام الابتداء ومن موصول
وصبر صلته وغفر معطوف على صبر والموصول والصلة مبتدأ وان مع اسمه وخبره جملة خبر
وليس فيه راجع والتقدير ان الصبر والغفران منه اي من ذلك الشخص لمن عزم الامور التي عزمها الى

يقصد هنا الرئيس أو رجيان فصل ويجب تقديم الخبر على المبتدأ في قولك تميمي أنا ومشنوء من يشناك أنا مبتدأ
وتميمي خبره ومشنوء مفعول من شنئ يشنأ شنأ إذا أبغض من موصول ويشناك صلة والموصول مبتدأ
ومشنوء خبره مقدم عليه وكقوله تعالى سواء محياهم ومماتهم محياهم مبتدأ ومماتهم عطف على الأول والمحيا
اسم مصدر والمصدر يقع على الكثير والقليل هذا إذا قرئ سواء بالرفع فإن قرئ بالنصب يكون مفعولا ثانيا لنجعلهم
ومحياهم فاعله لأن المصدر على تقدير الفعل كأنه يقال يستوي محياهم ومماتهم وسواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم
المعنى سواء عليهم الإنذار وعدمه الإنذار مبتدأ وعدمه معطوف على المبتدأ وسواء خبره قدم عليه وهو الثاني
مما وقع فيه المبتدأ نكرة والخبر ظرفا وذلك نحو أما في الدار رجل يعني يلزم أن يكون الخبر مقدما على المبتدأ في صورتين أحدهما
هذا وإنما يلزم تقديم الخبر هنا إذا كان الخبر ظرفا والمبتدأ نكرة لأن في التنكير إذا كان مبتدأ والخبر ظرفا في معنى
الفاعل وإذا أخرت المبتدأ أو قلت رجل في الدار فكأنك قدمت الفاعل على الفعل فيكون فاسدا وإذا قدمت الخبر
وقلت في الدار رجل فكأنك قدمت الفعل على الفاعل فيكون صحيحا وقد قيل في علته غير هذا ويطول ذكره وأما سلام
عليك وويل لك وخير بين يديك فما استعمل من الأدعية فتركه على حالها إذا كانت منصوبة منزلة منزلة الفعل
يعني إذا كان المبتدأ نكرة وخبره ظرفا فإن المبتدأ النكرة يجب تقديم الخبر إلا إذا كان بمعنى الدعاء فإنه إذا كان
بمعنى الدعاء يترك مقدما على الخبر لأن تقديره سلمت سلاما عليك فحذف الفعل والفاعل ونقل سلاما من
النصب إلى الرفع لثبات الدعاء ودوامه لأن الرفع أثبت من النصب لأن المنصوب يختلف باختلاف
الفعل والمنصوبات كثيرة ومن فضلات إفادة الكلام بغير المنصوبات والمسند لكونه أبدا ثابتا
على حاله وهو غير فضلة فهو أدل على الثبات من النصب ويحتمل أن يكون تقديره سلمت سلاما عليكم حصل
ووقع سلام عليك فيكون فاعلا وكذا كل في الأدعية [illegible] إذا كانت منصوبة منزلة منزلة الفعل
إذا هنا ليس للشرط بل للزمان والحاصل يعني أن الأدعية كانت منصوبة مقتصرة على الجار والمجرور حين
وقع الفعل عليها نحو قولك سلم الله سلاما عليك فإذا حذفت الفعل وجعلته مبتدأ وخبرا فاتركه مقدما
على الخبر وقل سلام عليك وفي نحو أين زيد وكيف عمرو ومتى القتال يعني الموضع الثاني من الموضعين
اللذين يلزم تقديم الخبر فيهما أن يكون الخبر استفهاما لأن الاستفهام له صدر الكلام ليعلم السامع في أول
كلام المخاطب بكلمة الاستفهام أنه يعلم المستفهم مقصوده ابتداء الكلام وفي آخر الكلام [illegible] يتشكك
خلافه [illegible] الاستفهام يتعلق بما قبله أو يتعلق بما بعده وكذلك الشرط وكل حرف يدل على معنى
حقه التقديم فصل ويجوز حذف أحدهما أي حذف المبتدأ في قول المستهل الهلال والله وفي قول من
شممت ريحا المسك والله أي هذا المسك وقلت عبد الله وربك يعني يجوز حذف المبتدأ إذا دل وحذف الخبر
إذا دل وذلك إذا دل قرينة على المحذوف المستهل هو الذي رأى الهلال وطلب الهلال قوله الهلال والله أي هذا
الهلال والله [illegible] هذا وهو المبتدأ [illegible] عبد الله [illegible] وقوله المسك والله [illegible] الريح التي وجدتها ريح
المسك فحذف المبتدأ [illegible] المضاف [illegible] المضاف إليه فهو خبره [illegible] مقامه [illegible] التقدير هذا
الذي وجدت [illegible] المسك ومنه قول الحرمي لا أجد إلا الثعلب والغارات إذ قال الخميس
نعم [illegible] الجيش النعم هو الإبل والبقر والغنم يعني [illegible] عصل المال
بالغارة نعم خبر مبتدأ محذوف أي هذا نعم وحذف الخبر في قولهم خرجت فإذا السبع إذا هنا للمفاجأة ويكون

ما بعده

معطوف على الابتداء وسواء خبره مقدم عليه [illegible]

أي يكون

التوجه

ما بعده مبتدأ وخبرا أي فإذا السبع حاضر ومن قول ذي الرمة فيا ظبية الوعساء بين جلاجل وبين النقا
آأنت أم أم سالم فيا ظبية الوعساء الأرض اللينة ذات جلاجل بضم الجيم موضع ويجوز الحاء على المعجمة و
النقا موضع مرتفع من الرمل فأنت مبتدأ وخبره محذوف والمعنى أأنت أحسن أم أم سالم وفي قوله تعالى
فصبر جميل يحتمل الحذف أي فأمري صبر جميل أو فصبر جميل أجمل يحتمل الحرفين يعني يحتمل أن يكون المحذوف
هو المبتدأ ويحتمل أن يكون المحذوف هو الخبر ويلتزم حذف الخبر في قولهم لولا زيد لكان كذا لسد
الجواب مسده لولا هنا هي التي معناها امتناع الثاني لوجود الأول الجملة الاسمية ويحذف الخبر [illegible] إلا الجملة الفعلية
عليه نحو قولك لولا زيد لهلك عمرو والتقدير لولا زيد موجود أو حاضر لهلك عمرو فهلاك عمرو ممتنع لوجود زيد وكذلك
حيث كان شيء يقوم مقام الخبر في الجملة حالة ضرورية وجب حذف الخبر لاستغنائه عنه ومما حذف فيه
لسد غيره مسده قولهم أقائم الزيدان أقائم مبتدأ على الحد الذي حكم في المبتدأ وهو أن المبتدأ هو
الاسم المجرد [illegible] قائم هنا ليس مسندا إليه ولكن سمي هنا مبتدأ لأن المبتدأ في الحقيقة هو الاسم المجرد
عن العامل اللفظي لما حصل الكلام وقائم هنا بهذه الصفة ومن هذه مما حذف فيه الخبر لأنه لا خبر للمبتدأ
هنا بمعنى الفعل والزيدان فاعلان يقومان مقام الخبر والمعنى أيقوم الزيدان وضربي زيدا قائما والتقدير
ضربي زيدا واقع أو وقع إذا كان قائما فضربي مضاف إلى الياء المتكلم محله رفع لأنه فاعل وزيدا مفعوله ووقع خبر
المبتدأ وإذا ظرف زمان وكان هنا تامة وفيه ضمير زيد وهو فاعل وقائما حال عن الضمير الذي في
كان فحذف الظرف وكان ووقع الذي هو خبر المبتدأ وأقيم الحال مقام خبر المبتدأ وأكثر شربي السويق
ملتوتا أي مبلولا والتقدير أكثر شربي السويق حاصل أو حصل إذا كان ملتوتا وإعرابه ما ذكر
وأخطب ما يكون الأمير قائما ما مصدرية ومعناه الجمع لأن أفعل التفضيل لا يضاف إلا إلى ما هو بعضه
ومعنى أخطب أكثر وأبلغ خطابة وفصاحة والتقدير أخطب أكوان الأمير حاصل أو حصل إذا كان قائما و
الإعراب ما ذكر [illegible] أن يكون قائما في الموضعين [illegible] خبر كان المحذوفة [illegible] الحال يعرف بالإلزام
[illegible] تعريفه [illegible] وإنه لو كان خبرا لم يكن فيه
دلالة على الظرف والحال [illegible] دالة على الظرف [illegible] فتعين أن يكون حالا وإنما قلنا أن الحال [illegible] دالة على
الظرف [illegible] ومقدرة [illegible] الحال كالظرف [illegible] في باب الحال [illegible] جاء زيد [illegible] إذا كان راكبا
التقرير من جميع ما كان حالا وفي قولهم كل رجل وضيعته الضيعة هنا الحرفة كل رجل مبتدأ وضيعته معطوف
على المبتدأ والخبر محذوف والتقدير كل رجل وضيعته مقرونان والمعنى كل رجل مع ضيعته فصل وقد يقع المبتدأ
والخبر معرفتين نحو قولك الله ربنا ومحمد نبينا يعني المبتدأ قد يكون معرفة ونكرة والخبر أيضا
قد يكون معرفة ونكرة في مواضع الستة التي تقدم ذكرها وإنما جاز هذه الأنواع لحصول الفائدة ومنه قولك أنت أنت
وإنما يجيء هذا النوع [illegible] بلفظ واحد إذا أريد به التعظيم والكمال والعكس [illegible] المبتدأ
محذوف [illegible] التعظيم والكمال ومعنى أنت أنت الذي ليس مثلك [illegible] أو أنت متفرد في صفة كذا وما
أشبه ذلك مما يحسن تقديره وقال أبو النجم أنا أبو النجم وشعري شعري يعني شعري هو الكامل [illegible]
[illegible] بما قدمنا من [illegible] وعلته أنه لا يجوز تقديم الخبر ليعرف المخاطب المسند إليه [illegible]
[illegible] التعريف بخلاف أن يكون الخبر نكرة والمبتدأ معرفة فإنه يعرف أن المعرفة أولى بالابتداء من النكرة

الرمل

الخبر

فصل وقد يجيء للمبتدأ خبران فصاعدا مثل قولك هذا حلو حامض وقال تعالى وهو الغفور الودود
ذو العرش المجيد فعال لما يريد وعلامته ان يصح السكوت عنه ... فعلان مختلفان او يكون ... او
اكثر مقصود بالاخبار عنه بكليهما كقولك هذا حلو حامض اي فيه طرف من الحلاوة وطرف من الحموضة ولذلك قوله تعالى
وهو الغفور الودود فصل وقد يتضمن المبتدأ معنى الشرط فيجوز دخول الفاء على خبره وذلك على ضربين
الاسم الموصول والنكرة الموصوفة اذا كانت الصلة او الصفة فعلا او ظرفا يعني اذا كان المبتدأ مما فيه
معنى الشرط وهو ان يكون فيه معنى العموم وذلك شيئان الاسم الموصول والنكرة الموصوفة اذا كانت
صلة الموصول فعلا او ظرفا واذا كانت صفة الموصوف ايضا فعلا او ظرفا فاذا كان كذلك جاز دخول الفاء
في الخبر كما جاز دخولها في الجزاء لان الخبر هنا كالجزاء للشرط الا ترى ان قولك الذي ياتيني فله درهم مثل قولك
ان ياتني فله درهم كقوله تعالى الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم
الذين موصول وينفقون معموله ... بالليل والنهار ظرف ... سرا وعلانية حالان من الضمير في ينفقون واموالهم
مفعول به مع ... حالان ... والمصدر يقع على القليل والكثير ... منصوب ...
... الذين والموصول وصلته مبتدأ ... واجرهم مبتدأ ثان ... خبر المبتدأ الثاني مع خبره
خبر المبتدأ الاول وقوله وما بكم من نعمة فمن الله ما موصول وبكم صلته ومن نعمة تبيين والموصول والصلة مبتدأ
وفمن الله خبره وفيه اشكال من حيث المعنى لان الشرط سبب لحصول الجزاء في سائر المواضع وهنا الشرط
استقرار النعمة بهم ... وما بكم ما استقر بكم من نعمة واستقرار النعمة بهم ... على كون
النعمة من الله ... متقدم على حصولها واستقرارها بهم ودفع الاشكال بان نقول المراد هنا اخبار
الله تعالى عباده واعلامهم بان كل نعمة حصلت لهم يكون من الله فالاخبار والاعلام هو الشرط وحصول العلم ...
فالشرط والجزاء وكقولك كل رجل ياتيني او في الدار فله درهم معناه كل رجل ياتيني فله درهم وكل
رجل في الدار فله درهم كل مبتدأ لكونه مضافا الى رجل ... والمضاف الى النكرة نكرة ... صفة
النكرة ... والمسالة ... كل رجل ... في الدار ...
فلو جعلت غير الفعل والظرف صفة للنكرة لم يجز دخول الفاء في الخبر لانه حينئذ خرج عن مشابهة الشرط
والجزاء نحو قولك كل رجل قائم له درهم فقائم صفة رجل ... كل رجل قائم ... مشابها للشرط لان الشرط
يجب ان يكون جملة فعلية ... كل رجل قائم ليس فعلا حتى يشابه الشرط ...
... مستقر في الدار واذا لم يكن مشابها للشرط لم يجز دخول الفاء في خبره ...
واذا كانت صلة الموصول غير الفعل والظرف ... لا يفيد اصلا واذا دخلت ليت او لعل لم يجز
الفاء بالاجماع يعني اذا دخل ليت ولعل على اسم الموصول والنكرة الموصوفة لم يدخل الفاء في الخبر لان الشرط
له صدر الكلام ... ليت ولعل ... وفي
دخول ان خلاف بين الاخفش وصاحب الكتاب يعني ان دخول ان المفتوحة والمكسورة على اسم الموصول
والنكرة الموصوفة يجوز دخول الفاء في الخبر عند الاخفش ولا يجوز عند سيبويه ومنشا الخلاف انه يزول
الشرط بدخولها ... صدر الكلام ... ولا يزول عنه معنى الايجاب والشرط ...
... حكم المكسورة ... حكم ليت ولعل خبر ان واخواتها هو المرفوع

وقولك ان زيدا اخوك ولعل بشرا صاحبك ... ان واخواتها
الحروف يعني خبر ان من جملة المرفوعات وارتفاعه عند اصحابنا بالحرف لانه اشبه الفعل في لزومه
الاسماء ... يعني عند البصريين ... ان واخواتها ... الاسم والخبر جميعا وعند الكوفيين
... في الاسم دون الخبر ... خبر المبتدأ ... البصريين ... هذه الحروف
الفعل لكونها تدخل على الاسماء كالفعل وهذه الحروف تشبه الفعل الماضي في كونها مبنية على الفتح
... حروف ... معنى الفعل ...
الضمير ... خبرها ... فالحق منصوبها بالمفعول ومرفوعها
بالفاعل ونزل قولك ان زيدا اخوك منزلة ضرب زيدا اخوك وكان عمرا الاسد منزلة ضرب عمرا الاسد
يعني ... الفعل ... كالمفعول المقدم اللازم تقديمه على الفاعل مثل قولك ضرب عمرا ...
وما ضرب زيدا الا عمرو ... في هذه المواضع ... تقديم المفعول على الفاعل فيشبه ان
واسمها وخبرها ... وعند الكوفيين هو مرتفع بما كان مرتفعا به في قولك
زيد اخوك ... يعني اخوك مرفوع بانه خبر المبتدأ فاذا قلت ان زيدا اخوك عمل ان في زيد
فقط نصبه ... قبل دخول ان فصل وجميع ما ذكر في خبر المبتدأ من
اصنافه واحواله وشرائطه قائم فيه ما خلا جواز تقديمه الا اذا وقع ظرفا كقولك ان في الدار زيدا
ولعل عندك عمرا ... من اصنافه من كونه معرفة ونكرة ومفردا وجملة
واذا كانت ... قد يكون متضمنا للضمير وغير متضمن ...
شرائطه ... يرجع الى المبتدأ اذا كان جملة ... دال على حذف ...
... جواز تقديمه يعني ... خبر المبتدأ ... خبر ان الا اذا كان ظرفا
فصل وقد حذف ... مثل قولك ان مالا وان ولدا وان عددا اي ان لهم مالا ويقول الرجل هل لكم احد
ان الناس عليكم ... ان زيدا وان عمرا اي ان لنا وقد حذف ... خبر ان فان كان اسمها
نكرة جاز حذف خبرها عند الكوفيين والبصريين وان كان معرفة جاز حذف خبرها عند البصريين
... يقال اذا قال احد فلان ضعيف ... ان له مالا وعددا وولدا يعني
... ضعيفا وكذلك اذا قيل القبيلة الفلانية ... ان لهم مالا
... الناس عليكم ... ناصر ... ان زيدا ... نصرنا
قال الاعشى ان محلا وان مرتحلا وان في السفر اذ مضوا مهلا المحل ... الرحيل ... الذهاب من المنزل والسفر
المسافرون ... مضوا ... ان لنا ... في الدنيا ... ان لنا ارتحالا الى الاخرة وان
الذين ماتوا قبلنا ... في الموت ... بهم ... وقد حذف خبران ... ان لنا
محلا وان لنا مرتحلا ويقول ان غيرها ابلا وشاء ... لاحد ... وهل لك غيرها
... ان غيرها ... خبران ...
... وقال يا ليت ايام الصبا رواجعا ...
على الحال ... استقر ...

الشاعر

اي ان لنا ...

اي فان ذاكرم

عمر بن عبد العزيز لغرض حتى اليه بقرابة فانه ذالك ثم ذكر حاجته فقال لعل ذاك اي مصروف ولعل مطلوبك
حتى اي طلب وسيلة اليه بقرابة عنده وبينه اي قال من ومنكم قرابتي وقال عمر عبد العزيز فان ذاك اي
مصروف اي صرفت بما قلت ثم عرض عليه حاجته فقال لعل ذاك اي لعل مطلوبك حاصل اي ساقضي مطلوبك
الشيء حذفه في قولهم ليت شعري يعني حذف خبر ليت لانه اذا كان بعدها شعري يقيام علوم شعري [illegible]
الخبر مثل ان تقول ليت شعري اي الرجلين عندك وما اشبه ذلك لشهرة العلم اي ليت علمي حاصل بكون اي الرجلين
عندك محذوف الخبر وهو حاصل لدلالة اي الرجلين عليه هذا مثل لولا زيد لهلك عمرو وقد تقدم خبر لا التي لنفي الجنس حذفه
في لغة اهل الحجاز لا رجل افضل منك ولا احد خير منك يعني هذا الخبر يثبت في اللفظ في قول اهل الحجاز واما عند بني تميم
خبرها لا يثبت لانه محذوف كما ذكرنا حتى في قول الحجاز جاز الحذف وليس بلازم وعند بني تميم لا يثبت ولو وجد
في قول اهل الحجاز يعني مثاله في قول اهل الحجاز هو ان يقول لا رجل افضل منك وهو مرفوع ومعلوم ولا كريم من
الولدان مصبوح يحتمل امرين احدهما ان يترك فيه على لغة الحجازية والثاني ان يجعل مصبوح خبرا اول كريم
محمول على محل مع المثنى اعلم ان هذا البيت مركب من مصراعي بيتين وبيانه وجدناه يعمم حرفا مضرحة في ارا
منها ما في الاصل استفليح ان اللقاح غربت ملقى اخرتها ولا كريم من الولدان مصبوح الجار العضب حرها وناقة
حرمة اي منقطع عن اللبن التلبيح بقية الشعر اللقاح جمع لقحة وهي الناقة ذات اللبن الحسن جمع حرار وهي
ما يشتد على ضرع الشاة قليلا بين صعيمولدها المصبوح الذي يسقى اللبن في وقت الصباح يعني نحن نقابلهم
لنا ناقة بين منها بعض الشعر في سنة انقطع لبنها بل فيها القدم العلف وليس لاطفالهم لبن يسقون من لحم
امري يعني حاتم من كلهم من بني هم والثاني خبر ليس من احسنهم بيت هاحرم انه من لغة
اهل الحجاز فيكون مصبوح خبرا ويحتمل ان يجعل مصبوح صفة لمحل اسم لا المنفي وهو كريم لانه محل رفع
لانه كان مبتدا قبل دخول لا فعلى هذا الخبر محذوف وتقديره ولا كريم مصبوح حاصل او موجود وقد تقدمه
بالحرف ايضا المشبهة بليس مع الحروف بما حملها ان من حيث انها تقتضيهما نعته الا ما اسم الزمانها يعني خبر ما مرفوع حرف
لا النافية لا التي لنفي الجنس مرفوع بانه لانه محمول بما حيث ان اي لانه مقدر لا تعديها في العامل وعامل لا على
ان في الحمل لما بينهما من حيث بمنزلة حيث انها لا تقتضيه ان لا ان للنفي وان ثبتت والعرب يحمل النقيض على
النقيض كما يحمل النظير على النظير والمشابهة الثانية انها للنفي الجنس لا تدخل الا على المبتدا والخبر كما ان لكنك يعمل
ويحذفه الحجازيون كثيرا ومنه قولهم لا عمل ولا باس ومنه لا فتى الا علي ولا سيف الا ذو الفقار ومنه كلمة الشهادة ومعناه
لا اله في الوجود الا الله ويحذفه او يحذف خبر لا اهل اي اهل الحجاز ولا باس اي لا باس عليك ولا فتى الا علي
اي ولا رجل كامل في الشجاعة موجود الا علي موجود خبره وهو محذوف وسيف الا ذو الفقار اي ولا سيف
كامل في الحدة موجود الا ذو الفقار وذو الفقار بفتح الفاء سيف كان لمنبه بن الحجاج اخذه رسول الله صلى الله عليه وسلم
يوم بدر حين قتله وبنو تميم لا يثبتونه في كلامهم اصلا يعني بني تميم يحذفون خبرها في جميع المواضع لانهم
لا يستعملون لا الا في موضع يكون خبرها معلوما مثل لا باس فيعلم ان تقديره لا باس عليك واذا كان خبرها
معلوما فلا حاجة الى التلفظ به اسم ما ولا المشبهتين بليس هو في قولهم ما زيد منطلقا ولا رجل افضل منك
وشبههما بليس في النفي والدخول على المبتدا والخبر يعني من المرفوعات اسم ما ولا المشبهتين بليس وهو في
قولك هو المذكور في قولك ما زيد منطلقا والشبه المماثلة يعني انما يعملان عمل ليس لمعناهما النفي ولانها

بدخلان على المبتدا والخبر كليس كان منها او غلط في التشبيه بما لاختصاصها بنفي الحال او على اي داخل
اي اكثر مشابهة بها اي بليس يعني مشابهة ما بليس اكثر من مشابهة لا بليس لاختصاص ليس بنفي الحال
كليس اما لا بنفي الاستقبال ولذلك كان داخلا على المعرفة والنكرة جميعا فعمل ما زيد منطلقا وما
احد افضل منك ولم تدخل لا الا على النكرة فعمل لا رجل افضل منك وامتنع لا زيد منطلقا يعني لاجل ان مشابهة
ما بليس اكثر دخل على المعرفة والنكرة كليس ولا يدخل لا الا على النكرة واستعمال لا بمعنى ليس قليل
ومنه بيت الحماسة من صد عن نيرانها فانا ابن قيس لا براح يعني استعمال لا بمعنى ليس قليل بالنسبة
الى استعمال ما لانها ابعد مشابهة بليس من ما قوله ومنه اي ومن استعمال لا بمعنى ليس صد اي اعرض
عن نيرانها اي عن شدة الحرب البراح الذهاب لا براح تقديره لا براح لي فبراح مرفوع بانه اسم لا ولي
خبره يعني ان كان في الحال من يفر عن الحرب فانا لا افر عنه ذكر المنصوبات المفعول المطلق هو المصدر
من حدث الفعل ويسميه سيبويه الحدث والحدثان وربما سماه الفعل يعني المفعولات خمسة
كما عدم ذكرها احدها المفعول المطلق وهو نحو المنصوب المتاكيد او العدد او الهيئات او لبيان النوع
سمي المصدر مفعولا مطلقا لوجهين احدهما انه مفعول حقيقة بخلاف المفعول به فانه مقيد بالباء والمفعول
معه مقيد بمع والمفعول فيه مقيد بفي والمفعول له مقيد باللام والوجه الثاني ان مفعول الرجل بالفعل ولذا
قلت ضربت ضربا فالضرب مفعولك لانه هو الذي صدر عنك وزيد ليس مفعولك بل الذي وقع فعلك عليه وكذلك
بقية المفعولات ليس واحد منها مفعولك والمصدر يسمى باسماء اربعة احدها المصدر يسمى به لكن المصدر هو
الموضع الذي يصدر عنه الفعل ويشتق منه وهذا عند البصريين واما عند الكوفيين المصدر مشتق من الفعل والثاني
الحدث والثالث الحدثان ومعناهما الحادث يسمى المصدر بهذا لانه يحدث ويزول ولا يبقى له ثبات والرابع الفعل
وقوله وربما سماه الفعل ورب للتقليل يعني لفظ المصدر بالفعل اولى من لفظه بالمصدر والحدث والحدثان
ويسمى المصدر فعلا لان الفعل يشتق من المصدر وهذا تسمية الاصل باسم الفرع كتسمية العنب بالخمر ومنه اعصر
خمرا اي عنبا وينقسم الى مبهم نحو ضربت ضربا والى موقت نحو ضربة وضربتين المبهم المحقق والمجهول يعني
ما لا يعلم مقدار التاكيد فاذا قلت ضربت ضربا لا يعلم عدده ولا نوعه بل هذا كقولك ضربت في انه مفيد للتاكيد
فقط والموقت المعلوم وهو الذي يعلم عدده او نوعه وكل مصدر تقلبه الى وزن فعلة بفتح الفاء وبكسر العين
يكون مفيدا للعدد المنفرد مثل ان تقول ضربت ضربة اي ضربة واحدة وضربتين اي ضربتين فان اردت ان تبين عدده
وزد عليها ما يبين نوعه كما تقول ضربت ضربة خفيفة فيصير نصبه بعامل غير مشتق من لفظه كما هو مقتضاه
فقد يكون بغير فعله من غير مصدر فالمصدر على غير ما يلاقي الفعل في اشتقاقه لفظه او هي الفعل
ابراز بقاؤه قوله ونبات الله بشاء لا بل لا اله الا فيه كقوله فقد بستوها وجشمت هبطا يعني اي وصل
ويكون عاملة ما هو بمعناه يعني شرطا ان يكون بمعنى ذلك الفعل وان لم يكن من لفظ ما يلاقي الفعل الى ما
يشتق ويشترك معه نباتا ليس من مصدر انبت وكلاهما من نبت ينبت فعوله نباتا وفعل اصله انباتا
لحدوث ما المرء منه وتبتيلا ايضا ليس مصدر تبتل لكنهما مشتركان في الاشتقاق لانهما من تبتل يتبتل تبتلا
اذا انقطع ومعنى تبتل اذا انقطع عن الدنيا وتوجه الى عبادة الله تعالى وجلوسا لبس جلسة كالعقدة في الاشتقاق
ولكن معناهما واحد ومن المصدر ما يحذف فعله نحو سقيا ورعيا لنوعا حمد الضرب ... انواع ليس مصدرا ولكنه يجيء ... الضرب

بمعنى مصدر وما كان نوعا من المصدر فكأنه مصدر فيجوز نصبه على انه مفعول مطلق كالمصدر اى ضرب
كل واحد منهما مضاف الى المصدر والمضاف الى المصدر كالمصدر معنى نصبه وفي الاصل ضربته ضربا
وايا ضرب محذوف وتقديره ضربته ضربا اى ضرب والمضروب ومعناه التعظيم فحذف الموصوف واقيمت الصفة
مقامه ومنه رجع القهقرى واشتمل الصماء وقعد القرفصاء لانها انواع من الرجوع والاشتمال والقعود فالقهقرى
نوع من الرجوع وهو ان يرجع الى جانب ظهره من غير ان تصرف وجهك الى تلك الجهة والصماء نوع من الاشتمال وهو
ان تشتمل ببدنك بثوبك [illegible] موضوع القرفصاء بضم القاف نوع من القعود وهو شكل
[illegible] يجلس على وركيه وتنصب ركبتيك وتضع يديك على ساقيك [illegible] نوع من الرجوع
والرجوع مصدر فحينئذ نصبه كالمصدر وكذلك الصماء والقرفصاء وقيل كل واحد منها صفة لمصدر محذوف فحذف
الموصوف واقيمت الصفة مقامه وتقديره رجع الرجعة القهقرى واشتمل الشملة الصماء وقعد القعدة القرفصاء ومنه ضربته
سوطا تقديره ضربته ضربة ذات سوط فلما حذفت الضربة حذف الموصوف والصفة كالاسماء واقيم السوط
الذي هو المضاف اليه مقام المضاف الذي هو المصدر مقام المصدر **فصل والمصادر المنصوبة بافعال مضمرة على ثلاثة انواع
ما يستعمل اظهار فعله واضماره وما لا يستعمل اظهار فعله وما لا فعل له اصلا وكلها تكون دعاء وغير دعاء النوع
الاول كقولك للقادم من سفر خير مقدم** يعني المصادر المنصوبة التي فعلها محذوف على ثلاثة انواع احدها ما له
فعل مشتق من ذلك المصدر واستعمل اظهار ذلك الفعل واضماره والنوع الثاني ما له فعل من ذلك المصدر
ولكن لم يستعمل اظهار فعله والنوع الثالث ما ليس له فعل مشتق من ذلك المصدر بل فعله من غير لفظه والاستعمال
اظهار فعل ذلك الفعل النوع الاول كخير مقدم اى قدمت خير مقدم فخير مضاف الى المقدم وهو مصدر ميمي
والمضاف الى المصدر يجوز نصبه كالمصدر **ولمن تعرض بطول وعد له مواعيد عرقوب** وعرقوب اسم رجل
اذا كتب سطرا قريب سطر وكثرت الشطوط في صحيفته ورقته والمراد هنا كثرة الوعد عرقوب اسم رجل
كان في المدينة سأل اخ له منه شيئا فقال اذا اطلعت هذه النخلة فلما اطلعت فذهب الاخ واتاها بعدما اطلعت
النخلة فقال عرقوب له اخيه دعها حتى تصير بلحا فذهب فاتاها بعدما صار بلحا فقال دعها حتى تصير زهوا
فذهب فاتاها بعدما صارت زهوا فقال دعها حتى تصير رطبا فذهب فاتاها بعدما صارت رطبا
فقال دعها حتى تصير تمرا فذهب الى عمار تمر النخلة فجاء عرقوب ليلا او قطع تمرها فصار هذا مثلا لمن كثر
منه اخلاف الوعد وتقديره مواعيد عرقوب **وللغضبان غضب الخيل على اللجم** يقال هذا لمن غضب
على احد لا يقدر ان يضره اى غضبت غضب الفرس على اللجام يعني لا يقدر الفرس ان يدفع اللجام عن فمه
وان عضه فكذلك انت لا تقدر على ايصال المضرة على الذي غضبت عليه **ومنه قولهم اافرقا من حب تعني
او فرقك فرقا خيرا من حب** الفرق بفتح الراء الخوف قيل ان رجلا عمل للحجاج عملا فرضيه فقال أكل هذا
حبا بفتح الواو وهو [illegible] يعني افعلت هذا لحبك اياي ام لا فقال خوفا منك حين امن حب بسكون الباء
اى فعلت هذا لانى احبك حبا فا فرقتك فرقا **وكقولك لمن يدعو عليه سقيا** يعني ان النوع الثاني ما له فعل مشتق منه
ولكن لم يستعمل اظهار فعله لغلبة ظهور دلالة المصدر على فعله وكثرة دوران هذا النوع بينهم فاثروا التخفيف بحذف
الفعل وقوله سقيا تقديره سقاك الله سقيا وكذلك يجب في كل لفظ هذا النوع تقدير فعل محذوف من ذلك
اللفظ **ورعيا** اى رعاك الله رعيا وهو الحفظ **وخيبة** اى خيبت خيبة وهو الخيبة **وجدعا** اى جدعت جدعا و

وهو قطع الانف والاذن **وعقرا** اى عقرت عقرا وهو القتل والجراحة **وبؤسا** اى بؤست بؤسا على اهل
الدعاء اى حرب ذا مشقة وشدة حال **وبعدا وسحقا** معناهما ضد القرب اى بعدت بعدا وسحقت سحقا
عن البعد بمعنى البعد المراد على طريق الدعاء **وحمدا وشكرا لا كفرا** اى احمد الله حمدا واشكره شكرا ولا اكفره كفرا
به كفرا وحينئذ يكون معنى الكفران [illegible] وفي الغرض كفرا **وعجبا** اى واعجب عجبا **وافعل ذلك وكرامة و
مسرة ونعم ونعمة عين ونعام عين** ذلك اشارة الى ما طلب منك طالب او الفعل ما تطلب ايها
المخاطب واكرمك كرامة بمعنى [illegible] واسرك مسرة وانعم عينك اى اقرها نعم عين ونعمة عين كلاهما بضم النون
وسكون العين ونعام عين بفتح النون كلها بمعنى انعاما وهما قرار العين وهو كناية عن التفريح والواو في كرامة
للعطف على مفعول افعل **ولا افعل ذلك ولا كيدا ولا هما** الكيد مقاربة الفعل والهم القصد اى ولا افعل ما
تطلب ايها المخاطب ولا كاد ذلك كيدا ولا افعله قربا ولا اهمه هما اى ولا اقصده قصدا **ولا افعل ذلك ولا رغما**
وهوانا يعني افعل ما تحكمه وان عملك رغما والرغم الصوق الانف بالتراب والمراد منه الذل وهوانا اى يكون
حصول الخير لك بعده رغما اى ينزل ذل من يخالفني اياك **ومنه انما انت سيرا سيرا**
وما انت الا قتلا قتلا وما انت الا سير البريد والا ضرب الناس والا شرب الابل قوله ومنه اى بعض النوع الثاني قوله انما
انت اعلم انه يفيد الاثبات والنفي لان انما للاثبات وما للنفي واذا اجتمعا تعين كل واحد منهما معناه فكانما قلت
ما انت الا سير البريد تقديره ما انت الا تسير سيرا سيرا وتكرار المصدر للمبالغة يعني تكون المسافة تصل
سيرا سيرا وسفرا سفرا ولوما انت الا قتلا قتلا اى ما انت الا تعمل قتلا اى يكثر القتل ولا سير البريد البريد
المسرع من اهل الرسالة وتنسب الى القتل بعني ما انت الا تسير سيرا مثل سير البريد والا ضرب الناس والا شرب الابل
ضرب الناس ضربا بحذف الفعل واضافة المصدر الى المفعول وهو الناس والا شرب الابل اى ما انت الا تشرب شربا مثل
مثل شرب الابل وشرط هذا القسم ان يكون اول الكلام حرف نفي وبعدها اسم وبعد الاسم حرف الا وبعد الا مصدر سواء كان
مكررا او لم يكن وهذه الشروط اربعة موجودة في اصل المذكورة فاذا تاملتها عرفتها **ومنه مررت فاذا له صوت صوت حمار وانما انت**
نية وصار هذا النوع الثاني يعني النوع الثاني سبعة اقسام احدها سقيا ورعيا الى قوله بعدا وهو اما انت الا
انما انت سيرا سيرا والثالث وضابط هذا القسم ان يكون جملة وبعدها لفظة انما بكسر الهمزة مكررة وبعدها مصدر
منصوب بفعل يصلح ان يكون حالا للجملة وهذه الشروط الاربعة موجودة في الجملة وبعدها فشد والوثاق و
فاما منا بعد واما فداء [illegible] واما مكررة كما تلاه والتقدير فاما ان تمنون عليهم منا واما تفدون فداء وتمنون و
ومنه مررت به فاذا له صوت صوت حمار هذا هو القسم الرابع من اقسام
[illegible] كلاما شيخ فشدوا الوثاق وضابط هذا القسم ان يكون قبل المصدر المنصوب جملة اسمية يكون المبتدا لفظا مثل ذلك المصدر
السبعة وضابط هذا القسم ان يكون قبل المصدر المنصوب جملة اسمية والمبتدا مثل المصدر لان كليهما صوت
كما هنا فقولك له صوت خبر المبتدا والمبتدا صوت فهذه جملة اسمية [illegible] فاذا له صراخ يصرخ صراخا
والتقدير فاذا له صوت يصوت صوتا مثل صوت حمار **وفاذا له صراخ صراخ الثكلى** اى فاذا له صراخ يصرخ صراخا مثل
مثل صراخ الثكلى والثكلى المراة التي مات ولدها **ولذا الحق وذكر بالنجاز حب القلقل** اى له دق يدق دقا مثل
دق بالمجار حب القلقل [illegible] معروف ومن [illegible] اشتهر **ومنه ما يكون تاكيدا**
اما لغيره كقوله هذا عبد الله حقا يعني القسم الخامس المصدر المنصوب الذي يكون تاكيدا وهو اما تاكيد لغيره او
لنفسه فالاول ما يكون تاكيد الغيره والضمير في لغيره يرجع الى المصدر وضابط هذا القسم ان يكون قبل المصدر المنصوب

الذي يكون تأكيدا لمضمون جملة ليس فيها معنى المصدر الا دلالة فيها على المصدر نحو قولك هذا عبد الله
جملة اسمية ولا دلالة فيها على المصدر المنصوب وهو حقا لانه يحتمل ان يكون عبد الله حقا ويحتمل ان
يكون باطلا فاذا احتمل شيئين لا يكون دالا على كونها حقا فقولك حقا مصدر يؤكد جملة لا دلالة فيها عليه **والحق لا الباطل**
بعد قوله هذا عبد الله الحق لا الباطل بمعنى الحق والباطل اي احق هذا الكلام الحق لا الباطل قوله لا الباطل بعد قوله
لا قول الباطل فالمصدر في الاول نكرة وهو حقا وفي الثاني معرفة وهو الحق يعني يجوز التنكير والتعريف **وهذا زيد**
غير ما تقول فغير ليس بمصدر ولكنه صفة مصدر حذف واقيمت الصفة مقام الموصوف بمعنى الكلام هذا زيد
اقول قولا غير ما تقول **وهذا القول لا قولك** او هذا القول اقوله لا انه حق ولا اقول قولك كما تقول فقولك لا انه
باطل **واجتهادك لا كسلك** فاجتهد اجتهادا منك فاضاف المصدر الى كاف الخطاب اي اجتهد اجتهادا لا كسلا اما
لحصره لا ستعلام بغير الحصر **او لنفسه كقولك له علي الف درهم عرفا** اي اعترافا فاسم هذا النوع تاكيد لنفسه
لان قوله علي الف درهم اقرار وقوله عرفا ايضا اقرار وكان عرفا وما قبله شيء واحد فاذا اكد قوله عرفا قوله له علي الف درهم
فكانه اكد نفسه فكذلك يكون العرف به بالغد يعم اعترافا **وقول الاحوص اني لا محيل الصدود واني قسما اليك مع**
الصدود لا ميل الميم للعطف والكاف في محل خطاب لبنت عاتكة وهي حبيبته الصدود الاعراض قوله واني قسما
الي اخره يعني واني لا ميل اليك مع الصدود وقوله قسما تاكيد لما في قوله واني اليك مع الصدود لا ميل من معنى القسم
فكانه قال اقسم قسما والبيت الذي قبل هذا البيت هو يا بيت عاتكة الذي تعتزل احرف العدى وبه الفؤاد موكل
وبه العذاب اي ابعد عنك **وصنع الله** هذا تاكيد لنفسه لان ما قبله وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب
هذا صنع الله معنى لانه يري الجبال دالة بها وانه وهو صنع الله ولا يعلم من خوف ذلك اليوم **ووعد الله**
هذا تاكيد لما في قوله سيغلبون لانهم يعرفون من فوقهم من تحته تجري من تحتها الانهار من معنى الوعد كانه قال وعدهم
وعدا **وكتاب الله عليكم** هذا تاكيد لما ذكر الله تعالى في حرمت عليكم امهاتكم الى قوله كتاب الله عليكم فكانه قال كتب الله
عليكم هذه الاشياء كتابا اي فرض الله فرضا **وصبغة الله** هذا تاكيد لما قبلها من قوله آمنا بالله الى قوله من الذين من قوله قولوا آمنا
بالله الى صبغة الله اي دين الله فكانه قال تدينوا دين الله **وقولهم الله اكبر دعوة الحق** هذا تاكيد لما في قوله الله اكبر من معنى
دعوة الحق تعالى عند سماع المؤذن فالمؤذن يدعو الناس الى الصلوة دعوة الحق **ومنها ما جاء مثنى وهو حنانيك**
القسم السادس المصدر الذي جاء مثنى وهو قوله حنانيك الحنان الرحمة والشفقة اي تحنن علينا تحننا بعد تحنن
الحنان ومنع النون امر مخاطب من تحنن اذا رحم وتعطف على احد **ولبيك** اصل هذا البيت تجد منك الباب الي قلت عند ...
مرتين بل اكثر من غير نهاية فحذف الفعل وثنية المصدر بان قلت لب لبين اي لبيك الى اللام وحذفت الهمزة التي قبل اللام
حرف الالف المزيدة للمصدر لسكونها وسكون الباء التي نقلت حركتها الى اللام ثم ادغمت الباء في الباء فصار لبين ثم
صار لبين ثم اضيف الى المخاطب وحذفت النون للاضافة فصار لبيك **وسعديك** في المصادر التي وزن السعد
لا اسعاد وفعل هذا يكون معناه اسعد بامرك بعد اخرى اي ادم علينا السعادة ثم جعل السعد والسعد بكل اصله
سعدين مع الياء التثنية فاضيف الى المخاطب وحذفت النون للاضافة **ودواليك** تعال حال بعد حال ودوال ودوال اذا
دار الامر وتعرف هذا دعاء الاحد يعني يدوم امرك بالمراد دوالا بعد دوال واصله دوالين فحذفت النون واضيف
الى المخاطب **وهذاذيك** هذا دعاء الاحرف والهذ القطع واسرع اصله هذذت هذا اذا بعد هذا اذا قطعت اعدائك
مرة بعد اخرى او اسرعت في امرك اسراعا بعد اسراع والهذاذ مصدر كما انه حذفت النون واضيف الى المخاطب ومنه ما

ومنها ما ينصب بفعل نحو سبحان الله معنى اسم ان من المصادر التي لا تتصرف اي لا يكون الا منصوبا وهنا انه في
اللغة الفصيح خلاف اقسام المصادر فانه يحتمل ان يجيء كل واحد منها مرفوعا باخبار رافع نحو ان تسلف شيئا
وربما سوف ورعت بالرفع على الابتداء سبق ونحو سلام عليك قال هنا معنى ما لا يتصرف ما لا يتصرف فقط
سبحان الله معاذ الله وعمرك الله وقعدك الله سوف وسبحان الله علم له انه مصدرا وعلم المصدر منقد والصحيح
انه علم وقد ذكر صاحب المفصل في الفصل الرابع من اعلام **ومعاذ الله** هذا مصدر بمعنى العياذ معاذ الله اي نحو ذ والعياذ والعوذ
الالتجاء من الله واعتصم الحسنى الى الله **وعمرك الله** بفتح العين وسكون الميم ونصب الهاء وتقديره اسال الله تعميرك من الله
فاما عمرك فقام مقام تعميرك كما اقيم سبحان مقام التسبيح بحذف منه ونصب لفظة الله على انه مفعول ثان لا سال
والتعمير تطويل العمر **وقعدك الله** بكسر القاف وسكون العين وعين الهاء تقديره اسال قعودك اي ثباتك وبقاءك
من الله فعدة مع قعودك الى قعدك وحذف الواو ونصب لفظة الله كما ذكر وقد قال ابو حذيفا اللفظين بمعنى التشل
وقد لحقتا ما ذكرنا وما قلنا **النوع الثالث من ذلك مصادر ما كان منصوبا بفعل لم يكن من لفظ المصدر**
وقد تعمد فالملاقدة وهي لرادف والتشدد في الظفر ثم اراد به
وانهم اضمار ذلك الفعل اي الزمه الله دعوة لهم وتسبيحهم وتمامها انعم ما تلانا هلاك **ومنه ما يقع اسما غير**
مصادر بمعنى ... **وسعيك** بعدا **بعدك** بعنى جعيلا الهلاك
ايضا اي الزمه الله تعسا ودهرا انحامان كما ذكر فقوله دفرا واقرب دفرا
مصادر نحو قولهم للجبري بعني وقد صب اي بنصب حتبه فعل مضمر يلزم اضماره ... جواهر والنار عند الجواهر
جواهر نحو قولهم تربا وجندلا بعني بالجواهر الاسماء التي هي غير مشتقة من الفعل نحو حجر حديد جواهر والنار ان اهلكه
وعن اسماء المشتقة وهذان الغربان لم يكونا مصادر ولكن يريد بهما معنى المصادر لانه يريد معنى تربا وجندلا اهلاك الحجر
الخسار فكانه قال الزمه الله الهلاك والخسار الترب والتراب والجندل الحجر **وما ها للنيك** فاها الفم الذي فيه لك
اهلكه الداهية اهلاكا وما يعبر به وضع فم الداهية ثم الخطاب على الكاف اهلاكه السبع في الناس ... فمه
اهلاك الداهية لحق اهلاك السبع **وصفات نحو قولهم هنيئا مريئا** بعني ضرب الثاني ما كان مشتقا من الفعل نحو
هنيئا مريئا فعلها تعلن من هنا ومرء لكنها بضم العين في الماضي والغابر ومعناها واحد والمراد بهما المصدر كانه
قال هنوك الطعام هنوا وكذا مريئا **وعائذا بك** فانه اسم الفاعل هنا بمعنى المصدر اي عوذا عياذا بك فقدوجب
ما ... الناس وقاعدا وقد سار الركب الواو فيه للحال يعني القوم قياما في حالة قعود الناس **والصفة تعود** اي حال وجه ما
القيام قاعدا ... **ومنها ما لا يطلق** اطلق **ما لا يطلق به الفعل** اطلاقا غير **ومنها مطلق**
الفا مصدر وامكان لحسن قولهم عبد الله ... الذي لم يجز ذكر المصدر حتى يجوز
نحو يحمدان يكون المصدر صميمه لكما جاز ان يكون ظاهر ان قيل هنا اضمار قبل الذكر فانه قيل لم
هذا ضمير اليه قلنا ذكر الفعل يدل على ذكر المصدر الا ترى اذا قلت اظن علمنا ان لهذا الفعل مصدر فان قيل لم
عرفت ان الضمير ليس بعايد الى عبد الله قلنا الكون منطلق مرفوعا فلو كان الضمير لعبد الله لكان يجوز المنول
لا ول اطن منطلقا لكون مفعوله الثاني على رفع منطلق علمنا ان عبد الله مبتدا ومنطلق خبره والظن ملغى و
الالغاء جايز اذا توسط بين مفعوليه او تاخر عنهما ومعنى الالغاء ابطال عمله واذا كان لظننت مصدر منصوب
مظهرا كما تقول ظننت عبد الله ظننا منطلق لان ابطال ظننت في المصدر مع انه فضلة وترك اعماله في
المفعول به مع انه يحتاج اليه خلاف القياس والحكمة وان كان المصدر ضمير الظن لم يعمل فيه لظننته
منطلق فالعامل ليس بقبيح لانه لما كان المصدر ضميرا والضمير في اكثر الحالات فتعين لا اظن قلنا لان الضمير معرفة
بالالف واللام او اضافة تقديره اظن الظن او اظن ظني ولا يجوز ان يكون تقديره اظن

معرفة وقطعا للنكرة لكيلا يلتبس المعرفة قياما مقام النكرة ومما جاء في الدعوة المرفوعة واجعله الوارث منا محمل عندي
ان يجعل هذا اراد بالدعوة المرفوعة المتصل اسنادها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم واراد بهذه الدعوة اللهم متعنا
باسماعنا وابصارنا وقوتنا ما احييتنا واجعله الوارث منا معنى الضمير في واجعله ضمير مصدر واجعل الى واجعل
الجعل ما طلبنا مثل هو اجعل الباقي منا يعني استعمل اعضاءنا في الخير حتى يبقى جزء حاصل من اعضائنا فيا معنا
ويبقى بعدنا بين الناس ... وقيل الضمير ... وجعله ضمير مصدر متعنا اي واجعل التمتع المفعول به هو الذي
يقع عليه فعل الفاعل في مثل قولك ضرب زيد عمرا وبلغت البلد قوله يقع عليه فعل الفاعل هذا الحد غير
مطرد في جميع الصور لان في قولك لم يقع عليه فعل الفاعل وفي افعال القلوب لا يقال وقع عليه فعل الفاعل
لانه ليس هناك فعل حسي بل هو فعل معنوي والضابط ان يقال المفعول به هو الذي يقع عليه فعل الفاعل كما في
ضرب زيد عمرا او تعلق به فعله نحو علمت زيدا عمرا فاضلا او نفي عنه فعل نحو لم يضرب زيد عمرا ولهذا يسمى المفعول
هو ما رفع الفاعل وهو الفعل وهو الفارق بين المتعدي من الافعال وغير المتعدي يعني الفرق بين الفعل اللازم و
المتعدي يعرف بالمفعول به فكل فعل له مفعول به فهو متعد وكل فعل ليس له مفعول به فهو لازم واما المفعول المطلق والمفعول
فيه والمفعول معه والمفعول له يكون للفعل اللازم والمتعدي جميعا كقولك ... يوم الجمعة طلبا للرزق وخرج ...
خرجت فعل لازم وقد يجتمع المفعولات الاربعة غير المفعول به ويكون واحدا فصاعدا الى الثلثة على ما سيأتي بيانه ومكانه
امثاله يعني قد يكون المفعول به واحدا وقد يكون اثنين وقد يكون ثلثة ... وياتي بيان هذا في قسم الافعال قوله في مكانه
يريد به في قسم الافعال ويجيء منصوبا بعامل مضمر مستعمل اظهاره او لازم اضماره يعني المفعول به قد يكون منصوبا بفعل ظاهر
وهو كثير وقد يكون منصوبا بفعل مضمر يستعمل اظهاره فالمستعمل اظهاره هو قولك لمن اخذ يضرب القوم
او قال اضرب شر الناس زيدا باضمار اضرب وهنا يحذف الفعل ... بدلالة قرينة وذلك الموضع هو ان الفعل المحذوف عينه
بحيث لا يمكن ان يضمر فعل اخر ولم يكثر استعمال ذلك المنصوب بحيث يستغني عن الفعل فاذا كان كذلك فهو الموضع الذي
يستعمل اظهار فعله واضماره قوله لمن اخذ اي لمن طفق قوله زيدا في المنصوب بعامل مضمر بدليل ما قبله من الفعل على الفعل
المحذوف لانه اذا قال احد ازيد ان اضرب القوم او اضرب شر الناس فقلت له زيدا لا شك ان التقدير اضرب زيدا فانه من
شر الناس او شر القوم ولا يجعل هنا تقدير فعل اخر ولو اظهرت الفعل المحذوف وقلت في جوابه اضرب زيدا جاز ولمن قطع
حديثه حديثك ولمن صدرت عنه افاعيل البخلاء اكل هذا بخلا اي هات وتفعل حديثك منصوب بفعل مضمر اي هات
حديثك وهو لما ضمر هات في قولك حديثك وقوله وتفعل اي باضمار تفعل في قولك اكل هذا بخلا اي تفعل كل هذا من البخل
ومنه قولك لمن زكنت انه يريد مكة مكة ورب الكعبة ولمن سدد سهما القرطاس والله وللمستهلين اذا كبروا الهلال والله
اي يريد مكة والقرطاس والهلال زكنت بالزاي المعجمة وكسر الكاف معنى علمت سدد اذا سوى سدد سهما الى وجه سهما الهدف
المستهلين الذين يطلبون الهلال لا يستهل الا رفع الصوت عند البكاء وطلب الهلال ... تضمر يريد مكة اي مكة التامة منصوب
بيريد مكة ورب الكعبة الواو في ورب الكعبة للقسم ... ولمن سدد سهما اذا رايت احدا وجه سهمه الى هدف وقلت القرطاس
يريد انه يصيب القرطاس اي يوصل سهمه الى القرطاس والمراد بالقرطاس هنا الهدف ... وقلت القرطاس
يعني اذا سمعت اصوات المستهلين وقلت الهلال يعني ابصروا الهلال ومنه قولك للرائي رؤيا خيرا ولمن يذكر انه راى في المنام خيرا
اي ان رايت خيرا يعني اذا قال احد رايت رؤيا وقلت خيرا اي رايت خيرا ... واستحبها لنا وشرا لاعدائنا على
سبيل التفاؤل ... وقال ... خيرا ... واما ... خيرا ... ومنه قولهم كاليوم رجلا اهلك والليل اي الحق اهلك

ذكرت

اي ذكرت اهله يعني اذا ذكر احد رجلا بخصلة وقلت له اهل ذلك او اهله تقديره ذكرت اهل ذلك او ذكرت اهله
ومنه قوله ... ولا ... ومما جاء في الرحيب طيبا منصوب بفعل مضمر وهو ترى يعني ان ترى ملك
المرأة ولو بالعنت ... طيبا ... وطيب ... راسها ومنه قولهم كاليوم رجلا ... قال
ابن السراج ... ما رايت رجلا كرجل اراه اليوم والكاف بمعنى مثل اي ما رايت رجلا مثل رجل اراه اليوم او لم
ار رجلا كاليوم وحذف ... المجرور بالكاف وحذف الفعل ... كاليوم رجلا قال اوس حتى اذا الكلاب قال لها
كاليوم مطلوبا ولا طلبا الكلاب صاحب الكلب لها اي لجماعة الكلاب التي عصرت ثورا وحشيا من تابع الكلاب
في العدو خلف الثور الوحشي ... الثور الوحشي ... طلبا جمع طالب والمراد منها الكلاب والمطلوب
الثور الوحشي يعني لم ار مطلوبا ولا طلبا مثل مطلوب وطلب اراها اليوم والمراد منه التعجب في سرعة عدو الثور
والكلاب ومنه ... وصنع ... من العرب ... اللهم ضبعا وذئبا واذا سالتهم ما يعنون قالوا اللهم
اجمع فيها ضبعا وذئبا هذه اشارة الى قوله ... يعني الامثلة التي ذكرها منصوبات ليس قبلها فعل ظاهر ولكن
... من العرب اضمار فعلها واظهارها وكلاهما جائز ... والتقطيعة يعني اللهم اجمع في ...
القطيعة ضبعا وذئبا حتى ... الضبع من جانب ... الذئب من جانب اخر وسمع ابو الخطاب بعض العرب
وقيل له لم افسدتم مكانكم هذا فقال الصبيان بابي اي لم الصبيان الواو في وقيل للحال يعني سمع ابو الخطاب
رجلا قال الصبيان بالنصب حين قال له احد لم جعلتم ... واراد بقوله الصبيان انه لم الصبيان
فانهم ... هذا المكان ... في ... وقيل لبعضهم اما بمكان كذا وجذ فقال بلى وجاذا اي اعرف بها وجاذا
... لبعضهم ... اما ... النقر ... وجذ بفتح الواو وسكون الجيم وبالذال المعجمة
التي يقف فيها ... وجاذ بكسر الواو وقوله وجاذا منصوب بفعل مضمر وهو قوله
اعرف ... وما ... والمنصوب باللازم اضماره منه المنادى لانك اذا قلت يا عبد الله فكانك قلت يا اريد او اعني
عبد الله ولكنه حذف لكثرة الاستعمال وصار يا بدلا منه ... المنادى ... اضماره ... لم يستعمل العرب اظهاره ... لزوم
اضماره في المنادى لكثرة استعمالهم واقامتهم مقام الفعل حرف النداء ... التبعيض ... اضمار فعله ... احدها
المنادى فلو ... المنادى ... المطلوب اقباله بحرف نائب مناب ادعو ولا يخلو من ان ينتصب لفظا او محلا فانتصابه
لفظا اذا كان مضافا كعبد الله يعني ان المنادى المنصوب لفظا اذا كان مضافا والمضارع للمضاف والمفرد النكرة والمنادى
المنصوب محلا ... ومضارعا له كقولك يا خيرا من زيد ويا ضاربا زيدا ويا مضروبا غلامه ويا حسنا وجه الاخ
ويا ثلثة وثلثين المضارع المشابه ... المضارع للمضاف ... وهذا الضابط مطرد في جميع
الامثلة ... المضاف ... المضاف اليه ... من المضارع للمضاف
... ويا ضاربا زيدا ... يا مضروبا غلامه ... علامة
يا من يضرب ... ويا حسنا وجه الاخ تقديره يا من حسن وجه اخيه ... واللام في الاخ ... مقام الضمير
والمثل ... وقد ... هذا
... او نكرة كقوله فيا راكبا
اما عرضت فبلغن ندامايَ من نجران ان لا تلاقيا ... عرضت ... اتيت ... الى
العروض ... ونداماي ... النون ... الخفيفة ... المتكلم ... جمع ... نديمان

وهو بمعنى التنعم وكرامته اسم لمعنى الجزء على الملاقيا بعد يوم ان الملاقي لنا في هذا الوقت ولا يمكنني ان اتكلم
والمراد من البيت أيا راكبا فانه يريد راكبا غير معين على كل من سمع كلامي وبلغه الى الحجاز **واستعماله محلا لكاف**
معرفة معرفة كقولك يا زيد ويا غلام ويا ايها الرجل يعني المنادى المنصوب محلا اربعة احدها المفرد المعرفة والثاني ما دخله
لام الاستغاثة والثالث ما دخله لام التعجب والرابع المندوب والمفرد المعرفة ثلثة احدها العلم واختلف في العلم هل يزول تعريفه
قبل دخول حرف التعريف وهو النداء عليه ثم عاد تعريفه بحرف النداء ام بقي تعريفه الذي كان قبل النداء واختار عبد القاهر وكثير من
فضلاء هذه الصنعة زوال التعريف ثم عاد تعريفه بحرف النداء لان حرف النداء والعلمية كلاهما للتعريف فلا يجتمعان كما ان
العلم لا يجوز ان يكون مضافا الا اذا جعل نكرة ثم يضاف ليحصل تعريفه بالاضافة الثاني النكرة نحو يا رجل هذه النكرة صارت
معرفة بحرف النداء والفرق بين هذه النكرة وبين النكرة التي تقدم ذكرها ان هذه النكرة تعرفها المخاطب والتي تقدم
ذكرها لا تعرفها فاذا كان اذ دنيت في ظلمة من تعرفه قلت يا رجلا بالنصب واذا ادنيت من تعرفه قلت يا رجل بالضم
الثالث لفظ يا ايها الرجل نحو يا ايها الرجل باي منادى مفرد والرجل نعته وبابه في محل نصب على موضعه والمفرد المعرفة
لمثلها مبنيه على الضم لمشابهتها المبني المخاطب كانت وانت كان المفرد المعرفة يخاطب معرفة كانت وبنيت على
الحركة لان بناها عارض للفرق بين بناء العارض وبناء الاصل وحركت بالضم لانها لو نصبت لاشتبهت بالمنادى
المضاف ولو كسرت لاشتبهت بالمضاف الى نفس المتكلم المحذوف ياؤه نحو يا غلام بكسر الميم وحذف الياء يا غلامي
او دخل عليه لام الاستغاثة او التعجب كقوله يا للعطاش ويا للرياح مع ولي ما للماء ويا للدواهي اللام في الاستغاثة و
التعجب هي اللام الجارة واللام الجارة اذا دخلت على مظهر تكون مكسورة نحو لزيد واذا دخلت على مضمر تكون مفتوحة نحو
له ولك وكسرت في المظهر لتوافق حركتها حركة ما عملت فيه لان توافق الحركتين احسن من تخالفهما وفتحت في المضمر لانها
مبنية والمضمر ايضا مبني والفتح اولى بالمبني لانها اخف الحركات وفتحت اللام الجارة في الاستغاثة وفي التعجب وان
كان ما بعدها مظهرا لان المظهر هنا كالمضمر لان المنادى المفرد المعرفة شابه المضمر كما قلنا والاستغاثة تقتضي
مستغاثا به ومستغاثا اليه فالمستغاث به من تعرج اليه والمستغاث اليه كذا فاللام في المستغاث
مفتوحة لانه منادى وفي المستغاث اليه مكسورة وفي المعطوف على المستغاث به ايضا مكسورة لانها ليست
بالمنادى مثاله يا لله للمسلمين فالله مستغاث به والمسلمين مستغاث عليهم وكذلك يا لزيد ولعمرو وللخطب العظيم
فاللام في لزيد مفتوحة وفي لعمرو مكسورة لانه معطوف وفي الخطب ايضا مكسورة لانه مستغاث اليه ومحل الجار
والمجرور في الاستغاثة والتعجب منصوب لانه منادى والمنادى مفعول والمضاف اذا دخلته لام الاستغاثة والتعجب
يكون جارا ومجرورا كغير المضاف ويكون محله نصب نحو يا للعطاش والعطاش اسم جماعة ورياح بكسر الراء غير معجمة بعدها
ياء مثناة بنقطتين والحاء الغير المعجمة اسم رجل وهذان المثالان مثال الاستغاثة ويا للماء ويا للدواهي مثال
التعجب والدواهي جمع داهية وفي التعجب يجوز فتح اللام وكسرها فاذا قلت يا للماء بفتح اللام وكان قلت يا ايها الماء
ادعوك لاتعجب منك الناس فيكون الماء مستغاثا به واذا قلت يا للماء بكسر اللام وكانك قلت يا قوم ادعوكم الى الماء
فيكون الماء مستغاثا اليه والتعجب انما تقول عند رؤية شيء عجيب كما ان رجلا راى ماء في موضع لا يطلب وجود الماء
فيه فيصيح يا للماء واذا نزلت داهية شديدة فيصيح بالداهية **او مندوبا كقولك يا زيداه** المندوب مفعول من ندب
اذا دعا بحال الى امر والمراد به ههنا الميت او المصيبة التي نازلة فاسمع فيها والمندوب ليس
منادى على الحقيقة لان المنادى هو المطلوب اقباله وههنا الميت ليس مطلوبا اقباله ولكنه منادى من حيث

دخول حرف النداء عليه ولانه يريد اقبال الناس الاقبال والمندوب لفظ غير منصوب كما تراه ولكن محله
نصب كما ذكرنا وياتي بحث المندوب في موضعه وعلى المنادى المثنى يا زيدان وفي الجمع يا زيدون
فصل توابع المنادى المضموم غير المبهم اذا افردت حملت على لفظه ومحله كقولك يا زيد الطويل والطويل التوابع
خمسة الصفة والتاكيد وعطف البيان وعطف النسق وهو العطف بالحروف وحكمها والبدل قوله المنادى
المضموم احترز به عن المفرد المعرفة والمستغاث والمتعجب والمندوب قوله غير المبهم غير مجرور صفة المنادى والمبهم
لفظ اي واسماء الاشارة يعني توابع هذين الشيئين لا تحمل على لفظه ومحله بل هي مرفوع قوله اذا افردت يعني اذا
كانت التوابع غير مضافة يجوز ان تعرب باعراب المتبوع لفظا ويجوز ان ينصب تبعا لمحل المنادى لان محل المنادى
منصوب فان كانت التوابع مضافة لا يجوز فيها الا النصب وياتي مثال كذا ذكره يا زيد الطويل فالطويل صفة يجوز
رفعه تبعا للفظ زيد ويجوز نصبه تبعا لمحله فان قيل لم جوزتم الحمل على الطويل لم جوزتم التوابع
هنا الا النصب تبعا للمحل ولا يجوز ههنا الجر تبعا للفظ التابع هنا لا فلم جوزتم في توابع المنادى الرفع تبعا للفظ
المنادى قلنا لان المنادى عارض فيه وضع تابعه الحمل على اللفظ والمحل لقيا بعض ولكنهم في تابع المبني لاصل
والعارض **وياسم اجمعون وجمع** اجمعون تاكيد فالواو علامة الرفع والياء علامة النصب وتميم اسم قبيلة **ويا غلام
بشر وبشرا** بشر عطف بيان يعني مثال الغلام اسم شخص غلاما اخر **ويا زيد والحارث والحارث** والحارث عطف
النسق **ويا زيد العاقل والعاقل** الذا العطف ان موضع الجبال القرية وهي والطيرة فلا تابع للفظ الجبال ومن نصبها
فلا تابع لمحل الجبال معنى اقرب سبحي والياء المابين من الجبال والضمير راجع الى الجبال **الا البدل**
ونحو زيد وعمرو من المعطوفات فانه يكون حكم المنادى بعينه نحو يا زيد ويا زيد وعمرو هذا استثناء من
قوله في اول الفصل حملت على لفظه ومحله يعني التوابع المفردة كلها يجوز رفعها ونصبها الا البدل والمعطوف الذي
ليس فيه الالف واللام فانه يتعين ضمها ولا يجوز نصبهما لان البدل في حكم تكرير العامل فاذا قلت يا زيد زيد
فكانك قلت يا زيد يا زيد وكلاهما مبني على الضم مثل المصنف مثال البدل يا زيد زيد وهو غير حسن لانه تاكيد
لفظي لا بدل وهو يحسن ان يقال مثال البدل يا رجل زيد وما اشبه ذلك فان قيل ما حكم التاكيد اللفظي قلنا
التاكيد والمؤكد كلاهما مبنيان على الضم اذا كانا مفردين نحو يا زيد زيد بخلاف التاكيد المعنوي نحو يا تميم
اجمعين كما ذكرنا وكذلك المعطوف الذي ليس فيه الالف واللام فاذا قلت يا زيد وعمرو فكانك قلت يا زيد ويا عمرو
فكلاهما مبني على الضم بخلاف يا زيد والحارث فانه لا يجوز ان تقول يا زيد ويا الحارث لان حرف النداء للتعريف
والالف واللام للتعريف فلا يجتمعان فاذا لم يجز تقدير دخول حرف النداء على الحارث فالحارث معرب تابع لزيد على اللفظ
وعلى المحل كما ذكرنا **ويكون كقولك يا زيد وعمرو ويا زيد وعمرو** فالواو كلاهما من حروف العطف يعني كما ان المعطوف بالواو وما
ليس فيه الالف واللام مبني على الضم كذلك المعطوف باو وبغيرهما من حروف العطف مبني على الضم **والمضافة**
تنصب كقولك يا زيد ذا الجمة يعني هذا الذي مضى بحث التوابع المفردة لا يجوز فيها الا النصب لان حرف النداء عمل فيه على
المضاف وكذلك التوابع اذا كانت مضافة مستقلة بنفسها فاذا كانت مستقلة بنفسها فتنتصب كما ينصب المنادى
المضاف قوله ذا الجمة فذا صفته منصوبة والجمة بضم الجيم الشعر الذي يجاوز شحمة الاذن **وقوله ايا خاورقاء
ان كنت باكيا فقد هيجت ...** الهمزة في ايا حرف النداء والخاورقاء مضاف وورقاء اسم رجل والنازع
طالب الانتقام من قاتل ابيه او غيره من الاقارب فرضينا اي تقدمت الراحة جمع حتى خطا الجانب والمصرع يعني ...

يعني يجوز ان يقول يا تميم كلكم وتحرك
مخاصمتك مع عدابك فخاصم **وياخالد نفسه** نفسه تاكيد **ويا تميم كلهم او كلكم**
ان يقول يا تميم كلهم وكلاهما تاكيد لتميم فاذا قلت كلكم اضفت الكل الى المخاطبين لان تميم مخاطبون وان قلت كلهم اضفت
الكل الى الغائبين والمراد بهم تميم ايضا لان تميما كالغائبين بعد التقبيل بهم كقولك يا خالد نفسه **ويا زيد صاحب عمرو** وصاحب
بدل ولا يجوز ان تقول انه عطف بيان لانه لا يصح ان عطف البيان لا يكون الا اسما جامدا وصاحب مشتق **ويا غلام بشر ويا غلام يا عمه**
المثبت انه عطف بيان **ويا زيد وعبد الله** وعبد الله عطف النسق لان التوابع المذكورة يجوز فيها النصب لا يجوز فيها
مضافة **بغير** يعني كان المنادى المفرد المعرفة مضموما **والصفة بابن وابنة كالوصف بغيرها الا ان يقع ابن علما** **فيضل والوصف بابن وابنة** بين علمين مثل يا زيد بن عمرو
اذا لم يكن وصفه ابنا او ابنة فلذلك حكم اذا كان وصفه ابنا او ابنة ولكن لم يقع الابن والابنة بين علمين
زيد مضموم لانه مفرد معرفة وابن منصوب لانه صفة مضافة وكذلك يا رجل بن زيد ورجل مفرد معرفة مضموم وابن
منصوب ولكن من حيث كان قبل الابن وبعده غير علم **فان وقعا اختير حركة الاول لحركة الثاني كما فعل في ابنم وامرئ** الصحيح
وكان وقعا يرجع الى الابن والابنة يعني فان وقعا بين علمين فتح المنادي كما فتح الابن والابنة وانما فتح المنادى هنا لان المنادى
تقبل حيث حركة ووقوع الابن بين العلمين فقل آخر من العلم اثقل من النكرة ولان النداء تلا الاعلام اكثر فاجتمع الثقل فيه
من وجوه فخفف المنادى بحركته بالفتح وان توافق حركة المنادى وحركة الابن لخفة من خلافها قوله كما فعل في ابنم
وامرئ الميم في ابنم زائدة يعني كما جعل حركة النون في ابنم موافقا لحركة الميم وجعل حركة الراء في امرئ موافقا لحركة
الهمزة التي بعدها فكذلك فعل في المنادى مع الابن والابنة فهو لما انتجم بضم النون والميم ورايت ابنما ومررت
بابنم وجاوا امرا ورايت امرا ومررت بامرئ **ونقول يا زيد بن حسان ويا هند ابنة عمنا** زيد مضموم ولم يقع فيحه
ابن لانه لم يقع بين علمين وكذلك يا هند **ويا زيد بن عمرو ويا هند ابنة عاصم** هنا اثبت حركة المنادى حركة
الابن والابنة لوقوعها بين العلمين **مما لو في غير النداء ذا وصف هذا زيد بن حسان وهند ابنة عمنا وهند ابنة**
بن عمرو وهند ابنة عاصم وكذلك النصب والجر يعني كل اسم وقع الابن والابنة وصفا له وكان الابن والابنة بين العلمين
يحذف التنوين من ذلك الاسم وان لم يقعا بين العلمين يثبت تنوين ذلك الاسم هذا مبتدأ وزيد خبره وابن اخيها
صفة لزيد والتنوين في زيد ثابت لان الابن لم يقع بين العلمين وكذلك هند ابنة عمنا وامافي هذا زيد بن عمرو فالتنوين
في زيد محذوف لان الابن بين العلمين **فاذا لم يوصف فالتنوين غير** يعني اذا لم يجعل الابن والابنة وصفا لما قبلهما بل
يجعل خبرا لم اثبات التنوين في الاسم لان الخبر منفصل عن المبتدأ بخلاف الصفة فانها مع الموصوف كشيء واحد فاذا
صار كشيء واحد حذف التنوين عن الموصوف لانه كبعض الاسم واحد فاذا قلت زيد ابن عمرو فزيد مبتدأ وابن عمرو خبره وتثبت
زيد ثابت **وهو حرف نداء والوصف التنوين ضرورة الشعر كقول الجارية من قيس بن ثعلبة** تثبت تنوين هنا وان وقع الابن
صفة ولو وقعا بين العلمين ولكن نون لضرورة الشعر والبيت الذي بعده **قرنا بدوات سرّتم متقعّبة** فيا صفوة الجاريه
وهو جعل البسط والسرج المتقعبة هي التي يكمن مثل حفه **معصل والمنادى المبهم شيئان اسم واسم الاشارة وأي وبه**
اي يشبهان بما فيه الالف واللام **محتم حيثما مما كلمة النسبة وباسم الاشارة كقولك يا ايها الرجل ويا ايهذا الرجل** ولا يحامعه الالف واللام
يعني المبهم ان يكون وصفا لما اشاعه الالف واللام او اسم اشارة فان كان مصاحبه الالف واللام يلزم ان يكون بين اي
وبين ذلك الاسم لفظها ويسمى هذا اللفظ تنبيها وانما ادخل كلمة النسبة بعد اي لان اي لا يكون الا مضافا فلما قطع عن اضافته
جعل كلمة التنبيه كعوض عن المضاف اليه والرجل مرفوع ولا يجوز نصبه لانه المنادى في المعنى وادخل اي لان حرف النداء
لا يدخل على ما فيه الالف واللام قوله محتم هذا اسم مفعول من لحم الرجل فرسه البهر اذا ادخلها البهر العريض واعلم ان توابع

حسبن في يا ايها الرجل مرفوعة معربه كا نشاو مضافة لانها توابع معرب اعني الرجل معرب مرفوع فاذا كان
المتبوع معربا مرفوعا يكون توابعه كذلك نقول يا ايها الرجل والمال ويا ايها الرجل يشر وكذلك باقي التوابع **وقالوا والرعية**
لا يا ايها الباخع الوجد نفسه بشيء نحته عن يديه المقادر الباخع المهلك وهو مرفوع لانه صفة الوجد الحزن نحته
او صرفته المقادر جمع المقدار وهو القدرة او جمع مقدر وهو ما قدر الله وهذا لانه كمنا المقادير حتى يكون حميا لمقدور ولكن
حفظها في الشعر يعني يا ايها الذي اهلك الحزن نفسه بسبب فوت شيء عنه اجلك عنه تقدير الله **واسم الاشارة**
اذا وصف له بما فيه الالف واللام كقولك يا هذا الرجل ويا هؤلاء الرجال ونحو يا هذا الرجل يجوز ان يكون هذا هو المنادى
وحده لانه يكون الرجال هو المنادى في المعنى وهذا دخل ليكون منوسطا من حرف النداء وبين ما فيه الالف واللام لما لها
الرجل فان كان هذا هو المنادى وحده يجوز في الرجل الرفع والنصب كما في يا زيد الظريف وان كان الرجل هو المنادى في المعنى
لم يجز فيه الا الرفع **والمضاف يجوز فيه لو خاف يا صاح يا ذا الضامر العنس والرحل والاقتاب والحلس**
يجوز في لو خاف يجوز ضم الكاف وفتح الثلاثة الاول وكل واحد من الخاء والراء فتحه ولو خاف بفتح اللام والقال
المعجم هذا الشعر لقتاله هذا الشعر قوله يا صاح اصله يا صاحبي فرخم ولا يجوز ترخيم المضاف الا في هذا اللفظ قوله
يا ذا الضامر قدا منادى مضاف والضامر صفته والعنس مضاف اليه وهو الناقة الصلبة وهو نظير يا زيد العاقل
والتقدير ههنا يا ذا الذي هو ضامر ناقته او جمل ناقته والرحل معطوف على العنس وفيه اشكال لانه حسبه يكون تقديره يا
ذا الضامر الرحل وهو ظاهر الفساد والدفع الاشكال وجهان احدهما ان تفسير الضامر بالمتغير اي ذا المتغير العنس
ويا ذا المتغير الرحل والثاني ان يكون الرحل معطوفا على العنس لفظا لا معنى ويكون مثل علفت الدابة تبنا وماء وتقديره
علفت الدابة تبنا وسقيتها ماء وههنا تقديره يا ذا الضامر العنس ويا ذا البالي الرحل هذا كله على مذهب البصريين
واما على مذهب الكوفيين فالمعنى صاحب الضامر مضاف اليه او العنس مضاف اليه للضامر وعلى هذا الرحل
معطوف على الضامر اي يا صاحب الضامر العنس ويا صاحب الرحل والاقتاب جمع قتب وهو نوع من الرحل
الحلس بكسر الحاء المهملة وسكون اللام كساء رقيق يكون تحت برذعة البعير **وبعيدون يا زيد بنا ذا الجهود فما عندك نحه**
محرّبين صاحب الاحلام سيحمان شتة ورائي حجر بضم الحاء المهملة وسكون الجيم وجر الراء على انه عطف بيان
لشيخه وهو اسم ابي امرئ القيس قتله واحد من اسد وكان امرؤ القيس يقول ساقتل في مائة من اسد واقتل بمثل حمدا وكفا
قاتله عبيد بن الابرص وهو من بني اسد هذا الشعر ومولة بمعنى صاحب الاحلام منصوب على انه مصدر من عرف
صاحب الاحلام فابكر تقتله على الانتقام والاحلام جمع حلم وهو العقل **وقول في غير المبهم يا هذا زيد وزيد و**
هذان زيد وعمرو وزيد وعمرو ونقول في المبهم يا هذا الرجل زيد يجوز ان يكون في هذا عطف بيان وبدل لانه
كان عطف بيان يجوز فيه الرفع والنصب لان يا هذا محله نصب لانه مفعول ومحله من ضم لانه منادى مفرد معرفة
وان كان بدلا لا يجوز فيه الا الضم من غير تنوين لانه في حكم البدل بحكم المنادى بعينه حاصل هذا البحث ان توابع المنادى
المبهم فان كانت صفة فقد ذكرنا من عطف البيان وعطف النسق فيجوز فيهما الرفع والنصب واما البدل فقد
تقدم انه مبني على الضم واما التاكيد فيجوز فيه الرفع والنصب نحو يا هؤلاء اجمعون واجمعين **فصل والنداء**
ما فيه الالف واللام الا الله وحده لانهما لا يفارقانه كما لا يفارقان النجم مع انهما خلفت عن همزة اله يعني انما يجوز دخول
حرف النداء على لفظة الله مع ان فيه الالف واللام لان الالف واللام لا يحذف من هذا اللفظ كما لا يحذفان من لفظة
النجم الذي هو علم للثريا وقد ذكرناه زعمت الاعلام فاذا لا يحذفان وكانهما جزء الكلمة هذه علة والعلة الثانية

ان الالف واللام ههنا بدل من حرف النداء لانه كان الها فادخل الالف واللام فصار الاله فحذفت الهمزة وادغمت اللام في اللام وتفخيم
اللام التي بعدها الخلف المعوض عنه **ومن ذلك يا التي تيمت قلبي وانت بخيلة بالوصل عني شبهه بيا الله في**
تيمت قلبي اي جعلت قلبي عبدا لك يتخلل بخل عليه وبخل عنه يعني يحتمل قوله شبهه بيا الله يعني ادخل حرف النداء
على التي تشبيها بيا الله وهذا التشبيه ليس من كلام المصنف الذي ذكره في يا الله لان الالف واللام لا تحذفان
من التي كما لا تحذفان من الله ولكن ليستا عوضا عن شيء ههنا بخلاف لفظة الله فانهما بدل من حرف النداء فلا حاجة ههنا
شاذا ولو قلت تقديره من اجلك يا حبيبي التي تيمت قلبي لم يبق اشكال لان التي لم يكن منادى على هذا التقدير
فصل واذا كرر المنادى في حال الاضافة ففيه وجهان احدهما ان ينصبا معا يعني اذا كان اللفظ الاول غير مضاف
والثاني مضاف نحو يا تيم تيم عدي فالثاني منصوب البتة والاول يجوز ضمه ونصبه فنصبه على وجهين احدهما ان يكون مضافا
وحذف المضاف اليه وتقديره يا تيم عدي تيم عدي والثاني ان يكون الاول هو المضاف الى عدي الذي هو بعد تيم الثاني ويتم
الثاني ليس بمضاف بل هو تاكيد للاول هذا اذا كان المنادى في حال اضافة اللفظ الثاني واما ضمه فلانه تقول يا تيم تيم كلاهما
مبني على الضم فالتيم الثاني تاكيد لفظي **كقول جرير يا تيم تيم عدي لا ابا لكم لا يلقينكم في سوءة عمر** اراد بتيم بني تيم
رهط عمر بن لجا واضاف تيما الى عدي لتشهيره بين العرب لا ابا لكم هذا دعاء عليهم ويقال عند تعريض لاحد على امر اي ادم الوقوع
وانت لا الف ولا ابا لك المراد منه الاضافة كما في قوله لا ابا لك الحبيبي والقى يلقى اذا اوقع السوءة الملكية اراد بعمر
عمر بن لجا وهو من قوم تيم الى عمر بن لجا انه يهجو جريرا الخطاب جرير قبيلة تيم وقال لهم اتركوا اعرابي يقول شعرا في هجوي
فانه لو قال هجوي لا صابكم شر في ومكروه بسبب عمر **وقال بعض العرب يا زيد زيد اليعملات الذبل تطاول**
الليل عليك فانزل الصحيح في لده تاجع الحمر زيدا الذي يهيجها زيد بن ارقم واليعملات جمع يعملة وهي الناقة القوية
على السير والذبل جمع ذابلة وهي التي ذبلت ... وغيرها ... والمعنى مضى اكثر
الليل فانزل كي لا تتعب بعد اليوم **والثاني ضم الاول** هذا هو الوجه الثاني من الوجهين المذكورين بقوله واذا كرر المنادى
في حال الاضافة حالة هو ان بقي الخلاف في نصب اللفظ الثاني والخلاف في اللفظ الاول وقد ذكر ما وجه النصب
واما الضم فعلته انه منادى مفرد معرفة واللفظ الثاني بدل او عطف بيان ووجه نصب اللفظ الثاني انه مضاف
والمضاف منصوب في باب النداء **وقالوا في المضاف الى ياء المتكلم يا غلامي ويا غلام ويا غلاما وفي التنزيل يا عباد**
فاتقون وقرئ يا عبادي ويا رب تجاوز عني وفي الوقف يا ربه ويا غلاماه اعلم ان الياء المضاف اليه الاصل
فيها ان يكون مفتوحة عند الاكثرين لانها اسم على حرف واحد مبني على الفتح كالكاف في ايتك وبعد سكانها تخفيفا
وقيل الاصل في ياء الاضافة السكون لانها ضعيفة لكونها مضمرا والسكون اولى بالمضمر لخص السكون واخر
عرفت هذا فاعرف انه يجوز في المنادى المضاف الى ياء المتكلم خمسة اوجه احدها يا غلامي بكسر الميم وفتح الياء
والثاني يا غلامي بكسر الميم واسكان الياء والثالث يا غلام بكسر الميم في حذف الياء الرابع يا غلاما بفتح الميم
بكسر الميم وحذف ياء الاضافة تخفيفا والخامس يا غلاما بالالف واصله يا غلامي
بفتح الياء مفتوحة الميم فلما تحركت الياء وانفتح ما قبلها قلبت الياء الفا
فصار يا غلاما ويا ربا ويجوز ان تزيد هاء ساكنة بعد الالف في الوقف فتقول يا رباه وزيادة الهاء للمبالغة
في اظهار الالف لان الالف اذا كان بعدها حرف ساكن يزيد مد الصوت بها واذا كان الصوت امتد يكون
سماع المستمع للالف اتم وتسمى هذه الهاء هاء السكت نحو قوله وقرئ يا رب بعضهم يا اسفا الياء والباقون

وبا غلام بحاء

وهو عندهما الكلام الكسر عليها **ويا ابت ويا امت بتاء التانيث عوضت عن الياء ويا ابت بفتح التاء وكسرها وفي الوقف**
الهاء بدل على ان تاء التانيث انها بعد لفظها هاء في الوقف فهو لين بالهاء والدليل على انها عوض عن الياء المضاف اليها انهم
يجمعون بينهما لكانهم من قوله يا ابي ويا امي ويقال الكوفيون اصله يا ابتي فحذفت الياء واكتفي بها والدليل على انها
العوض انه لا يجوز ان يقال يا ابتي باثبات الياء والتاء بالجمع ولو لم تكن التاء عوضا عن الياء لجاز الجمع بينهما
فلما لم يجز الجمع بينهما علمنا ان التاء عوض عن الياء **وقالوا يا ابن امي ويا ابن عم ويا ابن ام** يعني ان ابن ام وابن عم اذا اضيفا
الى ياء المتكلم جعل ابن مع ام او مع عم كاسم واحد ثم جعل كاسم واحد فكل من ابن مضافا الى ياء المتكلم يكون
المجموع كالمنادى المضاف الى ياء المتكلم يجوز فيه جميع ما يجوز في الياء باسكان الياء ويا ابن ام بحذفها ويا ابن
امي بفتح الياء ويا ابن اما بالالف كما ذكر في يا غلامي والوجه الخامس لا يجوز في يا غلامي بحذفها وهو يا ابن ام بفتح الميم
من غير ياء والف بعدها وانما يجوز هذا الوجه ههنا لانه فتح بعد حذف ياء المتكلم لاجل ثقل الكلمة بكثرة كلماتها لان
يا ابن ام كل واحد كلمة او لان ابن ام يشبه خمسة عشر الصورة في فتح الميم وهذا الحكم يختص بلا بن وابنة
اذا اضيفا الى ام او عم دون ساير الكلمات لان استعمال هذين اللفظين كثير فيحتاج الى التخفيف **وقالوا يا ابن اخي ويا ابنت**
عما لا يكون الا في ... فصل المندوب منادى بيا او وا واصحى امر مخاطبه مجمع بحج اذا ضطجع **فصل ومن ذلك**
المندوب وهو المتفجع عليه بيا او وا وتلحق الالف اخره مزيدة معرفة مندوبة وان يلحقها الالف اخره
الالف في الوقف خاصة دون الدرج المندوب كالمنادى في اللفظ فلا بد من حرف النداء في اوله والمختار في المندوب
ان ينادى بلفظة وا ويقال واربيا ليكون فرقا بين المندوب والمنادى ويجوز ان يزاد الف في اخره لمد الصوت
ويجوز ان لا تزاد فاذا زدت الالف فزد بعدها هاء السكت عند الوقف واحذفها عند الدرج والخروج الى الوصل
ولحق ذلك المضاف اليه فيقال واامير المؤمنيناه ذلك اشارة الى الالف يعني فان كان المندوب مضافا يلحق
الالف اخر المضاف اليه فان كان مضافا الى ياء المتكلم فالمختار ان يقال واغلامياه ويجوز واغلاميه باسكان
الياء وبعدها هاء السكت واذا ندبت غلام امراة مخاطبة تقول واغلامكيه بقلب الف الندبة ياء لانكسار
ما قبلها ولا تقول واغلامكاه كيلا يلتبس المذكر بالمؤنث والواحد الغائب يا غلامهوه في الجملة الغائبة واغلامهاه
وعطف التثنية واغلامهماه في الغايب وفي المخاطب واغلامكماه وفي جمع المذكر واغلامكموه وفي الغائب واغلامهموه
وفي جمع المونث واغلامكناه وفي الغائبات واغلامهناه **ولا يلحق الصفة عند الخليل فلا يقال وا زيد الظريفاه و**
يلحقها عند يونس يعني المندوب الموصوف لا يلحق الف الندبة عند الجمهور بل يقال وا زيد الظريف
بسكون الفاء عند الوقف وبنصبها او رفعها عند الوصل كما ذكر في توابع المنادى المضموم وتوابع المندوب
كتوابع المنادى رفعا ونصبا وخالف يونس الجمهور مع انه جوز ان يقال يلحق الف الندبة اخر الصفة فيقال
وا زيد الظريفاه والدليل من لم يلحق الالف ان الصفة ليست كالجزء من الموصوف بل هي شيء مستغن عنه بخلاف
المضاف اليه فانه من جملة المضاف وقال يونس الصفة مع الموصوف كالمضاف مع المضاف اليه **ولا يندب**
الا الاسم المعروف فلا يقال وا رجلاه يعني لا يندب نكرة لان غرض النادب رفع صوته وبحقه اعلام عرف
المندوب الناس ليجتمعوا عليه ولها اظهار عذره عند الناس بان عرف الناس انه يجتهد ورفع صوته
لمن هو مستحق ان يبكى عليه ويتفجع لاجله وهذان الغرضان لا يحصلان بذكر نكرة **ولم يستقبحوا وا من**
حفر بير زمزماه لانه بمنزلة واعبد المطلباه يعني اذا لم يكن المندوب علما ولكنه معروف جاز ان يندب لقوله

وبا ابن عم ويا ابن ام

يعني مهذور

ويجوز ... للوصل

وان حفر بير زمزماه فان المظلة من جهة ولكن معروف عند العرب من حفر بير زمزم وهو عبد
وكانه قال يا عبد المطلب اه وزمزم بفتح الزاي اسم بير معروف بمكة حفرها عبد المطلب فقال عبد المطلب
كنت بين نوم ويقظان اذ هتف بي هاتف يا عبد المطلب احفر بير زمزم فقلت وما زمزم قال بير لا
ماها لا تنقص ماؤها يتبرك بها المقيم والقادم فاتيت الحرم فلما عراب ينقر في الارض فحفرت خلال حجاب
فصل لا يجوز حذف حرف النداء عن الموصوف باي قال الله العظيم يوسف اعرض عن هذا وقال تعالى رب ارني
اكبر ويقول ايها الرجل وايتها المراة ومثل ايها الجسم اي لا يحذف عن موصوف بها ولا عن الموصوف
قوله اي موصوف بها يعني كل اسم لا يجوز ان يكون وصفا لاي جاز ان يحذف منه حرف النداء وكل اسم يجوز ان يكون
لاي لا يجوز ان يحذف منه حرف النداء وهو شيئان اسم الاشارة وما يجوز دخول الالف واللام عليه
فلا يقال هذا على نيته يا هذا لانه يجوز ان يكون هذا وصفا لاي فيقال يا ايهذا وكذلك لا يقول رجل على نيته يا رجل
لانه يجوز ان يكون رجل صفة لاي اذا ادخل عليه الالف واللام يدل على عدم جواز حذف حرف النداء عما يجوز ان يكون
وصفا لاي ان اصله يا ايهذا ويا ايها الرجل فحذف اي والالف واللام اكتفاء بالتعريف الحاصل من حرف النداء
فقال يا هذا ويا رجل ولو حذف حرف النداء ايضا فحصل حذف فاحش بحذف حرف النداء ولفظ اي والالف واللام و
حذف اشياء كثيرة خلاف الاصل بخلاف حذف حرف النداء عما لا يكون وصفا لاي مثل يا زيد
فانه لم يحذف الا حرف النداء قوله ومثل زيد يعني يحذف حرف النداء من لفظة ايها الرجل وايتها المراة
لان ايا لا يكون وصفا لاي بل الفعال اي ثبات قوله ومثل ايها الحسن يعني يجوز حذف حرف النداء عن لفظة اي لانه لا يكون
وصفا لاي وقد شذ قولهم اصبح ليل يعني لا يجوز حذف حرف النداء مما يجوز دخول الالف واللام عليه الا ما جاء
في الشاذ فان هذا الشاذ لا ينقض القاعدة المطردة وان المنادى هنا ليل واصله يا ليل قالت امراة امرؤ القيس لتسلو ترضيها
ويحبها اياه فقالت اصبح ليل يعني اسرع يا ليل في حضيك فلما اصبحت تخذت الطلاق من زوجها وافتد مخنوق
هنا منادى واصله يا مخنوق والمخنوق من عصر حلقه وهذا مثل يضرب لمن اراد التخلص من ضيق وشدة يعني
القوم ويخلص نفسك واطرق كرا كرا جنس من الطير يشبه البط واصله يا كروان فحذف حرف النداء وحذف الواو
والنون في الترخيم يعني اطرق الطير اطرق كرا فانك لن ترى هاذا سمع هذا يظن انه لن يراه احد فيلتقي على الارض
والطير فياخذه الصياد وجاري لا تستنكري عذيري هذا مصرع من بيت ومصرعه الثاني سيري واشفاقي على
بعيري جاري اصله يا جارية فحذف حرف النداء والتاء للترخيم واسكن الياء اي يا جارية لا تنكري عذيري اي عذري اي بمعنى العذر والعاذر سيري برابعي
مثل اصبح ليل لا تستنكري اي لا تنكري عذيري اي عذري والعذير بمعنى العذر والعاذر سيري برابعي
عذيري الاشفاق الخوف يعني لا تنكري عذرك وسيري مع رفقائي بتحسين بدل سيري اصلاح حلسي والمستغاث
والمندوب هذا عطف على قوله والمحذوف اي لا يوصف به اي يعني كما لا يحذف حرف النداء عن قوله يا جاه وشاهد
فكذلك لا يحذف عن المستغاث والمندوب لان المطلوب فيهما رفع الصوت والابلاغ الخبر الى قوم الذي يمكن الدعوة من
الناس وهذا لا يحصل بدون حرف النداء لانه تلحق في المستغاث اللام وفي المندوب الالف لحاقا وكذا زيد في الكلمة ما ليس
منها فكيف يحذف حرف النداء الذي هو الاصل في الكلام وقد لزم حذفه في اللهم وضع الميم خلفا عنه يعني لزم حذف
حرف النداء في اللهم لان الميم المشددة خلف عنه اي عوض عنه ولا يجمع بينهما الا في ضرورة الشعر كقول الشاعر اني اذا ما حدث الما
اقول يا اللهم يا اللهما هذا مذهب البصريين واما الكوفيون فقالوا اصله يا الله امنا بالخير فحذف حرف النداء وحذف المفعول الا

والثاني

والثاني وهنا والجمع فيقول ام يعني اقصد ثم حذف الهمزة فبقي الهم والميم حذف حرف النداء عند الكوفيين بل
يحذف حرفه واتباعه لان الميم عندهم ليس عوضا عن حرف النداء واختلف في جواز وصف اللهم فعند سيبويه لا يوصف اللهم
كلمة بل ما بها فلو وصف حسنه يكون الميم فاصلة بين الموصوف والصفة وعند المبرد يجوز اللهم مالك الملك مع وجه عند سيبويه
يا مالك الملك فصل ومن كلامهم ما هو على طريقة النداء ويقصد به الاختصاص اي النداء وذكر قولهم اما انا فافعل كذا
ايها الرجل ونحن نفعل كذا ايتها العصابة يعني انا ايها العصابة حملوا اي مع صفته دليلا على الاختصاص و
التوضيح ولم يعنوا بالرجل والقوم والعصابة الا انفسهم كانهم قالوا ما عنيت الا نفسي وان كان ما قيل اما انا افعل
مخصصا لكن من بين الرجال ونحن نفعل مخصوصين من بين الاقوام والمخصوصين من بين العصاب مخصوص
هذا الكلام ان المتكلم ربما ياتي بصيغة النداء ويريد به تخصيص نفسه من بين الناس وليس المراد به النداء كقوله اما
انا فافعل ايها الرجل بفتح همزة افعل على انه خبر المتكلم يريد يا ايها الرجل نفسه كانه قال انا افعل كذا مختصا من بين
الناس ولم يجعل اي مع صفته يريد بالصفة الرجل في ايها الرجل والقوم في ايها القوم والعصابة في ايتها العصابة
ولم يجعل عنه محلها نصب على انه معطوف على التخصيص وقوله كذا والضمير مجرور لانه معطوف على قوله انا وتحن ومنها
ما يجري هذا المجرى قولهم انا معشر العرب نفعل كذا ونحن آل فلان كرماء وانا معشر الصعاليك لا قوة بنا على المروة وانما قال
هنا وما يجري هذا المجرى اي النداء لانه لا يحتمل النداء لان ايها الرجل وايها القوم لا يستعمل الا في النداء وما قولهم انا معشر
القوم ليس فيه لفظ النداء ولكن تقديره مثل تقديره ان معشر القوم ويجوز ان يكون تقديره اعني معشر القوم والمراد بالقوم
انما وكذلك قال علامة معشر الصعاليك والصعاليك جمع صعلوك وهو الفقير ثم الاسم يجوز دخول اللام ههنا فقال
من العرب ابوي الناس المصنف وكلامه نحو الحمد لله العظيم ومنه قولهم الحمد لله اعلم ان هذه الكلمات
لا تشبه المنادى من حيث ان تقدم حرف النداء عليها لان هذه الكلمات كلها معرفة معرفة باللام منصوبة وتقدير حرف
النداء في المعرفة باللام لا يحض وضعا انه كان منصوبا فانما يشبه هذه الكلمات المنادى في المعنى لان المنادى مخصوص
فكذلك هذه الكلمات نحو يا رجل لا يعني به احدا الا من يقع الكلام عليه ولكن تقول نحن العرب اقرى الناس للضيف تقديره نعني
العرب وكذلك في الامثلة يعني هذه الكلمات تشبه المنادى لانه لا يجوز دخول الالف واللام في المنادى ويحذف
هذه الكلمات لان هذه الكلمات لا يحسن عليها حرف النداء بل يشبه النداء في ان تقديره نحن العرب ونعني المراد بالفعل
وسجانك يعني الله العظيم ومنه قولهم الحمد لله الحميد والملك لله اهل الملك واتي زيد الفاسق الخبيث ومررت به حاله
الخطب ومررت به المسكين والبايس مرفوع صفة اي مما يشبه المنادى في المعنى هذه الالفاظ وقوله الحميد منصوب
على انه مفعول اعني وكذلك اهل الملك والفاسق الخبيث وحمالة الحطب في قراءة والمسكين والبائس الفقير وقد جاء كرم
ومنه الحدف ويا وي الى نسوة عطل وشعثا مراضيع مثل السعالي وهذا النوع يقال له نصب على المدح والشتم
والرحم صفة هذا الشاعر رجالا صالحا يقول صبيعاله يا وي ويجيء الى المراة وبناته الفقيرات ليس لهن حلي وغير
وجوههن من غاية الفقر حتى صرن مثل السعالي والمراد من البيت قوله شعثا وتقديره اعني شعثا فانه ومنه شعثا
يا اعني العطل وليس فيه الالف واللام يعني يجوز ان يكون فيه الالف واللام وانه ما يكون العطل جمع عاطل وهي المراة التي
خلا جيدها من الحلي الشعث جمع شعثاء وهي المراة والمراد السعالي جمع سعلاة وهي الغول الانثى وقوله وهذا النوع
يقال فيه نصب على المدح يعني قوله الحميد واهل الملك وما اشبه ذلك يقال منصوب على المدح والفاسق الخبيث نصب
على الذم والشتم والمسكين والبائس وشعثا نصب على الرحم فصل ومن خصائص النداء الترخيم الا اذا اضطر الشاعر

فرخم في غير النداء الترخيم حذف حرف آخر الكلمة في النداء وانما يجوز في غير النداء للضرورة الشعرية وشرطه احد امور اما
ان يكون الاسم علما والثاني ان لا يكون مضافا والثالث ان لا يكون مندوبا ولا مستغاثا والرابع ان يزيد عدده على ثلاثة احرف
انما اشترط ان يكون علما لان الترخيم تخفيف والعلم ثقيل لكثرة دورانه واستعماله والمنادى المفرد مبني والمبني ثقيل
فيجتمع في العلم المفرد المنادى ثقلان فيحتاج الى التخفيف واما المضاف فغريب لانه لو رخم المضاف فكانه حذف حرف
من وسط الكلمة والترخيم حذف آخر الكلمة لا حرف في وسطها وان رخم المضاف اليه فقد رخم ما ليس بمنادى لان المنادى هو
المضاف لا المضاف اليه وانما لا يجوز ترخيم المستغاث والمندوب لان المستغاث والمندوب يزيد فيهما حرف والترخيم
لا يناسب الزيادة فان الحذف والزيادة ضدان قوله وان يزيد عليه على ثلاثة اي عدده على ثلاثة احرف وانما يشترط
ان يكون الاسم المرخم زائدا على ثلاثة احرف لانه لو كان ثلاثيا ورخم بقي حرفان وليس في الاسماء المتمكنة اسم على حرفين الا ما في
آخره تاء التانيث فان العلمية والزيادة على الثلاثة غير مشروط مثل ثبة وشية يعني كل اسم في آخره تاء التانيث جاز ترخيمه وان كان غير
علم وغير زائد على ثلاثة احرف وانما جاز ان يكون غير علم لان التانيث ثقل فيحتاج الى التخفيف كالعلم وانما جاز ان
يكون ثلاثة احرف لان تاء التانيث زائدة فاذا حذفت بالترخيم لا ينقص الاسم لان الاسم انما ينقص عن الحروف الاصلي
لا بحذف الحرف الزائد فتقول يا ثب ويا شي فان كان في آخره زيادتان في حكم الواحدة حذفتا مثل اسماء ومروان
وان لم يكن علما وبالحارث يا حار اصلها
يا ثبة فرخمت واسكنت الباء اما للشعر او على قول من يضم الحرف الذي يكون قبل المحذوف في الترخيم فانه اذا ضمت الباء
من الحارث يكون الضمة ثقيلة على الباء فتسكن الباء للتخفيف ويا ثب اقبلي اصلها يا ثبة فرخمت وهي اسم على حرفين
كما ذكرنا ويا شا ارجني اصله يا شاة ارجني بضم الهمزة امر مخاطب من رجن بالمكان يرجن رجونا اذا اقام
واما قولهم يا صاح والكروان في الترخيم معنى ترخيم يا صاحبي شاذ لانه مضاف وترخيم المضاف غير جائز ولان
الصاحب غير علم وترخيم غير العلم اذا لم يكن فيه تاء التانيث لم يجز وكذا يا كرا اصله يا كروان فحذفت الالف والنون الترخيم
فبقيت الواو على قول من قال يا حار بضم الراء كما ياتي فلما ضمت الواو قلبت الفا للعسف فحذف حرف
النداء وترخيم شاذ لانه غير علم والترخيم حذف في آخر الاسم على سبيل الاعتباط بالعين غير المعجمة بمعنى الحذف من غير
ان يكون فيه علة ودواء والمراد هنا حذف الحرف من غير علة بخلاف قولهم لم يستعمل الضمة فانه حذف الف من حبلى لعلة
التقاء الساكنين وحذف الياء من قاض لسكونها وسكون التنوين وعلة اسكان الياء ثقل الضمة او الكسرة عليه و
ليس في حذف حرف الترخيم شيء من هذه العلل فان كان ما قبل آخر الحرف الذي بقي مدة فان كان حرف الكلمة ساكنا
كان اسم بحاله عند المعاملة بماله بمعاملة سائر الاسماء يعني يعامل الترخيم في الحرف الذي بقي قبل المحذوف وان لم
يجعل المحذوف كالثابت في التقدير فيبقى الحرف الذي قبلها على حركتها وعلى هذا الامر النحويين قالوا لانه يجعل المحذوف
كان لم يكن فيبقى الحرف الذي قبل المحذوف على الضمة لانها آخر اسم كما في سائر الاسماء المنادات المفردة المعرفة بغير
المرجح سماعا على اول الحار يعني يقال على القول الاول يا حار بكسر الراء واصله يا حارث يا هرق بسكون القاف و
اصله يا هرقل بكسر الهاء وفتح الراء وسكون القاف وهو اسم ملك من ملوك الروم يا ثمو بسكون الواو واصله يا ثمود ويا بنو
في المسمى بنون يعني من كان اسم علمه بنون فاذا رخم يقال يا بنو بسكون الواو ويا قاضو المسمى بقاضون
يعني من كان اسم علمه قاضون يقال عند الترخيم يا قاضو بسكون الواو وعلى الثاني يا حار يعني وعلى القول الثاني
يقال يا حار بضم الراء كما يقال يا زيد يا هرق بضم القاف اي الضم يا ثمي ويا بني ويا قاضي كان اصله على القول
الثاني بضم الواو اي الضم ولم يوجد في الاسم المتمكن واو قبلها ياء لا انكسار ما قبلها ثم اسكنت الياء لثقل الضمة

والخلو

وما يجعل المرخم من الكلمة الذي بعضها اسم كما في معدا معلى وحيين حيين احدهما ان يحذف منه حرف واحد اذا ورث
والثاني ان يحذف منه حرفان وهما على غير الثاني رمان وحكم زيادة واحدة في الترخيم الحرفين اسما ومروان و
عثمان ومنطلق والحرف صحيح ومد قبله وحده مثل منصور وعمار ومسكين يعني المفرد يحذف منه حرفان للترخيم
في موضعين احدهما ان يكون آخر الاسم زيادتان زيدتا معا كسكران فان الالف والنون زيدتا التصير الاسم على وزن فعلان
مثال يا سكر والثاني ان يكون آخر الاسم حرفا صحيحا وقبله حرف مد زائد فيحذف الحرف الاخير مع الحرف الذي قبلها بشرطان
يبقى ثلاثة احرف نحو منصور فانه اذا حذفت الواو والراء وقلت يا منص بقي ثلاثة احرف وعمار يا عم ومسكين يا مسك واما ثمود فانه
الواو الى لم يحذف الواو مع الدال لانه يبقى حرفان ويقول في ترخيم مختار يا مختا باثبات حرف المد لان حرف المد هنا
ليس بزائد بل منقلبة عن الياء لان اصله مختير ويقول في ترخيم سنور يا سنو باثبات الواو لان الواو زائدة ولكن ليست بحرف
مد لان حرف المد هو الالف والواو الساكنة المضموم ما قبلها والياء الساكنة المكسور ما قبلها ويقول في ترخيم رعشاه بالراء
يحذف ثلاثة حروف لان الهاء يحذفان وان كانا زائدتين لانهما لا ترادا معا بل زيدت الالف اولا للالحاق ثم زيدت التاء
للتانيث ومن ارطاة تثبت يا ارطا والجلال وما عدا هذين الموضعين المفرد يحذف منه حرف واحد نحو يا جار في حارث
والثابت قوله في المحاذاة اي ارجع بحرف المراد منها آخر الكلمة اسما عند سيبويه واصله وسمى وزنه فعلا فقلبت
الواو همزة وهي اسم امراة والزيادة وطاء حرفان الياء الثلاثة ادغمت او لهما في الثانية فيهما للقب وقال
عند الترخيم يا طاء فحذف ياء وان كان مركبا حذف آخر الاسم بكماله فتقول يا بخت ويا عمر ويا سيبو ويا خمسة
في بخت نصر وعمرويه وسيبويه والمسمى بخمسة عشر يعني المركب هنا كل اسمين ركبا وجعلا اسما لشخص واحد فاذا رخمت هذا
الاسم حذفت الاسم الآخر بكماله وان كان مركبا من اسم وصوت حذفت الصوت بكماله نحو يا عمرو في عمرويه فتقول ويه صوت
وانما حذفت الاسم الاخير من المركب بكماله لان الاسم الآخر شبيه بتاء التانيث وكما ان تاء التانيث تحذف في الترخيم فلذلك الاسم
الآخر من المركب ووجه تشبيه الاسم الآخر من المركب بتاء التانيث ثلاثة احدها ان الاسم الثاني ممتزج نحو معدي كرب وامثاله كما يمتزج
تاء التانيث الثاني ان الاسم الثاني يسقط عند دخول ياء النسبة عليه كما يسقط هاء التانيث تقول في معدي كرب معدي
كما يقال في البصرة بصري الثالث ان يقتصر في التصغير على تصغير الاسم الاول تقول حضير موت ولا يتغير الاسم الثاني في
التصغير وغير التصغير كما لا يتغير التاء في التصغير وغير التصغير قوله بخت نصر بتشديد الصاد اسم ملك واذا رخمت
خمسة عشر وقفت عليه قلت يا خمسة بالهاء لا بالتاء واما نحو تابط شرا وبرق نحره فلا يرخم يعني اذا كان الاسم مركبا
من فعل وفاعل او من فعل ومفعول لا يجوز ترخيمه لانه لو حذفت منه كلمة يزول جزء منه مقصود فيشبه حذف المضاف
اليه وعدم جواز حذفه فصل وقد يحذف المنادى فيقال الا يا اسجدوا الا يا قوم يعني بعضهم يقرا يا قوم لزيد على
الابتداء وقوله لزيد خبره والمنادى محذوف يعني يا قوم ونحوه بتقديره حفظ لزيد وهذا في الزيدين ما شبهه
ومن امثلة الكتاب يا لعنة الله والعلماء والصالحين على سمعان من جار اراد بالكتاب كتاب سيبويه المنادى محذوف تقديره
يا قوم لعنة الله مرفوع على الابتداء على سمعان خبره والاقوام والصالحين معطوفان على لفظ الله ومعنى من جار التمييز والجار والمجرور
في محل النصب بالتمييز يعني سمعان الذي هو جاري ومن قرا الا يا اسجدوا قرا الكسائي بالتخفيف اللام يا اسجدوا على تقدير
يا قوم اسجدوا وحذف المنادى والباقون قراوا الا بتشديد اللام على انه مضارع فسقطت النون بان الناصبة والمضارع
لان التقدير ان لا يسجدوا فصل ومن المنصوب باللازم اضمار قولهم التحذير اي ما اضمر عامله تحذيرا عن الاسم و
الاستعمال يعني بعض المنصوب يعني كان المنادى منصوبا بالاضمار عامله وكذلك هذا القسم بسبب لزوم اضمار عامل هذا القسم

استعماله وظهور القرينة الدالة على الفعل المحذوف والقرينة هي لفظ التحذير نحو اياك وغيرها مما ذكر بعده من خلف
في لفظ اياك قال سيبويه والاخفش ايا اسم مضمر والكاف حرف خطاب لا محل لها من الاعراب وقال الخليل ايا مضاف الى الكاف
والكاف اسم مجرور بالمضاف اليه والمضمر لا يضاف الا انه لان الخليل جوز اضافته الى الكاف لانها شبهت بالمظهر
انا وقال الكوفيون اياك بجملتها اسم وتقديره في الاعراب بعّد نفسك ولا اسد حقيقته بعّدك ولا اسد لاجتماع ضميري
الفاعل والمفعول وهو الكاف ولا يجوز اجتماع ضميري الفاعل والمفعول اذا كان كلاهما ضميرين لشخص واحد
كما لا يجوز في موضعه ما لم يجز هنا اجتماع ضميري الفاعل والمفعول جعل المفعول لفظا اخر فصار نفسك وحذف الفعل
مع الفاعل وهو بعّد فبقي نفسك وحذف لفظة نفس لانه اتى بها لعدم جواز اجتماع ضميري الفاعل والمفعول فلما حذف
الفعل مع الفاعل فلا ضرورة في التلفظ بالنفس فلما حذف النفس لم يمكن التلفظ بالكاف لانه ضمير متصل والضمير المتصل
لا بد له من ان يكون متصلا بما قبله فلا جاز هنا جعل الضمير المتصل منفصلا فقيل اياك والواو في والاسد للعطف وهو
مثل قولك بعّد زيدا وعمرا فانه يجوز ان تجمعا لئلا يصل من احدهما شر الى الاخر ولو كان الاسد بهلكك الواو للعطف
على اياك يعني اذا قلت لاحد الاسد ان يهلكك تقديره احذر الاسد من ان يهلكك **وتحو راسك والحائط** تقديره بعّد
راسك والحائط لئلا يكسر راسك اذا ضربته بالحائط **ومازن راسك والسيف** مازن بكسر النون اصله يا مازن اسم رجل وتقديره يا مازن
بعّد راسك والسيف لئلا تجمعا فيقطع السيف راسك فحذف النون من يا مازن للترخيم وحذف حرف النداء **وقال**
اياي والشر واياي وان تحذف احدكم الارنب اي نحو عن الشر عني ونحو عن ان تحذف احدكم الارنب
حذفها من حرف بعصا ونحوها والمعنى النهي عن حذف الارنب نحو بكسر الحاء وتشديدها امر مخاطب من التنحية وهو
الابعاد والمنع وهذان المثالان المخاطب فيهما غير نفسه يعني يا ايها المتكلم احفظني نفسي بابعادها عن الشر ويبعد
الشر عنه ونهي احدا ان يحذف الارنب يرمي سهما او نحوه الى الارنب **ومنه شانك والحج اي عليك شانك مع الحج**
الزم مالك **ونحو** تقديره الزم شانك مع الحج وقال سيبويه تقديره الزم شانك والزم الحج يعني اشتغل في امرك في الحج
وامرأ ونفسه اي دعه مع نفسه دعه اي اتركه اي اتركه الرجل مع نفسه **واهلك والليل اي بادر بهم قبل الليل** اي الحق بهم
لما سرع اي الزم السرعة في الذهاب الى اهلك ويحتمل الليل ان يلحقك ويحتمل الليل ان يجيء عليك الليل **ومنه عذيرك اي**
احضر عذرك او عاذرك اي الضمير في منه اشارة الى ما تقدم من القسم الذي لازم اضمار عامله والعذر بمعنى العذر بمعنى المصدر وبمعنى
الفاعل من فعل فعلا قبيحا وقالوا اعوذ فاحشا او لم احدا فقال احضر عذرك ويترتب عذرك او عاذرك اي من يعذرك وهنا الفعل
لازم الحذف فيه **ومنه هذا ولا زعماتك اي ولا اتوهم زعماتك** بفتح الكسر التاء لانه محله النصب لانه مفعول فعل مضمر وهو
ولا اتوهم والزعمات جمع زعمة وهو مثل الزعم والزعم بفتح الزاي وضمها هو الدعوى اي اذا قال احد كلاما ثم جرح خلافه فقال
قائله هذا ولا زعماتك ان هذا هو الحق ولا اتوهم ولا اظن زعماتك حقا **وقولهم كليهما وتمرا اي اعطني** تقديره اعطني
حمران للصعوي كانه جا لساوين يديه زبد وعمرو وقرص وقيل سنام وقرص فقال له رجل اعطني ايهما تعطيك فقال عمرو
اي هذين لاشياء ريدان اعطيكه فقال الاخر كليهما وتمرا اي اعطني كليهما وتمرا قال له ذلك حرصه وقال لما رجحني
العرب من يقول كلاهما ومن يرفع اي كلاهما ما لنا ولي ورجحني تمرا **وكل شيء ولا شتيمة حر اي ائت كل شيء ولا ترتكب شتيمة حر**
فلا يرتكب لو كان بفضل الشتيمة الشتم **وقولهم انتهوا خيرا لكم وامرا قاصدا اي انته عما انت فيه وائت امرا قاصدا لانه لما قال انته**
علم انه محمول على امر يخالف المنهي عنه قوله لانه اي لانا قلنا تقديره انته عما انت فيه وائت امرا قاصدا لانه لما قال انته علم ان قوله امرا قاصدا
منصوب بفعل مضمر يخالف المنهي عنه الا ان المنهي عنه في انته ما انت فيه فانه لفظ امر وتقديره نهي لانه لا انتهاء الا عن النهي عن فعل

الشيء كما يرى بالفعل عما انت فيه ولما علم انه محمول على انه امرا قاصدا محمول على فعل يخالف لفظا انته وهو
ائت فصار اي قريبا **قال الله تعالى انتهوا خيرا لكم** يعني انتهوا يا معشر النصارى عن قولكم ان الله ثالث ثلثة بل ائتوا خيرا لكم
ومن قولهم حسبك خيرا لك اي حسبك ما فعلت واقصد خيرا لك اي اقصد خيرا لك **ووراءك اوسع لك** ووراءك بمعنى خلفك
اي اقصد مكانا خلفك فانه اوسع لك **ومنه من انت زيدا اي تذكر زيدا او ذاكرا زيدا** قال هذا المجهول ذكره معروفا
عظيم القدر بسوء يعني من انت تذكر زيدا او لست ممن يقابل زيدا بل انت احقر من ان تذكر زيدا او اي تذكر زيدا او ذاكرا
زيدا تذكره وذاكرا حال وتقديره من كنت انت وحال كونك تذكر زيدا على سبيل الانكار عليه قال المصنف في الحواشي **ومنه مرحبا**
واهلا وسهلا اي اصبت رحبا لا ضيقا واتيت اهلا لا اجانب ووطئت سهلا من البلاد لا حزنا الرحب بضم الراء المكان
الواسع ووطئت اي وضعت قدمك ومشيت البلاد جمع بلد وهو ما سلك الرجل اي سكنه الحزن بفتح الحاء وسكون
الزاي المكان الخشن فهذه الالفاظ للضيف لتطييب قلبه يعني جاء بك لا ما سعه احسن حيث شئت وانا معك
كاهلك ومنزل لك سهل ليس فيه مشقة ولا خوف من زيارتك **وان تاتني فاهل الليل واهل النهار اي فانك تاتي اهل الليل**
والنهار يعني فاهل الليل منصوب بفعل مضمر وهو تاتي يعني ان تاتني فقد اتيت من يكون لك كاهل الليل والنهار وهذا
عبارة سيبويه **ويقولون الاسد الاسد والجدار الجدار والصبي الصبي اذا حذروه من الاسد والجدار المتداعي والطاء**
الصبي الموجب للرجم لمحال اعمال عامله في المنصوب على المنصوب اذا كرر علم ان المتكلم يحذر المخاطب ويامره بالاحتراز
عن ذلك المنصوب كانه قال ابعد عن الاسد لئلا يا كلك وعن الجدار لئلا يقع عليك وعن الصبي الجالس في الطريق لئلا يضربه
برجلك والجدار المتداعي المايل الذي قرب سقوطه وانهدامه والايطاء هنا بمعنى الوطئ وهو ضرب شيء بالرجل **وخلّ**
الطريق اي تركه والطريق الطريق وخلّه الطريق اي خله واعلم علي صحبته ولا تفارقه وقوله خله اي اترك الطريق هذا اذا كان
في الطريق حفر يمنع الماشي ان يقع فيه فاما اذا اراد ان يصحب غيره الطريق واراد ان يهديه الى الطريق وقلت له
الطريق قلت الطريق الطريق فالفعل المضمر هنا ليس خل بل اقصد **وهذا اذا ثني لزم اضمار عامله وان افرد لم يلزم**
ثني اي كرر يعني اذا قلت الاسد الاسد لزم اضمار عامله وان قلت الاسد مرة واحدة لم يلزم اضمار عامله بل يجوز اضماره و
اظهاره ان شئت قلت الاسد وان شئت قلت احذر الاسد **فصل ومن المنصوب الذي لزم اضمار ما اضمر عامله على**
شريطة التفسير وهو كل اسم بعده فعل او شبهه مشتغل عنه بضميره او متعلقه **لو سلط عليه لنصبه** قال ابن الحاجب
هذا فصل نصبها وهو قوله وهو كل اسم بعده فعل او شبهه مشتغل عنه بضميره او متعلقه او سلط عليه لنصبه قوله بعده
فعل احتراز عن اسم بعده اسم نحو زيد منطلق فانه لا يجوز نصب زيد قوله او شبهه اي وشبه فعل وانما ذكره ليدخل في الحد
قولك ازيدا انت ضاربه فانه ليس بعده بعد الفعل بل اسم فاعل واسم مفعول واسم الفاعل والمفعول كلاهما شبيه الفعل وتقديره هنا
قولك ازيدا مضروب فانه ليس بعده فعل بل هو اسم مفعول واسم الفاعل والمفعول كلاهما شبه الفعل وتقديره هنا
اضرب زيدا قوله مشتغل عنه بضميره يعني يكون مفعولا لذلك الفعل ضمير ذلك الاسم نحو زيدا ضربته فقولك ضربته واضمر ضرب
قبل زيد او ترك ضربته تفسيرا لذلك الفعل المضمر واما قولك زيدا ضربت فزيدا مفعول ضربت قوله او متعلقه يعني
او لم يكن المفعول الذي اشتغل الفعل بضمير الاسم المتقدم ولكن متعلقه فكذلك حكمه نحو زيدا ضربت غلامه فمفعول
الفعل غلامه وليس هو نفس زيد ولكن متعلق به فزيدا هنا منصوب بفعل مضمر ليس من جنس الفعل الظاهر وتقديره
اهنت زيدا اهنت ضربت غلامه فقد اهنته قوله لو سلط عليه لنصبه يعني ينبغي ان يكون ذلك الفعل بحيث لو لم يكن له
مفعول بعده لعمل في الاسم المتقدم كقولك زيدا ضربته فانك لو لم تذكر الضمير لعمل ضربت في زيد بخلاف قولك هل زيد ضربته
فانك لو حذفت الضمير بعد ضربت لم يعمل ضربت في زيد لان ما بعد الاستفهام لم يعمل فيما قبله فاذا كان كذلك فلا يجوز ان

يقول زيدا ضربته بنصب زيدا فاذا احتفت هذه الشهود جاز ان ينصب ذلك الاسم بفعل مضمر يفسره ما بعده جاز
ان يرفعه بالابتداء وما بعده يكون خبرا عنه قال ذو الرمة اذا ابن ابي موسى بلالا بلغته فقام بفاس بين وصليك جازر
ابن منصوب بفعل مضمر يفسره بلغته اي اذا بلغت ابن ابي موسى وبلالا بدلا وعطف بيان لابن وبلالا هذا بلال بن ابي بردة
ابن ابي موسى قاضي البصرة والكاف المكسورة في بلغته خطاب لناقته ذي الرمة الوصل بكسر الواو وملتقى كل عظمين من المفاصل الجازر الذي
ينحر الجمل خاطب ذو الرمة ناقته وعول لها انه [illegible] الى هذا الممدوح فاذا وصلته وصلت الى المقصود وحسبه
لا ابالي بان يحرك ... وينفصل ... عندي سواء ومنه زيدا مررت به وعمرا لقيت اخاه
وبشرا ضربت غلامه باضمار جعلت على طريقي ولابست واهنت يعني اذا قلت زيدا مررت به فكانك قلت جعلت زيدا
في طريقي مررت به واذا قلت عمرا لقيت اخاه فكانك قلت لابست عمرا لقيت اخاه ومعنى لابست خالطت قال سيبويه
لانه اذا اوقع الفعل على شيء من سببه فكانما وقع به والنصب عربي كثير والرفع اجود يعني هذا تعلم من
هذا الفصل يجوز نصب الاسم وهو معروف والرفع اجود لئلا يحتاج الى اضمار الفعل فانك اذا قلت زيدا ضربته بالنصب يكون
تقديره ضربت زيدا ضربته وحذف ضربت واذا قلت زيد ضربته فزيد مبتدأ وضربته خبره لا يحتاج الى اضمار فعل وما لا يحتاج
الى اضمار فعل اولى مما يحتاج الى اضمار ثم انك ترى النصب مختارا او لازما للمختار في موضعين احدهما ان يعطف هذه الجملة على
جملة فعلية كقولك لقيت القوم حتى عبد الله لقيته ورايت عبد الله وزيدا مررت به وفي التنزيل يدخل من يشاء في رحمته
والظالمين اعد لهم عذابا اليما وفريقا هدى وفريقا حق عليهم الضلالة يعني في بعض المواضع لا يجوز ان يرفع الاسم المنصوب
بل يلزم تركه منصوبا وفي بعض المواضع يجوز رفعه ونصبه وهذا الفصل على اربعة اقسام القسم الاول ان يجوز فيه الرفع
والنصب والرفع اولى وهو اذا لم يكن قبل الاسم الظاهر شيء يقوي وجه النصب كزيد ضربته فانه ليس قبل زيد قرينة
يقوي وجه النصب وما ذكرنا من ان هذا الفصل رفعه اولى من نصبه والقسم الثاني ان يجوز نصبه اولى من رفعه وهو ان
يكون قبل الاسم الظاهر قرينة تقوي وجه النصب وهو في سبعة مواضع احدها ان تعطف هذا الاسم على جملة فعلية كقولك
لقيت القوم حتى عبد الله لقيته حتى هاهنا بمعنى الواو وانما اختير النصب في عبد الله لانك اذا نصبته فقد عطفت الجملة
الفعلية على الجملة الفعلية لان تقديره حينئذ لقيت القوم ولقيت عبد الله وان رفعت عبد الله فعبد الله مبتدأ وما بعده
وحينئذ عطفت الجملة الاسمية على الجملة الفعلية وعطف الجملة الفعلية على الجملة الفعلية اولى من عطف الجملة الاسمية على الجملة الفعلية و
الثاني ان يكون قبل هذا الاسم حرف الاستفهام والثالث ان يكون قبله اذا والرابع ان يكون قبله حيث والخامس ان يكون
قبله حرف النفي والسادس ان يكون بعد هذا الاسم امر والسابع ان يكون بعده نهي وياتي بحث هذه الاشياء بعد هذا
القسم الثالث ان يستوي فيه الرفع والنصب وهو ان يكون هذا الاسم معطوفا على جملة ذات وجهين وياتي بحثه
في قوله ذهب التفاضل بين رفع عمرو ونصبه القسم الرابع ان يكون نصبه لازما ولا يجوز رفعه وياتي بحث هذا في موضعه قوله
والظالمين عطف على يدخل من يشاء والتقدير ويعذب الظالمين اعد لهم عذابا اليما ويكون تقديره ويعذب الظالمين وقرئ الشاذ
والظالمون بالواو على انه مبتدأ وما بعده خبره قوله فريقا هدى وفريقا حق عليهم الضلالة فريقا حال من الضمير في تعودون
وهدى فعل وفاعله فيه ضمير والفعل والفاعل صفة فريقا واما فريقا الثاني فنصبه بفعل مضمر وتقديره واضل فريقا وحق عليهم
الضلالة تفسير لذلك الفعل وان لم يكن من لفظه لان من حق عليه الضلالة فقد اضله الله وفريقا الثاني عطف على فريقا
الاول واما اذا قلت زيد لقيت اباه وعمرا مررت به ذهب التفاضل بين رفع عمرو ونصبه لان الجملة الاولى ذات وجهين
وذهب التفاضل يعني زال التفاوت يعني لا تفاوت بين نصب عمرو ورفعه بل هما مستويان لانه معطوف على جملة ذات

و صليك

وجهين ويعني بالجملة ذات الوجهين ان يكون اول الكلام اسما هو مبتدأ وخبره جملة فعلية كقولك زيد لقيت اباه فقولك لقيت
اباه جملة فعلية ويكون هذه الجملة بالنظر الى المبتدأ جملة اسمية وبالنظر الى الخبر جملة فعلية فان عطفت عمرا على الخبر يكون
منصوبا لانه معطوف على جملة فعلية وان عطفته على المبتدأ يكون مرفوعا فلهذا استوى رفعه ونصبه فان عرضت بعد الواو
ما يصرف الكلام الى الابتداء كقولك لقيت زيدا واما عمرو فقد مررت به ولقيت زيدا واذا عبد الله يضربه عمرو عادت
الحال الاولى جذعة يعني قلنا اذا عطفت هذا الاسم على جملة فعلية يكون نصبه اولى الا اذا ظهر بعد واو العطف كلمة تعين بعدها
المبتدأ كاما ... زيد ... واذا المفاجاة فحينئذ عادت الحال الاولى جذعة اراد بالحال الاولى ما ذكر في اول الفصل من ان
ما كان رفعه اولى من نصبه والجذعة الفتية الشابة يعني فاذا كان كذلك يكون رفع هذا الاسم اولى من نصبه فقولك واما عمرو فقد مررت
به جملة ... عمرو مبتدأ وما بعده خبره فرفع عمرو اولى من نصبه وان نصبته جاز وتقديره واما جاوزت عمرا فقد مررت به فتكون جملة
عمرو مبتدأ وما بعده خبره فرفع عمرو اولى من نصبه ... وان قلت واما عمرو فضربته بغير قد لم يكن في عمرو الا النصب ... ولقيت عبد الله ...
الفعلية معطوفة على الجملة الفعلية التي قبلها ... [illegible] ... وتقول ... بالنصب
عمرو مفعول ضربت لانه ليس بعد ضربت ... حتى يكون مفعول ضربت ... [illegible]
معطوف على جملة فعلية ... [illegible] ... واما النصب وعلى ...
وهو ... يصح ... وقوعها بعدها لانه وقع بعد اما وهو ... والموضع الثاني
ان يقع موقعا هو بالفعل اولى بان يقع بعد حرف الاستفهام كقولك اعبد الله ضربته ومثله
آلسوط ضرب به زيد والخوان اكل عليه اللحم يعني الموضع الثاني من الموضعين اللذين يختار فيهما النصب ان يقع الاسم الذي يجوز نصبه
ورفعه بعد حرف الاستفهام وانما اختير نصبه هنا لان الاستفهام عن الفعل اكثر منه عن الاسم كقولك هل قام زيد وقولك ازيد قائم
ايضا استفهام عن الفعل لان تقديره اقام زيد وقوله آلسوط ... همزة الوصل ... لم يجز حذفها لانها لو حذفت
... مفتوحة ... الاستفهام ... همزة الوصل ... فلم يحذف ... وانما الفعل الذي
الكلام ... همزة القطع ... بحث الخوان ... عليه ...
السوط والخوان ... الفعل الظاهر ... آلسوط ضرب به ... الخوان اكل عليه ...
في كل موضع ينصب فيه اسم بفعل ... الفعل الظاهر ... معناه ... اضمار ... ومعنى ...
وحصل ... وازيدا انت محبوس عليه والتقدير ... زيدا ... انت محبوس عليه ...
... وازيدا انت مكابر عليه المكابر اسم فاعل من كابر ... عمرا ...
... وازيدا سميت به والتقدير اسميت زيدا ...
والتقدير ... زيدا ... حرف الجر ونصب زيدا ...
اول ... الفاعل ... زيدا ... الثاني ... التقدير اسميت ... حرف الجر ... بالاول بالعطف
الفعل ... عليه وصنعه ازيدا ضربت عمرا واخاه وازيدا ضربت رجلا يحبه لان الاخر ملتبس بالاول بالعطف
او بالصفة الضمير في واخاه راجع الى زيد والواو يعطف اخاه على عمرو والتقدير اهنت زيدا لانك
اذا ضربت اخاه فقد اهنته والضمير في يحبه راجع الى زيد في قوله ازيدا ضربت رجلا يحبه والتقدير ايضا اهنت
زيدا لانك اذا ضربت رجلا يحب الزيد فقد اهنته قوله لان الاخر ملتبس بالاول بالعطف او بالصفة يعني ان الاسم المنصوب
بالفعل الظاهر متعلق بالاسم المنصوب بالفعل المضمر لان اخاه معطوف على عمرو والمعطوف عليه لشيء واحد فكانك قلت
ازيدا ضربت اخاه واخاه متعلق بزيد ورجلا في المسئلة الثانية محب لزيد ولا شك ان المحب متعلق بالحبيب وهو
زيد فاذا كان من متعلقه فكان الفعل وقع عليه فيدل الفعل الظاهر على الفعل المضمر فاذا عرفنا قوله بالعطف يعني واخاه

وقوله اوبا صفه يعني يجيء بان يجعله صفة رجلا فان قلت اذا زيد ذهب به فليس الا الرفع يعني لا يجوز نصب زيد
هنا لان الفعل الظاهر بعد زيد ذهب فعل ما لم يسم فاعله وبه مفعول اقيم مقام الفاعل واذا كان كذلك لم يكن هنا فعل
ينصب زيدا لا مضمر ولا مظهر وكذلك اذا قلت ازيد قام لا يجوز نصبه لعدم الناصب وان نصب بعد اذا وحيث لعوك اذا
عبد الله تلقاه فاكرمه وحيث زيدا تجده فاكرمه اذا ظرف زمان فيه معنى الشرط بمنزلة متى وحيث ظرف مكان
ايضا فيه معنى الشرط بمنزلة اين الشرطية الا ان اذا معنى الشرط اكثر فاذا كان فيهما معنى الشرط فالمختار نصب الاسم بعدهما
لان الشرط يقتضي الفعل وهذا اذا كان الفعل الظاهر مما ينصب فاذا قلت اذا عبد الله تلقاه فكانك قلت اذا تلقى
عبد الله وكذلك حيث واما اذا قلت اذا زيد جاء فاكرمه لا يجوز نصب زيد لان جاء لا ينصب وبعد حرف النفي
كقولك ما زيدا ضربته واما اختير النصب بعد حرف النفي لان حرف النفي يليق بالافعال غالبا وقد يليق بالاسماء نحو لا رجل
في الدار فيجوز ان يليه الاسم الظاهر ولكنه في الحقيقة نفي الفعل لان تقديره لا يوجد رجل او ما وجد رجل في الدار ما زيدا لاحسبا
خرجت به يتيم ولا جذا اذ الزحم الجدود بعد جريت عمرو ونزلها التيمي حسبا وجدا منصوب بان فعل مضمر يدل عليها الفعل
الظاهر يعني فلا ذكرت حسبا ولا ذكرت جدا لخرجت به لانه ليس لقومكم حسب ولا جد معروف بكرم وشجاعة وقوله اذا
ازدحم اي اذا كثر وجمع اجداد كم ليس من ينتمي من يخرجت به في بعض النسخ اذا الفخر الجدود وان وقع في موضع الابتداء
كقولك زيدا اضربه وخالد اضرب اباه وبشرا لا تشتم اخاه وزيدا ليضربه عمرو وبشرا ليقتل اباه عمرو واما اختير النصب
في الاسم الواقع قبل الامر والنهي لان الامر والنهي لا يكونان الا فعلين فاذا كانا فعلين يفسران الفعل المضمر قبل الاسم المنصوب
قوله وخالدا اضرب اباه تقديره اهن خالدا لانك اذا ضربت اباه فقد اهنته وبشرا لا تشتم اخاه تقديره لا تهن بشرا وقوله و
زيدا ليضربه عمرو تقديره ليضرب عمرو زيدا وقوله بشرا ليقتل اباه عمرو تقديره ليفجع عمرو او ليهن عمرو بشرا ومثله اما زيدا
فاقتله واما خالدا فلا تشتم اباه فان قلت قيل هذان بعدهما رفعهما اولى لان ما بعدهما لا يكون مبتدا هنا فلم يكن الفعل
الظاهر بعدهما امرا او نهيا فاذا كان امرا او نهيا فنصبه اولى والتقدير اما فاصل زيدا فاضربه فاقتل وانما لم يعمل فيه
بنفسه الفعل المضمر وقوله واما خالدا فلا تشتم اباه اي واما فلا تهن خالدا والدعاء بمنزلة الامر والنهي قولك اللهم زيدا فاغفر له
ذنبه وزيدا امر الله عليه العيش وانما كان الدعاء بمنزلة الامر والنهي لان الدعاء لفظه خبر وتقديره امر فالذي تقديره امر
كان دعاء على لفظه الماضي والمضارع كقولك زيدا غفر الله له تقديره اللهم اغفر زيدا وقولك زيدا يرحمه الله تقديره اللهم ارحم زيدا
ما ليبوا سوقي فكلا جزاه الله عني بما فعل هذا مصراع من بيت اوله اميران كانا اخياني كلاهما وكلا جزاه الله عني بما فعل ابادا
امير بن عباس وابن عامر كلاهما كريمان ابا الاسود من اخاني اي فعلان فعل من الاخ بالواو من الكرام قوله فكلا اي فكلا
واحد منهما والمراد بابراد البيت انه نصب كلا بما بعده من الدعاء واما زيدا فجدعا له واما عمرا فسقيا له تقديره فجدع
لم يجدع عنه الله جدعا والسقي بمعنى اللهم اجدع زيدا جدعا وارحم عمرا سقيا واللازم ان تقع الجملة بعد حرف لا يليه الا الفعل
كقولك ان زيدا تره فاضربه بعد حرف لا يليه او كل حرف لا يقع بعدها الا الفعل وهو حروف التحضيض وحروف الشرط كما الى
فاذا وقع بعدها اسم لزم نصبه بشرطان يكون بعده فعل ناصبه لا فاعلا وذلك اذا كان الفعل متعديا نحو ان زيدا تره فاضربه
والتقدير ان ترى زيدا فزيدا منصوب بانه مفعول فعل مضمر والفعل الذي بعد الاسم الظاهر مفسر له ولو قلت ان زيد جاء
فاكرمه لا يجوز في زيد الا الرفع بانه فاعل فعل مضمر والفعل الذي بعده تفسير له والتقدير ان جاء زيد فاكرمه فاضمر جاء قبل زيد
وان اي بعد تفسيرا للفعل المضمر وقوله لا تجزعي ان منفسا اهلكته فاذا هلكت فعند ذلك فاجزعي المنفس بضم
الميم وكسر الفاء المال العزيز يقول الشاعر لامرأته لا تبكي ولا تجزعي بما اهلكت اي بما صرفت من المال الى الحركث ولكن الخير و

ابلى

وابلى ان هلكت اي ازهب فاذا ان عشت نحصل المال كما ترك ذكره ان منفسا ومنصوب بفعل مضمر يفسره الفعل الظاهر
والتقدير ان اهلكت منفسا وهلا والا ولولا ولوما منزلة ان لانهن يطلبن الفعل ولا يبتدا بعدهن الاسماء يعني حروف
التحضيض بعد وهي هلا والا ولولا ولوما وحرف الشرط وهي ان لا يرتفع بعد هذه الحروف الا الفعل فلا يكون الاسم الواقع بعد
هذه الحروف مبتدا بل اما فاعل نحو ان امرؤ هلك والتقدير ان هلك امرؤ واما مفعول فعله وفاعله مضمر نحو ان زيدا
ان تره وقد صرح هلا اصلها هل لا فادغمت اللام في اللام والا همزتها منقلبة عن الهاء واصلها هلا فصل وحذف المفعول به
كثير وهو في حكمه على نوعين احدهما ان يحذف لفظا ويراد معنى وتقديرا والثاني ان يجعل بعد الحذف نسيا منسيا
كان فعله من جنس الافعال غير المتعدية كما تنسى الفاعل عند بناء الفعل للمفعول به فمن الاول قوله تعالى الله يبسط الرزق
لمن يشاء ويقدر وقوله تعالى لا عاصم اليوم من امر الله الا من رحم لانه لا بد لهذا الموصول من ان يرجع اليه ضمير من
صلته مثل ما ترى في قوله تعالى الذي يتخبطه الشيطان من المس وقوله تعالى وما عملته ايديهم وما عملت اعلم ان غرض
المتكلم من التلفظ بالفعل انواع احدها ان يريد بيان الفاعل والفعل دون المفعول نحو قوله اعطى زيد وغرضه تبيين صدور
العطاء من زيد وليس غرضه تبيين المفعول والجنس بما اعطاه فهذا النوع يحذف مفعوله ولا يراد لا لفظا ولا تقديرا
كان الفعل فعل لازم احتمد النوع الثاني ان يراد تبيين المفعول لا الفاعل فيحذف الفاعل ويقام المفعول مقامه كقوله قتل زيد
فالمراد هنا بيان مصير زيد مقتولا ولا عرض لبيان الفاعل اصلا لا لفظا ولا تقديرا النوع الثالث ان يراد بيان الفاعل
والمفعول جميعا فهنا لا يحذف الفاعل والمفعول كلاهما مرادين من حذف اما لفظا فقولك ضرب زيد عمرا ولم يذكر زيد
ضربه عمرو فالضمير في ضربه مفعول يرجع الى زيد واما تقديرا كقولك زيد ضرب عمرو وفي ضرب ضمير زيد مقدر وهو فاعل
ضرب وزيد يشتم وفي يشتم ضمير الفاعل والمفعول محذوف اي يشتم الناس وكذلك قوله تعالى في هذه الاية يبسط ويقدر
وتقديره لمن يشاؤه ويقدره لان من موصول ولا بد للموصول من ان يرجع اليه ضمير من صلته ولكن قد حذف في بعض
المواضع للعلم به وكذلك قوله الا من رحم تقديره الا من رحمه الله قوله يتخبطه الشيطان من المس فهنا رجع الضمير
من الصلة الى الموصول ومعنى يتخبطه الشيطان اي يجعله مختلطا وما عملت ايديهم ما موصولة وعملت ايديهم
صلته وقرئ باثبات الضمير الراجع الى الموصول معرفة ونحو يا ان يجعل ما نافية عند من قرأ وما عملت بغير ضمير ومن
الثاني فلان يعطي ويمنع ويضر وينفع يعني بالثاني القسم الاول بحذف المفعول فيه ولا يراد لفظا ولا تقديرا كان
الفاعل وفلان يعطي يريد اثبات الاعطاء اثبات من يعطيه ولا اثبات ما يعطيه وكذلك جميع ما مثله ومنه قولهم فلان يعطي ويحلق
الى غير غير ضا المفعول متروك ولكن يلحظه جانا ومجرورا ومعنى ان مفعوله اصلح لا يعرف الحر ضا الاخر
وكان مفعوله بحذف عنه فهذا جعله من القسم الذي لم يذكر مفعوله وقوله والرجه وان تعتذر المحل من ذي ضروعها الى
الضيفة يجرح في عراقيبها نصلي الناقة تعتذر صغير الناقة المحل اي الجدب زمان يبوسة الارض من عدم المطر من ذي
ضروعها اي ولبنها وضروعها العراقيب جمع عرقوب وهو العصب الغليظ خلف رجل الابل وغيرها من الدواب اتصل ههنا
السيف يعني انه لم يبن لما قتل ابل بشره ضيفي ان يجرحها السيف لضيفه وذكر مفعول يجرح وهو في عراقيبها حرف الجر وكانه
لم يبن له مفعولا كما ذكرناه في يعطي اي المفعول فيه هو ظرف الزمان والمكان وكلاهما ينقسم الى مبهم وموقت ومستعمل
اسما وظرفا ومستعمل ظرفا لا غير هو ظرف الزمان والمكان الذي يقع فيه الفعل الموقت فيقبل في حده هو الذي له نهاية
محصورة والمبهم ما ليس له نهاية محصورة فقوله كلاهما ينقسم الى مبهم وموقت وهذا حيطة لان ظرف الزمان يكون مبهما
وموقتا وظرف المكان لا يكون الا مبهما لانا نعني بالظرف ما يكون محصورا من الزمان والمكان ولفظ في فيه مقدر وللمكان

المؤقت لا ينصب بل يكون حاله مجرورًا فاذا كان جارًا مجرورًا فلا يقال انه ظرف قوله ويستعمل اسمًا وظرفًا وسمعت ان
لا غير يعني بعض الزمان والمكان لا يكون الا منصوبًا على الظرفية وبعضها قد يكون منصوبًا على الظرفية وقد يكون مبتدأ
نحو يوم الجمعة مبارك ويكون فاعلًا نحو دخل الشهر وغير ذلك **فالمبهم نحو الحين والوقت والجهات الست والمؤقت نحو اليوم**
والليلة والسوق والدار يعني الحين مبهم لانه ليس له قدر معلوم بل يقع على قليل الزمان وكثيره والجهات الست يعني الفوق و
التحت والامام والوراء واليمين والشمال مبهمة لانه ليس لواحد منها نهاية معلومة واليوم موقت لان حده اول طلوع الصبح
وحده آخر غروب الشمس والليلة ايضًا موقتة لان لها حدًا معلومًا **والمستعمل اسمًا وظرفًا ما جاز ان يعتقب عليه العوامل و**
المستعمل ظرفًا لا غير ما لم ينصب لاعتقاب ان يجيء شيء عقيب شيء يعني بعض الظروف يكون خاليًا عن عدد من
في بعض المواضع ويكون كسائر الاسماء في كونه مبتدأ او فاعلًا او مفعولًا او مضافًا اليه وغير ذلك كاليوم والليلة و
الشهر والسنة وغير ذلك وبعضها يخلو عن عدد من فيكون منصوبًا على الظرفية ابدًا وهو ما ذكره بقوله **نحو سحر**
ذات مرة وبكرًا وسحيرًا وضحى وعشاء وعشية وعتمة ومساء اذا اردت سحرًا بعينه وضحى يومك وعشيته
وعشاء وعتمة ليلتك ومساءها يعني هذه الظروف مما يجب منها غير النصب وذات اضافة المسمى الى اسمه وتقديره
مرة اي مرة من زمان واحد او وقت واحد وبكرًا منون سواء اردت به بكرة معينة او غير معينة والبكرة الجزم السكين
واستشهد في ذلك ابن المعطي المغربي بساق الفتية وهو قوله فيه الام يتصرف منكرًا معرفة على المعنى سحرًا او منه ما
يكون قد استعمل عشاء وصباح ويكون قوله فيه اي في الظرف منكرًا ومعرفة منصوبًا على الحال وعلى الصفة معرفة بمعنى
بعض الظروف لعله يكون انه ليس من المعارف الخمسة وهو في المعنى معرفة انه معدول عن معرفة وهي ما فيه الالف واللام
يعني كان في التقدير معرفًا بالالف واللام فحذفت منه الالف واللام وبقي فيه معنى التعريف بعد حذف الالف
واللام ثم صار غير منصرف للتعريف والعدل عن الالف واللام وذلك الاسم مثل سحر والبكر بمعنى البكرة وليس جمعًا بمعنى
اسم جام ولازم وسحر اذا اردت سحرًا بعينه لاحق فيه غير النصب وهو غير منصرف للتعريف والعدل لعدله عن الالف واللام
فان اصله ان يكون معرفًا بالالف واللام فلما حذف منه الالف واللام وبقي التعريف فقد عدل عن اصله وان اردت سحرًا
غير معين فهو منصرف ويختلف باختلاف العوامل اليه النصب والرفع والجر وسحير التصغير فهو منصرف مع انه
معرفة لانه وضع هذا اللفظ اذا كان مصغرًا معرفة بغير الالف واللام لسحر يومك فاذا وضع بغير الالف واللام لم
يعدل كالعرب ابدًا منصوبًا واما ضحى اذا اردت به ضحى يومك فهو غير منصرف وهو منصوب ابدًا واعرابه تقديري
لانه مقصور واذا اردت ضحى بعينه فهو منصرف ويجوز فيه الرفع والنصب والجر على حسب العوامل وعشاء مقصور
وان كان معرفة فان اردت به عشاء ليلك فهو منصوب ابدًا وان اردت به عشاء نكرة يجوز فيه الاعراب الثلاثة على حسب
العوامل وعشية وعتمة اذا اردت بهما عشية وعتمة ليلتك فهما غير منصرفين للتعريف والتأنيث وهما منصوبان وان
اردت عشية وعتمة نكرة فهما منصرفان ويجوز فيهما الاعراب الثلاثة على اختلاف العوامل والعشي من المغرب الى العتمة
والعتمة وقت العشاء ويعني مساء الحين عشاء من غير فرق **ومثله عند وسوى وسوى** الضمير في ومثله يرجع
الى قوله والمستعمل ظرفًا لا غير وعند يكون ابدًا منصوبًا على الظرفية الا اذا دخله من نحو جئت من عند
زيد وسوى بالقصر وضم السين وكسرها وسواء بالمد وفتح السين ايضًا منصوب على الظرفية والدليل على انه ظرف
قولهم مررت بالذي سواك بالقصر او سواءك بفتح الهمزة ولو لم يكن ظرفًا لم يكن صلة للذي لان الصلة لا تكون الا جملة او
ظرفًا وههنا ليس بجملة فيلزم ان يكون ظرفًا وايضًا يقولون سواء النهر اسمًا لى لفظيهما اسمًا منصوبًا اصلًا على الاسم

فلم يكن سوى ظرفًا لم ينصبوا سواء النهر على انه بمنزلة رفعوا اسمًا على خبرها فلما لم يفعلوا كذلك علم ان سواء
ظرف **وما يختار فيه ان لا يجعله الظرف صفة الحيان تقول سير عليه طويلًا وكثيرًا وقليلًا وقديمًا وحديثًا** اعلم
ان اقامة غير الظرف مقام الظرف عن العرب ثم نصبوا صفة الحيان مقامها على الظرفية كقولهم سير عليه طويلًا
حقه ان يقال حينًا طويلًا او حينًا طويلًا لكن ترك لفظ الدهر والحين ونصب طويلًا على الظرفية كقولهم سرت ذات مرة
ليس بظرف ولكن اقيم مقام الظرف وكل كلمة من هذه الالفاظ قولك عليه هذا مفعول اقيم مقام الفاعل لان سير فعل ما لم يسم فاعله
وانما اختير فيها النصب لانه لو رفع طويلًا بعد ما يحتاج الى موصوف غير معلوم وهذا خلاف الاصل **ومن المصدر**
المصدر حينًا لسعة الكلام فيقال كان ذلك مقدم الحاج وخفوق النجم وخلافة فلان وصلاة العصر قال بعض النحويين
هذه الالفاظ اقيمت مقام الظروف وقال البعض وهو الصحيح ان هذه الالفاظ مضاف اليها حذف وقتًا واقيمت هذه الالفاظ مقام
المضاف فنصبت والتقدير كان ذلك الامر حين مقدم الحاج فحذف حين ونقل المقدم من الجر الى النصب مقام حين وكذلك
باقي الالفاظ **ومنه سير عليه ترويحتين وانتظرته نحر جزورين وقوله تعالى وادبار النجوم** ومنه اي مما علم ان المصدر نقام
مقام الظرف ترويحتين تثنية ترويحة وهي ذهاب احد التكبيرين في وقت الرواح وهو بعد الزوال الى اول الليل اي
سير عليه مدة ترويحتين وقوله نحر جزورين وقت ادبار النجوم وهو وقت طلوع الصبح والادبار بكسر الهمزة الذهاب **فصل**
ويتوسع في الظرف فعلى انه يجري فيه معنى وانشأ كما يجري ايضًا مجرى المفعول به فيقال الذي سرته يوم الجمعة اعلم ان
الظرف اربعة انواع احدها ان يكون مظهرًا ولم يخرج لفظ الجر ولكن مقدر فيه وهو الذي ينتصب على الظرفية نحو سرت يوم الجمعة
والثاني ان يكون مظهرًا وقبل لفظه في حرف جار مجرورًا ولا يقال الظرف من حيث اللفظ نحو سرت في يوم الجمعة والثالث ان يكون الظرف
لم يكن في لفظه في فلما لم يكن في لفظه في لم يكن فيه مضمرًا لان حرف الجر يضمر مع الظرف المضمر نحو الذي سرت يوم الجمعة الى
من موصول سرته فعل وفاعل ومفعول والضمير يرجع الى يوم الجمعة وهو مفعول به هنا والجملة صلة الذي والموصول مع صلته مبتدأ
ويوم الجمعة خبره وهو مرتفع ولا يجوز نصبه التلبيس في فيه مقدر لكن يوم الجمعة خطبته وانما صنعوا هذا الصنيع اتساع
الكلام ولا يجوز هذا الصنيع في كل فعل متعد الى ثلثة مفاعيل فلا يقال اليوم اعلمته زيدًا عمرًا عاقلًا لانه يستلزم ان يكون الفعل رابعه
مفاعيل وهذا لا يجوز واختلفوا في كل فعل متعد الى مفعولين وبعضهم قال لانه لا ينتهي الى اربعة مفاعيل وبعضهم اجازوه لانه ينتهي الى
مفاعيل والفعل الذي له ثلثة مفاعيل قليلة فلو جوزنا هذا النصب ما هو قليل كثيرًا وهذا خلاف الاصل مثاله اليوم اعطيته زيدًا
درهمًا وبالجر الظرف الرابع بعد هذا البيت **ويوم شهدناه سليمًا وعامرًا قليل سوى الطعن النهال نوافله** ويوم الرواية فيه بالجر على
تقدير ورب يوم ويجوز النصب على تقدير واذكر يومًا والضمير في شهدناه ضمير يوم اي شهدنا فيه فحذف في وقال شهدناه في
اجراه مجرى المفعول به وقليل صفة يوم ونوافله فاعل قليل والطعن بالطاء غير المعجمة الضرب بالرماح والسهم والرمح ايضًا النهال
بكسر النون جمع ناهل بمعنى الريان والعطشان جمع طالب والناهل العطشان والريان ايضًا النوافل جمع نافلة
وهي العطاء يعني ورب يوم حضرنا فيه بني سليم وبني عامر قليل عطاياه الا الطعن بالرماح العطاش يعني
عطاش سوى الرماح العطاش الى دمائهم **ويضاف اليه كقولك يا سارق الليلة اهل الدار وقوله تعالى بل مكر الليل والنهار والرابع**
الظرف الرابع ان يضاف اليه اسم فاعل ومصدر على انه يخرج بالاضافة الى الظرفية في اللفظ وكونه منصوبًا على المفعول به كقولك **يا سارق الليلة**
اسم اهل الدار يا سارق الليلة اهل الدار والتقدير يا من سرق في هذه الليلة اهل الدار مثل ما هو منصوب على المفعول به **وقوله تعالى بل مكر الليل والنهار الى الجمعة**
النهار يعني بل مكركم في الليل والنهار **ولا ينصب بعامل مضمر كقولك جوابًا لمن قال متى سرت يوم الجمعة وفي المثل ابا سرت يوم الجمعة**
يعني ينصب الظرف بعامل مضمر يوم الجمعة منصوب بعامل مضمر والتقدير سرت يوم الجمعة اسايل الجمعة **اسالك**
وقوله تعالى

السابلة الباقي يعني التشبير سايرا اليوم الواقف وقد لهال يعني العادة ان ينزل القافلة قبل الظهر وانتشار [illegible] الزوال
وما ينزل ومنه قولهم كان امرا تقدم زيد انه حسن الآن اي كان ذلك حسد واسمع الآن يعني اذا اسمعت احد بذكر
شيا كان في الزمان الماضي واردت ان تمنعه عن تلك الحكاية تقول له حسبك الآن اي كان ذلك كافيا حسبك اي في الزمان الماضي
فاتركه واسمع الآن حديثا بفعل محذوف منصوب بانه خبر كان المقدرة والآن ايضا مفعول اسمع المقدر وصحوا انه
على ربعه التشبير كما صنع في المفعول به بقول اليوم سرت فيه واليوم الجمعة مطلق فيه [illegible] مقدر اسرت اليوم
واسم يطلق يوم الجمعة هذا البحث مثل البحث الذي ذكرناه في زيدا ضربته واشباهه فكما ان زيدا منصوب بعامل مضمر
يفسره ضربته فكذلك هنا التقدير سرت اليوم فحذف سرت [illegible] سرت تفسير الفعل المضمر قبل اليوم والضمير في فيه
يعود الى اليوم واليوم الجمعة يطلق [illegible] التقدير يطلق [illegible] يوم الجمعة فحذف يطلق قبل يوم الجمعة [illegible]
المفعول معه هو المنصوب بعد الواو الكائنة بمعنى مع [illegible] هو المنصوب بعد الواو وهذا احتراز
عما كان بعد الواو الكائنة بمعنى مع ولكن لم يكن منصوبا كقولك كل رجل وضيعته فالواو بمعنى مع ولكن ما بعده مرفوع فلم يكن مفعولا
معه والقيد الثاني قوله الواو الكائنة بمعنى مع وهذا احتراز عما كان منصوبا بعد الواو التي ليست بمعنى مع كقولك خرج زيد
ضاحكا وسيتبين ان ما [illegible] منصوب بعد الواو ولكن ليس بمفعول معه لان الواو هنا للعطف قيل شرط المفعول
معه ان يكون شريك الفاعل على الذي قبله نحو قولك خرج زيد وعمرا فان زيدا وعمرا مشتركان في الخروج وهذا الوجه
ليس بشيء لان قولك كفاك وزيدا درهم [illegible] ليس بشريك للمفعول [illegible] مع هذا مفعول معه وعامل المفعول معه الفعل الذي قبلها اما
لفظا واما معنى [illegible] الواو [illegible] الفعل اللازم متعديا فنصب المفعول معه كلفظة الا في باب الاستثناء كقولك خرج القوم الا زيدا
وكالباء في قولك مررت بزيد ان الباء عاملة والواو [illegible] الباء [illegible] بل العامل الفعل المتقدم وقال الاخفش ما بعد الواو
منصوب على الظرف كلفظة مع كقولك خرج مع زيد وانما ينتصب اذا تضمن الكلام فعلا نحو قولك ما صنعت وأباك واستوى
الماء والخشبة يعني بعد هذا الواو لا ينتصب الا اذا كان قبلها فعل ملفوظ كهذين المثالين او مقدر [illegible]
ومن ابيات الكتاب فكونوا انتم وبني ابيكم مكان الكليتين من الطحال وبني ابيكم مفعول معه والمراد بهم اخوتهم او بنو عمهم
الكليتين [illegible] يعني كونوا [illegible] متصلين بعضكم ببعض كما ان احدى الكليتين متصل بالاخرى ومنه قوله تعالى فاجمعوا امركم
وشركاءكم لان الاجماع العزم على الشيء وشركاءكم منصوب على انه مفعول معه اي اجمعوا مع شركائكم على امركم فحذف على ونصب امركم يعني
اجمعوا امركم الكيد والمكر مع ما شئتم وقرأ بعضهم وشركاؤكم بالرفع على العطف على الضمير في فاجمعوا وجاز العطف هنا على الضمير
المرفوع من غير تاكيد لوقوع الفاصلة بين المعطوف والمعطوف عليه او معنى فعل نحو قولك ما لك وزيدا وما شأنك وعمرا لان المعنى
ما تصنع وما تلابس يعني عامل المفعول معه اما فعل لفظا كما تقدم ذكره او معنى كقولك ما لك وزيدا [illegible] مفعول معه وما استفهام
ولك مبتدا [illegible] تقديره اي شيء ولك جار ومجرور [illegible] خبر المبتدا والاستفهام يقتضي الفعل والتقدير ما تصنع مع زيد وقوله وما شأنك
وعمرا وعمرا مفعول معه وما مبتدا وشأنك خبره والتقدير ما يلابس مع عمرو ولكنه حسبك وزيدا درهم وقطك وكفيك مثله لانها
بمعنى كفاك وزيدا [illegible] حسبك مبتدا ودرهم خبره وكذلك قطك وزيدا درهم بفتح القاف وسكون الطاء وكذلك كفيك وزيدا
درهم بفتح الكاف وسكون الفاء [illegible] هذا المعنى يعني الظاهر ومعنى الجميع كفاك وزيدا درهم فقولك كفى فعل
ماض والكاف مفعوله ودرهم فاعله وزيدا مفعول معه وقال فما لك والتلدد حول نجد وقد غصت تهامة بالرجال التلدد التردد
والتلدد مفعول معه غصت بالغين المعجمة والصاد المهملة اي امتلأت يعني ما تصنع مع التردد حول نجد وتهامة ممتلئة بالرجال
[illegible] والقصد [illegible] من هذا البيت [illegible] وقال فحسبك والضحاك سيف مهند [illegible] والضحاك مفعول معه [illegible] المهند

الهندي فصل وليس لك ان تجره حملا على المكنى فاذا جئت بالظاهر كان الاختيار الجر كقولك ما شأن عبد الله وزيد يشتمه
وما شأن قيس والبر يسرقه والنصب جائز قوله وليس لك ان تجره حملا على المكنى يعني لا يجوز ان يعطف الاسم الظاهر
الذي بعد الواو التي بمعنى مع على مضمر مجرور مثل ان يقول ما لك وزيد وما شأنك وزيد بل يجب ان ينصب زيدا على
انه مفعول معه وانما يجب نصب زيد وما اشبهه هنا لانه لا يجوز عطف المظهر على المضمر المجرور لوجهين
احدهما ان الضمير المجرور بمنزلة حرف الجر [illegible] الضمير المجرور بالاضافة في كون كل واحد منهما حرفا واحدا والمضاف
اليه عوض عن تنوين المضاف واذا كان المضاف اليه ضميرا كان مشابها للتنوين [illegible]
كالتنوين وكما لا يجوز العطف على التنوين فكذلك لا يجوز على الضمير المجرور بالاضافة وبحرف الجر فان قيل كيف
صورة العطف على التنوين قلنا ليس هذا شيئا ملفوظا بل هذا [illegible] تقريب والوجه الثاني ان المضاف اليه
كبعض الاسم وبعض الاسم ضعيف والمضمر ايضا ضعيف والجر ثقيل فلا يجوز عطف المظهر القوي على المضمر
المجرور الضعيف من هذه الوجوه قوله فاذا جئت بالظاهر الى آخره يعني يجوز عطف الاسم الذي بعد الواو التي بمعنى مع
على المظهر المجرور وحاصل هذا الفصل [illegible] ان الفعل الذي يعمل في المفعول معه لفظي او تقديري فان كان لفظيا يجوز
العطف ام لا يجوز وان كان تقديريا اما ان يجوز العطف ام لا فهذه اربعة اقسام القسم الاول ان يكون لفظيا ولا
يجوز العطف نحو جئت وزيدا فهنا لا يجوز العطف لان العطف على المضمر المرفوع بغير تاكيد لا يجوز ومعنى التاكيد
هنا ان يتلفظ بضمير مرفوع منفصل بعد الضمير المرفوع المتصل وفي هذا القسم لا يجوز فيما بعد الواو الا النصب القسم
الثالث ان يكون تقديريا وجاز العطف نحو ما شأن عبد الله وزيد يشتمه فالعطف هنا اولى والنصب جائز على
انه مفعول معه القسم الرابع ان يكون الفعل تقديريا ولا يجوز العطف نحو ما لك وزيدا فالنصب في هذا القسم متعين
فصل واما في قولك ما انت وعبد الله وكيف انت وقصعة من ثريد فالرفع قوله واما في قولك يعني واما الاسم الذي وقع
بعد الواو التي تكون بمعنى مع يكون معطوفا على ما قبله ولا يجوز نصبه في قولك ما انت وعبد الله فعبد الله معطوف
على انت والواو بمعنى مع وانت خبر المبتدا والمبتدا ما والمعنى اي شيء حالك او فعلك مع عبد الله وانما لا يجوز نصب عبد الله
هنا لانه ليس هنا شيء يقتضي الفعل حتى يعمل في المفعول معه لان المقتضي للفعل هو المصدر او الظرف او الجار والمجرور
[illegible] ههنا لفظة انت وانت اسم صريح وليس بمصدر حتى يتضمن الفعل بخلاف قولك ما شأن زيد وعبد الله فانه
يجوز في عبد الله العطف على زيد والنصب على انه مفعول معه لان ما يعمل فيه لفظة الشأن وهو مصدر والمصدر متضمن
للفعل لانه اصل الفعل [illegible] شان يشان شانا اذا قصد [illegible] والظرف متضمن للفعل ايضا والجار والمجرور كذلك
مثال الظرف [illegible] ومثال الجار والمجرور ما لك وعمرا وقوله كيف انت وقصعة من ثريد مثل ما انت و
عبد الله يا زبرقان اخا بني خلف ما انت ويب ابيك والفخر هذا هجو لزبرقان بن [illegible] الفزاري يهجو ابن عمه نصب اخا
على البدل من محل زبرقان او على الشتم وما استفهام بمعنى النفي يعني ليس لك فخر باي شيء والمراد من ايراد البيت
رفع قوله والفخر فانه عطفه على انت ولم ينصبه لما ذكرنا وقال فما القيسي بعدك والفخار مصرع اول هذا البيت قوله وكنتم هناك
[illegible] قيس فالقيسي [illegible] والفخار يعني [illegible] قبيلة القيس [illegible] والمراد من
ايراد البيت عطف قوله والفخار على القيسي ولم ينصبه لان القيسي اسم [illegible] ما انت وعبد الله وكيف يكون انت وقصعة من ثريد قال سيبويه [illegible]
العرب [illegible] كثيرا وهو قليل يعني لا ينصب الاسم الذي بعد الواو التي تكون بمعنى مع اذا كان قبله اسم غير متضمن للفعل الا عند جماعة من العرب

فانهم ينصبونه ويقدرون قبل لفظة كنت او تكون فاذا قدروا فعلا نصبوا المفعول معه بذلك الفعل قال سيبويه ان انت او
تكون [illegible] كنزا يعني انما جوز هذه الطائفة النصب فيما بعدها وكيف خاصة انهم يقولون باللفظ ما كنت انت وكيف تكون
او كنت انت فاذا كثر استعمالهم لفظة كنت وتكون في هذا الموضع يجوزان تحذفا من اللفظ ويعمل عمل الملفوظ قوله وهو
قليل قبل هذا اللفظ المصنف [illegible] لفظ سيبويه يعني نصب الاسم الواقع بعد ما انت وكيف انت قليل وهو شاذ عند اكثر
اهل العرب لانه الاصل عدم تقدير كنت وتكون وما شانك وما انا والسير في متلف يبرح بالذكر الضابط هذا البيت لاسامة الهذلي
متلف اسم مفازة يبرح اي يوقف الضابط الشديد يبرح بالذكر الضابط [illegible] المفازة الرجل الشجاع القوي من
غاية [illegible] وعن طريقها يعني اي شيء حالي مع السير في هذه المفازة والمراد بايراد البيت انه نصب السير على تقدير ما اكون انا
والسير قوله ومنه وما انا والسير والضمير في منه يرجع الى نصب [illegible] اسم [illegible] ما كنت وكيف كنت وهذا
الباب قياسي عند بعضهم وعند آخرين على السماع يعني المفعول معه قياسي عند [illegible] المفعول معه حيث شاء اذا
[illegible] فيه الشروط المذكورة وهذا مذهب سيبويه واكثر النحويين وقال بعضهم هذا سماعي [illegible] المفعول معه
الا ما سمع من العرب انهم ينصبونه المفعول له وهو علة الاقدام على الفعل وهو جواب لمه [illegible]
[illegible] لاقدام الفاعل في الفعل
[illegible] هذا المفعول [illegible] بذلك الفعل [illegible] هذا المفعول علة [illegible] المفعول
لم [illegible] الفعل [illegible] لم [illegible] بالنصب يعني
[illegible] يعني [illegible] هذا المفعول المفعول له لان لام الصلة فيه
مقدرة يعني [illegible] فعل لاجل هذا المفعول فان قيل [illegible] الضرب علة التاديب فكيف يكون التاديب الذي هو
المفعول له علة للضرب [illegible] كل واحد منهما علة للآخر من وجه واحد اما اذا كان احدهما علة للآخر من
وجه وكان الآخر علة له من وجه آخر جاز فالضرب علة التاديب باعتبار ان التاديب حصل بسبب الضرب ولولا الضرب
لم يتادب المضروب والتاديب علة للضرب باعتبار ان [illegible] التاديب الضرب حصل [illegible]
[illegible] ان التاديب [illegible] الضرب [illegible] الضرب [illegible] وكان علة الضرب
محصول هذا [illegible] حصول التاديب [illegible] وفيه ثلث شرائط ان يكون مصدرا وفعلا لفاعل الفعل المعلل
وان يكون [illegible] فان فقد شيء منها فاللام كقولك جئتك للسمن واللبن [illegible] وخرجت اليوم لمخاصمة
زيد [illegible] الشرط الاول ان يكون مصدرا لان الاسماء قسمان جثة وحدث فالجثة لا يجوز [illegible] علة
[illegible] الشرط الثاني ان يكون فاعل الفعل وفاعل المفعول له واحدا الشرط الثالث يكون وجود الفعل ووجود المفعول له في
زمان [illegible] فان فقد شيء منها فاللام يعني فان [illegible] واحد من هذه الشرائط يجب ادخال
لام العلة على المفعول [illegible] يجب ذكر اللام هنا ولا يجوز حذف اللام [illegible]
ليس بمصدر حتى يجوز [illegible] بل هو جثة والجثة لا يكون علة قوله واكرامك الزائر يعني اذا قلت جئتك لاكرامك الزائر
لا يجوز حذف اللام من قوله [illegible] فاعل المجيء [illegible] وليس فاعل المفعول له وهو
[illegible] وفاعل المجيء واحدا [illegible] حذف اللام [illegible] الخروج في هذا اليوم والمخاصمة كان
في [illegible] هذا المثال [illegible] في بيان حكم المسئلة المفاعيل [illegible]

وثانيها

وثاني المفعول له [illegible] المتقدم [illegible] فاعل الفعل وفاعل المفعول له يكون [illegible]
[illegible] اليوم [illegible] شرائطها [illegible] المصدر الذي هو مفعول له من
عين لفظ الفعل ويكون معرفة ونكرة ويجتمعان العجاج في قوله يركب كل عاقر جمهور مخافة وزعل المحبور والهول من
تهول الهبور [illegible] المفعول له معرفة ونكرة وهذا خلاف [illegible] فانه [illegible] ان يكون نكرة قوله يركب
[illegible] كل [illegible] عظيم [illegible] العظيم [illegible] مخافة
هذا مفعول له نكرة اي المخافة الصياد [illegible] الرمل العظيم وقوله وزعل المحبور الزعل بالزاء المعجمة والعين المهملة
النشاط هذا مفعول له معرفة بالاضافة [illegible] الرمل [illegible] الصياد قوله والهول
من تهول [illegible] معرفة بالالف واللام [illegible] جمع [illegible]
الموضع المنخفض [illegible] الحال تشبه الفاعل والمفعول من حيث انها
فضلة [illegible] منه [illegible] الحال [illegible] المفعول [illegible] هيئة الفاعل والمفعول
[illegible] الجمع والتفريق [illegible]
من ان الحال تشبه المفعول به والمفعول فيه وهو الظرف اما شبهه بالمفعول به فمن حيث ان الحال تجيء بعد تمام
الكلام ويكون فضلة كما ان المفعول به [illegible] المفعول فيه فمن حيث ان [illegible] في الحال كما في المفعول
قوله اما الظرف [illegible] هذا شبه [illegible] المفعول به والمفعول فيه والحال وهو كون الثلثة فضلة و
شبه يكون من الحال والمفعول فيه خاصة ان المفعول به يكون معرفة ونكرة والحال لا يكون الا نكرة والباقي ان المفعول
[illegible] الفاعل والحال [illegible] المفعول [illegible] الحال يكون [illegible]
الفرق بين الحال [illegible] المفعول فيه [illegible] ان المفعول فيه غير الفاعل والمفعول به والحال هو هو والحال فاعلا كان
ومفعولا والثاني ان المفعول فيه يجوز تقديمه على عامله المعنوي [illegible]
[illegible] لا يجوز تقديم الحال على عامله المعنوي [illegible]
والحال [illegible] الصفة [illegible] صفة [illegible] زيد [illegible] حال [illegible]
[illegible] والحال تشبه التمييز [illegible] الحال [illegible] الفاعل والمفعول كما ان التمييز [illegible]
[illegible] حالا من [illegible] وقد يكون منهما اي من
الفاعل والمفعول [illegible] على الجمع اي يكون حالا منهما [illegible]
[illegible] والتفريق [illegible] حالا [illegible] مصعدا ومنحدرا اي
كان مصعدا [illegible] منحدرا وقال عنترة متى ما تلقني فردين ترجف روانف اليتيك وتستطارا رجف تحرك
لانه جواب الشرط [illegible] الخارج [illegible]
[illegible] والمراد
هنا تحرك [illegible] اطراف اليتيك [illegible]
[illegible] مصعدا و
[illegible] كقولك لقيته مصعدا ومنحدرا هذا مثال الحال
المفرق [illegible] مصعدا [illegible] منحدرا [illegible] فان قيل [illegible] الحال

الحال

تجيء لبيان هيئة الفاعل او المفعول مثل ضربت زيدا قائما وهذا زيد قائما فقائما في المثالين حال من الفاعل
والمفعول وتجوز ان قائما في المثال الاول حال من فاعل مقدر لان التقدير استقر في الدار قائما فالضمير في
استقر هو ذو الحال وقائم في المثال الثاني حال من مفعول فعل مقدر لان المعنى انبه على زيد قائما فزيد مفعول لمعنى
لفظ هذا من معنى الفعل وعاملها اي عامل الحال الفعل او شبهه من الصفات او معنى الفعل كما في زيد في الدار
عمرو قائما فعل باسمائه قائما فيها اي في الحال فعل مع شبهه اي شبه الفعل والمراد بشبه الفعل اسم الفاعل والصفات المشبهة
باسم الفاعل نحو هذا خارج من البيت خارج اسم فاعل بمعنى الحال ومعنى خرج حاكيا وهذا حار عنيف شابا
اي حين كونه شابا قيل او معنى فعل اراد به ما يمكن فيه تقدير فعل كقوله ما شانك قائما اي ما تصنع قائما ويريد الله
جالسا وهذا زيد قائما اي انبه واشير اليه حال كونه قائما لان ها وهذا التنبيه وذا للاشارة وبالمر راكبا اي اصبح واقفا
وفي التنزيل وهذا بعلي شيخا العامل في شيخا اي هذا بعلي اشير اليه شيخا وفي الحال كونه شيخا وقال بعض الكوفيين ان
ما تصنع حال كونهم معرض انه لكن او لعط وليت ولعل وكان ينصبنها ايضا لما فيهن من معنى الفعل نحو هذا لملبه
من بين الحان ينصب الحال وهي على الات مختومات تقول ليت زيدا لقيتا راجع معده المتمني زيدا في حال كونه قبرا
راجع مع كونه مقيما حال هو عاملها في ليت من معنى الفعل وهو التمني ولم يرجع خبر ليت ولو قلت عليهم زيدا راجع مقبلا
راجع هو العامل في الحال ويعول لعل زيدا اذا قامنا قادم من السفر فقائما حال وعاملها في لعل من معنى الفعل والتقدير ارجو
زيدا في حال كونه قائما قادم ويقول كان زيدا اسد راكبا اي اشبه زيدا بالاسد في حال كونه راكبا فالاول يعمل فيها متقدما او
متاخرا والثاني لا يعمل فيها الا متقدما وقد يعمل في مررت راكبا بزيد ان يعمل فيها مطلقا من زيد المجرور اراد بالاول ما يكون
العامل فعلا او شبه فعل واراد بالثاني ما يكون العامل معنويا يعني اذا كان العامل في الحال فعلا او شبهه جاز تقديم الحال على ذي
الحال وعلى العامل تقول جاء زيد راكبا وجاء راكبا زيد وراكبا جاء زيد لان العامل متصرف يجوز تصرف الماضي والمستقبل
وغيرها من التصرفات واذا كان متصرفا في نفسه واذا كان قويا جاز تعمله متقدما ومتاخرا وان كان العامل معنويا فلا يقوى
لانه ليس هناك لفظ الفعل حتى يتصرف واذا كان لا يتصرف العامل فلا يتصرف في الحال يعني لا يتقدم الحال على ذي الحال واذا
كان العامل معنويا تقول هذا زيد راكبا ولا تقول هذا راكبا زيد لان هذا عامل معنوي قوله وقد يتعلق
مررت راكبا بزيد يعني اكثر النحويين على انه لا يجوز تقديم حال المجرور على المجرور لان مررت واشباهها عاملة في المجرور بواسطة
حرف الجر فلو قدمت الحال على حرف الجر لكان عمل الفعل فيما هو بعض المجرور قبل حرف الجر وهذا لا يجوز لان المجرور
لا يتقدم على الجار لان الجار عامل معنوي ضعيف فاذا لم يجز تقديم المجرور على الجار لكان لا يتقدم الحال التي هي بعض المجرور
على الجار فعلى هذا لا يجوز مررت راكبا بزيد فان راكبا حال من الضمير في مررت جاز وان كان حالا من زيد لم يجز لما ذكرنا
قوله كما يقع الصفة مصدرا اراد بالصفة اسم الفاعل والمفعول
وكثر ان يقع الحال مصدرا كما يقع الصفة مصدرا في مقام فاعل
والصفة المشبهة بمعنى الحال لا اسم فاعل او مفعول فكذلك اسم الفاعل والمفعول كما ان في بعض المواضع بمعنى المصدر
فكذلك يكون المصدر بمعنى الحال وما كان ذلك الا ان المصدر يكون لما سواه فاعل ومفعول فاسم الفاعل والمفعول ايضا
لا يدوان يكون لهما مصدر فيكون كل واحد من الفاعل والمفعول لازما للمصدر والمصدر لازما لهما فلهذا تقام بعضها مقام بعض
قوله قم قائما معناه اسم فاعل اقيم مقام المصدر وهو قم قياما وكقوله على حلفة لا اشتم الدهر مسلما ولا خارجا من في
زور كلام هذا البيت للفرزدق وسبب هذا انه تاب في عاهدت ربي وانني لبين رتاج قائما ومقام اراد بالرتاج
باب الكعبة وبالمقام مقام ابرهيم واللام في لبين بمعنى في والمعنى في بين رتاج الكعبة ومقام ابرهيم حلفت

حال كونه قائما هناك مؤكدا مقام حلفت على رتاج وقائما حال وقعت بين المعطوف والمعطوف عليه قوله
على حلفة لا اشتم الدهر اي لا اشتم ابدا مسلما ولا خارجا من في زور الكلام من في خارجا اسم فاعل اقيم مقام المصدر
وتقديره ولا يخرج خروجا من في اي من فمي الزور والكذب وذكر قوله صبرا وذكر الى اشارة الى قيام المصدر مقام
الحال الصبر الحبس وحقيقته حبس النفس عما تشتهيه فالصبر هنا مصدر اقيم مقام مصبورا وهو حال عن الضمير الغائب
في قتلته وكذلك جميع الامثلة الباقية مصادر اقيمت مقام الحال ولقيته فجاءة وعيانا وكلمته مشافهة فجاءة وفجاءة بالمد والقصر
بمعنى مفاجيه وهو اخذ شيء او اتيان على شيء بغتة وفجاءة مصدر اقيم مقام مفاجيا العيان والمعاينة الرؤية بالعين
وعيانا مصدر اقيم مقام معاينا الكفاح والمكافحة استقبال ومواجهة احد العدو قرن من آخر في الحرب من غير حائل و
كفاحا اقيم مقام مكافحا اي مقابلا ومعاينا وكلمته مشافهة المشافهة جريان الكلام بين اثنين او جهين وجها فهو اقيم
مقام مشافها واتيته ركضا وعدوا ومشيا ركضا اقيم مقام راكضا وعدوا اقيم مقام عاديا ومشيا اقيم مقام ماشيا واخذت عنه
سمعا سمعا مصدر اقيم مقام سامعا يعني اخذت عنه الكلام في حال كوني سامعا منه لا برسالة او واسطة احد او مصبورا
ومفاجيا ومعاينا وكذلك البواقي هذا اشارة الى انه لا مثله يعني قولهم مثلت صبرا معناه مصبورا وكذلك البواقي الامثلة مصادر
اقيمت مقام الفاعل او المفعول وليس عند سيبويه بقياس والمبرد انه حامد من الجوهر وهو حال على الفعل
اما نه المصدر مقام الحال ليس بقياس عند سيبويه بل يقتصر فيه على ما سمع من العرب يجوز ما سمع ولم ينقله والمبرد
ان يعمل الحال انه لم ينقل من العرب وحال المبرد ذكر ما دل عليه الفعل فاجاز اتانا رجلة وجاءت
الرجل والسرعة نوع من الاتيان عليها فكان انا نضرب الان الضرب لمن حصل الاتيان وان وقعا فلا
كان كذلك فلا بد لما يليها الحال بعض ما يبني على الاقدام مصدر واسم غير الصفة والمصدر اذا وقع في هذا الباب
نحو هذا بسرا اطيب منه رطبا المعنى في مثل اي ما يرجع الى الصفة والمصدر يجوز ان يجعل اسم غير مشتق من الفعل
حالا اذا كان دالا على هيئة الفاعل او المفعول نحو هذا بسرا اطيب منه رطبا اي هذا المشار اليه من ثمر النخل اذا كان
بسرا احسن واطيب من حال كونه رطبا هذا تفضيل البسر على الرطب لثمرة بكرة النخل المشار اليها والعامل في رطبا
اطيب واما العامل في بسرا اختلف فيه فقيل عامله هذا لان فيه معنى التنبيه والاشارة وقيل كان المقدر وتقدير
اذا كان بسرا وقيل عامله اطيب فاطيب على هذا القول عامل في بسرا ورطبا واعلم ان المتكلم بهذا الكلام فان كان
في حال كون ذلك التمر بسرا فاضمر اذ كان لان زمان كونه بسرا او رطبا قد مضى ولفظة اذ كلمة للماضي يقول هذا
بسرا اطيب منه رطبا بعد هذا التمر اذ كان بسرا اطيب منه اذ كان رطبا وان كان اشار اليه في حال كونه
طلعا فاضمر اذا كان لان زمان كونه بسرا او رطبا يأتي بعد فهو مستقبل ولفظة اذا للمستقبل فيقول هذا بسرا اطيب
منه رطبا تقديره هذا التمر اذا كان بسرا اطيب منه اذا كان رطبا وكان على المقدرين تامة بمعنى جاء ومعناها
حدث ووقع وجاء البر قفيزا وصاعين وتقديره كلت البر حال كونه قفيزا يعني ظاهر بعد كلمته مقدرا
انه كان قفيز بما اكثر وما اقل من قفيز تقدير قفيز حال وهو اسم جامد وقوله وصاعين يعني ان شئت قلت جاء البر قفيزا
وان شئت قلت جاء البر صاعين وكلمته فاه الى في فاه اي فمه وهو اسم جامد اقيم مقام الحال وتقديره كلمته موضعه
في حين قيد كما يقال كلمته مشافهة وبايعته يدا بيد المبايعة جريان البيع والبيعة بين اثنين والمراد هاهنا جريان
البيع بين اثنين بيدا اسم جامد اقيم مقام الحال والتقدير بايعته اخذ مالي عليه ومعطيا مالا علي من العوض يعني هذا
لا نسيئة وبعت الشاة شاة ودرهما الشاة جمع الشاة ودرهما معطوف على شاة وشاة اقيم مقام الحال مالا حصة

بعت الشاة اعطي شاة وآخذ درهما وحقيقته بعت الشاة معطيا شاة واخذا درهما بعني كل شاة بدرهم ويجيء له
حسابه بابا بابا اسم جامد اقيم مقام مبوبا وهو حال عن الحساب في قوله حسابه وهو اسم مفعول من بوب الكتاب تبويبا
اذا جعله مفصلا اي جزءا كل نوع في موضع منفرد اي بعضه يقول بينت له حسابه بابا بابا اي من غير ان يكون لفظه بابا بابا الا ان تخرجه
على باب امره واحدة ... الكتاب جميع الكتاب وصاحبها يجوز ان يكون نكرة وذو الحال معرفة وحقها اي
حق الحال ان يكون نكرة لانها لو كانت معرفة وذو الحال معرفة لاشتبه الحال بالصفة وجعلت نكرة لعلة اخرى وهي ان الحال خبر
عن هيئة ذي الحال والخبر حقه ان يكون نكرة لما ذكرنا في خبر المبتدأ وانما قال وحق ذي الحال ان يكون معرفة لان الحال حكم
عليه والمحكوم عليه لا بد ان يكون معرفة ليعرفه المخاطب حتى يحصل فائدة مما يخبر عنه لان الرجل اذا لم يعرف المخبر عنه لا يحصل له
فائدة من خبره ولانه لو كان الحال نكرة وذو الحال ايضا نكرة لاشتبه حال ذي الحال النكرة بصفته في قولك رايت رجلا
راكبا فانه لا يعرف ان راكبا هنا صفة او حال واما ارسلها العراك ومررت به وحده وجاءوا قضهم بقضيضهم و
فعلت جهدك وطاقتك فمصادر قد تكلم بها على نية وضعها في موضع ما لا تعرف به كما وضع فاه الى في موضع مشافها
وهي معتركة ومنفردا وقاطبة وجاهدا يعني قلنا ان الحال لا يكون الا نكرة وفي هذه الامثلة الحال معرفة فما وجهها قوله وجهها
انها مصادر ونعت في موضع الحال والمصدر اصل الفعل واسم الفاعل والمفعول وغير ذلك مما اشتق فاذا كان المصدر
هو الاصل يجوز ان يقام مقام المعرفة ومقام النكرة والواحد والتثنية والجمع احد الامثلة ارسلها العراك الضمير يرجع الى
الابل والعراك والمعاركة مشترك ... من التخصيص ... ويستعمل في الازدحام الشديد بحيث ... بعضهم بعض القوم
بعضا اقيم العراك مقام معتركة يعني خلى ذلك الابل مرة واحدة حتى ... وازدحمت في الطريق وفي ...
بحيث ... لا ... اسم الجنس ... مررت به وحده ... مصدر
بلا اضافة اقيم مقام اسم الفاعل النكرة المنصوب على الحال ... مررت به منفردا اي لم يكن معه احد ... الغير
او جعلته ... الضمير ويجمع تقول مررت بهما وحدهما ومررت بهم وحدهم ومررت بها وحدها
ومررت بهن وحدهن وقيل منصوب على المصدر تقديره مررت به يتوحد او ينفرد وحده ... منفردا وحده
ونحوه في محل النصب بالحال الثالث جاءوا قضهم بقضيضهم اي قاطبة وهي بمعنى قاطبة جميعا والقض الكسر والتفريق
وهو هنا بمعنى القاض اي الكاسر والقضيض بمعنى المقضوض اي المكسور يعني جاءوا جميعا مزدحمين بحيث كسر بعضهم
بعضا من الازدحام وكان بعضهم كاسرا وبعضهم مكسورا فقوله مصادر قد تكلم بها يعني العراك ووحده وقضهم وجهدك
وطاقتك هذه كلها مصادر معرفة ولكن وضعها في موضع النكرة كما بينها في قوله معتركة ومنفردا وقاطبة وجاهدا قوله
وطاقتك هذه مصدر وضعها في موضع مطيقا كانه قال فعلته جاهدا وفعلته مطيقا والطاقة ... ويستعمل فعلته
طاقتك بمعنى ... استعمال ... وهذه المصادر قوله ومن ... الجماء الغفير ...
... اللفظ ... التي جعلت مثل هذه المصادر في وقوعها
موقع الحال لفظة الجماء الغفير الجماء الكثير الغفير ... بالمد اسم بمعنى المجموع وهي المجموع من الجم وهو الجمع الغفير
بمعنى الغافر وهو الساتر من الغفر وهو الستر والغفير صفة الجماء كانك قلت مررت بهم جماء غافرين اي جاءوا معينين
اي قائمين وعشائرهم ... وتنكير ذي الحال غالبا ... اذا قدم عليه كقوله لمية موحشا
طلل قديم يعني اذا كانت الحال مقدمة على ذي الحال يجوز ان يكون ذو الحال نكرة لانه لا يجوز ان يجعل موصوفا والحال صفة
فالصفة ... الحال لانه لو كانت الحال ... المعنى وصفا لذي الحال فجعلها في اللفظ وصفا له اولى ليكون اللفظ والمعنى

نحو قصير لغلام حاز وخلف ... ولا يجعل حالا عند اكثر النحويين وقال بعضهم هي جملة صفية وحالا
كلاهما اذا قدمت الحال على ذي الحال لا يمكن ان تجعل الحال صفة لان الصفة لا تتقدم على الموصوف فتعين ان يكون حالا
البيت ... اسم امراة ... موحشا طلل قديم ... اسم امراة موحشا حال من طلل وقد قدمت عليه ...
ديار هذه المراة طلل موحشا ... المنزل الذي ... الطمع ... والحال المؤكدة هي
التي تجيء على اثر جملة عقدها من اسمين لا عمل لهما لتاكيد خبرها وتقرير مؤداه ونفي الشك عنه اراد بالحال المؤكدة التي تؤكد حال الجملة
المعنى الذي ... من الحال ... فاذا كان المعنى الذي ... عليه الحال ... في الجملة ... لذلك المعنى ...
في اسمين يكون احدهما مبتدأ والآخر خبرا قوله لا عمل لهما يعني لا يكون كل واحد من هذين الاسمين اعني الاسم الذي هو
المبتدأ والاسم الذي هو الخبر عاملا في شيء ... التاكيد ما تخبر به هذه الجملة يعني ...
خبر المبتدأ ... المعنى ... تقريره ... مؤداه ... الخبر ... المعمول ...
... والمراد ... مؤداه ... هذه الجملة ... الشك ... عنه ... الحال
... هذه الجملة ... الحال ... الحال ... كلا ... مؤكدة
الحال المنتقلة ... ذي الحال ... الحال ...
زيد ابوك عطوفا ... مثال المؤكدة وذلك نحو زيد ابوك عطوفا العطوف كثير العطف وهو ... والشفقة
يعني هذا مثال الحال المؤكدة معنى العطف ... الاب ... والشفقة على الولد فاذا كان ... يعني
العطف ... كونه عطوفا ... الحال المؤكدة ... معنى العطف ... الاب
من امثلة وهو زيد معروفا المعروف مفعول من العرفان قوله معروفا حال مؤكدة ... اذا قلت هو زيد صار معروفا
بالعلم ... الحال ... مؤكدة وهو الحق بينا اي ظاهرا فاذا ...
الى الحق ... بينا ... بينا ... ذكرها ... الحال المؤكدة العراك كيف
حققت بالعطوف الابوة وبالمعروف ... كيف حققت اي كيف ...
... معنى العطف ... يعرفه المخاطب ... هو زيد
معرفة المخاطب ... معروفا ... يعرفه المخاطب ...
وقلت هو الحق ... البيان ... الحال المؤكدة خبر المبتدأ ... مصدقا حال مؤكدة
وهو الحق مصدقا لما بين يديه يعني القرآن مصدق الكتب المتقدمة من التوراة والانجيل ... مصدقا حال مؤكدة
لما ان ... معنى التصديق ... القرآن ... مصدقا ... الكتب المتقدمة ... كلها متفقة
في اصول الدين ... يا كل العبيد اكلا ... وتحقيقها ... حلا ... نفسه
قوله كما ياكل العبيد صفة لاكلا محذوف ... اكلا مثل اكل العبيد هذا الكلام معنى العبودية
الحال وهو ... معنى العبودية ... الحال معنى العبودية ... الحال مؤكدة ... وتقول انا فلان بطلا
شجاعا ... منتسبا ... الحال المؤكدة ... اذا كان المخبر
عن نفسه معروفا بهذه الصفات ... شرط الحال المؤكدة ان يكون معناها ... موجودا في ذي الحال ... معروف ... وقلت
زيد ابوك منطلقا او اخوك ... الصداقة ... زيد اخوك منطلقا ... ايضا
كما احلت في زيد ابوك منطلقا ... الحال ... زيد ابوك في حال الانطلاق وليس بابك

وعن حال الانطلاق وهذا محال لان الحال كيف يكون اباه في حال دون حاله وكذا الكلام كيف يكون اخا في حال دون حال
قوله اذا اردت النسب والصداقة السببي احترازا عن البنوة من غير ان له معنى فان اردت نحو هو زيد ابوك
منطلقا واردت نحو كنا بابوك عنه بالاب الحقيقي بل باب السببي بان يقول احد اخبرك بالبنوة فهذا الكلام يصح لانه
ربما لحق بالبنوة حال الانطلاق دون حال الجلوس ولا فائدة وكذا لو اردت نحو هو زيد اخوك منطلقا واردت بالاخ
الصداقة جاز لانه ربما اخذه صديقا في حال الانطلاق دون غيره والعامل فيها اثبت او احق مضمرا يعني العامل في الحال
المؤكدة مضمر وهو حق او اثبته فاذا قلت زيد ابوك عطوفا كان التقدير اثبت هذا المعنى او احق وكذا في امثاله
فصل وقد يقع الجملة حالا لانه لا يخلو من ان يكون اسمية او فعلية فان كانت اسمية فالواو وانما جاز وقوع الجملة حالا لان
حكم الجملة حكم النكرة فتشابه الحال المفردة نحو راكبا وجالسا ولا فالواو اي اثبات الواو فيها لانه قبل المبتدا الذي هو مع
خبره حال لا فلا يجوز مع الضمير وقد يجيء بغير الضمير لاول نحو جاء زيد وعمرو امامه فالواو في وعمرو واو الحال وعمرو مبتدا
وامامه خبره والجملة في موضع الحال والضمير البارز في امامه يرجع الى ذي الحال وهو زيد ولا يجوز اسقاط الضمير
من هذه لو اشتباهه لانه لا يفيد والثاني كقولك جاء زيد وعمرو قائم فهنا لم يكن ضمير يرجع الى ذي الحال وهو يتقيد فالضابط
في اسقاط الضمير يتعلق بافادة الكلام فان كان يفيد الكلام باسقاط الضمير جاز اسقاطه والا فلا واما اسقاط
الواو عن الجملة الاسمية فيحمل على الشذوذ واما شذوذ من قولهم كلمته فوه الى في فوه مبتدا والى في خبره والجملة في موضع
النصب بالحال وعلامة الحال محذوفة وهذا شاذ لانه قد تكلم بهذا واحد من العرب وخالفه غيره وحقه ان يقول وفوه الى في
وتقديره وفوه موضع الى في او قريبه الى في وما يعتبر عليه في البديهة فاني ما يجب معطوف على كلمته فوه الى في نحو حرف
عطف والحال العامل كلمته فوه الى في ما يجب ان يطلع عليه وان يجد بعض الندور بعض فان حمله من هذا النوع غير ما ذكرت
يكون نادرا مثل كلمته فوه الى في واما اتيته عليه جبه وشي معناه مستقر عليه جبه وشي يعني عليه جبة وشي في الظاهر
جملة اسمية وحذف واقع في موضع الحال وليس عند واو الحال فكان ذلك بعض الناس ولكن ليس كذلك لان تقديره
اتيته مستقرا عليه جبه وشي فمستقر هو الحال وهو مفرده فان كانت مفردة فلا يكون فيها واو والحال لا تستعمل الا بكون
فيما اذا كانت الحال جملة والوشي نوع منقوش من البرود اضافة جبه الى وشي اضافة معنوية بمعنى من مثل ثوب خز وان
كانت فعلية لم يخل من ان يكون فعلها مضارعا او ماضيا فان كان مضارعا لم يخل من ان يكون مثبتا او منفيا فالمثبت بغير
واو نحو جاء زيد يسرع والمنفي بالواو وبغيره والماضي لا بد معه من قد ظاهرة او مقدرة قوله فالمثبت بغير واو يعني ان كان الحال
فعلا مضارعا مثبتا لا يجوز دخول الواو فيه لان الاصل في الحال ان يكون اسم فاعل واذا كان اسم فاعل لا يجوز دخول الواو
عليه فكذلك الفعل المضارع مشابه لاسم الفاعل في معنى اثبات الفعل والحركات والسكنات فلا يجوز دخول الواو عليه نحو
جاء زيد يضحك كما تقول جاء زيد ضاحكا ولانه دخل الواو يوهم استيناف الكلام وينقطع الفعل المضارع عن ان يكون
جملة فعلية لا محالة اقلت جاء زيد يضحك فيضحك جملة فعلية فاذا قلت جاء زيد ويضحك يعد زيد وهو يضحك فالجملة اسمية
قوله وقد جاء في المنفي لا يعرف يعني يجاز في الحال اذا كان فعلا مضارعا منفيا دخول الواو عليه واسقاطها نحو
جاء زيد لا يتكلم فحذف الواو لما من الفعل المضارع وبين اسم الفاعل من المشابهة المذكورة واثباتها لما بينهما من المخالطة
في المعنى لان اسم الفاعل يثبت صفة التكلم له في الحال نحو جاء زيد متكلما والفعل المضارع ينفي تلك الصفة عنه
اذا كان عليه حرف نفي كقولك جاء زيد لا يتكلم قوله وكذلك الماضي يعني وكذلك يجوز في الماضي اثبات الواو وحذفها سواء كان
منفيا او مثبتا لانه بعد هذا اللفظ مطلق لان الضمير يرجع الى الماضي وما مر انه الماضي المستقبل المثبت واعلم ان الماضي المثبت

له من لفظ قد ظاهرة او مقدرة لان قد يقرب الماضي من الحال فاذا لم يكن قد يكون بين زمانا الماضي وزمان الحال
بعد فلا يناسب حينئذ جعل الماضي حالا تقول جاء زيد قد ضحك وجاء زيد وقد ضحك وجاء زيد ضحك جاء زيد
وقد ضحك بحذف الواو لان الفعل الماضي اذا كان معه قد قرب من اسم الفاعل من المشابهة معنى الحال فكما تقول جاء زيد
ضاحكا بلا واو فكذلك تقول جاء زيد وقد ضحك واما اثبات الواو فلما بينهما من المخالفة في الحركات والسكنات فلا يحصل
كمال التناسب المنفي لان قد للتحقيق فاجتماعه مع حرف النفي تناقض فصل ويجوز حذف العامل الرافع الذي للحال
اذا لما جرى الظرف لا يعتاد الشيء من الحال وبينه نحو لما حكم وزيدا قالوا مجتنبا والجيش يقاد يعني قد جاء
في اول الحال ان الحال شبيه الظرف فاذا كان الحال شبه الظرف كما انه يجوز ان لا يكون يرجع لفظ من الظرف الى متعلقه و
هو المستقر في قولك زيد خلفك والتقدير زيد استقر خلفك وكذلك يجوز ان لا يكون راجع من الجملة الواقعة حالا الى متعلقها و
هو ذو الحال سواء كانت الجملة اسمية او فعلية وحذف الراجع ليس بجائز مطلقا وانما يجوز في موضع لا يبطل معنى الكلام
الراجع مثل جاء زيد وعمرو ما في قولك جاء زيد وغلام قائم فلا يجوز حذف الراجع من غلامه الى زيد لانه يبطل معنى الكلام
بحذف الراجع قال الشاعر وقد اغتدي والطير في وكناتها بمنجرد قيد الاوابد هيكل هذا البيت من قصيدة امرئ القيس اغتدي
اي اخرج في وقت الغداة والوقف والطير حال والحال الوكنات جمع الوكنة بضم الواو وضم الكاف وهي مأوى
الطير منجرد اي برس بمجرد والمنجرد السريع وقيل القصير الشعر قيد الاوابد اي يقيد وحبس الوحش اذا حمل عليها
والاوابد جمع ابدة وهي الوحش كانه يمنعها الهيكل صفة المنجرد وهو عظيم الجثة يقول اخرج بفرس هذه
صفته وطلب الصيد اول الصبح قبل ان يطير الطير من وكناتها والمراد من البيت قوله والطير في وكناتها فانه
جملة واقعة حالا وليس منها راجع الى ذي الحال فصل وقد ينتصب الحال بعامل مضمر كقولهم للمرتحل راشدا مهديا مصاحبا
معانا بالصحابة ذهب وللقادم مأجورا مبرورا اي رجعت للمرتحل الذي ذهب الى السفر قوله راشدا اي اذهب في كونك راشدا
اي واجدا الطريق المستقيم وطريق الخير والرجوع الى المراد ومهديا مفعول من هدى يهدي اذا دل احد الى الطريق
المستقيم ومصاحبا بفتح الحاء مفعول من صاحب ومعانا مفعول من اعان يعني ارشدك الله وهداك وورزقك من يصحبك
ويعينك كما يجب والقادم الذي رجع من السفر الى وطنه وتأتي رجعت الى وطنك حال كونك مأجورا اي مرزوقا اجرا وثوابا
في سفرك وقد الحج المبرور المقبول لحجة او غيره من الطاعات وان انشدت شعرا وحدثت حديثا قلت صادقا باضمار قال انشدت
على بناء المجهول والضمير في انشدت المفعول الاول اقيم مقام الفاعل وشعرا هو المفعول الثاني وحدثت مثله وتقديره اي
حدثت حديثا لحذف وحديثا المفعول به وقوله صادقا حال من قرأ عليك شعرا وحدثك حديثا تقديره قال هذا الشعر صادقا
وحدث هذا الحديث صادقا اي في حال كونه صادقا في هذا الشعر او في هذا الحديث واذا رايت من يتعرض لامر قلت
متعرضا لعنن لم يعنه اي دنا منه متعرضا التعرض التعدم لطلب شيء العنن ما يعن اي يحدث ويظهر متعرضا حال و
ذو الحال مع فعله محذوف يعني اذا رايت احدا جاء بامر يقول متعرضا لعنن لم او دنا من هذا الامر حال كونه متعرضا اي متقدما
لعنن اي لامر لم يعنه اي لا يعنيه وهذا مثل يضرب فيمن طلب شيئا ليس من شانه ولا يستحق طلبه يقال دنا فلان متعرضا لعنن
لم يعنه ومنه اخذته بدرهم فصاعدا او بدرهم فزائدا اي فذهب الثمن زائدا او صاعدا صاعدا بمعنى زائدا وهو حال من ذي حال
محذوف والتقدير اخذت هذه الثياب بعضها بدرهم وبعضها باكثر من درهم وذو الحال هو الثمن اي فذهب الثمن حال
كونه زائدا على درهم والتمثيل هذا في مبيع متعدد عدده كثير بيع او اكثر اد فقطعت او اكثر يعني اشتريت ثوبا بدرهم
والثوب الاخر اشتريته باكثر من درهم وفي هذا اخر ولا يجوز عطف صاعدا او زائدا على ما قبله بالواو لو عطفت على الفاعل لكونه شاه

ظاهراً ان هذا المنصوب فكيف يعطف على المرفوع ولا يجوز عطفه على الدراهم لانه حينئذ يكون معناه اخرته بدرهم ولا دلالة على الدرهم في مرة فالفاء في فصاعدا تقتضي التعاقب والتقا فيحينئذ اخذ المبيع بالدرهم والزائد في مرة واحدة فاذا لم يجز العطف تعين النصب ولا يجوز وصاعدا بالواو وثم صاعدا لان الواو تقتضي العطف والجمع وثم تقتضي التراخي وليس التراخي ولا الجمع مرادين هنا بل المراد التعاقب من غير تراخ فاذا كان كذلك يتعين الفاء **ومنه تميميا مرة وقيسيا اخرى اى تتحول** ومنه اى من الحال المنصوب بعامل مقدر والتقدير اتتحول وتنقلب تميميا مرة وقيسيا اخرى فتميميا وقيسيا منصوبان على الحال اى بتشبه وتنتسب الى قبيلة تميم مرة والى قبيلة قيس اخرى **ومنه قوله تعالى بلى قادرين اى نجمعها قادرين** قادرين حال وعاملها مع ذى الحال مضمر وهو نجمعها اى نجمع العظام في حال كوننا قادرين على ذلك **التمييز ويقال له التبيين والتفسير وهو ما يرفع الابهام في جملة او مفرد بالنص على احد محتملاته مثاله في الجملة طاب زيد نفسا** يعني التمييز والتبيين والتفسير كلها بمعنى واحد والمراد بالجملة ان يكون الابهام في انواع محتملات الفعل وبالمفرد ان يكون الابهام في انواع محتملات الاسم كما يأتي ذكر قوله بالنص على احد محتملاته النص الاظهار المحتملات جمع المحتملة مفعول من احتمل لفظه معين اذ التمييز واشتماله على التمييزان تذكر فصلا وفاعلا واسما وله محتملات كثيرة ولم يدر المخاطب مراد المخاطب من تلك المحتملات من غير التمييز مراده بلفظ صريح مثاله في الجملة طاب زيد نفسا فان لفظ طاب مبهمة تحتمل ان يكون المراد طاب قلب زيد او وجهه او نسبه او نفسه او غير ذلك مما يمكن احتماله من جهة الابهام بقوله نفسا فاذا ذكر نفسا تبين ان طاب هو النفس لا شيء آخر فان قيل التمييز يشبه الحال في انه كل واحد منهما يبين هيئة ما فما الفرق بينهما قلت الحال يرفع الابهام الحاصل في الحركات والسكنات الصادرة عن الفاعل او المفعول والتمييز يرفع الابهام الحاصل في الحركات فمثال الحال جاء زيد راكبا فراكبا حال تبين الكيفية مجيء زيد ومثال التمييز عندي راقود خلا فخلا تمييز يبين الذات ما في الراقود لانه يمكن ان يكون في الراقود عسل او خل او دهن او غيرها والتمييز بين الفاعل العامل وغيره ذات الفاعل وغيره فان الفعل بخلاف زيد في جاء زيد راكبا فانه لا ابهام في ذات زيد بل الابهام في كيفية مجيئه وكذلك طاب زيد نفسا تمييز طلب نفس زيد او نسبه او كسبه وغيرها فيرفع الابهام الحاصل في ذات وهو النفس والكسب والنسب **وتصبب عرقا** صبب اى انحدر وانسكب واصله تصبب عرق زيد فاخر العرق عن زيد فصار زيد الذي هو مضاف اليه فاعلا ونصب العرق على التمييز **وتفقأ شحما** تفقأ اى تشقق **وابرح خلقا** ابرح زيد عمرو اى اعظمه ابرح ايضا اذا آذاه وابرح ايضا اذا وقف في التعجب وهذه المعاني الثلثة محتملة هنا والمختار عند النحويين هو المعنى الثالث وجاء التمييز في الاسم في كونه جاز لا تنوى شيء آخر **ومثاله لا ابهام** اى من الجملة لا من شيء آخر **ومنه التمييز واشتعل الرأس شيبا وفجرنا الارض عيونا** اشتعل اى ابيض والتقدير اشتعل شيب الرأس من الشيب ليله وفجرنا الارض عيونا اى فشققنا الارض عن الماء عيونا لانها لو اجراها عيونا تمييز وقيل عيونا مفعول به اى وفجرنا عيونا في الارض فالارض على هذا ظرف وقيل عيونا منصوب على الحال من الارض اى وفجرنا الارض حال كونها عيونا وقيل عيونا منصوب بنزع الخافض والتقدير وفجرنا الارض بعيون فحذف الباء ونصب عيونا **ومثاله في المفرد عندي راقود خلا ورطل زيتا ومنوان سمنا وقفيزان برا وعشرون درهما وثلثون ثوبا ومثلها عسلا وعلى التمرة مثلها زبدا وماء في السماء قدر راحة سحابا** فخلا تمييز عن راقود وهو ظرف لانه اسم وهو شيء والمستعمل العرف ظرف للخمر وهو الدن والمعبر بهذا المسماى ايضا مفرد وكذا كل ما في الامثلة تمييز كلها عن المفرد الراقود ظرف كبير يراد بمعنى غير ورطل

مثلها

مثلها ان المثل يمكن ان يكون من غير الزبد مثلها الزبد الربعة لجنس الكف فعلى المعنى قوله قدر راحة سحابا ان يكون من السحاب ومن الضباب وهو شبه دخان يظهر في السماء في الشتاء **وشبه المميز المفعول في موقعه في هذه الامثلة كموقعه في ضربت عمرا وفي ضارب زيدا وضاربان زيدا وضاربون زيدا وضرب زيد عمرا** يعني يشبه المميز المفعول لان المميز فضلة كالمفعول قوله ضرب زيد عمرا يعني طاب زيد نفسا مثل ضرب زيد عمرا وكما ان ضرب زيد يفيد بعد عمرا فكذلك طاب زيد يفيد بعد نفسا لان تمام الكلام بذكر عمرا او نفسا وفي ضارب زيدا يعني راقود خلا شبه ضارب زيدا في كون الاسم عمل النصب منون كان زيدا مفعول الاسم منون كما اذا قلت عندي راقود وحيل ضاربا فيضيف بعد الاسم ذكر خلا وزيدا لان تمام الكلام بذكر خلا وزيدا وقوله ضاربان زيدا يعني قفيزان برا شبه ضاربان زيدا لانه يتم الكلام بعد نون التثنية كان زيدا كذلك قوله وضرب زيد عمرا يعني مثلها لانه عمل الاسم شبه ضرب زيد في ان عسلا اسم مضاف وهو مثل كما ان عمرا مفعول مضاف وهو ضرب زيد **فضمير الاسم نصب المميز عن تمامه والتمام بما يتم به الاسم اربعة اشياء التنوين ونون التثنية ونون الجمع والاضافة** يعني بالتمام استغناء الكلمة عن الاضافة يعني ان لا يمكن اضافة الكلمة الى مميزها او نصب المميز عن ضلع الكلمة الى مميزها لان الاضافة تحذف من تنوين الاسم وينصب ما بعدها الا ترى انه لو كان ضارب زيد بالاضافة امتنع عن ان يكون ضاربا زيدا بتنوين ضارب ورفع زيد ولو اراد اذا كانت الكلمة تامة امتنع عن اضافتها الى المميز فالطريقة انتصب المميز الذي يمنع الكلمة عن الاضافة اربعة اشياء التنوين ونون التثنية ونون الجمع والاضافة فان كل كلمة تعينها شيء من هذه الاربعة لا تضاف **وذلك على ضربين زائد وانما يقال ما التنوين ونون التثنية لانه يقال عندي رطل زيتا ومنوان سمنا** وذلك اشارة الى التمام يعني فعلما ما يتم به الاسم اربعة اشياء قد يغير وقد يحذف وقد ينحذف فاذا قلت رطل زيتا بتنوين رطل ومنوان سمنا وان لو اضفت رطل زيت بحذف التنوين واضافته الى زيت فقلنا الى ما يكون الاسم تاما وهو التنوين ولذلك لو قلت منوان سمنا باثبات نون التثنية يكون تاما ثم يرد الاسم تاما وان قلت منوا سمن بالاضافة فقد زال ما يكون تاما وهو نون التثنية يعني ما يكون فيه التنوين ونون التثنية يجوز اضافته الى المميز ويجوز ترك الاضافة ونصب المميز **ولازم التمام بنون الجمع والاضافة لانه لا يقال مثل عسل ولا مثل زبد ولا عشرو درهم** يعني المميز الذي يكون بنون الجمع او الاضافة يكون منصوبا ابدا لانها لا يجوز ان يجعل مضافا اليه الا انك لو قلت مثل عسل بالاضافة فسد المعنى ولو قلت عشرو درهم بحذف نون عشرون واضيف الى درهم فسد الكلام ايضا لان الواو والنون في الرفع والياء والنون في النصب والجر وضعا معا للعشرين في السلب الى التعيين فلو حذفت النون من هذه الاعداد فقد حذفت جعا اصلها لان النون ليس بنون الجمع في الحقيقة وانما تشبه نون الجمع **فصل وعن المفرد اكثر فيما كان مقدارا كيلا كقفيزان او وزنا كمنوان او مساحة كموضع كفا وعددا كعشرين او مقياسا كمثلها** ترك معرفة او ميلا ومسح كف وعشرون وخلوه ومثلها على الرفع كما تشهد الاشياء مرفوعة في قوله ومثال المفرد عندي راقود خلا الى آخره يعني يحمل الفصل ان ما يكون لمميز اربعة اشياء من غير المفرد مقدار وعدد ومقياس والرابع غيرها المقدار يأتي بيانه والمقدار ثلثة انواع مكيل وموزون وممسوح والممسوح مفعول من مسح يمسح مساحة اذا قدر الارض وغيرها بالذراع او الشبر او الباع والمقياس آلة يقاس به الشيء والمقدار آلة يقدر به الشيء وقد يستعملان بمعنى المصدر ومعنى المفعول والمراد هاهنا المفعول فالمقياس بمعنى المقيس وهو ما يقدر بغير الكيل والوزن والمساحة والعدد مثل ان يقول هذا ملاء اناء وهذا امثال ذلك الشيء **وقد يقع فيما ليس ايا منها نحو قولهم ويحه رجلا ولله دره فارسا وحسبك به ناصرا** قوله هنا للتقليل يعني تمييز المفرد في غير المقادير والاعداد والمقاييس قليل قوله ويحه رجلا يعني تحقيق

بمعنى المدح ومعنى الذم فاذا قلت نعم فلان لا يدرك المستمع انك مدحته او ذممته اى حصل به يحتاج الى البيان فاذا قلت
رجلا عرف المستمع انك مدحته او ذممته لرجولية هو لم يدرك فاما البدل اللبن والعرب اذا قال الواحد لله دره بمعنى
كفاك الله خيرك لان خير العرب في اللبن وسمعوا هذا اللفظ في مدح احد فاذا قلت لله دره فهو لم يدرك انى
مدحته فاذا قلت فارسا عرف انك مدحته لحسنه وكذلك قوله حسبك به ناصرا او معنى حسبك كفايتك اى
به يحصل كفايتك فلا يحتاج الى غيره فاذا قلت حسبك لا يدرى اى شىء به حسبك علما او شجاعة او غيرهما فاذا قلت
ناصرا بينته فان قيل هل يجوز ان يقال عشرين درهما ونحوه من جزاء ملك اللفظ من مقدرة في المميز يجوز ان يكون
مظهرا ومضمرا فيما يشبه بالحال فاما فيما لا يشبه بالحال فاظهارها قبيح فان قيل باى شىء يعرف الفرق بين ما يشبه
بالحال وما لا يشبه قلت متى كان اسم فاعل او مفعول او صفة مشبهة او مصدرا يجوز ان يكون حالا وما خلا هذه الاشياء
لا يجوز ان يكون حالا **فصل واما سيبويه تقديم المميز على عامله وفرق ابو العباس بين النوعين فاجاز نفسا طاب**
زيد ولم يجز شحما تفقأت اراد ابى العباس المبرد واراد بالنوعين التمييز عن الجملة والتمييز عن
المفرد ويجوز ان يريد بالنوعين العامل اللفظي والمعنوي ولا يجوز تقديم المميز عن المفرد
نحو عندى راقود خلا بالاتفاق لان العامل في المفرد معنوي والعامل المعنوي
ضعيف واما المميز عن الجملة فلا يجوز ايضا تقديمه عند سيبويه لان المميز هنا فاعل في المعنى
على الفعل ولا يجوز تقديم الفاعل على الفعل ولهذا جاز المبرد تقديم المميز عن الجملة قال لان العامل هنا فعل لفظا فهو قوى
يجوز تقديم المميز عليه كما بينا الفرق بين العامل اللفظي والمعنوي في الحال **وانشد**
المازني وانشد قول الشاعر وما كاد نفسا بالفراق تطيب وزعم اى زعم ابو العباس
انه اى ان تقديم مميز الجملة عليها راى المازني بسكون الهمزة اى اختيار المازني وابو العباس كان
تلميذ ابى عثمان المازني وانشد اى وقرأ ابو العباس هذا البيت وتمام البيت اتهجر ليلى
بالفراق حبيبها وما كاد نفسا بالفراق تطيب قدم نفسا على عاملها وهو تطيب قوله وما كاد نفسا
بالفراق تطيب تقديره وما كاد تطيب احد نفسا بالفراق اى وما كاد تطيب نفس احد بالفراق
وعند سيبويه وما كاد نفسى بالفراق اى تطيب فعنده نفسى اسم كاد وتطيب خبره
واعلم ان هذه المميزات عن اخرها اشياء التى اصلها الا تريها اذا رجعت
الى المعنى متصفة بما هى منتصبة عنه ومنادية على ان الاصل عندك رب رطل زيت ومنوان
سمن وعشرون درهما وملء الاناء زيت مثل التمرة وسحاب موضع كف اى من اولها الى اخرها اى جميعها نفتح
والضم في تريها يرجع الى المميزات تقديره لا تريها متصفة بما هى منتصبة عنه اذا رجعت الى المعنى يجوز اذا رجعت بفتح
التاء على انه خطاب للمخاطب ويجوز رجعت بسكون التاء على انه ضمير المميزات وليست متصفة بما هى منتصبة
عنه يعنى المميزات كانت تمييزا لغير اسم فاذا رجعت الى المعنى موصوفا وذلك الاسم صفة كما يقال عندى رطل زيتا فزيتا تمييز
عن رطل فاذا رجعت الى المعنى تقول عندى زيت رطل فزيت موصوف ورطل صفته وكذلك في الامثلة قوله
منادية هذا عطف على متصفة ومعنى منادية مشعرة ومعلمة قوله وسمن منوان اى عندى سمن منوان سمن موصوف
ومنوان صفته وكذلك الى اخر الامثلة ما كان مميزا قبل هذا صار موصوفا وما كان مميزا عنه صار صفة للمميز **وكذلك الاصل**

وصف النفس بالطيب والعرق بالتصبب والشيب بالاشتعال وان يقال طابت نفسه وتصبب عرقه واشتعل شيب
راسى الا ان الفعل في الحقيقة وصف في الفاعل والسبب في هذا الازالة قصدهم الى ضرب من المبالغة والتاكيد قوله وصف النفس
بالطيب يعنى الاصل في تمييز الجملة ان يجعل المميز فاعلا وما كان فاعلا قبل هذا جعل مضافا اليه المميز كما تقول طاب زيد نفسا
فاذا رجعت الى الاصل تقول طابت نفس زيد وانما قال الاصل وصف النفس بالطيب لان الفعل في الحقيقة صفة للفاعل فاذا
قلت طاب زيد فقد وصفت زيدا بالطيب فان اردت بيان طابت نفسه يعنى والاصل ان يقال طابت نفسه قوله والسبب
في هذه الازالة قصدهم الى ضرب من المبالغة والتاكيد اى ضرب اى الى نوع يعنى انما اخر ما هو الفاعل وجعل مميزا لحصول ما
ذكر اذا قلت طاب زيد نفسا اكثر مبالغة من طيب نفس زيد من قولك طابت نفس زيد وقيل سببه توسيع الكلام كما قدموا
خبر المبتدا للتوسع في الكلام معنى لا يجاز جعل الفاعل في هذه الاشياء مميزا لمرة وفي الاعلام لكون اوسع في اللغة من جعله فاعلا
وكذلك العلة وهى ايضا المفعول **المنصوب بالاستثناء المستوجب اعرابه على جهة الضرب احدهما منصوب ابدا وهو على ثلاثة**
ما استثنى بالا من كلام موجب وذلك جاءني القوم الا زيدا وبعدا وخلا بعد كل كلام قال الشيخ عبد القاهر في حد الاستثناء هو
اخراج الشىء مما دخل فيه غيره نحو قام القوم الا زيدا اخرجت زيدا عن القيام الذى دخل فيه القوم وكذلك ما قام
القوم الا زيدا اخرجت زيدا من نفى القيام الذى دخل فيه القوم من كلام موجب اى مثبت وغير الموجب غير
المثبت نحو النفى والنهى والاستفهام قوله والعامل في المستثنى هو الفعل المذكور مع الا والفعل اللازم هنا
صار متعديا بالفعل كما يصير متعديا بحرف الجر وان كان قبل الا غير فعل فالعامل ما فيه من معنى
الفعل نحو فيك القوم احسن الا زيدا والمعنى تراخى القوم الا زيدا والاصل في الاستثناء لفظة الا وغيرها
من كلمات الاستثناء فرع لها وانما كان الاصل في الاستثناء الا لان الاستثناء في الاستثناء وبين هاهنا معنى سوى
الاستثناء وقد يستعمل ايضا بمعنى الصفة كما يأتى ولكن لا يخلو هناك ايضا من معنى الاستثناء بخلاف غيرها
من كلمات الاستثناء فان لكل واحد منها معنى غير الاستثناء قوله وبعدا وخلا بعد كل كلام يعنى المستثنى بلفظ
عدا وخلا منصوب ابدا سواء كان قبلها موجب او غير موجب بخلاف لفظة الا فانها ان كانت قبلها موجب
يكون ما بعدها منصوبا ابدا وان كان ما قبلها غير موجب يأتى ذكره بعد هذا ومعنى عدا وخلا جاوز وحقيقة
نصب ما بعدهما الاجل انه مفعول فاذا قلت جاء القوم عدا زيدا او خلا زيدا فتقديره جاوز كل واحد منهم زيدا في
المجىء فزيد منصوب على انه مفعول به في الحقيقة **وبعضهم يجر بخلا وقيل بهما ولم يورد هذا القول سيبويه والمبرد**
يعنى بعض النحويين نصب ما بعد خلا على انه فعل كما ذكر وبعضهم جر على انها حرف جر وقيل هو مصدر مضاف الى
معمولها قوله وقيل بهما يعنى قال بعض النحويين انه يجر ما بعد خلا وعدا جميعا على انهما حرف جر قوله ولم يورد
هذا القول سيبويه والمبرد يعنى اورد سيبويه والمبرد قول من قال يجر بخلا ولكن لم يورد اقوال من قال يجر بعدا والجر
بعدا عندهما غير ثابت **واما ما عدا وما خلا فالنصب ليس الا وكذلك ليس ولا يكون وذلك جاءني القوم او ما جاءني**
عدا زيدا وخلا زيدا وما عدا زيدا وما خلا زيدا يعنى بعد اختلاف النحويين في عدا وخلا انهما ينصبان ويجران او
ينصبان فقط ولم يختلفوا في ما عدا وما خلا بل اتفقوا على انهما ينصبان فقط لان ما مصدرية هاهنا ومعنى ما
المصدرية ان يجعل ما مع الفعل الذى بعدها مصدرا فيكون بعد قولك ما جاءني القوم ما عدا زيدا جاءني القوم مجاوزة
زيدا او بعدهم زيدا مجاوزتهم منصوب على انه ظرف على الحقيقة تقديره في وقت مجاوزتهم زيدا وكذلك
التقدير في قولك جاءني القوم ما خلا زيدا قوله وكذلك ليس ولا يكون يعنى كما ان ما عدا وما خلا ينصبان

فقط وكذلك يلبس ثوبا يكون بغضبان فقط فاذا قلت جاني القوم ليس زيدا كان كما قلت جاني القوم ليس
بعضهم زيدا فبعضهم اسم ليس وزيدا خبره وكذلك لا يكون قال لبيد الا كل شي ما خلا الله باطل وكل نعيم لا محالة
زائل قوله ما خلا الله باطل يعني ما هو غير الله واهو وعبادته ورضاه باطل زائل وكل نعيم اي نعيم الدنيا لا محالة اي
البتة والمراد من الاستشهاد في البيت نصب الشاعر ما عدا خلا وليس زيدا ولا يكون زيدا وهذه الافعال مضمر فاعلها
قوله ليس زيدا ولا يكون زيدا هذا عطف على قوله جاني القوم خلا زيدا يعني نقول جاني القوم ليس زيدا ولا يكون زيدا
كما نقول جاني القوم ما عدا زيدا فهذه الافعال مضمر فاعلها مضمر اشارة الى عدا وخلا وما عدا وما خلا وليس
ولا يكون وقد ذكرنا الاختلاف في حد منها وما تقدم من المستثنى كقولك ما جاني الا اخاك احد وما خرج الا زيدا احد قد قال ما كان
منصوبا ابدا هذا ثانيها يعني اذا قدم المستثنى على المستثنى منه لم يكن المستثنى الا منصوبا ان كان قبل الغير الموجب
وانما كان النصب هنا لازما لان المستثنى اذا قدم على المستثنى منه لم يجز ان يجعل المستثنى بدلا من المستثنى منه لان
البدل لا يتقدم على المبدل منه فاذا لم يجز ان يجعل بدلا تعين نصبه على الاستثناء وجعل المستثنى منصوبا لكونه فضلة كالمفعول
به والفضلة ثقيلة فتعطى اخف الحركات وهو النصب وقال الكميت فما لي الا آل احمد شيعة وما لي الا مشعب الحق مشعب
اراد باحمد محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم والشيعة الانصار والمشعب الطريق والمراد من البيت نصب المستثنى
لاجل ان قدمه على المستثنى منه وما كان مستثنى منقطعا كقولك ما جاني احد الا حمارا وهي اللغة الحجازية يعني الثالث
من المستثنى اللازم نصبه ما كان المستثنى منقطعا عن المستثنى منه وانما يطلق الاسم المنقطع والمتصل
ان نظر في المستثنى هل يمكن دخوله في المستثنى منه او لم يمكن فان لم يمكن مثل ان يكون المستثنى من غير المستثنى منه فهو
منقطع نحو جاني القوم الا حمارا فالمستثنى منقطع لان الحمار من غير جنس القوم واذا لم يكن من جنسهم فلم
يمكن دخوله فيهم فلم يمكن الاستثناء لاخراج الحمار من القوم لانه اذا لم يكن داخلا فيهم فكيف يخرج هذا اذا لم يمكن
دخول المستثنى في المستثنى منه فان امكن فانظر فان لم يكن المستثنى داخلا في المستثنى منه فهو منقطع ايضا
مثل ان لا يكون زيد في الحج ونقول جاء الحاج الا زيدا فزيد المستثنى منقطع لانه ليس من الحاج وان كان من جنسهم
واما اذا كان زيد في الحج ولكن اقام بمكة ولم يخرج مع الحاج وقلت جاء الحاج الا زيدا فزيد مستثنى متصل لانه من جملة
الحجاج لكنه خرج من بينهم في المجيء قوله وهي اللغة الحجازية يعني عدم جواز جعل المستثنى بدلا من المستثنى منه
في المنقطع انما كان عند اهل الحجاز وهذا هو المختار عند النحويين واما بنو تميم فيجوزون جعل المستثنى بدلا
من المستثنى منه وان لم يكن من جنسه ومنه قوله تعالى لا عاصم اليوم من امر الله الا من رحم وهذا او من جملة المستثنى
المنقطع من رحم لان من رحم مفعول وهو المستثنى ولا عاصم فاعل وهو المستثنى منه والمفعول ليس من جنس
الفاعل ومثله ما زاد الا ما نقص وما نفع الا ما ضر ما فيها زائدة وما نفع نفي وفيما نقص وما ضر مصدرية يعني ما زاد
الا النقصان وما نفع الا الضر وهذا مثل في شي يكون مفسدته مثل مصلحته او اكثر والاستثناء هنا منقطع لان
النقصان ليس من جنس الزيادة والضر ليس من جنس النفع وان كان جاز فيه النصب والبدل وهو المستثنى بعد كلام
تام غير موجب كقولك ما جاني احد الا زيدا او الا زيد اي كان المستثنى منه منصوبا او مجرورا او مرفوعا والبدل
اراد بالثاني الثاني من الخمسة المذكورة في اول المستثنى واراد بكلام تام ما يقتضيه الفعل من الفاعل ان كان لازما ومن الفاعل
والمفعول ان كان متعديا ومن المبتدا والخبر نحو هل عندك احد الا زيد الا كلم حكمها قبل ما فاذا كان كذلك جاز في
المستثنى النصب والبدل فان نصبته فلانه فضلة والفضلة ثقيلة فالنصب اولى بها وان جعلته بدلا

فلانه

فلانه هو المقصود في الجملة في قولك جاني القوم الا زيد والمقصود من ما جاني احد ولكن جاني زيد فزيد هو الفاعل في المعنى
فالرفع اولى به وهذا معنى البدل لانه يكون اعرابه اعراب ما قبله مثال الرفع ما ذكر واما مثال النصب نحو ما رأيت احدا الا زيدا
احدا مفعول ما رأيت وزيدا منصوب سواء جعلته بدلا او مستثنى ومثال الجر ما مررت باحد الا زيد بالجر على البدل او بالنصب
على الاستثناء قال الله تعالى ما فعلوه الا قليل منهم قليل بالرفع قرأ من الجمهور فعلوه وقرأ ابن عامر قليلا بالنصب على الاستثناء و
لو لم يكن البدل المختار لم يقل جميع القراء غير ابن عامر قليل بالرفع ولا يلتفت منكم احد الا امرأتك قرئ بالنصب مستثنى
من قوله تعالى فاسر باهلك قرأ ابن كثير وابو عمرو الا امرأتك بالرفع والباقون بالنصب فمن قرأ بالرفع جعله بدلا من احد من
قوله ولا يلتفت منكم احد ومن قرأ بالنصب فبعض النحويين يقول انه مستثنى من كلام موجب وهو قوله تعالى فاسر
باهلك بقطع من الليل وبعضهم يقول بانه مستثنى من كلام غير موجب احد لانه كما يجوز الرفع في غير الموجب يجوز النصب
ايضا اسر بمعنى سر اي اذا ذهب بقطع اي في بعض الليل وعلة الليل وهذا القول هو اختيار المصنف وبعضهم يقول
المستثنى من قوله ولا يلتفت منكم احد لانه نصبه على الاستثناء والخامس مجرور ابدا وهو ما استثنى بحاشا وغير وسوى
وسواء والمبرد يجيز النصب بحاشا يعني القسم الخامس من اقسام الخمسة المذكورة في اول الاستثناء يكون مجرورا
وهو ما كان بعد كلمة من هذه الكلمات الاربعة اما حاشا فهو حرف جر عند سيبويه وليس بفعل لانه لا يجوز ان يكون
صلة لما فيقال جاء القوم ما حاشا زيد كما يقال جاء القوم ما خلا زيدا ولان الفعل لا يجر ما بعده وعند المبرد فعل
متعد ينصب ما بعده لانه يدخل اللام الجارة نحو قوله تعالى حاشا لله ولو كان حرفا لم يكن يدخل حرف مثله نحو حاشا
بالالف بعد الشين وبحذفها واما غير وسوى وسواء فلانها اسماء وهي مضافات وما بعدها مضاف اليه
واما غير فبعد هذا واما سوى بكسر السين وضمها كلاهما مقصور وسواء بفتح السين ممدود قال عبد القاهر
هن منصوبات ابدا على الظرفية ومعناها الاستثناء قول عبد القاهر منصوبات ابدا هذا اذا كان للاستثناء
والظرف فاما اذا لم يكن للاستثناء والظرف لم يلزم كونه منصوبا قال عبد القاهر الدليل على ان سوى وسواء ظرف
انهم يقولون جاءني الذي سواك فالموصول وسواك ظرف صلة لما ولو لم يكن ظرفا لم يتم الموصول لان الصلة شرطها
ان يكون ظرفا او جملة فكان ظرفا لحذف ما قام مكانه والرابع جائز فيه الرفع والجر وهو ما استثنى بلا سيما يعني
القسم الرابع من اقسام الخمسة المذكورة في اول الاستثناء ما يجوز فيه الرفع والجر وهو كل اسم وقع بعد لا سيما نحو جاني القوم
لا سيما زيد يجوز فيه الرفع والجر فالرفع على احد وجهين احدهما ان يكون ما نكرة بمعنى رجل وزيد خبر مبتدا محذوف
والتقدير مثل رجل هو زيد وسي بمعنى المثل بتشديد الياء المثال الثاني ان يكون ما موصولا بمعنى الذي وزيد ايضا خبر
مبتدا محذوف والتقدير مثل الذي هو زيد والجر على اجريا وجهين ايضا احدهما ان يكون ما زائدة وزيد مضاف
اليه لسي والتقدير مثل زيد والثاني ان يكون ما نكرة بمعنى رجل او امرأة وهذه النكرة مضافة اليها سي وزيد بدل وهذه
وما اشبه ذلك بدل عن تلك النكرة والتقدير مثل رجل زيد وقال امرؤ القيس الا رب يوم لك منهن صالح ولا سيما
يوم بدارة جلجل جلجل بجيمين مضمومتين ودارة جلجل اسم موضع من مواضع اهل البادية وصالح صفة يوم والتقدير رب
يوم صالح لك منهن يخاطب امرؤ القيس نفسه يعني كم يوم طيب كنت مع اولئك النساء وتلذذت منهن في ذلك
اليوم ولكن لا مثل اليوم الذي كنت معهن في الموضع الذي اسمه دارة جلجل يعني كنت في هذا اليوم اكثر تلذذا من غيره و
المراد من الاستشهاد بالبيت انه روي لا سيما يوم برفع يوم وجره يروى بجر يوم ورفعه ويروى فيه النصب
ويروى يعني يروى يوم في هذا البيت بعد لا سيما مرفوعا ومجرورا ومنصوبا وجه الرفع والجر ما ذكرنا واما وجه النصب

معنى الا في الاستثنا يجري الا وهذا ضعيف لان ما بعد الا مخالف لما قبله فان كان ما قبل الا مثبتا يكون ما
بعد الا منفيا وان كان ما قبل الا منفيا يكون ما بعده مثبتا وفي لاسيما ليس كذلك بل ما قبل لاسيما وما بعده مستويان
الا ان ما بعد سيما ازيد مما قبله في الحكم كقولك اكرم القوم لاسيما زيد يعني لكن اكرام زيد اكثر من اكرام القوم
والخامس جار على اعرابه قبل دخول الاستثناء وهو كذلك في ما جاءني الا زيد وما رايت الا زيدا وما مررت الا بزيد يعني هذا
القسم اعرابه ما يقتضيه العامل المذكور قبل الا من الفاعل او المفعول فتقول في ما جاءني الا زيد زيد مرفوع بفعل جاءني وهو كما في
جاءني زيد وقولك ما رايت الا زيدا زيد منصوب مفعول رايت وقولك ما مررت الا بزيد مجرور بالباء والجار والمجرور مفعول مررت والمشبه بالمفعول
منها ما هو اول والثاني في احد وجهيه يعني القسم الاول من اقسام الاستثنا مشبه بالمفعول لانه فضلة كالمفعول واما القسم
الثاني فانه يجري على البدل وليس شبيه بالمفعول وان نصبه على الاستثنا فهو شبيه بالمفعول واما القسم الثالث فليس
مشبها بالمفعول لانه مجرور وكذا الرابع لانه مرفوع او مجرور وكذا الخامس فليس استثناء على الحقيقة بل مرفوعه فاعل
ومنصوبه مفعول ومجروره مع الجار مفعول به وشبهه به بجهة انه فضلة ولاحقه جاء بعد المفعول معه لان العامل فيه بتوسط حرف
يعني القسم الاول والثاني على احد وجهيه شبه المفعول ووجه شبهه به انه يذكر بعد تمام المسند والمفعول به فضلة والمستثنى ايضا فضلة
مشابهة المفعول معه لان المستثنى معمول الفعل بواسطة لفظة الا كما ان المفعول معه معمول الفعل بواسطة الواو فصل وحكم
غير حكم الاسم الواقع بعد الا نصبه في الموجب والمنقطع وعند التقديم وتخيير الرفع والنصب في غير الموجب التام يعني
الاعراب الذي يستحقه الاسم الواقع بعد الا يستحقه هنا لفظة غير لا الاسم الذي بعده لان ما بعده مجرور بالاضافة فتقول في الموجب
قام القوم غير زيد بنصب الراء ايضا ينصب غير في هذه المواضع الثلثة كما ينصب زيدا بعد الا فقولهم ويجوز فيه الرفع والنصب في
غير الموجب التام اذا كان المستثنى منه مذكورا نحو ما جاءني احد غير زيد بالنصب على الاستثنا او غير زيد بالرفع على البدل
من احد واعراب سوى وسواء اعراب غير المجرور لشبهه بالظرف لابهامه هذا جواب سوال مقدر كان قائلا قال [illegible] وقوله الاسم
ان الفعل اللازم [illegible] لفظة الا ها هنا فلم يعمل الفعل اللازم في غير فنصبه
قولك قام القوم غير زيد [illegible] الظرف لان غير ابهم [illegible] الظرف مبهم [illegible] خلفك [illegible]
لا يعلم حده [illegible] قلت زيد غير عمرو [illegible] الفعل اللازم يعمل في الظرف [illegible] جلس زيد امامك فكذلك يعمل في غير
فصل واعلم ان الا وغير يتقارضان [illegible] تعارض [illegible] واعطى عمرو زيد [illegible]
الاصل في الا ان يكون للاستثنا والاصل في غير ان يكون صفة ثم يصير صفة وغير مستثنى [illegible] ان يكون صفة
ما قبله ومعناه المغايرة [illegible] اعراب ما قبله يعني ان يكون صفة لما قبله نحو جاءني رجل غير فاضل
فغير صفة للرجل والصفة تتبع الموصوف في الاعراب ومعنى غير المغايرة وهي بخلاف المثل [illegible]
الذات [illegible] الصفات نحو مررت برجل غير زيد [illegible] آخر [illegible]
[illegible] المغايرة في الذات وتارة يكون معناه المغايرة في الصفة
نحو مررت برجل غير زيد [illegible] يعني هنا المغايرة بالذات ونحو مررت برجل
غير زيد [illegible] المغايرة في الصفة [illegible] على الحال [illegible]
مغايرة الذات وفي [illegible] لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولي الضرر والمجاهدون في سبيل الله الرفع صفة للقاعدون
والجر صفة للمؤمنين والنصب على الاستثنا النصب قراءة نافع وابن عامر والكسائي والرفع قراءة الباقين [illegible]
على الاصل في الاستثنا وقد حمل عليه الا في الصفة ثم حمل غير على الا [illegible] اصل غير الصفة واصل الا الاستثنا [illegible]

الا ينبغي على حكم لما في الاستثنا وشبه الا بغير فيعطى حكم غير على الا [illegible] في جعله صفة لما قبله وفي التنزيل لو كان فيهما
آلهة الا الله لفسدتا اي غير الله فيهما اي في السماء والارض الا الله اي غير الله والمراد بالاستشهاد بالاية بيان جعل الا مع
ما بعده صفة لما قبله ولا يجوز ان يكون الا للاستثنا لان الكلام موجب وليس بنفي ولا يجوز البدل [illegible] لانه
لو كان بدلا لجاز [illegible] ان ينصب على الاصل [illegible] قال ابن الحاجب لفظة الا لا يكون صفة اذا لم يكن
الاستثنا [illegible] منكرا [illegible] فالا ها هنا لم يكن للاستثنا لان رجالا جمع [illegible]
يكن لعموم [illegible] الخارج [illegible] ان بعض الرجال الخارج [illegible]
[illegible] حتى يحتاج الى الاستثنا بل يمكن [illegible] فاذا لم يكن [illegible]
الاستثنا [illegible] بمعنى غير الذي معناه الصفة ومنه قوله شعر
وكل اخ مفارقه اخوه لعمر ابيك الا الفرقدان والمراد من الاستشهاد جعل الا الفرقدان صفة لكل اخ يعني الفرقدان
كوكبان [illegible] احدهما [illegible] بالمغرب او بالمسافة [illegible]
واعرب سوى مجرى غير الا انها [illegible] لو كان فيهما غير الله [illegible] وشبهه سيبويه بالجر
[illegible] كلفظة غير [illegible] صفة [illegible] آخر [illegible]
[illegible] ولا يجوز [illegible] صفة ان يكون قبله موصوف [illegible]
لفظ اجمعين [illegible] القوم اجمعون [illegible] صفة الا اذا كان قبله موصوف [illegible]
كان قبل لفظ الهة [illegible] ولو كان فيهما الا الله [illegible] ان يكون قبله موصوفة فصل وبدل
ما جاءني من احد الا عبد الله وما رايت من احد الا زيدا ولا احد فيها الا عمرو ويحمل البدل على محل الجار والمجرور
اللفظ [illegible] بعد النفي [illegible] على النكرة فاذا جعلت المستثنى بدلا
يلزم ان يكون بدلا [illegible] المستثنى منه اذا كان لفظه من [illegible] في المثال الاول لانه فاعل ونصب
في المثال الثاني لانه مفعول وانما يجوز ان يكون بدلا من اللفظين [illegible] المنفي على المعرفة [illegible] المستثنى
بدلا من لفظ المستثنى منه [illegible] ما جاءني من احد الا عبد الله وهذا فاسد [illegible]
فيها الا عمرو [illegible] رفع وعمرو مرفوع لانه بدل من محل احد ولا يجوز ان ينصب عمرو حملا على
لفظ احد [illegible] الفاعلية البدل [illegible] العامل في المبدل [illegible] على النكرات
لا على المعارف واما لا اله الا الله قال الزجاج يجوز ان ينصب الا الله على اصل الاستثنا ويجوز ان يرفع على انه بدل من محل
لا اله [illegible] الكلام قبل الا الله تام [illegible] قال [illegible] ينصب [illegible] ان ما قبله غير تام في
اللفظ فاذا لم يكن تاما فلا يمكن حمل الا الله منصوبا على الاستثنا [illegible] ثم اختلفوا فقال [illegible]
لا اله في الوجود او [illegible] الا الله [illegible] مبتدأ وما بعده خبره [illegible] جملة وما قبل
الا جملة اخرى وقال بعضهم لا اله الا الله مبتدأ وخبر [illegible] كلا الله مبتدأ [illegible] الخبر مقدم عليه [illegible]
الا زيد ونصوا ليس زيد شيئا لا شيئا [illegible] اعلم ان الباقي [illegible] على النفي [illegible]
منصوب [illegible] ولا يجوز [illegible] حملا على لفظ شي [illegible] الاستثنا [illegible]
كان [illegible] لا يجوز حمله على لفظه [illegible] تدخل على النفي [illegible]
به ولا يلتفت اليه وفي الطرفة [illegible] ابنة [illegible] الهمزة حرف النداء [illegible] بضم اللام وفتح الباء

وسكون الياء وبعدها نون مفتوحة وبعدها الف مقصورة اسم قبيلة من بني اسد يعني انهم ضعفاء الشجاعة لكنهم كيد
لبس لها تصغير والمراد من البيت انه يصف [illegible] على محله ما زيد بشيء الا شيء لا يعبأ به بالرفع لا غير
نحو لا يجوز ان يقاس هذه المسئلة على ما قبلها لان ما هذه اذا جاء بعدها اثبات بطل عملها لضعفها لكن الحرفا
فاذا بطل عملها يكون زيد مبتدا وبشيء خبره محله رفع والا شيء بدل الشيء مسئلة وان قدمت المستثنى على صفة
المستثنى منه ففيه قولان احدهما وهو اختيار سيبويه ان لا تكترث للصفة وتحمله على البدل والثاني ان تنزل تقديمه
على الصفة منزلة تقديمه على الموصوف فتنصبه الا ان الثاني اولى يعني اختيار سيبويه ان لا يبالى بتقديم المستثنى على
صفة المستثنى منه بل اذا كان المستثنى مؤخرا على المستثنى منه فكأنه مؤخر على صفته ايضا فيجوز ان يرفع المستثنى على
البدل بل يلزم نصبه وكذلك قولك ما اتاني احد الا ابوك خير من زيد وما مررت باحد الا عمرو خير من زيد الا ابوك
الا اباك والا عمرا خير من زيد صفة احد والا ابوك هو المستثنى وقد قدم على خير من زيد فعلى مذهب سيبويه يجوز الا
ابوك بالرفع ويجوز الا اباك بالنصب ولا يجوز على القول الثاني الا النصب [illegible] الا عمرو فصل وتقول في تثنية
المستثنى ما اتاني الا زيد الا عمرو ان رفع الذي اسندت اليه ونصبت الاخر وليس لك ان ترفعه لانك لا تقول
تركت الا عمرو التقدير هذا التركيب قوله ما اتاني فعل منفي وفاعله الا زيد فلو رفعت الا عمرو فاما ان ترفعه على الفاعلية
او على البدل فلا يجوز رفعه على الفاعلية لانه لا يكون لفعل واحد فاعلان ولا يجوز رفعه على البدل لان البدل لا
يكون الا اذا كان المستثنى منه منفيا وهاهنا المستثنى وهو زيد مثبت لان الفعل بعد منه فهو مثل جاءني القوم
الا عمرا فاذا لم يجز رفع عمرو لزم نصبه على الاستثناء قوله ترفع الذي اسندت اليه وتنصب الاخر يعني ان كان في
نيتك كون الا زيد فاعلا رفعته ونصبت الا عمرا وان كانت في نيتك كون الا عمرو فاعلا رفعته ونصبت الا زيدا
قوله وليس لك ان ترفعه يعني اذا رفعت احدهما لا يجوز ان ترفع الاخر قوله لانك لا تقول تركت الا عمرو
يعني تركيب فعل وفاعل ومفعول به والفعل موجب فاذا كان الفعل موجبا لا يجوز ان ترفع الا عمرو لان
المستثنى من الموجب لا يجوز فيه حمل على البدل بل يلزم نصبه وكان تركت في موجب فكذلك ما اتاني الا
زيد موجب فلا يجوز رفع الا عمرو وتقول ما اتاني الا عمرا الا بشرا احد منصوبين لان التقدير ما اتاني الا عمرا
احد الا بشرا على الاستثناء من احد فلما قدمته نصبته حاصل هذا الكلام انك اثبت الاتيان لعمرو وبعضه لواحد
ثم اثبته لبشر بعد نفيه عما عداه لانه خارج احد فقولك الا عمرا منصوب لانه مستثنى مقدم وقولك الا بشرا اذا كان
موخرا على احد مرفوع على البدل فلما قدمته على احد صار منصوبا لانه مستثنى مقدم كالا عمرو فان قيل ما اتاني
الا عمرو الا بشرا هل يجوز نصبهما ام لا قال عبد القاهر لا يجوز لانه استثناء من الاثبات نحو قولك الا عمرو اثبات
ولم يجز ان يكون الاشتراك [illegible] عن عمرو [illegible] لان الاستثناء مستغرق فلذلك قلت ما اتاني القوم
الا احد وهذا بخلاف استثناء عمرو من احد [illegible] ما اتاني احد ما اتاني الناس فاستثناء عمرو من الناس
صحيح ولكن من احد [illegible] الاخفش يجوز ان يقول ما اتاني احد الا عمرو الا بشرا ويكون معنى الا بشرا ولكن معنى
الا بشرا لكن [illegible] فيكون استثناء الثاني منقطعا والاستثناء المنقطع منصوب لانه من غير جنس الاول كما
ذكر في اول الاستثناء حد الاستثناء من غير الجنس وقيل جاز نصب الا عمرو والا بشرا على انهما مثبتان لان
ان الثاني منقطع بمعنى ما اتاني احد غير هذين الاثنين فان اردت ان تخرج من هذا الخلاف فقل ما اتاني احد
الا عمرو والا بشرا بالواو العاطفة فصل اذا قلت ما مررت باحد الا زيد خير منه كان ما بعد الا جملة ابتدائية

ودهو

والقول الثاني المستثنى [illegible]
[illegible]
او الا زيد الا عمرو

وانتفت صفة الحمد الا الفضل اللفظ معطوفه في المعنى [illegible] جاعلة [illegible] من جميع [illegible] بعد الا
زيد منطلقا خبره خبر والضمير في منه يرجع الى احد المنطلق وخبره صفة احد ولا يجوز ان يقال هذه الجملة
محلها نصب على الحال لانه لو كان هذه الجملة حالا لكان احد ذو الحال وذو الحال هنا نكرة ولا يجوز ان يكون ذو
الحال نكرة ولا يجوز ايضا ان يقال هذه الجملة محلها جر على البدل من احد على صفته لان الجملة لا يكون بدلا من المفرد وفي
والنفي في اللفظ ان ما بعده مرفوع ولم يعمل [illegible] في الجملة محل ما بعده مجرور على صفة احد وفي [illegible] مطوية في
المعنى [illegible] الضمير المؤنث [illegible] في قوله [illegible] فائدة لاثبات الحكم المذكور بعد الا
ونفيه عن المذكور قبلها اذا كان بعد النفي وهذا المعنى موجود هنا فصل وقد يقع الفعل موقع الاسم المستثنى
نحو قولهم نشدتك بالله الا فعلت والمعنى ما اطلب منك الا فعلك وكذلك اقسمت عليك الا فعلت يعني الاصل في المستثنى
ان يكون اسما وقد يقع الفعل موقع الاسم المستثنى على تقدير جعل ذلك الفعل [illegible] الا فعلت اي الا فعلك
نشدتك [illegible] الطلب منك [illegible] نشد ينشد [illegible] اذا طلب الضالة ونشد ينشد [illegible] اذا الفى
[illegible] على الحرف [illegible] معنى الطلب بجوابه [illegible] فكذلك نشدتك الا فعلت ونشدتك لما
فعلت ومعنى كليهما واحد وان كان بلفظ ليس فيه معنى الطلب بل معنى الحلف فيجاب بلام التأكيد والنون
المشددة فقولك اقسمت عليك لتفعلن كذا وقد يستغنى [illegible] بجواب [illegible] مثل ان تقول
في جواب [illegible] ليفعلن وفي جواب اقسمت عليك الا فعلت وعن ابن عباس بالوية والنصر الا جلستم فقصة هذا
ان ابن عباس دخل على قوم من الانصار [illegible] فقاموا له [illegible] فقال ابن عباس
بالوية والنصر الا جلستم [illegible] القسم والمعنى انا اطلب منكم جلوسكم وترك القيام الى [illegible]
[illegible] وفي حديث عمر عزمت عليك لما ضربت كاتبك سوطا [illegible] كاتبك قصة
هذا ان كاتب ابي موسى الاشعري وابو موسى كان عاملا لعمر بن الخطاب في البصرة [illegible] الاشعري الى
عمر بن الخطاب فلما قرا عمر [illegible] الكتاب [illegible] ابي موسى [illegible]
ابو موسى [illegible] كتب الى ابي موسى عزمت عليك لما ضربت كاتبك سوطا [illegible] والمراد [illegible]
هذا اللفظ انما اقام لما مقام الا فصل والمستثنى [illegible] وذلك قولهم ليس الا وليس غير [illegible]
الا هذا [illegible] الكلام [illegible] المستثنى [illegible] تحقيقا وقوله ليس غير [illegible]
هذا مبني على الضم اذا حذف منه المضاف اليه كقبل وبعد [illegible] الظروف الحروف [illegible] كان
وان [illegible] المشبهة [illegible] بالفعل المتعدي [illegible] بالفاعل والمفعول [illegible]
واخواتها يعني [illegible] كان واخواتها بالفعل المتعدي [illegible] اسماهن بالفاعلات [illegible] المفعولات
[illegible] ان واخواتها ايضا بالفعل المتعدي وشبهت اسماهن بالمفعولات واخبارهن بالفاعلات [illegible] الكلمات
بالفعل المتعدي [illegible] الكلمات [illegible] الاسم والخبر والفعل المتعدي [illegible] الفاعل والمفعول فصل
وضمير العامل [illegible] كان وان [illegible] الناس مجزيون باعمالهم ان خيرا فخير وان شرا فشر والمرء مقتول بما قتل به ان
خنجرا فخنجر وان سيفا فسيف [illegible] كان [illegible]
كان خيرا او الرفع [illegible] سيف
نصبه [illegible] الناس مجزيون باعمالهم ان خيرا فخير وان شرا فشر [illegible]

المعتبر

جزاء الخير يجوز في إن خيرا فخير أربعة أوجه أصحها نصب جزء الأول ورفع الثاني على تقدير إن كان عملهم خيرا فجزاؤهم خير فحذف مسندا
وجزء خبره والثاني نصبهما على تقدير إن كان عملهم خيرا فهم يجزون خيرا فهم مسندا ويجزون فعلا لم يسم فاعله والضمير ضمير
المفعول أقيم مقام الفاعل وخيرا مفعوله الثاني والجملة خبر المبتدأ والثالث رفعهما على تقدير إن كان في عملهم خير فجزاؤهم خير
فخير الأول اسم كان والثاني خبر المبتدأ والرابع رفع الأول ونصب الثاني على تقدير إن كان في عملهم خير فهم يجزون خيرا وإنما
قلنا الراجح نصب الأول ورفع الثاني لأن كلمة إن الشرط تقتضي الفعل والفعل اللائق هنا كان وخبر الأول إذا كان منصوبا
يكون اسم كان ضميرا وإذا كان مرفوعا يكون خبر كان محذوفا كما تقدم بيانه ولا شك أن إضمار اسم كان أولى من حذف خبرها وأما
أولوية رفع خبر الثاني فلأن ما بعد فاء الجزاء وقوع المبتدأ والخبر أكثر وفي خبر المبتدأ الإفراد أولى فتقديره فجزاؤهم خير
إذ لو قدر فهم يجزون خيرا لما قلنا لكون الخبر مفردا أولى من كونه جملة لأن الخبر في باب كان يشبه المفعول وفي باب
إن يشبه الفاعل والفاعل والمفعول حقهما الإفراد والمبتدأ والخبر جزءان بمنزلة الفعل والفاعل والفعل بدون الفاعل مفرد و
كذلك الفاعل بدون الفعل وكذا المبتدأ والخبر والخبر بدون المبتدأ والجملة الواقعة خبر المبتدأ بتقدير مفرد ولا مجموع
الجملة أحد جزئي المبتدأ والخبر ولا شك أن الخبر الواحد مفرد ومجموع الجزئين جملة وكذلك البحث فيما بعد هذا وقال النمر
بن تولب قد قيل ذلك إن حقا وإن كذبا فما اعتذارك من قول إذا قيلا قصة هذا أن الربيع بن زياد العبسي وعامر
وعوف ... وقلابة ولبيدا فدخل يوما أصحاب الربيع على النعمان وكان الربيع جالسا عنده فزجر الربيع أصحابه
وقال لهم ... فخرجوا مغضبين فقال لهم لبيد ... فإني ساعترض على الربيع ... حتى يخرجه النعمان
من عنده فلما كان عند ... دخلوا على النعمان فوجدوا الربيع يأكل مع النعمان من قصعته فقال لبيد للنعمان ... اللعن أيأذن لي
التكلم فأذن له فأنشد هذه القصيدة نحن بنو أم البنين الأربعة ونحن خير عامر بن صعصعة إليك جاوزنا بلادا مسبعة
نخبر عن هذا خبيرا فاسمعه مهلا أبيت اللعن لا تأكل معه إن استه من برص ملمعة وإنه يدخل فيها إصبعه
كأنما يطلب شيئا ضيعه احذر بيت اللعن لا تأكل معه كانت امرأة لها جمال وأخلاق وخصال حميدة تزوجها ملك من
العرب فولدت أربعة بنين وصار كل ابن ملك ناحية فسميت تلك المرأة أم البنين الأربعة يقول هذا الشاعر نحن
من قبيلة هذه المرأة ونحن خير عامر وصعصعة وهما قبيلتان مشهورتان من العرب المسبعة موضع السبع يعني قطعنا
وسلكنا ... بعيدة فيها السبع ... حال الربيع خيرا ... على ... في ... معاني الكلام
معناه أبيت اللعن هذا تحية أهل الجاهلية أي أبعدك الله عن كل شيء يستحق به اللعن أي استه أي دبره أبرص
ملمع أي أبيض تشبه البياض ومنقش بعضها أبيض من البرص وبعضها غير أبيض لا يشبع ... الكف يعني ...
أصابعه إلى لا يشبع ... فلما سمع النعمان هذا الكلام أخرج الربيع من مجلسه ... وقال الربيع هذا كذب فاستحلف النعمان
عن هذه الحكاية ... فأنشد النعمان ... حيث شئت ... على ... عنك الأباطيلا
فقد رميت بداء ... ما جاوز الغيل ... قد قيل ذلك إن حقا وإن كذبا فما اعتذارك من شيء إذا
قيلا ... ما جاوز ... أهل البلد المراد بالاستشهاد أنه نصب حقا وكذبا على تقدير إن كان ذلك القول
حقا وإن كان ذلك القول كذبا ومنه ألا طعام ولو تمرا وألتمس ولو خاتما من حديد ولو جاز ألفان ... بغير ... حمار
ومعناه ... الاستفهام ... النفي ... طعام مرفوع ... لا يجوز ...
... الطعام ولو كان الطعام تمرا فحذف كان واسمها وقوله ولو جاز ... كان ...
... ولو كان ما ... قوله ولا يجوز تمر وحمار بالرفع على تقدير ولو كان عندك تمر ولو يكون

عندك

عندك حمار ويجوز أن يكون كان هنا تامة بمعنى حصل أي ولو حصل تمر ولو حصل حمار وادفع الشر ولو إصبعا أي ادفع
الشر ولو كان الشر قدر إصبع فحذف كان واسمها وحذف قدر أيضا ثم أصبعا الذي هو المضاف إليه مقام المضاف
ومنه أما أنت منطلقا انطلقت أي لأن كنت منطلقا انطلقت وما مزيدة معوضة من الفعل المضمر قوله وما مزيدة
معوضة عن الفعل المضمر يعني أما أنت منطلقا تقديره لأن كنت منطلقا بفتح الهمزة فحذف منها اللام الجارة وحذف
الفعل وهو كان وأدخل بدلها ما وجعل الضمير المتصل وهو التاء في كنت منفصلا فصار أن ما أنت ثم أدغمت النون
في الميم فصار أما أنت منطلقا بفتح الهمزة ومنطلقا خبر كان المحذوفة ولا يجوز هنا إظهار الفعل لأن ما أقيمت مقامه
ولا يجوز الجمع بين الأصل والبدل ومنه قول العرب أبا خراشة أما أنت ذا نفر فإن قومي لم تأكلهم الضبع بكسر الخاء و
الشين المعجمتين أما أنت بفتح الهمزة تقديره لأن كنت ذا نفر كما ذكر يعني لأن كنت ذا قبيلة كثيرة تفتخر علي فإن قومي ليسوا
قليلين حتى أكلهم الضبع من الضعف والقلة بل هم كثيرون أيضا وبعضهم يقول أما أقمت وأما أنت
مرتحلا فالله يكلأ ما تأتي وما تذر بكسر الأول وفتح الثاني يكلأ أي يحفظ ما تأتي أي ما تعمل عليه من السفر وما تذر
أي ما تترك في وطنك من الأهل والمال يعني حفظك الله في الحضر والسفر قوله بكسر الأول وفتح الثاني يعني أما أقمت
بكسر الهمزة لأن معناه إن أقمت وما هنا الشرط جاز أن يلغوا وأما أنت بفتح الهمزة فتقديره لأن كنت كما ذكرنا وإنما قلنا إما الأول
مكسورة لأنه ذكر بعده فعل فلم يكن ما هنا عوضا عن فعل محذوف بخلاف أما الثاني فإنه حذف منه الفعل وجعل ما
بدلا عن الفعل المحذوف فصار بدلا عن الفعل فلما بحمله أن بفتح الهمزة دون أما بكسر الهمزة المنصوب بلا التي لنفي الجنس
هو كما ذكرت حمله على أن في إخبارها بنصب بها الاسم ويرفع الخبر يعني كما ذكرت أنها في قسم المرفوعات
وذكر وجه مشابهتها بأن هناك فإذا كانت لا هذه مشبهة بأن تعمل عملها والفرق بينهما وبين إن من أربعة أوجه
أحدها أن إن تعمل مع تقديم خبرها على اسمها إذا كان خبرها ظرفا أو جارا أو مجرورا والثاني أن إن تنصب
اسمها وترفع خبرها وأما لا فتنصب اسمها المفرد وترفع خبرها لا على خلاف أكثر البصريين على أن خبرها مرفوع
بها وأما لا على البناء لا تعمل في خبرها لأنها ضعيفة ولا تعمل في شيئين من وجه ضعفها أنه ليس فيها معنى الفعل
وليس لفظها على وزن الفعل بخلاف إن فإنها على وزن الفعل كما ذكر في المرفوعات وعندهم لا يكون خبرها
مرفوعا بأنه خبر المبتدأ لأن اسم لا كان مبتدأ قبل دخولها عليه والثالث أن لا لا تبنى مع اسمها إذا كان
مفردا لضعفها وإن لا تبنى مع اسمها لقوتها والرابع أنها لا تعمل في المعرف وأن تعمل في المعرفة والنكرة وذكر ذلك
المنفي مضافا أو مشبها به نحو ... منصوب ... أو مضارعا له نحو ... خيرا منه ... ولم
هنا ... اللغات ... جارية عن ... عندك وذلك إشارة إلى نصب اسم
يعني إنما ينصب اسمها إذا كان الاسم مضافا أو شبه مضاف قوله إذا كان المنفي مضافا في هذه العبارات تساهل
وتسامح نقول إذا كان مضافا إلى نكرة لأن المضاف إلى النكرة نكرة وإلى المعرفة معرفة فكان أن لا لا تعمل في المعرفة
وكذلك لا تعمل في المضاف إلى المعرفة قوله أو مضارعا له يعني أو مشابها للمضاف قال عبد القاهر المضارع للمضاف
كل اسم تعلق به شيء هو من تمام معناه نحو لا خيرا منه خيرا اسم تعلق به منه وتلك منه من تمام معنى قولك خيرا
فتكون خيرا مضارعا للمضاف وهو اسم لا وقائم خبرها وهاهنا ظرف وكذا الأمثلة المذكورة بعد هذا وكذلك في جميع
المواضع فإذا كان مفردا فهو مبني على ما ينصب به ... وخبره مرفوع كقولك لا رجل أفضل منك ولا رجل خير منك اعلم أن قول القائل
لا رجل أفضل من زيد بتقدير لا رجل أفضل من زيد لأنه جواب قول القائل هل من رجل أفضل من زيد والجواب يكون

بيان عن السؤال الكلام

مثل السؤال المحذوف من قولك لا من رجل وركب مع رجل فصار اسمين مبنيين لتضمن الحرف انما بني رجل على الحركة لان له عارض ولبنا العارض اقوى من البناء اللازم في رجل فوضا استحق الحركة ثم نون لان الفتح اخف وكذلك البحث حيث كانا اسمين مفردا فان قيل اذا كان اسم لا مضافا او مضارعا له ايضا منتصب لمن كما تقدم ولا رجل فلم لم يبن قلنا لانه يلزم تركيب ثلث كلمات وهو لا والمضاف والمضاف اليه او تركيب لا والمضارع للمضاف وما يتعلق به تركيب ثلث كلمات ثقيل **ويقول المستفتح ولا الدعي** المستفتح المبتدئ بالشيء والداخل فيه والمراد هنا قراءة المصلي دعاء الاستفتاح ودعاء الاستفتاح في بعض الروايات وجهت وجهي الى اخره وفي بعض الروايات سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك وجل ثناؤك ولا اله غيرك الا اسم لا وغيرك خبرها وقوله بحمدك يعني بحمدك احمدك وحمدك معنا معظمك **واما قوله لا نسب اليوم ولا خلة اتسع الخرق على الراقع نعلى اضمار فعل كانه قال ولا ارى خلة كما قال الخليل في قوله الا رجلا جزاه الله خيرا يدل على محصل بيته كانه قال الا تروني رجلا وزعم يونس انه نون مضطرا** الراقع الذي يخيط رقعته على ثوب يعني لم يبق النسب وحفظ الخلة ولا حافظ حق الشريف بل صار الفساد والخلل بين الناس اكثر من ان يقبل الاصلاح قوله الا رجلا جزاه الله خيرا هذا بيت تقديره الا تروني رجلا من رجل مفعول لتروني والاية هذا المعنى ان اسم لا اذا كان مفردا لا يكون مبنيا لا منتصبا منونا واستشهد المصنف لا نسب اليوم ولا خلة على ان خلة مفعول لفعل مضمر والتقدير لا ارى خلة واما قال هذا لان خلة مفرد نكرة فلو كان اسم لا لكان مبنيا على الفتح ولم يكن منصوبا وقال المصنف هذا البيت مثل الا رجلا واعترض عليه جماعة وقالوا لا حاجة الى ان تقول خلة مفعول لفعل مضمر بل لا نسب اليوم ولا خلة مثل لا حول ولا قوة ونأتي بحثه بخلاف الا رجلا فانه ليس كلمة لا فيه مكررة حتى يكون مثل لا حول ولا قوة وزعم يونس ان قوله الا رجلا انما نونه الشاعر لضرورة الشعر ولا فصل الا **مصل وجعدا ان يكون نكرة قال سيبويه واعلم انكم تقول حسن لك ان تفعل فيدرب حسن لك ان تعلم فيه** وحقيقاتي وجعلنا اسم لا انما يكون نكرة لان غرض المتكلم بلا اجل شبابه نفي الجنس ونفي الجنس لا يحصل بذكر المعرفة وان منع مقتضى اسم لا الاجواب الاستفهام كما قلنا ومن لا يدخل على المعرفة في الاستفهام فلا يقال هل من زيد عندك ولا انكل نفي حسن لك الى الفه يعني كان ان رب لا يدخل الا على النكرة فكذلك لا هذه لا تعمل الا في النكرة **واما قول الشاعر لاهيثم الليلة للمطي ولا فتى مثل ابن خيبري وقول ابن الزبير الاسدي ارى الحاجات عند ابي خبيب نكدن ولا امية بالبلاد وقوله لا قريش اليوم ومثله وضيعها البحترى انها بمعنى تقدير التنكير** هيثم اسم شخص اسم رجل حاذق في سوق الابل وقال ابن خيبري رجل شجاع والغرض من هذه الابيات الى قوله ولا البحتري ان اسم لا معرفة وقد قال لا هذه لا يعمل في المعرفة والجواب عن هذه الابيات انها على تقدير النكرات يعني لا مثل هيثم لا بل المطي في هذه الليلة ومعرفة سوقها ورعيها واسم لا لفظا مثل ومثل نكرة لا تعرف بالاضافة الى معرفة كما في حتى في المضاف وكذلك لا امية تقديره لا مثل امية وكذلك لا قريش اي لا مثل الى الحسن ابن الزبير الاسدي والاصح من الروايات انه بفتح الزاي وكسر الباء وقيل بل بضم الزاي وفتح الباء واسمه عبد الله وابي خبيب بالخاء المعجمة وضمها وفتح الباء الموحدة كنية عبد الله بن الزبير بن العوام اي هذا الشاعر الى ابي خبيب في طلب صلة فلم يعطه شيئا فهجاه بابيات هذه من جملتها نكدن اي صارت بلا خير اي غير مقضية قوله ولا امية اي لا بني امية موجودون يعني من بني امية مروان بن الحكم واولاده فانهم كرما قوله قضية ولا البحتري يعني هذه قضية ولا رجل ابو حسن لها يعني لا مليق بالحكم في هذه المسألة فانتما عل

المشكلات غير ابي الحسن **واما الاسماء ابا زيد مثل لا مثل زيد** يعني من هي مضاف الى زيد وهذا ابو زيد فاذا كان من هي مضافا يكون معرفة ولا يدخل الا على المعرفة فاجاب عن هذا الاشكال بان لا مثل زيد يعني لا مثل زيد وهو مثل نكرة كما ذكر **فصل وسوى الاب لكل** اب اسم لا وقد بني مع لا على الفتح ولك خبره مثل لا رجل في الدار والحاجة الى ايراد هذا اللفظ لانه مثل لا رجل ولكنه اورده بخلاف فانه يعني هذا **وقال نهار ابن توسعة اليشكري ابي الاسلام لا اب لي سواه اذا افتخروا بقيس او تميم** ابي من ابا الاسلام خبره يعني اذا افتخر جماعة انهم من قيس او تميم وانا افتخر بالاسلام فانه ابي ولا اب لي سوى الاسلام افتخر به والمراد باراد البيت انه يجوز مع لا **اب لا غلامين لك ولا ناصرين لك** يعني اذا جعلت اسم لا ولم يكن مضافا اثبتت نونه لان نون التثنية لا سما يسقط عند الاضافة وهنا ليس مضافا والنون هنا عوض عن الحركة التي كانت في الواحد وجعل تثنيا اسم لا بالياء لا ناسمه اذا كان مثنيا تقديره النصب لان الا رجل علامة **واما قولهم لا ابا لك ولا غلامي لك ولا ناصري لك فشبه في الشذوذ بالملامح والمذاكير ولدن غدوة** يعني قيل ذلك في كلام العرب لا ابا لك باثبات الالف بعد الباء ولم الف والياء في الاب انما يجوز عند الاضافة فاثبتوا الالف هنا لان تقديره الاضافة وجعلوا اللام زايدة فاصلة بين المضاف والمضاف اليه والمعرب والحكم في البعث في لا غلامي لك تقديره لا غلاميك يعني جعلوا لا غلامي وناصري مضافا مع تخلل اللام بين المضاف والمضاف اليه وهذا شاذ كان جمع لمحة على ملامح شاذ المحة بضم اللام والحاء يقال في فلان لمحة من ابيه اي بعض الشبه باسطامنا كبير جمع الذكر التي هو فرج الرجل وهذا الجمع شاذ ايضا وقوله لدن غدوة حقها غدوة لجر لانها مضاف اليها لدن لكن نصبوها ونونوها بعد لدن على الشذوذ **وقصدهم فيه الى الاضافة واثباته الالف وحذفهم النون لذلك وانما اقحمت اللام المضيفة توكيدا للاضافة الا ترى انهم لا يقولون لا ابا فيها ولا رقيبي عليها ولا مجيري منها** ولو وقصدهم فيه الى الاضافة الضمير في فيه يرجع الى ما تقدم وهو العامل والحكم يعني فقصدهم في هذا العامل وهو اثبات الالف في ابا وحذف النون في لا غلامي الى الاضافة يعني انما جعلوا اصل العامل لان تبينهم الاضافة فلهذا اثبات الالف وحذف النون لذلك يعني اثبات الالف في ابا وحذف النون في غلامي وناصري لاجل الاضافة قوله وانما اقحمت اللام المضيفة اي اللام الجارة يعني ادخلت هذه اللام بين المضاف والمضاف اليه عند اللام فلا يجوز ان يقال لا ابا فيها على قياس لا ابا لك لا يقال لا كتاب فيها بغير الالف بعد الباء لان المقصود في الاضافة المعنوية التي هي بمعنى التمليك والاستحقاق هو اللام دون غيرها من الحروف فاذا كانت اللام مقدرة بين المضاف والمضاف اليه جاز اظهارها على نية الاضافة الا انه لغة ضعيفة واذا لم يكن في او على وغيرهما من الحروف المعنوية التي هي بمعنى التمليك ولا الاستحقاق فلا يجوز ان يتلفظ بهما على نية الاضافة وكذلك لا يجوز رقيبي عليها بحذف النون على قياس لا غلامي لك لان هذه تختص باللام **وقضاء من حق المنفي ان التنكير مما ظهر بها من صحة الانفصال** وقضاء منصوب معطوف على قوله توكيدا الضمير في بها يرجع الى اللام اي مما يظهر باللام يعني اسم ان شرط ان يكون مضافا الى نكرة في قوله لا ابا لك تقديره لا اباك فهو مضاف الى الضمير والضمير معرفة فاذا كان كذلك فادى حق اسم لا في التنكير فادخلت اللام الجارة بين المضاف والمضاف اليه لا داء حق المنفي وهو اسم لا في التنكير مما يظهر باللام من صحة الانفصال يعني فلما ظهرت فاصلة بين المضاف والمضاف اليه شبه النكرة **وقد شبهت في انها مزيدة ومؤكدة بتيم الثاني في يا تيم تيم عدي** وقد ذكرنا وجه انتصاب تيم الاول والثاني في باب النداء احد الوجوه ان تيم الاول مضاف وعدي مضاف اليه وتيم الثاني زايد مقحم بين المضاف والمضاف اليه وقد شبه اللام في لا ابا لك بتيم الثاني في كونه كل واحد منهما واقعا بين المضاف والمضاف اليه **والفرق بين المنفي في هذه اللغة وبينه في الاولى ان هذه معرب وذلك مبني فاذا فصلت فقلت لا يدين بها لك ولا اب فيها لك امتنع الحذف والاثبات عند سيبويه**

والقحم اي ادخلت ... تاكيد ... الاتمام داخل ... اللام المضيفة

لا ابا لك ... للاضافة ... ولا الاولوما اشبههما ... مقدرة ... منقوص

والجازها يونس نحو اذا قلت لا غلامين ظريفين لك لم يكن بد من اثبات النون في الصفة والموصوف والحرف
بين المثنى في هذه اللغة وبينه في لا ابا له اللغة الاولى قوله ... الفصل السابق بعد الف بعد الباء في
غلامين لك باثبات نون التثنية واراد بقوله في هذه اللغة قوله لا اباك باثبات الالف بعد الباء والغلامي لك بحذف
نون التثنية يعني من لم يثبت الالف بعد الباء في لا ابا لك فاسم لا في لغته مبني لانه مفرد وكذلك لا غلامين باثبات النون
فهو مبني لانه مفرد ومن قال لا ابا لك باثبات الالف فهو معرب لانه مضاف في التقدير وكذلك لا غلامي لك بحذف النون
فاذا فصلت فقلت لا يدين بها لك ولا ابا فيها لك يعني واذا فصلت بين اسم لا وبين لك لا يجوز ان تجعله مضافا
في التقدير ولا تحذف نون التثنية ولا تثبت الالف في لا اب لانه لا يكثر الفاصلة بين المضاف والمضاف اليه وهو لك
قوله لا يدين لك بها طاقة فلهذا امتنع الحذف والاثبات حيث امتنع حذف نون التثنية واثبات الالف بعد الباء ولو جاز عليهما
يونس يعني ولما جاز حذف نون التثنية واثبات الالف بعد الباء مع الفاصلة فصل جاز لا يدي بها لك ولا يجوز
بها لك وكذا يجوز عنده لا ابا فيها لك كما لا يجوز الا باثبات واذا قلت لا غلامين ظريفين لك يعني اذا فصلت بين اسم
لا وبين لك بالصفة لا يجوز حذف نون التثنية على ان تجعل اسم لا مضافا في التقدير باتفاق سيبويه ويونس لان
الفصل بين المضاف والمضاف اليه بالصفة اعظم من الفصل بين المضاف والمضاف اليه بالظرف فصل بها وفيها وما
اشبه ذلك وفي صفة المبني المفرد وجهان احدهما ان يبنى معه على الفتح كقولك لا رجل ظريف عندنا والثاني ان
تعرب محمولة على لفظه او محله كقولك لا رجل ظريفا وظريف يعني اذا كان اسم لا مفردا او وصفه ايضا مفرد جاز في
الصفة وجهان احدهما ان يبنى مع الموصوف على الفتح كان الصفة والموصوف شيء واحد فيقول لا رجل ظريف
في الدار والوجه الثاني ان تجعل الصفة معربة لان الصفة لو بني لتوالى بناءات كلمات وهي اسم لا وصفته و
لا وتركيبه مثل كلمات تثقيل فلهذا نعرب الصفة ثم يجوز ان تنصبها حملا على لفظ الموصوف لان اسم لا
منصوب على التقدير وان كان في اللفظ مبنيا فيقول لا رجل ظريفا بتنوين ظريفا ويجوز ان ترفعها حملا على محل
الموصوف لان لا مع اسمها محلها الرفع على الابتداء فيقول لا رجل ظريف برفع ظريف وتنوينه فان فصلت فالاعراب
يعني فان فصلت بين الموصوف والصفة مثل ان تقول لا رجل في الدار ظريفا لا يجوز ان تبني الصفة مع الموصوف لانا
انما بنينا الصفة مع الموصوف لانهما قدرا كاسم واحد وهنا لا يمكن ان تجعلا كاسم واحد لانه لا يجوز الفاصلة بين
اسم واحد واذا لم يجز البناء تعين ان تجعل الصفة معربة ثم يجوز نصبها ورفعها كما ذكرنا والبناء في الصفة الزائدة عليها
الاعراب يعني اذا كان لاسم لا صفتان او اكثر فالثانية من الصفة وما بعدها لا يجوز بناؤها وبين اعرابها على الرفع وحملا
على النصب كما ذكرنا في الصفة الثانية والثالثة ولا اكثر لا يجوز بناؤها لثقل بناء كلمات كثيرة توالى واذا لم يجز بناء الصفة
الثانية ولا اكثر تعين فيها الاعراب اما على النصب او على الرفع كما ذكرنا فان كررت المنفي جاز في الثاني الاعراب
والبناء وذلك قولك لا ماء ماء باردا وان شئت لم تنون يعني فان كررت اسم لا من غير ادخال حرف العطف وغير
تكرير منه فالاسم الاول مبني على حاله والاسم الثاني يجوز ان تجعله مبنيا كالاول لانه تاكيد لفظي والبدل والتاكيد و
البدل ... تبعا لما قبله كقولك يا زيد زيد فهما مبنيان ويجوز ان تجعل الاسم الثاني معربا لانه تابع لما قبله كالصفة
فان بنيت الاسم الثاني فقلت لا ماء ماء باردا من غير تنوين في ماء وباردا صفة لماء الثاني ولا يجوز فيه غير التنوين
ويجوز نصب باردا تبعا للفظ موصوفها ويجوز رفعها تبعا للمحل موصوفها هذا اذا بنيت الماء الثاني فاذا نونته
جاز نصبه ورفعه كالصفة وباردا نعت لموصوفه وحكم المعطوف حكم الصفة الا في البناء يعني اذا عطفت اسما على اسم

وفصل ٤

لا ورع

من غير تكرير لا فالمعطوف يعرب بحسب نصبه ورفعه كما ذكر في الصفة ولا يجوز ان يبنى ولو وقع بحرف العطف
بين المعطوف عليه وقد قلنا لا يجوز البناء مع الفاصلة كقوله لا اب وابنا مثل مروان وابنه اذا هو بالمجد ارتدى
وتأزرا قائله الفرزدق ارتدى من الرداء وتأزر اذا اشتد المئزر في وسطه يعني اذا لبس لباس المجد وارتدى
بالبيت انه نصب ابنا ومثل لا ام لي ان كان ذاك ولا اب قائل هذا ... بن الحرث بن ... قصته انه وقع حرب بين
حي واسود بن عثمان ... فخرج الى الحرب اسود بن عثمان فخرج عمرو وهو يقول الشعر واذا كرب
كريهة ادعى ... هذا لعمركم الصغار بعينه لا ام لي ان كان ذاك ولا اب وكان ...
يعني ... طعام مخلوط ... الصغار الذل بعينه ... وهو الذي امره
بالحرب وجندب ابن عم او قريب ... وقعت واقعة عظيمة ...
... طعام ... هذا الفعل ... وليس ... اذا فعل
في ان مثل هذا ... والمراد ... الاستشهاد بالرفع انه رفع المعطوف وهو لا اب وقد عرض
على المصنف ... قال ... هذا البيت ... ولا قوة ... وهذا من ... لا حول ولا قوة ... في هذا الفصل
ان شرط هذا الفصل ان يكون معطوفا من غير تكرير لا وان تعرف فلا عطف على المحل لا غير كقولك لا غلام لك والعباس
كان المعطوف معرفة ... الرفع حملا على محل المعطوف عليه كقولك لا غلام لك والعباس فالعباس مرفوع لانه معرفة
ولا يجوز ... وههنا لا يجوز ... المعرفة ومثل لا حول ولا قوة الا بالله
خمسة اوجه ... ولا رجل في الدار ولا امرأة ... في الدار
تقديره ... كما ذكرناه ... بالرفع والتنوين ...
على ... ولا امرأة ... قول القائل ...
... وقرأ ابن كثير وابو عمرو ويعقوب
فلا رفث ولا فسوق ... وقرأ عاصم وحمزة والكسائي ونافع ...
... بالرفع والتنوين ... من غير تنوين ... وهذه المسألة ... لا حول ولا قوة الا
بالله فان جاء مفصولا بينه وبين لا او معرفة وجب الرفع والتكرير كقولك لا فيها رجل ولا امرأة ولا زيد فيها ولا عمرو
اذا وقعت فاصلة ... لا يعمل في ... الفاصلة ... عملها ...
للابتداء ... على اسم معرفة وجب رفعه على الابتداء ... في المعرفة ... وجب رفع اسمها كما قلنا او
وجب التكرير ... هذا جواب قول القائل ... امرأة ... او زيد ... عمرو ...
السائل ... في الدار رجل ولا امرأة ... وقلتم ...
على اسم واحد ... في الدار ...
لو كان سؤاله ... جوابه ... في الدار ... جوابه
... في الدار ... نعم ... ولا ... وقولهم
لا نولك ان تفعل كذا كلام موضوع موضع لا ينبغي لك ان تفعل كذا ... ومعنى لا نولك ... وحقيقته لا
لك ان تفعل كذا والمراد ... ان قوله لا نولك معرفة واذا كان اسم لا معرفة وجب ... ولم يكرر
والتابيس ... تقديره لا ينبغي لك ان تفعل كذا واذا دخل على الفعل المضارع ... الذي
هو بمعنى المضارع ومعرفة اسم امر فاما انطقت امير الحرف ... قال هذا البيت ...

ينبغي

الضحاك بن همام الرقاشي يعني نسعى قومنا ولكن لا نعينا بل نعين غيرنا لا نفع لنا في حولك ولكن نخص قومنا ونكرم حسبك
والمراد من الاستشهاد بالبيت انه رفع لا ينفع من غير تكرير وشرط رفع اسم لا ان يكون مكررا وهذا شاذ واستعاله الشاعر
للضرورة **وقولهم بكيت جزعا واسترجعت ثم آذنت ركائبها ان لا الينا رجوعها** استرجعت اي طلبت الرجوع وآذنت اعلمت المسافرة
من غاية كرهيتها فراقها رحلها ولكن لم يقدر على الرجوع آذنت اي اعلمت ركائبها او مركوبها اي تكلمت اصحاب ركائبها او
اشارة اليها بما يدل على انها لا ترجع الينا والضمير البارز ضمير الشاعر واصحابه والمراد من الاستشهاد بالبيت انه وقع فاصلة
بين لا واسمها من غير تكرير وهذا ايضا من ضرورات الشعر **ضعيف لا يجوز الا في الشعر** يعني ترك التكرير ضعيف لا يجوز الا
في الشعر **وقد اجاز المبرد في السعة نحو لا رجل في الدار ولا زيد عندنا** السعة توسع الكلام يعني اجاز المبرد لتوسع الكلام
ان يكون اسمها مرفوعا من غير تكرير سواء فيه المعرفة والنكرة وسواء في الشعر وغيره **وفي مثل لا حول ولا قوة الا بالله خمسة اوجه**
يعني احد الوجوه الخمسة ان يبنى كلاهما على الفتح كما هو الاصل فيقال لا حول ولا قوة فيكون لا حول ولا قوة من غير تنوين
وان ينصب الثاني يعني الوجه الثاني ان تنصب وتنون ولا قوة وتترك لا حول مبنيا فيكون لا قوة منصوبا حول لا حول
من غير تنوين معطوفة على محل لا حول لان محله نصب لانه اسم لا ان قلنا لم يجز ولا قوة مستقبلة على هذا الوجه لسبب
الكلام **وان ترفعه** يعني الوجه الثالث ان ترفع وتنون عطفا على محل لا حول قبل دخول لا عليه لان محله قبل دخول لا عليه رفع بالابتداء
وتترك لا حول مبنيا على حاله **وان ترفعهما** يعني الوجه الرابع ان ترفع وتنون لا حول ولا قوة كليهما على الابتداء لانه اذا كرر اسمها
اذا كرر جاز الرفع على الابتداء كما ذكر في قوله تعالى لا لغو فيها ولا تأثيم **وان ترفع اوله على ضعف لانه بمعنى ليس او على مذهب ابي العباس**
المبرد وان تفتح الثاني يعني الوجه الخامس ان ترفع وتنون الاول لا بمعنى ليس او على مذهب المبرد فانه جوز ان ترفع اسمها
من غير تكرير وان لم يكن لا بمعنى ليس كما ذكر وان تجعل لا مع قوة مبنيا على الفتح كما هو الاصل وهذا الباب **ولا يجوز**
يعني الوجه السادس ان تقول لا حول بالفتح من غير تنوين ولا قوة بالرفع والتنوين لان الحاجب لا حاصل لهذا الوجه
فانه والوجه الثالث بعينه وقال بعضهم بل الفرق ثابت بين الوجه الثالث والسادس في التقدير وان كانا متماثلين في
اللفظ لان قوة في الوجه الثالث مرفوعة على انها معطوفة على محل لا حول قبل دخول لا كما ذكر وفي الوجه السادس
لا قوة مرفوعة على ان لا بمعنى ليس او على مذهب المبرد في نحو بناء الرفع من غير تكرير ومعنى الحول القوة والحيلة
الحركة ومعنى القوة الطاقة والقوة ضد الضعف وبناء خبرها في هذه الاوجه محذوف اي لا حول لنا ولا قوة
لنا الا بالله **ومنه ونحو لا ابا لك ولا غلامي له جائز تشبيها له بالمضاف لمشاركته له في اصل معناه** كلمة قد ههنا للتقليل يعني يجوز حذفه مع اسم
ولكن حذفه قليل بالنسبة الى اثباته **حروف لا المشبهة بليس وهي المسنونة بلغة اهل الحجاز واما بنو تميم فيرفعون**
ما بعدها على الابتداء ويقرؤون ما هذا بشرا الا من درى كيف هي في المصحف يعني من المنصوبات خبر ما ولا
المشبهتين بليس اهل الحجاز يعملونهما عمل ليس فيرفعون اسمهما وينصبون خبرهما وبنو تميم
يعاملونهما معاملة مبتدا وخبر او لا الا من درى كيف هي في المصحف يعني يقرأ بنو تميم ما هذا بشر برفع بشر على
ان هذا مبتدا وبشر خبره الا من علم كيف كانت هذه الكلمة مكتوبة في مصحف القرآن فانه يقرأ بشرا بالرفع
لان في المصحف ما هذا بشرا بالنصب واذا كان في المصحف ما هذا بشرا بالنصب فكيف يخالف احد المصحف
اذا علم انه منصوب **واذا انتقض النفي بالا او تقدم الخبر بطل العمل نحو ما زيد الا منطلق ولا رجل الا افضل**
منك وما منطلق زيد ولا افضل منك رجل يعني اهل الحجاز انما يعملونهما عمل ليس اذا كان معناهما النفي فاذا
بطل النفي بطل العمل لانه زال الشبه بينهما وبين ليس وهو المعنى النفي ومعمول ما زيد الا منطلق ولا رجل الا افضل منك

بالرفع على الابتداء والخبر وكذلك اذا تقدم الخبر بطل العمل لان ما ولا حرفان والخبر ضعيف فاذا تقدم خبرهما بطل عملهما
ومعمول ما منطلق زيد ولا افضل منك رجل بالرفع على الابتداء والخبر وكذلك يبطل عملهما بوقوع فاصل بينهما وبين
اسمهما اذا كان الفاصل غير الظرف كقولك ما طعامك زيد آكلا لا يجوز نصب آكلا الا بوقوع طعامك بين ما واسمها وهو
يجوز ما في الدار زيد جالسا لان الفصل بالظرف لا يضر لانه يعمل فيه رائحة الفعل وكان الظرف جزء الفعل
فان قيل يجب ان يبطل عمل ليس اذا بطل معنى النفي فيه الا كقولك ليس زيد منطلقا فلم لا يبطل عملها الا انها فعل وما
ولا لا يكونان عاملتين الا لكون معناهما النفي فان قيل ما اعراب ما زيد قائما بل قاعد قلنا قاعد مرفوع على انه خبر
ما لكن بل قاعد مرفوع لان بل يبطل معنى النفي لان بل يثبت ما بعدها التقدير ما زيد قائما بل هو قاعد فقولك
هو مبتدا وقاعد خبره فكيف قلت ما زيد قائما لكن قاعد فاسكن النون **وقد دخل الباء في الخبر نحو قولك ما زيد**
بمنطلق انما يصح على لغة اهل الحجاز الاكثر لقولهم ما زيد بمنطلق يعني يدخل الباء في خبرها النافية في لغة اهل الحجاز لما
شبهوها بليس ادخلوا الباء في خبرها كما يدخل الباء في خبر ليس واما بنو تميم فلا يدخلون الباء في خبرها لانهم لا يشبهونها
بليس ولا يعملونها بل يرفعون ما بعدها على الابتداء والخبر ولا يدخل الباء في خبر المبتدا فلا يقال زيد بمنطلق فكيف يدخل
الباء في خبرها عندهم وقيل يجوز دخول الباء في خبرها على لغة بني تميم لان دخول الباء لتأكيد النفي فلا ينتفي من دخولها
عمل ليس وعدم اعمالها في دخول الباء قال ابو البركات دخول الباء في خبرها للتشبيه احدهما لتأكيد النفي والثاني
جواب قول القائل ان زيدا لقائم فيقول ما زيد بقائم فالباء في مقابلة اللام في خبر ان **ولا التي لنفي الجنس** **وهي**
الداخلة على اسم ليس يتم بها والفعل هو الاتيان لنعت المنصوب بها خبرها فالاولى خبر لا تتصل بمنصوب ما خبر لا
لليس التي هي بمعنى ليس القسم الاعقاب يعني لا التي لنفي الجنس يدخلون عليها التاء فهي لا التي شبهت بليس في عمل
عملها ولكن لا المشبهة بليس قبل زيادة التاء عليها ترفع كل اسم نكرة وتنصب خبرها واما بعد زيادة التاء عليها
لا تنصب الا لفظ حين واسمها مضمر ونحو ابتدا اسمها واضمار خبرها ولا يجوز ابرازهما ولا يكون ان يكون اسمها ولات
معرفة خلاف اسم لا قبل زيادة التاء عليها فانه لا يكون الا نكرة ومنه نحو ولات حين مناص اي المناص الفرار ولات
عاملة وحين خبرها وهو مضاف الى مناص واسمها مضمر والتقدير ولات الحين حين مناص **ذكر المجرورات**
هو كل اسم يجر الا بالاضافة وهي المنضمة الى ان الفاعل والمفعول مما المقتضيات للاضافة في اسناد
شيء ونسبته الى شيء بواسطة حرف الجر لفظا نحو مررت بزيد فقد نسبت المرور الى زيد بواسطة الباء او تقدير الغلام
زيد فقد نسبت الغلام الى زيد والتقدير غلام لزيد **والعامل هنا غير المقتضي كما كان ثم وهو حرف الجر لا ج**
معناه في نحو قولك مررت بزيد وزيد في الدار وغلام زيد وخاتم فضة يعني المقتضي للجر هو الاضافة
وهو نسبة المضاف الى المضاف اليه والفاعل للجر المقتضي لان العامل للجر هو حرف الجر ومعناه وقوله كما
كان ثم اي كما كان في الفاعل والمفعول المقتضي للرفع هو الفاعلية والنصب هو المفعولية والعامل في الفاعل
والمفعول غير المقتضي للرفع والنصب بل العامل ما يسند الى الفاعل قوله وهو حرف الجر ومعناه يعني العامل
للجر هو حرف الجر في نحو مررت بزيد وزيد في الدار ومعنى حرف الجر في نحو غلام زيد وخاتم فضة واختلفوا
في ان العامل للجر في غلام زيد وخاتم فضة فقال بعضهم العامل هو الحرف المضمر وهو اللام في غلام زيد لان
تقديره غلام لزيد ومن في خاتم فضة لان تقديره خاتم من فضة وبعضهم قال العامل هو الاسم المضاف وهو
نائب عن حرف الجر ولا يجوز ان يظهر حرف الجر والمضاف والمضاف اليه لبسا للتمييز تعلم انهما لبسا لمضمين الحرف

المعرف وهذا القول هو المختار عند اكثر النحويين واعلم ان الاضافة لغة مطلق نسبة فعل الى الاسم بواسطة حرف الجر
ملفوظة نحو مررت بزيد وبين نسبة اسم الى اسم بواسطة حرف جر مقدرة نحو غلام زيد والتقدير غلام لزيد فالقسم الاول
في اصطلاحهم يسمى جارا ومجرورا والقسم الثاني يسمى مضافا ومضافا اليه والاضافة اسم على الاسم على ضربين معنوية
ولفظية فالمعنوية ما افاد تعريفا كقولك دار عمرو او تخصيصا كقولك غلام رجل فالاضافة المعنوية ما افاد تعريفا
او تخصيصا لم يكن قبل الاضافة مثال التعريف قولك دار عمرو فدار قبل الاضافة كانت نكرة فاذا اضفتها الى
عمرو صارت معرفة مثال التخصيص غلام رجل فان غلاما قبل الاضافة الى رجل كان شايعا يمكن ان يكون لرجل او لامراة
فاذا اضفته الى رجل صار مخصوصا برجل دون امراة ولكن لم يصر معرفة لان المضاف اليه نكرة واذا كان المضاف اليه
نكرة يكون المضاف ايضا نكرة وشرطها في الاسم العام ان يكون بمعنى اللام كقولك قال زيد وارضه وابوه و
ابنه وسيفه وعبده او بمعنى من كقولك خاتم فضة وسوار ذهب وباب ساج والشرط الى وشرط الاضافة المعنوية
في الاسم العام اي في الغالب والاكثر بمعنى الاكثر ان يكون اضافة المعنوية بمعنى اللام او بمعنى من فالتي بمعنى اللام على ثلثة
انواع احدها ان يكون بمعنى الاستحقاق نحو سيده وعبده والتي بمعنى من هو ما كان المضاف اليه مميز الجنس
المضاف نحو خاتم فضة فان الفضة بين الخاتم من جنس الفضة وكذلك باب ساج بين الساج امن جنس اخر و
الساج نوع من الشجر وسيلة خشبة لا يبعض الماء ولهذا تصنع منه السفن ويقال له بالفارسي ساه قوله في الامر
العام احتراز عن قولهم اعراب البادية اي اعراب في البادية فالاضافة هنا بمعنى في وكذلك ضرب اليوم باضافة
المصدر الى اليوم اي ضرب في اليوم وكذلك حيث اضيف اسم الظرف بها اضافة بمعنى في وهذا النوع قليل
بل الاكثر والغالب ان يكون اضافة بمعنى اللام او بمعنى من واللفظية ان تضاف الصفة الى معمولها في قولك
هو ضارب زيد وراكب فرس بمعنى ضارب زيدا وراكب فرسا اراد بالصفة اسم الفاعل والمفعول والصفة المشبهة
باسم الفاعل قوله الى معمولها يعني اسم الفاعل اذا اضيف الى معموله فان كان بمعنى الحال والاستقبال فاضافته
لفظية واذا كان بمعنى الماضي فاضافة معنوية ويعني بالاضافة اللفظية ان اسم الفاعل اضيف الى معموله في اللفظ
ليحصل تخفيف بحذف تنوينه واما في المعنى فالتنوين مقدر والمضاف اليه منصوب في التقدير لانه مفعول وانما قلنا
ان اسم الفاعل اذا كان بمعنى الحال والاستقبال عمل عمل الفعل فيكون المضاف اليه في المفعول في الحقيقة فيكون في التقدير
منصوبا فاذا كان منصوبا فلا يجوز ان يجعل مجرورا في اللفظ والتقدير بل في اللفظ فقط بخلاف الاضافة المعنوية فان
المضاف اليه مجرور في اللفظ والتقدير واما اذا كان اسم الفاعل بمعنى الماضي فلا يعمل عمل الفعل واذا لم يعمل عمل
الفعل فلا يكون المضاف اليه منصوبا بل هو مجرور في اللفظ والتقدير فيكون اضافة معنوية ويقال ان اسم الفاعل
اذا كان بمعنى الماضي لا يعمل واذا كان بمعنى الحال والاستقبال يعمل يأتي في اسم الفاعل في بحث الاسماء المتصلة بالافعال
واسم الفاعل انما يعرف انه بمعنى الماضي والحال والاستقبال بقرينة الزمان فاذا قلت زيد ضارب عمرو امس فهذا بمعنى
الماضي بقرينة امس واذا قلت ضارب عمرو الان فهذا بمعنى الحال بقرينة الان واذا قلت ضارب عمرو غدا فهذا
بمعنى الاستقبال بقرينة غد او الى فاعلها كقولك زيد حسن الوجه ومعمور الدار وهند جائلة الوشاح بمعنى حسن وجهه و
معمور داره وجائل وشاحها واضافة الصفة الى فاعلها ثلثة انواع احدها الصفة المشبهة باسم الفاعل نحو زيد حسن الوجه
باضافة حسن الى الوجه والتقدير حسن بالتنوين وجهه بالرفع لان حسن صفة مشبهة بمعنى حسنا او محسن وجهه
فاعله ثم اضيف حسن الى الوجه اضافة لفظية ليحصل تخفيف بحذف التنوين النوع الثاني اضافة اسم المفعول الى

فاعلها

فاعله نحو زيد معمور الدار فمعمور اسم مفعول اضيف الى فاعله اي الى ما اقيم مقام فاعله وتقديره معمور داره واصله
زيد معمور بالتنوين داره بالرفع فاضيف معمور الى الدار اضافة لفظية فان قيل لم حذف الهاء في معمور الدار بالاضافة
واثبتها في معمور داره بغير اضافة قلنا لان الصفة اذا كانت فعلا لغير من هي له جعلت تلك الصفة بمنزلة فعل متقدم
وجعل ما بعدها بمنزلة الفاعل لمعمور داره بمنزلة عمرت داره فالفاعل وهو الدار مونث فاحتيج الى التاء واما معمور الدار فجعل
اسما مضافا واذا جعل اسما مضافا لم يمكن نزله منزلة الفعل حتى يلحق التاء لان ما بعده ليس بفاعل بل هو مضاف اليه
باللفظ واذا لم يمكن نزله منزلة الفعل يجعل ما بعده الى ما قبله فان كان ما قبله مذكرا لم يلحقه الهاء نحو جاء رجل معمور الدار
2 وان كان ما قبله مونثا يلحقه التاء نحو جائت امراة جائلة الوشاح النوع الثالث اضافة اسم الفاعل الى فاعله نحو هند جائلة الوشاح
وتقديره جائل وشاحها فجائل اسم فاعل بمنزلة الفعل ووشاحها فاعله وجائلة الوشاح الحيم عبارة عن درعة لوسطها كان
٥ وسطها يتحرك ويسترخي من الدقة [illegible]
كذلك ما يجيء من الامثال ولا تفيد الا تخفيفا في اللفظ والمعنى كما هو قبل الاضافة يعني الاضافة اللفظية لا تفيد تعريفا
بل تفيد تخفيفا نحو ضارب زيد وضاربا زيد وضاربوا زيد والاصل ضارب زيدا بالتنوين او بحذف نون التثنية والجمع نحو ضاربا زيد
وضاربو زيد والاصل ضاربان وضاربون زيدا قوله والمعنى كما هو قبل الاضافة يعني حصل تخفيف في اللفظ واما
المعنى المعرف فيه قبل الاضافة وبعدها لان المضاف اليه مفعول في ضارب زيد وفاعل في حسن الوجه والمضاف
نكرة بعد الاضافة كما كان قبل الاضافة ولذلك جاز وصف النكرة بهذه الصفة مضافة كما وصفت بها مضافة في
قولك مررت برجل حسن الوجه وبرجل ضارب اخيه يعني لاجل ان هذا المضاف لم يستفد بالاضافة وعلم ان الاضافة
في المعنى يجوز وصف النكرة بهذا المضاف كما يجوز وصف النكرة به قبل الاضافة ولولا ان هذه الصفة بعد الاضافة
نكرة كما كان قبلها لما جاز وصف النكرة به بقولك بعد الاضافة مررت برجل حسن الوجه فرجل نكرة موصوفة و
حسن الوجه مضاف صفة لرجل وبقولك قبل الاضافة مررت برجل حسن وجهه بتنوين حسن ورفع وجهه
فحسن نعت بمنزلة الفعل ووجهه فاعله والجملة صفة رجل وكذلك البحث في مررت برجل ضارب اخوه
فان اردت ان تجعل هذه الصفة وصفا لمعرفة ادخل عليه الالف واللام وتقول مررت بزيد الحسن الوجه
وصل وقضية الاضافة المعنوية ان يجرد لها المضاف من التعريف يعني لا تجوز فائدة في الاضافة المعنوية بان
يكون المضاف معرفة لان المضاف انما اضيف ليحصل له حكم المضاف اليه من التعريف ان كان المضاف
اليه معرفة او التخصيص ان كان المضاف اليه نكرة فاذا كان المضاف معرفة فهو مستغن من ان يحصل
له من المضاف اليه تعريفا او تخصيصا وهو معنى قضية الحكم وما تقوله الكوفيون من قولهم الثلثة الاثواب والخمسة
الدراهم فمعتزل عند اصحابنا عن القياس واستعمال الفصحاء يعني يلزم في الاضافة المعنوية تجريد المضاف من
التعريف في الاعداد وغيرها عند البصريين واما عند الكوفيين فيلزم في غير الاعداد ولا يلزم في الاعداد
بقولهم الثلثة الاثواب بالالف واللام في المضاف وهو الثلثة ودليلهم انهم سمعوا الفاظا قليلة من الاعداد من
بعض العرب ادخلوا على المضاف الالف واللام فقاسوا عليها باقي الالفاظ ودليل اعلنه ان العدد وما اضيف
اليه ذات واحدة فلم يكن اضافة فلم يحصل له تعريف من المضاف اليه فاذا لم يكن الغرض من اضافة العدد
تحصيل له تعريف من المضاف اليه فيجوز ان يعرف العدد بالالف واللام لانه هو الذي يجري عليه الاعراب ولان
يعرف المضاف الدلالة المقصود ... بعيد عند البصريين عن القياس وعن استعمال الفصحاء المولد

المرجع الذى يعتزل اليه الرجال اى يعتزل اليه من بين الناس يعنى قول الكوفيين بعيد عن القياس واستعمال الفصحاء
اما بعده عن القياس فلان الغرض من العدد هو العدد ومن المضاف اليه تمييز العدد وتعريفه بالمضاف اليه فلا
حاجة الى ادخال الالف واللام الى العدد لانه يتصل بالمضاف اليه وخير الكلام ما قل ودل والاصل ترك الزيادة اذا لم
يكن فيها فائدة واما بعده عن استعمال الفصحاء فلانه نقل عن الفصحاء بغير الف ولام قال الفرزدق قال الفرزدق شعر
ما زال مذ عقدت يداه ازاره فسما وادرك خمسة الاشبار يمدح الفرزدق يزيد بن المهلب سما اذا ارتفع الاشبار
جمع شبر وتقدير هذا البيت لا زال مذ عقدت يده ازاره وادرك خمسة الاشبار فسما يعنى مذ عقدت يداه ازاره
اى بلغ الى سن التمييز ولبس السراويل او شد الازار بدل السراويل او ادرك خمسة الاشبار يعنى دخل الفهم والتمييز خمسة
اشبار يعنى مذ كان صغيرا يطلب الرفعة والمناصب العالية الى الان والمراد بالبيت انه لم يدخل الالف و
اللام فى خمسة الاشبار وقد جمع العدد هل يرجع التسليم ام كشف لعرصات الاثافى والديار البلاقع يكشف اى يذهب الجهل
بالعين المهملة الباس والاثافى جمع اثفية وهى حجر او غيره يوضع عليه القدر عند الطبخ البلاقع جمع بلقع وهو موضع
الخالى يعنى او وصل الكاشف فى منزل المعشوقة ولم ير هناك احد من الناس غير الاثافى والمواضع الخالية الخربة فلو
سلم الاثافى والديار البلاقع لم يرد استيناسه وعلم علمه بان المعشوقة وقومها ابعد ذهبوا
والمراد بالبيت انه لم يدخل الالف واللام فى ثلث الاثافى ويعمل فى اللفظية مررت بزيد الحسن الوجه وعند الخاطر الزجاج
ومعنا الضارب زيد يعم الضاربين زيد ما اشتغل والمقيمى الصلوة ولا تقولها الضارب زيد لا يحكم لانه لا يعيد فيه خفة فى
الاضافة كما ادعيناها فى المثنى والمجموع وقد اجازه الفراء واما الضارب الرجل فمثبه الحسن الوجه يعنى يجوز
فى الاضافة اللفظية ادخال الالف واللام فى المضاف لان الاضافة هنا ليس يحصل المضاف تعريفا وتخصيص من
المضاف اليه بل يحصل تخفيف والتخفيف حاصل مع ادخال الالف واللام فى المضاف وذلك التثنية والجمع
لحذف نونيهما واما فى الواحد لا يحصل تخفيف مع الالف واللام فلا يجوز اضافته مع الالف واللام نحو الضارب
زيد فانه لم يحصل تخفيف لانه لم يحذف هنا شى من المضاف واما الضارب الرجل لا تخفيف فيه ومع ذلك يجوز اضافته
لانه شبه الحسن الوجه وكما ان الحسن الوجه يجوز اضافته وان لم يحصل فيه تخفيف كما مر فكذلك الضارب
الرجل يجوز اضافته وان لم يحصل تخفيف ووجه المشابهة بين الضارب الرجل وبين الحسن الوجه ان المضاف فى
كل واحد منهما صفة والمضاف اليه جنس كل واحد منهما جنس معرف بالالف واللام واما الحسن الوجه فانما يجوز
اضافته لانه حصل تخفيف بحذف الضمير الذى اضيف اليه الوجه والمعنى الحسن وجهه فحذف الضمير الذى اضيف اليه الوجه
واضيف الحسن الى الوجه ولم يحصل فرق بينه وبين اسم الفاعل لان الاصل فى اسم الفاعل
عدم الاضافة لانه يشبه الفعل المضارع فى اللفظ والمعنى اما اللفظ فلانه فاعل على وزن يفعل فى الحركات
والسكنات واما المعنى فلان اسم الفاعل الذى بمعنى الحال او الاستقبال كما ان الفعل المضارع كذلك فقد
ثبت بما ذكرنا ان الاصل فى اسم الفاعل عدم الاضافة ولكن جوزنا اضافته حيث يحصل تخفيف كما ذكرنا واما
الصفة المشبهة فالاصل فيها الاضافة لانها ليست مشابهة للفعل لان حسنا ليس على وزن يحسن كما ان ضاربا
على وزن يضرب ولكن الصفة المشبهة مشابهة للاسم الفاعل من حيث انها تذكر وتؤنث وتثنى وتجمع جمع السلامة
كاسم الفاعل فلهذا المشابهة عمل عمل الفعل فيعمل مررت برجل حسن وجهه كما تعمل يحسن وجهه فان قيل حسن وان لم يكن
على وزن يحسن فقد كان على وزن حسن قلنا لم قلتم ان الصفة المشبهة ليست مشابهة بالفعل قلنا الصفة المشبهة

اذا كانت

اذا كانت بمعنى الماضى كما تقول جاءنى رجل حسن وجهه امس او بمعنى المستقبل كما تقول جاءنى رجل حسن وجهه غدا
لا يجوز والتابعين اذا كان الموصوف متصفا بتلك الصفة فى حال الاخبار فصل واذا كان المضاف اليه ضميرا متصلا
جاء ما فيه تنوين او نون وما فيه ليس كما ترى وحذف لاضافة لانهم لما رفضوا ايجاد بينه التنوين
والنون ان يجمعوا بينه وبين الضمير المتصل جعلوا ما لا يوجد فيه تبعا يعنى اذا كان المضاف اليه مضمرا الا بحرف
اضافة اسم الفاعل الا اذا كان فيه اعنى فى اسم الفاعل تنوين او نون التثنية او الجمع لحصل تخفيف واما اذا كان المضاف
اليه ضميرا متصلا لزم اضافة اسم الفاعل الى الضمير المتصل سواء كان فيه قبل الاضافة تنوين او نون تثنيه او جمع او لم
يكن قوله منهما اى من التنوين والنون قوله تبعا منصوب على الحال والشرع المثل يعنى يستوى ما فيه تنوين او نون
وما ليس واحد منهما قوله لانهم لما رفضوا ايجاد بينه التنوين والنون الى اخر الرفض الترك يعنى بعد لما يوجد
فيه التنوين والنون مثل الضاربى والضاربك فيعنى الاضافة فيما فيه التنوين او النون الى الضمير المتصل وحذف التنوين و
النون ليس للتخفيف بل لكراهيه ان يجمع التنوين او النون مع الضمير المتصل لان وجود التنوين والنون اشعر
بتمام الاسم والاسم هنا بغير الضمير المنفصل عن تمام فلو اثبت التنوين او النون هنا يلزم حسنه فاصل بين الضمير
وبين ما قبله وهذا لا يجوز قال سيبويه ولعلم لا يحذف التنوين والنون لانه مع علاقة المضمر عن المنفصل و
على قوله ما ذكرناه ثم اختلف فى ان الكاف هنا مجرورة بالاضافة او منصوبة قال سيبويه جمهور النحويين ان الكاف
مجرور بالاضافة لان حذف التنوين او النون يشعر بالاضافة وقال بعض النحويين الكاف منصوب محلا لانه لا
اضافة هنا لان حذف النون والتنوين انما كان لكراهيه اجتماع التنوين والنون مع الضمير كما ذكرنا لا للاضافة وهو
جعل ما لا يوجد فيه تبعا يعنى جعلوا ما لا يوجد فيه التنوين والنون قبل الاضافة تبعا لما يوجد فيه التنوين والنون
يعنى اضافة ما فيه التنوين والنون الى الضمير المتصل وحذفا التنوين والنون لئلا يجتمع التنوين والنون مع
الضمير المتصل واضافوا ما ليس فيه التنوين والنون ايضا تبعا لما فيه التنوين والنون فتقول جاءنى الضاربك محل الكاف
جر بالاضافة عند سيبويه واتباعه كان محل الكاف جر بالاسناد فى قولك جاءنى ضاربك بعد الفعل ثم وجاءنى هنا بالرفع مثالها
الضاربك والضاربك والضاربان والضاربوك والضاربك والضاربى كما قالوا ضاربك والضاربك والضاربوك والضاربات والضاربات هذا تسعة امثلة
الاول للواحد المذكر والثانى جمع المؤنث كلاهما اضيف الى الكاف والثالث جمع المذكر والرابع جمع المؤنث كلاهما اضيف الى
ياء المتكلم فهذه اربعة ليس فيهن تنوين ولا نون والخامس للواحد المذكر وكان فيه تنوين قبل الاضافة فحذف فى تنوين عند
الاضافة والسادس حذف نونه فى الاضافة والسابع جمع المذكر فى حال الرفع حذف نونه والثامن تثنية المذكر فى حال
النصب او الجر حذف نونها واضيفت الى ياء المتكلم وادغمت الياء فى ياء المتكلم والتاسع جمع المذكر فى حال النصب
او الجر حذفت نونه واضيفت الى ياء المتكلم وادغمت الياء يعنى جعلت اربعة منها اولى كما بعد لجهة لا نرجح كما ذكرنا
قال عبد الرحمن بن حسان ابها الشاتمى لتحسب مثلى انما انت فى الضلال تهيم تحسب مثل ضم الثاء وفتح السين يعنى
لتشهر حالى لتعلم انا معروف انفسنا حيث نعاملنى وتستمتل بى انه غير مشهور متعادى وانت فى الضلال تهيم ايوجه
مزاجهم هم انا ادا امر مضاف الى شى والتهايم المتحير والمراد بالبيت اضافة اسم الى ياء المتكلم مع انه لم يحذف منه تنوين
ولا نون وقد جاء الضاربون زيدا والفاعلونه ولا يلجأ عليه يعنى قد قلنا لا يجوز اثبات التنوين والنون مع الضمير المتصل
واسقاط النون فى هذا البيت فى قوله والفاعلونه فاجاب بانه شاذ لا يعمل عليه فصل وكل اسم معرف يعرف به
ما اضيف اليه اضافة معنوية الا اسماء توغلت فى ابهامها فهى نكرات وان اضيفت الى المعارف نحو غير ومثل وشبه

وان يكن وصف بها النكرات فعل مررت برجل غيرك ومثلك وشبهك ودخل عليها رب يعني اذا كان المضاف المعنوي اضافة
المعنوية معرفة يصير المضاف بسببه معرفة لان المضاف والمضاف اليه امتزجا وصارا في اللفظ كاسم واحد فوجب
ان يكونا في معنى التعريف واحدا لان المعنى مستفاد من اللفظ واذا كان المضاف اليه نكرة يصير المضاف المعرفة
نكرة لان المضاف يكتسي من المضاف اليه معنى التعريف او التنكير مثال الاول غلام زيد صار الغلام معرفة بسبب زيد
مثال الثاني غلام امرأة صار نكرة بسبب امرأة قوله الا اسماء توغلت في ابهامها نحو غير اذا بعد يعني قد جاء كلمات
ابهامها كثير لا ينفع وان كانت مضافة الى المعارف مثل غير فاذا قلت مررت برجل غيرك ولم يعرف انه غيره في
المذهب او الاعتقاد او في الطول او القصر او الحمرة وغير ذلك من الصفات فاذا احتمل لفظ غير هذه الاحتمالات
لم يصر معرفة بان يضاف الى معرفة ولهذا قال انه نكرة مع انه مضاف الى معرفة جعله وصفا لرجل فلو كان معرفة
لم يكن وصفا لرجل لان رجلا نكرة وكذلك البحث في مثل وشبه اذا قلت مررت برجل مثلك لا يعرف انه مثله في اي
شيء ولهذا دخل عليها رب يعني لو لم يكن نكرة لم يجعل اوصافا للنكرات ولم يدخل عليها رب لان رب لا يدخل على
المعرفة قال يا رب مثلك في النساء غرة بيضاء قد متعتها بطلاق هذا قاله ابي عبد الله بن سلمة التقفي وقبله
محجن التقفي المنادى محذوف في يا رب والتقدير يا ابن عمرو بالعمر الجهل والابيات العجمتين ... الاحد
والمراد بالبيت ادخال رب على مثلك الا اذا اشتهر المضاف بمغايرة المضاف اليه كقوله غير المغضوب عليهم
او بمماثلة من عادة ان يقولوا الا ان يكون كذا او كذا وهذا اذا كان المسمى نادرا او قد يكون في غير النادر وكان
بعد الكلام ادعى لتعيينه على اثبات هذا الكلام او استشهد على تحقيق هذا الكلام يعني هذه الالفاظ لا تصير معرفة

المضاف تم باب تضاف الى المعرفة الا اذا علم ان المقصود في اي شيء مغايرة المضاف اليه في اي شيء فح تصير المضاف
معرفة اذا كان المضاف اليه معرفة وحينئذ لا يجوز ان يكون صفة لنكرة مثاله قوله الا احد عليك بالحركة غير
السكون فغير هنا معرفة وصفة الى الحركة واما كان غير هنا معرفة لان غير السكون الحركة فلم يحتمل
شيئا آخر وكذلك قوله تعالى انعمت عليهم غير المغضوب عليهم فغير هنا معرفة وصف للضمير في عليهم واما كان
غير هنا معرفة لان غير المغضوب عليهم لا يكون الا المنعم عليهم فلا يحتمل شيئا آخر حتى يكون نكرة قوله واعلم
يرجع الى المضاف اليه يعني مثل نكرة وان اضيفت الى معرفة الا اذا علم انه مماثل في اي شيء مثل الماحمة
فحينئذ يكون مثل معرفة اذا اضيف الى معرفة كقولك زيد مثل عمرو في العلم وفائدة المضاف يكتسي من المضاف اليه
ثمانية اشياء احدها التعريف وذلك اذا اضيف نكرة الى معرفة نحو غلام زيد الثاني التخصيص وذلك اذا اضيف
نكرة الى نكرة نحو غلام امرأة تخصص الغلام بانه لامرأة لا لرجل الثالث التذكير وذلك اذا اضيف مؤنث الى مذكر
نحو زيد مع الرابع التأنيث كقوله تعالى واقع لها تلتقطه بعض السيارة ... حيث جعله مؤنثا باضافته الى الضمير
المؤنث والخامس اكتساء معنى العموم كقولك نعم غلام الرجل زيد فغلام قبل الاضافة لم يكن فيه معنى العموم فحصل له
معنى العموم باضافته الى الرجل والرجل فيه معنى العموم لما فيه من لام التعريف التي هي استغراق الجنس السادس اكتساء
البناء كقوله تعالى ومن خزي يومئذ بفتح الميم على قراءة نافع والكسائي فبني يوم لاضافته الى مبني وهو اذ
السابع اكتساء معنى الاستفهام كقولك غلام ايهم ضربت فاكتسى الغلام معنى الاستفهام من المضاف اليه وهو ايهم والدليل
على ان الغلام اكتسى معنى الاستفهام انه يلزم وقوعه صدر الكلام كالاستفهام وانه يدخله همزة الاستفهام التفصيل
كقولك اغلام زيد ضربت ام غلام عمرو فانه مثال ... قولك ايهم ضربتم استفصلت فعلت انه ضربت ام عمرو ام

خالد

خالد الثامن اكتساء معنى الشرط والجزاء كقولك غلام ايهم تضربه اضرب يكون الغلام ان يكون صدر الكلام وان يكون فيه
معنى الشرط كما تقول ايهم تضربه اضرب فصل واسماء الظروف المضافة اضافة معنوية على ضربين لازمة للاضافة وغير
لازمة للاضافة على ضربين ظروف وغير ظروف الظروف لازمة للاضافة كل اسم لابد له من المضاف اليه لفظا او تقديرا
كفوق فان فوق لابد له من المضاف اليه وكذلك ما اشبهه والمراد بغير اللازم للاضافة كل اسم يستغني عن المضاف اليه
تارة ويحتاج اليه اخرى كغلام في غلام زيد فان الغلام قد يستغني عن المضاف اليه نحو قولك جاءني غلام ... علامة
بغلام فالظروف نحو فوق وتحت وامام وقدام وخلف ووراء وتلقاء وتجاه وحذاء وحذوة وعند ولدن ولدى وبين
ووسط وسوى ومع ودون معنى امام وتلقاء وتجاه وحيال وحذاء وقدام وتجاه اصله وجاه وقلب الواو تاء ومعنى وراء
والقدام والخلف كلاهما وهو من الاضداد ومعنى لدن ولدى وعند واحد واما الوسط فان كانت ساكنة السين فهو ظرف بمعنى بين
وان كان متحرك السين فليس بظرف بل هو مفعول به تقول جلست وسط الدار بسكون السين لان معناه جلست في وسط
الدار وتقول قطعت وسط الثوب بفتح السين لانه مفعول به لانه يحسن فيه معنى في ومع المصاحبة والمخالطة
تقول زيد مع عمرو اي مصاحبه واما دون فهي نقيض فوق وتكون بمعنى قبل بمعنى ان دون النهر لا يستلزم قبل وصول
اليه ويقال امر دون اي خسيس وغير الظروف نحو مثل وشبه وغير وبيد وكل وبعض وقيد وقاب وقيس وسوى ونحو
وكلا وكلتا وذو وفروعه ومثناه ومجموعه واولو واولات ونحو وقط وحسب بيد وغير بمعنى واحد وقيد بكسر القاف
وقيد بكسر القاف والقصر معناهما المقدار يستعملان في مقدار الرمح ومثلهما قاد واما قاب وقيب بكسر القاف بمعنى
بمعنى مقدار قوس واما قيس وقاس فمعناهما مقدار شبر كذا قال الميداني واما ذو وفروعه بمعنى ذات تقول
في الواحد المذكر ذو وبالالف في الرفع وذا ما بالالف في النصب وذي في الجر وفي المؤنث الواحد ذات مال بضم التاء في الرفع
وفتحها في النصب وكسرها في الجر وفي تثنية المذكر ذوا مال بالالف في الرفع وذوي مال بالياء وبفتح الواو في النصب
والجر وفي جمع المؤنث ذوات مال بضم التاء في الرفع وكسرها في النصب والجر واولو واولات معناه الذين واللاتي معناه
اللاتي واما قد وقط وحسب فمعناها واحد وغير اللازمة نحو ثوب ودار وفرس وغيرها مما يضاف في حال
حال يعني غير اللازمة كل اسم يفيد بغير المضاف اليه لفظا وتقديرا كما ذكر في اول هذا اللفظ فصل واي اضافته الى
اثنين فصاعدا اذا اضيف الى المعرفة كقولك اي الرجلين واي الرجال عندك واي ما دايهم واي من رأيت افضل وانت
الذي لقيت كريم اعلم ان لفظ اي معرب لازم للاضافة لفظا وتقديرا وياتي للاستفهام والشرط وبمعنى الذي
فاذا كان للاستفهام والشرط لا يحتاج الى صلة واذا كان بمعنى الذي يحتاج الى صلة كالذي واي نفس من المضاف
اليه وشرطه ان يضاف الى مثنى او جمع ولا يضاف الى مفرد هذا اذا اضيف الى معرفة فاما اذا اضيف الى
نكرة يجوز ان يضاف الى مفرد فصاعدا اي مثنى او جمع ... افضل في لفظ يقع على المفرد والمثنى والجمع و
المذكر والمؤنث والمراد ههنا المثنى او الجمع واما قولهم اي واي كان شرا فاخزاه الله كقولها اخزى الله
الكاذب مني ومنك ومن وبينك والمعنى ابينا ومنا وبينا يعني جاء في كلام العرب اي واي كان شرا فاخزاه الله
كما جاء اخزى الله الكاذب مني ومنك وهو بيني وبينك والتقدير في هذه الامثلة المثنى والجمع الى التقدير
ايانا ومنا وبيننا يعني ... المصنف اي اذا اضيف الى المعرفة لا يكون المضاف اليه منفردا وفي اي واي
المضاف اليه منفرد فاجاب بان المعنى ومعنى اخزاه الله اهانه وفضحه وقال العباس بن مرداس واي ما وايك
كان شرا فسيق الى المقامة لا يراها ماي اي ذاته فيستعمل ما في جملة من العود المقامة لمجلس الضمير المؤنث في لا يراها

بعوض الى القاهرة يخاطب المرداس جفافا وهو اسم رجل يقول انه كان منا صار لعمرى مجلسا لا ينفرد احد منهم
الى مجلس الناس وهو امرى خلف المجلس والمراد بالبيت هنا اضافة اى الى المعرفة وهو ... الضمير فى الاول والكاف فى الثانى
ويعد من ايضا كما ذكرنا **واذا اضيف الى النكرة اضيف الى الواحد كالاسم والجملة كقولك اى رجل واى رجلين واى رجال**
اعلم ان الفرق بين اضافته الى المعرفة وبين اضافته الى النكرة انه اذا اضيف الى المعرفة يكون السؤال عن واحد من المضاف
اليهما او اليهم كقولك اى الرجلين يعنى اى واحد من الرجلين او من الرجال واذا اضيف الى النكرة يكون السؤال عن مجموع فاذا
قال جاءنى رجل وقلت اى رجل فالسؤال عن المضاف اليه وهو مفرد وههنا وهو من جنس الرجال اذا اعتد واعتبر
مفردا الى مفرد منهم جاءك واذا قال جاءنى رجلان فقلت اى رجلين فالسؤال عن جميع المضاف اليهما وهو مثنى هنا
يعنى اذا اعتد الرجال اثنين اثنين فاى اثنين منهم جاءك واذا قال جاءنى رجال وقلت اى رجال فالسؤال عن جميع
المضاف اليهم وهو جماعة يعنى اذا اعتد رجال العالم جماعة جماعة فاى جماعة جاءك **ولا تقول ايا ضربت وباى مررت**
الا حيث جرى ذكر ما هو بعض منه كقوله عز وجل ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى يعنى لا تقول ايا بغير اضافة الا اذا
تقدم شئ يدل على ان ايا المذكور بعد مضاف الى ذلك الشئ المتقدم كقوله تعالى قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن
ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى فتقدم لفظ الله والرحمن يدل على ان ايا مضاف فى التقدير الى احدهما والمعنى اى
اسمين من لفظى الله والرحمن تدعوا جاز او اصبتم فايا شرط والتنوين عوض عن المضاف اليه وهو منصوب
لانه مفعول تدعوا وجواب الشرط محذوف وهو اصبتم او جاز كما ذكرنا وما زائدة وقيل لا هو شرط دخل
شرط على شرط للتاكيد ولاختلاف لفظيهما وقوله فله الاسماء الحسنى جملة ... **وفى اسقاطه الاضافة عوض عن**
عنها توسط المخبر بينه وبين صفته فى النداء الاستحباب لا استخفاف يعنى اجل انها لا لازم اضافة عوض ...
لفظها فى باب النداء عما قطع منه المضاف اليه يعنى اذا قلت ايها ... مثل احتها ... وجا فيما اشبه ذلك
فى اللفظ وكان ... مضاف اليها ... فى اللفظ مضاف ايضا وقد ذكرنا بحث هذه
المسئلة فى باب النداء **فصل ومن جملة الاسماء كلا لا يكون الا معرفة ولا يكون الا مع اثنين كقولك كلا الرجلين**
وقفت وعلم انه يستعملها لكلا ما وانما اشترط ان يكون ما اضيف كلا معرفة ومثنى لانه لما لتاكيد كلا لان كلا
معناه التثنية اذا كان معنى كلا التثنية وما بعده ايضا تثنية فكانه تكرار فى ... ما اضيف اليه كلا تاكيد
له وشرط التاكيد ان يكون معرفة لان التاكيد لازالة اللبس عن المؤكد عند المخاطب فلو كان نكرة يكون ... اصل
اللبس وكذلك يشترط ان يكون المؤكد مع لفظ المؤكد فى الافراد والتثنية والجمع قوله وما هو فى معنى المثنى ...
بيان ذلك فى ... قوله فان الله يعلمنى ووهبا وهب اسم رجل يعنى يعلم حالى الصالح او فاسق صادق او
كاذب وكذلك يعلم حال وهب بعوله ويعلم ان سيلقاه كلانا قال فى الحواشى ... سيلقاه بالياء وبالنون فان
كان بالياء فكلانا فاعله وان كان بالنون فكلانا تاكيد الضمير المتكلم فان قيل الضمير المرفوع المنفصل ... سيلقاه
بالمظهر وهو كلانا من غير تاكيد بضمير منفصل قلت لوقوع الفاصل بين المؤكد والمؤكد وهو الهاء فى سيلقاه
والمراد بالبيت انه اضاف كلا الى ما هو بمعنى التثنية وليس بتثنية فى اللفظ لان لفظ نا يقع على المتكلم مع
غيره وما يكون مع المتكلم جماعة فلا يدل لفظ نا على التثنية على التعيين وانما علمنا انه تثنية هنا لانه اضيف
اليه كلا وكلا لا يضاف الا الى التثنية **وقوله ان للخير وللشر مدى وكلا ذلك وجه وقبل** المدى الغاية يعنى للخير و
للشر غاية ونهاية وكلا الامرين يعنى الخير والشر قد يكون بالقول والفعل والمراد بالبيت انه اضاف كلا الى ذلك وذلك

ليس

ليس بتثنية ولكن معناه التثنية لانه يرجع الى الخير والشر قابل هذا البيت الذى يروى ابن الزبعرى **مجمع**
وبقيه كلا وعوان بين ذلك يعنى بين يضاف الى تثنية او جمع وههنا اضافة الى ذلك وهو ليس بتثنية ولكن معناه
التثنية اى بين الفارض والبكر فهذا نظير قوله كلا ذلك وجه هذا البيت الفارض البقرة المسنة والبكر الشابة
والعوان المتوسط بينهما **ويجوز التفريق فى الشعر كقولك كلا زيد وعمرو** يعنى يجب ان يكون ما اضيف اليه كلا مثنى
او بمعنى المثنى وههنا المضاف اليه زيد وهو مفرد وعمرو معطوف عليه وانما جاز هذا فى ضرورة الشعر ولهم
قال لا يجوز فى غير الشعر يكون ضعيفا **وحكمه اذا اضيف الى الظاهر ان يجرى مجرى عصا ورحى تقول جاءنى كلا الرجلين**
ورايت كلا الرجلين ومررت بكلا الرجلين واذا اضيف الى المضمرات ان يجرى مجرى المثنى على ما ذكر يعنى اذا اضيف
كلا الى مظهر يكون اعرابه بالالف فى كل حال واذا اضيف الى مضمر يكون فى الرفع بالالف وفى النصب والجر بالياء كالتثنية
وفى العرب من يجعله اخرا على الالف فى الحالين يعنى بعض العرب يجعل كلا بالالف فى اعراب الثلثة سواء اضيف الى
المظهر او المضمر وكلتا فى المؤنث ككلا فى المذكر فى جميع الاحكام **فصل وافعل التفضيل يضاف على نوعين ما يضاف اليه**
كقولك هو افضل الرجلين وافضل القوم وتقول هو افضل رجل وهما افضل رجلين وهم افضل رجال والمعنى فى هذا اثبات
الفضل على الرجال اذا فضلوا رجلا رجلا واثنين اثنين وجماعة جماعة يعنى يضاف افعل التفضيل الى المعرفة والنكرة و...
اذا اضيف الى معرفة ان يكون المضاف اليه مثنى او مجموعا واذا اضيف الى نكرة جاز ان يكون المضاف اليه مفردا و
مثنى ومجموعا واذا اضيف الى معرفة يكون التفضيل على الجنس المعرف ان كان المضاف اليه مثنى وعلى جماعة ...
ان كان المضاف اليه جمعا فاذا قلت زيد افضل الرجلين فقد فضلت زيدا على الرجلين المذكورين دون غيرهما واذا قلت
زيد افضل القوم او افضل الرجال فقد فضلته على الجماعة المذكورين دون غيرهم واما اذا اضيف الى نكرة فقد فضلته
على جميع الرجال قال فى الحواشى قوله افضل رجل معناه هو افضل جميع من فى العالم من الرجال اذا عدد ثم رجلا رجلا
والدليل على هذا القياس ... اذا قلت زيد افضل رجل فقد فضلت زيدا على كل رجل من رجال العالم يعنى زيد افضل
من هذا الرجل ومن هذا الرجل وكذلك حتى تعد كل رجل من رجال العالم واذا قلت هما افضل رجلين فقد فضلتهما على
رجال العالم اذا عدد ثم رجلين رجلين يعنى هما افضل من هذين الرجلين ومن هذين الرجلين حتى عددت رجال
العالم رجلين رجلين واذا قلت هم افضل رجال فقد فضلتهم على رجال العالم اذا عددتهم جماعة جماعة يعنى هم افضل
من هذه الرجال ومن هذه الرجال حتى عددت رجال العالم جماعة جماعة قوله والمعنى فى هذا فيما اضيف الى
النكرة قوله اذا فضلوا رجلا رجلا واثنين اثنين وجماعة جماعة فضلوا بالصاد المهملة وضم الفاء وكسر الصاد على
ما لم يسم فاعله يعنى اذا كان الممدوح رجلا فقد فضلته على كل فرد من الرجال وان كان الممدوح اثنين فقد فضلتهما
على كل اثنين من الرجال وان كان الممدوح جماعة فقد فضلتهم على كل جماعة من الرجال **وله معنيان احدهما ان يراد انه**
زايد على المضاف اليهم فى الخصلة التى هو وهم فيها شركاء يعنى افعل التفضيل اذا اضيف يكون على معنيين احدهما ان
يكون من وجد فيه زايد على من اضيف اليهم افعل التفضيل فى العلم او غيره من الخصال كما تقول زيد اعلم
القوم يعنى القوم عالمون لكن زيد يكون علمه ازيد من علمهم **والثانى ان يؤخذ مطلقا له الزيادة فيها اطلاقا ثم**
يضاف لا للتفضيل على المضاف اليهم لكن لمجرد التخصيص كما يضاف ما لا تفضيل فيه وذلك نحو قولك الناقص
والاشج اعدلا بنى مروان كانك قلت عادلا بنى مروان ان يوجد فيه ضمير الزيادة ومطلقا حال والضمير فى
له يرجع الى افعل التفضيل والضمير فى فيها يرجع الى الخصلة والزيادة هنا بمعنى الفضيلة يعنى النوع الثانى ان يوجد

افعل التفضيل مطلق الخصلة وحصول تلك الخصلة في التفضيل دون ان يكون من تلك الخصلة شيء في المضاف اليه
قوله لم يضاف افعل التفضيل على المضاف اليه بل لمجرد التخصيص يعني يضاف افعل التفضيل في هذا النوع
ولا حاجة ان يكون شيء من المضاف اليه من الخصلة التي تكون في الممدوح ولكن الحصل تخصيص بلفظ
التفضيل بالمضاف اليه يعني ليعلم انه من هذا القوم ومن هذا الجنس لا من قوم اخر او من جنس اخر قوله
كما يضاف ما لا تفضيل فيه يعني اذا قلت زيد عالم اهل القرية الفلانية لا يحصل لاهل القرية شيء الى ان
لم يدر العلم بل يريد بهذا اللفظ على ان لا عالم في هذه القرية غير زيد وانما اضيف عالم الى اهل القرية ليعلم
انه عالم اهل هذه القرية دون غيرها من القرى فكذلك افعل التفضيل في هذا النوع يكون لغير افعل
التفضيل كما يأتي قوله الناقص والاشج اعدلا بني مروان لا تفضيل فيه بل هو يزيد بن الوليد بن عبد الملك بن
مروان لقب بهذا لانه نقص حق من يأخذ من بيت المال اكثر ماله من الرزق ورده الى العذر المستحق
في الرزق والاشج هو عمر بن عبد العزيز بن مروان لقب بذلك لانه لاقى راسه من شجة يعني ليس في بني مروان
عادل غيرهما من الرجلين وانما اضيف الى بني مروان ليعلم انهما من بني مروان لا ان بني مروان
عادلون وهما اعدل منهم واستعمل الاول بمعنى لك توحيده وتثنيته وجمعه وتذكيره وتانيثه قال الله تعالى ولتجدنهم
احرص الناس على حيوة وعلى الثاني ليس لك الا ان يثنيه ويجمعه ويونثه اعلم ان افعل التفضيل يستعمل
على ثلاثة انواع احدها ان يكون بعده من كقولك زيد افضل من عمرو وفي هذا النوع يستوي فيه المذكر و
المونث والواحد والتثنية والجمع كقولك الزيدان افضل من عمرو والزيدون افضل من عمرو وهند
افضل من بكر والهندان افضل والهندات افضل من كل المفعل وحرف افضل والثاني ان يكون معرفا
بالالف واللام وفي هذا النوع يذكر ويونث ويثنى ويجمع كقولك زيد الافضل والزيدان الافضلان والزيدون
الافاضل وهند الفضلى والهندان الفضليان والهندات الفضليات والنوع الثالث ان يكون مضافا
وفي هذا النوع يجوز ان يقاس على ما فيه الالف واللام فيثنى ويجمع ويذكر ويونث كما ذكر قوله وكانت
على الاول بالحد الاول ما سمعه من قوله احدهما ان يراد انه زايد على المضاف اليهم واراد بالملاحظة [illegible]
والثاني ان يوجد مطلقا له الزيادة وانما يلزم ان يثنى ويجمع ويذكر ويونث في الثاني لان افعل بمعنى فاعل
وكان لفظ فاعل يذكر ويونث ويجمع فكذلك افعل الذي يكون بمعنى فاعل وقد اجتمع الوجهان في قوله عليه السلام
الا اخبركم باحبكم الي واقربكم مني مجالس يوم القيمة احاسنكم اخلاقا الموطؤن اكنافا الذين يألفون ويؤلفون الا
اخبركم بابغضكم الي وابعدكم مني مجالس يوم القيمة اساويكم اخلاقا الثرثارون المتفيهقون قوله وقد اجتمع الوجهان
يعني الوجهين الافراد والجمع قد ذكرنا ان افعل التفضيل اذا اضيف جاز ان يجمع ويجوز ان يفرد فقوله عليه السلام
باحبكم وابغضكم مفرد وقوله احاسنكم واساويكم جمع المراد باحبكم الجملة ان معناه الذين احاسنكم في
الخلق هم احب الناس الي يوم القيمة ومجالسهم ودرجاتهم اقرب الي والاحاسن جمع احسن والاساوي جمع
الاسوى وهو ضد الاحسن وهو صحيح اللام قوله الموطؤن وهو مفعول من التوطئة وهو التمهيد و
التذليل والتليين والاكناف جمع كنف وهو الجانب واكنافا منصوبة على التمييز يعني الذين جوانبهم لينة
يعني دورهم ومنازلهم مهيئة للاضياف والذين يألفون بفتح اللام اي يسكنون ويجالسون
مع الناس ويؤلفون بضم الياء وكسر اللام اي يعطفون ويحصلون الفة الناس يعني لا يتكبرون على الناس [illegible]

تخالط

عما يعلمونهم ويتحملون اذاهم الثرثارون اي الذين كثر كلامهم يعني الصواب والخطأ والحق والباطل ولا يعرفون
الجيد من الردي المتفيهقون مثل هم الذين يتوسعون في الكلام والمختار انه من يفهق لان الاناء اذا امتلأ يعني الذين
يملأون افواههم بالكلام ويتطلقون من قعر الفم وهذا من الكبر والرعونة وعلى الوجه الاول لا يجوز ان يقول يوسف
احسن اخوته لانك لما اضفت الاخوة الى ضميره فقد اخرجته من جملتهم من قبل ان المضاف حقه ان يكون غير المضاف
اليه الا ترى انك اذا قلت هؤلاء اخوة زيد لم يكن زيد في عداد المضاف اليهم واذا اخرج من جملتهم لم يجز اضافة افعل الذي
هو هو اليهم لان من شرط اضافته الى جملة هو بعضها اي على الوجه الاول الذي ذكر في النوع الاول هذا يعني اذا قلت يوسف
احسن اخوته لم يكن يوسف داخلا في الاخوة لان الاخوة هنا مضاف اليه ويوسف مضاف اليه والمضاف غير المضاف اليه
فاذا لم يكن يوسف من جملة الاخوة لا يجوز ان يقول يوسف احسن اخوته لان شرط احسن واشباهه ان يضاف الى
اشياء هو بعضها وهو من جملتهم وههنا ليس من جملتهم قوله لعدم جواز اضافته الى افراده المضاف الى الاخوة والضمير في اليه
يرجع الى زيد يعني اذا اخرج من جملتهم يعني اذا اخرج يوسف من جملة الاخوة قوله لم يجز اضافة افعل الذي هو هو اليهم
الذي هو اول لفظ افعل وهو الثاني يوسف يعني افعل التفضيل والذي له التفضيل واحد واذا كان واحدا فكلما
ان يوسف لم يكن من جملة الاخوة فاحسن ايضا لم يكن من جملتهم وشرط افعل التفضيل ان يكون من جملة المضاف اليهم والضمير
في من شرطه يعود الى افعل التفضيل هو الى جملة اي الى اسم جماعة هو منهم وعلى الوجه الثاني يجوز يعني اذا لم يكن
الخصلة التي في افعل التفضيل موجودة في المضاف اليهم جميعها او بعضها لا يلزم ان يضاف افعل التفضيل الى جملة هو بعضهم
بل يجوز كما يجوز اضافته اعني كما ان المضاف في مثل هذا غير المضاف اليه فكذلك افعل التفضيل اذا كان بهذا
المعنى يكون غير المضاف اليهم صحيح في الممتنع بعينه الى قوله ان يوسف احسن اخوته يعني اذا اردت احسن
حسنه المتصل جاز ان تقول احسن اخوته كما بينا في قوله اعدلا بني مروان ومنه من قال نصيب اشعر
اهل جلدته الضمير في منه يعود الى الوجه الثاني يعني اضاف اشعر الى اهل واهل مضاف الى جلدته وجلد مضاف الى الكاف
فبهذه الاضافة فخرج نصيب من بين اهل جلدته كما خرج يوسف من بين اخوته بالاضافة واذا كان نصيب خارجا
اهل جلدته بهذه الاضافة يكون اشعر بمعنى شاعر من غير ان يكون بمعنى التفضيل ونصيب بضم النون وفتح الصاد
المهملة مولى عمر بن عبد العزيز وهو حبشي والمراد باهل جلدته السودان لانه انشد نصيب شعر ابن الوليد بن عبد الملك
ابن مروان فاستحسنه وقال انه اشعر اهل جلدته وسمي نصيبا لانه حين ولد قال احد انه لمنتصب الخلق يعني
حصل له شكل منتصب لكونه شديدا فسمي نصيبا وهو تصغير من المنتصب وقد يضاف الى غير ما هو
بعضه بمعنى الاختصاص كقولك [illegible] حيث خطر يعني اذا كان بين الشيئين ملابسة كالمخالطة والمقارنة جاز ان تضيف
احدهما الى الآخر والمراد انه يجوز اضافة المضاف ملكه المضاف اليه او جمعه فان جاز اذا احتمل الاشياء كلها واحد طرف فهو صالح الى
احدهما الى الاخر حيث طرفك فهذا اضاف الطرف اليه لما بين الطرف والمضاف من الاتصال وقال اذا كوكب الخرقاء لاح بسحرة
سهيل اذاعت غزلها في القرائب الخرقاء اسم امرأة كانت في عقلها نقصان لاح اي ظهر بسحرة اي في وقت السحر
وسهيل بدل او عطف بيان للكوكب الخرقاء اذاعت اي فرقت وفرقت غزلها اي قطنها القرائب جمع قريبة كانت هذه
المراة لا تهيئ اسباب الشتاء في الصيف فلما طلع سهيل واصابها البرد عرفت القطن من شدة الاقارب واستعانت بهن
ليغزلن لها قطنها فسمي الخبيئة اضاف الكوكب الى الخرقاء لادنى ملابسة وهو انها كانت [illegible]
والجدية الغزل في هذا الوقت وقال الآخر [illegible]

اضاف الكوكب [illegible]

بمدح احدكم كريم نفسه ولطفه مع الاضياف اذا قال لى قال الضيف قلت له الحسبى ترب اللبن الى رويت قلت بالله
حلفة الضيبرى تلب الضيف عن الحلف حلفه لتغنى بفتح اللام والنا واصله لتغنين فحذفت النون الخفيفة واللام المفتوحة
للتقييد جواب القسم يعنى عزمت عليك لتغنى اى لتسعدنى ما لى اى المكن من اللبن يعنى لتشرب جميعه الا انما جمع العين
لحدث ثم انها الكرب مع ترب اللبن يعنى تعنى الشرب حتى تحتاج الى تريبه بالماء ترك قضا بمعنى هذا قوله لا باس وهو
الشرب مع الماء ليس لربه الضيف بمعنى لوصولنا فى اللبن او والحال والضمير فى هو للانا والسابق الضيف بمعنى الحال الضيف
يعنى اضافة الضيف وقد اضافه الى الضيف لما ذكرنا والعرق ابوه من اضافة المسمى الى اسمه ان يحمل المسمى المطلق
على عمر او معنى واحد كالليث والاسد وزيد وابى عبد الله والحبس والمنع ونظايرهن مما يضيف احدهما الى الاخر فلذلك
بكان من احالة فاما نحو قولهم جميع القوم وكل الدراهم وعين الشى ونفسه فليس من ذلك قوله ابوه اى منعوه يعنى منع النحويون
اضافة الشى الى نفسه اذا كان المضاف والمضاف اليه مساويين وجميع الاشيا كالاسد والليث فان الليث هو الاسد من
غير فرق فلو اضيف الليث الى الاسد او بالعكس لا يحصل بالعبارة وكذلك الحبس والمنع واحد فلا يجوز اضافة احدهما الى الاخر لعدم
الفايدة واما اذا كان المضاف اعم من المضاف اليه فيجوز اضافته مثل المضاف اليه اذا كان اخص يحصل تعريفا او تخصيصا
والمضاف مثل كل فى قولك جميع القوم فان جميعا يقع على القوم وعلى الفرس والشجر وعلى جميع الاشيا فلذا اضفته الى القوم فقد
جعلته خاصا بالقوم دون غيرهم وكذلك كل يقع على كل شى فاذا اضفته الى الدراهم فقد خصصته بالدراهم فلا يكون المضاف
مثل المضاف اليه وجميع الاشيا هنا وكذلك العين والنفس عامان يقعان على جميع كل شى وتقيده فيجوز ان يقول
عين زيد ونفسه لان المضاف عام والمضاف اليه خاص فيكون مثل قولك خاتم رجل فى تخصيص الخاتم الى رجل دون
امراة ويحتمل فى عين زيد ونفس زيد وجميع القوم وكل الدراهم ان يراد بالمضاف الذات وبالمضاف اليه اللفظ فيكون
مثل ذات زيد وياتى بحث هذا قوله فى المال قد يرد وقال عبد الله اعلم ان اضافة زيد الى كنيته انما امتنع اذا كانا
مساويين فى المعرفة اما اذا كان الاول بالكنية اعرف فيجوز اضافة اسمه الى كنيته قوله فقال علما نفى المحال يعنى اضافة
الليث الى الاسد وما اشبه ذلك محال لما ذكرنا مكان اى موضع من المحال ومن ولا يجوز اضافة الموصوف الى صفته ولا
الصفة الى موصوفها اما امتناع اضافة الموصوف الى الصفة قالوا فلانه يجوز [illegible] هالان الصفة والموصوف كشى واحد
فلو اضيف الموصوف الى صفته فقلت زيد العاقل باضافة زيد الى العاقل فقد اضيف الشى الى نفسه وهو لا يجوز
عند البصريين والثانى ان الصفة تابعة للموصوف فى الوضع والاعراب فلو اضيف الموصوف الى صفته يكون المضاف
مرفوعا ومنصوبا ومجرورا والمضاف اليه لا يكون الا مجرورا فيلزم ترك وضع اللغة فى ان الصفة تابعة للموصوف والثالث
ان الصفة وان جردت عن الموصوف فالموصوف فيها منوى مثل قولك مررت بفاضل تقديره مررت برجل فاضل ولو
اضيف الموصوف الى الصفة وقلت مررت برجل فاضل باضافة رجل الى فاضل لظن السامع ان فاضل صفة رجل
محذوف غير الرجل المذكور فيظن ان تقديره مررت برجل رجل فاضل فيخل بالفهم واما امتناع اضافة الصفة الى موصوفها قالوا
ايضا فلوجوه ثلاثة الاول والثانى هما الوجه الاول والثانى من الوجوه الثلاثة التى ذكرت فى امتناع اضافة الموصوف الى
صفته واما الوجه الثالث فلانه لو اضيفت الصفة الى موصوفها لزم تقديم التابع على المتبوع وقالوا دار الاخرة وصلوة
الاولى ومسجد الجامع وجانب الغربى وبقلة الحمقا على تاويل دار الحيوة الاخرة وصلوة الساعة الاولى ومسجد الوقت
الجامع وجانب المكان الغربى وبقلة الحبة الحمقا هذه الامثلة جواب دخل مقدر كان قايلا قال قد قيل اضافة الموصوف
الى الصفة غير جايز وهذه الامثلة قد اضيف الموصوف الى الصفة فيها لان الاخرة صفة الدار وقد اضفتم الدار التى هى

الموصوف

الموصوف الى صفته وكذلك ما بعدها من الامثلة فاجاب عن هذا الاشكال بان المضاف اليه فى هذه الامثلة صفة موصوف
محذوف وذلك الموصوف المحذوف هو المضاف اليه كما قال على تاويل دار الحيوة الاخرة فالاخرة صفة الحيوة والحيوة هى
المضاف اليها الدار وكذلك ما بعدها من الامثلة قوله وبقلة الحبة الحمقا اضاف البقلة الى الحبة الحمقا [illegible] من الحبة الحمقا
صفة الحبة ويسمى هذا النبت بهذا الاسم لانها تنبت فى مسيل الماء فيقلعها السيل كانها لا تمييز لها فسميت حمقا وقالوا عليه
سحق عمامة وجرد قطيفة واخلاق ثياب وهل عندك جايبة خبر ومغربة خبر يعنى قد قيل لا يجوز اضافة الصفة الى
موصوفها وهذه صفات اضيف الى موصوفاتها تاويلها وتاويلها انها حذف موصوفها وجعل اسما كسائر الاسماء الشايعة
نحو خاتم وباب فيحتاج الى تمييز ثم اضيف الى مميزها قوله سحق عمامة السحق البالى وكان فى الاصل عمامة سحق فحذف الموصوف
وهو العمامة وجعل سحق اسما شايعا يقع على العمامة والثوب وغيرهما ثم اضيف الى العمامة كما اضيف خاتم الى فضة وباب الى ساج
للتبيين قوله وجرد قطيفة الجرد بمعنى المجرود وهو العريان والقطيفة كساء له خمل كثير وكان اصله قطيفة جرداء متفرقة مجرد
عن الهدب خصب خملها بحيث يحتاج الى الخلاف اصلها ثم حذفت قطيفة وجعل جرد اسما ثم اضيف الى قطيفة والاخلاق ما يقال له بالفارسية
[illegible] قوله واخلاق ثياب [illegible] ثم [illegible] ما ذكر قوله وهل عندك جايبة خبر جايبة اسم
فاعل من جاب يجوب اذا قطع المسافة والتا للمبالغة او انه نقل عن الصفة وجعل اسما او اصله خبر جايبة فزيد
التا للمبالغة ومعناه خبر قطع المسافة من بلد بعيد حتى وصل اليكم ومغربة خبر [illegible] وزيادة التا المغربة
بفتح الرا مفعول من التغريب وهو النزوح عن البلد مغربة خبر بمعنى [illegible] بفتح الرا وكسرها والفتح على ان يكون معناه خبر
نقل من بلد الى بلد والكسر على ان يكون معناه ذهب الى الغربة على ان هذه اوصاف مرجحة كخاتم وسوار وباب وساجة
لكونها تحتمل مثلها تخلص امرها بالاضافة كما فعل النابغة الذبيانى فى اجراء الطير على العايذات بيانا وتخصيصا تقديما
للصفة على الموصوف يعنى فعلوا ما قلنا بهذه الصفات من حذف موصوفها ثم اضيفت الى مميزها تشبيها بخاتم وسوار
يعنى خاتما وسوارا يحتاجان الى ان يضيفا الى مميز لما امكن كون هذه الصفات بعد ان قطعت عن موصوفها و
جعلت اسما [illegible] هذه الصفات محتملة [illegible] يعنى اذا قلت سحق يحتمل ان يكون سحق من القميص
او العمامة او السراويل او غيرها كما ان خاتما مثلا محتمل [illegible] يرجع الى مميزها خاتم و
سوار وباب وساجة يعنى لكون هذه الصفات محتملة احتمال هذه الاسماء قوله تخلص امرها الى التبيين و
تخلص اثر هذه الصفات باضافته الى مميز عمامة لا يحتمل ثوب [illegible] ما بعدها من الامثلة قوله كما فعل النابغة يعنى ان
النابغة جعل الطير فى البيت الذى ياتى عطف بيان العايذات لتخلص الطير وسيلة العايذات هى صفة لشى اخر
فكذلك اضيف هذه الصفات لتبيين المضاف اليه حسن المضاف قوله تقديما للصفة على الموصوف يعنى من حيث الظاهر
العايذات صفة والطير موصوف حيث قدم الصفة على الموصوف ولكن ليس المراد تقديم الصفة على الموصوف بل جعل
العايذات اسما صفة فلما جعلها اسما شايعا احتاجت الى تبيين فاجرى الطير عليها للتبيين حيث قال والمومن العايذات
الطير يمسحها ركبان مكة بين الغيل والسند الواو فى والمومن للقسم الغيل بفتح الغين والسند بفتح السين والنون
اسما موضعين فيها الماء [illegible] للحرم يعنى واقسم بالله الذى امن الطيور التى [illegible] الحرم بمكة [illegible] قتلها وتنفيرها
حتى يمسح عليها الركبان [illegible] وقد اضيف المسمى الى اسمه فى قولهم لقيته ذات مرة
وذات ليلة [illegible] ذات يوم وداره ذات اليمين وذات الشمال وسرنا ذات صباح الاول المسمى الذات والثانى
اللفظ يعنى اذا اخذت لفظا يراد به الذات واضفته الى لفظ لم يرد به الا اللفظ فقد اضفت المسمى الى اسمه نحو ذات

نحو ذات صوم والمضاف هو المسمى وهو الذات والمضاف اليه هو اسم الدال على المسمى وقد يراد بالذات في هذا
اللفظ النفس فيكون قولك ذات مرة بمعنى نفس مرة وكذلك الى آخر امثاله وقد ذكرنا اضافة نفس وقال انس
بن مدركة الخثعمي عزمت على اقامة ذي صباح لامر ما يسود من يسود هاتي امر ما ابهامية صفة لامر يسود اي يجعل
سيدا من يسود اي يصير سيدا من مفعول يسود اي عزمت على ان ابقى صباحا لامر يجعلني سيدا قال الراجز
ذات مرة يريد بمرة اي الدفعة المسماة بالمرة وذات يوم اي يوما اي الوقت المسمى باليوم وقال الكميت الحكم
دو عا آل النبي تطلعت نوازع من قلبي ظماء والبب ذوي يريد لنفوسهم اليكم وذوي آل النبي اي آل النبي تطلعت
اي نزعت وبالت النوازع جمع نازعة وهي المشتهية والمشتاقة نوازع من قلبي اي خواطر بايليكم ظماء صفة نوازع
وهو جمع ظماء وهو مؤنث ظمآن والبب عطف على نوازع وهو جمع لب وهو العقل والخالص من شيء فصل وقال او
ذو لبيد الى الحول ثم اسم السلام عليكما ومن يبك حولا كاملا فقد اعتذر مفعول قالوا اي في بعد ابيات بكيه قول
الشاعر الى الحول بعد ما بكيت عليكما ايها الحاملات ثم السلام عليكما يعني بموت البكاء فان من يبك حولا فعد يعذر يعني
فقد قضى حق الخليل على المضاف هنا الى ما هو اسم لان قولك اسم السلام يريد به السلام ومن قوله دار لمية العمش
الطرف الهامع فلا حاجة بادية باسم الماء مبغوم العمش يرفع العين التعهد وما موصولة اسم الماء اي باسم الماء زايد
زايد الماء بالمقصور الطبي والمبغوم قلنا بمعنى الباغم وهو اسم فاعل من البغام وهو تصويت الظبي وغيره
يعني ابي يرفع طرف العين من النوم والعين المحب لها الظبي التي تنجد ويعلمه ان تصوت اليه وتناديه بلفظة
الماء وقد حذف تاء الاستقبال من تخويه ودعا بدل الصبي الى تخويه وهي الظبية ومبغوم صفة دعا ومعنى باسم
الشيب في متعلم حوايمه في حرة وسلام تدابع العمر اي دعا بعضهم بعضا الشيب الصوت الذي يصوت
به الابل ليشرب ولا اسم هنا زايد والمتعلم اسم موضع والحرة الحجارة السود الى البياض السلام بكسر السين جمع سلمة
وهي الحجر الرقيق يعني الاعين ابل لفظ الشيب وهذا الموضع الذي احرحا بنيه حجر بحرة والجانب الآخر
حجارة سلام ان المضاف بمعنى الاسم مخرجه دخوله سواء ان المضاف مفعول قوله في اول الفصل قالوا
في نحو قول لبيد الى هنا بمعنى ان الاسم الذي هو المضاف في هذه الابيات الثلاثة زايد وجوده وعدمه سواء
فيحم او مدخل الصفة من عرض ضرورة واحتياج اليه ويحكى هذا حي زيد وابتك وحي فلان قايما وحي فلان
شاهد يعني زيادة المضاف ليست مختصة بلفظ اسم كما مر بل يزاد الفاظ اخر كقولهم هذا حي زيد يعني حي مضاف
وهو زايد يعني هذا زيد والمراد بالحي هنا الشخص فكانك قلت هذا شخص زيد فكما ان لفظ شخص زيد زايد فكذلك
لفظ حي فعل ولاضافة لفظ حي الا حيث صرف المضاف وكذلك حي فلان وحي فلانة ويعني شاهد حاضر وانشد
يا قر ان اباك حي خويلد قد كنت خائفة على الاحماق يا قر اصله يا قرة فحذفت التاء للترخيم حي خويلد بمعنى خويلد
اي ان اباك خويلد الاحمق لا ان يولد احمق يعني قد كنت خايفة ان ابي يولد احمق مثل والدتك يا امي فاذا
فلان صدوق وظني واتيقنت ان اباك قد اتى يولد احمق بهذه الصفة وعن ابن احمس انه سمع اعرابيا يقول في
ابيات قالهن حي رباح الحلم حتى والمعنى هذا يريد ان اباك خويلد وقالهن رباح يعني سمع ابن احمس اعرابيا
انشد ابياتا فقيل له من قال هذه الابيات فقال قالهن حي رباح بزيادة حي اي قالهن رباح الحي وهذه المواضع
زايد وليس المراد بالحي في هذه المواضع الحي الذي بمعنى القبيلة بل المراد منه الشخص ومن قول الشماخ وقرب لفظ
وتعوذت عند مقام الذيبة كالرجل الغويراي الذئب قبل هذا البيت ودعاء قد وردت لوصال اروى عليه الطير كالورق اللجين

الواو

الواو زوجها واورب اروى اسم امرأة عليه اي على ذلك الماء اللجين بفتح اللام وكسر الجيم الساقط من ورق الشجر عند
الضرب بالعصا ذعرت لو خوفت وضرب بها لوروحه القطا اسم جمع من الطير الرحال اللعين ما ينصب بين الزرع
من شكل شخص ليخاف منه الطير والوحش يعني ربت ماء وردت لمطلقها المرأة فان صفة امرأة ترد هذا الماء
لسقي ابلها وعلى هذا الماء طير كثير كالورق الساقط من الشجر من كثرة الطير يشبهها بالورق الساقط يريد ذعرت
اي ضربت عن ذلك الماء الطير والذئب كما نفر الرجل اللعين عن الزرع الطير والوحوش قوله اي الذئب يعني قوله نصب
مقام الذئب الى ان يذهب المسمى المقام مضاف زايد وجوده وعدمه سواء فصل ويضاف اسماء الزمان الى الفعل
قال الله تعالى هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم وتقول جئتك اذ جاء زيد وما رأيتك مذ دخل
الشتاء ومنذ قدم فلان اذ ومنذ ومذ من ظروف الزمان يعني يجوز اضافة ظرف الزمان الى الجملة الفعلية لان
الفعل وضع للزمان اما ماض كضرب واما حال كيضرب واما مستقبل كسيضرب فاذا كان الفعل دالا على الزمان
فكان الزمان بعض الفعل فاذا اضيف الزمان الى الفعل فكانك اضفت بعض الشيء اليه ثم ان اضفت الزمان الى الماضي
فبنى المضاف عند البصريين وجهان احدهما انه مبني على الفتح كالمضاف اليه وهو الفعل الماضي والثاني انه معرب كما في
اسماء المعربة وذلك نحو قولك هذا اليوم قدم زيد يجوز فتح الميم على انه مبني ويجوز رفعه على انه معرب خبر المبتدأ وان اضفته
الى المضارع فهو معرب عند البصريين ومبني على الفتح عند الكوفيين نحو هذا يوم ينفع الصادقين يوم بالفتح والرفع
وقال حنت فلات هنا حنت وبدا الذي كانت نوار اجنت حنت اي اشتاقت نوار اسم امرأة ولات حين
الحنين ههنا بفتح الحاء وتشديد النون بمعنى الحين وهو مضاف الى حنت اي وليس وقت حنينها وشوقها
الى المعشوق لكبرها ويضاف الى الجملة الابتدائية كقولك اتيتك زمن الحجاج امير واذ الخليفة عبد الملك زمن
نصب على الظرف وهو مضاف والحجاج مبتدأ وامير خبره والمسند وخبره مضاف اليها والمراد بهما الحجاج بن
يوسف وكذلك اذ الخليفة عبد الملك اذ مضاف وهو ظرف زمان والخليفة مبتدأ وعبد الملك خبره وهي مضاف
اليها وحيث كان المضاف اليه جملة يكون على معنى المصدر يستوي فيه الجملة الاسمية والفعلية فالتقدير زمان امارة الحجاج
وخلافة عبد الملك ويضاف اسماء المكان ايضا في قولهم اجلس حيث جلس زيد وحيث زيد جالس اليهما اي الى الجملتين الاسمية
والفعلية اعلم ان المضاف اليه يجب ان يكون مفردا لانه اذا كان المضاف ظرف الزمان كانت الجملة مضمومة
معنى وليس عن انك تقول قام زيد او زيد قائم معمولة ثبتت القيام الى زيد القائم معنى ولكن زيد خول
مضمونه اثبات المجيء والمجيء معنى وظرف الزمان ايضا معنى فاذا اضفت ظرف الزمان الى الجملة صار قائما واما
اذا اضفت حسنة الى الجملة لا يحسن قائله فاذا قلت هذا غلام زيد علم باضافة غلام الى زيد عالم وهو جملة
اسمية فكانك قلت غلام علم زيد وهو فاسد وكذلك ظروف المكان لا يضاف الى الجملة لانها مختصة بالجهات
الست والجهات لا يضاف الى المعاني واذا قلت خلف جلس زيد او خلف زيد جالس فكانك اضفت خلفا
الى الجلوس لان مضمون جلس زيد او زيد جالس اثبات الجلوس لزيد واضافة الخلف الى الجلوس لا يجوز وقد اضيف
من ظروف المكان لفظ حيث فقط لان فيه ابهاما لانه غير مختص بمكان قبل الاضافة فاشبه لفظ حين من زمان
ومما اضيف الى الفعل اية لقربها معنى من معنى الوقت يعني لفظ اية يجوز اضافتها الى الفعل لان معنى الاية العلامة
فان من معانيها العلامة تشبه الوقت فاذا قلت اذا حسنى اكرمتك فقد صار وقت محسنه علامة الاكرام لك
فلما كان معنى اية العلامة ووقت محسنه علامة للاكرام فلا اية والوقت ينبغي الوقت فاذا جاز اضافة الوقت الى

الفعل جاز اضافته اليه ايضا وقال بايه يقلصون الخيل شعثا كان على سنابكها مدا ما يقلصون الخيل اى يقدمون
على الخيل لاقدام العدو والمعدم فى الحرب اضاف الايه الى يقلصون ومعناه علامة اى قدامكم على الخيل اى خرجكم
فى الحرب شعثا منصوب على انه حال من الخيل وهو جمع اشعث وهو ذو الغبار وصوف الشعر يعنى لم مس
عنها غبار الحرب السنابك جمع سنبك وهو طرف مقدم الحافر المدام الخمر والمراد به هنا الدم وقال الاخر مبلغ
عنى بتميما بايه ما يحبون الطعاما مبلغ اسم فاعل ابلغ بمعنى بلغ اضاف ايه الى يحبون وماء ابلغ يعنى
من يبلغ بنى تميم عنى علامة حبهم الطعام يعنى تعيير لهم بحبهم الطعام وبنو تميم كانت لهم شدة
الحرص على الطعام فعيرهم العرب على حرصهم فصل وحذف فى قولهم اذهب بذى تسلم واذهب بذى
سلمان واذهب بذى تسلمون اى بذى سلامتكم والمعنى بالامر الذى يسلمك يعنى لم حذف جاز
الى الفعل ايضا قيل انه نعت لزمان وكانك قلت اذهب بزمان ذى تسلم وقيل بل ذى بمعنى
الذى قوله والمعنى بالامر الذى يسلمك اشارة الى انه ضعف بمعنى الذى والوجه اولا هو المختار لان ذى
بمعنى الذى غير مستعمل فى المستعمل ذو بالواو ولا ينقلب واوه يا تقول انا ذو نعلت كذا ورايت ذو فعل
كذا ومررت بذو فعل كذا كلها بالواو فاذا ثبت انه جوزا كان بمعنى الذى يكتب ابدا بالواو فتقدير حذف
معنى الذى بعيد واعلم ان هذا اللفظ لا يعبر بكلمة ابدا كالا نقول اذهب بذى تسلم بمعنى اذهب بسلامتك
اى اذهب وانت سالم ولا يجوز الفصل بين المضاف والمضاف اليه بالظرف فى الشعر يعنى المضاف والمضاف
اليه كشى واحد فلا يجوز الفصل بينهما الا فى ضرورة الشعر وان شاعر الا يجوز له الفصل ايضا الا بالظرف لان الظرف
يجوز فيه اتساع لان الحركات والسكنات لا تخلو من الظرف فكان الظرف بعض كل شى وعند الكوفيين يجوز
الفصل بين المضاف والمضاف اليه بغير الظرف ايضا من ذلك قول عمرو بن قميئة لما رات ساتيدما
استعبرت لله در اليوم من لامها قالبيت الذى قبله قد سالتنى بنت عمرو عن الارض بى تستنكر اعلامها
والبيت الذى بعده تذكرت ارضا بها اهلها اخوالها فيها واعمامها تستنكر اى لا تعرف اعلامها اى علامات
تلك الارض ساتيدما اسم جبل استعبرت اى بكت لله در اليوم من لامها اليوم قد فصل بين المضاف الذى
هو در وبين المضاف اليه الذى هو من والتقدير لله در من لامها اليوم يعنى كثر الله خير من عذلها على هذا
البكاء اخوالها نصب على انه مفعول فعل مضمر اى تذكر اخوالها واعمامها فى تلك الارض وقول ابى حية كما
خط الكتاب بكف يوما يهودى يقارب او يزيل وقال درنا فى الحرب من لا خاله وتمام البيت اذا خاف يوما نبوة فدعاهما قايل هذا البيت درنا بضم الدال و
سكون الراء المهملين بنت عبعبة بعينين مهملتين وبا من بنى هلال المراة اخو بنيها يعنى اخا كلا اخويه فى الحرب
لمن فى الحرب من حاله وبيعقان لا يعلو عنه ومن خاف نبوة اى سقوطا وحادثة دعاهما فيغاوثانه والمراد
بالاستشهاد انما فصلت من المضاف الذى هو اخو وبين المضاف اليه الذى هو من بالجار والمجرور وهو فى
الحرب والجار والمجرور ايضا ظرف ولكنه ظرف غير حقيقى ولما قول الفرزدق بين ذراعى وجبهة الاسد واوله
البيت يا من راى عارضا اسربه بين ذراعى وجبهة الاسد عارضا اى سحابا اسر اى افرح يعنى يا قوم من
راى سحابا افرح به بين ذراعى الاسد وجبهة الاسد وهما كوكبان والمراد بالاستشهاد انه حذف المضاف
اليه من قوله بين ذراعى وقول الاعشى الا علالة او بداهة سابح نهد الجزاره فعلى حذف المضاف اليه من الاول
استغناء عنه بالثانى العلالة الجرى الثانى للفرس والبداهة الجرى الاول السابح الفرس السريع فى

السير النهد الفرس العظيم الجثة العالى الجزارة بضم الجيم غلاظ اليدين والرجلين والمراد بالنهد هنا العظيم
والمراد بالجزارة اليدين والرجلين من عنق وصحتها بالغلظ فاذا قلت نهد الجزارة يكون معناه عظيم اليدين
والرجلين يعنى كان فى سفر او حرب انقطع فيها جميع الفرسان عن السير ولم يبق الا علالة او بداهة فرس يعنى فى
بيت الفرزدق ذراعى مضاف بدليل سقوط النون يعنى بقى لفظ الجسم وبين الاسد مضاف اليه وقد وقع فصل بين المضاف
والمضاف اليه بغير الظرف وهو جبهة وقد قلتم لا يجوز الفصل بغير الظرف وكذلك فى بيت الاعشى علالة
مضاف وسابح مضاف اليه وقد وقع او بداهة بينهما وجوابه قوله فعلى حذف المضاف اليه من الاول استغناء
عنه بالثانى يعنى تقدير بيت الفرزدق بين ذراعى الاسد وجبهة الاسد فحذف الاول استغناء عنه بالثانى
والتقدير فى بيت الاعشى الا علالة سابح او بداهة سابح فحذف سابح الاول وهذا قول المبرد وبعض اصحاب
ولعله عند سيبويه لاسم الظاهر مضاف اليه باسم الاول والاسم الثانى قد حذف ما اضيف اليه والتقدير عنده
بين ذراعى الاسد وجبهته والا علالة سابح او بداهته وما وقع فى بعض نسخ الكتاب من قوله فزججتها بمزجة
زج القلوص ابى مزاده فسيبويه برى منه من عهدته نسخ الكتاب الذى هو كتاب سيبويه يعنى لم يرد سيبويه هذا
البيت فى كتابه بل زاد غيره فى كتابه واما قال سيبويه برى من عهدته لانه قد وقع الفصل بين المضاف الذى هو
زج وبين المضاف اليه الذى هو ابى مزاده بالمفعول الذى هو القلوص وهو غير ظرف والفصل بين المضاف
والمضاف اليه بغير الظرف ليس من مذهبه واذا لم يكن هذا من مذهبه فكيف يورد بيتا على خلاف
قوله الزج الطعن المزجة بكسر الميم الرمح القصير طعنتها برمح طعنا مثل طعن ابى مزاده القلوص فصل واذا
امنوا الالباس حذفوا المضاف واقاموا المضاف اليه مقامه واعربوه باعرابه والعلم فيه قوله عز وجل
واسئل القرية لانه لا يلبس ان المسؤول اهلها لا هى ويقال رايت هندا يعنون غلام هند الالباس الخفاء و
الستر يعنى يجوز حذف المضاف اذا امنوا اخفاء الحال على السامع يعنى اذا دل قرينة على المحذوف كقوله
واسئل القرية فانه معلوم ان سوال القرية محال بل المراد منه اهل القرية فاذا علمنا ان سوال القرية محال
فقد علمنا ان المضاف محذوف واقيم المضاف اليه مقامه فى اعراب قوله واقال رايت هندا تعنون
رايت غلام هند يعنى لا يجوز ان تقول رايت هندا على نية رايت غلام هند لانه ليس شى هاهنا يدل
على حذف المضاف وهو الغلام واقامة المضاف اليه وهو هند مقامه وقد جاء الملبس فى الشعر يعنى
وقد جاء حذف المضاف مع الاالة على حذفه قال ذو الرمة عشية فر الحارثيون بعدما قضى نحبه فى ملتقى
القوم هوبر اى ابن هوبر قضى نحبه اى مات ملتقى القوم الموضع الذى يلتقى فيه بعض القوم بعضا و
المراد ههنا المعركة والمراد بهوبر ههنا ابن هوبر فحذف المضاف واقام المضاف اليه مقامه فى الرفع وهو
مرفوع بانه فاعل قضى ولا دلالة ههنا على المحذوف وقال فعل لكم منها الى ما بى تعصبوا اعنى النطاسى حذيما
اى ابن حذيم فابل هذا البيت اوس بن حجر هل لكم منها الى اى هل لكم طريق فى مداوات ما فى اى مرض الداء
ما اعيى الطبيب عن مداواته اعنى اى اعجز النطاسى بكسر النون وقيل بفتحها الطبيب حذيم بالحاء المهملة
وكسرها وسكون الذال المعجمة وفتح اليا المنقوطة من تحتها بنقطتين رجل طبيب فى العرب والمراد
بالاستشهاد ان التقدير اعنى النطاسى ابن حذيم لان النطاسى حذف لانه ما اقام حذيما مقامه وكما
اعطوا هذا الثابت حق المحذوف فى الاعراب فقد اعطوه حقه فى غيره المراد بالثابت المضاف اليه وبالمحذوف المضاف

قوله في غيره الضمير يرجع الى الاعراب اى كما اعربوه باعرابه فقد اقاموه مقامه في غير الاعراب ايضا نحو ان يؤنث و
التذكير كما في بيت حسان قال حسان يسقون من ورد البريص عليهم بردى يصفق بالرحيق السلسل قد ترجم
ويصفق حيث الادماء بردى البريص بالضاد المعجمة اسم واد في ديار العرب والبريص بالصاد المهملة اسم نهر وقيل
اسم موضع بدمشق وبردى اسم نهر بدمشق يصفق اى يخلط بالرحيق اى الخمر السلسل الطيب الذى يدخل الحلق بسهولة
عنه فيما كانوا بالبريص يعنى من اتى هذا القوم في هذا الموضع يسقونه من ماء بردى الذى كانه مخلوط بالرحيق من
غاية الطيب والعذوبة والمراد بالاستشهاد انه قال يصفق بالياء فذكر الضمير الذى في يصفق وهو ضمير بردى
وبردى مؤنث ولكن جعل ضميره مذكرا لانه اقيم مقام المضاف المحذوف وهو ماء بردى وقوله وقوله وكم
من قرية اهلكناها فجاءها بأسنا بياتا او هم قائلون على التانيث والجمع جميعا اراد بالتانيث المضاف اليه وهو قرية
واراد بالمحذوف المضاف وهو اهل اى كم من اهل قرية يعنى جعل ضمير قرية في اهلكناها وفي جاءها مؤنثا
وفي اوهم قائلون جمعا لانه اقامها مقام المضاف وهو اهل قوله وقد حذف المضاف وترك المضاف اليه على اعرابه
في قولهم ما كل سوداء تمرة ولا بيضاء شحمة قال سيبويه كانك اظهرت كلا فقلت ولا كل بيضاء هذه المسئلة مبنية على
جواز العطف على عاملين فعند البصريين لا يجوز العطف على عاملين وعند الكوفيين يجوز فعند سيبويه وهنا مضاف
اليه ومضافه محذوف وتقديره ولا كل بيضاء فحذف كل وترك بيضاء على حاله وهو منصوب لفظا ومجرور محلا لانه غير
منصرف ولا يجوز عطفه على سوداء لان سوداء عمل فيه عاملان احدهما ما وهو رفع اسم والثاني كل وهو جر لانه
مضاف فسوداء مجرور بالنسبة الى كل مرفوع بالنسبة الى ما لان المضاف والمضاف اليه جميعا اسم ما فلو عطفت
بيضاء على سوداء فقد عطفته على عاملين ولا يجوز ذلك عند البصريين لان حرف العطف لا يعمل عمل عاملين الا ترى
انه لا يجوز ان يقول ليس زيد بخارج ولا ذاهب عمرو بجر ذاهب لانك عطفت بحرف واحد وهو الواو على
عاملين لان عمروا معطوف على زيد الذى هو اسم ليس وعطفت ذاهبا على خارج الذى هو مجرور بالباء و
الحرف الواحد كيف يعمل عمل عاملين واعلم ان المضاف اليه اذا حذف مضافه انما يترك على اعرابه اذا تقدم
مضاف ومضاف اليه مثل المضاف المحذوف كما في هذه المسئلة فان كل سوداء مثل كل بيضاء اما اذا لم
يتقدم مضاف ومضاف اليه على المضاف المحذوف لم يجز ترك المضاف اليه اذا حذف مضافه على اعرابه بل
يعرب باعراب المضاف كقوله تعالى واسئل القرية قال ابو دواد اكل امرئ تحسبين امرأ ونار توقد بالليل نارا المراد
بالاستشهاد انه قال ونار بالجر على تقدير وكل نار فحذف المضاف وهو كل وترك المضاف اليه وهو نار على اعرابه وهو الجر
يقولون ما مثل عبد الله يقول ذلك ولا اخيه وما مثل اخيك ولا ابيك يقولان ذاك وهو في التقدير نظير اضمار الجار
وقوله ولا اخيه اى ولا مثل اخيه فحذف المضاف وترك المضاف اليه على جره وكذلك ولا ابيك تقديره ولا مثل ابيك قوله وهو في التقدير
نظير اضمار الجار وهو اشارة الى حذف المضاف يعنى حذف المضاف نحو حذف حرف الجر وكلاهما شاذ ومثال
حذف حرف الجر مررت بزيد وعمرو بتقدير وبعمرو فحذف الباء وابقى عمله في محل العطف وقد حذف المضاف اليه
في قولهم كان ذلك اذ وحينئذ ومررت بكل قائما وقال الله عز وجل لكلا جعلنا منكم وعيا وفاز وفعا بعضهم فوق
بعض ولله الامر من قبل ومن بعد وتعلق الافراد بالاول اذ الكلام تقديره ولكلكم وبعضهم وقبل كل شئ وبعده واول
كل شئ قوله للتقليل يعنى حذف المضاف اليه قليل ولكن قد جاء محذوفا من كل لفظ تقتضي الاضافة
فاذا كانت كلمة مقتضية للاضافة ولم يكن لها مضاف اليه يعلم ضرورة ان المضاف اليه محذوف فاذا علم كونه محذوفا

[هامش:] فيه نقل المصنف الاستعمال بالاول الوارد ... في الصورة المذكورة ... في ... والتقدير الاخيرة ...

فلا بأس

فلا بأس بحذفه قوله ويروى اذا كان هذا شرح اذ وحينئذ يعنى قولهم كان ذلك اذ وحينئذ تقديره كان
ذلك الامر اذ كان كذا وكذا او حين اذ كان كذا وكذا فقد حذفوا ما اضيف اليه اذ وهو جملة فعلية ثم عوض عن
المضاف اليه تنوين وحذف الف اذ لالتقاء الساكنين الالف والتنوين واعطي حركة المضاف اليه وهو الجر الى
المضاف لتدل بهذه الحركة على المضاف اليه ويحتمل ان تكون الدال مكسورة ذال اذ كسرة بعد حذف الالف عند
التقائها والتنوين لاجل انه لو بقيت الذال مفتوحة لاشتبه اذ بنا هو نادٍ من الناصب للمضارع قوله وكلهم
هذا شرح كل يعنى كلهم اصله كلهم او كل واحد فحذف المضاف اليه وعوض التنوين عن المضاف اليه وكذلك
بعضهم وقبل كل شئ وبعده شرح قوله تعالى لله الامر من قبل ومن بعد قوله واول كل شئ شرح قوله وفعلته اول
وقد جاء المحذوف غير منون في قول ابى دواد يصف البرق اسال البحار فانتحى للعقيق ضمير التثنية في جاء للمضاف
والمضاف اليه يعنى قد جاء حذف المضاف والمضاف اليه جميعا وشرطه ان يكون المضاف مضافا الى ما هو مضاف الى
الشئ مضافا الى شئ آخر فيحذف المضاف الاول والثاني ويقام المضاف اليه الاخير مقام المضاف الاول كما في هذا
البيت واول هذا البيت لمن راى البرق بت اشيمه اسال البحار فانتحى للعقيق الشريف يعني الشرق وهو
المضى اسال اى اجرى البحار اسم موضع والعجاج بفتح سنخ الحاء وهو موضع فانتحى اى قصد للعقيق اسم
نعم من يلحف برق مرفا مضيا اسال ماءه في الصحارى حتى انتهى الى العقيق والمراد بالاستشهاد قوله اسال
فان تقديره اسال سقيها سحابه البحار فسقيها فاعل اسال وهو مضاف الى سحاب وسحاب مضاف الى الضمير
العائد الى البرق فحذف المضاف الاول وهو سقيا وحذف ايضا سحاب فبقي الضمير المجرور فاقيم مقام سقيا
وجعل مستترا في اسال وهو فاعل اسال بعد حذف سقيا وسحاب والموضع الذى سمي عقيقا اربعة واحد قريب
من ذات عرق وواحد قريب من المدينة وواحد بتهامة وواحد بنجد وقوله اسبع وقد جعلتنى من حزيمة
اصبعا قال العشوى اى اسال سقيا سحابه وذا مسافة اصبع واول هذا البيت فادرك ابقاء العرادة ظلعها
وقد جعلتنى من حزيمة اصبعا العرادة اسم فرس انتج ظلعها الى عرجها الواو في وقد واو الحال الحزيمة بالحاء المهملة
مفتوحة وزاء معجمة مكسورة وهو اسم قبيلة يعنى ادرك الظلع ابقاء هذا الفرس اى بقاءها وثباتها في السير حتى
كانت ثابتة في السير فعرجت في حالة لم يبق بيني وبين قبيلتي الا قدر اصبع والمراد بالاستشهاد قوله قد جعلتنى
من حزيمة اصبعا تقديره ذا مسافة اصبع فحذف ذا ثم حذف مسافة واقام اصبعا الذى هو المضاف اليه
لمسافة مقام ذا فنصبه والمراد بالعشوى ابو على النحوى فصل وما اضيف الى ياء المتكلم فحكمه الكسر نحو قولك
في الصحيح والجارى مجراه غلامى ودلوى الا اذا كان آخره الفا او ياء فيصح ما قبلها او واوا الجارى مجراه
الياء والواو اذا سكن ما قبلهما نحو ظبى ودلو يعنى يجب ان يكسر ما قبل ياء المتكلم مكسورا الا اذا كان ما
قبل ياء المتكلم مكسورا و اما ما قبل الالف او ياء متحركا ما قبلها او واو متحركا ما قبلها فانه لا يكون في هذه
المواضع ما قبل ياء المتكلم مكسورا لما قال يجب ان يكسر ما قبل ياء المتكلم مكسورا فذكر ان في باب النداء
ان الاصح ان الاصل في ياء المتكلم التحريك بالفتح لان ياء المتكلم كلمة براسها وكل كلمة هي على حرف واحد الاصل
بناؤها على السكون فيجب ما قلنا ان يكون ياء المتكلم متحركة واذا كانت متحركة فالفتح اولى بها لانه اخف
الحركات ولما بينا ان ياء المتكلم مفتوحة فما قبلها لا يجوز ان يكون مفتوحا لانه يقلب الياء الفا فحركها
وانفتاح ما قبلها ولا يجوز ان يكون ما قبلها مضموما لاجتماع ثقل الياء وثقل ضمة ما قبلها فتعين كسر ما قبلها في يجب

اسكان ياء المتكلم للتخفيف ولا يكون اصلها الفتح وهذا اذا كان ما قبلها حرف صحيح او ما يجري مجراه اما
اذا كان ما قبلها الف او ياء او واو متحرك ما قبلها تكون ياء المتكلم مفتوحة البتة الا في قراءة نافع كما يأتي ويعلم
ان النحويين اختلفوا في ان كسرة اسم المضاف الى ياء المتكلم هل هي حركة اعراب ام حركة بناء ففيه ثلثة اقوال
احدها انها حركة اعراب لان الاسم المعرب لا يصير مبنيا بسبب اضافته الى ياء المتكلم كما لا يصير مبنيا
باضافته الى سائر المبنيات كقولك جاءني غلامك ورايت غلامك ومررت بغلامك والثاني انها حركة
بناء بدليل عدم تغيرها بتغير العامل الثالث انها ليست حركة اعراب ولا بناء بل هي برزخ بين المعرب والمبني والصحيح
هو القول الاول وهذه الاقوال الثلثة تجري في فتحة مررت باحمد واشباهه مما لا ينصرف اذا دخل عليه حرف
جر او اضيف اليه شي وكذا في كسر جمع المونث السالم في حالة النصب نحو رايت مسلمات **اما الالف فلا
تتغير الا في لغة هذيل** يعني يترك الالف بحالها مثل بشراي وقبيلة هذيل يجعلون الالف ياء ويدغمون الياء في ياء
المتكلم فيقولون بشري بتشديد الياء وفتحها **لقوله سبقوا هوي واعنقوا لهواهم فتخرموا ولكل جنب
مصرع** قائل هذا الشعر ابو ذويب كان له عشرة بنين ماتوا كلهم في قصد واحد فقال لهم مرثية من جملتها هذا
البيت يعني مرادي ان اموت قبلهم فماتوا قبلي سبقوا هوي اصله هواي فقلب الالف ياء وادغم الياء في الياء
يعني تركوا مرادي في تركي لاحق في السير او غيره فقال سبقه واعنقوا اي اسرعوا لهواهم اي مرادهم وهو الموت
فتخرموا بالخاء المعجمة وتشديد الراء اي انقطعوا عن الدنيا ولكل جنب مصرع اي لكل شخص اسقاط او هلاك
فيجوز ان يكون موضعا او زمانا يعني لكل شخص زمان يموت فيه او ارض يقع في الارض بعد الموت **ونحو حديث
طلحة فوضعوا اللج على قفي** اللج بضم اللام السيف قفي اصله قفاي فقلب الالف ياء وادغموا في ياء المتكلم قال
طلحة هذا الكلام يوم جمل وهو اسم حرب بين علي لهم بايعت عايشة ومعاوية وتركت عليا فقال انهم وضعوا
السيف على قفاي يعني انما تركت عليا وبايعت عايشة ومعاوية من الخوف **يجعلونها اذا لم تكن للتثنية ياء و
يدغمونها** يعني قبيلة هذيل يجعلون الالف اذا لم يكن للتثنية ياء ويدغمون الياء في ياء المتكلم كما قلنا **وعلى وجميعا
لدى وعليه ولديكم كما قال على وعليه وعليك** يعني الالفات لثلث انواع احدها ما لا يجب قلبها ياء اذا اضيف
الى ياء المتكلم وهو الف التثنية نحو غلاماي والثاني ما لا اختلاف في قلبه ياء وهو الف لدى وعلى اذا اضيف الى
المضمرات والثالث ما فيه خلاف بين هذيل وغيرهم وهو كل الف غير القسم الاول والثاني وقال ابن الحاجب قلبت الالف
على ياء اذا دخل على المضمر لانه لو لم تقلب الالف لاشتبه على التي هي حرف بعلى التي هي فعل في معنى علا وعلاه وما
اشبه ذلك فقلب الفعل التي هي حرف اذا دخل على المضمر المعروف ثم قيس عليها لدى والكل انما مثل على في
الياء واما اذا دخل على مظهر لا يلتبس بالفعل لان على التي هي حرف يكون ما بعدها مجرورا وعلى التي هي فعل يكون ما
بعدها مرفوعا لانه فاعل **وياء المضاف مفتوحة الا عند نافع في محياي وعصاي وهو غريب** يعني ياء المتكلم اذا كان
بعد الالف مفتوحة الا في قراءة نافع محياي بسكون الياء وهذا غريب لان التقاء الساكنين في الوصل غير جائز وانما
يجوز في الوقف واجرى نافع الوصل مجرى الوقف فاسكن الياء في الوصل كالوقف ولا شك ان اجراء الوصل مجرى
الوقف غريب **واما الياء فلا يخلو من ان ينفتح ما قبلها كياء التثنية وياء الاشقين والمصطفين والمرامين
والمعلين او ينكسر كياء الجمع والواو لا يخلو من ان ينفتح ما قبلها كالاشقون واخواته او ينضم كالمسلمون و
المصطفون فما انفتح ما قبلها من ذلك فمدغم في ياء المتكلم ياء ساكنة من مفتوح وما انكسر ما قبله او انضم**

مدغم

مدغم فيها ياء المتكلم ساكنة من مكسور ومفتوح قوله اما الياء يعني اما الياء التي يكون قبل ياء المتكلم فلا
يخلو من ان يكون ما قبلها مفتوحا او مكسورا فالمفتوح في نصب التثنية وجرها وفي نصب جمع اسم المقصور و
جرها واما المكسور ففي اسم المنقوص وفي نصب جمع غير اسم المقصور وجره واما الواو التي يكون ما قبل ياء المتكلم فلا يخلو
من ان يكون ما قبلها مفتوحا او مضموما فالمفتوح في رفع جمع اسم المقصور واما المضموم ففي رفع جمع غير الاسم المقصور
مثال التثنية رايت غلامي ومررت بغلامي فادغمت ياء التثنية بياء المتكلم ومثال اسم المقصور رايت الاشقين
ومررت بالاشقين واصلها رايت الاشقيين ومررت بالاشقيين فقلبت الياء الاولى الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها ثم حذفت الالف لسكونها
وسكون ياء الجمع ثم اضيف الى ياء المتكلم فحذفت النون للاضافة وادغمت ياء الجمع في ياء المتكلم وكذا الحال في
المصطفين وما بعده من امثلة والمصطفين جمع المصطفى وهو مفعول من الاصطفاء وهو الاختيار والمرامين
جمع المرامى وهو مفعول من رامى اذا خادع كل واحد من الشخصين الصاحب والمعلين جمع المعلى وهو مفعول من
التعلية وهو ايضا مثال ما اذا كان ما قبل الياء مكسورا هذا غازي ورايت غازي ومررت بغازي فادغمت
الياء التي هي لام الكلمة في ياء المتكلم ومثال الجمع رايت مسلمي ومررت بمسلمي واصل رايت مسلمين فاضيف الى
ياء المتكلم فحذفت النون للاضافة فادغمت ياء الجمع في ياء المتكلم ومثال الواو المفتوح ما قبلها جاء الاشقي
واصلها جاء الاشقيون فقلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها ثم حذفت الالف لسكونها وسكون واو
الجمع ثم اضيف الى ياء المتكلم فحذفت النون للاضافة ثم اجتمع واو الجمع وياء المتكلم واذا اجتمعت الواو و
الياء وسبقت الاولى بالسكون قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء فصار الاشقي ومثال ما اذا كان ما قبل
الواو مضموما جاء مسلمي واصل جاء مسلمون فحذفت النون للاضافة فقلبت واو الجمع ياء لانه اجتمعت
الواو والياء وسبقت الاولى بالسكون ثم كسر ما قبلها المنقلبة عن الواو لانه لو ترك ما قبلها مضموما لصار الياء واوا
لسكونها وانضمام ما قبلها ثم ادغمت الياء في الياء قوله فما انفتح ما قبلها من ذلك فمدغم في ياء المتكلم من ذلك اشارة
الى الياء والواو يعني الياء المفتوح ما قبلها يدغم في ياء المتكلم والواو المفتوح ما قبلها نحو جاء الاشقون بتقلب
الياء الفا وتحذف الالف وتقلب واو الجمع ياء ويدغم في ياء المتكلم كما ذكرنا قوله ياء ساكنة من مفتوح يعني احدهما الياء
والثاني المتكلم قوله وما انكسر ما قبله او انضم فمدغم فيها بعد الضمير في قبلها يعود الى ياء المتكلم مثال المكسور رايت مسلمي
وغازي مثال المضموم جاء مسلمي واصل جاء مسلمون ففعل به ما ذكرنا فالمدغم هنا ياء ساكنة بين مكسور و
مفتوح فالمكسور الميم في مسلمي والمفتوح المدغم فيه وهو ياء المتكلم **وتصل في اسماء الستة من اضيفت الى الظاهر
او المضمر ما خلا الياء فحكمها ما ذكرنا فاذا اضيف الى الياء فحكمها حكمها غير مضافة اي يحذف الاواخر الا ذو فانه لا يضاف
الا الى اسماء الاجناس الظاهرة** الذي الاسماء الستة ابا واخواته يعني هذه الاسماء الستة اذا اضيفت الى مظهر او
مضمر سوى ياء المتكلم فحكمها ان يعرب بالحروف كما ذكر في اول المعربات قوله فاذا اضيفت الى الياء فحكمها حكمها
غير مضافة يعني اذا اضيفت هذه الكلمات الى ياء المتكلم فحكمها مثل حكمها اذا لم تكن مضافة قوله اي يحذف الاواخر
يعني كما انه يحذف لام الكلمة من كل واحد منها اذا لم يكن مضافا فتقول جاءني اب واصله ابو فحذفت الواو فكذلك
اذا اضيفت الى ياء المتكلم يحذف لام الكلمة منها ثم تضيفها الى ياء المتكلم فتقول جاءني ابي ورايت ابي ومررت بابي
كلها بالجنس وتخفيف الياء قوله الا ذو يعني كل واحد من هذه الاسماء يضاف الى المظهر والى المضمر الا ذو فانه لا
يضاف الا الى اسم الجنس الظاهر لان اصل وضع ذي لاجل ان يوصف به شي باسم الجنس فاذا كان وضعه لاجل

هذا لغلا بيرحل وعن اسماء الاجناس مثاله قولهم جانى رجل ذو مال او رحمان بصيف الرجال بالمال ولا يمكنك الا
بواسطة ذي فرجل موصوف وذو صفته وهو مضاف الى مال اعلم ان ابو واخ وحم ان لم تكن مضافا
ويكون اعرابها بالحركات بعد حذف لام الكلمة منهما كما ذكر ويجب ان يكون مضافا الى المظهر والمضمر غير
الياء ويكون اعرابها بالحروف واما اذا اضيفا الى ياء المتكلم فجمهور النحويين على انه يحذف لام الكلمة منهما
ثم اضيفا الى الياء لان اثبات لام الكلمة منهما لاجل ان يكون اعرابها بالحروف فاذا لم يمكن اثباتها الالف
للنصب والواو للرفع مع ياء المتكلم بل يكون مع ياء المتكلم على صورة واحدة وكانه بالاضافة محذوف لام الكلمة
منهما كما يحذف في غير الاضافة وقال المبرد لا يحذف لام الكلمة بل يقلب الواو منهما ياء وتدغم الياء في ياء المتكلم
فقول ابى مستقيما فى الاعراب العلة لانه لا ضرورة الى حذف لام الكلمة واما فوك فلا يمكن كونه غير مضاف
الا بالميم فيقول فم بالميم كما مر في الاستحالة تقول فاذا قطعته عن الاضافة يحذف الواو كما يحذف من اب فبقى الواو وحدها
ولا يجوز ان يكون اسم المظهر على حرف واحد فلاجل هذا المحذوف الواو بل يقلب ميما لقرب مخرج الميم من الواو
اما اذا اضيفت الى مظهر او مضمر غير الياء يكون فى الرفع بالواو وفى النصب بالالف وفى الجر بالياء واما اذا اضيف
الى ياء المتكلم يجوز قلب الواو ميما فتقول فمى والفصيح قلب الواو ياء وادغامها فى ياء المتكلم واما ذو فقد قلنا
انه لا يضاف الا الى اسماء الاجناس فلا يكون اعرابه الا بالحروف واما هنوك ففيه خمس لغات احدها ان يكون مثل
اب بحذف لام الكلمة اذا لم يكن مضافا وتعاد عند الاضافة الى غير ياء المتكلم يعنى يكون فى الرفع بالواو وفى النصب
بالالف وفى الجر بالياء واذا اضيف الى ياء المتكلم تقول حمى بالتخفيف عند الجمهور وحمى بالتشديد عند المبرد
كما قلنا فى ابى الثانية حم مثل يد تقول هذا حم وهذا حمك بحذف لام الكلمة عند الاضافة وغير الاضافة الثالثة
حمو بسكون الميم وبعدها همزة فى الاضافة وغير الاضافة الرابعة حمو بسكون الميم بعدها واو فى الاضافة
وغير الاضافة الخامسة حما مثل عصا مكسور حكمه حكم عصا فى جميع الاشياء واما هن ففيه لغتان احديهما
ان يكون مثل اب من غير فرق الثانية ان يكون مثل يد يعنى لا تعاد لام الكلمة عند الاضافة **وفى شعر كعب**
صبحنا الخزرجية مرهفات اباد ذوى اروماتها ذووها وهو شاذ الصبح سقى الشراب احدا فى وقت
الصباح اراد بالخزرجية قبايل خزرج وخزرج من اهل المدينة المرهفات السيوف المحددة ابار يروى بالراء
والدال ومعناهما اهلك ويروى ابان بالنون ومعناه هنا فصل الراس عن الجسد الارومة الاصل وذوو ارومتها
اى اشرافها وكبراؤها ذووها اى ذوو المرهفات يعنى اعطينا تلك القبايل سيوفا مرهفات فى وقت الصباح
بدل الشراب اهلكت اصحاب تلك السيوف كبراء تلك القبايل ومن هذا البيت يعلم ان الكميت ... كعب
والمراد بالاستشهاد انه اضاف ذوو الى المضمر **والفم يجرى بان حرفها مجرى اخواته وهو ان يقال فمى والفصيح**
فى فى احوال الثلث قوله يجرى اخواته يعنى فى كونه فمى بتخفيف الياء كقولك ابى واخى والفصيح ان يكون فى بتشديد
الياء خلافا لاخواته هذا البحث حاصله ان لفظ فم يجوز قلب ميمه ياء ويجوز تركه بانه كان ما لم يضاف الى ياء المتكلم
فان قلبت ميمه ياء اضيف الى ياء المتكلم يكون ياء المتكلم مخففة لا محالة وان ترك بالميم فحكمه ان لم يضاف يكون الياء
مشددة لا محالة لادغام الياء الاصلية فى ياء المتكلم واعلم ان اصل فو فوه لانه من فاه يفوه اذا تكلم فكرهوا اجتماع
الهاءين اذا اضيف الى ضمير الغايب كقولك فوهه فحذفت الهاء التى هى لام الكلمة فبقى الواو تقبل عند الاضافة
فوه وفوها وفوك وما اشبه ذلك فاذا قطع عن الاضافة اجتمع ساكنان الواو والتنوين فكرهوا ان يحذف الواو لئلا يبقى

الكلمة

الكلمة على حرف واحد فعلت الواو ميما فاذا لم يكن مضافا لم يجز الا بالميم واذا كان مضافا يجوز فك الميم وفى
بالواو ويكون اعرابها فى الاحوال الثلثة يعنى فى الرفع والنصب والجر على صورة واحدة **وقد جاز المبرد ابى واخى واستشهد**
وابى مالك ذو المجاز بدار تمام البيت قدر احلك ذا المجاز وقد ارى وابى ما لك ذو المجاز بدار ذو المجاز اسم موضع بها
الواو فى وقدر واو القسم يعنى قسما بالله وقد يعلم بكرامة هذا الموضع واقسم بانى هذا الموضع ليس بدار لك والمراد
بالاستشهاد ان الشاعر قال وابى بتشديد على انه ادغم لام الكلمة فى ياء المتكلم كما ذكر فى هذا فى شرح مذهب
المبرد **وصحح مجيئه على الجمع فى قوله فلما تبين اصواتنا بكين وفديننا بالابينا** تمام هذا الشعر زيادة او واصل
واصل سمع اصله سمعن فادغم النون الاصلية فى نون جمع المونث وفديننا بتشديد الدال اى قلن لنا
فداكم اباونا يعنى فلما سمع لك النسوة بكين ودعون لنا حتى سمعهن من ابرى من لحدهن والمراد
بالاستشهاد قوله بالابين فانه جمع اب يعنى جمع ابا جمع التصحيح فيقال فى الرفع ابون باسقاط لام الكلمة
واثبات واو الجمع وفى النصب والجر ابين باسقاط لام الكلمة ايضا واثبات الجمع يعنى بقوله وصحح مجيئه ان
قول الشاعر وابى فى البيت المتقدم يحتمل ان يكون اصله ابين على انه جمع اب ثم حذفت نون الجمع
للاضافة وادغمت ياء الجمع فى ياء المتكلم فصحح هذا الاحتمال بدفع قول المبرد انه ادغم لام الكلمة فى ياء المتكلم
ذكر التوابع هى الاسماء التى لا يمسها الاعراب الا على سبيل التبع لغيرها وهى خمسة اضرب تاكيد وصفة وبدل وعطف
بيان وعطف حرف قوله هى الاسماء يحب على ما ذكر انه لا يكون التوابع الا الاسماء ومعلوم ان التاكيد اللفظى
يجوز ان يكون فعلا مثل ان يقول جاء جاء زيد والصفة ايضا لا يكون فعلا والفاعل نحو جاءنى رجل يحبنى فعله وكذلك
العطف يكون فعلا نحو زيد قام وذهب وان ذكر لذلك فتقييد التوابع بالاسماء تساهل وقوله لا يمسها الاعراب
الا على سبيل التبع لغيرها يعنى لا يكون لها عامل بل هى تابعة لما قبلها فى الاعراب وفى هذا تساهل ايضا لان
عامل البدل مكرر يعنى له عامل مقدر والصفة عاملها مكرر عند الاخفش بل اخلاف بينهما عند البدل
والصفة انه ليس له عامل بل هو تابع لما قبله **التاكيد وهو على ضربين تكرير صريح وغير صريح فالصريح نحو قولك**
زيد زيد قوله صريح يعنى تكرير الصريح ان يكون تكرير من الصريح انه لا يكون اللفظ مكررا مثل ان يقول زيد زيد
نفسه فنفسه عين زيد فى اللفظ ولكن كلاهما واحد فى المعنى ويسمى هذا النوع تاكيدا معنويا والتاكيد اللفظى
يجوز فى المعرفة والنكرة وفى الفعل دون الفاعل وفى الفاعل دون الفعل وفى الفعل والفاعل جميعا نحو جاء
زيد والحاصل ان التاكيد لاحكام الكلام ودفع الشك والتباس عن المستمع فان ظننت انه التبس عليه الفعل
والفاعل فكررهما جميعا واما التاكيد المعنوى فلا يجوز الا بالفاظ مخصوصة بالتى ذكرها ولا يكون المؤكد
فى التاكيد المعنوى الا معرفة **وقال اعشى همدان اعرابى فدعت منه خلك من الفات شيبى وشرايا زمزمة**
تتكيد ما وجد ناك فيا ابو ادى غرتا اعشى مضاف الى همدان وهمدان بفتح الهاء وسكون الميم والدال المعجمة
اسم قبيلة من العرب ... اصله ... للترجيم والفا منصوب على الحال من وثق يثق اى ثقة
واعتمادا بان تشيبى تعطينى عوضا عن هذا المدح الغزل الذى لم يجرب الا شاعا وجدناك فى الحوادث
انما وجدناك فى الامور جاهلا وعاجزا عن تدبيرها ... والمراد بالاستشهاد
تكرير لفظ من فهذه ... وهو تاكيد لفظى فاذا اكرر لفظان ان يكون الثانى تاكيدا
للاول وجاز ان يكون بدلا مثل ان يقال جاء زيد زيد والتاكيد هو الاظهر **وغير الصريح نحو قولك فعل**

الفظ مكررا كما هو ... زيد زيد

زيد نفسه وعينه والقوم انفسهم واعيانهم والرجلان كلاهما والمرأتان كلتاهما والرجال اجمعون والنساء جُمَع يعني
التاكيد المعنوي الفاظه تسعة النفس والعين وكلا وكلتا واجمع واكتع وابتع وابصع واجمع ومن شكلا وكلتا وواحد تانيث
اجمع جمعا وجمعها جمع بضم الجيم وفتح الميم والغرض من ذكر اكتع وابتع وابصع عقيب اجمع تقوية التاكيد فكلا
وكلتا للمؤكد بهما المثنى والنفس واجمع واكتع وابتع وابصع يختلف صيغتها باعتبار المؤكد تقول جاء زيد نفسه وعينه
والزيدان انفسهما واعينهما والزيدون انفسهم واعينهم ويجوز اعيانهم وتقول جاء الجيش كله اجمع واكتع ابتع ابصع
وجاء القوم اجمعون اكتعون ابتعون ابصعون وجاءت القبيلة كلها جمعاء كتعاء بتعاء بصعاء وجاءت النسوة كلهن
جمع كتع بتع بصع ابصعون بحرف الضاد وبالصاد والفصيح المعروف بالصاد المهملة ومعنى اجمع واكتع وابصع
واحد فلا يؤكد بكل واجمع الا ما هو جمع او ما هو جمع في المعنى او واحد يصح تفرقه اجزاءه مثال الجمع جاء الزيدون كلهم مثال
ما هو في معنى الجمع جاء الجيش كله فان الجيش لفظه مفرد ومعناه جمع مثال الواحد الذي يصح تفرقه اجزاءه اشتريت
العبد كله اي بعضه كله اشتريت العبد كله ولا يجوز ان يقال جاء زيد كله اذ لا يجيء بعض زيد الا بكله فلا يحتاج الى التاكيد
فصل وحروف التاكيد اذا كررت فقد قررت المؤكد وما علق به في نفس السامع ومكنته في قلبه وامطت شبهة
ربما خالجته او توهمت غفلة وذهابا عما انت بصدده فازلته وكذلك اذا جئت بالنفس والعين فان لغافل
ان يظن حين قلت فعل زيد ان اسناد الفعل اليه تجوز او سهو او نسيان وكلا واجمعون يجريان الشمول والاحاطة
المجري العطية حروف التاكيد يعني فائدة التاكيد اذا كررت اذا كررت لفظ التاكيد مثل جاء زيد زيد
فقد قررت المؤكد في نفس السامع وما علق بالمؤكد من النسبة في قلب السامع ومكنته اي اثبته والحكمة في قلب
السامع وامطت اي نحيت وابعدت شبهة خالجت الضمير في خالجت للشبهة وضمير المذكر الغائب يعود الى
السامع ومعنى خالجت ترددت يعني الغرض من تكرير التاكيد ازالة الشك تردد في خاطر المستمع يعني ربما تنكر
السامع انك تلفظت بهذا اللفظ عن سهو وسبق لسان او عن حقيقة فلما كررت اللفظ زال ذلك الشك عن
قلبه مؤكدا او توهمت غفلة وذهابا عما انت بصدده بصدده اي بعرضه يعني قد يكون تكرير اللفظ لانه يتوهم
المتكلم انه لم يتلفظ باللفظ فلم يحصل في قلبه شك في انه تلفظ بهذا اللفظ ام لا فيعيد له اللفظ مرة اخرى
ليكون متلفظا بذلك اللفظ يقينا يعني ان التاكيد المعنوي انما كان لازالة الشك عن خاطر المستمع فانك
اذا قلت جاء زيد فربما يظن السامع انك تلفظت بهذا اللفظ على المجاز لا على حقيقته ومعنى المجاز
يعني يجري في خاطره انك ما اردت بقولك جاء زيد الا جاء غلامه او كتابه او ما اشبه ذلك فاذا قلت
جاء زيد نفسه فقد ازلت هذا التردد عن نفسه قوله وكلا واجمعون يجريان الشمول والاحاطة يجريان او يعطيان
ويفيدان الشمول يعني اذا قلت جاء القوم يظن السامع ان القوم جاء بعضهم دون بعض فاذا قلت كلهم اجمعون
فعلم حينئذ انه جاء كلهم لا بعضهم فصل والتاكيد بصريح التكرير جار في كل شيء في الاسم والفعل والحرف والجملة
والمظهر والمضمر يعني ان التاكيد اللفظي يجري في هذه الاشياء وقد ذكرنا قبل هذا تقول ضربت زيدا زيدا هذا
مثال تكرير الاسم وضربت ضربت زيدا هذا مثال تكرير الفعل مع الفاعل وليس تكرير الجملة لان المفعول غير
مكرر وان ان زيدا منطلق هذا تكرير الحرف وجاءني زيد جاءني زيد هذا تكرير الجملة وما اكرمني الا انت انت هذا
مثال تكرير المضمر فصل ويؤكد المظهر بمثله لا بالمضمر والمضمر بمثله وبالمظهر وانما لا يجوز تاكيد المظهر بالمضمر لان
المضمر اعرف من المظهر فحق الاعراف ان يكون مقدما في باب التاكيد لان التاكيد فضلة فلو جعلنا المضمر تاكيدا للمظهر

فقد

فقد جعلنا الاعرف فضلة وما هو اقل تعريفا اصلا وهذا لا يجوز واما جاز تاكيد المضمر بالمضمر لانهما متماثلان
فيكون نظير قولك جاء زيد زيد فانما يجوز تاكيد المضمر بالمظهر لان المظهر اضعف لكونه اقل تعريفا من المضمر فيتعين
جعله تاكيدا مثال تاكيد المظهر بالمضمر جاء زيد هو وهذا لا يجوز ومثال تاكيد المضمر بالمضمر والمظهر يجيء بعد هذا
فاذا اكدت المضمر بمثله فلا يخلو من ان يكونا منفصلين كقولك ما ضربني الا هو هو او متصلا احدهما والاخر منفصلا كقولك زيد قام
هو وانطلقت انت وكذلك مررت بك انت وبه هو وبنا نحن ورايتنا نحن يعني المضمر اذا اكد بالمضمر فلا يخلو
من ان يكون كلا الضميرين منفصلين كقولك ما ضربني الا هو هو فهو الثاني تاكيد لهو الاول وكلاهما منفصلان او يكون
اولهما متصلا والاخر منفصلا كقولك زيد قام هو ففي قام ضمير مستتر وهو الضمير المتصل وقوله هو ضمير منفصل
تاكيد للمتصل وكذلك انطلقت انت واما اذا كان الاول متصلا والثاني منفصلا فقد يكون تاكيدا لضمير مرفوع ومجرور و
منصوب مثال المرفوع زيد قام هو وانطلقت انت مثال المجرور مررت بك انت وبه هو وبنا نحن مثال المنصوب
رايتني انا ورايتنا نحن ولا يخلو المضمر اذا اكد بالمظهر من ان يكون مرفوعا او منصوبا او مجرورا فان كان مرفوعا لم يؤكد بالنفس والعين الا
بعد ان يؤكد بالمضمر وذلك قولك زيد ذهب هو نفسه وعينه والقوم حضروا هم انفسهم واعيانهم والنساء حضرن
هن انفسهن واعيانهن ويستوي في ذلك المستكن والبارز قوله ويستوي في ذلك المستكن والبارز يعني الضمير المرفوع
المؤكد بالمظهر سواء كان الضمير مستكنا او بارزا لا يجوز تاكيده بالمظهر الا بعد تاكيده بالمضمر واراد الضمير المرفوع
هنا المرفوع المتصل بشرط ان يكون المظهر النفس والعين اما لو كان الضمير المرفوع منفصلا فلا يحتاج الى التاكيد
بالمضمر قبل المظهر وان كان التاكيد بمظهر غير النفس والعين لا يحتاج الى التاكيد بالمضمر وان كان الضمير
المرفوع متصلا كالباقي تحته مع علمه في المتصل الذي فيه مثال المستكن زيد ذهب هو نفسه فالضمير المنفصل
والنفس كلاهما تاكيد للضمير المستكن والنفس تاكيد للضمير المنفصل مثال البارز القوم حضروا هم انفسهم فالضمير
المنفصل وانفسهم كلاهما تاكيد الضمير المتصل البارز اعني الواو في حضروا او ما بل انفسهم تاكيد للضمير المنفصل
والضمير المنفصل تاكيد للضمير المتصل ولو قلت ضربني زيد هو نفسه جاز من غير تاكيد المضمر لان المؤكد هاهنا ضمير
مرفوع منفصل واما المنصوب والمجرور فهو كالمظهر بغير شرط تقول رايته نفسه ومررت به نفسه يعني الضمير
المنصوب والمجرور جاز تاكيدهما بالمظهر من غير ان يشترط فيهما التاكيد بالمضمر قبل المظهر يعني لا حاجة الى ان تقول
رايته هو نفسه بل يجوز ان تقول رايته نفسه وكذلك المجرور فصل والنفس والعين مختصان بهذه التفصلة من
الضمير المرفوع وصاحبيهما فيما سواهما سواء في المؤكد اشبهاه تقول الكتاب قرئ كله وجاءوني كلهم وجرحوا اجمعون
التفصيل التفصيل وصاحبيهما اي بين المرفوع والمنصوب والمجرور وفيما سواهما اي فيما سوى النفس والعين من الفاظ
التاكيد لا فرق بين المرفوع والمنصوب والمجرور يعني اذا اكد الضمير المرفوع بالنفس والعين لا بد ان يؤكد بالمضمر
قبل النفس والعين وان كان المضمر منصوبا او مجرورا فلا حاجة الى ان يؤكد بالمضمر قبل النفس والعين هذا في النفس
والعين اما في غير النفس والعين من الفاظ التاكيد فلا فرق بين الضمير المرفوع والمنصوب والمجرور في انه يجوز
تاكيده بالمظهر قبل التاكيد بالمضمر يقول الكتاب قرئ كله فكله لا حاجة ان يقول قرئ هو كله فكله تاكيد للضمير
المرفوع في قرئ وتقول جاءوني كلهم فان قيل اذا اكد المضمر بالنفس والعين فلم اشترط في المرفوع التاكيد بالمضمر قبل
النفس والعين ولم يشترط في المنصوب والمجرور قلنا لانه لو لم يؤكد بالمضمر قبل النفس والعين لاشتبه التاكيد بالفاعل في
بعض المواضع فانك اذا قلت هند ذهبت نفسها لم يدر ان النفس تاكيد للضمير المستكن في ذهبت او فاعل فلدفع

الا لياس اكد بالمضمر المنفصل مثل النفس والعين والحق صاحبا الضمير المرفوع الذي ليس فيه لبس الجامانه لبس [illegible]

مثل ذهبت نفسها واما في المنصوب والمجرور فليس لبس ومثل علته ان الضمير المرفوع كالجزء من الفعل والجر بعض الكلمة
وبعض الكلمة ضعيف والنفس والعين كل واحد منهما كلمة تامة والمؤكد اصل والتاكيد فضلة فلو جعلنا النفس و
العين تاكيدين للضمير المرفوع المتصل هذا جعلنا الجزء اصلا والنفس والعين المستقلين فضلة بهذا الاصل فلهذا
اتى بالنفس والعين بعد ضمير منفصل ليكون النفس والعين تاكيدين للضمير المنفصل لا للضمير المتصل فان قيل
ما الفرق بين النفس والعين وبين غيرهما من الفاظ التاكيد حيث قلتم لا يصح تاكيد المضمر المرفوع بالنفس والعين
من الضمير المنفصل مثل النفس والعين وقلتم في سائر الفاظ التاكيد لا حاجة الى الاتيان بالضمير المنفصل
النفس والعين [illegible] كما تقدم ذكره قلنا انما اتى بالضمير المنفصل مثل النفس والعين لدفع
اللبس ولا لبس في اجمعين واخواته لانه لا يكون الا للتاكيد واما كل فقد يكون للتاكيد وغيره ففيه لبس
الا انه الحق باجمعين لما بينهما من الاشتراك في معنى الاحاطة والاشتمال فصل ومتى اكد بكل واجمع غير جمع
فلا بد من ان يكون ذا اجزاء يصح افتراقها حسا او حكما كقولك قرأت الكتاب كله واجمع وتجزى الارض وسعين البلد كله
لا يصح ان يؤكد بكل واجمع مفردا الا اذا كان له اجزاء يصح حصول بعضه دون بعضه كقولك قرأت
الكتاب كله فالكتاب مفرد ولكنه له اجزاء يحتمل حصول القراءة بعضه دون بعض فلما قال قرأت الكتاب ربما ظن
السامع انه قرأ بعض الكتاب فلما قال المتكلم قرأت الكتاب كله ازال الشك عن خاطر السامع وكذلك باقي الامثلة
اما الحكم فالحكم زيد كله [illegible] اتيان بعض [illegible] التبحر العمق والتوسع [illegible]
وبعد [illegible] حتى قطعنا المسافة من اولها الى اخرها فصل ولا يؤكد بكل واجمعين تاكيد النكرات لا يقال
رأيت قوما كلهم اجمعين اعلم انه لا يجوز تاكيد النكرات لان التاكيد لازالة اللبس عن المؤكد وتحقيقه والمبالغة في تعريفه
والمؤكد اذا كان في اللبس والابهام مختص وشيء فالتاكيد لا يفيد شيئا مع وجود الابهام في نفس المؤكد لان
التاكيد كالصفة في ايضاح المؤكد والفاظ التاكيد كلها [illegible] معارف واذا كان المؤكد نكرة فكان نكرة وصفت
النكرة بالمعرفة وهذا لا يجوز واذا عرفت هذا فقول المصنف لا يقع كل واجمعين تاكيدين للنكرات يعني ان هذين
اللفظين لا يقعان تاكيدين للنكرات وعلم منه انه يقع تاكيد النكرات وليس الامر كذلك لان جميع الفاظ التاكيد
لا يقع تاكيدا للنكرات باتفاق البصريين وخالفهم الكوفيون وقد اجاز ذلك الكوفيون فيما كان محدودا كقوله
قد صرت البكرة يوما اجمعا ذلك اشارة الى تاكيد النكرات فيما كان محدودا اي فيما كان له حد معلوم اي معلوم لا بتدا
وانتهاء كاليوم والليل والشهر وغيرها لانها كانت محدودة تقربت من المعرفة فلو قلت سرت زمانا كلها اجمع
لم يجز لانه لا تفاق ان الزمان والحين غير محدود الضرير تصويت الرحل والباب والقلم وبكرة البئر وقد صرت البكرة
يوما اجمع اي صوت بكرة البئر يوما من اوله الى اخره اي لم ينقطع استيفا الماء من البئر بالبكرة والمراد بالاستشهاد
انه اكد يوما وهو نكرة وهذا دليل الكوفيين وقال ابو البركات هذا البيت مجهول قائله ولا يجوز التمسك به ومع انه مجهول
فصل واكتعون وابتعون وابصعون اتباع لاجمعين لا يجيء بها على اثره وعن ابن كيسان تبتدي بايتهن
شئت بعدها وجمع اجمع اجمع وجمع كتع وتبع وعن بعضهم جاؤا في الغلام الكتعون اما كان معنى المرجع الا
اتباع وهو جمع تبع وهو التابع يعني هذه الكلمات الثلاثة لا يذكر الا عقيب اجمعين ولا يجوز ذكرهن بدون اجمعين
واذا ذكرتهن بعد اجمعين يجب ان يكون اكتعون مقدما ثم ابتعون ثم ابصعون ولا يجوز تقديم بعضهن على بعض هذا مذهب

المنهوم

المنهوم وعن ابن كيسان يبتدى بايتهن شئت بعد الضمير فبعد ما يبعد الى اجمعين يعني يجب ذكر اجمعين قبل
هذه الكلمات السلم عند ابن كيسان ايضا ولكن يجوز عنده ان يقدم التعبير على التعقيب حان تعلم الصحيح عليهما او
على احدهما قوله وجمع اجمع اجمع وجمع كتع وتبع نص جمع العرب ذكرها جمع عقيب جمع من غير ذكر كتع وبتع وبصع ايضا
ذكر كتع وبتع عقيب جمع من غير ذكر بصع هذا دليل قول ابن كيسان وليس مختارا عند النحويين قوله وعن بعضهم جاء في
القوم الكتعون يعني جيء من بعض العرب انه قال جاءني القوم الكتعون من غير ذكر اجمعين وهذا شاذ لانه يجب ذكر اجمعين
قبل الكتعين والصعير الصفة هي اسم دال على بعض احوال الذات وذلك نحو طويل وقصير وعاقل واحمق وقائم و
سقيم وصحيح وفقير وغني وشريف ووضيع ومكرم ومهان اعلم ان تعريفه الصفة بما ذكره غير مستقيم لانه قال الصفة
هي الاسم فيلزم من هذا انه لا يكون للفعل صفة ومعلوم ان الفعل والفاعل يكون صفة كقولك مررت برجل يعجبني
حسنه قوله على بعض احوال الذات يدخل في هذا الحد الحال فان الحال اسم دال على بعض احوال الذات لانها بين هيئة
الفاعل والمفعول قال صاحب المفتاح الوصف هو التابع الذي ان كان متبوعه نكرة لزم ان يكون نكرة وان كان
معرفة لزم ان يكون معرفة وقال ابن الحاجب الوصف تابع يدل على معنى في متبوعه من غير تقييد وقال احترز بالتابع
عن الخبر فان الخبر ليس بتابع بل هو مستقل بنفسه واحترز بقوله من غير تقييد عن الحال فان الحال يدل على هيئة الفاعل و
المفعول ولا يدل على غير الهيئة الفاعل والمفعول واما يرد اشكال على ما ذكره صاحب المفتاح وابن الحاجب فاذا عرفت ذلك
فالمعروف انه بان المصنف الامثلة الكثيرة لا تخلو عن فائدة فان ذكره بعد عشر منها اكثر واحد من اللفظين المضروبين ضد صاحبه
وكل لفظ يقع بواسطة اما الطويل والقصير من الاوصاف الظاهرة التي لا يفارق اصحابها فان الطويل لا يصير قصيرا وبالعكس
واما العاقل والاحمق فهما من الصفات الغريزية والغريزة الطبيعة واما القائم والقاعد فهما من الصفة الكسبية ويسمى هذا النوع
علاجا ويعني العلاج الاكتساب بالاعضاء واما الصحيح والسقيم فهما من الصفات التي يجيء ويزول ولا يتعلق بفعل الشخص واما
الفقير والغني فيجيء ويزول وقد يكونان بواسطة كسب الشخص وان كان المعطي والمانع هو الله واما الشريف والوضيع
فهما قد يكونان من جهة الاباء والاجداد وقد يكونان من جهة الشخص فان يفعل فعلا يصير شريفا او وضيعا واما المكرم و
المهان فهما من اسماء المفعولين والذي يساق له الصفة هو التفرقة بين المشتركين في الاسم وقال انما للتخصيص في النكرات والتوضيح في
المعارف يعني السبب الموجب لايراد الصفة تمييز كل واحد من المشتركين في الاسم مثاله اذا قلت جاءني رجل من غير ذكر
الصفة يحتمل ان يكون الرجل الطويل او القصير فاذا قلت جاءني رجل طويل فقد بينت ان الذي جاءك هو الرجل الطويل
لا القصير واذا قلت جاءني زيد يحتمل ان يكون زيد العالم او زيد الجاهل فاذا قلت جاءني زيد العالم فقد بينت ان
الذي جاءك من الزيدين العالم قوله ويقال انها للتخصيص في النكرات والتوضيح في المعارف يعني قد قيل ان سبب الاتيان
بالصفة التخصيص في النكرات والتوضيح في المعارف وهذا القول ضعيف لان هذا القائل فرق بين النكرات
والمعارف ولا فرق بين النكرات والمعارف في السبب في ايراد الصفة تبيين احد المشتركين في الاسم مثلوا
فيه النكرة والمعرفة فصل وقد يجيء مسوقا لمجرد الثناء والتعظيم كالاوصاف الجارية على القديم سبحانه وتعالى يعني
مجيء الصفة لمدح الموصوف وثنائه لا التمييز بين المشتركين في الاسم كصفات الله تعالى فانك اذا قلت الله العظيم الخالق
العظيم وما اشبههما من صفاته فان الغرض في ذكر هذه الصفات لمجرد المدح والثناء فانه لا شريك له في الاسم حتى
يحتاج الى تمييزه عن غيره او للذم والتحقير كقولك فعل فلان الفاسق الخبيث كذا لما اشار الى الثناء و
التعظيم يعني قد يكون للتعظيم وقد يكون للذم والتحقير مثاله فعل فلان الفاسق الخبيث كذا فعل فعل والفاسق الخبيث

[margin notes:]
حد الصفة
الفصل [illegible]
وللتوضيح [illegible]
سواء كان نكرة ومعرفة

صفتان لفلان وفلان علم كما تقدم في فصل الجر اعلام والفاعل الصانع هنا كنايتان عن فاعل القبيح وانما يلفظ
بهذين اللفظين لحرازته عن التلفظ بالقبيح كيلا يكون قلفا وسيئا لاحد ومثل هذا عرف فرعون المغرور لحيف
ويوصف فرعون المعرف احسن لقصد التعريف لان فرعون معرف غاية التعريف ولكن وصفه بهذين اللفظين
وما اشبههما للذم والتحقير والتاكيد كقولهم امس الدابر لا يعود وقوله تعالى نفخة واحدة يعني قد يكون الصفة للتاكيد
كما هنا فان امس لا يكون الا دابرا فوصفه بالدابر تاكيد لمعنى الدابر الماضي وكذلك نفخة لا يحتمل التثنية و
الجمع فاذا كان المعنى غير الواحد فوصفها بقوله واحدة تاكيد فصل وحق الصفة في الاعم الاغلب اما ان يكون اسم فاعل او اسم مفعول
او صفة مشبهة في الاعم العام اي في اكثر الاحوال الاكثر والاغلب يعني الاكثر والاغلب في الصفات ان يكون اسم فاعل او مفعول او صفة
مشبهة فان رايت صفة غير هذه الثلثة فاعلم انه يكون مع التقدير واحد من هذه الثلثة كما نشرح كل واحد بعد هذا
وقولهم تميمي وجري على تاويل منسوب ومجري معرو ومعمول منسوب الى بني واذا نسبت الى الحد يعني تميمي ونحوه
وما اشبههما مال بجرم ومنسوب اسم مفعول وذو مال وخاتم سوار متاول بصاحب مال وصاحب
سوار تقول هذا ذو مال وتسورت المراة اذا لبست السوار يعني ذو مال وخاتم سوار صفتان وليسا من انواع
الثلثة المذكورة في اول هذا الفصل ولكن ذو مال تقديره متمول وصاحب مال وخاتم سوار تقديره متسور او صاحب
سوار وقولهم مررت برجل واي رجل على معنى كامل في الرجولية اي رجل استفهام بمعنى المبالغة يعني انتهى جودته الى
حد يحتاج الى ان يستفهم عنها لخفاء حسنها وخفايتها ومعناه مررت برجل كامل ومنتهي في الرجولية واما جاء مثل
اي رجل لبيان تعاظم ابدية فيه وكذلك انت الرجل كل الرجل تقديره انت الكامل في الرجولية قيل معناه انك تحرك ايمن كل رجل
بل انت المنفرد بصفات الرجولية اعلم انه لا يجوز ان يقال ابدا كل الرجل ... لا يعلم بهذا الرجال كل الرجال
لان كل الرجل فيه معنى المبالغة لحق التكثير لكون تقتضي العموم والرجل في قوله انت الرجل اضافة معنى العموم
لم يجوز الالف واللام معه لان الرجل فيه معنى العموم والاستغراق واذا قلت الرجل كل الرجل ...
بالغت في العموم والاستغراق وليس ... من اسماء الاعلام معنى العموم حتى يكون منه الرجل وهذا
العالم جد العالم وحق العالم هذا مبتدا والعالم خبره وحق العالم صفة العالم والجد ضد الهزل والحق ضد الباطل
وتقدير قوله وحق العالم هذا العالم وتقديره هذا العالم الصفة الكامل المجد الكامل ومن ... الشبه اليه
هو الحق باطل مراد به البليغ الكامل في شانه الضمير به يعود الى قوله وهذا العالم جد العالم وحق العالم ومعنى البليغ
الفصيح والكامل الفصاحة ويستعمل البليغ في كل كامل سواء كان كاملا في الفصاحة او في غيرها ومررت برجل
رجل صدق ورجل سوء كانك قلت صالح وفاسد والصدق ههنا بمعنى الصلاح والجودة والسوء
بمعنى الفساد رجل الثاني مضاف الى الصدق والسوء والصدق ضد الكذب والسوء ضد الحسن والصدق
ههنا بمعنى الصلاح فليس معناه صدق اللسان والسوء هنا معناه الفساد ورجل الثاني في رجل صدق
وفي رجل سوء صفة لرجل الاول وتقديره مررت برجل رجل ذي صدق وذي سوء اي ذي صلاح وفساد
وحقيقته مررت برجل صالح وبرجل فاسد ولذلك تقول مررت بحمار حمار صدق وبحمار حمار سوء اي مررت
بحمار صالح في الركوب وغيره من انواع الانتفاع وبحمار فاسد اي لا يصلح للانتفاع وقد استضعف سيبويه مررت
برجل اسد على تاويل جري مثله للمخاطب وجه استضعاف مررت برجل اسد ان اسدا اسم هو موضوع لمعنى
معين وانما هو موضوع لحيوان مخصوص فكان استعمال الصفة على خلاف وضعه لان الغرض من الوصف اثبات

معنى

معنى للموصوف وليس في الاسد معنى حتى ينسب ذلك المعنى للموصوف ولو قلت ان في الاسد الشجاعة والجراءة
فاذا قلت مررت برجل اسد فكانك قلت مررت برجل جري او شجاع فيكون معنى قلنا ليس هذا المعنى في لفظ اسد
بل الشجاعة والجراءة عرفت من طبع هذا الحيوان وحركته وليس ان يكون المعنى الموجود في الصفة مفهوما من لفظها لا من قرينة
خارجية ومن نحو مررت برجل اسد قال تقديره مررت برجل مثل اسد فالمثل بمعنى المماثل وهو صفة ثم حذف مثل
واقيم المضاف اليه وهو اسد مقامه وهذا ضعيف لان الاصل في الكلام عدم الحذف ولا اضمار عند قيام قرينة
واصحه وقيل يوصف بالمصادر كقولهم رجل عدل وصوم وفطر وزور ورضا ومررت برجل حسبك من رجل وشرعك
وهمك ونحوك بمعنى حسبك وكافيك وهمك ومثلك الوصف بالمصادر خلاف
القياس لانه يلزم تغييره عن ظاهره حين يعبد معنى الصفة وتغيير اللفظ خلاف الاصل وبعد لفظ المصادر
اذا وقعت اوصافا اما ان تقدر بمعنى فاعل او بمعنى مفعول او تقدر فيه صاحب وذو ومثال ان تقول رجل عدل
اما ان يقدر به عادل او معدل وهو مفعول من التعديل وهو التزكية والشهادة بالعدالة والصلاح واما ان تقول
تقديره رجل صاحب عدل او ذو عدل وتقديره بمعنى الفاعل او المفعول اولى من تقديره صاحب او ذو في قولك
صاحب عدل او ذو عدل والعدل بمعنى العدالة واختلفوا في ان الوصف بالمصادر سماعي او قياسي والصوم مصدر
والفطر ايضا مصدر بمعنى الافطار فاذا قلت رجل صوم كان تقديره رجل صائم او رجل صاحب صوم او ذو صوم
وكذلك الفطر ... لامثلة النعوت الزائدة والفطر القطع التي تحرف الحرف والحاصل طعنت طعنا نعم اي كانك
قلت طعنة طعنا فاملا او حاذيا او حذيته بالرمح السم الغفور ... يحرف للرمح من غاية نفوذه حسبك
وشرعك وهمك معناها محسبك اي كافيك ومعنى ... ان تطلبه بجميع الحال الكسر والمنع اي يمنعك من ان تطلب
غيره بان يحصل لك عنه مطلوبك وامثل بسكون الفاء وتحريكها اي مثلك والمثل بمعنى المماثل واعلم ان المصدر اذا وقع
صفة يكون فيه الواحد والتثنية والجمع والمذكر والمؤنث سواء في المختار ويجوز تثنيته وجمعه مثل رجلان عدلان
ورجال عدل وقد يوصف بالجمل التي يدخلها الصدق والكذب اي الجملة التي يدخلها الصدق والكذب الفعل
الماضي او المستقبل اذا لم يكن قبلها حرف استفهام ولا شرط واراد به ايضا المبتدا والخبر مثال الفعل الماضي جاءني
رجل ضرب عمرا ومثال المستقبل هذا رجل يضرب عمرا واما مثال المبتدا والخبر هذا رجل ابوه عالم وانما اشترط ان تكون
الجملة التي تقع اوصافا محتملة للصدق والكذب لان في الجملة المحتملة للصدق والكذب يحكم او يثبت معنى للموصوف
فاذا كان كذلك يكون موضحا للموصوف او مخصصا له عن غيره واما الامر والنهي والاستفهام والشرط لم يثبت
فيها فعل واقع ولا معنى ثابت حتى يكون للموصوف موضحا او مخصصا عن غيره فاذا قلت جاءني رجل اضربه او لا تضربه
او هل ضربته او ان ضربته يضربك لم يكن في هذا الكلام فائدة لان جميع الرجال في هذا سواء واما قوله جاؤوا بمذق
هل رايت الذئب قط فبمعنى مقول عنده هذا القول لونه فيه لانه سمار المذق اللبن المخلوط بالماء ...
الابيض الذي يضرب الى السواد والسمار بفتح السين اللبن الذي جعل فيه الماء حتى صار رقيقا وقائل هذا الشعر يحكي
واول هذا البيت حتى اذا جن الظلام واختلط جاؤوا بمذق هل رايت الذئب قط يعني جاءنا الذي نزلنا عليهم
حتى اذا دخل الظلام واختلط الظلام بالضياء جاؤوا بلبن رقيق يشبه لونه لون الذئب لكونه مختلطا في اللبن
اذا اختلط بالماء اشبه لون الذئب والغرض من الاستشهاد بايراد هذا البيت ان قوله هل رايت الذئب قط
جملة استفهامية وقعت صفة لمذق وقد قلنا ان الجملة الاستفهامية لا تقع صفة وجوابه قوله بمعنى مقول

عليه هذا القول يعني ليست الجملة الاستفهامية هنا صفة لمذق بل الصفة محذوفة وتقديره جاؤا بمذق مقول
عند حضور ذلك المذق هل رايت الذيب قط يعني يقول بعضنا لبعض هل رايت الذيب فانكان لم
تر الذيب فانظر الى هذا اللبن فانك اذا نظرت الى هذا اللبن فقد رايت الذيب لكونهما متشابهين في اللون يقول السيد
فيه هذا على تشبيه لون ذلك اللبن بلون الذيب يعني لون رقته لونه ذلك اللبن شبه بلون الذيب قوله لانه سمار
هذا علة قوله لون رقته يعني رقته لونه انما كان المخلوط انه سمار اي مخلوطا بالماء ومن ظن قول ابي الدرداء [illegible] وجدت
الناس اخبر تقله اي وجدتهم مقولا فيهم هذا المقال اخبر بمعنى الجمع والجملة امر حاضر من خبر اذا جرب اخبر انقله اصله
تقليه فسقطت الياء للجزم لانه جواب الامر ومعناه جرب كل انسان يبغضه يعني فاذا اجربت احدا ابغضته بغض من يكره
اياه لانه يجد منه شيئا يبغضه فكذلك الشي وقوله اخبر تقله امر والامر لا يكون خبر المبتدا او خبر كان ولا
مفعول [illegible] وهيهنا قد وقع في الموضع المفعول الثاني لوجدت وهذا خلاف الاصل وجوابه ان المفعول الثاني
لوجدت محذوف وتقديره وجدت الناس مقولا فيهم اخبر تقله فحذف المقول واقيم المقول مقام الفاعل الذي
مقول يعني قيل وتقديره وجدت الناس يقال في حقهم هذا الكلام فيكون مقولا هنا مفعول ثاني لوجدت وهو
محذوف فيكون الصفة [illegible] محذوف في المسائل المتقدمة كما ذكرنا شرحه وانما يوصف بالجمل النكرات يعني
انما يكون الجملة حكم بشي على احد وعلى شي والحكم لا يكون معرفة لانه ليس من اقسام المعرفة وسياتي شرح المعارف
في موضعه واذا كانت الجملة نكرة فلا بد وان يكون موصوفها نكرة لان النكرة لا يكون صفة للمعرفة ويقع دجلة صفة
لما هو من سببه بمنزلته لما هو له نحو قولك مررت برجل كثير عدوه وقليل من لا يعيبه بنيه وبينه نحو قد جعل
وصف شي بوصف شي آخر كقولك مررت برجل عاقل ابوه فعاقل صفة الاب في الحقيقة وهو في اللفظ صفة الرجل
وشرط هذا الباب ان يكون في الاسم الثاني وبين الاول ارتباط وهذا ان يشتمل على ضمير يعود الى الموصوف فالصفة مضافا
الى الموصوف كقولك مررت برجل كثير عدوه فالعدو فاعل وهو مضاف الى ضمير الموصوف وهو رجل وكثير صفة
بمنزلة الفعل وهو مجرور لانه صفة رجل في اللفظ ومثله مررت برجل قائم ابوه وابوه قائم الثاني ان يكون فاعل الصفة
اسم موصول وفي صلته ضمير الموصوف كقوله مررت برجل قليل من لا يعيبه بينه وبينه فقليل صفة رجل وهو مبتدا
قل وفاعله من وهو اسم موصول وما بعده صلته والضمير بينه لاول والثاني عائد الى الموصوف وهو رجل يعني
برجل عنده وبين كثير من الناس سبب من جهة قرابة او غيرها وقل من لا يكون بينه وبين ذلك الرجل سبب من جهة
معرفة او غيرها فصل ولما كانت الصفة وفق الموصوف في اعرابه ووفقه في الافراد والتثنية والجمع والتعريف والتنكير
والتذكير والتانيث الا اذا كانت فعل ما هو من سببه فانها توافقه في الاعراب والتعريف والتنكير دون ما سواهما ولكانت
صفة يستوي فيها المذكر والمونث نحو فعول وفعيل بمعنى مفعول او مونثه يجري على المذكر بعلامة رجل ... ربعة
ونفعه يعني الصفة تابعة للموصوف في عشرة اشياء الرفع والنصب والجر والافراد والتثنية والجمع والتذكير والتانيث
والتعريف والتنكير يعني يجب ان يكون الصفة مثل الموصوف في هذه الاشياء الا في ثلثة مواضع احدها ان يكون
الصفة فعل ما هو سبب الموصوف فان الصفة هنا يتبع الموصوف في الرفع والنصب والجر والتعريف والتنكير
واسعه في الافراد والتثنية والجمع والتذكير والتانيث لان الصفة هنا بمنزلة الفعل وما بعدها فاعلها والصفة بالفعل
متعلق بالفاعل ويختلف باختلاف الفاعل لا باختلاف ما قبله نحو مررت برجلين عاقل ابوهما فالموصوف مثنى
والصفة مفرد وهو عامل لان العامل بمنزلة الفعل المظهر فاعله والفعل اذا كان فاعله مظهرا لكن في التثنية و

الجمع

والجمع كالمفرد يقول مررت برجال عقلا ابوهم ورجل عاقل ابوهم قال الجرمي ويقاس على كل ذلك سوا في عاقل
ويقول مررت برجل عاقل امه فالموصوف هنا مذكر والصفة مونث لان فاعل الصفة مونث الى الرجل ويقول مررت
بامراة عاقل ابوها فالموصوف هنا مونث والصفة مذكر لان العاقل صفة الاب لا المراة الثاني من المواضع
الثلثة ان يكون صفة يستوي فيه المذكر والمونث نحو فعول اذا كان بمعنى مفعول نحو رجل قتيل وامراة قتيل وانما
كان ذلك لانه خرج عن القياس وصفا للمذكر والمونث نحو فعول فانه موضوع للمبالغة يستوي فيه المذكر
والمونث يقول رجل صبور وامراة صبور ونحو فعيل اذا كان بمعنى مفعول نحو رجل قتيل وامراة قتيل وانما
كان ذلك لانه خرج عن القياس وصفا للمذكر والمونث لان فعولا معناه اسم الفاعل ولكن ليس وزنه
وزن اسما الفاعلين فاذا لم يجر على اسما اوزان اسما الفاعلين لم يجعل فيه فرق بين المونث والمذكر وكذلك
فعيل بمعنى اسما المفعولين وليس لفظه على الفاظ اسما المفعولين فاذا لم يجر على اوزان اسما المفعولين لم يكن
فيه فرق بين المذكر والمونث الموضع الثالث ان يكون الصفة لفظا فيه ما يستوي فيها المذكر والمونث نحو علامة
قال هنا للمبالغة اسما فللاجرم يقول رجل علامة وامراة علامة ونحو هلباجة وهو الاحمق والثقيل وربعة بسكون
الباء وهو الذي قامته متوسطة ليس بطويل ولا قصير ويقع بفتح الباء والقاف وهو الصبي الذي قرب البلوغ
وارتفع فالتاء في هذه الالفاظ ليست للتانيث بل وضعت هذه الالفاظ للمذكر والمونث وقيل تقديره نفس
هلباجة وربعة ويقعة فيكون الالفاظ اوصاف النفس ثم حذفت النفس ولحوق التاء في هذه الالفاظ صفة للرجال
والنساء لان الرجال والنساء في لفظ النفس سواء والمضمر لا يقع موصوفا ولا صفة حاصل هذا الفصل ان ما
يجوز من المعارف الخمسة ان يكون صفة وموصوفا بين كل واحد واما المضمر فلا يكون صفة ولا موصوفا واما امتناع
كونه موصوفا فلانه لا يحتاج الى التعريف لان المضمر لا يكون الا بعد تقدم ذكره او بشرط ان يكون التفسير بعده فاذا
كان كذلك فلا يحتاج الى تعريفه بالصفة واما امتناع كونه صفة لان الصفة لا بد وان يكون لفظا فيه معنى من المدح
او الذم وغيرهما والمضمر ليس فيه معنى بل هو موضوع لذات والعلم يوصف بثلثة بالمعرف
باللام والمضاف الى المعرفة والمبهم كقولك مررت بزيد الكريم وبزيد صاحب عمرو وبزيد هذا والجبل زيد هذا
يعني العلم مثل المضمر لانه لا يكون صفة لانه موضوع لذات المعنى وشرط الصفة ان يكون موضوعه لمعنى فالعلم لا
يكون صفة مثل المضمر ولكن يكون موصوفا بخلاف المضمر وانما يكون موصوفا مع كونه معرفة لانه يكون فيه
الاسم يصلح الى التعريف فالصفة وصفته بثلثة وان يكون معرفة من المعارف يوصف بما عرف بالالف واللام وباسم
الاشارة والمضاف الى المعرفة لان المعارف خمسة هذه الثلثة والعلم والمضمر وقد علمت ان المضمر لا يكون موصوفا ولا
صفة والعلم لا يكون صفة فلم يوصف العلم بالعلم المذكورة والمضاف الى المعرفة كالعلم يوصف بما يوصف به الا المضمر
وبوصف المضاف الى المعرفة بما يكون صفة ويكون موصوفا مثال كونه صفة جاء زيد صاحب عمرو وكذلك
مثال كونه موصوفا جاء صاحب عمرو العالم فالعالم صفة صاحب وكذلك جاء صاحب عمرو هذا فهذا صفة صاحب
وكذلك جاء صاحب عمرو غلام بكر فغلام صفة صاحب والمعرف باللام يوصف بمثله وبالمضاف الى مثله كقولك مررت
بالرجل الكريم وصاحب القوم يعني اذا كان الموصوف معرفا بالالف واللام يجب ان يكون صفته معرفة بالالف و
اللام او مضافا الى المعرف بالالف واللام ولا يجوز ان يكون يوصف المعرف بالالف واللام بالاسما المبهمة كما في
فصل بعد هذا الفصل والمبهم يوصف بالمعرف باللام اسما او صفة اراد بالمبهم هنا اسما الاشارة يعني اسما الاشارة

يمكن ان يكون صفة ويمكن ان يكون موصوفا واما المضمر فلا يكون صفة ولا موصوفا [illegible]

يكون صفة اعم منها بالالف واللام سواء ذلك اسم الجنس نحو الرجل واسم الفاعل والمفعول والصفات المشبهة
ولفظ اي مبهم ايضا كاسماء الاشارة واضافة باسم الجنس ما هو مستغن به عن سائر الاحوال وذلك قولك ابصر
ذلك الرجل واولئك القوم ويا ايها الرجل الضمير والاضافة يعود الى المبهم يعني ان ما هو بمعنى شيء
مستبدا اي مستغن مخصص يعني ما يجوز بيانه يجوز اسم الجنس صفة كسائر الاسماء ويجوز ان يكون صفة المبهم وحكمه
شيء يخصص منه المبهم وانما كان كذلك لان المبهم يحتاج الى التفسير وتفسيره يسمى صفة والمبهم بغيره كشيء
واحد وليست صفة المبهم كسائر الصفات لان الغرض بها تمييز سائر الاسماء ... ان يكون المبهم يوصف
بما فيه الالف واللام لانك لو وصفته بعالم لم يكن فيه الالف واللام يكون الموصوف حينئذ اعم من الصفة لان المبهم
اعم فالتبس فيه الالف واللام اعلم بان المصنف ترك مثال وصف المبهم بالصفة من قال الرجل ذكر العالم وذلك
المضروب وذلك الظريف فان قيل هل فرق بين جاءني زيد العاقل ومررت بهذا العاقل وما الشبه فلا نعم
بينهما فرق لان في جاءني زيد العاقل اثبات تبيين اثبات ذات زيد واثبات صفته وفي جاء هذا العاقل شيء
واحد فكانك قلت جاءني العاقل وتقول رأيت ذلك الذي سأل رأيت الكتاب فصل ومن حق الموصوف ان يكون اخص
من الصفة او مساويا لها ولذلك امتنع وصف المعرف باللام بالمبهم والمضاف الا الى مثله معرفا باللام لكونهما اخص
منه وانما كان من حق الموصوف ان يكون اخص من الصفة او مساويا لها لان الموصوف هو المقصود في الكلام لدلالته على الذات
والصفة غير المقصود وما هو اعم انما دل الذي على الذات من يخص ... اكثر عددا من الخصوص نوع ذات
من يخص عددا كثيرا لان ... بينهما ... فلو جعل الموصوف اعم من الصفة لكانت دلالة الموصوف على الذات المراد
اقل من دلالة الصفة عليها ... الحكمة ان يجعل الموصوف الذي هو المقصود اقل دلالة على المقصد المراد من الصفة
التي غير المقصود قوله ولذلك امتنع وصف المعرف باللام بالمبهم يعني ولا اصل اشتراط كون الموصوف اخص
او مساويا امتنع ان يكون المبهم وصفا للمعرف بالالف واللام لا يجوز ان يقال جاءني الرجل هذا لان الرجل اعم من
هذا وحينئذ يكون الموصوف اعم من الصفة وانما قلنا المعرف بالالف واللام اعم من المبهم لان المعرف باللام يقع على
الغايب والحاضر تقول هذا الرجل وهذا الرجل ورأيت الرجل امس ورأيت الرجل الان واما المبهمان كان موضوعا
للحاضر ولا يقع على الغايب نحو هذا واشباهه ان كان موضوعا للغايب لا يقع على الحاضر نحو ذلك واشباهه فصل
وحذف الصفة ان يصحب الموصوف اذا ظهر امر او علم ... وحذف الموصوف ... واقامة الصفة
مقامه يعني يجب ... ان يذكر الموصوف مع الصفة ولا يجوز حذف الموصوف واقامة الصفة مقامه لان
الغرض من ذكر الصفة اما تبيين الموصوف وتمييزه عن غيره ... وكل ذلك لا يحصل بدون ذكر
الموصوف الا ترى انك اذا قلت جاءني العالم لم يفهم المستمع ان الذي جاء هو العالم نعم لو علم المستمع الموصوف
بقرينة جاز ان تذكر الصفة دون الموصوف كقوله وعليهما مسرودتان قضاهما داود او صنع السوابغ تبع
قايل هذا البيت ابو ذويب مسرودتان اي درعان نسج احكم الدروع اذا عملها قضاهما اي احكمها وعملها داود
الموصوف اللام او صنع السوابغ معنى صنع عامل والسوابغ جمع سابغة وهي التامة وتبع اسم ملك اليمن وصنع فعل
ماض والسوابغ مفعوله وتبع فاعله يعني عملها داود او تبع وقيل صنع السوابغ مضاف ومضاف اليه و
الصنع على هذا القول بمعنى عامل وتبع عطف بيان لصنع اي قضاهما داود او عامل السوابغ اي عامل الدروع
السوابغ اي عامل الدروع يحتمل ان يكون بمعنى عامل الدروع ويحتمل ان يكون معناه قضاهما داود وعملها الاجل تبع والدرع

اذا اعلمت الملوك ويجوز احسن ... والمراد بالاستشهاد انه حذف الموصوف وهو درعان واقام الصفة مقام
الموصوف وهي مسرودتان وقوله ربا اشماذ لا يلوي لقلتها الا السحاب والا الاوب والسبل ربا فعل وهو الريان
والجاسوس والشماذ ... اسم وهو الموضع المعترف وربا مضاف الى شماذ وتقديره ربا هضبة شماذ والهضبة
الجبل او ... واقف على جبل مرتفع فحذف الموصوف وهو هضبة واقام الصفة وهي شماذ مقامها لان
ما ... الموصوف جبل ... اي لا ... ثلثها الى ... الاوب نحل العسل السبل
المطر يعني من غاية ارتفاعها لا يصل اليها الا السحاب والنحل والمطر ومنه قوله وعندهم قاصرات الطرف عين
تقديره عندهم نساء قاصرات الطرف فحذف الموصوف واقام الصفة مقامه وامراة قاصرة الطرف اي التي لا تنظر
الى غير زوجها وعين جمع عيناء وهي واسعة العين ومذكره اعين وعين جمعه ضم العين لانه جمع افعل
وفعلاء لكن كسرت العين لتصح الياء لانه لو كانت العين مضمومة لصارت الياء واوا لسكونها وانضمام ما قبلها وهذا
باب واسع ومنه قول النابغة كانك من جمال بني اقيش يقعقع خلف رجليه بشن اي جمل يقعقع من جمالهم
قوله هذا باب واسع اي حذف الموصوف واقامة الصفة مقامه عند دلالة القرينة على الموصوف كثير قوله كانك
من جمال البيت الذي قبله اتخذل ناصري وتعين عبسا ... ابن بغيض للمعركة من جمال ... البيت
هذا البيت للنابغة الذبياني فكان بين بني ... وبني اسد عهد وحالفه فقتل رجل من عبس رجلا
من بني اسد فجاءوا بسيد وقتلوا رجلين من بني عبس فاراد عيينة بن حصن الفزاري وهو من بني
... ان يعين بني عبس على حرب بني اسد فقال لهم النابغة اتخذل ناصري يعني اتترك معاونة بني اسد
وهم حلفاؤنا ... ابن ... ابن بغيض للمعركة اي حرب الذل واللام
في المعركة بمعنى الى والمعنى الفضول يعني بانك ... الى هذا الحرب فيجيبوا منه والمراد بالمعين
هنا عيينة بن حصن ... قوله كانك من جمال بني اقيش يقعقع خلف رجليه بشن يقعقع اي يصوت
الشن قربة يابسة يجعل فيها احجار صغار ويحرك على الارض حتى يخرج منه صوت وجمال بني اقيش كانت كثيرة النفار
والجمل اذا كان كثير النفار فاذا حرك خلف رجليه شن وسمع صوته يخاف من صوته ويكون اشد واكثر نفارا
يعني انت تنفر من معاونتنا ونصرنا وتميل الى اعدائنا كما تنفر جمال بني اقيش اذا حرك خلف ارجلهن شن والمراد
بالاستشهاد انه حذف الموصوف والتقدير كانك جمل يقعقع خلف رجليه بشن فجمل موصوف ويقعقع خلف
رجليه بشن جملة فعلية صفة جمل فحذف الموصوف وترك الصفة وقال لو قلت ما في قومها لم تيثم يفضلها في
حسب وميسم اي في قومها احد لم تيثم بكسر الموحدة مخاطبة مذكر من اثم ياثم فكسر حرف المضارعة وهو لغة بني
طى الميسم الجمال يعني لو قلت ما في قومها احد يزيد عليها في الحسب والجمال لم تكن اثما بهذا القول فانما يريد على قومها
في الحسب والجمال والمراد بالاستشهاد حذف الموصوف وهو احد وتفضلها هو الصفة ومنه قوله انا ابن جلا وطلاع
الثنايا تمام البيت قوله سحيم بن وثيل انا ابن جلا وطلاع الثنايا متى اضع العمامة تعرفوني يعني انا رجل المعروف
وجلا هنا علم الرجل وطلاع الثنايا الذي يقصد العظائم العالية متى اضع العمامة يعني اذا اضع العمامة على راسي فقس
الباس لي واحمل العامة والخصال الحميدة ولي شهرة بين الناس جلا يحتمل انه فعل ماض وفيه ضمير فوضع الفعل
مع الفاعل على الرجل فهو مثل يزيد في قوله ... نحو يزيد وقد ذكرنا ... في اول هذا الكتاب وقال عيسى بن عمر اذا
وضع فعل ماض على الرجل يمنع من صرفه للعلمية دون الفعل وهذا فاسد عند سيبويه والخليل وسائر النحويين كلاف

الفعل الماضي ليس من اوزان الافعال التي يكون الاسم بها غير منصرف مطلقا بل ان وضع فعل ماض مجرد عن ضمير الفاعل علما يكون منصرفا لانه لم يكن من الاوزان المختصة بالفعل كما ذكر في وزن الفعل في اسباب منع الصرف وان وضع مع ضمير الفاعل يكون جملة مبنية كما تقدم في اول الاعلام هذا هو التقدير الذي ذكره في ان جلا المذكور في هذا البيت وعلى هذا التقدير لا يستقيم قول الزمخشري في ان تقديره يا ابن رجل جلا لان جلا اذا كان علما لا يكون صفة لشيء بل تقديره عنده ان جلا ليس علما بل هو ماض وفيه ضمير فاعله والفاعل لرجل المحذوف وقوله جادت بكفي كان من ارمى البشر وقبل هذا ما لك عندي غير سهم وحجر وغير كبداء شديدة الوتر جادت بكفي كان من ارمى البشر الكبداء القوس التي مقبضها واسع جادت اي احسنت تلك الكبداء الرمي يعني ليس لك عندي نصيب سوى الرمي بتلك الحجر وبالسهم من قوس كبداء والمراد بالاستشهاد انه حذف الموصوف والتقدير بكفي رجل كان من اشد الناس رميا فحذف [illegible] التثنية من كفي وسمع سيبويه بعض العرب الموثوق بهم يقول ما منهما مات حتى رايته في حال كذا وكذا يريد ما منهما واحد يعني كما يجوز حذف الموصوف في الشعر يجوز ايضا في غير الشعر بقوله مات [illegible] والجملة صفة موصوف محذوف وهو واحد والضمير في منهما يعود الى اسمين عبر عنهما المخاطب والمخاطب في هذا الكلام وقد يقع من الطعام انهم يطرحونه [illegible] الاجرع والابطح و الفارس والصاحب والراكب والاورق والاطلس يعني وقد يبلغ ظهور دلالة الصفة على الموصوف الى ان يحذف الموصوف ولا يبالي بالكلية اي لا يستعمل اظهاره لقولهم الاجرع اي الرمل الاجرع وهو الرمل الذي لا ينبت شيئا والابطح مسيل الماء الذي فيه حجارة صغار والاورق الذي لونه كلون الرماد والاطلس [illegible] كلام المصنف يدل على انه لا يقال جاءني رجل فارس باثبات الموصوف وهو رجل بل يقال جاءني فارس وكذا لا يقال جاءني رجل صاحب ولا جمل ورق او اطلس باثبات الموصوف بل بحذف الموصوف ولكن قد يجيء اثبات الموصوف وصاحب واورق واطلس وما اشبهه البدل يجيء على اربعة اضرب بدل الكل من الكل لقوله تعالى اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم اي بدل الكل ان يكون البدل كل المبدل [illegible] صراط الذين انعمت عليهم هو الصراط المستقيم وليس احدهما بعضا من الاخر بل كلاهما واحد وبدل البعض كقولك رايت قومك اكثرهم وثلثيهم وناسا منهم وصرفت وجوهها اولها يعني النوع الثاني من انواع البدل بدل البعض وهو ان يكون البدل بعض المبدل قوله صرفت وجوهها اولها الضمير المؤنث يرجع الى الابل فتقديره صرفت وجوهها كانك قلت صرفت وجوه الابل فيعم هذا اللفظ جميع الابل المذكور فلما قلت اولها تقيد بعث الكل صرفت وجوه اولها لا وجوه جميعها فيكون اولها بدل البعض الضمير المضاف اليه في جميع وجوهها بدل البعض من الكل وبدل الاشتمال كقولك سلب زيد ثوبه واعجبني عمرو حسنه وادبه وعلمه ونحو ذلك مما هو منه او بمنزلته في التلبس به يعني النوع الثالث من انواع البدل بدل الاشتمال وهو ان لا يكون البدل المبدل لا كله ولا بعضه ولكن بينهما اتصال واصله في هذا الاشتمال وتسميته البدل بهذا الاسم قيل لان المبدل مشتمل عليه وقيل لان البدل مشتمل على المبدل وقيل لان بينهما قدرا من الاشتمال بحيث وجدنا بينهما اسما صحيح البدل سواء كان الاشتمال من الاول على الثاني او بالعكس وهذا هو الصحيح فقولك اعجبني زيد حسنه فالحسن ليس ذات زيد كله ولا بعضه ولكن يشتمل عليه فلا جرم يسمى بدل الاشتمال قوله فما هو منه اي مما يكون البدل من المبدل لا على سبيل الجزئية مثل الحسن والعلم فان الحسن والعلم منه ولكن ليسا بجزء منه قوله او بمنزلته في التلبس [illegible] الاتصال بحيث لا يكون البدل ليس من المبدل لكن يكون [illegible]

منه

منه ولا اتصال كقولك [illegible] بغلامه فان الغلام ليس من زيد لا كله ولا بعضه ولا صفة لكن بينهما اتصال وتلبس [illegible] الغلام ابنه وكان الغلام من زيد بهذا الاعتبار وبدل الغلط كقولك مررت برجل حمار واردت ان تقول حمار فسبق لسانك الى رجل ثم تداركته وهذا لا يقع الا في بديهة الكلام وما لا يصدر عن روية وفطانة يعني النوع الرابع بدل الغلط وهو ان يريد الرجل لفظا فسبق لسانه الى لفظ اخر ثم يعلم انه غلط فيأتي بالذي هو المقصود ولا يرجع عما غلط فيه كقولك مررت برجل حمار ان اردت ان تقول مررت بحمار فسبق لسانك الى التلفظ برجل واتى الشعر لا يكون في المخاطب و المحاورات التي تجري عن التفكر والاحتياط قوله بديهة الكلام اي سريع الكلام كلام بديه اي سريع من غير تفكر الروية الفكر الفطانة ما يضاد الاحتياط واعلم ان الشروط في البدل والمبدل انه يجوز الفعل المتقدم عليهما صالحا لهما كقولك سلب زيد ثوبه السلب يمكن في زيد وثوبه ولو قلت خيط زيد ثوبه لم يجز لان خياطة زيد محال ولو قلت [illegible] ثوبه لم يجز لان [illegible] الثوب محال ولو قلت في بدل الغلط اكلت خبزا حجرا لم يجز لانك تداركت الغلط باكل الحجر وهو محال ولو عكست وقلت اكلت حجرا خبزا لجاز لان اكل الحجر سبق اللسان به وسبق اللسان قد يكون في شيء محال فان قيل باي شيء عرفت ان البدل منحصر على هذه الاقسام قلنا لان البدل اما ان يكون هو المبدل او لا يكون فان كان فاما ان يكون كل المبدل او بعضه فهذان قسمان وان لم يكن البدل المبدل فاما ان يكون احدهما مشتملا على الاخر ومتصلا به او لا يكون فان كان فهو بدل الاشتمال وان لم يكن فهو بدل الغلط فقط فظهر بهذا التقسيم انحصار البدل على الاقسام الاربعة المذكورة هل وهو الاولى بجعله بالحديث وانما يكون [illegible] التوطئة والتمهيد وليفاد بمجموعهما فضل تاكيد وتبيين ولا يجوز في الابدال الصحيح وهو [illegible] اي البدل هو الذي يعتمد بالحديث اي يقصد في الكلام يعني هو الاصل في الكلام هو البدل واما المبدل فهو غير مقصود بل هو لزيادة الفائدة والدليل على ان البدل هو المقصود انك لو قلت ضربت زيدا راسه فالراس هو المضروب لا زيد ولو قلت سلب زيد ثوبه فالثوب هو المسلوب لا زيد ولو قلت مررت برجل حمار فالحمار هو الممرور به لا الرجل قال ابن الحاجب البدل تابع مقصود بالذكر وذكر المتبوع قبله للتوطئة فقوله مقصود يخرج عنه الصفة والتاكيد وعطف البيان فان هذه الثلثة ليست مقصودة بالذكر بل المقصود ما قبلها وقوله ذكر المتبوع قبله للتوطئة يخرج عنه المعطوف في عطف النسق فان المعطوف في عطف النسق ليس متبوعه للتوطئة بل كل واحد من التابع والمتبوع في عطف النسق اصل ومعنى التوطئة التمهيد يعني ليبسط الكلام وتاكيده في ذكر المتبوع هذا الحد مستقيم في بدل الكل والبعض والاشتمال ولا يستقيم في بدل الغلط لان المتبوع في بدل الغلط ليس للتوطئة بل هو غلط محض وحد بدل الغلط ان يقال بدل الغلط تابع مقصود بالذكر ومتبوعه ذكر غلطا قوله وليفاد بمجموعهما فضل تاكيد وتبيين لا يجوز [illegible] الافادة يعني انما يذكر المبدل لزيادة فائدة ولتاكيد الكلام لان ذكر المبدل مع البدل اكثر حسنا وتاكيدا من ذكر البدل وان كان الاصل والمقصود بالذكر هو البدل قال سيبويه عقيب ذكر امثلة البدل او رايت اكثرهم وقولي قومك وصرفت وجوه اولها ولكنه ثني الاسم توكيدا يعني لما ذكر سيبويه امثلة البدل ذكر هذا الكلام دالا على ان البدل هو المقصود بالذكر حتى اذا قلت رايت قومك اكثرهم فكانك قلت رايت اكثر قومك قوله ولكنه ثني الاسم توكيدا هذا لفظ سيبويه ايضا يعني الاصل هو البدل ولكن كرر الاسم اي ذكر المبدل مع البدل للتاكيد وقولهم انه في حكم تنحية الاول ايذان منهم باستقلاله بنفسه ومفارقته التاكيد والصفة في كونهما تتمتين لما يتبعانه لا ان يعنوا اهدار الاول واطراحه الا تراك تقول زيد رايت غلامه رجلا صالحا فلو ذهبت تهدر الاول لم يسد كلامك وقولهم اي قول النحويين يعني قال النحويون البدل في حكم تنحية الاول التنحية الابعاد اراد بالاول المبدل لا يعنون الاعلام يعني قول النحويين ان البدل في حكم تنحية الاول

اعلام منهم ان البدل مستقل بنفسه بخلاف الصفة والتاكيد فانهما ليسا مستقلين بانفسهما بل هما متممان لما هو جامع ما قبلهما
كشيء واحد قوله الا ان تعملا اهلا اهلا لا اولا اهلا الرجال يعني انهم يريدون بقولهم البدل في حكم تكرير العامل ان المبدل منه في حكم
ليس المقصود انه لو جعلته لغوا قد يفسد الكلام في بعض المواضع فانك لو قلت زيد رايت غلامه رجلا صالحا فغلامه مبدل
ولو ابطلت المبدل منه فقلت زيد رايت رجلا صالحا لفسد الكلام لانك لو جعلت رجلا صالحا مفعولا به جعلت الجملة بغير ضمير خبر زيد لا يجوز لانه ليس الجملة
عائد منها الى المبتدا قوله فلو ذهبت تهدره اولا يعني لو ابطلت المبدل لم يستقم كلامك اي لم يستقم كلامك من حيث القول
[illegible] اذا صار [illegible] فصل وقد يبدل [illegible] لكونه مستقلا بنفسه [illegible] تكرير العامل [illegible] قوله تعالى
قال الذين استضعفوا لمن آمن منهم وقوله تعالى لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم [illegible] بدل الاشتمال يعني البدل التابع ليس
كسائر التوابع ليست مستقلة بانفسها [illegible] ليس لها عامل منفرد [illegible] بخلاف البدل فان لان سائر التوابع
عامله منفرد عن عامل ما قبله والدليل على ان البدل عاملا منفردا اظهار العامل في البدل والمبدل قوله للذين استضعفوا
لمن آمن بدل من الذين استضعفوا واللام الجارة [illegible] ظاهر في البدل كما في المبدل وقوله لبيوتهم بدل لمن يكفر
واللام الجارة موجودة في البدل والمبدل وهذا بدل الاشتمال لان البيوت ليست ذلك من يكفر بالرحمن لا كله ولا بعضه
ولكنه مشتمل عليه فصل وليس يشترط ان يتطابق البدل والمبدل منه تعريفا وتنكيرا بل لك ان تبدل اي النوعين
شئت من الآخر قال الله تعالى الى صراط مستقيم صراط الله وقال تعالى لنسفعا بالناصية ناصية كاذبة خاطئة
الا انه لا يحسن ابدال النكرة من المعرفة الا موصوفة كالناصية ان يتطابق يعني ان يتوافق التطابق التوافق
اي النوعين يعني يجوز ان يكون المعرفة بدل النكرة والنكرة بدل المعرفة قوله الا انه اي غير انه لا يحسن ان يكون
النكرة بدل المعرفة الا اذا كانت النكرة موصوفة فلو قلت مررت بزيد رجل لم يحسن حتى تقول مررت بزيد رجل
صالح اعلم ان البدل والمبدل على اربعة انواع احدها ان يكون المبدل نكرة والبدل معرفة كقولك مررت برجل
زيد الثاني ان يكون المبدل معرفة والبدل نكرة وشرط هذا ان يكون البدل موصوفا لان البدل شرطه ان يوضح
المبدل والنكرة غير الموصوفة لا توضح المعرفة بخلاف النكرة الموصوفة نحو قوله تعالى بالناصية ناصية كاذبة
والثالث ان يكونا معرفتين كقولك مررت بالحبيب زيد والرابع ان يكونا نكرتين كقولك مررت برجل غلام فصل
ويبدل المظهر من المضمر الغائب دون المتكلم والمخاطب تقول رايته زيدا ومررت به زيد ومررت بهم قومك
ولا تقول بي المسكين كان الامر وعليك الكريم المعول والمضمر من المظهر نحو قولك رايت زيدا اياه ومررت بزيد به والمضمر
من المضمر كقولك رايتك اياك ومررت بك بك اعلم ان المبدل والبدل في اظهار واضمار اربعة انواع احدها
ان يكون المبدل مضمرا والبدل مظهرا قال المصنف شرط هذا النوع ان يكون المبدل ضمير غائب نحو رايته زيدا ولا يجوز
ان يكون المبدل ضمير متكلم ومخاطب لانك اذا قلت مررت بزيد [illegible] من زيد كان ابدالا يحتمل غير
المتكلم زيد بحسب شخصا او اشخاصا اسم كل واحد زيد فاذا قلت مررت بي زيد فقد خصصت الذي هو اول لم يرها
الا بالذي هو اكثر تعريفا وهذا محال وكذلك المخاطب بخلاف ضمير الغائب فان الغائب مجهول يحتاج الى البيان مجهول ٣
فاذا قلت رايته لا يدرى من هو ضمير الغائب الى اي احد من الغائبين فاذا قلت رايته زيدا فسر زيد الضمير واعلم
ان امتناع ابدال المظهر من ضمير المتكلم والمخاطب ليس الا في بدل الكل واما [illegible] في بدل البعض
وجهي [illegible] المتكلم وكذلك رايتك وجهك [illegible] الاشتمال سلبت ثوبي وسلبت [illegible] وبدل الغلط
[illegible] حمارا [illegible] فغلطت [illegible] قلت [illegible] وكذلك [illegible] انما يجوز بدل البعض وبدل الاشتمال ان يكون المظهر بدل ٤

٧٠

بدلا من المضمر المتكلم والمخاطب لان الغرض ههنا بيان ان البدل بعض من الكل او مشتمل او المبدل غلط فيه لهذه الاغراض
يحتاج اليها في المتكلم والمخاطب كما يحتاج اليها في الغائب قوله ضربت وجهه [illegible] الضمير الغائب في
وجهها وهو يرجع الى الامر قوله بي المسكين كان الامر المسكين بدل من ياء المتكلم وهذا لا يجوز لما ذكرنا وكذلك من ياء المتكلم
لا يجوز ابدال الكريم من كاف الخطاب في قولك وعليك الكريم المعول المعول الاعتماد النوع الثاني ان يكون المبدل
مظهرا والبدل مضمرا كقولك رايت زيدا اياه النوع الثالث ان يكونا مضمرين كقولك [illegible] النوع الرابع
ان يكونا مظهرين كقولك رايت الحاكم زيدا وعطف البيان هو اسم غير صفة يكشف عن المراد كشفها وينزل من
المتبوع منزلة الكلمة المستعملة من الغريبة اذا ترجمت بها كقوله اقسم بالله ابو حفص عمر [illegible] الخطاب من
[illegible] مجرى الترجمة حيث كشف عن الكنية لقيامه بالشهرة دونها قيل في حد عطف البيان انه تابع
غير صفة بلا واسطة حرف غير مقصود بالذكر اي يؤتى به لبيان متبوعه قوله غير الصفة انه لا يكون في الحد المذكور
الصفة انها لا يكون [illegible] الاسم الدال على بعض احوال الذات فبقوله بلا واسطة حرف خرج عطف النسق وبقوله
غير مقصود بالذكر خرج البدل وبقوله لبيان متبوعه خرج التاكيد لان التاكيد ليس لبيان ذات المتبوع بل
نوع للتباين عن خاطر السامع كما ذكر في باب التاكيد قوله يكشف عن المراد اي يبين المتبوع قوله كشفها اي كشف
الصفة وبيانها الموصوف قوله وينزل من المتبوع منزلة الكلمة المستعملة من الغريبة اذا ترجمت بها يعني عطف البيان
بالنسبة الى متبوعه كاللغة المشهورة اذا انت فسرت اللغة الغريبة بها فان اللغة المشهورة صفة اللغة الغريبة فكذلك
عطف البيان مبين لمتبوعه لانه يشترط فيه ان يكون اشهر من متبوعه مثال اللغة الغريبة اذا فسرت بلغة
اشهر منها فاذا قلت رايت عرياضا [illegible] ما العرياض فتقول العرياض الاسد [illegible] الاسد بين العرياض
قوله ترجمت اي [illegible] الترجمة [illegible] الضمير في بها [illegible] الكلمة المستعملة [illegible] المشهورة قوله
اقسم بالله ابو حفص عمر وتمام البيت ما ان بها من نقب ولا دبر اغفر له اللهم ان كان فجر اقم
[illegible] حف [illegible] ان كذب في يمينه [illegible] الى عمر بن الخطاب
[illegible] بعيرا وكان لا يجيبه فقال عمر [illegible] فانشد [illegible] هذا الشعر والمراد بالاستشهاد انه
جعل عمر عطف بيان لابي حفص لان عمر بن الخطاب كان اعرف بالاسم من الكنية ولو كان اعرف بالكنية [illegible] الاسم
بيانا [illegible] كنيته اسم فصل والذي ينفصل به من البدل شيئان احدهما قول [illegible] انا ابن التارك البكري
بشر عليه الطير ترقبه وقوعا قائل هذا الشعر المرار [illegible] بن عمرو [illegible] وهو [illegible]
[illegible] فجاء [illegible] وقال انا ابن التارك البكري بشر انا ابن الذي [illegible]
هو من قبيلة بكر [illegible] ترقب الطير اي ينتظر الطير ان يقع عليه اذا مات [illegible] قريب من الموت
فالطير ينتظر موته لانه لو جعل بدلا من البكري وهو البدل في حكم تكرير العامل لكان التارك في التقدير داخلا على بشر
يعني الفرق بين عطف البيان وبين البدل ان البدل في حكم تكرير العامل ولا يجوز ان يكون التقدير ههنا ان
التارك معرف بالالف واللام واسم الفاعل اذا كان معرفا باللام الالف واللام لا يضاف الى العلم وبشر علم فعلم
بهذا التقدير عدم جواز كون بشر بدلا فاذا لم يكن والثاني انه ليس ههنا ما يعتمد الحديث ودور والثاني
من اجل ان بين قولهم ذو [illegible] على خلاف ذلك اخر كما ذكرنا [illegible] بالحديث [illegible] يعني الفرق
الثاني بين عطف البيان وبين البدل ان ما قبل عطف البيان هو المقصود بالذكر وذكر عطف البيان من اجل

ان يثبته واما البدل فهو المقصود بالذكر وذكر ما قبله للتأكيد وتمهيد الكلام **العطف بالحرف هو نحو قولك جاءني زيد وعمرو**
وكذلك اذا نصبت او جررت متوسط الحرف بين الاسمين مشتركا في الاعراب واحد الحروف العشرة للعطف كحرف
مكانه ان شاء الله العطف الذي يكون بالحرف يسمى عطف النسق ومعنى عطف النسق ان الحرف يجعل الاسم الثاني على
نسق اي على ترتيب الاسم الاول في الاعراب ان كان الاول مرفوعا يكون الثاني كذلك وان كان الاول منصوبا او مجرورا يكون
الثاني مثله **فصل والمضمر منفصل عن المظهر يعطف ويعطف عليه** المضمر ضربان منفصل ومتصل فالمنفصل ما لم
يتصل بشيء نحو هو وانت واياك والمنفصل لا يكون الا مرفوعا او منصوبا ولا يكون مجرورا لان المجرور متصل بما قبله من
حرف الجر او المضاف فاذا كان متصلا بما قبله فلا يكون منفصلا واما المضمر المتصل فهو ما يتصل بما قبله نحو ضربت
وضربك ولكن فان التاء والكاف متصلان بما قبلهما والمضمر المتصل يكون مرفوعا ومنصوبا ومجرورا وبيان بحث
المضمر اتي في موضعه والمضمر المنفصل من امثلة عطف المضمر على المظهر المثال الاول مرفوع والثاني
منصوب **وجاءني زيد وانت وزيد ضربت ما رأيت الا اياك وعمرا** هذان المثالان من امثلة عطف المظهر على المضمر المثال
الاول مرفوع والثاني منصوب **واما المتصل فلا يتأتى ان يعطف ويعطف عليه الا انه يشترط في مرفوعه ان يؤكد**
بالمنفصل نحو ضربت انت وزيد وضربناهم نحن وبكر وخرجنا نحن وبنو تميم وقال الله سبحانه وتعالى اذهب انت
وربك الضمير في منفصله يعود الى المضمر قوله فلا يتأتى ان يعطف يعني فلا يأتي الضمير المتصل معطوفا يعني لا
يكون معطوفا على شيء لانك لو عطفت الضمير المتصل على شيء يخرج عن كونه متصلا ويصير ضميرا منفصلا
مثاله رأيتك فالكاف متصل بما قبله فلو اردت ان تعطف هذا الضمير على اسم الظاهر امكن ان تجعله منفصلا نحو
رأيت زيدا واياك او رأيته واياك فعدلت لفظ الكاف الذي هو الضمير المتصل بلفظ اياك التي هي الضمير المنفصل
وكذلك مثال المرفوع واما المجرور فيكون معطوفا ولكن باعادة حرف الجر وقوله ويعطف عليه الى اخره يعني يكون
المضمر المتصل معطوفا عليه ثم ان كان مرفوعا يجب ان يؤكد ومعنى التأكيد هنا ان يأتي بضمير منفصل بين المعطوف
والمعطوف عليه مثاله ذهبت انت وزيد فانت ضمير منفصل اتيت به بين المعطوف عليه وهو التاء في ذهبت وبين
المعطوف وهو زيد **وقال عمر بن ابي ربيعة قلت اذ اقبلت وزهر تهادى كنعاج الملا تعسفن رملا فهو**
من ضرورات الشعر والبيت الذي بعده قد تنقبن بالحرير وابدين عيونا حور المدامع نجلا زهر جمع زهراء
البيضاء من النساء تهادى اذا ذهب الجارية من اثنين بحيث يكون احدى عضديه على كتف احداهما والعضد
الاخرى على كتف الاخرى تهادى بها ترى تهادى فاستثني على السكون كما قد يكون من الضعف وقد يكون من التبختر
والمراد هنا التبختر وكلا المعنيين هنا مستقيم في الوزن والمعنى فان كان من التهادى فالتاء تهادى
للاستقبال وان كان من التهادى كان اصل تهادى فيها الاستقبال محذوفة النعاج جمع نعجة وهو انثى من
البقر الوحشي الملا مقصور الصحراء العسف المشي في غير الطريق من اللعب والفرح وغير ذلك والضمير في تعسفن
ضمير النعاج الرمل هو الرمل المعروف يعني تعسفن هذه المرأة المذكورة ضميرها في اقبلت كتعسف البقر الوحشي في
الرمل قوله تنقبن بالحرير اي غطين وجوههن بسهات الحرير وابدين اي اظهرن حور المدامع الجمع حوراء
احور وهو الذي سواد عينيه في غاية السواد وكذا البياض والمدامع الجمع مدمع وهو موضع الدمع العين
اي عيونا حورا نجلا والنجل جمع نجلاء وهي العين الواسعة والمراد الاستشهاد انه عطف زهرا على الضمير المتصل
في اقبلت من غير تأكيد وهذا من ضرورة الشعر وفي غير الشعر لا يجوز هذا بحث الضمير المرفوع المتصل واما المنصوب

تقول جاءني زيد وانت
ودعوت عمرا واياك
صح

تهادى ع

المنفصل

المنفصل فيجوز العطف عليه من غير تأكيد واما لم يجز في المرفوع المتصل من غير تأكيد لان الضمير المتصل ان كان
مستترا فقد عطفت الاسم من حيث الظاهر على الفعل مثاله زيد قام وعمرو فقد عطفت عمرا على الفعل قام
وان كان الضمير بارزا فقد عطفت الاسم على جزء الفعل لان الفاعل جزء من الفعل مثاله قمت وزيد وعطف الاسم
على الفعل غير جائز واما المنصوب وان كان متصلا لفظا فهو منفصل في الحقيقة فليس جزء الفعل فاذا عطفت
الاسم عليه لم يكن عطفت الاسم لا على الفعل ولا على جزئه لان المفعول ليس جزء الفعل مثاله ضربتك وزيدا وبيان بحث
المجرور يجيء **قوله والمنصوب نحو ضربتك وزيدا ولا يقال مررت بك وزيد ولكن بك وبزيد باعادة الجار وقراءة حمزة والارحام ليست**
عند القوم يعني يعطف على الضمير المنصوب المتصل من غير تأكيد لما ذكرنا وجب في المجرور ان يكون حرف الجر مذكورا في المعطوف
على المضمر المجرور لان المضمر المجرور متصل بالجار بحيث لا يمكن وقوع فاصل بينه وبين الجار فهو في هذا الوجه شابه المضمر المجرور بعض
الكلمة فلو عطفت اسما بغير اعادة حرف الجر فقد عطفت على المجرور وحده والمجرور بعض الكلمة والعطف على بعض الكلمة ممتنع
فالطريق ان يعاد حرف الجر حتى عطفت الجار والمجرور على الجار والمجرور والحاصل ان الاقسام الحاصلة من المعطوفات
ثمانية الاول ان يكون المعطوف والمعطوف عليه مظهرين يجوز العطف من غير شرط ولا يلزم اعادة الجار في المجرور
المعطوف نحو جاء زيد وعمرو ورأيت زيدا وعمرا ومررت بزيد وعمرو والثاني ان يكون المعطوف عليه مظهرا والمعطوف
مضمرا منفصلا ولا يكون الا مرفوعا او منصوبا ولا يكون مجرورا لان المجرور لا يكون منفصلا نحو جاء زيد وانت ورأيت زيدا
واياك الثالث ان يكون المعطوف عليه مظهرا والمعطوف مضمرا متصلا ولا يكون هذا الا في المجرور ويجب اعادة الجار
في المعطوف نحو مررت بزيد وبك الرابع ان يكون المعطوف عليه مضمرا منفصلا والمعطوف كذلك ولا يكون الا في المرفوع والمنصوب
نحو انا وانت عالمان واياي واياك ضرب زيد الخامس ان يكون المعطوف عليه مضمرا منفصلا والمعطوف مظهرا نحو انت وزيد
قائمان واياك وزيدا ضربت السادس ان يكون المعطوف عليه مضمرا متصلا والمعطوف مظهرا ويجب في المرفوع التأكيد وفي
المجرور اعادة حرف الجر نحو قمت انت وزيد ورأيتك وزيدا ومررت بك وبزيد السابع ان يكون المعطوف عليه مضمرا متصلا والمعطوف
مضمرا منفصلا ولا يكون الا مرفوعا او منصوبا ويجب في المرفوع التأكيد ايضا نحو زيد قام هو وانت ورأيته واياك
والثامن ان يكون المعطوف والمعطوف عليه مضمرين متصلين ولا يكون هذا الا في المجرور ويجب اعادة الجار
في المعطوف نحو زيد مررت به وبك قوله وقراءة حمزة والارحام ليست بالقوية يريد بها قوله تعالى واتقوا الله الذي
تساءلون به والارحام بجر الارحام وكان الارحام مجرورا عطفا على به فالكوفيون جوزوا العطف على المضمر المرفوع المتصل من
غير تأكيد وعلى المضمر المجرور من غير اعادة الجار وتمسكوا في هذا بقراءة حمزة والارحام بالجر فقال المصنف وقراءة حمزة
ليست بقوية يعني احتجاج الكوفيين بهذه القراءة ليس بقوي لان حمزة يحتمل ان يكون قد قرأ والارحام على تقدير
الباء الجارة اي وبالارحام فاضمر الباء لدلالة ما قبلها عليها وليس معطوفا على ما قبلها ويحتمل ان يجعل الواو
واو القسم اي بحق الارحام وجواب القسم ان الله كان عليكم رقيبا وقراءة الباقين والارحام منصوب معطوف
على محل الجار والمجرور **ومن اصناف الاسم المبني وهو الذي سكون اخره وحركته لا بعامل** يعني المبني هو الذي
سكون اخره وحركته ليس بعامل هذا الحد صحيح لان المبني ضد المعرب فاذا كان المعرب هو الذي يكون
اخره وحركته بعامل يكون حد المبني ان يقال هو الذي اخره وحركته ليس بعامل مثاله من حاؤك فسكون من
ليس بعامل بخلاف سكون الباء في لم يضرب وفتحة النون ليس بعامل بخلاف فتحة النون في رأيت الانسان وغيره
وسبب بنائه مناسبته ما لا تمكن له بوجه قريبا او بعيدا بتضمنه معناه نحو اين واحسن معنى المناسبة هنا المعارضة

[illegible]

أو أراد بقوله ما لا يكن له الحرف والفعل الماضي والأمر الحاضر المعروف فلم هذه العلة مبنية بمعنى أصل و
أسماء الأعراف لأنها ليس معرب بدون الفعل والحرف في بعض المواضع نحو زيد قام والحرف ضعفه بكل
اسم حصل بينه وبين الفعل أو الحرف معارضة لجهة قريب أو بعيد مضمون منها أو بما أمّا مناسبة ما لا يكن
له ولم يقل مشابه ما لم يكن له لأنه ليس جميع المبنيات مشابهاً لما لم يكن له بل بعضها مشابه وكان بعضها مقارب
له والمبنيات ستة أنواع أحدها ما تضمن معنى الحرف نحو أين فإن هذا النظير متضمن لمعنى همزة الاستفهام ومن
المبني أن يبنى على السكون لأن المبني ثقيل والسكون أخف الحركة وإنما بني أين على الحركة كيلا يجتمع ساكنان الياء
والنون والمتحرك بالفتح لأن الفتح أخف الحركات ونحو أمس أخا الأربعاء اليوم الذي قبل اليوم … وإنما بني
لأنه تضمن معنى لام التعريف لأنه معرفة … اسم الظاهر غير العلم … معرفة بلام التعريف فإذا … لام التعريف صير
معربا تقول مضى الأمس برفع السين … الأمس بالنصب وإذا صار مبنيا لتضمنه معنى لام التعريف بني على
الحركة كيلا يجتمع ساكنان وحرك بالكسر … في حال الجر والنصب … الساكنين … بالكسر
لأن الكسر أقرب إلى السكون … والمرفوع و
المنصوب … **أو شبهه كالمبهمات** يعني النوع الثاني من المبنيات ما يشبه الحرف في احتياجه إلى اسم
أو … كالمبهمات والمضمرات فإن المبهم والمضمر لا يفهم معناه إلا بانضمام اسم … هذا الوجه بعناه
الحرف فإن الحرف لا يفهم معنا ما لم يضم الاسم أو الفعل قوله أو شبهه معطوف على قوله تضمن معناه تقديره أو تضمن معنى
ما لا يكن له أو شبهه ما لا يكن له **أو وقوعه موقعه كنزال** تقدير هذا الكلام أو وقوع الاسم موقع ما لا يكن له من
أمر المخاطب نحو انزل الكلام فإن هذا اسم مبني لأنه … وهذا هو النوع الثالث من المبنيات **أو مشاكلته للواقع**
موقعه كفجار وفساق المشاكلة المشابهة في الصورة تقدير هذا الكلام أو مشاكلة الاسم … موقع أمر المخاطب
نحو فجار بمعنى الفاجرة وفساق بمعنى … وهذان اللفظان … موقع الأمر ولكن … الموزون
ونزال واقع موقع الأمر كما ذكر ونزال وفجار وفساق … على الحركة كيلا يجتمع الساكنان وحرك بالكسر لأن الأصل
في التقاء الساكنين التحريك بالكسر وهذا هو النوع الرابع من المبنيات **أو وقوعه موقع ما أشبهه كالمنادى المضموم** تقدير
هذا الكلام أو وقوع الاسم موقع ما أشبه الحرف وهو اسم المنادى نحو يا زيد فإن هذا الاسم وقع موقع حرف الخطاب
في … وحرف الخطاب … الحرف لأنه … وهذا هو النوع
الخامس من المبنيات **أو إضافته إليه كيومئذ وغلام … وهذا يوم لا ينطقون … بالفتح** يعني النوع
السادس الاسم الذي أضيف إلى … ويجوز أن يجعل
مبنيا لأن المضاف … من المضاف إليه التعريف والتنكير … في قسم المضاف … المضاف
من المضاف إليه … أو سبعة … لم يجعله مبنيا ومن
… جعله مبنيا لأنه مضاف إلى إذ … يوم لا ينطقون بالفتح لأنه مضاف إلى الحرف وهو لا
في لا ينطقون وهذا بعيد لأن المضاف إليه … الحرف لأن الحرف غير …
حتى يكون مضافا إليه **وقول الشاعر … لم يمنع الشرب منها غير أن نطقت حمامة في غصون ذات أوقال**
الضمير … يعود إلى ناقة هذا الشاعر نطقت أي صوتت … أوقال جمع وقل وهو شجر المقل في غصون ذات
أوقال أي في غصون شجر الوقل يعني كانت هذه الناقة تشرب فسمعت صوت حمامة على غصن شجر …

الناقة

الناقة ولم تشرب … استشهاد … في هذا البيت … إلى الفتح لأنه أضيف إلى …
وقول النابغة على حين عاتبت المشيب على الصبى فقلت ألما أصح والشيب وازع … على هذا البيت مستقل
… قبل هذا البيت في تفصيله … هاهنا … هذا البيت يعني … على … الصبا
من الطرب واللهو … من … المشيب وازع أي مانع … والمراد بالاستشهاد
على حين عاتبت فإنه بني حين على الفتح لأنه مضاف إلى المبني … **والباقي على السكون هو القياس والعدول**
عنه إلى الحركة لأحد ثلاثة أسباب القياس في المبني السكون لأن المبني … والسكون خفيف … ساكن
أولى بالمبني … العدول … المبني … إلى الثقل … الحركة … إلى السكون
… العدول … السكون إلى الحركة … **لمنع التقاء الساكنين …** … يعني حرك
… بالكسر … وسكون الألف التي قبلها يعني أحد أسباب … التقاء الساكنين **ولئلا**
يبتدأ بالساكن لفظا وحكما كالكاف التي بمعنى مثل والتي هي ضمير يعني السبب الثاني … الابتداء بالساكن
… بالكاف … التي بمعنى مثل والكاف التي هي مفعول مثال الكاف التي بمعنى مثل … زيد
والكاف هنا منفصل لفظا وهو اسم مبني … على السكون … لم يمكن … بالفتح لأنه
أخف الحركات مثال الذي هو مفعول … والكاف هنا مفعول وهو اسم مبني … السكون … حركة
منفصل في الحكم … منفصل … الحكم … متصلا بما قبله لفظا … منفصل حكما لأن المفعول
فضلة … الفعل والفاعل كلام تام دون المفعول وإذا كان منفصلا حكما … لم يكن … الابتداء بالساكن
محال **… في الحكم … وخمسة عشر** … الحروف …
السبب الثالث … اسم متمكنا … مبنيا … على الحركة … حركته … من البناء …
وبين البناء الأصلي … حكم اسم معرب … مبنيا … ذكرنا … لا النفي للجنس وكذلك …
… معربين … المضاف إليه … الإضافة … في البنية … وكان كل منهما
بعض الاسم … المضاف مع المضاف إليه … اسم واحد … المضاف … بعض اسم لا
يستحق الإعراب … على الحركة … على أنه … عارض … حركا
لا لالتقاء الساكنين وبنيا على الحركة … اللفظين … معربين فإن كان عليهما حرف جر مجرورات
والمنصوبات … مبنيا على الضم … حركة … خمسة عشر كان الخمسة والعشر
معربين قبل التركيب … على الحركة … عارض … في المركبات
وسكون البناء يسمى وقفا وحركاته ضما وفتحا وكسرا … ما ثبت العرب من الأسماء
لما عسى … وقد ذكرنا … وهي المضمرات وأسماء الإشارة
والموصولات وأسماء الأفعال والأصوات وبعض الظروف والمركبات والكنايات لقب سكون المبني و
حركاته بالقاب تخالف القاب سكون المعرب وحركاته … في اللقب …
الصحة فسكون البناء في اضرب … مثلا … في الصحة … سكون البناء في اضرب يسمى وقفا
لأنه مبني وسكون … يسمى جزما لأنه معرب … الإنسان …
قبل ورفع جاء الرجل وكسر هؤلاء وجر … الواو … في الصورة ولكن الألقاب مختلفة

قوله عامر اي اغلب واكثر وانما لم نقل جميع ما يتسمى العرب بها لان الاحاطة بجميع ما تكلم به العرب من المعاني وغيره
متعذر قوله الا ما عسى شذ يعني الا ما شذ يعني لا اترك الا شيئا نادرا قوله او قد ذكرنا وهذه المقدمة يعني
وبالاسوة الكل الشامل لمسائل الا بعض ما ذكرت وهذا المقدمات الستة وتلك خواص والمنادى و
المبني بلا وغير ذلك ما بعيد ذكر هذه لا تنبيها قوله في سبعة ابواب اي في اقسام وهذا مفعول قوله اسوق الكل كم
اذكر المبنيات في سبعة اقسام وهي اقسام المذكورة التي اولها المضمرات وآخرها الكنايات **المضمرات ضمير**
متصل ومنفصل فالمتصل المنفصل عن اضافته بكلمة لا يحرك وضربت وضربكم وهو على ضرب مستتر والبارز ما
لفظ به كالكاف في احرك والمستتر ما نوى كالذي في زيد ضرب والمنفصل المجرى مجرى المظهر في استبداده
كهو كهو وانت ما لا ينفك متصلا اي ما لا يزول متصلا حين يكون ابدا متصلا بما قبله ولا يمكن فصله عما قبله لقولك اخرجك فان
الكاف متصل بما قبله ولا يمكن التلفظ بدونه لا يخ فان تلفظت به منفردا عما قبله بطل معناه قوله وهو على ضربين اي المتصل على
ضربين بارز وهو ما ظهر به اللفظ نحو الكاف في اخرجك ومستتر وهو الذي لم يكن ظاهرا في اللفظ بل هو مقدر منوي نحو
زيد ضرب فانه لم يظهر في ضرب ضمير ولكن ضمير الفاعل فيه مقدر اي زيد ضرب هو قوله والمنفصل الى آخره يعني والمنفصل
هو الذي يستقل في التلفظ به ولم يكن متصلا بما قبله وهو كالمظهرين كونه مستقلا بنفسه او مستقلا بنفسه كقولك
انت عالم فان لفظ انت كلفظ زيد لا يستند اذن استقلاله التلفظ به **فهو لكل من متكلم ومخاطب وغائب ومذكر**
ومؤنثه ومفرده ومثناه ومجموعه ضمير متصل ومنفصل في احوال الاعراب بخلاف حال الجر فانه منفصل فيه يعني كل واحد
من ضمير المتكلم والمخاطب والغائب من المفرد والتثنية والجمع والمذكر والمؤنث يكون متصلا ومنفصلا سواء كان مرفوعا
او منصوبا اما المجرور فلا يكون منفصلا لان المجرور لا بد ان يكون متصلا بحرف الجر او باسم مضاف **فالمرفوع**
المتصل ضربت ضربتُ الى ضربن وضرب الى ضربن المضمرات كلها سبعون اربعة عشر المرفوع المتصل منها ثمانية
للمتكلم ذكرا كان او انثى وهما ضربتُ ضربنا وثلاثة للمخاطب ضربتَ ضربتما ضربتم وثلاثة للمخاطبة ضربتِ ضربتما ضربتن وثلاثة للغائب
ضرب ضربا ضربوا وثلاثة للغائبة ضربت ضربتا ضربن **والمنصوب ضربني ضربنا ضربك ضربكما ضربكم ضربكِ ضربكما ضربكن ضربه الى ضربهن** المنصوب
المتصل من جملة السبعين اربعة عشر اثنان للمتكلم ضربني ضربنا وثلاثة للمخاطب ضربك ضربكما ضربكم وثلاثة للمخاطبة ضربكِ ضربكما
ضربكن وثلاثة للغائب ضربه ضربهما ضربهم وثلاثة للغائبة ضربها ضربهما ضربهن **والمجرور غلامي وغلامنا وغلامك**
غلامكن وغلامه الى غلامهن والمجرور ايضا اربعة عشر غلامي غلامنا غلامك غلامكما غلامكم غلامكِ غلامكما غلامكن غلامه
غلامهما غلامهم غلامها غلامهما غلامهن هذا هو المجرور بالاضافة والمجرور بحرف الجر مثاله مرّ بي مرّ بنا مرّ بك مرّ بكما مرّ بكم مرّ بكِ مرّ بكما
مرّ بكن مرّ به مرّ بهما مرّ بهم مرّ بها مرّ بهما مرّ بهن **والمرفوع المنفصل انا نحن وانت الى انتن وهو الى هن** والمرفوع المنفصل
ايضا اربعة عشر انا نحن انت انتما انتم انتِ انتما انتن هو هما هم هي هما هن **والمنصوب المنفصل اياي واياك الى**
اياكن واياه الى اياهن والمنصوب المنفصل ايضا اربعة عشر اياي ايانا اياك اياكما اياكم اياكِ اياكما اياكن اياه اياهما
اياهم اياها اياهما اياهن **فعند الحروف التي تتصل بايا من الكاف ونحوها لواحق للدلالة على احوال المرجع اليه كالتاء في انت ونحوها في احواته ولا محل لهن اللواحق من الاعراب انها هي علامات كالتنوين وياء التانيث وياء النسب وما حكاه الخليل عن بعض العرب اذا بلغ الرجل الستين فاياه واياء الشواب شاذ لا يعول عليه** واعلم ان مذهب اكثر النحويين
المختار ان لفظ ايا هو المنصوب المنفصل وما بعدها حروف وليست باسماء ولا محل لها من الاعراب وقد ذكر هذه المسئلة في ذكر
المعوبات في فصل التحذير بقوله من الكاف ونحوها اراد بنحوها ان المتكلم في اياي والنون واللون والياء في ايانا فالكاف في

بعدها

بعدها في اياكما الكاف والكاف في اياه الى اياهن فهذه حروف وليست باسماء قوله لواحق للدلالة على احوال المرجوع اليه
اللواحق جمع لاحق وهو ملحق به لاسم من غير ان يكون منه اراد باحوال المرجوع اليه انه متكلم ومخاطب او غائب مفرد او
مثنى او مجموع ومذكر او مؤنث قوله كذلك التاء في انت ونحوها في احوالة الضمير في نحوها يرجع الى التاء واراد بنحوها الميم والالف
في انتما والميم في انتم والنون في انتن والضمير في احواته يرجع الى انت يعني الضمير في انت الى انتن انما هو الهمزة والنون واما
ما بعد النون من التاء في انت والالف والميم والالف في انتما والميم في انتم والتاء في انتِ والتاء والنون في انتن كلها حروف
الخطاب وليست باسماء قوله انما هي علامات كالتنوين وياء التانيث وياء النسب يعني هذه الحروف علامات
للمتكلم والمخاطب او الغائب وليست اسماء كما ان التنوين علامة تمكن الاسم وليست اسماء والتاء والياء في ~~ح~~ ولا محل لهذه الحروف
من الاعراب اعراب الاسماء ولذا لم يكن هذه الحروف اسما فلا يجوز لها محل قوله وما حكاه الخليل عن العرب اذا بلغ
الرجل الستين فاياه واياء الشواب يعني مذهب الخليل انه مضاف وما بعده من الكاف وغيرها مضاف اليه
ودليله ما سمع من بعض العرب انه قال اذا بلغ الرجل الستين فاياه واياء الشواب نحو الشواب على انه مضاف اليه اللفظ
ايا يعني اذا بلغ الرجل ستين سنة عليه ان يحذر من وصال النساء الشواب فانه لا يليق بحاله ملاعبة الشواب قوله
مما لا يعول عليه يعني قول هذا العرب شاذ والشاذ لا يعول عليه **فصل وانما المنفصل اذا لم يتعذر المتصل**
لا عند تعذر الوصل فلا تقول ضرب انت ولا هو ولا ضربت اياك اختصار فعل التفضيل اي ادخر وافات حروفا لم يتيسر عنها
الا منفصلا ان لم يجز تمنعا يعني متى قدرت على الضمير المتصل لم يات بالمنفصل فلا تقول ضرب انت فتبيح لانك تقدر على ان تقول ضربتَ
ولا هو ايضا لا تقول ضرب هو لانك تقدر على ان تقول ضرب فيكون ضمير الفاعل مستترا فيه وقوله ضربت اياك قبيح لانك
تقدر على ان تقول ضربتك فاما لم يكن التلفظ بالضمير المتصل فانه يحتج هذا بعد هذا البيت **الا ما نسدر من قوله**
مرفط الكرمح بعت اياك الكاف في اياك ضمير الممدوح والتاء في بلغت ضمير الناقة يعني اسوق الى حالك يا فتى
حتى بلغت اياك فيكرمني ويلبسني نافتي والمراد لا تستشهد انه اتى بالضمير المنفصل مع انه قدر على الضمير المتصل فانه
قدر على ان يقول حتى بلغتك العقدة **قول بعض اللصوص كانا يوم قرى انما نقتل ايانا** فنسب سيبويه هذا البيت
الى ذي الاصبع العدواني والبيت الذي قبل هذا البيت لقينا منهم جمعا وفي الجمع ما ما يوم قرى انما نقتل ايانا
قصة هذا ان جماعة من اللصوص ابتهم جماعة الكمارية فغلبوا عليهم اللصوص وقتلوهم واخذوا اموالهم الضمير في
منهم يعود الى ما ي اي اللصوص واوفى الجمع اي اعطى اي لك القوم ايانا ما كان في ايديهم انما الوري اسم موضع يعني
اذا قتلنا من فكانما قتلنا انفسنا لانهم منا والمراد لا استشهاد انه قال نقتل ايانا وحقه وبعلتنا لانه قدر على الضمير المتصل
ولكن لم يستقيم الوزن بالضمير المتصل هذا تاويل كلام المصنف ولكن لا حاجة الى هذا بل قوله نقتل ايانا كان اصله نقتل
انفسنا فحذف انفسنا واقام ايانا مقامها لاستقامة الوزن هذا التاويل اولى لانا ولو لم يقل انه اقام ايانا مقام انفسنا
يلزم الجمع بين ضمير الفاعل والمفعول في نقتل ايانا وهذا لا يجوز الا في ظننت واخواتها كما يأتي في بحثها في قسم الافعال
ان شاء الله **ومعول هو ضرب** يعني اذا تعذر جعل الضمير متصلا يجب جعله منفصلا وذلك في ستة مواضع احدها اذا
كان مبتدأ نحو هو ضرب **والكريم انت** يعني الثاني ان يكون خبر المبتدأ كلفظ هنا **وانا الله لهو من** نحو الثالث ان يكون حرفا
ان واخواته المحرفها **ما قطر الفارس الا انا** الرابع ان يقع بعد الا لفظة الا انا وهذا من شعر عمرو بن معدي كرب ولد قد
علمت سلمى وجاراتها ما قطر الفارس الا انا ... سلكت بالرمح حيا بعيد والخيل تعدو مساقط ثم طرقه اذا الى حبله شيئا الى
جانب سلكت بالسيف الجملة اذا ادخل سهما في موضع ثلاث عن السكين التشكيك فان مكسر صيد لا الكاف الاول الوزن

والمبالغة الحيازيم جمع حيزوم وهو الصدر ثم بيّنها بنفخ الموت اى متفرقا بين بيوتها التى الفارس الحرب الا انا فانى دفعت
بالرمح صدور الغالة التى يجرى الخيل متفرقة بيتا حمل بعضها على بعض وجاء عبد الله وانت يعنى الجاه سواء بن يقع بعد
حرف العطف كالفظ اما شيئا هنا واياك كرمت يعنى الضمير ان يكون مفعولا مسندا على الفعل الا ما استثنى علب فانى اذا
ما ملكت جاننا ان يجار باى ان يجارنا ديارى ساكن دارها هذا استثناء من وقوع الضمير بعد الا يعنى اذا كان الضمير بعد الا
لزم ان يكون منفصلا البتة نحو هذا البيت فانه قال الاك وحقه الا اياك منفصل واذا اتفق الضميران يعنى اذا اجتمع ضميران
وليس احدهما ضمير الفاعل المرفوع فى نحو قولهم الدرهم اعطيتكه نحو رفع الدرهم على الابتداء ويجوز نصبه على اضمار فعل يفسره
ما بعده تفسيره له كما قلنا فى زيد اضربته فالضميران الكاف والهاء والدرهم اعطيتكموه فالدرهم مبتدا واعطيتموه فعل مجهول والضمير
الاول ضمير الفاعل والضمير الثانى محله نصب لانه المفعول الثانى والجملة خبر المبتدا والدرهم زيد معطيكه فالدرهم وزيد كلاهما
بمنزلة اسم واحد مبتدا ومعطى اسم فاعل عمل عمل الفعل وما بعده من الضميرين مفعولا والجملة خبر المبتدا وعجبت من ضربكه والتقدير
زيد عجبت من ضربكه فضرب مصدر عمل عمل الفعل وهو مضاف الى ضمير الفاعل وهو الكاف وقولنا فى اول هذا الكلام ضمير
الفاعل المرفوع احترازا عن هذا الكاف فانه ضمير الفاعل ولكنه مجرور جاز ان يتصل الاقرب وان ينفصل الثانى كقولك
اعطيتكه اياه وكذلك الباقى اما اتصال الضمير الاول فلانه متصل بالفعل او باسم الفاعل او بالمصدر اللذين معناهما الفعل ووقوع
ضمير الفاعل بين الفعل وبين هذا الضمير فى نحو اعطيتكه لم يعد فاصلا بين الفعل وبين هذا الضمير لانه ضمير الفاعل
كجزء الفعل واما الضمير الثانى من هذين الضميرين فان جعلته متصلا فظاهر لانك حتى تقدر على المتصل لم يأت المنفصل
وان جعلته منفصلا فلانه بعد عن الفعل فاشبه المظهر فى استقلاله وشرط ذا اصلا ان تقدم منهما ما للمتكلم على غيره وما
للمخاطب على الغائب فتقول اعطانيك واعطانيه والدرهم اعطاكموه زيد وقال الدرهم اعطاكموها اعلم
ان مذهب سيبويه فى الضميرين المتصلين وجوب تقديم ضمير المتكلم على المخاطب والغائب وتقديم المخاطب على الغائب ولا يجب
هذا الترتيب عند المبرد بل تقديم المتكلم على المخاطب والغائب وتقديم المخاطب على الغائب وبالعكس سواء وانما يجب الترتيب المذكور
عند سيبويه لان الابتداء بالاهم الاقرب اولى ولا شك ان المتكلم اقرب من غيره والمخاطب اقرب من الغائب قوله فانا المتكلم الهمزة
للاستفهام والنون ضمير المتكلمين والمراد مع غيره على اللام وضمير المخاطبين لعوله وضمير المؤنث الغائبة ضمير التثنية والجمع
يعنى ما يعقد على الواحد الحكم التثنية والجمع وحال ولا يجوز غيرها واذا انفصل الثانى فيجوز هذا الترتيب فقلت اعطاه اياك
واعطاك اياى لان وجوب الترتيب فى المتصل لتقديم الاعرف على غيره والمتكلم اعرف من المخاطب والمخاطب اعرف من الغائب
والدليل على ان المتكلم اعرف من المخاطب انك اذا سمعت رجلا يقول من وراء حجاب فعلت كذا علمت انه يعرف ان فاعل ذلك الفعل
هو المتكلم بعينه ولو قال فعلت كذا لم يعرف المخاطب من بين الحاضرين واما كون المخاطب اعرف من الغائب
فلانك لو سمعت من يقول بين جماعة فعلت كذا يعرف المخاطب بالاشارة اليه من غير لفظ آخر ولو
قال فعل كذا لا يعرف فاعل قوله فعل الا بلفظ آخر مثل ان تقول فعل كذا زيد او رجل آخر فاذا كان الضميران متصلين
يحتاج الى التقديم لاعرف واما فى المنفصل فلا فهو كالمظهر فى كونه مستقلا باللفظ فلا يجب الترتيب بين المظهر
وبين المخاطب المضمر والمتكلم فى نحو اعطيت درهما اياك وزيد اعطى درهما اياى فلذلك لا يجب الترتيب
بين المتكلم وغيره وبين المخاطب والغائب اذا كان الثانى منفصلا بل يجوز تقديم المخاطب على المتكلم نحو ياغلام سيدك
اعطاك اياى وتقديم الغائب على المخاطب والمتكلم نحو اعطاه اياك واعطاه اياى ومنه قيل الغائبين اعطاهاه
واعطاهاها يعنى اذا كان الضميران غائبين يجوز متصلين اما اذا كانا غائبين فانه يجوز كونهما متصلين و

ليس

ليس ذلك مختصا بنحو زيد عمرو والحمد اعطاهاه واعطاهوها والفاعل ضمير الفعل وهو يعود الى زيد وضمير
المؤنث العائد الى المذكر بقول زيد اعطاهوها والمختار جعل الثانى منفصلا نحو اعطاها اياه واعطاه اياها
وشذ قوله وقد جعلت نفسى تطيب لضغمة لضغمهماها يقرع العظم نابها قال هذا الشعر مغلس بن لقيط الاسدى
جعلت اى طفقت ضغمة اى بعضة الضغم العض لضغمهماها ضمير التثنية ضمير مسعود واسد ابنا دينار
وضع وضمير المؤنث يعود الى قوله ضغمة يقرع العظم اى يدقه فانها اى الضغمة وهذا استعارة كأن
الضغمة ليس لها ناب يعنى وصف شيء من غاية شدة حوادث الدهر بعضها عضة يدق ناب
تلك العضة عظمه والمراد بالاستشهاد انه جمع بين الضميرين المتماثلين اى غائبين وجعلهما متصلين فى قوله
لضغمهماها ويختار فى نحو اعطيته اياه واعطاه اياها يعنى جعل الضميرين متصلين قليل فى الاستعمال
والاكثر فى الاستعمال ان يجعل الثانى منفصلا والمختار فى خبر كان واخواتها الانفصال واعلم ان اسم كان واخواتها
لا يكون الا متصلا لانه بمنزلة الفاعل واما خبرها فكما ان خبر المبتدا لا يكون الا منفصلا فلذلك خبر كان فلهذا اختير
كونه منفصلا واما صحة كونه متصلا فلانه يشبه المفعول فى كونه منصوبا فكما ان ضمير المفعول يكون متصلا فكذلك
خبر كان كقوله لئن كان اياه لقد حال بعدنا عن العهد والانسان قد يتغير قال هذا الشعر عمر بن ابى ربيعة بعده
وشكل انه هو الذى عهدته ... لا تعول ان كان الرجل الذى ... فانه قبل هذا الوقت حال بعيد
عهده اى حال من الشباب الى المشيب او من حفظ العهد الى ترك العهد والمراد عمر بن ... وقال عجب وهذا
فان الانسان قد يتغير عهده والمراد بالاستشهاد قوله لئن كان اياه فاسم كان مضمر فيها واياه خبرها فجعل
الخبر منفصلا ولو كان متصلا لقال كانه وقولهم ليس هذا الليلة عمرا اترى بعدنا عن بالمير ليس اياى ولا عنى
قال هذا الشعر عمر بن ابى ربيعة ثابتا اى لا اجد ما لى اى احد من المخاطب مصيبة يعنى ان يطول
هذه الليلة فقد يسمر لا ترى فيه احدا وليس فيه غيرى وغيرك ولا يحتسى رقيبا اى من يحفظنا ويحسن حالنا
ونحو ذلك ملامة والمراد بالاستشهاد قوله ليس اياى واياك فاسم ليس مضمر فيه وجعل خبره منفصلا و
التقدير ليس احد غيرى وغيرك فحذف غيرى وغيرك فاقام اياى واياك مقامه وعن بعض العرب عليه رجلا ليسنى
عن قد جاء عن بعض العرب هذا الكلام عليه كما اعرف وخل على الغائب وهذا شاذ لان كلمة الاغراء لا يدخل الا على
المخاطب ومعنى قوله عليه رجلا ليسنى اى يلزم ذلك الرجل رجلا غيرى والمراد بهذا الكلام انه جعل خبر ليس متصلا
وهو لفظ الياء واسم ليس ضمير فيه مستتر يعود الى رجلا وما يعدوا ما ويعبد ابن الطبس اذ ذهب القوم
الكرام ليسى الطبس الرجل الكثير قال هذا البيت ابن زيد يعنى ما يعدو ومع كل تعدد الرجل وهو كثير
ليس فيهم كريم بل ذهب الكرام ليسنى الا اياى اى ليس فيهم كريم غيرى والمراد بالاستشهاد وهو ليس
فاسم ليس مضمر فيه والياء خبره وحقه فى الاتصال ان تقول ليسنى بحذف نون الوقاية وخبر ليس متصل
كما تراه اورد المصنف شاهدين على كون الضمير منفصلا وشاهدين على كونه متصلا به ومستتر والمضمر
المستتر يكون لازما وغير لازم فاللازم فى الماضى افعل وتفعل المخاطب وافعل ونفعل وغير اللازم
فعل الواحد الغائب وفعل الصفات المستتر والمستكن واحد وهو ان يكون الضمير فى النية وليس له علامة
فى اللفظ مثل اضرب فالفاعل فيه مضمر وليس له علامة فى اللفظ بخلاف التثنية والجمع كقولك اضربا واضربوا
فان الف علامة التثنية والواو علامة الجمع والمستتر نوعان لازم وغير لازم فاللازم فى واحد المذكر

في امر المخاطب المعروف نحو افعل وفي المخاطب المجهول نحو لتفعل وفي نهي المخاطب المعروف نحو لا تفعل وفي المجهول
نحو لا تفعل وفي مضارع المخاطب المعروف نحو تفعل والمجهول نحو تفعل وفي واحد المتكلم المعروف نحو افعل
والمجهول نحو افعل وفي تثنية المتكلم المعروف نحو نفعل والمجهول نحو نفعل وفي جمع المتكلم مثله سواء وغير
اللازم في واحد المذكر وفي واحد المؤنث وفي الماضي والمضارع والامر والنهي كما ذكر في المعروف والمجهول
نحو افعل وفي تثنية المتكلم المعروف نحو نفعل والمجهول نحو نفعل وجمع المتكلم كذلك وفي واحد المذكر والمؤنث
في الصفات ونعني بالصفات اسم الفاعل واسم المفعول والصفات المشبهة وتاء التانيث في فعلت
وفاعلة ومفعولة وغيرها علامة التانيث وليست بضمير الفاعل بل الفاعل مستتر في هذه الالفاظ معنى
استتار الضمير ان اسناد هذه الافعال اليه خاصة لا يسند الى ظاهر ولا الى بارز الضمير وفيه يعود الى الاستتار
الضمير اي ومعنى لزوم استتار الضمير وضمير في اليه يعود الى المضمر المستتر يعني الفعل مسند الى المضمر المستتر
فما لزم فيه كون الضمير مستترا لا يمكن اسناده الى فاعل مظهر ولا الى مضمر بارز فعلى هذا في خطاب الحاضر
افعل لا يمكن ان يظهر فاعله ولو قلت افعل انت فانت تاكيد الفاعل المضمر وليس انت فاعله ولكن
نفعل وافعل وتفعل نحو تفعل ويفعل يسند اليه وايضا اليه اي الى المضمر المستتر فاليهما اي والى المظهر والمضمر
البارز كما ياتي مثاله يعني غير اللازم هو الذي قد يكون مضمرا مستترا في الفعل وقد لا يكون مضمرا مستترا
بان يفعل وفاعل الفعل مظهرا ومضمرا بارزا نحو زيد فعل عمرو وقام ههنا الفاعل المستتر معمر ومبتدا وقام
فعل وفاعله فيه مستتر والفعل مع الفاعل خبر المبتدا وقام غلامه عدي زيد وعمرو قام غلامه فالفاعل ههنا مظهر
وما قام الا هو وتقديره وعمرو ما قام الا هو فقولك الا هو فاعل قام فالفاعل ههنا مضمر منفصل ومثله الغمران قاما
فالفاعل ههنا مضمر بارز وهو الالف وتقول في المضارع عمرو يقوم فالفاعل ههنا مستتر وتقول يقوم
زيد فالفاعل ههنا مظهر والزيدان يقومان فالفاعلان ههنا مضمران بارزان ومن غير اللازم ما يستكن في
الصفة في نحو قولك زيد ضارب الا انه يسند الى المظهر ايضا في قولك زيد ضارب غلامه يعني مثال غير اللازم
استتار ضميره في الصفة زيد ضارب فزيد مبتدا وضارب خبره وفيه ضمير مستتر يعود الى زيد وتقول
زيد ضارب غلامه عمرا فزيد مبتدا وضارب اسم فاعل يعمل عمل الفعل وغلامه فاعله وعمرا مفعوله والجملة
خبر المبتدا وقوله الا انه هذا علة جواز الضمير في استعمال الفاعل غير اللازم استتاره ومنها الضمير البارز في قولك هند
زيد ضاربته هي والهندات الزيدون ضاربتهن هن اذا جرت صفة على غير من هي له ونحو ذلك اي ونحو ما ذكر خبر
المبتدا حيث يجري الصفة على غير من هي له وذلك اذا كانت الصفة وصفا لموصوف او حالا او صلة لموصول
اذا كان الموصول مع الالف واللام اي معها اي اجريت الصفة الضمير في فيه يعود الى ما في قوله مما يعني اذا كان
اسم الفاعل او المفعول او الصفة المشبهة فاعله ضميرا يجب ان يكون ذلك الضمير منفصلا اذا لم يكن هذا
الضمير ضميرا لاسم الظاهر الذي قبله نحو هند زيد ضاربته هي فضاربته اسم فاعل مضاف الى هو وليس الضمير
الذي في ضاربته ضميرا لاسم فاعل المقدم عليه وهو زيد بل هو ضمير هند فلا جرم يجب ان يبرز الضمير الذي
في ضاربته ويجعل منفصلا وهو لفظة هي فيقول ضاربته اسم فاعله بمنزلة الفعل وفاعله لفظة هي وهذه الجملة
خبر زيد وزيد مع خبره خبر المبتدا الاول وهو هند وتقول في التثنية الهندان الزيدان ضاربتهما هما فلفظ
هما الاول مضافة اليها ولفظة هما الثاني فاعل ضاربتهما واعرابه ما ذكرناه وتقول في الجمع الهندات الزيدون ضاربتهن هن

ومن هذا مثال وغيره خبر اما مثال وغيره وصفا لموصوف فقولك مررت برجل ضاربه هو فالضمير الذي في
ضارب ليس للاسم المتقدم عليه بل لهذا فلا جرم جعل بارزا منفصلا وهو لفظة هو وهو فاعل ضاربه مع فاعله
صفة الرجل مثال الحال ركب عمرو والفرس طارده هو فالضمير في طارد ليس للفرس بل لعمرو فلا جرم جعل ضميره
بارزا منفصلا وهو لفظة هو وهو فاعله طارده والجملة حال من الفرس مثال الصلة زيد الفرس الراكبه هو فالالف
واللام في الراكب بمعنى الذي وهو موصول ولفظة هو فاعل الراكب والراكب مع فاعله صلة الموصول والموصول
مع صلته خبر الفرس والفرس مع خبره خبر المبتدا الاول وهو زيد واعلم ان الكوفيين لا يبرزون الضمير الذي
يجري على غير من هو له ابدا الا نادرا ويجعلونه ضميرا متصلا ويقولون اسم الفاعل فرع على الفعل فاستتار الضمير
فيه فيجب ان يستتر اذا جرى الضمير على من هو له ولا يستتر اذا جرى على غير من هو له بل يجعل منفصلا
ليكون فرقا بين الفعل الذي هو اصل وبين اسم الفاعل الذي هو الفرع ولانه لو لم يبرز الضمير اذا جرى على غير
من هو له لاشتبه المعنى على السامع الا ترى انك اذا قلت زيد عمرو ضاربه هو يعلم ان زيدا هو الذي ضرب عمرا ولو
قلت زيد عمرو ضاربه ولم يقل هو لا يعلم ان زيدا ضرب عمرا او بالعكس على السامع الا انهم ابوا عمرو اضرب زيد
ومقصود الناظم ان زيدا عمرو ضاربه ان زيدا ضرب عمرا ولا بالعكس فصل وقد يتوسط بين المبتدا وخبره ومن دخول
العوامل اللفظية وبعده اذا كان الخبر معرفة او مضارعا له في امتناع دخول التعريف عليه كافعل من كذا احد الضماير
المنفصلة المرفوعة ليؤذن من اول الامر بانه خبر لا نعت وليفيد ضربا من التاكيد وسماه البصريون فصلا والكوفيون
عمادا وذلك قولك زيد هو المنطلق وزيد هو افضل من عمرو يعني يدخل بين المبتدا وخبره ضمير منفصل مرفوع
قبل ان يدخل على المبتدا وخبره العوامل اللفظية وهي كان وان وظننت واخواتها وبعدها على المبتدا
وخبره اذا كان الخبر معرفة او يكون الخبر مضارعا اي مشابها للمعرفة وهو افعل التفضيل اذا كان بعده
من لانه اذا كان بعده من امتنع دخول الالف واللام فشابه العلم فقوله ليؤذن يعني لعله من اول الامر يعلم في اول
سماع هذا الكلام ان ما بعد هذا الضمير خبر المبتدا وليس صفة له لانه لو لم يكن هذا الضمير يحتمل ان يكون هذا
الخبر خبرا ويحتمل ان يكون صفة فلما وجد هذا الضمير لا يحتمل ان يكون وصفا لان الفصل بين الموصوف والصفة
غير جائز وقوله احد الضماير المنفصلة المرفوعة انما شرط ان يكون منفصلا لان ضمير المنفصل انما يكون اذا كان
فاعلا ومفعولا او كان بعد حرف جر وهذه الاشيا منتفية هنا وانما اشترط ان يكون ضميرا مرفوعا لان هذا الضمير
كالتاكيد لما قبله فلما كان هذا الضمير بين المبتدا وخبره او بين اسم كان وخبرها فلكونه مرفوعا ظاهرا كان ما قبله
مرفوع وان كان بين اسم ان وخبرها او بين مفعولي ظننت فحقه ان يكون منصوبا لان ما قبله منصوب ولكن جعل ضميرا
مرفوعا منفصلا لان المنفصل المرفوع احق من المنصوب المنفصل لان الغرض منه ليس الا الفصل والفصل انما هو
اقل حروفا فقولك انت زيد هو المنطلق اخف من قولك انت زيدا اياه المنطلق قوله وسماه البصريون فصلا والكوفيون
عمادا سماه البصريون هذا الضمير فصلا لانه ليس له محل من الاعراب عندهم لانه لا غرض من ايراده الا الفصل بين ما قبله
وبين ما بعده وسماه الكوفيون عمادا لان العماد هو ما يقوم به الشيء وههنا قيام الكلام واستقامته بهذا
الضمير وله محل من الاعراب عندهم ثم اختلفوا في اعرابه فقال بعضهم اعرابه اعراب ما قبله لانه تاكيد وقال بعضهم اعرابه
اعراب ما بعده لانه مع ما بعده كشيء واحد قال الله تعالى ان كان هذا هو الحق من عندك وقال كنت انت الرقيب
اعلم ان المثالين المكتوبين في الحمرة المتقدمة مثال الفصل بين المبتدا وخبره واما ههنا فمثال الفصل بين اسم كان

وخبرها معوله هو الحق منصوب لانه خبر كان ولكن كل الرقيب وهذا الضمير لا يغير اعراب الكلام عما كان وقال
ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم الذين موصول والجملة التي بعده صلته والموصول وصلته
مضاف اليه لمحذوف وهو البخل وبعد به محل الذين وهذا هو المفعول الاول ليحسبن وخيرا مفعوله الثاني
وقوله هو ضمير فاصل بين المفعولين وخيرا ليس بمعرفة ولكن معناه التفضيل فكانه قال ولا يحسبن بخل الذين
يبخلون هو خيرا لهم من الجود والبذل وقال ان ترن انا اقل منك مالا وولدا اصله ان ترني انا فسقطت حرف
العلة التي بعد الراء للجزم وسقطت الياء لدلالة كسرة النون عليها وهذه الياء هو المفعول الاول واقل مفعوله الثاني
ولفظ انا فاصل بين المفعولين ويدخل عليه لام الابتداء نحو ان كان زيد لهو الظريف وان كنا لنحن الصالحين
والمراد من هذا اللام اللام التي ياتي بعد كان وظننت واخواتها اذا كان قبلها ان مكسورة الهمزة ساكنة النون
وان هذه بمعنى ان المشددة النون نحو قولنا ان كان زيد لهو الظريف فالظريف خبر كان واللام مع الضمير فصل بين
اسم كان وخبره والضمير في عليه يعود الى ضمير الفصل والعلة في تسمية هذا اللام لام الابتداء لان هذه اللام يدخل على المبتدا
للتاكيد نحو لزيد ظريف فلما دخل ان بكسر الهمزة وفتح النون على المبتدا ادخلنا اللام على الخبر كيلا يجتمع حرفا
تاكيد نقول ان زيدا لظريف فلما دخل كان وظننت على ان اسكنت نونها لانه ان يفتح النون لا يدخل على الفعل
نقول ان كان زيد لهو الظريف وكثير من العرب يجعلونه مبتدا وما بعده مبنيا عليه يعني بالعرب ههنا
قوما من بني تميم فانهم يجعلون ضمير الفصل مبتدا وما بعده مبنيا عليه اي خبره عن رؤبة انه كان يقول اظن
زيدا هو خير منك يعني جعل رؤبة هو مبتدا وخير منك خبره والجملة المفعول الثاني للظن ويقرؤن وما
ظلمناهم ولكن كانوا هم الظالمون وانا اقل يعني المقروء المعروف الظالمين بالياء على انه خبر كان ولفظ هم فصل
او عماد وقرئ الظالمون بالواو على ان لفظ هم مبتدا والظالمون خبره والجملة خبر كان وكذلك المعروف انا اقل
بالنصب كما ذكر وقرئ اقل بالرفع على ان لفظ انا مبتدا واقل خبره والجملة مفعول ثان لترن فصل ويدخل
ضمير يسمى ضمير الشان والقصة وهو المجهول عند الكوفيين وذلك نحو قولك هو زيد منطلق اي الشان والحديث
زيد منطلق ومنه وانه لما قام عبد الله يدعوه يعني قد يقع ضمير يسمى ضمير الشان والحديث والامر ويلزم تفسيره
بجملة اي جملة كانت والغرض من ذكر هذا الضمير تعظيم المذكور وان المتكلم اذا تكلم بضمير من غير ان يكون قبله
شيء يعود اليه فهذا الضمير يشتد حرص السامع على الاستماع الى ما ياتي بعده من تفسيره ان يكون قبله شيء يعود
اليه هذا الضمير ضمير الشان والحديث والامر ان كان مذكرا ويسمونه ضمير القصة والحالة ان كان مؤنثا ولا يجري
حسبه هذا الضمير ولا جمعه قوله وهو المجهول عند الكوفيين يعني تسميه الكوفيون الضمير المجهول لانه لا يعود الى
شيء متقدم بل ضمير ياتي تفسيره بعده اعلم ان هذا الضمير اذا وقع في اول الكلام يكون ضميرا منفصلا مرفوعا بالابتداء
وما بعده خبره فقولك هو زيد منطلق معناه الشان والحديث زيد منطلق فلفظ هو مبتدا وزيد مبتدا ثان ومنطلق
خبره والمبتدا الثاني مع خبره خبر الاول ولا يحتاج الى ضمير يرجع من الخبر الى المبتدا الاول لان المبتدا الاول
الى الكشي والحديث المقصود من ذكر المبتدا الاول تعظيم شان المبتدا الثاني وكذلك البحث في قولك
هو قام زيد فلفظ هو مبتدا وقام زيد خبره ويتصل بارزا في قولك ظننته زيد قائم وحسبته قام اخوك
وانه امة الله ذاهبة وانه من يات ربه مجرما وفي التنزيل وانه لما قام عبد الله يعني اذا كان قبل هذا الضمير عامل
يكون هذا الضمير متصلا وقد يكون بارزا وقد يكون مستترا فالبارز فيما دخل عليه ظننت وان واخواتها

والمستتر في اسم كان واخواتها وانما يكون في مفعول ظننت بارزا لان الضمير المستتر انما يكون اذا كان مرفوعا
بان يكون فاعلا ومفعولا اقيم مقام الفاعل واسم كان واخواتها وعسى واخواتها والضمير في ظننت وانه
واخواتها منصوب فكيف يجوز استتار الضمير في ظننته هو المفعول الاول وزيد مبتدا وقائم خبره
والجملة هو المفعول الثاني قوله وانه لما قام عبد الله اي ان الشان والحديث لما قام عبد الله فلفظه هو
اسم ان وما بعده خبره اي لما قام محمد عليه الصلوة والسلام يدعوه الضمير يعود الى الله اي يصلي وقيل
يقرا القرآن كادوا اي كاد الجن يكونون اي يسقطون عليه لبدا اي جماعات من غاية حرصهم على استماع
القرآن ومستكنا في قولهم ليس خلق الله مثله اسم ليس ضمير فيه وهو ضمير الشان والحديث وخلق الله
فعل وفاعل ومثله مفعوله والجملة خبر ليس ومعناه الشان والحديث ما خلق الله مثله وكان زيد ذاهب
اي كان الشان والحديث زيد ذاهب وكان انت خير منه اي كان الشان والحديث انت خير من فلان وقال الله
تعالى كاد يزيغ قلوب فريق منهم اي كاد الشان والحديث يزيغ قلوب فريق منهم اي لقد تاب الله على النبي واصحابه
من بعد ما كاد الشان ان تميل قلوب جماعة منهم عن الجهاد من غاية شدة الحر وقلة المركوب والزاد وفي
معنى تاب ههنا قوى نيتهم ورفقهم الثبوت على الجهاد ويجيء مؤنثا اذا كان في الكلام مؤنث عمدة نحو فانها لا تعمى
الابصار يعني يكون هذا الضمير مؤنثا اذا كان تفسيره مؤنثا نحو فانها لا تعمى الابصار لان الابصار مؤنث لانها جمع
فلا جرم انث ضمير الشان تقديره اذا كان تفسيره مؤنثا فانها لا تعمى فان القصة والحال لا تعمى الابصار
عن النظر الى آثار القدرة بل ينظرون الى مخلوقات الله ولكن تعمى القلوب التي في الصدور فلا يعتبرون ولا يعمل
ملكهم فلاجل عمى قلوبهم لا يرجعون وقوله في الصدور تاكيد للقلوب والفصيحون يجعلون ضمير الشان مذكرا
اذا كان بعده مذكرا وان يكون مؤنثا اذا كان بعده مؤنث ولكن قد جوزوا ان يكون مذكرا سواء كان بعده
مذكرا او مؤنثا كقوله فيما تقدم انه امة الله ذاهبة والقياس ان يجوز في المذكر والمؤنث سواء لان هذا
الضمير ضمير الشان والحديث لا يختلف باختلاف ما بعده ولكنهم استحسنوا ان يكون هذا الضمير موافقا
لما بعده في الظاهر ان كان ما بعده مؤنثا انثوا الضمير وان كان ما بعده مذكرا ذكروا الضمير وعنه اولم يكن
لهم آية ان يعلمه علماء بني اسرائيل فقرا ابن عامر اولم تكن بالتاء وآية بالرفع تقديره اولم تكن القصة ان يعلمه علماء
بني اسرائيل فالقصة اسم تكن فاضمرت فيها وان يعلمه علماء بني اسرائيل جملة في محل الرفع لانه مبتدا وآية
خبره وقد تقدم على المبتدا والمبتدا مع خبره خبر تكن فان قيل لم لا يجوز ان يكون التاء في اولم تكن
ضمير آية فحينئذ يكون آية اسم تكن قلنا لان ان يعلمه معرفة لان التقدير علمه وحينئذ يكون اسم كان
نكرة وخبره معرفة وهذا لا يجوز الا في ضرورة الشعر وقرا الباقون اولم يكن بالياء وآية بالنصب وان
يعلمه اسم يكن وآية خبره وقال على انها تعفو الكلوم وانما نوكل بالادنى وان جل ما يمضي قائل هذا الشعر
ابو خراش وسبب انشاء هذا الشعر ان لابي خراش ابنين خراشا وعروة فاخذهما العدو وقتلوا عروة
وفر منهم خراش فلما اتى خراش الى ابيه واخبره بقتل اخيه انشد ابو خراش حمدت الهي بعد
عروة اذ نجا خراش وبعض الشر اهون من بعض فوالله ما انسى قتيلا رزئته بجانب قوسي ما مشيت
على الارض على انها تعفو الكلوم وانما نوكل بالادنى وان جل ما يمضي رزئته بضم الراء وكسر الزاء اي
اصيبت الى مصيبة بسبب قتله بجانب قوسي بضم القاف هو اسم موضع ما مشيت ما للدوام

اى مادمت حيا لا اسلو حبها فرابعة على انها اى على القصة تعفوا الكلوم اى يندرس ويزول جراحة القلوب
اذا جد زمان المصيبة وانما قيل ما اى علما بحرف الجر لا اقرب وانجلى اى وان كبر ما معنى من
المصيبة يعنى اذا حدثت عظم مصيبة يشغلنا هذه المصيبة عما مضى من المصيبات فقوله على انها الى
اخر البيت حال من قوله لا انسى قيل اى انسى قيل ثم عروة مادام حيا مع ان المصيبات تزيل بعضها
بعضا من القلوب والمراد بالاستشهاد انه اتى بها ضمير مونث لان المراد منه القصة فصل والمضمر فى
قولهم ربه رجلا نكرة مبهم يرمى به من غير قصد الى متضمله ثم يفسر كما يفسر العدد المبهم فى قولك عشرون
درهما ونحوه فى الابهام والتفسير الضمير فى نعم رجلا اعلم ان مقصود هذا الفصل تشبيه ربه بضمير الشان
يعنى كان ضمير الشان ضمير لم يتقدم ذكره بل يفسر بعده فكذلك قولهم ربه رجلا فالضمير ضمير لم يتقدم ذكره
بل يفسر بقوله رجلا وهذا الضمير نكرة لان رب لا يدخل الا على النكرات قوله نكرة مبهم المراد بكلا اللفظين واحد
ذكر معنى النكرة بلفظ المبهم للشرح والتاكيد قوله يرمى به اى يتلفظ بهذا الضمير غير قصد الى مضمر له اى
من غير مضمر له متقدم ذكره يتلفظون به على شريطة التفسير وتقديره ربه رجلا رب الرجل فاضمر رجلا ثم
رجلا والكوفى يغلط لاما ضبا محذوفا وتقديره رب رجل كريم علمت وما اشبه ذلك ومذهب البصريين
ان هذا الضمير مفرد مذكر فى الواحد والمثنى والجمع والمذكر والمونث فيقال ربه رجلا وربه رجلين و
ربه رجالا وربه امراة وربه امراتين وربه نسوة ومذهب الكوفيين بخلاف ذلك فيقولون ربه رجلا وربهما
رجلين وربهم رجالا وربها امراة وربهما امراتين وربهن نسوة فالبصريون يقولون المراد بهذا الضمير
الجنس والجنس يقع على القليل والكثير والمونث ويحصل تفسيره بالمفسر فاذا قلت ربه فكانك قلت رب
جنس ثم يفسر هذا الجنس بقولك رجلا او امراة او رجلين وما اشبه ذلك فاذا اريد بهذا الضمير الجنس فلا
يحتاج الى تعبيره والكوفيون يقولون هذا ضمير كسائر الضماير قوله كما يفسر العدد المبهم فى قولك عشرون
درهما يعنى مفسر ربه مفرد بالجملة بخلاف ضمير الشان كما ان مفسر عشرين ونحوها مفرد لان الضمير فى ربه
والعدد فى عشرين ونحوها والجنس يفسر بالمفرد قوله ونحو فى الابهام والتفسير الضمير فى نعم رجلا
نحو مبتدا والضمير فى نعم رجلا هذا المجموع خبر نحو يعنى فاعل نعم اذا اضمر يحتاج الى تفسير
نكرة منصوبة كالضمير فى ربه فصل ولما كثر عن اسم الواقع بعد لولا وعسى فالشايع الكثير ان يقال
لولا انت ولولا انا وعسيت وعسيت قال الله تعالى لولا انتم لكنا مؤمنين وقال فهل عسيتم ان توليتم حاصل
هذا البحث ان الضمير الواقع بعد لولا ينبغى ان يكون منفصلا مرفوعا بالابتدا قياسا على الاسم الظاهر فى لولا
زيد لكان كذا وبعد عسى ينبغى ان يكون متصلا مرفوعا بانه اسم عسى قياسا على قولك عسى زيد ان يخرج
فبعد هذا تقول لولاهو لولاهما لولاهم لولاهى لولاهما لولاهن لولا انت لولا انتما لولا انتم لولا
انت لولا انتما لولا انتن لولا انا لولا نحن وتقول بعد عسى ان يخرج والزيدان عسيا والزيدون عسوا
وهند عست والهندان عستا والهندات عسين وتقول فى الحاضر عسيت عسيتما عسيتم عسيت
عسيتما عسيتن وفى المتكلم عسيت عسينا وقد روى الثقات عن العرب لولاك ولولاى وعساك وعساى
قد علمنا ان حق الضمير بعد لولا منفصلا مرفوعا وبعد عسى متصلا مرفوعا لكن قد جاء بعدهما الكاف
والياء نحو لولاك ولولاى وعساك وعساى واختلف فى محل الكاف والياء بعد لولا فقال سيبويه لولا هنا

جر الجر

جر الجر والكاف والياء مجرورتان لان الكاف والياء اذا لم يكن قبلهما فعل يكونان مجرورتين اما بالاضافة اذا
كان هناك اسم مضاف واما بحرف الجر ان لم يكن هناك مضاف وههنا ليس مضاف فتعين حمل لولا حرف جر
وقال الاخفش والكوفيون ان الكاف والياء بعد لولا مرفوع قياسا على لولا انت ولولا انا واختلف فى محل الكاف
والياء بعد عسى فقال سيبويه محلها النصب لان الكاف والياء اذا كان قبلهما فعل يكونان منصوبين وعسى
فعل فيكونان منصوبين بعسى لان معنى عسى معنى لعل وقال الكوفيون محل الكاف والياء بعد عسى رفع قياسا
على عسيت وعسيتما قال يزيد بن الحكم وكم موطن لولاى طحت كما هوى باجرامه من قلة النيق منهوى
طحت بكسر الطاء وفتح التاء والياء حطلت مذكر من طاح يطيح اى سقط وهلك هوى اى سقط الاجرام جمع
جرم بكسر الجيم وهو الجسم قلة البيت اى راس الجبل المهوى الساقط والمراد بالاستشهاد الاتيان بياء المتكلم بعد
لولا وقال لولاك هذا العام لم احجج قال هذا الشعر عمر بن ابى ربيعة والبيت المتقدم اوم ثم يكفيها من الهودج
لولاك هذا العام لم احجج اوم ... اسارت الهودج البيت الذي يكون فيه المراة وفى ... السفر يعنى قالت تلك
المراة لعمر ... مع ... والمراد بالاستشهاد الاتيان بكاف الخطاب بعد لولا وقال يا ابتا
علك او عساكا قال هذا الشعر رؤبة والبيت المتقدم تقول بنتى قد انا انا كا يا ابتا علك او عساكا اى اجاب
اما اى جبنك اى حبينا ... الى سفر يطالب رزقنا ... لعلك تجد رزقا ومعنى عسى كذا والمراد بالاستشهاد
الاتيان بكاف الخطاب بعد عسى وقال الاخر ولى نفس تقول لها اذا ما اتانا زعنى لعلى او عسانى قال هذا الشعر عمران
بن حطان يعنى لما اريد المحاربة وقصد الامور الشديدة العالية وخالف نفسى ...
اقول لها ... لعلى احصل المراد والظفر فاذا قلتها هذا القول نظاها وعنى والمراد بالاستشهاد الاتيان بالضمير
المنصوب وهو لفظ ى بعد عسى واختلف ذلك فمذهب سيبويه وقد حكاه عن الخليل ويونس ان الكاف والياء
بعد لولا فى موضع الجر وان لولا مع المكنى حالا ليس له مع المظهر كما ان لدن مع غدوة حالا ليس له مع غيرها
وهما بعد عسى فى محل النصب لاتفاق قولك لعلك ولعلنى ومذهب الاخفش انهما فى الموضعين فى محل الرفع
وان الرفع فى لولا محمول على الجر وفى عسى على النصب كما حمل الجر على الرفع فى قولهم ما انا كانت والنصب على الجر
فى موضع يعنى مذهب سيبويه وقد رواه عن الخليل ويونس ان الكاف والياء بعد لولا مجرور كما تقدم تحقيقه
وقوله وان ... الكاف والياء ... لولا الا خرجوا به
دخل مقدر لكان قليلا مال الاسم الظاهر بعد لولا مرفوع بالابتدا فكيف يكون الكاف والياء بعدها مجرورين فقال لا
عجب فى هذا انا ناقد بليا الى ان لدن اذا اضيف الى غدوة يكون غدوة منصوبا منونا واذا اضيف الى اسم اخر يكون
مجرورا نحو لدن زيد قوله وهما اى الكاف والياء بعد عسى فى محل النصب كما تقدم تحقيقه قوله ومذهب الاخفش
انهما فى الموضعين الكاف والياء بعد عسى ولولا فى موضع الرفع كمذهب اهل الكوفة قوله وان الرفع فى لولا
محمول على الجر فى اللفظ اى حمل فى محل الرفع ضميرا مجرورا فقولك لولاك محمد مجرور فى اللفظ ولكن محله رفع قوله
وفى عسى على النصب يعنى عند الاخفش الكاف والياء بعد عسى فى موضع الرفع ولكن جعل فى موضع الرفع
ضميرا منصوبا لان الكاف فى عسى ضمير منصوب قوله ما انا كانت يعنى انت ضمير مرفوع ولكن جعل جر به
بالكاف فههنا حمل الجر على الرفع اى جعل فى موضع الجر ضميرا مرفوعا وحقه ان يقول ما انا كك فالكاف
الاولى حرف الجر والثانية خطاب ولكن كرهوا اجتماع الكلمتين من الحرفين المتماثلين فلهذا ابدل الكاف

الكاف الثانية ملفوظا بها نحو قوله والنصب سي الجر في الموضع يعني جعل المنصوب كصيغة المجرور مواضع نحو
رأيت مسلمات وضربت مسلمات ورأيت الزيدين وضربت بالزيدين **ونون العماد لازمة مع ياء المتكلم اذا اتصلت بالفعل**
نون قبلها لتعمر اخوى الجر نحو يغضب العادين العسف وتجعلي تقصل بالياء نون اذا كان قبل الياء
فعل ليحفظ هذا النون والفعل عن الكسرة لا يدخل الفعل نحو ضربني ويضربني واضربني ولا تضربني قوله وعن اخي الجر
اراد باخي الجر ما يشبه الجر في اللفظ وهو الكسر وانما لم يقل صيانة له عن الكسر لان الكسر قد يكون بالتقاء الساكنين
وهذا يدخل الفعل نحو لم يكن الذين ولم يشابه هذا الكسر الجر والكسر المشابه للجر هو الذي لم يكن لالتقاء الساكنين
وتختار عليه الحروف المخففة تشبيها به فمعال ابي وكانك لناقص كما في ضربي وضربك يعني يشبه ان واخواتها بالفعل
في ادخال نون الوقاية قبل ياء المتكلم وانما حملت ان واخواتها على الفعل بادخال نون الوقاية لما مر ان ان واخواتها
ويشبه الفعل من المشابهة المذكورة في المرفوعات وخبر ان واما قال الحروف الخمسة وحقها ان يقول الحروف الستة
لان كان المكسور والمفتوح كشي واحد في المعنى **والتضعيف مع كثرة الاستعمال جاز حذفها من الجميع في كل**
كلام وجاء في الشعر ليتي لانها منها اراد بالتضعيف تشديد اخر الكلمة والضمير في حذفها يعود الى نون الوقاية
اي الادلالة بعدان وان وكان ولكن ولعل وهذه خمسة ولكن عد ان وان واحدا لما ذكرنا والضمير في منها يعود
الى الحروف الخمسة يعني يجوز حذف نون الوقاية وهذه الحروف الا في ليت ويجوز اثباتها في اثنينها فلا نها شبهت
بالفعل وحذفها فلملحقة الاعراب الى النونات واللام في لعل بمنزلة النون لقرب مخرجيهما فتركها في كلام يعني
في الشعر وغيره قوله وجاء في الشعر ليتي يعني الحجة حذف نون الوقاية من ليت الا في الشعر لانه ليس له
~~ههنا النونات قوله وجاء في الشعر ليتي يعني الحجة حذف نون الوقاية من ليت الا في الشعر لانه~~
قوله لانها منها يعني وانما حذف نون الوقاية في الشعر من ليت لانه ليس من اخوات ان فكما يجوز حذف
نون الوقاية من ان في حال الاختيار يجوز حذفها من ليت في حال الاضطرار ان ثبت والحاصل ان حذف نون الوقاية
من ليت لا يجوز في غير الشعر وفي باقي الحروف الخمسة يجوز الحذف والاثبات في الشعر وغيره الا ان الاثبات
والحذف في ان وان وكان ولكن مستويان وفي لعل الحذف اولى من الاثبات قيل علته ان لعل اربعة احرف
فيكثر حروفها مع نون الوقاية وكثرة الحروف ثقل فحذف نون الوقاية اولى لدفع الثقل وان حروفها اقل
من لعل وامالكن فكلمتان لان الكاف للتشبيه فبقي ان حروفها ايضا قليلة ولكن اصلها كلمتان لا ان اصل لكن
انا فالكلمة برأسها فحذفت همزتها وادغمت النون قبلها في نونها **مال زيد الخيل كمنية جابر اذ قال ليتي اصادفه**
وافقد بعض مالي وقبل هذا اليتمنى مزيد زيدا فلاقى اخا ثقة اذا اختلف العوالي مزيد اسم رجل من بني اسد تمنى
ان يلقى زيد الخيل وهو اسم رجل فلاقاه في الحرب فتقصده زيد ان يطعنه فهرب منه اخا ثقة يريد به زيدا اي
هو ذو ثقة والشجاعة العوالي الرماح واختلاف العوالي عبارة عن القتال كمنية جابر يعني تمنى مزيد مثل تمني جابر به
زيد هذا كما تمنى جابر جارية ايضا فلما القيته فر منه والمراد بها ستشبها قوله ليتي فانه حذف نون الوقاية
منه **وقد فعلوا ذلك في من وعن ولدن وقط وقد ابقاء لسكونها** يعني هذه الكلمات الخمسة
مبنيات على السكون فاذا اتصلت بهن ياء المتكلم يكسرن لاجل الياء فلا جل ان يبقى سكونها على حاله تدخل عليها
نون الوقاية فيقال مني وعني ولدني باد غام النون الاصلية في نون الوقاية ويقول قطني وقدني بسكون الطاء
والدال ومعناهما حسبي قوله ابقاء عليها اي لمحافظة سكونها عن الزوال لا دخل نون الوقاية لاجل محافظة جانب احد

تثنيهم

مشبهات

عليها

وأما

وضرب مفعول نص وفيه ضمير يعود الى الذي وهذا الضمير هو الفاعل وعمرو مفعول والجملة صلة الذي والموصول مع
صلته مبتدأ وزيد خبره **ومع حذف الراجع كما ذكرنا** يعني ويجوز حذف الراجع من الصلة الى الموصول كما ذكرناه في بحث
المفعول به في قبيل المضمر لشيء في قوله تعالى لا عاصم اليوم من امر الله الا من رحم وعن يريده **وسمع الخليل عن ما عون ما انا بالذي**
قايل لك شيئا اعلم ان حذف الراجع من الصلة الى الموصول جائز مستحسن اذا كان منصوبا اعني اذا كان الضمير المحذوف
في محل النصب كقوله الا من رحم وتقديره الا من رحمه الله فالمحذوف ضمير المفعول واما اذا كان الراجع مرفوعا فحذفه شاذ
كما في هذا الكلام فان قوله ما انا بالذي قايل تقديره ما انا بالذي هو قايل فهو ضمير يرجع الى الموصول وقد حذفه وحذفه شاذ
لانه مبتدأ وما بعده خبره والمبتدأ مع خبره صلة فاذا حذفت المبتدأ لا يتم الصلة بخلاف الضمير المنصوب فان المنصوب
يتم الكلام بدونه لانه بعد حذفه يبقى فعل وفاعل والفعل والفاعل كلام تام **وقرئ تماما على الذي احسن بحذف شطر**
الجملة يعني وقرئ احسن برفع النون وتقديره هو احسن وهذا قراءة يحيى بن يعمر وهو شاذ قوله بحذف شطر الجملة
الشطر النصف يعني هو مبتدأ واحسن خبره والجملة صلة الذي فاذا حذف هو فقد حذف شطر الجملة واول هذه الآية
ثم آتينا موسى الكتاب تماما على الذي احسن تماما منصوب على الحال اي متمما واحسن فعل ماض وفاعله هو الله تعالى اعني
هو الله آتاه المعرفة او آتيناكما بالعلم موسى وحالكونه متمما على الذي احسن الله به الى موسى والضمير في به يعود الى الذي
اي اتم الله نعمته بهذا الكتاب على ما اعطى موسى من قبل لان هذا الكتاب عليه من المعجزات والصحف وهو صلة النعمة
التي قبلها من النعم **وبعدها اللتيا والتي في قولهم بعد اللتيا والتي لما حذفت الصلة بأسرها والمعنى بعد الخطة التي من فظاعة**
شأنها كيت وكيت واما حذفوا الصلة ليوهموا انها بلغت من الشدة مبلغا تقاصرت العبارة عن كنهه الخطة الفصلة وفظاعة
شأنها اي عظم شأنها وشدتها والضمير يعود الى الخطة الابهام والتوهيم ايقاع احد في الغلط واللتيا تصغير التي بعد اللتيا
اي بعد الداهية الصغيرة والتي اي بعد الداهية الكبيرة واراد باللتيا والتي الخطة العظيمة وتقدير هذا الكلام حينئذ
من سفرنا بعد الخطة التي من فظاعة شأنها كيت وكيت اي بلغت شدتها الى حد يعجز الواصف عن وصفها قوله من
فظاعة شأنها كيت وكيت صلة التي والتي مع صلتها صفة الخطة فالصلة بأسرها محذوفة ههنا يعني فاذا
جاز حذف الصلة بأسرها فحذف الراجع منها الى الموصول اولى وحذف الراجع اذا كان منصوبا مستحسن واذا كان
مرفوعا ومجرورا فشاذ **فصل والذي وضع وصلة الى وصف المعارف بالجمل** وضع ماض مجهول وفيه ضمير الذي
ووصلة بضم الواو وسكون الصاد اي وسيلة وسببا وهو مفعول له يعني لفظة الذي وغيرها من الموصولات
وضع لان يكون وسيلة وسببا وهو مفعول له لهذا الغرض يستعمل الموصولات يعني اذا اردت ان يصف
معرفة بجملة لا يمكنك لان الجملة في حكم النكرة ولا يوصف المعرفة بها فاذا لا يمكنك وصف المعرفة بالجملة فاجعل الجملة
صلة موصول واجعل الموصول مع صلته صفة المعرفة تقول جاءني زيد الذي ابوه منطلق فابوه مبتدأ ومنطلق
خبره والجملة صلة الذي والذي مع صلته صفة زيد **وحق الجملة التي توصل بها ان تكون معلومة للمخاطب كقولك**
هذا الذي قدم من الحضرة لمن علم ذلك يعني حق الجملة التي هي الصلة ان يكون معلومة للمخاطب لان الصلة
جزء الموصول والموصول مع صلته وصفه لاسم المتقدم فاذا كان كذلك فالصلة كالوصف وشرط الوصف
ان يكون معلوما للمخاطب كما تقول جاءني رجل عاقل فعاقل صفة رجل وهو معلوم متميز عن غيره من الاوصاف
لان العاقل متميز عن ضد العاقل وكذلك العالم متميز عن الجاهل فلو قال جاءني رجل له وصف لم يجز لان قولك له
وصف مبتدأ وخبر والجملة صفة رجل ولا يعلم المستمع من قولك له وصف شيئا لان ذلك الوصف غير معين

من بين سائر من اوصاف فلان كما في الصفة لانك اذا قلت هذا الذي قدم من الحضرة لم يفهم المخاطب من هذا الكلام ما يدعو
ان قدومك من حضرة نكرة ولم يعلم المخاطب انه قدم من حضرة الامير او غيره فاذا قلت هذا الذي قدم من حضرة الامير فهم
المخاطب من هذا الكلام ما يريد لان الامير معلوم له ولذلك لو قلت هذا الذي قدم من الحضرة بالالف واللام اذا كانت الحضرة
معلومة للمخاطب بان يكون رجلا مولاه قدم من حضرة فلان وعرف ذلك الفلان ولم يعرف الذي جاء من حضرته
فاذا قال له قائل هذا الذي قدم من الحضرة فهم من هذا الكلام مقصوده وقوله لمن يعرف ذلك اي الحضرة قوله انما يفيد لمن لا يعرفه
ان الحاضر قدم من حضرة فلان فاما اذا كانت الحضرة معلومة للمخاطب فيفيد له هذا الكلام ولما استطالوه اي اسم الموصول مع كونه
كثير الاستعمال خففوه من غير وجه فقالوا اللذ بحذف الياء واللذ بحذف الحركة ثم حذفوه راسا واكتفوا بالحرف
الملتبس به وهو لام التعريف وقد فعلوا مثل ذلك في مؤنثه فقالوا اللت واللت والضاربته هند يعني التي
ضربته هند وفتحنا لذا الذين من مثناه ومجموعه اسي في استطالتهم سببان الجعل والصفة وايام ويرجع الى
الذي يعني لانهم جعلوا الذي مع صلته طويلا فهذا ثقل وكثرة استعمالها ثقل اخر فلاجل ثقله من هذين الوجهين خففوه من
غير وجه اي من غير وجه واحد بل من وجوه وهذا التفسير منقول عن مصنف الكتاب في الحاشية احد الوجوه
حرف الياء فصار اللذ بكسر الذال والثاني حذف الحركة فصار اللذ بسكون الذال والثالث حذف النون من تثنيته وجمعه كما في
في البيت بعد هذا قوله ثم حذفوه راسا اي حذفوا الذي بالكلية واجتزوا اي اكتفوا بالحرف الملتبس اي المختلط بالذي
واراد بالحرف الملتبس لام التعريف فانه اختلط واتصل به بحيث لا يمكن فصله عنه فلا يقال الذي بغير الف ولام بل
المستعمل الذي بالالف واللام فاذا اختلطت بلام التعريف بحيث لا ينزع منه صارت كالجزء منه فاذا صارت
كالجزء منه جاز حذف الذي واتقاء الالف واللام يدل عليه وذلك في قولك جاني الضارب عمرا فالالف واللام في الضارب
بمنزلة الذي وتقديره جاني الذي ضرب عمرا وهذا الحذف اعني حذف الذي راسا واتقاء لام التعريف يحتمل ان يكون من
تخفيفاته فيكون جميع التخفيفات اربعة ولكن اورد جماعة عليه اشكالا وقالوا حذف بعض الكلمة تخفيف ولكن
حذف الكلمة بالكلية لا يسمى تخفيفا وجواب هذا الاشكال عند من جعله من التخفيفات ان اتقاء لام التعريف ما نفاه
بعض الكلمة لما بينا ان لام التعريف صارت منه كالجزء فاذا صارت لام التعريف كالجزء منه يجوز ان يسمى حذف
ما بعدها تخفيفا قوله وقد فعلوا مثل ذلك في مؤنثه يعني قد فعلوا التخفيف بالتي كما فعلوا بالذي من جميع الوجوه قوله و
الضاربته هند يعني التي ضربته هند يعني حذفوا الكلمة بل ابقوا لام التعريف كما فعلوا في المذكر
فقولك الضاربته هند فالالف واللام فيه بمنزلة التي وقال الفرزدق ابني كليب ان عمي اللذا قتلا الملوك و
فككا الاغلالا اراد بعميه ابن هبيرة التغلبي والهذيل ابن عمران الاصغر يعني ان عمي اللذان قتلا الملوك
وفكا الاغلال عن الاسراء يعني لهما شوكة ومنصب والمراد بالاستشهاد حذف نون التثنية من قوله اللذا
واصله اللذان وقال اخر وان الذي حانت بفلج دماؤهم هم القوم كل القوم يا ام خالد حانت اي هدرت
دماؤهم اي لم يوخذ من دمائهم قصاص والدية وهذا معنى هلاك الدم فلم يبق الهاء وسكون اللام والجيم
اسم موضع بالبصرة والمراد بالاستشهاد حذف نون الجمع من الذين وتقديره وان الذين وقال وخضتم
كالذي خاضوا اي شرعتم ايها المسلمون في الدنيا كما شرع الذين من قبلكم من اهل الكتاب وغيرهم والمراد بالاستشهاد
حذف نون الجمع من الذين وتقديره كالذين خاضوا وقيل الذي هنا بمعنى المصدر اي كخوضهم وهل
والحال الذي في باب الاخبار اوسع من مجال اللام التي بمعناه حيث تدخل في الجملتين الاسمية والفعلية جميعا

وهل

الذي

وليس كذلك اللام فمن حيث لا تدخل الا في الفعلية المحال بالجيم هو المروي عن المصنف ومعناه الجولان ويجوز المحال بالحاء المهملة
وتشديد اللام وهو جمع محل وهو اسم موضع يعني مواضع الذي اكثر من مواضع الالف واللام لان الذي يدخل على الجملة الاسمية
نحو الذي ابوه منطلق وعلى الجملة الفعلية نحو الذي قام ابوه واما الالف واللام بمعنى الذي والتي فلا يدخلان
الا على اسم الفاعل وهو في التقدير جملة فعلية نحو الضارب عمرا زيد اي الذي ضرب عمرا زيد اي الذي ضرب
عمرا زيد وذلك قولك اذا اخبرت عن زيد بما قام زيد وزيد منطلق الذي قام زيد والذي هو منطلق زيد والقائم زيد
ولا تقول الذي هو منطلق زيد تحتاج في معرفة هذه المسئلة الى اعمال خمسة اشياء احدها ان تاتي بالاسم الموصول وهو
الذي والثاني ان توخر الاسم الظاهر الذي تريد ان تخبر عنه والثالث ان تضع موضع ذلك الاسم ضميره فان كان
الاسم الظاهر مرفوعا فليكن ضميره مرفوعا وان كان منصوبا فليكن ضميره منصوبا وان كان مجرورا فليكن ضميره مجرورا
والرابع ان تجعل الجملة غير الاسم الظاهر صلة الذي والخامس ان تجعل الذي مع صلته مبتدا والاسم الظاهر خبره
وهذا الاسم الظاهر خبر في اللفظ ولكن مخبر عنه في المعنى فاذا عرفت هذا فالامثلة التي ذكرها المصنف من الاخبار
بالذي عن زيد في قام زيد مضمر فيه والفعل والفاعل صلة الذي والذي مع صلته مبتدا وزيد خبره وهو المخبر عنه
في الحقيقة الثاني من الاخبار بالذي عن زيد في قولك زيد منطلق وطريقه ان تقول الذي هو منطلق زيد فهو مبتدا و
منطلق خبره والمبتدا مع خبره صلة الذي والذي مع صلته مبتدا وزيد خبره وهو المخبر عنه في الحقيقة والثالث
ان تخبر بالالف واللام وطريقه ان يقال القائم زيد فالالف واللام بمنزلة الذي واسم الفاعل بمنزلة الفعل وفيه ضمير
يعود والفعل مع الضمير الذي فيه صلة الالف واللام والموصول مع صلته هو المبتدا وزيد خبره والقائم زيد في
المعنى مثل الذي قام زيد فهذه الامثلة الثلاثة جائز استعمالها والمثال الرابع غير جائز وهو ان تخبر بالالف واللام
لا يدخلان على المضمرات فقد عرفت بما ذكرنا ان الذي تكون صلته جملة فعلية واسمية كلتيهما واما الف لا يكون
صلتها جملة اسمية فلذلك تعذر الاخبار عن كل اسم في جملة سائغ الا اذا منع مانع قوله في جملة اي في كل جملة يعني يجوز الاخبار بالذي
عن كل اسم في جملة فعلية او اسمية الا اذا منع مانع وياتي ذكر الموانع في قوله وما امتنع وطريقه الاخبار ان تصدر الجملة
بالموصول وتزحلق الاسم الى عجزها واضعا مكانه ضميرا يعني ان تصدير الجملة بالموصول يعني ان تجعل الموصول صدر تلك
الجملة وتزحلق اي وتوخر الاسم الذي تريد ان تخبر عنه الى عجزها اي اخر تلك الجملة شرط في جواز الاخبار بالموصول عن الاسم
ثلاثة شروط احدها ان تقدم الموصول على الجملة الثاني ان توخر الاسم الذي تريد ان تخبر عنه والثالث ان تضع موضع ذلك
الاسم ضميرا ذلك الاسم يعود الى الموصول فقد شرط المصنف من الاعمال الخمسة التي ذكرنا ثلثة وترك اثنين لانهما كرر
زيد مثاله انك تقول في الاخبار عن زيد من زيد منطلق الذي هو منطلق زيد وعن منطلق الذي زيد هو منطلق يعني اذا قلت زيد
منطلق فقيل اخبر بالذي عن زيد فصدرت الموصول فصار الذي زيد منطلق ثم اخرت زيدا ووضعت مكانه ضميره فصار الذي
هو منطلق زيد فقولك هو منطلق صلة والذي وصلته مبتدا وزيد خبره وهو المخبر عنه في الحقيقة واذا قيل
لك اخبر عن منطلق فاذا صدرت الذي صار الذي زيد منطلق واذا اخرت منطلقا عن موضعه ووضعت موضعه ضميرا
يرجع الى الذي فصار الذي زيد هو منطلق وزيد مبتدا ولفظ هو خبره والمبتدا مع خبره صلة الذي والذي وصلته
مبتدا ومنطلق خبره ومن خالد في قام غلام خالد الذي قام غلامه خالد والقائم غلامه خالد اعلم ان المصنف ذكر عشرة
امثلة الاول والثاني الاخبار عن المبتدا والثاني الاخبار عن خبر المبتدا في زيد منطلق وقد ذكرناهما والثالث الاخبار بالذي
عن المضاف اليه في جملة فعلية الا انه نحو قام غلام خالد فاذا صدرت الجملة بالذي واخرت خالدا ووضعت مكانه ضميره
يصير الكلام الذي قام غلامه خالد فقام غلامه صلة الذي والذي وصلته مبتدا وخالد خبره والرابع الاخبار باللام

عن المضاف اليه في قولك قام غلام خالد فاذا ادخلت اللام في قام واخرت خالدا ووضعت مكانه ضميرا
قلت القائم غلامه خالد فاللام بمنزلة الذي واسم الفاعل بمنزلة الفعل وغلامه فاعله والجملة صلة اللام والموصول
وصلته مبتدا وخالد خبره وعن اسمك في ضربت عمرا والذي ضرب عمرا انا والضارب عمرا انا يعني الخامس ان
يكون جملة فعلية والفعل متعد والفاعل ضمير المتكلم واذا اراد المتكلم ان يخبر بالذي عن نفسه وطريقه ان يؤخر
ضمير المتكلم الى آخر الكلام ويجعل الضمير المتصل منفصلا فيقول الذي ضرب عمرا انا ففي ضرب ضمير وهو فاعل
وهذا الضمير يرجع الى الذي وعمرا مفعوله والجملة صلة الذي والموصول وصلته مبتدا وانا خبره والسادس
المسئلة بحالها الا ان الاخبار باللام عن نفس المتكلم فيقول الضارب عمرا انا فاللام بمنزلة الذي واسم الفاعل
بمنزلة الفعل وفيه ضمير الفاعل وعمرا مفعوله هو الجملة صلة اللام والموصول وصلته مبتدا وانا خبره وعن الذباب
في يطير الذباب فيغضب زيد الذي يطير فيغضب زيد الذباب والطاير فيغضب زيد الذباب يعني السابع ان
يخبر بالذي عن الذباب في قولك يطير فيغضب زيد فاذا صدرت الجملة بالذي واخرت الذباب الى آخر
الكلام الذي يطير ووضعت مكانه ضميرا مستترا يعود الى الذي يصير الكلام الذي يطير فيغضب زيد
الذباب فالذي موصول ويطير مع الضمير المستتر فيه فيغضب زيد كلتا الجملتين صلة الذي والذي
وصلته مبتدا والذباب خبره الثامن المسئلة بحالها الا انك تخبر باللام عن الذباب فتقول الطاير فيغضب زيد
الذباب فاللام بمنزلة الذي واسم الفاعل بمنزلة الفعل وفيه ضمير الفاعل فيتم الجملة ويغضب زيد كلتا
الجملتين صلة اللام والموصول وصلته مبتدا والذباب خبره وعن زيد الذي يطير الذباب فيغضب زيد والطاير
الذباب فيغضب زيد يعني التاسع ان تخبر بالذي عن زيد في يطير الذباب فيغضب فتقول الذي يطير الذباب فيغضب
زيد فيغضب فيه ضمير يعود الى الذي وهو فاعل يغضب فيتم الجملة ويطير الذباب وكلتا الجملتين صلة الذي
والذي وصلته مبتدا وزيد خبره العاشر المسئلة بحالها الا انك تخبر باللام فتقول الطاير الذباب فيغضب زيد فاللام بمنزلة الذي
واسم الفاعل بمنزلة الفعل والذباب فاعله فيغضب فيه ضمير يعود الى اللام وهو فاعل يغضب فكلتا الجملتين
صلة اللام والموصول وصلته مبتدا وزيد خبره وما امتنع فيه الاخبار ضمير الشان استحقاقه اول
الكلام لعلمه انه قال محل هذا الاخبار عن كل اسم في جملة سائغ الا اذا امتنع مانع وههنا شرع الموانع احدها ان يكون الاسم
الذي يريد الاخبار عنه بالذي ضمير الشان مثاله هو زيد منطلق فلا يخبر عن هو ضمير الشان مثاله قولك هو زيد
منطلق فلفظ هو ضمير الشان وحقه ان يقع في اول الكلام ليكون الجملة بعده تفسيرا له فاذا قيل لك اخبر بالذي
عن ضمير الشان لم يمكن ان تؤخر هذا الضمير الى آخر الكلام وتضع مكانه ضميرا فتقول الذي هو زيد هو فلفظ هو الواقع
بعد منطلق ضمير الشان وحينئذ يكون المفسر قبل المفسر لان زيد منطلق مفسر لضمير الشان وضمير الشان واقع
بعد هذه التفسير وهذا خلاف الاصل لان الاصل ان يكون المفسر بعد المفسر وقبله والضمير في منطلق في زيد منطلق
يعني الثاني الضمير المستكن في خبر المبتدا واذا قلت زيد منطلق فزيد مبتدا ومنطلق خبره وفيه ضمير المستكن فاذا اردت
ان تخبر بالذي عن الضمير المستكن في خبر منطلق لم يمكن ان تبين الضمير الذي هو خبره وتضع ضميرا مستكنا مكانه
في منطلق فتقول الذي زيد منطلق صلة الذي والموصول وصلته مبتدا ولفظه هو خبره وهذا لا يجوز
لان الضمير المستكن في منطلق ان عاد الى زيد لم يكن راجع من الصلة الى الموصول وان عاد الى الموصول
لم يكن راجع من الخبر الى المبتدا وهو زيد والهاء في زيد ضربته يعني الثالث لا يجوز الاخبار عن الضمير الراجع الى المبتدا في جملة
فعلية بانه زيد ضربته فضربته جملة فعلية خبر زيد فاذا اخبرت عن هذا الضمير لم يمكن ان تؤخر هذا الضمير وتضع ضميرا مثل

مكانه

مثنيه خنثى

واما قوله فذلك من تحريم الخبيثين فذلك لسوكهام بالشحيح الملحد وقال سيبويه لما اضطر اراد بالخبيبين عبد الله
بن الزبير واخاه مصعبا الخبيبين تثنية خبيب وهو تصغير خب وكنية عبد الله بن الزبير ابو خبيب وكان يكنى
ابا بكر ولكنه كنية اخيه ابا خبيب الا انه ضم اليه اخوه في الكنية يعني الشحيح البخيل الملحد المائل عن الحق الى الباطل و
المراد لا استثنيها وحذف نون الوقاية من قدني والحروف نون الوقاية منه لضرورة الشعر لتشبيهها
بحسبي لما افقتهما في المعنى وعن بعض العرب مني وعني شاذ يعني قد جاء عن بعض مني وعني بتخفيف العرب
النون وحذف نون الوقاية فلا تحذف نون الوقاية لكسرت النون الاصلية للياء وهذا شاذ ولم يفعلوه في علي و
الى ولديه لا تشبه الكسرة فيها يعني لم يفعلوا في هذه الكلمات الثلث ما فعلوا في من وعن يعني امن ادخال نون الوقاية
لانهم امنوا من الكسر في هذه الكلمات الثلث لان اخرها الف وتقلب الفها ياء عند اتصال ياء المتكلم بها فتدغم
ياؤها في ياء المتكلم اسماء الاشارة ذا للمذكر وللمثنى ذان في الرفع وذين في الجر والنصب وتجي ذان فيهما
في بعض اللغات وعن بعض الغلاة انهما ان هذان لساحران قوله وتجي ذان فيهما يعني وقد جاء عن العرب ذان بالالف
فيهما اي في النصب والجر كالرفع وعلى قول هذا القايل كون ذان مبنيا فيجب ان لا يتغير في الرفع والنصب
والجر كسائر المبنيات والمشهور المعروف الفرق بين الرفع والنصب والجر فيجعل في الرفع بالالف وفي النصب
والجر بالياء والاظهر ان يقع الواضع ذان اي للمثنى المرفوع وذين لنصبها وجرها واعلم انه لا الف فان
في الرفع والياء في النصب والجر في اللغة المشهورة ليس حرف الاعراب الا لو كانت حرف الاعراب لقلب
الالف التي كانت في الواحد فتقول ذيان في الرفع وذيين في النصب والجر كما تقول رحيان ورحيين فلما
حذفت الالف التي كانت في الواحد علم ان الالف والياء في التثنية ليستا بحرف الاعراب بل هما صيغتان كلفظ
ذا والياء وضع ذان لرفع التثنية وذين لنصبها وجرها تشبيها لهما بزيدان وزيدين في معنى التثنية وقال
بعض النحويين هذا اللفظ معرب لانه يكون في الرفع بالالف وفي النصب والجر بالياء فيكون كتثنية
الاسماء المتمكنة والصحيح هو القول الاول لما ذكرنا ولانه لو كانت تثنية لاسماء الظاهرة لما جاز تشديد نونها وقد جاء
ذان وذين بتشديد النون ولانه موجب فان اسماء الاشارة هو انه يحتاج الى الاشارة حتى يفهم منه معنى فاشبه
الحروف وهذا الموجب للبناء موجود في التثنية كالواحد والجمع فوجب ان تكون التثنية مبنية ايضا فقوله وهذه اي
من اللغة التي تجعل النصب والجر بالالف كالرفع ويكون قوله ان هذان بالالف منصوب لانه اسم ان تجعل المنصوب
بالالف وهذا قراءة جميع القراء غير ابي عمرو فانه يقرا ان هذين بالياء وتا وتي وته وذه بالوصل والسكون وذي
للمؤنث وللمثناة تان وتين ولم يثن من لغاتها الا تا وحدها يعني للواحدة المؤنثة خمسة الفاظ تا وتي وته
وذه وذي وقوله بالوصل والسكون اراد بالوصل وصل الهاء بالياء فتقول تهي وذهي واراد بالسكون اسكان
الهاء من غير ياء بعدها فتقول ته وذه والصحيح اسكان الهاء لان الهاء بدل من الياء في المؤنث واصله في ودي فابدلت
الياء هاء ومن قال تهي وذهي بالهاء والياء فقد جمع بين الاصل والبدل وهو بعيد قوله ولم يثن من لغاتها الا تا
وحدها يعني لا يقال في تثنية المؤنث ذان لا تثنى من هذه الالفاظ الخمسة الا لفظة تا فيقال في الرفع تان وفي
النصب والجر تين والجمع اولا بالقصر والمد مستويا في ذلك اولوا العقل وغيرهم الضمير في جمعهما يعود
المذكر والمؤنث مستويا منصوب على الحال يعني يستوي جمع المذكر والمؤنث من اولي العقل وغيرهم
في لفظ اولا بالقصر والمد وقال جرير ذم المنازل بعد منزلة اللوى والعيش بعد اولئك الايام اللوى اسم موضع و

العبس معطوف على المنازل يعني لم كل منزل بعد منزل اللوى وكل عيش بعد عيش اولئك الايام التي كنا مع الحبسه وقع الاحبة
في تلك المنزل فانه لا حظ او لا جرا في عيش بعد ذلك العيش والمراد بالاستشهاد انه جاء للايام بلفظ اولئك وان
الايام ليست من العقلاء وانما ترك الواضع من جمع المذكر والمونث واولو العقل وغيرهم في اولاء للاشتراك كلهم
في معنى الجمع **مسئلة ويلحق حروف الخطاب باواخرها فيقال ذاك وذانك بتخفيف النون وتشديدها قال الله تعالى**
فذانك برهانان من ربك وتيك وتاك وتيكم وتالكم وتينك واولئك يعني لما ذكرنا من اول اسماء الاشارة الى ما
قبل هذه الجملة كان للحاضر فاذا الحق كاف الخطاب باواخر هذه الاسماء يكون المشار اليه غائبا فيقول للواحد
المذكر ذاك وللتثنية في الرفع ذانك وفي الجر والنصب ذينك وللواحد المونث تاك وتيك وذيك و
تثنيتها تانك وتينك ويجوز تشديد النون من تثنية المذكر والمونث وتخفيفها وللجمع المذكر
اولئك كقوله فذانك برهانان من ربك قرأ ابن كثير وابو عمرو فذانك بتشديد النون والباقون بالتخفيف
ويعرف مع المخاطب في احوال من التذكير والتانيث والتثنية والجمع اعلم ان الكاف للخطاب وما قبلها
اشارة الى غايب ويعرف هذا بحسب عرف ما قبل كاف الخطاب بحسب عرف كاف الخطاب فما قبل حروف
الخطاب اما واحد مذكر او مثنى او واحد مونث او مثنى او جمعها او مثنى المذكر والمونث فهذه خمسة الفاظ
لان مثنى المذكر والمونث في الخطاب سواء فاذا ضرب الخمسة الاولى في هذه الخمسة يكون خمسة وعشرين اول
ذلك نحو ذلك المشار مذكر والمخاطب ايضا مذكر والثاني ذلكما والثالث ذلكم والرابع ذلك والخامس ذلكن ففي
هذه الخمسة المخاطب مختلف مذكر والمشار اليه قد اختلف كما تراه والسادس ذانك والسابع ذانكما والثامن
ذانكم والتاسع ذانك والعاشر ذانكن ففي هذه الخمسة المخاطب مختلف معرف مونث والمشار اليه قد اختلف كما تراه
والحادي عشر تاكما والثاني عشر تاكما والثالث عشر تاكم والرابع عشر تاكما والخامس عشر تاكن ففي
هذه الخمسة المخاطب مثنى يستوي فيها المذكر والمونث وما قبل الخطاب قد اختلف كما تراه والسادس عشر
ذانكم والسابع ذانكم والسابع عشر تلكم والثامن عشر تانكم والتاسع عشر اولئكم والعشرون اولئكم ففي هذه الخمسة
المخاطب جمع مذكر وما قبله قد اختلف الحادي والعشرون ذلكن والثاني والعشرون ذانكن والثالث والعشرون
تلكن والرابع والعشرون تانكن والخامس والعشرون اولئكن ففي هذه الخمسة المخاطب جمع مونث وما قبله قد
اختلف **قال الله تعالى كذلك قال ربك** ففي هذه المشار اليه واحد مذكر والمخاطب ايضا واحد مذكر اي الامر كذلك
ما ذكرنا واما وعدتك كذلك ووقع بلا خلاف **وقال ذلكما مما علمني ربي** ففي هذه المشار اليه واحد مذكر وهو تاويل
الرؤيا والمخاطب اثنان وهما صاحباه في السجن يعني قال يوسف عليه السلام لصاحبيه في السجن ما قلت من تاويل
الرؤيا هو مما علمني ربي **وقال ذلكم الله ربكم** ففي هذه المشار اليه واحد مذكر والمخاطب جمع اي الذي تقدم
ذكره قدرته هو الله ربكم يا ايها الناس **وقالت فذلكن الذي لمتنني فيه** اعلم قالت زليخا وذا اشارة الى يوسف
والمخاطب جماعة مونث اي قالت زليخا الذي رايتنه ايها النسوة هو يوسف الذي لمتنني فيه **مسئلة وقولهم**
ذلك هو ذاك زيدت فيه اللام وفرق بين ذا وذاك وذلك فقيل الاول للقريب والثاني للمتوسط والثالث للبعيد
يعني قال النحو يعني الفرق بين ذا وذاك وذلك ان ذا اشارة الى الحاضر وذاك اشارة الى غايب ليس ببعيد وذلك
اشارة الى غايب بعيد وهذا ما وضعه الواضع كذلك وكسرت اللام في ذلك لانه لو فتحت لاشتبهت بلام
الملك فانه لو قال ذا لك بفتح اللام لظن السامع ان معناه هذا الشيء لك **وقال المبرد ان ذانك مشددة تثنية**

البيت

ذلك

ذلك ووصل ذلك بالمونث تلك وتالك وهذه قليلة اعلم انهم اختلفوا في تشديد نون ذانك فقيل التشديد
عوض عن الف ذا لانه لما كان قد اجتمع الفان احديهما الف ذا والثانية الف التثنية فحذفت الف ذا وقيل
بل زيدت هذه النون ليكون فرقا بين تثنية اسماء الاشارة وبين تثنية الاسماء المظهرة وكان الاصل ذا لك بسكون
اللام فادغمت اللام في النون قوله ووصل ذلك اي الاشارة كما ان اللام في ذلك يدل على مذكر غايب بعيد فكذلك في تلك
وتالك يدل على مونث غايب بعيد قوله وهذه قليلة يعني تالك باللام قليلة الاستعمال لان المونث ثقيلة وكثرة
حروفها ايضا ثقيل فلهذا قل استعمال تالك وكثر استعمال تلك لقلة حروفها **مسئلة وها تدخل التي للتنبيه على**
اوائلها فيقال هذاك وهذان وهاتان وهاتا وهاذي وهاتيك وهاتان وهؤلاء وهؤلاء ممدود اعلم ان ها التي
للتنبيه على اوائلها تدخل على اول جميع اسماء الاشارة من الحاضر والغايب والواحد والتثنية والجمع والمذكر والمونث الا
انها لا تدخل على ما فيه لام البعد نحو ذلك وتلك وتالك **مسئلة ومن ذلك قولهم اذا اشاروا الى القريب من الامكنة هنا والى**
البعيد هنا وقد حكي فيه الكسر ايضا وثم ومن ذلك اي ومن جملة اسماء الاشارة هنا بضم الهاء وتخفيف النون وهو اشارة
الى مكان قريب بمنزلة هذا وهنا بفتح الهاء وتشديد النون وهو اشارة الى مكان بعيد وقد روي هنا بكسر الهاء و
تشديد النون واول الفصيح فتح الهاء اشارة الى مكان بعيد ايضا **ويلحق كاف الخطاب حرف التنبيه هنا**
وهنا ويقال هنالك كما قال ذلك يعني يقول هنا بضم الهاء وتخفيف النون ههنا وهنالك وههناك ويقول
في هنا بفتح الهاء وتشديد النون ههنا وهنالك وهاهنالك مثل لام البعيد هنالك مثل هنالك **الموصولات**
الاسماء الموصولة من العرب من يشبه ذلك الموصولات ستة الذي والتي والالف واللام بمعنى الذي والتي و
ما ومن واي وجعل الموصولات كلها مبنية لانها اشبهت الحروف في انها لا يفهم معناها الا بانضمام صلتها اليها الا لفظة
اي فانها يكون تارة معربة وتارة مبنية كما ياتي **الاول الذي** وفيه اربع لغات اللذ بسكون الذال واللذ بكسر الذال
من غير ياء والذي بتشديد الياء والذي بسكون الياء وهذا هو المشهور **واللذان للمثنى ومنهم من يشدد نونه**
يعني مثنى الذي اللذان في الرفع واللذين في النصب والجر بتخفيف النون وتشديدها كما قلنا في ذان وهذا مثنى
الذي بسكون الياء فحذف الياء حين ادخل الف التثنية لان الذي مبني والمبني لا يعرب لاجتماع الالف والياء فحذف
الياء لرفع الثقل ومثنى اللذ بسكون الذال واللذ بكسرها اللذا بالف من غير نون ومثنى الذي بتشديد الياء اللذيان
في الرفع واللذيين في النصب والجر **والذين وبعض العرب الذون للجمع** يعني جمع الذي لغتان احدهما الذين
بالياء والنون في الاعراب الثلاثة والثاني اللذون بالواو والنون في الرفع وبالياء والنون في النصب والجر وجمع اللذ
بكسر الذال وسكونها الذي بياء ساكنة من غير نون في الثلاثة وقد جاء الذو بالواو من غير نون في احوال الثلاث
جمع الذي بتشديد الياء الذيون بالواو في الرفع والذيين بالياء في النصب والجر واول من هذه اللغات
هو المعروف **والالى واللاؤون في الرفع واللائين في النصب والجر** يعني الالى بمعنى الذين واللاؤون بمعنى الذين
واللاؤون في الرفع بالواو وفي النصب والجر بالياء كلاهما بمعنى الذين **والتي للمونثة واللتان للمثناة واللتي واللات**
واللاتي واللاء واللواتي للجمع الضمير في المونثة يعود الى الذي يعني اذا ابدل الذال في الذي تاء تصير مونثا و
هي التي وفيها اربع لغات احدها اللت بسكون التاء والثانية بكسر التاء من غير ياء والثالثة بياء ساكنة بعد التاء
والرابعة بياء مشددة ومثنى التي كمثنى الذي في جميع الوجوه الا انه يبدل الذال بالتاء وفي جميع التي ثمان
لغات احدها اللاتي بياء ساكنة بعد التاء الثانية اللات بتاء مكسورة من غير ياء الثالثة اللاء بهمزة مكسورة من غير ياء

وبالراء الرابعة اللاي بكسر الياء من غير همز والخامسة اللائي بهمزة مكسورة بعدها ياء ساكنة السادسة اللواي بعد الف وبعد الف تاء مكسورة وبعدها ياء ساكنة السابعة اللوا بواو بعد اللام وبعد الواو الف مقصورة والثامنة اللات بهمزة بعد اللام وبعد الهمزة الف وبعد بالف ياء مكسورة والالف واللام بمعنى الذي في قولهم الضارب اباه زيدا عالذي ضرب اباه زيد يعني من جملة الموصولات الالف واللام بمعنى الذي او التي كقولك الضارب اباه زيد بمعنى الذي ضرب اباه زيد وتقول الضاربها اباها هند بمعنى التي ضرب اباها هند وباقي بحث هذا مستقصى في الفصل الثالث من الموصولات وما ومن في قولك عرفت ما عرفته وعرفت من عرفته يعني من جملة الموصولات ما ومن فقولك عرفت ما عرفته ما موصول وعرفته جملة صلتها والموصول مع صلته مفعول عرفته وكذلك اعراب عرفت من عرفته واي في قولك اضرب ايهم في الدار يعني من جملة الموصولات لفظة اي فايهم مفعول اضرب وفي الدار صلته وذو الطائية الكائنة بمعنى الذي في نحو قول عارف اتحسبين العظم ذو انا عارقه يعني من جملة الموصولات لفظة ذو في لغة بني طي يستوي فيه الواحد والتثنية والجمع والمذكر والمونث يستوي فيه الرفع والنصب والجر ومعناه الذي وعارق رجل من بني طي واول هذا البيت لئن لم تغير بعض ما قد صنعتم لانتحين للعظم ذو انا عارقه الانتحاء القصد والاعتماد والعرق فصل اللحم عن العظم بالسن يعني بعدو بمنا بمعنى الذي وانا مبتدا وعارقه خبره والمبتدا مع خبره صلة ذو والموصول مع صلته صفة العظم يعني لئن لم تترك ايها الرجل ايي او معلك القبيح لاقصدن بعزم معظمك اي لا دحضن عرضك بالشتم وغيره وذا في قولك ماذا صنعت بمعنى اي شيء الذي صنعته يعني من جملة الموصولات ذا اذا وقعت بعد ما الاستفهامية وباقي بحث هذا في فصله فصل والموصول ما لا بد له في تمامه اسما من جملة ترد فه من الجمل التي تقع صفات ومن ضمير فيها يرجع اليه ويسمى هذه الجملة صلة ويسميها سيبويه الحشو حق هذا الفصل ان يكون في اول الموصولات لانه حد الموصول والحد وحقه ان يقدم عليها على الامثلة والتفصيل قوله اسما منصوب على التمييز وتقديره والموصول ما لا بد له من جملة في تمامه اسما اي ليكون اسما تاما لانه يعني الموصول بدون الصلة بمنزلة بعض اسم والموصول مع صلته بمنزلة اسم تام قال الموصول مع صلته بمنزلة اسم مثل زيد وعمرو ومحتاج الى شيء آخر ليكون كلاما وياني صلة ترد فه اي يتبعه اي ياتي الجملة التي هي الصلة على اثر الموصول قوله من الجمل التي تقع صفات يعني شرط ان يكون الجملة التي تكون صلة الموصول من جملة يصح ان تكون وصفا للنكرات وقد بيناها في الفصل الرابع من الصفة قوله ومن ضمير فيها يرجع اليه يعني ولا بد من ضمير في الجملة التي هي الصلة يعود الى الموصول ليكون الصلة مرتبطة بالموصول بهذا العايد ولو لا العايد لم يكن ارتباط بين الموصول والصلة قوله ويسمى هذه الجملة صلة يعني الجملة التي هي الصلة اسمان احدهما الصلة والثاني الحشو وسميت صلة لاتصالها بالموصول وسميت حشوا لانها كالفضلة لان الموصول هو الاصل والصلة كالمفسر والموضح لمعناه وذلك قولك الذي ابوه منطلق زيد ذلك اشارة الى ما تقدم من الموصول والصلة الذي موصول وابوه مبتدا ومنطلق خبره والجملة صلة الذي والضمير في ابوه يعود الى الموصول والموصول وصلته بمنزلة اسم وهو مبتدا وزيد خبره وجاءني من عنده عمرو من موصول وعنده فعل ومفعول وعمرو فاعله والجملة صلة من ومن مع صلته فاعل جاء ومعنى عنده يلف وما اسم الفاعل في الضارب زيدا وفي معنى الفعل وموضع المرفوع جملة واقعة صلة اللام ويرجع الذكر منها كما يرجع الى الذي هذا القول منه جواب دخل مقدر كان قايلا قال قد علمتم ان الصلة لا بد ان يكون جملة وفيها عايد الى الموصول وقولك الضارب عمرو زيد فالالف واللام في الضارب بمعنى الذي وما بعده صلته وليس هنا جملة ولا عايد الى الموصول فقال في جوابه واسم الفاعل وفي الضارب في معنى الفاعل الى اخر المسيلة معنى كلام الضارب عمرو زيد تقديره الذي ضرب عمرو زيد الذي هو موصول

مكانه فيقول الذي هو زيد ضربته صلة الذي والذي وصلته مبتدا ولفظ هو خبره وهذا لا يجوز لان الهاء في ضربته ان عاد الى زيد لم يكن راجع من الصلة الى الموصول وان عاد الى الموصول لم يكن راجع الى زيد ومنه قولك السمن منوان منه بدرهم انما اذا عادت الى الموصول سوى المبتدا بلا عايد يعني لا يجوز الاخبار عن الضمير في منه في قولك السمن منوان منه بدرهم لانك اذا اخبرت عن هذا الضمير لزمك ان تؤخر هذا الضمير وتضع مكانه مثله فتقول الذي السمن منوان بدرهم هو فالسمن مبتدا ومنوان مبتدا ثان وبدرهم خبر المبتدا الثاني والمبتدا الثاني مع خبره خبر المبتدا الاول والجملة صلة الذي وصلته مبتدا ولفظ هو خبره وهذا لا يجوز لان العايد في منه ان عاد الى السمن لم يكن راجع الى الموصول وان عاد الى الموصول لم يكن راجع الى السمن قوله لانها اذا عادت الى الموصول بقي المبتدا بلا عايد الضمير في لانها راجع الى الضماير مطلق وضربته ومنه يعني علة عدم جواز الاخبار عن الضماير في هذه المسائل الثلث خلو الموصول او المبتدا من العايد وكل واحد من الامرين ممتنع والحال في نحو ضربت زيدا قائما لانك لو قلت الذي ضربت زيدا اياه قائم لجعلت الضمير ولو قلت الذي ضربت زيدا اياه قائم لجعلت الحال ذا اضمار والحال لا يكون الا نكرة والمضمر معرفة يعني الخامس الاخبار عن المصدر العامل السادس الاخبار عن الحال فاذا قلت ضربني زيد قائما فضربني مبتدا والياء معناه اليه وهو فاعل زيد وقائما ضربني وقائما حال والواقع موضع خبر المبتدا وقد ذكرنا هذه المسيلة في خبر المبتدا فاذا اخبرت عن ضربني لم يمكن ان يخبره الى آخر الكلام وتضع مكانه ضميره فيقول الذي هو زيدا قائما ضربني فقولك هو زيدا قائما صلة الذي والذي وصلته مبتدا وضربني خبره وهذا لا يجوز لانك نصبت زيدا بالضمير وهو قولك وهو زيدا والمضمرات لا تعمل واذا اخبرت عن قائم لم يمكن ان تؤخره وتضع مكانه ضميرا منصوبا منفصلا فتقول الذي ضربني زيد اياه قائم فضربني زيد اياه صلة الذي والذي وصلته مبتدا وقائم خبره وهذا لا يجوز لانك جعلت الحال ضميرا وهذا لا يجوز لان الضمير معرفة والحال نكرة ولا يجوز جعل الحال معرفة فصل وما اذا كانت اسما على اربعة اوجه موصولة كما ذكر يعني ما قد يكون حرفا وقد يكون اسما فكونه حرفا ياتي في قسم الحرف وكونه اسما خمسة انواع احدها ان يكون موصولا كقولك عرفت وقد تقدم ذكره وموصوفة كقوله ربما تكره النفوس من الامر له فرجة كحل العقال يعني النوع الثاني ان يكون ما موصوفة لا بمنزلة النكرة كما في هذا البيت ومعنى البيت رب شيء يكرهه النفوس من الامر له فرجة او ذهاب سهل كسهولة حل العقال والعقال الحبل الذي يشد به ركبة البعير يعني رب غم سيزول عن قريب قال هذا البيت امية بن ابي الصلت وما في ربما نكرة بمعنى شيء وتكره النفوس تقديره تكرهه النفوس بحذف الراجع الى ما وهذا الفعل والفاعل صفة ما ونكرة في معنى شيء من غير صلة وصفة كقوله تعالى فنعما هي وقولهم في التعجب ما احسن زيدا يعني النوع الثالث ان يكون ما نكرة بلا صلة ولا صفة بخلاف النوع الاول فان له صلة وبخلاف النوع الثاني فان له صفة ما يا نا وتمييزا لمعنى المضمر نعم فعل ماض والمستتر فاعله وما مفسر لفاعل الضمير ولفظة هي هو المخصوص بالمدح وهي يرجع الى الصدقات وتقديره ما في قوله تعالى ان تبدوا الصدقات فنعما هي ابداؤها اي اظهارها فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه فعاد هذا الضمير من الاتصال الى الانفصال لانه كان قبل حذف الابداء ضميرا متصلا مجرورا وبعد حذف الابداء وصار الضمير منفصلا مرفوعا وما في تعجب نعم ما في قسم الافعال واما قوله ما احسن زيدا فما بمعنى شيء وهو مبتدا واحسن مع الفاعل والمفعول خبر ما ولم يكن لما في هذين المثالين صفة ولا صلة ومضمنة معنى حرف الاستفهام والجزاء كقوله تعالى وما تلك بيمينك يا موسى وما تفعلوا من خير يعلمه الله يعني النوع الرابع ان يكون ما بمعنى الاستفهام والنوع الخامس انه يكون بمعنى الشرط والجزاء مثال الاستفهام ما صنعت مثال الشرط ما تصنع اصنع وقوله تعالى وما تلك بيمينك يا موسى ما استفهامية وهو مبتدا وتلك خبره وهي اشارة الى العصا وبيمينك في موضع الحال والعامل فيها ما في تلك من معنى الاشارة وقد ذكرنا في باب اسماء الاشارة

فصل

حال في الحال وقوله تعالى وما تفعلوا من خير تجدوه عند الله ما شرطية وتفعلوا مجزوم بها وعلامة جزمه سقوط النون لانه جمع
وتجدوه جواب الشرط وعلامة جزمه سقوط نون الجمع ايضا وما محله نصب لانه مفعول تفعلوا **ومن في وجوهها مبهم يقع على كل**
شي تقول اشتريت من عبيدك التي ... ما ذاك فلذا اشعرنا انه انسان فقلت من هو وقد جاء سبحان ما سخركن لنا او
سبحان ما سبح الرعد بحمده يعني ما في جميع وجوهها من كونها صلة او نكرة موصوفة او غير موصوفة او استفهامية او شرطية يقع على
كل شي غير اولي العلم ومن يستعمل اولي العلم تقول اشتريت ما هذا الحجر ما هذا او كل جميع الاشياء قوله اشتريت او اشتريت مع كل من
عبيدك ... وكذا اشتريت من مكان نجيبة للشعراء اي الحله ولا تعرفه تقول ما ذاك فاذا عرفت منه وعرفت انه انسان تقول
من ذلك لان ما يستعمل في غير اولي العلم ومن يستعمل في اولي العلم قوله وقد جاء سبحان ما سخركن لنا يعني قد جاء يعني من يجوز
استعمال ما في اولي العلم على طريق الاستعارة والضمير في لكن يرجع الى السفن حتى جميع السفينة ويجوز ان يكون الضمير
للابل وغيرها يعني سبحان من سخركن لينتفع بكن والمراد منها هو الله ولذلك في قولهم سبحان ما سبح الرعد بحمده من سبح الرعد
بحمده **وتصيب الفها الحذف والحرف في القلب في الاستفهامية جاء وحديث ابي ذويب قدمنا المدينة ولاهلها**
ضجيج بالبكاء كضجيج الحجيج اهلوا بالاحرام فقلت مه فقيل هلك رسول الله صلى الله عليه وسلم والخزانة وذكر عند الحافي
ما الزائدة اخرها كقوله عز وجل مهما تاتنا به من اية والحذف في الاستفهام عند ادخال حرف الجر عليها وذكر في لم فيم
وعم وبم وحتام ولام وعلام يعني لفظ ما يتغير بان يحذف ما يقلب الفها هاء والمان حذف الفها واما قلب الفها هاء اذا كانت
استفهامية او شرطية والجزاء واحد فاما اذا كانت استفهامية فيجوز قلب الفها هاء اذا كان استفهام عن
امر عظيم مهم وفي الشرطية لا يجوز الا اذا دخلت عليها ما فيقال مهما فتقلب الالف لاولى هاء والاستثقال اللفظ بكلمتين مثل ما ...
مثل البيت بحيل بها واما قلبت الاولى دون الثانية لانه لو قلبت الثانية لظن السامع انها هاء السكت وما حذف الفها
فلا يجوز الا اذا كانت استفهامية عند دخول حرف الجر عليها وانما حذفت الفها عند دخول حرف الجر عليها لان الاستفهام
حقه صدر الكلام فاذا دخلت عليه حرف الجر خرج عن كونه صدر الكلام فحذفت الفه لنعلم انه صار ضعيفا بخروجه عن صدر
الكلام ودل على حذف الالف التخفيف ان الجار والمجرور كانا صارا بمنزلة كلمة واحدة فصار طويلا بدخول حرف الجر عليه
فحذفت الفه للتخفيف قوله ولاهلها ضجيج اي الولولة والصياح رفع الصوت لما دخلت المدينة سمعت الناس يرفعون
اصواتهم بالبكاء كما يرفع الحجيج اصواتهم اذا اهلوا بالاحرام فقلت مه يعني لم توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم فبكى الناس اهلا
الشيب الحجيج الحجاج اهلوا اي رفعوا اصواتهم بالتلبية عند الاحرام مه اصله ما فقلبت الالف هاء ومعناه ما الخبر واي
شي حدث قوله فيم اصله فيما اي في اي شي فحذف الالف وعم اصله عن ما فقلبت النون ميما وادغمت الميم في الميم
وحذف الالف وبم اصله بما ولم اصله لما وحتام اصله حتى ما يقال حتام تلهو وتلعب وقيل اصل حتى حتى فحذفت
منه الالف والياء الخروج حتى عن صدر الكلام بدخول حتى عليه ولذلك الخلاف في لام فقال بعضهم اصله الى ما وقال بعضهم
اصله الى متى وعلام اصله على ما وحذف الالف عند دخول حرف الجر على ما الاستفهامية غير لازم بل يجوز اثباته لكن
الحذف افصح في الاستعمال **ومن كما في وجهها الا في وقوعها غير موصوفة وغير موصولة** يعني لفظ من يكون
كما الا انه لا يكون غير موصولة ولا موصوفة يعني قد بينا انما يكون على خمسة اوجه ومن يكون الا على اربعة اوجه
احدها ان يكون موصوفة كقولك يعجبني من اتاني فاكرمته اي رجل اتاني فقولك اتاني صفة من وكقولك مررت
بمن احدث هذا المال والرابع ان يكون شرطا كقولك من يأتني فله درهم **وهو مختص باولي العلم ويقع على الواحد و**
الاثنين والجماعة والمذكر والمؤنث يعني لفظ من يستعمل في اولي العلم كان ما يستعمل في غير اولي العلم هذا هو الاصل وقد جاء

... في الحاشية: [illegible]

استعمال من في غير اولي العلم واستعمال ما في اولي العلم قال الله تعالى والله خلق كل دابة من ماء فمنهم من يمشي على بطنه ومنهم
من يمشي على رجلين ومنهم من يمشي على اربع وقال تعالى والسماء وما بناها والارض وما طحاها وقوله ولو وقع او يستعمل على الواحد
وغيره يعني انه يستعمل هذا اللفظ سواء اريد به واحد او مثنى او مجموع او مذكر او مؤنث **ولفظها مذكر والحمل**
عليه هو الكثير ويحمل على المعنى ومن يقنت منكن لله ورسوله وتعمل صالحا عليه **ومنهم من يستمعون اليك** قوله والبيت
الثاني يعني من لفظ واحد مذكر ومعناه مختلف باختلاف مراد المتكلم من ارادة واحد
او تثنية او جمع او مذكر او مؤنث والضمير العائد الى من يتعلق بقصد المتكلم فان شاء حمله على لفظه فجعل الضمير مذكرا
مفردا وان شاء حمله على معناه فيجعل الضمير مثنى ان كان معناه مثنى ويجعله جمعا او مذكرا او مؤنثا على ما يريد بحسب المعنى
قوله والحمل على الاكثر يعني والحمل على اللفظ اكثر من الحمل على المعنى قوله تعالى ومن يقنت منكن لله ورسوله وتعمل صالحا في
عند القراء السبعة في يقنت انه بالياء حملا على لفظ من ولكن المراد مؤنث لان الحمل على اللفظ افصح واما في
قراءة حمزة والكسائي بالياء ايضا حملا على اللفظ وقوله نؤتها اجرها بالتاء حملا على المعنى والحمل قوله تعالى ومنهم من
يستمعون اليك بجمع الضمير في يستمعون حملا على المعنى لان المراد به الجمع **وقال الفرزدق تكن مثل من يا ذيب يصطحبان**
هذا مصرع والبيت الذي فيه قيل انه اكثر صاحبا ولم ... من ... فان عاهدتني ... يكن مثل من يا ذئب
يصطحبان الضمير فيه يعود الى الذيب ... خاطب ذيبا ... ومعناه ...
قال الفرزدق ... وقام ... التي كانت فيه ...
ويدعو على قوله تعش ... يعني اذا اكل ... وهو الطعام الذي ...
قوله فان عاهدتني ان لا يؤذيني يكن كالرجلين المصطحبين اي المصاحبين لا يؤذي بعضهما بعضا والمراد الاستشهاد انه ثنى
الضمير في يصطحبان حملا على معنى من لان معناه التثنية وتقديره من يصطحبان **فصل واذا استفهم بها الواقف**
عن نكرة ما يحكم في لفظ من ما في اخرها من حرف ما يجانسها نحو لمن قال جاني رجل منو واذا قال رايت رجلا منا واذا قال
مررت برجل مني وفي التثنية منان ومنين وفي الجمع منون ومنين وفي المؤنث منه ومنتان ومنتين وجاء ان
النون علامة بياكنان ولذا استفهم يعني واذا سأل بها اي بلفظة من الواقف يعني الذي يقف على لفظة من بعدها سائلا عن نكرة
يعني اذا اخبر احد عن نكرة مثل ان قال جاني رجل وسال السائل عن ذلك الذي يكن ... فانه اسم في لفظ الذاكر المخبر عن تلك النكرة
بما يناسب حركته ... من حروف المد واللين يعني الحق لفظة من اذا وقف عليها حرفا يناسب الرفع منو يعني في الرجل
جاك واذا قال رايت رجلا الف يناسب النصب فقل منا واذا قال مررت برجل قال ليا يناسب الجر فقل مني واذا قال جاني
رجلان فقل منان بسكون النون الاخر وقفت عليها واذا قال رايت رجلين او مررت برجلين فقل منين بسكون
النون الاخر وقفت عليها واذا قال رايت رجالا او مررت برجال فقل منين بالياء وسكون النون واذا قال رايت
رجلا او مررت برجال فقل منين بكسر النون الاولى وسكون الثانية واذا قال جاءتني امراة او رايت امراة او مررت
بامراة فقل منه بها ساكنة واصله منة بفتح التاء في المرفوع ونصبها في المنصوب وجرها في المجرور ولكن قلبت التاء هاء
في الوقف في المرفوع والمنصوب والمجرور واذا قال جاءتني امراتان فقل منتان بالف وسكون النون واذا قال رايت
امراتين ومررت بامراتين فقل منتين بالياء وسكون النون واذا قال جاءتني نسوة او رايت نسوة او مررت بنسوة
فقل منات بسكون التاء او كانت التاء مرفوعة في المرفوع ومجرورة في المنصوب والمجرور وسكنت التاء في الوقف **واما**
الواصل فيقول من هذا كله من اي ... يعني الحذف الذي هو لحق اذا ما وقف المستفهم على لفظة من واما اذا

يكون شرطا او جزاء لقولهم ايهم ياتيني اكرمه فايهم مبتدأ ومعناه معنى ان الشرطية وما يتبعه جملة شرطية واكرمه جملة
جزائية وكلا الجملتين خبر المبتدأ الثالث ان يكون موصولا نحو قوله اضرب ايهم افضل فايهم موصول وافضل خبر مبتدأ
محذوف يعني ايهم هو افضل فهو مبتدأ وافضل خبره والجملة صلة ايهم وايهم مع صلته مفعول اضرب ويأتي في الجزء الذي يليه مثاله
ولعرابه الرابع ان يكون موصوفا نحو يا ايها الرجل فالرجل وصفها وقد ذكر تحقيقه في باب المنادى وهي عند سيبويه مبنية على الضم
اذا وقعت صلتها محذوفة الصدر كما وقعت في قوله عز وجل ثم لننزعن من كل شيعة ايهم اشد على الرحمن عتيا بحذف صدر
الصلة يعني اذا كانت صلته مبتدأ او خبر المبتدأ محذوف فاذا كان كذلك فلفظة اي مبنية على الضم عند سيبويه والخليل
خلافا للكوفيين وبعض البصريين فانها عندهم معربة مثاله قوله تعالى ثم لننزعن من كل شيعة ايهم اشد على الرحمن عتيا الشيعة
الجماعة وايهم موصولة وصلتها مبتدأ وخبر والمبتدأ محذوف والتقدير ايهم هو اشد فلفظة ايهم مبنية عند سيبويه لانحراف
الجزء الاول عن صلتها فصارت ضعيفة لان الموصول تم بالصلة فنسبة الموصول الى الصلة كنسبة المضاف الى المضاف اليه
ان المضاف صير مبنيا لحذف المضاف اليه كقبل وبعد فلذلك الموصول يصير مبنيا اذا حذف بعض صلته ومعنى الاية
لنخرجن من كل امة ايهم اشد في العتو من الطغيان والغلو في الكفر فنبدأ به في ادخاله النار وكان اصل عتيا عتووا فقلبت
الواو المشددة ياء لدفع الثقل لان الثقل في الياء اقل وكسرت التاء لانها لو تركت على الضم لصارت الياء واوا لحق واو السكون بها
وانضمام ما قبلها وانما قلنا الياء اولى لان الكلمة المشددة لا بد وان يكون بحرفين الاولى ساكنة والثانية متحركة
فلحقت الاولى بالثانية فبعض القراء بكسر التاء فقط وبعضهم بكسر العين مع التاء والتوافق في الحركة لان التوافق احسن
من التخالف واستشهد ابو عمرو الشيباني في كتاب الحروف اذا ما اتيت بني مالك فسلم على ايهم افضل المراد
بالبيت حذف المبتدأ وهو لفظة هو يعني ايهم هو افضل ولهذا قلت فالنصب لقرائة من قرأ ايهم حرف الله يعني اذا
كانت صلته اي تامة اي لم يحذف منها شيء كمر اي معربة بالاتفاق منصوبة لانها مفعول لعرفت وهي مع الصلة مبتدأ وخبر وبعضهم
ايهم وقد قرئ ايهم اشد حتى قرئ في الشواذ ايهم اشد على الرحمن بنصب ايهم على انها مفعول لننزعن وهو مذهب اهل
الكوفة ومن قرأ ايهم بالنصب هو معاذ بن مسلم وهارون والكوفيون فصل واذا استفهم بمن عن نكرة في وصل قيل لمن
قال جاءني رجل اي ولمن قال رأيت رجلا ايا ولمن قال مررت برجل اي وفي التثنية والجمع في رجال ايين
وايتين وايون وايات وفي المؤنثة اية يعني ليست اي كلفظة من لان معه بخلاف من فانك اذا استفهمت
عن نكرة في حالة الوصل اعربتها باعراب الاسم المذكور في كلام المخبر فاذا قال جاءني رجل فقل اي بالرفع والتنوين واذا قال
رأيت رجلا فقل ايا بالنصب والتنوين واذا قال مررت برجل فقل اي بالجر والتنوين واذا قال مررت برجل فقل اي
واذا قال جاءني رجلان فقل ايان واذا قال رأيت رجلين او مررت برجلين فقل ايين واذا قال جاءني رجال فقل ايون و
اذا قال رأيت رجالا او مررت برجال فقل ايين واذا قال جاءتني امرأة فقل اية بالرفع والتنوين وفي النصب اية
وفي الجر اية واما في الوقف فاسقاط التنوين واسكان النون اي اذا وقفت على لفظة اي فاسقط التنوين
في الرفع والجر واسكن الياء وابدلها الفا في النصب هذا في المذكر واما في المؤنث فابدل التاء هاء في الاعراب
الثلاثة هذا في المفرد واما في التثنية والجمع فاسكن النون فاذا قال جاءني رجل او مررت برجل فقل اي باسكان
الياء واذا قال رأيت رجلا فقل ايا بقلب التنوين الفا واذا قال جاءتني امرأة او رأيت امرأة او مررت بامرأة فقل ايه واذا
قال جاءني رجلان فقل ايان وفي النصب والجر ايين وفي الرفع للجمع ايون وفي النصب والجر ايين كلها باسكان النون
ويحكى الرفع على الابتداء في جميع الاحوال كما في لفظة من الجر والنصب والرفع حكاية يعني اذا صبت ايا صبغه على الحكاية

وصل من لفظة اخرى ولم يقف على من ولا تتغير لفظة من ولا لحقها سواء استفهمت بمن عن مذكر او مؤنث او واحد
او تثنية او جمع فاذا قال جاءني رجل او رجلان او رجال او امرأة او امرأتان او نسوة وقال رأيت رجلا رجلين او رجالا
او امرأة او امرأتان او نسوة وكذلك في حال الجر فقل في جميع ذلك من يا فتى وشذ نحو قول من قال اتوا ناري فقلت منون
انتم شذ وخبر للفاصل لحركة العلامة في الدرج وتحريك النون التي من حقها ان يكون ساكنة لان من مبني على السكون
تمام البيت اتوا ناري فقلت منون انتم فقالوا الجن قلت عموا ظلاما يعني اتاني في وسط الليل جماعة فقلت من انتم فقالوا انا
من الجن فقلت لهم عموا ظلاما قوله عموا ظلاما دعاء وظلاما نصب على الظرف وعموا قيل اصله انعموا فحذفت الهمزة والنون
وقيل عموا امر من وعم يعم بمعنى نعم ينعم قوله اتوا [illegible] وخبر بمعنى حضرات يقول من انتم ولم يلحق الواو لانه لم يقف على من
حتى يقول منون فالحاق الواو والجمع في حال الوصل شاذ وتحريك نون الجمع ايضا شاذ لانا قد قلنا النون في من وغيره موقوفة
في مثنات ساكنة ويجيء من الزيد اذا وقف على من بحروف الثلثة وكلام تميم اما اسم جمع بعد بعض النحويين يلحق حذف
الواو في المرفوع منو والالف في المنصوب منا وفي المجرور مني بالياء سواء كان استفهم عن مذكر او مؤنث واحد او
تثنية او جمع يعني اذا قال جاءني رجل او رجلان او رجال او امرأة او امرأتان او نسوة فقلت منو واذا قال رأيت رجلا او رجلين
او رجالا او امرأة امرأتين او نسوة فقلت منا واما المعرفة فمذهب اهل الحجاز فيه اذا كان علما ان يحكيه المستفهم كما
نطق به فيقول لمن قال جاءني زيد من زيد ولمن قال رأيت زيدا من زيدا ولمن قال مررت بزيد من زيد واذا كان
غير علم رفع لا غير يقول لمن قال رأيت الرجل من الرجل ومذهب بني تميم ان يرفع في المعرفة البتة وليحكيه المستفهم
كما نطق به يعني انه يعرب سائر في كل العلم بالاعراب الذي تلفظ به المخبر فاذا قال جاءني زيد قال من زيد واذا قال رأيت زيدا فقال من
زيدا واذا قال مررت بزيد فقال من زيد واذا كان المستفهم عنه غير علم يرفعه في لفظ المستفهم على كل حال واذا قال جاءني الرجل
الرجل او جاءني غلام زيد او رأيت الرجل او غلام زيد او مررت برجل او غلام زيد فقال في جميع ذلك من الرجل او من غلام زيد فمن
مبتدأ والرجل خبره ويجوز ان يكون الرجل مبتدأ ومن خبره مقدم عليه وبنو تميم يرفعون ما بعد من على كل حال سواء كان
المستفهم عنه علما او غير علم وسواء كان مرفوعا او منصوبا او مجرورا فاذا قال جاءني زيد او رأيت زيدا او مررت بزيد فقال
في لغتهم من زيد برفع زيد وليعربها باعراب من الرجل وقال سيبويه انه قبيح العنبر لغة بني تميم وانما فرق اهل الحجاز بين العلم
وغير العلم ان اعلام الناس معرفة لا علم اكثر ولا غرض معرفة الاعلام او فروا فاذا قال رأيت زيدا فلو قلت من زيد بالرفع
لظن المخبر انك تستفهم عن زيد اخر لعله تركت اعراب زيد عن النصب الى الرفع واذا قلت من زيدا بالنصب علم انك تستفهم
عن زيد الذي اخبر عنه لانك تركت اعراب زيد على ما تلفظ به في غير العلم هذا الاهتمام اقل فلم يفتقر الى مراعاة الاعراب
وبنو تميم لا يلتفتون الى هذا الفرق لما فيه من الضعف واذا استفهم عن صفة العلم قيل اذا قال جاءني زيد المني او القرشي
ام التقفي والمنيان والمنيون يعدي بعد هذا الكلام اذا قال جاءني زيد فقيل المني او القرشي ام التقفي يعني صفة العلم السوال
عن النسبة الى الصفة الاخرى يعني اذا قال احد جاءني زيد واردت ان يعين عن زيد اخر تسيل المخبر عن نسبته باب
تقول المني الاخر يعني ام التقفي فالياء في المني بالنسبة والهمزة في القرشي همزة الاستفهام دخلت على همزة الوصل فاقلب همزة
الوصل لا تجوز استفهام عن صفته غير النسبة لفظ المني كان الياء في المني للنسبة ونسبة الى المنسوب اليه صفة اخرى مثل
القريب وغيره فصل واي كمن في وجوهها تقول مستفهما اي هو وجازيا اي تاتي آته وموصولا اضرب ايهم افضل
وواصفا بالرجل مستفهما ومجازيا وواصلا وواصفا منصوبات على الحال اي في حال جعلك لفظة اي استفهاما او جزاء او موصوفا
او موصولا يعني لفظة اي يأتي على اربعة اوجه كلفظة من احدها الاستفهام كقولهم ايهم اخوك فايهم مبتدأ واخوك خبره والثاني ان

ولذلك اذا جررته ومعنى الحكاية ان تحكى اعراب الاسم المذكور في كلام المخبر يعني ان نصبت اياه نصبته على الحكاية وان كان
اذا هو الاسم فانت نصبته وان جررته فانت جررته وكذلك الرفع هذا الاعراب في اللفظ واما محل جميعها هو رفع ابتدا وخبره
محذوف والتقدير اي رجال [illegible] الرجال في التقدير او سوال او مبتدا اما بعده خبره ويجوز
ان يكون مبتدا المحذوف واي خبره وبعده هو اي والضمير في هو اي على هذا التاويل يعود الى رجال المذكور في كلام المخبر
ولا يكون من ابيه ومن زيدا بمن زيد من ورا اسم بعده مرفوعا محل مبتدا وخبر يعني ولا يكون البحث في لفظ من
فانه اذا قال رايت زيدا فقلت من زيدا ولفظ زيد منصوب باعتبار انه حكاية الكلام المخبر يعني اجريت من زيدا في
كلامه على الاعراب قوله رايت زيدا ولكن محله مرفوع ابتدا او خبرا اي على المبتدا والخبر من مبتدا وزيد خبره [illegible] ونحو افراده
على كلام وان قال يا من قال رايت رجلين او امراتين او رجالا او نساء يعني يجوز ان يحمل لفظه اي في الاستفهام عن
التثنية والجمع ان يحمل لفظها وان كان الاستفهام عن مونث والوصل والوقف فيه سواء فاذا قال جاني رجل او رجلان او رجال
او امراة او امراتان او نسوة فقل في جميع ذلك اي بالرفع والتنوين في الوصل وحذف التنوين واسكان الياء في الوقف و
اذا قال رايت رجلا او رجلين او رجالا او امراة او امراتين او نسوة فقل ايا بالنصب والتنوين في الوصل وقلب التنوين
الفا في الوقف واذا قال مررت برجل او رجلين او رجال وامراة او امراتين او نسوة فقل اي بالجر والتنوين في الوصل
وحذف التنوين واسكان الياء في الوقف ومالك في المعرفة اذا قال رايت عبد الله او عبد الله الاعبر يعني يقول في العلم
او عبد الله منهما الاعبر فاي خبر عبد الله وعبد الله مبتدا او معدم الخبر لكونه استفهاما وهذا خلاف من زيد فانه تقدم ذكر
ان اهل الحجاز يجرونها على الحكاية اي على اعراب ما قبل من والفرق بينهما ان من لا يظهر الاعراب في لفظه فيكون تابعا لما قبلها
في الاعراب بان تحصيل قبلها عاملا مثل العامل الذي كان في كلام المخبر واما اي فهو معرب فيستغنى بنفسه وقبول الاعراب عن ان
يكون تابعا لما قبله فصل وشبهت سوية ذا بمعنى الذي الا مع ما في قولهم ماذا وقد اشتهر الكوفيون اعلم ان الكوفيين اجازوا
ان يكون جميع اسماء الاشارة بمعنى الذي ان كان مفردا او بمعنى الذي ان كان مثنى وبمعنى الذين ان كان جمعا ولم يجز البصريون الا
ذا اذا قبلها ما الاستفهامية نحو ماذا وحجة الكوفيين قوله تعالى ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسكم انتم مبتدا وهؤلاء بمعنى الذين وهو
موصول وتقتلون انفسكم صلته والموصول وصلته خبر المبتدا هذا التقدير الكوفيين واما البصريين فيقولون انتم مبتدا وتقتلون
انفسكم خبره وهؤلاء توكيدا لانتم ومفعول فعل مضمر اي اعني هؤلاء ومنادى معه حرف محذوف والتقدير يا هؤلاء وامثال هذا
كثير في القرآن واستشهدوا بقول ابن مفرغ العباد عدس ما لعباد عليك امارة امنت وهذا تحملين طليق اي والذي تحملينه طليق وهذا
شاذ عند البصريين قال يحيى الشعر يزيد بن مفرغ ما لغير الحجة وعدس زجر للبغال على البغل وكل الاسر يحمل هذا فان
علما لحرف الندا محذوف واسكنت السين للشعر وعباد اسم ملك بسجستان حبس هذا الشاعر ثم هرب من الحبس فركب بغله
وخاطبها بهذا الشعر والطليق بمعنى المطلق اي الخالص يعني فاعدي اسرعي في الهرب فانه لا حكم لعباد عليك وهذا الذي تحمليه
تخلص من سجنه وظلمه والمراد بالاستشهاد ان هذا بمعنى الذي ههنا حجة اهل الكوفة وهذا شاذ عند البصريين والشاذ لا يكون
دليلا ومن ابن مسعر ماذا صنعت وجهين احدهما ان تجعل المعنى اي شي الذي صنعته وجوابه حسن بالرفع يعني جوز في ماذا
طريقان احدهما ان تجعل ما كلمة وذا كلمة بمعنى الذي فيكون معنى ما اي شي والمعنى ذا الذي فما مبتدا وذا موصول وصنعت صلته
والموصول وصلته خبر المبتدا فعلى هذا التاويل يكون جوابه مرفوعا اعراب ما قبله فاذا قيل لك ماذا صنعت فقل خير بالرفع اي الذي
صنعت خير فالذي موصول وصنعت صلته والموصول وصلته مبتدا وخير خبره والطريق الثاني ان تجعل ما مع ذا كلمة واحدة فيكون
التقدير اي شي صنعت فاي شي مفعول صنعت وجوابه على هذا التاويل خيرا بالنصب تابعا لاي شي والتقدير صنعت خيرا واستشهد لبيد

الا تسالان المرء ماذا يحاول انحب فيقضى ام ضلال وباطل هذا خطاب مع اثنين على رسم العرب فان عادة العرب مع الاثنين في اشعارهم
وان لم يكن معه مخاطبا معينا يعني قول القائل اي شي يحاول من جمع المال او يحاول نحب اي نذر جمع المال ام بالغ لمقضى بذلك ام هو ضلالها
وباطل لان جمع المال والمراد بالاستشهاد ان جعلها ذا كلمتين فما مبتدا وذا بمعنى الذي وهو موصول ويحاول صلته والموصول
وصلته خبر ما والمحاولة المحافظة امر وطلبه وقوله انحب مرفوع تبعا لاعراب ماذا وتقديره اهو نحب اهو مبتدا ونحب خبره
والثاني ان يكون ماذا كلهو بمنزلة اسم واحد كانه قيل اي شي صنعت وجوابه بالنصب قد قلنا في اول هذا الفصل ان ماذا يجوز
فيه الطريقان الطريق الاول ان يجعل ما كلمة وذا كلمة والطريق الثاني ان يجعل ماذا كلما بمعنى يجعل ماذا اوحد كلهما بمنزلة كلمة واحدة
فعلى هذا يكون اعراب الاسم الذي بعد ماذا على وفق اعراب ماذا في النصب والرفع والجر فاذا قال ماذا صنعت فقل خيرا بالنصب
واذا قال ماذا حدث من الامر فقل خير بالرفع واذا قال بماذا مررت فقل خير بالجر ويقرء قوله تعالى ويسئلونك ماذا ينفقون قل العفو بالرفع
وقرا ابو عمرو قل العفو بالرفع على ان ما ذا بمنزلة الكلمتين فما مبتدا وذا موصول وينفقون صلته والموصول وصلته خبر ما والعفو
مرفوع على انه خبر مبتدا محذوف اي هو العفو وقرا الباقون قل العفو بالنصب على ان ماذا بمنزلة كلمة واحدة وهي مفعول ينفقون
والعفو تبعا لها في الاعراب ومعنى العفو [illegible] الزيادة وما فضل والمراد به ههنا
الزكوة وقيل التصدق على الاقارب والمساكين من غير اسراف اسماء الافعال والاصوات كل اسم بمعنى الامر او الماضي
وضرب تسميته لاخبار ما لغير الاول وهو ينقسم الى متعد للمامور وغير متعد له الى ضربان مرفوع معطوف على اسماء
الافعال يعني الافعال وسمي هذا النوع اسماء الافعال لانها اسماء وضعت لافادة معنى الفعل فان قيل لم عرفت ان هذه
الكلمات اسماء قلنا لانها ليست بحروف ولا افعال ماذا لم يكن حرفا ولا افعالا تعين ان تكون اسماء وانما قلنا انها ليست
بحرف لان الحرف مع الاسم لا يفيد الا في باب النداء وههنا يفيد هذه الكلمات مع الاسم الذي بعدها ولليست بنداء
وانما قلنا ليست بافعال لان هذه الالفاظ ليست على صيغة الافعال لان الفعل اما ماض او مضارع او امر وهذه الالفاظ ليست
على صيغة هذه الاشياء فاذا عرفت هذا فاعرف ان اسماء الافعال مبنية لوقوعها موقع الفعل وهو مبني قوله التسمية لاخبار
اراد به الماضي والمضارع قوله وهو ينقسم اي الضرب الاول الذي هو للامر ينقسم الى متعد والى غير متعد فالمتعدي ما تعدى الى
الفاعل الى المفعول به وغير المتعدي ما اقتصر على الفاعل ولا يتجاوز عن الفاعل الى المفعول به قوله وهو ينقسم الى متعد للمامور
هذا مثل ضارب لزيد واللام للتعدية والتقوية وهو ينقسم الى متعد لما معه الى المفعول به فقولك رويد زيدا التقدير
ارود اي امهل انت زيدا فالضمير في ارود هو المامور وهو الفاعل وزيدا هو المفعول وقد يتعدى اي يتجاوز اثر
الفعل عن الفاعل الى المفعول به فالمتعدى نحو قولك رويد زيدا اي اروده وامهله نحو رويد زيدا ورويدك زيدا والكاف
للخطاب وليس له محل من الاعراب ومعناهما ارود زيدا وامهل زيدا ورويد اصله ارواد مصدر ارود فصغر تصغير الترخيم
ومعنى تصغير الترخيم حذف الحروف الزوائد من الكلمة عند التصغير فصار رويدا ثم حذف منه التنوين لانه صار مبنيا لما ذكرنا
ويقال تيد زيدا بمعنى رويد مرتاه مفتوحة منقوطة بنقطتين من فوق وبعدها ياء ساكنة منقوطة بنقطتين من تحت
وبعدها دال مهملة هلم زيدا اي قربه ونحوه هلم اي ائت بمعنى تعال وتستعمل بمعنى احضر بفتح الهمزة وكسر الضاد في لغة
اهل الحجاز وهو الافصح انه يستوي الواحد والاثنين والكثير والمونث والمذكر في هلم يقولون هلم يا رجل وهلم يا رجلان وهلم
يا رجال وهلم يا امراة وهلم يا امراتان وهلم يا نسوة كلها على لفظ واحد وفي لغة بني تميم يتغير هلم كما يتغير امر المخاطب
من المضاعف نحو مد وهات الشي اي اعطه قال الله تعالى هاتوا برهانكم وهات يتصرف كما يتصرف اعط اعطيا
البرهان الحجة واصل النون فيه اصلي يقال منه برهن يبرهن اذا اتى بالبرهان وقيل النون زائدة واصله من بره اذا

فقطع البرهان الحجة القاطعة وهات بمعنى اعط فزيدا منصوب على انه مفعول به وكذلك في هذه الكلمات زيد مفعول به
قبله وحيهل الثريد اي ايته وكله وبله زيدا اي دعه فزيدا منصوب وكذا الثريد وزيدا مفعول لما قبلها [illegible]
ونزالها ومناعها اي اتركها وامنعها ونزالها ومناعها كل واحد منهما على وزن فعال بفتح الفاء وكسر اللام اسم بمعنى امر المخاطب
من ذلك اللفظ فنزال بمعنى انزل ومناع بمعنى امنع والضمير المؤنث للابل اي اترك الابل للمرعى وامنعها عن الفساد وما
اشبه ذلك من التاويل [illegible] وعليك زيدا اي الزمه الكاف للخطاب [illegible] الكلمة الكلم [illegible] زيدا او الزمه
[illegible] رقبه وعلي زيدا اي اوليه اولني بفتح الهمزة وكسر اللام امر مخاطب من ولي يولي اذا اعطي ومعناه اعطني زيدا اي احضره عندي
صه وبمعنى المنقول نحو قولك صه اي اسكت ومه اي اكفف صه بسكون الهاء معناه اسكت ولذلك صه بكسر الهاء وبالتنوين وقيل
بينهما فرق وهو ان صه بغير تنوين للتعريف اي اسكت وصه بالتنوين للتنكير اي اسكت سكوتا والمراد بالتعريف الذي علمه المخاطب
وبالتنكير الذي لا يعرف اي لا يعرف قدر [illegible] صدر منه [illegible] في السكوت وغير التنوين ومعنى اكفف
استنع وكف يأتي لازما بمعنى امتنع ومتعديا بمعنى منع والمراد منه ههنا اللازم اي هذا القسم قسم غير المنقول وايه بمعنى حدث
ايه بكسر الهمزة والهاء بلا تنوين معناه حدث الحديث والمعهود بيننا واذا قلت ايه بالتنوين معناه حدث حديثا واما ايها
بكسر الهمزة وفتح الهاء وتنوينها معناه اتركه واما بفتح الهمزة والهاء وتنوينها معناه ابعد وهيت وهلم اي اسرع هيت فيه
اربع لغات هيت بكسر الهاء وبعدها يا ساكنة وبفتح التاء وهيت بكسر الهاء وبعدها همزة ساكنة وبفتح التاء وهيت بفتح الهاء
وبعدها يا ساكنة وبفتح التاء وهيت بفتح الهاء وبكسر التاء وبضم التاء [illegible] اللغات [illegible] في القرآن واشهرها
اللغة الثالثة ومعناه تعال واسرع ولكن معنى هلم بفتح اللام وتخفيفها وتقول في هيت هيت لك هيت لكما هيت لكم هيت
لكن هيت لكما هيت لكن فاللام زائدة وما بعدها للخطاب واما هلم فيستوي فيه الواحد والاثنين والجمع والمذكر والمؤنث فتقول
هلم يا رجل وهلم يا رجال وهلم يا امرأة وهلم يا امرأتان وهلم نسوة [illegible] وحيهل وحيهلا اي اسرع [illegible]
فيه حيهل [illegible] وكلاهما بفتح الهاء [illegible] ولها [illegible]
بعدها الف فيستوي فيه الواحد والاثنين والجمع والمذكر والمؤنث [illegible] قال فقد حجا البلد فحيهلا [illegible]
مادام منهن فصيل حيا فقد حجا البلد فحيهلا [illegible]
في مطلق الذهاب الجلاب بضم الجيم وسكون اللام وبالذال المعجمة السير الشديد [illegible]
ذهابا شديدا مادام في جماعة الابل التي [illegible] فقد حجا البلد [illegible] والمراد بالاستشهاد لفظة حيهلا فانه
امر للناقة بالاسراع بهذه اللفظة ونزال بمعنى انزل وقرقار وقطار اي اكفف عن الشيء نزال بفتح النون وكسر اللام بلا تنوين
ومعناه انزل [illegible] وقرقار بفتح القاف وكسر الراء وقطار بفتح القاف وسكون الطاء معنى اكفف عن هذا الشيء ولا
تطلب شيئا اخر واليك بمعنى تنح امر المخاطب من التنحي [illegible] وسمع في الخطاب من قال له
اليك فيقول الى [illegible] تنح فيقول انا انحي اي معناه ابعد انا معناه تبعد ودع اي انتعش [illegible]
دع بفتح الدال المهملة وسكون العين المهملة اسم للفعل كسائر اسماء الافعال ومعناه انتعش [illegible]
[illegible]
ليس مثل دع بمعنى اترك [illegible] وآمين وامين بمعنى استجب [illegible]
تخفيف الميم معناه استجب اللهم دعاءنا واسماء الافعال نحو هيهات ذا اي بعد [illegible] اسماء الافعال التي
معناها الامر وهذا بحث الاسماء التي معناها الفعل الماضي او المضارع نحوهيهات بمعنى بعد وشتان زيد وعمرو اي افترقا وتباينا

شتان

شتان بفتح النون معناه بعد ما بين زيد وعمرو من الفضل والجود وغيرهما من الصفات الحميدة والذميمة [illegible]
فعال شتان ما زيد وعمرو وزيد مرفوع بالفاعلية لان شتان بتقدير بعد وهو فعل ماض وعمرو معطوف على زيد وكذلك
كل اسم يقع بعد هذه الاسماء التي بمعنى الماضي او المستقبل يكون مرفوعا بالفاعلية وسرعان ذا اهالة اي سرع سرعان مبني على
الفاعل [illegible] بفتح السين وضمها وكسرها والفتح افصح ومعناه سرع وذا بمعنى هذا واهالة بكسر الهمزة والودك الدسم والشحم
مثل قصته انه كان لرجل شاة عجفاء [illegible] مخاطها من غاية العجف والنحافة فقيل له ما هذا الذي يسيل من انفها فقال صاحبها
هذا ودكها [illegible] اهالة يحتمل ان يكون اهالة منصوبا على التمييز ويحتمل ان يكون منصوبة على الحال [illegible]
ووشكان ذا خروجا اي وشك وشكان بفتح النون وبفتح الواو وضمها وكسرها والفتح افصح ومعناه وشك بضم الشين اي سرع
وهو مثل يضرب في سرعة خروج شيء من موضعه او خروج احد من مكان فقال وشكان ذا خروجا فاعل وخروجا منصوب
على التمييز او الحال واف بمعنى اتضجر ويأتي لغات اف في فصل ومعناه اتضجر الهمزة في اتضجر همزة المتكلم [illegible]
[illegible] المخاطب [illegible] واوه بمعنى اتوجع فوه هذا اللفظ ثمان لغات اوه بفتح
الواو وتشديدها وسكون الهاء وبسكون الواو وكسر الواو وتشديدها وكسر الهاء وسكون الواو وبكسر الواو وتشديدها
وحذف الهاء وهذه اللغات الاربعة مفتوحة الهمزة [illegible] وآوه بتشديد الواو وفتحها وبكسر الهاء وبتشديد
الواو وفتحها وبعدها [illegible] بالالف وبعدها هاء ساكنة [illegible] وبعدها يا مفتوحة
وبعد الياء هاء ساكنة من غير مد بين الهاء والياء فهذه اللغات الثلاثة بفتح الهمزة مع المد واللغة الثامنة آه بهمزة ممدودة
بعدها هاء ساكنة ومعنى كلها اتوجع اي [illegible] ايها المخاطب فصل ورويد زيدا بمعنى
[illegible] واذا كان اسما للفعل [illegible] بعض العرب والله لو اردت الدراهم لاعطيتك رويد ما الشعر
يعني رويد اذا كان اسما للفعل [illegible] واذا كان بمعنى اخر معرب كما يأتي قول بعض العرب الى اخره فتفصيله
[illegible] شعرا في مدح احد فقال للممدوح ان اردت المال اعطيتك رويدا ما الشعر ما زايدة ورويد بمعنى ارود
[illegible] الشعر يعني اخر الشعر [illegible] الشعر في طلب المال مني [illegible]
انه استشهد رويد بمعنى ارود الشعر مفعوله وهو فيما عداه معرب وذلك ان يقع صفة كقولك ساروا سيرا رويدا
[illegible] رويدا [illegible] رويد اصفه [illegible] او للعطف وصفه
امر مخاطب من وصف [illegible] رويد صفة [illegible]
[illegible] رويدا بمعنى [illegible] وهذه امثلة الثلاثة سيرا [illegible] سهلا بلا عجلة ووصفا سهلا [illegible] سهلا وحالا
كقولك ساروا رويدا يعني رويد اذا كان [illegible] احدهما ان يكون صفة كما مر والثاني ان يكون حالا كقوله ساروا
والواو في ساروا ذو الحال والتقدير سار القوم غير مستعجلين [illegible] رويدا مقام غير مستعجلين [illegible] معناهما [illegible]
نصا [illegible] ان يكون رويدا هنا صفة مصدر محذوف وساروا سيرا رويدا ومصدرا في معنى ارودا كقولك رويد زيد يعني
والمعنى الثالث ان يكون مصدرا مضافا فالمعنى ارودا تقدير هذا ارود رويدا بمعنى ارود زيدا بحذف الفعل واضاف
رويدا الى زيد وسمع بعض العرب رويد نفسه جعله مصدرا كضرب الرقاب تقدير هذا ارود رويد زيد بمعنى
ارود زيد بحذف الفعل واضاف رويدا الى زيد يعني سمع بعض العرب يقول رويد نفسه اي ارود رويدا نفسه
اصلها فاضاف رويدا الى نفسه وقوله فضرب الرقاب تقديره فاضربوا ضربا الرقاب فحذف الفعل واضاف المصدر الى
الرقاب فصل [illegible] مركبة من حرف [illegible] محذوفة [illegible]

همزة وأما الحجازيون فيبنونها على لفظ واحد في المفرد والجمع والمذكر والمؤنث ومنه قوله تعالى هلمّ إلينا

هلمّ وهي على ضربين متعدّ بمعنى هات وغير متعدّ بمعنى تعال وأقبل فعند البصريين هلمّ مركبة من حرف التنبيه ومن

لفظ لمّ أي لمّ نفسك إلينا أي اقرب ... حذفت ألف ها من حرف التنبيه للتخفيف ومذهب الكوفيين

أنها مركبة من لفظ هل بسكون اللام ومن أمّ ... ثم حذفت الهمزة للتخفيف ...

... وقال الله تعالى هلمّ شهداءكم ... هنا متعدّ بمعنى هات ... لغة الحجاز ...

هلمّ لم يجمع وقال هلمّ إلينا ... لغة الحجاز ... المنافقين خاطبوا إخوانهم من الكفار

بلفظ المفرد ولم يقولوا هلمّوا ولغة بني تميم ... الاستعمال وحكى الأصمعي أن الرجل يقال له هلمّ فيقول لا أهلمّ ...

الأصمعي أن رجلا من العرب ... قيل له هلمّ ... في جوابه لا أهلمّ بفتح الهمزة ... والهاء وضم اللام ...

... المتكلم ... هذا الحكاية ... المتكلم والجمع ...

... في نفس المتكلم المفرد ... فصل وها بمعنى

خذ ويلحق الكاف فيقال هاك ويتصرف مع المخاطب في أحواله ويوضع الهمزة موضع الكاف فيقال هاء ... بحرفها

ويجمع بينهما فيقال هاءك ... الهمزة على الفتح ... الكاف ... ومنهم من يقول

هاء بوزن هب ويصرفه تصريفه يعني ... هذا هو أصل الكلمة ثم في تصريفها لغات ...

عليها كاف الخطاب فيقال هاك هاكما هاكم ... أن تبدل الكاف بالهمزة فيقال هاءَ بفتح الهمزة ...

بضم الهمزة وسكون الميم ... الجمع المذكر ... هاءِ بكسر الهمزة ... قال أبو عبيد ...

اللغة ... بفتح الهمزة ... الكاف فيقال هاءِ ... بكسر الهمزة ...

... هاءا هاءوا ... على وزن رام ...

... مثل هب ... هاءا هاؤوا ...

هذا هو اللغة ... والكاف ... هذا هو اللغة ...

اللغة الرابعة ... ومنهم من يقول هأ بوزن هب هذا هو اللغة الخامسة فصل حيّ هل مركب من حيّ وهل مبني

على الفتح وتعالى حيّهلا بالتنوين وحيّهلا بالألف وهذه اللغات سيبويه أعلم أن حيّ ... اليا وتشديدها وهل

بمعنى ... والتعجيل يجوز استعمال كل واحد منهما مفرده ... حيّ على الثريد وهل ...

... تركيبها فإذا ركبنا ... بلفظ حيّ ... سبع لغات ... اللام من غير

تنوين ... اللغات ... سيبويه ... اللام من غير تنوين ...

سيبويه ويذكر الباقي ... وزاد غير حيّهل وحيّهلا وحيّهلا ... سيبويه لغات ...

بفتح الهاء وسكون اللام ... حيّهلا بإسكان الهاء وفتح اللام من غير تنوين ... حيّهلا بإسكان الهاء وفتح اللام

وتنوينها ... في هذا الكتاب وهي حيّهل بفتح الهاء ...

اللام ... باختلاف لغاتها المذكر والمؤنث ...

بالرجال وكذا باقي الأمثلة وحيّ هلا يتعدّى بنفسه وبالباء وعلى وبالى ... معنى متعدّ ...

أي ... الثريد ... وقد يكون متعديا بالباء وبعلى وبإلى

وفي الحديث إذا ذكر الصالحون فحيّهلا بعمر ... عبد الله بن مسعود رضي الله عنه يعني إذا ذكر الصالحون ... عمر بن الخطاب

فانه

... اوف بالذكر من بين الصالحين فإنه أفضل الصالحين بعد الأنبياء ... الصديق ... والمراد

بالتنوين ... والمعنى ... وبعلى وبإلى فإنه ... حيّهلا بعمر ... أنه أشبه استعمال حيّهلا

الى عمر ... حيّهلا ... على عمر ...

... يحدوها ... أمام المطايا سيرها المتقاذف قائل هذا البيت مزاحم العقيلي ... السوق ...

أي يسوقون ... والتقريب ... سيرها المتقاذف أمام المطايا والمتقاذف ...

المطايا ... حين ... الابل ... المطية ...

... والمراد ... استشهاد ... بعد اللام ... الرواية ... من غير تنوين وقال ... وصبّح الحيّ

من جاره ... وجهله وصبّح ... من صحبهم حيّهلا على الارتحال ...

... بأيديهم بعضهم بعضا بالارتحال بلفظ حيّهلا أي ... في الارتحال ... ما ذكر في ...

هذا البيت ... الاستشهاد ... حيّهل منكّرا ... وهي حيّ وهل ... لم ينقل ... على هذا الوزن

ولا ... القصيدة ... اللام ... لكان مجرورا ... وسمعهم حيّهل ... بمعنى

أقبل ... على الصلاة وهلا ... يعني يجوز استعمال حيّ بلا هل واستعمال هل بلا حيّ ... كلامهما

... بفتح اللام من غير ألف وتنوين ... مع التنوين ... وقال لا ...

... ونعمل الخ ... حيّهلا ...

... أي ... فاذا ... بلفظ حيّهلا ...

... فصل بله على ضربين اسم فعل ومصدر بمعنى الترك

ومضاف ... ذكره ... على ضربين ... اسم فعل بمعنى ... ويكون ما بعده منصوبا على أنه

مفعوله ... بله زيدا بمعنى دع زيدا والثاني أن يكون مصدرا ... مضافا إلى المفعول فيقول بله

زيد ... على أنه مضاف إليه ... الترك ... مصدرا أو اسم الفعل ... الفعل بمعنى ...

وهو بمعنى المصدر ... ثم حذف الفعل ...

المصدر ... وأقيم بله مقام ترك وأضيف إلى المفعول ... قال الشاعر ... تذر الجماجم ضاحيا هاماتها بله الأكف كأنها

لم تخلق ... هذا البيت لكعب بن مالك ... أنشده أبو عبيدة ... ضاحيا ... بارزا ...

... والجماجم ... يعني تقطع ... السيوف ...

... الكف ... أي ... الكف ... المراد ... الاستشهاد ...

بله ... الكف ... منصوبا ومجرورا يعني روي الكف منصوبا ومجرورا ...

... بله ... دع ... يعني ... سيوف ...

السيف إذا قطع الرأس ... الكف ...

الهاء على اللام ... والهاء ساكنة واللام مفتوحة فصل تعال ...

... بفتح ... وكسر ... الكسر ... اسما ... المخاطب ...

... ومعناه ... بفتح الهمزة وكسر الكاف ...

... بمعنى ... وبله ...

معنى تبادروا يا قوم بضم الدال اى بادروا بالاخذ كل واحد منكم قرنه او بحاربه وليثبت الحيل بداد اى متبدداً متفرقاً و
يداد هذا الشيء بمعنى لا امر له ... اسم الفاعل وفعال فَلاتُ اصله نعالى بفتح الحرف وكسر اليا فابدلت اليا همزة
... والقنعة الف زايدة ومعناه اقم فلانا وهو امر مخاطب من نعى ينعى اذا بلغ خبر موته ... الى احد ...
... معقول ... واسرا بالاخبر موته الى قومه ودبابِ للضبع ادب دب بكسر الفلان ... مؤنث مخاطب
... اذا مشى على السكون كمشى الصبى ... الضبع ... الضبع الاعرج وخراج لعبة
للصبيان اى اخرجوا اللعبة بضم اللام ما يلعب به وبكسرها نوع من اللعب يقال فلان حسن اللعب بكسر اللام
لعبة حسن ... لا اخرج ... منه ... ومعنى خراج اخرجوا والاسم منه خريج وهو لعب ...
... وقوله خراج لعبة يعنى لفظ خراج اسم الفعل وهو لعب وهو قياس عند سيبويه من جميع الافعال الثلاثية
... في ... فعال التى بمعنى الامر ... فعال بفتح الفاء وكسر اللام ... يكون اسما
... الفعل عند سيبويه ... هذا سماعى ... على وزن فعال بمعنى
... من ... فعال ... قليلا ... وقد قالت الرباعية ... الفاظ ...
... الرباعى ... فعال ... الجوهرى ... قولها فالت
... وبانى هذا البيت فاختلط المعروف بالانكار ... ومطرا فاستد
... هذا البيت يعنى قالت ... السحاب قرقار ... صوت ... فاختلط المعروف بالانكار ...
... المطر ... معروفا ... مما ... تغيرا ... عدم ...
... بالمعروف ... من المطر والريح والرعد وقيل هذا ... العادة ... انكار ...
... فالريح والرعد والبرق وقال ابو النجم ... وقيل هذا البيت مكتنف
... ولهم ... مكتنف اصله ... الجمع بالاضافة ومعنى التكثيف الاشتمال
... اسم موضع والصنم ... القبيلة ... حول عكاظ ...
... عرعار ... اسم اللعب مالحق بفتح العين المعرفة كلجار للمجرم معنى النوع الثالث
... فعال ... معدول عن مصدر مؤنث معرفة ... مصدر معرفة مؤنث ... المحور ...
وسبار ... معدول عن ... مصدر ... الميسر ... فتح السين ...
... فحيص ... عن صيرورة ... اذا ... وجهاد ... بمعنى ... معدول عن المحمدة ...
... على العبر ... وحماد المحمدة ... المحمدة ... وبمعولة الظما ...
... الماء ... فلا كاب ... قليلا ... الماء ...
... معدول عن ... مصدر مثل ... وهو يشرب الماء على العجلة واباب
... مثل ... القنا عا ... ولكن ملاحج ... الحاجة
... معدول عن ... الطريق ... كاضال ... ولكن
... كفافا معدول عن الكفاف ... وكفاف مبنى على الكسر ...
... مكانه ... معدول ...
... على الكفاف ... بلاء على ...

... مكسورة اللام كل واحد منهما معدول عن مصدر فبوار معدول عن البوار وهى الهلاك ويلا معدول عن البلية وهى
... المكروه الى احد طعن ... فساق بمعنى اصرب ... فعال ان يكون معدولا
عن الصفة وهو نوعان احدهما ان يكون ... والثانى ان يكون غير منادى ... نحو يا فساق والمراد يا فاسقة
... بعد ... ... المذكر ... يا حباث ويا لكاع اى يا لكعاء
... الكاف ... المؤنث ... والمذكر ... لكع ...
... والمؤنث ... لكاع ... ويا طاب اى يا طيبة ... للامة ... كناية عن الاستحاضة او
... بمعنى المنتنة ويا خضاف ... الخفة ... اى التى تضرط ويا جعاق
... الخاء المعجمة ... ويا خزاق اى ياخارقة ... المعجمة ...
... في غير النداء نحو حلاق وجبار ... النوع الثانى ما كان معدولا عن الصفة ...
... حلاق وهو اسم المنية وهى الموت معدولة عن حالقة ... الحيوانات ... حالقة وهى
... سميت المنية بذلك ... الحيوانات ... الى العدم وحزام للحرب ... حرب
... الضاد المعجمة ... في الماضى ... الصاد ...
... الضاد اذا اشتعل ... الحرب وكلاح وازام وجداع للسنة ... والسنة الازام
... كالحة ... كانها ... جادعة ... جدع اذا قطع
... وازام ... اذا عض ... ازمتهم السنة اى اهلكتهم ...
... وجحاد ... للشمس ... الشمس ... اذا اسود ...
... وساط للحمى ... سميت الحمى بهذا الاسم لانه اذا
... طمار للمرتفع ... وبنات طمار ... وطمار ... وحومى
... يقال للموضع المرتفع طمار ... المرتفع ... البقعة المرتفعة ...
... المكان ... البقعة ...
... قولها ... رحمه الله ... ورقاش ... وسبته
... لنام ... نعى ... ومعنى ... حلاق ... وحذ به
... اسم للداهية ... وهى ... عمى ... بنات ... احد ...
... تعصى ... حتى ... علينا ... تحزنه ... بالارجمن
... المصرعة المضرية ... وان اقبل ...
... نوحت ... المعجمة ... ورجبة
... عن ... العرب ... ان يخرب ... اسم
... بالصاد المهملة ... الحصر ... جانب الجانب ...
... اسم فاعله ... الحصر ... الغايب الى ...
... المراة ... حصر ... وعنه وهى مثل
... مناش ... بالفاء والشينين المعجمتين اسم الراهبة ... بوزن فعل

اذا اخرج الزبع من الرزق يقال هذا للمتكبر يعني يا داهية اخرجي ما فيه من ريح الكبر في استه اولى فيه نحو حمل ما فيه من
المال والمخصب حتى يا نكير وقطاط في قوله اطلت فراطهم حتى اذا ما قتلت سراتهم كانت قطاط [illegible]
لي وقاطة لثاري لي قطاط قائل هذا الشعر عمرو بن معدي كرب قتل حي من العرب اخاه فصبر في قصاص لهم زمانا
طويلا ثم حمل عليهم حملة فقتل كثيرا من ساداتهم فانشد هذا البيت قوله اطلت فراطهم اي تركت وطولت زمان
امهالي اياهم في القصاص المفرط بكسر الفاء المسابقة والمراد به ههنا ترك امهال السراة الجملة سروة قلبت الواو الفا
لتحركها وانفتاح ما قبلها وهو جمع السابق وهو اسم فاعل من سرا يسرو اذا صار سيدا الثار الانتقام
من العدو بان يقتل من قتل قريبه وقال فلانا عنيف لال اي بالة اي اصيب فلانا مني بالة اي ما اصيب مني
خير حتى البالة اي حتى قطرة الماء البالة الندى وهو الطرية وقال الواهي حتى حماد يعني امر مخاطب من حم اذا اسعد
شيئا وصمام الداهية من الصما وهي الشديدة الداهية او غيرها اذا ارادوا ان تدعوا على عدو وهذا بمعنى يا داهية
سلكي عليه او امروا صعبي عليه البلاء ويكتبه وفلاح وهي سمة على الجاعرتين وقيل في طول الرأس من مقدمه الى مؤخره
يعني كويته كما اسمه وفلاح وهي سمة من ثلاثة خطوط على الفا الفرس قريبا من الفخذ الجاعرتين تثنية جاعرة وهي اسفل
الكفل قريبا من الفخذ وقال وكنت اذا منيت بخصم سوء دلفت له فاكويه وقاع قائل هذا البيت عوف بن الاحوص منيت اي
قدرت حلفت اي ينقلعت العين لجا ارديت اي اقطر سوء خصم تعلقت عليه وضربته ضربا يجعل ذلك الضرب مثل الكي
الذي اسمه وقاع وقد ذكر والمعدول عن فاعلة في الاعلام كحذام وهي معدولة من حاذمة والحذم بالحاء المهملة القطع
وسرعة القراءة يعني الضرب الرابع من ضروب فعال ما كان معدولا عن فاعلة علم لشخص معين وفعال هنا علم لشخص معين كان
اصله فاعلة نقل الى فعال ثم جعلت علم امراة والفرق بين هذا النوع وبين النوع الثالث ان فعال [illegible] الاول ان فعال
مختص بامراة بل يجوز ان يقال لكل امراة يراد شتمها وفساق وهما حذام فهي علم امراة فلا يجوز ان يقال لكل امراة حذام و
حذام معدولة عن حاذمة واما مناسبة بناء النوع الثاني والثالث والرابع مستشا بينها فعال التي معناها الامر مبني لوقوعها
موقع امر المخاطب فلذلك فعال مبني في هذه الانواع الثلثة وجه مشابهة فعال في انواع الثلثة فعال التي بمعنى الامر استواء كل
في الوزن و في كون كل واحد منها معدولا وقطام وهي معدولة عن قاطمة وهو من القطم وهو شهوة اللحم والوقوف والعض
بالاسنان وغلاب بالغين المعجمة وهي معدولة عن غالبة وبهان قال المصنف لا يعرف لبهان اشتقاق وانا اقول لعلها
من قولهم امراة بهنانة الطيبة الرائحة والضاحكة والابعد ان يكون باهنة مدحا في اللغة فعولت الى بهان ومن اشتقاق
باهنة بحيث لم يعرفها اكثر من الناس والباهنة ان جاز ان يكون معناها معنى بهنانة سبوح يعني حذام وقطام و
غلاب وبهان اعلام لنسوة وسجاح المتنبئة التي ادعت النبوة سجاح بالسين المهملة والجيم والحاء المهملة علم
امراة والسجح السهولة ادعت النبوة في زمن مسيلمة الكذاب وهو رجل يدعي النبوة فناظرته في النبوة فاحتشمه فنكحها
مسيلمة لعنهما الله وكساب وخطاف للكلبتين هذان اسمان للكلبتين يعني كساب علم كلبة معدولة عن كاسبة وخاطفة
علم كلبة اخرى معدولة عن خاطفة والخطف السلب وقثام وجعار وفشاح للضبع يعني هذه اسماء الثلثة علم الضبع قثام
بالقاف والثاء المثلثة معدولة عن قاثمة والقثم الاعطاء والقثم الجمع فانما سميت الضبع بهذا لانها تجمع لحم الصيد
وجعار بالجيم والعين المهملة معدولة عن جاعرة والجعر نجو السباع سميت بذلك لكثرة جعرها او ليلطخها بالجعر
وفشاح بالفاء والشين المعجمة والحاء المهملة من فاشحة والفشح قال ابن دريد معناه الفشج بالجيم وهو التوسيع
بين الرجلين ليبول الحمار وخصاف وسكاب لفرسين يعني كل واحد من هذين اللفظين علم لفرس وخصاف بالخاء المعجمة

والصاد المهملة معدولة عن سابكة والسبك صب الماء وعلاق لبقرة يعني علاق علم لبقرة معدولة عن عالقة و
العلق الاخراز ونشبه احبال الخيب والعلقة المرجبن في الارض ويقال باءت عرار بكحل كحل بفتح الكاف وسكون
الحاء المهملة اسم بقرة ايضا كانت هاتان البقرتان فانت كل واحد بانتطاح [illegible] تضارب هذا مثلا للمتخاصمين اذا كان احدهما
كفؤا لاخر [illegible] عن الاخر والبواء السواء القاتل بالقتيل اذا استوى في القتل وقيل القاتل بالقتيل فاستويا في القتل و
معنى باءت عرار بكحل استويا في القتل اي قتلت احديهما الاخرى وطمار للمكان المرتفع الذي تنسب اليه للجرع ومنها قولهم
دحل طمار وحضار [illegible] اسم بلد باليمن يخرج منه الجزع بفتح الجيم وسكون الزاء وهو خرز من بياض وسواد [illegible]
بتقدير اليمن اي تكلم بكلام الحاذق [illegible] غير صحيح [illegible] لطبيع الحار [illegible] صبغ الجزع وقيل معناه [illegible]
[illegible] صبغ بانه بالحمرة [illegible] ومليع ومناع للهضبتين هضبة بسكون الضاد
المعجمة الجبل الصغير المنبسطة على وجه الارض يعني مليع اسم هضبة اخرى فمليع بالعين المهملة معدولة عن مليعة والملع سير
الخفيف والمليع المفازة التي لا نبات فيها ومناع معدولة عن مانعة والمنع معروف ووبار وشراف لارضين يعني وبار اسم
ارض وهو مسكن قوم عاد وشراف اسم ارض اخرى فوبار معدول عن وابرة وهي بمعنى مبروية والموبوءة الارض التي
يسكنها الناس من وبر الجبل اذا قام موضع وشراف معدولة عن شارفة وهي الموضع المرتفع والشرف الارتفاع وقصاف للجبل
[illegible] بالصاد المهملة [illegible] بني تميم معدولة عن قاصفة والقصف [illegible] وفصل هذا البناء في المعدولة عند اهل الحجاز
وبنو تميم يعربون ما وينصرفونها الصرف الا ما كان آخره راء كقولهم حضار وجعار فانهم يوافقون فيه الحجازيين
ان مبنيه والبناء في المعدولة النوع الرابع وهو ما كان معدولا عن فاعلة في العلمية ولا خلافا في هذا النوع من انواع فعال انها
مبنيه واما هذا النوع مبني عند الحجازيين ومعرب عند بني تميم [illegible] غير محقق بخلاف انواع الثلثة فان
فعال معلوم [illegible] انها معدولة عن انزل [illegible] معدولة [illegible] وفساق معدولة عن فاسقة واما حذام واشباهها
فليس بمعلوم انها معدولة عن حاذمة [illegible] وهذا التقدير على العلم قد يجوز [illegible] بخلاف فعال
التي يكون معدولا عن اسماء الافعال والمصادر والصفات فانها [illegible] حتى عدل عن حكمه الاصلي [illegible]
فعال فاذا لم يشابه فعال في العلم فعال التي هي بمعنى الامر في تحقق كونها معدولة لم يكن مبنيا واعلم ان قولهم حذام غير
متحقق عدلها ضعيف لانا نعلم اشتقاقها من الحذم [illegible] وهو القطع [illegible] ما كان في آخره
راء نحو فعال التي هي من اعلام كحضار وغيرها معرب غير منصرف عند بني تميم [illegible] في آخره راء فانهم يوافقون اهل الحجاز
في جعله مبنيا لان الراء حرف مكرر وفيها تعرض [illegible] بخلاف ساير الحروف و[illegible] سكونه الالف وسكون لام الكلمة
و[illegible] الا ان الاصل في تحريك احد الساكنين الكسر ولان الكسر يدل على التانيث لانه اخت الياء والياء [illegible]
وما ذكرنا [illegible] في علة بناء حضار وبحوها على الكسر جار في جميع فعال في هذه الانواع الاربعة الا في فعال الذي بمعنى [illegible]
على الكسر [illegible] الكسرة اخت الياء وان فعال [illegible] يعني [illegible] حتى يحركها هذه الثلثة وقوله حضار
لاحد المحلفين بالحاء المهملة وتشديد اللام [illegible] حضار اسم كوكب يشبه السهيل وكذلك الوزن بالزاء المعجمة كوكب يشبه
السهيل يطلع هذان الكوكبان قبل السهيل فيشتبه التميز بينها وبين سهيل من غاية شبههما بسهيل فاذا طلع واحد
منها يقول بعض الناس هو سهيل ويقول بعضهم ليس بسهيل ويحلف من يقول انه سهيل على ما قال ويحلف المنكر
ايضا على ما قال فسمي هذان الكوكبان بالمحلفين فكانهما يحلفان الناس قوله وجعار وهو اسم الضبع لا القبيلة منهم
يعني بنو تميم يجعلون ما كان اخره راء من فعال من الاعلام نحو حضار مبنيا لاجل [illegible] فيه وانهم يجعلونها [illegible]

قياسا على ما ليس في آخره راء كقوله تزيد دهر على وبار فهلكت جهرة وبار التبع الضمير في كتزيد للشاعر وهو الاعشى ومر دهر
اى ومر حادثة وداهية على وبار وهي اسم بلد فوقع عليه فهلكت وبار بتلك الداهية والمراد بالاستشهاد بيع وبار الثانية وهذا
دليل الجماعة القليلة من بني تميم فان الاعشى جعل وبار معربا مع ان وزنه فعال وهو علم وفي آخره راء واعلم ان سيبويه جعل
فعال اذا كان بمعنى الامر مما كان في الثلاثي نحويا قياسا قياسيا وما باقي من انواع فعال سماعيا وجعل سيبويه الكل سماعيا
فصل هيهات بفتح التاء لغة اهل الحجاز وبكسرها لغة اسد وتميم ومن العرب من يضمها وقرئ بهن جميعا وقد نون على
اللغات الثلث اعلم ان في هيهات عشر لغات احديها فتح التاء وهو ما عليه القراءة اليمانية والثانية كسر التاء والثالثة ضم التاء
وهما معروفتان في الشواذ وبعد تنوين التاء مع الفتح والكسر والضم فمن نونها يريد التنكير ومن لم ينونها يريد التعريف
ومعناها بعد فمن نون يكون معناه عنده بعد ومن لم ينون يريد بعد البعد المعهود وقال ندكرت ايام مضين من الصبى
فهيهات هيهات اليك رجوعها الكاف في اليك خطاب لنفسه او لرفيقه خاطب نفسه او رفيقه وبعد بكاء ان يرجع
اليك ما مضى من ايام الصبى والمراد بالاستشهاد ذكر هيهات الاولى بالتنوين وكسر الثانية مع التنوين وقد يقال هيهات
من نصبها هيهات بضم الاول وكسر الثاني وعلى هذا البيت يصبح الفقراء ان هيهات من نصبها هيهات الضمير
في يصبح للفتاة المذكورات في القصيدة التي منها هاتان البيتان والفقراء البرية ويحتمل ان يريد هاهنا موضعا معينا د
نا وبات اي الفقراء موضعا بعيدا من صبحها بضم الميم وفتح الباء اي من اصباحها او موضع اصباحها الضمير في صبحها يعود
الى الحبيبة المذكورة مع النسوة يعني بعد بعد مكان موضعا آخرا بعد فاذا كن يتنقلن من موضع الى موضع في المقامات
رحى وصلهن و قربهن ومنهم من يخففها يعني اللغة الرابعة هيهات بحذف التاء ومنهم من يسكنها يعني اللغة الخامسة
هيهات باسكان التاء ومنهم من يجعلها نونا يعني السادسة هيهان بنون مكسورة على انه تثنيه هيه بهاء ساكنة
وقد تبدل هاءها همزة يعني ان بعض العرب يبدل الهاء همزة فيقول ايهات بفتح التاء ويحتمل ان يكون الكل كذلك فابدلوها هاء ويحتمل ان يكون
هاء فابدلها بعضهم همزة ومنهم من يقول ايهاك يعني السابعة ايهاك بالهمزة في اوله وبالكاف في آخره والكاف بدل التاء وايهان
يعني التاسعة ايهان بالهمزة في اوله ونون مكسورة في آخره على انه تثنية ايه بهمزة بعدها ياء ساكنة وبعدها هاء مفتوحة وايها يعني
العاشرة ايها بالهمزة في اوله وليس بعدها الف حرف آخر وقالوا ان التاء في هيهات معرفة كما وصالها تاء مثلها في عرقة وظلمة ولذلك
يقلبها الواقف هاء ليقولوا هيهاه وزعم اخرون ان اصلها هيهية من المضاعف كزلزلة يعني هيهات مفرده والتاء اسم
مفرد وليس بجمع لانه لو كان جمعا لكان تاؤها مكسورة كمسلمات واذا ثبت كونها مفردة تاؤها للتانيث مثل ظلمة ولا جل
كون تاؤها للتانيث تقف عليها بالهاء ليبدل تاءها بالهاء في الوقف حالة وسائر المواضع وزعم الزجاج يعني انها مفرده
عن الياء وكان اصلها هيهية بياء مفتوحة بعد الهاء الثانية فقلبت تلك الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها فصار من المضاعف
اي من المضاعف الرباعي والمضاعف الرباعي ما كان حرفه الاول والثالث من جنس واحد وحرفه الثاني والرابع من جنس
واحد واما المكسورة فجمع المفتوح اصلها هيهيات فحذف اللام ولم يغير علمها التاء كمسلمات يعني كان اصله هيهيه
فقلبت الياء الاخيرة الفا فصارت هيهات ثم حذفت تاؤها في الجمع كما حذفت تاء قائمة اذا جمعت فصارت قايمات ولكن
ههنا صارت بعد حذف تاء المفرد هيهات بكسر التاء ثم حذفت الياء التي هي لام الكلمة من غير قياس فصارت هيهات
والوقف عليها بالتاء كمسلمات واعلم ان اللغات العشر في هيهات معناها البعد وبعد قدر في كل موضع اي ههنا تبعيد
هو اصحاب ولا يتغير معناها بتغير لفظها فصل العرب في شتان تباين الشيئين في بعض المعاني والاحوال يعني
اذا قلت شتان زيد وعمرو معناه تباعدوا تباين زيد وعمرو في بعض المعاني والاحوال اي بينهما تفاوت في شيء من الصفات

الحلم او الكرم بمعنى ان جميع الاشياء بل في المذكور فقط مثلا ان تقول شتان زيد وعمرو في العلم اي بينهما تفاوت
في العلم احدهما اعلم من الاخر والذي عليه الفصحاء شتان عمرو وزيد وشتان ما زيد وعمرو يعني الفصيحان لا يدخل
كلمة بين في شتان وبين فاعله فلا يقال شتان بين عمرو وزيد او شتان ما بين عمرو وزيد بل الفصيح شتان عمرو وزيد
او شتان ما عمرو وزيد بغير لفظ بين لانه يجب ان يكون فاعل شتان اثنين بينهما حرف العطف فلا يجوز ان يقال شتان
الزيدان بل يقال شتان زيد وزيد او زيد وعمرو وقال شتان ما يومي على كورها ويوم حيان اخي جابر قائل هذا الشعر
الاعشى والبيت الذي قبل هذا وقد اسلي الهم حين اعتري بجسرة دوسرة عاقر شتان ما يومي على كورها ويوم حيان
اسلي بمعنى ازيل واذهب الهم والمشقة عن نفسي حين اعتري اي ازيل الهم بجسرة والجسرة والدوسرة الناقة
الغليظة القوية العاقر التي لا تلد والكور رحل الجمل وحيان رجل من بني حنيفة يعني يا كب في البادية على ناقة قوية
ازيل التعب عن نفسي بركوب هذه الناقة ولكن تفاوت كثير بين يوم الذي انا في البادية وبين يوم الذي كنت عند
حيان الذي هو اخو جابر فاني في البادية احزن بسبب الجوع والعطش واليوم الذي كنت فيه عند حيان اجد بلذة انواع
الاطعمة والمراد بالاستشهاد انه لم يدخل كلمة بين بين شتان ما وبين فاعله وقال شتان هذا والعناق والنوم
والمشرب البارد وظل القدم والاشارة الى ما حصل من التعب والمشقة في حال انشاء الشعر وفي حال الغرق العناق
معانقة الحبيبة يعني هذه المشقة وبين حال التي يكون من الراحة بمعانقة الحبيبة والنوم معها وشرب البارد في ظل شجر المقدم
هو شجر المقل تفاوت كثير والمراد بالاستشهاد انه لم يدخل كلمة بين بين شتان وبين فاعلها واما قولهم شتان ما بين
اليزيدين في الندى يزيد سليم والاغر بن حاتم فقد اباه الاصمعي ولم يستفصحه بعض العلماء عن القياس يعني قوله
قيل هذا انه لم يدخل كلمة بين بين شتان وبين فاعله فقد ادخل الشاعر ههنا واجاب عنه بان الاصمعي ان هذا البيت وقال هذا
شاذ وقايله مستعرب وليس بعربي خالص ثم قال المصنف ولم يستبعد ادخال بين بين شتان وفاعله بعض النحويين
لان معنى شتان التفرق والتفاوت وكما يجوز التفاوت بين زيد وعمرو كثيرا والفرق بين زيد وعمرو كثيرا فكذلك يجوز في
شتان فصل اف يفتح ويضم ويكسر وينون في احواله ويلحق به التاء منونا ولا ونون في احواله يعني يجوز تنوينه
في الاحوال الثلثة يعني يجوز الفتح والضم والكسر بغير تنوين فهذه ثلث لغات ويجوز تنوينه في الفتح والضم والكسر فهذه
ثلث لغات اخر ويجوز الحاقه التاء مع التنوين مع الضم والفتح والكسر فهذه تسع لغات لا يجوز الحاق التاء منه بغير تنوين
يجعله التاء على وزن حبلى ويجوز ان يسكن الفاء وتخفيفها والفاء مشددة في جميع اللغات الا في هذه اللغة فصل
وهذه الاسماء على ثلثة اضرب ما يستعمل معرفة ونكرة وعلامة التنكير لحاق التنوين كقولك ايه وايه وصه وصه
ومه ومه وغاق وغاق واف واف وهذه الاسماء اي اسماء الافعال كلها على ثلثة انواع احدها ما يجوز تعريفه وتنكيره
فتعريفه ان لا يكون منونا وتنكيره ان يكون منونا وقد قررنا بحث التعريف والتنكير في صه وغيرها في باب الاصوات
وما لا يستعمل الا معرفة نحو بله وامين يعني النوع الثاني ما لا يجوز تنوينه وما التزم فيه التنكير كقولهم ايها في الكف
يعني النوع الثالث ما لزم ان يكون منونا ولا يجوز حذف تنوينه كايها منونا منصوبا معناه اترك فان حذف التنوين
حل معناه قولهم الكف يعني اذا اردت بايها معنى الكف يلزم فتحه وتنوينه وان حذفت التنوين لم يكن معناه
الكف وويها في الاغراء اي اغري تحريض احد على امر ومعنى ويها خذ فلانا وزد على عدوك وغيره وواها في التعجب
يقال واها له ما اطيبه واها كلمة الرضا يقولها المتعجب من شيء حسن غاية الحسن يقال واها له ما اطيبه فاني
اطيبه التعجب انا متعجب من فلان فانه على غاية الطيب والحسن ام اللام في واها للتبيان بين الذي يتعجب منه

ومنه فداءٍ لك فلانٌ بالكسر والتنوين اى المَثُول ومنه اى ومن النوع الثالث فَداءِ بفتح الفاء وكسر الهمزة و
التنوين ومعناه الدعاء المدعوّ له يقال يا زيد فداءٍ لك عمرو يعني ليفدك عمرو يعني جعل عمرو فداءك قال مهلاً
فداءٍ لك الاقوام كلهم اى هذا البيت وما اثمر من مال ومن ولد قايل هذا الشعر النابغة مهلا اى امهل
مهلا او كن على السكون ليفدك كل القوم وكل المال والولد والثمار صار جمع اثمر ولما قال وما اثمر من مال
المال المثمر كالاشجار والنعم والدواب اعم من غيرها والمراد به الاستشهاد بقوله بفتح الفاء وكسر الهمزة منون
بمعنى ليفدك كل القوم فصل ومن اسماء الفعل دونك زيداً وحذارِ والمذكور من هذا الفصل الظروف
والمصادر التي كانت اسما للفعل بخلاف ما تقدم فانها لم تكن ظروفا والمصادر فدونك ظرف للمكان ومعناه
خذ فلانا وعندك عمرواً فعنده ظرف مكان امسكه ولا تخله وحذرك بكرا وحذارك حذرَك بفتح الحاء وسكون الذال
وحذارك بكسر الحاء كلاهما مصدر منصوب ومعناهما احذر فكانه قال احذر حذرا ومكانك اى الزم مكانك ولا
تفارقه وبعدك اذا قلت تاخر وحذرته شيئا خلفه تاخر وحذرته كلاهما ترجمة بعدك بفتح الباء وتقول يا زيد بعدك ان
تأخر عن هذا المكان والثاني الزم مكانك وفي بعدك خفاء وقيل معنيان احدهما تاخر والثاني احذر من خلفك ووراءك
وفرطك بفتح الفاء واسكان الراء وفتحها مصدر تقدم وامامك اذا حذرته من بين يديه شيئا او امرته ان يتقدم
عني اما مك بفتح الهمزة ... ولها معنيان احدهما ان يكون معناه احذر ما بين يديك من بين يديك والثاني ان
يكون معناه تقدم ووراءك اى انظر الى خلفك اذا بصّرته شيئا بعد تشديد الصاد اذ جعلته بصيرا مطلقا على
امر وعلى شيء يعني اذا قلت وراءك معناه انظر خلفك لترى الشيء لتلاقا ويكون معنى وراءك تاخر ايضا هذا آخر
اسماء الافعال اختلف في ان اسماء الافعال هل لها محل من الاعراب ام لا فقال بعض النحويين ليس لها محل من
الاعراب لانها اما بمعنى الماضي او بمعنى امر المخاطب وكلاهما مبني وليس لهما محل من الاعراب فكذلك هذه الاسماء
وقال بعضهم لها محل من الاعراب لانها اسماء فيكون لها محل من الاعراب كالاشياء وكيف في قولك اين زيد وكيف عمرو وكان
محلها رفع بخبر المبتدأ وقال القائلون بان لها محلا من الاعراب انها مرفوعة المحل بالابتداء وما بعدها خبرها وان
كان ما بعدها منصوبا او مجرورا لانك واحدا معناه الافعال وما بعده اسمان مجردان عن العوامل اللفظية وبينهما
نوع اسناد فقولك رويد زيدا محل رويد رفع بالابتداء ومحل زيد رفع بالخبر واعلم ان كل الظروف التي معناها
الامر ليست مبنية كما بنيت اسماء الافعال هي معربة منصوبة على الظرفية كسائر الظروف فصل ومن الاصوات قول المتقدم
للتعجب وَيْ يقول وَيْ ما اغفله وقال الله تعالى ويكأنه اعلم ان الاصوات كلها مبنية على ما تكلم به العرب من الحركة
او السكون لانها وقعت مفردة وليس لها ما تضم اليها حتى يحصل بينها ومن يا منع اسناد فاذا كانت غير مستحق
للاعراب لان الاعراب انما يكون عند الاسناد بين كلمتين وكل لفظ من هذه الالفاظ التي هي اصوات ليس لها اشتقاق
بل هي صوت يخرج الرجل من فمه ويفهم منه شيء بقرينة فلفظ وَيْ بفتح الواو وسكون الياء يقال اما في التعجب
او التندم فقولك وَيْ ما اغفله ما للتعجب اى اتعجب من كمال غفلته وقوله تعالى وَيْكأنه تعالى اذا صدر من احد غفلة وقول
عجب تعالى وعيله وهي صوت ويله اصل ... بكسر اللام فنقلت فتحة الهمزة الى اللام فحذفت الهمزة من غير قياس
وتقديره عجبا لانه كيف ولد ... هذا الرجل ... ضالا ومنه قوله تعالى وَيْكأنه لا يفلح الكافرون قيل وَيْ هنا
للتندم وقيل للتعجب وكلاهما محتمل ... هنا ... الصوت هنا من ... في قوله تعالى واصبح الذين تمنوا مكانه بالامس
يعني الذين يتمنون ان يكون مثل قارون بالمال والمنصب في اليوم الماضي فلما رأوا ان الله خسف به الارض ... ذلك

تعجب

التمني

التمني وقالوا ندما على ما تمنوا ان يكونوا مثله او قالوا تعجبا على اختلاف القولين ويكأنه لا يفلح الكافرون واعلم ان وي
كلمة وكأنه كلمة اخرى عند سيبويه وقال الاخفش ويك كلمة وانه كلمة اخرى وتقديره عند الاخفش ويك اى تعجبا منك انما المخاطب
اعلم انه لا يفلح الكافرون وقال الكسائي اصله ويلك فحذفت اللام والياء مع الكاف والهمزة من ويكأنه متصل في الخط قال
عبد المجيد ابو عمرو من اهل البصرة ويقف على الكاف مع ان مذهب سيبويه ان وي منفصلة عن الكاف والكسائي من اهل
الكوفة يقف على الياء من وي مع ان مذهب اهل الكوفة ان الكاف متصلة بويك وانما خالف كل واحد من ابي عمرو
والكسائي مذهب اهل بلده لان القراءة ماخوذة من النحو بل هي ماخوذة من ائمة القراءة ثقة عن ثقة الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم واتباع ائمة النقل من اهل القراءة اولى من اتباع ائمة النحو ومنه قولك حَسِّ وبَسِّ حس بفتح الحاء وكسر السين
وبس بفتح الباء وكسر السين مبنيان على الكسر من غير تنوين وانما بنيا لانهما اشبها الفعل الماضي نحو حس
اذا قيل وبس اذا دق وساق سوق الابل ومعنى هذا الكلام ان فلانا ضربه واحد ولم يقل حس وبس لو لم يقل
اخ وهذان اللفظان يقولهما من اصابه الم ووجد حسا وبس بمعنى اخرى ... ابيت بالسيء الفلاف من حسك
وبسك اى من حيث وجدته ومن حيث شئت ومنه ان تقول شِشْفَه عند رد المحتاج بفتح بكسر الميم
والصاد ويجوز فتح الصاد صوت يقال عند رد السائل يعني ان وجهه مطمعه اي ليس فيها النفي الكلي قوله ينطق شفتيه
عند رد المحتاج النطق التصويت باللسان والغار الاعلى للمحتاج السائل ومعنى هذا الكلام ان من الاصوات لفظها
مص عند تصويت المتكلم برد السائل لان وما بعدها بتقدير المصدر بمعنى ان يتطلق النطق قال السائل
الفضل فقالت مص وحركت لى راسها بالنقض يعني طلبت منها الوصل فاجابت لي بلفظ مص اى ارتني وحركت
راسها اى بالنفض لنقض تحريك الراس عن التعجب ومنه اسماء الاصوات قولهم طيخ طيخا هي لفظة بعض الاذيبة معنى
الطمع يعني اذا سالت احدا شيئا فقال لك هل اعطيك هذا ... كلي اما لو قال ... من هذا ليس بردّ كل بحيل
ان يعطيك بخ عند الاعجاب الاعجاب استحسان شيء ويقال اعجب به هذا الشيء ... حسنا وصار على
وفق رضاه يعني ان لفظ بخ صوت يقال عند عجب ... للعرض من احد وفيه لغات احدها بخ بسكون
الخاء والثانية بخ بكسر الخاء وتنوينها من غير تشديد والثالثة بكسر الخاء وتنوينها وتشديدها ... على جميع
لغاتها عند التلفظ فيقال بخ بخ واخ عند التكره يعني اخ بفتح الهمزة وكسر الخاء وتشديدها كلمة يقولها
الذي اصابه الم ومكروه والتكره وجدانه المكروه وقال العجاج وصار وصل الغانيات اخا ووصلي
الغانيات جمع غانية وهي المرأة التي تستغني عن التزين بالحلي لكمال حسنها يعني وصل الغانيات وصحبتهن شديد
ومشقة عظيمة ويروى اخا بكسر الهمزة والمشهور الفتح ويروى كخا بالكاف بدل الهمزة وهلا زجر للخيل يعني هلا بفتح
الهاء وتخفيف اللام كلمة يقولها الفارس للفرس ليسرع في العدو وعدس للبغل يعني لفظة عدس زجر للبغل
ليسرع في العدو وبه سمي يعني بلفظة عدس سمي بغل يعني عدس كونه علما للبغل ويكون زجرا للبغل وهيد بفتح
الهاء وكسرها والدال وهاد مثله يعني هيد بفتح الهاء وكسرها والدال المهملة ويجوز فتحها وكسرها زجر للابل ليسرع
والمشي يقال اتاهم فما قالوا له هيد مالك اذا سألوه عن حاله يقال ماله هيد اى لم يمنع احدا من شيء وما
قال لفلان هيد اى ما زجره ولم يمنعه عن قوله والمراد هنا ان فلانا اتى القوم الفلاني فما زجروه عما قال وما
قالوا ما لك علي ... شيء حالك اى ما تكلموا بخير ولا شر وجه وده مثله يعني جه بالجيم المفتوحة وده بالدال
المهملة المفتوحة وكلاهما بسكون الهاء مثل هيد ومنه الاده فلاده اى من جه الذي معناه الزجر احذ المثل

وهو قولهم الا دعا لا ده بالهلاك، ومن نونهما فيهما واصل الاية بكسر الهمزة اي لم يضرب فلا يفتر بعد هذا اليوم ان
ضربه **وحوب وحاي وعاي مثله** يعني حوب بفتح الحاء المهملة وسكون الواو وفتح الباء وضمها وكسرها وحاي بالحاء
المهملة والمد وكلاهما بكسر الهمزة ويجوز تنوينها وترك التنوين فيها مثل هيد في المعنى **وسع حث للابل وحوب**
دعاء لها الى الشرب يعني سع بسين مهملة مفتوحة وعين بنقطتين وبفتحها دعاء لها الى الشرب **واما قوله**
دعاهن ردفي فارعوين لصوته كما رعت بالجوت الظماء الصوادي يحكيها مع الالف واللام ردفي اي الذي
ركب خلفي فارعوين اي رجعن واتين اولئك النسوة رعت بالذال المعجمة من ذاع يذوع اذا اخذت الناقة بالزمام
الظماء جمع الظماء والصوادي جمع صادية كلاهما بمعنى العطشان يعني ردفي اولئك النسوة فاجبنه كما اجابت الابل
الظماء الى الماء بالجوت اي بهذا اللفظ والمراد بالبيت ان الشاعر ادخل الالف واللام في الجوت ويجوز في الجوت في
هذا البيت الفتح والكسر والفتح افصح كما كان قبل الالف واللام هكذا اقاله **وجئ مثله** يعني جئ بجيم مكسورة و
همزة ساكنة مثل جوت **وحل زجر للناقة** يعني حل بالحاء المهملة وسكون اللام زجر الناقة خاصة **وحب مثل**
قولهم الجمل حب لا مشيت حب بالحاء المهملة والباء الساكنة هذا دعاء عليه يعني اسرع في المشي لا مشيت **وهيع**
تسكين لصغار الابل يعني هيع بكسر الهاء وسكون العين المهملة صوت وغناء عند سكون الابل الصغار ليسكن **ودوه**
دعاء للربع يعني دوه بفتح الواو وسكون الدال وكسرها وسكونها الربع بضم الراء المهملة وفتح الباء المنقوطة بنقطة
والعين المهملة وهو الفصيل **ونخ مشددة ومخففة صوت عند اناخة البعير** يعني نخ بفتح النون وكسر الخاء المعجمة وتشديدها
وتخفيفها كلمة يقولها الرجل لبعيره **وهيخ وايخ مثله** يعني هيخ وايخ بكسر الخاء والهمزة وكسر الخاء المعجمة فيهما مثل نخ **وهس**
وهج وقاع زجر للغنم يعني هس بكسر السين وتشديدها وضمها وكسرها زجر للغنم وكذلك هج بفتح الهاء وسكون الجيم
وقاع بالقاف والعين المهملة **وبس دعاء لها** يعني بس بضم الباء وسكون السين وفتحها وتشديدها لفظ يدعو بها
الغنم اليه **وهج وجاه وهجا زجر للكلب** يعني هج بهاء مفتوحة وجيم ساكنة وهجا بهاء مفتوحة وجيم بعدها الف لفظتان يصوت بها
الرجل على الكلب ليبعد لحسنوا الابعاد **قال سفرت فقلت لها هج فتبرقعت فذكرت حين تبرقعت ضبارا** سفرت اي
كشفت وجهها تلك المرأة فقلت لها هج اي زجرتها كشف الوجه فتبرقعت اي سترت وجهها بالبرقع فلما سترت وجهها
ذكرت ضبارا بالضاد المعجمة وتشديد الباء وهو اسم كلب يعني بانها تشبه هذا الكلب حين سترت وجهها بالبرقع والمراد
بالاستشهاد هج فانه كسر الجيم ونونها يعني هج وجاه بكسر الجيم كسرها منونا وغير منون **وجوت صوت بالحادي**
يعني بكسر الهاء وسكون الباء وكسر الجيم وسكونها صوت بزجر به الحادي الابل والحادي من يسوق الابل **وحج وعه وعيز**
زجر للضان يعني حج بحاء مفتوحة وجيم ساكنة وكسر فتحها وعه بعين مهملة مفتوحة وسكون الهاء وعيز بعين
مهملة مكسورة وياء ساكنة وزاي معجمة مكسورة كلها زجر للضان وفي بعض نسخ المفصل بحاء مهملة وهذا اصح بل
حج الحاء هكذا ذكر في الصحاح في باب الحاء مع وكذلك ذكر في جماعة المبدلي بالهاء **وادعاء للتيس عند السفاد** يعني
في بناء منقوطة بثلاث نقط وبكسرها ونحو فتحها وبعدها همزة ساكنة لفظ يقولها الرجل للتيس اذا حثه على ان ينزو
هو وعلى الانثى والسفاد بكسر السين النكاح على الانثى **وجئ صياح بالدجاج** يعني دج بدال مهملة مفتوحة و
جيم ساكنة صياح بصيح به الرجل على الدجاج ليبعد والدجاج بفتح الدال يجوز كسرها **وسا وتشو دعاء للحمار الى الشرب**
يعني سا بسين مهملة مفتوحة وهمزة ساكنة وتشو بتاء منقوطة من فوق بنقطتين وشين معجمة والتاء والشين مفتوحتان
والهمزة ساكنة لعطشان تقولها الرجل للحمار ليجيء الى الماء ويشرب **ومثل اذا وقف الجار على الرجعة لا تقولها**

وفي نسخ المفصل اذا وقف الجار على جميع الامثال وفي الصحاح وذكر في كليهما اذا قرب الجار والمراد بها الجار الذي هو
بزاي مهملة مفتوحة وهمزة ساكنة المعز الذي يكون على الصخرة يقف عندها مكان المطر يعني اذا وصل الجار الى الماء فلا تقل له
سا اي فلا يحتاج ان تحثه على الشرب اذا رأى الماء يشرب قال الميداني يضرب هذا المثل في رجل عاقل بصير بالامور
او صلته الى امر يعني اذا ارسلت رجلا بصيرا بالامور الى شغل فلا يحتاج ان تقول له افعل كذا بلا حاجة لما اوصلته
فانه يقضي ذلك الشغل على وجه الحكمة وهذا مثل قولهم ارسل الحكيم ولا توصه **وجاه زجر للسباع** يعني جاه بجيم بعدها
الف وكسر الهاء ويجوز تنوينها زجر للسباع واعلم ان كل لفظة من الاصوات تكرر عند التكلم بها كما يخ وحل وكذلك
سائر الالفاظ ويجوز ان يجعل لها فعل من ذلك اللفظان تكرر ويسكن اخر اللفظ الاول كقولك يخ يخ بسكون الخاء الاول
وفتح الثانية اذا امال يخ يخ وكذلك حل حل وكذلك سائر الالفاظ **وهيد عاد للكلب** يعني هيد بهاء مضمومة وسين مهملة
ساكنة دعا الكلب وقيل بل زجر له **وطيخ حكاية صوت الضاحك** يعني طيخ بطاء مهملة مكسورة وخاء معجمة مكسورة حكاية
صوت الضاحك وهو ان يصوت مثل صوته عند الضحك مثل ان يقول سمعت فلانا يضحك او كان صوته عند الضحك يشبه قول
القائل طيخ طيخ **وعيط صوت الفتيان اذا تصايحوا في اللعب** يعني عيط بالعين والطاء المهملتين المكسورتين صوت الصبيان
اذا تصايحوا عند اللعب **وشيب صوت مشافر الابل عند الشرب** يعني شيب بكسر الشين المعجمة وبعدها باء منقوطة
بنقطة وكسرها صوت مشافر الابل عند شرب الماء والمشافر جمع مشفر بكسر الميم وبالشين المعجمة وبفتح الفاء وهو
شفة الابل **وماء حكاية بغام الظبية** البغام تصويت الظبي يعني ماء بميم مفتوحة وبعدها الف وبعدها الف همزة
ساكنة حكاية صوت الظبي مثل ان يقول سمعت ظبية صوتت فقال ماء ماء وكذلك صوت الشاة **وغاق حكاية**
صوت الغراب يعني غاق بغين معجمة وبقاف مكسورة حكاية صوت الغراب مثل ان يقول سمعت غرابا صوت
غاق يعني يشبه صوته هذا اللفظ **وطاق حكاية صوت الضرب** يعني طاق بطاء مهملة وبقاف مكسورة حكاية صوت
الضرب مثل يقول سمعت صوت فلان فلانا او لطاق طاق يشبه صوته صوت قول القائل طاق طاق **وطق حكاية**
وقع الحجارة بعضها ببعض العقع الضرب شيء بشيء يعني طق طق او صوت يشبه صوته قول القائل طق طق **وقب حكاية**
وقع السيف يعني قب بقاف مفتوحة بعدها باء منقوطة بنقطة وبسكونها صوت ضرب السيف على شيء
الظروف منها الغايات وهي قبل وبعد وفوق وتحت وقدام وامام ووراء وخلف واسفل ودون ومن عل
اعلم ان كل ظرف هو لازم الاضافة اذا كان ما اضيف اليه ملفوظا فهو معرب منصوبا ان لم يجر عليه جار و
ان لم يكن ما اضيف اليه ملفوظا ولكنه منوي اي موجود في النية والتقدير فهو مبني على الضم وانما صار مبنيا
لمشابهته الحروف في تضمنه معنى الاضافة اليه فاذا لم يتم معناه الا بتقدير المضاف اليه تشابه الحروف في
كونها لا يتم الا بضم غيرها اليها وانما بنيت هذه الظروف على الحركة على بقاء بعض قوتها والبناء على الضم
اقل ضعفا من البناء الاصلي فبنيت على الحركة لتدل الحركة على بقاء بعض قوتها وبنيت على الضم ليخالف
حركة بنائها حركة اعرابها لان هذه الظروف اذا كانت معربة لم تخل حركتها عن النصب والجر قوله ومنها الغايات
سميت هذه الظروف غايات لان كل واحد منها صار غاية الاسم بعد ان كان المضاف اليه غاية الاسم
لان المضاف والمضاف اليه بمنزلة اسم واحد فكل واحد من هذه الظروف اربع سؤالات احدها لم
عرفت كونها اسما جوابه دخول حروف الجر عليها الثاني لم صار مبنيا جوابه ما قلنا الثالث ان حقه
المبني السكون فلم حرك جوابه لما قلنا من قبل وما كان قبل اخره ساكن جوابه اخره وهو تحرك احترازا على التقاء الساكنين

الرابع انه لما كانت حركة فلم حركه بالضم تحوا سبه بعدم انصرافه ومن علته تقتيه حيث من علو زيد علي وزن فعل زيد
فحذف المضاف اليه وبني على الضم وبعلت ضمة الواو الى اللام وحذفت الواو تخفيفا (وابداله بهذا اول) يعني ابدل من
الظرف كما بعد ابدا بهذا الفعل اول لكن ثبتن بحذف المضاف اليه اولا على الضم قيل اصله اوئل على وزن افعل
فقلبت همزة الواو التي بعد الواو واوا وادغمت الواو في الواو وقيل اصله ووءل على وزن فوعل فقلبت الواو الاولى
همزة وقلبت الهمزة التي بعد العين واوا وادغمت الواو الثانية في الثالثة والقول الاول اصح وهو قول الكوفيين
القول وهو معتل مهموز العين ومعناه لا تجاوز الى الاحد (ومنها ما ليس بظرف غاية نحو حسب ولا غير وليس غير) يعني
حسب ليس بظرف ومع ذلك غاية كالظرف لانه فعل به ما فعل بالظرف من حذف المضاف اليه منه وتقديره حسبك
او حسب زيد وما اشبه ذلك وكذلك لا غير وليس غير وتقديره لا غيرك او لا غير زيد وما اشبه ذلك فحذف المضاف
اليه وبني على الضم (والذي هو حد الكلام واصلهن ان ينطق بهن مضافات فلما انقطع عنهن ما يضفن اليه وسكت
عليهن صرن حدودا ينتهي عندها فلذلك سمين غايات وانما بنيت اذا نوي فيهن المضاف اليه) والذي هو حد الكلام
يعني حد الكلام واصل الكلام في قبل وما شابهها ان يتلفظ بهن مضافات فلما حذف المضاف اليه وسكت عليهن اي
سكت المتكلم على هذه الكلام ولم يتجاوز عنهن الى المضاف اليه صرن منتهى الكلام فسمين غايات او صرن غاية الكلام بعد
ان كان المضاف اليه غاية الكلام والغاية المنتهى وانما يبنى هذه الكلمات اذا كان في نية المتكلم الاضافة (واما اذا لم ينو فالاعراب
كقوله فساغ لي الشراب وكنت قبلا اكاد اغص بالماء الحميم) يعني اذا حذفت المضاف اليه من الظرف ولم يكن مقدرا
في النية كان الظروف معربا لانه اسم وليس بعض الاسم حتى يكون ضعيفا فيبنى لضعفه الغصص بفتحتين اللقمة
في الحلق والحميم الماء الحار والبارد والمراد ههنا البارد وقصة هذا البيت انه قتل قريب لهذا الشاعر فصار من الغم
والغصة بحيث لا يجري الطعام والشراب في حلقه وتمكن من قصاص قريبه فقتل قاتله فزال عنه الغم وانشد هذا البيت
والمراد بالاستشهاد قوله قبلا فانه نصب ونون لانه لم ينو ان يكون المضاف اليه معه بخلاف قبل اذا كان مبنيا فانه
متضمن للمضاف اليه وهذا شيء يتعلق بنية القائل فان حذف المضاف اليه وفي نية القائل ان لفظه قبل متضمن للمضاف
اليه فهو مبني وان لم يكن في نيته لفظ قبل متضمن المضاف اليه وفي نية القائل ان لفظه قبل غير متضمن فهو معرب والى ذلك
هذا اشار ابن الحاجب وكذلك جميع الظروف اللازمة للاضافة (وقد قرئ لله الامر من قبل ومن بعد) يعني قرئ في الشواذ
لله الامر من قبل ومن بعد بتنوين اللام والدال على انهما معربان مجروران بمن وعلة اعرابهما ما ذكرنا (واجري هذا اولا) يعني يجوز
ان يجعل اول منصبا ثم بعدم مقبول بالعبارة او يكون ان يجعل معربا ابداله بهذا اولا وعلتهما ما ذكرنا (وقالوا جئته من عل
ومن معناه من عال ومن معال ومن علا وقالوا جئته من علو ومن علو ومن عل) يعني في هذا اللفظ سبع لغات من عل بكسر اللام
وتنوينها وعال ومعال كلاهما ايضا بكسر اللام والتنوين وعلو بسكون اللام وفتح الواو وضمها وكسرها فما كان منها منونا
فهو معرب وما كان غير منون فهو مبني (ومن ذلك حسب بجل) يعني بجل بباء مفتوحة منقوطة وجيم مفتوحة ولام ساكنة
معناه حسب (قال الشاعر ردوا علينا شيخنا ثم بجل) قائل هذا الشعر الاعرج المعني والمراد بالشيخ عثمان بن عفان رضي الله عنه يعني
ردوا علينا عثمان بن عفان ثم حسب اي حسبنا هذا ولا نطلب منكم شيئا اخر (وشبهت حيث بالغايات من حيث ملازمتها
للاضافة فقالوا حيث وحوث بالضم والفتح فيهما وحكى الكسائي حيث بالكسر) يعني شبه لفظة حيث بالظروف التي تعلقت
من حيث انه لازمة الاضافة كقبل وبعد وفي هذا اللفظ خبط لان تلك الظروف يضاف الى مفرد ويحذف ما اضيفت
اليه تارة ولا يحذف تارة اخرى وحيث لا يضاف الا الى جملة ولا يحذف منه المضاف اليه ولا يكون المضاف اليه مجرورا فاذا

كان

كان بين حيث وبين تلك الظروف الفرق من هذا الوجه لم يبق بين حيث وتلك الظروف مشابهة سوى لزوم
الاضافة ولزوم الاضافة ليس علة جعل تلك الظروف العرفية مبنية حتى يجعل لفظة حيث مبنية بل علة جعل تلك الظروف
مبنية انما هو حذف المضاف اليه لفظا واثباته في النية وفي حيث ليست هذه العلة موجودة لانه لا يحذف منه
المضاف اليه ابدا واعلم ان سبب جعل حيث مبنيا انما هو احتياجه الى جملة مشبه بان يضاف حيث الى تلك الجملة ما سبه
هذا الوجه الموصولات فان الموصولات تحتاج الى جملة يكون صلتها واعلم ان في حيث ست لغات حوث بالواو وفتح الثاء
وضمها وكسرها فهذه ثلث وحيث بالياء وفتح الثاء وضمها وكسرها فهذه ثلثة اخر (ولا يضاف الا الى جملة) وانما يضاف حيث
الى الجملة ولا يضاف الى المفرد لان حيث اشارة الى مكان مبهم ولا يعرف ذا المبهم الا بجملة الا ترى انك لو قلت اجلس حيث
زيد لم يتم الكلام ولكنك لو قلت اجلس حيث قام حتى تقول زيد قائم او حيث قام زيد وما اشبه ذلك من الجمل (الا ما روي من قوله
اما ترى حيث سهيل طالعا اي مكان سهيل) يعني لا يضاف حيث الى مفرد الا نادرا كقول الشاعر في هذا البيت والبيت
المذكور نادر وحيث اضيف الى مفرد لانه اقيم مقام لفظة مكان فقوله حيث سهيل بتقدير مكان سهيل وحيث
اذا كان بمعناه المكان لم يكن اشارة الى مكان بل هو نفس المكان واذا كان نفسه هو المكان فيضاف الى مفرد كما
يضاف لفظة مكان الى المفرد بلا فرق بخلاف ما اضيف الى الجملة فان حيث ثم اشارة الى مكان وليس نفسها مكانا واذا
كان اشارة الى مكان وذلك المكان لا يفهم مفهومه الا بجملة فلهذا يضاف حيث الى الجملة اذا كان اشارة الى مكان واذا لم يكن اشارة الى
مكان بل يكون هو نفس المكان لا يضاف الى الجملة بل الى مفرد كما ذكرنا ومعنى البيت ان الشاعر يقول لاحد اما ترى مكان
سهيل حال كون سهيل طالعا (ومنه قوله ان العراق ينتجع حيث في العالم) يعني اي نحو حيث العالم والتي
باضافه حيث اليه والعالم مجرور باضافة حيث اليه والمراد الموضع الذي يكون فيه العالم وهو الناس ومعنى حيث
ههنا المكان اي مكان الى العالم فاذا اضيف حيث الى مفرد قال ابو سعيد يبنى على ما ان اضافته الى مفرد نادر
لا يغير حكم الاسم وقال علي الحسن النحوي يصير معربا ويعرب بالعوامل (وتتصل بها ما فتصير للمجازاة) يعني اذا اتصل
ما بحيث صيرها من كلمات الشرط والجزاء نحو قولك حيثما تجلس اجلس (ومنها منذ ومذ اذا كانا اسمين على معنيين احدهما
اول المدة كقولك ما رايته منذ يوم الجمعة اي اول المدة التي انتفت فيها الرؤية ومبدؤها ذلك اليوم والثاني جميع المدة
كقولك ما رايته منذ يومان اي مدة انتفاء الرؤية اليومان جميعا) ومنها اي ومن الظروف لفظ منذ وذكر المصنف هذا لفظ
منذ ولم يذكر مذ لانه يتبين ان هذا كان اصل منذ واعلم ان مذ ومنذ جاز ان يكونا حرفين يجران ما بعدهما ويكون
الزمان الذي بعدهما الزمان الحاضر نحو ما رايته مذ اليوم بجر اليوم اي في هذا اليوم ويدلان على الزمان الماضي بمعنى ابتداء
الغاية ويكون ذلك الزمان نحو ما رايته منذ يوم الجمعة بجر اليوم في هذين القسمين مذ ومنذ حرفا جر وجاز ان يكونا اسمين
ويرفعان ما بعدهما وهما مبتدا وما بعدهما خبر وخبرهما فقد يكون اول المدة وجميعها مثال ان تقول ما رايت زيدا منذ يوم الجمعة
اي اول انتفاء رؤيتي اياه يوم الجمعة وقد يكون جميع المدة نحو قولك ما رايته منذ يومان اي جميع المدة التي لم ار زيدا فيها
يومان فالمعنى اما اذا كان اول المدة يجب ان يكون تلك المدة معرفة كيوم الجمعة فاذا كان جميع المدة يجب ان يكون نكرة كقولك ما رايته
منذ يومان وعلة بنائها انها نظرا الى ان لابتداء المكان من ومنذ لابتداء الزمان لانهما يشبهان قبل وبعد لان المضاف
اليه محذوف منهما فتقدير الكلام في بعد كان تقديره منذ يوم الجمعة منذ تلك المدة يوم الجمعة فحذف تلك المدة وبنيت منذ
على الضم لتوافق حركة الذال حركة الميم لان توافق الحركتين اخف من تخالفهما وبنيت مذ على السكون لان اصل البناء السكون
(وهو محذوف منها او قالوا في مذ لو سميت به رجلا اذا حقرت) يعني مذ محذوف منها النون وكان اصله منذ فحذفت النون فقالوا اذ ذلك

الظروف

اى لاجل ان حذف النون منها ادخل اى اكثر دخولا فى الاسمية اى مذ قرب بالاسماء من منذ ومنذ اقرب بالحروف
لان مذ حذفت منها النون والحذف فى الاسماء ولو لم يكن اسما لم يحذف منه حرف ومنذ لما لم يحذف منها حرف شابه
الحروف يعنى بهذا الكلام ان الاكثر وصفات يكون اسما رافعا لما بعدها او فى صفات يكون حرفا جارا لما بعدها والدليل على ان مذ
حذفت منها النون انك اذا وصفت مذا اسم شخص ثم صغرته تقول منيذ ولو جمعته تقول امناذ فثبات النون فى التصغير
وجمع التكسير يردان الاسماء الى اصلها كما يأتى فى باب التصغير والجمع **واذا لقيها ساكن بعدها ضمت ردا الى الاصل** نحو مذ اليوم
فلانها اذا لم يلتق ساكنا اخر ضمت الدال لا لالتقاء الساكنين وانما ضمت لان الاعلان كان اصلها منذ بضم الدال فلما حركت مذ
حركت بحركة كانت لها قبل حذف النون منها ردا الى اصلها نحو ما رأيته مذ اليوم **فصل ومنها اذ للماضى من الدهر واذا لما
يستقبل منه** يعنى الفعل الذى بعد اذ يكون الفعل معنا ماضيا وان كان مستقبلا لفظا والفعل الذى يكون بعد اذا معناه
المستقبل وان كان ماضيا لفظا وكلتاهما اعنى اذ واذا مبنيان لانهما شابهتا الموصولات فى احتياجها الى الجملة تبيينا لانهما
ظرفان **وهما مضافتان ابدا الا ان اذ تضاف الى كلتا الجملتين واذا تختص بالاضافة الا الى الفعلية تقول جئت اذ زيد قائم و
اذ قام زيد واذ يقوم زيد واذا قام زيد واذا يقوم زيد ولو قلت اذا زيد قام** اراد بقوله مضافتان سعيد الا لفظا كسائر المضافات
فان ما بعد سائر المضاف مجرور كقبل زيد وبعد عمرو واما ههنا المضاف اليه جملة والجملة لا تكون مجرورا لفظا بل تقديرا واراد بقوله
اختها لفظه اذا يعنى اذا لا يضاف الى الجملة الاسمية لان فى اذا معنى الشرط فاشبه لفظ ان والشرط كان اقتضى الفعل فلذلك اذا
رايت بعدها اسما فاعلم انه فاعل فعل مضمر يفسرها ما بعده كالاسم كقوله تعالى اذا السماء انشقت والتقدير اذا انشقت السماء قوله
جئت اذ زيد قائم هذا مثال الجملة الاسمية قوله واذ قام زيد هذا مثال الجملة الفعلية والفعل ماض فى المعنى قوله واذ زيد يقوم
هذا مثال الجملة الاسمية الا ان الخبر فعل مضارع فاعله فيه مضمر والتقدير جئت وقت قيام زيد قوله وقد
استقبحوا اذ زيد قام وقال ابو سعيد وجه استقباحه ان اذ لما مضى من الزمان فاذا وقع بعدها فعل ماض اختاروا ان
يليها فمثال اذ قام زيد واستقبحوا الحيز ذلك الفعل فمثال اذ زيد قام **وتقول اذا قام زيد واذا يقوم زيد قال الله تعالى و
الليل اذا يغشى والنهار اذا تجلى** يعنى يجوز ان يكون بعد اذا الفعل المضارع نحو والليل اذا يغشى الواو للقسم ويغشى بحجره وبسترى
العالم بظلمته ويجوز ان يكون ماضيا نحو والنهار اذا تجلى اذا انكشف والماضى يكون بمعنى المضارع بعد اذا **وقوله اذا الرجال بالرجال التقت
اى ان اسم فيه مضمر يفسره الظاهر** اى التفت الرجال بالرجال والمراد بالاستشهاد ما ذكر وهو بعد اذا اسم وهو فاعل فعل مضمر يفسره هذا الظاهر
وهو التقت والتقدير اذا التقت الرجال بالرجال **وفى اذا معنى المجازاة دون اذ الا اذا كفت** يعنى فى اذا معنى المجازاة وليس فى اذ
معنى المجازاة لان الشرط والجزاء يكونان فى الزمان حرف الماضى وانما المستقبل فيكون بكان يجزم واذ لما مضى فلا يستقيم
فيه معنى الشرط والعلم ان قوله وفى اذا معنى المجازاة ولم يقل اذا للمجازاة اشارة الى نكتة وهى ان فى اذا معنى المجازاة وليس للمجازاة
كان يعنى يجاز ان اذا يكون له جملة شرطية وجملة جزائية كان لكن لا يجزم الشرط والجزاء كان ان الشرط والجزاء لان الشرط والجزاء
هو الذى لا يتحقق وقوعه بل يحتمل وقوعه وعدم وقوعه وحيث يحتمل ان يوجد هذا المعنى بخلاف اذا يدخل على ما تحقق وقوعه
قال الله تعالى اذا الشمس كورت ولم يقل ان الشمس كورت لان تكوير الشمس متيقن وتكوير الشمس ازالة نورها ولهذا جاز ان يقال اذا
احمر البسر فاتنى ولم يجز ان يقال ان احمر البسر لان احمرار البسر متحقق قوله اذا كفت يعنى لفظ اذ لم يكن فيها معنى المجازاة الا اذا دخلت
عليها ما صير اذ ما مع حيث حيثما للمجازاة لان انقلبت معناها من الماضى الى المستقبل بدخول ما عليها فصار زمانها مبهما كما هو زمان
الشرط واراد بالكف ههنا منعها عن الاسمية ومنعها عن الاضافة قال ابو سعيد فالمجازات بعد دخول ما عليها وهى بشرط كقول العباس
بن مرداس **اذ ما دخلت على الرسول فقل له حقا عليك اذا اطمأن المجلس** والبيت الثانى يا خير من ركب المطى ومن مشى فوق التراب اذا
تعد الانفس ما قاله العباس فى مدح النبى صلى الله عليه وسلم وختم الحمد والشكر بالبيت

الاستقبال الا ان معنى (margin)

بالكف (margin)

تعد الانفس الحالق اى سكن نحو العباس بن مرداس السلمى اذا دخل على سيد العالمين محمد صلى الله عليه وسلم جاعلا له الى
اقسم عليك ان تقول له اذا كنت جالسا يا خير من ركب المطى الى اخره قوله يا خير من ركب المطى مفعول فقل له المطى المركب
يعنى انت خير الفارسين وخير الماشين الانفس جمع النفس بسكون الفاء يعنى اذا انت انفس العالمين فانت خيرهم والمراد
بالاستشهاد دخول الفاء فى قوله فقل له فى جواب اذ ما لان لفظ اذ اذا دخلت عليها ما تصير كلمة من كلمات الشرط **وقد تقع
للمفاجأة كقولك بينا زيد قائم اذ جاء عمرو وبينما نحن كذلك كما اذا فلان قد طلع علينا وخرجت فاذا زيد بالباب** فقد يقع اذ
واذا للمفاجأة ويقع اذ بعد جملة فعلية واسمية لغير المفاجأة ويقع اذا الا بعد الجملة الاسمية لانه لم يكن هنا اذا الشرطية حتى يقتضى
الفعل والعامل فى اذا واذا المفاجأة لم يكن الفعل المتقدم لانه يقع الفاء بين اذا واذا وبين الفعل المتقدم فلو كان الفعل
المتقدم عاملا فيهما لم يقع الفاء بين العامل والمعمول بل العامل فيهما معنى المفاجأة وهو غير ملفوظ فقولك خرجت فاذا زيد معه
خرجت ففاجأنى فى ذلك الوقت زيد بقيام معلوم ففاجأنى يعمل فى اذا والحلت فى الفاء قيل هذه الفاء زائدة والفاء للتعقيب
اى عقيب خروجى ففاجأنى حضور زيد بالباب **قال الكسائى بما زيد الا قيل سيدا اذا انه عبد القفا واللهازم** اى قال الكرخى
ظننت ان زيدا سيدا كما يقول الناس فظهر انه ليس بسيد بل هو عبد القفا واللهازم خلف الرأس واللهازم جمع لهزمة وهى
اللحم الذى يكون تحت الاسنان وتعرك اللهزم يعنى بقول عبد القفا واللهازم انه لئيم ويستعمل العبد بمعنى اللئيم يعنى لئيم قفاه و
ثمه لضرب الناس على قفاه للذل وقفه لهم لها معنى انه عبد البطن واما انه انما يتكلم الا بالفحش من الشتم والمراد بالاستشهاد
بيان يجرى لفظة اذا للمفاجأة فى الشعر **وكان الاصمعى لا يستفصح الا طرحها فى جواب بينا وبينما** الاستفصاح وجدان
الشئ فصيحا يعنى لا يجد الكلام لا يعده فصيحا اذا كان المفاجأة ان قال وادعى استقلال المعترض ان يجيء زيد
لا قائم فيها يجلس بان الفصيح اسقاطها والجميع حسنة الا ترى الكى يقول ان تكرمنى اذا انا اكرمك فان تكرمنى اكرمك و
انشد سيبويه ومن شاء بعد انا لم يعلق ولقيته وزناد الراعى رفعيا اى متكلم معلق منصوب على الحال الوفضة شئ من ادم شبه جعبة
وروى معلق سكرة الغربة الصغيرة الزناد جمع زند وهما يضرب ليخرج منها النار يعنى الزمان الذى يتكلم انا على حال
العيش والمراد بالاستشهاد حذف اذا التى هى المفاجأة بعد بينا دليلا على ان المختار حذف اذا التى هى المفاجأة فى جواب
بين والالف فى بينا ابيه حصلت من اشباع فتحة النون **والاصل** يعنى الاصل اصح هذا البيت والمثال كثير
لهذا البيت **ويجاب الشرط بها كما يجاب بالفاء قال الله تعالى وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم اذا هم يقنطون** يعنى
لفظة اذا تقوم مقام الفاء يقول فى جواب الشرط ان تاتنى اذا انا اكرمك فكانك قلت ان تاتنى فانا اكرمك وقوله
اذا هم يقنطون تقديره فهم يقنطون والحاصل ان اذا يكون على ثلاثة انواع احدها ان يكون فيه معنى الشرط ويقع بعده
جملة شرطية وجزائية والثانى ان يكون المفاجأة والثالث ان يقوم مقام الفاء فى جواب الشرط **فصل ومنها لدى ولدن يفصل
بينهما بين عند انك تقول عندى كذا لما كان فى ملكك حضرك او غاب عنك ولدى لما لا يتجاوز حضرتك** يعنى معنى
لدى يكون بمعنى عند الا ان بينهما فرقا فى ان عند يستعمل فى ملك الرجل سواء كان حاضرا فى مجلسه او غائبا عنه ولدى لا يستعمل الا فى مجلسه
والملك فكلما يستعمل فيما فى مجلسه وعند يستعمل فيما فى حكمه سواء كان او بعيدا **ومنها لدن لغات لدن** بفتح اللام وضم الدال وسكون النون
يعنى الثانية لدن بضم اللام وسكون الدال وسكون النون **ولدُنْ** يعنى الثالثة لدن بفتح الدال وسكون النون **ولدُ بحذف نونها** يعنى الرابعة
لدُ بضم الدال من غير حرف بعدها **ولَدْ ولُدْ بالكسر لالتقاء الساكنين** يعنى الخامسة لدن بفتح اللام وسكون الدال **ولدى**
بحرف بعدها يعنى السابعة لد بفتح اللام وسكون الدال والثامنة لد بضم اللام وسكون الدال وهذه اللغات الثمانية كما كل واحد
منها لغة على راسها ومعناها واحد واما اصل جميعها الدال منقلبة بالالف نونا فى بعض المواضع وغيرت النون والدال الا المكان

او التحريك او الحرف واما اصل حيهل الذي بالنون فقلبت النون الفا فقيل لها وغيرت الالف والنون كما ذكر لكن ذكره تحتمل
وعلة البناء في لدن ولدا ولدى انها حرفان ثانيهما ساكن ولم يكن في الاسماء المتمكنة على هذه الصيغة فاشبه الحروف كمن بكسر الميم
مع سكون الفاء وحمل لدا ولدى وغيرهما من هذه الالفاظ الثمانية على لدن لان بعضها من بعض والذي لم يحجب حمل الكل على لد
في البناء لانه هو الاصل بكل هذه اللغات الثمانية واحدة في الاصل وحكمها ان يجر بها على الاضافة كقوله تعالى من لدن حكيم عليم
وقد نصبت العرب بها غدوة خاصة يعني هذه اللغات الثمانية لا يكون الا مضافة الى ما بعدها الا لفظة لدن فانها تضاف الى ما
بعدها الا اذا كانت ما بعدها لفظة غدوة فانه اذا كانت بعدها لفظة غدوة فانهم ينصبونها انما تنصب لدن غدوة
لان لدن قد يكون بالنون وقد يحذف منها النون فيقول لدفا فشبهت راقود خلا وباقي الى اخر هذا الفصل قال لدن غدوة
حتى الا ذنابها انبية منقوص من الظل قالص الا ذنابها يعني صنف واتصل تحتها الى عن الناقة القالص والمنقوص الظل
الذي نقص في وقت الزوال الى … قالص … والتقدير … منقوص قالص من الظل يعني من زمان اول النهار
الى ان نقص الظل حتى لم … الناقة … عند … الناقة ولم … تشبيها لنونها بالتنوين لما …
تنزع عنها وتثبت يعني انما نصبوا غدوة بلدن لما … نون لدن بالتنوين في راقود خلا فاذا قلت عندي راقود بالتنوين
نصبت خلا واذا حذفت التنوين جررت خلا فكذلك لدن تنصب غدوة بكون نونها يشبه التنوين في راقود وشبهه ووجه
… انهما ان نون لدن … وشبهه فصل ومنها الان وهو الزمان الذي
يقع فيه كلام المتكلم وهو معتقب اول احواله الالف واللام وهو علة بنائها الآن مبنية على الفتح وعلة بنائها انها وضعت
اول ما وضعت بالالف واللام فاشبه الحروف من الذي وضعت على حالة واحدة واما الاسماء … يكون اول نكرة ثم تدخل عليها الالف
واللام قيل اصله اوان فقلبت الواو الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها فاجتمعت الفان … وهي علة
بنائها وهي ضمير مونث … الالف واللام علة بنائها ومتى وايان وهما يتضمنان معنى حرف الاستفهام
ومعنى الشرط تقول متى كان كذلك ومتى ياتي الركب وايان كنت وايان تجلس اجلس يعني متى وايان يجيئان للاستفهام ويجيئان
للشرط والجزاء كلاهما مبنيان وحركت النون في ايان لسكونها وسكون الياء وفتحت لخفة الفتح فان قيل لم حركت النون ولم تحرك
الياء قلت لعلتين احداهما انها لو حركت الياء ولم تحرك النون لقلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها وحينئذ يجتمع ساكنان
الالف والنون والعلة الثانية ان التحريك بالحروف الصحيح اولى لانها اقوى وعلة بنائهما شابهتهما حرف الاستفهام والشرط ومتى
سوال عن الزمان واين سوال عن المكان قيل متى كان اصلها ما ثانيا ما للاستفهام وتا مونث … حذفت الالف …
… متى ويفصل بينهما ان المزيد فيه ايهاما يعني … على متى … متى …
… معناهما يعني زمان متى … والفصل بينهما ان متى
للوقت المبهم وايان للمعين يعني متى وايان … الزمان مشترك ولكن بينهما فرق وهو ان متى تستعمل في الزمان
المبهم وايان تستعمل في الزمان المعلوم تقول متى جاء زيد … فزمان مجيء زيد مبهم ولا يعلم يقينا …
وقت … واما اذا طلعت الشمس فطلوع الشمس معلوم باليقين فلو قلت … طلعت الشمس لا يجوز ان متى
لا تستعمل في الزمان المعلوم وايان بمعنى متى اذا استفهم بها يعني ايان مثل متى اذا كان متى للاستفهام عن الزمان ويجيء
للشرط وايان مبنية وانما حركت نونها لسكونها وسكون الالف قبلها وفتحت لان الفتح اخف الحركات وايان اصله اي اوان
حذفت الهمزة التي قبلها وحذفت الالف الثانية من اوان فبقيت … قلبت الواو ياء لان الواو والياء اذا
اجتمعتا وسبقت الاولى بالسكون قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء فصار ايان ومنها … جئت

معنى حين اعلم ان لما يكون على اربعة اوجه احدها ان يكون ظرف زمان بمعنى حين وذلك اذا دخل على فعل ماض والثاني
ان يكون نفيا وذلك اذا دخل على فعل مضارع ويجزم الفعل المضارع نحو لما يركب زيد والثالث ان يكون بمعنى الا كقوله تعالى
ان كل نفس لما عليها حافظ والرابع ان يكون بتشديد لم بمعنى جمع كقولك … لما ومنها امس وهي متضمنة معنى
لام التعريف مبنية على الكسر عند الحجازيين يعني امس من ظروف الزمان وهي مبنية لانها متضمنة للالف واللام
يعني امس معرفة والمعرفة انما يكون بالالف واللام فما هو اسم الجنس وليس ههنا الالف واللام فلما كانت معرفة علمنا
ان الالف واللام مقدرتان فيه وحركت السين بالكسر لالتقاء الساكنين وبنو تميم يعربونها اعراب غير المنصرف
معرب غير منصرف … معدول … يعني عند بني تميم امس
الالف واللام … كان اصله ان يكون بالالف واللام حتى يكون معرفة فلما كان معرفة بغير
الالف واللام … فيقولون ذهب امس بما فيه … يعني يرفعونه في حال الرفع بلا تنوين وينصبونه
في حال النصب ايضا بلا تنوين ويجرونه في حال الجر … غير منصرف عندهم قال لقد رايت عجبا مذ امسا عجائزا مثل السعالي
خمسا السعالي جمع السعلاة وهي الغول … على … والشعر … السعالي …
والمراد بالاستشهاد ان … امسا … مجرور … غير المنصرف … الالف واللام في … الشعر …
على مذهب بني تميم واذا اضيف امس او دخل عليه الالف واللام صار معربا عند اهل الحجاز وبني تميم جميعا تقول مضى امسك
ومضى الامس بالرفع … امسك … الامس بالنصب … من امسك … الامس وقط وعوض وهما لنفي
الماضي والاستقبال على سبيل الاستغراق تقول ما رايته قط ولا افعله عوض ولا يستعملان الا في موضع النفي قوله وهما لنفي الزمان
الماضي والاستقبال يعني قط للزمان الماضي ولا يستعمل في زمان المستقبل وعوض يعني … مهملة …
… الزمان المستقبل ولا يستعمل في الزمان الماضي ويقع قط بعد الفعل الماضي وعوض بعد الفعل
المستقبل … تقول ما فارقته قط ولا افارقك عوض وفي قط … لغات احداها قط بفتح القاف
وضم الطاء وتشديدها والثانية بضم القاف والطاء وتشديدها والثالثة بفتح القاف وضم الطاء وتخفيفها والرابعة
ضم القاف والطاء وتخفيفها وعلة بنائها … قط مستغرق الزمان الماضي وعوض يستغرق الزمان المستقبل
فكانا متضمنين كان الاستغراق للالف واللام … المضاف … التقدير … ما رايته …
قط تقديره ما … الزمان الماضي … عوض … الزمان المستقبل … من مضاف وما
بعدها مضاف اليه فلذلك … الزمان الماضي … الزمان المستقبل … التقدير … هذه
قبل وبعد … على الضم كقبل وبعد قال … عوض لا نتفرق
قبل هذا البيت لعمري لقد لاحت عيون كثيرة الى ضوء نار في اليفاع تحرق تشب لمقرورين يصطليانها وبات على النار
الندى والمحلق … هذا انه كان رجل من بني عكاظ اسمه المحلق بتشديد اللام واسم امه حنتم بنت
شداد … وكان رجلا فقيرا وله بنات كثيرة … فخرج المحلق من بين قومه ونزل في
موضع خال … الاعشى … فراى نار المحلق … وكان المحلق … عنده …
… الاعشى … الحاجة …
… ولما وصل الاعشى الى بني عكاظ
مدح المحلق بقصيدة … هذه الابيات … الموضع المرتفع يعني …
… الاعشى … الى … وهو … يصطليانها اي

يصطليان بنار الرأي يعني ضعيفين وثنى الضمير في مقرورين ويصطليانها والمراد الجمع الذي هو العفاة والمحلق هذا
الرجل الرضيع الطفل الذي يرضع اللبن رضيعي لبان ثدي أم يعني المحلق والندى أي الكرم تحالفا ألا يتفرقا
أي تحالفا بأسحم داج أي باسم أسحم داج وهو أبو قوم المحلق وعوض بأسعرف أو حلف الندى لا ينفصل عن المحلق
عوض أي أبدا والمراد بالاستشهاد إنما استعمل عوض في الفعل المستقبل وفي النفي وقد حكى قطرب ضم القاف وحكى ضمه
الطاء وعوض مضمومه أراد بقوله حقيقة الطاء ضم الطاء مع التخفيف والخلاف في ضم الطاء وأما الخلاف في حقيقة
يعني بتخفيف الطاء وتشديدها وفتح القاف وضمها كما ذكرنا قبل هذا أقول وعوض مضمومه أي ويحكى عوض مضمومه
الضاد مثل قبل إلا أن فتح الضاد أفصح من ضمها وقيل الضم أفصح فصل وكيف جار مجرى الظروف ومعناها السؤال عن الحال
نحو كيف زيد أي على أي حال هو اعلم أن أبا سعيد قال الدليل على أن كيف اسم وليس بظرف أن حروف الجر تدخل على
الظروف ولا تدخل على كيف وقد نقل البعض على كيف مع الأحمر يعني الجمهور وانظر إلى كيف تصنع وهذا شاذ
المعروف امتناع دخول حرف الجر على كيف وقد اختصت كيف بأشياء ليست في نظائرها من الاستفهامات أحدها
عدم دخول حرف الجر عليها والثاني أنه لا يعود إليها ضمير فلا تقول كيف ضربته كما تقول من ضربته وإن قلت زيد كيف ضربته
جاز لأن الضمير يعود إلى زيد لا إلى كيف الثالث أنها لا تكون مخبرا عنها فلا تقول كيف زيد على أن كيف مبتدأ بل زيد مبتدأ ولا تقول
كيف في الدار على أن كيف مبتدأ والرابع أن جواب كيف يلزم أن يكون نكرة فإذا قال كيف فعل صالح ولا يجوز أن تقول الصالح أورد
هذا كله أبو سعيد فإن قيل بأي شيء تعرف أن كيف اسم وليس بفعل أو حرف قيل لم يجز حرف لأن الحرف مع الاسم لا يكون كلاما
تاما إلا في باب النداء وكيف مع اسم آخر يكون كلاما نحو كيف زيد فقد ثبت بهذا أنها ليست بحرف وليس بفعل أيضا لأن كيف
ليس متغيرا بزمان متغير كالفعل فإذا لم يكن كيف فعلا ولا حرفا تعين أن يكون اسما ووجه مشابهة كيف للظروف أن كيف سؤال
عن الحال كما أن أين سؤال عن المكان ومتى سؤال عن الزمان على قياس الأدوات أي كيف أين ومتى ولما جاز دخول الجر على أين ومتى ولم يجز
على كيف قال أبو سعيد عن هذا جوابا وهو أنك تقول أين زيد وكأنك قلت في السوق أم في المسجد فلما جاز دخول حرف الجر في السوق
والمسجد وغيرهما من الأمكنة فلا يعجب في أين وتقول متى الخروج وكأنك قلت أفي يوم الجمعة الخروج أم في يوم السبت فلما جاز
دخول حرف الجر في يوم الجمعة والسبت وغيرهما من الأزمنة فلذلك يجوز في متى ولما قلت كيف زيد وكأنك قلت أصحيح أم سقيم ولا
يجوز دخول حرف الجر على صحيح وسقيم وغيرهما من الأحوال فلا تقول أبصحيح أم سقيم بل تقول أصحيح أم سقيم فلذلك لا يجوز دخول حرف الجر
على كيف وعلة بناء كيف تضمنها معنى الاستفهام وحركة الفاء ولم تحرك الياء قلنا العلتين جميعا إنما حرك لئلا يلتقي الساكنان
الفاء والياء وانفتاح ما قبلها وحسد يجتمع ساكنان الياء والفاء والعلة الثانية أن الحركة للحرف الصحيح أولى لأنها أقوى
ومن معناها أنى يعني أن معنى أنى كمعنى كيف لأنها سؤال عن حال قال الله تعالى فأتوا حرثكم أنى شئتم يعني من أين وكم موضع
تحرثون فيه حصل الولد لا منه وكم كيف جهة لكم فأما محل لكم دخول المرأة في أي وقت شئتم إلا في حال الحيض والنفاس قيل
أنهما بمعنى الحال يعني في أي حال شئتم فأنها أو قلعتا أو كان الحق في أي مكان شئتم في البيت والصفة والحضر والسفر
وقال الكميت أنى ومن أين آبك الطرب من حيث لا صبوة ولا ريب أي من أين عرضك أيضا الطرب أي رجع معنى كيف ومن
أين رجع إليك الطرب ولم يكن عشق وحاجة إلى الفسق من غلبة الكبر والضعف إلا أنهم جازوا بأنى دون كيف
يعني شبه أنى بكيف في المعنى ولكن بينهما فرق وبيانه أنى يأتي للمجازاة وكيف لا يأتي للمجازاة تقول أنى يكن أكن الشرط
والجزاء كيف تصنع أصنع بالجزم والمجزوم أنى دون كيف كان أنى يأتي بمعنى كيف نحو أين فيهما أصلها أين جزم الشرط
والجزاء وأما المجازاة في المجازاة ولم يكن كيف المجازاة لأنك إذا قلت أين يكن زيد أبه تكلفه أن يأتي مكانه حيث ما كان صحيح

هذا الشرط وإذا قلت كيف يكن زيد إلى آخره يمكنك أن تكون متنقلا في جميع الأحوال والصفات قال لبيد فإن تسألينا كيف نحن فإننا
تلتبس بها الكلام كيفما تحت رجلها رجل شاجر بسبب إنشاد هذا الشعر أنه على لبيد أسعد بن علم أي مات جماعة لحار لبيد فغضب
لبيد وأنشد قصيدة من جملتها هذا البيت الضمير في أنها وبها يعود إلى الداهية والواقعة تلتبس أي تختلط بكلام
كيفما أي كلام من كيفما كالداهية أي قدامها وخلفها شاجر أي مضطرب ومتفرق تحت رجلها وأنى هذا المعنى كيف حيث
فعلت فعلا تخلص بتنسمه من جانبه مهلك كيف ما تمالك أحمد منهم من قدامها وأي أحد منهم من خلفها هلك بعض هلاك
من قدامها ومن خلفها ومن تحت رجلها وأنت تجد هذا الفعل إذا تمشي فكأنه تمشي على الأرض رجوع يدخل فيها رجل
هذا معنى كلام كيفما شاجر تحت رجلها وحكى قطرب عن بعض العرب انظر إلى كيف تصنع يعني قد جاء دخول الجار إلى كيف
وقد قلنا أنه شاذ والمركبات على ضربين ضرب يقتضي تركيبه أن يبنى الاسمان معا وضرب يقتضي تركيبه إنشاء أول
منهما فالضرب الأول نحو العشر ومع ما نيف عليها يقتضي بفتح النون وتشديد الياء إذا زاد على عشرة ولم يبلغ عشرين
والنيف اسم ذلك العدد الزائد يعني أحد عشر إلى تسعة عشر كلا اللفظين مبني على الفتح أما علة بناء اللفظ الأول فلأن اللفظ
الأول كالاسمين صار كاسم واحد بالتركيب فالأصل أحد عشر كالقائم جعفر وكالحاء من طلحة فلا أن القائم جعفر والحاء
من طلحة مبنية فكذلك الأصل أحد عشر وأما علة بناء العشر فلأنها متضمنة للحرف وهي الواو لأن تقدير أحد عشر وقيل
علينا كلا اللفظين متضمنا الواو وأما بنيا على الحركة لأن البنا فيهما عارض فبنيا على الحركة لتدل الحركة على بعض فيه ما خلاف
مبني بالأصل وأما فتح لأن الفتح أخف الحركات توالي بأن بحث العدد في الأعداد وفي بعض النسخ الاثنا عشر فهذا اللفظ ليس
في بعض النسخ ويكون صحيح في المعنى ومعناه كلا اللفظين من أحد عشر إلى تسعة عشر مبني إلا اللفظ اثنا من اثني عشر فإنه معرب
وباقي بحثه في الأعداد ووقعوا في حيص بيص بفتح الحاء والصاد المهملتين وبيص بفتح الباء والصاد المهملة ومعناهما الضيق
والعسر يعني وقع القوم في شدة عظيمة وعلة بناء اللفظين ما ذكر في أحد عشر وكذلك هذه الألفاظ المذكورة بعد هذا من
لقيته كفة كفة الكف المنع ومعناه مبين الوقعان موضع الحال أي لقيته بحيث وجهي ووجهه حتى كان كفه في كف
وكفي في كفه ومنه وصحرة بحرة يعني بفتح الصاد والحاء المهملتين وبحرة بالحاء المهملة ومعناهما لقيته بحيث ليس بيني وبينه
ساتر وهو جاري بيت بيت يعني بيته ملاصق لبيتي ووقع بين بين أي وقع ذلك بين هذا وبين هذا أي بين المنزلين أو بين الصحيح
والسقيم وما أشبه ذلك من الصفات ويقال هذا الشيء بين بين أي بين الجيد والرديء فإنك صباح مساء يعني آتيك صباحا
ومساء أي وقت الصباح والمساء ويوم يوم يعني آتيك يوما فيوما بعد يوم من غير أن يقع بينهما فاصلة وتفرقوا شغر بغر
وشذر مذر وخذع مذع يعني معنى الشغر التفرق يعني تفرقوا تفرقا لا اجتماع لهم وشغر من شغر الكلب رجله أي رفعها
ليبول والبغر العطش الذي لا يروى معه الرجل كأنه بعيد ومتفرق من الماء وهو الشرب بفتح الخاء وشذر مذر بالذال
المعجمة التفرق وكذلك الخذع والمذع بالخاء والذال المعجمتين وبالعين المهملة والتقدير تفرقوا شغرا وبغرا منصوبان على الحال ثم
بنيا لما ذكرنا وكذلك الألفاظ الباقية وتركوا البلاد حيث بيث وحاث باث يعني حيث حيث وحوث بوث وحاث
باث معناها السوق يعني تركوا البلاد وذهبوا متفرقين وكلها مبنية والتقدير تركوا البلاد حثا وبثا وهما منصوبان
على الحال ومنه الخاز باز يعني خاز بالخاء المعجمة وبالزاي المعجمة في اللفظين وعدد فيها الخمسة عشر وتحرك بها الثلاثة الكلمة
بالألف والزاي ومعناها واحد وهو اسم الذباب وقيل اسم صوته وقيل داء يأخذ الإبل في أفواهها وفي الحلق والضرب الثاني
نحو قولهم بعلبك هذا وحضرموت ومعد يكرب يعني قيل المركب ضربان ضرب كان فيه اللفظان مبنيين وهذا هو الضرب الثاني ومثاله الضرب
اللفظ الأول مبني على الفتح لأنه كبعض الكلمة واللفظ الثاني معرب منصرف إن كان نكرة وغير منصرف إن كان معرفة للتعريف و

والتركيب والعلمان بادي بدي وايدي سبا كان واحد منهما مضاف على الحقيقة وما بعده مضاف اليه الا انهما لما اوليا الاعراب عن هذه
الصيغة شبهوهما بالمبنيات واوردهما المصنف في هذا الفصل وبادي في بادي بدي بان يكون مهموزا منصوبا على الحال ولكن قلبت
الهمزة ياء واسكنت اليا للتخفيف واما المضاف اليه بادي فقولان في قول كان اصله بدي على وزن فعيل بحذف همزته معنى
من بيانه والقول الثاني بدا على وزن صباح بحذف همزته معنى بدا على وزن عسى وايدي اصله ايدي بنصب اليا
لانه حال ولكن اسكنت اليا للتخفيف وسبا مضاف اليه وبالجملة هذين اللفظين اعني بادي بدي وايدي سبا **وذهبوا ايدي**
سبا معنى مجموع هذين اللفظين اعني تفرقوا تفرقا مثل تفرق اهل سبا وسبا اسم قوم كانوا كثير الاشجار والانواع النعم فلما
كفروا خرب الله بلادهم بان قطع سدهم حتى تفرقوا في بلادهم وبياتهم وتفرقوا في [illegible] وسبا مهموز اللام فقلبت
همزته الفا وهو معرفة واقع موقع الحال لان معناه متفرقين وقد وقع في القران لقد كان لسبا في مسكنهم منع صرفه على انه
غير منصرف على انه اسم البقعة او القبيلة لكونه معرفة ومؤنثا ولسبا [illegible] على انه منصرف على انه اسم البلد او الحي
او القوم **ونحو معديكرب وبعلبك** وهو مبني حتمها وبحث غير المنصرف **وقالي قلا** كان اصله قالي بفتح اليا فاسكنت اليا تخفيفا
واصله قلى بحركة اليا وفتح اللام فقلبت اليا الفا وهو غير منصرف للتعريف والتركيب وان قالي قلا اسم موضع **فصل والكناية**
تصل بين الضمير اسما متصلا ثانية معنى حرف من كثرة الوجود على انهما فيهما معا اما اول فلانه يقول مبني لصدر الكلمة
من عجزها واما الثاني فلانه متضمن معنى الحرف ونحو لا ثانية من الصمير غريب وغير صحيح بين قبا ضابطا بالذي يعرف به النوع الذي
بني لفظاه والنوع الذي بني لفظه الاول وحده دون الثاني ان ما كان لفظه الثاني متضمنا لواو العطف فهو النوع الذي كلا اللفظين مبني
اما اللفظ الاول فلانه كبعض الاسم واما اللفظ الثاني فلتضمنه واو العطف وما كان لفظه الثاني غير متضمن لواو العطف فهو النوع
الذي بني لفظه الاول واعرب الثاني كما مر بيانه فقيل يا شيخ بعرف ما كان متضمنا لواو العطف وما لم يكن متضمنا لواو العطف
معمول لكل لفظين ركبا فانظر فان اريد بكل واحد من لفظيه معنى كخمسة عشر فانه اريد بخمسة عدد وبعشرة ايضا عدد فهو متضمن
لواو العطف وان اريد بكلا المعطين معنى واحد فهو غير متضمن لواو العطف نحو بادي بدي واشباهه فانه لم يرد بكلا اللفظين الا
الحالية ولا ابتدا الفعل قوله شطر الشطر النصف شطره اي صفا صدر الكلمة اي اولها الكلمة من عجزها اي من اخرها من
الصمير اي من ضمير واو العطف **فصل والاصل في العدد المتضمن على العشرة ان تعطف على الاول فيقال ثلثة وعشرون فرج**
الاسمان جنسا واحدا وبنيا لوجوب العلتين المتضمن بضم الميم وكسر اليا وتميزها العدد الذي يدخل العشرة ما لم يبلغ عشرين
مقصود هذا الكلام بيان ان واو العطف في احد عشر الى تسعة عشر مقدر وقوله لوجود العلتين يعني وجدت علة في
الاسم الاول وهي انه كبعض الاسم فبني لهذه العلة ووجدت علة في الاسم الثاني وهو انه متضمن لواو العطف فبني لهذه العلة **ومن**
العرب من يسكن العين فيقول احد عشر احترازا من توالي المتحركات وكل ما جرى من التوابع والاضافة لازال بالبناء في
نقول احد عشر والحادي عشر الى التسعة عشر والتاسع عشر وهو احد عشرك وتسعة عشرك وكان يعرب الجنس في
الاعراب اذا اضافه وقد استثنى ذلك سيبويه وان سمي رجل بخمسة عشر كان فيه لغة الاعراب والبناء على الفتح قوله احد عشر يعني
سكن العين للتخفيف لانه لو لم تسكن العين لتوالت الحركات كثيرة وهو ابو جعفر وهو من القرا العشر وان عن اي لسكان اثنا
واحد عشر حتى كان العدد مذكرا لما كان لسكون العين وقوله اخلا بضم الباء وكسر الخاء المعجمة اي ابطلوا والبطلان
التركيب في التركيب باق مع الالف واللام ومع الاضافة على حاله وقوله والحادي عشر يعني احد عشر والحادي عشر بقول
في التركيب وكذلك الثاني عشر والثالث عشر وثالث عشر الى تسعة عشر والتاسع عشر كل ذلك مبني سواء كان فيه
الالف واللام او الاضافة واستثنى ذلك سيبويه اي عده رذيلا اي ضعيفا بعيدا عن القياس لانه انما صار مبنيا لتضمنه

واو العطف

واو العطف وهذا المضمر الزايل بالاضافة وقوله وان سمي رجل بخمسة عشر كان فيه الرفع ولم ابقا على الفتح اراد بالرفع الاعراب
يعني فان جعل عشر مركبا علما لرجل جاز ان يجعل معربا وهو المختار لان واو العطف لعلم غير مراده وجاز ان يترك مبنيا
على الفتح نظرا الى لفظ التركيب **وكذلك كل اسمين جعلا واحدا كحيص وبيص اي في فتنة تموج اهلها منعقدين وصاحب بين**
كان من الاصل احد عشر واشباهها احد وعشر فلما في حيص بيص الاصل صه الياقعة التعدي ومعنى حيص بيص **وفي قوله**
كفة كفة اي كسبة كفة من الاول وكفة من الملقي الى الكل ولقيته صباح مسا وصل الملاقاة في الصباح او غدايه بين واو العطف
هنا ايضا مقدر اي كفة وكفة من الاول في وكفة من الملقي بتشديد الياء وهو المفعول لانه كل واحد من المتلاقيين يكف احدهما صاحبه
من مجاوزته قوله وصل التلاق في اي في ابتدا التلاقي كما قيل **و صحيح الحرة اي خير صحيح ومحرة اما الحاف والشابع و**
مسترجع ودل عليه كان اصل صحيح صحيح وحرة بواو العطف فلما حرف الواو وركبا اسما صار مبنيين ويذوب منه
وحذف نونه للاضافة ومحله نصب على الحال **ويقال خرجته الحرة محرة صحيح بحرة** صحيح وهنا مبنيا كما تقدم ومراد المصنف
الحرة الحرة صحيح بحرة لا يعرف صحيح بحرة وهي الحرة الحرة صحيح بحرة اي الحرة بلا شك لاجل معاينته ويقين **وهو جاري بيت بيت**
اي ملاصقا يعني اخترنا لفظا من هذين اللفظين حتى جعل اللفظ لفظا واحدا زال اليا وضبطنا كلما فنونهما بينة
ثلثة الفاظ متواتية تقيل فالحريرها ... المتصل **وقد حكي تفرقوا شغر بغر وهو جاري بيت بيت اي جاري ملاصقا**
يعني حكي تفرقوا وهو جاري هنا الى سبب الظهار الفظا الى الجار وفي كلام العرب اظهار حرف الجر بين متين فلما قالوا احد علمنا
انهما متضمنان لحرف الجر فبنيا لتضمنهما حرف الجر **ووقع بين حيص بيص** يعني جاء في كلام العرب ووقع بين هذا وسر هذا بواو
العطف فلما جاء بواو العطف مانظا علمنا ان قولهم ووقعوا بين حيص بيص مقدر بين وبين فلما حذفت واو العطف بين اللفظين
على الفتح **قال عبيد نحمي حقيقتنا وبعض القوم يسقط بين بينا** والشاعر عبيد بن الابرص يعني نحن نحفظ اولادنا وقاربنا و
حليلتنا نحوتنا وشجاعتنا وبعض الناس يسقط بين بينا الجوهري يعني هذا سقط ضعيفا بين معتدبه ولعل مراد الشاعر ان
القبايل كانوا [illegible] بين ضعف وقوة وليس كلهم قويا يحمي ويدفع الاعدا عن انفسهم والمراد بالاستشهاد جعل
بين بين مبنيين لتضمنهما الواو كما ان بين الشعر **واتيته صباح مساء وبعيد وعيدا اي كل صباح ومساء وكل يوم فيجاء**
الملاوي صباحا ومساء مقدرها واذا جا بعيدها وبعلم ان الواو فيهما مقدر كما تقدم في مواضع كثيرة **وتفرقوا شغر بغر**
متفرقين في البلاد منعهين من اشغرت على صيغة اذا فشت وانتشرت ونحو البرد ... هاج المطر هابجيت اي صغر يب
متغير ضعيف اي انه فتستاعلى قدمت من مطا فيشو احاط الشي وانتشر الحدها المراد هنا التفرق قوله ونعز النجم
المطر هاج يهيج اذا ارتفع الغبار وقام الرجل من موضعه ونافي المطر للتعبيه والنجم قيل هو الثريا وقيل كل نجم يبرز المطر
عند طلوعه يزعم العرب وقال اذا ذكر النجم التنيه ونجم النجم معنا انشأ المطر وآثاره من موضعه وانزله الى الارض ومعنى الجميع
من انشاره **قال الحجاج يعني نجم حاج بل اقالوا** الجوع الريحة الشديدة من المطر هاج اي ظهر انكر اي ترابها منصوب على المصدر
اي بالطرف وما اشبه ذلك وعامله في البيت المتقدم اي دفعة مطر ظاهر يظهر بنجم وذكر المطر ظهر في الليل فيراعك ما عنه
وشذر مذر وخذع مذع فيعطيه التفرق والشدر والميم بدل من الباء التبذير التفريق وتبذر كان اصله بذر بالباء وهو التفرق
فقلبت الباء ميما لقرب مخرجيهما **وخذع مذع اي منقطعين** من القطع ومن هنا لا تعتمد الى الكنا يعني اسم الفرج
التقطيع وقصيرة الشي قطعا والاختلاف بين القوم يفشي اي ويجرى اي يعرف والمراد بكل ذلك التفرق **وحيثا وحيثا**
من قولهم سبحث وسبثبث اي بتحث وسببها يستحيث بالحاء المهملة وسبثبث باليا المنقطه سقطوا وبعد الحاء
والياء المنقطه من تحتها نقطتين وبالثا المنقطه من فوقها ثلث نقط معناهما يستحيث ويستبيه اي بعرف التراب

العطف ~~~

والتاء مع ما بعدها مقدر
وهو الزمن حسن تعرف قبل الكلام

بنائه

مركب

في البناء

يجي

منتشرين من خذع
وهو ~~

عند طلب شيء فيه والمراد من كل ذلك التفرق **فصل في خاز باز سبع لغات وله خمسة معان في اللغات خاز باز** اللغة
الاولى من السبع خاز باز كلاهما بكسر الزاي بلا تنوين وكان أصله الف والزاء ساكنين فكسرت الزاي لان الاصل في تحريك الساكن الكسر
وخاز باز يعني بفتح الزاي فيهما وكانت الزاي ساكنة ففتحتا لان الفتح اخف الحركات **وخاز باز** يعني بفتح الزاء في الاول
وضمها في الثاني تشبيها ببعلبك اذا رفعت بلا تنوين **وخاز باز** يعني بكسر الاول وضم الثاني شبهه بمعدي كرب فكان
يا معدي ساكنة فكذا كان الزاء من خاز ساكنة فحركت بالكسر لالتقاء الساكنين وضمت الزاي من باز كما ضمت الباء من معدي كرب
في حالة الرفع **وخاز باز** بضم الاول وكسر الثاني شبيها ببعلبك على قول من اضاف بعل الى بك **وخازباز لغة سادسة** يعني بكسر الزاء
من خاز وابدال الالف همزة من باز على وزن قاصعاء وهي جحر اليربوع واليربوع الفارة البرية **وخزباز لغة سابعة** ككرطاس يعني
بخاء مكسورة بعدها زاي ساكنة فيصير الجميع على وزن قرطاس وبهذا جعل هذا اللغة يجري عليه جميع الاعراب والخاز والباز في جميع
اللغات السبعة ممتزجان **والمعاني العشب** يعني اما المعاني فاحدها انه نوع من العشب وهو النبات **والخاز باز السنم المجودا** وقيل
هذا البيت رعيتها اكرم عود عودا الصل والصفصل والعضيد والخازباز السنم المجودا بحيث يدعو عامر مسعودا وهذه كلها اشياء
انواع من النبات السنم عودا الى الكرم عودا الى نجرا او هو افضل الاشجار بالرعي ورعيتها اصاهعن انواع من النبات **وذباب يكون في العشب**
يعني المعنى الثاني انه اسم لذباب يكون في العشب **وقال جن الخاز باز به جنونا** والمراد عمرو بن احمر وقيل تقفا
فوقه القلع السواري وجن الخازباز به جنونا تقفا اي سبق فوقه اي فوق ذلك الموضع القلع جمع قلعة بفتح القاف وهو قطعة
سحاب السواري جمع سارية وهي السحابة التي تمطر ليلا حين الخازباز اي صوت الذباب بهذا الموضع جنونا اي تصوت من كثرة العشب
والمراد كثرة نزول المطر بذلك الموضع وكثرة العشب **وصوت الذباب** يعني المعنى الثالث انه صوت الذباب **وداء في اللهازم** يعني المعنى
الرابع انه اسم داء يكون في اللهازم وهي جمع لهزمة بكسر اللام وهي قعر الفم **قال يا خاز باز ارسل اللهازما** يعني يا هذا الداء فارق اللهازم **والسنور**
يعني المعنى الخامس انه اسم للسنور **فصل افعل هذا بادي بدي وبادي بدا اصله بادي بدي وبادي بدا بتخفيف بطرح الهمزة**
والاسكان وانتصابه على الحال ومعناه مبتدئا به قبل كل شيء وله اصل بادي بدئ وبادي بدي فاللفظة الاولى على وزن غازي
بسكون الياء واللفظة الثانية بدئ على وزن سعيد وبدا على وزن صباح وله تخفيف بطرح الهمزة والاسكان اراد بطرح
الهمزة حذف الهمزة من اللفظة الثانية اعني بدي وبدا واراد بالاسكان في اللفظة الاولى فان قلبت همزته ياء واسكنت لبعد
التحريك حصل على صيغتين احدهما بدي بياء ساكنة بعد الدال المكسورة على وزن فعل وانتصابه على الحال اراد ان حال المضاف
اعني بادي نصب على الحال واللفظة الثانية مجرور لانه مضاف اليه كما ذكر **وعن بعضهم بادي بدء** يعني يجوز ان تترك الهمزة على حالها في
اللفظة الاولى والثانية جميعا فتقول بادئ بفتح الهمزة بدئ على وزن سعيد او بدء بفتح الهمزة في اللفظة الاولى وبسكون الدال في
بكسر الهمزة وتنوينها في الثانية **وفي حديث زيد بن ثابت اما بادي بدي فاني احمد الله** كان زيد بن ثابت يقول هذا حين يخطب خطبة فتكلم بهذا
الكلام يعني قبل كل شيء اني احمد الله ومراد المصنف من ايراد هذا الكلام ان زيدا اسقط الهمزة في اللفظة الاولى والثانية **فصل قالوا ذهبوا**
ايدي سبا وايادي سبا اي تفرقوا تفرقهم وتبددهم في البلاد حين ارسل عليهم سيل العرم والايدي كناية عن الابناء والاسرة لانهم في
التقوي والبطش بهم كالايدي اراد بالايدي وكان الايادي الابناء انما سمي الابناء ايادي لان الاب يتقوى بهم ويبطش بهم قوة وبطشا وعونا
للاب وسبا اسم ابي حي القوم وكان اسم ابي سبا عبد شمس بالشين المعجمة والباء المنقوطة ... يعرب بن قحطان
التبدد التفرق العرم اسم ... السيل الى العرم لان السيل جاء من ذلك الوادي ... القرابة والبطش
القوة **فصل في معدي كرب لغتان احدهما التركيب ومنع الصرف والثانية الاضافة فاذا اضيف جاز في المضاف اليه الصرف**
وتركه تقول هذا معدي كرب ومعدي كرب وكذلك قالي قلا وحضرموت ونظايرها العلم ان الياء من معدي كرب ومن

فالقلا

بج

ومن قال ساكنان على كل حال التعريف في هذه الالفاظ واشباهها مما كان المراد من اللفظين معنى واحد المركب في الاضافة
... انها جعلت معدي ومن قال ساكنين مع اللفظ ومع التقدير وجعلت كرب ... معربا غير منصرف وقلما انه
على كل حال في اللفظ الا في الناصب لا يعمل الحركة وجعل بعل وحضر مبنيين على الفتح وجعلت بك وموت معربين غير منصرفين في هذا
التركيب اما اذا اضفت الاسم الاول الى الثاني كانت الياء من معدي ومن قالي ساكنة مع اللفظ ومع التقدير
وجعلت بعل وحضر مبنيين مع اللفظ والتقدير وجعلت المضاف اليه معربا منصرفا ان اردت ... او يسكر
الكرب ... وقلا موضع النفع وبعلبك اسم بلد بالشام وقالي قلا ايضا اسم موضع وحضرموت ايضا اسم بلد معروف قوله يعني
هذا معدي كرب يعني كرب برفع الباء بلا تنوين على قصد التركيب ومعدي كرب بجر الباء وتنوينها على قصد الاضافة و
كرب منكرا ومعدي كرب بفتح الباء بلا تنوين على قصد الاضافة وجعل كرب مونثا فيكون منصوبا لفظا ومجرورا محلا **الكنايات**
وهي كم وكذا وكيت وذيت فكم وكذا كنايتان عن العدد على سبيل الابهام وكيت وذيت كنايتان عن الحديث والخبر والذي بفلان وهن كنى
عن الاعلام والاجناس تقول كم مالك وكم رجل عندك وكم انا وكذا درهما وكان من القصة كيت وكيت وذيت وذيت معنى الكناية
السنة تعالى كنى يكني اذا ستر ومعنى الكناية هنا ان يتلفظ بكلمة يستر معناها بحيث لا يفهم مقصودها الا بقرينة او بانضمام كلام آخر
اليها بتوجيه فالفاظ الكنايات المذكورة اربعة احدها لفظة كم وهي مبنية على السكون وعلة بنائها انها اذا كانت استفهامية ضمنها معنى
الاستفهام وان كانت خبرية فلعكس ... نظير كم الاستفهامية في اللفظ وبين تشبيهها بكم الاستفهامية وفي اللفظة العلة
الثانية انها نقيض رب لان كم للتكثير ورب للتقليل ورب حرف والحرف مبنية فكذا كم لان العرب يحمل النقيض على النقيض
كما يحمل النظير على النظير الثاني لفظة كذا فالكاف للتشبيه وذا للاشارة الى الحاضر وهو عبارة عن عدد مجهول ... نكرة
منصوبة مميزة بجنسه القدر ... عندي كذا ... خبره لان المسألة اذا كان نكرة وخبره ظرفا لزم تقدمه
واما كيت وذيت فعلة بنائهما انهما كنايتان عن الجملة او عن القصة والحكاية والجمل مبنية وكذلك ما كان عبارة وكناية عن جمل
تكون مبنية تشبيها بالجملة لانه قائم مقام الجملة في اداء الجملة **فصل كم على وجهين استفهامية وخبرية فالاستفهامية تنصب مميزها**
مفردا كمميز احد عشر يعني يكون مميز كم الاستفهامية مفردا نكرة منصوبة كمميز احد عشر الى تسعة وتسعين لان السائل يسال عن العدد
القليل والكثير لانه لا يعلم ان العدد المسئول عنه قليل او كثير فجعل العدد متوسطا بين القليل والكثير لان القليل ما دون
العشرة والكثير هو المائة فما فوقها والمتوسط من العشرة الى التسعين وتحقيق هذا البحث ان الاصل في
المميزات ان يجيء مفردا منصوبا لان باب المميزات ان المميز فضلة والفضلة يستثقل فيحتاج الى التخفيف والمفرد اخف
من غير المفرد والنصب اخف من الرفع والجر فجعل مميزها منصوبا ليحصل تخفيفه من جهتين التخفيفين ولم يجعل مميز كم
الاستفهامية مجموعا مجرورا لان المميز المجرور انما يكون لجمع القلة ولم يختص كم الاستفهامية بجمع القلة حتى يجعل مميزها مجموعا
مجرورا ولم يختص ايضا بالمائة فما فوقها حتى يجعل مميزها مفردا مجرورا فاذا لم يختص بجمع القلة ولا بالمائة فما فوقها فجعل
مميزها مفردا منصوبا كباب المميزات **والخبرية تجره مفردا او مجموعا كمميز الثلاثة والمائة تقول كم رجل عندي وكم رجال**
كما تقول ثلاثة اثواب ومائة ثوب يجره اي يجر مميز كم الخبرية في حال كونه مفردا او مجموعا يعني يكون كم الخبرية مضافة
الى مميزها ومميزها مجرور لانه مضاف اليه ويجوز ان يكون مفردا والمختار ان يكون مميز كم الخبرية جمعا اما وجه كونه مفردا
فلان كم الخبرية يستعمل في العدد الكثير لان كم للتكثير ورب للتقليل فنسبه كم الخبرية لفظة المائة والالف فكما ان
المائة والالف يضافان الى مفرد فكذلك كم الخبرية واما وجه كون مميزها جمعا فلانه بمعنى الكثير لان لفظ الجمع ... الكثرة
فاختير ان يكون مميز كم الخبرية دالا على الكثرة ليطابق معنى الكثرة في اللفظين فان قيل لم لا يجمع مميز المائة والالف قلنا لان الكثرة معلوم

من لفظ الميم فلا يحتاج الى تأكيدها لكنه يجعل المضاف اليه جمعا بخلاف كم فان الكثرة لم يكن معلومة من لفظ كم وجعل مميزها مفردا
افصح من جعله جمعا فصل ويقع في وجهيها مبتدأ ومفعولا ومضافا اليها تقول كم رجلا عندك وكم غلام ملكت وعلى كم [illegible]
عبد من العبيد حصلت عبدك وكم من غلمان كان لك وفي وجهيها اي سواء كانت استفهامية او خبرية يكون مبتدأ ومفعولا له
ومضافا اليها ولا يكون فاعلا لانها يقع صدر الكلام والفاعل لا بد ان يكون قبله فعل فقوله كم رجلا عندك فكم استفهامية
وهي مبتداه [illegible] مميزها وعندك ظرف وخبرها وقوله كم غلام لك فكم مبتدأ وغلام مجرور بالاضافة وهو مميزها ولك خبرها
وتقول كم منهم شاهد على فلان وكم غلاما لك ذاهب بجعل لك صفة للغلام وذاهبا خبرا لكم هذان المثالان ايضا
مثال كم الاستفهامية وهي مبتداه الا ان الغرض من هذين المثالين بيان ان في المسئلة لفظا جاز ان يكون صفة وجاز ان يكون
خبرا لها فكم منهم شاهد مميزكم وشاهد خبرها وجاز ان يكون صفة لكم ويكون الخبر محذوفا فيكون تقديره كم شاهد منهم
حصل او حضر على فلان وقوله كم غلاما لك ذاهب فغلام مميز وذاهب خبر كم ويجوز ان يكون ذاهبا صفة غلاما فان جعلت
ذاهبا خبر كم يكون لك صفة غلاما وان جعلت ذاهبا صفة غلاما يكون لك خبر كم وحينئذ يجب ان يقدم ذاهبا على لك [illegible]
كم غلاما ذاهبا لك لئلا يقع فاصل بين الموصوف وصفته وتقول في المفعولية كم رجلا رأيت وكم غلام ملكت ففي المثال الاول
رجلا منصوب والتاء في رأيت مفتوحة لانه مثال كم الاستفهامية وفي المثال الثاني غلام مجرور والتاء في ملكت مضمومة لان
كم خبرية وفي المثالين محل كم نصب لانها مفعول لرأيت وملكت وكم رجل مررت وعلى كم جذع بنيت سقفك ورجل مجرور والتاء
في مررت مضمومة لان كم خبرية وجذع منصوب لان كم استفهامية ومحل كم في المثالين جر بحرف الجر وفي الاضافة رزق كم
رجلا وكم رجل اطلقت ومعنى هذا رزق كم رجلا اطلقت ورزق كم رجل اطلقت فرزق في المثالين منصوب لانه مفعول
اطلقت ورجلا في المثال منصوب والتاء في اطلقت مفتوحة لان كم استفهامية وفي المثال الثاني مجرور والتاء في اطلقت
مضمومة لان كم خبرية ومحل كم في المثالين جر بالاضافة ومعنى اطلقت ههنا اعطيت وقضيت فصل وقد يحذف المميز نحو
كم مالك اي كم درهما او دينارا مالك وكم عبد الله اي كم نفسا عبد الله وكم درهما ملكت [illegible] اي كم
يوما او شهرا وكم سرت وكم جاءك فلان اي كم رجلا وكم مرة وكم ضربت اي كم مرة يعني يحذف مميز كم اذا كان في الكلام ما يدل
عليه فقوله كم مالك والمال يدل على المحذوف لانه لو قال كم لم يعرف انه سأل عدد ماله او عن شيء اخر فاذا قال مالك انه يسأل عن عدد
ماله او عن شيء اخر فاذا قال مالك فقد ذكر المال حصل به بعض التمييز ولكن لم يحصل لان ذكر المال يقع على الدراهم والدنانير وغيرهما
[illegible]
وليس في هذا الفصل مثال من جميع الوجوه فان المثال الاول مميزه الدراهم والدنانير والمثال الثاني مميزه نفسا والثالث
مميزه [illegible] الدراهم التي [illegible] او من الدراهم التي كل درهم منها اربعة دوانيق لان البلاد
مختلفة في كل قدر الدراهم والمثال الرابع مميزه ظرف وهو اليوم او الشهر [illegible] وما خبره والخامس خبر كم و
الخامس مميزه ظرف مكان وهو الفرسخ والسادس [illegible] مرة وقوله اي كم رجلا هذا شرح كم سرت وقوله وكم مرة هذا شرح
قوله كم جاءك فلان وقوله او كم فرسخ وكم مرة بمعنى يجعل كم استفهامية فينصب مميزها ويجوز ان يجعلها خبرية فيجر مميزها [illegible]
الحكم مختصا بالمثال الاخير بل يجوز في جميع الامثلة ان يجعل كم استفهامية وخبرية فصل وجميع الاستفهامية [illegible]
كم لك غلمانا المميز محذوف والغلمان منصوبة على الحال يعني الظرف بمعنى الفعل والمعنى كم نفسا لك غلمانا يعني فقد
تقدم ان مميز كم الاستفهامية لا يكون الا مفردا فلم جوزت ان يجعل غلمانا على صيغة الجمع فاجاب بان غلمانا ليس بمميز كم
بل مميز كم محذوف وغلمانا منصوب على الحال والعامل في الحال ما في الظرف وهو لك من معنى الفعل لان لك جار ومجرور وليس بجار

والمجرور ظرفا غير حقيقي وقد قلنا ان الظرف اذا كان خبر المبتدأ يكون العامل مقدرا فيه فكم مبتدأ ولك خبره و
التقدير كم شيء استحصل لك او حال لك من علماء فصل واذا فصل بين الخبرية ومميزها بفعل متعد كم في الدار رجلا يعني اذا
وقع بين كم الخبرية ومميزها فاصل لكونها جرته او وقعت بين المضاف والمضاف اليه فاصلا وهذا لا يجوز نصب المميز ههنا
كما بين المميز انه حال اذا الفصل بين المضاف والمضاف اليه ما قبيل لم يجوز والفصل بين كم ومميزها ولم يجوز بين
عشرين ومميزها فلا يقال عشرين رجلا ولهذا ههنا امر لكلمة وهو لان عشرين لبيان العدد ورجلا لبيان المعدود
والمعدود والعدد كشيء واحد بخلاف كم فان كم موضوعة لعدد مبهم لا يعرف بها بيان العدد المبين ويحصل من مميزها معرفة
الجنس كشيء واحد معرفة العدد فليس كم مع مميزها عددا او معدودا حتى يكون كالشيء الواحد فلذا كان عشرين مع مميزها كالشيء الواحد
فلا يجوز الفصل بينهما واذا لم يكن كم مع مميزها كالشيء جاز الفصل بينهما وشبهوا عشرين رجلا بحيث ان رجلا بين
الماء والجيم واللام لبيان الجنس والتنوين في الرفع والياء والنون في النصب والجر لبيان العدد فكذلك العشر في
لبيان العدد ومميزها لبيان الجنس وقال كم نالني منهم فضلا على عدم اذ لا اكاد من الاقتار احتمل وقائل هذا البيت القطامي
يمدح قومها بالملك اصاب العدم الفقر اذ ظرف زمان لا اكاد اي لا اقرب ولا اقدر الاقتار بكسر الهمزة الافتقار احتمل تحامله يعني
احمل يعني كثر وصول فضلهم الحسبي اي لا اقدر ان احمل حملي ومتاعي من غاية الفقر وعدم مركوب ويجوز احتمل بالحاء المهملة ايضا وهو نفس المكلم
من الحال وهو ان ابه التنعم يعني حين لم يكن لي تنعم ولا غنى والمراد بالاستشهاد نصب التمييز وهو فضلا لوقوع الفاصل بين كم وبين
فضلا وقال تؤم سنانا وكم دونه من الارض محدودبا غارها قائل هذا الشعر زهير تؤم اي تقصد يا فتى سنانا وهو اسم رجل
محدودبا غارها المحدودب المرتفع الغار الموضع المنخفض اي فكم محدودب غارها دونه من الارض وكم ارض منخفضة [illegible] مرتفع
مرتفع منه وبين سنان قطعت لكن ارض حتى وصلت اليه والمراد بالاستشهاد نصب المميز وهو محدودبا لوقوع الفصل بين
كم وبين مميزها وقد جاء الجر في الشعر مع الفصل قال كم في بني سعد بن بكر سيد ضخم الدسيعة ماجد نفاع الدسيعة العظيم ضخم
الدسيعة اي عظيم العطاء الماجد عظيم الشرف النفاع بتشديد الفاء كثير النفع والمراد بالاستشهاد جر المميز مع الفصل وهو سيد وقد جوز
الكوفيين جاز الفصل بين كم ومميزها وترك مميزها مجرورا وشرط الفاصل عندهم ان يكون ظرفا او جارا ومجرورا وانهم فلذلك من
البصريين فصل ويرجع الضمير اليها على اللفظ والمعنى تقول كم رجل رأيته وكم امرأة لقيتها ولقيتهم يعني كم مفرد اللفظ
ومجموع المعنى فيجوز ان يكون الضمير العايد اليها باعتبار لفظها ويجوز ان يجمع باعتبار معناها ومن كم على المذكر والمؤنث فان كان
مميزها مذكرا يكون الضمير العايد اليها مذكرا وان كان مميزها مونثا يكون الضمير العايد اليها مونثا وقد ذكر مثال الكل في الحجرة قال الله تعالى
وكم من ملك في السماوات لا تغني شفاعتهم شيئا يعني كثير من الملائكة السماوات لا ينفع شفاعتهم ولا تقبل الا باذن الله فاذا لم ينفع شفاعة
الملائكة المقربين فكيف ينفع شفاعة الاوثان والمراد بالاية ان يرجع الضمير العايد الى كم وهو قوله شفاعتهم باعتبار معنى كم
فصل وتقول كم غيره لك وكم مثله لك وكم خيرا منه لك وكم غيره مثله [illegible] فنصبه نصبه والمراد بهذا
الفصل ان غيره ومثله وخيرا منه يكون مميز كم لان هذه الالفاظ نكرات وان كن مضافات الى المعارف فكم استفهامية ومبتداه
في هذه الامثلة وغيره ومثله وخيرا منصوبات لانها مميزات كم ولك خبر المبتدأ وقوله وكم غيره مثله نصب غيره منصوب لانه مميز كم و
مثله صفة غيره وقوله نصبه نصبه يعني نصب مثله كما نصب غيره فصل وقد قال الفرزدق كم عمة لك يا جرير وخالة فدعاء
قد حلبت علي عشاري على الوجوه النصب على الاستفهام والجر على الخبر والرفع على معنى كم مرة حلبت على عماتك الخالة معطوفة
على عمة وفدعاء صفة العمة والخالة والفدعاء المرأة التي اعوجت اصابعها وكفها الى الكوع من كثرة الحلب وغيره والعشار بكسر العين
جمع عشراء على علماء وهي الناقة التي مضت عليها عشرة اشهر من وقت ان ينزى عليها الفحل يعير الفرزدق جريرا بهذا البيت ويقول

عمامة وخاتماً كم رجل جاءك وحالات ابلى بحور نصب عمة على انها كم استفهامية وجر خبره كان كم خبرية ويجوز رفعها على انها
مبتدأ وقد حلبت على خبر عشاري خبرها وتميز كم محذوف وهو لفظ مرة ويجوز مرة بالنصب على انها كم استفهامية
ويجوز جر مرة على انها كم خبرية هذا كله على تقدير رفع العمة فاذا نصبت عمة واذا جررت فكم مبتدأ ولكم خبرها وقد
حلبت الى اخر الكلام صفة لعمة وان رفعت عمة فكم منصوبة اما على الظرف واما على المصدر وعاملها حلبت فتقديرها
ان جعلتها ظرفاً فعمتك حلبت عشاري زماناً كثيراً وان جعلتها مصدراً فتقديره عمتك حلبت عشاري حلبات كثيرة
قوله وعلى معنى كم من حلبت على تمام كم ظاهر هذا الكلام انه جعل الحالات فاعلة بانه ذكرها بعد الفعل وليس مراده لان
العمة فان العمة مقدمة في اللفظ على الفعل فلا يمكن جعلها فاعلة وانما اراد بهذا الكلام تقرير المعنى ولا شك ان العمة متأخرة
عن الفعل في المعنى فلا جرم ذكر العمة متأخرة عن الفعل لتبيين معنى الكلام فصل والخبرية مضافة الى مميزها عاملة فيه
عمل كل مضاف في المضاف اليه فاذا وقعت بعدها من وذكر كثيرها استعمالهم نحو قوله تعالى وكم من ملك في السموات
وكم من قرية كان تنوينه في النقص يا قولك كثير من القرى اهلكها الله ومنع بعضهم تنوينه ابداً والجر بعده
باضمار من يعني كم الخبرية مضافة الى مميزها وجر مميزها باضافة كم اليه كسائر المضافات فان الخلاف في سائر المواضع
هو الجر المضاف اليه اسم آخر فاذا ظهر بعد كم لفظة من امتنعت اضافة كم الى مميزها واذا لم تكن مضافة فلا بد من
ان يكون منونة في التقدير لانها نكرة نحو كم من رجل جاني فمعناه كثير من رجل جاني سوى كثير وقال بعض النحويين مميز
كم الخبرية مجرور بمن فان لم يكن لفظة من ظاهرة فهي مقدرة وحجته ان [illegible] اذا لم يكن [illegible] في اللفظ تقديرها
ما [illegible] الاصل عدم الاضمار بل نقول كم مضافة الى مميزها وحجة الاقل ان استعمال من بعد كم في اللفظ كثير واذا لم يكن من
ملفوظاً تكون مقدرة فصل وفي معنى كم الخبرية كأين وهي مركبة من كاف التشبيه واي والاكثر ان يستعمل
معه من قال الله تعالى وكأين من قرية اهلكناها اعلم ان كأين يجيء للاستفهام كقولك بكأين [illegible] ربما اشتريت هذا
الثوب [illegible] واستعماله بمعنى كم الخبرية اكثر والمصنف [illegible] كم الخبرية كأين [illegible] وفي معنى
كم الاستفهامية كأين [illegible] ان يجيء كأين بمعنى كم الخبرية اكثر من مجيئها بمعنى كم الاستفهامية [illegible] فالحاصل
ان [illegible] استعمال كأين [illegible] بمعنى كم الخبرية [illegible] ان يستعمل بالمميز [illegible] كم رجال [illegible]
وكأين ان يستعمل بعدها من فيقال كأين من رجل قوله تعالى وكأين من قرية هذه الآية [illegible] على ان كأين مثل
كم الخبرية في المعنى [illegible] على ان الاكثر في كأين ان يستعمل بعدها من ولعل المصنف اورد هذه الآية
للتنبيه على ان كأين كم في معنى الكثرة والخبرية [illegible] ان يستعمل بعدها من [illegible] الاكثر في
كأين ان يستعمل من بعدها [illegible] استعمل لفظة من بعد كأين في كثير من الآيات [illegible] الاحاديث والاشعار وفيها لغات
كائن بفتح الكاف [illegible] الهمزة وكسر الياء مشددة بعدها وتنوينها وكاء بوزن كاع قال المبرد هو اسم فاعل من كان يكون [illegible] صحيح
انه مقلوب اللغة الاولى اي قدمت الياء المشددة على الهمزة ثم حذفت الياء [illegible] فبقي [illegible] مفتوحة
بعد الكاف وبعد الياء همزة مكسورة ثم قلبت الياء الفاً لتحركها وانفتاح ما قبلها فصار كاء بوزن كاع وكيء بوزن
كيع يعني قدمت الياء المشددة على الهمزة ثم حذفت الياء المتحركة وبقيت الياء الساكنة [illegible] ياء ساكنة بعد
الكاف وبعد الياء الساكنة همزة مكسورة وكأ بوزن كع يعني [illegible] مثل اللغة الاولى في [illegible] الهمزة في موضعها و
قرار الياء في موضعها الا انه اسكنت الهمزة وخففت الياء اي حذفت تشديدها وكيء بوزن كيع يعني في هذه اللغة
حذفت الياء المشددة للتخفيف وكسرت الهمزة والتنوين في اللغات الخمس ثابتة فصل وكيت وذيت مخففتان

مركبة

مركبة وكذا وكيت وكثير من العرب يستعملونها على الاصل ولا يستعملان الا مكررتين وقد جاءت فيهما الفتح
والكسر والضم والوقف عليهما كالوقف على بنت واخت يعني كل من كيت وذيت [illegible] والاستعمال
الا مكررتين ومعناهما كناية كذا وكذا واصلهما كيّة وذيّة فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء ثم حذفت
الياء المتحركة [illegible] المدغم فيها ثم ادخلت التاء عوضاً عن الياء المحذوفة فقيل كيت وكيت بتخفيف التاء ويجوز
فتح التاء وضمها وكسرها قوله وكثير من العرب يستعملونها على الاصل يعني يستعملون [illegible] الياء كيّة
وذيّة بتشديد الياء قوله والوقف عليهما كالوقف على بنت واخت بالتاء [illegible] قد جاء ذيّة وكيّة في الاصل
بالهاء بدل التاء وسكون الياء وبفتحها وتشديدها كلها جائز واذا وقف عليها [illegible] فيقول كيّه وذيّه
[illegible] ساكنة للوقف ومن اصناف الاسم المثنى وهو ما لحقت آخره زيادة الف او
ياء مفتوح ما قبلها ونون مكسورة ليكون الاول علماً للضم [illegible] عوضاً عما منع من الحركة والتنوين
الباقين اعلم ان بعض صنف المثنى قدمه [illegible] الكلام في بحث ما يكون اعرابه بالحروف [illegible] ان التثنية
للاسماء دون الافعال والحروف وانما [illegible] اسماء هي التي يتعلق بكل اسم [illegible] في
كل اسم خاصية اخرى واما الفعل والحرف [illegible] خاصية فلو قلت [illegible]
[illegible] الاسم [illegible] في الحقيقة والخاصية اما اذا ثنيت ضرب فقلت ضربان [illegible] ضرب
كل لفظ من لفظي ضرب [illegible] الماضي [illegible] فلو قلت هلان في
هل [illegible] معنى الاستفهام فلا فائدة [illegible] في الافعال والحروف واختلف في
الالف والياء قال سيبويه هما حرفا الاعراب [illegible] وقال الكوفيون هما نفس الاعراب وقال المبرد والاخفش
[illegible] الاعراب [illegible] على الاعراب [illegible] البحث [illegible]
وقال [illegible] المثنى والمجموع معربان وقال الزجاج بل هما مبنيان [illegible]
[illegible] الالف والياء [illegible] علامة [illegible] والنون عوض عما منع من
من الحركة والتنوين [illegible] الالف علامة الرفع والياء المفتوح ما قبلها علامة النصب والجر والنون عوض عن الحركة و
[illegible] الحركة ثابتة في [illegible] اللام والسون [illegible] ثابت [illegible] الحركة ثابتة في التثنية
مع الالف واللام دون التنوين وعوض عن التنوين [illegible] الحركة [illegible] ان النون هو الذي يسقط
في الاضافة [illegible] الحركة [illegible] الاضافة [illegible] تسقط الحركة [illegible] الضم واحد
الى اسم [illegible] في التثنية [illegible] ما اشبههما [illegible] زيد وعمرو [illegible] ان يطلق
اسم احدهما على الآخر [illegible] العمران ومن هذا
القبيل العمران ابو بكر وعمر [illegible] القمران للشمس والقمر [illegible] العينان
[illegible] الشمس [illegible]
[illegible]
[illegible] في تثنيته [illegible]
وعين الماء [illegible] ومن شانه اذا لم يكن مثنى ومنقوص ان يبقى صيغة المفرد
بخصوصه [illegible] المثنى [illegible] ومنقوص [illegible] لمثنى اذا لم يكن [illegible] واراد بالمنقوص

المثنى

معنى عين الشمس [illegible]

ههنا ما في آخره الف يعني اذا لم يكن المسمى في المثنى حاله ونظائره ان يبقى لفظ مفرده في المثنى بحاله كما تقول زيدان فان
الزاي والياء والدال باقية بحالها كما كان في مفرده واما اذا كان في آخره الف فان المفرد لم يبق بحاله في المثنى كما تقول
في مثنى العصا العصوان فان الالف التي كانت في المفرد صارت واوا في التثنية ومفهوم كلامه ان كل مفرد ليس
في آخره الف يبقى بحاله في المثنى وليس كذلك لانه ليس في جميع المواضع فان حمرا يقلب همزتها واوا في المثنى فلم يبق المفرد
بحاله في المثنى هنا وكذلك يعني قاض يحذف الياء ويقول في تثنيته قاضيان بالياء فلم يكن لفظ المفرد باقيا بحاله في
المثنى وما سقط لاجل التاء لم يرد كخصيان واليان يعني كل مفرد حذفت تاء التانيث منه في المثنى كما في
خصيتين واليتين فانه يحذف تاءهما في المثنى وهما شاذان وقال كان خصييه من التدلدل وباقي البيت ظرف
عجوز فيه ثنتا حنظل قال الحطام المجاشعي حكاية عن قول امراة انها قالت في زوجها هذا البيت التدلدل التحرك يعني خصيته
التحرك كانهما حنظلان يحركان في جرابيه والمراد بالاستشهاد قوله خصييه بحذف التاء وقال ترتج الياه ارتجاج الوطب
ترتج اي تتحرك ارتجاج التحرك الوطب سقاء اللبن والمراد بالاستشهاد حذف التاء في الياه وسقطت نونه بالاضافة
كقولك غلاما زيد وثوبا عمرو يعني سقط نون المثنى بالاضافة تسقط في موضع كان واحده منونا فلا تبقى بل تسقط
كما تسقط التنوين في الواحد عند الاضافة وكذلك النون التي هي بدل من التنوين واما في موضع كان واحده غير منون فانما
سقطت النون لئلا يلزم الفاصل بين المضاف والمضاف اليه والفه للقائه ساكن كقولك التقت حلقتا البطان يعني
يسقط الف المثنى اذا لقيها ساكن لانه لا يمكن تحريكها لان الالف لا يقبل الحركة واما ياء المثنى لا يسقط بل تحرك لان
الياء يقبل الحركة ومثاله التقت حلقتا البطان التقت ماضي مجهول من التقاء يقال اذا الصق يعني اشتدت
الصقت كلتا حلقتا البطان وهذا مثل في اشتداد الامر يعني اشتد الامر بحيث بلغ التماس منه البطان بكسر الباء
حزام البعير فسقطت الف حلقتا بالساكنين لام التعريف ويحمل المنقوص من ان يكون الفه ثالثة او
فوق ذلك فان كانت ثالثة وعرف لها اصل في الواو والياء ردت اليه في التثنية كقولك قفوان وعصوان
وفتيان ورحيان اراد بالمنقوص ما في آخره الف فان عرفت ان الفه في المفرد منقلبة عن الواو ردت الالف
الى الواو في التثنية وان كانت منقلبة عن الياء ردت الى الياء وانما ردت الى اصلها لانه الا ... حرف التثنية وهو الف
والياء ساكنتان ولا يمكن تحريك الالف ولا حذفها لانها اذا حذفت يلتبس عصى بعصى نحو لو عصان واذا اضفته
يحذف نونه فيبقى عصاه او عصا فلان فلالتخفيف يلتبس المفرد بالمثنى وكذلك الغضب والجر ولهذا قفوان مثنى
القفا وان جهل اصلها ولم تمل قلبت ياء كقولك متيان ولديان وان لم تمل قلبت
واوا كقولك لدوان والى ومستثنى بهما ... يعني اذا ثنيت اسما آخره الف ولم تعرف انها منقلبة عن ياء او واو فانظر
فان جاء عن العرب امالة تلك الالف فاقلبها الالف في التثنية ياء لانه لما شبهت الياء في امالة فقد شبهت الالف المنقلبة
عن الياء فتقلب في التثنية ياء كما تقلب الالف المنقلبة عن الياء وان لم ينقل عن العرب امالتها تقلب في التثنية واوا
لانهم لما لم يميلوها فقد علمنا انهم لم يشبهوها بالياء واذا لم يشبهوها بالياء فلا يجوز قلبها ياء واذا لم يجز قلبها ياء فتعين
قلبها واوا وان كانت رابعة فصاعدا قلبت ياء كاعشيان وملهيان وحبليان وحباريان يعني ان كان الاسم
المنقوص زائدا على الثلاثي يقلب الفها ياء وتستوي في هذا الحكم الرابعي والخماسي وما فوقهما سواء كانت الالف
زائدة او منقلبة عن الواو فاعشيان تثنية اعشى وهو الذي لا يبصر بالليل ويبصر بالنهار والفه منقلبة عن الواو لانه
من عشا يعشو وملهيان تثنية الملهى وهو مصدر ميمي او زمان او مكان من لها يلهو وحبليان تثنية الحبلى والفها

لا نجحل

لا نجحل بجحل بمعنى حبلت المراة وحباريان تثنية الحبارى وهو اسم طير والفهما زائدة وحبلى وحبارى اسمان غير
منصرفين مع المعرفة والنكرة لان الفهما الف التانيث المقصورة واما مذروان وثنايان فلان التثنية فيهما لازمة كالتانيث
في شقاوة وعظاية المذروان طرفا الاليتين العظايتين بالعين المهملة والظاء المعجمة دويبة تشبه الوزغ ولكنها اكبر منها يعني
يمكن ان يعترض ان الواو في مذروان بالمذروين المذروان والف رابعة وان الف اذا كانت رابعة صارت ياء وجواب هذا الاشكال ان
مذروين ليس تثنية مذرى بل هذا مثنى او احد لهما بل هذا اللفظ موضوع هكذا في التثنية وهذا اللفظ ابدا كالتانيث
في شقاوة وعظاية وضعا اوله من هكذا لانهما لو وضعا اول المذكر لقلبت الواو والياء همزة لانهما وقعا طرفا بعد الف زائدة
قلبت همزة فيلزم على هذا التقدير شقاء بالهمزة لم لان انما يكون شقاوة وكذلك عظاية فلما تركت الواو والياء على حالهما
علم انهما وضعا مع التاء فلما وضعا مع التاء اولا لم تكن الواو والياء متطرفتين لان بعدهما التاء واذا لم يكونا متطرفتين
لم تقلبا همزة فصل واما همزة الممدود فتثبت ان كانت اصلية كقراءان ووضاءان يعني بالمد ولم تقلب واوا لانهما تبقيان على حالهما في التثنية الا اذا كانت الهمزة للتانيث فحمراوان فانها
يعني كل كلمة آخرها همزة وقبلها الف تركت همزتها على حالها في التثنية الا اذا كانت الهمزة للتانيث فحمراوان فانها
تقلب واوا القراء بضم القاف وتشديد الراء جمع قارئ ويجوز ان يكون ايضا القراء مبالغة القارئ والقارئ بمعنى
العابد وبمعنى قارئ القرآن ووضاء بضم الواو وتخفيف الضاد الوجه الجميل يعني اذا ثنيت ما كانت همزته اصلية
تركتها على حالها وقد قلبت همزتها واوا والمشهور والمختار ان تترك الهمزة الاصلية على حالها لانه ليس هنا ما
يوجب تغييرها من قلب الهمزة واوا فان وقوع الهمزة بين الفين ثقيل ومنقلبة عن حرف اصلي كرداء وكساء القسم
الثاني ان يكون الهمزة منقلبة عن حرف اصلي نحو رداء فان اصله رداي بالياء لانه من ارتديت وترديت لو لبست الرداء
نحو كساء فان اصل كساو لانه من الكسوة وانما قلبت الياء والواو همزة لانهما وقعتا طرفا بعد الف فاذا ثنيت
كلمة في آخرها همزة وهي منقلبة عن حرف اصلي جاز همزتها على حالها وجاز قلبها واوا وههنا القلب وعدم القلب سواء
فلم قلبها فلانها ليست همزة اصلية ومن لم يقلبها فلانها بدل عن حرف اصلية وزائدة ملحقة باصلية كعلباء وحرباء يعني القسم
الثالث ان يكون الهمزة منقلبة عن حرف زائد نحو علباء وهو عصب العنق وحرباء هو نوع من الوزغ يدور مع الشمس
يستقبل الشمس وكان اصلهما علبايا وحربايا بالياء فالياء زائدة للالحاق بقرطاس ثم قلبت الياء همزة لوقوعها طرفا
بعد الف زائدة فاذا ثنى الاسم بهذا الصفة قلبت همزته واوا والاولى من عدم قلبها لان همزتها ليست اصلية وما منقلبة
عن حرف اصلية ومنقلبة عن الف تانيث تقول حمراوان وصحراوان والمثل من القسم الرابع
ما كانت همزته زائدة للتانيث وكان اصل حمراء حمرا بالف مقصورة للتانيث فزيدت بعدها الف المد للصوت ثم احركت
الف التانيث على الف المد الصوت لكون علامة التانيث في آخر الكلمة ثم بدلت الف التانيث همزة بان حركت القسم اذا
ثنيت كلمة حمراء فيقع الهمزة بين الالف التي قبلها والف التثنية التي بعدها ووقوع الهمزة بين الفين ثقيل والا
ثقيل يحتاج الى قلب الهمزة واذا قلبت قلبت واوا لان الهمزة ليست من حروف العلة واذا لم يكن الهمزة من حروف
العلة فينبغي ان تقلب الهمزة الى حرف ليس من حروف التانيث وهي الواو لان حروف التانيث هي الالف والتاء
والياء نحو تذهبين والتاء نحو ضاربة واما الهمزة في حمراء والف التانيث بالاصالة بل هي بدل عن الف
التانيث والباب في الطول ان لا يقلب وقد جاء في القلب يعني لا اصل في غير همزة التانيث ان لا تقلب
في التثنية وقد جاء قلبها في بعض اللغات وورد ان لكل واحد موضع والتزموا الف قبلها فالباب الصحيح كحذوة وتحية
الحذاء بالحاء والدال المهملتين على وزن فعلاء جمع حداة وهو طائر يشبه العقاب ويسلب ما يجد على سطح البيت

من الخبر وبعضهم الرتبة على ورثة رجال وكذا الظبي يعني كل ما سقط لامه الا انكم قبلوا همزة الالف يجوز تحية همزة الشق السنة سوى
رشا آن فصل والمحذوف العجز يرد الى الاصل ولا يرد فقالوا اخوان وابوان ويدان ودمان وقد جاء يديان ودميان
العجز من كل شيء آخره يعني من الاسماء التي حذفت لامها اخيرة منها قسمان احدهما ان يرد الحرف المحذوف عند التثنية والثاني
ان لا يرد ويحتمل ان يريد لما ذكر من العبارة انه مخير بين الرد وعدمه في كل محذوف العجز والارادة الشاذ من الاول اظهر لان الابوان
والاخوان رد المحذوف وهو الواو وهو المشهور وعدم الرد شاذ وفي يدان ودمان عدم الرد هو المشهور والرد شاذ فاذا كان
الرد في اخوان وابوان هو الاصل وعدم الرد شاذ فكيف يخير المصنف العاقل بين المختار والشاذ ام المراد من اخوان وابوان رد
المحذوف وفي يدان ودمان عدم الرد والمميز من الاسماء التي اختير رد محذوفها وبين ما اختير عدم رد محذوفه موقوف على
معرفة النقل عن العرب وقال يديان بيضاوان عند محلم قد تمنعانك ان تضام وتضهدا المحلم بالحاء المهملة وكسر اللام اسم ملك من
ملوك اليمن ويديان بيضاوان عبارة عن الجود والكرم وعند هنا بمعنى اللام والضيم الظلم والضهد القهر يعني الجود والكرم لملك
يمكنكما ان يخلصك ويمنعك من الظلم والقهر والمراد به الاستشهاد برد المحذوف في يديان وكان ينبغي ان يقال اليدان المحمودتان لمحلم
ورد هاهنا لمعنى التثنية وقال فلو انا على حجر ذبحنا جرى الدميان بالخبر اليقين يعني لو انا ذبحنا على حجر واحد
لم يختلط دم كل واحد منا بدم صاحبه بل يجري كل دم الى ناحية مفردة لما بينهما من العداوة وعدم الالفة وقوله جرى الدميان بالخبر
اليقين يعني يخبر الناس الخبر اليقين بعدم اختلاطه مما بيننا من العداوة والمراد به الاستشهاد برد الياء المحذوف في
التثنية وفي المفرد كان دم واصله دمي بتخفيف الميم في المشهور وقد يثنى الجمع على تاويل الجماعتين والفرقتين
وهاهنا للتقليل يعني تثنية الجمع قليل لان الجمع فيه عموم فلا حاجة الى تثنيته وقد جاء تثنية على تاويل شيئين مختلفين كما جاء في
الابل على تقدير ابلان احدهما القبيلة الفلانية والاخرى لقبيلة اخرى او ابلان احدهما سود والاخرى حمر او غير ذلك وقد جاء
جاءت تثنية لم يرد به اسم الجنس يقع على القليل والكثير وكذلك الغنم واشباهها انشد سيبويه لنا ابلان فيهما ما علمتم
يعني لنا قطيعتان وفريقان من الابل فيهما ما علمتم ايها المخاطبون من فرس الضيف والجود بهما وابائهما وفي الحديث
مثل المنافق كالشاة العائرة بين الغنمين العائرة المترددة يعني مثل المنافق كمثل شاة تتردد بين القطيعتين من الغنم
لا يستقر باحديهما فكذلك المنافق يكون مرة مع المسلمين ومرة يكون مع الكافرين ومراد المصنف انه ثنى الغنم مع انها اسم جنس يقع
على القليل والكثير وانشد ابو عبيد لاصبح الحي اوبادا ولم يجدوا عند التفرق في الهيجا جمالين اوبادا جمع وبد وهو القلة
الهيجا الحرب والعصر للعرب والمراد به الاستشهاد انه ثنى الجمال على شبه قطيعتين من الجمال والجمال جمع جمل وقالوا لقاحان
سوداوان اللقاح جمع لقوح وهي الناقة ذات اللبن يعني ثنى الجمع كما ذكر وقال بين رماحي مالك ونهشل مالك ونهشل قبيلتان
يعني يتردد ذلك المثنى او فلان بين رماحي هاتين القبيلتين يعني بين الرماح ايضا فصل ويجعل الاثنان على لفظ الجمع اذا
كانا متصلين كقولهم ما احسن رؤسهما يعني اذا اضيف مثنى الى مثنى جاز ان يجعل المثنى مضافا جمعا في اللفظ اذا
كان المضاف متصلا بالمضاف اليه كالرأس فانه متصل بالشخص وكذلك اليد والرجل وغيرهما وعلته كراهة اجتماع المثنيين في المضاف
اليه وجعل الاول جمعا لئلا يجتمع المثنيان وفي التنزيل فاقطعوا ايديهما وفي قراءة عبد الله ايمانهما يعني قرأ عبد الله
السارق والسارقة فاقطعوا ايمانهما المضاف جمع في اللفظ مثنى في المعنى وقال الكوفيون شرط هذا الفصل ان يكون المضاف
متحدا او كل واحد من المضاف اليهما فاجاز وقطعت رؤسهما لانه لا يكون لكل واحد منهما الا رأس واحد فعلم يقينا ان لفظ المضاف
جمع ومعناه مثنى ولم يجوزوا قطعت ايديهما لان اليد لكل واحد منهما اكثر من واحد فلا يعلم يقينا ان معناه جمع كلفظه او
معناه مثنى لانه يحتمل ان يريد لكل واحد منهما يدين فيكون الايدي اربعا وحينئذ يكون جمعا فلا يكون من هذا الفصل ولهذا شرط

هذا الشرط

هذا الشرط عند البصريين لانه معلوم ان المقطوع في قوله تعالى فاقطعوا ايديهما ليس الا يد لكل واحد منهما فعلم
اليد لكل واحد منهما يريد ان اليد لكل واحد منهما اكثر من واحد وهذا يبطل شرط الكوفيين ونحو صغت قلوبكما الصغو
في هذه بمعناه المشيرة ومعنى صغت مالت من صغا يصغو اذا مال عن الحق الى الباطل والضمير في قلوبكما الى عائشة
وحفصة يعني مالت قلباكما عن الحق الى الباطل وان تشربا بتحريم النبي مارية وهي جارية جعل نفسه لجاريته كما وقال
ظهراهما مثل ظهور الترسين والمنفك قبله مهمهين قذفين مرتين ظهراهما مثل ظهور الترسين حتى ثنيتهما النعت
بالنعتين المهمه المفازة قذف البعيد المرت المفازة التي لا نبات فيها والمراد ظهور الترسين لا نبات لها يعني مهمهين
بعيدين طرفهما شديد حشيتهما ان نقطعهما النعت اي بالصفة بالصفتين يعني جمعت ذكرهما وجعلت ما ميز فرقت
طرفيهما بان جمعت علامة ذلك الطرفين حتى واحدة والمراد بها الاستشهاد انه جمع المضاف وهو ظهور مع ان المضاف
اليهما مثنى وصلاب نعت اسمه لحطام الحاشي واستعمال هذا والاصل معا يعني استعمال الشاعر الاصل والفرع معا اراد
بالاصل قوله ظهراهما فانه ترك المثنى على حاله والمراد بالفرع قوله ظهور الترسين فانه جمع المثنى ولم يعر لحاق المنفصل
افراسهما ولا غلمانهما وقد جاء وضعا رحالهما يعني لا يجوز ان تقول افراسهما لان الفرس ليس متصلا بصاحبه فاذا لم يكن متصلا بصاحبه
فلا يجوز جمع المثنى لانه انما يجوز جمع المثنى في المتصلين المتصل كنفس ما اتصل به فاذا قلت قلباهما فكانك ثنيت شيئين
وجعلتهما شيئا واحدا فكذلك هذا يقال وضعت منهما ان يجعل احدهما جمعا والاخر مثنى ولا يقال افراسهما وما اشبه ذلك فليس المضاف
متصلا بالمضاف اليه حتى يكون كشيء واحد بل المضاف مثنى والمضاف اليه مثنى آخر وعند يونس يجوز المنفصل
ايضا قوله وقد جاء وضعا رحالهما قد للتقليل يعني اراد ان يقال رحلاهما لان الرحل ليس بمتصل حتى يجوز جمع المثنى فيه
وانما جمع على لغة يونس او لان الرحل ملازم لجمل فكانه متصل به فيمكن جمعها لا ببعض الا ان ومن اصناف الاسم المجموع
وهو على ضربين ما صح فيه واحده وما كسر فيه فالاول على ضربين ما آخره واو او ياء مكسور ما قبلها بعدها نون مفتوحة وما آخره الف وتاء
فالذي بالواو والنون لمن يعلم في صفاته واعلامه كالمسلمون والزيدون اعلم ان الجمع نوعان جمع التصحيح وجمع التكسير
جمع التصحيح ما صح نظم واحده في الجمع وجمع التكسير ما كسر نظم واحده في الجمع نحو رجال لانه جمع رجل فان الراء مضمومة والجيم
ساكنة في الواحد وكسرت الراء وفتحت الجيم في الجمع ولجمع التصحيح اربعة القاب جمع التصحيح والسلامة وجمع على حد
التثنية والجمع على هجائين يسمى جمع التصحيح وجمع السلامة لصحة واحده وسلامته في الجمع ويسمى الجمع على حد التثنية
والجمع على هجائين لانه وتعني بالهجائين حرفين اما بالواو والنون او الياء والنون في المذكر او الالف والتاء في المؤنث
وقد ذكر في بحث جمع السلامة وعلله في اوله الكتاب بعضها كان اعرابه بالحروف قوله والذي بالواو والنون
يعني جمع السلامة يكون في الرفع بالواو والنون وفي النصب والجر بالياء والنون لا يكون هذا الجمع الا لمن يعلم
يعني لاولي العلم فجاء بعض النحويين يقولون هذا الجمع لاولي العلم وجماعة يقولون لاولي العقل واختار المصنف
القول الاول لان الجمع على هذا الوزن قد جاء في صفة الله تعالى كقوله فنعم الماهدون فلو قلنا هذا الجمع
لاولي العقل لم يدخل فيه صفة الله تعالى لانه لا يجوز اطلاق العقل على الله بخلاف العلم فانه قد جاء في صفاته
العليم والعالم فيكون هذا الجمع لاولي العلم حتى يندرج فيه صفة الله ولفظ الجمع في صفته تعالى بمعنى التعظيم
على عادة العظماء ان يذكروا انفسهم بلفظ الجمع للتعظيم يعني بهذا البحث ان جمع المذكر السالم لا يكون للجمادات
والحيوانات غير الادمي والملائكة والجن فان جمع السلامة يختص باعلام الادمي والملائكة والجن وصفاتهم وكذا
صفات الله تعالى تقول في علم الادمي الزيدون وفي صفاتهم الضاربون وتقول في الملائكة عابدون لله والجن

مسلمون او كافرون وما اشبه ذلك فلا يجوز اسم لآدمي ليس بعلم نحو رجل والاصول رجلون وكذا الاصول يجوزون و
وصفاته واعلامه يستقيم هذا اللفظ ان نحو جمع تصحيح المذكر في جميع الاعلام والصفات لاولي العلم وليس كذلك
بل لا يجوز هذا الجمع في كل لفظ على وزن فعل نحو حمر خلافا للكوفيين ولا في افعل الذي مؤنثه فعلاء نحو احمر حمراء ولا فعلان
الذي مؤنثه فعلى نحو سكران وسكرى ولا فعول يستوي فيه المذكر والمؤنث كما في موضعه ولا ما كان على
وزن فعيل بمعنى الفاعل او بمعنى المفعول الا ما شذ منها نحو ثبون يعني لا يجوز ان يكون الجمع المذكر السالم
لغير اولي العلم الا في كلمات قد جاءت على هذا الوزن وذكر واحد منها ثبون جمع ثبة بضم الثاء وتخفيف الباء وهي
الجماعة واصلها ثبوة [illegible] وحذفت [illegible] عند الجمع لحصر الضعف [illegible] على حرفين فجمع
بالواو والنون ليكون جمعا بالواو والنون جبرا للضعف لان الجمع بالواو والنون [illegible] وقوة لان هذا الجمع
لاولي العلم وقلون بضم القاف جمع قلة بضم القاف ايضا وهي خشبة بقدر اصبع يضرب على خشبة اخرى فيثب
عن موضعها وهو لعب للصبيان واصلها قلو ففعل بها ما فعل بثبة من غير فرق وارضون جمع ارض بسكون الراء
وتاء التانيث فيها مقدرة لانها مؤنث سماعية فجمع بالواو والنون جبرا لما حذف منها من تاء التانيث المقدرة [illegible]
بالواو والنون ليعلم انها جمع على غير قياس واحرون بكسر الهمزة وفتح الحاء المهملة وتشديد الراء المهملة وهي
جمع حرة وهي ارض ذات حجارة سود والهمزة زيدت في اولها وانما جمع بالواو والنون ليجبر ضعفها وضعفها من
وجهين احدهما انها [illegible] بادغام [illegible] والتغيير ضعف والثاني انها لم تجمع جمع السلامة بل غيرت عن حالها بانها
زيدت في اولها همزة واوزون بكسر الهمزة وفتح الواو والزاء [illegible] لانه كان جمع وزة [illegible] فيه الهمزة و
وادغمت الزاء في الزاء وكان كالمسيلة المقطعة وان كان جمع اوزة تحذفت تاؤها [illegible] بانها تحتاج
الى الجبر كما ذكر وهذه الكلمات ليست قياسا يعني بهذا انه لا يجوز ان تجمع بالواو والنون كل لفظ [illegible] وتغيير
قياسا على هذه الالفاظ بل هذه الالفاظ سماعية واما قوله تعالى اخبارا عن يوسف [illegible] والشمس
والقمر رايتهم لي ساجدين فجمعهم جمع العقلاء لانه وصفهم بالسجود والسجود للعقلاء فلما شبههم بالعقلاء في السجود جمعهم
جمع العقلاء ليتم التشبيه وكذا قوله تعالى فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين يعني قال الله تعالى للسماء
وللارض كونا فقالتا اتينا اي كنا فكنا طائعين فجمع السماء والارض لان المراد بالسماء سبع سموات او لان المراد
السماء والارض ومن فيهما وجمع جمع العقلاء لانه امرهما بالاجابة في الاتيان والاجابة والامر من وصف العقلاء والذي
بالالف والتاء للمؤنث في اسمائه وصفاته كالهندات والمرات والمسلمات يعني جمع السلامة الذي يكون بالالف والتاء
مختص بالمؤنث اسما كان او صفة من العقلاء كان او غير العقلاء والثاني يعم من يعلم وغيرهم في اسمائهم وصفاتهم كرجال
وافراس وجعافر وظراف وجياد يعني بالثاني جمع التكسير يعني جمع التكسير يكون لاولي العلم وغيرهم ويكون في الاسماء
والصفات وذكر جميع انواعها فرجال اسم لمن من العقلاء وافراس ايضا لكن يكون من غير العقلاء وجعافر
جمع جعفر وهو علم يختص من العقلاء ويحتمل ان يريد بجعافر جمع جعفر الذي هو اسم الساقية وهي النهر الصغير فيكون
من الجمادات وظراف جمع ظريف وهو صفة من العقلاء وجياد جمع جواد وهو الفرس الكثير الجري وهو صفة لغير
العقلاء وحكم الزيادتين في مسلمون [illegible] حكمهما في مسلمان الا [illegible]
وتسقط عند الاضافة يعني كما ان الالف والنون او الياء والنون في التثنية زيدتا [illegible] والنون بدل عن الحركة والتنوين [illegible]
تسقط النون في الاضافة وكذلك في الجمع قوله الاولى يعني الواو في الرفع والياء في النصب والجر [illegible] والنون بدل

من الحركة والتنوين وسقط النون عند الاضافة كما قررناه في التثنية وقد اجري المؤنث على المذكر في التصحيح
في حمل الجر والنصب فقيل رايت المسلمات بكسر التاء [illegible] كما قيل رايت المسلمين ومررت بالمسلمين يعني جعل نصب
جمع المؤنث كجره في ان التاء فيهما مكسورة كما جعل نصب جمع المذكر كجره في انهما بالياء وانما جعل نصب جمع المؤنث كجره مع ان التاء يقبل
النصب لئلا يزيد حال المؤنث على حال المذكر فان لجمع المذكر حالتين [illegible] فاذا كان للجمع المذكر حالتان فلا يمكن
ان يحصل لجمع المؤنث [illegible] لان المؤنث فرع المذكر فصل وينقسم الجمع الى جمع قلة وجمع كثرة فجمع القلة العشرة فما دونها واوله وينقسم
اي وينقسم المجموع الى جمع قلة وكثرة فجمع القلة من الثلاثة الى العشرة وكذا جمع السلامة [illegible] جمع القلة وما فوقها جمع الكثرة وامثلته
افعل وافعال وافعلة وفعلة كافلس واثواب واجربة وغلمة ومنه الجمع بالواو والنون والالف والتاء وما عداها جمع كثرة يعني اوزان
جمع القلة اربعة افعل بضم العين وافعال وافعلة بكسر العين والهمزة مفتوحة في كلها والرابع فعلة بكسر الفاء
وسكون اللام [illegible] فافلس جمع فلس بفتح الفاء
السالم ايضا قال ابن يعيش انما جعل الجمع السالم من جموع القلة [illegible] جمع المذكر السالم والمؤنث
انه [illegible] في التثنية مسلمان ثم [illegible] ثلاثة مسلمون [illegible]
في التثنية والجمع [illegible] الذي وافق التثنية في السلامة من جموع القلة [illegible] كما توافقا في سلامة نظم الواحد
فصل ومنهم من يجعل اعرابه [illegible] في النون [illegible] في الشعر ويلزم الياء [illegible]
[illegible] سنين يعني ومن جاوز من كلام العرب من حمل جمع المذكر السالم [illegible] الاعراب على النون ويلزم الياء والمذهب الصحيح يعني
يكون ابدا بالياء فيقال جاءني سنين ورايت سنينا ومررت بسنين كلها بالياء وتجري حركات الثلث على النون وقد يكون [illegible]
بالواو والدليل على ان الياء اولى لان الياء اخف من الواو وانه سمع من العرب الياء دون الواو [illegible] انما جعلناه في اعراب الثلث
بالياء فقد خالفنا الاصل في الرفع فقط واذا جعلناه في اعراب الثلث بالواو فقد خالفنا الاصل في النصب والجر وما فيه اقل
مخالفة للاصل اولى مما فيه اكثر مخالفة وقال الشاعر دعاني من نجد فان سنينه لعبن بنا شيبا وشيبننا مردا دعاني من نجد يعني
يا خليلي من حديث نجد لا تحدثاني حديثه فان سنينه اي الايام التي كنا بنجد لعبت بنا اي غلبت علينا [illegible] وحال كوننا
شبابا وشيبننا وحال كوننا مردا يعني صرنا شيبا في حال الصبي من العشق الشيب جمع اشيب والمرد جمع امرد [illegible]
ولسنينه فانه اثبت نون الجمع حال الاضافة على انه جعله كالمفرد وهذا سماعي وقال سحيم وماذا يبتغي الشعراء مني وقد
جاوزت حد الاربعين اي [illegible] الحيل والخديعة يعني ما يقدر الشعراء ان يخدعوني فاني جاوزت اربعين سنة في العمر وجربت
الامور والمراد [illegible] بكسر النون من اربعين وعلته انه جعله كالمفرد فصل والثلاثي المجرد اذا كسر عشرة امثلة افعال
فعول فعال فعلان افعل فعلان فعلة فعلة فعل فعل اراد بالثلاثي المجرد ما ليس فيه حرف زائد ولم يبحث كل واحد من
هذه العشرة ولا يمكن جعل اوزان الجموع المكسرة منحصرة على عشرة لانه استقراء والنقل عن العرب ولعل المصنف وجد
بالاستقراء والنقل عن العرب حصر الجموع على عشرة فافعال [illegible] نحو ارواح واحمال واركان واحوال [illegible]
[illegible] وارطاب وآبال اعلم ان اوزان المكسر في الثلاثي اثنا عشر لان للفاء ثلاث احوال الفتح والضم والكسر وللعين اربعة
احوال الفتح والضم والكسر والسكون فاذا ضربت الاحوال الثلاثة التي تكون للفاء في الاحوال الاربعة التي تكون للعين يخرج اثنا عشر
احدها فعل بفتح الفاء وسكون العين [illegible] والثاني بفتح الفاء والعين نحو جمل والثالث
بفتح الفاء وضم العين نحو عضد والرابع بفتح الفاء وكسر العين نحو فخذ فهذه الاربعة خرجت من فتحة الفاء ثم بضم الفاء [illegible]
في الاحوال الاربعة التي تكون للعين يخرج فعل بضم الفاء وسكون العين نحو ركن وهو الجانب وفعل بضم الفاء وفتح العين نحو رطب و
فعل بضم الفاء والعين نحو عنق وفعل بضم الفاء وكسر العين ولم يات على هذا الوزن الا دئل وهي اسم دويبة [illegible]

يعني الواو وعكس العين بكسر الفاء وصرفها في الاحوال الاربعة التي تكون في الاسم الصحيح فعل بضم
وسكون العين وهو جمل وهو ما حمل على الناس في الظهر وفعل بكسر الفاء وفتح العين نحو عنب وفعل بكسر الفاء و
العين ولم يات من هذا الوزن سوى الاستعمال لخروجهن كسر الفاء الى ضمة العين وفعل بكسر الفاء وضم العين نحو ابل قلده
اما فعيس وزنا ولا يكثر من هذا اوله وافعال الجمعها يعني بوزن افعال بفتح الهمزة في الجميع الاعم من سائر الاوزان
يعني الا ان الاعم انه يجوز ان يجمع كل واحد على افعال كما ذكر ههنا خلاف الجموع الباقية فانه يختص كل جمع ببعض اوزان الثلاثية
كما شرح المصنف كل واحد منها ثم فعال نحو زناد وقداح وخفاف وجمال ورباع وسباع يعني فعال بكسر الفاء
٢ احفظ وجه في الجمع من افعال انه لا يجمع على فعال الا سبعة اوزان فعل بفتح الفاء وسكون العين نحو زند وفعل بضم الفاء
وسكون العين نحو خف وفعل بكسر الفاء وسكون العين نحو قدح وهو السهم الذي لا ريش له وفعل بفتح الفاء والعين نحو جمل
وفعل بضم الفاء وفتح العين نحو ربع وهو ولد الناقة الذي ينتج في اول الربيع وفعل بفتح الفاء وضم العين نحو سبع ثم فعول
وفعلان يجتمعان نحو فلوس وعروق وخروج واسود ونمور وزيلان وصنوان وعيدان وجربان وجرذان
يعني الوزن الثالث من اوزان الجموع فعول بضم الفاء والرابع فعلان بكسر الفاء وسكون العين ويجيئان معا
ما يجمع على فعول خمسة اوزان وما يجمع على فعلان ايضا خمسة اوزان والاوزان التي يجمع جمعها على فعول فعل بفتح الفاء وسكون
اللام نحو فلس وفعل بكسر الفاء وسكون العين نحو عرق وفعل بضم الفاء وسكون العين نحو خرج وفعل بفتح الفاء والعين نحو اسد
وفعل بفتح الفاء وكسر العين نحو نمر وزيلان جمع زأل بفتح الزاء وسكون الهمزة وهو الذكر من النعامة وصنوان جمع
٢ صنو وهو النخلة الصغيرة الثابتة بجنب النخلة اخرى وعيدان جمع عود قلبت الواو في الجمع ياء لانكسار ما قبلها وجرذان
بالذال المعجمة جمع جرذ بفتح الفاء والراء وهو الذكر من الجرابيع وصردان جمع صرد بضم الصاد وفتح الراء والحبارى اسم
طاير معروف ثم افعل نحو انفس وارجل وازمن واضلع يعني الاوزان التي تجمع على افعل بفتح الهمزة وضم العين
اربعة فعل بفتح الفاء وسكون العين نحو كلب وفعل بكسر الفاء نحو رجل وفعل بفتح العين والفاء نحو زمن من
٥ الزمان وفعل بكسر الفاء وفتح العين نحو ضلع وهو عظم الجنب ثم فعلان وفعلة وفعلة يجتمعان نحو بطنان وذوبان
وحملان وغردة وقردة وقرطة يعني فعلان بضم الفاء وسكون العين وفعلة بكسر الفاء وفتح العين مستويان في انه يجمع
على فعلان ثلاثة اوزان وما يجمع على فعلة ايضا ثلاثة اوزان وبطنان جمع بطن بفتح الباء وسكون العين وهو الغليظ والرجع
المنخفض وذوبان جمع ذيب وحملان جمع حمل بفتح الحاء المهملة وفتح الميم وهو ولد الضان وغردة جمع غرد بفتح
العين المعجمة وسكون الراء ونحوه بكسر العين وهو نوع من الكماة والكماة شيء ابيض يخرج من الارض ويوكل والقردة
جمع قرد بكسر القاف وسكون الراء وهو حيوان يشبه صورته وكيفيته الادمية والقرطة جمع قرط بضم القاف وسكون
الراء وهو شيء من الذهب او من الفضة يجعل في الاذن ثم فعل نحو سقف وفلك يعني الثامن من اوزان الجموع
فعل بضم الفاء وسكون العين نحو سقف بضم السين وسكون القاف فانه جمع سقف بفتح السين وسكون القاف وفلك
بضم الفاء وسكون اللام وهذا اللفظ يستوي فيه الواحد والجمع ولم يات على هذا الوزن من الثلاثي بمعنى الجمع غير
هذين اللفظين ثم فعلة وفعل نحو جيرة ونمر يعني الجمع التاسع فعلة بكسر الفاء وسكون العين ولم يات مفرد الا جمعه
على هذا الوزن غير جار فان جمعه جيرة بكسر الجيم وسكون الياء والجمع العاشر فعل بفتح الفاء والعين ولم يات مفرد الا جمعه
على هذا الوزن غير نمر بفتح النون وكسر الميم فان جمعه نمر بضم النون والميم ثم فعلى نحو حجلى الجمع حجل قال ابن اصبعي
الدين كانهم حجلى تدرج في الشربة وقع يعني حجلى بكسر الحاء المهملة وبعدها جيم على وزن ذكرى جمع حجل بفتح الحاء و

نحيم وهو ولد الناقة والبيع ايضا وهذا جمع ثلاثة لجمع وليس من الاوزان العشرة المذكورة ولذا قال في اول
الفصل اوزان الجموع عشرة ولم يقل احد عشر لان هذا الجمع شاذ لانه اسم تصغير صبيه وهو جمع صبي وزرع
الذي اشتد به بفتح الشين المعجمة والراء المهملة وتشديد الباء حوله يكون حول النخلة الواقع ضم الواو و
تشديد القاف جمع واقع يعني ارخم والذي لا ينبرك ابدا يمشي الى شرب الماء ويقع من الصنوف فصل
والمختص من ابنية الثلاثي ما مثله بكسيره فعال نحو غراب افعل نحو فعل غطا من ذلك بعض الثلاثي المجرد فامثلة تكسيره
يعني ما في الثلاثي المجرد المكسر ستة فعال بكسر الفاء وفعول بضم الفاء وافعل بفتح الهمزة وضم العين وفعل بكسر الفاء وفتح العين وفعل بضم الفاء
وفتح العين وفعل بضم الفاء وسكون العين نحو قصاع ولقاح وبرام ورقاب القصاع جمع قصعة بفتح القاف وسكون الصاد واللقاح
جمع لقحة بكسر اللام وسكون القاف وهي الناقة ذات اللبن والبرام جمع البرمة بضم الباء وسكون الراء وهي القدر من الحجر والرقاب ب
جمع رقبة بفتح الراء والقاف ونحو برود وحجوز البرود جمع بردة بضم الباء وسكون الدال وهي غشاء الافخاذ والحجوز جمع
حجزة بضم الحاء المهملة وسكون الجيم وهي موضع السراويل او ما يجعل فيه التكة وانق واينق الانق جمع ناقة بكسر النون وسكون الواو واينق
جمع ناقة واصلها نوقة فقلبت الواو الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها وانق اصله انوق ثم قلبت الواو ياء للتخفيف لان الياء
اخف من الواو وبدر ونعم وبدر جمع بدرة فقد ذكره ولم يجمعه وتبر اصله تور فقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها وهو
جمع تار يعني مرة واصل توره فقلبت الواو الفا كما قد ومعد جمع معدة بفتح الميم وكسر العين وهي من الاشكال الاربعة في الجمع
وزنها فعل بكسر الفاء وفتح العين نحو غرب ورقاب ونعم ولوبة جمع نوبة بفتح النون وسكون الواو ورقية جمع برقة بضم الباء و
سكون الراء المهملة وهي الموضع الذي فيه الحجارة والرمل ونعم جمع نعمة بضم التاء وسكون الخاء وفتحها وهي ان لا يهضم الطعام
في المعدة وهذه الالفاظ الثلاثة وزنها في الجمع فعل بضم الفاء وفتح العين وثيب وهو جمع ثيبة بفتح الباء والباء وهي الناقة
السمينة فصل واما صفاته فاسماؤه كما سمعناه وصعابا وذاملته صفاته الصحيح يعني الثلاثي المجرد يعني الثلاثي المجرد قد يكون اسما
وقد يكون صفة كان اوزان الجمع في الاسماء عشرة وكذا اوزان الجمع في الصفات عشرة وكان بعض اوزان الجموع في الاسماء
لم يجمع كذلك في الصفات فاعمها افعال يعني المفردات التي تجمع على وزن افعال اكثر من المفردات التي تجمع على وزن
آخر ولكنه يتفاوت بعض الجموع على بعض نحو اشياخ وهو جمع شيخ واجلاف وهو جمع جلف بكسر الجيم وسكون
اللام وهو الخالي من الخير واحرار وهو جمع حر بضم الحاء او جمع حر بفتح الحاء واطفال وهو جمع بطل بفتح الباء والطاء وهو
الشجاع واجناب وهو جمع جنب بضم الجيم والنون وايقاظ وهو جمع يقظ بفتح الياء وكسر القاف او جمع يقظ بضم القاف وهو
مبالغة وهو ضد النايم وانكاد وهو جمع نكد بفتح النون وكسر الكاف وهو قليل الخير واعمها احلف يعني الوزن الثاني
افعل بفتح الهمزة وضم العين كاجلف جمع عبد واجلف جمع جلف وصعاب وحسان ورجاع يعني الوزن الثالث فعال بكسر الفاء
نحو صعاب جمع صعب وهو الشديد وحسان جمع حسن ورجاع جمع وجع وهو ما يمرض بالالم ووجعا ووجلى وحبطى وحبالي
وحذارى يعني جمع وجع وجعا على ووجلى بفتح الواو والعين ومثله حبالى وهو جمع حبط وهو عظيم البطن من الريح وحذارى
وهو جمع حذر وهو المتحذر المستيقظ من العدو وضيفان وضحولان يعني الوزن الرابع فعلان بكسر الفاء وسكون العين
نحو ضيفان جمع ضيف واحولان جمع اخ وعقان وذكران يعني الوزن الخامس فعلان بضم الفاء وسكون العين
وفعلان جمع وعل بفتح الواو وسكون العين المعجمة وهو اللئيم الذي يخلط الناس بلا طعنه وذكران جمع الذكر الذي
ضد الانثى واما الذكر الذي بمعنى الفرج فجمعه مذاكير ليكون فرقا في الجمع بين الذكر بمعنى الرجل وبين الذكر بمعنى الفرج و
اعلم ان بعض الالفاظ مما ذكره المصنف في هذا الفصل لا يظهر فيه معنى الصفة فيظن الناس انه غير صفة واورده في فصل الصفة

فعقول ليس كما ذكر لان جميع ما اورده صفات فانه ليس لقائل ان يقول هذه الالفاظ لا يجوز ان يوصف بها فيقول
ضيف وجاني زيد باخو عمرو على الصفة وشرط الصفة ان يكون مشتقا او بمعنى المشتق عند بعض النحويين وهو
هذا الكلام جاني زيد سيف عمرو لان السيف مشتق وهو بمعنى الاخ ويقول اضا هذا حيوان ذكر فلذا ذكر ان
وكهول يعني الوزن السادس فعول بضم الفاء نحو كهول جمع كهل وهو الذي ظهر في شعره بياض وقيل من له ثلث
وثلثون سنة ورطلة يعني الوزن السابع فعلة بكسر الفاء وفتح العين نحو رطلة جمع رطل بفتح الراء وكسر الطاء وهو الغلام
الذي لم يتم قوته وشيخة يعني الوزن الثامن فعلة بكسر الفاء وسكون العين نحو شيخة جمع شيخ بفتح الشين وسكون الياء
وورد يعني الوزن التاسع فعل بضم الفاء وسكون العين نحو ورد جمع ورد بفتح الواو وسكون الراء وهو الذي لونه احمر
ويضرب الى الصفرة من الاسد والفرس وسحل ونصف وحشن يعني الوزن العاشر فعل بضم الفاء والعين نحو
سحل جمع سحل بفتح السين وسكون الحاء المهملتين وهو الثوب الابيض من الكرسف ونصف جمع نصف بفتح النون
والصاد وهو المراة التي بين الشابة والمسنة وحشن جمع حشن بفتح الخاء وكسر الشين وهو الغليظ من الثياب
والارض وغيرهما وقالوا سمحاء في جمع سمح يعني استعملوا سمحاء بوزن علماء في جمع سمح بفتح السين وسكون الميم وهو السهل
والجواد وهذا البعد على انه العين ايضا والجمع بالواو والنون فيما كان من هذه الصفات للعقلاء الذكور غير ممتنع
كقولك صعبون وصنعون وحسنون وحلوون وندسون يعني كل صفة من هذه الصفات المتقدمة وغيرها اذا
كانت للمذكر من اولي العقل يجوز جمعها بالواو والنون في الرفع وبالياء والنون في النصب والجر يجب ان يجمع جمع التكسير
كما ذكر قوله صنعون يجوز بفتح الصاد والنون وبكسر الصاد وسكون النون وبفتح الصاد وكسر النون كلها بمعنى واحد
وهو المحترف الحاذق قوله ندسون الندس بفتح النون وضم الدال مبالغة بمعنى حسن الفطنة والفهم واما جمع المؤنث منها
بالالف والتاء فلم يجئ لئلا يجيء وذلك نحو عبلات وحلوات وحسنات ونغلات يعني واما جمع المؤنث من الصفات
لم يجئ الا الجمع السالم وهو الجمع بالالف والتاء نحو عبلات جمع عبلة وهي الضخمة وحلوات جمع حلوة بضم الحاء المهملة وكسر اللام
وهي نعت مؤنث مذكره حلو وامثال فعلة فانه كسر على فعال كجعاد وكاش وعبال وقالوا علج وعلج يعني لم يجئ
جمع صفة المؤنث على التكسير الا وزنان فعلة بفتح الفاء وسكون العين وفعلة بكسر الفاء وسكون العين فان هذين الوزنين جاز
ان يجمع جمع التكسير جمع السالم نحو جعاد بكسر الجيم فانه جمع التكسير لجعدة بفتح الجيم وسكون العين وهي المراة القصيرة
وكاش بكسر الكاف جمع كشة وهي الناقة القصيرة الضرع وعبال جمع عبلة وقد ذكر وعلج بكسر العين وفتح اللام جمع علجة بكسر العين
وسكون اللام وهي الحمار الوحشي فصل والمؤنث مما لا تلحقه علامة ان يكون اسما وصفة فاذا كان اسما تحركت عينه
في الجمع اذا صحت بالفتح في المفتوح الفاء كجمرات وبه وبالكسر في المكسورها كسدرات وبه وبالضم في مضمومها كغرفات
وقد تسكن في المضمومة في لغة ... السعد ... لغة تميم سالم الحشو اي ساكن الوسط اذا صحت يعني
اذا كان وسطها حرفا صحيحا غير مدغمة فاذا كان فعلا اسما او وسطه صحيحا فان كان فاؤه مفتوحا اذا جمع جمع السلامة
تحرك عينه بالفتح وبالضم ... في المكسور ... وفي المضموم ... اما دخل ... اللام ... لا اضافة ... بمعنى
بالفتح قوله وقد تسكن ... في الاول وفي السعد في الثانية بمعنى الاول ... مفتوح الفاء بمعنى يجوز في المفتوح الفاء
اسكان العين في الجمع في ضرورة الشعر واما في المكسور والمضموم يجوز اسكان العين في سعة الكلام من غير ضرورة
قوله في لغة تميم ... [illegible] ... من لفظ ولكن قد قال بعض ... ان الاسكان
جائز بالاجماع واذا اعتلت العين كبيضات وجوزات وحجات ودولات الا في لغة هذيل يعني اذا كان عين الفعل

في العلة لزم اسكان العين في الجمع في الاسم والعرض تحركها لان الحركة على حرف العلة ثقيلة ... وهذا الحكم مفتوح
الفاء ومضمومها ومكسورها وحكم المدغم حكم المعتل نحو سلات وحجات جمع حجة وشذ ... جمع ... ودنابا ... و
هو جمع ... بكسر الدال ... الذي يجي بها ... جمع دمعة بضم ... سمي ... الاسم لانه ...
... ويتنقل ... بفتح الدال ... يجوزون تحريك الالف في المعتل كالصحيح
قال الشاعر ... رابح ما ... اي ... صاحب ... ذكر ... المقامة ...
... على ... البيض ... في الجمع ... والمراد بالاستشهاد ان تحرك الياء ... عليها
... الاسم ... وسكن في الصفة الاسم ... يعني ... اذا كان صفة لزم ان يكون عينها ساكنة في الجمع
لا يجوز تحريكها لان الصفة ثقيلة ... الاسم والسكون ... هذا الحكم مفتوح الفاء ومضمومها ومكسورها
نحو ضخمات ... بضم اللام وفتحها وكسرها وسكون الوسط في الكل ... الشاذ القليل ... بفتح اللام وضمها وكسرها
... على القياس ... كل اسم اجري صفة المؤنث جمع ... عينه
نظرا الى انه صفة ... الى ... اسما ... بفتح اللام وضمها ... ولذلك ... الجمع
... اسما ... فالوا امراة كلبة ... يعني يجوز ان تحرك العين في الجمع في الصفات اسما
لفظا ... جمع ... بفتح الراء وسكون الباء وهي المراة التي ... قصيرة وانما
حركت العين ... جعلا وصعفين ... حركت عينها في الجمع ... مراة ... يعني
كلبة اسم جعل وصفا للمراة الطويلة ... ايضا اسم جعل وصفا ... اي ... عليها
من الارض فصل وحكم المؤنث ... كالمذكر ... رضات ... وجمع ... من مؤنث
سماعية ... وحكم المؤنث السماعي في جمع السلامة حكم المؤنث بالتاء ... رضات واهلات بضم الوسط ...
تسكينه لضرورة الشعر ... قدرات بكسر الدال ... الاسكان جائز في التوسع ... بضم الفاء
... بفتح الهاء ... جائز في التوسع قال ثم اهلات حول قيس بن عاصم ... في البيت اذا ... الليل
... على ... بسكون الدال ... اجل ...
من ... قيس بن عاصم ... اذا ...
اليه ... والمراد بالاستشهاد انه جمع اهل باهلات بفتح الهاء وقالوا عربات
وعيرات في جمع عرس وعير العرس الطعام ... وهو مؤنث سماعية ... في جمعها عرسات بضم الراء وفتحها
الاسكان جائز في التوسع والعير بكسر العين بمعنى السابق واصل العير ... عليه الطعام وهو مؤنث سماعية وجمعها
عيرات بسكون الياء ... معتل العين ... سكون عينها في الجمع ... في لغة هذيل ... قال غيث عيرات الفعال
والسودد ... يمدح ... صلى الله عليه وسلم ... جميع افعال الخير والسيادة ...
عنده موجودة ... احكامها ... الفعال بفتح الفاء الفعل الحسن ... بكسر ...
والمراد بالاستشهاد تحريك الياء في عيرات وهو في لغة هذيل فصل واستغنوا فيما اعتل عينه من افعل وقد يجي
اقوس واثوب واعين واديث يعني اذا كان الحرف الوسط من فعل ساكن العين حرف علة ... يجمع على فعل
بفتح الهمزة وضم العين لان الضم ثقيل وحرف العلة ... هذا الوزن وهو شاذة وهو اقوس جمع
قوس واثوب جمع ثوب واعين جمع عين واديث جمع ... واستعمل ... الواو ... من فعل ... الواو من فعال

وقد شذ فروج وقووس وسوق يعني كل فعل بفتح الفاء وسكون العين واوا لا يجوز جمعه على فعول بضم الفاء لان
اجتماع الواوين مع ضمة فاء الكلمة وعينها اجتماع الثقل وان كان عينه ياء جاز لانه لم يجتمع الواو ولا يجوز في جمع ثوب
ثووب ويجوز في جمع شيخ شيوخ ويجوز فيما كان عينه واوا بان يجمع على فعال بكسر الفاء ولا يجوز فيما كان عينه ياء ان
يجمع على هذا الوزن فنقول سياط وديار واصله سواط فقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها ولا يقال في جمع بيت بيات قيل
علة هذا انهم لما خصصوا فعولا بالياء خصصوا فعالا بالواو تعويضا يعني اعطوا الواوي وزنا عوضا عما ترك منه
قوله وقد شذ فروج يعني جاءت الفاظ شاذة في الواوي بالجمع على فعول وهي هذه الالفاظ الفروج جمع فرج وهي الجماعة
والقووس جمع قوس والسوق جمع ساق واصله سوق قلبت الواو الفا فصل وباب في افعل وفعول من المعتل
اللام ادل وادلى ودلي وعصي اذا جمعت المعتل اللام على افعل وفعول ابدلت ضمة العين كسرة لان حرف العلة ثقيلة
والضمة قبلها ثقيلة فتبدل الضمة كسرة لان الكسرة اخف من الضم تقول في جمع دلو ادل واصله ادلو بضم اللام فكسرت
اللام وانقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها فصار ادليا مثل قاضيا فيفعل به ما فعل بقاض وكذلك تقول في جمع
يد ايد واصله ايدي فكسرت الدال وفعل بها ما فعل بقاض واذا جمعت دلوا على فعول تقول دلوو فكسرت
اللام وصارت الواو الاولى ياء لسكونها وانكسار ما قبلها فصار دليو فقلبت الواو ياء لان الواو والياء اذا اجتمعتا والاولى
ساكنة قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء ودمي جمع دم واصله دموي فكسرت الميم وقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء
وقالوا نحو ونحو والقلب اكثر النحو جمع نحو وهو القصد والطريق والقنو جمع قنو بكسر القاف وهو النخل والكرم
بمنزلة السنبلة من الزرع يعني قد جاء المعتل اللام من الواو على وزن فعول ولم يغيروها وهذا جائز في جميع المعتل
اللام من الواوي اذا جمع على فعول فيجوز ان لا يكسر فعول نحو دلو بضم الدال وكسرت الدال اولى ولكن القلب اكثر استعمالا
كما ذكرناه وقد يكسر الفاء فيقال دلي وعصي يعني يجوز ان يكسر الحرف الاول من المعتل اللام اذا جمع على فعول ويجوز ان
لا يكسر فتقول دلي بضم الدال فكسرت الدال تبعا للام لان توافق الحركتين اخف من تخالفهما وكذا في جميع امثاله ولم يسمع
كان جمع قسي التقدير يعني قسي مثل دلي في الوزن فالقياس ان يكون مفرده قسو مثل دلو فقلب [illegible] ولكن
هو جمع قوس فقدمت السين على الواو فصار قسو ثم جمع على فعول فصار قسوو فعمل به ما فعل بدلي فصل وما كان
من الحروف المحذوف اللام جمع بالواو والنون معوضا كسنون وقلون وعزين وثبون وقلون يعني كل ثلاثي حذف لامه و
الحرف الثالث اصلية منها محذوف فيجوز ان يجمع بالواو والنون في الرفع على حاله وجاز ان يكسر فاؤه فلا يشبه العقلاء
في الجمع بالواو والنون من جميع الاحوال بل يغير اوله ليكون بهذا التغير فرق بينه وبين العقلاء في وزن الجمع والسنون
اصله سنوة فحذفت الواو من اصلها ثم حذفت هاء التانيث في الجمع لذلك ثبون وقلون يجوز جمع
هذه الكلمات بالواو والنون في الجمع وذكر ايضا معناها وبالالف والتاء مردودا الى الاصل كسنوات وعضوات
وبغير مردود كثبات وهنات يعني الحرف المتقدم يجوز ان يجمع بالالف والتاء ايضا وقد يجمع بعد رد المحذوف الى اصله
كسنوات جمع سنة وقد رد المحذوف في الجمع وكذا عضوات جمع عضة بكسر العين واصلها عضوة وهو كل شجر كبير وقد
جاء غير مردود نحو ثبات وهنات من غير رد المحذوف والهنات جمع هنة واصلها هنوة وهي الفرج وعلى افعل كآم
وهي نظير آكم يعني هذا النوع يجوز ان يجمع على افعل بفتح الهمزة وضم العين نحو آم وهو جمع امة واصلها اموة حذفت
الواو في المفرد وفي الجمع ايضا قوله كآم وهو نظير آكم يعني ام كان اصله آموا على وزن آكم فعمل آموا كما ذكرنا و
آكم جمع اكمة وهي الموضع المرتفع من الارض فصل وجمع الرباعي اسما كان او صفة مجردا من الزيادة او مزيدا

فعالل واحده نحو فعالل كقولك ثعالب يعني جمع الاسم الرباعي على فعالل يكون على فعالل بفتح الفاء وكسر اللام
الاولى واما اللام الاخيرة فهي حرف الاعراب يتغير بتغير العوامل تقول في جمع ثعلب ثعالب وسلاهب وهو جمع سلهب بفتح
السين والهاء وهو الفرس الطويل وسلالم وهجارع وهو جمع هجرع بكسر الهاء وفتح الراء وبالعين المهملة وهو الطويل وقيل
الاحمق وهو عطل الجبان وبراثن وهو جمع برثن بضم الباء والثاء وجراشع وهو جمع جرشع بضم الجيم والشين وهو عظيم البطن
وقماطر وهو جمع قمطر بكسر القاف وفتح الميم وسكون الطاء وهو ظرف تحفظ فيه الكتب والمحاضر والسجلات وقيل
القمطر ظرف السكر وسباطر وهو جمع سبطر بكسر السين وفتح الباء وسكون الطاء وهو الممتد الطويل وصفادع وهو جمع
صفدع بكسر الصاد وسكون الفاء وكسر الدال ويجوز فتح الدال ومعناه معروف وخضارم وهو جمع خضرم بكسر الخاء والضاد
المعجمتين وكسر الراء وهو الرجل الكريم والبحر الواسع فاوزان الرباعي المتفق عليها خمسة ولقد ذكر المصنف في هذه
امثلة كل وزن بعد ذكر مثاله من الاسماء وبعض امثلة الصفات كما ذكرنا وقد جاء وزن اخر مختلف فيه وهو فعلل بضم الفاء
وسكون العين وفتح اللام نحو جخدب قراءة الكوفيين وبعض البصريين بفتح الدال رواه سيبويه واكثر البصريين بضم الدال واما
الخماسي فلا يكسر الا على استكراه وبحذف خامسه وبحذف [illegible] بكسر هذا المثال كقولهم في فرزدق فرازد وفي جحمرش جحامر
يعني الخماسي الذي حروفه اصلية لا يجمع جمع التكسير الا على استكراه واراد بالاستكراه حذف حرف منها بعد
الحرف المحذوف لانه لا يصح حذف الحرف الاخير لان المتطرف الحذف اولى لان الكلمة الخماسية اذا جمعت من غير حذف
ثقل بسبب جمع الكسر ثقيلا بالحرف الخامس واذا حذف الخامس فيقل ما خرج لم يكن ثقيلا فاذا حصل الثقل
بالحرف الخامس الحرف الخامس اولى بالحذف وقيل يحذف الرابع وقال سيبويه [illegible] هذا المثال اراد به المثال
الرباعي الذي هو فعالل كما علم الفرزدق فانه اسم رجل والاسم القطعة المستديرة من العجين حذف القاف في الجمع والجحمرش
المرأة العجوز [illegible] يعني يجمع [illegible] جمع الخماسي المكسر على وزن جمع المكسر الرباعي ويقال جحمرون
اراد بهذا انه يجوز ان يجمع الرباعي والخماسي جمع السلامة المذكر وجمع السلامة المؤنث الرجل السهل السمح وجحمرون
في الجمع الطويل وسهلبون والسهلب الشديد الصوت وخنعبون والخنعل ثوب يسمى بجحمرشات وسفرجلات و
سفرجلات وجحمرشات والسهلب ضم الباء المعجمة والصاد المهملة الجسيم والمرأة الضخمة تصريفها كما سنذكره
ثلاثيا في الجمع نحو فعالل افعل مثل فعالل وفعلات فعلان افعال فعال مفعول افعلا افعل من كل كلمة قبلها حرف مد
ناقص اذا جمع جمع التكسير لا تخلو جمعها عن احد عشر وزنا وعن حرف المد الالف والواو والياء الساكنة المضموم ما قبلها والياء الساكنة المكسور
ما قبلها وتكسيرها احمرة واحمر ورغف وارغفة وعمد هذا رسالة الخمسة وزنا ولحقت في الجمع واوزان مفرده مختلفة فالرغيف
رمان واحمر جمع حمار ولعل به جمع غراب وارغفة جمع رغيف وهو الجرادق من الخبز والعمد جمع عمود وفعلان وفعل كقضب
زب يعني الوزن المال من اوزان الجمع فعل بضم الفاء والعين وفعلان مفرده خمسة مثل جمع قذال بفتح القاف وهو مقدم الراس
وهي جمع حمار وقرد جمع قراد بضم القاف وهو دويبة تلصق على البعير ونحوه وكتب جمع كثيب وهو التل من الرمل وزبر جمع
زبور بفتح الزاي وهو الكتاب وغربان وصيران وغزلان وظلمان وقعدان يعني الوزن الثالث فعلان بكسر الفاء وسكون
العين وفعلان مفرده خمسة غزلان جمع غزال بفتح العين وهو ولد الظبي وصيران اصله صوران فانقلبت الواو ياء لسكونها و
انكسار ما قبلها وهو جمع صوار بكسر الصاد المهملة وهو ظرف المسك وقطيع من البقر وغربان جمع غراب وظلمان جمع ظليم وهو
الذكر من النعامة وقعدان جمع قعود بفتح القاف وهو المركوب وافعال كذوبان وثعالب يعني الوزن الرابع فعالل بفتح الفاء و
كسر اللام واوزان مفرده ثلاثة فافيل جمع افيل بفتح الهمزة وهو الصغير من الابل وذنابي جمع ذنوب بفتح الذال وهو الدلو الممتلي والثعالب

[illegible]

جمع زمان

جمع شمال بكسر الشين وهو الخلق ورُقاق وقُضبان يعني الوزن الخامس فعلان بضم الفاء وسكون العين نحو رغفان جمع رغيف بكسر الزاء المعجمة وهو السكة وقضبان جمع قضيب وهو الغصن الرطب وغلمان وصبيان يعني الوزن السادس فعلان بكسر الفاء وسكون العين نحو غلمان جمع غلام وصبيان جمع صبي وظلمان وافلاء جمع يعني الوزن السابع افعلاء بفتح الهمزة نحو ظلمان جمع ظليم وافلاء جمع فلو بفتح الفاء وتشديد الواو للكسرة وهو ولد الفرس وفصال يعني الوزن الثامن فعال بكسر الفاء نحو فصال جمع فصيل و عنوق يعني الوزن التاسع فعول بضم الفاء وهو عنوق جمع عناق بفتح العين وهي الانثى من ولد المعز واضبا يعني الوزن العاشر افعلاء بفتح الهمزة وكسر العين والمد نحو اضباء وهو جمع ضب والسن يعني الوزن الحادي عشر افعل بفتح الهمزة وضم العين نحو السن وهو جمع لسان والجمع على افعل للمؤنث خاصة نحو عناق وعنق وعقاب واعقب وذراع واذرع واكرع يعني يجمع على افعل بفتح الهمزة وضم العين الاسم المؤنث نحو عناق مؤنث كما ذكر وعقاب بضم العين وهو الطائر المعروف وهو مؤنث سماعه وذراع ذراع اليد وهو مؤنث سماعه وقوله وامكن من الشواذ يعني امكن جمع مكان ومكان ليس مؤنثا وقد جمع على افعل وهذا شاذ لا يقاس عليه قيل علته انه لا يجمع على افعل الا المؤنث افعال لحقيقة جمع فعول بضم الفاء وفعل لجمع والجمع مؤنث فوجب ان لا يجمع على افعل لا فعول [illegible] ولا يكون مشاركة للفعول لانه مؤنث وقد جمع فعل وفاعل والمعتل اللام وقد شذ نحو ذبب جمع ذباب جمع المضاعف والمعتل اللام على فُعُل بضم الفاء والعين لما يلتقي فلانه ان جمع على فعل فحسب يتوالى حركتان وحرفين متماثلين فان ادغمت لم يظهر ان حركة الحرف الثانية فتح او ضم فان لم يدغم لكون ثقيلا فلا جل هذا لم يجمع المضاعف على فعل بل جمعه على وزن اخر نحو خدد جمع جدد على جدود ودم جمعوه على جدود بضم الخاء والدال واحد تلاد غام المضاعف وان واما المعتل اللام فانهم لم يجمعوه على فعل لئلا يجتمع الثقل من ثلثه اوجه من ضمة الفاء والعين ومن حروف العلة نحو دلو لم يجمعوه على دُلُوٍ بضم الدال والعين واللام نوب وقد شذ نحو فرج وكذلك عرب ذبب بضم الذال جمع ذباب واصله ذبب بضم الذال والباء الاولى فادغمت الباء الاولى في الثانية وهذا شاذ لا يقاس عليه وللخمسة من ذوات الاربع من مثلث مثال فعال وفعل وفعيل نحو صحائف وصحف ورسائل وحمائم و ذوائب وحمائل وسفن يعني كل اسم رباعي ثالثه حرف مد نحو كل اسم ثالثه حرف مد في اخره تاء التانيث يجمع على فعائل او فُعُل بضم الفاء والعين نحو الصحائف والصحف كلاهما جمع صحيفة والرسائل جمع رسالة والحمائم جمع حمامة بفتح الحاء و الذوائب جمع ذوابة بضم الدال وهو شعر الراس والحمائل جمع حمالة بكسر الحاء وهو اسم قرس الظلحة السيف والسفن جمع سفينة وللصفات نحو امثلة فخلاء فعلى فعال فعلان فعلاء افعلاء افعلة فعول يعني الصفات التي ثالثها حرف مد اختلف جمعها على احد اوزان تسعة وذكر نحو كرماء وجبناء وشجعان ووددا يعني الوزن الاول فعلاء بضم الفاء والمد نحو كرماء جمع كريم وجبناء جمع جبان وشجعان جمع شجيع وهو بمعنى الشجاع ووددا جمع ودود وهو المحب ونذر وصبر وصنع وكسر يعني الوزن الثاني فُعُل بضم الفاء والعين نحو نذر جمع نذير وهو المبلغ من حراقة تخويف وصبر جمع صبور وصنع جمع صناع بفتح الصاد وهي المراة الحاذقة في عمل يديها وكنز جمع كناز بكسر الكاف والراء المعجمة وهي الناقة المكتنزة اللحم اي كثير اللحم وكرام وحياد وهجان يعني الوزن الثالث فعال بكسر الفاء نحو كرام جمع كريم وحياد جمع جواد وهجان لتقابلهم فيه المذكر والمؤنث والواحد وكثير وقد يجمع على هجائن ومعنى الهجان الابل البيض وكرايم الابل ايضا و خصيان وشجعان يعني الوزن الخامس فعلان بكسر الفاء نحو خصيان جمع خصي وشجعان جمع شجيع بضم الشين واشراف واعداء يعني السادس افعال بفتح الهمزة نحو اشراف جمع شريف واعداء جمع عدو واصدقاء وانبياء يعني السابع افعلاء بفتح الهمزة والمد فاصدقاء جمع صديق وانبياء جمع نبي وانجحه يعني الثامن افعلة بفتح الهمزة وكسر العين فانجحه اصله انجحة نقلت كسرة الحاء

أرى اللغة ... [illegible]

الكثير ... بمعنى كثير ... [illegible]

ووفى الى الشيف واد عمت الحاء في الحاء وهو جمع شحيح وهو البخيل وظروف يعني التاسع فعول بضم الفاء و هو جمع ظريف وقال الخليل هو جمع غريب وهو كذا كثر في جمع ذكر وجمع جمع الصحيح نحو كريمون وكريمات يعني كل لفظة من هذه الالفاظ يكون وصفا ولمن العلم جاز ان يجمع بالواو والنون وان لم يكن وصفا لاولى العلم جاز ان يجمع بالالف و التاء واما فعيل بمعنى مفعول فبابه ان يكسر على فعلى نحو جرحى وقتلى يعني فعيل اذا كان بمعنى المفعول يجمع على فعلى بفتح الفاء وسكون العين وبالقصر نحو جريح وجرحى يستوي فيه المذكر والمؤنث كما يستوي المذكر والمؤنث فيه في عدم الحاق التاء في المؤنث ولا يجمع الفعيل الذي بمعنى المفعول جمع السلامة لا بالواو والنون ولا بالالف والتاء لان جمع السلامة هو الاصل ولا يجمع على هذا الوزن لانما يبقى على اصله عن بني على وزنه الذي وضع له الجمع لان الفعيل الذي بمعنى المفعول لفظه فعيل ومعناه مفعول فلم يبق على اصله وقد شذ قتلاء واسراء يعني ويرجا جمع الفعيل الذي بمعنى المفعول على فعلاء بالضم والمد نحو اسراء في جمع اسير وهذا شاذ بل اصل اسرى ولا يجمع جمع التصحيح فلا يقال جريحون وجريحات يعني الفعيل الذي بمعنى المفعول لا يجمع جمع السلامة بالواو والنون ولا بالالف والتاء كما ذكرنا ولم يجاء الجماء امثلة فعال وفعائل مفعلاء يعني الصفات التي ثالثها حرف مدة واحدها لا تانيث جمع على احد اوزان فعال بكسر الفاء او فعائل بفتح الفاء وفعلاء بضم الفاء وبالمد واما فعال فقد يكون جمعا للفعيل والفعيلة كليهما نحو كريم وكرام وخليفة وخلفاء وذلك نحو صبيح وصباح وعجائز وخلفاء وصباح بكسر الصاد وصباح كلاهما جمع صبيح وهي جميلة الوجه وعجائز جمع عجوز وهي المراة المسنة وخلفاء جمع خليفة وقيل جمع خليف ولم يجمع خليف خلائف وخليف وخليفة بمعنى واحد ومما كان على فاعل اسما او صفة جمع على افعل وفعلان وفعلان نحو اجمال وحجران وحجان يعني كل اسم على فاعل لجمعه يكون اما فواعل بفتح الفاء نحو كواهل جمع كاهل وهو ما على كتف الفرس وعيم او فعلان بضم الفاء وسكون العين نحو حجران جمع حاجز بالحاء المهملة والجيم والزاء المعجمة وهو حفرة تقف فيها الماء في الصحاري او فعلان بكسر الفاء نحو جبان جمع جن وهو ابو الجن والمد البيضاء ولمؤنثه مثله ولحقه فواعل نحو كواثب جمع كل اسم على وزن فاعله بالتاء لجمعه فواعل نحو كواثب جمع كاثبة وهي الموضع الذي يكون عليه مقدم السرج من كتف الفرس وقد شذ ولا يلزم الالف والتاء في فاعلات فيما اعله فواعل او فواعل و فواصع ودوام وسواب نحو جعلوا الالف الممدودة في اخر فاعل كالتاء لانه يجمعون فاعلاء بالمد على فواعل كما جمعوا فاعلة على هذا الوزن نحو قواصع جمع قاصعاء وهي جحرة من جحر اليربوع التي ينفق اي يخرجها وقواصع جمع قاصعاء وهي جحرة اليربوع ايضا التي يقصع اي يدخل فيها ودوام اصله دوامي وهو جمع داميا وهي جحر اليربوع ايضا التي يخرج منها التراب وسواب اصل سوابي وهو جمع سابيا وهي الجلدة التي يكون فيها الولد وبحث ما فعل بدوامي وسوابي ذكر في اول الكتاب في بحث عن المنقوص وجواري وللصفة نحو فعل فعال فعلة فعلى فعلاء فعلاء فعال وفعلى يعني لفظة فاعل اذا كانت صفة لها جمع على تسعة اوزان نحو شهد يعني الوزن الاول فعل بضم الفاء وتشديد العين نحو شهد جمع شاهد وجهال يعني الثاني فعال بضم الفاء وتشديد العين نحو جهال جمع جاهل وفسقة يعني الثالث فعلة بفتح الفاء والعين نحو فسقة جمع فاسق وقضاة وهو في المعتل اللام يعني الرابع فعلة اللام بضم الفاء والعين مفتوح نحو قضاة جمع قاض واصله قضية فقلبت الياء الفاء لتحركها وانفتاح ما قبلها يجمع على هذا الوزن المعتل اللام وبزل يعني الخامس فعل بضم الفاء وسكون العين نحو بزل جمع بازل وهي الناقة التي طلع نابها وحلق ونحوه [illegible] وشعراء يعني السادس فعلاء بضم الفاء والمد نحو شعراء جمع شاعر و صحبان يعني السابع فعلان بضم الفاء وسكون العين نحو صحبان جمع صاحب وتجار يعني الثامن فعال بكسر الفاء

المسنة ... [illegible]

أمثلة ...

وتخفيف العين نحو تجار جمع تاجر وتجر تجار بكسر التاء وقعود يعني التاسع فُعول بضم الفاء نحو قعود جمع قاعد
وهو شاذ نحو فوارس يعني وقد قلنا فاعل اذا كان صفة يجمع على احد هذه الاوزان التسعة وفارس وزنه فاعل وهو
صفة لم يجمع على هذه الاوزان التسعة بل جمع على فواعل وهذا شاذ [illegible] فواعل نحو ضوارب [illegible]
يعني فاعل اذا كان مونثا يجمع على فواعل وفُعَّل بضم الفاء وفتح العين وتشديدها نحو ضوارب جمع ضاربة ونوم جمع نائمة
[illegible] حائض وحاسر يعني كل مونث على وزن فاعل اذا كان صفة يجمع على فواعل
او فُعَّل سواء كانت التاء في لفظها او تقديرها نحو حائض فان تقديره حائضة يجمع على حوائض وحُيَّض نحو حاسر وهي المراة
المكشوفة الراس فانه يجمع على حواسر وحُسَّر [illegible] والاسم الذي آخره الف تانيث رابعة مقصورة او ممدودة [illegible] على
فعالى نحو صحارى [illegible] يعني كل اسم حرف رابعه الف التانيث سواء كانت مقصورة او ممدودة يجمع على فَعالى بفتح الفاء وكسر
اللام او فَعالِ بكسر الفاء نحو صحارى جمع صحراء وحو اناث جمع انثى والصفة [illegible] فعال فعلى فعالى يعني اذا كان
الاسم الذي رابعه الف تانيث صفة [illegible] يجمع على اربعة اوزان نحو عطاش وبطاح وعشار يعني الوزن الاول
فِعال بكسر الفاء نحو عطاش جمع عطشى بالقصر ومذكرها عطشان وبطاح جمع بطحاء بالمد وهو مسيل الماء ومذكرها ابطح
[illegible] وفيه [illegible] وارض بطحاء [illegible] الموضع مذكر [illegible] وعشار جمع عُشَراء بضم
العين وفتح الشين وبالمد وهي الناقة التي اتت عليها من حملها عشرة اشهر [illegible] وحُمْر يعني الثاني فُعْل بضم الفاء وسكون
العين نحو حُمر جمع حمراء وصُغَر يعني الثالث فُعَل بضم الفاء وفتح العين نحو صُغَر جمع الصغرى بالقصر وهي تانيث اصغر الذي هو
افعل التفضيل وحَرامى يعني الرابع فَعالى بفتح الفاء [illegible] بالقصر نحو حرامى جمع [illegible] وهي الشاة التي تشتهي الفحل [illegible]
وحُبليات وصغريات وصحراوات [illegible] يعني يجمع ما فيه الف التانيث بالالف والتاء كما يجمع جمع التكسير وهو
[illegible] جمع السلامة [illegible] جمع السلامة
اذ جمع القلة [illegible] جمع الكثرة واما نحو خضراوات وما ورد عليه الصلوة والسلام [illegible] في الخضراوات صدقة [illegible]
يعني الاسم الذي في آخره الف التانيث يجوز ان يجمع بالالف والتاء الا فعلاء التي مذكرها افعل اذا كان صفة فانها لا تجمع بالالف و
التاء لان مذكرها وهو افعل صفة لا يجمع بالواو والنون فاذا لم يجمع مذكرها جمع السلامة لم يجمع هي ايضا جمع السلامة لان المونث
فرع المذكر وانما قال عليه السلام [illegible] خضراوات [illegible] لانه كاسم جامد وليس بصفة الا ترى انهم
يقولون للبقول خضراوات من غير ان يتقدم [illegible] موصوف فان كان [illegible] مذكورا بلا تقدم موصوف فقد جعل اسما وكذلك
اذا جعل لفظة حمراء علما جاز ان يجمع بالالف والتاء وكذلك احمر اذا جعل علما جاز ان يجمع جمع السلامة فيقال احمرون
[illegible] جمع التكسير [illegible]
جمع التكسير [illegible] الالف والتاء [illegible]
[illegible] اذا كان اسما [illegible]
يعني [illegible] بفتح الفاء والعين اذا كان اسما جامدا يجمع [illegible] اوزان التكسير [illegible] بكسر العين نحو اجدل اجادل
وهو الصقر والصفة [illegible] نحو حمر وحمران واصاغر يعني افعل الذي هو الصفة اذا جمع جمع
التكسير يكون جمعه على ثلاثة اوزان فُعْل وفُعلان بضم الفاء وسكون العين فيهما هذان الوزنان يختصان بافعل الذي هو
صفة نحو حمر وحمران كلاهما جمع احمر والوزن الثالث افاعل وهو يختص بافعل التفضيل نحو اصاغر جمع اصغر واما جمع افعل
افعل الذي مونثه فُعلى ويجمع ايضا بالواو والنون قال الله تعالى بالاخسرين اعمالا يعني يجمع على افاعل افعل الذي مونثه
فُعلى بضم الفاء وبالقصر وهو افعل التفضيل لان افعل الذي مونثه فعلاء بفتح الفاء وبالمد ليس يجمع ايضا بالواو والنون يعني

أو لي جمع

كثير

جمع افعل التفضيل بالواو والنون واما قوله اتاني وعيد الحوص من آل جعفر فيا عبد عمرو لو نهيت الاحاوصا [illegible]
[illegible] يعني قائل هذا الشعر الاعشى والوعيد التخويف والحوص
بضم الحاء وسكون الواو جمع احوص وكذا الاحاوص [illegible] الاعشى علقمة بن علاثة بن عوف بن الاحوص
خوف علقمة الاعشى بالقتل والشتم [illegible] قصيدة منها هذا البيت يقول لعبد بن عمرو بن شريح بن الاحوص و
المراد بالاستشهاد انه جمع احوص على نوعين احدهما على فُعْل بضم الفاء وسكون العين ولا يجمع عليه الا افعل
صفة والثاني على افاعل ولا يجمع هذا الوزن الا افعل التفضيل [illegible] فان اراد بالاحوص الصفة صح الجمع الاول
دون الثاني وان اراد بالاحوص الاسم صح الثاني دون الاول فاجاب عن هذا الاشكال بالنظر الى
الصفة والاسم [illegible] اراد بالحوص جمع احوص بمعنى الصفة واراد بالاحاوص جمع احوص بمعنى الاسم الاحوص
صغير العين وتجمع فَعْلان اسما على فعالين نحو شياطين وكذلك فُعلان وفِعلان نحو سلاطين
وسراحين [illegible] يعني فعلان بفتح الفاء وضمها وكسرها اذا كان جامدا يجمع على فعالين نحو شيطان
فعلان من شطن [illegible] فعال والسراحين جمع سرحان وهو الذئب
و[illegible] جمع سرحان على سراح ايضا بكسر السين وصفة على فِعال وفَعالى نحو غضاب وسكارى وتقول
بعض العرب كُسالى وسُكارى وفُعالى [illegible] بالضم يعني فعلان اذا كان صفة يجمع على فعال بكسر الفاء وفعالى
بفتح الفاء نحو غضاب جمع غضبان وسكارى جمع سكران [illegible] بعض العرب كسالى [illegible] يعني [illegible] الالفاظ
الاصل فتح [illegible] وقد جاء ضمها عن بعض العرب كسالى جمع كسلان وسكارى جمع سكران وعجالى جمع عجلان
[illegible] جمع [illegible] في القراءة المعروفة في القرآن فصل وفَيْعِل يجمع على
افعال وفعال [illegible] نحو اموات وجياد وانبياء يعني جمع فَيْعِل بفتح الفاء وسكون الياء وكسر العين على افعال
بفتح الهمزة وسكون الفاء [illegible] اموات جمع ميت واصل [illegible] ميوت [illegible]
[illegible] وجياد جمع جيد واصله جيود [illegible] وانبياء جمع نبي [illegible]
[illegible] وفعال نحو جياد وبياع يعني [illegible]
جمع [illegible] وبياع جمع بيع [illegible]
الرابع فصل وفُعَّال وفِعِّيل ومِفْعَل ومُفْعِل ومُفْعَل يستغنى فيها بالتصحيح عن التكسير فيقال [illegible]
[illegible] ومضروبون ومكرمون ومكرَمون يعني فُعّال بضم الفاء [illegible] وفِعِّيل بكسر
الفاء وتشديد العين ومفعول ومُفعِل بضم الميم وسكون الفاء وكسر العين او فتحها هذه الاوزان يجمع جمع الصحيح
واذا امكن فيها جمع التصحيح [illegible] من جمع التكسير ولو كسر فلا امتناع [illegible]
ومضاريب ومكارم [illegible] تخفيف [illegible]
[illegible]
[illegible] وقد قيل [illegible] جمع عوار
[illegible] وملاعين
وهو جمع ملعون ومشائيم وهو جمع مشئوم بالهمز [illegible] وهو ضد الميمون ومياسير [illegible]
وهو جمع ميسور وهو مفعول من [illegible]

وهذا شاذ ومعاطير جمع معطير ومناكير جمع منكر وهو ضد المعروف والياء التي بعد الطاء في الجملة المتقدمة وبعد الكاف
مزيدة لاشباع الكسرة وهو شاذ ومطافل جمع مطفل وعوائذ التي معها اطفال من الظبي وغيره ومشادين جمع مشدن
الظبية التي شدن ولدها اي قوي وطلع قرناه فصل وكل ثلاثي فيه زيادة للالحاق بالرباعي بحرف ليس بمدة كجدول وكوكب وعثير او
لغير الالحاق وليست بمدة كاجدل وتنضب ومدعس فجمعه على مثال الجمع الرباعي تقول جداول واجادل وتناضب
ومداعس يعني كل ثلاثي زيد فيه حرف واحد سواء كان زيد للالحاق بالرباعي او لغير الالحاق يجمع على الوزن الذي يجمع
عليه الرباعي الاصلي كالدراهم وقد ذكر واحترز بقوله وليست بمدة عن فاعل وفعول وفعيل وما اشبه ذلك
فان الزايد فيه حرف مد وقد ذكر جمعهن الجدول النهر الصغير والعثير بكسر العين الغبار والاجدل الصقر والتنضب
شجر الشوك بكون النون وضم الضاد المعجمة شجر يتخذ منه السهام والمدعس الرمح وتلحق التاء اذا كان اعجميا او
منسوبا كجواربة وسيابجة واشاعثة يعني اذا كان الاسم اعجميا وجمع تلحق في اخره التاء في الجمع للفرق بين اسم العجمي والعربي
وكذلك المنسوب تلحق في اخره التاء في الجمع لان التاء تشبه الياء لان التاء تكون فارقة بين المفرد والجمع تقول تمر وتمرة وكذلك
الياء تقول رومي للمفرد وروم للجمع فجواربة جمع جورب وهو فارسي معرب وسيابجة بالسين المهملة والياء بين مكسورتين
منقوطتين بنقطتين والجيم قوم من السند كانوا بالبصرة وهو اعجمي لم يسمع مفرده واشاعثة منسوب الى اشعث كانه قال
اشعثيون فترك ياء النسبة وجمع لفظ اشعث فقال اشاعث والحق اخره التاء لتدل على النسبة والرباعي
الملحق بحرف لين رابع يجمع على فعاليل كقناديل وسراديح اراد بحرف اللين حرف المد يعني اذا زيد بعد حرف
الثالث من اسم الرباعي حرف مد يجمع على وزن فعاليل كقناديل جمع قنديل وسراديح جمع سرداح وهو الناقة
السمينة وكذلك ما كان من الثلاثي ملحقا به كقراويح وقراطيط يعني كل ثلاثي زيد فيه حرفان للالحاق بوزن الرباعي
الذي زيد بعد ثالثه حرف مد يجمع على وزن فعاليل كقراويح جمع قرواح وهي الارض التي يبعد عليها الشمس
واصله قرح فزيدت الواو فصار قروح على وزن درهم وزيد الالف بعد الواو ليصير على وزن سرداح فصار قرواحا
واصل قراطيط جمع قرطاط وهي البردعة واصله قرط فزيدت طاء فصار قرطط على وزن جعفر ثم زيدت الالف فصار
قرطاطا على وزن فعلال بضم الفاء وكذلك ما كانت فيه من ذلك زيادة غير مدة كمصابيح وتماثيل ودياميج وكلاليب
يعني وكذلك ما كانت فيه من ذلك زيادة يعني كل ثلاثي زيد فيه حرفان واحدهما حرف مد لم يكن زيادتهما للالحاق
بالرباعي الذي زيد حرف مد بعد ثالثه خلاف القسم المتقدم كقرواح فان الواو والالف زيدتا للالحاق كسرداح
وههنا الميم والالف في مصباح ليستا للالحاق ولكنك تاتي بامثلة [illegible] هذا اللفظ ان الحرف
الاول من الحرفين اللذين زيدتا في الثلاثي سوى ان يكون غير مدة كالميم في مصباح فان الميم ليست حرف مد
وهذا القيد غير مستقيم هكذا قال ابن الحاجب ودليل قوله غير مستقيم ظاهر لانه لا تفاوت بين ما كان حرف
مد كان الواو في قرواح زائدة لغير الالحاق وهي حرف مد ومع ذلك يقول قراويح كمصابيح وكذلك يقول دماميس
ودياميس وسباط وسبابيط فصل وقد يقع الاسم المفرد على الجنس ثم يميز منه واحده بالتاء وذلك
نحو تمر وتمرة وحنظل وحنظلة وبطيخ وبطيخة وشجر وشجرة يعني قد يكون بعض اسماء الاجناس مفرده وجمعه
الا بالتاء كتمر وتمرة فان تمرة مفرد وتمر جمع واختلف في ان تمرا واشباهه من هذا النوع على هو جمع ام مفرد وضع
الجنس فالصحيح انه مفرد وضع للجنس [illegible] وصف هذا النوع وتانيثه [illegible] وجمعه قال الله تعالى اعجاز نخل
منقعر فوصف النخل وهو مفرد مذكر وقال الله تعالى في موضع اخر كانهم اعجاز نخل خاوية فوصف النخل وهو مفرد مؤنث والخاوية

ههنا

ههنا المؤنث وقال في موضع والنخل باسقات فوصف النخل وهو جمع مؤنث ومعنى الباسقة الطويلة
وانما يكثر هذا في الاشياء المخلوقة دون المصنوعة نحو سفين وسفينة ولبن ولبنة وقلنس وقلنسوة
ليس بقياس يعني الاسم الذي يكون الفرق بين جمعه وواحده بالتاء اكثر ان يكون في الاشياء المخلوقة لا في اشياء
يعمل البشر مثال المخلوقة التمر فانه مخلوقة لله تعالى وليس بمعمول البشر واما السفن والسفينة فهذا ليس بقياس
لان السفينة معمول البشر والاصل ان يكون جمع السفينة سفنا لا سفينا قيل والعلة في كون المخلوق يجيء على
ما جنسه ذلك الشيء من غير افراد ثم جمع ثم زيدت فيه التاء لتدل على المفرد منه بخلاف معمول البشر اذا عمل شيئا عمل
اولا فردا ثم يزيد عليه فاذا كان اول صنعه المفرد فالاصل فيه المفرد والجمع فرع عليه فينبغي ان يكون جمعه
بتغيير صيغة مفرده بكسر واجمال يكون فرقا بين المخلوق والمعمول وعكسوا ذلك في كمء وكماة وجبء
وجباة الجباة بالجيم الكماة الحمر والحمر جمع حمراء والجمع يعني الكماة اسم الجنس ومفرده كمء وكذلك جباة اسم
الجنس وجبء مفردها بعكس تمر وتمرة فان تمرا اسم الجنس وعلى هذا الكماة مفردها قيل الكماة اسم الجنس والكمء
مفردها وكذلك الجبء والجباة فعلى هذا يكون مثل تمر وتمرة لا عكسها فصل وقد يجيء الجمع مبنيا على غير واحده
المستعمل وذلك نحو اراهط يعني قد يكون بعض الجموع جمع اللفظ ولا يستعمل ذلك اللفظ في مفرده وذلك كجمع نحو
اراهط فانه جمع ارهط والارهط ليس بمستعمل بل المستعمل الرهط وكذلك باقي الامثلة فانها جموع الفاظ غير مستعملة
واباطيل وهو ايضا في القياس جمع ابطال والابطال ليس بمستعمل في هذا المعنى بل المستعمل هو الباطل واعاريض
وهو ايضا جمع اعراض على القياس والاعراض ليس مستعملا بهذا المعنى بل المستعمل العروض وهو عروض الشعر
وهو الجزء الاخير من النصف من اول البيت واحاديث وهو جمع احداث على القياس وليس مستعملا في هذا
المعنى بل المستعمل الحديث واقاطيع وهو جمع اقطاع على القياس والاقطاع ليس مستعملا في هذا المعنى بل
المستعمل القطيع وهو جماعة من الابل وغيره واهال وهو جمع اهل بالياء على وزن افعل على القياس ولكن
اهل ليس مستعملا في هذا بل المستعمل الاهل يعني اهالي جمع اهلي المعنى في اللفظ وسقطت الياء منه كما
سقطت من جوار وليال اصلها ليالي فسقطت الياء كما سقطت في جوار وهو جمع ليلى على وزن فعلى على القياس
ولكن ليلى ليس مستعملا بل المستعمل ليل من غير ياء بعد اللام الثانية فصل وقد يجمع الجمع فيقال في افعل وافعلة
افاعل وفي افعال افاعيل نحو اكالب واساور واناعيم يعني يجوز ان يجمع الجمع للتكثير فاكالب جمع اكلب واكلب جمع
كلب واساور جمع اسورة واسورة جمع سوار واناعيم جمع انعام وانعام جمع نعم وبالالف والتاء نحو جمالات ورجالات
وكلابات وبيوتات وطرقات وجزرات وحمرات وصفنات وعوذات ودورات وحصارات وحشاشين
يعني يجوز ان يجمع الجمع بزيادة الف والتاء في اخر الجمع وجمالات كلاهما جمع جمال وهو جمع جمل والبلاغ ظاهر وما لم يكن ظاهرا
نذكره وجزرات جمع جزر بضم الجيم والزاء وهو جمع جزور وصفنات جمع صفن بضم الميم والفاء وهو جمع صفان وهو الميم و
هو المنزل المعاد وعوذات جمع عوذ بضم العين وهو جمع عائذ وهي الناقة الحديثة النتاج وحصارات جمع حصار
بضم الميم وهو جمع الحصير وحشاشين جمع حشان بضم الحاء وهو جمع حش بالحاء المهملة والشين المعجمة وهو البستان
من النخل فصل وقد يقع اسم على جمع لم يكسر عليه واحده وذلك نحو ركب يعني قد وضع اسم مفرد بازاء جمع وذلك
لم يكسر اي لم يجمع عليه اي على ذلك اللفظ واختلف في هذا القسم فقيل هذا اللفظ جمع وقيل بل اسم مفرد
وضع بازاء الجمع وهو الصحيح نحو ركب فانه اسم مفرد معناه الراكبون والدليل على انه اسم مفرد انه صغر هذا اللفظ

وعال ركيب ولو كان جمعا لم يصغر فان الجمع يرد الى واحده ثم يصغر كما ياتي بيانه في التصغير وكذلك بحث الا
من امثلته سَفْر بمعنى المسافرين وأَدَم بفتح الهمزة والدال جمع اديم في المعنى وعَمَد بفتح العين والميم جمع عمود في المعنى
وحَلَق بفتح الحاء واللام جمع حلقة في المعنى وخَدَم جمع خادم في المعنى وجامل بالجيم وهو القطيع من الابل مع رعاتها
وباقر وهو القطيع من البقر مع رعاتها وسَراة جمع سري في المعنى وهو السيد وفُرْهة بضم الفاء وسكون الراء جمع فاره
وهو الحاذق بالشيء وضأن جمع ضائن وهو الفرد من الغنم ذوات الصوف وغَزِيّ بالغين والزاي المعجمتين والغين المعجمة
وتشديد الياء جمع الغازي في المعنى وتُؤَام بضم التاء وتخفيف الواو جمع توأم في المعنى ورُخال بضم الراء المهملة و
سكون الخاء المعجمة جمع رخل وهو ولد الضأن فصل وقد يقع الاسم الذي هو جمع ان يبنى على الواحد والجميع بلفظ
واحد كالفلك ونحو حلفاء بمعنى نبت وحلفاء كلمات فيها علامة التانيث يستوي في لفظها الواحد والجمع نحو
حلفاء وكذلك باقي الامثلة وبُهمى بضم الباء وهو نبت وطرفاء بالمد وهو شجر له ملوحة وحلفاء بالحاء المهملة والمد نبت في الماء
فصل ومما يحمل على جمع في المعنى ان يجمع جمعه نحو قولهم مرضى وهلكى وموتى وجربى وحمقى حملت على قتلى وجرحى
وعقرى ولدغى ونحوها مما هو فعيل بمعنى مفعول وكذلك ايامى ويتامى محمولان على وجاعى وحباطى يعني
الاصل ان لا يجمع على فعلى الا الفعيل الذي بمعنى المفعول ولكن بنيت هذه الالفاظ منها وبين الفعيل الذي معناه المفعول
مناسبة من حيث ان معناه لا آفة والعيوب المذكورة اولا مرضى وهو جمع مريض ومريض فعيل ليس بمعنى مفعول
ولكنه يشبه جريحا ولديغا في ان المرض والجراحة يفرقان وهلكى جمع هالك وهو يقرب القتيل وموتى جمع ميت
وجربى جمع اجرب وحمقى جمع احمق قوله حملت اي حملت هذه الكلمات على فعلى وما بعدها لما بينهما من المناسبة
في المعنى القتلى جمع قتيل بمعنى مقتول وجرحى جمع جريح بمعنى مجروح وعقرى جمع عقير بمعنى معقور وهو المقتول
والمقطوع عصب قوائمه ولدغى جمع لديغ وهو الملدوغ وكذلك ايامى ويتامى يعني جمع ايم ويتيم وحطا على
وزن فعالى كما ذكر تشبيها بما يجمع على فعالى لما بينهما من المناسبة في المعنى لان الايم واليتيم نحوهما
وجعا ظاهرا لوجع والحبط تورم البطن فصل والمحذوف يرد عند التكسير وذلك قولهم في جمع سنة
واست وشاة ويد شفاه واستاه وشياه وايد ويدي يعني كل اسم منه حذف منه حرف فاذا جمع جمع
التكسير رد المحذوف في الجمع نحو شفة فان اصله شفهة فحذفت الهاء في المفرد فترد في الجمع فيقال شفاه واست
وهو الدبر واصله سته وحذفت الهاء في المفرد واسكنت السين وادخلت الف الوصل فيرد في الجمع فيرد المحذوف
فيقال استاه وشاة اصله شاهة فحذفت الهاء في المفرد وردت في الجمع ويد اصله يدي فحذفت الياء التي بعد الدال
في المفرد ورد في الجمع فيقال ايدي والايدي فصل والمذكر الذي لم يكسر يجمع بالالف والتاء نحو قولهم السرادقات
يعني كل اسم مذكر لم يستعمل جمع تكسير يجمع بالالف والتاء نحو السرادقات فان السرادق لم يجمع جمع التكسير
فجمع بالالف والتاء والسرادق بيت من كرسف وجمال سبحلات وسبطرات سبحل سمين من الجمال وغيره
وجمل سبطر اي طويل يمتد عنقه الى راسه ولم يقولوا جوالقات حين قالوا جوالق يعني جوالق لم يجمع بالالف
والتاء لانه قد جاء جمع تكسير فقيل جوالق وجوالق بضم الجيم فيما يجمع جوالق بفتح الجيم وقياسه التكسير بعد
اللام في الواحد حرف مد في الجمع حصل بعد اللام ياء فكان بعد الواو ياء الف زيد بعد الواو والالف التي جمع في
احدى العين بعد اللام ياء الف الجوالق من اشباع كسرة اللام
وقد قالوا بوانات مع قولهم بُوُن البوان بكسر الباء عمود الخيمة وقد جاء جمع تكسير على بون بضم الباء والواو ومع ذلك

جمع بالالف

جمع بالالف والتاء وهذا خلاف القاعدة المذكورة لانه قال لم يجمع جوالق بالالف والتاء لانه جمع جمع التكسير فبوان
قد جاء جمع تكسير فينبغي ان لا يجمع بالالف والتاء ولكن قد جمع بالالف والتاء على الشذوذ ومن اصناف الاسم
المعرفة والنكرة فالمعرفة ما دل على شيء بعينه وهو على خمسة اضرب العلم الخاص والمضمر والمبهم وهو شيئان
اسماء الاشارة والموصولات والداخل عليه حرف التعريف والمضاف الى احدهن اضافة حقيقية
واعرفها المضمر ثم العلم ثم المبهم ثم الداخل عليه حرف التعريف قوله المعرفة ما دل على شيء بعينه يعني اللفظ
المعرفة ما اذا اطلق وضع الواضع ذلك اللفظ لاجله ولم يتناول غيره نحو هو فانه متناول لفرد مذكر غائب وكذلك
باقي امثلته وفي هذا الحد اشكال فانه لو اراد بقوله ما دل على شيء بعينه فردا معينا يخرج عنه علم الجنس كاسامة فانه
ليس متناولا لفرد بل لجميع افراد الاسد وقوله العلم الخاص قيد العلم بالخاص ليخرج عنه العلم الذي اشترك فيه مثل زيد اذا
كان لجماعة اسم كل واحد زيد فان زيد ههنا علم ولكن لا يختص بواحد بل يحتاج الى التمييز بوصف كقولك زيد العالم وزيد
البصري وما اشبه ذلك وقوله اضافة حقيقية احتراز عن الاضافة اللفظية فان المضاف الى المعرفة لا يصير معرفة اذا
كانت الاضافة لفظية كما تقدم في بحث المضاف وقوله واعرفها المضمر ثم العلم هذا مذهب سيبويه والدليل على ان
المضمر اعرف من العلم ان المضمر لا يضمر الا بعد معرفته بتقدم ذكره او بقرينة او بتفسير ياتي بعده ولهذا لا يوصف المضمر
لان الوصف للتعريف والمضمر مستغن عن التعريف والعلم يوصف فاذا وصف فقد علم بانه شابه النكرة حتى يحتاج
الى وصف يعرفه وقيل بل العلم اعرف لان العلم اذا تلفظ به المتكلم عرفه المخاطب من غير قرينة وتقدم ذكر واما المضمر
فلا يعرف الا بتقدم ذكر او قرينة او تفسير ثم اختلف في العلم والمبهم فمذهب سيبويه ان العلم اعرف من المبهم لان العلم
يعرف من غير قرينة والمبهم يحتاج الى الاشارة او قرينة من المشار وغير ذلك ولهذا الاسم قوله ثم الداخل عليه حرف التعريف وذلك
انهما ابعد في التعريف من المضمر والعلم والمبهم لان دخول حرف التعريف قد يكون للجنس وقد يكون للعهد ولما
كان للعهد يحتاج الى معرفة سابقة او قرينة فكان تعريفه موقوفا على الوصلة الثانية فيكون تعريفه بعد ما تقدم ذكره من
المضمر وغيره فاما المضاف فمعتبر امره بما يضاف اليه تعريف المضاف يتعلق بتعريف المضاف اليه فما اضيف
الى المضمر اعرف مما اضيف الى العلم واعرف مما اضيف الى المبهم واعرف انواع المضمر ضمير المتكلم ثم المخاطب ثم الغائب يعني
ضمير المتكلم اعرف من المخاطب والغائب لان المتكلم اذا قال انا لا يحتمل غيره ثم المخاطب اعرف من الغائب لانه متعين احد
والنكرة ما شاع في امته كقولك جاءني رجل وركبت فرسا شاع اي عم وعرف ان امته اي في جماعته يعني النكرة ما
لا يختص بواحد من افراد الجنس كرجل فانه يجوز ان يقال لكل ذكر من الانسان رجل ومن اصناف الاسم المذكر والمؤنث
فالمذكر ما خلا من العلامات الثلاث التاء والالف والياء في نحو غرفة وارطى وحبلى وحمراء وهذي والمؤنث ما
وجدت فيه احداهن يعني اراد بالتاء التي تصير في الوقف هاء واراد بالالف الالف المقصورة او الممدودة واراد بالياء الياء
في هذي بمعنى هذه ولكنه اعني صنف من امرأة واشباهه وزاد بعضهم في علامات التانيث لفظا وتقديرا في التعريف
نحو ارض فان تعريفه اريضة وهي المؤنث السماعية والتانيث على ضربين حقيقي كتانيث المراة والناقة ونحوهما مما
بازائه ذكر في الحيوان وغير حقيقي كتانيث الظلمة والنعل ونحوهما مما يتعلق بالوضع والاصطلاح يعني التانيث على
ضربين حقيقي وغير حقيقي فالحقيقي هي التي لها زوج وغير حقيقي هو السماعية كالنعل فانه لا علامة في اللفظ بل علامتها مقدرة
فيها وهي المؤنث وغيرها والحقيقي اقوى ولذلك امتنع في حال السعة جاء هند وجاز طلع الشمس وان كان
المختار طلعت وان وقع فصل استحسن نحو قولهم حضر القاضي اليوم امراة والدليل على ان المؤنث الحقيقي اقوى

اى طالبين لى فرج بعد ضيق فى التأنيث لانه مؤنث والاشكال انه المشبه به اقوى من المشبه قوله ولذلك امتنع فى حال السعة
جاء هند وجاز طلع الشمس اى لاجل ان الاسم حال الاختيار احترز به عن ضرورة الشعر فانه يجوز للشاعر ان يحذف تاء التأنيث
من الفعل لا يحذف بغير الشاعر اذا كان الفعل مؤنثا حقيقيا وفي هذا اربعة اقسام احدها ان يكون الفاعل مؤنثا حقيقيا ولم يكن
فاصل بين الفعل والفاعل نحو جاءت امرأة لم يجز هنا بحذف التاء من الفعل لغير الشاعر والثاني ان يكون الفاعل مؤنثا غير
حقيقي ولم يكن فاصل بين الفاعل والفعل نحو اطلعت الشمس جاز هنا حذف التاء لغير الشاعر كالشاعر لان الفعل لم يكن مؤنثا
على الحقيقة والافصح اثبات التاء الثالث ان يكون الفاعل مؤنثا حقيقيا وبين الفعل والفاعل فاصل نحو حضر القاضي اليوم امرأة
فهاهنا يجوز حذف التاء لان الفاعل لما عن الفعل صار ضعيفا لان الفاعل كالجزء من الفعل فلما تباعد عن الفعل صار
كالاجنبي فجاز حذف علامته عن الفعل ولكن ليس بفصيح بل الفصيح الحاق التاء الرابع ان يكون المؤنث الفاعل مؤنثا غير
حقيقي وبين الفعل والفاعل فاصل نحو طلع اليوم الشمس فهاهنا حذف التاء افصح من الحاقها وقال جرير لقد ولد
الاخيطل ام سوء الاخيطل اسم رجل من نصارى العرب والمراد به استشهاد حذف التاء من ولد مع ان الفاعل مؤنث حقيقي
وانما حذف التاء لاجل الفاصل وليس بالواسع يعني حذف التاء ليس بفصيح اذا كان الفاعل مؤنثا حقيقيا وان كان هناك
فاصل وقد رده المبرد يعني رده المبرد ولم يجوز ترك الحاق التاء بالفعل اذا كان الفاعل مؤنثا حقيقيا وان كان بين الفعل
والفاعل فاصل واستحسن نحو قوله تعالى فمن جاءه موعظة من ربه وكذلك ولو كان بهم خصاصة واستحسن على
بناء المجهول يعني اذا كان الفاعل مؤنثا غير حقيقي ووقع بين الفعل والفاعل فاصل يكون ترك الحاق التاء بالفعل حسنا نحو
جاءه موعظة فمن موعظة فاعل المفعول في جاءه فاصل بين الفعل والفاعل فلهذا اسقط التاء من جاءه وحقه جاءته وكذلك
ولو كان بهم خصاصة وحقه ولو كانت لان خصاصة مؤنث لفظي بين فاصل والخصاصة الفقر هذا اذا كان الفعل مسندا
العلامة خ | الى الظاهر واما اسم فاذا اسند الى ضمير فالحاق العلامة يعني هذا الذي تقدم ذكره في انه يجوز ترك العلامة انما يكون فيما
اذا كان الفاعل ظاهرا اما اذا كان الفاعل ضميرا في الفعل لم يجز ترك العلامة بل يلزم الحاقها نحو الشمس طلعت الشمس
سواء طلعت فالعلامة هنا ضمير والفعل والفاعل خبر المبتدأ لا يجوز الشمس طلع بغير تاء لان الفاعل اذا كان ظاهرا
يعرف من لفظ الفاعل انه مذكر او مؤنث واذا عرف تأنيث الفاعل لا يحتاج الى الحاق التاء بالفعل واما اذا كان
الفاعل ضميرا في الفعل لم يعرف ان الفاعل المضمر مؤنث او مذكر واذا لم يعرف تأنيث الفاعل فلا بد من
الحاق التاء بالفعل ويستوي في هذا الحكم المؤنث الحقيقي وغير الحقيقي وقوله ولا ارض ابقل ابقالها متأول
وقبل هذا فلا مزنة ودقت ودقها المزنة السحاب ودقت اي مطرت ودقها اي مطرا مثل مطرها ابقلت الارض اي
اخرجت نباتها الاثنا اخرج تفل بعضه هذا ان جارية هربت من غارة وفي رجلها خلخال الى ان عارة هذه الجارية
عدو وتصوت خلخالها وتطلعات من خلالها بشبهة سحابا عظيما في لمعان البرق وصوت خلخالها كصوت الرعد
فليس حريه تمطر مطرا مثل السحاب الذي شبه هذه الجارية وليس ارضا تخرج النبات مثل ارض اصابها ذلك السحاب
والمراد بالاستشهاد انه ابقل وحقه ان يقول ابقلت لان فاعله ضمير الارض وقد قلنا اذا كان الفاعل ضميرا مؤنثا يجب
الحاق العلامة واجاب بانه متأول يعني تأويل هذا الكلام ان الارض محل الارض بمنزلة مذكر وهو الموضع او
المكان اي فلا مكان ابقل ابقالها مثل ابقال مكان الارض التي اصابها ذلك السحاب وحكم ظاهر الجمع
المكسر مطلقا وجمع المؤنث بالالف والتاء وحكم ظاهر غير الحقيقي كرجال وقوم واذن وارض وقال ورياح وعقارب ونحو ذلك
امرها تتقدم بتأنيث ومسند الى الظاهر يعني ان التأنيث قد يكون ظاهرا في اللفظ نحو ظلمة وقد يكون
مجلد

١١٨
ويعرف ذلك الاسم الذي تقدر فيه تاء التأنيث يسمى مؤنثا سماعيا وعلى مؤنث السماعية ان كانت ثلاثية تظهر كونها مؤنثا بشيئين
احدهما ظهور تاء التأنيث في الفعل الذي اسند اليها والثاني بالتصغير فان التاء المقدرة يظهر في التصغير تقول في اسماء
دار دويرة وعين عيينة وهو من التصغير بعينه وان كانت المؤنث السماعية رباعية او اكثر لم يظهر تاؤها في التصغير
لانه يثقل الكلمة بكثرة حروفها فلا يقول عقيربة بل يقول عقيرب وانما يظهر امرها بالاسناد تقول رعت عناق او عناق
رعت والعناق الانثى من اولاد المعز ومعرفة المؤنث السماعية متعذرة وطريق معرفتها تتبع نقل كلام العرب ونقل
كلام العرب متعسر على الاكثر ونحن نذكرها هنا المؤنث السماعية بحيث لا يبقى منها الا نادرا او ترتيب اوائلها على
ترتيب حروف الهجاء الهمزة اذن اصبع اروى وهي المعز الجبلي اتان امام ال وهي السراب ارنب وهي الشياه والريح
ايضا افعى ارنب ابهام اجا وهي اسم جبل ام است افق اضحى الباء بئر بصر بقر باع بطن يجوز تذكيره وتأنيثه
التاء تبراك وهي اسم موضع وقبيلة تمر يذكر ويؤنث الثاء ثمار وهي نبت يصنع منه الحصير واما ثعلب وثعبان
وثمر فيذكر ويؤنث الجيم جرادة جحيم جحاره بكسر الجيم وهو الجبل الذي يشد به الرحل على وسط اذا نزل الى البير
جزور رجام الحاء حلاف وهي الموت حضانة وهي حرب حمص حصاة حاجة وهي الصنع حرور وهي الريح الحارة بالليل
كالسموم بالنهار وهي الطريق من العلو الى السفل حانوت واما الحال والحلم فيذكران ويؤنثان الخاء خنصر خيل خمرة
وجميع اسماء الخمر وصفاتها واما الخرنق بكسر الخاء وهو ولد الارنب فيذكر ويؤنث الدال دبر دار دلو درع التي يلبس
لدفع السلاح واما الدرع الذي هو قميص النساء فمذكر الذال ذراع ذكا وهو اسم الشمس ذهب ذنوب بمعنى الدلو
ذود وهو ما بين الثلاثة الى العشرة من النوق الراء ريح وجميع اسمائها كالجنوب والشمال وغيرهما الرحل التي هي العضو
من الحيوان والرجل التي هي قطعة من الجراد رئة وهي الرئة رحم رحى روح بمعنى النفس واما الروح بمعنى الجم
فمذكر الزاي زند وزوج العين سمع وهو ما شتت ساق سعير سلطان سماء سلم وهي الصلح سبيل سقط
سلاح سراويل سباط وهي الحمى سقر سوق سموم وهي الريح الحارة في النهار الشين شمال شعوب وهي
الموت شمس واما شعير فيذكر ويؤنث الصاد صاع صدر رصراط صعود وهي ميل الجبل صلعود ضبع الضبع
الطاء طاغوت طباع طست طوق وهي اسم البير طير طست طاووس الظاء الظهر بضم الظاء العين عين عضد
عجز عروض وهي آخر المصراع من البيت واسم لمكة والمدينة عقب عقرب عروب عاتق عقاب عنبر عرس
وهي المرأة عوا بفتح العين وهي منزل من منازل القمر عصا عشا عنكبوت عنق الغين غول عنم الفاء فخذ
نحت وهي الكرش فرس فرسن وهي ما تحت حف البعير فهر وهي الحجر الصغير واسم قبيلة فأس الكاف قتب وهي
الامعاء قفا قدر قناة وهي الريح قلت وهي الحفرة في الجبل قوس قدام قدوم قليب وهي البير الكاف كف كراع
وهي الخيل وما دون الركبة من الانسان وما دون الكعب من الدواب كبد كرش كتف كرود وهي الطريق
في موضع مرتفع صعب كاس كلى اللام لظى لبد لبوس لسان الميم معا وهي الكرش ملح مسك منون وهي ما
علق بالرأس منون وهي الموت منجنيق منجنون وهي الحجة الذي يتأليه بالفارسية كهوف النون نار ناب وهي
الجمل الكبير السن نعل نوى وهي البعد وجمع نواة نعل نفس بمعنى نحل نعم نشم وهي الحلق والنفس نعل الواو وحش
ورك وعكر وهي الحمى وراء الهاء هبوط مثل الحدور الياء يمين بجميع معانيها وكذلك يد واليسار بمعنى اليد
يعرب وهو اسم قبيلة هذه الالفاظ مؤنث سماعية والجموع كلها مؤنث الا جمع السلامة واسم البلدان يجوز تذكيرها
وتأنيثها تقول هذا بغداد وهذه بغداد فالتذكير على تقدير الموضع والتأنيث على تقدير البقعة وجميع حروف الهجاء والحروف

المعنوية نحو قدر وعلي واشباههما كلها مؤنث سماعية فصل ويدخولها الاولى وجوه الفرق بين المذكر والمؤنث
في الصفات كضاربة ومضروبة وجميلة والكثير السابع يعني دخول تاء التانيث في الكلام على تسعة اوجه احدها هو
للفرق بين صفة المذكر والمؤنث تدخل في المؤنث دون المذكر نحو امراة ضاربة ومضروبة وكريمة قوله وهو
الكثير السابع يعني دخول التاء في الصفات المؤنثة قياسي عام في جميع الصفات والفرق بينهما في الاسم كامراة ومرء
وشيخة وانسانة وغلامة ورجلة وحمارة وهو قليل النوع الثاني دخولها في اسم المؤنث لتكون فرقا
بين المذكر والمؤنث نحو قولك للمذكر امرء وللمؤنث امراة وكذلك باقي الامثلة البواقي من الفرس مما ليس بعض فيه ومن انثى
مقدونه قوله وهو قليل يعني دخول التاء في الاسم غير الصفة سماعي وليس بقياسي والفرق بين اسم الجنس
الواحد منه كتمرة وشعيرة وضربة وقتلة يعني النوع الثالث دخول التاء على اسم الجنس فاسم الجنس اذا لم تكن عليه
التاء يعد لكل الجنس واذا دخلت عليه التاء اختص بواحد نكرة من ذلك الجنس نحو تمر الجنس وتمرة واحدة من ذلك الجنس
وللمبالغة في الوصف كعلامة ونسابة وراوية وفروقة وملولة يعني النوع الرابع دخولها في الصفة للمبالغة ويستوي
فيها المذكر والمؤنث علامة اي كثير العلم ونسابة اي كثير المعرفة من الانساب وكان قبل دخول التاء علام بتشديد
العين وهو للمبالغة وراوية من المبالغة دخول التاء وراوية اي كثير الرواية وفروقة اي كثير الفرق بفتح الفاء والراء وهو مبالغة ظ
الخوف وملولة اي كثير الملالة ولتاكيد التانيث كناقة ونعجة يعني النوع الخامس ان تدخل التاء على اسم مؤنث قبل التاء
فاذا دخلت التاء تاكدت تانيثها نحو ناقة فان ناقة تانيثها ليس لاجل التاء بل لاجل انها ذات فرج وكذلك النعجة ولتاكيد
معنى الجمع كحجارة وذكارة وصقورة وخؤولة وصياقلة وقشاعمة يعني النوع السادس ان تدخل التاء على الجمع
فتؤكد معنى الجمعية لان التاء تؤكد في بعض المواضع الجمع كما في كمئة فان التاء للجمع ومفرده كم فاذا دخلت حجارة اجتمع فيه
جمعان فانه قبل التاء كان حجار وهو جمع التاء ايضا للجمعية فقد تاكد معنى الجمعية فيه وكذلك باقي الامثلة الذكارة جمع
الذكر جمع المذكر زيدت فيه التاء فصار ذكارة وصقور جمع صقر زيدت فيه التاء فصار صقورة وخؤول جمع
خال زيدت فيه التاء فصار خؤولة وصياقلة جمع صيقل فزيدت فيه التاء فصار صياقلة وقشاعم جمع قشعم
وهو النسر فزيدت فيه التاء فصار قشاعمة وللدلالة على النسبة كالمهالبة والاشاعثة يعني النوع السابع ان تدخل
التاء للنسبة كالمهالبة يعني المهلبين اي اولاد مهلب بن صفرة والاشاعثة يعني الاشعثيين اي اولاد اشعث بن قيس
من معدي وتاء النسبة انما تكون للجمع وللدلالة على التعريب كموازجة وجواربة يعني النوع الثامن ان تدخل التاء في جمع
اسم اعجمي لتدل على التعريب وهو جعل اسم اعجمي عربيا بتبديل حرف او زيادة حرف نحو الموازجة وهو جمع موزج
وفارسيته موزه فزيدت عليه الجيم وجمعه موازج فزيدت عليه التاء المعجمة قال الجوهري الهاء للعجمة وان شئت حذفتها تاء حذفت
وللعوض كفرازنة وجحاجحة يعني التاسع ان تدخل التاء عوضا عن حرف محذوف نحو فرازنة وهو جمع فرزان و
هو شيء من الشطرنج وجمعه فرازين فحذفت الياء وادخلت التاء بدلا عوضا عن الياء المحذوفة والجحاجح السيد
وجمعه جحاجيح فحذفت الياء وادخلت التاء عوضا عن الياء المحذوفة ويجمع هذه الوجوه اما دخولها للتانيث وشبه
التانيث يعني الضابط في هذه الانواع ان دخول التاء اما للتانيث او لشبه التانيث والمراد بشبه التانيث ان التاء
في كل واحد من هذه الانواع فرع على اصل كما ان التانيث فرع التذكير والنوع الاول والثاني في التانيث منهما للتانيث
وفي الباقي لشبه التانيث الا ترى ان دخولها فيه فرع اي زائد على التمر كان التاء في ضاربة زائدة على الضارب
وكذلك باقي الامثلة والكثير فيها ان تجيء منفصلة وقد تاتي غير منفصلة في الكلمة ومن ذلك عباية وعظاية وعلاوة

وشقاوة يعني من استعمال المعروف في تاء التانيث ان تكون منفصلة عما قبلها في التقدير ومن الاستعمال القليل ان
تجعل متصلة بما قبلها في التقدير بان كونها منفصلة ان الواو والياء اذا كانتا متطرفتين وقبلهما الف زائدة قلبتا
همزة نحو كساء فان اصله كساو فلما قلبت الواو فيهما همزة مع وجود التاء علم ان التاء منفصلة عن الكلمة فانه لو كانت
متصلة لم يكن الواو حينئذ متطرفة والحال انها متطرفة لما قلبت همزة وحكم المنفصل من صور كون التاء متصلة بالكلمة ٢
صور لحوقها بما هو حق كساوة لما لم تقلب الياء همزة علم ان التاء كجزء الكلمة وكذلك عظاية وهي دويبة تشبه الوزغ
ولكنها اكبر منها وكذا العلاوة ما دام على الرف فصل والمهم حمالة في جمع حمال بمعنى حمالة حمالة الجمال بسبب
المهم صاحب الجمال وراعيها وحمالة جمع بمعنى جماعة اصحاب الجمال او رعاة الجمال والمراد من هذا الفصل ان التاء للجمع لم
تكن مذكورة في الاقسام التسعة يلزم ان تكون قسم مع هذه التاء والجواب ان التاء في مثل هذا القسم خارجة
عن الاقسام التسعة بل التاء هنا لصفة المؤنث فاذا كانت التاء هنا لصفة المؤنث فهو يكون من جملة الاقسام
التسعة بان حمالة معناه جملة حمالة وصف لجماعة وهي مؤنث فالتاء في حمالة مثل التاء في ضاربة لان
التاء في ضاربة وصف لمؤنث والفرق بينهما ان التاء في ضاربة وصف لواحد مؤنث والتاء في حمالة صفة
لجماعة مؤنث وجماعة مذكر في ان كل واحد منهما وصف لمؤنث وكذلك باقي المثل وكذلك بغالة وحمارة
اي جماعة من اصحاب البغال والحمار وراعيهما وحافظهما وشاربة وواردة وسابلة الشاربة جمع شارب
والواردة جمع وارد والسابلة جمع سابل وهو ابن السبيل اي المار ومن ذلك البصرية والكوفية والمروانية
والزبيرية ومن ذلك يعني ومثل ما كانت التاء فيه لصفة جمع المؤنث بصرية وكوفية جماعة بصرية ومروانية
اي جماعة منسوبة الى مروان وزبيرية اي جماعة منسوبة الى زبير ومنه الحلوبة والقتوبة والركوبة فانها
بمعنى المحلوب والمركوب يعني من هذه الالفاظ ايضا ما كانت التاء فيه لصفة الجمع الحلوبة اي الجماعة
الحلوبة من الابل وغيرها والحلوب الناقة التي تحلب كذلك في القاموس والقتوبة اي الجماعة المقتوبة والقتوب
الدابة التي وضع عليها القتب وهو الرحل والركوب اي الجماعة الركوبة والركوب ما يحمل ركوبا من فراكوبهم اي جعلنا
من انعام ما هم ركوبهم اي مركوبهم يعني جعل بعض انعام للحلب والصوف مثل الغنم وجعلنا بعضها
للحلب والركوب مثل الابل والبقر والبغل تخرج بهما ايضا واما حلوبة للواحد وحلوب للجمع فكتمرة وتمر يعني ان ٢
قائل بل التاء التي في ركوبة وحلوبة ليست لصفة الجمع بل هي تاء التانيث كضاربة وضاربة بمجرد التاء
تاء التانيث لا يدخل على فعول بل يستوي في فعول المذكر والمؤنث فاذا لم يكن التاء في فعول لصفة الجمع كالاول ٢
وان يكون للفرق بين الواحد والجمع فحلوبة للواحد وحلوب للجمع كتمر وتمرة فصل
ونحو حائض وطامث والتعريب في نحو حائض وطامث
مذهبان معنى الخليل انه على معنى النسب كلابن وتامر اي قيل ذات حيض وذات طمث وعند سيبويه
هو متاول بانسان او شيء حائض كعلامة علام ادركه وتضعف على باب بعض وسلعة يعني كل لفظ مؤنث ليس
في لفظه تاء يحتاج الى تاويله فان حذفت التاء من المؤنث لا بد ان يكون بسبب وتاويل ان عند الخليل ان حائضا وتاويله
واشباهها للنسبة بمعنى وزن فاعل وقد جاء كثير النسبة ومعنى النسبة ان يقدر في اوله ذو ان كان مذكرا او ذات
ان كان مؤنثا فقولك رجل لابن معناه ذو لبن وقولك امراة لابن معناه ذات لبن يستوي المذكر والمؤنث في وزن
فاعل اذا كان للنسبة لان التاء في المؤنث انما يدخل لتخالف اسما حادثا فاما اذا كان ثابتا فلا يدخل فيه التاء وبالى بعد
هذا معنى الثابت والحادث فمعنى قولنا هذا حائض وعند سيبويه انه صفة للفظ مذكر في التقدير بقولك

حايض تقديره انسان حايض او شيء حايض فهاهنا صفة انسان او شيء ولفظه انسان وشيء مذكر فيكون
صفته ايضا مذكرا وقال ابن الحاجب وقول الخليل اقرب الى القياس قوله كقولهم غلام ربعة وسفعة الربعة الذي
ليس بطويل ولا قصير والسفعة الذي بلغ الى قوة الرجال يعني لفظه مونث وهو صفة مذكر وهو الغلام فتاويله
نفس ربعة او سلعة ربعة فربعة صفة لمونث وهي نفس او سلعة والسلعة المتاع والمراد بها هاهنا النفس
والجثة يعني كما تقدر لربعة واشباهها موصوفا مونثا فكذا قدر للحايض موصوفا مونثا واما الكوفيون
فذكر في الصفة الثابتة واما الحادثة فلا بد لها من علامة التانيث تقول حايضة وطالقة الان و
غدا الصفة الثابتة ما يستغرق الماضي والحال والاستقبال والصفة الحادثة
ما يحدث في الحال او الاستقبال فقولك حايض ان اردت امراة حدث حيضها في الحال او سيحدث في
الاستقبال فلا بد من ادخال التاء عليه فتقول حايضة وان اردت انه حيضها دام معها زمان فلا يدخل
عليه التاء لان حايضا حينئذ ليس فيه معنى الحدوث واذا لم يكن فيه معنى الحدوث لم يشابه الفعل المضارع
في معنى الحدوث واذا لم يشابه الفعل المضارع في معنى الحدوث لا تدخل التاء عليه كما لا يدخل في سائر الاسماء كقولهم
امراة ضامر الحشى فهو انما لم يدخل التاء على ضامر مع انه وصف امراة لانه ليس فيه معنى الحدوث و
مذهب الكوفيين يبطله نحو جمل ضامر وناقة ضامر وجمل وناقة عاشق على المراة والرجل يعني مذهب الكوفيين
في اسقاط التاء من حايض واشباهه انه صفة مختصة بالنساء ولم يشاركهن فيه الرجال فاذا لم يشاركهن
فيه الرجال لم يحتج الى ادخال التاء لان ادخال التاء انما يكون للفرق بين المذكر والمونث وهاهنا لا تحتاج
وهذا بحث من جهتهم بقول المصنف هذا يبطله قولهم ضامر فان الضامر يقع على الناقة والجمل و
مع ذلك لم يدخل فيه التاء فلو كان دخول التاء للفرق لوجب ان تقال الناقة ضامرة والجمل ضامر و
كذلك وجب ان تقول امراة عاشقة ورجل عاشق فلما لم يدخل التاء في الضامر والعاشق وان كانا يطلقان على
فقد علم ان اسقاط التاء من حايض وشبهه ليس لكونه مختصا بالنساء بل الحق ما ذكره الخليل وسيبويه فصل
ويستوي المذكر والمونث في فعول وفعال ومفعال ومفعيل وفعيل بمعنى مفعول ما جرى على الاسم نحو رجل
امراة قتيل فلان ومررت بقتيلتهم يعني هذه الاوزان لا يدخلها التاء في المونث كالمذكر لان التاء انما
تدخل في اسم الفاعل والمفعول والصفة المشبهة وفعول ومفعال ومفعيل في معنى اسم الفاعل ولكنه
عدل عن لفظ فاعل الى هذه الاوزان فاشبهن اسماء الاجناس الا ترى انك اذا قلت صبور يستوي فيه المذكر
والمونث فكذلك هذه الاوزان وفعيل بمعنى مفعول عدل ايضا عن اصله لان حقه ان يقال مفعول فلما عدل
عن صيغة مفعول الى صيغة فعيل وقد تشابه اسم الجنس كما ذكرنا وقوله ما جرى على اسم ما دام بمعنى
انما يستوي في فعيل بمعنى المفعول المذكر والمونث ما دام يجري على اسم متقدم اي ما دام صفة لموصوف
اما اذا لم يجر صفة لموصوف بل استقل بنفسه يدخل التاء في المونث تقول اذا اجريته على اسم هذه امراة قتيل
بني فلان وتقول اذا لم تجره على اسم جاءت قتيلة بني فلان فالتاء لانه اسم مستقل بنفسه لا يوصف به اسما
المونث لتحقه وتخصصه لانه ليس مرادا حروف الفعل عليها بل جعله لفظه القتيل اسما معروفا لها
وقد يشبه به ما هو بمعنى فاعل قال الله تعالى ان رحمة الله قريب من المحسنين وقالوا ملحفة جديد
يعني مر ان الفعيل الذي بمعنى المفعول لا يدخله التاء وتدخل في فعيل الذي بمعنى الفاعل حذف التاء منه

في المونث

في المونث مع ان الاصل في فعيل بمعنى فاعل دخول التاء علامة في المونث وانما شبه هذا الفعيل بذلك الفعيل لاستوائهما
في اللفظ فصل وتانيث الجمع ليس بحقيقي فلذلك اتسع فيما اسند اليه الحاق العلامة وتركها تقول فعل
الرجال والمسلمات والايام وفعلت يعني الجموع كلها مونث لما ان تانيثها غير حقيقي وان كان في ذلك الجمع مونثا حقيقة
لان الفعل اذا اسند الى جمع انما اسند الى لفظ الجمع او الجماعة في التقدير ولفظ الجمع والجماعة ليس شيئا ذا فرج حتى يكون مونثا
حقيقيا ثم اسناد الفعل الى الجمع نوعان احدهما ان يسند الى ظاهر الجمع والثاني ان يسند الى ضمير الجمع النوع الاول يجوز فيه
الحاق العلامة بالفعل وتركها لانه ليس فيه شيء ذو فرج وغيرها تقول فعل الرجال اي فعل جمع الرجال وفعلت الرجال اي فعلت جماعة
الرجال وكذا فعل النساء وفعلت النساء وفعل الايام وفعلت الايام واما ضميره فتقول في الاسناد اليه الرجال فعلوا
وفعلت والمسلمات فعلن وفعلت وكذلك الايام يعني النوع الثاني من نوعي ما اسند اليه الفعل من الجموع ان يكون ضمير الجمع
وفي هذا النوع ان كان الفاعل مذكرا من العقلاء جاز الحاق التاء بالفعل وجاز حذفها والاتيان بواو الجمع وان كان الفاعل مونثا
او غير حقيقي او مذكرا او ليس من العقلاء جاز الحاق التاء وجاز حذفها والاتيان بنون ضمير الجمع المونث تقول الرجال فعلت على تقدير
الرجال ولفظ الجمع ليس بمونث حتى تقول بالتاء فلا بد ان يحذف العلامة ويجعل على ضمير جمع المونث وهي النون وكذلك الايام مضت
ومضين فالاول على تقدير مضت جماعة الايام والنون على تقدير مضين جمع الايام واذا قدرت الفاعل لفظ الجمع فلا يمكن الاتيان
بالتاء لان لفظ الجمع مذكر واذا لم يمكن الاتيان بالتاء فلا بد من الاتيان بعلامة الجمع وضمير الجمع في غير المذكر العقلاء النون و
تقول الرجال ضربتها وضربتهم على تقدير ضربت جماعة الرجال وضربتهم على تقدير ضربت جمع الرجال فاذا لم يمكن المفعول
مونثا لم يمكن الاتيان بعلامة المونث وهي لفظها فلا بد ان يوتى بضمير جمع المذكر العقلاء وهو لفظهم وتقول النساء ضربتها وضربتهن
والايام ضربتها وضربتهن وقال ملحق العذارى بالرجال مغيث واستعجلت حبيب القدور قلت الذاري المسرع? الذي
تشتد بها لا جمع عذراء بالمد فاصله العذاريّ لوقوعها بعد الف الجمع نحو الكرسي والكراسي قلبت الراء ياء وخففت
الهمزة وقلبت ياء وادغمت الياء في الياء وحذفت احدى اليائين وفتحت الراء للتخفيف على العذارى قلبت الياء الفا
فصار عذارى حكمنا قرن وبه بالدخان تشعثت اي اصابهن الدخان الكثير حتى تسود يد من الدخان كالخادمات
من كثرة جلوسهن حول النار طبخ المطبوخ استعجلت حبيب القدور قلت او طلبت عجلة طعام على حبيب القدور اي
على الطبيخ لفرط جوعهن لانه كان زمان القحط ولا يصبر النساء عن الطعام ساعة وجواب هذا البيت وهو قوله درّت
بارزاق العفاة مغالق يدي من قمع العشار الجلة العفاة جمع العافي وهو السائل لفائف جمع مغلاق وهو قدح القمع
القاف جمع قمعة وهو راس سنام البعير العشار جمع عشراء وهي الناقة التي مضت عليها عشرة اشهر من وقت نزوان الفحل عليها الجلة
بكسر الجيم جمع جليل وهو العظيم يعني امالي القداح من قطع لحوم زيادة العظام مع المرقة واعطيتها السائلين زمان القحط والمراد
بالاستشهاد انه اسند الفعل الى ضمير جمع لا يعقل وهو ثابت بالتاء في قوله ذكرنا وعن ابي عثمان العرب يقول الاجذاع انكسرن لاول العدد
والجذوع انكسرت وقال الخمس خلون والخمس عشرة خلت يعني نقل ابو عثمان المازني ان العرب يقول الاجذاع انكسرن لان الجذع
جمع قلة وجمع القلة مجيزها الكثرة لا جمعا فناسب الحاق النون الذي هو ضمير جمع المونث لان ضمير جمع يقول الجذوع انكسرت ويلحق التاء
لان الجذوع جمع الكثرة وضمير جمع الكثرة منزلة لفرد احد عشر جذعا فالحق بالتاء التي هي علامة الافراد والجماعات وهو المونث التي
في ضمير الجمع للاناث تقول اليه ان التمييز هنا مفرد لجمع وكذلك في خمس خلون اي خمس ليال من الشهر خلون وخمس عشرة ليلة
خلت لانه ادنى الجمع اي جمع القلة للاحاد واللائق بمعنى انه هذا الكلام ما ذكره المصنف لا ارتياب يعني وليس ما قال
المازني حكم لازم لا يجوز غيره بل يجوز ان يقال الاجذاع انكسرت وانكسرن والجذوع انكسرت وانكسرن وكذلك خلت و

خلون وخلفن حتى خلت وخلون لما ذكرنا قبيل هذا معنى ويعلى العلة ان الزم باصعه وبين واحده التاء لمذكر ورث قال الرجل
كاسم الجمار جمل وجاوية وقال نخل منقعر يعني اسم الجنس الذي من جمعه وحده التاء يجوز جعله مذكرا نظرا الى لفظه ويجوز جعله مؤنثا
نظرا الى معناه فان معناه الجمع يقول نبت النخل ونبتت نخل ونخل نابت ونخل نابته ومن ثمة هذا الباب الحق بعلمك بمذكر
لفظه التباس الواحد بالجمع وقال يونس فاذا لم يفاذ لك في الواحد شاة ذكر وحمامة ذكر يعني اسم الجنس يكون التاء فيه
الفرق بين الواحد والجمع فاذا كانت التاء فيه للفرق بين الواحد والجمع فكيف يكون التاء فيه الفرق بين المؤنث والمذكر ولكن
لو كانت علامة التانيث فيه التاء يشبه واحد المؤنث بواحد المذكر الا ترى ان حمامة واشباهها يكون لفرد مذكر ومؤنث و
ان علامة التانيث فيه حذف التاء يشتبه وصف المؤنث بالجمع لان الحمام واشباهه يكون للجمع فكيف يكون لفرد
المؤنث فقد علم ان اسم الجنس لا يبرز له مؤنث الا بذكر المذكر والمؤنث يعني لعلك مما تم ذكره هنا فيه انتهى قال
يونس فصل الابنية التي لحقها الف التانيث المقصورة على ضربين مختص بها ومشترك فالمختصة فعلى وهي
تجيء على ضربين اسماء وصفة فالاسم على ضربين غير مصدر كالبهمى والحمى والرؤيا وحزوى ومصدر كالرجعى
والبشرى وصفة نحو حبلى وخنثى وربى اراد بالمختصة ما لا يجتمع الف فيه الا للتانيث واراد بالمشترك ما يجيء الابنية
التي يكون بعضها للالحاق وبعضها للتانيث فالابنية المختصة بالف التانيث ثلثة فُعلى بضم الفاء وسكون العين وفَعَلى
بفتح الفاء والعين وفُعَلى بضم الفاء وفتح العين فهذه الاوزان الثلثة لا يكون الالف الا للتانيث لانه للالحاق لا يكون
الحاق بالرباعي لا اصلي على فعلل بضم الفاء وسكون العين وفتح اللام الاولى وفعلل بفتح الفاء
والعين واللام الاولى وفعلل بضم الفاء وفتح العين واللام الاولى فلا يكون باب بالرباعي على هذه الاوزان لم يكن الالف
فيها الا للتانيث وعند الاخفش مرجاة فعلل نحو برقع بفتح القاف فحينئذ الف فعلى للالحاق ببرقع واصله فعلى فقلبت
الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها والبهمى اسم نبت وحزوى بالحاء المهملة والزاء المعجمة اسم بادية لبني تميم والبشرى التي
نزلت في موضع ولدها هذا كله من فعلى بضم الفاء وسكون العين واما فعلى وفعلى فيما قال ومنها فعلى وهو على ضربين
اسم كاجلى وبردى وصفة نحو جمزى وبشكى ومرطى يعني الوزن الثاني فعلى بفتح الفاء والعين نحو اجلى اسم
اسم موضع من بلاد العرب وبردى بالدال المهملة والقاف اسم وصفه و بردى اسم نهر بدمشق وجمزى بالجيم
والزاء المعجمة وبشكى كلاهما بمعنى سريع وناقة مرطى ايضا ومرطى بالراء والطاء المهملتين بمعنى متوسط ومنها فعلى كشعبى
واربى يعني الوزن الثالث فعلى بضم الفاء وفتح العين نحو شعبى بالشين المعجمة والعين المهملة اسم موضع وارنى بالراء المهملة اسم
الداهية وليس على هذا الوزن غير هذين اللفظين ومن المشتركة فعلى الفها للتانيث اربعة اضرب اسم غير مصدر كرضوى
واسم معنى كالدعوى والرعوى والنجوى والتقوى وصفة مؤنثة الطغيا والعطشى والسكرى وجمع كالجرحى والاسرى
يعني الف المقصورة المشتركة بين ان يكون للتانيث وبين ان يكون للالحاق وزنان فعلى بفتح الفاء وسكون العين
وفعلى بكسر الفاء وسكون العين واما فعلى فقد يكون للتانيث نحو هذه الامثلة وقد يكون للالحاق كما ياتي سلمى اسم امراة
واسم جبل لقبيلة طي ورضوى بالضاد المعجمة اسم جبل بالمدينة ودعوى بتشديد الواو اسم نجم والرعوى بالراء والعين المهملتين الرجوع
والنجوى بمعنى القوم والجرحى جمع جريح والاسرى جمع اسير والفها للالحاق نحو ارطى وعلقى لقولهم ارطاة و
علقاة ارطى نبت يدبغ به الجلد وعلقى نبت يولد لقولهم ارطاة وعلقاة يعني والدليل على ان الف فيهما للالحاق قولهم ارطاة
فانهم ادخلوا تاء التانيث ولو كانت الف للتانيث لم يلحقوها تاء التانيث لان علامتي تانيث لا تجتمعان في كلمة واحدة بل يجوز ومنها
فعلى فالتي الفها للتانيث ضربان اسم غير مصدر كالشيزى والدفلى وذفرى في من لم يصرف وجمع كالحجلى والظربى و

١٢١
وصفة كالذكرى والتي الفها للالحاق اسم كالمعزى والذفرى في من صرف وصفة قولهم رجل كيصى وهو الذي ياكل وحده وحكى
عن ثعلب وصفه لم يثبت سيبويه ولم يلحقها التاء كقولهم عزهاة يعني الوزن الثاني من وزني المشترك فعلى بكسر الفاء وسكون العين قد
يكون الفها للتانيث وللالحاق كما ذكر المصنف الشيزى بالشين والزاء المعجمتين خشب اسود يتخذ منه القصاع الدفلى بالدال المهملة و
بالفاء نبت وذفرى خلف اذن البعير من الحق لو كونه سم لم يصرف يعني اختلفوا في ذفرى انه منصرف او غير منصرف فمن جعل الفه للالحاق
جعله منصرفا منونا ومن جعل الفه للتانيث جعله غير منصرف والحجلى جمع حجل وهو القبج والظربى جمع ظربان وهو دويبة كالهرة منتنة
الريح المعزى بمعنى المعز نوله والذكرى سيبويه كلامه انه اختلف في انه منصرف او غير منصرف كما ذكر وعزهى بالعين المهملة والزاء المعجمة
وهو الذي لا يطرب لهن اللهو وبعد عن اللهو ولو سمع عن ثعلب تصحيف يعلب لعلها اللفة تصحيف وعند سيبويه عزهى بالالف الصحيحة
عنده عزهاة بالتاء فصل والابنية التي الحقها الممدودة مختلفة على ضربين اسم وصفة والاسم على ضربين اسم غير مصدر كالصحراء
والبيداء وجمع كالقصباء والطرفاء والحلفاء والاشياء وصفة كالسراء والعذراء والعمياء والباساء يعني الابنية التي لحقها الالف
الممدودة انواع احدها فعلاء بفتح الفاء وسكون العين وعدد ذكر المصنف امثلته البيداء اي البادية القصباء القصب الحلفاء
نبت يكون في الماء وهذه الالفاظ اعني القصباء والطرفاء والحلفاء كل واحد منها جمع بمعنى انه اسم الجنس واما الاشياء
جمع شيء قال الكسائي وزنه افعال جمع شيء كضرب واضراب وقال الكوفيون ومنهم الاخفش وزنه افعلاء و
كان في الاصل اشيئاء فحذفت الهمزة التي هي لام الكلمة فبقي اشياء على وزن افعاء وقال اهل البصرة غير الاخفش وزنه
فعلاء وهو المراد بايراده في هذا المواضع وكان اصله شيئا فقدمت الهمزة التي هي لام الكلمة على الشين فصار وزنه
اشياء على وزن افعاء وعلى هذا القول ليس جمعا شيء بل اسم معناه جمع والصفة على ضربين ما هو مؤنث افعل
كالسراء ولا يكون مذكر سوداء وبيضاء وللدار بخامرة حسناء وديمة هطلاء وحلة شوكاء والعرب العرباء سوداء و
بيضاء مؤنثان مذكرهما اسود وابيض واما حسناء فنعت يعني حسنة وليس لها مذكر وكذلك ديمة هطلاء اي
كثيرة الهطل وهو نزول المطر وحلة شوكاء بالشين المعجمة اي ثوب خشن والعرب العرباء اي خالصة وليس لهذه الاربعة
مذكر على وزن افعل بخلاف اسود وابيض حيث لما تحت فعلاء بفتح الفاء وسكون العين ونحو رحضاء وغسا والرحضاء
عرق من الحمى يعني النوع الثاني ما كان على وزن فعلاء بضم الفاء وفتح العين وسيراء وهو برد فيه خطوط يعني
النوع الثالث ما كان على وزن فعلاء بكسر الفاء وفتح العين وسابياء وهي الجلدة التي يكون فيها الولد في الرحم يعني النوع
الرابع فاعلاء بكسر العين وكبرياء وهي العظمة يعني الخامس فعلياء بكسر الفاء وسكون العين وكسر اللام وعاشوراء يعني اليوم العاشر من المحرم
وبركاء وبروكاء معناهما الثبات في الحرب يعني السابع فعلاء والثامن فعولاء كلاهما بفتح الفاء وعقرباء وهي العقرب الانثى يعني التاسع
فعللاء بفتح الفاء وسكون العين وكسر اللام الاولى وخنفساء يعني العاشر فعللاء بضم الفاء واللام الاولى وسكون العين وبضم وفتح اللام
الاولى واصدقاء يعني الحادي عشر افعلاء بفتح الهمزة وسكون الفاء وكسر العين وكرماء يعني الثاني عشر فعلاء بضم الفاء وفتح العين وزكرياء
وهو منبت الزنب يعني الثالث عشر فعللاء بكسر الفاء والعين وتشديد اللام واما فعلاء وفعلاء نحو حرباء وسيساء وعلباء
وقوباء وقوباء فالفها للالحاق الهمزة في اواخر الابنية المتقدمة للتانيث وهي باسرها غير منصرفة واما الوزن التي همزتها للالحاق فعلاء
بكسر الفاء وسكون العين وفعلاء بضم الفاء وسكون العين فعلباء وهو عصب العنق وحرباء وسيساء وهو اعلى الكتف فوزنها فعلاء
بكسر الفاء وسكون العين وهو يلحق بسرداح وهو الناقة السمينة واما حرباء بالحاء المهملة فهو نبت يشبه لونه لون الذنب وحزاء وهو
شراب وقوباء وهو داء يقع على البشرة فيتفرق ويقال بلسان بعض العجم ديم فهذه الالفاظ الثلثة وزنها فعلاء بضم الفاء وسكون
العين وهو يلحق بقرطاس بضم القاف وهي لغة في قرطاس فهذا الوزنان منصرفان ومن اصناف الاسم المصغر اسم المتمكن اذا

ضُمَّ صدره وفُتح ثانيه وأُلحق ياءٌ ثالثةٌ ساكنةٌ ولم يجاوز ثلاثة أمثلة فُعَيْل وفُعَيْعِل وفُعَيْعِيل كفُلَيس ودُرَيهم
ودُنَينير لأن الاسم المتمكن احترز عن الاسم المبهم مثل ذا وذلك والذي فانه في آخر التصغير قال ابو سعيد العلة في ضم اول المصغر وفتح
اول الجمع المكسر لم سوى الضم او الكسر والكسر ثقيل لانه لو كسر لاول لاجتمع اربع كسرات كسر الحرف الاول ثم ما بعد
الكسر بين على الحرف التي بعد يا التصغير بكسر ايضا غير الثلاثي فيجتمع حينئذ اربع كسرات في التقدير فاذا لم تحرك الاول
بالفتح التسبق لم اصحوا انما فتح الحرف الثاني لانه لو ضم لصارت يا التصغير واوا لسكونها وانضمام ما قبلها ولو كسر الحرف
الثاني لكان الخروج من ضمة الحرف الاول الى الكسرة الثانية ثقيل فاذا تعذر ضمها وكسرها تعين فتحها وانما الحق اليا
للتصغير لان الالف الحق الجمع المكسر فبقي الواو واليا والواو انقل من اليا فاختير اليا وانما اختص الحاق يا
التصغير بعد الحرف الثاني لانه لو الحق بعد الحرف الاول لصارت اليا واوا لانضمام ما قبلها ولو الحقت بعد الحرف الثالث
في الاسم الثلاثي لاشتبهت بياء النسبة والاسم المنقوص فتعين الحاقها بعد الحرف الثاني لحصول المقصود في الثلاثي وفيما
زاد على الثلاثي اجري على الثلاثي لئلا يتكثر الباب وكسر ما بعد يا التصغير فيما زاد على الثلاثي لان الخروج من يا التصغير الى
حرف مفتوح ثقيل الحاق اليا بعد الكسرة متجانسان لان الكسرة اخت اليا وانما لم يجاوز اوزان التصغير هذه الثلثة لانه اذا دخل
الرباعي يحذف بعض حروفه حتى يصير على وزن الرباعي المثل كما في جمع التكسير فلم سوى الثلاثي او الرباعي والخماسي الذي
رابعه حرف المد فرد جميع اوزان الثلاثي الى فُعَيْل وجميع اوزان الرباعي وما زاد عليه الى فُعَيْعِل وجميع اوزان الخماسي
الذي رابعه حرف مد الى فُعَيْعِيل وفعلان ونحو عطشان ودعوة ثمة شيئًا فعقر افعال كاجمال الحاقي فحوم التا بنتين كحبلى
وحمرا والف ونون مضارعتان الى الماضي كسكيران الفتحة وحائز فحين بحيل ومفيعل وفعيعيل بعني ما لم يكن
على وزن احد الاوزان المذكورة للتصغير قبل هذا تمام لكن لابد له تصحيح الف الجمع والتانيث والف فعلان نحو ولك
في تصغير كتال احيما الخارجة احيمال كسر الميم لان الحرف التي بعد يا التصغير يكسر ولكن لم يكسر الحرف التي بعدها
الف الجمع لانه لو كسر انقلبت الالف يا لانكسار ما قبلها وحينئذ لا يبقى الجمع من ضده وكذلك لا يكسر بعد يا
التصغير اذا كان حرفا بعدها الف التانيث المقصورة او الممدودة او الالف التي بعدها نون بشرط ان يكون
الالف والنون زائدتين كما ذكر المصنف امثلة جميعها وتصغير الثلاثي والرباعي اما الخماسي فتصغيره
مستكره كالتكسير لسقوط خامسه فان صغر قيل في فرزدق فريزد وفي جحمرش جحيمر لاستكراهه لتفك
المنقول ٤ لاستكراهه مستكره اي مرفوض العقل بعني تصغير الخماسي لاصل مستثقل غير مستحسن في الفصاحة وتوسيع الكلام كما
انجمعه بالتكسير مستكره وعلته استكراهها انه لو لم يحذف منه حرف يثقل التلفظ به ولو حذف فيكون الحذف من غير
ضرورة على خلاف القياس ومع انه مستكره لو صغر جاز واذا صغر يحذف منه حرفه الاخير ليصير على وزن الرباعي
ومنهم من قال فريزق وجحيرش يحذف الميم لانها من الزوائد لشبهها بما هو منها وهو التا والدال
الزيد يعني من العرب من يحذف الميم من جحمرش لانها من الحروف الزائدة ويحذف الدال من فرزدق لتشبه
الدال بما هو منه وهو التاء يعني تشبه الدال التاء لان التاء تقلب دالا والعرب يحرجها بقول ازدوج واصله
ازتوج فقلبت التاء دالا يعني لما كان بين الدال والتاء تشابه والتاء من الحروف الزوائد فاولى بالحذف من
غيرها والضمير في قوله بما هو يرجع الى ما والضمير في منها يرجع الى الزوائد يعني لتشبيه الدال بالتاء التي هي من
الحروف الزوائد وقوله ونرى الاول الوجه يعني قول من قال يحذف الحرف الاخير اولى من قول من قال يحذف
الميم من جحمرش والدال من فرزدق لان الحرف الاخير منتظر في الطرف فاولى بالحذف من المتوسط لان

الثقل

الثقل يحصل منه قال سيبويه لانه لو ثلث ما يحوزه بينهما حتى يبلغ الخامس ثم يرتدع فانما حرف الذي ارتدع عنه
ارتدع اي امتنع يعني انما حذف الخامس لان المتكلم لو لو عن ثقل لم سواه من التلفظ بالكلمة الخماسية ما لم يبلغ الحرف الخامسة
فاذا بلغ الخامس ارتدع اي عسر عليه التلفظ بالحرف الخامسة لتوالي الحركات فاذا عسر عليه التلفظ يجب ان يحذف حرف و
يحذف الحرف التي ارتدع اي عسر التلفظ وهو الحرف الخامسة وقال الاخفش سمعت من يقول سفيرج فتحرك الكسر في
التصغير من وادٍ واحد يعني تحكي عن من العرب بعض تصغير سفرجل سفيرجل فتحركا اي بتحريك الراء والجيم واللام من غير حذف حرف يدل
على انه لو صغر لخماسي من غير حذف حرف وهو بعيد لو له متحركا هذا حال عن الجيم لانه لا خلاف في تحريك الراء وقوله والتصغير و
التكسير من واد واحد يعني ما جاز في التصغير جاز في جمع التكسير لانه من وادٍ واحد اي حكمهما واحد لان اللفظ اذا صغر يغير
لفظه ومعناه وكذلك اذا جمع اللفظ تغير لفظه ومعناه فهما متشابهان وكل اسم على حرفين فان التصغير يرده الى اصله حتى
يصير على مثال فُعَيْل بحو دم حرب ماحذف فاوه او عينه او لامه تقول في عِدَة وُعَيْدة وفي كل اسم أُكَيْل وفي قيل قُلَيْة ويُبَيَّة وكُرَيْم
وأُخَيّة اعلم ان الثلاثي الذي حذف منه حرف صار بما بقي منه على حرفين على ثلثة انواع احدها ما بقي فيه حرف وزيد فيه تاء التانيث والنوع
الثاني ما لم يبق فيه حرف وبقي بعد الحذف ثلثة احرف اثنان اصليان وواحد زائد ويمكن تصغيره على وزن فُعَيْل من غير ان يرد المحذوف
النوع الثالث ما حذف منه حرف وزيد فيه حرف ولكن لم يمكن تصغيره على وزن فُعَيْل الا برد المحذوف فبيّن تحت كل نوع النوع الاول
له اقسام القسم الاول ما حذف منه فاؤه كالكلمة نحو عِدَة اصله وعدة حذف فاؤه فبقي عدة ولم يمكن تصغيره على وزن فُعَيْل الا برد
المحذوف فرد المحذوف فقيل وعيدة والاعتبار بالتا لانها زائدة فلا اعتداد للوزن بوجوده وعدمه كذلك البحث في شيه اصله
وشية فرد المحذوف فقيل وشية ادغام ياء التصغير في ياء وعلم الكلمة التسبة كل حرف تخالف معظم اوزان الحيشة كذا كل وجد
حلا اسمين فاذا صغر رد المحذوف وهو الهمزة فقيل أُكَيْل وأُخَيْذ القسم الثاني ما حذف عينه والقسم الثالث ما حذف
لامه ويأتيان بعد هذا وقد جاء في مثل اسم وابن مُنَيْذ وسُبَيْد ومُرَيْء وسُنَيْة يعني القسم الثاني ما حذف عينه ويرد عند التصغير
كما ذكر المصنف والتاء ليس في سنة ثبت الباس ولم تحر حذف التاء قبل التصغير انما هو ثبت بعد التصغير والمؤنث الساعية ليكون
التاء في لفظها قبل التصغير وظهرت عليها التاء بعد التصغير وقالوا في حِر حُرَيْح وفي مدحي وشفيهة وحُرَيْح وفُلَيْن وقُوَيْه
يعني القسم الثالث ما حذفت لامه وردت عند التصغير فلا حق لان ياء التصغير في الاسما المردودة الى الفرح واصله حرح
فحذفت الحاء الاخيرة وردت عند التصغير وفل اصله فلان فالالف والنون زائدتان والنون اصلية حذفت الالف والنون وردت
النون عند التصغير لانها اصلية ولم يرد الالف لانها زائدة وكا اضرورة في ردها وهذا اللفظ مخالف لباقي الالفاظ المذكورة لان الحذف
في تلك الالفاظ قبل التصغير لازم للاستعمال وفل لم يلزم الحذف فيها بل يجوز ان يقال فل وفلان كلاهما وفم اصله فوه بحذف الهاء كراهة
اجتماع الهاء اذا اتصل بها بعد الكلمة فوهة فلما حذفت الهاء بقي فو فاستثقلت الضمة على الواو فاسكنت او قلبت الفا
فالتقى الساكنان الالف والتنوين فلو حذفت الالف او الواو بقيت الكلمة على حرف واحد وليس في الاسماء المتمكنة اسم على حرف
واحد فلاجل ان لا تصير الكلمة على حرف واحد قلبت الواو والالف المبدلة عنها ميما فصار فما فلما صغر ردت الهاء المحذوفة
وردت الميم الى الواو فصار فويه فيصير مثل ما يرده بعد الحذف فلا يكون على مثال الحقير لم يرد الاصل كنتا واسم
بنت وهار وناس ميت وهوير ونويس وعويد قيل ميت وموت وابين يعني النوع الثاني ما حذف
منه حرف وزيد فيه حرف بحيث يمكن تصغيره من غير رد المحذوف فاذا كان كذلك لم يحتج الى رد المحذوف كميت واصله ميوت
فقلبت الواو ياء وادغمت اليا في اليا يجوز ميت مشددا بالياء ويجوز ان يحذف الياء الثانية وهو المنقلبة عن الواو وبقي
هاور فاع ميت بياء واحدة فيمكن تصغيره من غير رد المحذوف فيقول مييت وهار اصله هاير وهو اسم فاعل من هار يهور اذا انهدمت

اطراف النهر فاخرت الواو على الراء فصار هارو فاستثقلت الحركة على الواو فاسكنت وحذفت لسكونها وسكون
التنوين فبقي هار فصغرت فصار هويرا فقلبت الالف واوا لانضمام ما قبلها ولم يرد المحذوف فصل
وباب سُمَيّ وبُنَيّ برد اللام الذاهبة ويستغنى بتحريك الاخر الهمزة وفي اخت وبنت وهنت أُخَيّة وبُنَيّة و
هُنَيّة لرد اللام وتوئيت ويذهب بالتاء الاخيرة يعني النوع الثالث ما حذفت منه حرف وزيدت فيه حرف فلم يمكن تصغيره
من غير رد المحذوف فاذا كان كذلك يرد المحذوف نحو اسم فان اصله عند البصريين سمو حذفت الواو من الاخر وزيد
همزة الوصل بدلا من المحذوف فصار اسما فاذا صغر رد الواو وحذفت الهمزة فصار سميوا فقلبت الواو ياء لان الواو والياء
اذا اجتمعتا والاولى ساكنة قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء فصار سمي وابن اصله بنو فعل به ما فعل باسم واخت
واصلها اخو وبنت اصله بنو وهنت اصله هنو فعل بهن عند التصغير ما فعل باسم لان الالف في همزة اخت
لانها همزة قطع فتركت وتوئيت ويذهب بالتاء الاخيرة قال التاء في اخت بدل عن الحرف المحذوف وعوض التانيث لانها
لو كانت للتانيث المحض لا تقلب في الوقف هاء فلما صغرت رددت الواو المحذوفة وحذفت التاء التي هي بدل
عن الواو وتاء التانيث ثم الحقت تاء التانيث بعد التصغير وهذه التاء غير تلك التاء لان تلك التاء لا تصير في الوقف هاء و
يصير هذه التاء في الوقف هاء فتقول اخيه بالهاء عند الوقف فصل وابدال غير اللازم يرد الى اصله بخلاف الابدال في التكسير نحو
ميزان مويزين وفي متعد ومتئر مويعد ومييسر وفي باب قيل وباب قويل وبويب وتويب وخيبة واما
البدل اللازم فلا يرد لان اصل تراث وادد قويئل وفي تخمة تخيمة وكذا في تراث وهو ادد تقول في عيد عييد لقولهم
اعياد اراد بالبدل الحرف الذي هو بدل من حرف اخر كالياء في ميزان فانها بدل من الواو لان اصله موزان والمراد بالابدال غير
اللازم ما جرت علة ابدال الحرف في التكسير دون التصغير واراد بالبدل اللازم ما جرت علة الابدال في التصغير والتكبير
جميعا بيان هذا ان الميزان قلبت واوها ياء لسكون الواو وانكسار ما قبلها وفي التصغير لم يكن ما قبل الواو مكسورا
وفي متعد قلبت الواو تاء وفي متئر قلبت الياء تاء وادغمت التاء في التاء والعلة في القلب هنا ان باب افتعل اذا كان
معتل الفاء قلب فاؤه واوا او ياء تاء وتدغم التاء في التاء في لغة بني تميم وفي التصغير يحذف الحروف الزوائد كما في
تحته فاذا ادغمت حذفت التاء في التصغير ذهبت العلة الموجبة لقلب الواو والياء تاء لان الكلمة خرجت عن باب افتعال
فيرد الواو والياء في التصغير الى اصلهما وفي قيل قلبت الواو ياء لان الخروج من ضمة القاف الى كسرة الواو ثقيل فاسكنت
القاف ونقلت كسرة الواو الى القاف وقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها وسكونها وفي التصغير ليست الواو مكسورة
وفي باب قلبت الواو الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها وفي التصغير ليس ما قبل الواو مفتوحا وكذلك البحث في ناب
وفي قائل كانت الهمزة بدلا وانقلبت الواو الفا كما قلبت في الماضي فاجتمع الفا اسم الفاعل وهذه الالف فابدلت هذه الالف
همزة فقلبت الواو ههنا انما كان لتغيير صيغة الفاعل الماضي فلما تغير صيغة الماضي يجب تغييرها فيما هو فرع الماضي
وهذه العلة موجودة في التكسير فيكون ابدال الواو همزة جائزا واذا كان البدل لازما فلا يرد الواو في تصغيره ونحوه
اصله وخمه قلبت الواو تاء لاجتماعها ووقوعها في اول الكلمة وهذه العلة موجودة في التصغير وكذلك تراث
التخمة عدم انهضام الطعام في المعدة واما ادد اصله ودد فقلبت الواو همزة وتركت الهمزة في التصغير لانها قلبت
الواو همزة في التكسير لاجتماعها وهذه العلة موجودة في التصغير وادد [illegible] اسم ابي قبيلة من اليمن و
اما عيد فحقه ان يرد الواو في التصغير الى اصلها لان البدل فيه غير لازم لان الواو في عيد انما قلبت ياء لسكونها و
انكسار ما قبلها وفي التصغير ما قبلها ليس مكسورا لكن تركت الياء في التصغير وجمع التكسير على حالها لئلا يشتبه

اصله بنو

فقلبت

تصغير عيد

تصغير عيد وجمعه التكسير بتصغير عود وجمعه لانه لو ردت الياء في عيد الى اصلها وقلت عويد لم يعرف
انه تصغير عيد او عود فصل والواو اذا وقعت ثالثة متوسطة كاسود وجدول فالوجهان اسيّد و
جديّل ومنهم من يظهر فيقول اسيود وجديول ذكر شرطين احدهما ان يكون الواو ثالثة والثاني ان لا يكون متطرفة
فاذا اجتمع هذان الشرطان جاز قلب الواو في التصغير ياء نحو جديل في جديول لان الواو والياء اذا اجتمعتا والاولى ساكنة
قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء ومن العرب من يظهر الواو وعلته ان ياء التصغير ليست لازمة للكلمة ايضا وانها
فلما كان كذلك فكان الواو والياء كانهما من كلمتين والياء من كلمة اخرى نحو ياتي ويذهب فاجتمعت الياء من ياتي وواو العطف من
ويذهب ولم يقلب الواو ياء لانهما من كلمتين وعن جديل جديول اسيود وفي نحو [illegible] واو ما صحت
او اعلت فانها تعلّ [illegible] عضيا وعشيا وعصية في ضوى وعروة وعشوة وعصاة
يعني كل واو هي لام الكلمة قلبت في التصغير ياء البتة سواء صحت تلك الواو في التكسير او اعلت كالواو في عروة
اي بقيت على حالها فيقول في التصغير عريّة والاصل عريوة فعل به ما فعل بجديل لان القلب في جديل [illegible]
وفي عريّة لازم لان الواو هنا متطرفة والتصغير والمتطرفة [illegible] حرف الاعراب وحرف الاعراب يتكرر [illegible]
[illegible] يحتاج الى التخفيف فان قيل الواو في عروة متوسطة ايضا قلنا ليست متوسطة لان تاء التانيث بحكم
الانفصال وصبيا تصغير [illegible] الرامي [illegible] وعشيا تصغير عشو [illegible]
عصية تصغير عصا [illegible] في التكسير لانه قلبت الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها وحذفت لسكونها وسكون
التنوين فصل واذا جمع بعد ياء التصغير ياءان حذفت الاخيرة وصار الاعلال [illegible] كقولك في عطاء واداوة
وغاوية ومعاوية [illegible] عطي وادية وغوية ومعية [illegible] غير منصرف وكان عيسى يصرفه وكان ابو عمرو
يقول احيّ ومن قال اسيود قال احيو يعني اذا اجتمع بعد ياء التصغير ياءان يحذف احديهما لثقلها [illegible] في تصغير ما على
وزن فعال نحو عطاء فالهمزة بدل من الواو فاذا صغر يصير الالف التي بعد الطاء ياء لانكسار ما قبلها بعد ياء التصغير و
رد الهمزة واوا في التصغير لانه [illegible] ان الواو انما قلبت همزة لوقوعها بعد الالف وفي التصغير انقلبت الالف
ياء فلم الواو بعد الالف قلبت الواو ياء لتطرفها وانكسار ما قبلها ويحذف هذه الياء لاجتماع ثلاث ياءات والحرف الخامس يحذف في
التصغير اذا كانت في كلمة لم يكن رابعها حرف مد [illegible] عطي بادغام ياء التصغير فيما بعدها وكذلك البحث في اداوة ويقلب
الالف في غاوية [illegible] في التصغير يصير غويية [illegible] ياء التصغير ويحذف الياء الاخيرة ويقول غوية
ويحذف الالف من معاوية في التصغير لانها رابعة فيبقى معوية ويقلب الواو ياء ويدغم ياء التصغير فيما بعدها ويحذف
الياء الاخيرة واذا صغر احوى يقول احيو فيحذف الياء المتطرفة ويقلب الواو ياء وتدغم الياء في الياء فيصير احيّ بياء
المشددة بلا تنوين لانه غير منصرف لانه كان في التكبير غير منصرف فكذا بعد التصغير ايضا غير منصرف وقال
عيسى بن عمر هو منصرف لانه اذا حذفت الياء المتطرفة خرجت الكلمة عن وزن افعل فلا يكون غير منصرف وقال ابو عمرو بن العلاء
احي بكسر الياء المشددة وتنوينها واصله عنده بعد التصغير احيي فاستثقلت الضمة والكسرة على الياء الاخيرة فاسكنت
وحذفت لسكونها وسكون التنوين [illegible] ما قبل [illegible] الكلمة وهو [illegible] قاض [illegible] فيقول قال
اسيود قال احيو يعني من لم يقلب الواو ياء في اسيود لم يقلب الواو ياء ايضا في احيو وكان اصله احيو فاستثقلت
الضمة على الياء فاسكنت وحذفت في الرفع والجر وهذا مثل جوار وقد ذكرنا اسباب منع الصرف ان احيو غير منصرف و
من قال اسود [illegible] بالواو ايضا فصل وتاء التانيث الحقوها ان كان ظاهرا او مقدرا فالظاهرة تا مبدلة المقدرة

تثبت في كل ثلاثي الا ما شذ من نحو عُرَيْب وحُرَيْب ولا تثبت في الرباعي الا ما شذ من نحو قُدَيْدِيمَة ووُرَيِّئَة يعني كل اسم فيه
تاء التانيث ملفوظة فاذا صغر ثبتت التاء تقول في طلحة طليحة وان كان التاء فيه مقدرة وهو المونث السماعي يظهر التاء
في التصغير ان كان ثلاثيا تقول في قدر قديرة لان التصغير وجمع التكسير يردان الاشياء الى اصولها كما تقول في باب بويب
وجمعه ابواب ورددت الالف الى اصلها وهو الواو الا ما شذ نحو عريب فهو تصغير عرب اسم الجنس وهم خلاف العجم وهو
مونث وحقها ان يقول في التصغير عريبة ولكن لم يثبت التاء على الشذوذ وكذلك حريب وهو تصغير حرب وان
كان رباعيا لم يثبت التاء في التصغير لئلا يثقل الكلمة بكثرة الحروف نحو عقيرب في تصغير عقرب الا ما شذ نحو قديديمة
في تصغير قدام وكذلك وريئة بتشديد الياء وبعدها همزة وهو تصغير وراء فقلبت الالف التي بعدها الراء ياء لكسر ما
قبلها بعد ياء التصغير ثم ادغمت ياء التصغير فيها قال ابن الحاجب انما اثبتت التاء في هذين اللفظين لان الظرف
اكثرها مذكر فاثبتت التاء في قديديمة ووريئة لئلا يظن انهما مذكران ككثير الظروف واما الف التانيث فاذا كانت
مقصورة رابعة تثبت نحو حبيلى وسقطت خامسة فصاعدا كقولك جحيجب وقريقر وحويلي في جحجبى وقرقرى
وحولايا يعني كل كلمة اخرها الف مقصورة تثبت الالف في التصغير اذا كانت رابعة لانها لا تثقل الكلمة لقلة الحروف
نحو حبيلى في تصغير حبلى ولا تثبت فيما عدا ما ذكرناه كقولك المرحى انها ليست للتانيث فلا جرم يقول في تصغيره مريم مثل قاض
وجحجبى وهو اسم قبيلة الفها للتانيث ويحذف منها الكثرة لثقل الحروف فلا جرم يقول في تصغيرها جحيجب بحذف الالف ويقول
في تصغير قرقرى وهو اسم موضع قريقر بحذف الالف وفي تصغير حولايا وهو محلة يسكون الواو والياء اسم بقعة
حويلي بلام مكسورة منونة بعد ياء التصغير لحذفت الياء والالف التي بعدها لئلا يثقل الكلمة بكثرة الحروف ثم حذفت
الالف التي بعد اللام بعد التصغير كما حذفت الف المرحى فصار مثل قاض فصل وكل رباعي كانت مدته ثالثة وقعت ياء
تصغير وجب ثبوتها او ابدالها ياء وان لم تكن ياء نحو مصيبيح وكريديس وعليليب في مصباح وكردوس وقنديل
يعني كل كلمة خماسية رابعها حرف مد قبل حرف المد منها في التصغير ياء لانكسار ما قبلها نحو كرديس يضم الكاف والدال
وهي القطعة العظيمة من الخيل والمفصل العظيم من مفاصل الاعضاء فتصغيره كريديس تقلب الواو ياء لانكسار
الدال وان لم تكن الياء التصغير المونث بعدها الى الياء يعني ان لم تكن حرف المد ياء تقلب ياء وان كان ياء تترك على حالها
وان كانت في اسم ثلاثي زيادتان ليست احديهما لالحاق ابقيت افضلهما في الفائدة وحذفت احديهما تقول في مطلق
ومغتلم ومضارب ومقدم ومهوة ومحمر مطيلق ومغيلم ومضيرب ومقيدم ومهيم ومحير المميز في ابقائها بعدد
الى حرف المد الرابعة والمميز في احديهما بعدها الى الزيادة التي ابقيتها اذ هيهما في الفائدة اي اكثرهما دلالة في الفائدة
يعني اذا كان في اسم ثلاثي زيدت فيه زيادتان وليس رابع تلك الكلمة حرف مد فاحذف في التصغير ما هو اقل فائدة
منهما واترك ما هو اكثر فائدة نحو مطلق فالميم والنون زائدتان والنون لا تدل الا على المبنا والميم تدل على بنا الفاعل
والمفعول والزمان والمكان والمصدر فحذف النون في التصغير دون الميم لما ذكرنا وقيل مطيلق و
كذلك البحث في مغيلم تصغير مغتلم من اغتلام بالغين المعجمة شدة الشهوة في الحيوان وتحذف الدال المدغمة
وترك الدال المدغمة فيها من مقدم تشديد الدال فتقول مقيدم بتخفيف الدال وتحذف الواو المدغمة وترك
المدغمة فيها من مهوم فتقول مهيوم ويقلب الواو ياء ويدغم بياء التصغير فتقول مهيم وهو من التهويم
وهو النوم وتحذف الراء المدغمة وترك المدغمة فيها من محمر بتشديد الراء فتقول محيمر وان تساويا فانت مخير
فتقول في قلنسوة وحبنطى قليسنة او قلينسة وحبينط او حبيط يعني اذا تساوت الزايدتان في الفائدة وليت

احديهما بالاكثر فائدة من الاخرى كنت في حذف ايهما شيئت مخيرا فان حذفت النون من حبنطى وهو عظيم البطن
قلت حبيط صار مثل العصا بالكسار ما قبلها فصار مثل قاض فان حذفت الواو من قلنسوة وهي القلنسوة او حبنطى
قلت قليسنة وحبينط ولم يكن ثلاثيا والفضل احديهما حذفت الاخرى فتقول في مقعنسس مقيعس
يعني اذا كانت في اسم الثلاثي ثلث زوايد واحديها اكثر فائدة ابقيتها وحذف الاخريين كما ذكر في مقعنسس و
معناه المتاخر فالميم والنون والسين الاولى زوايد ولكن الميم اكثر فائدة لما ذكرنا فلا جرم تحذف النون والسين ولما
الرباعي فيحذف منه كل زيادة ما خلا المدة المرصوفة فتقول في عنكبوت عنيكب وفي مقشعر قشيعر وفي احرنجام
حريجيم يعني يحذف جميع الزوايد من الرباعي الاصلي حتى تاء التانيث الا المدة الواقعة رابعة واراد بالمدة الموصوفة ما
كانت رابعة فتحذف الواو والتاء من العنكبوت فتقول عنيكب وتحذف الميم والميم المدغمة من المقشعر فتقول
قشيعر ومعنى الاقشعرار انقباض الجلد وقيام الشعر على الاعضاء من الخوف والبرد وفي احرنجام تحذف الهمزة
والنون ولا الف محذوفة الهمزة والنون فاذا حذفتهما من حرنجام فالالف رابعة فتقول في تصغيره حريجيم ومعنى
الاحرنجام الاجتماع والازدحام للابل ويجوز التعويض وتركه فيما حذف منه الزوايد والتعويض ان يكون على
مثال فعيعل فيصار بزيادة الياء الى فعيعيل وذلك نحو في مغيلم مغيليم وفي مقيدم مقيديم وفي عنيكب عنيكيب
وكذلك الباقي فان كان المثال في نفسه على فعيعيل لم يكن التعويض يعني كل كلمة حذفت منها شيئا للتصغير
فان كان وزنه بعد التصغير فعيعلا جاز فيه ان يدخل بعد الحرف الرابع ياء عوضا عن المحذوف وجاز ان لا تدخل
كما تقول في تصغير مغتلم مغيلم ان شيئت قلت مغيلم بلا تعويض وان شيئت قلت مغيليم فاما اذا كانت الكلمة بعد
التصغير على وزن فعيعيل لم يجز التعويض لانه لو عوضت في مثل هذا لخرجت الكلمة عن اوزان التصغير وذلك نحو حرجم في
تصغير احرنجام فانه لا يمكن التعويض هنا فصل وجمع القلة يحقر على بنائه كقولك في اكلب واجربة واجمال و
ولدة اكيلب واجيربة واجيمال وولدية اعلم ان جموع القلة اربعة اوزان فاذا صغرتها لا ترد منها ولا تنقص
منها شيئا الا انك تكسر بعد ياء التصغير في مثال الثلاثي بالكسر بعد ياء التصغير اذا كان بعدها الف الجمع محافظة لالف
الجمع وقد ذكر المصنف جمعها اصلها واما جمع الكثرة فله مذهبان احدهما ان يرد الى واحده فيصغر ثم يجمع على ما
يستحقه من الواو والنون او الالف والتاء او الياء والنون ان وجد لعدمه كقولك في شبان شبيبون و
فتيان فتيون وفي ادور اديرات وفي غلمان غليمون وفي جمل جميلات اوبقولك في دور دويرات وفي شعرا
شويعرون وفي شسوع شسيعات يعني اذا صغرت جمع الكثرة رددته الى واحده ثم صغرته ثم جمعته جمع
سلامة المذكر ان كان مذكرا من العقلا وجمعته جمع سلامة المونث ان كان مونثا او مذكرا من غير العقلا وان
شيئت رددته الى جمع القلة ان كان له جمع القلة وانت مخير في رده الى واحده او الى جمع القلة فالفتيان جمع الفتى
ان رددته الى واحده قلت في تصغيره فتي بياء مشددة ثم جمعته جمع السلامة المذكر فتقول فتيون وان رددته
الى جمع القلة وهو الفتية فتقول في التصغير فتية بتشديد الياء واذا جمع ذئاب يقول بعد رده الى واحده
ذئيبون وبعد رده الى جمع القلة اذؤب بتشديد اللام واصله اذ بالمسعود وان رددتها الى واحدها قلت بعد التصغير
والجمع دويرات قلبت الف دار واوا لانضمام الدال وان رددته الى جمع القلة وهو ادور قلبت اديور
ثم قلبت الواو ياء وادغمت ياء التصغير فيها فقلت اديّر واما شعرا فليس له جمع القلة فلا طريق الا رده الى
الواحد ثم جمعته جمع سلامة المذكر فتقول شويعرون وواحده شاعر قلبت الالف واوا في التصغير لانضمام ما قبلها

ولذلك يسبوع ليس بجمع قلة فيلزم ردها الى الواحد ثم جمعه جمع سلامة المونث وحكم اسماء الجمع حكم الاحاد
تقول قويم ونفيط ونفير وابيل وغنيمة يعني اسم الجمع الذي لفظه واحد ومعناه الجمع يصغر كما يصغر الاسم الواحد
فان كان ذلك الاسم مونثا في الجمع يظهر التاء عند التصغير كابل وغنم يقول في التصغير ابيلة وغنيمة فصل ومن
المصغرات ما جاء على غير واحده كانيسيان ورويجل واغيلمة وعشيان الشمس وعشيانا وعشيشية ومن قولهم
أغيلمة واصيبية وصبية وغلمة يعني قد يصغر الاسم على لفظ غير اللفظ المستعمل المكبر نحو انسان فقياس
تصغيره انيسين لان السين المكسورة يقع بعد ياء التصغير واذا انكسرت السين انقلبت الالف ياء لكنهم
زادوا في التصغير حرفا وهو الياء التي بعد السين والفتحة التي كانت في انسان او الالف والفتحة بدل
من الالف التي كانت في انسان والقياس في رويجل تصغير رجل الا انه زيدت فيه واو وقيل الرويجل تصغير راجل
٢ فان كان تصغير راجل فليس فيه زيادة وعشيان تصغير عشية زيدت فيها ما تراه واغيلمة تصغير غلمة واصيبية
تصغير صبية زيدت فيها الهمزة كل ذلك استعمال على غير القياس فصل وقد يحقر الشيء لدنوه من الشيء وليس
مثله كقولك هو اصيغر منك انما اردت ان تقلل الذي بينهما يعني اذا لم يكن الشيئان متماثلين ولكن بينهما تفاوت
قليل فان اردت ان تخبر المخاطب بان التفاوت بينهما قليل تصغر اللفظ الذي فيه بيان التفاوت كما تقول زيد اصيغر
من عمرو اي اصغر منه بقليل يعني بينهما غير متماثلين ولكن متقاربين ومنه دوين ذلك وفويق هذا وهو اشارة الى الموضع
من بقعة او غيرها ودوين تصغير دون ودون بمعنى غير وبمعنى اسفل وله معان كثيرة يعني هو غير ذلك بشيء قليل
او بلا البقعة اسفل من ذلك بشيء قليل وفويق تصغير فوق يعني هذا فوق ذلك بشيء قليل ومنه اسيد اذا لم
يبلغ السواد اسيد تصغير اسود وكان اصله بعد التصغير اسيود قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء يعني
هذا اسود لكن لم يبلغ سوادا تاما بل فيه ادنى سواد وقول العرب اخذت منه مثيل هاتا ومثيل هاذيا
هاتيا تصغير هاتا وهذيا تصغير هذا يعني اخذت منه شيئا ليس مثل هذا الشيء ولكن قرب ما يشبه الشيء فصل وتصغير
الفعل ليس بقياس ونحو ما أميلحه قال الخليل انما يعنون الذي تصفه بالملح كانك قلت مليح شبهوه بالشيء
الذي تلفظ به وانت تعني شيئا اخر نحو قولك بنو فلان يطؤهم الطريق وصيد عليه يومان يعني تصغير الفعل جائز
لان التصغير وصف والوصف للاسماء كما ان التثنية والجمع كذلك وقد جاء تصغير فعل التعجب خاصة وانما صغروا فعل
التعجب لانه يشبه الاسماء في عدم تصرفه الى المستقبل وبروا اليه مع التثنية والجمع بخلاف الافعال وسائر ما يليه هذا ما
املح فلانا والمراد بهذا التصغير المبالغة في ملاحته ويحتمل ان يريد التلطف بالمذكور قال الخليل انما يعنون الذي
تصفه بالملح يعني اراد القائل تصغير الذي تصفه بالملاحة والملوحة على الحقيقة لا تصغير الفعل كقولهم بنو فلان يطؤهم الطريق
اسند الفعل الى الطريق والمراد منه اهل الطريق فكذلك يطؤهم اي يعني بنو فلان قوم قد نزلوا على مدى الطريق عليهم
المارون في الطريق ليضيفوا من مر بهم وقوله وصيد عليه يومان اسند الفعل المجهول الى اليومان والمراد منه صيد عليه صيد
في اليومين فصل وبعض الاسماء ما جاء في الكلام مصغرا وترك تكبيره لانه عندهم مستصغر وذلك نحو جميل وكعيت و
كميت وقالوا جملان وكعتان وكمت جاؤا بالجمع على المكبر كانهم جمعوا جملا وكعتا وكمتا يعني قد جاء اسماء مصغرة ولم
يستعمل مكبرها وسببها ان الشيء الذي وضع الواضع له اسما مصغرا في اول الوضع كان صغيرا عنده فلم يضع له
اسما مكبرا نحو جميل بضم الجيم وفتح الميم وهو اسم طائر وكعيت وهو طائر يشبه البلبل وكميت وهو المعروف من
الخيل فجمعوا هذه الاسماء كما يجمع الاسم المكبر قالوا في جمع جميل جملان بكسر الجيم فنظروا في مفرده جملا بضم الجيم وفتح الميم وان

لم يكن

وان لم يكن مفرده مستعملا على هذه الصيغة وجمعوا كعيتا على كعتان بكسر الكاف تقديرا لمفرده كعتا بضم الكاف وفتح العين
كصرد وصردان وجمعوا كميتا على كمت بضم الكاف وسكون الميم قدروا مفرده اكمت بوزن احمر فصل والاسم المركب
يحقر الصدر منهما فيقال بعيلبك وحضيرموت وخميسة عشر وثنيا عشر اعلم ان الاسم الثاني من الاسمين المركبين بمنزلة
تاء التانيث وكما ان تاء التانيث تحذف في التصغير فكذلك الاسم الثاني وهنا فائدة ان موضع التصغير هو الاسم الاول ضم الحرف
الاول منه وفتح الثاني ومجيء ياء التصغير بعد الحرف الثاني ثم كسر الحرف الذي بعد ياء التصغير الا ما قبل الاسم الثاني وما
قبل الاسم الثاني مفتوح كما يفتح ما قبل تاء التانيث قوله ثنيا عشر هو تصغير اثنا عشر واصله ثنيا عشر بحذف نون الكلمة وزيد همزة
الوصل قبل التصغير فصار اثني عشر ثم حذف همزة الوصل وردت لام الكلمة عند التصغير لان التصغير يرد الاشياء الى اصلها فصار
ثنيا وادغمت ياء التصغير في لام الكلمة فصار ثنيا عشر فصل وتحقير الترخيم ان تحذف كل شيء زيد في بنات الثلاثة
والاربعة حتى يصير الاسم على حروفه الاصول ثم يصغر كقولك في حارث حريث وفي اسود سويد وفي حامد حميد وفي
مقعنسس قعيس وفي قرطاس قريطيس الترخيم مبالغة الحرم وهو القطع والمراد به هنا حذف حروف الزوائد
من الكلمة حتى يبقى حروفها الاصلية ثم يصغر وهذا الصنيع جائز غير لازم يعني ان شئت حذفت الزوائد وان شئت
صغرت الكلمة مع الحروف الزوائد كما تقدم يحققون ان شئت قلت في تصغير حارث حريث بحذف الالف وان
شئت قلت حويرث تقلب الالف واوا لانضمام ما قبلها والحفيدد بضم الخاء المعجمة وفتح الدال والفاء النعامة
الصغيرة الطويلة الساقين السريعة في السير فالياء واحدى الدالين زائدتان فاذا صغرته حذفت الياء واحدى الدالين
وقلت حفيد فصل ومن الاسماء ما لا يصغر كالضمائر يعني بعض الاسماء لا يصغر لعلة وهي انواع احدها الضمائر قال
ابو سعيد لا تصغر المضمرات لانها تشبه الحروف لما ذكر في المبنيات وكما لا تصغر الحروف لا تصغر المضمرات ولا نحو من ومتى
يعني لا يجوز تصغير ما فيه معنى الاستفهام قال ابو سعيد هذه الاسماء يستفهم بها عن مبهمات لا يعرفها ويجوز ان يكون ذلك
الشيء الذي يستفهم عنه قليلا او كثيرا ولا يمكن ان يصير الجواب عنه على ما يعتقد المسؤل فيه وحيث واذ لا يجوز تصغيره
لان حيث كان مبهما يفسره ما بعده فاذا كان معرفة ما بعده لا يتفاوت تصغيره وتكبيره وعند قال ابو سعيد لا يجوز
تصغيره لانه مكان مبهم لا يفتح ابهامه ولا شيء من ابهامه بالتصغير ومع لا يجوز تصغيره لانه على حرفين ولم يسقط منه
شيء حتى يرد في التصغير والتصغير ابدا ان يكون بثلاثة احرف فصاعدا ليقع حرف التصغير بعد الثالثة ويكون بعد حرف
التصغير حرف فصاعدا وغير قال ابو سعيد لا يجوز تصغيره لانه لا يفيد تصغيره معنى وحسب قال لا يجوز حسب لانه
بمعنى الفعل كما ذكر في اسماء الافعال وكما لا يصغر الفعل لا يصغر حسب ومن وما وكذلك الجمع وامس وغد والبارحة
والبارحة وايام الاسبوع اراد بايام الاسبوع السبت والاحد الى الجمعة يعني كل يوم من ايام الاسبوع وامس وغد لان
امس والبارحة محصور بوقته لا يتغير معناه بالتصغير فلا يجوز تصغيره والاسم العامل عمل الفعل نحو ضويرب زيدا
يعني كل اسم يعمل عمل الفعل حكمه حكم الفعل لا يجوز تصغيره فصل والاسماء المبهمة خولف بتحقيرها تحقير ما سواها بان
تركت اوائلها على حالها وألحقت اواخرها الالف فقالوا ذيا وتيا وذيان وتيان واوليا واللذيا واللتيا واللذيون
واللتيا في الحذف وللذيان واللتيان واللذيون واللتيات يعني صغرته العرب بتصغير اسماء الاشارة والموصولات على
خلاف سائر التصغيرات سلكوا شيئا اخر تركوا الحرف الاول على فتحها ولم يضموها لان اسماء الاشارة والموصولات ثقيلة
لكونها مبنية فلو صغرت لما دخلها التصغير لما دخلتها الكلم لان ياء التصغير وقعت ثانية لما كانت على حرفين نحو ذا وتا وعلة
ان ياء التصغير في ذا وتا لم تقع ثانية لزم ان تقع اولا لكن يحذر لان ياء التصغير ساكنة ولا يمكن الابتداء بالساكن فلا بد اخرا

الف

وهذا ممتنع ايضا لانه لا يمكن حينئذ الحاق الالف في اواخرها لان الحاق الالف في اواخر هذه الاسماء قال عبد القاهر
الحقت الالف في اواخر الاسماء المبهمة عند التصغير بازاء الضمة في اوائل غيرها كل مثال اما ذا فاصله ذوي بحذف الواو
وقلبت الياء الفا وقيل اصله ذيي بحذف لحرف اللين وقلبت الثانية الفا ثم ادخلت ياء التصغير بعد الذال ذيي ردت
الالف الى الياء ولا ادغمت ياء التصغير فيها ثم زيدت الف بعد هذه الياء المشددة لما ذكر واما تا فبعينه كما بحثنا واما
اولا بالقصر فيلحق ياء التصغير ثانية رد الى اصله وهو الياء وتدغم ياء التصغير فيها وتزاد الالف بعد الياء المشددة و
يفعل كما في الممدود الا انه لا تزاد الالف اخرا بل تزاد بعد الياء المشددة وقبل الهمزة لان الممدود لا بد ان يكون الهمزة
في اخره والالف الزائدة في اولياء المقصور واولياء الممدود عوض عن ترك تغيير اوائلها لان الحرف الاول هنا
مضموم في المكبر والمصغر فيها ويلحق الالف بعد الياء المشددة عوضا عن ترك تغيير اولها من الفتح الى الضم و
لان تكسر التحتاني في المكبر ويخرج ياء التصغير بعد الذال وتحرك اللام الاصلية وتدغم ياء التصغير في الياء الاصلية والحق
الالف التي هي علامة التصغير [illegible] في الرفع الف التثنية وفي النصب والجر ياء التثنية فيقول اللذيان واللذيين و
اما في الجمع فيزاد ياء التصغير بعد الذال وتدغم ياء التصغير في الياء الاصلية [illegible] بعد الياء المشددة في الجمع او الجمع و
في النصب والجر ياء الجمع فيقول اللذيون واللذيين وليست الالف الملحقة في التصغير في التثنية والجمع في هذين [illegible]
لا في اللفظ ولا في التقدير عند سيبويه واما عند الاخفش ففي تقديره [illegible] تتفاوت اللفظتين ان تكون هذه الالف
مقدرة [illegible] في النصب الجمع [illegible] عند الاخفش فانه يقول في الجمع اللذيين بضم الذال [illegible] وفتح الياء المشددة فانه
يقول تركت فتحة الياء لتدل على حذف الالف الملحقة في التصغير وجموع التي كثيرة [illegible]
جميعها اللاتي واللائي وطريقه ان يحذف الالف التي بعد اللام [illegible] الجمع ويزاد ياء التصغير بعد التاء وتدغم في الياء
الاصلية كما فعل في [illegible] بعد الياء المشددة [illegible] جمع المؤنث فيقول اللتيات

فصل ومن اصناف الاسم المنسوب وهو اسم الحق باخره ياء مشددة مكسور ما قبلها علامة
للنسبة كما الحقت التاء علامة للتانيث وذلك نحو قولك هاشمي وبصري وبهذا [illegible] فيد احترازا [illegible] الاسم
عن النسبة المخصوصة بالاسم كالاضافة فان الاضافة والنسبة متقاربان لان المنسوب ينسب الى المنسوب اليه كما ان
المضاف ينسب الى المضاف اليه الثاني قوله المنسوب الى الاب او البلد مثال الاب هاشمي اي هذا الرجل من اولاد
هاشم [illegible] وهاشم هو هاشم بن عبد مناف وهو الجد الثالث لنبينا محمد عليه افضل الصلوات واكمل التحيات
سمي هاشما لانه يهشم الثريد للاضياف [illegible] وهذا القيد غير تام لان النسبة ليست مخصوصة
بالاب والبلد بل ينسب الرجل الى صنعته كما قال [illegible] الجوهري لمن يبيع الجوهر [illegible]
حصر الاب والبلد لانهما اكثر وقوعا الثالث قوله الحق باخره [illegible] لان ياء النسبة مشابهة لتاء التانيث
من حيث ان ياء النسبة [illegible] كتاء التانيث بل هي حرف الاعراب لانها اتصلت بالكلمة وليست باسم
مستقل حتى يكون لها اعراب بنفسها الرابع قوله ياء [illegible] دون سائر الحروف لان الياء [illegible] مشابهة
للاضافة [illegible] الخامس قوله مشددة [illegible]
لئلا تشتبه بياء المضاف اليه [illegible] مكسور ما قبلها [illegible]
من [illegible] ساكنة [illegible] السابع قوله علامة للنسبة [illegible]

هذه الياء لا يسمى ياء النسب لان هذا الرجل لا ينسب الى [illegible] كما الحقت التاء علامة التانيث يعني ياء النسب يدل على افادة النسبة
كما ان التاء تدل على ان المذكر مؤنث وما اشبه [illegible] فالمنسوب ما كان موضوعا
[illegible] نحو كرسي وبردي يعني كان المؤنث قد يكون مؤنث اللفظ والمعنى
كالطلحة وقد يكون مؤنث اللفظ دون المعنى كطلحة وكذلك المنسوب قد يكون منسوبا في اللفظ والمعنى كبصري فانه منسوب
الى بصرة وقد يكون منسوبا في اللفظ دون المعنى ككرسي فانه [illegible] ولكن الياء فيه معنى النسبة لانه لا ينسب الكرسي
الى شيء بل هو اسم موضوع لما ذكر وكذلك البردي بضم الباء وهو [illegible] والبردي بفتح الباء نبت معروف وقد جاءت
الياء فارقة بين الجنس والواحد منه كترك وتركي وروم ورومي ومجوس ومجوسي يعني كما ان ياء النسب تشبه تاء التانيث
في كونها حقيقيا وغير حقيقي وكذلك تشبهها في كونها فارقة بين الجنس والواحد يعني كما ان [illegible] بين الجنس والواحد
منه بالتاء في تمر وتمرة فانه اسم الجنس [illegible] فلذلك روم [illegible] الجمع [illegible] واحد من اهل
الروم وكذلك المجوس للجمع ومجوسي للواحد منهم والنسب [illegible] على الاسم لتغيرات شتى [illegible]
وحال المحال [illegible] بالمنسوب [illegible]
[illegible]
الجمع [illegible]
[illegible] فاذا دخلت عليه ياء النسب صار وصفا [illegible]
والتغيرات على ضربين جارية على القياس [illegible] وخارجة عن القياس [illegible]
[illegible]
[illegible] على قياس العربية
بعضها ما ليس على القياس [illegible] ياء النسب اذا
دخلت على اسم [illegible] تاء التانيث [illegible] في اخر الكلمة [illegible] تركيب [illegible]
[illegible]
[illegible] جميع المثنيات والمجموعات جمع المذكر
السالم اذا [illegible] يحذف علامة التثنية والجمع مع النون [illegible] ان علامة الجمع والتثنية حرف
الاعراب [illegible] الاعراب [illegible] والنون [illegible] علامة الجمع والتثنية [illegible]
[illegible] علامة الجمع والتثنية [illegible] وهذا لا يجوز [illegible] وزيدي [illegible]
والنون [illegible] ومن ذلك قنسري [illegible] ومن جعل الاعراب على النون [illegible]
[illegible] ومن ذلك [illegible] المنسوب الى [illegible] الجمع [illegible] قبل النون [illegible] العرب [illegible] هذه
الالفاظ كاعراب جمع المذكر السالم [illegible] في الرفع [illegible] وفي [illegible] والجر [illegible] هذا القول [illegible] الياء والنون
[illegible] النون في الرفع [illegible] في النصب [illegible] في الجر [illegible] هذا القول [illegible]
[illegible] النون [illegible] اي من جعل النون موضع تغير الاعراب يعني بحيث
عليه النصب بعد الرفع والجر بعد النصب [illegible] اسم بلد بالشام [illegible] اسم بلد [illegible]
[illegible] وقد جاء مثل ذلك [illegible]
[illegible] حاصل هذا البحث ان كل علم على صيغة التثنية او الجمع المذكر السالم [illegible]

ان يجعل اعرابه في التثنية في الرفع بالالف وفي النصب والجر بالياء وفي الجمع يجعله في الرفع بالواو وفي النصب
والجر بالياء فعلى هذا يقول في جلبلان نحو زيدان وزيدون علما التثنية جلبلي وزيدي والمذهب الثاني جعل اعرابه
على النون فيقول جلبلاني وزيديني بجعل النسبة ابدا بالالف وبجعل الجمع ابدا وعلى هذا قوله الا ان [illegible]
والبيت الذي بعده اطل عليها بالبلى الملوان قوله وعلى هذا اي على جعل النون حرف الاعراب قد جاء
هذا البيت لانه قال باسبعان بجعل النون حرف الاعراب لانه لو جعل حرف الاعراب مع النون لطلب الياء
الفا لوجود الجار وهو الباء وقبل هذا البيت ان سبيل المسعان [illegible] اسم موضع اطل اي جعلها بالية بالبلى اي
بالدروس الملوان الليل والنهار يعني جعل الملوان هذا الموضع كثير البلى واراد انها صارت خربة فصل وتقول
في [illegible] والدول ونحوهما [illegible] ومنهم من يقول
[illegible] والتابع الكسر متلبث [illegible] اي ستقيم حاصل هذا الفصل [illegible] المكسور
عينه في النسبة لئلا تتوالى كسرات كقولك [illegible] اسم قبيلة نمري [illegible]
توالي الكسرات ثقيل [illegible] والواو المشددة [illegible] المشددة بان
[illegible] الكسرة [illegible] الكسرات [illegible] الكلمة وكذلك البحث [illegible] التغيير
المعجمة وكسر القاف وهو اسم قبيلة [illegible] الدال [illegible] فان كان الاسم رباعيا [illegible]
كسرة الحرف التي قبل ياء الكلمة على حالها لانه [illegible] الكلمة حرفان غير مكسورين [illegible] الكلمة بكثرة الحروف وهذا هو
المذهب الشائع [illegible] ومن العرب من يفتح الكسر [illegible] الكسرات [illegible] في النسبة
الى [illegible] وهو [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] بكسر اللام وهو اسم ابي العرب يقول في النسبة اليه تغلبي فصل
وتحذف الياء والواو من كل فعيلة وفعولة فعال فيهما فعلي نحو حنفي وشنائي اذا لم يكن مضاعفا
او معتل العين نحو شديد وطويلة فانك تقول فيهما شديدي وطويلي يعني تحذف الواو والياء من كل فعيلة و
الواو والتاء من كل فعولة لان المؤنث ثقيلة فيحتاج الى تخفيفها بحذف الحروف الزوائد ان كان فعيل او
فعول او فعيل بضم الفاء [illegible] لم تحذف ياء [illegible] المذكر حنيف ويقول في حنيفة حنفي بفتح النون على
حذف الياء والتاء [illegible] كسرة النون [illegible] ويقول [illegible] بفتح النون في النسبة الى شنوءة وهي اسم قبيلة واما
المضاعف فلا تحذف منه [illegible] لو حذفت الياء [illegible] لاجتمع [illegible] فان [illegible]
بحرفين متماثلين [illegible] ثقلا وان ادغمت احدهما في الاخرى [illegible] التغييرات الكثيرة في كلمة واحدة وكانه
اذا ادغمت [illegible] وكذا المعتل العين [illegible] لو حذفت الياء من طويلة [illegible] طول
بكسر الواو [illegible] قلب الواو الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها ومن كل فعيلة فعال فيهما فعلي نحو جهني وعقلي
ومن كل فعيلة هذا عطف على قوله بحذف الياء والواو من كل فعيلة وفعولة [illegible] يحذف الياء من فعيلة بفتح الفاء
وكسر العين [illegible] يحذف من كل فعيلة بضم الفاء وفتح العين فيقول فعلي بتركت الفاء على ضمها والعين على فتحها
جهينة وعقيلة قبيلتان من العرب فصل وتحذف الياء المتحركة من كل ما كان في آخره ياءان مدغمة احداهما
في الاخرى نحو قولك في حمير واسيد وسيد ومهيم حميري واسيدي وسيدي ومهيمي يعني كل اسم
قبل الحرف الاخير منه ياء مشددة تحذف منه الياء المدغمة فيها وتترك الياء المدغمة عند سيبويه وقال قوم بل
تحذف الياء المدغم وتترك الياء المدغم فيها وانما فعلوا هذا لئلا يجتمع في كلمة ياآن مشددتان نحو اسيد تصغير اسود

بحذف الدال المتحركة وبترك الياء الساكنة وهو ياء التصغير يقول اسيدي وكذلك حميري تصغير حمار فيقول حميري
بياء ساكنة وسيد اصله سيود فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء ثم يحذف الياء المتحركة عند النسبة فيقول
سيدي وكذلك ميت ومن حذف الياء المدغم فيها الياء المدغم فيها الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها فيقول اسادي
وكذلك [illegible] قال سيبويه في طيئ طائي وانما اطائي [illegible] طيئ وكان القياس طيئيا ولكنهم جعلوا الياء مكان
الياء [illegible] العرب [illegible] العرب قالوا طائي [illegible] فان طيئا بتشديد الياء وبعدها
همزة اسم قبيلة من العرب فقياس النسبة اليه طيئي بياءين مشددتين بينهما همزة وهذا ثقيل فحذفت الياء
المتحركة قبل الهمزة فبقي طيئي بياء ساكنة قبل الهمزة ثم ابدلت هذه الياء الساكنة الفا للتخفيف وقالوا طائي واما مهيم
تصغير مهوم فلا اعلال عند المبرد على التعويض والقياس مهيمي من مهيمي بالحذف يعني مهيم تصغير
يكون تصغير مهوم بتشديد الواو من هوم اذا نام ومهيم يكون اسم مفعول من هيم بتشديد الياء واذا
جعل المهيم احدا منهما اي ان كان تصغير مهوم فاذا اردت تصغيره يحذف الواو المدغم فيقول في التصغير
مهيوم ثم تقلب الواو ياء وتدغم ياء التصغير فيها فيقول مهيم بياء مشددة ثم يدخل ياء ساكنة بعد الياء
المشددة عوضا عن الواو المحذوفة كما قلنا في التصغير في فصل التعويض فصار بعد التعويض والنسبة
مهيميا ياء من هذه مكسورة بعدها ياء ساكنة وبعدها ميم وبعد الميم ياء النسبة وان جعلته من هيم قلت
عند النسبة مهيمي بياء ساكنة بعد الهاء وتحذف الياء المدغم فيها كما فعلت في سيد [illegible] لانه
لم يحذف حرف منه على هذا القول حتى يحتاج الى التعويض فصل وتقول في فعيل وفعيلة وفعيل
من المعتل اللام فعلي وفعلي نحو غنوي وضروي وقصوي وامري يعني معتل اللام اذا كان
على وزن فعيل وفعيلة بفتح الفاء وكسر العين او فعيل وفعيلة بضم الفاء وفتح العين تحذف منه
التاء والياء وتفتح العين اذا كانت مكسورة ونقيت [illegible] لا اصله اما غنوي فاصله غني بفتح الغين
المعجمة وكسر النون وتشديد الياء وهو قبيلة من غطفان فحذفت الياء المدغمة لانها زائدة وتفتح النون
كما فعل بنمر ثم قلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح النون ثم قلبت الالف واوا عند دخول ياء النسبة لانه
لا يجمع الياءان بكسر ما قبل ياء النسبة مكسورا والالف لا تقبل الحركة فلا بد من قلبها واوا او ياء وقلبها واوا
اولى لئلا تجتمع الياءات وضروي منسوب الى الضرية وهي قرية بين البصرة ومكة في البادية فتفعل بها ما ذكرنا من التغييرات
وقصوي منسوب الى قصي بن كلاب من اجداد النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] وسلام وامري منسوب
الى امية وهو قبيلة من قريش واذا تاملت عرفنا ذكرنا توقف هذه التغييرات كلها وقال بعضهم امييي يعني قال بعض
العرب امييي بحذف تاء امية وترك الياء المشددة التي قبلها بحالها ثم ادخل ياء النسبة وانما ترك الياء المشددة بحالها
لان الياء المشددة كحرف صحيح بدليل جريان الاعراب عليها وجرى هذا القائل هذا الكلام في امثلة المتقدمة اعني في غني
الى هنا اتيت وقالوا امييي [illegible] بعلة كسر الياء الاولى الى الحالة الساكنة وادغمت الياء في الياء فصار على وزن
ضربة فتفعل بها ما تفعل بضربة وفي فعولة فعولي نحو عدوة عدوي وقال المبرد فعلي وعن سيبويه عنه ومن فعولة فعالي نحو عدوي
عدوي كما قالوا في شنوءة شنائي وشنوي ولم يعرف المبرد وقال فيهما فعولي يعني قال سيبويه في فعولة عدوي او
من فعولة التاء فلا تحذف من فعول شيئا لانه مذكر والمذكر ضعيف فحذف الواو والتاء من فعولة لانها مؤنث
والمؤنث ثقيلة وقد ذكرنا هذا البحث في الفصل الاول من المنسوب فيقول في المذكر عدوي بضم الدال وتشديد الواو

يا والنسبة واوا

مهيميا

امييي

اصله امييي الياءين [illegible]

دون المونث نحو عدوي بفتح الدال وحذف الواو لان اصلها عدوة بحذف الواو المدغمة والتاء وفتحت الدال لان الدال
لما حذفت لم يمكن [illegible] وزنها فعولة فلما بطل وزن فعول فتحت الدال لان الفتح اخف واذا حذفت الواو والتاء من [illegible] حتى
بقي النسبة مثنى [illegible] بالجمع وشنوي [illegible] والواو المبسوطة لا تحذف من فعولة [illegible] كما تحذف من فعيلة وعلة
ان التاء اذا حذفت صار المونث كالمذكر في اللفظ من غير فرق فلم يكن المونث اعلى من المذكر حكمه **فصل وفي المنقوص**
[illegible] ان يقع ثالثة او رابعة منقلبة او زايدة او خامسة فصاعدا او التاء [illegible] المنقلبة تقلب واوا كقولك
عصوي ورحوي وملهوي [illegible] قوله منقلبة او زايدة هذا في الرابعة ان الرابعة وقد يكون الفها منقلبة
عن حرف اصلي وقد يكون زايدة ويأتي بحث كل واحد منهما اما الثالث فلا يكون الفها الا منقلبة نحو العصا فان الفه منقلبة
عن الواو فاذا دخلت عليه ياء النسبة اجتمع ساكنان الالف والياء الاولى المدغمة ولا يمكن حذف الالف حرفا يقبل الحركة
لان ما قبل ياء النسبة مكسور فقلبها واوا اولى لانه لو قلبها ياء لاجتمع ثلث ياءات وهو ثقيل وقلبها واوا اولى ايضا من قلبها
همزة لان بين الالف والواو مناسبة من كونهما من حروف العلة وهذا البحث صحيح وكذا التاء تجتمع مع ياء النسبة اذا
اردت قلبها واما الرحى فالفها منقلبة عن الياء وملهوي منسوب الى الملهى والواو اذا وقعت في اخر الكلمة وحروف
الكلمة اكثر من ثلثة يقلب الواو ياء فاذا عرفت هذا فاعلم ان الالف المنقلبة في الرباعي فما فوقه لا يكون الا منقلبة عن ياء
لان الواو قد قلبت ياء قال ابو سعيد يجوز في الالف المنقلبة اذا كانت رابعة ان تحذفها لثقل الكلمة بكثرة حروفها فيقول
ملهي وان قلبها واوا وهو الاصل فيقول ملهوي **وفي الزايدة الحذف وهو احسنها كقولك حبلي ودنيي**
والقلب نحو حبلوي ودنيوي وان يفصل بين الواو واليا بالالف كقولك حبلاوي وليس فيما وراء ذلك الا
الحذف كقولك مرامي وحباري وقبعثري وحمزي في جمزى وجلم حباري نحو اذا كانت الالف زايدة [illegible] منقلبة عن حرف
اصلية فكان في اسم رباعي جاز فيه ثلثة اوجه احدها حذف الالف مع الثقل لان الحرف الزايد ثقيلة فلو قلبنا واوا
لزاد ثقلها والوجه الثاني قلبها واوا تشبيها على الالف المنقلبة عن حرف اصلية والوجه الثالث ان يقلبها واوا ويزيد
بين الواو [illegible] قبلها الفا لانهم توهموا [illegible] وان لم [illegible] حكاه سيبويه فيقول [illegible] منسوب الى الحبلى
والثاني [illegible] لانها [illegible] عند الحذف حبلي وعند القلب حبلوي وعند الفصل حبلاوي وكذلك النسبة الى الدنيا
[illegible] وليس فيما وراء ذلك الا الحذف يعني لو كانت الالف في اسم اكثر من اربعة احرف بحذف الالف البتة لثقل الكلمة بكثرة
حروفها نحو مرامي [illegible] عند النسبة وكذلك [illegible] وحباري [illegible] وقبعثري
وحمزي وجلم حباري حمزي منسوب الى جمزى بفتح الجيم والميم [illegible] هذا استدراك عن الرباعي يعني قال
في الرباعي اذا كانت الالف زايدة يجوز قلبها واوا وفي حمزي لا يجوز قلبها [illegible] وان كان رابعها بل يلزم
حذفها لانه [illegible] حركاته [illegible] حباري [illegible] حروفه **فصل والياء المكسور ما قبلها في الاخر تحذف**
[illegible] ان يكون ثالثة او رابعة او خامسة فصاعدا فالثالثة تقلب واوا كقولك عموي وشجوي وفي الرابعة وجهان
الحذف وهو احسنهما والقلب كقولك قاضي [illegible] قاضوي وحانوي يعني كل اسم في اخره ياء وقبلها كسرة
فان كان ثلاثيا [illegible] ما قبل الياء تقلب الياء [illegible] فتح ما قبلها ثم تقلب الالف واوا كما ذكرنا في العصا نحو عموي
منسوب الى عم واصله [illegible] وهو [illegible] من [illegible] اذا اصابه [illegible] وشجوي منسوب الى شج واصله
شجي على وزن [illegible] وهو [illegible] اذا حزن [illegible] فان كان رابعا [illegible] تحذف الياء [illegible] نحو
بكثرة الحروف وهو احسن [illegible] قلبها واوا [illegible] قاضي [illegible] الحذف قاضي [illegible] وعند القلب قاضوي

نقل الضاد

فنقل الضاد من الكسر الى الفتح وقلب الياء القائم تقلب الالف [illegible] انما نقل الضاد من الكسر الى الفتح لانه لو لم ينقل
من الكسر الى الفتحة لتوالت كسرة الضاد والواو [illegible] وياء النسبة ثقيلة [illegible] وكذلك حاني عند
الحذف وحانوي عند القلب وهو منسوب الى الحاني بالحاء المهملة وهو بايع الخمر **وقال وكيف لنا بالشرب ان لم يكن لنا**
دراهم عند الحانوي ولا نقد قايل هذا الشعر الاعشى والمراد [illegible] الاسم الزايد على الرباعي الحذف
البتة للثقل بكثرة الحروف نحو مشتري وهو منسوب الى المشتري [illegible] عند النسبة
وما الواو فيه محوي ومحيي كقولهم اموي واميي محيي مشدد الياء اصله محيي لانه اسم فاعل من التحية
حذفت لام فعله كما حذفت ياء مشتري ثم بعد الحذف فيه مذهبان محيي بياء بين المشدد بين الاولى هي عين الكلمة
والثانية هي ياء النسبة والمذهب الثاني حذف الياء الاولى المدغمة في عين الكلمة فبقي محيي بياء بين الاولى مخففة والثانية
مشددة وهي ياء النسبة ثم تقلب الياء الاولى واوا فيقال محوي ومثل هذا امية اموي وقد ذكر قبل هذا بفصلين **فصل**
وتقول في غزو وظبي غزوي وظبيي يعني كل واو وياء قبلها ساكن اذا نسب اليه تركت الواو والياء على حالها لاجل
ترك سكون ما قبلهما لانا قد بينا في اول الكتاب ان الواو والياء اذا سكن ما قبلهما اجريا مجرى الحرف الصحيح **واختلفوا فيما**
لحقته التاء من ذلك فعند الخليل وسيبويه لا فصل وقال يونس في ظبية ظبوي وفي دمية دموي وفي [illegible]
كذلك [illegible] الواو كغزوة وعروة [illegible] اختلف الخليل وسيبويه ويونس فيما كان فيه تاء التانيث من الواو والياء الساكن
ما قبلها فالخليل وسيبويه يتركان الكلمة بحالها [illegible] كما في الواوي والياءي ويونس يحرك ما قبل الواو والياء
بالفتح ويقلب الواو والياء الالف القائم [illegible] النسبة [illegible] لا فصل [illegible] الا فرق [illegible] بضم الدال [illegible] المتقشر
والتنبيه بكسر القاف [illegible] **وكان الخليل يعذر يونس في بنات الياء دون بنات الواو** يعني جعل الخليل
يونس معذورا في تحريك الساكن بالفتح في بنات الياء دون بنات الواو لان الساكن قبل الياء على تقديرها بالكسرة كان الياء
تحت الكسرة فلان الساكن على تقدير الكسر [illegible] **وعلى مذهب يونس جاء قولهم قروي وزنوي في قرية وزنية**
[illegible] فهذان اللفظان عن العرب على مذهب يونس والاصل على مذهب الخليل ان يقال قريي بسكون الراء وكسر الياء [illegible]
ولكن المستعمل قروي بحركت الراء بالفتح وقلبت الياء القائم قلبت الالف واوا كما ذكرنا واصل [illegible] في النسبة الى زنية بكسر الزاء
وسكون النون زنيي ولكن المستعمل زنوي بتحريك النون الى الفتح وقلب الياء [illegible] القائم [illegible] والزنية [illegible]
وتقول في طية ولية طووي ولووي يعني اذا كان اسم فيه ياء مشددة ونسبت اليه لا يجوز تركه على حاله لانه يجتمع بعد
النسب اربع [illegible] كلها مشددة [illegible] فالطريق ان يرد الياء المدغمة الى اصلها [illegible] الواو والياء ويحركها بالفتح و
تقلب الياء الثانية [illegible] لتحركها وانفتاح ما قبلها ثم تقلب الالف واوا [illegible] على اصله طوي فقلبت الواو ياء لان الواو و
الياء اذا اجتمعت وسبقت الاولى بالسكون قلبت الواو ياء [illegible] ادغمت الاولى في الثانية فعند النسبة ترد الياء الاولى
الى الواو ويحركها بالفتح فيصير طويا ويقلب الياء [illegible] الالف واوا فيصير طووي وكذلك [illegible] لوية
لووي بحذف التاء [illegible] **وفي حية حيوي**
اصل حية حيية ياءان الاولى ساكنة والثانية متحركة فحركت الاولى بالفتح وقلبت الياء الثانية الفا [illegible] **وفي**
دو [illegible] دووي وكوي [illegible] على حالها عند النسبة لان
اجتماع الواو مع ياء النسبة غير ثقيل **فصل [illegible] في [illegible] محري [illegible]**
[illegible] يعني اذا كان اسم في اخره ياء مشددة زايدة حذفها عند النسبة لئلا تجتمع ياءات كثيرة

بالاستثقال [illegible] قلب الياء واوا [illegible] وليس [illegible] وشنوي

يحرك الساكن بالفتح كما في [illegible] الواو [illegible] قبل الياء [illegible] تقدير الكسرة ظاهر

لكن من معتل ردي حذفت الياء المدغمة فيبقى مرم ثم الحقت ياء النسبة فيقول مرمي لفظه مثل ما في مرمي الياء
ونحو مرمي قبل النسبة بالواو لام الفعل ادغمت فيها الياء المقلوبة عن واو المفعول واما الياء في مرمي بعد النسبة [illegible] والعرب
قوله سيبهما نقول فيمن يحيى الى آخره يعني اذا كان اسم رجل ونسبت اليه حذفت الياء المدغمة ثم الحقت
الكلمة ياء النسبة فيقول يحيي لفظه قبل النسبة وبعدها سواء يعني كما حذف الياء المدغمة من يحيى ثم الحقه
ياء النسبة فكذلك تعلم من هذا البحث كلامه ولكن بين النسبة الى مرمي وبين النسبة الى يحيى فرق وهو انه
لا يحذف في يحيى الا حرف الياء المشددة وفي مرمي يجوز حذف الياء المدغمة ويجوز ان يحذف الكلمة التي
وهي المدغمة وسكنت الياء الاصلية وهي الياء الثانية فيبقى مرمي بسكون [illegible] بعدها ياء واحدة محففة ثم يصح المعتل
كما فعلت في عمرو يقلب الياء القاف الفا واتصل مرموي وهذا معنى قوله ومنهم من يقول مرموي فهذان
الوجهان جائزان فيما اذا كانت احدى اليائين [illegible] المدغم فيه زائدة والاخرى اصلية وفي يحيى
اسم بلد وفي معاني اسم رجل معاني بفتح الميم اذا كان اسم رجل ونسبت اليه حذفت الياء المدغمة ثم
الحقت ياء النسب فيقول معاني [illegible] مثل [illegible] اصل النسبة [illegible] لانه اسم مكان الياء
اصل الكلمة ووزنه مفاعيل وبعد النسبة [illegible] ياء النسبة بمنزلة تاء التانيث [illegible] فوزنه مفاعلة
فيه اسم رجل احترز عن الجمع لان المعاني اذا كان جمعا ونسبت اليه رددته الى واحده ثم نسبت اليه كما سيأتي بحثه
وما في آخره الف ممدودة ان كانت منصرفا ككساء ورداء وعلباء وحرباء فيقول كساي وعلباي والقلب جائز كما في
كساوي وان لم ينصرف فالقلب كحمراء حمراوي وخنفساء خنفساوي ومعيوراء وزكرياء زكرياوي يعني اذا كان الاسم
في آخره همزة وقبلها الف فان كانت الهمزة لغير التانيث يجوز تركها على حالها في النسبة ويجوز قلبها واوا وان كانت
الهمزة للتانيث يجب قلبها واوا قيل كساوي [illegible] نظرا الى اللفظ تاتي الهمزة على حالها ومن قلبها ردها الى الاصل
وفي رداء من رد الهمزة الى اصلها قال ردائي بالياء ثم قلب الياء واوا كيلا يجتمع ياءان وانما يجب في همزة التانيث
قلبها واوا لان الهمزة حرف التانيث فتشبه تاء التانيث وتاء التانيث تحذف في النسبة فينبغي ان يحذف
همزة التانيث ولكن لو حذفت اشتبهت بالمقصور فتعين قلبها واوا او ياء فلا يجوز قلبها ياء لئلا
يجتمع ياءات فلم يبق الا قلبها واوا واصله وان لم ينصرف فالقلب في هذا اللفظ تساهل لان كساء لو كانت
علما لامرأة لم ينصرف ومع ذلك لم يجب قلبها واوا بل يجوز كساء بالهمزة وبالواو كما ذكرنا فالاحسن ان يقال الهمزة
ان كانت لغير التانيث جاز الوجهان وان كانت للتانيث وجب قلبها واوا والعلياء [illegible] العنق والمعيوراء
جمع العير وهو الحمار الوحشي فصل في نحو سقاية وعظاية سقاوي وعظاوي العظاية [illegible]
الحرباء دويبة تشبهه يعني كل اسم فيه تاء التانيث وقبل التاء ياء وقبل الياء الف تحذف التاء عند النسبة
وتقلب الياء همزة لان الياء اذا وقعت متطرفة وقبلها الف زائدة تقلب الياء همزة ولا يجوز قلب هذه الهمزة واوا
لانك لو قلبتها الواو لكانت الواو متطرفة في السعة واقعة بعد الف زائدة فيجب حينئذ قلبها همزة
هذا بخلاف كساء فانا قلبنا الهمزة واوا عند النسبة فلا يمكن قلب الواو همزة لانا نحتاج حينئذ [illegible] وقيل
نحو تقلب الهمزة واوا في سقاوي واخيه وفي شقاوة شقاوي حذفت التاء وتركت الواو على حالها لانه لا احتياج الى
قلب ياء النسبة عند نقيل وفي راية راي وراءي وراوي وكذلك في آية وثاية ونحوها الراية [illegible] اصلها رية فقلبت
الواو الفا وهو رويت الحديث [illegible] هنا [illegible] وسمي [illegible] الياء ههنا وقعت

بعد الف منقلبة عن حرف اصلية بخلاف سقاية فان الالف ثمة زائدة وقعت الياء بعد الف اصلية لكن اجتماعها
مع ياء النسبة ثقيلا فيجوز راي بالياء وراءي بالهمزة لان الهمزة مع ياء النسبة اخف من الياء او يجوز راوي بالواو
كما ذكر في كساوي ولكن الكلام في آية وثاية [illegible] قال سيبويه اصله ايية [illegible] ساكنة فقلبتا الى
الالف للتخفيف وقال الجوهري اصله اوية بفتح الواو فقلبت الواو الفا فصل وما كان على حرفين يعني لما اجرب
آخره ساقط وما اصله فما يسوغ فيه الامران وما لا يجوز الا الرد وصفوي وسنهي وسنوي في است يعني كل اسم
ثلاثي اذا حذفت منه حرف وبقي حرفان فاذا نسبت اليه فهو على انواع احدها ما يجب رد محذوفه وهو اذا كان المحذوف
لا وسطا والمحذوف لام الكلمة اذا لم يكن لها ولم يعوض عن المحذوف همزة الوصل فقولنا متحرك الاوسط احتراز عن عد
بالعين المعجمة فان اصله غدو بسكون الدال فانه لا يجب رد محذوفه عند النسبة بل يجوز رده وعدم رده وقولنا
اذا لم يكن ياء احتراز عن دم فان المحذوف منه ياء والياء لام الكلمة لان اصله دمي ولا يجب رد محذوفه
بل يجوز رده وعدم رده وقولنا ولم يعوض عن المحذوف همزة الوصل احتراز عن است فانه عوض عن المحذوف
همزة الوصل ولم يجب رد محذوفه بل يجوز رده وعدم رده فيقول استي وستهي والمصنف ذكر است
في القسم الذي يجب رد محذوفه وليس كذلك بل هو من القسم الثالث مثل اب كما يأتي واما القسم الذي لا يجوز
رد محذوفه فهو الذي حذف عنه فاء الكلمة او عينه ولم يكن معتل اللام وما عدا هذين القسمين فهو الذي
يجوز رد محذوفه وعدم رده ونذكر الآن ما فيه بحث من امثلة هذا الفصل قوله صفوي بالصاد المعجمة
والعين المهملة وصل النسبة اصله بعد الحذف ضعة وهي شجر واصله قبل الحذف ضعو والثاني نحو عدة و
زنة هذا هو القسم الذي لا يجوز رد محذوفه فعدي اصله وعد وهو مصدر وعد فحذفت الواو ولم يرد
في النسب وزني اصله وزنة مصدر وزن وكلاهما اعني وعد ووزن بكسر الواو وكذلك الباب الا ما اعتل
لامه نحو شية فانك تقول وشوي وقال الاخفش وشيي على الاصل يعني جميع باب معتل الفاء اذا حذف فاؤه لا ترد
عند النسبة الا معتل اللام فانه يرد محذوفه لانه لو لم ترد محذوفه يكون الكلمة قبل الحرف
التي هو يكون حرف مكسور مابعدها ياء من غير ان يكون قبلها حرف آخر الا المضاف والجار والمجرور نحو في وفي
وليس ههنا مضاف فلو رفع الثقل برد الواو وفتح السين لئلا يؤدي الى كسرة مع ياءات فاذا فتحت السين تقلب
الياء التي الفا والالف واوا فيقول وشوي بكسر الواو وقال ابو الحسن الاخفش برد الواو فاذا ردت الواو رجعت
الشين الى السين التي كانت ساكنة في قولك وشية فجعلت حركة الواو الى السين وحذفت الواو فلما ردت
الواو رجعت السين الى سكونها فيقول وشيي بكسر الواو وسكون السين والياء وعن ناس من العرب عدوي
يعني بعض العرب يرد فاء الكلمة تجبر لعدم الواو المحذوفة في اول الكلمة ولم يرد الواو المحذوفة في آخر
الكلمة لانها تعدت عن حرف الاعراب وحرف الاعراب اولى بالجبر والتغير لانها تتغير بتغير العامل ومنه سهي في
سه يعني وما يرد محذوفه سه واصله ستة حذفت التاء ولم ترد عند النسبة لانها بعدت عن حرف الاعراب و
الثالث نحو غدي وغدوي ودمي ودموي ويدي ويدوي وحري وحرحي يعني القسم الثالث هو الذي يجوز
رد محذوفه وعدم رده غدي بالغين المعجمة اصله غدو بسكون الدال ودم اصله دمي بسكون الميم عند البعض
ومنهما عند سيبويه ويد اصله يدي بسكون الدال وحر بالحاء المهملة اصله حرح بسكون الراء فحذفت الحاء الاخيرة
قبل النسبة فيجوز ردها وعدم ردها في النسبة وابو الحسن يسكن ما اصله السكون فيقول غدوي ودمي ومماسي

وسوى واسمي وسموي بتحريك الميم وقياس قول الاخفش اسكانها يعني كل كلمة كان وسطها ساكنا وحذفت
لامها وحرك وسطها مثل غد ويد فاذا نسبت اليها ورددت المحذوف منه ترك وسطها على حركتها عند سيبويه
واما الاخفش فانه يجعل وسطها ساكنة بعد رد المحذوف كما كان قبل الحذف قوله ونحو ابني وبنوي يعني كل كلمة
حذفت لامها وعوض عن المحذوف همزة الوصل جاز رد المحذوف وحذف همزة الوصل كما تقول ابني واما اسم فاصله
سمو بسكون الميم فنقلت حركة الواو الى الميم وحذفت الواو وبقي سم فاسكنت السين وعوض عن المحذوف
وفتح الميم وعند الاخفش سموي بسكون الميم كما قلنا في يدي ونحو بنت واخت سوي واخوي
عند الخليل وسيبويه وعند يونس بنتي واختي بنت اصله بنو قلبت الواو في المونث تاء واسكنت النون ليعلم
ان التاء ليست للتانيث لان ما قبل تاء التانيث مفتوحة فاذا كانت التاء هنا بدلا من الواو ويرد الخليل وسيبويه
الكلمة الى اصلها وتقول سوي بفتح الباء والنون وعند يونس تترك الكلمة على حالها فتقول بنتي وكذلك البحث في اخت
فعندهما اخوي بفتح الهمزة والخاء وعند يونس اختي ونحو كلتا كلتي وكلتوي على المذهبين كلا الفه
منقلبة عن الواو وتقول في النسبة كلوي واما كلتا فالتاء بدل عن الواو والالف للتانيث فتحذف الالف عند
النسبة كما تحذف من حبلى وترد التاء الى اصلها وهو الواو فتقول عند الخليل وسيبويه كلتوي وعند يونس
كلتي بترك التاء على حالها وحذف الالف وفي اكثر النسخ كلتي وكلتوي ولعل هذا سهو من النساخ لان التاء عند
الخليل وسيبويه منقلبة الى الواو فيقال كلوي ويمكن كلتوي بالتاء والواو وقال ابو محمد ولعل المصنف
اراد بقوله هنا على المذهبين مذهب يونس والجرمي فان الجرمي يقول كلتا بترك التاء على حالها وتقلب الالف
واوا فيقول كلتوي عنده فعلى هذا لا يكون كلتي وكلتوي صحيحا ونحو ويسب الى الصدر من المركب مثل
معدي وحضري وخمسي وخمسة عشر اسما وكذا كان اثني او ثنوي في اثني عشر اسما ولا ينسب اليه وهو عدد
ومنه نحو تابط شرا وبرق نحره يقول تابطي وبرقي اراد بالصدر الجزء الاول من لفظي المركب في النسبة الى
المركب ثلثة مذاهب احدها مذهب الخليل وسيبويه وهو ان يحذف الاسم الثاني لانها بمنزلة تاء التانيث
فتقول معدي ويجوز معدوي كما يجوز قاضي وقاضوي والثاني مذهب الجرمي وهو انه يمكن ان يحذف الحاق
ياء النسبة بالاسم الثاني فتقول معدي او كربي ولا يجوز اجتماعهما والحاق ياء النسبة باخرها لتقل كثرة
الحروف والثالث مذهب السجستاني وهو ان يلحق ياء النسبة بالجزئين لانه ان حذف احدهما
يوهم انه مفرد او مركب ولو الحق ياء النسبة بالجزء الاخير للزم التحركات كثيرة في بعض المركبات عند
النسبة شغربغري وهذه المذاهب الثلاثة جارية في المركبات ونحو اثنى او ثنوي اعلم ان اصل اثنين ثنيان
مثل خذفت الواو واسكنت الثاء وادخلت عليها همزة الوصل جبرا للمحذوف فصار اثنى وهو في الرفع
اثنان وفي النصب والجر اثنين فاذا نسبت الى اثنى عشر حذفت عشر وقلت اثني ان لم ترده الى اصله وان
ترده الى اصله فاحذف همزة الوصل وارد الواو المحذوفة وقل ثنوي عند الكل ولا ينسب اليه وهو عدد الواو في
واو الحال ما حكي يعني وان اردت باثني عشر عددا لا يجوز النسبة اليه لان كل واحد من اللفظين المركبين عدد مقصود
فلو حذفت احدهما عند النسبة لزال بعض العدد ويتغير بعض المعاني بخلاف ما اذا كان العدد المركب علما
لشخص فانه ليس لكل واحد من اللفظين معنى بل المجموع موضوع بازاء علم شخص بعد ما كان يحذف التاء
من خمسة عند النسبة ولا يبطل معناه فكذلك الاسم الثاني من العدد المركب اذا كان علما او ليس ومنه نحو تابط شرا

اي ومن المركبات ما يكون جملة فاذا نسبت اليها جعلتها كالمفرد وما بعث بالمذكر لان هذا مركب من فعل وفاعل ومفعول فالفاعل في تابط
ضمير وبرق نحره مركب من فعل وفاعل فالمذاهب الثلاثة جارية في هذا ايضا ونحو والمضاف على ضربين
الاسم معروف مثلا وضمي على حياله كابن الزبير وابن كراع ومنه الكنى كابي عمرو وابي مسلم ومضاف اليه اسم متصل
الا يعني عن الاول كامري القيس وعبد القيس فالنسب الى الغرب اول زبيري وكراعي ومسلمي وبكري
والى الثاني عبدي ومرئي مع تناول اسمي على حياله يعني الضرب الاول ان يكون المضاف اليه اسما بانفسه وهو معروف
من المضاف كابن الزبير فان الزبير معروف عن ابيه لان الزبير علم ولا ابنا اسم جنس فاذا نسبت اليه فالحرف
غير معروف والمقصود النسبة الا عرف وقيل يرى الضرب الثاني ان يكون المضاف والمضاف اليه كلاهما علما
للشخص ولم يقصد بالمضاف ذات وبالمضاف اليه ذات اخرى بل المراد من كلا اللفظين ذات واحدة فمن هنا
المقسم بحذف المضاف اليه وينسب الى المضاف فتقول مرئي وكان اصله مرئي فرد الى اصله بان حذفت همزة الوصل
واسكنت الواو وحركت الميم بالفتح ورد ابن عمر النسبة الى الحصر وحذف احد اللفظين من المضاف في الضرب الاول و
المضاف اليه في الضرب الثاني كما فعل بالمركب فالاول والرمة ونحو منها المركب لعلها كالسيف في الحلية الحاجلة وقيل
بعد النانسيين الى تيم بيوت المجد اربعة كبار معنون الرباب وال سعد وعباسا وحنظلة الخيار العصى
في حسبها بعض الى بيوت المجد واربعة كبار الغواة معطلة ايها الى ما الحصى اي كما تركت المحاربة بحلة معطوف
الناقة قيل يكن فصيلا يعني كما ابو جهل الحوار في الدية بعد امري القيس من جملة الكبار واصحاب المناصب والجلال
بلا سقيتها دائه حذف قيسا من امري القيس وينسب الى امرئ فقال امرئي وقد يصاغ منهما اسم فينسب اليه كعبدري
وعبقسي وعبشمي وقد يصاغ فلم يركب من المضاف والمضاف اليه اسم بان يوخذ كل اسم بعض حروفه ومركب
ويجعل اسما ثم يستعمل للنسبة عند النسبة نحو عبدري واصله عبد الدار فحذفت الدال من عبد والالف من
الدار فبقي عبدر وجعل كاسم مفرد ولا يحذف منه شي عند النسبة وعبقسي اصله عبد القيس فحذفت الدال
من عبد والياء من قيس فصار عبقسيا ثم نسب اليه وعبشمي اصله عبد الشمس فحذفت الدال من عبد
والسين المهملة من الشمس فصار عبشما ثم نسب اليه واذا نسبت الى الجمع رد الى الواحد كقولك مسجدي
وحلبي وفرضي وصحفي واما رد الجمع في النسبة الى الواحد لانه يحصل المقصود بالنسبة الى الواحد
كما يحصل المقصود الى جمع فاذا حصل المقصود من الواحد فالرد الى الواحد اولى لانه اخف ولانه هو الامام
المسامعة قوم نزلوا بالبصرة فنسب اليهم جماعة من اصحاب فاذا اردت النسبة فارده الى الواحد وهو مسمع
بكسر الميم وفتح الثانية ثم انسب اليه وقل مسمعي والمهالبة اولاد مهلب بن صفرة فاذا اردت النسبة فارده
الى الواحد وهو مهلب بضم الميم وتشديد اللام ثم انسب اليه والفرائض واحدها فريضة فحذفت منها الياء والتاء
يقال فرضي للنسبة وصحفي بفتح الفاء والراء وهو الذي يعرف قسمة المواريث والصحائف واحدها صحيفة
فيفعل بها ما يفعل بفريضة واما الانصار ونحو الانباحو لا اعراب مما يحري القبائل كانماري ومباني
وكلابي يعني انصار جمع وينسب اليه ولم يرد الى الواحد لانه بمنزلة القبيلة والحي فاذا كان معناه المفرد فلا
حاجة الى رده الى الواحد فهو كاسم لفظه جمع ومعناه مفرد وكانماري وهو اسم رجل ولانه جمع ابنه لا لعل
منسوب الى اعراب وهم اهل البادية وهو جمع لمن لا مفرد وضباب بكسر الضاد المعجمة اسم قبيلة وكلاب اسم
رجل وكل اسم لفظه جمع ومعناه مفرد لا يرد الى الواحد عند النسبة ومن المغاربي والمدايني ممن اسم رجل وقيل

اسم قبيلة وصداير اسم بلد يعني حران الاسمان هما لفظ جمع ومعناه مفرد ص وقد يعدل عن القياس نحو قولهم
بدوي يعني الضرب الثاني من ضربي المنسوب ما خرج عن القياس من اول المنسوبات الى هنا بحث المنسوبات الجارية
على القياس ويذكر في هذا الفصل بعض ما جاء على خلاف القياس وهي سماعية يعني يحفظ ما جاء من العرب على الصيغة
التي جاء سمعيها ولا يقاس عليها قد غير بعض هذه الالفاظ للتخفيف وبعضها لعلة اخرى تذكر وكل لفظ منها
وجدنا فيه من العلة اما بدوي فقياسه بدوي بسكون الدال كغزوي ولكن حركت الدال بالفتح ليطابق على
وزن حضري لان الحضر خلاف البدو فحركت العين عند النسبة من بدو ليكون على وزن حضري لان العرب
تحمل النقيض على النقيض كما تحمل النظير على النظير وبصري القياس بصري بفتح الباء ولكن كسرت الباء هنا
للفرق لان البصرة اسم بلد واسم حجارة رخوة سود يضرب الى البياض فاذا نسبوا الى البصرة التي
هي اسم البلد قالوا بصري بفتح الباء واذا نسبوا الى الحجارة قالوا بصري بكسر الباء وعلوي العلوي بضم العين وسكون
اللام منسوب الى العالية والقياس عالي ولكن العالية اسم امراة واسم ناحية من نواحي الحجاز و النجد فكذا
نسبوا الى العالية التي هي اسم المراة قالوا عالي واذا نسبوا الى العالية التي هي اسم البلاد قالوا علوي بضم العين
وسكون اللام وطائي اصل هذا طيئ بتشديد الياء فلما اريد النسبة اليه حذف الياء المدغمة كما ذكرنا في سيد
فبقي طي بياء ساكنة بعدها همزة وبعد الهمزة يا النسبة هذا هو الاصل ثم قلبوا الياء التي بعد الطاء
الفا للتخفيف وقالوا طائي وسهلي جاء هذا اللفظ سهلي بضم السين والقياس فتح السين لكن خالفوا
القياس للفرق بين اذا نسبوا الى السهل الذي هو خلاف الجبل بفتح السين واذا نسبوا الى سهل الذي
هو اسم رجل فتحوا السين ودهري بضم الدال والقياس الفتح لكنهم خالفوا القياس للفرق فانهم اذا
نسبوا الى الدهر والمراد كثرة السن قالوا دهري بضم الدال وان ارادوا به من يقول بقدم الدهر قالوا
دهري بفتح الدال وهو الملحد واموي بفتح الهمزة والقياس الضم لانه منسوب الى امية مصغر امة فان
قالوا اموي بضم الهمزة فهو الاصل وان قالوا اموي بفتحها ارادوا التخفيف لان الفتح اخف من الضم وثقفي
وهو منسوب الى ثقيف اسم رجل والقياس ثقيفي لانه لا تحذف الياء لان فعيلا لا تحذف ياؤه في النسبة لكن
خالفوا القياس في هذا اللفظ وحذفوا ياءه للتخفيف وبحراني وهو منسوب الى البحر وهو عمق الرحم
يعني الدم الذي يخرج من قعر الرحم والقياس البحري لكنهم زادوا الالف والنون بين المنسوب الى البحر
الذي هو عمق الرحم وبين المنسوب الى البحر المعروف فانهم يقولون بحري وصنعاني والقياس صنعاوي بالواو و
بحذف الهمزة وهو منسوب الى صنعاء بلد اليمن فقلبوا من الواو نونا لان الواو والنون قريبا المخرج لان النون ع
تخرج من الخيشوم والواو من الشفة وبين صوتيهما قرب وقرشي والقياس قريشي بالياء لان فعيلا لم
الفاء لا يحذف ياؤه لكنهم حذفوها من قريش فقالوا قرشي للتخفيف وهذلي وهو منسوب الى هذيل
قوم من العرب ويحتج بحجة هذا كما قال الشاعر مالك يا شاعر هذيلة تدعى اذا ما هي فلم يترنا بها هذلا من عطارفة نجد ٢
العطارفة جمع غطريف بالغين المعجمة والطاء المهملة وهو السيد النجد بضم النون والجيم جمع نجد بفتح النون و
سكون الجيم وهو الشجاع فاسكنت الجيم في الشعر للوزن يعني هو من قبيلة هذيل وينسب ايضا الى بسهوم من
قبيلة هذيل ونجدها باعتبار السادات والشجعان والمراد الاستشهاد اسقاط الياء بعد الذال وهذيلية وحذفها في
قوله الا هذليا وفقمي فقمي بتقديم القاف على الفاء اسم رجلين احدهما من بني كنانة والثاني من بني تميم فاذا نسبت

الى فقيم

الى فقيم الذي هو من بني تميم يقال فقمي باثبات الياء واذا نسبت الى الذي من كنانة يقال فقمي بحذف الياء للفرق
بينهما وملحي بضم الميم وفتح اللام اسم رجلين احدهما من بني خزاعة والثاني من بني اسد فاذا نسب الى الذي من خزاعة
حذفت ياؤه ويقال ملحي واذا نسب الى الذي من اسد لم يحذف ياؤه ويقال مليحي وزباني رسمه بزاء معجمة مفتوحة بعدها
باء منقوطة بنقطة اسم قبيلة والقياس حذف الياء والتاء عند النسبة ويقال زبني لحقت لها انهم خالفوا القياس هنا
وفتحوا الباء ثم قلبوا الياء الفا للتخفيف فقالوا زباني وعبدي بفتح العين وسكون الباء اسم قبيلة والقياس عبيدي لحقت لها
انهم لم يحذفوا الياء والتاء للنسبة ضموا العين للفرق من النسبة الى هذه القبيلة وبين النسبة الى عبيدة اخرى
وجذمي بضم الجيم وفتح الذال المعجمة والقياس فتح الجيم والذال لانه اصله جذيمة فحذف الياء والتاء فقال
جذمي لحقت لها انهم اذا نسبوا الى جذيمة بن مالك من قريش قالوا جذمي بضم الجيم واذا نسبوا الى جذيمة بن
زهير بن ادد او الى غيره قالوا جذمي بفتح الجيم والذال للفرق وخرسي خراسي اصله خراساني فبعضهم حذف
الالف الحقيقة والنون نسبيها الفا بها كالتاء وقال خراسي وبعضهم يحذف الالف والنون مع الالف وسكن
الراء وقال خرسي بسكون الراء للتخفيف والقياس خراساني وخرفي الفتاح الولاي ولا يدخل في فصل
الخريف خرفي من خريف عند النسبة على خلاف القياس للتخفيف وجلولي وحروري في جلولاء و
حروراء وهو منسوب الى جلولاء بالجيم والمد وهو اسم موضع فحذفت الالف والهمزة تشبيها لهما بتاء التانيث
وحروري منسوب الى حروراء بالحاء المهملة والمد والقصر وهو اسم قرية يقال به الحرورية وبهراني وروحاني
في بهراء وروحاء بهراء بالمد اسم قبيلة من نصارى العرب فابدلت الهمزة نونا والكلام فيه كما ذكر في صنعاني ومثله
روحاني وهو منسوب الى روحاء بالحاء المهملة والمد وهو اسم موضع وخريبي في خريبة خريبة بالخاء المعجمة
المضمومة اسم موضع بالبادية والقياس حذف الياء والتاء عند النسبة كما حذفت في جهينة لانهم اثبتوا الياء
فيها على خلاف القياس وسليقي وسليمي وعميري في سليمة من ازد وعميرة كلب وسليقي لرجل يكون من اهل السليقة ٢
سليمة بفتح السين وكسر اللام اسم قبيلة من ازد وازد قبيلة كثيرة وعميرة كلب بفتح العين وكسر الميم وبالاضافة
الى كلب اسم قبيلة وسليقة بفتح السين وكسر اللام اسم قبيلة او جماعة من اهل البادية يغزون العراق
على حكمهم كما نزل والقياس في النسبة الى هذه الكل ان تحذف الياء والتاء كما حذفتا في حنيفة لكنهم خالفوا
القياس واثبتوا الياء للافصاح اي ليبين ان الياء كانت فيهن وكذلك العلة في عدم حذف الياء
من جديلة التي تقدم ذكرها ص وقد بني على فعال وفاعل ما فيه معنى النسب من غير الحاق الياء
كتمار ولابن وتامر يعني قد يجيء فعال بفتح الفاء وتشديد العين وفاعل بمعنى النسبة من غير ان تلحق فيها الياء لان
معنى ما ياتي الياء المشددة التي هي للنسبة كتمار وعلاف ونبات بتشديد التاء لانه جاء الحالي منسوب
الى النبت بتشديد التاء وهو الكساء الغليظ يعني يعمله او يبيعه ويشتريه وعواج وهو منسوب الى العاج ٢
وهو عظم الفيل اي يعمل من العاج اشيا يبيعه ويشتريه وثواب وهو منسوب الى الثوب اي صنعته ويشتريه
وجمال وهو منسوب الى الجمال اي ملازم رعي الجمال ولابن وهو منسوب الى اللبن اي صاحب اللبن وتامر
وهو منسوب الى التمر اي صاحب التمر ودارع وهو منسوب الى الدرع اي لابس الدرع وملازم على
لبسه ونابل وهو منسوب الى النبل اي ملازم على رمي النبل والفرق بينهما ان فعالا لذي صنعة يزاولها ويديمها ٢
وفاعل لمن يلابس الشيء في الجملة يعني فعال وفاعل يشتركان في معنى النسبة لكن فعال

عظم بره

مبالغه

اى انما يقال بلفظ فعال لمن يداوم ويلازم حرفته ولفظ فاعل يقال لمن يعمل حرفة او يلابس بها على سبيل الدوام
ولم يلازمها اى يباشر ويعمل تلك الصنعة فى لبس وعليه اسماء المحترفين يعنى يكثر اسماء المحترفين على وزن فعال
نحو بقال لمن يبيع البقل بقال وكذلك خصاف لمن يخصف النعال اى يخيطها وقال الخليل انما قالوا عيشة راضية
اى ذات رضا يعنى اذا كان فاعل بمعنى النسبة فذكر لعدم رعاية نحو تامر ولابن اذا كان نحو تامر بمعنى ذات
نحو راضية لهذا ذات رضا وقيل راضية هنا بمعنى مرضية ورجل طاعم كاس على فاعل اى على تامر ولابن ذو طعام
وذا كسوة ومن اصناف الاسم اسماء العدد هذه الاسماء اصولها اثنتا عشرة كلمة وهى الواحدة الى العشرة والمائة
والالف وما عدا ذلك من اسامى العدد متشعب منها المتشعب المتفرق يعنى فما عداها يتولد ويحصل من تركيب
هذه الاعداد كما تقول احد عشر الى تسعة عشر وواحد وعشرون الى تسعة وتسعين وواحد ومائة وواحد والف وكذلك
باقيها وعامتها تسمى اسماء المعدودات لتدل على الاجناس ومقاديرها كقولك ثلثة اثواب وعشرة دراهم واحد
عشر دينارا او عشرون رجلا ومائة درهم والف ثوب ما خلا الواحد والاثنين فانك لا تقول فيهما واحد رجال ولا اثنا
دراهم لان لفظ اسم الجنس مفردا ومثنى كقولك رجل ورجلان يحصل كل الدلالتين معا بلفظ واحد وعامتها
اى جميع الاعداد تنتفع باسماء المعدودات اى يجمع وضم الاعداد بالمعدودات اما بالاضافة كثلثة رجال او بالتركيب مع
تمييز المنصوب اليه كاحد عشر رجلا او بالعطف مع ضم التمييز المنصوب اليه كاحد وعشرين رجلا ويأتى فى
بحث المميز بعد هذا قوله ما خلا الواحد والاثنين يعنى يضم المميز الى الاعداد الا الى واحد واثنين فانه لا يذكر لهما المميز
بل يذكر الجنس وحده لا تقول واحد رجل ولا اثنا رجال بل تقول رجل ورجلان الضمير فى قوله سماهم اسم الجنس
اى بلفظ اسم الجنس مفردا وبلفظ الجنس ايضا مثنى قوله يحصل كل الدلالتين معا اراد بالدلالتين الجنس والعدد
يعنى اذا قلت رجل فقد حصل ان الجنس من الرجال والعدد واحد واذا قلت رجلان فقد علم ان العدد اثنان و
الجنس من الرجال وقد جاء على القياس المرفوض من قال ظرف عجوز فيه ثنتا حنظل فى هذا بيان ان القياس ضم الواحد
والتثنية ايضا ضم العدد الى الجنس بان يقال اثنا رجلين كسائر الاعداد لانه قال على القياس المرفوض
المتروك وفيه بيان ان اضافة الواحد والاثنين الى الجنس هو الاصل فتركها يعنى ترك اضافتهما الا انك اذا قلت رجل ورجلان
فلا تحتاج الى العدد بل علم الجنس والعدد من لفظ رجل ورجلين وفيه بيان جواز اضافتهما الى الجنس للشعر كقوله ثنتا
حنظل والاصل ان يقول حنظلتان وقد ذكر هذا البيت مع ترجمة فى اول المثنى وقد سلك سبيل قياس
التذكير والتأنيث فى الواحد والاثنين فقيل واحد واثنان وواحدة واثنتان وخولف عنه فى الثلثة الى العشرة فلحقت
التاء بالمذكر وطرحت عن المؤنث فقيل ثلثة رجال وثلث نسوة وعشرة رجال وعشر نسوة يعنى القياس فى
الحاق التاء ان يكون مختصا بالمؤنث فيبقى هذا القياس فى الاعداد وغيرها الا فى الثلثة الى العشرة فانه يلحق التاء بالمذكر
وتطرح من المؤنث وعلته ان المذكر هو الاصل والمؤنث فرعه فيجب تقديم المذكر بالذكر وذكرنا المذكر من ثلثة الى عشرة
بالتاء لان الثلثة الى العشرة جمع والجمع مؤنث والمؤنث يستحق لحوق التاء اليها فلما فرغنا عن المذكر ووصلنا
فى المؤنث يستحق المؤنث التاء ايضا ولكن لو الحقنا بها التاء لم يبق فرق بين المذكر والمؤنث فلم نلحق بالمؤنث
الهاء لنفرق بين المذكر والمؤنث وفى قولك ثلثة رجال بالتاء وثلث نسوة بغير التاء وكذلك الى عشرة رجال وعشر نسوة
فصل والمميز على ضربين مجرور ومنصوب فالمجرور على ضربين مفرد ومجموع فالمفرد مميز المائة والالف والمجموع مميز
الثلثة الى العشرة والمنصوب مميز احد عشر الى تسعة وتسعين ولا يكون الا مفردا مميز الثلثة الى العشرة انما كان مجموعا لان

العدد جمع فلذلك انما نعدد جمعا ليوافق المعدود العدد ولما كان مميز المائة ان العدد مبهم والمبهم يضاف الى مميزه كلفظة
كل وغير كما تقول كل رجل وغير احد عشر الى تسعة وتسعين انما كان منصوبا لانه لا يمكن اضافته لان احد عشر الى تسعة عشر
مركب والمركب لا يضاف ومن عشرين الى تسعين نون يشبه نون الجمع فان اضفته وحذفت النون فقد يلزم الخرم
اما التى على الجمع ان الواو والنون او الياء والنون فى عشرين وعشرين يحوجها الجمع لاجلهما فان اضفته مع بقاء
النون فقد خالفت القياس لان نون الجمع لا يبقى مع الاضافة واما كون مميز هذه الاعداد مفردا فلان جميع هذه الاعداد
جمع كثرة وجمع الكثرة ثقيل وهذه الاعداد ايضا ثقيلة لطول الفاظها وكثرة حروفها ورد الجمع الى المفرد الخفيف ومميز المائة
والالف مجرور لامكان اضافته ومفرد لانه نقابا بالنظر الى المميز فصل وقد شذ عن ذلك قولهم ثلثمائة الى تسعمائة
حيث لم يقولوا مئات او مئين احدا باى استعملوا يعنى الاصل ان يضاف الثلثة حتى العشرة الى الجمع ولكنهم خالفوا هذا الاصل
فى ثلثمائة الى تسعمائة واضافوا الثلثة الى المفرد وهو المائة وحقه ان يقولوا ثلث مئات او مئين ولكنهم اضافوها الى المائة لانهم
فهموا المقصود بلفظ المائة والمائة اخف من المئات والمئين فاذا حصل المقصود بلفظ خفيف فلا يعدل الى لفظ ثقيل قوله
كلوا فى بعض بطنكم تعفوا فان زمانكم زمن خميص تعفوا اى حتى تصيروا اهل العفة وهى كف النفس عن المعاصى
الخميص الجائع وهو صفة فى موضع اللفظ وتقديره فان الزمان فى زمانكم خميص يعنى كلوا قليلا قليلا واستغنوا بالقليل
من الطعام فان زمانكم زمان قحط والمراد بالاستشهاد انه اورد لفظ البطن لان البطن اخف من البطون واضافه
البطن الى الجماعة المخاطبين علم بان البطن يعنى البطون يعنى اضافوا الثلثة الى المفرد وهو المائة كما اضاف الشاعر
البعض الى المفرد وهو البطن الذى معناه البطون وقد رجع الى القياس من قال ثلث مئين للملوك وفى بها ردائى
وجلت عن وجوه الاهاتم قبل هذا الشاعر ثلث ملوك وكانت ديات الملوك الف ناقة فرهن هذا الشاعر رداءه بديات جميعهم وذلك
حلل ترقبه قلوبهم بكى ستر ظالم باخذ رداءه رهنا بثلث ديات وقد صرح بذلك اراد بالاهاتم بنى الاهتم و
اسمه سنان اى سمى بنى محكانه كسرت ثنيته يعنى ارخصت مراهصى وجلى فى ديات الملوك الحرب والعسل او الجلاء
عن الاهاتم وقيل يعنى اهل البيت وقيل الحادثة مائة من العرب اى حرب فى سنى فى جملة الملوك ووقع فعل النعم
للمائة سنة من حرب وارخصت للمائة سنة التى وقعت حرب العلاء عن الاهاتم والمراد بالاستشهاد انه اضاف المائة الى الجمع و
هو ما سوى عنها هو القياس ولكن هذا القياس قليل الاستعمال والمعروف ثلثمائة وقوله تعالى ثلثمائة اثوابا والاصل ثلثة اثواب
بالاضافة لكن قد جاء بالتنوين اثوابا منصوب وهذا استعمال شاذ وهذا القائل يقول الغرض تمييز
الثلثة بالمفرد ويحصل التمييز بنصب اثوابا فاذا حصل التمييز جاز النصب كالجر وانشد صاحب الكتاب
اذا عاش الفتى مائتين عاما فقد ذهب اللذاذة والفتاء الفتاء الشباب والمراد بالاستشهاد انه قال مائتين بالنون
وعاما بالنصب كما ذكر فى ثلثة اثوابا والقياس مائتى عام بالاضافة وقوله تعالى ثلثمائة سنين وازدادوا تسعا على
البدل هذا قراءة من قرا مائة بالتنوين وهى قراءة الاكثرين فسنين بدل عن مجموع ثلثمائة والتقدير لبثوا ثلثمائة
وذلك ثلاث المائة هى السنون لا شئ اخر وهو نظير قوله رايت زيدا اخاك والمعنى رايت زيدا الذى هو اخاك لا زيدا اخر
ومن قرا حمزة والكسائى ثلثمائة سنين بالاضافة يعنى باضافة مائة الى سنين وهذا خلاف القياس لان المائة لا يضاف
الا الى المفرد الى الجمع ولكن حسنت على الكلمة ورتبت الى العشرة يعنى كما تحسنت مائة على الف واضافتها الى ما بعدها
فلذلك حسنت علمه فى اضافتها الى الجمع وكذا قوله تعالى اثنتى عشرة اسباطا على البدل ولو انتصب سنين على التمييز لوجب ان
يكونوا قد لبثوا تسعمائة سنة لان الاسباط جمع سبط وهو القبيلة من بنى يعقوب عليه السلام واسباطا هنا ليس بمميز لا

لان مميز اثني عشر مفرد لا جمع بل هو منصوب على انه عطف بيان او بدل من مجموع اثني عشر او حال من قوله
وقطعناهم قول ابي اسحق الزجاج ولو انتصب اسباطا على التمييز لوجب ان يكونوا قد انبثقوا اسماء ثلاثة وستين
انضاح هذا الكلام انك اذا قلت احد عشر درهما فدرهما تمييز من كل فرد من احد عشر درهما يعني احد درهم واحد درهم حتى
تعد احد عشر مرة فكذلك هيهنا لو كان سبطين تمييزا من ... لكان معناه مائة سبط ومائة سبط ومائة سبط الى مرات
وسبط جمع واقل الجمع ثلاثة ... من الجماعة المذكورة ... فيلزم ان يكون الجمع ... سته وثلثين
لو جعلت اسباطا تمييزا لكان كل فرد من اثني عشر اسباطا واسباط جمع واقل الجمع ثلاثة فيكون المجموع ستة وثلثين
ومعلوم انه لم يقل هذا احد من المفسرين فامتنع هذا ان يكون سبطين واسباطا تمييزا بين فصل وحق مميز العشرة
فما دونها ان يكون جمع قلة ليطابق عدد القلة تقول ثلاثة افلس وخمسة اثواب وثمانية اجربة وعشرة غلمة الا عند اعواز
جمع القلة كقولهم ثلاثة شسوع لفقد السماع في اشسع واشساع وعن الاخفش انه اجاز اشسعا ليطابق
اي ليوافق معنى العشرة فما دونها جمع قلة فليكن مميزها ايضا جمع قلة ليوافق المميز ما قبله من العدد الا عند اعواز جمع
القلة اي الا اذا لم يوجد جمع القلة فحينئذ طريق الى العدول الى جمع الكثرة نحو ثلاثة شسوع فانه لم يجئ للشسع جمع القلة
فعدل الى الجمع الكثرة وهو الشسوع وقد روي عن الاخفش نقل عن العرب اشسعا في جمع شسع فاذا صح هذا
فيقول ثلاثة اشسع وقد يستعار جمع الكثرة موضع جمع القلة كقوله تعالى ثلاثة قروء وقد يستعمل
بمعنى ان الاصل ثلاثة اقراء لان القرء جمع قلة وجمع الكثرة وان وجد جمع القلة في هذه الاعداد لم يستعمل جمع الكثرة في مميزها
على القياس المتقدم ولكن جاز هنا جمع الكثرة بدل جمع القلة لان الجمع كلاهما مشتركة في معنى الجمع فيجوز ان يقام
بعضها مقام بعض فصل واحد عشر الى تسعة عشر مبني الا اثني عشر فحكم اخره حكم نون التثنية ولذلك
لا تضاف اضافة اخواته فلا يقال هذه اثنا عشرك كما يقال هذه احد عشرك وعلة بناء هذه الاعداد قد ذكرنا في اول
المركبات واثنا عشر ... كان معربا لان لفظة عشر بمنزلة نون التثنية لانه حذفت النون واقيم لفظة عشر مقامها
كان اسم معرب قبل حذف النون فكذلك معرب بعدها واقامة شيء مقامها ... لو جعلته مبنيا فاما ان تجعله مبنيا
بعد حذف الالف والياء معه وقبل الحذف منه فان جعلته مبنيا بعد الحذف لم يبق علامة التثنية وان جعلته مبنيا مع
الالف دون الياء او مع الياء دون الالف فقد حصلت احد حرفي الاعراب دون الاخر وهذا ترجيح بلا مرجح وهذا
لا يجوز وان جعلته مبنيا مع الالف والياء كليهما فهذا مستحيل ... الاعراب فكذلك معربا لانا لا نعني بكونه ... الا اثبات
الالف والياء ... وحكم عشر منزل منزلة حكم نون التثنية يعني اثنا عشر جزء وان احدهما اثنا والاخر عشر فالجزء الاخر
وهو عشر بمنزلة نون التثنية والدليل على ان عشر في اثنا عشر بمنزلة نون التثنية انك لا تضيف هذين اللفظين لا تقول
اثنا عشرك ونحو ... عشرك ... الى تسعة عشرك فلو كان عشر ... بمنزلة نون التثنية لجازت
اضافته كما في الاعداد المركبة فصل وتقول في التأنيث في هذه المركبات احدى عشرة واثنتا عشرة وثلاث
عشرة وثماني عشرة حذفت علامة التأنيث في احد الشطرين لئلا يجتمع تأنيثان في كلمة واحدة ... كما يعرب
... وشين العشرة يسكنها اهل الحجاز ويكسرها تميم واكثر العرب على فتح الياء في ثماني عشرة ومنهم من يسكنها
هذا الفصل ظاهر والذي يحتاج الى الشرح هو انه ... علامة التأنيث في احد الشطرين ... احد عشر الى تسعة عشر
... علامة التأنيث في احد اللفظين دون الاخر ... عشرة باثبات التاء في العشرة دون الثلث لان اثبات
التاء في اللفظين ممتنع لان كلا اللفظين بمنزلة لفظ واحد ... اثبات التاءين في موضعين من لفظ واحد ممتنع وكذلك في المركب

وذكر البحث

وذكر البحث الى تسعة عشر في المؤنث وهذه القاعدة منكسرة في احدى عشرة واثنتا عشرة فانه قد اثبت علامة التأنيث في
كلا اللفظين قال ... لان علامة التأنيث في كلا اللفظين في احدى عشرة واثنتا عشرة لان علامة التأنيث في اللفظ الاول
ليس ... اللفظة الثانية هي التاء ولهذا يجوز اجتماع العلامتين المختلفتين وقال عبد القاهر الالف في احدى عشرة للتأنيث
... هذا بحث المؤنث اما في المذكر يقول احد عشر واثنا عشر بغير علامة التأنيث في كلا اللفظين ويقول
ثلاثة عشر الى تسعة عشر باثبات التاء في اللفظ الاول وحذفها من الثاني ... في كلا اللفظين في المذكر
لان التاء كانت ثابتة في ثلاثة الى عشرة في المذكر قبل التركيب فينبغي ان يكون التاء ثابتة في لفظة عشرة ولفظ ما قبلها بعد
التركيب الا انهم حذفوها من لفظة عشرة بعد التركيب لئلا ... مخالفا المؤنث ... وشين عشرة الاخر مع شين
عشر مكسورة او ساكنة في المؤنث ... المذكر الشين مفتوحة بالخلاف ... واكثر العرب على فتح الياء الى
اخر يعني الياء مفتوحة في ثماني عشرة في قول اكثر العرب لانه اسمين مبنيا على الفتح في احد عشر الى تسعة عشر وبعض
العرب يسكن الياء للتخفيف فصل ما لحقه الواو والنون نحو العشرون والثلثون يستوي فيه المذكر والمؤنث
وذلك على سبيل التغليب ... على سبيل التغليب يعني يستوي المذكر والمؤنث في عشرين الى تسعين فاذا استوى المذكر
والمؤنث في هذه الاعداد فلم يجعل اعرابها بالواو والنون في الرفع وبالياء والنون في النصب والجر ولم يجعل اعرابها
بالالف والتاء ... الجواب عن هذا السؤال المقدر على سبيل التغليب يعني اذا اجتمع المذكر والمؤنث غلب
المذكر كما يقول رجال ونساء قاموا ولا يقول قمن فلما علم ان الواو والنون والياء والنون في عشرون وعشرين الى
تسعين ... كالمسلمون والمسلمين لان ... علامة الجمع وههنا لفظ موضوع للجمع لانه لا واحد له من لفظه كقوله
دعتني اخاها بعد ما كان بيننا من الامر ما لا يفعل بالاخوات والبيت الذي قبله دعتني اخاها ام عمرو ولم اكن اخاها ولم
ارضع لها بلبان يعني اتخذتني هذه المرأة اخا من غير كوني لها اخا من نسب او رضاع واستعمل من الحقوق ...
ما لا تفعل الاخت بالاخت ... والمراد بالاستشهاد قوله الاخوات ولم تقل اخوة لانه اراد الاخ والاخت فغلب المذكر
فصل والعدد موضوع على الوقف تقول واحد اثنان ثلثة ... الموجبة للاعراب مفقود وكذلك
اسماء حروف التهجي ... اذا عدت تعديدا فاذا قلت هذا واحد ... كما تقول هذه
كاف وكتبت جيما يعني اذا ذكرت عددا من غير ان يكون معه ... فاعلا او مفعولا او مبتدا او خبرا فلذلك العدد اصله
الوقف ... ساكن الاخر ... لانه ليس هنا عامل حتى يكون العدد معمولا له ... بسكون الدال ... بسكون
النون وكذلك جميع الاعداد فاذا قلت هذه ثلثة ... فثلثة هنا مرفوعة لانها خبر المبتدا ... وكذلك حروف
الهجاء تقول الباء بسكون الهمزة والجيم بسكون الميم لانه ليس هنا عامل فاذا قلت كتبت باء فباء هنا منصوبة
لانها مفعول ... اسماء حروف التهجي ... حروف التهجي ... اذا ... بالالف
واللام او بالتنوين ... لان الاسم يدخل الالف واللام والتنوين عليه ... اسم الحرف ... مفرد من ...
يكون ... الالف ... جميع الحروف والهمزة في احد واحدى منقلبة عن الواو ولا يستعمل احد
واحدى الا في الاعداد المنيفة وانما اعلم ان ... في الاعداد ... المنيفة المركبة من الاعداد
العشرات المنيف زيادة عدد اقل من عشرة على العشرات ... مع العشرات كاحد عشر
احدى عشرة واحد وعشرين واحدى وعشرين ... واحد ... العشرات بل
تقول واحد في المذكر وواحدة في المؤنث ويقال في جمع ... وعشرة الغلمة ...

وللواحد عشر درهما والسعد عشر دينارا والحادي عشرة والحادي العشرين وماية الدرهم وماية الدينار
وثلث ماية الدرهم والف الرجل يعني إذا اردت تعريف العدد فان كان مضافا ادخل الالف واللام على المضاف اليه
نحو ثلثة الاثواب بدخول الالف واللام على الاثواب لا على الثلثة وكذلك ماية الدرهم وثلث ماية الدينار بدخول الالف واللام على
الدرهم والدينار وان كان مركبا بدخول الالف واللام على اللفظ الاول دون الثاني نحو الاحد عشر وان كان معطوفا
تدخل الالف واللام على المعطوف والمعطوف عليه نحو الواحد والعشرين وروى الكسائي الخمسة الاثواب وعن ابي زيد
ان قوما من العرب يقولونه غير فصيحا الكسائي من الكوفيين وهو مذهب الكوفيين ادخال الالف واللام في المضاف
والمضاف اليه من الاعداد وهذا شاذ بعيد عن القياس عند البصريين لان اضافة العدد الى المعدود اضافة معنوية
فلا يحصل باب الاضافة الا المضاف بحسب تعريفه من الالف واللام في اضافة المعنوية وتقول الاول والثاني والثالث والرابع
والتاسع والثالثة الى العاشر والعاشرة والحادي عشر والثاني عشر بفتح الياء وسكونها والحادية عشرة والثانية عشرة
والحادي عشر قلب الواحد والثالث عشر الى التاسع عشر مبنيين على الفتح كما مر سابقا في احد عشر جاء بهذا البحث
انه اذا اردت العدد الى اسم الفاعل المشتق من ذلك اللفظ بحسب تذكيره وتانيثه وهو مركب مبني على الفتح من حادي عشر
الى التاسع عشر بدخول التاء في المؤنث في الجزئين اعني في الحادية عشرة الى التاسعة عشرة ويحذف التاء من المذكر من
الجزئين يعني من الحادي عشر الى التاسع عشر فقوله الاول اعني المذكر اسم اول عدد والاولى مؤنثه والثاني اسم فاعل
مذكر للاثنين والثانية مؤنثه وقال اسم فاعل مذكر للثلاثة والثالثة مؤنثه وكذلك الى العاشر والعاشرة وتقول في
المذكر المركب بفتح الياء كاحد عشر ويجوز اسكان الياء للتخفيف وكذلك الثاني عشر بفتح الياء واسكانها وفي المؤنث الحادية عشرة
والثانية عشرة وكذلك الثالث عشر في المذكر والثالثة عشرة بفتح الجزئين كسائر المركبات من الاعداد وقوله والحادي
قلب الواحد يعني الحادي اصله واحد اخرت الواو عن اللام فصار الحادو فقلبت الواو ياء لتطرفها وانكسار ما قبلها فصل
واذا اضيف اسم الفاعل المشتق من العدد لم يحل ان يضاف الى ما هو منه كقوله تعالى ثاني اثنين وثالث ثلثة اوالى
ما دونه كقولهم رابع ثلثة اكثر من يحكى عليه الاول بعنيهم ومعه سادسهم وثامنهم بمعنى الاول بمعنى واحد من الجماعة
المضاف اليها وفي الثاني بمعنى جاعلها على العدد الذي هو منه وهو من قولهم ربعتهم وخمستهم فاذا جاوزت
العشر لم يكن الا الوجه الاول فقول حادي احد عشر وثالث ثلثة عشر والثالث عشر الى تاسع تسعة عشر يعني
اذا اضيف اسم فاعل المشتق من عدد الى عدد مثل المضاف يكون معناه المضاف واحد من المضاف اليه ولم يرد بالاضافة
عدد المضاف فاذا قلت زيد ثاني اثنين يعني مع زيد رجل اخر يكون مجموع زيد وذلك الرجل اثنين وليس معناه مع زيد رجلان
اخران بل رجل واحد وكذلك الى العشرة لما اذا اضيف اسم فاعل مشتق من الفعل الى عدد هو اقل من المضاف يكون
معناه جعل هذا الواحد المضاف عدد المضاف اليه زائدا بالعدد نفسه فاذا قلت زيد رابع ثلثة معناه ضم زيد نفسه الى
ثلثة حتى صار عددهم بذلك الفعل مع زيد اربعة وكذلك الى العشرة فاذا اضافه الى القسم الاول معنوية لان قولك زيد ثاني اثنين معناه
هو واحد من اثنين فلا يجوز ان يعمل في الثاني اضافة لفظية لانه لو كانت الاضافة لفظية فيما كان المضاف والمضاف اليه بمعنى لم
في العدد يكون معناه جعل زيد الاسم اثنين وهذا محال لانه يحصل الحاصل لان الاثنين موجودين كيف يصير اثنين بخلاف
القسم الثاني وهو قولك زيد رابع الثلثة لان الثلثة يصير اربعة بواحد قوله الى ما هو منه مثله في العدد قوله وفي الثاني بمعنى
جاعلها على العدد الذي هو منه يعني وفي القسم الثاني بمعنى جاعل الاضافة الثلاثة المضافة على الرابع حتى يصير المجموع
رابعة قوله سادسهم اي سادس خمسة اي جاعل خمسة ستة وثامنهم اي ثامن سبعة اي جاعل سبعة ثمانية قوله واذا جاوزت

العشر لم يكن الا الوجه الاول يعني فاذا اضفت اسم فاعل مشتق من عدد الى عشرة او زايد على عشرة يكون
معناه كون المضاف واحدا من المضاف اليه كقولك زيد حادي احد عشر اي واحد من احد عشر ولا يجوز القسم
الثاني لانك لا تقول رابع الثلثة بمعنى رابع الثلثة ولا تقول وحدت احد عشر فلا يجوز هو حادي احد عشر على
معنى جعلهم احد عشر وكذلك الى اخر الاعداد واسم المضاف معرب والمضاف اليه مبني نحو حادي ثالث ثلثة عشر
تغيرا اعرابه على حسب العوامل وتركب لفظ عشر مبنيين على الفتح وكذلك الى تاسع تسعة عشر ومنهم من يقول حادي عشر
احد عشر وثاني عشر اثني عشر بلفظه الى تاسع عشر تسعة عشر اعلم انك اذا ركبت اسم فاعل مشتق من العدد الى عدد
مركب جاز فيه ثلثة اوجه احدها ان يقول فلان حادي عشر احد عشر يعني هو احد من عدد كلهم احد عشر وهذا الوجه هو
المذكور الوجه الثاني ان تحذف لفظ عشر بعد حادي فتقول فلان حادي احد عشر وهو الوجه المذكور قبيل هذا
الوجه الثالث ان تحذف لفظ عشر من حادي عشر ولفظ احد من احد عشر بمعنى كان اصله حادي عشر احد عشر فاذا
حذفت عشر واحد بقي حادي عشر وهذا الوجه مثل حادي عشر المذكور في فصل المركب قيل هذا الفصيح اللفظ
في الوجه الثاني والثالث فيهما الاعراب على جميع الفاظهما مبنية واما الوجه الاول فاللفظ الاول معرب واللفظ الثاني
والثالث مبنيان كما علم ومن اصناف الاسم الاسم المقصور والممدود المقصور ما في اخره الف مفردة نحو العصا والرحى و
الممدود ما في اخره همزة قبلها الف كالرداء والكساء وكلاهما منه ما طريق معرفته القياس ومنه ما لا يعرف الا بالسماع فالقياسي
طريق معرفته ان تنظر الى نظيره من الصحيح فان انفتح ما قبل اخره فهو مقصور وان وقعت قبل اخره الف فهو ممدود قوله
وكلاهما اي واحد من المقصور والممدود منه اي من كل واحد من المقصور والممدود قوله ان ينظر الى نظيره من الصحيح الى
اخره يعني المقصور ما في اخره الف وليس بعد الفه همزة والمعروف لا ان تعرف اولا وزنه من الصحيح نحو ان يقول عصا فعل
وزنه قبل ان كليهما ماخوذ من باب فعل بفتح العين فاذا عصا اصله عصو بفتح الراء فقلبت الواو الفا لتحركها وانفتاح ما
قبلها وبان امثلة المقصور والممدود سمي المقصور مقصورا لان مد الصوت عند التلفظ به قصير لانه لا يجوز مد
الف التي ليس بعدها همزة بقدر اربع الفات فصل واسماء المفاعيل اعتل اخره من الثلاثي المزيد فيه والرباعي نحو
معطى ومشترى ومستلقى مقصورات لكون نظايرهن مفتوحات ما قبل اواخرها نحو مخرج ومشترك ومدحرج المفاعيل جمع
مفعول يعني كل اسم مفعول ليس بثلاثي وفي اخره حرف علة فهي مقصورات حرف العلة في هذه المفعولات لام الكلمة وقبل لام الكلمة
وهذه المفعولات مفتوح اي ما ينقلب حرف العلة الفا لانفتاح ما قبلها نحو معطى اصله معطي فقلبت الياء الفا لانفتاح ما قبلها
وتحرك الياء وامستلقى مفعول او مصدر ميمي او زمان او مكان من استلقى اذا نام على قفاه وهذا اللفظ لازم لا يجي منه المفعول
الا اذا جعل متعديا بحرف الجر كما تقول استلقى زيد بعمرو ومعمرو مستلقى به قوله لكون نظايرهن مفتوحات ما قبل الاواخر يعني
لان المفعولات المزيد على الثلاثي من الصحيح مفتوح ما قبل الاخر فعلها نحو مدحرج فان الراء مفتوحة فكما ان ما قبل لام الفعل
مفتوح في الصحيح فكذلك في المعتل والمدحرج مفعول من دحرج اذا رد الحجر من العلو الى السفل ومن ذلك نحو مغزى وملهى
لمزاكما نحو مخرج ومدخل يعني المصدر الميمي والزمان والمكان من الثلاثي المفتوح العين والمضموم في المضارع وزنه مفعل بفتح الميم و
العين فاذا كان لام مفعله حرف علة تقلب حرف العلة الفا لانفتاح ما قبلها نحو المغزى وفي المصدر الميمي بمعنى كثير بأني نوع وجمعه
الفتاه وبحو العشا والصدى والطوى لان نظايرها الحول والعرق والعطش يعني الحسا والاسم الثلاثي المفتوح الوسط
اعضا من المقصورات اذا كان الحرف علة نحو العشا واصله العشو بفتح العين والشين فقلبت الواو الفا لانفتاح ما قبلها
وكذلك نحو الصدى والطوى تقال نقول فلان عشا اي عدم الابصار بالليل والصدى العطش والطوى الجوع والحول

مصدر بعنه الحول والفرف الخوف والغراو مصدر [illegible] هكذا [illegible] سيبويه [illegible]
عن الشي بوزن علم اذا صار [illegible] مصدره [illegible] بالمد على قول سيبويه والفراء واما الاصمعي [illegible] مقصور
كلام المصنف بيان الخلاف [illegible] وفصح ومفهوم كلامه ان القياس في الغرا القصر [illegible]
واحد وكذا الغراء ممدودا او هو شاذ [illegible] القياس [illegible]
[illegible] المصدر [illegible] جمع فعلة بضم الفاء [illegible] وبكسر العين اذا كانت معتل اللام [illegible]
العرى [illegible] الياء [illegible]
كلما من المصادر ممدودات [illegible] الصحاح [illegible] والطلاب [illegible]
[illegible] معتل اللام [illegible] المصدر [illegible]
[illegible] افعال [illegible]
[illegible]

[illegible]

وبيان الفرق [illegible]

[illegible] المصدر [illegible] فعل [illegible]
[illegible]
المصدر [illegible] اسم الفاعل [illegible] اسم المفعول [illegible] اسماء الزمان والمكان [illegible]
[illegible]

بضم الفاء نحو دخول والاصل والعين مَفعول بفتح الفاء نحو قَبول والسابع والعشرون فَعيل بفتح الفاء نحو وجيب وهو
تحرك القلب من وجع او اسراع في المشي والسابع والعشرون فُعولة بضم الفاء نحو صُهوبة بالصاد المهملة وهو حمرة الشعر
وعجيء والتاسع والعشرون مَفعَل بفتح الميم نحو مَدخل والثلاثون مَفعِل بكسر العين نحو المرجع والحادي والثلاثون مَفعَلة بفتح الميم
والعين نحو مسعاة واصلها مسعية قلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها فصار مسعاة وهي بمعنى السعي والثاني والثلاثون
مَفعِلة بفتح الميم وكسر العين نحو محمدة فهذه اثنان وثلاثون وزنا منها مصادر ميمية والمصدر الميمي من كل فعل مضارع مفتوح العين
او مضمومها يأتي على مَفعَل بفتح الميم والعين والزمان والمكان كذلك وسنبحث هذا البحث مستقصى في بحث اسماء الزمان والمكان
ان شاء الله ومصدر ما يجري منها في اكثر الثلاثي المزيد فيه والرباعي على سنن واحد كقولك في افعل افعالا وفي انفعل انفعالا
وفي افتعل افتعالا وفي استفعل استفعالا وفي افعلّ وافعالّ افعلالا وافعيلالا وفي افعوّل افعوالا وفي افعوعل افعيعالا
وفي افعنلل افعنلالا وفي تفاعل تفاعلا وفي تفعلل تفعللا ويجري اي يجري المصدر مما زاد على الثلاثي رباعيا كان او
غيره وفي الرباعي الاصل ومزيده على سنن القياس المستمر الطريقة مصادر غير الثلاثي قياسية بغير تغيير مثلا ان يقول مصدر
افتعل افتعال يعني اذا جاء افتعل جاء مصدره افتعال وكذلك جميع الابواب كما ذكر المصنف في سائر اكثر الثلاثي المزيد فيه احتراز
في اكثر ليخرج عنه ما جاء في استعمال العرب نحو كلم كلاما واحب [illegible] وما اشبه ذلك مما كان من هذا النوع فهو اسم اقيم مقام
المصدر او كان مصدرا محذوفا منه بعض حروفه ويأتي في فعّل تفعيلا او تفعلة وعن ناس من العرب فِعّالا كلمته كلاما وقرأ بعضهم
وكذبوا بآياتنا كذابا يعني جاء كثيرا في هذا الفصل اي هنا كان لكل باب مصدر واحد واما فعّل بتشديد العين فمصدره
اتى على تفعيل وتفعلة بكسر العين نحو كرّم تكريما وتكرمة وقد جاء عن بعض العرب في مصدره فِعّال بكسر الفاء وتشديد العين نحو
كلمته كلاما [illegible] وكذبوا بآياتنا كذابا وفي فاعل مفاعلة وفعالا ومن قال كلام قال قيتال وقال بعضهم فيعال
كأنهم حذفوا الياء التي جاء بها اولئك في قيتال ونحوها وقالوا ماريته مراء وقاتلته قتالا يعني فاعل مصدره مفاعلة
وفعال بكسر الفاء وبعض العرب يقول ومن قال الكلام قال قيتال يعني من قال في مصدره فعّال مشددة العين فقال بكسر الفاء
وسكون العين يقول في مصدر فاعل فيعال باثبات الياء بعد الفاء لانه اراد ان يثبت التشديد في المصدر كالباب
كما كان ثابتا في الماضي واراد ان يثبت الف فاعل في مصدره فلما انكسر الفاء في المصدر صارت الالف ياء
وقال سيبويه في فيعال الجزم يعني من قال فعال بكسر الفاء حذف الياء من فيعال وحذف الياء يدل على ان العرب
قال فيعال ثم خفف [illegible] ومن قال فعال حذف الياء لدلالة كسر الفاء عليها وحذف الياء اكثر استعمالا
وقالوا ماريته مراء لا ميراء ومن اثبت الياء قال ميراء وفي تفعّل تفعّلا وتفعّالا بمن قال الكلام قال التحملة تحمّالا يعني تفعّل
بتشديد العين مصدره تفعّل بفتح التاء والفاء وضم العين وتفعّال بكسر التاء والفاء وتشديد العين هذا الاخير على قول
من قال في مصدر كلم يعني اراد ان يثبت جميع حروف الماضي في المصدر وزيد الف بعد العين كما في مصادر
غير الثلاثي وكذلك يقول تفعّال في هذا الباب ليثبت جميع حروف الماضي في المصدر مع زيادة الف المصدر
تحمّالا بكسر التاء والحاء وتشديد الميم وقال في تحاب تحب علاقة وحب علاقة وحبيب الحب العلاقة بفتح
العين هو العشق والعلاق التودد والتواضع يعني يقولون ان العلاقة بعض الحب بكسر سببا للقتل وحب
الشجاع بحيث يلقى الشجاع نفسه في المعركة من حب الشجاعة فيقتل ويحتمل ان يريد به شدة العشق بحيث يموت
من العشق او يظهر العشق [illegible] فيطلع على حاله اهل المعشوقة فيقتلونه والمراد بالمثال الاستشهاد بقوله علاق
بكسر التاء والميم وتشديد اللام وهو مثل التملق وفي فعلل فعللة وفعلالا يقال سرهفته سرهفة وسرهافا

وقال

والاولى تضاعف وفعلال نحو الزلزال [illegible] يعني فعلل مصدره فعللة بفتح الفاء وفعلال بكسر الفاء
قال الشاعر وهو [illegible] هو الحجاج سرهفته واما سرهاف اي ربيته واحسنت غذاءه واما المبالغة
والمراد بالاستشهاد قوله سرهاف بكسر السين وهو مثل زلزال وفعلال في مصدر فعلل اسم لا مصدر فعلال لا يجوز
فيه الا كسر الفاء وان كان مضاعفا جاز فتح الفاء وكسرها والاكثر هو المعروف نحو قلقل قلقالا بفتح القاف و
كسرها والكسر هو المعروف وكذلك زلزالا بفتح الزاي وكسرها والقلقال والزلزال معناهما ومضاعف الرباعي ما كان
فاؤه ولامه الاولى من جنس واحد وعينه ولامه الثانية من جنس واحد وفي فعلال فعلال يعني فعلال مصدره فعلال
بفتح التاء وضم اللام الاولى يعني في مصدره [illegible] ان يذكر هذا الباب في جملة الابواب التي جاءت مصادرها
على وزن واحد لكن ذكرهما هنا اما لسهو القلم من المصنف او النساخ وقد يرد المصدر على وزن اسم الفاعل
والمفعول نحو قولك قمت قائما و[illegible] وزن كلام يعني قد جاءت الفاظ وزنها وزن اسم الفاعل والمفعول ومعناها
المصدر كما يقول قمت قائما اي قمت قياما وقد ذكرنا بحث هذا في شرح قوله والخارج من في زور كلام في الفصل
الاول من الحال وقوله كفى بالهالك من اسماعه كافي ومصرعها الثاني وليس [illegible] اذا طال شاق والكاف هاهنا بمعنى
الكفاية وحقه ان يكون بالنصب لانه مفعول مطلق تقديره كفى الهالك من اسماعه كافيا اي كفاية تامة وقيل العاشق لا اسكن
الكاف [illegible] في الرفع والجر وهذا الاسكان شاذ [illegible] اذا طال شاق اي [illegible] شفاء اذا طال و[illegible]
طال الحب يعني يحصل الشفاء من وصلها [illegible] العاشق [illegible] وقائل هذا الشعر بشر ومنه
الفاضلة تقديره افضل عليه افضالة فاقام فاضلة مقام افضالا والعافية اي عافاه الله معافاة فاقام عافية مقام معافاة
والكاذبة اي الكذب يقال كذب كاذبة اي كذبا والدالة يقال ادلت المراة ادلالا فاقام دالة مقام ادلالا والشيخ قال
ههنا امثلة ما وضع اسم الفاعل مقام المصدر وما ياتي بعد هذا امثلة ما وضع اسم المفعول مقام المصدر والميسور والمعسور
يقال يسر ميسورا اي يسرا وعسر معسورا اي عسرا والمرفوع والموضوع يقال رفعه مرفوعا اي رفعا ووضعه موضوعا اي وضعا
والمحلوف [illegible] محلوفا اي حلفا والمعقول يقال عقل معقولا اي عقلا والمجلود يقال جلده مجلودا اي جلدا والمفتون
في قوله تعالى بايكم المفتون الباء في بايكم بمعنى في والمفتون مبتدأ ومعناه الفتنة في المعنى فستبصر ويبصرون في ايكم
الفتون وحمل المكروه يقال كرهت مكروها اي كراهة والمصدوقة يقال صدقت مصدوقة اي صدقا [illegible] يقال [illegible]
ما [illegible] ولم يثبت سيبويه الوارد على وزن مفعول يعني لم يجوز سيبويه اتيان المفعول
الثلاثي بمعنى المصدر بل يجيء في المفعول بغير الثلاثي بمعنى المصدر وتأولها على غير المصدر كما يقول في الميسور و
المعسور الزمان الميسور فيه او المعسور فيه ويقول في المرفوع والموضوع والمحلوف انه بمعنى المفعول به ويأول [illegible]
ما جاء من هذا النوع بما يليق به مما كان معناه المفعول به لا المصدر والمصبح والممسى والمحرب والمقاتل والمتحامل والمدرج
هذه المصادر مصادر ميمية والمصدر الميمي من جميع الابواب غير الثلاثي يكون على وزن مفعول كلامه مع الزمان والمكان
كذلك كما يقول في افعل مفعل وكذلك جميع الابواب [illegible] وزن المفعول وبحث المفعول قال الحمد لله ممسانا ومصبحنا بالخير
ممسانا ومصبحنا هذا من شعر امية بن ابي الصلت ومعنى الحمد لله على امساء [illegible]
التصبيح ادخال الحق في وقت الصباح والتمسية ادخال الحق في وقت المساء [illegible]
الدعاء ومعناه يا ربنا ادخلنا في الصباح والمساء بالخير وعلم مات المرء عند المجرب يعني يحصل علم الناس بمات المرء و
معرفة حاله بعد تجربته يعني المعرفة الحال بعد تجربته والمجرب في البيت بمعنى التجربة وقال فان المدرك حلم وتجريب وقبله

واوردها ما كان جامة من الحبن حنا معا وصبيب سارد على دمن الحياض فان معنا قال المعنى ربما فركوب
واوردها اى اورد ما لحله ما وكان اجتمع ذلك الماء من الحبن بسكون الجيم اى من البعر والاصفر لحنا وصبيب
والصبيب شجر يخضب به اى يشبه ماء الحنا والصبيب ايضا الدم المهراق وقوله سارد اى متركه وطلب
منها ان يشرب من دمن الحياض اى من الحوض الذى ماؤه كدر منه اى كموضع سرجين رادى بمعنى راد اى طلب
منه شيئا ويجوز بعلى ورسم سعف اى فان حصل منه عيافة من شرب فالمآء فان المعنى اى فان المعنى به
يكون حمله وركوبا المعنى والتشديد ان يترك الناقة من حول الماء ساعة ثم يجى وتشرب الماء اى يجعل
مكان الموضع لا يحال اى لا يخلو وقابل هذا الشعر علقمة بن عبدة وقال ان الموفى مثل ما وفيت كان روسه
وقع فى ابد الخوارج ثم خلصه الله من ايديهم فانشد يا بستان الخطاب او سينه فانت لا تنسو والموت ان
الموفى مثل ما وفيت الموفى يعنى التوقيه يعنى ان التوقيه الكاملة التى تحجب منها هو مثل ما وفيت من
ايدى الخوارج يعنى حفظنى الله من شرهم وقال انا المرجى ما ارعى لى مقاتلا واعدا لمرمح منه المكيس المقاتل
بفتح التاء القتال المكيس ذو الكياسة قائل هذا البيت زيد الخيل الطائى يعنى انا اكرما وحدت ارعى القتال نافعا
فاذا لم يكن القتال نافعا لكثرة حيش العدو وانت كما يفر الكيس وما فيه متحامل المتحامل يحتمل الماسد المصدر
والموضع والزمان والمفعول والتحامل المبادر لاعتماد على احد يعنى ليس فيه اعتماد وجيل وقال كان صوت الصيح
فى مصاصله الصلاصل يعنى الصلصلة وهو صوت الحديد اصمير صلصلة للفرس والمراد بالمصاصل صوت
اللجام او صهيل الفرس يعنى كان صهيل الفرس او صوت اللجام اصوات الصيح فصل والتفعال كالتهذار والتلعاب والترداد والتجوال والتصال والتسيار بمعنى الهذر واللعب والرد والجولان والتنزل والسير
ما بنى لتكثير الفعل والمبالغة فيه قال سيبويه اذا نقل مصدر ثلاثى الى تفعال بفتح التاء يكون بمعنى تكثير الفعل
والمبالغة وقال الكوفيون والتفعال بمعنى التفعيل فصل والفعيلى كالهجيرى كان بينهم رمِّيًا وهى الترامى
الكثير والحجيزى والحسيلى كقوعه الحجر والحث والدليل كثره العلم بالدلالة والرسوخ فيها والتسميه كثره تميمه
مقصود هذا الفصل ان كل مصدر اذا نقل الى وزن فعيلى بكسر الفاء وتشديد العين وبعدها يا ساكنة وبعد اللام
الف مقصورة يصير بمعنى كثرة صدور الفعل قوله كوك اشارة الى الفصل المتقدم يعنى كما ان تفعال للمبالغة فكذلك
فعيلى قوله والتمتيمة هو من القت وهو النميمة فصل وبناء المرة من المجرد على فعلة بفتح الفاء نحو ضربته ضربة
ضربة يعنى اذا اردت ان يجعل المصدر دالا على وقوعه مرة واحدة فان كان من فعل ثلاثى فانقله من اى وزن كان
الى وزن فعلة بفتح الفاء وسكون العين فاذا قلت قمت قومة معناه قمت قوما واحدا ومديد وعلى المصدر المستعمل
قوانهم اعطيته اتيانه ولقيته لقاه فقد جهنا للتقليل يعنى الفصيح والمشهور فى الاستعمال ان ينقل المصادر من وزنه
المستعمل قبل لحوق التاء الى فعلة واما ازيد على وزنه المستعمل قبل لحوق التاء وزيادة التاء عليه هذا احتج مع العرب لكنه
قليل لا يستعمل نحو اعطيته اتيانه والفصيح اتيته اتية بفتح الهمزة وسكون التاء وهو ما عداه على المصدر المستعمل كالاعطاءة
والانطلاقة والاستقامة والتسبيحة والتعللة والمقاتلة يعنى المصدر من الزايد على الثلاثى يحمل على وزنه المستعمل قبل
التاء ويزاد عليه التاء ليستوى عنه الرباعى يعنى حاليس مثلا الثلاثى المجرد كما ذكر امثلته فى الجمع واما ما فى اخره تاء فلا اعاده
المستعمل بعينه نحو حالة مقالة واحده وكلما لا استغانة والحرجة يعنى كل مصدر فى اخره تاء او يترك على حاله ولا يجوز
زيادة تاء اخرى عليه لئلا يتوالى تاءان فاذا اردت ان تذكر المرة منه فزد عليه لفظة واحدة نحو حجمه محاباة واحدة وقالة

الموقيه بالقاف ... [illegible]

الكياسة زيركى ... [illegible]

[illegible]

فصل ويعول فى الضرب من الفعل هو حسن الطعمة والركبة والجلسة والقعدة وعليه قول سوء ميتة المنية
والعره بضرب من عندان الضرب النوع يعنى اذا اردت ان تذكر نوعا من المصدر فانقله من اى وزن كان
الى وزن فعلة بكسر الفاء وسكون العين فاذا قلت فلان حسن الطعمة بكسر الطاء اى له حالة ونوع حسن من الطعام
او من الطعم والركبة بكسر الراء حالة الركوب او نوع من الركوب والفعلة بكسر الفاء نوع من المصدر كما ذكرنا الا انه مجهول
يحتاج الى بيان بان يقول حسن الجلسة او جلسة حسنة والفرق بين الجلسة بفتح الجيم والجلسة بكسر الجيم و
الجلوس ان الجلسة بالفتح للمرة وبالكسر للحالة والنوع والجلوس اسم الجنس يدل على مطلق الجلوس من غير ان
يدل على المرة او الحالة او النوع مصدر وقالوا اما العلت عنده من الغل ولعلت عاهه من قول حاره واطامه و
حريه وسلبه معوضين التاء من العين واللام الساقطتين وعنه ترك التعويض افعل ذعب قال الله تعالى واقام
الصلوة ورجلها امثالها وانا عول سلها وعربيا وهو من قول ابوا مستودة العين فعل معوض التاء نحو صه اقام الواقام
هذا هو الاصل فنقلت فتحة الواو الى القاف فقلبت الواو الفا لانفتاح ما قبلها فاجتمع الفان فحذفت الاولى عند الى الحسن والى
عند الاخفش ومحذوف الالف التى زيدت للمصدر عند سيبويه والخليل صار اقام ثم زيدت الهاء عوضا عن المحذوف
فصار اقامه هذا بحث معتل العين اما معتل اللام نحو عترى بتشديد الراء وعريتا بيائين على وزن تفعيل
هذا هو الاصل فاستثقلت الحركة على الياء لام الفعل فاسكنت وحذفت لسكونها وسكون الياء الاولى
ثم زيدت التاء عوضا عن المحذوف فصار تعرية بسكون الياءان ثم السعل ساكنه تحركت فى تعريه واشباهها
بالتبع لما قبلها هو الاساس مفتوح ابو الفضل تعزيه هذا تقرير قول المصنف ويحتمل انه نقل تعزيو وزنه تفعل
لا تفعيل حتى يحتاج الى تغيير حرف فيؤول الى الحذف وحينئذ لا يكون الهاء فيه عوضا عن محذوف قوله
ويجوز ترك التعويض فى افعل دون فعل يعنى فى مصدر افعل دون فعل وانما يجوز ترك التعويض فى
مصدر افعل ولم يجز فى مصدر فعل لان التعويض لو ترك فى مصدر افعل لا يلزم منه خلل والخلل فى المعنى
واما مصدر فعل لو ترك التعويض يلزم منه خلل لانه لو حذفت التاء فى تعريه واشباهها ينقلب
الياء متطرفة وقبلها كسرة وهذا غاية الثقل واعلم ان ترك التعويض فى مصدر افعل مخصوص بالمحل
المضاف نحو واقام الصلوة يعوض فى المضاف كان المضاف اليه تنزل منزلة الهاء وقد جاء الفعل فيه
فى الشعر فى قوله سرى بعد ما طاف مريا كما نزى شهلة صبيا الشهلة المراة العجوز يعنى سرع دون جاء البعير ويلقيها
الى الخوف البيس كما تلقى المراة صبيها فى الهواء وكسرت تنقص والمراد بالاستشهاد قوله مريا بتشديد الراء واصله مريا
على وزن تفعيل فادعمت الياء فى الياء ولم يلحق بالهاء فى اخره وهذا شاذ فصل ويعمل المصدر اعمال الفعل معرفا كقولك
عجبت من ضرب زيد عمرا ومن ضرب عمرو زيد ومضافا الى الفاعل والى المفعول كقولك عجبت من ضرب الامير اللص و
دق القصار الثوب وضرب اللص الامير ودق الثوب القصار يعمل المصدر يعمل عمل الفعل بشرط رفع الفاعل ونصب المفعول
سواء كان المصدر منونا او معرفا لانه كان معرفا فانه كان مضافا الى الفاعل بجر الفاعل وبقى المفعول منصوبا وان
اضيف الى المفعول بجر المفعول وبقى الفاعل مرفوعا وانما يعمل المصدر عمل الفعل لان المصدر اصل الفعل من حيث انه
فى الحروف الدالة عليه موجودة فى المصدر وفى ان الفعل مشتق من المصدر وفى ان فى المصدر معنى الحدوث كما فى الفعل الا ان
المصدر يدل على حروف فعل فى زمان مجهول يدل على حروف فعل فى زمان معين والمصدر على حدث فرع الفعل
والعامل ان المصدر اسم لا اسماء لا تعمل الا بالفرعية قوله من ضرب يعنى بتنوين الباء ورفع زيد ونصب عمرو ومن ضرب عمرو زيد

والفعل فرعه

سوى الله ... اضافة وعمرا مفعول مقدم وزيد فاعل مؤخر قوله وضرب اللص الامير يعني باضافة المصدر الى المفعول ورفع
الامير على انه فاعل ويجوز ذكر الفاعل والمفعول في الافراد والاضافة كقولك عجبت من ضرب زيد او اطعام في
يوم ذي مسغبة يعني يجوز ان يترك المصدر ويذكر الفاعل بعد من غير مفعول ويحذف المفعول نحو عجبت من ضرب اللص
زيد الى نحو وحذفت المفعول وهو عمرو ويجوز ان ينون المصدر ويذكر المفعول منصوبا ويحذف الفاعل نحو عجبت
من ضرب عمرا وحذفت الفاعل وفي الاية يتيما منصوب المصدر المنون وهو اطعام والفاعل محذوف والتقدير او اطعامه
يتيما ... النحو يجوز ان الفاعل اذا ذكر بعد المصدر هل يلزم تقديم ... في المصدر كما في الفعل او لا يلزم بل
يجعل بينهما منصوبا ... المفعول المنصوب على هذا القول كالمصدر ... عشر رجلا فان رجلا منصوب ... من
من غير ... فاعل ... ومن ضرب زيد عمرو يعني نحو من ضرب ورفع عمرو على انه فاعل والمفعول محذوف ومن ضرب زيد اي
من ان ضرب زيد او ضرب هذا مثال الاضافة فزيد مضاف اليه يجوز ان يكون فاعلا والتقدير من ان ضرب
زيد والمفعول محذوف ويجوز ان يكون مفعولا والتقدير من ان ضرب زيد على بناء الفعل للمفعول فزيد
مفعول اقيم مقام الفاعل ونحو قوله تعالى وهم من بعد غلبهم سيغلبون غلبهم مصدر مضاف الى المفعول هذا هو
المشهور والمعنى من بعد ان غلبوا يعني اهل الروم بعد ان غلبهم جيش كسرى سيغلبون على جيش كسرى و
يجوز ان يضاف المصدر الى الفاعل وهو على قراءة من قرأ غلبت الروم بفتح الغين واللام سيغلبون بضم الياء و
فتح اللام وهي شاذ يعني غلبت الروم اهل جيش كسرى وبعد ان غلبوا على جيش كسرى سيغلبون بضم الياء
عليهم ومعرفا باللام كقوله ضعيف النكاية اعداءه يخال الفرار يراخي الاجل ومعرفا عطف على قوله منونا في اول هذا
الفصل يعني يعمل المصدر عمل الفعل معرفا يعني يعمل المصدر عمل الفعل منونا اذا كان او منونا نكرة او معرفة وعمل اذا كان
معرفة باللام وذلك ضعيف قليل لان المصدر العامل بمعنى الفعل لان ضرب زيد بمعنى ان ضرب زيد ... او
اللام لا تدخل الفعل النكاية ايصال ... والجرح الى العدو يراخي الاجل ... يطول العمر ... د
... الاستشهاد نصب اعداءه بالنكاية مع انها معرفة باللام وبعض البصريين منع اعمال المصدر المعرف
باللام ... الاعداء ... منصوب بمصدر معرف باللام ... مقدم عامل في
ذلك المنصوب فمعول هذا المعرف ضعيف النكاية نكاية اعداءه وقوله لحقت فلم انكل عن الضرب مسمعا
اوله لقد علمت اولى المغيرة انني كررت فلم انكل عن الضرب مسمعا ... الشعر ...
رغبه الباهلي يعني لقد علمت اول الجيش المغيرة اني ضربت مسمعا ولم انكل ... ولم اجبن عنه المغيرة اسم
... المتقدمة على غيرهم من الجيش والمراد بالاستشهاد انه نصب مسمعا وهو اسم رجل
بالضرب مع انه معرف باللام وعدت العقاب مثل كتمت حيث بها حنا بالحنا فترا اخلاف الليانا اعما نصب
المعطوف على محل المعطوف عليه لانه مفعول ... اي عطفت بها ... اسم رجل اللياف
المطل يعني انهما ... عبر ... اخلاف ... وحسان ... فعطف
... والمراد الاستشهاد انه نصب المعطوف وهو الليان ... على محل الاخلاف لانه مفعول ...
مصدر مضاف الى المفعول ... منصوب بانها مفعول له ولا جر لتبع الصفة على محل الموصوف فقوله
طلب المعقب حقه المظلوم اذا كما يطلب المعقب المظلوم صفته المعقب الذي يتبع خلفه من اجل حقه
وقد يطلبه مفعول لبيد يرود ... خلف حمار اطلبه طلبا مثل طلب المعقب حقه والمراد بالاستشهاد انه رفع

المظلوم وهو صفة المعقب على محل المعقب لانه فاعل اضيف المصدر فصل ويعمل ماضيا كان او مستقبلا
نحو اعجبني ضرب زيد امس واريد اكرام عمرو اخاه غدا واما بعمل المصدر سواء كان معناه الماضي او
المستقبل لان المصدر يقدر بان مع الفعل الواقع بعدها وكان الفعل الواقع بعد ان يجيء ماضيا كان او مستقبلا
فكذلك المصدر الا ترى ان قولك عجبت من ضرب زيد عمرا امس معناه عجبت من ان ضرب زيد عمرا امس واذا
قلت ان يضرب زيد عمرا غدا معناه اريد ان يضرب زيد عمرا غدا فصل ولا يتقدم عليه معموله فلا يقال زيدا ضرب
حسبه كما لا يقال ... يعني لا يجوز تقديم معمول المصدر عليه لان المصدر على تقدير ان مع الفعل الواقع
بعدها ولا يجوز تقديم معمول الفعل الواقع بعد ان على ان لان ان موصولة وما بعدها صلتها ولا يجوز تقديم معمول الصلة
على الموصول فلا تقول زيدا ضربك حسن ... بكر زيدا حسبه اسم الفاعل هو ما جرى على الفعل كضارب ومكرم
ومنطلق ومستخرج ومدحرج ويعمل عمل الفعل في التقديم والتأخير والاظهار والاضمار مقصوده هذا الكلام ان اسم الفاعل
الذي يعمل عمل الفعل هو ما يكون على وزن الفعل المضارع في الحركات والسكنات فضارب على وزن يضرب لانهما
اربعة احرف ثانيهما ساكن وضارب كذلك ... على وزن ينطلق فانه ... اليم مضمومة والثاني ... مفتوحة
... في الحركات ... الفاعل ... مضمومة وفي المضارع ... مفتوحا والكسر
... يعني اسم الفاعل ... الفعل المضارع اذا كانا متفقين في الاشتقاق ...
وان كانا متفقين في الوزن ويستوي في هذا اسم الفاعل الثلاثي والرباعي ... علم اسم الفاعل ...
على الثلاثي ... من كل باب على وزن مضارع مجهول ذلك الباب الا انك تبدل حرف المضارع ميما وتكسر ما قبل
الحرف الاخير ... مدحرج ... مستخرج بكسر الراء وكذلك جميع امثلته ...
يعمل عمل الفعل في التقديم والتأخير والاضمار والاظهار يعني اسم الفاعل شابه الفعل المضارع في الحركات والسكنات
وفي التثنية والجمع ... ضاربان ... يضربان وضاربون ... المشابهة بين اسم الفاعل مظهرا كان
فاعله او مضمرا ... معموله ... امثلته كقولك زيد ضارب غلامه عمرا فزيد مبتدأ وضارب
مرفوع ... فاعله وعمرا مفعوله ... الفاعل ... وكون المفعول ... وزيد عمرا ...
... فالضمير ... الفاعل وعمرا مفعوله ...
والجملة خبر زيد ... الفاعل مضمرا وكون المفعول متقدما ونحو ضارب زيد عمرا اي ضارب زيد عمرا فالضمير ...
غير زيد ... التقدير خالد ضارب زيدا ... ضارب ... مفعوله ... ضارب
وعمرا منصوب ... وهو ضارب ... بالعطف على محل زيد ... لكان العامل
فيهما ... الى زيد ... واسم الفاعل
من حيث انه ... ولا يلزم كونه منونا
وغير منون معا وهذا لا يجوز ... هذه المسئلة ... وضارب عمرو ... منصوب
منون ... ضارب الظاهر كما ذكرنا ... اسم الفاعل اذا اراد ... بالمبالغة ... اذا كان على
بناء فاعل نحو شراب وضروب ومنحار ... المبالغة ... اسم الفاعل اذا كان معناه مبالغة الفاعل ... اذا كان
على بناء فاعل ... مبالغة الفاعل ... على وزن فاعل ... في الاعمال ... معناهما

في اسم الفاعل من فعّال بتشديد العين و فعول بفتح الفاء و مفعال بكسر الميم المعطار كثير العطر وهو الطيب ويجوز ان
يكون منحار بالجيم وهو كثير النحر وهو قضاء الحاجة **واشتد القلاخ أخا الحرب لباسا اليها جلالها وليس بولاج**
الخوالف أعقلا فاعل انشد سيبويه القلاخ بضم القاف و الخاء المعجمة اسم شاعر يمدح رجلا واخاه منصوب ونصبه
حال السنة المعلم من التعسيدة و مولية اليها اي الى الحرب جلالها اي لباسها للحرب وهو الدروع وسائر السلاح
الخوالف جمع خالفة وهي عماد من البيت والمراد ههنا البيت لا اعقل لا اعرج من الخيل يعني اذا ظهرت حرب
حمل السلاح و ذهب الى الحرب وليس بمحل البيت مثل لا يعقل يعني لا يفر من الحرب ويجلس في البيت كالاعرج والمراد
بالاستشهاد انه نصب جلالها بلباس **وابو طالب ضروب بنصل السيف سوق سمانها**
انشد سيبويه لابي طالب عم النبي صلى الله عليه وسلم هذا البيت يرثي ابو طالب ابا امية يعني المغيرة ويقول فيه
ضروب بنصل السيف سوق سمانها اذا عدموا زادا فانك عاقر يعني كان يضرب بنصل السيف سوق سمانها للاضياف
هذا هو المراد ... والمراد بالاستشهاد نصب سوق سمانها بضروب **وحكى بعض العرب انه**
لمنحار بوائكها يعني حكى سيبويه انه سمع ان قال احد انه منحار بوائكها منحار اي كثير نحر بوائك الابل البوائك جمع
بائكة وهي السمينة من باك البعير اذا سمن والمراد من هذا ان قوله منحار نصب بوائكها **واما العسل فانا شراب**
يعني حكى سيبويه عن بعض العرب انه قال واما العسل فانا شراب نصب شراب العسل فالمفعول ههنا
متقدم على العامل **وانشد الكميت أخا اللأواء يحمد يوم كريه ضروب برؤوس الدارعين ضروب** يعني حكى على هذا
الرجل الشجاع الذي يحمد يومه اي يجد يومه محمودا بالشجاعة والمراد باخي اللأواء انه شجاع يتحمل المشقة ...
لا ... وقوله كريم اي هو كريم ضروب برؤوس الدارعين اي كثير ضرب اصحاب الدروع نصب رؤوس الدارعين
بضروب والمعمول مقدم **ويجوز هذا ضروب رؤوس الرجال وسوق الابل** هذا مبتدأ و ضروب خبره وهو
مضاف الى المفعول وهو رؤوس الرجال وسوق الابل منصوب بفعل اي ضروب سوق الابل وليس معطوفا
على محل رؤوس الرجال لما ذكرنا قبل هذا في قوله وهو ضارب زيد وعمرو **فصل وما سوى ذلك من المثنى والمجموع**
على عمل المفرد كقوله مما حان ابن بها وهم ضاربون زيدا وهم قطان مكة ومن حابح حبك النطاق
حبك النطاق يعني اسم الفاعل يعمل عمل الفعل مفردا كان او مثنى او جمع سالم او مكسر ان جميعها مشترك في افادة اسم
الفاعل وقطان جمع قاطن وهو المقيم العواقد جمع عاقدة والحبك جمع حبيكة وهي الطريق والنطاق شبه ازار يشد به
والمراد يعقدن حبك النطاق انهن يعقدن عقد الازار وهو كناية عن العفة **وقال العجاج اوالفا مكة من ورق**
الحمى اوالف جمع آلفة والمراد منها الحمامات التي سكنت مكة والورق جمع ورقاء وهي ما في لونه سواد وبياض والحمى
الحمي اصله الحمام فحذفت منه للشعر **وقال طرفة ثم زادوا انهم في قومهم غفر ذنبهم غير فخر** وقال هذا اسد غابات
اذا ما فزعوا بعادية الكاس طلوح ... ثم ... الى آخره لاسد جمع اسد والغابات جمع غابة وهي ماوى الاسد اذا ما
فزعوا اي اذا ما حاربوا الكاس جمع كاس ... وهو الذي ... العوج جمع اعوج يريد العوج ... الاثر
هو الذي الف بكسا به ونام من الكسل يعني ... بنجاحه ... انهم يعرفون ذنوب المذنب
ولا يفتخرون ولا يتكبرون على قومهم والمراد بالاستشهاد انه نصب الذنب بغفر وهو جمع غفور كفخر جمع فخور
وقال الكميت ثم مهادين بادان الجزور مخاميص العشيات لا خور ولا قزم وقيل هذا البيت ... ما ... لا يطمع ظالم
فيه ولا ظلم من الخالية

لو كان ... اي من يقصدهم لحاجة يقصد مجلسهم الذي اهله كرام اقوياء وقوله ولا مطمع ظالم اي لا يتوقعون
ظالما في الطمع في قصدهم ولا يظلمهم لان الظالم يعرف انه لا يقدر على مقاومتهم والظلم بضم الظاء واللام جمع ظلوم اي
لبسوا بالظالمين ... جمع اشم وهو من تنحى انفه وهو مدح في العرب مهاوين جمع مهوان وهو كثير الاهانة يعني
يهينون الابل بكثرة نحرها للاضياف وقوله مخاميص العشيات المخاميص جمع مخماص وهو كثير الجوع اي
هم يبيتون جائعين ويطعمون الطعام الاضياف وقوله خور جمع خوار وهو جمع نادر والخوار الضعيف القزم
ضم القاف والزاء المعجمة جمع قزم بفتح القاف وهو اللئيم والمراد بالاستشهاد نصب ابدان الجزور بمهاوين
ويشترط في اعمال اسم الفاعل ان يكون في معنى الحال او الاستقبال فلا يقال زيد ضارب عمرو امس وقد اجيز ذلك
في قوله ... واستشهد ... على اضافته الى ما اذا اريد حكاية الحال الماضية كقوله ... باسط ذراعيه بالوصيد
وانما يشترط ان يكون اسم الفاعل بمعنى الحال او الاستقبال ... الماضي لان اسم الفاعل اذا كان بمعنى الحال او الاستقبال
يكون المشابهة بينه وبين المضارع ... في اللفظ والمعنى وفي الوزن واما اذا كان بمعنى الماضي فلم يكن مشابها في الوزن للمضارع
ليس على وزنه ضارب ... وذلك على اضافته يعني اذا كان اسم الفاعل بمعنى الماضي لا ينصب ولا يرفع لانه
امتنع عمله لعدم المشابهة بينهما في الوزن بل يضاف اسم الفاعل الى ما بعده نحو زيد ضارب عمرو امس ... وزيد
خارج الكلام ... اذا اريد حكاية الحال الماضية ... الوقت لان ... وهذا ... و ...
نحو حكاية الحال ... في ... المتكلم ... وجميع ... الفضة والنية باسط ذراعيه ... من
ان معناه الماضي ... حكاية الحال الماضية و الوصيد فناء البيت **او دخلت عليه الالف واللام كقولك الضارب زيدا**
امس يعني اسم الفاعل اذا كان بمعنى الماضي لا يعمل الا اذا اريد به حكاية الحال الماضية او ادخل عليه الالف واللام فانه
يجوز حينئذ اعماله لانه اذا دخل عليه الالف واللام يكون بتقدير الفعل لان الالف واللام بمعنى الذي واسم الفاعل بمعنى
الفعل فقولك الضارب زيدا امس بمعنى الذي ضرب زيدا امس ومذهب الكسائي جواز اعمال اسم الفاعل بمعنى الماضي
وجميع الصور **فصل ويشترط اعتماده على مبتدأ او موصوف او ذي حال او حرف استفهام او حرف نفي كقولك زيد**
منطلق غلامه قال عبد القاهر اسم الفاعل فرع على الفعل في الاعمال والفرع ضعيف بالنسبة الى الاصل فيحتاج الى ... اعماله
واعتماده مبني ... و ... اذا اعتمد ... اسم الفاعل ... كما ذكر فقولك زيد منطلق غلامه فزيد
مبتدأ ومنطلق ... خبر المبتدأ وغلامه فاعل منطلق لانه بتقدير ينطلق **وهذا رجل بارع ادبه** فبارع ادبه بتقدير
يبرع ادبه وهو صفة رجل **وجاءني زيد راكبا حمارا** اي يركب حمارا وهو حال من زيد **ومقام الحال** ... الاستفهام وعدمه
فان قلت بارع ادبه من غير ان يعتمد على شيء من هذه الاشياء ... **وما ذاهب غلاماك** ... ابقيتم اخوالك
... يعني اخوالك ... استدل به على ان اسم الفاعل يعمل اذا لم يكن معتمدا ... **انتهى ... قائم اخوالك**
بارع ادبه زيد على ... ان ادبه ... مرفوع ... بارع ... الكذب لانه لو جاز هذا لجاز قائم اخوالك على ان ... هنا ... الوجه
بل ... قائمان ... على التثنية ... مبتدأ ... قائمان خبره فان قلت اقائم اخوالك ... قائم على حرف الاستفهام
كاسم ... فاذا لم يجز قائم اخوالك لم يجز بارع ادبه زيد على الحال بارع فان قلت ادبه زيد مبتدأ و بارع خبره مقدم عليه جاز
وكذلك ... وجميع اسماء الفاعلين ... الاخفش يجيز اعمال اسماء الفاعلين من غير ان يكون معتمدا ... وكذلك عند
الكوفيين **اسم المفعول هو الجاري على يفعل من فعله نحو مضروب لان اصله مفعل ومكرم ومنطلق به ومستخرج ومدحرج**
ويعمل عمل الفعل نحو زيد مضروب غلامه ومكرم جاره ومستخرج متاعه ومدحرج بيده الحجر والعث في اسم المفعول كالبحث في اسم الفاعل

المفعول به

اما ان اسم الفاعل يجرى على يفعل نحو يضرب على بناء المجهول يعني فعله اي يلزم تساوي اسم المفعول وفعله في اشتقاق كما ذكر في اسم الفاعل وهو بحرف مضروب فان اصله مفعل هذا جواب سؤال مقدر كانه قال لا يقال مضروب ليس على وزن يضرب فكيف جرى عليه فقال في جوابه ان مفعولا كان في الاصل مفعل بضم الميم وفتح العين الا انه غير الى مفعول ليعرف الفرق بين مفعول مفعل وبين مفعول افعل فاذا كان اصل مضروب مضرب فقد صح انه على وزن يضرب فيعمل عمل فعله وحكم هذا المثال ما زاد على الثلاثي مفعول من كل باب يجري على مضارعه بضم الميم وفتح ما قبل الآخر فيستوي فيه جميع الابواب قوله زيد مضروب غلامه يعني يضرب غلامه كما في الامثلة واسمه على ما ذكر في اسم الفاعل في العمل مثاله ومجموع شرائط الزمانين والاعتماد يعني اسم المفعول كاسم الفاعل في جواز العمل في التثنية والجمع وفي اشتراط ان يكون بمعنى الحال او الاستقبال وفي اشتراط الاعتماد على احد الستة المذكورة في اسم الفاعل تقول في التثنية الزيدان مضروبان غلاماهما فعلا باسمهما فاعل مضروبان والجملة خبر الزيدان والعمران مضروب غلاماهما فان فعل هنا الفاعل مظهر فلم يثن مضروبا لانا قلنا تثنية اسم الفاعل واسم المفعول والصفة المشبهة وجمعها جائز مع اظهار الفاعل ولكن غير مستحسنة بل الحسن ترك تثنيتها وجمعها مع اظهار الفاعل حالها كان تثنية الصفة وجمعها في الفعل مع اظهار الفاعل قبيحا وفي هذه الاشياء غير قبيح لان الضمير في الفعل هو محض الفاعل فذكر الفاعل وذكر ضميره معا تكرار وفي هذه الاشياء ليس الف التثنية وواو الجمع محض ضمير الفاعل بل يشبه هذا الضمير الذي في الزيدان والزيدون فكان الضاربين والضاربون علامات التثنية والجمع وكان ضمير وليس تكرار الضمير علاماتهما وفي الجمع الزيدون مضروبون غلمانهم وفي زمان الحال زيد مضروب غلامه الآن وفي الاستقبال زيد مضروب غلامه غدا والعمرو كذا زيد مضروب غلامه امس الا اذا اريد به حكاية الحال الماضية ولام دخل عليه الالف واللام معمول زيد المضروب غلامه فهذا خبر المبتدأ ولا يجوز ابتداء مضروب غلامهم زيد ان مضروبا ليس معتمدا بشيء وتقول جاءني رجل مضروب غلامه فهذا صفة مثال الصفة وتقول في الحال جاءني زيد مضروقا نوبه وفي الاستفهام امضروب غلامك وفي النفي ما مضروب غلامك الصفة المشبهة هي التي لم تشتق من الصفات الجارية والتي شبهت بها في انها تذكر وتؤنث وتثنى وتجمع نحو كريم وحسن وصعب وهي لا تعمل عمل فعلها مثاله كريم حسن وجهه وصعب جانبه يعني الصفة المشبهة مما لا يكون على وزن المضارع المشتق من مصدرها نحو حسن فانه ليس على وزن يحسن وكريم على وزن يكرم فقد ثبت ان هذه الصفات ليست مشابهة للفعل وانما كانت مشابهة لاسم الفاعل في التثنية والجمع والتذكير والتأنيث فانك تقول كريم كريمان كريمون كريمة كريمتان كريمات كما تقول ضارب ضاربان ضاربون ضاربة ضاربتان ضاربات فاذا حصلت المشابهة بين هذه الصفات وبين اسم الفاعل فيعمل هذه الصفات عمل الفعل كما يعمل اسم الفاعل قوله وهي تعمل عمل فعلها يعني كل صفة تعمل عمل فعلها نحو حسن يعمل عمل يحسن تقول جاءني رجل حسن وجهه وجهه مرفوع بانه فاعل حسن وكذلك جميع الامثلة وصيغة اسم الفاعل لما كان لحدوث فيما هو حاصل الآن او غدا ونحو كارم وطايل يعني اذا قلت زيد حسن معناه اثبات الحسن له من غير ان تخص الحسن لزمان بل معناه اثبات الحسن له مطلقا اما لو اردت ان تقول حصل الحسن له في هذه الساعة او سيحصل بعد هذا فلا بد ان تنقل كل لفظ من الفاظ الصفات المشبهة الى وزن فاعل فتقول زيد حاسن الآن او حاسن غدا وكذلك جميع الامثلة ومنه قوله تعالى وضائق به صدرك يعني هذا ان صدرك حرف

صفحه

ضيق عندما قالوا لولا انزل عليه كنز فاذا كان ضيق صفة عليه السلام لم يكن عند قولهم لولا انزل عليه كنز جاء بلفظ ضائق دون ضيق لان ضيقا يدل على ثبوته في الزمان الماضي والحال فان قيل اسم الفاعل اذا كان بمعنى الماضي لا يعمل والصفة المشبهة مع انها فرع اسم الفاعل يعمل بمعنى الماضي فكيف يكون الفرع اقوى من الاصل قلنا لا نقول ان الصفة المشبهة بمعنى الماضي اذا كانت تلك الصفة ثابتة في موضعها مستمرة في زمان الماضي الى الحال فاذا كانت ثابتة في زمان الحال فعملها لاجل ثبوتها في زمان الحال لا لاجل ثبوتها في زمان الماضي فقطعوا انما المانع من العمل هو كونه واقعا في زمان الماضي فقطعوا انه لم يكن الى زمان الحال وهي تضاف الى فاعلها كقولك كريم الحسب وحسن الوجه لما كانت هذه الصفات شبيهة باسم الفاعل واسم الفاعل يضاف الى مفعوله فكذلك هذه الصفات يضاف الى معمولها الا ان معمول هذه الصفات فاعل ومعمول اسم الفاعل مفعول تقول زيد حسن الوجه فالوجه مجرور بالاضافة فحسن المبتدأ والوجه فاعل معنى الحسن وتقول في اسم الفاعل زيد ضارب عمرو بالاضافة ضارب الى عمرو فعمرو مفعول الضارب واسما الفاعل والمفعول يجريان مجراها في ذلك فتقول ضامر البطن وجائلة الوشاح ومعمور الدار ومؤدب الخدام قوله واسما الفاعل اسمان تثنية الاسم بحذف النون للاضافة يجريان مجرى الصفة المشبهة في ذلك اي في اضافته الى الفاعل يعني كما ان الصفة المشبهة يضاف الى فاعلها فكذلك اسم المفعول واسم الفاعل يضاف الى فاعلهما وانما يضاف اسم الفاعل الى فاعله اذا كان اسم الفاعل من فعل غير متعد فان الفعل غير المتعدي ليس له مفعول فاذا لم يكن له مفعول يضاف الى الفاعل وقد ذكر بحث هذه الامثلة في فصل الاول من قسم المجرورات فصل وفي مسئلة حسن الوجه وجه ستة اوجه حسن وجهه يعني احد الوجوه السبعة حسن وجهه بنوين حسن ورفع وجهه وهذا الوجه اصل من هذه السبعة لحسن عمل ورفع وجهه على الفاعلية فيا بعدها الضمير وجهه محذوف والعبرة زيد حسن وجهه فزيد مبتدأ وما بعده خبره وحسن الوجه يعني الوجه الثاني حسن الوجه باضافة الحسن الى الوجه واعلم انه اذا رفعت ما بعد حسن فهو فاعل حسن ولكن الحسن للوجه خاصة والعبرة اخر من اعضائه الى تقول لك جاء رجل حسن وجهه فالحسن للوجه بجميع الاعضاء الرجل حسنة فضمير في حسن انه فاعله مظهر وهو الوجه فاذا لم يكن فيه ضمير لا يثنى ولا يجمع بالف التثنية وواو الجمع بل يقول جاء رجلان حسن وجههما ورجال حسن وجوههم ورجال حسنة وجوههم لا يثنى ولا يجمع بل لفظ حسن كما يجمع لفظ الفعل في تثنية الفاعل وجمعه كلفظ واحد اذا كان الفاعل مظهرا نحو ضرب زيد وضرب الزيدان وضرب الزيدون ولو قلت جاءني رجال حسان وجوههم جاز مع ان حسانا جمع حسن لان حسانا جمع تكسير وجمع التكسير يقوم مقام الفعل الدال على الماضي وغيرهم ورجال حسنة وجوههم بانا المانع ان تأتي بالف التثنية وحسان والواو في حسنون او الياء في حسنين اذا ذكرت بعده فاعله لان الالف والواو والياء يشبه الالف في ضربا والواو في ضربوا فلما كانت الالف في ضربا والواو في ضربوا لا يذكران اذا كان الفاعل مظهرا فكذلك ههنا وقد ذكر جوازه في اسم المفعول في مضروبان غلاماهما فان كان منصوبا او مجرورا في حسن مضروب بحسن الموصوف فحينئذ ذكر الاسم للتمييزات الوجه اذا لم يكن ضمير فاعل لم يكن فاعل حسن لكون الفاعل مضمرا في حسن فيجوز ان يكون الحسن لجميع الاعضاء فيحتاج الى ان يبين ان الحسن للوجه لا للعضو الآخر تقول جاء رجل حسن الوجه ورجلان حسنا الوجه ورجال حسنوا الوجه ومررت برجل حسن الوجه وبرجلين حسني الوجه وبرجال حسني الوجه وكذلك اذا كان الوجه منصوبا انما اثبت نون التثنية والجمع في حسنان وحسنين وحسنون وحسنين واعلم ان حسنا ههنا غير معرفة باضافته الى ما فيه الالف واللام لان اضافته لفظية واعلم انه لا تدخل تاء التأنيث على حسن اذا قلت جاءتني امرأة حسن وجهها لان فاعل حسن هو الوجه والوجه مذكر وحسن وجها يعني الوجه الثالث حسن وجها بالتنوين ونصب وجها على التمييز وهو

بالتمييز ومشابهته المفعول يعني حسن وجها شابه ضارب عمروا ووجه مشابهتهما انهما يضافان الى معمولهما
فاذا شابه كل واحد منهما الآخر في اضافته الى معموله فيجوز ان يشبه حسن بضارب في نصب معموله **هيفا مقبلة**
عجزا مدبرة محطوطة جدلت شنبا انيابها مقبلة منصوبة على الحال وعاملها هيفا اي هي هيفا اذا كانت مقبلة وكانت
ثامنة هنا كما ذكرنا وخبر المبتدا او صرف ربنا فيها عجزا مدبرة اي هي عجزاء اذا كانت مدبرة يعني اذا انها صب
قبلها كانت هيفاء ولذا انها من خلفها كانت عجزا اي كبيرة الكفل محطوطة اي ممدودة الظهر مستويه جدلت المحكمة
الخلق شنبا اي هي جديد طيبه لطيفة اسنانها والمراد بالاستشهاد انه نصب انيابها بالاشتباه تشبيها بضارب عمروا
وحسن الوجه يعني الرابع حسن الوجه بالنصب وهو مشبه بضارب عمرا كما تقدم **وقال النابغة الذبياني**
ونأخذ بعده بذناب عيش اجب الظهر ليس له سنام والبيت الذي قبله فان يهلك ابو قابوس يهلك ربيع الناس و
الشهر الحرام ابو قابوس كنية النعمان بن المنذر يعني ان هلك النعمان يفت على الناس طيب عيشهم وعصمة دماءهم
لان بطيب عيشهم وعصمة دماءهم واموالهم من اعدائه واراد بالربيع طيب العيش وبالشهر الحرام الامن من القتل يعني امن
الناس بعدله من الظلم كما امنوا في الشهر الحرام من الحرب قوله ونأخذ بعده بذناب عيش الذناب الذنب والمراد
بالذناب ههنا آخر يعني يبقى بعد موته في عيش منقص كالجمل المقطوع السنام والمراد بالاستشهاد نصب الظهر بالاجب
تشبيها بضارب عمروا **وحسن وجه** يعني الخامس حسن وجه بتنكيرهما واضافة حسن اليه **وقال حميد الارقط يصف حمارا**
[illegible] القرب ضخم الكلاف الظهر يعني لصق بطنه بظهره من غاية دقة الوسط يصف حمارا وحشيا والمراد بالاستشهاد تنكير
بطن باضافة احق اليه **وحسن وجهه** يعني السادس حسن الوجه باضافة الوجه الى الهاء **قال الشماخ اقامت على ربعيهما**
جارتا صفا كميتا الاعالي جونتا مصطلاهما والبيت الذي قبله امن دمنتين عرج الركب فيهما بحقل الرخامى قد عفا طللاهما
اقامت الجزء الدمنية الموضع الذي يلبد فيه القوم عرج اي اقام بحقل الرخامى اي بالموضع الذي ينبت فيه الرخامى وهو شجر
المثنى من طللاهما وربعيهما يعني الى الدمنتين قوله جارتا صفا جارتا اسم لحجر يوضع تحت القدر وجارتان تثنيتها حذف
النون لاضافتها الى صفا وهو الجبل يعني الجبلان اللذان وضعا تحت القدر قريبا من الجبل يعني الاثافي من جانب الى الجبل ومن
جانبين الى جارتين كميتا الاعالي اي محمرة اعالي الحارتين من اثر النار جونتا مصطلاهما الجون الاسود اي اسود اسفل الحارتين
يعني اسفلهما اسود من اثر الحريق والمراد بالاستشهاد انه اضاف جونتا الى المصطلى والمصطلى الى الضمير
الذي يعود الى الجارتين **وحسن وجه** يعني السابع حسن وجهه بالنصب وهو مشبه بضارب عمرا كما تقدم **قال**
كوم الذرى وادقة سراتها الكوم جمع كوماء وهي الناقة العظيمة السنام الذرى بضم الذال جمع ذروة سنامها وكرها جار على
السنام وادقة سراتها اي حسن اوسطها وصارت معن الوادقة الدنو والخروج الى سراتها يعني من كثرة الشحم والمراد
بالاستشهاد انه نون وادقة ونصب سراتها مع اضافتها الى الضمير المؤنث هذا ما ذكره المصنف ولا في الاستعمال لكن
وهذه المسألة تسعة وعشرون وجها وذلك لان معمول حسن واشباهه اما ان يكون معرفا باللام او مضافا الى
مضمر ولم يكن مضافا ولا معرفا باللام وكل واحد من هذه الثلثة قد يكون مرفوعا ومنصوبا ومجرورا فهذه تسعة
والعامل يعني حسنا قد يكون معرفا باللام وقد يكون مضافا وقد يكون غير معرف باللام وغير مضاف وكل واحد من هذه الثلثة
معرف ومعمول على ثلثة اوجه لان العامل اذا كان مضافا فقد يكون معموله مضافا فاما مرفوعا او منصوبا او مجرورا وقد يكون
معرفا مرفوعا او منصوبا او مجرورا وقد يكون المعمول نكرة مرفوعا ومنصوبا ومجرورا فهذه تسعة وعشرون وجها
منها ثمانية اوجه ممتنعة وهي ان يكون العامل مضافا والمعمول معرفا مرفوعا او منصوبا او مضافا فامرفوعا او منصوبا

اونكره مرفوعه او منصوبه فهذه السته لا تمتنع لان العامل اذا كان مضافا لا يكون معموله المجرور والسابع الحسن وجهه
لاضافة الحسن الى وجهه ووجه امتناعه ان الاضافة لم تفد تخفيفا لان التخفيف اما بحذف التنوين
او بحذف الضمير الذي اضيف اليه الوجه وهنا لم يكن تنوينا للالف واللام ولم يحذف ما اضيف الوجه
اليه الثامن الحسن وجه ووجه امتناعه اضافة المعرفة الى النكرة وهو خلاف الاصل ومن هذه الوجوه وجه
اختلف فيه وهو حسن وجهه كما ذكر وجوزه مطلقا مما يجوز سيبويه ومنعه الكوفيون قال ابن الحاجب
من منعه علله بان الحسن هو الوجه فاذا اضيف الحسن الى الوجه واضيف الوجه الى الضمير فكانما اضيف الوجه الى
نفسه قال وهذا التعليل ليس بصحيح لانه انما يلزم اضافة الشيء الى نفسه ان لو كان مدلولهما واحدا كالليث
والمنع واما اذا كانا متغايرين لفظا ومعنا فلا والحسن ههنا ليس هو الوجه وانما هو معنى قائم بالوجه فلا يلزم
ما ذكره **فصل افعل التفضيل قياسه ان يصاغ من ثلاثي غير مزيد فيه مما ليس بلون ولا عيب لا يقال في اجاب و**
انطلق ولا في سمر وعور هو اجوب منه ولا اطلق ولا اسمر منه ولا اعور ولكن يتوصل الى التفضيل في نحو هذه الافعال
بان يصاغ افعل مما يصاغ منه ثم يميز بمصادرها كقولك هو اجود منه جوابا واسرع انطلاقا واشد سمرة واقبح
عورا ولا يوضع ولا يبنى افعل التفضيل مما زاد على الثلاثي بحسب ان يكون ثلثة احرف ويزاد في اولها همزة فهي
وزنها افعل فان كانت الكلمة اربعة احرف او اكثر فاذا زيد في اولها همزة خرج وزنها عن وزن افعل فعلم
انه لا يمكن بناء افعل التفضيل من الثلاثي وشرط الثلاثي الذي يبنى منه افعل التفضيل ان لا يكون لونا ولا عيبا نحو
سمر وعور فانه لا يجوز بناء افعل التفضيل من العيوب ولا الالوان لان ما كان عيبا او لونا من الثلاثي فهو
في معنى الخماسي والسداسي لان اصل بناء العيوب ولا الالوان افعل وافعال كلاهما بتشديد اللام نحو اسود واسواد
فاذا رأيت ثلاثيا من العيوب ولا الالوان فهو في المعنى على وزن افعل وافعال والدليل على ان الثلاثي من
العيوب ولا الالوان فهو في التقدير كذلك عور بتصحيح الواو وانما صححت الواو لان تقديره اعورّ واعوارّ
وكما ان الواو صحت في اعورّ واعوارّ لسكون ما قبلها فكذلك صحت في عور ولولا هذا التقدير لاعلت الواو
الفاء عور لتحركها وانفتاح ما قبلها فوجب ان يصاغ افعل مما يصاغ منه يعني اذا اردت ان تتكلم بافعل التفضيل
مما زاد على الثلاثي كقولك احود منه جوابا لا يمكنك ان تبني افعل التفضيل من اجاب لانه اذا زدت همزة التفضيل
على اجاب يخرج الوزن على وزن افعل فالطريق ان تبني افعل من جاد فيصير احود ثم تنصب مصدره او اسمه على
التمييز فتقول احود منه اجابة وجب الحذف لكن جميع امثلته **فصل وقد شذ نحو هو اعطاهم للدينار والدرهم**
يعني قد جاءت الفاظ للتفضيل من الزائد على الثلاثي والاصل انه لا يجوز كما تقدم منها قولهم هو اعطاهم الدينار والدرهم
اصل هذا اعطى فزيد عليه همزة التفضيل فاجتمع همزتان فحذفت احديهما وهذا الحمل على خلاف القياس ولكنه جائز
عند سيبويه في جميع افعال الذي اولها على وزن افعل لانه ليس فيه الا حذف احرف الهمزتين وهو كثير كما يقول
في مضارع فعل اكرم واصله اكرم فالهمزة لاحرف المتكلم والثانية همزة افعل فحذفت الثانية للتخفيف وقال ابن الحاجب
هذا سماعي لا يجوز الا فيما سمع من العرب **واولاهم للمعروف وانت اكرم لي من زيد اي اشد اكراما** هذان المثالان من زيد
اضيا على الثلاثي والبحث فيهما كالبحث في اعطى ومعنى اولى اعطى **وهذا المكان اقفر من غيره اي اشد اقفارا وهذا**
الكلام اخصر لا يقال اقفر المكان من الشجر والنبات اخصر اي اشد اختصارا او ايجازا وهذا ما شابهه مما كان شاذا
واكثر سماعي بالاتفاق لان حمله بالنقل من وزنه الى وزن افعل كثير واما الكثير خلاف الاصل **وفي امثالهم افلس من ابن المذلق**

املس اي اشد املاساً من الحذف بالذال المعجمة وتشديد اللام وقيل بالدال المهملة وهو اسم رجل [illegible] عمرو بن
ليلة ابوه واجداده [illegible] وَاَحمَقُ مِن هَبَنَّقَة اي اشد حماقة من هبنقة بالباء المنقوطة [illegible] وبالنون [illegible]
القاف كلها مفتوحة وهو اسم رجل احمق اسمه يزيد بن ثروان ومن حماقته انه علق بعنقه قلادة من خرزات
مختلفة الالوان وفيها خزف فقيل له لم علقت هذا بعنقك فقال لاعرف من بين الناس فسرقها منه اخوه ليلة وعلقها
بعنقه فلما اصبح ورأى اخاه قد علق تلك القلادة بعنقه فضحك وقال يا اخي انت انا فاين انا واحمق من
حمق وهو ثلاثي وانما كان احمق من فلان شاذاً لانه من العيوب حصل ورد كلا افعل منه ولا افعل له [illegible]
الثاني وتحلل العيوب احتمل الشارح ان [illegible] اكثرها الكلام [illegible] بهذا اللفظ بهذا المعنى الا ما حكى [illegible]
بمعنى كثير كلها في امثالهم احمق من حبنيق الحمام ابل افعل التفضيل وحبنيق الحمام على صيغة التصغير اسم رجل
حسن [illegible] من حبنيق الحمام واورد المصنف هذا اللفظ
في جملة ما جاء منه افعل التفضيل [illegible] ابل [illegible] علم [illegible] علي
ان [illegible] هذا افعل [illegible] اسم [illegible] من هذا اللفظ
كان [illegible] ان [illegible] افعل حقيقي [illegible] مجاز
فصل والقياس ان يفصل على الفاعل دون المفعول وقد يفصل على غيره ولم يستعمل من ذلك التعجب يعني افعل التفضيل اصله
التفضيل للفاعل على فاعل اخر لا التفضيل للمفعول على غيره لان التفضيل يكون لمن له تاثير في الفعل بالزيادة والنقصان على المرتب
في الفعل هو الفاعل لا المفعول اعني الفاعل هو الذي صدر منه الفعل لا المفعول فاذا لم يكن للمفعول تاثير في الفعل [illegible]
يوصف بالزيادة والنقصان فلا يقال زيد اضرب من عمرو [illegible] ان زيدا وقع عليه الضرب اكثر مما وقع على عمرو بل
معناه زيد صدر منه الضرب اكثر مما صدر من عمرو فان جاء تفضيل بمعنى المفعول فهو شاذ نحو اشغل من ذات النحيين
التي [illegible] وقصته ان هذه المرأة من تيم بن ثعلبة حضرت سوق عكاظ قريبا من مكة ومعها زقان
من سمن ارادت بيعهما فوجدها خوات بن جبير في موضع خال فقال لها ارني السمن لاذوقه [illegible] راس
احد الزقين فذاقه خوات سمنه ودفعه اليها وقال احفظيه [illegible] الزق [illegible]
مع [illegible] فامسكتها بيدها الاخرى [illegible] خوات ولم يقدر [illegible] الاشتغال [illegible] راس [illegible]
[illegible] خوات [illegible] وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم تبسم [illegible] ويقول له يا خوات كيف فعلت
ذات النحيين فقال خوات [illegible] فعله جعلها يا رسول الله والمراد بما [illegible] اشغل ههنا معنى المفعول [illegible]
كانت تلك المراة مشتغلة واعنى من ذي [illegible] فهو من هو على بناء المفعول [illegible]
[illegible] معناه [illegible] ومن [illegible] اشكال [illegible]
فاذهب افعل التفضيل من هذا اللفظ وهو من لفظ المفعول ولكن هو فاعل في الحقيقة لانه لم يقع عليه [illegible]
[illegible] ذكر وحق الابكر بالتكبير [illegible] يتقلد احسن [illegible] وتعجب [illegible] واعذر
اعذر منه اي فلان معذور وفلان اعذر منه والوم اي فلان ملوم وفلان الوم منه واشهر اي فلان مشهور وفلان
اشهر منه واعرف اي فلان معروف وفلان اعرف منه وانكر اي فلان منكور وفلان انكر منه وهو المنكور ضد المعروف
وارجى اي فلان مرجو وفلان ارجى منه واخوف اي فلان مخوف وفلان اخوف منه واهيب اي فلان مهيب
فلان اهيب منه والمهيب المعظم المخوف واحمد اي فلان محمود وفلان احمد منه وانا امر بهذا منك اي انت مسرور بهذا

وانا امرٌ منك

وانا امر منك بمعنى انا اسر منك بهذا [illegible] الفاعل وقال سيبويه [illegible] اغنى الصهيوني بانه يرجع الى الفاعل
[illegible] افعل التفضيل من قولهم [illegible] الامر على بناء المجهول [illegible] وعنا بن [illegible]
الناس [illegible] الفاعل [illegible] من بيان المفعول والمراد [illegible] فانه افعل التفضيل بمعنى المفعول حصل
[illegible] حالتان متضادتان لزم التنكير [illegible] التعريف [illegible] افعل
[illegible] مثل افضل [illegible] وتشبيهها [illegible] الافضل [illegible] الافضليات [illegible]
[illegible] اللام [illegible] الافضل والفضلى [illegible] وبعشرون
اي يستعمل على التعاقب [illegible] بحالتي افعل التفضيل حالتان او التعريف والتنكير متضادتان والمراد بالمضادة ههنا
المناقضة لا المضادة لان الضد [illegible] الاجتماع [illegible] الاجتماع في محل واحد ولكن [illegible]
[illegible] في المحل [illegible] السواد والبياض والتنقيض ما لا يجتمعان ولا يرتفعان [illegible]
ههنا [illegible] اما التعريف او التنكير فهما لا يجتمعان ولا يرتفعان فاذا عرفت هذا فاعلم ان افعل التفضيل [illegible] من
[illegible] اللام نحو زيد الافضل [illegible] الافضل [illegible] افضل من عمرو [illegible]
من [illegible] الثلاثة [illegible] زيد الافضل من عمرو [illegible] اذا كان [illegible] ولا يقال زيد افضل
[illegible] افضل [illegible] الالف واللام اذا لم يكن [illegible] الاخرة [illegible] ولا [illegible]
[illegible] فصل وما دام منكرا [illegible] يستوى فيه المذكر والمؤنث [illegible] والجمع [illegible] الاسم [illegible]
[illegible] في افعل [illegible] من عمرو
[illegible] ما دام يكون بعد افعل التفضيل [illegible] من الثنية والجمع والمؤنث [illegible] افضل من عمرو والزيدان افضل من عمرو
والزيدون افضل من عمرو [illegible] افضل [illegible] الافضل [illegible] معرفا باللام يعني
يجمع [illegible] ويؤنث [illegible] الافضلان والزيدون الافضلون [illegible] الفضلى والهندات
الفضليات [illegible] وان كان مضافا جاز ان يذكر ويؤنث ويثنى ويجمع وجاز ان يكون لفظه على صيغة واحدة
في الكل [illegible] كان لفظ افعل اذا كان [illegible] صيغة [illegible] لان افعل التفضيل وافعل التعجب متساويان في الوزن وفي ان
[illegible] افعل التعجب لا [illegible] افعل التفضيل [illegible] متساويين [illegible] الحكم [illegible] لفظ افعل
ولما كانت معرفا باللام [illegible] مشابهة افعل التعجب لان افعل التعجب [illegible] الالف واللام وافعل التفضيل دخل عليه
الالف واللام [illegible] افعل التعجب [illegible] الصفات فاذا صار [illegible] لزم ان يطابق [illegible]
في التانيث والتذكير والتثنية والجمع والافراد وان كان مضافا [illegible] الالف واللام [illegible] معرفة [illegible]
[illegible] الالف واللام [illegible] من [illegible] حكم [illegible] معا
كان في الوزن فانه تعالى [illegible] موضع [illegible] وقال [illegible] احرص الناس [illegible] احرص ولم اجد منهم
السالفة [illegible] العنق [illegible] جميع [illegible] والمراد [illegible]
ومنه احسن التقليد جيدا [illegible] حسنه قذالا
[illegible] افعل التفضيل [illegible] حسن وجها
[illegible] احق [illegible] بمعنى [illegible] افعل التفضيل [illegible]
[illegible] فانه [illegible] يعني [illegible] فانه تعالى اعلم [illegible] في دعائه
[illegible] والله اعلم [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم في دعائه

بعده من مقرره

ومالت اعلم بمعنى وقول الشاعر البيتها كانت اهلى بلادها وعرت في جدب عام اول او ان حبل العام ... [illegible]
العذر ... وحامل على انه افعل لانه لا يدل وما حذف عنه قولك الله اكبر الي ان قال الضمير في باليتها يعني البيت الى
التى تقدم ذكرها كانت اهلى اوجرت واهلكت في جدب السنة المتقدمة والمراد بالاستشهاد ان اول افعل التفضيل وحذف
منه لفظة من اى اولى من هذا العام وقوله اول من افعل الذى لا فعل له كما يعرف انما افعل التفضيل وليس له فعل وكذلك اول
وله وعامل على انه افعل يعنى الدليل على ان اول افعل التفضيل مجئ مونثه على وزن الفعلى اى وجمع مونثه على وزن فعل
بضم الفاء وفتح العين اليوم الاول والعلة الاولى والليالى الاول كما يقال الرجل الافضل والمراة الفضلى والنسوة الفضل ولو لم يكن
اول افعل التفضيل لم يجئ مونثه على هذه الصيغة وقوله وما حذف عنه قولك الله اكبر يعني من المواضع التى حذفت منها لفظة من
قولك الله اكبر اى اكبر من كل شيء **وقول الفرزدق ان الذى سمك السماء بنى لنا بيتا دعائمه اعز واطول** سمك اى رفع الدعايم
جمع دعامة وهى عماد البيت وقوله واعز واطول اى اعز من دعائم البيوت واطول ... من سائر الدعائم فحذف من ومابعدها
لدلالة الترتيب عليها **ومصر والخر شاب لميس لاخرانه وهو به النزوم ... من رجال السكيت ... رجل اخرى كرر ...**
به وآخر ولم يستوحه ما استوى في اخرانه حيث قال امرت ... باخر واخرى واخر واخر واخرات
الثانى لامر بمعنى لفظة اخر بفتح الخاء بخلاف افعل التفضيل في اشياء وان كان اخر افعل التفضيل احدها انه لا يضاف فعلا لفعل التفضيل
يستلحق بل اخر الناس ... الثاني انه يلزم ان يكون ... من جنس موصوفه فيقال جاءنى رجل وجاء رجل آخر ولا يجوز جاءنى
وجل اخر لان المراة ليست من جنس الرجال والثالث انه حذف لفظه من بعد اخر يقال جاءنى رجل آخر ولا تقال اخر من فلان والرابع ان لفظة
اخر يجمع ويونث في حال كونها بخلاف غيره من الفاظ افعل التفضيل فان غير لفظة اخر من الفاظ افعل التفضيل اذا كان نكرة لا يثنى
ولا يجمع ولا يونث والفرق بين لفظة اخر وبين غيره ان معنى التفضيل من هذا اللفظ ليس بظاهر بل معنى الوصفية فيه غالب الا ترى
انه لو قيل رجل اخر معناه رجل بعد مجيئه او جلوسه من رجل آخر ولكن ... المعنى ... كل احد يدرك ... اكثر من قولك جاءنى
زيد ورجل اخر معناه جاءنى زيد ورجل غير زيد وقال في الصحاح ... بمعنى غير ... فاذا كان معناه
احد الشيئين ... عن معنى التفضيل ... التفضيل ... كما يعد
... او وصاف ... رجل بعد ... يثنى ويجمع ويونث ... **ومصر وقد**
استعملت دنيا بغير الف ولام وقال العجاج سموا ما قابلنا لو عرت الدنيا علينا واهلكت ... الاسماء ... المعنى
الناس ... بطلبون طول ... ويحصلون المال واسباب المعاش والمراد بالاستشهاد ان دنيا استعملت بغير الف ولام
وبغير اضافة مع انها معرفة ... افعل التفضيل اذا كان معرفة فلا بد من الف ولام او اضافة والدنيا مؤنث ... فعلى ... الى
وهى ... سميت الدنيا ... لانها اقرب الى الناس من الاخرة ... وانها غلبت ... الاسمية ... بالاسماء ... بعيد عنها معنى ...
... الف ولام وان كانت الاصل ان تستعمل مع الف واللام ... اصحاب ... الغالبة
بالغلبة الصفات التى غلبت على شيء معين ... كالنجم فانه غلب عن عن ... على الثريا ... الدنيا ... على المتقدم
على ... والعاس ... الدنيا الكثرة ... اقرب من ... وكذلك ... العاس ... الدنيا ... الا في ... المتقدم
على ... المتقدم على ... بحيث ... موصوفها ... الى التمييز ... ان يقال
الفعد ... ملكى ... اقرب من ... الدار التى هى اقرب من غيرها **وهو حجى**
فقوله وان دعوت الى جلى ومكرمة يوما سراة الناس فادعينا يقول ... المراة ... من الكريم فادعينا اذا دعوت الكرام
... والمراد بالاستشهاد ترك الالف واللام من جلى ... الصنف المتقدم ... حال ...

وبعد ... المفضل من الجبال وهو العظم **واما حسنى فمر قراءة ابو الفاس حسنا وسوى فمر استدلال العون على حسن**
ووبه ...نا بانت حسن وليس ان ... كالرجعى والبشرى ولا يحث ... المسلة التى ... حسنى بغير
سوى ... حبلى وهو ... والعرور ... بالعيب ... شكرا وحسنا ... بعده ... والثانى سوى
... حبلى وهذا ... وحسنا ... الحروف والعزوز من حسن ... علطت ... السبيل ... الكتاب
...عو حلى ... كانت صغرى وكبرى من فواقعها
... البيت حصبا ... على ارض من الذهب ... تشديد الياء على ... الجبل ... الخطاء ... على ابو نواس ... وصيم
... الى ... والفواقع جمع فاقع والفاقع والفقاع ... التى ... الماء ... الصغرى والكبرى ... الحرف
... حصبا ... على ارض من الذهب ... تخطئته انه استعمل صغرى وكبرى بغير من وبغير الف واللام وبغير اضافة ... على
... العرب وافعل التفضيل ... الملحاء ... العرب ... الذكر ... ان يكون
ان ... عليها **وقول الاعشى ولست بالاكثر منهم حصى وانما العزة للكاثر وهو منه ... من ... حصى بعدد ... القدس**
الشجاع ابى من ... منهم عام ... ولست بالاكثر منهم حصى ... العدد ... باكثرهم
... العدد العرب ... العزة للكاثر ... اكثر عددا ... في هذا البيت
... افعل التفضيل ... من ... استعمل ... الالف واللام
... افعل التفضيل ... الالف واللام لا ... في افعل التفضيل ... من ...
... الاكثر ... الالف واللام ... من هذا ... حصى ... الفارس
... من هذا ... افعل التفضيل ... قال ... الاكثر ... منهم ...
... على الفعل ... افضل منه ابوه ... منه ابوه
والشجاع ... الفارس الشجاع ... منهم
... افضل ... ابوه معنى افعل التفضيل ... اسم الفاعل ... حسن ... واشباهه
الصفات المشبهة فان حسنا واشباهه ليس على وزن اسم الفاعل ولكنه تستقل بنفسه فلا يحتاج الى ... وافعل التفضيل ليس
على وزن اسم الفاعل ويحتاج الى ... الفاضل والمفضول ... زيد افضل من عمرو ولما ... على الفضل ... الالف واللام
... الى الالف واللام او اضافة او من مع مجرورها ... ضعيفا فلو ... بالاسم الفاعل
... اسم الفاعل ... ولا يجوز ... فاذا ... مررت برجل افضل منه ابوه
... افضل على انه صفة رجل ... على انه غير منصرف ... افضل ... ابوه مرفوع ... افضل
... افضل بانه مبتدأ وابوه خبره والمبتدأ وخبره صفة رجل ... افعل التفضيل انما
... ذكر ... لا يجوز ان يعمل افضل صفة رجل ... ابوه ... في ... جائز بالاختلاف
... رجل افضل من عمرو ... افضل ... من عمرو ... مررت برجل افضل منه
ابوه ... افضل مبتدأ وابوه ... او افضل خبر ... والجملة ... صفة ... زيد ... الجملة على
... صفة معرفة **وقوله واضربت منا بالسيوف القوانسا ... وهو ... بالجملة ... الحرب**
جمع ... البيضة ... والمراد بالاستشهاد ان القوانس ليست منصوبة بالحرب
... افعل التفضيل ... واضرب منا بالسيوف ... القوانس ... الحرب
... عليهم **فصل اسماء المكان والزمان ... الميم ... عليه ... من ... وكسرها كالاولى ... ومن كل**
... المدخل ... والمصدر ... والمذهب ... والمدخل ... ما

من ٢

ق ٣

وجاء المنسك والمجزر والمنبت والمطلع والمشرق والمغرب والمفرق والمسقط والمرفق والمسجد والمنخر

باب ... من كل ما لزم كسر عين مضارعه مكسور كالمجلس والمبيت ... والمضرب ...

[illegible]

اللام ... والمأوى ... والمثوى ...

المفضل ظاهر ... واعلم بان مفعل بفتح الميم والعين وان كان من فعل عين مضارعه مفتوحة او مضمومة ... على ثلاث معان احدها المصدر الميمي ... من مقتل ... والثاني الزمان ... والثالث المكان ...

[illegible]

فالحاصل ان مفعل بفتح ... والزمان والمكان ... بفتح الميم والعين ...

[illegible]

على بعضها تاء التانيث كالمزلة والمظنة والمقبرة والمشرقة وموقعة الطائر ... اعلم ...

[illegible]

وجيء الفاء ومن يخرج مضارع مجهول ... مخرج ... والمكان والمصدر الميمي على اوزان المجهول ... ان كان ... الزمان والمكان والمصدر الميمي ... منه مخرج ...

[illegible]

او المقاعد والمكسم ... الممطاة ...

والمعراض وهو ما يعرض به الثوب اي يقطع والمفتاح وهو ما يفتح به الباب وما جاء على مضموم الميم والعين من السقط
والمنخل والمدهن والمدق والمكحلة والمحرضة فقد قال سيبويه لم يذهبوا بها مذهب الفعل ولكنها جعلت
اسماء لهذه الاوعية المسعط وهو ظرف السعوط والمسعط بضم العين والسعوط بفتح السين دواء يصب في الانف المنخل
ما يحل به الدقيق المدق ما يدق به الشي المدهن ظرف الدهن والمكحلة ظرف الكحل والمحرضة بالحاء المهملة والضاد [illegible] ظرف
الحرض وهو الاشنان ولم يذهبوا بها مذهب الفعل يعني لم يجعلوا هذه الاسماء متصلة بالفعل ومشتقة منه كاسماء الزمان و
المكان وسائر الاسماء المشتقة لم تجر على وزن مفعل بضم الميم والعين بل هذه اسماء موضوعة لهذه الاشياء كسائر اسماء الاجناس
مثل الكلمات التي جاءت على وزن المفعول وليس المراد به المفعول وهي اربع كلمات المعفور والمغثور وكلاهما بالغين المعجمة
وهما مثل صمغ يقع في الشجر فيه حلاوة والكلمة الثالثة المغرور ايضا بالغين وهو نوع من الكماة والرابعة المعلوق بالعين المهملة و
هو مثل العلاق وهو ما يعلق به شي قال ابو سعيد لا نظير لهذه الاربعة ومن اصناف الاسم الثلاثي المجرد ما جاء على عشرة
امثلتها صقر وعلم وبرد وجمل وابل وطنب وكتف ورجل وصلع وصرد اوزان الثلاثي المجرد اثنا عشر وزنا وذلك
لان للفاء ثلث حركات وللعين ايضا ثلث حركات وسكونا واذا ضربت احوال الفاء وهي ثلثة في احوال العين وهي اربعة حصل اثنا عشر
وزنا الاول فعل بفتح الفاء وسكون العين كصقر والثاني فعل بسكون العين وكسر الفاء كعلم والثالث فعل بضم الفاء وسكون العين كبرد
والرابع فعل كجمل والخامس فعل بكسر الفاء والعين كابل والسادس فعل بضم الفاء والعين كطنب وهو حبل الخيمة والسابع فعل
بفتح الفاء وكسر العين والثامن فعل بفتح الفاء وضم العين كرجل والتاسع فعل بكسر الفاء وفتح العين كصلع والعاشر فعل بضم الفاء
وفتح العين كصرد وهو طائر وهذه عشرة اوزان كلها مستعملة والحادي عشر فعل بضم الفاء وكسر العين لم يستعمل منه الا دئل وهي
دويبة [illegible] فعل بضم الدال وكسر العين في رواية والمشهور دئل بفتح الواو وكسر العين والثاني عشر فعل بكسر الفاء وضم
العين ولم يستعمل على هذا الوزن شي لثقل الخروج من الكسر الى الضمة ومزيده كثير وسيجي منه [illegible]
يحيط بها او باكثرها يعني لم يعد جميع اوزان المزيد على الثلاثي لانه لا يمكن حصرها لانه ليس للزيادة ضابط وقياس حتى
يحصرها الضبط والقياس ولكن تتبع المصنف [illegible] كلام العرب فجمع من كلامهم هذه الاوزان المذكورة وعلم على [illegible]
من صنعه كثير كلامهم انه لم يعثر الا قليل فصل والزيادة اما ان تكون من جنس حروف الكلمة الاصلية او لا [illegible] قعدد و
مهدد [illegible] افكل [illegible] للالحاق [illegible] جوهر وجدول او لغير الالحاق كالمعكاعد [illegible] النحو
[illegible] اعلم ان الزيادة اما ان تكون من حروف الكلمة او حرف ليس من حروف اصل الكلمة ثم الزيادة اما ان تكون
للالحاق برباعي اصلي او مزيد رباعي واما ان تكون لغير الالحاق فالزيادة التي من نفس الكلمة فلا يكون معها ان يكون
الاول ساكنا نحو مقطع [illegible] اصل مقطع [illegible] ان يكون الحرفان المتجانسان [illegible] نحو قعدد بضم القاف
والدال الاولى وسكون العين وهو الذي [illegible] قرابة ونحو مهدد بفتح الميم والدال الاولى وكسر
الهاء وهو اسم من اسماء النساء [illegible] والزيادة التي ليست من حروف الكلمة نحو افكل على وزن
احمد بالهمزة زائدة [illegible] فان قيل لم لا يجوز ان يكون جميع حروف قعدد وافكل واشباههما اصلية قلنا
لا تعرف الاصلية من الزائدة الا بالاشتقاق فاذا اردنا معرفة الحروف الاصلية والزائدة نطلب اصل الذي اشتقت
منه الكلمة وكل حرف لم نجد في المشتق منه عرفنا انه زائد فالقعدد مشتق من قعد فالدال الثانية زائدة وافكل
مشتق من الفكل [illegible] من الالحاق وغيره [illegible]
الفرق بينهما ان الملحق هو الذي [illegible] حرف الملحق بالرباعي [illegible]
زيادة الحروف لمعنى مقصود الجمهور [illegible]
لمعنى مقصود [illegible] المطلوب من الزيادة [illegible] من اوزان الصفات [illegible]
وزن فاعل [illegible] اوزان الصفات فصل والزيادة المتجانسة لا تكون الا [illegible] كخفيفد وقنبار و

للام

للالحاق كخفيفد وجلبب او لغيره [illegible] كمرمريس ومريت او لغير الاول [illegible] عقنقل [illegible] حروفها
سالتمونيها [illegible] يعني الفصل في شرح زيادة الخفيفد بفتح الخاء المعجمة والفاء وهو الخفيف السريع [illegible] الظليم ايضا والقنبب بكسر القاف
[illegible] وهو نوع من الكتان [illegible] والخفيفد [illegible] وزنا ومعنى [illegible] بكسر الحاء
المعجمة وفتح الدال [illegible] والمرمريس الشديد والداهية [illegible] الصاد والحاء المهملات
[illegible] الخليط [illegible] المنقوطة [illegible]
حروف سالتمونيها يعني اذا كانت الزيادة من نفس الكلمة جاز ان يكون من سائر الحروف وان لم يكن نفس الكلمة لم يجز الا ان يكون احد حروف
سالتمونيها فصل والزيادة [illegible]
[illegible] يعني الاسم المزيد لا يتجاوز عدد حروفه من سبعة احرف [illegible]
اسماء [illegible] على سبعة احرف [illegible] والزيادة ان كانت اكثر
من حرف واحد [illegible] فصل والزيادة الواحدة [illegible]
[illegible]
[illegible] بما لم يظهر في الوزن [illegible] بضم الهمزة واللام [illegible] وسكون النون وضم الضاد المعجمة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاذا علمت [illegible] الزيادة [illegible]
[illegible] وهو المنبر [illegible] عن غالب الحشر [illegible]
ان الصلع [illegible] وقال سيبويه الحروف [illegible] ووزنه [illegible] فصل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل وما بين العين واللام نحو شمال ومعنى شمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] 2
[illegible]
[illegible]
[illegible] سكون [illegible]
[illegible] وسلم [illegible]
[illegible] فصل وما بعد اللام نحو علقى [illegible]

الكلمة

وهو من علق ومعزى فالفه زايده واختلف في ان الفه للتانيث او للالحاق وهو جمع ماعز ومنى وهو نبت والالف زايده
وسلمى هو اسم امراه فالالف زايده لانها من السلامه وذكرى وحبلى بمعنى ذكر وحبل بمعنى حملت المراه وورى بتقديم المهمله على
القاف اسم روضه بالتمامة وسلى اسم ما بقرب المدينه فالالف زايده لانه بوزن فعلى والف فعلى ابدا زايده وشغبى بضم الشين
المنقوطه وفتح الغين المهمله وهو اسم موضع فالالف زايده ودعشن وهو الغر تعش بالنون زايده لانه من رعش اذا اهتز او
اهتضا من علته وفرسن وهو مقدم خف البعير فالنون زايده لانه من فرس اذا كسر والخف يكسره وبلهب بكسر الباء
المنقوطه وفتح اللام وهو البلاغه وقيل بمعنى الملع وهو الحق فالنون زايده وفردد بفتح القاف وهو الموضع المرتفع فالدال
الثانيه زايده كما في الحروف المخاسيه الا الكتما لعامه للالحاق وشربب بضم الشين المنقوطه وسكون الراء المهمله وضم الباء الاولى
وهو اسم موضع فالباء الثانيه زايده وعندد بضم العين المهمله يقال مالي عنه عندد اي بد فالدال الثانيه زايده ومهدد بكسر الراء
المهمله وسكون الميم وهو الهلاك فالدال الثانيه زايده ومعد بفتح الميم والعين المهمله وهو معد بن عدنان ابي العرب فالدال الثانيه زايده
وخدب بكسر الخاء المعجمه وسكون الباء وهو الرجل الضخم فالباء الثانيه زايده وجبن وهو بمعنى الجبن والنون الثانيه زايده وفلز بكسر الفاء
واللام وتشديد الزاء المعجمه وهو ما سقط من الكير عند خلاصه من جوهر الارض فالزاء الثانيه زايده وتحرى في حكم الكلمات الى يكون
الزايد المدغم لا المدغم فيه فصل والزايدتان المفترقتان بينهما الفاء وبحو ادابر اذا برجم الهمزه وضم الباء وهو الذي لا يقبل النصح وقيل
الذي لا يسأل ولا يأخذ برحمه وما بينا وصل الذي يقطع الرحم وجلجل بفتح الهمزه وجمع اجل فالهمزه والالف وحدهن زايدتان والنخ والبرد
ورسما انفعل بفتح الهمزه والعين وسماكه النخ العرد الذي تجربه وما البدد بمعنى الا وهو شديد الخصومه فالهمزه والنون فيهما زايدتان
ومعامل وساجد فالميم والالف فيهما زايدتان وماسب ومباح بمعنى جمع مغضب ومرتع وهو ذكر قبيل هذا فصل وما بينهما العين
عاقول وهو المعوج او الكلف الذي فيه اعوجاج فالالف والواو زايدتان وساباط معروف والالف زايدتان وطومار وهو
الكتاب الواو والالف زايدتان وحمام وهو الحام فالياء والالف زايدتان وديماس وهو الحمام وكالكن مظلم فالياء والالف زايدتان
وتوراب وهو التراب فالواو والالف زايدتان وقيصوم وهو نبت يقال بالفارسي بوي مادران وريحان فالواو والياء زايدتان
فصل وما بينهما اللام نحو قبيري وهو سفل الضلوع فالياء والالف زايدتان وقعرى بفتح القاف وهو دويبه شبه الخنفساء
الا انها رجلها اطول فالنون والالف زايدتان والجلوزي بضم الجيم وفتح اللام وهو الشرطي فالالف والنون زايدتان وبلنصى
بفتح الباء جمع بلصوص وهو طاير وهو جمع نادر فالنون والالف زايدتان وحبارى وهو طاير في الغالب والحيوان وجعنبرد
وهو ولد النعامه فالياء والواو والالف زايدتان فعلى هذا القول ليس هذا من امثله هذا الفصل وحرنبه بفتح الجيم والراء المهمله
وسكون النون فالنون والتاء زايدتان ومعناها الكبر يقال اجتمع على فلان حرنبه اي جمع كثير فصل وبينهما الفاء والعين
نحو اعصار بكسر الهمزه وهو ريح تثير التراب ويرتفع الى الهوا فالهمزه والالف زايدتان واخريط بكسر الهمزه وسكون الخاء المعجمه
وهو نبت حامض فالهمزه والياء زايدتان واسلوب وهو النوع فالهمزه والواو زايدتان ومفتاح فالميم والالف زايدتان
ومغرور فالميم والواو زايدتان ومنديل فالميم والياء زايدتان لانه من الندل وهو اخراج الدلو من البير في
نقل الشي ومعرود وقد ذكر في تحنة آلة قبيل الثلاثي المجرد فالميم والواو زايدتان وتمثال فالتاء والالف
زايدتان وترداد وهو مصدر مثل تذكار فالتاء والالف زايدتان وتربوع فالتاء والواو زايدتان
ويعضيد بالياء المنقوطه من تحتها نقطتين وسكون العين المهمله

المهمله وكسر الضاد المعجمه وهو شجر فالياء زايدتان وقنديف على وزن فعليل من الثلاثي وهو ما يثبت على وجه الارض
فالياء والتاء زايدتان وتعفوس على وزن تفعول وهو اسم البلد الذي يقطع بحيه وسه فالتاء والواو زايدتان ويربوط
على وزن يفعول وهو طاير بين حيوانات البحر ويخرج منها فالياء والواو زايدتان وتبشر بضم التاء وفتح الباء وتشديد الشين
المعجمه وفتحها فالتاء والشين زايدتان وتنظط بكسر التاء والهاء وتشديد الباء وهو اسم طاير وقيل اسم ارض فالتاء
والياء زايدتان المدغم فيها فصل وبينهما العين واللام نحو حنزابي وحيزبي بالحاء المعجمه بعدها باء ساكنه وبعدها راء
مجرور في الكلمه ومعناها شتمه كشتمه اعوجاج فالياء والالف زايدتان وحنطاه بكسر الحاء المهمله وسكون النون وفتح
الطاء المهمله بعدها همزه ساكنه وهو الرجل القصير فالنون والواو زايدتان فصل وبينهما الفاء والعين واللام نحو احنلل
بفتح الهمزه والخاء وسكون وهي الصلصاله العاقبه فالهمزه والالف زايدتان واضبح فالهمزه والجيم المدغم فيها زايدتان وقيل
الجيم الاولى زايده والازب بكسر الهمزه بعدها زاء ساكنه مهمله وبعدها زاء مفتوحه معجمه وتشديد الباء وهو الرجل القصير
الضخم فالهمزه والباء المدغم فيها زايدتان وقيل الباء الاولى زايده فصل وما بينهما قبل الثاء نحو منطلق فالميم والنون
زايدتان ومستطيع وهو اسم فاعل من استطاع يستطيع بحذف التاء فصار اسطاع يسطيع بكسر الهمزه فالميم والسين زايدتان وعيوق
وهو من الكواكب المضيئه بهذا الاسم لانه يعوق الدبران فالعين والواو زايدتان والقطر والعيس
بكسر الهمزه وسكون النون وفتح القاف وسكون الحاء المهمله ومعناهما الجل الذي من الحجر الهرم فالهمزه والنون
زايدتان فصل وبين الفاء والعين نحو حواجب وهو جمع حاجب وهو المانع فالواو والالف زايدتان وعيالم وهو جمع عيلم
وهي الجاريه السريعه الشهوه والمراه الحسناء فالياء والالف زايدتان وجنادب وهو جمع جندب وهو الذكر من الجراد فالميم
والالف زايدتان ودواسر وهو جمع داسر وهو القوي وهو من الدسر وهو الدفع فالواو والالف زايدتان وصيلهم
بكسر الصاد المهمله وفتح الياء المشدده وسكون الياء وهو الحجر العصري الذي يقع راسه فالياء والمشدده حرفان زايدتان
فصل وبين العين واللام نحو كلاه بفتح الكاف وتشديد اللام وما لدوه هو الموضع الذي يحبس فيه السفن فاللام المدغم
فيه والالف زايدتان وخطاف بضم الخاء المعجمه وفتح الطاء المهمله وتشديدها وهو طاير فالطاء المدغم فيها والالف
زايدتان وحناء بكسر الخاء المهمله وتشديد النون فالنون المدغم فيها والالف زايدتان وجلواخ بكسر الجيم وسكون
اللام وبالخاء وهو الوادي الواسع فالواو والالف زايدتان وجريال بكسر الجيم وسكون الراء المهمله وهو لون الخمر والياء
والالف زايدتان وعصواد بضم العين المهمله وسكون الصاد المهمله وهو كثير العظم فالواو والالف زايدتان
وطمح بفتح الطاء والياء وسكون الميم وهو الغلام التام فالياء فيه حرفان زايدتان وكيوس بكسر الكاف
وسكون الدال وهو حدث الزبيب فالياء والواو زايدتان وطليح بكسر الياء وهو النطف فالياء المدغم فيها والياء زايدتان
والطاء وتشديدها فالكاف المدغم فيها والياء والواو زايدتان وقبيط بضم القاف وفتح الباء وسكون الياء وهو الناطف فالياء
المدغم فيها والياء زايدتان وعصلم وعلام وحلكم فالحرف المدغم فيها والالف هي زايدتان وعقنقل وهو الكثيب العظيم من
الرمل فالنون والقاف الثانيه زايدتان نحو فعنلل فالحرف والنون وعصوبل بكسر العين وفتح الصاد وفتحها هو الياء والجمع
وهو كثير الشعر اللحيه فالواو والياء الساكنه زايدتان ومعقل بكسر العين وتشديد الجيم وهو ولد البقر فالجيم المدغم
فيها والواو زايدتان وسبوح بضم السين وفتحها وتشديد الباء اسم من اسماء الله فالباء المدغم والواو زايدتان ومرعل
بضم الميم وتشديد الراء وهو شجر العصفر فالراء المدغم فيها والتاء زايدتان وطراط بضم الطاء المهمله وبالطاء من المهملتين
وهو الحجر الصغير فالالف والهمزه زايدتان وراصا بضم الدال والصاد المهمله وهو الدرع البراق فالالف والميم زايدتان

فصل وبعد اللام نحو صهباء وهي الخمر من الصهبة بالصاد المهملة وبالباء وهو شجر وحرفاء وهو شجر ودوباء
وهو داء معروف [illegible] بالريف [illegible] الفارسي [illegible] بسكون الواو وفتحها والقاف [illegible] وعلباء
بكسر العين وهو عصب العنق وحضاة وهو العرق من الجمل وسيراء بكسر السين وفتح الياء وهو برد فيه خطوط وجنفاء
بضم الجيم وفتح النون وهو اسم موضع والألف والهمزة في هذه الألفاظ زائدتان وسعدان بفتح السين المهملة وسكون العين
المهملة وهو اسم نبت وكروان وعجان وهما [illegible] وسرحان وهو الذئب وعطربان بفتح الظاء وكسر الراء
المهملة وبالباء وهو دويبة منتنة الريح والسعدان بفتح السين المهملة وضم الباء وهو اسم موضع والسلطان وهي الحجة
والوالي فالألف والنون في هذه الألفاظ زائدتان وعرضنى بكسر العين وفتح الراء المهملة وسكون الضاد المعجمة وهي الناقة
التي [illegible] في المشي [illegible] من النشاط فالنون والألف زائدتان ودفقى بكسر الدال المهملة وفتح الفاء و
تشديد القاف وهي الناقة المسرعة في المشي والقاف المدغم فيها والألف زائدتان وعفرية بكسر العين وسكون
الفاء وكسر الراء المهملة وفتح الياء وهو مثل يعني في الراس من اليبوسة فالياء والهاء زائدتان وسنبتة بفتح السين
المهملة وسكون النون وبعدها باء منقوطة بنقطة وبعدها تاء منقوطة من فوقها بنقطتين وهي المدة فالنون والتاء
التأنيث زائدتان وقرنوة بفتح القاف وسكون الراء المهملة وضم النون وفتح الواو وهو نبت يدبغ به الجلد
وعنصوة بضم العين المهملة وفتحها وسكون النون وضم الصاد المهملة وفتح الواو وهي الشعر [illegible] وجبروت
بالجيم وهي العظمة فالواو والتاء في هذه الكلمات الثلاث زائدات وفسطاط بالفاء المضمومة وسكون السين المهملة و
بالطاء المهملة وهو بيت من الشعر فالألف والطاء الثانية زائدتان وجلباب بكسر الجيم وسكون اللام وبالباءين
وهو الطيلسان فالألف والباء الثانية زائدتان وحلتيت بكسر الحاء المهملة وسكون اللام وبعدها ياء وتاء منقوطة من
فوقها بنقطتين وبعدها ياء منقوطة من تحتها بنقطتين وهو صمغ الانجدان فالياء والتاء زائدتان وصمحمح فالصاد
والحاء المهملات وهو شديد الصوت فالميم والحاء الأخيرتان زائدتان ودمكمك بالدال المعجمة المضمومة و
بالراء المهملة المفتوحة [illegible] ساكنة والحاء الأخيرة [illegible]
والميم فالكاف والحاء الأخيرتان زائدتان فصل والملحق [illegible] نحو إهجيرى بكسر الهمزة وسكون الهاء وكسر الجيم
وبالراء المهملة وهو العادة فالهمزة والياء والألف زوائد متفرقات وعفاريت [illegible] بالحاء المعجمة [illegible]
[illegible] الذي يجرب به فالميم والألف والياء زوائد وتماثيل وهو جمع تمثال فالتاء
والألف والياء زوائد ويرابيع وهو جمع يربوع فالياء والألف زوائد فصل والمجتمعة مثل الثلاث نحو مستفعل
فالميم والسين والتاء زوائد مجتمعات ولم يوجد ثلاثة أحرف زوائد مجتمعة إلا فيما كان من باب استفعل
فصل وبين العين واللام في نحو سلاليم هو جمع سلم [illegible] فالألف والياء زوائد وسرابيل وهو جمع سربال
على وزن سربال وهي الفضة الخالصة [illegible] والألف والياء والواو زوائد فصل وبعد اللام صليان
بكسر الصاد المهملة وكسر اللام وتشديد الياء وهو نبت [illegible] وعنفوان وهو أول الشباب
فالواو والألف والنون زوائد وعرفان بكسر العين والراء المهملتين وتشديد الفاء وهو اسم علم [illegible] فيها والألف
والنون زوائد وتئفان بفتح التاء المنقوطة من فوقها بنقطتين وكسر الهمزة وتشديد الفاء وهو الزمان فالفاء المدغم
فيها والألف والنون زوائد وكبرياء وهو العظمة وسيمياء بكسر السين المهملة والياء وكسر الميم على وزن كبرياء وهو السمة فالياء
والألف والياء والهمزة في هذين اللفظين زوائد ومرحيا بفتح الميم والراء والحاء المهملة وتشديد الياء [illegible] وهو اسم

موضع

موضع فالياء المدغم فيها زوائد فصل وبعد الحشو والطرف معا نحو أفعوان وهو الذكر من الأفاعي وإضحيان
بكسر الهمزة وسكون الضاد المعجمة وكسر الحاء المهملة وهو اليوم الذي لا غيم فيه وأرونان بفتح الهمزة وسكون الراء المهملة وفتح
الواو وبعدها نون وهو اليوم الشديد فالهمزة والألف والنون زوائد في هذه الألفاظ الثلاثة وأربعاء بفتح الهمزة الأولى
وكسر الهمزة وفتح الباء وهو اليوم المعروف [illegible] والألف زوائد وقاصعاء وهو جحر اليربوع فالألف والياء والنون
زوائد ومساطيح جمع مسطاح وهو حجر [illegible] الطلة الأخيرة زوائد وسراحين جمع سرحان وهو الذئب فالألف
والياء والنون زوائد وثلاثاء وهو اليوم الثالث فالألفان والهمزة زوائد وسلامان وهو شجر وقبيلة فالألفان
والنون زوائد وقراسية بضم القاف وكسر السين وهو الضخم الشديد من الإبل والفرس فالألف والياء والهاء زوائد وعنفتوع
فالنون والواو والعين الثانية زوائد وخنفساء فالنون والألف والهمزة زوائد وشيحان بالياء المنقوطة بنقطتين وبعدها ياء و 2
مثناة والحاء المهملة وهو الرجل الفصل والعالية المدغم فيها والألف والنون زوائد وعبدان بضم العين والميم وتشديد
الدال وهو الشاب العادي [illegible] فالدال المدغم فيها والألف والنون زوائد وفي هذا الخلاف كلام ابن الحاجب فإنه اختار في مواضع
ما تقدم أن الزائد من المتجانسين هو الثاني دون الأول واختار هاهنا أن الزائد هو الأول لأنه لو لم يجعل الأول زائدا لم يكن
الزوائد متفرقة وملكعان بفتح الميم وسكون اللام وفتح الكاف وهو اللئيم فالميم والألف والنون زوائد فصل وأما نحو
اشهيباب واحمرار فالهمزة والياء والألف والحرف المضعف زوائد فيهما في اشهيباب معناه الابيضاض فصل في
أصناف الاسم الرباعي المجرد خمسة أحدها جعفر بفتح الجيم وسكون العين وفتح الفاء وسكون العين وفتح اللام 2 ولا يجوز
ودرهم ... بكسر الفاء وسكون العين وفتح اللام الأولى والثالث بكسر الفاء وفتح العين وكسر اللام الأولى والرابع فعلل بكسر
الفاء واللام الأولى وسكون العين والزبرج الزينة وقمطر بكسر الفاء وفتح العين وسكون اللام الأولى
والقمطر [illegible] لم يجئ غير هذه الأوزان الخمسة متفق عليها وفعلل وزن سادس مختلف فيه وهو
بضم الفاء وسكون العين وفتح اللام الأولى نحو برقع وجندب رواه الأخفش بفتح الفاء من فعلل وما روى
[illegible] عن الجوهري [illegible] مثل برثن وكلها يبنى المزيد فيها الأمثلة التي ذكرها وغيرها في الكتاب
[illegible] ينحط عن الرباعي [illegible] على الرباعي الذي [illegible] حتى يصير سباعيا فإن الاسم المزيد
على السباعي فصل الزيادة الواحدة قبل الفاء الهمزة نحو مدحرج يعني الحرف الواحد إذا كانت زائدة قبل الفاء لا يكون
[illegible] في الأسماء واسم فاعل ومفعول [illegible] نحو مدحرج بكسر الراء ومدحرج بفتحها [illegible] وما أشبه ذلك
فصل ومع بعد الفاء وعين قنفخر بكسر القاف وسكون النون وفتح الفاء وسكون الخاء المعجمة وهو ضخم الجثة وكنابل
بضم الكاف وسكون النون وفتح الباء وبعدها همزة ساكنة وهو القصير وكنهبل بفتح الكاف والنون وسكون
الهاء وفتح الباء وضمها وهو نوع من الشجر فالنون في هذه الأمثلة الثلاثة زائدة فصل وبعد العين نحو عذافر بضم العين
المهملة والذال المعجمة وكسر الفاء وهو الجمل العظيم الشديد فالألف زائدة وسميدع بفتح السين والميم والدال وسكون الياء وهو
السيد فالياء زائدة وفدوكس بفتح الفاء والدال وهو الأسد والرجل الشديد فالواو زائدة وحبارج بفتح الحاء
المهملة والباء وكسر الراء وبعدها جيم وهو طائر العنق فالألف زائدة وحزنبل بفتح الحاء المهملة والزاي وسكون 2
النون وفتح الباء المنقوطة بنقطة وهو القصير وقنفخر بفتح القاف وسكون النون وضم الفاء فالنون فيهما زائدة
وعملس بكسر العين المهملة وفتح اللام وتشديدها وسكون الكاف والدال المهملة وهو الغليظ وقيل العجوز وقيل القصير فاللام
المدغم فيها زائدة وهمقع بضم الهاء وفتح الميم المشددة وكسر القاف وبالعين المهملة وهو الأحمق ونبت وثمرة التنضب 2

وشمخر بضم الشين المعجمة وفتح الميم المشددة وسكون الخاء المعجمة وهو الجسيم من الفحول فالميم ابدا زائدة
فيها في هذين اللفظين رابعة فصل وبعد اللام الاولى نحو قنديل فالياء زائدة وزنبور بضم الزاي وهو معروف
فالواو زائدة وخريق بفتح القاف والراء المهملة وهو السرج وكنهور بفتح الكاف والنون وسكون الهاء وفتح
الواو السحاب العظيم مثل الجبال فالواو فيهما زائدة وصلصال وهو الطين اليابس وسرداح بكسر السين وسكون الراء
المهملتين والدال والحاء ايضا مهملتان وهو الناقة الكريمة وقيل الطويلة والالف فيهما زائدة وشفلح بالشين المعجمة
وفتح الفاء والام وتشديدها والحاء المهملة وهو ما تشقق من ثمر الكبر فاللام المدغمة فيها زائدة وخروع
[illegible]
فصل وبعد اللام الاخيرة نحو حمرس بفتح الحاء المهملة والميم وسكون الراء المهملة [illegible]
[illegible]

[illegible]

الرجل الخفيف في السير ومثل الطويل العنق ومعقربان بضم العين والراء المهملتين وسكون القاف وهو الذكر من العقارب
ومثل هو ذو عقد برجل اذن ومحرنجم بكسر الحاء المهملة [illegible] قبيلة والالف
والنون [illegible] فصل والالف نحو عنقوان [illegible]
[illegible]

[illegible]

كمل القسم الاول بمنه وجوده

الرجل

القسم الثاني في تصنيف الافعال

الفعل ما دل على اقتران حدث بزمان اعلم ان الزمان ثلثة ماض ومستقبل والحاضر يسمى حالا ايضا والدليل على حصره في هذه
الثلثة ان الفعل اما ان يكون قد فرغ من الفعل او كان مستقبلا ابتداؤه لم يحصل بعد فما فرغ منه يسمى ماضيا وما كان مستقبلا له
يسمى حاضرا [illegible] يسمى مستقبلا وقيل الفعل ليس الا ماضيا او مستقبلا والحال غير متصور لان ما مضى يسمى ماضيا
وما لم يمض يسمى مستقبلا وليس بين المضي وعدمه [illegible] حتى يسمى حالا واجاب القايلون بالحال ان الفعل كل جزء منه [illegible]
ان كل جزء من الفعل الكلي اما ان يكون قد صدر [illegible] او لم يصدر [illegible] فما صدر يسمى ماضيا وما لم
يصدر يسمى مستقبلا فهذا القول بهذا التقرير مستقيم ولكن النحويين جعلوا الفعل ماضيا وحالا ومستقبلا باعتبار
كل جزء من الفعل بل باعتبار جميع اجزاء الفعل المسمى باسم كاجزاء الفعل المصلي فان المصلي ما لم يكن قد شرع في اداء [illegible]
[illegible] لم يشرع فيه ولم يفرغ من اداء تلك الصلوة فبهذا الاعتبار [illegible] ان الفعل [illegible] وان قال القايل انا اريد
بالفعل كل جزء من اجزاء الصلوة على الانفراد لا جميع الصلوة المشروع فيها فبهذا الاعتبار لا شك بان الفعل الكلي من [illegible]
ماض ومستقبل ولكن البحث في الكل [illegible] وجميع الافعال [illegible] الفعل ما دل على اقتران حدث بزمان اعلم ان
حد الفعل ان [illegible] ما دل على معنى في نفسه [illegible] باحد [illegible] المختصر [illegible] قال المصنف
[illegible] زمان معناه معين [illegible] الماضي او الحال او الاستقبال ومن خواصه دخول قد وحرف الاستقبال والجوازم
ولحوق المتصل البارز من الضماير وتاء التانيث الساكنة نحو قولك قد فعل وقد يفعل وسيفعل وسوف يفعل ولم يفعل وفعلت
ويفعلن وافعلي وفعلت [illegible] علامات الفعل [illegible] ذكره [illegible] ان [illegible] دخول جميع هذه العلامات في كل فعل بل كل
لفظ صح دخول واحد من هذه العلامات عليه فهو فعل [illegible] دخول قد وهي [illegible] على الماضي والمضارع نحو
قد فعل وقد يفعل [illegible] دخول حرف الاستقبال عليه نحو سيفعل وسوف يفعل [illegible] لم يفعل ومن يفعل
وكذلك جميع الجوازم من الاسماء والحروف [illegible] الرابع لحوق المتصل البارز من الضماير [illegible] العلامة الرابعة ان يلحق
الكلمة ضمير متصل بارز والضمير المتصل البارز ستة [illegible] الالف وهي [illegible] التثنية نحو فعلا ويفعلان وافعلا
الثاني الواو وهو [illegible] جمع المذكر نحو فعلوا ويفعلون وافعلوا [illegible] الثالث النون وهو [illegible] جمع المونث نحو فعلن ويفعلن
وافعلن [illegible] الرابع الياء [illegible] المخاطبة نحو تفعلين وافعلي [illegible] الخامس [illegible] المتكلم
اذا كان [illegible] نحو فعلنا السادس التاء المتحركة [illegible]
نحو فعلت [illegible]
[illegible]
[illegible] في المتكلم [illegible]
البارز [illegible] الضمير المستتر نحو فعل للواحد المذكر فانه لا ضمير في اللفظ حتى يعرف به الفعل [illegible]
وتاء التانيث الساكنة يعني من علامات الفعل تاء التانيث الساكنة وانما لم يجعل هذه التاء من جملة الضماير [illegible]
ليست ضميرا بل هي علامة [illegible] لانه لو كان ضميرا لما اجتمع مع الفاعل المظهر في قولك فعلت هند [illegible]
التاء مع هند فلو كانت ضميرا لكانت هي الفاعل [illegible] وقولك هند فعلت [illegible]
مبتدا وفي فعلت ضمير الفاعلية مستتر [illegible] فعلت هي والتاء ليست بفاعلة ومن اصناف الفعل الماضي

وهو

وهو الدال على اقتران حدث بزمان قبل زمانك [illegible] هذه العبارة تساهل لان زمانك مبهم
لانه يتناول جميع زمان حيوتك [illegible] العبارة المنقحة ان يقال وهو الدال على اقتران حدث بزمان قبل [illegible]
بالفعل [illegible] تام [illegible] على حدوث [illegible] من زيد في زمان قبل الزمان الذي قلت فيه قام زيد وهو
مبني على الفتح والدليل على ان الفعل مبني [illegible] ذكرناه في اول قسم المعربات من الاسماء واذا كان الفعل مبنيا
ينبغي ان يكون مبنيا على السكون لان الاصل في المبني السكون وانما هو مبني على الحركة لانه يشبه الفعل المضارع
في وقوعه شرطا وجزاء نحو ان ضربني اضربك [illegible] الفعل في الجملتين [illegible] الماضي موضع
المضارع [illegible] والفعل المضارع لما شابه الاسم صار معربا والفعل الماضي
لما شابه الفعل المضارع [illegible] الحركة وانما حرك بالفتح لان الفتح اخف الحركات والفعل الماضي [illegible]
محتاج الى الحركة [illegible] اخف الحركات الا ان يعترضه ما يوجب سكونه او ضمه فالسكون عند الاعلال ولحوق بعض
الضماير والضم مع واو الضمير يعني الفعل الماضي مبني على الفتح الا [illegible] شيء يوجب سكون لام الفعل او ضمه فالسكون
[illegible]
[illegible]
او المتكلم او نون المتكلم [illegible] وهذا الكلام
لانه لو لم يسكن [illegible] اربع حركات [illegible] اربع حركات [illegible]
[illegible] الكاف [illegible] المفعول [illegible]
[illegible] الفعل [illegible] جميع الافعال [illegible]
[illegible] الفاعل والفاعل [illegible] الفعل [illegible] الحركات
[illegible] واما الضم [illegible] الجمع [illegible]
لام الفعل [illegible] واو الجمع [illegible] الخروج من الضمة الى [illegible] ومن اصناف الفعل المضارع وهو ما يعتقب في صدره الهمزة والنون والتاء والياء
[illegible] الحروف [illegible] المضارع [illegible]
[illegible] زايدة على حروف الماضي [illegible]
الكلمة [illegible] المضارعة [illegible]
مضارع [illegible] ماضي
[illegible] وذلك قولك للمخاطب او الغايبة تفعل وللغايب يفعل وللمتكلم افعل وله اذا كان معه غيره نفعل [illegible] الحروف
[illegible] الحروف [illegible] المضارعة [illegible]
[illegible] الكلام [illegible] الواو [illegible]
اصل الحروف [illegible]
[illegible]
[illegible] المتكلم [illegible] المذكر

ويفعلنه وجمعه نحو يفعل يفعلان يفعلون وجمع المؤنث الغائبات نحو يفعلن بعد ما كان للمفرده الغائبه والتثنيه نحو يفعل
ويفعلان يفعلن فلم يبق حرف الاخبار المتكلم عن نفسه اذا كان معه غيره فلحقنا حلا الى الحرف اخره لانه قائم برو احرف الزوائد
الحرف المد واللين من الغنه لان في النون غنه اى صوتا في الخيشوم فيشبه حروفا ثم قالوا نفعل للمتكلم اذا كان
معه غيره وتسمى الكلمة المزيده عليها حروف المضارعه اسمها الزوائد الاربع وهذا الاسم صار علما لهذه الحروف و
يشترك فيه الحاضر والمستقبل واللام في قولك ان زيدا ليفعل مخلصه للحال كالسين وسوف للاستقبال يعني
لفظ المضارع عند صلح ان يراد به زمان الحال وان يراد به زمان الاستقبال فيحتاج الى مخصص فاذا قلت زيد
يضرب الآن او يضرب الساعة او انه ليضرب اختص بالحال واذا قلت اللام مخصص المضارع للحال لان اللام والفعل
المضارع بمنزلة لام التعريف في الاسم لان هذه اللام لام التأكيد واذا ادخلت قبلها لفظ ان يزيد التأكيد لان لفظ ان
للتأكيد ايضا فيجتمع تأكيدان به كلام واحد والتأكيد بحسب الفعل والتحقيق انما يصح اذا كان المتحقق ثابتا بحال
الفعل في حاله الاخبار ويدخلها عليه قد ضارع الاسم فاعرب بالرفع والنصب مكان الجر ويدخلها الى حال [illegible]
يعني الحال ويعين للاستقبال عليه اى على المضارع ضارع اى شابه يعني من اجل ان الفعل المضارع فيه شيوع بين
الحال والاستقبال فاذا دخل عليه يعني الحال خصصه بالحال واذا دخل عليه يعني الاستقبال خصصه بالاستقبال وزال
عنه الشيوع فمن هذا الوجه شابه الاسم لان الاسم اذا كان فيه شيوع زال عنه الشيوع بدخول حرف التعريف عليه وقد
ذكرنا وجه مشابهة الفعل المضارع الاسم فاستحق الاعراب فاعرب بالرفع والنصب مكان الجزم فالرفع والنصب مشترك
فيها الاسم والفعل والجزم مختص بالفعل لان الجزم متخصص بالفعل لان الجزم هو الاسكان والفعل المضارع ثقيل لانه
فرع الاسم ولذا كان ثقيلا محتاج الى التخفيف بالاسكان والاسم الذي ليس بثقيل حتى يحتاج الى التخفيف وان لم يدخل
التنوين في الفعل لان الجر لكسرة الحرف الجار والاضافة وهما من خواص الاسم فلا يكون ذلك في الفعل فصل ومتى اتصل به
ضمير الاثنين او جماعه او مخاطب مؤنث لحقه معه في حال الرفع نون مكسوره بعد الالف مفتوحه بعد اختيها كقولك هما
يفعلان وانتما تفعلان وهم يفعلون وانتم تفعلون وانت تفعلين الضمير وهو ضمير الفعل المضارع يعني اذا لحقته
المضارع الف التثنيه نحو يفعلان وتفعلان او واو ضمير جمع المذكر نحو يفعلون وتفعلون او ياء ضمير المخاطبه المؤنثه نحو
تفعلين لحقه عند هذه الحروف نون مكسوره في حال الرفع لان الفعل المضارع معرب ولا يمكن جعل الاعراب فيما قبل هذه
الحروف لان [illegible] ولا يمكن ان يجعل الاعراب في الف والواو والياء لانه لا يظهر الاعراب فيهن [illegible]
فجعلوا النون بدل الاعراب حركة لام الفعل وانما خصوا النون بهذا دون غيرها لان النون تشبه حروف المد واللين كما ذكرنا
فالالف محلها في التثنيه والواو في الجمع والياء في المخاطبه والنون حركة لام الفعل فضمير الفاعل واقع بين لام الفعل وبين
النون التي هي حركة لام الفعل [illegible] بعد الالف مفتوحه بعد اختيها ضمير الالف واراد باختيها الواو و
الياء واخت المشابهة حروف المد واللين بعضها اخت بعض [illegible] الاعلام والنصر وعلة حركة النون
لالتقاء الساكنين [illegible] والواو والياء وكسرت النون بعد الالف تشبيها بالالف التثنيه
في الاسماء وفتحت بعد الواو والياء تشبيها بنون جمع المذكر في الاسماء في حال الرفع [illegible] في حال النصب والجر
[illegible] واسقطها في حال النصب والجزم [illegible] لن يفعلا ولن يفعلوا ولم يفعلا ولم يفعلوا [illegible] اراد بعد المتحركه المجزوم
يعني سقط هذه النونات في النصب كما تسقط في الجزم اما ما تسقط في الجزم فلان هذه النون بدل من حركة لام
الفعل المضارع فكما تسقط الحركة في الجزم فكذلك تسقط النون التي هي بدل عنها واما في النصب فلانه [illegible] حمل النصب

واخت [illegible]

اما

على الرفع

على الرفع او على الجزم او على الف النصب والجزم كليهما عامل لفظي والرفع ليس بعامل لفظي [illegible] عامل لفظي
على ما هو ايضا معمول عامل لفظي [illegible] على ما هو معمول عامل معنوي فصل واذا اتصلت به نون جماعة المؤنث
[illegible] العامل لفظه ولم يسقط كما اسقط الالف والواو والياء التي هي ضماير [illegible] وذلك قولك [illegible]
[illegible] المؤكد كقولك [illegible] رجع مبنيا يعني كان الفعل في الاصل مبنيا فصار معربا اذا دخلت عليه
حروف المضارعة [illegible] نون جمع المؤنث او نون التأكيد المشدده او المخففه صار مبنيا كما كان في الاصل [illegible]
[illegible] نون جمع المؤنث او نون التأكيد [illegible] صارت لام الفعل [illegible]
[illegible] لام الفعل في هذا الموضع [illegible] لام الفعل لان المبني [illegible] الحركات [illegible] لام الفعل [illegible]
الفعل [illegible] في الرفع والنصب والجزم سواء [illegible]
ولم يسقط كما اسقط الالف والواو والياء [illegible] يفعلان [illegible] يفعلون [illegible] تفعلين [illegible]
الحروف [illegible] النون [illegible] الضماير [illegible] نون جمع المؤنث
ذكر وجوه اعراب المضارع من الرفع والنصب والجزم [illegible]
[illegible] في الاعراب [illegible] وتقدم قبل [illegible]
الفعل المضارع هو الرفع والنصب والجزم ثم اعلم بان الاعراب في الاسم وضع [illegible] على معنى [illegible]
النصب للمفعول والجر للاضافه لان المطلوب من الاسماء هذه المعاني [illegible] المطلوب [illegible]
[illegible] الفعل [illegible]
هو يضرب [illegible] في الزمان الحاضر [illegible] برفع [illegible]
[illegible]
[illegible] الاعراب [illegible] موضع المعاني [illegible]
[illegible] بمشابهة الاسم [illegible] الاعراب [illegible] مشابهة الفعل [illegible]
[illegible] في موضع [illegible] سكران
منع الصرف [illegible] الفعل [illegible] الاعراب [illegible] الاسم [illegible]
[illegible] وما ارتفع به الفعل والنصب والجزم غيرها استوجب به الاعراب وهذا بيان ذلك الرفع [illegible]
عامل معنوي [illegible] المبتدا والخبر [illegible] الفعل المضارع [illegible] الاعراب [illegible] الاسم [illegible]
من [illegible] ثم [illegible] بيان [illegible]
[illegible] المرفوع [illegible] ارتفاع بعامل معنوي [illegible] العامل [illegible] في المبتدا
والخبر [illegible] اللفظي [illegible] العامل معنوي [illegible] عامل الرفع [illegible] عامل النصب
والجزم وذلك المعنى [illegible] وقوع الاسم كقولك زيد يضرب [illegible]
المبتدا [illegible] وقوع الاسماء يعني ارتفاع الفعل المضارع وقوعه موقع الاسم يعني اذا [illegible] الفعل المضارع
[illegible] كان يصلح ان يقيم مقام ذلك الفعل اسما [illegible] ذلك الفعل [illegible] موقع الاسم [illegible] الاسم الذي
[illegible] الفعل المضارع موقعه [illegible] مرفوعا بالابتداء او الخبر [illegible] مرفوع
مثاله [illegible] خبر زيد [illegible] زيد ضارب [illegible] خبر المبتدا [illegible]

واما مثال وقوعه مجرورا او منصوبا ولكن فيه ضمير المرفوع نحو مررت برجل يضرب وبكر يضرب واقع موقع ضارب
وضارب لفظه مجرور ولكن فيه ضمير المرفوع بانه فاعل لان ضارب فهو فاعل قال ابن الحاجب في هذا الحد المضارع
يرتفع اذا تجرد عن الناصب والجازم مثل يقوم زيد هذا اقرب على المتعلم من قولهم ويرتفع اذا وقع موقع الاسم لانه
يرد عليه اعتراضات مشكلة ويحتاج الى الجواب عنها مثل قولهم كاد زيد يقوم واوشك [illegible] واشباههما هذا كلام
ابن الحاجب يعني لفظه يقوم واشباهه في خبر كاد وقرب واوشك واشباههما مرتفع مع ان الاسم لا يقع
في خبر هذه الاشياء [illegible] لان ما بعد المبتدا [illegible] موضع الاسماء [illegible]
الفعل المضارع اذا وقع خبر المبتدا يكون مرفوعا لانه وقع موقع الاسم لان خبر المبتدا [illegible] اسما
ولذلك اذا قلت [illegible] الزيدان [illegible] كلاهما مستعملا الى النطق عن الصمت لم يلفظ به الا لكلمة [illegible] اسما او فعلا
او مبتدا كلام [illegible] يعني الفعل المضارع اذا وقع في اول الكلام نحو يضرب زيد لا يكون مرفوعا
لانه وقع اول الكلام كما يأتي اسم ايضا فان كان كذلك [illegible] رفع المضارع موقع الاسم قوله منتقلا الى النطق
عن الصمت اي منتقلا من الصمت الى النطق اي مبتدا بكلام [illegible] موضع خبره [illegible]
الاخبار يعني من ابتدائه بكلام [illegible] من الفعل [illegible] ابتدا ان [illegible]
تقول ضرب زيد او زيد يضرب فصل ومعلم كاد زيد يقوم [illegible]
وضاربا [illegible] هذا جواب دخل مقدر كان قائلا قال الفعل المضارع مرفوع في
خبر كاد واخواتها مع انه لا يكون خبرها اسما فلم قلتم ان الفعل المضارع مرفوع لوقوعه موقع الاسم وههنا لم يقع
موقع الاسم [illegible] ان يكون خبر كاد واخواتها اسما ولكن جعل خبرها الفعل المضارع لغرض وهو
ان كاد واخواتها افعال المقاربة فجعل خبرها الفعل المضارع ليكون فيها بيان مقاربة حصول الفعل لان الفعل
المضارع مشترك بين الحال والاستقبال فاذا لم يكن عليه قرينة الاستقبال [illegible] حصول القيام في الحال [illegible]
والدليل على ذلك وقد استعمل الاسم [illegible] فابت الى فهم وما كدت آئبا يعني الدليل على ان الاصل في خبر
كاد واخواتها ان يكون اسما قول تابط شرا فابت الى فهم وما كدت [illegible]
الى [illegible] لم قلتم ان الاصل في خبر كاد واخواتها ان يكون اسما وهذا البيت لا يدل على ان الاصل في خبرها ان يكون اسما
بل يدل على جواز كون خبرها [illegible] قلنا كاد واخواتها افعال ناقصة كان لان
كل واحد يحتاج الى الاسم والخبر [illegible] ان الاصل في خبر المبتدا الاسم فكذلك [illegible] الفعل المقارب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وادن الرابحة اي انتصاب المضارع يكون باربعة احرف ان بفتح الهمزة وسكون النون ولن وكي واذن وانما قدم ان
واخواتها لان ان هو الاصل في هذا الباب لان التي هي الناصبة للمستقبل [illegible] ان بفتح النون [illegible]
او ان [illegible] المشددة والمخففة على تقدير [illegible]

فان حصل بينهما المشابهة فلان لفظ ان ينصب الاسماء فكذلك لفظ ان ينصب الفعل المضارع فقد ثبت ان
لفظ ان ينصب المستقبل هو الاصل [illegible] لن وكي واذن لاختصاص بعضها بالفعل المستقبل فصل وينصب
بان مقدرة بعد ستة احرف وهي حتى ولام كي ولام الجحود والواو والفاء [illegible] الاشياء الستة [illegible]
[illegible] والتمني والعرض [illegible]
وشرب اللبن [illegible]
[illegible] يعني هذا المضارع [illegible] مذهب البصريين ان حتى لا ينصب
المضارع بنفسها بل باضمار ان لان حتى من حروف الجر وحروف الجر لا ينصب المضارع [illegible] في لام كي
ولام الجحود ومذهب الكوفيين ان حتى ولام كي ولام الجحود ينصب المضارع بنفسها لا باضمار ان وسمي لام كي لانه لام
ان معناه معنى كي وسمي لام الجحود لانه [illegible] بعد النفي [illegible] زيد ليفعل كذا والواو ينصب باضمار ان ايضا ويجوز ان
يكون بعده الى ان اولان ان [illegible] اذا كان بمعنى الجمع نحو لا تاكل السمك وتشرب اللبن ٢
[illegible] تشرب اللبن [illegible] لا تاكل السمك وتشرب اللبن [illegible]
[illegible] لا تاكل السمك و
تشرب اللبن فالواو للعطف واما الفاء فذكر المصنف انه ينصب المضارع بعد ستة [illegible]
[illegible]
[illegible]
العطف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يعني اذا قلت ما تاتينا فتحدثنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يعني احكام الحروف ان بعد هذه الحروف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وتخفيفها بالجماران فاما التي يجوز اظهاران بعدها فهي لام كي ولما جاز اظهاره ههنا للفرق بينها وبين الجحود
لان هذه اللام هي اللام الجارة فلو لم يظهر بعدها ان لكانت داخلة على الفعل والجارة لا تدخل على الفعل فاذا ظهرت
ان لكانت هذه اللام داخلة على الاسم لان ان مع ما بعدها على تقدير المصدر يعني ظهر فلهذه العلة ومن لم يظهر جاء باسمها
على حتى واخواتها لان اضماران بعدها مفهوم كحتى واما التي يلزم اظهاران بعدها فهي لام كي اذا كان بعدها العطف
لا وانما يلزم اظهاران ههنا لوجهين احدهما كيلا يجتمع لامان الثاني ان حرف الجر لا تدخل على حرف النفي وهو
ولجيبلى وجب اظهاران ان كان الذي تدخل عليه يعني ان كان الفعل الذي تدخل عليه لام كي فعلا دخلت
عليه لفظة لا فحينئذ يجب اظهاران فصل ويتبين بعضهم ان نصب الفعل في هذه المواضع بل العوامل الا عز حكم
من حتى وجهه من اعراب مسايح تقسيم الواجب المشايع للجواز البتة في به التقدير به واضمار ضمير الفعل الى غير ذلك لعامل غير
النصب يعني لا يلزم ان يكون الفعل بعد هذه الحروف منصوبا بل يجوز نصبه وعدم نصبه فان نصبته فباضماران
وان لم تنصبه فعلى تأويل آخر كما يأتي ولا بعد حتى حالا ان هو الذي بعدها مستقبل او في حكم المستقبل مستقبل
الى حتى حال او في حكم الحال فرفع يعني حتى ينصب المضارع اذا كانت زمانه مستقبلا بالنسبة الى الحال الاخبار او مستقبلا
على حال ما قبلها لانه متاخر عن حال الفعل الذي هو سبب هذا الفعل الواقع بعد حتى ويرفع اذا كان الفعل الواقع
بعد حتى حالا واذا كان حالا يجب ان يكون الفعل الواقع قبل حتى علة لما بعد حتى واما اذا نصبت جاز ان يكون الفعل الواقع
قبل حتى علة لما بعدها وجاز ان لا يكون اذا كان بمعنى الغاية ويأتي مثال كل واحد منهما قوله او في حكم الحال يعني بهذا ان
الفعل الواقع بعد حتى ماضيا انما يريد به الحكاية في الحال والخلي به في الحال وكانه حال فالنصب نحو سرت حتى
ادخلها وحتى ادخلها بنصب اذا كان الدخول مترقبا لم يوجد كانك قلت سرت كي ادخلها يعني ان اردت بقولك
حتى ادخلها ان الدخول لم يكن قد حصل في حال تكلمك بل مترقب اي منتظر ومتوقع حصوله بعد ذلك فانصب ادخل باضمار
ان وان مختص اظهارها واضمارها بالمستقبل دون الحال والماضي ومنه قوله اسلمت حتى ادخل الجنة وكلمته حتى
يأمر لي بشيء يعني دخول الجنة مستقبل فالاسلام سبب دخول الجنة فلهذا انصب حتى ادخل الجنة وكذلك الكلام في كلمته
حتى يأمر لي بشيء فان المتكلم الجليل ان يأمر اي يعطيه شيئا ولو علم لا حتى اطع الله حتى يموت فالطاعة ليست سببا و
علة لحصول الموت ومع ذلك ينصب يموت لان معناه الى ان يموت او كان منقضيا الا انه في حكم المستقبل من حيث انه
في وقت وجود السبب المفعول من اجله كان مترقبا ويرفع اذا كان الدخول قد وجد في الحال كانك قلت حتى انا اد
٢ الان او كان منقضيا او لو كان الدخول منقضيا في حال تكلمك الا انه متاخر عن الحال السير الذي حصل لاجل الدخول متاخر من
حال السير فكانه مترقب اي منتظر متوقع حصوله في الزمان المستقبل فاذا كان كذلك ينصب ادخل ومنه قوله مرض حتى
لا يرجونه ولا يرجونه اي حتى اقاربه واحبابه لا يرجون مجيء الان فاذا كان معناه الحال يعني علامات الفقه يموت
الفوت وشربت الابل حتى يجر البعير بطنها حتى يجر البعير بطنها اي حتى امتلا بطنها بحيث لا يطيق حمله كانها يجرها فالعدم
حتى يجر بطنها الا ان عالجران معناه الحال يرفع يجر وبمعنى الا حكاية الحال الماضية يعني بمعنى انقضى يعني ان كان الفعل
الواقع بعد حتى قد مضى لا انك حكيته في الحال وجعلته بمنزلة الحال وقرئ قوله عز وجل وزلزلوا حتى يقول الرسول بالنصب
والرفع الرفع قراءة نافع ويتاديك حكوا ما نوع البلايا حتى قال الرسول والذين امنوا معه متى نصر الله فالقول الواقع بعد حتى
على هذا التأويل حكاية حال ماضية نحو كلما لحال يرفع يقول والنصب قراءة الباقين وتأويلها الى ان يقول يعني استدت وطالت
مسلم الى ان يقول متى نصر الله فان كان المقدر لفظة الى ان بنصب يقول به هذا هو الفرق من ما هو في حكم

ومن ماهو

... حكم الحال فاذا قدرته الى ان تقول بعد في حكم الاستقبال واذا قدرته حتى هو في حكم الحال وان كان الفعل
... منقضيا وعد كان سيري حتى ادخلها بالنصب الا برفع يعني ليس اعراب ادخلها ههنا الا النصب لان سيري
حتى ادخلها خبرها اي كان سيري متصلا الى ان ادخلها والتقدير الى دخول القرية او البلدة فالجار والمجرور خبر كان ولا يجوز الرفع
هنا لانك لو رفعت تكون حتى بمعنى الفاء اي كان سيري فادخلها وحينئذ يكون كان ناقصة بلا خبر فادخلها كلام تام
فلا يكون خبر الكان فان رفعت امس وعلقته بكان او قلت سيرا شديدا او نزلت كان التامة جاز معه الحال [illegible] فقلت كان
سيري امس حتى ادخلها وعلقته امس بكان وجعلت امس خبر كان ظرف ادخلها جاز رفع ادخلها ونصبه لان خبر كان
امس فلا يحتاج حتى ادخلها كلاما مستانفا وكذلك لو قلت كان سيري سيرا متعبا حتى ادخلها جاز الرفع والنصب
لان ادخلها ليس خبر كان لان سيرا متعبا وكذلك لو جعلت كان تامة جاز الوجهان اعني الرفع والنصب في ادخلها لان كان
اذا كانت تامة فلا يحتاج الى الخبر وتقول اسرت حتى تدخلها بالنصب يعني تعين في تدخلها ههنا النصب لا غير لانا ذكرنا في اول
هذا الفصل ان الرفع شرطه كون فعل ما قبل حتى علة وسببا لما بعدها جزما وههنا دخلت همزة الاستفهام على سرت وما
دخلت عليه همزة الاستفهام يكون مشكوكا فاذا كان السير مشكوكا لا يكون علة للدخول جزما واما النصب فلا يلزم ان يكون
قبل حتى علة لما بعدها جزما بل يجوز ان يكون علة فيكون حتى بمعنى كي ويجوز ان لا يكون علة فيكون حتى بمعنى الى ان
فلهذا يجب نصبها [illegible] ذكرنا ايهم سار حتى يدخلها بالنصب والرفع يعني جاز ههنا [illegible] الدخول جزما
لان [illegible] الشك [illegible] السير بل في تعيين احدهم لان الاستفهام [illegible] من لفظة اي [illegible] ادخل على لفظة هم لا على
السير فلما كان كذلك جاز رفع يدخلها ونصبه [illegible] نصب على اضماران والرفع
[illegible] هذا الفصل في بحث او واعلم ان او من حروف
العطف [illegible] يعطف بها ما بعدها على ما قبلها وربما يكون بمعنى الا ان فينصب بها الفعل المضارع وربما يكون ما بعدها
مستانفا واذا اردت [illegible] هذه الاقسام الثلاثة فانظر فان كان او بمعنى الا ان فانصب ما بعدها نحو لالزمنك
او تعطيني حقي فانصب تعطي لان معناه الى ان تعطي فان لم يكن او بمعنى الا ان فانظر فان لم يحسن وقوع
ما بعدها وفيما قبلها في المعنى لا يجوز عطف ما بعدها الى ما قبلها لان شرط العطف جواز دخول المعطوف في حكم المعطوف
عليه نحو انا اضاربك او تخلص بنفسك لا يجوز نصب تخلص بمعنى الا ان ويجوز رفعه على الاستيناف وتقديره
او انت تخلص بنفسك ولا يجوز رفعه على العطف لان الثاني فعل والاول اسم ومنها المخالفة وتقول لا ريدان تعطيني
٢ [illegible] على تعطيني لانك تريد اعطاه ولا تريد ضربه فلو عطفته [illegible] وعطف شي
على شيء معهما المخالفة في الارادة وهذا لا يجوز [illegible] فلم تعاق
الضحك [illegible] جميع حروف العطف فان لم يكن او بمعنى الا ان ولكن يصح دخول ما بعدها في حكم ما قبلها فحينئذ يجوز عطف
١ ما بعدها على ما بعدها [illegible] خبر مبتدا محذوف [illegible]
[illegible]

نصب اسرى على ان يكون او بمعنى الى ان يموت رفعه على ان يكون خبر مبتدأ محذوف على تقدير وانا اسرى ولا يجوز
رفعه على العطف لان اسرى فعل وما اسم ولا يعطف الفعل على الاسم وقال سيبويه في قول امرئ القيس فقلت له
لا تبك عينك انما نحاول ملكا او نموت فنعذرا ولو رفعت لكان عربيا جائزا على وجهين على ان يشرك بين الاول والاخر كانك قلت
نحاول او نموت وعلى ان يكون مبتدأ مقطوعا من الاول يعني او نحن ممن يموت طلب امرؤ القيس ملك ابيه لما قتله بنو
وكان يعرفون منه قطعها استعد عظيمة في سيرهم الى ارض الروم فبكى عمرو بن قميئة من المشقة فقال له امرؤ القيس لا تبك
انما نحاول اي نطلب الملك او نموت فنكون معذورين لانا لم نقصر في الاجتهاد في طلب الملك حتى يجوز نصب نموت
على ان يكون او بمعنى الى ان ويجوز رفعه على العطف او على خبر مبتدأ محذوف قوله على ان يشرك اي على العطف مسئلة
ويجوز في قوله ولبس عباءة وتقر عيني ... ان يكون منصوبا او مجرورا يعني ما يراد بهذا الفصل
ان الواو كما يجيء بمعنى الجمع وينصب المضارع بعدها يجيء ايضا بمعنى العطف وبمعنى الاستئناف بعدها الكلام كما ذكرها
تلقها في موضعه لا تأكل السمك وتشرب اللبن ويسقط النون في ويكون علامة النصب والجزم فان كان الواو بمعنى الجمع
مجزوما وبعده ولا تلبسوا الحق بالباطل وتكتموا الحق يكون النهي عن الجمع بين لبس الحق بالباطل ومن كتمان الحق فان
قيل اذا كان ... النهي عن الجمع بين الشيئين ... لا الاحد واحد منهما الا انا علمنا تحريم هذين
من الشرع وغيره ... وتكتموا الحق منصوبا ... ولا تشتم المولى وتبلغ اذاته ... سقفه وجعل المولى ...
واسيد سقفه اي نصب ... يجعل المضارع ... اذا وجد ... والمراد ... استشهاد ان الواو في
للعطف ... ... ينصب المضارع فقد يكون العطف وقوله ... و
ادعو كالنصب بمعنى الجمع الزيارتان ... نصب ازور ... الواو هنا بمعنى ... الزيارتان يجوم
العمر ... الساكن ... بالزيارة ... بالزيارة ... فاني ازورك ... يحتمل نصب
العين ... ... الامر ... ازورك ... بالزيارة ... فاني ... الزيارة كقوله فقلت
ادعي وادعو ان اندى لصوت ان ينادي داعيان قاله الشاعر ... سنان ... الاوضا
بمعنى الجمع فينصب المضارع والواو بمعنى الجمع ... النهي عن الجمع بين الفعلين ... قبله
امر ... بالجمع بين ... وبالرفع يعني ... ذكر على كل حال ... هذا يعود الى قوله ... و
ازورك يعني يجوز ... الرفع والنصب وجه النصب ووجه الرفع على تقدير وانا ازورك فانا مبتدأ وازورك
خبره وهذا ... ... ازورك ... لم ازورك ... بل ...
اي فانا ازورك على كل حال ... او لم تزرني ولكن ... كقوله ... ولا اعود ... يعني
ازورك بالرفع مثل ... ولا اعود ... لا اعود ... ليس معناه ان ...
لا اعود ... ... وان ادخلت اللام ... فلا ازورك ... الا ... و
ازورك ان ... يعني ... بالجزم ... لا ازورك ... عطفت ازورك الذي هو
معرب على ... الذي هو ... او مبني على السكون وعطف المعرب على المبني ... افعال ولذا ازورك ان
وقوله لا ازورك ... باللام لانه عطف ... وقد لا عطف المعرب على المبني ... تحريم ازورك
... فانه يجوز ... عطف المعرب على المبني كقولك ... ولا ... لان ... اعراب
... ... فاذا ... عطفت ما هو معرب لفظا على ما هو معرب ... ازورك

انتباه

... مبني لفظا وتقديره لان الفعل اصله البناء وذكر سيبويه في قول كعب الغنوي وما انا للشيء الذي ليس نافعي
ويغضب منه صاحبي بقؤول النصب والرفع فالنصب على اضمار ان اي وما انا بقائل الشيء الذي يجتمع فيه عدم نفعي
وغضب صاحبي والرفع على الاستئناف اي وما انا بقائل الشيء الذي لا ينفعني ويغضب منه صاحبي ... ولم ... رسم
... الارحام ماتت واحيي ... اورده المصنف هنا ... دليلا على جواز الاستئناف في البيت المتقدم ...
البيت على ان ... الا وجه الرفع والنصب ... والنصب شاذ والمعروف ... تعديه ...
نعرف الارحام ماتت وهو ... كلام وعطف على ... سعد الرشد والضلال ... الارحام
ماتت وهو المعنى ... ان الخلق ... الرشاد والضلال ... في الارحام ... 2
الخلق ... في الارحام من جنس واحد مسئلة ... الرفع على الاشتراك كالذي قلت ما ماتنا
تحدثنا ... الم ... ما تأتينا فتحدثنا ... جواب النفي
الرفع كما يجوز النصب على اضمار ان والرفع على ... على الاشتراك اي على العطف كانك قلت ما تأتينا وما
تحدثنا ... ... تأتينا ... تحدثنا ... العرب ... لعدم
اتيانكم ... ... حالنا ... ... تحدثنا بالرفع على الابتداء
هذا ... تعلم ... فيه ... جواب النفي ... نونه بل هو عطف ...
... ... ولم ... ... الكتب ... الرسائل
... ومثل قول العنبري ... ... مبلا
... الحمد ... ... مرفوع
... خبر مبتدأ محذوف ... ... التاميل ... ... الربع ... ينطق
... سلي ... ... اهلها ... صحرا
... ... على الابتداء ... ينطق ... بكر
... قال سيبويه ... الاول ... ينطق على كل حال كانه قال هما
... على كل حال ... ولذا لم يجعله
... ... سببا لما بعدها بل جعلها مرفوعا على خبر المبتدأ
... ... خبر مبتدأ محذوف ...
... ... وقد ... الصالحين في بعض المصاحف
... ... والبيان ... قبلها ... لو لاية
... ... على العطف على ... على ...
... ...
... في بعض المصاحف ... جواب ...
... ... المذكور على انه جواب ... التمني
وقال ... ... على ... تم
... ... المعروف

اذا اخذ عند الولد واسمعت اذ لحان وقت نتاجها سميها بفتح اليا وكسر الكاف اى يلحد منها حوار بعير ... وجوز
يعنى طلب هذا الاحوار ان يسمع لنا الحرب ويضرم الاعداء ومحال كما مر بان يسمع ولا امتناع فى المراد بالاستشهاد انه يجوز نصب
صليها عطفا على لتلحقها ويجوز رفعه على الاستئناف اى فهو يصليها فصل ويقول ما تاتينى لم احدثك ويحدثنى
يعنى لفظة بم كلمة وجوز نصب ما بعدها ورفعه فالنصب على العطف على ان ياتينى والرفع على انه خبر مبتدا محذوف اى
ثم انت تحدثنى وجر الخليل فى قول عروة العذرى وما هو الا ان اراها فجاءة فابهت حتى ما اكاد اجيب بين
الرفع والنصب فى فابهت يعنى وجوز الخليل وسيبويه بين الرفع والنصب فى فابهت وقصة هذا البيت ان عروة طلب ان
يتزوج امراة اسمها عفرا فلم يزوجها منه ابوها عمه عروة بيرا ... فى البادية فراى امراة فى محل مع ركب فظنها عفرا فلما
قرب منها فاذا هى غير عفرا فوقف من شوقها متحيرا وانشد هذا البيت ... والحديث اى ان الشان والحديث انها ان
عفرا انه يعنيه فابهت على بناء المجهول ... المتكلم ... اذا تحير يعنى فلم اقدر ان احسبها
من التحير فمن نصب فابهت جعله العطف على ان اراها ومن رفعه جعله خبر المبتدا اى فانا ابهت ... استطعام ...
الكلام ... التعليل على الحكم الماضى ... اقتضى ... ان لا يجوز ويقصد اى كما قول ... لا يجوز ...
كما قال سيبويه يجوز الرفع فى جميع هذه الحروف التى يشترك معها هذا المثال يعنى يجب على الحاكم الماضى الفصيح الحكم
ان لا يظلم ... اى يعدل والمراد بالاستشهاد انه لا يجوز ان يعطف بقصد على يحب لان معناه انه لا يجوز ان لا يحمد
بل هو خبر مبتدا محذوف اى وهو يقصد قول سيبويه ويجوز الرفع فى جميع هذه الحروف ... اشارة الى هذا البيت
بل الى ما قبله من المسائل المذكورة يعنى بجواز النصب والرفع فى هذه المسائل ... ما اشبهها قوله ... على هذا المثال يعنى
يشبه ما ذكر من الامثلة يعنى اذا جاء مضارع بعد الفاء والواو وثم وقبلها مضارع منصوب جاز رفع فى المضارع الا
النصب فى الرفع اذا فسدت معناه بالنصب كهذا البيت المجزوم يجلد مع حرف واسما حرف لكن لم نخرج وما تخرج
لجزم فعلا فعلان نحو من يكرمك اكرمه وما تصنع اصنع وما تضرب اضرب ... يعنى المجزوم الفعل المضارع
اذا دخل عليه الجوازم والجوازم حروف واسماء غير ظروف واسماء ظروف والحروف لم ولما اذا كان نفيا
و لام الامر ولا فى النهى ... ان تكسر الهمزة وسكون النون اذا كانت الشرطية ... الحروف والاسماء غير الظروف
ما ... الظروف فالحروف ... اذا كانت نفيا ولام الامر ولا فى النهى ... بكسر الهمزة وسكون النون اذا كانت
للشرط ... الحروف ... الاسماء غير الظروف ... واما الظروف ... وجب
اذما ومتى ... الكلمات التسع ... لفظة ان فى جزمه للشرط والجزاء ... معنى الشرط
نحو من يكرمنى اكرمه وما تفعل افعل وايا تضرب اضرب واين تكن اكن وحيث تجلس اجلس واذما تخرج اخرج ومتى تخرج اخرج
اى تقم اقم ومهما ... لم يذكر المصنف الجوازم من الظروف هنا اكتفاء بما ذكر فى قسم الاسماء من بحث الظروف المتضمنة
معنى الشرط فصل وجزم بان مضمرة اذا وقع جوابا للامر او نهى او استفهام او تمن او عرض يجزم جواب هذه الاشياء الخمسة
... ان يكسر الهمزة اذا لم يكن جوابا بالفاء فان كان جوابها بالفاء ينصب جوابها ان ... مفتوحة الهمزة كما ذكر وياتى
شرح كل واحد من هذه الخمسة نحو اكرمنى اكرمك العدو اكرمنى فانك ان تكرمنى اكرمك ولا تفعل يكن خيرا لك هذا مثال النهى
والعدو لا تفعل الفعل الفلانى فانك ان لم تفعله يكن خيرا لك ... يكن ... فعله خيرا لك ... جواب
الشرط واصله يكون ... النون ... الواو ... وسكون النون ... واين بيتك ازرك وهذا مثال الاستفهام والهمزة
... المعنى والتقدير اين بيتك فانك ان تاتنى احدثك والا ... هذا مثال الاستفهام ايضا والتقدير ان ... فانى

ممكن ازرك الا ماء اشربه هذا مثال التمنى والهمزة للاستفهام ايضا ولا للنفى ... يجوز ان يكون مفعول اقيم مقام الفاعل فحذف
فعله اى يوجد ما الى ... اشربه ويحتمل ان يكون فاعلا لفعله محذوف اى الا حضر ما فانه ... اشربه ويحتمل ان يكون مبتدا خبره
محذوف اى لا ماء موجود والا تنزل عندنا تصب خيرا هذا مثال العرض والاستفهام ... لم لا تنزل عندنا فانك ان تكن عندنا ... ما اصيب
خيرا هذا مثال العرض والهمزة للاستفهام ولا للنفى ... ان تنزل تصب خيرا ... اهتاك ... الرحلة ... اشياء الخمسة ... اعطيها
... الخليل ... يعنى ... العطف ... على ... الخليل ... الجواب ... ان ... اى ... الخمسة ...
جوزتم ... ان ... حرف ... اى ... للاستفهام والتمنى والعرض ... على الضمار
ان جزمها كما قال الخليل فصل وجاء بالفاء بعد الامر والنهى ... يعنى ... ونحو ... بعلامة ... ويجعل
جيدا اذا كان الكلام ... امرا ونهيا ولكن معناه امر ونهى يكون جوابه مجزوما ايضا بجواب الامر وسكون الباء ونحو هذا قوله ...
... الفعل خبر لعلم ... ان ... فعل ماض معنى ... والرجل ... اى ... حسبك ينم الناس
حسبك مبتدا وخبره محذوف ... حسبك هذا الكلام وهذا الفعل ... بحذف النون ... الكلام ... الناس ... ينم الناس ...
... مجزوم لانه جواب الامر فى التقدير وحذفت ... وسكون الميم وحركت الميم بالكسر ... وسكون ما بعدها
فصل ... شرط ... ان يكون من جنس المظهر ... لا يجوز ... الجزم ... النهى ... الخبر ... اعلم ان
جواب هذه الاشياء مجزوم بشرط مضمر كما ذكر وشرط المضمر ان يكون من جنس المظهر مثبتا يجب ان يكون المضمر ايضا مثبتا وان
كان المظهر منفيا يجب ان يكون المضمر منفيا ... فالمظهر لفظة ... المضمر لفظه ان ... و... لا
... استقام الكلام وكذلك جميع امثلة ... فالمظهر ... منفى والمنفى ... والمظهر
يجب ان يكون ... بالكلب ... فالمظهر والمضمر كلاهما منفيان ... يستقيم ... كلاما لانه اذا
... الكلب ... خلاف ... فان المظهر منفى والمضمر ... ايضا
منفى ... يستقيم الكلام هنا لكون المظهر والمضمر متفقين فالكلام يتعلق ... المعانى ... المعنى ... المظهر والمضمر
... جواب النهى ... المعنى ... المظهر والمضمر لا يجوز ... على الاثبات ...
الكلب ... المضمر ... الظاهر ... الاسد ... الكلب ... لا ... يدل على ... يفعل
... فلهذا لا يستقيم ... بالكلب ... واثبات
مثال ... اذا كان ... الظاهر يدل على ... منفى ... لا ... بالكلب ... الاسد ... يعنى
لم ... فى ... على القطع ... ان ... ان ... دخلت الفاء ... وان
لا يجوز جزم جواب النفى لان المضمر بعد النفى يكون ... لان المضمر يكون من جنس المظهر ... يدل على ... دون
... جنسه ... كان المعنى بعد النفى ... ولا ... ما ... كلاما مستقيما
وهذا ... انه اذا لم ... بالكلب ... الكلب ... استقام الكلام لانه يكون كلاما مستقيما ...
الى جواب ما قبله ... الاسد ... فانه ... وهذا ... فان دخلت الفاء ... جاز ... ان ...
... الاسد ... صح ... فان ... بالكلب فصل فاذا لم يقصد الجزاء رفعت كان الرفع على احد ثلاثة اوجه
اما صفة كقوله ... يرثنى ... جواب هذه الاشياء الخمسة المتقدمة ان ... جاز ... فعنه
اما حالا لما قبله او صفة ... كلاما ... فى هذه الاوجه ... استقام الكلام ... فحكمه ... قوله
... ان ... جاز ان يكون ... وما ... لان ... صفة ... فانه ... فكلام
الوجهين ... فى ... المعروف ولا يجوز ان يجعل حالا ... الحال ... نكرة ولا يجوز ان يكون ... الحال ... المعنى ...

او حالا لقوله ذرهم في خوضهم يلعبون في خوضهم ظرف لذرهم ومعنى ذرهم اتركهم يلعبون حال من الضمير جمع المذكر اي
اتركهم في خوضهم لاعبين ولا يجوز ان يكون يلعبون صفة لان يلعبون جمع وجمع المذكر هنا معرفة والجملة لا تكون صفة لها
او مقطوعا استئنافا كقولك لا تذهب به تغلب عليه تغلب على بناء المجهول مرفوع لانه خبر مبتدأ محذوف اي فانت تغلب عليه
لا تذهب به فانك لا تقدر حفظه بل تغلب عليه وبوجد ... ولا يجوز جزم تغلب لما ذكر في لا تدن من الاسد ياكلك لانه
يكون تقديره لا تذهب به فانك ان لم تذهب به تغلب عليه وهو الظاهر لفساد ان لم تذهب به كيف تغلب عليه
قم يدعوك مرفوع وعلامة رفعه سكون الواو والتقدير قم فان فلانا يدعوك ولا يجوز جزم يدعوك لانك لو جزمته لكان
جزاء وجوابا للقيام ويلزم ان يكون الدعاء كانه لازم جزاء للاتيان في قولك ائتني اكرمك وحينئذ يجب ان يكون القيام متقدما
على الدعاء كما ان الاتيان متقدم على الاكرام ومعلوم ان الدعاء متقدم على القيام وعنه قوله تعالى يا ابوهم ادخلوا او لها
وكل ... تجري بقدرة الله التي يطلب ... المقدم الرسول امر ... من ... وهو جنس السفينة
... اي يسرع فيها وتطلب ما فيها اي قال مقدم الجيش للملاحين احبسوا السفن لتطلب ما فيها وقال مقدم
الجيش للملاحين احبسوا السفن لتطلب ما فيها ذكره بعض الشارحين ... المراد ... اي ثبتوا والضمير المؤنث
في ... الحرب اي قال مقدم الجيش احبسوا وثبتوا في الحرب ليسرع فيها ولا تخافوا من الهلاك فان الهلاك محصور بالقدر
والمراد بالاستشهاد انه رفع ... على ... ولم يجزم على جواب الامر لانه لا يستقيم جزمه لانه لو جزم لكان المراد
على الارسال وليس كذلك لما قلنا في قم يدعوك وقال هذا البيت الخطل وما يحتمل الوجهين الحال والقطع فله حكم ذلك
الحال والقطع اي من الامرين يعني الصور التي ذكرها يجوز فيها الرفع بانه حال او بالقطع والاستئناف ويجوز فيها الجزم ايضا
جوابا للامر وانما لم يذكر المصنف الجزم لان الاصل في جواب الامر الجزم اذا فسد المعنى بالجزم وفي هذه الصور لم يفسد المعنى بالجزم
فبنى الجزم على اصل جوابه بان ذلك ... قوله ... يجوز جزمه فيقول ذره ... ذلك والتقدير ذره فانك ان تذره ...
ذلك ويجوز رفعه على انه حال من الضمير المفعول في ذره والتقدير ذره ... ويجوز رفعه على القطع على ... اي ...
... ... وقول الخطل
كروا الى حرتيكم تعمرونها ... ... معناه ارجعوا الى ...
... ... ارجعوا الى بلادكم ... ... اي ارجعوا الى بلادكم ...
... ... والمراد بالاستشهاد انه اثبت النون في تعمرونها فجعله مرفوعا على الحال اي
عامرين لها وعلى القطع اي جانكم تعمرون ارضكم ولا تقدرون ان تعمروا ارضنا وقوله فاضرب لهم طريقا في البحر يبسا لا تخاف
دركا ولا تخشى اضرب هو المعروف والضرب الذهاب ... ...
... ... والمراد بالاستشهاد
انه روي لا تخف بالجزم وهو قراءة حمزة وهو مجزوم جوابا للامر وقراءة الباقين لا تخاف بالرفع على الحال اي غير خائف او
على الاستئناف ... ... ظاهر ان لا الف علامة الرفع وعلى قراءة
الجزم ... ... الالف في الظنونا
والرسولا والسبيلا في ... ... رفع المتوسط
... ... الرفع هنا ... الجزم
... ... الفعل المتوسط

شرح وبيان انه
جواب الامر مجزوم

لو كان خالفا الفعل الشرط لا يجوز جزمه بل يرفع على الحال ولو كان موافقا الفعل الشرط جاز رفعه على الحال وجزمه على انه
بدل عن فعل الشرط ... ... الشرط ... ...
... ... واذا كان ... ...
فاذا كان كذلك جاز رفعه على الحال اي ان تاتنا ... ...
... ...
... هنا كلمة الشرط وحيث ... ...
الظرف كما ذكر ... ... ان الظرف ... ... والمراد بالاستشهاد ان ... مضارع ...
من الشرط والجزاء ... ...
... ...
... ...
... ...
اي ... ... والمراد بالاستشهاد انه جزم ... على انه بدل الشرط ...
... ... يعني اذا عطف فعلا مضارعا على فعل الجزاء بالفاء او الواو او ثم جاز جزمه
عطفا على فعل الجزاء وجاز رفعه على انه خبر مبتدأ محذوف ... ...
... ...
... ...
والشرط ليس ... ...
ان ينصب بعد الفاء ... ...
ينصب بعد الفاء ... ... والجزم والنون
عطفا على ... ...
وان تتولوا يستبدل قوما غيركم ثم لا يكونوا امثالكم ... ...
في الجهاد ... ...
ما ... ... والمراد بالاستشهاد انه سقطت النون ...
الجزم لانه معطوف على يستبدل ... ... والمراد بالاستشهاد انه رفع ...
على انه خبر مبتدأ محذوف اي ثم هم لا ينصرون ... ...
... ...
فانه معطوف على فاصدق ... ...
النصب عطفا على لفظ فاصدق ... ...
منصوب بانه جواب ... ...
... ...
... ...

بل اي اظهر يعني علمت ان لست مدركه فانا شعني ولست اقدر ان اسبق الى امر هما فقدر ان يجي على بالي
مراد الاستشهاد بعد هذا اي كالجزء الثاني [illegible]
[illegible] جزء الثاني اي جزو السابق في البيت [illegible] مدركه [illegible]
[illegible] وكانه خبر ليس فكانه قوله فاصرف [illegible]
معطوف على محل مدركه [illegible]
[illegible]
[illegible] القسم والشرط اذا اجتمعا في الكلام فان كان القسم [illegible]
فارتفع الجواب لان الجواب تعلق بالقسم [illegible]
[illegible]

لا معنى لو احد [illegible] وما هو على العيب [illegible]
اي يظنون [illegible] تعنى اذا كان الظن بمعنى التهمة
[illegible] بمعنى الاصابة [illegible]
[illegible]

اكرم

العلم والظن وأما من جوز حذف المفعولين فحجته حذفهما في القرآن وغيره كما يأتي مثاله قال الله تعالى وظننتم
ظن السوء والمراد من الاستشهاد أنه حذف المفعولين والتقدير وظننتم علم انقلاب الرسول ثابتاً يعني ظننتم هلاك
الرسول والمؤمنين وظننتم أنهم لم يرجعوا أبداً إلى المدينة فعلم انقلاب الرسول المفعول الأول وثابتاً المفعول الثاني وحذفهما
وقوله ظن السوء مفعول مطلق وفي المثل من يسمع يخل يخل مجزوم بالشرط وهو بلفظه من والفاعل يخل ضمير وكلا مفعوليه
محذوف والتقدير من يسمع حكاية يخل صدقها ثابتاً أو يخل تلك الحكاية صحيحة أو صدقاً وما أشبه ذلك وأما قول العرب
ظننت ذاك فذاك إشارة إلى الظن كأنهم قالوا ظننت فاقتصروا يعني قول العرب ظننت ذاك فذاك ليس مفعولاً لظننت
كأنه لا يجوز الاقتصار على أحد المفعولين في ظننت وأخواته بل ذاك إشارة إلى الظن والظن مفعول مطلق لا مفعول به وإنما يقال
ظننت ذاك في جواب من قال أظننت زيداً عالماً فيقول أحد مجاوبه ظننت ذاك والتقدير ظننت زيداً عالماً ظناً مثل
ذلك فحذف المفعولين والمصدر وأقام ذاك مقام المصدر فكأنهم قالوا ظننت ظناً فاقتصروا [illegible] ظننت
يتعلق بالمفعول به بوجه من الوجوه وعدمه سواء فكأنه قال ظننت [illegible] أن المفعولين محذوفان فإذا قلت
واقتصرت على هذا الكلام فكذلك إذا قلت ظننت ذاك المفعولان محذوفان أيضاً وتقول ظننت به إذا جعلته موضع
ظنك كما تقول نزلت به ولو كان مفعولاً لم يجز السكوت عليه يعني [illegible] ظننت بزيد فإن أوردت
الجار والمجرور الظرف صح هذا الكلام لأن كلا مفعوليه محذوف والتقدير ظننت بزيد الخير حسناً [illegible]
مفعولا ظننت وبزيد موضع الظن وإن جعلته الباء زائدة [illegible] لم يجز [illegible]
أحد المفعولين وهو غير جائز بل قوله لم يجز السكوت عليه يعني لا بد من ذكر مفعوله الثاني كما تقول ظننت بزيد عالماً أي ظننت
زيداً عالماً فصل ومنها أنها إذا تقدمت أعملت ويجوز فيها الإلغاء متوسطة ومتأخرة ومنها أي ومن خصائصها جواز إلغائها إذا
وقعت بين المفعولين أو تأخرت عنهما والإلغاء ترك الإعمال هذا معنى كلام المصنف وقد نقل جواز الإلغاء إذا تقدمت [illegible]
المجوزين للإلغاء أن مفعولي هذه الأفعال كانا مستقلين ولهما إعراب مستقل قبل دخول هذه الأفعال عليهما فإذا ألغيت هذه الأفعال
رجع المفعولان إلى أصلهما من المبتدأ والخبر بخلاف سائر الأفعال التي لها مفعولان فإنك إذا ألغيت تلك الأفعال بقي مفعولاها
بلا إعراب ولا إفادة فقولك كسوت زيداً جبة لو ألغيت كسوت وقلت كسوت زيد جبة بالرفع فسد الكلام لأن زيد جبة
ليسا مبتدأ وخبراً وإنما كان المجوز الإلغاء مع تقدم هذه الأفعال على مفعوليها ومع توسطها وتأخرها لأن الفعل مع تقدمها
بعيد لأنها إذا تقدمت قويت لأنها تدل على غاية اعتناء المتكلم بذكر الفعل [illegible] ضربت [illegible]
وفعلاً ولم [illegible] أنه ضعيف [illegible] ولم يجز [illegible] لأن الفعل على غاية القوة [illegible] فلم يجز الإلغاء فقد
إن الفعل إذا كان متقدماً يكون أقوى من كونه متوسطاً وإذا كان متوسطاً أقوى من كونه متأخراً فالإلغاء عند تقدمها
ضعيف وعند توسطها إعمالها أقوى من إلغائها وإذا كانت متأخرة فإلغاؤها أقوى من إعمالها إذا كانت
متوسطة قال الشاعر أبا الأراجيز يا ابن اللؤم توعدني وفي الأراجيز خلت اللؤم والخور قال أبو محمد الأعرابي المقرئ
رؤبة بن العجاج بقصيدة منها هذا البيت توعد لي [illegible] يعني [illegible] بإنشاد الأراجيز [illegible]
[illegible] اللؤم [illegible] الأراجيز جمع أرجوزة وهي نوع من الشعر [illegible] القصيدة
وقوافيها [illegible] كما نقله المصنف هنا [illegible] أنا ابن جلا [illegible]
[illegible] اللؤم [illegible] استشهاد المصنف
[illegible] وقع بين المبتدأ وخبره فألغي خلت ورفع اللؤم على الابتداء والخور عطف [illegible]

خبره متقدم على خلت وتلغى المصادر إلغاء الفعل تقول متى زيد ظنك ذاهب وزيد ظني مقيم وأخاك زيد ظني
يعني يجوز أن يلغى عمل المصدر في هذه الأفعال إذا وقع متوسطاً أو متأخراً كما يلغى عمل هذه الأفعال إذا وقع متقدماً
الفاعل بعد كما تلغي الفعل إذا وقع متقدماً قال ابن الحاجب إلغاء المصدر إنما كان لأن الفعل متقدماً فإعمال المصدر بمنزلة
إعمال الفعل وإلغاء المصدر بمنزلة إلغاء الفعل وفي هذا الكلام دقيقة وهي أن المصنف قال في الفعل يجوز إعمالها وإلغاؤها
ولم يذكر في المصدر إعماله بل اقتصر على قوله وتلغى المصادر والحكمة فيه أنه يلزم إلغاء المصدر إذا وقع متوسطاً أو متأخراً
[illegible] في التوسط والتأخر [illegible] المصدر لأنه لا يتقدم عليه معموله [illegible] زيد ظنك ذاهب معنى [illegible] وزيد
ذاهب ظني وظنك منصوب بأنه مفعول مطلق لفعل محذوف ولا يصح في سائر الأفعال يعني لا يجوز الإلغاء في غير
الأفعال القلوب سواء كانت الأفعال متوسطة أو متأخرة لأن المفعول الثاني [illegible] حتى يكونا مبتدأ وخبراً
بعد الإلغاء [illegible] كسوت جبة [illegible] لم يكن [illegible] مبتدأ وخبراً [illegible]
فصل ومنها أنها تعلق وذلك عند حرف الابتداء والاستفهام والنفي كقولك ظننت لزيد منطلق وعلمت أزيد
عندك أم عمرو وعلمت ما زيد منطلق التعليق جعل الشيء بين شيئين [illegible] وتعليق هذه
الأفعال أن يعمل [illegible] اللفظ والعامل في المعنى والفرق بين التعليق والإلغاء أن الإلغاء عدم إعمالها مع جوازه والتعليق
عدم إعمالها مع عدم جوازه [illegible] هذه الأفعال [illegible] الكلام [illegible] الاستفهام والنفي [illegible]
منطلق [illegible] بحسب المفعولين [illegible] في اللفظ [illegible] اللام [illegible]
اللام [illegible] من الإعراب ما اقتضاه علمت [illegible] الاستفهام والنفي ولا يكون التعليق في غيرها
[illegible] تعليق فعل غير أفعال القلوب [illegible] وهو مختص بأفعال القلوب [illegible]
[illegible] أن يكون زيد مبتدأ [illegible]
[illegible] تعليق [illegible] أفعال القلوب [illegible] منطلق [illegible]
زيد [illegible] مثل [illegible]
[illegible]
[illegible] ومنها أنه يجمع فيها بين ضميري الفاعل والمفعول كقولك علمتني منطلقاً ووجدتك فعلت كذا ورآه عظيماً ومنها [illegible]
خصائص أفعال القلوب أنه يجوز أن يكون ضمير فاعلها ومفعولها لشيء واحد ولا يجوز ذلك في غيرها من الأفعال [illegible]
[illegible] الفاعل والياء في [illegible] المفعول [illegible] في اللفظ والمعنى [illegible]
منطلقاً فالياء [illegible] في اللفظ [illegible] فإذا كان
كذلك لم يجتمع ضمير الفاعل والمفعول في [illegible] ضمير الفاعل والمفعول [illegible] في أفعال
القلوب وقلة الوقوع في غيرها [illegible] ضرب أو شتم [illegible] أفعال غير أفعال القلوب على غير
الفاعل فإذا كان الغالب وقوعها على غير الفاعل [illegible] أن المفعول غير الفاعل فإذا جمع أحد [illegible] ضمير الفاعل
والمفعول [illegible] ضمير المفعول [illegible] الفاعل [illegible] منطلقاً فالياء
المتكلم وهو فاعل والياء هو المفعول الأول ومنطلقاً المفعول الثاني [illegible] فعلت [illegible] والكاف
[illegible] ضمير الفاعل [illegible] المفعول الأول [illegible] المفعول الثاني [illegible]
الفاعل والمفعول للغائب وقد أجرت العرب عدمت وفقدت مجراها قال عدمتني وفقدتني يعني شبه هذان اللفظان

وجرت في جواز اجتماع ضميري الفاعل والمفعول فيهما لانهما ضدان لو جرت في المعنى والعرب تحمل النقيض على النقيض
كما تحمل النظير على النظير قال جران العود لقد كان لي عن ضرتين عدمتني وعما الاقي منهما متزحزح الجران مقدم عنق
البعير والعود بفتح العين وسكون الواو المسن وجران العود لقب هذا الشاعر واسمه مستورد يعني هلكت من صحبة
زوجتين لي متزحزح اي مبعد ومسمع عنهما عما الاقي منهما من المشقة والشاهد في البيت جمع ضميري الفاعل والمفعول
يعني لا يجوز ذلك في غيرها فلا تقول شتمتني ولا ضربتك ولكن شتمت نفسي وضربت نفسك يعني لا يجوز اجتماع ضميري الفاعل
والمفعول في غير افعال القلوب ونحو [illegible] بل يجعل ضمير المفعول لفظ النفس نحو ضربت نفسي وهذا اذا كان
الضميران لشخص واحد كما تقدم فان كانا لشخصين جاز في جميع الافعال نحو ضربتني بفتح التاء فالتاء للمخاطب والياء للمتكلم
ولا منع من اجتماع هذين الضميرين ومن اصناف الفعل الافعال الناقصة وهي كان واصبح وصار وامسى واضحى وظل وبات
وما زال وما برح وما انفك وما فتئ وما دام وليس وتدخل دخول افعال القلوب على المبتدا والخبر الا انها ترفع المبتدا
وتنصب الخبر ويسمى المرفوع اسما والمنصوب خبرا قوله وتدخل دخول افعال القلوب يعني دخولا مثل دخول افعال القلوب يعني كما ان
افعال القلوب تتعلق [illegible] على صفة فالذات هو المفعول الاول والصفة هو المفعول الثاني فكذلك هذه الافعال
تقرير الذات على صفة نحو [illegible] هذه الافعال تلك الذات وتنصب تلك الصفة قوله الا انها ترفع المبتدا وتنصب الخبر يعني افعال
الناقصة وافعال القلوب متفقتان في دخولها على المبتدا والخبر الا ان افعال القلوب تنصب المبتدا والخبر وهذه الافعال
ترفع المبتدا وتنصب الخبر وانما رفع المبتدا لانها تسند اليه في اللفظ كما تسند سائر الافعال الى الفاعل وانما تنصب الخبر لان
الخبر جزء واقع بعد المرفوع مكانه وهو من تمام الكلام فاشبه المفعول وانما يسمى المرفوع اسما والمنصوب خبرا ولم يسمى
المرفوع فاعلا والمنصوب مفعولا لان هذه الافعال ليس فيها حدث يسند الى الفاعل والمفعول وانما يدل على الزمان المجرد
دون الحدث فان قيل سلمنا انه لا يمكن تسميته المرفوع بالفاعل والمنصوب بالمفعول فلم يسمى المرفوع اسما والمنصوب خبرا
قلت لا بد ان يسمى المرفوع والمنصوب باسم حتى يمكن العبارة بهما فسمي المرفوع بالاسم والمنصوب بالخبر اصطلاحا
منهم وليس وسمي المرفوع اسما اي اسم كان لا بد من اضافة الفعل الى الفاعل كما تقول اسم كان وخبرها واسم صار و
خبرها وكذلك جميع هذه الافعال وبعضها يمكن من حيث انه تحصل بمرفوعه مع مرفوعه وحده كلام ما لم يحذف
المنصوب مع المرفوع لم يحصل كلاما يعني سميت هذه الافعال افعالا ناقصة لان سائر الافعال يتم الكلام فيها بذكر
الفعل والفاعل دون ذكر المفعول لان الاصل في الافادة هو الاصل وهذه الافعال لو اقتصر فيها بذكر الفعل والمرفوع بها
لا يفيد شيئا اصلا بل يحتاج الى ذكر المنصوب حتى يفيد معنى فاذا كانت محتاجة الى ذكر المنصوب وسائر الافعال
لا تحتاج الى ذكر المرفوع والمنصوب كليهما لانها تجيء لتقرير الذات على صفة فاذا كان وضعها لتقرير الذات على صفة فذكر الذات وحده
الصفة لا يفيد شيئا كما ان ذكر المبتدا دون الخبر لا يفيد فصل ولم يذكر سيبويه منها الا كان وصار وما دام وليس
ثم قال وما كان نحوهن من الفعل مما لا يستغني عن الخبر يعني ليست هذه الافعال منحصرة في الالفاظ المذكورة بل الفاظها كثيرة
وان سيبويه لم يعد جميعها بل ذكر منها هذه الالفاظ الاربعة لانها اكثر استعمالا ثم قال الفعل لا يتم بذكر الكلام مرفوعه ومنصوبه لذلك
كان في كونه ناقصا ولكن المصنف ذكرها عشر فعلا لانها اكثر استعمالا واكثر المصنفين ذكروها في كتبهم ومما يجوز ان يلحق
آض وعاد وغدا وراح يعني هذه الكلمات ملحقات بكان اذا كانت لتقرير ذات على صفة كقولك آض زيد غنيا يعني صار
وعاد بكر غنيا يعني صار ايضا وغدا خالد كريما يعني اصبح وراح بشر فاضلا يعني امسى فان اريد بها حدوث فعل من شخص ولم يرد
به تقرير ذات على صفة يكون من جملة الافعال التامة لا من الافعال الناقصة كما تقول آض وعاد زيد من سفره اي رجع وغدا اذا مشى

وقوله

ويقت الغداة وراح اذا مشى في وقت المساء ويقال جاء بمعنى صار في قول العرب ما جاءت حاجتك وقيل في قول
العرب ارهف سمرة حتى عقد كانها حربة يعني جاء والقعد جاء بمعنى صار كقولك ما جاءت حاجتك وما استنباطه في
المبتدا عنه جاءت بمعنى صارت واسمه ما مضمر فيها وحاجتك خبره والتقدير اية حاجة صارت حاجتك اي صار حاجتك وقال ابو سعيد ابو
ما بمعنى صار لان هذه الكلمة قالتها الخوارج لما ارسل عليهم ابن عباس حين ارسله علي رضي الله عنه الى الخوارج بيدعوهم الى الطاعة قوله ارهف سمرته
اي حدد سكينه حتى قعدت او صارت مثل حربة وقال الزمخشري وقد حملها في باب كان الاسم المعرفة اسماء والنكرة خبرا
حد الكلام مثلها يعني الى الحال لانه مرتب يعني حال الاسم المعرفة في باب كان واخواتها كحال المبتدا والخبر يعني كما ان المعرفة والنكرة
اذا اجتمعا يجب ان تجعل المعرفة والنكرة خبرا فكذلك تجعل المعرفة اسم كان والنكرة خبرها قوله حد الكلام حد مرفوع عمران قوله والمراد
الحدهما الاصل يعني جعل اسم كان معرفة وخبرها نكرة اصل الكلام وكذلك في المبتدا والخبر وهو قول القطامي ولا يك موقف
منك الوداعا وقوله السنة في ذلك التفريق احتياطا قد يجعل الوداعا القطامي بضم القاف اسمه عمير بن شييم وهذا علم اسم
العبيد في قد ذكر الترخيم وجمع البيت اطلاقا وحذف النون من يكن لتخفيف تشبيها بحرف العلة نظمه الجزم
يعني قوله لفظ يخص النظر ايك حقا وبعاولا تجعل الله وقوفك للوداع بل اجعله تفرقنا والمراد منه استشهاد انه جعل
النكرة اسم كان وهو موقف وجعل المعرفة خبرها وهو الوداع واول البيت قفي قبل التفرق يا ضباعا ومنه قول حسان يكون مزاجها عسل وماء واول البيت
سلافة من بيت راس يكون مزاجها عسل وماء على انيابها او طعم غض من التفاح هصره اجتناء السلافة الخمر الخالصة التي تخرج من
العنب بيت راس موضع بالشام ينسب الخمر الجيدة اليه على انيابها اي على اسنان المعشوقة قوله او طعم غض الغض
على سلافة الغض الطري الجديد هصره بتشديد الصاد اي امالة اجتناء الفاكهة من الشجر يعني ريق هذه المراة يشبه
خمر هذا الموضع مزجها عسل وماء او يشبه طعم تفاح غض طري كان الغصن امال نفسه اي الى نفسه ليلتقط التفاح من الشجرة
يعني التفاح الغض والمراد به الاستشهاد انه نصب مزاجها وهو معرفة على انه خبر كان ورفع عسل وهو نكرة على انه اسمها في
اي علته ومنه قول خداش بن زهير فانك لا تبالي بعد حول اظبي كان امك ام حمار وقبله فقول اما قد
بلا علم وقع اللوم ويختلط التجار اي يطيب ... يخاطب حملا على ضرب المثال ويقول اذا معنى حول الحي
جملك ولم يكن له طيب لا تبال انك كنت طيبا او حمارا يعني اذا طلب الناس الاصل الخالص لم تختلط اصل اللئيم بالشريف
وهو الترفع عن الشريف الدنيا سافل من ليس له منصب واراد به اعلى انساب المناصب اي اختلطا لعار لم يظهر معنى
روح الشريف عنده من الوضيع والمراد به استشهاد انه جعل النكرة معرفة خبر كان وجعل الضمير المستتر في كان
اسمها وهي نكرة يرجع الى الظبي من القلب الذي يشجع عليه امن الالتباس من القلب متعلق بقوله وهو قول القطامي
يعني قلبك البيت وما بعده جملة مما قلبته العرب وجعله ان خالفت اصل الكلام وجعل النكرة اسما والمعرفة خبرا يشجع عليه
اي يجرئ انتفاء الالتباس هذه المخالفة ويجوز علة اخرى وهي تصحيح الوزن والقافية وتقسيم خبر مبتدا والنكرة
والجملة وهي اقسامها اعني اسم كان وخبرها كما ان المبتدا والخبر في انه قد يكون ان معرفين وقد يكونان نكرتين
والخبر قد يكون مفردا وجملة اسمية وفعلية وشرطية وظرفية كما ذكر في خبر المبتدا والضمير في اقسامها يعود الى الجملة يعني
التقسيمات الاربعة في الجملة اذا وقعت خبرا في اقسامها مثال المعرفتين كان زيد المنطلق ومثال النكرتين كان رجل افضل
قايما واشرط ان يكون نكرة ما حيث يجوز ان تكون المبتدا نكرة كما ذكر في المبتدا ويجيء في الشعر ما لم يكن متمكن
الموضع وكان على اوجه اصله الناقصة كما ذكرنا وتامة بمعنى وقع ووجد كقولهم كانت الكائنة وقوله تعالى وان كان ذو عسرة
مثال كان الناقصة كان زيد منطلقا وكان تعمل وجود الكان على المبتدا والخبر زيد منطلق وهذا الكلام انتاج الافعال

لئن يصير غيرا ان بعد زمانا ما لم ادخلت وجدت حدثها كان غير الزمان وهو كان زيد منطلقا فيه بيان انه خلاف زيد
والزمان الماضي ... وكان زيد منطلقا ما ان ارطلاف ... الحال او الاستقبال ولا يدل كان الناقصة على الحدث
ومانعم لفظ كان جميع الازمان ... كان الله غفورا رحيما ... هذا الزمان الماضي ان صفات الله
تعالى قديمة ازلية ابدية لا تكون زمان دون زمان بل يعم جميع الازمان واما كان التامة تدل على الزمان والحدث
كسائر الافعال بمعنى ... واخبر كقولهم كانت الكائنة اي حدثت الحادثة ووقعت الواقعة وقوله تعالى
اذا امر الله شيئا ... كن اي حدث فيكون اي فيحدث وقد يزاد كان نحو ما كان اصح علم من تقدما وكانت الزائدة هي التي وجودها
وعدمها سواء ... شيئا الا التأكيد كقولهم ... من افضلهم كان زيدا ... كان زائدة لا اسم لها
ولا خبر وقال ابو سعيد ان كان الزائدة هي التي تدل على الزمان كما تدل الناقصة الا انه ليس لها اسم ولا خبر وقال الجماد
لي كتسامي على كان المسومة العراب بعض النسخ سراة ... والمراد يحتمل ان يكون جمع سري
وهو السيل وهو جمع نادر ... جمع السارى من سرا يسري اذا صار سيلا فهو سار جمعه سراة واصله سرية
كضارب وضربة فقلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها وفي بعض النسخ جياد ... جمع الجواد الفرس
السريع العدو ... اذا ارتفع المسومة التي جعلت عليها علامة ... العراب الخيل التي اصلها ... نفيس
... معناه ... القبيلة ... الخيل الجياد التي لهذه القبيلة ...
عراب ... مستشهدا ... المجرور ... على ان كان زائدة وما كان
العرب ... للترتيب الكلمة ... وقد ... كاملا ... مثلهم
عالم ... تليلة وان فيها ضمير الشان يعني النوع الرابع من انواع كان ان يكون اسمها ضمير الشان و
الحديث والقصة ... بمعنى واحد ... الحال والقصة يكون ذلك الضمير ... الحال والقصة مونث
وهذا شيء ... المتكلم ... هذا الضمير لا يكون ... الضمير ... الجملة التي هي الخبر وهذا
النوع ايضا ناقصة ... مخصوصا ... الجملة ... الضمير ... احكام ... الضمائر
ان يكون ... الى ما بعده ... والثالث ... والرابع ...
... ان ... ان يجوز ان ... عليه ... بعضها ...
كان اذا ... ضمير الشان كان زيد منطلق ... في الجملة المفسرة عايد
منها الى الضمير الشان ... زيد منطلق فاسم كان ضمير وزيد مبتدا ومنطلق خبره
والجملة ... وتقول كانت زيد منطلق اي كانت الحال والقصة زيد منطلق ... اعراب ... ما
وصل الى ان ... يعني كان في هذا البيت احتمالات احدها ان يكون ناقصة ... قلبا اسمها ... خبرها
لفظه ... والثاني ان يكون تامة ... قلب فاعلها ولفظه ... بها ... حصل قلبه والثالث ان يكون زائدة
قلب ... خبر ... ان يكون ضمير الشان ... وقلب ... خبر كان وفي ... اليه
هذه الجملة ... هنا بمعنى العقل اي على العقل وقيل معناه ... القلب ... متدبرا ... منكر
في الوقت ... وصل ... بيتها ... والمعنى ... الحرب ... كانت ... ضحا ان كان
بمعنى صار التيها ... الغفر ... الحرب ... ان شرح ... كالبيع ...
الطير ... بيوضها ... صارت ... الى ... والتقدير كانت ... فراخا

بيوضها فراخا وكانت هذه هي الناقصة ولكن اختلاف معناها في المعنى لم يخرجها المصنف القول بانها بمعنى صار بل ذكره بلفظ
قيل فالحاصل ان كان على خمسة اوجه خامسها بمعنى صار فصل وبمعنى صار ... عمرو ... ذلك ... احدها ما هو
صار الشيء غنيا والطين خزفا ... صار زيد الى عمرو ومنه ... الى الله تصير الامور نحو صار يكون ناقصة وتامة فالناقصة ان يجيء
لانتقال ... من حال الى صفة كقولك صار زيد غنيا اي انتقل من حال الفقر الى حال الغنى والتامة ان يجيء لانتقال الذات من مكان
الى مكان او من ذات الى ذات كقولك صار زيد الى بلد كذا اي انتقل من مكان كان فيه الى هذا المكان وصار زيد من عمرو الى بكر
اي انتقل من عمرو الى بكر ... الزوال ... ومنتقل من حيز ... الصفة الحيز ... في ... العراف
والتامة ... خبر بل تقتضي فاعلا ومفعولا فقولك صار زيد الى عمرو زيد موضع فاعلها ومفعولها فصل واصبح وامسى واضحى
... احدها ان تقترن مضمون الجملة بالاوقات الخاصة هي الصباح والمساء والضحى على طريقة كان وزيد ... اذا اصل تقي
... هذه الكلمات الثلاث ان تكون ناقصة وتامة بمعنى صار اول الناقصة ... اسم وخبر ... حصول الخبر ... هذه
الاوقات كاصبح زيد غنيا اي حصل غناه في وقت الصباح دون غيره من الاوقات ... مضمون الجملة ... زيد غنيا
وان ... حصول الشيء لزيد في هذه الاوقات الخاصة ... في وقت الصباح اذا قلت اصبح او وقت المساء اذا قلت
امسى او وقت الضحى اذا قلت اضحى والباقي بالاوقات ... على طريقة كان ... هذه الافعال
ناقصة ... ناقصة ... دلالتها على حصول صفة ... في زمان الماضي اذا ذكرت بلفظ كان ...
للحال والاستقبال اذا ذكر ... في وقت ... الصباح والمساء
والضحى والثاني ان تجيء بمعنى الدخول ... هذه الاوقات ... وغيره ... على ... حتى الحين الذي
... معناها الدخول في هذه الاوقات ... اظهر زيد اي دخل
في الظهر ... وقت العتمة ... والثالث ... ومن ... الليلة الشهباء ... حتى ... جاء
الشهباء البيضاء ... الجيم ... والثاني ... الليلة بالشهباء ...
الطيبة ... الحسنى ... الضحى ... في الليالي
... الليالي ... والمراد ... الضحى ... جليدها ... ولم يذكر خبرا اي دخل
الجليد في وقت الضحى والثالث ان يكون بمعنى صار ... اصبح زيد غنيا وامسى ... والفرق بينهن اذا كن نواقص ... معنى
... الحصول ... بوقت الصباح ... صار غنيا ... الفقر ... وقت
... الصباح ... صار والفرق ... معنى ... الغنى بعد ... اضحى ... حتى
... الصبا والدبور ...
... اي دخلت ... الصبا والدبور ...
... صار ... صار في وقت الضحى ... من الاوقات
... فصل ظل وبات على قسمين احدهما ... مضمون الجملة ... كان ... بمعنى صار ... ولا
... ظل ... والمراد ... النهار ... ظل ... ومعناه ... النهار
... بات ... الليل ... القيام ... ظل ... ناقصة ... صار نحو ظل زيد قائما
في القيام وبات ... الليل ... دون ... يعني صار ... الخبر ... اذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه
... مسودا وهو كظيم اي اذا قيل لاحدهم ... كراهة البنات ... وجهه اسود
من الغضب وهو كظيم اي ممتلئ من الكظم وهو الغيظ فصل والثاني ... الالف ... العامل فاعله

في زمانه ولم يدخل النفي عليها على النفي جرى بعض كان في كونها للايجاب **نحو قولهم لم يبرحا مقيمين بليدة لاقيما** وهي اخوات كان
ما فتي وليس حرف النفي لاثبات الا ناقصة مثل كان واخواتها تلك الكلمات ما زال وما فتئ وما برح وما انفك فان لفظها في هذه
الكلمات نفي وايراد الشارح مثالها لكونهن باستمرار الفعل في فاعله في زمانه يعني معنى هذه الكلمات دوام الفعل المذكور لاسمه
في زمان او مكان بما اخذ لك الفعل لاسمه كما نعرف ما زال زيد مقيما اي ثبتت له القيام صلته حوقيه او صلة كونه في الدار
بريد المتكلم من اخبره والخبر الفعل الخبر والخبر الفاعل الاسم وادى في زمان او مكان بفعله ذلك الخبر لاسمه قوله و
لدخول النفي فيها على النفي الحرف **يعني قال نفي لان معناه** انه لم يثبت مكانه ومعنى برح هكذا ومعنى فتئ ترك ومعنى
انفك انفصل فمعنى هذه الكلمات عدم الثبات فاذا دخلت حرف النفي عليهن النفي الذي كان قبل دخول حرف النفي
فاذا دل معنى النفي نفي الاثبات وحينئذ يكون معناها الاثبات كلفظه كان وليس وقولهم لم يبرحا بليدة مقيما يعني هذه
الكلام لغويان لفظ لا يجيء للاثبات بعد النفي فاذا دخلت لفظة لا بطل نفي لفظه ما فبقي زال زيد مقيما وهذا لغويان في
هذا الفن القائم لزيد **وصلى ولا يزال مع قوله حراجيج ما تنفك الا مناخة** وباقي البيت على الخسف او نرمي بها بلدا قفرا
حراجيج بالحاء المهملة والجيم جمع حرجوج وهي الناقة الطويلة وقيل الضامرة والخسف سوء الحال يعني هذه الابل لا تنفك عن هاتين
الحالتين وهما اما المناخ في وطنها على سوء الحال من عدم العلف والسير في القفار الخالية من النبات يعني يجعلها المتنقه وحظي
ضم الحاء وكسر الطاء وتشديدها اذا انتسب الى الحطاء يعني لحظها والرمي في قوله لا تنفك الا مناخة فان ابطل الا المقصود
من البيت انه ثبت على مناخها او على السير وقيل على الخسف حرف لا تنفك ولا مناخة لا يجيء ينفك بل حال من الضمير في
ينفكها التقدير لا ينفك على سوء الحال الا مناخة اي الا في حال كونها مناخة يعني ابدا على سوء الحال في السير الكبير الا اذا كانت
في وطنها فانها حينئذ تستريح وعلى هذا التاويل صح الكلام لانه حينئذ لا يراد لفظ المعنى لا ينفك وقال الحنفي في
الحواشي لا يشكل الا معنى ليس الا الخبر اي الا بهات دفع هذا الابل في وطنها الا اذا فارقت اوطانها لحقها الراحة في المراح على سوء الحال
لعدم العلف او السير في الفاوز والقفر وعلى هذا التاويل [illegible] المسبيله اعظم استقامة المعنى **ويجوز حذفه اي حرف**
النفي عن هذه الكلمة وحذف حرف النفي فيقال تالله تفتئ اي لا تفتئ وبكثرة في الكلمة والدليل على ان حرف النفي مقدر
فيها ان هذه الكلمات لا تستعمل الا مع حرف النفي فاذا لزم استعمالها مع حرف النفي فاذا لم يكن حرف النفي فيعلم انها مرادة في
التقدير **وقال الشاعر ساهم بن محلم فكان نزل الحبال مبرمات اعدها** فقال بعض الفاف في هذا الشعر اي ما زال اي زوج هذه
المرأة فلما اعطاه بعيرا وقال ثم اعطاه حبلا اخر ليربط به هذا البعير فجاء السائل ثم اعطى السائل بعيرا اخر وقال له خذه
حبلا اخر ليربط به هذا البعير فجاءت على اخر ثم اعطاه بعيرا اخر وقال لها هات حبلا اخر ليربط به هذا البعير فقالت ما بقي عندي
حبل فقال لها زوجها على الحال وعليك الحبال فرضت بجارها الى السائل وقالت اجعله حبلا واربط به بعيرك ثم انشأت وقالت
حلفت يمينا يا ابن محلم بانني يحفظ الرفاق في السهل والحبل ما زال الحبال مبرمات اعدها لها ما مشى يوما على خفه جمل
او محكمات الفتل اعدها اي هيأتها لها والدليل على هذا السائل على ما مشى اي جمل ما [illegible] اي حبلا اي الا ابل اسما
والمراد بالاستشهاد انه حذف من شعرها لفظه لا من قولها لا زال **وقال امرؤ القيس فقلت لها يا الله ابرح قاعدا** وباقي البيت
ولو قطعوا راسي لديك واوصالي جمع وصل بكسر الواو وهو المفصل يعني حلفت المحبسة مرجوع فقال ابعد عني كيلا يطلع
عليها احد فقلت لها انا ما تكونين فقطع اهل الحي راسي وبعضها والمراد بالاستشهاد انه حذف لفظة لا من قوله ابرح **وقال شاعر**
سمع باحمد بما لك حتى لانه والبيت الثاني والمرء قد يرجو حياته عمرا والموت دونه وقد بقي الموت وقد يدرك الهلاك البالي
كثيرا ومعناه يا ايها الحسنات لم تسمع فقال لكم ما ذات فلا الحكم يكون مثلك اي مثل الحسنة اي حتى يموت والمرء قد يرجو الحياة
العناء وغيرها ما يشتهيه والموت دونه يعني هو الموت الى المشخص من وصوله الى ذلك الرجاء يعني يجوز الموت قبل ان يصل الى المراد

يزول مهم

يسير ... [illegible]

المخاوزم

مفرد لفظ الافتضاء والتقدير تنفك ... ويجوز ان ... على ... تنفصل عن مناخها ... فاسد صح

فقيح م

في الانفظ م

أخرم

وأعضائي م

الحبوة ... كان قد ... م

بل نكث والتقدير لا تنفك م

المراد والمقصود بالاستشهاد قوله تفتؤ **وفي التنزيل تالله تفتؤ تذكر يوسف** وباقي الاية حتى تكون حرضا او تكون من
الهالكين الحرض المرض المذيب لحبه والحزن يقول اولاد يعقوب له ابدا تذكر يوسف وتشكو لحزنك حتى تصير ضعيفا او تموت و
المراد بالاستشهاد لفظ تفتؤ **ويصل ومادام توقيت الفعل نحو اجلس ما دمت جالسا اي تكون قلت اجلس دوام جلوسك**
يعني ما في ما دام ليس للنفي بل مصدرية وجاء فعل ماض واجلس بفتح الهمزة همزة المتكلم والمعنى اجلس مدة دوام جلوسك
ودوام مصدر منصوب على الظرف اي مدة جلوسك **ومنه قولهم اتيك خفوق النجم ومقدم الحاج** يعني ان خفوق
ومقدم مصدران منصوبان لانهما مقام الظرف فلذلك ما دام تقديره دوام وهو مصدر منصوب على الظرفية
على حين خفوق النجم وقت طلوع النجم وتقدير مقدم الحاج زمان قدوم **ولذلك كان مفتقرا الى ان يشفع**
بكلام لان الظرف لابد له مما يقع فيه يعني لا يجوز ان يقال ما دام الظرف لا يستقيم بنفسه كما تقول ما دام زيد مقيما وتسكت بل
لابد ان تشفعه اي تضم اليه ما يتم به كلاما لان الظرف مفعول فيه والمفعول لا بد له من عامل مثل ان تقول اقيم ما دام
زيد مقيما والحبس ما دمت جالسا ولو قلت ما دام زيد مقيما فلا عمل لها ما دامت زيد محذوف منصوب على الظرفية عاملها اقيم
ولو قلت ما دمت جالسا بعد مدة حلوس لكن عاملها اجلس **ويصل وليس معناه نفي مضمون الجملة في الحال تقول**
ليس زيد قائما الان ولا تقول ليس زيد قائما غدا اراد بالجملة اسم ليس وخبرها يعني لفظ ليس ينفي حصول الخبر عن اسمها
في الحال تقول ليس زيد قائما نفيت القيام عن زيد في الحال ولا تقول ليس زيد قائما غدا لانه نفي مستقبل
والماضي بها ان ليس معناها نفي الحال وعلى من قال ان لا ينفي الحال مشابهتها لما النافية فانها تنفي الحال **والذي**
يصدق انه فعل لحوق الضماير وتاء التانيث ساكنة به يعني يختلف في ان ليس فعل او حرف فالذي عليه الجمهور انه فعل
ولا لحوق ضمير المرفوع المتصل والحروف هذه الضماير من علامات الفعل تقول ليس ليسا ليسوا ليست لستما لستم
لستن لست لستما لستم لستن والحروف لا تلحقها والحاق الضماير تاء التانيث وتاء الماضي واما كان وباقي اخواتها فتصرف في الماضي والمضارع والامر
والنهي الا ما زال وما انفك وما فتئ وما برح فانه لا يجيء منهن الامر والنهي ودليل من قال ان ليس حرف عدم تصرفه في المضارع و
الامر والنهي وانه ليس فعل على هذا الوزن وانه لا يدل على زمان معين كما سائر الافعال وجميع ما ذكره على القول **واصله ليس**
كصيد البعير يعني اصله ليس بكسر الياء على وزن صيد فاسكنت الياء لانها حنيفة لعدم تصرفه في المضارع والامر والنهي
ومعنى صيد البعير اذا رفعت عنقه من داء يعجيبه لا يقدر على الالتفات يمينا وشمالا **فصل وهذه الافعال في تقديم خبرها**
على ضربين فالذي في اوائلها ما تقدم خبرها على اسمها لا عليها والذي يتقدم خبرها على اسمها وعليها يعني جزء ان وقع في اولها
يجوز ان تقدم على اسمها بلا خلاف واما ان تقدم خبرها على انفسها ففيه تفصيل فما زال لا انفك ما فتئ وما برح لا يجوز
تقديم خبرها على انفسها لان في اوائلها حرف النفي وحرف النفي لها صدر الكلام ولو تقدم عليها خبرها لبطلت صدر ية حرف النفي وما دام
ايضا لا يجوز تقديم خبرها عليها واما كان وبقية اخواتها غير ما ذكرنا وغير ليس يجوز تقديم خبرها على انفسها لان خبرها يشبه
بالمفعول وكما ان تقديم المفعول على الفعل جائز فكذلك هاهنا وفي ليس خلاف ولكن ابن كيسان تقديم خبرها **ومنه خلاف في ليس فمنهم من**
احتجه وهو الصحيح اراد بالضرب الاول ما في اوله لفظ ما ولفظة لا يعني قال الكوفيون ان لفظ ليس لا يجوز تقديم
خبرها على نفسها لانها غير متصرفة نفسها ومنع نزال يعني اوله اولها هو الصحيح بعني بالاول اللفظ التي هو غير المفتاح الذي في
اولها ما لانه قال وما على ما بعدها اوله ما يجوز تقديم خبرها على انفسها وهذا المفظ لفظ ليس داخلة
ومذهب البصريين ان لفظ ليس كلفظة كان لانها فعل **فصل سيبويه وتقديم الظرف والجزم من الحروف واستقر**

تذكر والتقدير لا تفتؤ م

الظرف م

يستقل ع

لا يجوز تقديم ما في ... الا استقبال بها ... م

وما عداها م

لان ... مصدر ... ومعمول المصدر لا يتقدم عليه م

الانفاظ م

فاستحسن تقديمه لانه اذا كان مستقرا نحو قولك ما كان فيها احد خير منك وتاسن اذا كان لغوا نحو قولك ما كان احد خيرا منك وربما

اراد بالظرف اللغو ما لم يكن خبرا وبالظرف المستقر ما كان خبرا وانما استحسن تقديم المستقر لئلا يتوهم انه صفة ...

واستحسن تاخير ما هو لغو لئلا ...

[illegible]

ولعل يخرج ما يجيء من اسم المظهر ويقول زيد عسى ان يخرج والزيدان عسى ان يخرجا والزيدون عسى ان يخرجوا

وهند عسى ان تخرج والهندان عسى ان تخرجا والهندات عسى ان يخرجن ...

[illegible]

نحو تصرف كاد ليس كعسى لانه يستعمل منه الماضي والمستقبل تقول كاد يكاد كادا وكادوا كادت كادتا كدن كدت كدتما كدتم كدت كدتما كدتن كدنا

وهذه الضماير اسماء كاد ولفظة يفعل بعدها خبرها وفي بعض العرب تقول كدت بالضم بمعنى المعروف كاد يكاد على وزن

علم يعلم ومن جاء شاذا كود يكود بضم العين في الماضي وفتحها في الغابر فاذا اتصلت بكاد الفعل نون جمع المؤنث او

تاء الخطاب او المتكلم اسكنت الكاف ونقلت ضمة الواو الى الكاف وحذفت الواو لسكونها وسكون الدال وادغمت

الدال في التاء لقربهما [illegible] الماضي [illegible] كاد واصله كود فقلبت الواو الفا [illegible] يكاد **فصل**

والفصل بين عسى وكاد ان عسى لمقاربة الامر على سبيل الرجاء والطمع تقول عسى الله ان يشفي مريضك تريد ان قرب

شفاءه مرجو من عند الله مطموع فيه وكاد لمقاربته على سبيل الوجود والحصول تقول كادت الشمس تغرب تريد

ان قرب غروبها حاصل عسى وكاد كلاهما لمقاربة الفعل [illegible] تقول عسى زيد ان يخرج [illegible] في الزمان المستقبل ولم يكن واقعا

في الزمان الحال وكاد [illegible] مقاربة فعله [illegible] عسى زيد ان يخرج غدا [illegible] ولا يجوز عسى زيد ان يخرج

الان [illegible] حصول خروجه من هذا الوقت ولا يجوز كاد زيد يخرج غدا لانه ليس [illegible] الحال **فصل وقوله عز وجل**

اذا اخرج يده لم يكد يراها على نفي مقاربة الرؤية وهو ابلغ من نفي نفس الرؤية معنى لم يقرب ان يراها فاذا لم يقرب من رؤيتها

فكيف يراها [illegible] نفي مقاربة الرؤية ابلغ في نفي الرؤية من الاقتصار على نفي الرؤية بان تقول لم يرها ومعنى الظاهر اذا

تاملت فيما قبلها واعلم ان لفظة كاد [illegible] اثباته نفي ونفيه اثبات يعني اذا قلت كاد زيد يخرج فقد قرب من

الخروج ولكن لم يخرج واذا قلت ما كاد زيد يخرج معناه انه لم يقرب ولم يرد الخروج ولكنه قد خرج قال ابن الحاجب هذا

القول [illegible] كاد كسائر الافعال اثباته اثبات ونفيه نفي [illegible] لفظة كاد مثبتة لم يقع الفعل

[illegible] وقوع الفعل لم يكن [illegible] لفظة كاد [illegible]

ولم يحصل [illegible]

قوله تعالى وما كادوا يفعلون [illegible] وقد وقع [illegible] الذبح [illegible]

[illegible] **[illegible] قول ذي الرمة اذا غير النأي المحبين لم يكد رسيس**

الهوى من حب مية يبرح وفي بعض الروايات اذا غير النأي وفي بعضها اذا غير الهجر النأي البعد [illegible]

الرسيس [illegible]

[illegible]

المبالغة [illegible] خبرها وهو يبرح **فصل ومنها اوشك يستعمل استعمال عسى في [illegible] واستعمال كاد تقول يوشك**

زيد ان يخرج ويوشك ان يخرج زيد ويوشك زيد يخرج ومنها اي ومن افعال المقاربة [illegible]

[illegible] مثل عسى الناقصة اوشك زيد ان يخرج [illegible] مثل عسى التامة اوشك ان

يخرج بغير [illegible] خبرها [illegible] **قال [illegible] يوشك من فر من منيته في بعض غراته يوافقها**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل**

اخذ وكرب وجعل وطفق يستعمل استعمال كاد تقول كرب يفعل وجعل يقول [illegible] كرب بفتح الراء

بمعنى

البقرة

بمعنى كاد وجعل واخذ وطفق ثلثها بمعنى واحد يستعمل هذه الالفاظ الاربعة استعمال كاد بمعنى يصير كل واحد

منها اسما وخبرا وخبرها فعل مضارع [illegible] وقال عبد القاهر [illegible] ادخال ان في خبر كرب [illegible] **قال الله تعالى**

وطفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة الخصف خياطة النعل والمراد بالخصف هنا الالزاق اي الزاق اوراق اشجار الجنة بعضها

ببعض ليستر بها عوراتهما والمراد بالاستشهاد عدم استعمال ان في يخصفان كخبر كاد **ومن اصناف الفعل افعال**

المدح والذم نعم وبئس وضعا للمدح والذم العام وفيهما اربع لغات [illegible] نعم فعل مدح و

بئس فعل ذم [illegible] المدح العام في نعم [illegible] ومعنى العام هنا عدم تبيين الوصف الذي مدح او ذم

لاجله [illegible] مدح الرجل [illegible]

[illegible]

[illegible] على الفتح و

[illegible] حرف الجر عليها قال الشاعر

[illegible]

[illegible] حرف النداء عليها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حرف النداء

[illegible]

[illegible] والمدح

[illegible] في الماضي و

[illegible]

اللغات [illegible] **وقال نعم الساعون في الامر المبر** [illegible]

[illegible]

[illegible] في الامر الغالب [illegible]

[illegible] **ونعل ونعل بفتح الفاء وكسرها وسكون العين وكسرها** [illegible]

نعم بفتح النون وسكون العين [illegible] والرابعة نعم بكسر النون [illegible]

[illegible] كسرة النون

[illegible]

زيد
تكون
نعيم
نقول
نعيم

مكسورة

وكذا كل فعل او اسم على فعل بالاسكان جاز فيه كشهد وفخذ يعني كل فعل او اسم الذي يكون اوسطه او وسطه حرفا من حروف الحلق وهي الهمزة والهاء والعين والحاء والغين والخاء جاز فيه اللغات ما جاز في نعم والخليل وغيره سوى الاستقراء والسماع من ائمة اللغة

وشرطهما ان يكون الفاعل معرفا باللام او مضافا الى المعرف بها ... بئس مثلا القوم يعني سئل مثل بئس في معنى وفي انها يستعملان في الذم العام كما ذكر في جميع الشرائط التي ذكرها وسيأتي ذكرها بعينها فصل وفاعلهما اما مضمر معرف باللام او مضاف الى المعرف بها او مضمر مميز بنكرة منصوبة وبعد ذلك المخصوص بالمدح او الذم وذلك نحو نعم الصاحب او نعم صاحب القوم زيد وبئس الغلام او بئس غلام الرجل بشر ونعم صاحبا زيد ونعم رجلا بشر وفاعلهما اي فاعل نعم و

بئس وما اشبههما من ساء وحبذا يعني نعم واخواته مقتضى فاعلا وبعد الفاعل يجب ان يكون اسم مخصوص بالمدح او الذم فالفاعل اما ان يكون فيه الالف واللام او مظهرا واما ان يكون مضمرا فان كان مظهرا يجب ان يكون اسم عليه الالف واللام لاستغراق الجنس او مضافا الى ما فيه الالف واللام وان كان مضمرا يجب تفسيره بنكرة منصوبة وشرط المضمر ان يكون من جنس المضمر لانه لو لم يكن من جنسه ما يدل عليه لان اللفظ لم يدل على غير جنسه وانما يكون المفسر نكرة لان المضمر ... قبيل الجمل نكرة ويعطى من اعراب النصب ليحصل له تخفيف من وجهين لان النكرة اخف

النصب ثم من المعرفة والنصب اخف الحركات نحو نعم الرجل زيد فنعم فعل ماض والرجل فاعله وزيد هو المخصوص بالمدح اي زيد هو المخصوص بالمدح من بين جنس الرجال ونعم صاحبا زيدا فالمعنى نعم الصاحب زيدا فاضمر الفاعل والحق بيانه نكرة منصوبة وهو صاحبا فان قيل لم جعل الفاعل هنا اسم الجنس قلنا لان نعم لما كان للمدح العام جعل فاعله مستغرقا للجنس ليكون عاما ليطابق الفعل والفاعل في العموم وان مبالغة المدح في العموم اكثر من الخصوص فان قيل لم اضمر الفاعل قلنا للتخفيف لان المضمر بعده نكرة والفاعل معرفة والنكرة اخف من المعرفة فصل وقد يجمع بين الفاعل الظاهر

مميز وبين المميز تاكيدا مثل نعم الرجل رجلا زيد وعبارته تشاهد لانه سمي النكرة المنصوبة هنا مميزا وليس بمميز لانه ليس هنا شيء مضمر حتى يكون المميز والصواب ان يقال قد يجمع بين المرفوع والمنصوب تاكيدا فالمرفوع الذي فيه الالف واللام والمنصوب لفظه رجلا بغير الالف واللام والتاكيد هنا كالتاكيد في نحو ضربته ضربا ومعنى التاكيد هنا ان ذكر لفظ من نوع المبالغ ... المستمع مرة واحدة وقال جرير تزود مثل زاد ابيك فينا فنعم الزاد زاد ابيك زادا التزود اخذ الزاد والمراد به هنا تحصيل ذكر الخير والصيت الحسن يعني يستعمل ابوك العدل في الحكم والجود والكرم في الاخلاق الحسنة فافعل انت ايضا هذه الاشياء كما فعل ابوك ليحصل صيتا حسنا كما وجد ابوك والمراد الاستشهاد قوله فنعم الزاد زاد ابيك زادا والسبب فنعم الزاد فاعل زاد ابيك فانه جمع بين المرفوع وهو الزاد وبين المنصوب وهو زادا

وقوله زادا يكون هو المخصوص بالمدح نعم فاعله فيه مضمر وهو لفظة الشيء فلما اضمر الفاعل في نعم اتى بما بعده وهو لفظة ما وما هنا نكرة ليس لها صلة ولا صفة ومعناه شيء والصدقة نعم شيئا ... الشيء الذي هو الفاعل المضمر في نعم وما هي هذا اللفظ هو المخصوص بالمدح نعم فاعله فيه مضمر وهو لفظة الشيء ... الصدقة وهي ابداء الصدقة

~~مثل ... الفاعل ... والمخصوص ... والعدل ...~~

مو اراد بالمخصوص المخصوص بالمدح في نعم والمخصوص بالذم في بئس واراد بالمذهب وجهين يعني اذا قلت نعم الرجل زيد ففي ارتفاع زيد وجهان احدهما انه مرفوع بالابتداء وخبره مقدم عليه وهو نعم مع الفاعل والتقدير زيد نعم الرجل فان قيل الخبر جملة وليس فيها راجع الى المبتدا فكيف يجوز نحوه قلنا هذا شبه قولك زيد نعم فقيه وتعليمه حسنة وقال بعضهم المبتدا ... زيد فلكن زيدا داخل في نعم الرجل لان الرجل يعم جميع الرجال لان الالف واللام لاستغراق الجنس واذا عم الرجل جميع الرجال الى

وفي ارتفاع المخصوص مذهبان احدهما ان يكون مبتدا خبره ما تقدم من الجملة كان الاصل زيد نعم الرجل والثاني ان يكون خبر مبتدا اي تقديره نعم الرجل هو زيد فالاول على كلام و الثاني على كلامين متن

(اربل)

زيد من جملة نعم واذا كان زيد من جملة نعم فكانه ملفوظ وحينئذ يكون بعد ما الكلام زيد نعم زيد والوجه الثاني انه قيل مرفوع بانه خبر مبتدا محذوف لانك اذا قلت نعم الرجل فكانك قلت ايها الممدوح فقلت هو زيد فلفظ هو مبتدا وزيد خبره فحذف المبتدا للعلم ... والاول على كلام الثاني على كلامين يعني اذا جعلت زيدا مبتدا لكون الكلام جملة واحدة لانه زيدا مبتدا ونعم الرجل خبره وان جعلت زيدا خبر مبتدا محذوف يكون الكلام جملتين لان التقدير نعم الرجل هو زيد فنعم الرجل جملة فعلية وقولك هو زيد جملة اسمية فصل وقد يحذف المخصوص اذا كان معلوما للمخاطب كقوله تعالى نعم العبد اي نعم العبد ايوب وقوله فنعم الماهدون اي نعم الماهدون نحن للعلم ان الحذف جائز اذا دل الدليل عليه وههنا دل الدليل عليه لانه في هذه الاية تقدم ذكر المخصوص بالمدح في اول الاية فصل وبئس تانيث الفعل وتثنية الرجال وجمعهم نحو بئست المراة هند وان شئت قلت نعم المراة هند وقالوا هذه الدار نعمت البلد اذا كانت الدار ... كانت اعني يجوز الحاق تاء التانيث بنعم وبئس اذا كان الفاعل مؤنثا ويجوز ان لا يلحق في الحقيقة فالحق اهلي كسائر الافعال مثل نعمت المراة هند ومن لم يلحق يقول نظرا لفظة الجنس التقدير ونعم الجنس مذكر ومعنى نعم اي نعم جنس المراة مؤنثة وتثنية الاسمين اراد بالاسمين الفاعل والمخصوص بالمخصوص يعني يثنى فاعل نعم وبئس والمخصوص بالمدح كلاهما مذكرا كان او مؤنثا ولكن يجوز كونهما مثناة في الجمل مثل هذه الدار نعمت البلد هنا فاعل نعم مذكر وهو البلد والحق فاء التانيث ... ان المراد بالبلد هنا الدار والدار مؤنث يعني اذا كان الفاعل مؤنثا في اللفظ او في المعنى جاز تانيث الفعل ... الحكم مختصا بنعم بل يجري في سائر الافعال ... كانت امك يجوز الحاق التانيث ... مؤنث وهو ضمير ... مذكر ومع ... مؤنث في المعنى والحاصل وجه تذكيرها ان لفظه مذكر ... مؤنث في المعنى واما اللفظ ... كان وقال ذو الرمة او حرة عيطل ثبجاء مجفرة دعائم الزور نعمت زورق البلد لفظه او يتعلق بما قبلها من صفة الناقة يقول هذه الناقة صفتها كذا ... الكريمة عزيزة العيطل العنق والطاقة المطلق طويل العنق والنجاء بالثاء والتاء المجفرة العظيمة الوسط دعائم الزور ... الزورق السفينة ... البلد هنا الارض اي هذه الناقة لها هذه الصفات وتشبه سفينة ونعم سفينة الارض ... والمراد ... انه نعمت مع ان فاعلها مذكر ولكنه مؤنث في المعنى لان معنى الزورق السفينة وقولهم نعم الرجلان اخواك ونعم الرجال اخوتك ونعمت المراة هند وهند ونعمت النساء ... هذا مثال تثنية الفاعل المخصوص بالمدح وجمعها وكذلك حيث كان الفاعل تثنية يلزم ان يكون المخصوص ايضا تثنية فصل ومن حق المخصوص ان يجانس الفاعل نحو نعم رجالا ... مثلا القوم الذين كذبوا بالايات على حذف المضاف اي ساء مثلا مثل القوم يعني يجب ان يكون المخصوص من جنس فاعل نعم واخواتها لانه لو لم يكن من جنسه يكون كل منفصلا واجنبيا من الاخر وحينئذ يفسد الكلام الا ترى انك اذا قلت نعم الرجل فرس فسد الكلام واذا ثبت لزوم كون المخصوص من جنس الفاعل فاذا وجد في كلام على غير هذا يقدر الفاعل والمخصوص من جنس واحد فقوله ساء مثلا القوم فمثلا مفسر للفاعل المضمر في ساء والمفسر في ساء المثل فحذف المثل واقيم مقامه القوم لان الفاعل يجب ان يكون مخصوصا بالذم لان القوم ليس من جنس المثل فيلزم ان يقدر حذف المضاف والتقدير مثل القوم الذين فحذف المخصوص بالذم وهو مثل واقيم المضاف اليه وهو القوم مقامه فرفع وقوله تعالى بئس مثل القوم الذين كذبوا بايات الله اي مثل الذين كذبوا ... ان يكون محل الذين ... صفة القوم ويكون المخصوص بالذم محذوفا اي بئس مثل القوم المكذبين مثلهم يعني المخصوص بالذم محذوف في هذه الاية كما في الاية المتقدمة مثل القوم فاعل ... و

المنقوط ثلث نقط بعدها بلو منقوط بنقط وبعدها جيم واسمه الفرس

بكسرة

عم اواما

بمعنى

فكلمة

كلف

نعم

والمخصوص محذوف أي مثل الذين فحذف مثل وأقيم الذين مقامه في الإعراب فمحله رفع قوله ورد هذا أي نحو بئس
من الرؤية وهي الإبصار والعلم والظن أو من الرأي وهو التكلم بالاجتهاد يعني قيل إن الذين صفة القوم والمخصوص
محذوف بعد قوله كذبوا بآيات الله والمعنى بئس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله مثلهم فمثلهم مخصوص بالذم قوله [illegible]
يكون المخصوص بالذم محذوفا [illegible] العبارة [illegible] أن المخصوص بالذم [illegible] في التأويل [illegible] المحذوف [illegible] الحذف
بعد القول مشكل وجوابه أن المخصوص في التأويل الأول محذوف ولكنه ما أضيف إليه المخصوص قائم مقامه
وكأنه لم يحذف فلهذا لم يقل المخصوص محذوف في التأويل الأول وقال المخصوص محذوف في التأويل الآخر لأن المخصوص
في التأويل الثاني محذوف ولم يقم مقامه شيء يدل عليه **فصل وحبذا مما يناسب هذا الباب** يعني حبذا [illegible]
بنعم لأنها للمدح العام كنعم ولكن ليست مثل نعم في جميع الأحكام لأن نعم ليس بمركب وحبذا مركب من فعل واسم
ولأن منها اختلافا في الإعراب كما يأتي **ونحو حب [illegible] محبوبا جلا** [illegible] حقيقة يعني حب معناه للمبالغة في المدح
فما وجه مبالغته أنه على وزن فعل بضم العين وكان من خصيص [illegible] فيه مبالغة نحو كرم وحسن **وفيه**
لغتان فتح الحاء وضمها أصل حب على وزن كرم فبعضهم يترك الحاء بحالها على فتحها ويسكن الباء [illegible]
[illegible] وبعضهم يسكن الحاء وينقل ضمة الباء الأولى إليها ليكون ضمة الحاء على حركة العين ثم يدغم الباء في الباء [illegible]
هي اللغة الأولى **وعليهما روي وحب بها مقتولة حين تقتل وأصل حب** وأما هذا البيت [illegible]
عنكم بمزاجها وحب بها [illegible] وعليهما أي وعلى اللغتين روي وحب بها يعني نقل [illegible] بفتح الحاء وضمها
اعلم أن معنى القتل هنا الخلط يعني اخلطوا الخمر بمزاجها أي بالماء [illegible]
[illegible] **وهو مسند إلى اسم إشارة**
[illegible] بعد التركيب [illegible] الأمثال التي لا تتغير [illegible] من أسماء الإشارة بل
[illegible] قوله [illegible] وهو لفظ حب مسند إلى اسم الإشارة وهو لفظة ذا وحبذا فعل وفاعل [illegible] في الظاهر
وإذا كان ذا فاعلا فيجب أن يتغير إلى المثنى والجمع والمذكر والمؤنث نحو حبذان وحب هؤلاء [illegible]
لكن جعل حب مع ذا مركبا كاسم واحد بحيث لا يجوز تغييره بل يكون على هذه الصيغة في المذكر والمؤنث والمثنى والجمع
لأنه جرى مجرى الأمثال وكان الأمثال لا تتغير [illegible] هذه اللفظة [illegible] يجوز فتح الحاء
قبل تركيب حب إلى ذا ولا يجوز بعد التركيب ضم الحاء لما ذكرنا أنه جرى كالأمثال فلا تغير ومعنى قولهم الأمثال لا
تغير [illegible]
[illegible] في الشفقة مع ابنه [illegible]
رجلين [illegible] تقول في جميع ذلك [illegible] **وهذا الإبهام**
وفصل إبهام المضمر في نعم ومن ثم فسر بمفصل حبذا زيد [illegible] نعم رجلا زيد وهذا اسم أي لفظة ذا فاعل حب و
هو مبهم كالإبهام فاعل نعم إذا أضمر في نعم ولهذا فسر لفظة ذا بنكرة منصوبة كما فسر الفاعل المضمر في نعم بنكرة منصوبة
تقول حبذا رجلا زيد [illegible]
ورجلا تفسير للفاعل المضمر ثم **[illegible] الظاهر وفصل على المضمر أنه يستغني [illegible] عن المفسر فقيل حبذا زيد [illegible] نعم**
نعم زيد ولأنه كان لا يفصل المخصوص عن الفاعل في نعم وفصل في حبذا أراد بالظاهر لفظة ذا وأراد بالمضمر فاعل
نعم إذا أضمر فيها فضيل بضم الفاء وكسر الضاد المعجمة يعني لفظة حبذا أقوى من الفاعل المضمر في نعم وإن كانا متماثلين

في الإبهام

في الإبهام ووقوع ذا من حيث نقل العرب ومن حيث المعنى أما النقل عن العرب فقولهم استغنوا بعده عن المفسر
يعني لفظة ذا تستغني عن المفسر فتقول حبذا الغلام فذا فاعل حب والغلام هو المخصوص بالمدح وأما فاعل المضمر
فلا يستغني عن المفسر لأنك لو قلت نعم الغلام وسكتت لا يعرف أن الغلام هو المخصوص بالمدح والفاعل مضمر
بل يظن السامع أن الغلام هو الفاعل والمخصوص بالمدح محذوف فيحصل اشتباه للسامع [illegible] الاشتباه إنما يحصل
إذا كان الاسم الظاهر بعد نعم غير علم فإن كان علما نحو نعم زيد لا يحصل الاشتباه لأن زيدا لا يكون فاعل نعم لعدم
[illegible] فاعلا لعلم كونه مخصوصا بالمدح وذكر المصنف [illegible]
لما ذكرنا أن العلم لا يصلح أن يكون فاعل نعم وإذا لم يصلح أن يكون فاعل نعم لم يحصل اشتباه وأما المعنى فقوله ولأنه كان
لا ينفصل أي لا يتميز يعني لا يجوز حذف المفسر في نعم لأنه لو حذف لا يعلم أن الاسم الظاهر المذكور بعد نعم هو الفاعل
أو المخصوص كما ذكرنا فإن قيل ما المغلب في حبذا قيل الفعلية لأن الجزء الأول منه فعل وقيل الاسمية لأن الغلبة للاسم
وقيل الغلبة لواحد من الفعل والاسم واعلم أن حبذا يجوز بعده معرفة وقد يكون نكرة وقد يجمع المعرفة والنكرة مثال
المعرفة حبذا زيد فحبذا مبتدأ وزيد خبره مثال النكرة حبذا رجل راكبه بالبصرة فراكبه بالبصرة جملة صفة رجل و
حبذا مبتدأ والموصوف وصفته خبره ولا يجوز أن يقع بعد حبذا نكرة غير موصوفة إذا لم يكن هناك معرفة مثال
اجتماع المعرفة والنكرة حبذا رجلا زيد وحبذا زيد رجلا [illegible] أوجه الأول أن يكون حبذا مبتدأ
وزيد خبره والثاني أن يكون ذا فاعل حب وزيد بدله والثالث أن يجعل زيد خبر مبتدأ محذوف فكأنك قلت حبذا
[illegible] والرابع أن يجعل زيد مبتدأ وحبذا خبره [illegible] فاعل حب وهو ضعيف
[illegible] المنصوب فقيل منصوب على التمييز [illegible] وقيل منصوب على الحال إن كان
مشتقا نحو حبذا زيد راكبا [illegible] **ومن أصناف الفعل فعل التعجب [illegible] ما أكرم زيدا و**
أكرم بزيد التعجب يحصل من وجود فعل أو صفة [illegible] وللتعجب لفظان كما ذكرهما المصنف [illegible]
لفظان أحدهما ماض وهو ما أفعله نحو ما أكرم والثاني أكرم بفتح الهمزة وكسر الراء وسكون الميم ولا يتصرفان
عن هذين اللفظين لأن التصرف إنما يكون [illegible] الذي يتعجب منه [illegible] فثبت اللفظ على طريقة واحدة
لتدل ثبات اللفظ على ثبات المعنى واعلم أن لفظة أفعل [illegible] فعل لأنه صيغة [illegible] وأما أفعل فقال
البصريون هو فعل أيضا لأنه على صيغة الماضي [illegible] ينصب ما بعده نكرة كانت أو معرفة [illegible] نصب النكرة على
التمييز دون المعرفة [illegible] وقال الكوفيون هو اسم [illegible] التصغير فيقال ما أكرم زيدا [illegible] التصرف
إلى المضارع [illegible] ما أقوم زيدا وما أبيع عمرا ولو كان فعلا لانقلب الواو والياء ألفا والجواب
الكوفيين أن عدم تصرفه ما قلنا وأما التصغير وصحة الواو والياء فإنما أشبه الاسم [illegible]
لم وضع التعجب من لفظ أفعل ههنا بمعنى الماضي والمعنى ما أكرم زيدا فأكرم فعل ماض [illegible] الهمزة للصيرورة أي
صار زيد ذا كرم [illegible] ضمير الفاعل [illegible] عن هذه الصيغة في التثنية [illegible] وهذا
ضعيف [illegible] التثنية والجمع [illegible] أكرما بزيد [illegible]
عن هذه الصيغة بل يقال يا رجل أكرم بزيد ويا رجلان أكرم بزيد ويا رجال أكرم بزيد ويا أيتها المرأة
أكرم بزيد ويا أيتها المرأتان أكرم بزيد ويا نسوة أكرم بزيد [illegible] ماض
كما ذكر **ولا يبنيان إلا مما يبنى منه أفعل التفضيل ويتوصل في التعجب [illegible] التفضيل** يعني

والا يكون التعجب الا من فعل ثلاثي يزاد عليه همزة ويجعل على صيغة افعل بفتح الهمزة [illegible] او انه صيغ همزة وكسر
العين وسكون اللام واما لا يجوز من فعل آخر لان العرب خصصت التعجب بهذين اللفظين فلا يمكن البناء على هاتين
الصيغتين الا من الثلاثي التي زيدت في اولها همزة واما من الثلاثي الذي هو عيب او لون فلا يجوز ايضا ولو كان على افعل — الثلاثي
الصيغتين لان العيب واللون شيء ظاهر ثابت كاليد والرجل وكما انه لا يقال من اليد ما ايدى او من الرجل ما ارجل زيدا على
معنى ما اشد طول يد زيد او غلظها فكذلك لا يجوز في العيب واللون ولعل علة عدم جواز التعجب من الاعضاء كاليد
والرجل ومن العيوب والالوان ان التعجب انما يكون مما يخفى سببه فاما ما يظهر سببه عن حسن وسبب غلظ اليد او — تمامه
طولها هو ان خلقها الله تعالى كذلك على ان السبب هو خلق الخالق تعالى لم يستحق منه التعجب وكذلك في سائر الاعضاء — تخلقهما
والعيوب سوى الالوان والحاصل ان ما لا يجوز في افعل التفضيل لا يجوز في التعجب وقد بينا هذه الاحكام في افعل التفضيل — ١٣ [illegible]
في موضعه فليطلب منه ثم قال ما اعطاه للمعروف ومن نحو ما اشهاها وما امقته يعني هذه
الالفاظ شاذة في استعمال علامات التعجب شرطها ان يكون له فعل ثلاثي مستعمل اسناده الى الفاعل يزاد همزة في اوله حتى يتعجب
فقد ذكرنا منه شرطين احدهما ان يكون له فعل ثلاثي والثاني ان يكون ذلك الثلاثي مستعمل اسناده الى الفاعل فان
فقد شرط من هذين الشرطين لا يجوز منه التعجب فان جاء منه تعجب فهو شاذ كقوله اعطى وهو مزيد وقع انه لم
يستعمل ثلاثيه بمعنى دفع المال الى احد لا يقال عطى بل يقال اعطى فان زيدت الهمزة عليه لاجل التعجب لاجل البناء
كان معناه هذا اللفظ لهذا المعنى لم يكن نقلا بالهمزة فهذه الهمزة لا يمكن ان تجعل للتعجب الا انه نقل اصله ما اعطاه
بهمزتين احدهما للتعجب والاخرى للبناء فحذفت احدى الهمزتين وحذف احدى الهمزتين شاذ لا يجوز استعماله
الا فيما جاء من العرب عند الاخفش ويجوز من جميع الافعال عند سيبويه كما ذكر في افعل التفضيل وكذلك البحث فيما اولاه
واما ما اشهاها وما امقته يقال شهي زيد الطعام يسند الفعل في البناء المعروف الى زيد ولا يسند الى الطعام
بل يقال شهي الطعام على بناء المجهول فان قلت في التعجب ما اشهى زيدا لهذا الطعام فهو [illegible] وان قلت ما اشهى الطعام
فهو شاذ لانه لم يستعمل فعله الثلاثي مسندا الى الطعام على بناء المعروف فقد ثبت انك ما اسندت ما اشهى الى شيء
كان مفعولا قبل التعجب وهو الطعام وشرطه ان يكون قبل التعجب فاعلا والذي يوضح ما قلنا انك اذا قلت
ما اشهى زيدا معناه اسندت كون زيد مشتهيا الطعام فزيد فاعل ومشتهيا اسم فاعل فقد اسندت فعل
التعجب الى الفاعل في التقدير وهو زيد واذا قلت ما اشهى الطعام معناه ما اشد كونه مشتهيا [illegible]
فالطعام مفعول ومشتهى اسم مفعول فقد اسندت فعل التعجب الى ما هو مفعول في التقدير وهو الطعام و
يقال مقت زيد الكذب اي كرهه فان قلت ما امقت زيدا للكذب فجيد لانك اسندت ما امقت الى زيد الذي كان — امقت زيدا
فاعلا قبل التعجب ولو قلت ما امقت الكذب فهو شاذ لانك اسندت ما امقت الى شيء كان مفعولا قبل التعجب
وذكر سيبويه انهم لا يقولون ما اقيله استغنوا عنه بما اكثر قائلته كما استغنوا بتركت عن ودعت قال يقيل اذا نام
نصف النهار والقياس جواز التعجب منه لانه ثلاثي وليس بعيب ولا لون الا انهم لم يستعملوا ما اقيل فلا يقولون
ما اقيله فلان ويقولون ما اكثر قائلته فلان والقائلة بمعنى القيلولة وهذا مثل تركهم استعمال ودع يقولون يدع
بمعنى يترك ولا يقولون ودع بل يقولون ترك وهذا واشباهه علته كثرة استعمالهم فما استعملوه
يجوز استعماله وان كان على خلاف القياس وما لم يستعملوه لا يجوز استعماله وان كان على وفق القياس فصل
ومعنى ما اكرم زيدا شيء جعله كريما كقولهم امر اقعده عن الخروج ومعنى ما شخصه عن مكانه يريدون ان تقوده [illegible]

[illegible]

قال [illegible] يعني ما هيهنا معناه شيء وليس بموصوف ولا موصولة وانما اختص بالزيادة في اول التعجب لانه نكرة بمعنى
شيء يقع على كل شيء ولما كان نكرة يكون فيه التعظيم اكثر ففي باب التعجب فما مبتدا واكرم فعل ماض فاعله ضمير
وهو يعود الى ما وزيدا مفعوله والجملة خبر ما والهمزة في اكرم للتعدية كما ذكره المصنف قوله كقولك شر اهر ذا ناب هذا جواب
دخل مقدر كان قائلا قال اذا جعلتم ما بمعنى شيء فقد جعلتم المسند نكرة فاجاب بان المسند يجوز ان يكون نكرة
اذا كانت واحدا من الاشياء الستة المذكورة في اول المسند وهذا واحد منها لانه كقولهم شر اهر ذا ناب لان شرا
انما جاز ان يكون مبتدا لانه في معنى الفاعل كما ذكر وهنا ما مبتدا واكرم خبره والضمير المستتر في اكرم ضمير
ما فهو فاعل في المعنى فلهذا جاز وقوع ما مبتدا فكذلك ما في التعجب بمعنى الفاعل لانه هو الذي حصل في اكرم
التخصيص [illegible] والتخصيص [illegible] الا ان هذا المعنى من كل فعل خلا ما استثني مخصوص بالتعجب [illegible]
بالنقل جعل اللازم متعديا بادخال الهمزة على الماضي الثلاثي لينتقل من فعل الى افعل ليكون له مفعول واحد وهذا
النقل مختص بباب التعجب لانك تقول من حسن ما احسن زيدا ومن ضرب ما اضرب زيدا ومن علم ما اعلم زيدا
وفي التقدير نقلت ضرب وعلم الى فعل بضم العين ليصير لازما ثم نقلته الى افعل ليكون متعديا الى مفعول واحد ولا يزيد
مفعوله على واحد في باب التعجب وفي غير التعجب ليس الامر كذلك لانك لو نقلت ضرب الى اضرب لكان له مفعولان
تقول اضربت زيدا عمرا اي جعلت زيدا يضرب عمرا واذا نقلت علم الى اعلم يكون له ثلاثة مفاعيل تقول اعلمت
زيدا عمرا فاضلا فقد ظهر بما ذكرنا ان نقل فعل الى افعل في التعجب ليس كسائر الابواب قوله من كل فعل اي من
الفعل اللازم والمتعدي الى مفعول والى ما زاد على مفعول لكن في التعجب سواء لان ما يجري الى مفعولين والى
ثلاثة لا يكون له في التعجب الا مفعول واحد كما ذكر قوله خلا ما استثنى منها يعني الا مستثنى ما ذكر في افعل التفضيل
من انه لا يجوز بناء افعل التفضيل والتعجب من العيوب والالوان والزائد على الثلاثي [illegible]
[illegible] الثاني ان اللام في معنى العلة هذا جواب دخل مقدر كان قائلا قال لم خصصتم
التعجب والتفضيل بهذا الحكم قال لان عادة العرب ان يجعلوا بعض الابواب مختصا بامر لا يجوز ذلك الامر في غيره من
الابواب وذلك بمعنى [illegible] في هذه المسئلة الا ترى انهم يقولون اللهم اغفر لنا ايتها العصابة ولا يقولون اللهم
اغفر لهم ايتها العصابة مع انهما متساويان في القياس واما اكرم بزيد فمثل اصله اكرم زيد اي صار ذا كرم كاغد البعير
اي صار ذا غدة الا انه اخرج على لفظ الامر وما معناه الخبر كما اخرج على لفظ الخبر ما معناه الدعاء في رحمه الله و
الباء زائدة في كفى بالله [illegible] الذي معناه الخبر على صيغة الامر كاكرم بزيد والمراد الخبر هنا
الماضي والمستقبل وقد يستعمل الذي معناه الدعاء على صيغة الخبر كقولك زيد رحمه الله فرحمه الله لفظ ماض ومعناه
الدعاء اي اللهم ارحمه وقد ذكر بحث اكرم بزيد فقال هيهنا فقيل اصله اكرم زيد لم يجزم القول ان اصله اكرم زيد لانه لم يجب
هذا القول بل اختار شيئا اخر كما يأتي ذكره [illegible] ان تعال ان امر لكل احد
بان يجعل زيدا كريما اي بان يصفه بالكرم والباء مزيدة مثلها [illegible]
ذا كرم والباء للتعدية وهذا اصله [illegible] اكرم زيد [illegible]
بزيد والله اعلم وهذا القول [illegible] — اي م
ان [illegible] على حاله [illegible]
على الفاعل كما في كفى بالله وزيادة الباء في الفاعل قليل [illegible]

علي الاصل ان يقال اكرم امر لفظا ومعنا ومعناه ان يامر المتكلم كل احد ان يصف زيدا بانه كريم يعني هذا النا وبل اكرم امر
لفظا ومعنى وبزيد مفعوله فان قيل فاذا كان امرا لم يتغير في التثنية والجمع والمؤنث فالجواب ان هذا اللفظ جرى
مجرى المثل وكان المثل لا يغير فكذلك هاهنا قوله والباء مزيدة مثلها في والتلقوا بايديكم الى التهلكة يعني الباء هاهنا دخلت
على المفعول فالباء في بزيد كذلك دخلت على المفعول وليس بداخل على الفاعل كما في كفى بالله بخلاف خولهم وقيل للتأكيد
والاختصاص يعني الباء مع معنى التأكيد والاختصاص يعني تخصيص زيد بالاكرام كما تخصيص المخوف زيدا يعلم ماالقاه قوله
اوبان يصير ذا كرم يعني الباء يحتمل ان تكون زايدة وان تكون للتعدية فلما كانت زايدة فالهمزة في اكرم للتعدية
اي اجعل زيدا كريما وصفه بالكرم وان كانت الباء للتعدية فالهمزة في اكرم للصيرورة فاكرم على هذا النا ومعناه صير
ذا كرم وصير زيدا ثم جعله متعديا بالباء فيكون معناه صير زيدا ذا كرم **فصل وفي ما افعله ان ماهي عند سيبويه غير**
موصولة ولا موصوفة وهو مبتدا وما بعده خبره وعند الاخفش موصولة صلتها ما بعدها وهو مبتدا محذوف الخبر وعند
بعضهم فيها معنى الاستفهام كانه قيل اي شيء اكرمه قد ذكرنا ان ما معناها شيء وهو غير موصولة ولا موصوفة وهذا مذهب
سيبويه واكثر النحويين وقال الاخفش هي موصولة وما بعدها خبره والموصول مع صلته مبتدا وخبره محذوف وفيه التقدير
الذي اكرم زيدا الخصلة عظيمة او شيء عظيم وما اشبه ذلك كما يحسن احسانه وهذا بعيد لانه ليس هاهنا ما يدل على
المحذوف وصل ما استعمل اسمه وهو مبتدا وما بعده خبره **فصل ولا يتصرف في الجملة التعجبية بتقديم ولا تأخير ولا فصل فلا يقال**
عبد الله ما احسن ولا ما عبد الله احسن التصرف التنقل من مكان الى مكان اعلم ان الجملة التعجبية جرت مجرى المثل فكما
ان المثل لا يغير فكذلك التعجب لا يجوز تقديم جزء من اجزائه الثلاثة على جزء ولا يجوز ايضا الفصل بين اجزائه الا بالظرف
فلا يغير لما ذكرنا ومن الجمل ما يجري مجرى المفرد يعني كما ان المفرد لا يجوز تغيير حروفه بتقديم وتأخير وفصل شيء
بين حروفه فكذلك هذه الجمل لا يجوز شيء من هذه الاشياء فيها لان معصوص الكلام لما يتم الا بمجموعها فاشبه المفرد من
حيث ان معنى المفرد لا يتم الا بجميع حروفه وكذلك الجمل التعجبية فالمدح والذم ومن امثلة هو ان عبد الله ما احسن اصله
ما احسن عبد الله فقدم المفعول على ما وفي المسئلة الثانية قدم المفعول على احسن وكلاهما غير جايز **ولا بزيد اكرم ولا ما**
احسن في الدار زيدا ولا ما اكرم اليوم زيدا هذان المثالان مثال وقوع الظرف بين كلمات التعجب وذلك غير جايز
لما ذكرنا **وقد اجاز الجرمي الفصل وغيره من اصحابنا وبعض قول القايل ما احسن بالرجل ان يصدق** على جواز هولاء
الفصل بين كلمات التعجب ان الظرفان وليت واخواتها ليس بفعل ومع ذلك يجوز وقوع الظرف بين اسمها وخبرها فالجواز
وقوع الظرف بين التعجب اولى وهذا الفصل مختص بالظرف لان في الظرف توسعا ودليلهم قول العرب ما احسن
بالرجل ان يصدق فان يصدق بمعنى المصدر اي الصدق وهو مفعول احسن فوقع قوله بالرجل بين الفعل ومعموله
فصل وتقول ما كان احسن زيدا تدل الدلالة على المضي يعني لا يجوز الفصل بين كلمات التعجب الا بلفظة كان فانه يجوز الفصل
بالاتفاق لانها تدل على وقوع فعل التعجب في الزمان الماضي ولا يجوز بلفظة يكون وما يغيره بل هو مختص بلفظة كان وكان
هذه يجوز ان يكون زايدة لا اسم لها ولا خبر ويجوز ان يكون ناقصة اسمها مضمر وهو ضمير ما واحسن زيدا خبرها
وكان مع اسمها وخبرها خبر ما او زيادة لفظة كان غير مختصة هنا بل يجوز في غير التعجب كما ذكر في باب كان ويجوز
ان يقول ما احسن ما كان زيد برفع زيد وكان هنا تامة وزيد فاعله وما الثانية مصدرية اي ما احسن كون زيد
فما الثانية مفعول احسن ويجوز ما كان احسن ما كان برفع زيد ايضا وكان الاولى زايدة والثانية تامة كما ذكر **وقد**
حكى ما اصبح ابردها وما امسى ادفاها والضمير للغداة يعني الفصل بين كلمات التعجب بلفظة كان جايز بالاتفاق

احراح

ولفظة اصبح وامسى مختلف فيها وعبر عنه من الفاظ الملازمين كان لا يجوز بالاتفاق فمن قال يجوز بلفظ
اصبح وامسى هو اهل الحجاز عن الوقت المذكور وهو الصباح والمساء كما ان الفصل بلفظ كان للمضي ويكون الحالة
حصول ابرادها ودفاها في هذا الوقت حاصلة كما يدل المضي في كان ومن لم يجوز الفصل باصبح وامسى
يقول ما جاء استعمال زيادة كان ولم يجي استعمال زيادة اصبح وامسى في الكلام وقوله والضمير للغداة يعني في اصبح
وامسى يكون الضمير للعشية والتقدير ما اصبح ابرد الغداة فاصبح زايد والمعنى ما ابرد الغداة فالغداة
مفعول ابرد وابرد مع الفاعل المضمر فيه ومع مفعوله خبر ما اي ما اشد برد الغداة وكذلك الحكم في ما امسى ادفاها
العشية اي ما اشد دفاء العشية اي حرارتها والمراد بالعشية ما بين المغرب والعشاء الاخرة فاسد الاخير التعجب
من النكرات لا يقال ما احسن رجلا لانه لا يعرف لا يحصل للمستمع فايدة لانا نعلم حسن رجل في رجال العالم المفروض
وما هو معلوم بالضرورة لا يحصل منه تعجب **ومن اصناف الفعل الثلاثي المجرد من الابنية فعل وفعل وفعل**
الثلاثي المجرد ما كان ماضيه ثلاثة احرف والمراد بالمجرد الخالي عن الزيادة قوله فعل وفعل وفعل كما ولا مفتوح العين
والثاني مكسورها والثالث مضمومها **ولكل واحد من الاولين اربعة ابنية في مستقبله** الاولين مفتوح العين ومكسورها
يعني فعلنا لبناين يكون مستقبلهما متعددا ووزنا والمشغل منهم العين فعلنا ثانيا **ومضارعه يفعل ويفعل** يعني
فعل مفتوح العين يأتي مضارعه يفعل ويفعل ويفعل ترك المصنف يفعل وقد اتى به بعد هذا وقال العين اصل ونحن نرجح
ذكر في موضعه **ومضارع فعل يفعل ويفعل** يعني فعل مكسور العين مضارعه يأتي على يفعل بفتح العين ويفعل بكسرها
الثالث على وجه واحد ويفعل ومضارعه على يفعل وللجرجوهو يفعل يعني فعل مضموم العين لا يكون مضارعه الا يفعل
مضارعه لا يفعل بضم العين والقياس ان يجوز مضارع كل باب على يفعل لان لما الماضي كما حركت عينه بالحركات الثلث
مسوا ان يحرك عينه الحركات الثلث كما اتى بعد ذكر يفعل بفتح العين مضارعه الكسر والضم والفتح وقال النحويون
اصل وذكر يفعل بكسر العين مضارعه الفتح والكسر وقال الضم من اللغة المتداخلة كما يأتي شرحه وقال يفعل بضم العين
مضارعه يفعل بضم العين عم ما ذكرت يكون على وزن فعل يفعل بفتح العين في الماضي وضمها في الغابر من اللغة المتداخلة
المجموع ما ذكرنا فيه ابواب ومن ابواب المحكمة ستة والباب التاسع لم يذكر لانه لم يستعمل احد وهو فعل يفعل بضم
العين في الماضي وكسرها في الغابر ولعلك لا تعلم ابواب المحكمة ستة ان عين الفعل الماضي لا يخلو من الفتح والضم والكسر
وكل واحد منها يتصرف مضارعه على ما يجي مع العين ضمها وكسرها انا نجمع تسعة **مثال الاول ضرب يضرب وقتل يقتل**
~~ومثال الثاني~~ هذان المثالان عينهما مفتوح في الماضي ومكسورة في الغابر فالمثال الاول متعد والثاني لازم
~~الماضي مفتوحة~~ هذان المثالان عينهما ~~مكسورة في الماضي والغابر~~ **ومثال الثالث** ~~...~~
وما فعل يفعل ان اصله وصبغ لم يجي الا مشروطا بان يكون عينه او لامه احد حروف
~~الماضي والغابر~~
الحلق الهمزة والهاء والحاء والعين والغين والخاء اجمعها بقوله ان ودكن عرب يعني فعل يفعل بفتح العين في الماضي
والغابر ليس باصل لان زمان الماضي مخالف لزمان المضارع فينبغي ان يكون عين الفعل الماضي مخالفا لعين المضارع في
الحركة ليوافق اختلاف الحركة عين الفعل الماضي والمضارع اختلاف زمانيهما فلهذا لم يجي الا مشروطا بالحرف
يعني ومن اجل ان هذا الباب ليس باصل قيد بقيد وهو اشتراط كون عين الفعل او لامه احد حروف الحلق يعني
لو كان قويا اصلا لما قيد بقيد لان ضعف فيه بهذا القيد وقيل جميع ما في هذا الباب كان من باب فعل
يفعل بفتح العين في الماضي وكسرها في الغابر لكن حروف الحلق ثقيلة لان مخارجها من اقصى الحلق ففتح العين

ان كان للاخبار

وقيل يقتيل وقعد يقعد
مفتوح واللام مضموم والغابر

لكل واحد من البابين الاولين
يكون تارة مفتوح العين كما في
فعل يفعل وفعل يفعل بضم
العين في الغابر ومضارعه تارة
يأتي يفعل بكسر العين
وتارة بضمها

عينهما مكسور واللام مضموم في الغابر
وفي المثال الاول متعد والثاني لازم
قيل اذا احب الضرب

لحفظه

في المضارع كما في الماضي ليحصل لها تخفيف بالفتح لان الكسر ثقيل وحروف الحلق ثقيلة فلو تركت على الكسر لاجتمع لاجتمع صح
ثقلان فان قيل في باب فعل يفعل بفتح العين في الماضي وكسرها في الغابر كلمات كثيرة عينها او لامها حروف
الحلق ولم يفتحوا عينها في المضارع فلو كانت العلة ما ذكرتم لوجب ان يفتح عين فعل جميع ما فيه حروف الحلق
ولم يفتح قلنا اللغة موقوفة على السماع من العرب وليست بقياس فما نقل عنهم لا يطلب علته وما لا يقول فيه
علة فاذا كان كذلك فنحن نحتاج ان نقول علة ما نقلوه من الكسر الى الفتح وما تركوه على كسره فلا يحتاج فيه
الى طلب علة لان الاصل ان يبقى كل شيء على اصله فان قيل لم قيدوا العين او اللام في هذا الباب بان يكونا
حروف الحلق ولم يعتدوا الفاء بل جوزوا في هذا الباب ما كان فاؤه فقط حرف الحلق نحو ذهب
قلنا لان العين يتحرك في كل الابواب بالفتح والضم والكسر واللام في الماضي يختلف احوالها فتارة يضم بضم
واو الجمع وتارة يسكن عند اتصالها بنون جمع المؤنث وتاء المخاطب والمتكلم وفي المضارع يختلف
اللام بالعوامل واما الفاء فلا يختلف وما اختلف احوج الى التخفيف مما لا يختلف قوله الا ابى يابى وركن
يركن يعني جاء على وزن فعل يفعل بفتح العين في الماضي والغابر مع ان عينهما ولامهما ليستا من حروف
الحلق فهاتان الكلمتان شاذتان في هذا الباب يعني اعترض عليه في انه شاذ وجاء ركن
يركن فعال ... وهذه الكلمة ليست من هذا الباب بل من اللغة المتداخلة يعني جاءت من فعل يفعل
على وزن قتل يقتل ومن فعل يفعل على وزن علم يعلم فاخذ الماضي من الباب الاول والمضارع من الباب
الثاني وركبا فصار ركن يركن واما فعل يفعل نحو فضل يفضل ومت يموت في مثل اللغتين هذا جواب
دخل مقدر كان قائلا قال لم قلت ان مضارع فعل بكسر العين يأتي على جهتين فتح العين وكسرها ولم تقل ضم العين
مع انه جاء ضم العين في هذين اللفظين فاجاب بان هاتين الكلمتين من المتداخلات يعني جاء فضل يفضل
بكسر العين في الماضي وفتحها في الغابر وفضل يفضل بفتح العين في الماضي وضمها في الغابر فاخذ الماضي
من باب الاول والمضارع من باب الثاني وركبا فصارت الكلمة على فضل يفضل بكسر العين في الماضي و
ضمها في الغابر واراد بالتداخل ان يدخل ماضي باب في مضارع باب اخر وكذا الكلام في مت يموت وكاد يكاد ضمها صح
نحو كدت تكاد يعني كدت تكاد متداخل ايضا يعني جاء كاد يكود على وزن كرم يكرم وكاد يكاد على وزن
علم يعلم فاخذ الماضي من الباب الاول والمضارع من الباب الثاني وركبا فصارت الكلمة على وزن فعل يفعل و
كدت اصله كودت فاسكنت الكاف ونقلت ضمة الواو اليها فحذفت الواو لسكونها وسكون الدال وادغمت
الدال في التاء لقرب مخرجهما فصار كدت واما تكاد فاصله تكود فنقلت فتحة الواو الى الكاف وقلبت
الواو الفا لانفتاح ما قبلها فصار تكاد والمزيد فيه خمسة وعشرون بناء تسعة عشر منها ... والتقاسيم يعرف الحروف
الزائدة لا تخلو اما ان يكون من جنس حروف الكلمة او من غير جنسها كما ذكرنا في اقسام الاسماء اعلم انه لا دليل
على انحصار مزيد الثلاثي على ما ذكر من الابواب سوى السماع وربما يجئ اكثر من هذا لم نسمعه او سمعه ولكن لم اوسمعه صح
يورده في هذا الكتاب اختصارا لكن ذلك ... وانما قلنا هذا لان تقسيم ابواب المزيد كثيرة لان حروف الزيادة
عشر وهي حروف اليوم تنساه فالمزيد اما ان يكون بواحد من هذه الحروف قبل الفاء او بعدها او بعد
العين او بعد اللام او متفرقين احدهما قبل الفاء والثانية بعدها او بعد العين او بعد اللام او الاولى بعد الفاء
والثانية بعد العين او بعد اللام او الاولى بعد العين والثانية بعد اللام واما ان يكون المزيد بثلاثة احرف مجتمعات

قبل الفاء

معها قبل الفاء وبعدها او بعد العين او بعد اللام او بعضها مجتمعة والاخرى متفرقة او ثلثتها متفرقة قبل الفاء وبعدها
او بعد العين او بعد اللام واما ان يكون المزيد من حروف الكلمة نحو قطع بالتشديد وبعد ذلك جاز من حيث العقل
الامكان صح فاذا تأملت فيما ذكرنا تجد الابواب الزائدة كثيرة من حيث الامكان الا ان بعضها استعملته العرب وبعضها لم تستعمله
فذكر المصنف منها ما وصل اليه استقراؤه فصل في الرباعي المزيد على بنائه اقرب موازن للرباعي على سبيل الالحاق وغير
في جميع تصاريفه صح موازن له على غير سبيل الالحاق وغير موازن له يعني الثلاثي المزيد فيه اما ان يكون على وزن الرباعي في جميع تصاريفه
حتى في المصدر ويسمى هذا النوع ملحقا واما ان يكون على وزن الرباعي في غير المصدر واما ان لا يكون على
وزن الرباعي لا في المصدر ولا في غيره ويسمى هذان النوعان غير الملحق وما ذكر الالحاق في موازن الرباعي في هذه
العبارة اجمال لانه لا يدرى ان الذي يزيد به الرباعي اصل المجرد او المزيد عليه وانما اقتصر على ذكره مجملا لانه بان في
بعد هذا تفصيله لانه ذكر في التفصيل الرباعي المجرد ومزيده فالرباعي المجرد ملحق نحو شملل وحوقل وبيطر وجهور
وقلنس وقلسى اراد باول عبارته الالحاق اعلم ان الرباعي المجرد باب ومزيده ثلثة ابواب وذكر الثلاثي الملحق بالرباعي
المجرد بابين من مزيده ولم يذكر الملحق بالباب الثالث لانه لم ينقل الملحق على ذلك الوزن وهو باب افعلال مثل
ستة صح اقشعر وذكر من الملحق بالرباعي المجرد ستة ابواب الاول ما كررت لامه نحو شملل اذا اسرع في المسير وقطع القليل
الباقي من التمر على النخل الثاني ما زيد فيه واو بعد فائه نحو حوقل اذا صار شيخا ضعيفا من غاية الكبر الثالث ما زيدت
فيه ياء بعد فائه نحو بيطر اذا عالج الدواب اي شق حوافرها الرابع ما زيدت فيه واو بعد عينه جهور اذا رفع صوته
الخامس ما زيدت فيه نون بعد عينه نحو قلنس اذا البس القلنسوة السادس ما زيدت فيه ياء بعد لامه نحو قلسى اذا
فائدة جليلة لبس القلنسوة ايضا واصل قلسى قلسي فانقلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها اورد المصنف ههنا من
الابواب الستة والحق كتابه المسمى بالمفيد وملحق بتدحرج نحو تجورب وتجلبب وتشيطن وترهوك وتمسكن
وتغافل وتكلم تفعلل من يد على الرباعي المجرد بزيادة التاء في اوله وذكرنا ان الملحق بهذا الباب سبعة ابواب الاول ما زيد
تغب صح في اوله تاء وكررت لامه نحو تجلبب اذا لبس الجلباب وهو الملحفة والرداء والثاني ما زيدت في اوله تاء وبعد
فائه واو نحو تجورب اذا لبس الجورب الثالث ما زيدت في اوله تاء وبعد فائه ياء نحو تشيطن اذا ابعد الرابع ما زيدت
في اوله تاء وبعد عينه واو نحو ترهوك اذا اسرع الخامس ما زيدت فيه قبل فائه تاء او ميم نحو تمسكن اذا صار مسكينا
وهو من السكون لان المسكين سكن عن الحركة لضعفه وحزنه السادس ما زيدت في اوله تاء وبعد فائه الف نحو تغافل السابع
ما زيدت في اوله تاء وبعد فائه لام مدغمة نحو تكلم وذكر المصنف في كتابه المسمى بالمفيد باب تفاعل نحو تغافل وتفعل
نحو تكلم غير الملحق ونشرح بحث هذا بعد هذا وملحق باحرنجم نحو اقعنسس واسلنقى احرنجم اذا اجتمع ... وغيره و
اصل حرجم اذا ... فبعض جمع والهمزة والنون زائدتان وذكر من الثلاثي الملحق بهذا الباب بابين احدهما ما زيدت
الهمزة في اوله والنون بعد عينه وكررت لامه نحو اقعنسس اذا تأخر والثاني ما زيدت الهمزة في اوله والنون بعد عينه
ما بعد فائه صح والياء بعد لامه نحو اسلنقى اذا اضطجع على قفاه واصله اسلنقي فقلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها ومصداق
الالحاق اتحاد المصدرين مصداق الشيء ما يدل على صدقه يعني حد الالحاق وعلامته ان يستوي مصدر الملحق والملحق به
شرط في الالحاق اتحاد المصدرين ولم يشترط اتحادهما فيما عداهما وانما لم يشترط لان الاصل هو المصدر فاذا اتحد اللفظان في
المصدر اتحدا في باقي التصاريف بالحالة فهذا شيء لازم ولكن لا يلزم من اتحاد اللفظين في غير المصدر اتحادهما في
المصدر لجواز الاتحاد في غير المصدر واختلافهما في المصدر مثال اذا اتحد في المصدر قولك شملل فانه ملحق بدحرج وقد جعل

تدحرج ليدحرج لاندحرج وكذلك جميع الملحقات مثال ... صح

في المصدر وجميع تصاريفها نحو اشملل شملل شمللة وشملالا نحو شملل كدحرج يدحرج دحرجة ودحراجا
المصدر ولم يجعلا في المصدر اخرج فانه على وزن دحرج نحو اخرج يخرج واصله يخرج نحو يخرج واصله متوخرج نحو خرج
واصله ليوخرج اخرج نحو اللفظ تيهرف كما تيهرف دحرج وجميع الاشياء الا في المصدر فان مصدر اخرج اخراج و
اسم اخراج على وزن مصدر دحرج اعني وزن دحرجة وكذلك ... بتشديد الراء ... على وزن دحرج ان
اصله خوتج فهذا الباب على وزن دحرج وجميع تصاريفه الا في المصدر فان مصدر خرج تخريجا وليس تخرج
على وزن دحرجة ولا يسمى هذا الباب ملحقا لانه ليس مصدره مساويا لمصدر دحرج في الوزن فعلم ان
الملحق هو الذي يساوي به الملحق به في المصدر وفي جميع تصاريفه فان قيل لا يستقيم هذا الحد الملحق لانا
نجد ابوابا لم نعدها من الملحق مع انها مساوية لاحرنجم الذي هو مزيد الرباعي في المصدر وجميع التصاريف
مثاله استخرج فانه مثل احرنجم في المصدر وفي جميع التصاريف فعلم لم يعد من الملحق كما عد اقعنسس و
اسلنقى قلنا نعني بالملحق ان يكون الحروف المزيدة في الملحق بازاء الحروف المزيدة في الملحق به ان كان الملحق
به مزيدا ايضا على الرباعي نحو احرنجم المزيد فيه حرفان احدهما في اوله والثانية بعد العين وفي استخرج
المزيد فيه ثلثة احرف كلها قبل الفاء فليس المزيد في استخرج بازاء المزيد في احرنجم بخلاف اقعنسس فان الملحق
او ما بعده ان كررت لامه فصار اقعنسس مثل شملل ووزنه دحرج ثم زيد فيه حرفان احدهما في اوله و
الثانية بعد عينه فالمزيد في اقعنسس مثل المزيد في احرنجم لان المزيد في اوله كل واحد منهما الهمزة وبعد عينهما النون
وكذلك اسلنقى وعلى ما ذكرنا فقس جميع الابواب حتى تعرف الملحق من غير الملحق واعلم انه قيل في الملحق حد آخر
وهو ان الملحق كل باب زيد فيه شيء من الحروف حتى يصير موازنا لدحرج او تدحرج او احرنجم بشرط ان لا يكون الغرض
في الزيادة معنى بل مجرد الالحاق وغير الملحق كل باب زيد فيه من الحروف لمعنى وكل باب زيد فيه شيء من الحروف
لمعنى فهو غير ملحق وان كان مساويا لدحرج او تدحرج او احرنجم في المصدر وجميع التصاريف وكل باب ذكر المصنف
انه ملحق فاعلم انه ليس الغرض منه معنى سوى الالحاق وكل باب ذكر انه غير ملحق فاعلم انما الغرض من زيادة الحروف
فيه معنى نحو افعل وفعل وفاعل وانفعل وافتعل وافعل واستفعل وافعوعل وافعوّل وافعال فهذه الابواب
غير الملحق لان الغرض في زيادة الحروف فيها معنى مقصود كما يأتي واعلم ان ذكره تفاعل نحو تغافل وتفعل
نحو تكلم من الملحقات بتدحرج صحيح على ما ذكره من الحد في الملحق لان هذين البابين موازنان لتدحرج في المصدر
وفي جميع التصاريف وليس بصحيح على الحد الثاني لان هذين البابين الغرض في الزيادة فيهما هو معنى
مقصود كما ذكره المصنف بعد هذا ملحقان بنحو احرنجم وحرنب رقاله يوازن دحرج غير ان مصدره خلاف المصدر
ارادنا الثاني ما ذكره من مزيد الثلاثي انه ثلثة انواع احدها موازن للرباعي على سبيل الالحاق وموازن له على غير
سبيل الالحاق وغير موازن له يعني القسم الثاني ما كان موازنا للرباعي لا للالحاق يعني موازن للرباعي في غير
المصدر لا في المصدر واذا لم يكن موازنا له في المصدر لم يكن ملحقا به لان شرط الالحاق اتحاد مصدر الملحق والملحق
واقتل نحو اطلق يا اقتدر واستخرج واشهاب واشهب واعدودن واعلوط اشهاب اي ابيض واشهب عليه
واعدودن اي لان الشعر وطال علوط اي تعلق بعنق احد وعلاه يعني هذا هو القسم الثالث وهو ما لا يوازن — بالعين والطاء المهملتين صح
الرباعي لا في المصدر ولا في غيره واعلم انه ذكر ابواب الخمسة والعشرين معرفة وربما لا يهتدي اليها المبتدي
ونحن نذكرها مجموعة تسهيلا لمعرفة اعلم انه ذكر ستة ابواب ملحق بدحرج وسبعة بتدحرج واثنين باحرنجم فنذكر

حرنبر

بتشديد العين

... بين سر الله صح

خمسة عشر وبابها افعل وفعّل وفاعل واستفعل وافتعل وانفعل وافعلّ وافعالّ وافعوعل وافعوّل وافعنلل فهذه خمسة عشر
ابواب فيكون المجموع خمسة وعشرين بابا فصل ما كان على فعَل يفعُل فهو على معان لا تنضبط سعة وكثرة وباب — كقولك ... صح
المغالبة مختص بفعل يفعل ... كما منى ... كرمته فكرمته وكاثرني فكثرته وكذلك عالني فعلوته
اعلوه وخاصمني فخصمته وهاجاني فهجوته يعني فعل بالفتح في الماضي وضم العين سواء كان معتلا او صحيحا او مضاعفا او متعديا — كل صح
او لازما يجيء لمعان كثيرة لا تنضبط ولا تحصر تلك المعاني من سعتها وكثرتها الا ترى انه يجيء متعديا نحو نعت وضرب
وسمع ولازما نحو خرج ورجع وذهب ويجيء لما يتعلق بالظاهر نحو كتب وضرب وفتح ولما يتعلق بالباطن نحو عتب
اذا غضب وما اشبه ذلك من المعاني فلانه لا يمكن ضبط معانيها لم يذكر المصنف وضبطها بخلاف باب فعِل بكسر العين
وفعُل فانه ذكر فيهما ضبطا كما يأتي من ابواب المغالبة مختص بفعل يفعل ففي هذه العبارة ايهام لانه محتاج الى قيد
ولم يذكر ذلك القيد واعلم ان فاعل يجيء بين اثنين يعني فعل احدهما بالآخر ما فعل الآخر به فاذا قلت ضاربت زيدا معناه
ضربته وضربني واذا قلت ضاربته معناه ضربته وضربني فاذا لوحظ هذا المعنى اذا قلت ضاربت زيدا
فان جرى الضرب بينكما ولم يغلب احدهما على الآخر فاقتصر بقولك ضاربته وضاربني فيكون بفعل الثلاثي من جميع الابواب
الى يفعل وان غلب احدكما على صاحبه فلا تعتبر بغلبة احدكما على صاحبه بعد لفظة فاعل بلفظ الماضي وذكر
اللازم يجيء على وزن فعل يفعل بضم العين في الماضي وضمها في الغابر من اي باب كان وذلك اللفظ دالة على
هذا الوزن مثاله كارمني اي قاومني وجادلني في الكرم فكرمته اكرمه يعني غلبت عليه نقلته كرم من فعل بضم
العين الى فعل بفتح العين وقلت اكرمه بضم الراء اكرمه ضمها وكذلك خاصمني فخصمته اخصمه اي غلبت عليه
في الخصومة نقلت فعل بكسر العين الى يفعل بضمها وقلت اخصمه بضم الصاد وانما نقلوا جميع الابواب الى فعل
يفعل بفتح العين في الماضي وضمها في الغابر لهذه المسئلة الا ما كان معتل الفاء كوعدته او معتل العين او اللام بالياء
كبعت ورميت فانه يقول فيه افعله بالكسر يعني ينقل بعد فاعل جميع الابواب الى يفعل مثل يفعل الا معتل الفاء
اذا كان واوا او ياء او معتل العين واللام اذا كانا يائين فانه يترك على حاله عليهما في الكسر لانه لو نقلت هذه المعتلات
الى يفعل بضم العين اجتمع فيها ثقل الضمة وثقل حرف العلة لانه ينقلب الياء في معتل العين واللام واوا لضمة العين
كواعدني فوعدته اعده يعني قاومني في الوعد والظاهر في كونه ايناخير الخبر اي غلبت عليه بكونه خيرا منه والحق الفاء
... فترك عين الفعل على كسرها لانه لو نقل لزمها الى الخ فذكر المصنف مثال المعتل العين ولم يذكر المعتل الفاء واللام
لانها يعرفان بالقياس على هذه فمثال المعتل الفاء واعده فوعدته اعده بكسر العين ومثال المعتل اللام راميته
فرميته ارميه بكسر الميم وما كان من فعل يفعل بكسر عين الماضي وفتحها في الغابر او بفتحها في الماضي والغابر
نحو رضي وخشي وعلم فاما لا تنقله الى فعل يفعل بفتح العين الماضي وضمها في الغابر لئلا يحصل الالتقاء في المضارع
الواو ولهذا تصير ثقيلة فلا نقله بل نترك كل باب على حاله وحكى الكسائي انه يستثنى ما كان فيه احد حروف الحلق — تنقل الضم ...
فانه يقال شاعرته فشعرته اشعره بالفتح يعني قال الكسائي كما لم ينقل المعتلات المذكورة الى وزن فعل يفعل كذلك ما كان عينه او لامه
احد حروف الحلق لا ينقل الى سبيل المغالبة على وزن فعل يفعل بل على وزن منع يمنع سواء يكون من باب ...
الى وزن منع يمنع لاجل حرف الحلق قال ابن الحاجب هذا ضعيف لان ما عينه او لامه احد حروف الحلق ليس مختصا
بباب منع يمنع حتى يجب رده الى هذا الوزن في سبيل المغالبة بل يجيء ما عينه او لامه حرف الحلق في جميع الابواب نحو
دخل يدخل وغيره فاذا كان كذلك فلم يلزم نقله الى وزن منع يمنع وحكى ابو زيد شاعرته فشعرته بالضم هذا انقض

ان م

لقول الكسائي يعني هذان اللفظان عينهما حرف الحلق فرجح ان شاعرته اشعره بضم العين واخره لغة خصم الخاء
وفعل علم بمعنى فاقه فاله الكن لغة ضعيف قال سيبويه وليس في كل شيء يكون هذا الا ترى انك لا تقول نازعني فنزعته استغني
عنه بغلبته يعني فعل كاتب وفعل المبنية الى باب فعل يفعل لم يجي في جميع الالفاظ الا ترى انهم لا يقولون نازعته
انزعه بالضم ولا بالكسر بل يقولون نازعته فغلبته اغلبه بضم اللام يعني يقولون غلبته اغلبه مقام نزعته انزعه فلا ذكر
سيبويه مفهومه ان النقل في جميع الالفاظ الى وزن فعلت افعل ليس بقياس بل سماعي قال ابن الحاجب لا يخرج ما ذكره سيبويه

القاعده

هذه الالفاظ عن القياس بل هو قياسي يجري في جميع الالفاظ على القياس المطابق غير منع كسيبويه نازعته وما
اشبه ذلك مما في فيه منع من الاستعمال بنيه على وزن فعلت افعل وفعل تكثر فيه العلل والاحزان واضدادها
كسقم ومرض وحزن وفرح وجذل واتى فيه الالوان كادم وشهب وسود يعني فعل بكسر العين يجي في المعاني
ان اكثرها للعوارض والمراد بالعوارض ما يعرض للانسان من المرض والحزن والفرح وكذلك الالوان سقم ومرض
مثال العلل وحزن مثال الاحزان وفرح وجذل اضدادها معناهما متقاربة كلها ضد الحزن ادم اذا صار اسمر وشهب
اذا صار ابيض وفعل للخصال التي تكون في الاشياء كحسن وقبح وصغر وكبر اراد بالخصال الطبايع يعني جميع ما في باب
فعل بضم العين يكون للطبايع اي للاشياء التي خلق الله الطبايع عليها كهذه الامثلة وغيرها ولكن لم يات في الباب فعل متعد
لانه ليس شيء من الطبايع يتجاوز صاحبه الى غيره ذكره في شرح الهادي يعني فعل بالكسر وفعل بالضم [illegible] وفعل
بفتح العين لان مفتوح العين خفيف يستعمل فيه انواع كثيرة من المعاني بخلاف ما عداه من فعل وفعل فانهما ثقيلان لا يستعمل
فيهما معان كثيرة بحيث يخرج عن الضبط وتفعلل مطاوع فعلل نحو دحرجته فتدحرج وجلببته فتجلبب وبناء
مقتضبا كتسهوك وتزهوك اراد بتفعلل ههنا تفعلل الذي هو الملحق من الملحق بتفعلل الذي هو مزيد الرباعي يعني
تفعلل على وجهين احدهما ان يكون للفظ مستعملا على وزن فعلل ثم الحق بعد ذلك تفعلل بان يزاد في اوله التاء والمراد بالمطاوع
ضد المتعدي كما تقول جوربته فتجورب اي البسته الجورب ثم اذا ارادوا ان يجعلوه لازما الحقوا تفعلل فقالوا
تجورب اي لبس الجورب بنفسه والوجه الثاني ان يكون مقتضبا اي مقتضب ولم يجي له وضع من غير ان يكون له اصل
وذكرهما المقتضب مثالين فالاول ليس بمقتضب وظنه مقتضبا والثاني مقتضب والاول تسهوك يقال تسهوكت
الريح [illegible] مطاوع لفعلل وليس بمقتضب انما استعمل سهوكه هكذا قال صاحب الصحاح و
الثاني تزهوك اي اسرع [illegible] مقتضب لانه لم يستعمل منه زهوك وتفعل مطاوع فعل نحو
كسرته فتكسر وقطعته فتقطع وبمعنى التكلف نحو تشجع وتصبر وتحلم وتمرأ يعني تفعل يجي لمعان احدها ان يكون مطاوع
فعل بتشديد العين يعني اذا كان فعل متعديا وتفعله اي تفعل يصير لازما نحو كسرته فتكسر بنفسه والثاني ان يجي للتكلف
اي لاظهار شيء في نفسه ليس فيه ذلك الشيء نحو تشجع اذا اظهر من نفسه الشجاعة وليس فيه الشجاعة وتحلم اذا اظهر من نفسه الحلم
وتمرأ اذا اظهر من نفسه المروة والمروة فعل الخصال الحميدة وقال حاتم تحلم عن الادنين واستبق ودهم ولن تستطيع الحلم حتى
تحلما اي اظهر الحلم من نفسك واعف عن الادنين وهو جمع ادنى وهو الفعل الفضل من الدناءة اي الخساسة كان اصله
ادنيين فقلبت الياء الاولى الفا لانفتاح ما قبلها وحذفت الالف لسكونها وسكون ياء الجمع قوله واستبق ودهم

ولا تكافئهم م

يعني احفظ ودهم باقيا لنفسك ولا تؤذهم ولا تكافئهم على جهلهم بل اسع ان يبقى بينك وبينهم مودة لان المودة خير من العداوة
قوله ولن تستطيع الحلم حتى تحلما يعني مهما كان شيء يكون بالتكلف ثم يصير ذلك الشيء طبعا يعني اظهر الحلم من نفسك
وان لم يكن في نفسك الحلم فاذا اكرهت نفسك على التحلم مرارا وتحملت مشقة التكلف تزول المشقة عن نفسك

وسهل

وسهل عليك الحلم والمراد الاستشهاد بلفظ التحلم وليس هذا مثل تجاهل لان هذا يطلب ان يصير حليما يعني تفعل و
تفاعل يجيئان للتكلف الا ان بينهما فرقا وهو ان تفعل يطلب صاحبه عن نفسه ما ليس فيه ولكن يريد ويجهد ان يكون ذلك
الشيء في نفسه وتفاعل لا يريد صاحبه ان يكون ذلك الشيء فيه ولهذا قال تمارض ولا يقال تمرض اذا قلت تمارضت معناه
اظهرت المرض ولا تريد وجود المرض فيك واما لو قلت تمرضت فمعناه اظهرت المرض وليس فيك ولكن تريد وجود
المرض فيك وهذا محال فان احدا لا يريد حصول المرض فيه ومنه تقيس وتنزر تقيس اي اظهر من نفسه انه من قبيلة
قيس بان دخل في قومهم وكذا التحلم وتنزر اذا اظهر من نفسه انه من قبيلة نزار وانما قطع هاتين الكلمتين عما قبلهما
لفظا من لان التحلم وغيره يمكن للرجل ان يفعله بالتكلف حتى يصير له كالطبايع واما التشبيه بالنسب لا يمكن ان
يكون من نسب من ليس منهم بالتكلف والتشبيه وبمعنى استفعل نحو تكبر وتعظم وتعجل الشيء وتيقنه وتبينه و
تثبته وتيقنه يعني تفعل يجي بمعنى استفعل والسين في استفعل للطلب نحو تكبر بمعنى استكبر واستكبر معناه
طلب ان يكون كبيرا او جعل نفسه عظيما وتعظم بمعنى استعظم اي طلب ان يتيقن اقصى الشيء اي غايته وتبين
معنى استبان اي ظهر الشيء وعلمه وكذلك باقي الامثلة كلها بمعنى استفعل وللعمل بعد العمل في مهلة كتجرعه و

المهلتين م

تحسيه وتعرقه وتفوقه تجرع اذا شرب الماء جرعة بعد جرعة وتحسى اذا شرب المرقة حسوة بعد حسوة اي جرعة
بعد جرعة وتعرق من العرق والعرق اذا اكل اللحم بقية من العظم قطعة بعد قطعة وتفوق اذا شرب الفيقة جرعة بعد جرعة و
الفيقة اللبن ومنه تفهم وتبصر وتسمع وهذه الامثلة كان للعمل بعد العمل تفهم اذا فهم شيئا بعد شيء وتبصر اذا راى شيئا بعد
شيء وتسمع اي احد اذا استمع اي اجتهد ليسمع منه شيئا بعد شيء [illegible] ذكر هذه الكلمات منقطعا
عما قبلها لفظا من ان هذه الكلمات تتعلق بالذهن والبصر والسمع وما قبلها يتعلق بالفم وبمعنى اتخاذ الشيء نحو توسد

اذا استمع اي اجتهد ليسمع منه شيئا بعد شيء دار المو مخه

المكان وتوسد التراب تدير اي اتخذت المكان وتوسدت التراب اي اتخذته وسادة وبمعناه ومنه
اي [illegible] اتخاذ الشيء [illegible] اي اتخذه ابدا وانما قطع هذا عما قبله لان من يتخذ لا يقصد اليه في التدرج ومن توسد
مكانا يصير ذلك المكان له وكذلك توسد وبمعنى التجنب نحو تحوب وتأثم وتهجد وتحرج اي تجنب الحوب والاثم و
الهجود والحرج الحوب الذنب الهجود الرقاد الحرج الضيق الاثم وتفاعل لمشاركة امرين فصاعدا نحو تضاربا و
تضاربوا [illegible] ان يكون من فاعل المتعدي الى مفعول او المتعدي الى مفعولين فان كان من المتعدي الى
فاعل كضارب لم يتعد وان كان من المتعدي الى مفعولين تعدى الى واحد نحو جاذبته الثوب وتجاذبنا الثوب وتناسينا العصا
وبمعنى فاعل [illegible] نحو ما الحديث وتجاذبا الثوب وتناسينا العصا يعني تفاعل اصله فاعل وفيه تشاركه [illegible]
حتى يعلم [illegible] بمعنى المطاوع ان فاعل لا يخلو من ان يكون متعديا الى مفعول واحد نحو ضارب زيد عمرا او الى مفعولين نحو نازع
زيد عمرا الثوب فان كان تفاعل من لفظ فاعل الذي هو متعد الى مفعول واحد سقط مفعوله لانه صار لازما وصار مفعوله
فاعلا كقولك تضارب زيد وعمرو وكلاهما بالرفع لانهما فاعلان لانه يشارك في الضرب بمعنى ضرب كل واحد منهما صاحبه وان كان
تفاعل من لفظ فاعل الذي هو متعد الى مفعولين نقص منهما المفعول الاول وصار فاعلا وبقي المفعول الثاني منصوبا
نحو قولك تنازع زيد وعمرو الثوب اي نزع كل واحد منهما الثوب عن صاحبه ويقول في المضمر الرجال تضاربوا والقوم تنازعوا
وليدل على ان الفاعل اظهر ان اصله حاصل له وهو منتف عنه نحو تجاهلت وتغافلت يعني تفاعل يجي ايضا لاظهار شيء ليس
الشيء في الفاعل نحو تغافلت اي اظهرت الغفلة وليس فيه غفلة وقال الشاعر اذا تخازرت وما بي من خزر ثم كسرت الطرف من غير عور
الفيتني الوى بعيد المستمر احمل ما حملت من خير وشر ذا صولة في المصلات الكبر قايل هذا الشعر عمرو بن العاص انشد هذا الشعر يوم

صفين لحرب العاد و
الفاو ونحو بدنا
م

وهو اسم حرب حدثت بين امير المؤمنين علي رضي الله عنه ومعاوية القاتر التهاب الحرب الخزر عين نقص واسم خزر و
الخزر ضيق العين والتحاور بصبص العين لتحديد النظر الى شيء يعني اذا نظرت من بين جفنيك اذا ضممتهما لتحديد
النظر او من الغضب قوله اذا كسرت الطرف يعني اذا عوجت عيني من الغضب والتكبر ويحتمل انه يريد بالكسر
هنا غمض احدى العينين والنظر بالاخرى كانه اعور لان الذي شديد الخصوصة يوليه عيد المبتير اي وجد شيئا من
واخلاص الخلص والخاف من اعداء ما يعدوا في الدخول منهم دخولا بليغا احمد الظهر الحكم وحملت تشديد
الميم يعني لطيئ ما احمل على من اثقال الحرب وغيرها الصولة الحلة المصيبة احمع حمصيله ضم الميم وهي الداهية
الكبر بضم الكاف وفتح الباء جمع الكبرى يعني ادخل في الامر الشديدة العظيمة **ويعتزل فعلت كقولك تواجدت الامر**
وعاصيته وتجاوزت الغاية يعني قد يجيء تفاعل بمعنى فعل فانه ايكون من اسن على التوجه الفاعل بذكر الفعل وليس
معنى قوله بمنزلة فعلت انك اذا نقلت تفاعل الى فعل يكون ان معناهما الذي من الاستعمال المعنى بل قد يكون تفاعل اذا تعدى الى
فعل بنفسه بمعنى فعل نحو تنافر فانه مثل وفق في الاستعمال والمعنى اي مثل قضى وتجاوز وتسلاح وان استراح
ولكن المراد بقوله تفاعل مثل فعل ان تفاعل تفاعل مثل فاعل تعلق فانه يتوجه الفاعل بفعله وليس فيه اشتراك بخلاف
ما تقدم من قوله تفاعلت وتنازع **ومطاوع فاعل نحو باعدته فتباعد** اعلم انه وهنا اسكال مما قد قلنا في اول هذا
الفصل ان تفاعل مطاوع فاعل وذكر هنا ان تفاعل مطاوع فاعل فيتكرر وجواب ان تفاعل مطاوع فاعل في كلا الموضعين
لكن في هذه المسئلة وفي المسئلة المذكورة في اول الفصل ان الفرق بينهما حاصل وهو ان فاعل لما بين الاثنين يعني تفاعل لواحد
من الشخصين بصاحبه ما فعل صاحبه به فيكون احدهما في اللفظ مرفوعا على انه فاعل والاخر منصوبا على انه مفعول به فان عبر
ما فيه ايهما شيئت ونصب الاخر لان كل واحد منهما فاعل ومفعول فاذا نقلته فاعل الى تفاعل سقط المنصوب ووقع
كلامه بعد كلما ذكرناه في اول الفصل معنى المطاوعة بمثل المنصوب المرفوع واما ههنا تفاعل في مطاوع فاعل الذي ليس
بين اثنين الا ترى انه قولك باعد زيد عمرو ليس معناه الاشتراك ان عمروا هنا لم يباعد زيدا بل لعل ههنا بمعنى ابعد
فاذا نقلت الى تباعد سقط منصوبه وصار لازما بمعنى بعد **وافعل للتعدية في اكثر نحو اجلسته وامكنته** يعني افعل
يجيء لمعان كثيرة واكثرها لتعدية ان يصير اللازم متعديا كما ذكر **وللتعريض للشيء وان يجعل بسبب منه نحو اقتلته وابعته اذا**
عرضته للقتل والبيع وسقيته واسقيته ما شيئته واسقيته اذا جعلت له ماء او شيئا او سقيا وجعلته بسبب منه
من فعل الهيئة بعرضها العرض التقديم الى امر والتعريض تقديم احد الامرين الى ادخاله في امر وانعلهم قوله وان يجعل هذا
مضارع مجهول فيه ضمير مفعول وهو لفظة التعريض فعله سبب منه الضمير في منه يعود الى الاسم الذي اشتق منه هذا
الفعل اي اقتلت واقبرت وغيرها والاسم الذي اشتق منه هو القتل والذي اشتق منه اقبرت هو القبر وقوله
وسنه اقبرته اي جعلته افعل الذي هو للتعريض اقبرته وانما فصل هذا عما قبله لان ما قبله احد المفعولين فعلك
وهو واقع على المفعول الثاني **ولصيرورة الشيء ذا كذا نحو اغد البعير اي صار ذا غدة واجرب الرجل واحار واحال اي**
صار ذا جرب وبحار وحال وهال الغدة قطعة لحم صلبة يكون بين الجلد واللحم تقال لها الغلاسية دشنيذ وله اجرب اي صار ذا
جرب ما شيته اي جرب ما شيته واحار اي صار ذا ما شية لها بحار والحوذ ولد الجمل في بيت لا ابل فيحجب منها سعال قوله احال اي
صار ذا ما شية حايلة وهي ضد الحامل وهو ان صار هذا سلعة ما قبل من امثلة الطلعة في الجرب بحار وحال **ولذلك**
الم اي استحق الملامة يعني ان يلومه الناس لفعله القبيح وانما قطع هذا عما قبله لان الفعل فيما قبله منسوب الى الفاعل
الى الفاعل تقولك اجرب الرجل والجرب للبعير والحوار في ماله واما في هذا وما بعده من امثلة الفعل منسوب الى الفاعل فات

استحقاق القوم للفاعل العقبة وانما ينبغي ان يكون لغة البعير في هذا القسم لان الغدة في البعير هكذا قال ابن الحاجب **ولما باب**
اي صار ذا مال **واصرم النخل** اي صار مستحقا للصرم وحان وقت الصرم بمعنى والصرم القطع **واحصد الزرع** اي صار مستحقا
للحصاد وحان وقت حصاده **واحز** بالجيم والزاي المعجمة مثل احصد ويستعمل في الزرع والصوف **ومنه ابشر** انما فصل
هذا عما قبله لان كل لفظ من هذه الالفاظ مطاوع للفظ يقول بشرته بالسرور فابشر اي صار ذا فرح اي فرح **وافطر**
يقول فطرته الى الصائم افطرت صومه فافطر اي صار ذا فطر وهو ضد الصوم **واكب** يقول كببته اي القيته على
وجهه فاكب اي صار ذا كباب وهو السقوط على الوجه **واقشع الغيم** يقول قشعت الريح السحاب اي اذهبته فاقشع
اي صار ذا قشاع وهو الذهاب **وللوجدان على صفة نحو احمدته اي وجدته محمودا واجنبته اي وجدته جنبا**
جنبه النبات يعني قد يجيء افعل بمعنى الوجدان على صفة قوله جنبه النبات اي جعلته نباتها غضا لطيفا **ومنه كلام عمرو بن معديكرب**
لمجاشع بن مسعود السلمي لله دركم يا بني سليم قاتلناكم فما اجبناكم وسالناكم فما ابخلناكم وهاجيناكم فما افحمناكم يعني جرت بيننا و
بينكم هذه الاشياء اجبناكم هو من جبن اذا وجد جبانا فاذا عنت ابن اللام يعني ان الكلمة في نون المتكلم بخلاء اذا
وجدتم بخلاء وافحم اذا وجده مفحما اسيء الحالة وهو الذي لا يقدر على انشاد الشعر لا للعجز انفعاء الجواب **وللسلب**
نحو اشكيته واعجمت الكتاب اذا ازلت الشكاية والعجمة يعني اي ما خذ من احد وشكا منه واشكاه حسمه اذا
ارضاه وازال عنه ما يشكو الحلة وعجم اذا اعربه وحله ذا عجمة وهي النقطة واعجمه اي ازال عنه العجمة **ويجيء بمعنى**
فعلت نحو قلت البيع واقلته وشغلته واشغلته وبكرة وابكرة معناهما ظاهر قلت اصله قيلت فابدلت من الياء
كسرة واسكنت القاف فنقلت كسرة الياء عليها وحذفت الياء لسكونها وسكون اللام وانما علم هذا العمل لدلالة
كسرة القاف على الياء المحذوفة **ومصادفة معنى فاعل نحو فرحته ورحمته** يجيء مضارع من المواخاة وهي
جريان الاخوة من اثنين والمراد هنا المشابهة يعني يجيء فعل بتشديد العين بمعنى اللازم متعديا كما تعدى **وطحطانة** اي وصف
جمله نعمه اللازم هذا الالفاظ وانما قطع هذه الالفاظ عما قبلها لان فيهما معنى نسبة احد الى شيء وتسميته بذلك الاسم
وفي بعضها معنى الدعاء نحو خطانه اي نسبته الى الخطأ **وفسقته** اي نسبته الى الفسق وسميته فاسقا **وزينته**
اي نسبته الى الزنا **وجدعته وعقرته** جدعته بالتخفيف اي قطعت انفه واذنه وشفته وجدعته بالتشديد اي قلت له
جدعك الله وعقرته بالتخفيف اي قتلته او قطعت عصب عرقوب قدمه وعقرته بالتشديد اي قلت له عقرك الله
وللسلب نحو قردته وقذيت عينه وجلدت البعير وقردته اي ازلت القراد وفرعت الغرف والجلد والقرد
يعني يشترك هذا الباب باب افعل في السلب ايضا تقول فرع بالتخفيف اذا خاف وافزعه اذا خوفه وفزعه بالتشديد
اذا ازال عنه الفزع وخوفه ايضا وهو من الاضداد ومدرسه قذيت عينه اي وقعت القذى في عينه واقذيتها عينه
اي اوقعت القذى في عينه وقذيت عينه اي ازلت القذى عن عينه القراد دويبة صغيرة تلزق بالبعير من الطير
ويكون بمعنى فعل كقولك زلته وزيلته وعضته وعوضته وميزته ومزته يعني هذا الباب مثل فعل في انه
يجيء موافقا الذي زلته بمعنى فرقت على وزن علم يعلم وزلته وزيلته بمعنى واحد وعاض يعوض عوضا وعوضا
اي اعطاه العوض وماز يميز وميز بمعنى وحمل الباقي على ما ذكر ونقدرها **ويجيء للتكثير وهو الغالب عليه نحو قولك**
قطعت الثياب وغلقت الابواب وهو يجول ويطوف اي كثر الجولان والطواف وبرك النعم وربض الشياه
وموتت المال والاعمال للواحد يعني يجيء هذا الباب للتكثير اكثر من مجيئه لغير التكثير والتكثير قد يكون في المفعول وقد
يكون في الفعل وقد يكون في الفاعل فتكثير المفعول ان يكون الفاعل واحدا وصوفه انه كثير ولفظ الفعل واحد كقولك قطعت الثياب

اي قطعت بها ايكثير وعلقت لي ابواب اي اغلقت ابوابا كثيرة وتكثير الفعل كقوله تحوّل وتكثير الفاعل كقوله تركب البيوت بري بك
اي بري بك اعدادا كثيرة من النعم وبعض الشباب اي بعض احداد كثيرة من الاشياء وموتت المال اي ماتت اعداد
كثيرة من المال والمال هاهنا الحيوان مثل النعم والفرس والحمار وغيرها ولو لا المال الواحد من اذا كان الفاعل
واحدا فالفعل على ورن فعّل ان اردت به تكثير الفاعل لان الواحد ليس بكثير فلا تقول بركب النعم بتشديد الكاف
لان البعير واحد ولا يقتضي التكثير مسددا لانه لا ان الشاة واحد موقوف بعير او شاة او غيرهما من عدد
كثير **وفعّل وفاعل ان يكون من غير كما يكون كما سيذكر انه لقولك صارعته وقاتلته فاذا كتب الغالب قلت فاعلني**
وتفعّلته بمعنى المفاعلة بمعنى الاشتراك بمعنى فعل كحصل ما فعلته به وقد ذكرنا هنا اي فصل تفاعل **ونحو**
فعلت كقولك سافرت من المصدر فاعل ان يكون بين اثنين وقد يجيء فعل بين اثنين كقولك سافرت سفر
يسفر وسافر وسافرت اذا خرج الى السفر **وبمعنى افعلت نحو عافاك الله وطارقت النعل وعاقبت اللص** عافاك الله
واعفاك بمعنى واحد اي اعطاك الله العافية وطارقت النعل واطرقتها بمعنى واحد اي خصفتها والخصف
النعل وهذا النوع لا يكون من اثنين ايضا **وفعّل وانفعل لا يكون الا مطاوع فعل كقولك كسرته فانكسر وحطمته فانحطم**
بمعنى وضع هذا الباب لاجل جعل فعل بتخفيف العين لازما اذا نقل الى هذا الباب نحو حطمته فانحطم اي كسرته فانكسر
الا ما سد منه من قولهم اجعيته فانجعى وعلقته فانعلق بمعنى انفعل مطاوع فعل بتخفيف العين الا ما شذ من كونه مطاوع
افعل نحو ... فادخله من موضع ... بمعنى ادخل نفسه **ولا ... وانسعقته فانسعق** شعف الباب ... وشقفه
في الباب فانشقف اي ادخل نفسه فانشعف ... الكلام مطاوع فعل بالتخفيف وافعل كلمة ... مستعملا
ولا ... فانزعج اي حركته وازالته عن مكانه فتحرك ... ويختص الجنس بكل علاج وتاثير ولهذا كان قولهم
انعدم خطاء وقال ابو علي ما ... لسانه بمعنى انفعل مطاوع الفعل يتعلق الجوارح
لا افعال علاقة فانعلم ولا اطمئنت فانظن لانهما من افعال القلوب لا من افعال الجوارح وكذلك من قال عدمته فانعدم
فقد اخطا لان عدم ليس بفعل يتعلق بالجوارح وقوله قلته فانقال صحيح لان يحرك اللسان بالكلام بمنزلة يحرك
الجوارح قال ابن الحاجب كانهم لما اختص هذا البناء بالمطاوعة اشترطوا ان يكون حليا واصحه عندي الا ان يكون
مطاوعا الفعل يفعله الرجل بالاعضاء الظاهرة ... افعال الظاهرة يظهر ... افعال الخفيه
فلا يظهر فائدتها **وفعل واستفعل ... كقولهم ... واستوى**
اعم واستوى بمعنى افعل ... مطاوع ... وافتعل قد يكون مطاوعا وقد
يكون متعديا **ويكون بمعنى ... واختصموا والتقوا** بمعنى افتعل الاشتراك كتفاعل نحو ... القوم
بمعنى تجاوروا القوم اي قربت ديارهم وصاروا جيران ... جار و ... واختصموا بمعنى تخاصموا والتقوا بمعنى تلاقوا
وبمعنى اتخاذ نحو ادبح واطبخ واشتوى اذا اتخذ ذبحا وطبخا وشواء لنفسه اذبح اصله اذتبح وقلبت التاء
دالا وادغمت الذال في الدال ... فاء الفعل في الدال وحيث كان فاء الفعل الدال او الذال او الزاء قلبت تاء افتعل
دالا نحو ادّمع واصله ادتمع وادّبح اصله اذتبح وازدجح اصله ازتوج واذا كان فاء الفعل افتعل حرفا من حروف
الاطباق وهي الصاد والضاد والطاء والظاء قلبت تاء افتعل طاء نحو اصطبر اصله اصتبر واضطرب اصله اضترب
واطّبخ واصله اطتبخ واظطهر اصله اظتهر **ومنه اتّكل واتزن** ثم فصل هذا النوع عما قبله لان هذا مطاوع
فعل قال الجوهري كلته البر بمعنى كلت له البر واكتال زيد على عمرو اكثر بمعنى اخذ البر لنفسه كيلا ووزنت
له الذهب اذا اعطاه الذهب موزونا واتزن اذا اخذه لنفسه موزونا واتزن اصله اوتزن فقلبت الواو تاء

وادغمت التاء في التاء وكذلك اذا كان فاء فعل افتعل ياء او ثاء مثلثة نقطة قلبت الياء والثاء تاء وادغمت في تاء افتعل
كما فعل في الواو ومثال الواو اتزن ومثال الياء اتسر واصله ايتسر ومثال الثاء اثّغر واصله اثتغر ومعنى ايتسر اقتسم المبيرة وهو
الجزور الذي تام عليه القسم واثّغر معناه نبت السن بعد السقوط **وبمعنى تفعّل نحو تبسم وامترى واحتجف و**
استخلف نحو افتعل بمعنى تفعّل الملابس المجرد كما ذكر **وللزيادة على معناه كقولك اكتسب في كسب واعتمل في عمل اسم**
اما كسب فانه تقول اصبت واما اكتسب فهو التصرف والطلب والاعتمال بمنزلة الاضطراب يعني يجيء افتعل بمعنى
فعل مخففه العين من غير فرق كما تقدم ويجيء زايدا معناه على معنى فعل ككسب واكتسب فان قولك كسب زيد مالا معناه
اصاب به وقولك اكتسب زيد مالا معناه تصرف وتردد وبالغ في تحصيله ولهذا قيل الاعتمال بمنزلة الاضطراب يعني عمل اذا فعل فعلا
واعتمل اذا اضطرب اي تردد وبالغ في العمل وانما زاد معنى افتعل على معنى فعل لان ... لان زيادة المعنى لزيادة الحروف
وهذا يتعلق بالنقل عن اهل اللغة ... فانه تقول اصبت ... سيبويه يقول ان الفظه اما كسبت فانه
اصبت بمعنى كسبت معناه اصبت مالا او غيره ... بقول المترجم ... سيبويه يقول معنى كسبت
اصبت **واستفعل لطلب الفعل نحو استعجله واستعجلته اذا طلبت خفته وعجله ومنه استعجلته اي**
حسبته طالبا ذلك لنفسه ومكلفها اياه استخف الشي اذا وجده خفيفا بمعنى كلف ثقيلا او طلب خفته بطرح بعضه
وطالبا ذلك من نفسه وكذلك اشارة الى معنى الى وجدك ... طالب العجلة واسرع من قبله قوله مكلفها اي مكلفا
نفسه اياه اي ذلك العجل والاسراع ... على نفسه تكلف الاسراع والاصل في هذا الباب ان يجيء للطلب ...
فقد يجي لغيره **ومنها استخرجته اي لم ازل الطلف والطلب حتى خرج** ... قبله ... اي هذا طلب على
الطلف والمال تقول استخرجت زيدا ... حتى خرج ... **وللتحول نحو استنسر**
الشاة واستنوق الجمل واستحجر الطين وان البغاث بارضنا يستنسر ... يجيء للتحول ...
التقلب عن حال الى حال نحو استيس الشاة اي صارت كالتيس ... صار ...
مثل الذكر في الجلادة وشدة التحرك واستنوق الجمل اي صار الذكر ... مثل الناقة ...
الجمل ... الناقة ... الواو الى ما قبلها وقلب الفا ... استقام لانه ... الياء او الواو
على حالها ... استحوذ عليهم الشيطان اي غلب عليهم ... استيس الشاة ... ضعيف
قويا ... واستحجر الطين اي صار الطين حجرا ...
... الضعيف ... البغاث ... الضعاف الطير التي لا تقدر على الصيد لضعفها واستنسر
اذا صار مثل النسر ... استنسر البغاث في صيرورة الضعيف قويا ... ان النسر صيد
البغاث ... البغاث ... المطلوم ... ان البغاث بارضنا
يستنسر معناه ان الضعيف يصير قويا اذا التجا الينا **وللاصابة على صفة نحو استعظمته واستسمنته واستجدته**
اي اصبته عظيما وسمينا وجيدا بمعنى استفعل ... على صفة ... استجوده فنقلت
فتحة الواو الى الجيم وقلبت الفا لانفتاح ما قبلها ... بالاصل جيود فقلبت الواو
ياء لانه اذا اجتمعت الواو والياء والاولى ساكنة ... الياء في الياء **وبمعنى تفعّل نحو استقر واستعلاه**
بمعنى استفعل يجي بمعنى تفعل ... على ... والترف
... بمعنى ... والاحلولا ... مبالغة و ... والاخشوشن واعشوشبت الارض واحلولى الشي بالتا

الثني

قوله واعشب وحلا اخشوشن اذا اشتد خشونته ويقال اعشبت الارض اي صارت ذات عشب [illegible]
الكلا واعشوشب اذا كثر عشبها واحلولي الشي اذا اشتدت حلاوته قال الخليل في اعشوشب انه ربما تعدى كقولك
عاما قد بالغ قال سيبويه سالت الخليل عن قول القايل اعشوشبت الارض فاجابه بهذا الكلام يعني يريد المتكلم ان يجعل
عاما [illegible] جميع وجه الارض [illegible] والمبالغة [illegible]
العشب [illegible] جميع الارض [illegible]
[illegible] العشب الثلاثي المزيد فيه [illegible]
[illegible]

[illegible]

والله مشكور على كل الاحوال المسوول ان يمنح التوفيق في القسم الثالث ويعصم بمن كرمه انه المنعم المامول
[illegible] على تمام هذا القسم [illegible] كل هذا القسم [illegible] والله المستعان [illegible]
[illegible]
والله اعلم بالصواب

١٧٦

القسم الثالث في تصنيف الحروف بسم الله الرحمن الرحيم الحرف ما دل
على معنى في غيره ولم يكن [illegible] اسم ويتعلق [illegible] حرف [illegible]
[illegible] الحرف [illegible]
[illegible] اسم الحرف حرفا لان الحرف في اللغة هو الطرف [illegible]
[illegible] طرف الكلام [illegible] طرف الكلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

فلذكر التقدير ههنا لان التقدير يجري مجرى مثل يحبهما الساعي من حيث اللفظ لانه بما ناب مناب شيء من حيث فهم الكلام عن ذكر
اللفظ بهذه الحروف ومن اصناف الحرف حروف الاضافة سميت بذلك لانها وضعت لان تفضي بمعاني الافعال الى الاسماء
[illegible] فصل [illegible] ضرب [illegible] وضرب كلها اسماء وحرفا وضرب [illegible]
فعلا وحرفا [illegible] اذا امال [illegible] والمراد بحروف الاضافة حروف الجر سميت هذه الحروف حروف الاضافة
لانها [illegible] الاسم [illegible] نحو زيد في الدار [illegible] الى الفعل نحو مررت بزيد بعمرو
[illegible] ونسبت المرور الى عمرو [illegible] يفضي اي يوصل فضى اذا وصل شيا الى شيء وتعدى بالباء وان حصل [illegible]
معاني الافعال الى الاسماء [illegible] حرف الجر [illegible] في الجملة الفعلية حتى يوصل حرف الجر معنى الفعل الى
الاسم فاما في الجملة الاسمية فليس [illegible] حتى يوصل حرف الجر معنى الفعل الى الاسم فلذا لا يوجد حرف الجر الا وهناك فعل مقدر او اسم
او شبه فيه معنى الفعل نحو زيد في الدار [illegible] زيدا استقر في الدار [illegible] مستقر [illegible] المقدر استقر وهي
فعل [illegible] فان كان كذلك فقد صح ما قال [illegible] وذلك لان حروف الاضافة
متساوية في اعمال الجر وان اختلفت معانيها [illegible] وهي احرف من والى وحتى
وفي والباء واللام ورب وواو القسم وتاؤه [illegible] وعن وعلى والكاف ومذ ومنذ [illegible] وحاشا وخلا
وعدا [illegible] الحرف [illegible] حرفا [illegible]
[illegible] فان قيل [illegible] ان يكون لفظه من القسم الذي يكون
فعلا وحرفا [illegible] يكون فعلا وحرفا واسما وحرفا [illegible] حرفا وفعلا واسما وحرفا من غير تغيير من حيث
الوضع [illegible] هذا الاشكال [illegible] الاشكالات
[illegible] ابتداء الغاية [illegible] مذهب البصريين ان لفظة من لا يدخل على الزمان [illegible] لفظة
منذ [illegible] على المكان وقال اهل الكوفة يدخل على المكان والزمان [illegible] لمسجد اسس على التقوى
من اول يوم احق فان [illegible] دخلت على الزمان [illegible] البصريون [illegible]
المكان [illegible] ان يكون [illegible] وغير المكان [illegible] ان يكون بعدها
[illegible] السلطان [illegible] الى [illegible] افضل من عمرو [illegible]
زيد وللتبعيض نحو اخذت من الدراهم [illegible] من الاوثان حتى [illegible] من [illegible]
[illegible] قبل [illegible] ان يقيم مقامها لفظة بعض [illegible] اخذت بعض الدراهم فان قلت اخذت بعض
الدراهم [illegible] ان يكون ما بعدها وصفا لما قبلها كقوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان فان معناه فاجتنبوا
الرجس الذي هو الاوثان [illegible] التي يكون قبلها لفظ [illegible] اللفظ مما كان بعدها والمبنية هي
التي [illegible] قبلها لفظ [illegible] بعض ما بعدها [illegible] من الدراهم [illegible] على التقدير الثاني لان
[illegible] بعض من الدراهم [illegible] مبينة [illegible]
[illegible] بعض مقامها [illegible] الدراهم [illegible] لفظة [illegible]
اذا قلت [illegible] الدراهم [illegible] لفظة بعض [illegible] من [illegible] على التقدير
[illegible] مبينة [illegible] ما بعده صفة لما قبلها [illegible] الكلام [illegible] الدراهم على هذا التقدير [illegible]
[illegible] الدراهم [illegible] الدراهم منفردا [illegible] موضوعا ومن زائدة في نحو ما جاءني من احد

رح

يجيء الى هنا لانه [illegible] عند سيبويه الا في النفي والاخفش يجوز الزيادة في الواجب ويستشهد بقوله تعالى يغفر لكم
من ذنوبكم يعني من الموضع [illegible] ان يكون الكلام مستقيما بعد حذفها ولا يتغير الكلام بوجودها وعدمها [illegible]
من احد [illegible] ما جاءني احد [illegible] الكلام [illegible] في لفظة من [illegible]
[illegible] مبعضة ومبينة وزائدة [illegible] معنى من [illegible] هذه الثلثة الى ابتداء الغاية [illegible] اذا قلت
اخذت من المال [illegible] من [illegible] ابتداء الغاية [illegible]
من لابتداء [illegible] اجتناب الرجس [illegible] اجتناب [illegible] الاوثان [illegible] المحرمات [illegible]
[illegible] من احد جعلت [illegible] ابتداء [illegible] الناس [illegible] الناس [illegible]
[illegible] ان النكرة بعد النفي [illegible] الحكم [illegible] الجنس [illegible] في النكرة [illegible]
[illegible] عند سيبويه [illegible] في النفي [illegible] الاستفهام [illegible]
[illegible] عند سيبويه الا في غير الواجب [illegible] الاستفهام [illegible] الاخفش
يجوز ان تزاد في الواجب [illegible] يغفر لكم من ذنوبكم [illegible] ان الكلام [illegible]
[illegible] الاستفهام [illegible] التبعيض [illegible] مثل قوله تعالى ان الله لا يغفر
ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك [illegible] فصل والى [illegible] الغاية [illegible]
[illegible] معنى مع [illegible] تعالى ولا تأكلوا اموالهم الى اموالكم [illegible] المرافق
[illegible] موضع [illegible] موضع آخر [illegible]
[illegible] الغاية [illegible] تعالى ولا تأكلوا اموالهم الى اموالكم [illegible]
الى اموالكم على سبيل [illegible] الغاية [illegible] فيها قبلها من
المحدود [illegible] في بعض المواضع [illegible] ما بعدها
[illegible] دخول ما بعدها [illegible] قبلها [illegible]
القرآن [illegible] دخول ما بعدها فيما قبلها [illegible]

فصل المتعدي

وحتى [illegible] ان يكون آخر جزء من الشيء [illegible] في آخر جزء من الفعل
[illegible] حتى [illegible] الحتى [illegible]
[illegible] اعلم ان حتى ينصب الفعل المضارع ويكون ما بعدها مستقلا
[illegible] الغاية [illegible]
[illegible] ان يكون آخر جزء مما قبلها [illegible] آخر جزء [illegible] ما بعدها آخر جزء
مما قبلها [illegible] اكلت السمكة حتى [illegible] السمكة [illegible]
[illegible] اصباح
[illegible] النهار حتى العصر [illegible] ان [illegible]
[illegible] حتى [illegible] الغروب [illegible] من النهار [illegible] حتى [illegible]
[illegible] جزء من النهار [illegible] الفعل [illegible] العرض [illegible] شيئا فشيئا اي شيئا بعد شيء
[illegible] فاذا كان [illegible]

ما بعدها آخر جزء أو ملاقيا لآخر جزء داخلا فيما قبلها يعني حتى كان آخر جزء من أكل السمكة رأسها [illegible] حتى الصباح هذا مثال
لما كان ما بعدها حتى ملاقيا لآخر جزء مما قبلها وليس بجزء لأن الصبح لم يكن داخلا في الليالي حتى كان آخر الليلة آخر جزء
من الليل [illegible] إذا اتصل بين آخر جزء من الليل ومن الصبح **ومن شرطها أن يكون ما بعدها غاية لما قبلها [illegible]**
[illegible] الصباح يعني الثاني من الشروط [illegible] عجب أن يكون داخلا في
الحكم الذي دخل فيه ما قبلها يعني الرأس في مسألة السمكة يجب أن يكون داخلا في الأكل والصباح يجب
أن يكون داخلا في [illegible] خلاف [illegible] والوجه الثاني أنه يجب أن يكون [illegible] حكم ما قبلها
[illegible] في إلى **فلا تقل [illegible] كما تقول إليه** يعني [illegible] على المضمر [illegible]
وإنما الدليل على عدم دخولها على المضمر أنه لم ينقل عن العرب دخولها على المضمر ونقل دخول إلى على المضمر فلو كان جائز
دخول حتى على المضمر لنقل عنهم وأنه لو دخلت على المضمر لوجب قلب ألفها ياء وقيل حتيه كما تقول إليه و
[illegible] عدم القلب إذا استغني عنه [illegible] على المضمر دون حتى [illegible] انتهاء الغاية [illegible]
كان [illegible] فاستغني [illegible] على إدخال إلى على المضمر [illegible]
[illegible] **ويكون عاطفة** يعني حتى [illegible] العطف [illegible]
كان ما بعد حتى يجب أن يكون من جنس ما قبلها [illegible] للتعظيم أو التحقير [illegible] والتعظيم والتحقير [illegible]
[illegible] ما بعد حتى يكون من جنس ما قبلها بخلاف الواو [illegible] للتعظيم والتحقير [illegible] حتى الأنبياء
[illegible] التعظيم وقدمت [illegible] حتى المشاة [illegible] التحقير [illegible]
[illegible] سريت بهم حتى تكل مطيهم وحتى الجياد ما يقدن بأرسان [illegible]
[illegible]
[illegible] الغلان [illegible] جمع [illegible] موضع [illegible]
[illegible]
[illegible]
حتى [illegible] جمع رسن وهو الحبل [illegible]
[illegible] ما بعد حتى
هنا مبتدأ وخبر **[illegible]** يعني [illegible] معطوف على السمكة و
[illegible] **فصل وفي معناها الظرف**
[illegible] في أدنى الأرض و[illegible] في [illegible] اعلم أن الظرف [illegible] شيئا [illegible] ما ذكر المصنف هنا مثال الظرف
[illegible] حقيقة لأن [illegible] **[illegible] في [illegible] الكتاب [illegible] الحاجة**
هذا مثال الظرف [illegible] الكتاب [illegible]
[illegible] موضع [illegible]
[illegible] **[illegible]**
[illegible] في جذوع النخل [illegible] المصلوب في جذوع [illegible]
[illegible] يعني [illegible] الجذع [illegible]

وهنا على أصل معناه لأن الجذع [illegible] المصلوب [illegible] الظرف [illegible]
الظرف [illegible] الظرف [illegible] الظرف [illegible] الكائن [illegible]
[illegible] المظروف [illegible]
في [illegible] على [illegible] معنى الاستعلاء [illegible]
في [illegible] جلست في الأرض وجلست على الأرض **والباء معناها الإلصاق [illegible]**
[illegible] والمعنى [illegible] يعني الباء الجارة معناها الإلصاق [illegible]
ذكر [illegible] الحقيقي
[illegible] **ومن معانيها الاستعانة**
[illegible] كتبت بالقلم [illegible] يعني في هذه [illegible] معنى الباء [illegible]
الإلصاق [illegible] استعانة يعني [illegible] بالقلم [illegible] على الكتابة [illegible] بالقدوم و
[illegible] الاستعانة [illegible]
هذه الأمثلة **ومن معانيها المصاحبة نحو خرج بعشيرته ودخل عليهم بثياب السفر واشترى الفرس بسرجه ولجامه** يعني و
[illegible] المصاحبة [illegible] مع قبيلته [illegible]
[illegible] ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة [illegible]
[illegible] التهلكة [illegible]
[illegible] إلى التهلكة [illegible]
[illegible] بالقلم [illegible] ولا تلقوا أنفسكم بأيديكم إلى التهلكة قوله تعالى
فستبصر ويبصرون بأيكم المفتون [illegible]
[illegible] المفتون [illegible]
[illegible] الموصول [illegible]
[illegible] المفتون [illegible]
[illegible] **[illegible]**
[illegible] بالسرير [illegible]
وكفى بالله شهيدا وبحسبك زيد [illegible] **[illegible]**
[illegible] [illegible]
[illegible] من الشام إلى العراق [illegible]
في [illegible] القيس [illegible]
هذا [illegible] **فصل واللام للاختصاص**
[illegible] المال لزيد والسرج للدابة [illegible] [illegible] الاختصاص
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذي [illegible] زائدة [illegible]

[illegible]

ويجي اللام للتعليل كقولك ضربت ربيا للتاديب ويجي للتعدي كقولك نصحت لعمرو وشكرت له ذكر تاج القراء في كتابه
المذكور مجي اللام على خمسة وثلثين وجها فصل ورب للتقليل ومن خصايصها انها لا تجر الا على نكرة ظاهرة او مضمرة فالظاهرة
يلزم ان يكون موصوفا بمفرد او جملة كقولك رب رجل جواد ورب رجل جائني ورب اخ كريم والمضمر حقها
ان يفسر بمنصوب كقولك ربه رجلا اعلم ان رب تخالف ساير حروف الجر في خمسة اوجه الاول انها للتقليل اي التكثير
لان التقليل في ثاني الحال يتصور به حيث ان يكون المذكور يعلم به جنسا ليتصور به التقليل وساير حروف الجر تجي
في المعرفة والنكرة الثاني ان المجرور برب يلزم ان يكون موصوفا ان كان مظهرا ليحصل النوع تخصيص فيلتبه
المستمع وقال ابن الحاجب انما يلزم كون مجرورها ان يكون موصوفا عوضا عن حذف فعلها واعلم ان الضمير في ربه
نكرة عند البصريين تفسير بنكرة منصوبة ويلزم ان يكون تلك النكرة اسم جنس كما ذكر وهذا بعيد لانه لو كان
عايدا الى متقدم لم يكن تفسير بالنكرة وهم يوافقونها على لزوم التمييز ورب حرف عند البصريين واسم عند الكوفيين
مثل كم وقال بعض الفضلا هو وضع رب للتقليل لكن كثر استعمالها في التكثير ومنها ان الفعل المتعلق عامل في الاسم بعد
محذوف غالبا اي ان متعلق رب الفعل على الاسم المجرور بها فان كل فعل يتعدى بحرف الجر يجر المجرور به التي يتعلق بالفعل
على العامل المعمول يعني الفعل الذي يعمل في رب ومجرورها يجب ان يكون مؤخرا عن رب ويكون رب واقعة
في صدر الكلام لان رب يشبه حرف النفي لان رب للتقليل والتقليل يشبه الكثر فاشبهت الحرف الذي يكون في
صدر الكلام نحو ما زيد قائما ولا رجل في الدار فلهذا يكون رب بعد رب هذا الوجه تخالف ساير حروف الجر لان الحروف الجر
لا تقع صدر الكلام وهذا هو الوجه الثالث من الاوجه الخمسة وذلك الفعل محذوف غالبا في الاكثر حذف مع الباء في بسم الله
هي الوجه الرابع ان الفعل الذي يتعلق برب ومجرورها يكون محذوفا في الاكثر للعلم به لان الاكثر ان يكون رب جواب
سايل ظهر او مقدرا كان قايلا قال هل لقيت رجلا عالما قال رب رجل اي لقيت قليلا من الرجال العالم
قال المعنى رب رفد هرقته ذلك اليوم واسرى من معشر اقيال وهو قولك ومن معشر اصحاب لي نعتاه من الفعال
محذوف الرفد العطاء والقدح هرقته اي صببته واسرى جمع اسير واقيال جمع قيل بكسر القاف وهو الملك ٢
يعاريك يعني رب عطاء هرقته ذلك اليوم ورب اسير من معشر اعلى ملكته وخلصته ونحوه انك يكون معناه
رب دم هرقته ورب اسير من اعلى اصبته فتعلق رب رفد هرقته محذوف واما قولك هرقته لم
ترصفه لرفد ليبقى بعد الصفة فاذا كان لك يجب ان يكون هرقته وصفا لرفد واذا كان وصفا لكون معناه
رب رفد مهراق هرقته او صببته او احرسته وكذلك تعبيره ورب من معشر لورب سلطان حادث قبلهم ٢
ومنها ان فعلها يجب ان يكون ماضيا تقول رب رجل كريم قد لقيت ولا يجوز سالقى او العفو يعني الكاف
ان يكون فعل رب ماضيا لان رب للاخبار عن الماضي وقوله تعالى ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين معناه ربما ودّ الذين
كفروا لان ما اخبر الله عنه فكانه قد وقع وتلحقه ما فيدخل على الاسماء والافعال لكونه ما لم يعمل ورب نازل في الدار
اي يمنع عملها اللفظ ما اذا دخلت عليها فاذا دخلت عليها لا تعمل الجر لانه يخص دخولها على النكرة يدخل على الجمل الفعلية
والاسمية وما كافة اي يكف العامل عن العمل ما لم يعد درءا الجامل المؤمل فيهم وعناجيج بينهن المهار الجامل
الجمال وما لكه المؤمل الذي ملك جماعة من الابل والعناجيج جمع عنجوج وهو الفرس الجواد والمهار جمع مهر يعني
لهذه القبيلة ابل كثيرة وافراس جياد من جملته تلك الافراس مهار يعني ليسوا فقرا والمراد بها التشبيه دانه
رفع ما بعدها على الابتدا ومن لغاتها رب الراء مضمومة والباء مخففة مفتوحة او مضمومة او مسكنة ورب

الراء مضمومة والباء مشددة او مخففة وربة بالتاء والراء مضمومة او مخففة بعوض في رب تسع لغات ضم الراء و
فتح الباء وتشديدها وضم الراء والباء وتخفيفها وضم الراء واسكان الباء مخففة ثلثه وفتح الراء والباء وتشديدها
وفتح الراء والباء مع التخفيف فهاتان لغتان اخريان ورب بفتح الراء والباء المشددة وفتح الراء والباء المخففة
وضم الراء وفتح الباء المخففة اربعتها مع تاء التانيث فهذه تسعة وترك المصنف لغة وهي ضم الراء
وفتح الباء المشددة من غير تاء والتاء لهذه اللغة لانها مشهورة لانها من كلامه في اول الفصل لانها واورد رب مطلقا
الا رب بضم الراء وفتح الباء المشددة وتأويل كلامه ان في رب سبعة عشر ما ذكر في اول الفصل تسع لغات فصل
واو القسم مبدلة عن الباء لانها للالصاق واشتقت تاء بدلا عنها عند حذف الفعل ومن جملة حروف
القسم هو الباء لان الباء للالصاق وايصال فعل القسم الى المقسم به الصاق فيحتاج فيه الى الباء لان فعل القسم
لازم يحتاج الى حرف يجعله متعديا والباء هي حرف التعدية فمن جملة حروف القسم ثم ابدلت الباء واوا
لانهما من مخرج واحد وهو الشفة ولان الواو للجمع والباء للالصاق وفي الالصاق معنى الجمع فوليه
وانما ابدلت عند حذف الفعل يعني لا يجوز استعمال واو القسم مع وجود فعل القسم لا تقول اقسم والله
بخلاف الباء فان الباء تستعمل مع اظهار فعل القسم وحذفه تقول حلفت بالله لا فعلن كذا وانما كان كذلك
لان الباء هي الاصل والواو بدل منها والبدل انحط درجة وقوة من المبدل منه ولان فعل القسم اذا كان لازما
يحتاج الى حرف يوصله الى المقسم به ويجعله متعديا الى المقسم به وهو الالصاق للباء دون الواو ولهذا
استعملت الباء مع اظهار فعل القسم دون الواو واما اذا كان فعل القسم محذوفا فليس فعل في اللفظ فتنتفي
الالصاق والتعدية حتى يحتاج الى الباء فاذا لم يحتج الى الالصاق والتعدية بقي اللفظ مجوزا استعمال الواو والتاء
مبدلة عن الواو في تالله خاصة يعني تاء القسم مبدلة عن الواو كما انهم ابدلوا الواو تاء في تراث واصله وراث وكذلك
هنا وانما اختصت التاء بلفظة الله دون ساير الاسماء لانها بدل عن الواو والبدل انحط درجة ومرتبة من المبدل
وقد روى الاخفش ترب الكعبة يعني روى الاخفش انهم يقولون عند القسم ترب الكعبة قياسا على
تالله قال ابن الحاجب ما رواه الاخفش شاذ والباء لاصالتها تدخل على المظهر والمضمر تقول بالله وبك لافعلن
والواو لا تدخل الا على المظهر لنقصانها عن الباء والتاء لا تدخل من المظهر الا على الله لنقصانها عن الواو قد
بينا ان الواو مبدلة من الباء فاذا كانت فرعا على الباء فيكون ناقصة فلا تدخل الا على المظهر فتقول والله و
لا تقول وك وما كانت التاء فرعا على الواو لم تدخل الا على اسم واحد وهو لفظة الله وعند الاخفش
تدخل على لفظة الرب كما ذكرنا فان قيل لم حذف فعل القسم قلنا للاستغناء عنه لانه لا لبس في حذفه
عند السامع لان من سمع احدا يقول بالله لافعلن كذا لا يشك ان المعنى اقسم او احلف بالله لافعلن
ولا يظهر فعل القسم الا مع الباء ومن حروف على للاستعلا تقول عليه دين وعلى فلان عليه امير وكل
فاذا استعملت انت من تكون مع على الكل وتقول على الاسلاع مررت عليه اي جزته هذا من القسم الذي يكون
حرفا واسما منها لفظة على يعني لفظة على اذا كانت حرفا معناه الاستعلاء تقول عليه دين اي علاه وجوبه و
فلان علينا امير اي علاها رفع حكمه ومنزلته علينا وهذان المثالان مثال الاستعلاء الحسي قوله على الاسلاع
اي مررت على ما يلبس فيه معنى الاستعلاء ولكن اسلاع جمع سلع وهو جبل اذا اجزته جاز وتجوز اذ الجبل ما كان عاليا
محلا او صار الحجاب فمررت عليه لكن اذا جاوزته في المرور فقد غلبت عليه في السير وخرجت فيه فكره البعد

وهو اسم في نحو قوله غدت من عليه بعدما تم ظمؤها اي من فوقه وقبله اخكرام كدرية ظل فرخها لقى بتنزورى كالنقيم
المعتبل غدت من عليه بعدما تم ظمؤها تصل وعن قيض بزيزاء مجهل قايل هذا الشعر مزاحم بن الحارث العقيلي اخك
اي ما رايته من الجمل احمل هوام كدرية وهي القطاة نسبة الى السرعة شبه ذلك الجمل بهذا الطاير ثم وصف هذا الطاير
في سرعتها الى فرخها التي هي ملقى بتنزورى اي بهذا الموضع المعتبل بتشديد الباء مفعول من [illegible] التعقيل وهو يعلل
الغذاء والطعام من عليه اي من فوق ذلك الموضع وعن قيض عطف على من عليه والقيض قشر البيض تصل بالصاد
اي تصوت السداء المجهل المفازة التي لا يهتدى فيها الطريق [illegible] الصهيف عند الملكي والظمو غاية العطش
وهو اليوم الذي ما في الجمل الماء من العطش يعني على شدة اللذة من فوق ذلك الموضع ومن فرخها تصل الماء
وتصوت من العطش فاذا احست عند فرخها الى الماء فترع غاية السرعة لا ترجع الى فرخها المضيع بذلك
الموضع واراد بالفرخ هنا الفرخ الذي في البيض ولم يخرج منه بعد وعن للمجاوزة [illegible]
لانه بعد عنها بالسهم [illegible] وكساه عن العري لانه [illegible] والعري [illegible]
[illegible] في المكان [illegible] وهو اسم [illegible]
من جانبها [illegible] حرفا واسما فاذا كان حرفا تكون معناها المجاوزة [illegible] رجع عن القوس [illegible]
عن القوس [illegible] عن القوس [illegible] عنها اسم [illegible]
عن [illegible] قال حالفت [illegible] عنه [illegible] قوله وهو اسم الى اخره
يعني اذا كانت اسما معناها الناحية والجانب والضمير في جانبها [illegible] والكاف للتشبيه تقول زيد كالاسد
اخوك يعني الكاف اذا كان حرفا تكون معناها التشبيه كقولك الذي كزيد اخوك ولا يجوز ان تكون الكاف هنا اسما
[illegible] كان اسما تكون ضميرا فاو ما بعدها [illegible] والمضاف والمضاف اليه كشيء واحد فيكون معرفا والمعرف تكون صلة
لموصول [illegible] ان تكون الكاف حرفا لكون [illegible] ما بعدها مجرورا والجار والمجرور صلة الذي والموصول وصلته
مبتدا [illegible] خبره وهو اسم في نحو يضحكن عن كالبرد المنهم اثم اذ ذاب الثلج وعنه يعني [illegible] النسوة يضحكن عن
اسنان كالبرد الذايب والكاف هنا اسم بمعنى المثل وحيث كان الكاف اسما تكون معناها المثل [illegible] الكاف
هنا اسما لانها لو كانت حرفا لم يدخل حرف الجر على حرف الجر ولا تدخل على المضمر استغناء عنها بمثل نحو الكاف
التي هي اسم ومعناها [illegible] على المضمر لانه لو جوز دخولها على المضمر لتلتبس [illegible] او بمعنى المثل والتامه
كاف الخطاب [illegible] قال ابن الحاجب قوله استغناء عنها [illegible] المظهر [illegible]
وقد شذ نحو قوله نحو الذنابات شمالا كثبا وام اوعال كها واقربا والبيت الذي بعده [illegible]
وقايل هذا الشعر العجاج [illegible] الحمار الوحشي [illegible] الذنابات [illegible] الحمار [illegible]
الذنابات وام اوعال [illegible] اسم جبل صغير [illegible] الذنابات [illegible] الحمار
الذنابات وام اوعال [illegible] الموضعان [illegible] الذنابات [illegible] وام اوعال [illegible]
[illegible] الحمار [illegible] والمراد
بالاستشهاد قوله كها يعني [illegible] الكاف [illegible] على المضمر [illegible] الشعر
مع عدم جوازه في غير الشعر وتصل ومذ ومنذ للزمان [illegible] للغاية في الزمان [illegible]
[illegible] يوم الجمعة وكونهما اسمين ذكر في الاسماء المبنية وقد ذكر بحث هاتين الكلمتين في المبنيات فصل حاشا معناها

التنزيه مثل حاشا لله اي تنزيها لله [illegible] عن الفحشاء والشتم وهو عند المبرد يكون فعلا في نحو قام القوم
حاشا زيدا بمعنى جانب بعضهم زيدا [illegible] من الحشا وهو الجانب [illegible] والنساء [illegible]
[illegible] حاشا الشيطان وابا الاصبغ بالنصب وقوله فعلا [illegible] من السوء

حاشا حرف جر عند سيبويه وفعل عند المبرد [illegible] نقله وقد نقل عن المبرد ان حاشا لفظ يحتمل معنى الفعل [illegible] ما بعدها
ويجر بمعنى الحرف [illegible] ما بعدها [illegible] ينصب بكل حال فاذا رايت ما بعدها مجرورا فهو [illegible] حاشا لزيد
[illegible] حرف الجر ونصب [illegible] حاشا اسم [illegible] سبحان ومعنى حاشا التنزيه
فاذا قلت حاشا زيد [illegible] معناه تنزيها [illegible] هذا الفعل [illegible] حاشا اي [illegible] انه بعيد
عن الفحشاء والشتم [illegible] الفحشاء [illegible] الناس [illegible]
قوله [illegible] جانب بعضهم [illegible] جميع القوم غير زيد [illegible] جانب القوم
زيد [illegible] القوم [illegible] جانب القوم زيد [illegible] زيد جانب نفسه [illegible]
[illegible] حاشا فعل [illegible] من الحشا وهو الجانب وحاشا اصله حاشى قلبت الياء الفا
[illegible] ما قبلها [illegible] الاصبغ [illegible] بالعين المعجمة وابي الاصبغ [illegible]
كلاهما منصوبان [illegible] حاشا [illegible] حاشى
[illegible] باللام [illegible] حاشا لله [illegible]
حاشا [illegible] الخص [illegible]
النساء ليوسف ما هذا بشرا [illegible] كلام المصنف [illegible]
الذي هو [illegible] يوسف بشرا [illegible] من السوء ما هذا بشرا فصل ويعلل
وكلام الكلام فيهما في الاسماء [illegible] الاشياء انهما [illegible] ينصبان ما بعدهما [illegible] العرب
[illegible] فصل وكي في قولهم كيمه من حروف الجر [illegible] في المفصل
[illegible] حرف التعليل فصل ويحذف حرف الجر [illegible] الفعل [illegible]
[illegible] الحرف [illegible] الحرف [illegible]
[illegible] حرف الجر [illegible] قوله تعالى
[illegible] ما بعدها [illegible] ونصب ما بعدها
وهو [illegible] قوله هنا الذي [illegible] وبالي [illegible]
[illegible] في السماحة والجود في وقت [illegible] الطعام في الشتاء [illegible]
[illegible] وقوله امرتك الخير فافعل ما امرت به فقد تركتك ذا مال وذا نشب وقبل [illegible]
[illegible] امرتك الخير فافعل ما امرت به فقد تركتك ذا مال [illegible] نشب قايل هذا الشعر
[illegible] ومعناه البعيد عن السوء قوله
ذا مال [illegible] والمراد بالاستشهاد حذف الى [illegible] امرتك الخير
او امرتك بالخير وقوله استغفر الله ذنبي اي استغفر الله لذنبي او من ذنبي وقوله دخلت الدار اي دخلت في
الدار وانما قطع هذا المثال [illegible] فانه

ولا خلاف في ان حرف الجر فيهما محذوف وفيه ومعه مع ان وان كثير مستمر هو حذف حرف الجر قبل ان وان لطولهما ان تقع الجملة

وشدة اللون وان يصح المعنى وبحسب اللون فما يجوز حذفه احيث يثبت واما حذف حرف الجر هنا حذفا كثيرا

للتخفيف لان أن مع اسمها وخبرها بمنزلة شيء واحد فكذلك أن مع الفعل بمنزلة شيء واحد في مع معمولها في المقطوع له

بمحتاج التخفيف وبعضهم علل حذفها بكراهة اجتماع الحرفين فيما لو قيل عجبت اني قائم اي من اني قائم وعجبت ان ضرب

زيد عمرا اي من ضرب واذا حذف حرف الجر من انّ بين الكلمة وحرف الجر فان كان من مع معمولها منصوب بنزع الخافض بين

ان المصنف ذكرها في فصل المحذوف وقال الخليل محلها جر لان حرف الجر هنا محذوف في المحذوفة **مسئلة وتخفف قليلا**

وحاجة من ذكر المصنف بعد ان والباء في القسم وعلى لعل عاملة اذا قيل لها صحبت واللام في الله ابوك قد علمت ان

الاضمار هو الذي بقي عمله وهذا سماعي ايضا من جملة اضمار اضمار رب بعد الواو كقول الشاعر وبلدة ليس بها انيس الا اليعافير

والا العيس اي ورب بلد العافير جمع يعفور وهو ولد الظبي في البقر الوحش العيس ابل البيض مثال اضمار حرف الجر في القسم

الله لافعلن كذا اي بالله ومن لعل حتى الجر كانت عاملة اذا قيل له اين صحبت ان يقول خيرا في خبر وله الاولى

نقديره لله ابوك فحذف اللام الجارة وبقي الهاء مجرورة وهذا اعاء وتعجب تعالى له فلان على الدعاء وعند التعجب

من فعله **وصل اخوات الحروف العاملة الشبيهة بالفعل وهي انّ وأنّ وكأنّ ولكنّ وليت ولعلّ** وهي مشابهة

هذه الحروف الفعل في اوجه كونها على ثلاثة احرف ودخولها على الاسماء وكونها مبنية على الفتح ودخول نون الوقاية

عليها نحو انني وكانني ولكنني بانها في معناها الفعل كان نحو كلا واحد في موضعها واذا شابهت الفعل عملت عمل

الفعل بحمل لها منصوب ومرفوع كالفعل المتعدي لان هذه الكلمات لا تدخل الا على المبتدا والخبر فلما احتاجت هذه الكلمات

الى جزئين وهما المبتدا والخبر فقد شابهت الفعل المتعدي في احتياجه الى الفاعل والمفعول فيجعل فيهما كما كان وحملها

لانه حمل عملين عكس عمل كان فقدم منصوبها على مرفوعها وسمي المنصوب اسما وسمي المرفوع خبرا فلما شبهت

هذه الكلمات بالفعل المتعدي شبهت اسماؤها بالمفعول المقدم واخبارها بالفاعل المؤخر وانما قدم المنصوب على

المرفوع لان هذه الحروف فرع على الافعال في العمل فقدم المنصوب على المرفوع فرع عدم المرفوع على المنصوب فقدم منصوبها

الحاقا للفرع بالفرع وانا لزم تقديم المنصوب ولم يجز تقديم المرفوع تارة وتقديم المنصوب اخرى لضعفهن و

نقصانهن عن الفعل وعدم المرفوع بان يكون المنصوب اخرى **ودخلها ما الكافة فتكفها عن العمل وتقبل بعدها**

الكلام قال الله تعالى انما الحكم اله واحد قال انما يخشى الله بمعنى اذا لم تدخل ما الكافة على هذه الحروف لا تدخل الا على

المبتدا والخبر ويعمل فيهما كما ذكر واذا دخلت ما الكافة عليهن بطل عملهن وبدخل على الجملة الاسمية والفعلية والكف

المنع سميت ما هذه كافة لانها تكف العامل عن العمل وانما كفت ما الكافة عن العمل لانها اذا اتصلت بهن صارت

كالجزء منهن وحسبت خرجت عن شابهة الفعل لان واخواتهن لم يكن مبنية على الفتح ولانه لا يحصل الفصل بل من ان

وكذا انما ليس اخرها مبنيا على الفتح ولا يلحقها ياء الضمير ولا النون بخلاف ما اذا لم يدخل ما الكافة على ان نحو تقول

اني واني وانا واننا وكذلك لكنما وكانما وليتما ولعلما واذا خرجن عن شابهة الفعل دخلن على الجملة الفعلية والاسمية

لان اختصاص الاسماء انما كان بسبب شبه الفعل **وقال ابن كلاع فحلت مع علاج ذات نفسك وانظر المجد لمن انت حالم**

وقبله اتعني ما بين حضر الاسباب علي ودون وف وحسب عقل ومقادم وتركت مجيرا انا اسر فخضب جمع هضبة وهي

الجبل الصغير والقول بالغين اسم موضع ومقادم جمع مقدم بضم الميم وهو الشجاع يعني يلعن لنا انا ساقحا العدو وتركها

لحالها على سبيل رحال الجبال هذه المواضع مقادم دون ليعين ان اعرف كل واحد منهم مقدم اي شجاع كالجبل فكيف صار لي

اعلاله قوله تعالى الحلال الا اخرج من هذا القصد وعالج خاف نفسك اي نفسك فانك مغرور بالجد وانظر لمن انت حالم

اي في هذا القصد الحلم وهو النوم اي لا يقدر على ما اراد ما استشهادا اطال عمل اطال عمل الكافة **وقال الخرقل الحد**

فيس على اخوات كما كما والعامل المقيد **المجيد** قيس لانه كان افاخته بالجار يعني انظر بعد اخرى لعله

ترى اضوى النار اصبغ لعلما المراد استشهاد ادخال لعلما على الفعل **ومنهم من جعلها زائدة وعملها الثلاث**

ليعمل في كانما ولعلما وليتما الخبر منه من انما وانما ولكنما اعلم ان ما اذا كان لها معنى ببطل عمل هذه الحروف ويكون ما حيدة

وسمي كافة وان لم يكن لها معنى يسمى زائدة ولا يبطل عمل هذه الكل ثم قول المصنف لان الاعمال في كانما ولعلما وليتما

اكثر يعني عند من جعل ما الكافة زائدة فحصل وجب جواز لعلها زائدة في كانما ولعلما وليتما لان ما هذه الثلاثة لا تغير

عمل الملغى الاخر لانها يغير المبتدا والخبر ومعنى الابتداء لان في كانما زيد قائم معناه التشبيه وليس التشبيه تحقيق

الخبار فالمبتدا والخبر بحسب واخبار وكذلك في ليت ولعل ليس معنى الابتداء فاذا كان مع هذه الثلاث في

العمل بحيث يزول معنى معمولها عما كان فلا صار ان معنى عملهن ثم هن يحصل ما زائدة واما في انما ولكنما معنى

الابتداء باق ولا ليس لها قوة في العمل لانه لو كان لها قوة لازالت معنى معموليهما عما كان عليه فلما حصل لها عليهما وكذلك

ان معنى الهمزة لم يغير معنى الابتداء والخبر لانها مع اسمها وخبرها بتقدير المفرد كما في فاذا كان عملهن ضعيفا فالاولى

ان يجعلوا ما الكافة ليبطل عملهن هذه الكلمة عند من يجعلها زائدة والمختار ان عاد جميع الاستحسان تقدير يوقع الكافة وما

الزائدة ان ما الكافة لها معنى وهو حصر الحكم في المذكور كقولك انما العالم زيد حصرت العلم في زيد ونفيته عن غير زيد لانك

ليس العالم الا زيد وحصر الحكم في المذكور ونفيه عن غيره ذلك الحكم عنه كقولك انما زيد العالم اثبت العلم لزيد ونفيت غير العلم

عن زيد وليس لما الزائدة معنى فاذا قلت انما زيد عالم نصب زيد فما زائدة لانه لم يتغير عمل ان اذ معناها الا انه

ليس معنى هذا الكلام حصر العلم لزيد ونفي غير العلم عنه بل الخبر بحصول العلم لزيد ولم يعرض لنفي غير العلم عنه **وروي**

حسب الماء بحبه قالت الا ليتما هذا الحمام لنا الى حمامتنا ونصفه فقد على الحمين وقبله احكم كحكم فتاة الحي اذ نظرت

الى حمام شراع وارد الثمد قالت الا ليتما الى اخره الشراع جمع شارع الثمد الماء القليل يقال ان نابغة الذبياني الفخر يريد

الحكم حكما عدلا وكن حكيما كما حكمت هذه الفتاة وهي زرقاء اليمامة قراءة جاعة من الحمام تطير فقالت ليت هذه الجماعة

من الحمام لنا ونصفها معها منضما الى حمامتنا فكملت حسب وكانت عدد الاسنة وستين ولما اخذ نصفها وهو

ثلاثة وثلاثون الحمامة وتسعين وخامسها هذا القدر الى الحمامة الواقعة تعاد ليكون فيها **انّ وأنّ بمعنى كان**

الجملة وبعضها ان المكسورة الجملة معها على استقلالها وانما المفتوحة بتاويلها الى حكم المفرد حتى تعلو المجملة

اي حكم الجملة المعتمد بعدها تبين ان ان مع اتحاد الكلام لنا كذا وتحقيقا لحكم ما بعدها وقوله الا ان

المكسورة معمولها ان الحرف تحتر كان لاجل افادة التاكيد لانه ان معمولها ان المكسورة كلام تام لا يتعلق بشيء بخلاف

ان المفتوحة فان معمولها بتقدير مفرد لانه لا بانضمام شيء اخر اليه **نحو ليت زيدا منطلق وتسكت ثم سكتت على**

زيد منطلق يعني الدليل على ان معمول ان المكسورة مستقل بنفسه انك تقول ان زيدا منطلق فلو سكت على هذا

الكلام لكان مفيدا ولم يحتج الى شيء اخر بل هو باق على استقلاله قبل دخول ان عليه **وصل المعنى ان زيدا**

منطلق وحكمك ان زيدا منطلق لا يحصل من هذا المصنف كلام مع الانطلاق ونحوه يعني ان المفتوحة

مع معمولها بتقدير المفرد فكان المعرف يحتاج الى جزء اخر ليتم به فلذلك ان مع معمولها قد يكون مبتدا وفاعلا ويحتاج

الى الخبر نحو بلغني ان زيدا منطلق يعني يكون مسنده يحتاج الى الخبر نحو حق ان زيدا منطلق فالمعنى

حتى انطلاق زيد حاصل ومعمولها مبتدأ محذوف خبره فان قيل لم يجز ان يكون حتى مسلطا عليها حتى يكون ان
ومعمولها معرفة لانها على تقدير مصدر مضاف وتقديرها انطلاق زيد والانطلاق زيد معرفة وقوله مرهما
الضمير المبهم فقيل بمعنى مفعول قوله كما يجيء مع الانطلاق المبهم فلا يحتاج معها الى بيان الخبر بالخبر
وقولك ان زيدا منطلق يجيء الخبر الذي ... انطلاق زيد لا يجز جميعا حتى يقول المعنى
انطلاق زيد انطلاق زيد حق وما اشبه ذلك ولكن لو قلت ان زيدا منطلق وما اشبه ذلك
ويحتمل ان المفتوحة ومعمولها بتقدير مصدر كالانطلاق والعلم والعام وغيرها **وتعاملها معاملة المصدر**
حيث يوجد فاعله ومضافا اليها من كاجعل المصدر فاعلا نحو بلغني انطلاقك وذا تارة مفعولا نحو سمعت
قولك وتارة مضافا اليه نحو عجبت من شدة ضربك زيدا فكذلك ان المفتوحة ومعمولها تجعلها فاعله ومفعولة ومضافا
اليها **نحو بلغني ان زيدا منطلق** هذا مثال وقوعها فاعلة **وسمعت ان عمرا خارج** هذا مثال وقوعها
مفعولة اي سمعت خروج عمرو **وعجبت من انك قائم** هذا مثال وقوعها مضافا اليها اي عجبت من طول
وقوفك **ولاتصدر بها الجملة كما تصدر بالمكسورة بل اذا وقعت في موضع المبتدأ لزم تقديم الخبر عليها لما انك**
زيدا قائم حق اي لا يجوز ان تجعل الثاني صدرا اي ولا يبدأ بها اي بان المفتوحة اي لا يجوز ان يكون
ان المفتوحة اول الكلام بخلاف المكسورة لوجوه احدها انه لم يبق الفرق بين ان المكسورة ومن ان المفتوحة
لما قلنا ان المكسورة يدخل على كلام مستقل والمفتوحة لا تكون مستقلة وما لم يكن مستقلا يكون متعلقا بما قبله
واذا تعلق بما قبله فلا يكون صدر الكلام والثاني ان المفتوحة بمعنى لعل كقوله ايت السوق انك تشتري شيئا
اي لعلك تشتري شيئا كما ان لعل يكون صدر الكلام فكذلك ان التي بمعناها فلو جوز ان المفتوحة التي معناها التخفيف
ان يكون صدر الكلام لم يبق فرق بين ان التي معناها التحقيق وبين ان التي معناها لعل والثالث ان المفتوحة
لو وقعت صدر الكلام لدخلت عليها ان المكسورة وحينئذ يكون مستكرها كما اتى عنها واذا لم يجز وقوع ان المفتوحة
صدر الكلام فلوقوعه مسندا اليه يجب تقديم خبرها كيلا يكون صدر الكلام لما ذكرنا مثاله حقا ان زيدا قائم نحو هو الخبر
وان دخل لما هو المبتدأ **فصل والذي يميز بين موضعيهما ان ما كان مظنة الجملة وقعت فيه المكسورة كقولك**
مسحبا ان زيدا منطلق المظنة الموضع يعني ان المكسورة تدخل على ما كان جملة لفظا او تقديرا وان المفتوحة تدخل
على ما كان مفردا في التقدير قال ابن الحاجب هذا الحد اضبط واصوب مما قاله ابو علي الفارسي فانه قال كل موضع وقع
فيه الجملة الفعلية والاسمية جميعا فهو الموضع الذي يكون فيه ان المكسورة وكل موضع يختص فيه الجملة الفعلية دون الاسمية
او الاسمية دون الفعلية فهو الموضع الذي يكون فيه ان المفتوحة فانما ضعف ابن الحاجب هذا القول لانه مجمول لانه لم
يبين سبب انحصار ان المكسورة موضع الجملتين وان المفتوحة موضع احدى الجملتين علاوة على ما قاله المصنف فان علته
ظاهرة وهو ان المكسورة تدخل على كلام مستقل بنفسه والكلام المستقل لا يكون الا ما كان جملة لفظا وتقديرا وامان المفتوحة
فقد قلنا انها على تقدير المصدر والمصدر لا يكون جملة بنفسه **وحقال ان لما يحل جملة** يعني يكون ان المكسورة بعد الكلام
بعد القول وما اشتق منه لان معمول القول يكون حكاية وخبرا او لا يفيد الحكاية الا جملة مثاله قال زيد قام عمرو فقام
عمرو مفعول قال وهو جملة وكذلك قال زيد عمرو قائم ولا يقال قال زيد قائم لان قائم لا يفيد لانه ليس له فاعل لا لفظا ولا
تقديرا وكذلك لا يقال قال زيد عمرو لان لفظ عمرو مفرد والمفرد لا يفيد شيئا فاذا ثبت ان بعد القول وما اشتق
منه موضع الجملة يقال قال زيد ان عمرا قائم بكسر الهمزة **وبعد الموصول لان الصلة لا تكون الا جملة** يعني وبعد الموصول يكسر

ان المكسورة ايضا لان الصلة لا تكون الا جملة مثاله جاءني الذي ان اباه ذاهب بكسر الهمزة **وما كانت مظنة المفرد فتحت**
في المفتوحة نحو مكان الفاعل والمفعول والمجرور يعني كل موضع يقع فيه المفرد مفرد فهو موضع ان المفتوحة مثل ان يكون
فاعلا ومفعولا او مجرورا وقد ذكر امثلة الكل فيما قبل هذا الفصل بمثله **وانما قالوا لولا انك لزم فتحها في الاستعمال**
حتى يكون بعد لولا ان المفتوحة دون المكسورة لان بعد لولا يقع المبتدأ دون الخبر لان خبره محذوف وحذفه لا يستعمل
اظهاره فاذا لم يستعمل اظهاره فهو كالمعدوم في اللفظ فاختل الخبر كالمعدوم بقي المبتدأ وحده والمبتدأ هنا مفرد لا جملة
فاذا قلت لولا ان زيدا منطلق جاء عمرو وقد دخلت ان على المفرد فيكون مفتوحة **وما بعد لو لانه لو كان مصدرا مطلقا**
لو وقع المصدر مطلقا او وقع الفاعل يعني يكون بعد لو ان المفتوحة لان ان ومعمولها بعد لو فاعل فعل محذوف فقولك
لو انك منطلق تقديره لو ثبت انطلاقك ووقع المصدر فاعلا والفاعل مفرد لا جملة **وكذلك ظننت انك ذاهب**
على حذف الى المفعول والاصل ظننت ذهابك حاصلا وكذلك كذلك يفتح ان بعد ظننت ونحوها لانها دخلت على حذف
احد المفعولين لان ان ومعمولها تمت بالمفرد وهو المفعول الاول لظننت ومفعوله الثاني محذوف وهو حاصلا او في
الوجود وما اشبه ذلك هذا مذهب الاخفش اما على مذهب سيبويه ان المفعول الثاني ليس بمحذوف بل ان ومعمولها
قامت مقام المفعولين لطول الكلام وعلى مذهب سيبويه والاخفش كليهما لا يكون بعد ظننت واخواتها الا المفتوحة
دون المكسورة لان ان ومعمولها تقع مقام المفعولين على قول سيبويه ومقام المفعول الاول على قول الاخفش وكل المفعول
مفرد وهو ما كان ذا وافر **فصل فيما يحتمل المفرد والجملة جاز فيها الامران نحو قولك اول ما**
اقول اني احمد الله ان جعلتها خبرا للمبتدأ فتحت كانك قلت اول مقولي حمد الله وان قدرت الخبر محذوفا كسرت حكاية
جاز في هذا الكلام فتح الهمزة وكسرها فعلى تقدير الفتح قوله اول مبتدأ مضاف وما اقول مضاف اليه واني
احمد الله خبر المبتدأ والخبر هنا عين المبتدأ معنى فلكونه مفردا فتحت اي فعلى تقدير الكسر اني احمد الله مفعول القول وهي
جملة لان مفعول القول جملة واول مبتدأ وما اقول اي ما اقول اني احمد الله مضاف اليه وخبر المبتدأ محذوف وهو اول ما اقول
اني احمد الله ثابت هذا تاويل المصنف وكذا قال ابو علي الفارسي وقال ابن الحاجب من جعل الخبر المبتدأ محذوف
على تاويل الكسر بعد لفظ او حكاية اي احمد الله هو المقول واذا كانت هذه الجملة هي المقولة كان المعنى اول
ما اقول اني احمد الله ثابت فلا يكون خبر عن اول لان احمد الله واول القول المقول لا يضاف الى ما يكون الفعل الفاعل
من ذلك الشيء يجب هنا ان يكون اول بعض الحمد لله بعضا من احمد الله باعتبار الحروف هو الهمزة من احمد
باعتبار الكلمات هو لفظه اي لفظة او كما قلت او الحروف لا احمد الله وهو الهمزة ثابت ولفظه اني ثابت ومنشد هذا
... المقول ... ما اقول من جميع الكلمات والحكايات لان احمد الله يعني ما اقول اي عام ... احمد الله
وغيره ... الشيخ ... صفة ... مضاف اليه والى احمد الله
خبر المبتدأ وجملة مع ان الخبر المبتدأ الا انها ... اول الذي قلته واذا كان ... لا يكون جملة مفردا لان القول حكاية به
والحكاية لا تكون الا جملة **ومثله قوله وكنت ارى زيدا كما قيل سيدا اذا انه عبد القفا واللهازم بكسر ان وفتحها بعد اذا**
لانه يصح الجملة وصح على الرجز ... والخبر اي فاذا العبودية حاصلة بحروفها ذكر شرح عن السابق الظرف في اذا
المفاجاة قوله بكسر ان وفتحها على ان بعد اذا ما يقتضيه من الجملة بمعنى بعد اذا المفاجاة يجوز ان يقع ان المفتوحة وان المكسورة
فاذا كسرت لم يكن هناك محذوف لان اذا المفاجاة يدخل على المبتدأ والخبر فاذا قلت خرجت فاذا ان زيدا قائم كسرت وكان
قلت فاذا زيد قائم والموضع موضع الجملة واذا فتحت وقلت خرجت فاذا ان زيدا قائم فتحت ... كان الخبر محذوفا

ان المفتوحة وما بعدها بمعنى المسند او المسند اليه والخبر محذوف والتقدير واذا قيام زيد حاصل او له حاصل محذوفه
فاولى لعل الحال يعني ان المفتوحة اسمها وخبرها على تقدير المصدر وهو العموم به وهو مسند محذوف الخبر وهو حاصل
ويكسرها بعد حتى الابتدائية بعدها الكلام ... ان كانت العاطفة
او الجارة ... فانه مو كحتى ... يعني تكسر ان بعد حتى التي يكون بعدها المسند او الخبر لان المسند او الخبر
جملة فيتعين ان بعد حتى اي بعدها الى الواو العاطفة ان حتى اذا كانت بمعنى الى والكسر وبعدها ... الواو العاطفة
تقول ... اذا دخلنا الكوفة الى ... الكوفة ... لانه موضع المفرد ... حتى ... صالح
الى حتى صالح ... ان بعدها انه موضع المفرد ويكون المكسورة الا اللام ... الا ما الاسم لا اللام الابتدائية
يعني بيان المكسورة يعني لام الابتداء ... من هذه الكلمات ... خبر ان المكسورة لان اسم ان المكسورة
يبقى على كونه مبتدا في المعنى ... وهو خبر المبتدا بخلاف سائر اخوات ان فان ... نعيرها كما قيل ... تحت
هذه العوامل ... لام ... لزيد قائم فمعنى هذا اللام التاكيد فاذا دخلت ان المكسورة كان ... ان يقال
ان لزيد قائم ولكن لا يجوز هذا لانه ... ان واللام ... ان يجوز ... الكلام ... النصب واللام
بمعنى الرفع ... التاكيدين ... كلمة واحدة ... فتعرف
بينهما بان ادخلت اللام على الخبر فقيل ان زيدا لقائم ... فانها ... وكذلك ... على ... ولكن ... ان ...
... لكن هو الله ربي لكن انا العبد المكسور الضعيف من العنق ... فان قيل لم ... اللام على خبر لكن هنا ... اجاب
بان قوله لكن اصله لكن انا فنقل كسرة الهمزة الى النون وحذفت الهمزة ... وسكون النون التي بعدها لان النون
التي بعدها ساكنة ... فلما حذفت الهمزة اجتمعت ... نونان ... فادغمت النون الاولى بعد
الكاف ... ولكن ... دخلت على خبر ان المكسورة ... لكن قوله تعالى لكنا هو الله
ربي اصله لكن انا ... الهمزة ... المكتوبة ... نون انا ولعله انا
اذا وقف عليها اثبت ... وصل ... في الوصل ... على الوقف ...
في الوقف ... على الاصل فان قيل ... غيره ... ولهذا ... لم ... على الاسم ان فصل ... ومن
ان ... على الخبر ... ان زيدا لقائم ... ان ... الغفور رحيم
وعلى ما يتعلق بالخبر ... ان زيدا لطعامك ... الا ... جالس ... بعده ... اللام
... اللام ... اللام ان المكسورة ... جمع ... نحو ... اللام على اسم
ان اذا كان الخبر ظرفا ... على الاسم ويدخل على الخبر اذا تأخر الخبر ... بين الاسم والخبر فاصل ويدخل على ما
وقع بين الاسم والخبر اذا كان معمول الخبر نحو ان زيدا لطعامك اكل ... معمول ... الخبر ودخلت
اللام على طعامك ولم يدخل على الخبر ... على الاسم ... ان يدخل هذه اللام على الاسم لانه هو المبتدأ في
المعنى واللام هذه لام الابتداء ولكن لم يدخل على الاسم ... الحرف التاكيد ... امتنع دخولها على الاسم دخلت
على ما هو اقرب الى الاسم ... الخبر ... ولعلهما انشد ... على ... الخبر يكمن ... والسبد ...
قبله ارعت فادون وادناني ... على العدو ... قال ... هذا الشعر ابو زبيد الطائي ... الحرث
قبيلة تغلب ابلا له فاخذها الوليد بن عقبة بن ابي معيط وردها اليه فمدح ابو زبيد الوليد ... منهم
وهب لها الرعث والماء حتى ردها على ادناي اي ... نفسه ... على

عليك ... على التنادي ... على البعد يعني لم ... حاضرا عنده ومع ذلك ... بردا ... على
اي عن محمود ... على ... لا استشهادا انه ادخل اللام على طرف الخبر وهو عندي ولم يدخلها
على الخبر وهو غير يكفور ... لا ... الكلام ... ان ... اللام ...
عن الاسم والخبر ... لا يجوز الفصل بين الاسم ... دخلت عليه اللام ... على الاسم ... على الخبر ان لم يكن بين
الاسم والخبر فاصل او على ما وقع بعد الاسم من معمول الخبر فان قلت ان زيدا طعامك ... ان زيدا ... لم يجز
بعد ما دخلت عليه اللام عن الاسم ... وهذا الفصل ... لم ...
اللام ... عن الاسم والخبر يعني لا يجوز الفصل بين الاسم وبين ما دخلت عليه اللام ... على الاسم او على الخبر
ان لم يكن بين الاسم والخبر فاصل او على ما وقع بعد الاسم من معمول الخبر فان قلت ان زيدا طعامك ... وان ...
... لم يجز لبعد ما دخلت عليه اللام عن الاسم لما ذكرنا في هذا الفصل ... مطلق
واذا ... اللام ... وعلقت الفعل ... والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون يعني ان بعد
علمت واخواتها ... الهمزة ... معمولها ... اذا دخلت لام التاكيد على خبرها فانها تكسر
... لام التاكيد لا ... على خبر ان المفتوحة ... خبر ان المكسورة ... وعلقت الفعل ... علمت و
اخواتها ... اللفظ ... اللام ... علمت في اللفظ ... الهمزة ... ان المكسورة
... المكسورة ... النصب على ... وهذا ... والشهادة وما
اشتق منها ... علمت ... زيدا ... فاذا دخلت اللام ... بكسر الهمزة ...
... الحجاج على المنبر انه ... العلامات ... اللام ... المقطع ...
قراءة ... ان ربهم بهم ... الهمزة ... لام التاكيد ... على خبر ان المفتوحة ... من الخبر
وهذا ... على الله تعالى ... كلام الله تعالى ... على الله تعالى ... الهمزة
... لام التاكيد ... القراءة الشاذة ... القراءة ... تعالى و
الظاهر انه قصد القراءة الشاذة ... بعد ان المكسورة ... الرفع جائز في قولك ان زيدا ... و
... ان زيدا ... رفع المعطوف ... ولكن رفع المعطوف ... جاز يعني اذا عطفت
اسما على اسم ان بعد خبرها جاز ان ينصب المعطوف حملا على لفظ اسم ان وجاز ان يرفع المعطوف حملا على محل ان
مع اسمها وهو الرفع لان ان مع اسمها بتقدير المبتدا ... سعيد ... عطفت بالواو ... بعدها
... والنبيون ... الظاهر والمراد ... استشهادا انه رفع المكرمات عطفا على محل ان
الخلافة ... ضعيف وهو عطفه على ... في الخبر الضمير يعني يجوز ان يرفع المعطوف عطفا على الضمير المستتر
في الخبر وهذا ضعيف لان العطف على الضمير المتصل ... الا بعد تاكيده بضمير منفصل ... ان زيدا قائم وعمرو
فان ... العطف على الضمير في ... قائم فهو ضعيف ... ان زيدا قائم ... وحسن
العطف ولكن ... ان وكذلك ... سائر اخواتها ... المصاحب ... رفع المعطوف يعني انما
يجوز رفع المعطوف في ان المكسورة ولكن ... حملا على ... مع اسمها ... اسمها ... مبتدا ...
على اسم ان المفتوحة وكان وليت ولعل ... النصب حملا على لفظ اسمها ... الرفع حملا على محل اسمها
... غير ... معنى ... عطف على الضمير المستتر ... جاز رفع المعطوف ... ان لم ...

ويجيء ضعيف ان اكد به **وعلى اجرى الزجاج الصفة مجرى المعطوف وحمل عليه قوله تعالى قل ان ربي يقذف بالحق علام الغيوب**
والله عين يعني كما حمل على محل المعطوف على محل اسم ان مع اسمها فكذلك جوز الزجاج رفع الصفة حملا على محل اسم ان نحو ان زيدا الظريف
القائم برفع القائم صفة لمحل زيد ومنع سيبويه اتباعه هذا الحكم وقال لا يجوز لعدم وقوع الفصل بين الموصوف والصفة بالخبر
وقال الزجاج في هذه الاية علام الغيوب رفع بانه صفة لمحل ربي وقال غيره بل هو مرفوع اما لانه خبر بعد خبر او لانه خبر
مبتدا محذوف اي هو علام الغيوب او لانه بدل الضمير المستتر في يقذف او لانه فاعل يقذف **وانما صح الحمل على**
المحل بعد مضي الجملة فان لم يمض الجملة يكون ان يقول ان زيدا وعمرو ذاهبان اراد بمضي الجملة معنى اسم ان وخبرها
فان كان المعطوف واقعا بين الاسم والخبر لا يجوز الا نصب المعطوف ان كان الخبر نحو ان زيدا وعمرا قائمان ولا يجوز
رفع عمرو هنا كما ان يجيئه **وزعم سيبويه ان ناسا من العرب يغلطون فيقولون انهم اجمعون ذاهبون ولكن زيد**
وعمرو ذاهبان وذلك انه يعلم ان معناه ابتدا فيرى انه قال هم كما قال ولا سابق شيئا اعلم ان مذهب البصريين انه لا يجوز العطف على محل اسم
ان قبل مضي الخبر والتاكيد قال سيبويه ونقل جاءهم بعض العرب العطف على محل اسم ان قبل مضي الخبر وهذا غلط لما يلزم
من كون الشيء الواحد معمولا لعاملين بيانه ان قولهم انهم اجمعون ذاهبون فاجمعون بالنظر الى انه تاكيد لاسم ان وبالنظر
الى انه مبتدا من حيث المعنى يكون محله الرفع بالابتدا فعلى هذا يكون اجمعون وذاهبون شيئان احدهما ان والثاني
الابتدا فعند ذلك الجمل على هذا الجل فلو قلت انهم ذاهبون اجمعون او اجمعين جاز الكل ولو قلت اجمعين يكون تاكيدا لاسم ان
ولو قلت اجمعون يكون تاكيد الضمير في ذاهبون وهو ضمير ان والعامل فيه في كلا التقديرين شيء اخر وهو كل
ورتبه ذاهبان عن ذاهبان خبر لكن وزيد مرفوع بالعطف على محل الكاف وهو الرفع بالابتدا فيلزم ان يعمل في
ذاهبان شيئان احدهما ان والثاني الابتدا فلهذا امتنعت هذه المسئلة لما يلزم من عمل عاملين في شيء واحد من اعراب
واحد فان كان في جهة الاعراب محلها جاز كقولك مررت بزيد فزيد معمول الباء ومعمول مررت وهذا جايز لانه بالنسبة
الى الباء لفظه مجرور وبالنسبة الى مررت محله نصب واعلم ان الممتنع في هذه المسئلة انما هو في العطف قبل مضي الخبر
ان يكون الخبر مثنى اما اذا لم يكن الخبر مثنى يجاز نحو ان زيدا وعمرو ذاهب فمذهب سيبويه فيه جائز لانه ليس حملا
عن عمرو وزيد كليهما بل انما يجعل خبرا لعمرو وخبر زيد محذوف واما ان يجعل خبر ان زيد وخبر عمرو محذوف ومقدم عمرو على
خبر زيد ولا باس بهذا في التقدير ان زيدا ذاهب وعمرو ذاهب ثم اعلم ان مذهب الكوفيين جواز العطف
على محل اسم ان قبل مضي الخبر مع تثنية الخبر ثم اختلف الكوفيون فقال الكسائي سواء كان اسم ان مظهرا او مضمرا
وقال الفراء لا يجوز الا اذا كان اسم ان مضمرا لكيلا يظهر عمل ان في اسمها حتى لا يظهر عاملين وهذا بعيد لانه لو لم
يظهر في اسمها الظهر في خبرها وحينئذ يكون خبرها معمولا لها ومعمول الابتدا فيرد كما ذكر ان معناه معنى الابتدا
يعني انما جوز بعض العرب العطف والتاكيد على محل اسم ان لان محله مرفوع بالابتدا فلهذا جوز العطف و
التاكيد ويكون هذا غلطا لما ذكرنا قوله فيرى انه قال هم يعني يرى هذا القايل ان معنى انهم اجمعون ذاهبون
في مسئلة التاكيد وانك وزيد ذاهبان في مسئلة العطف وخبر اوله كما قال ولا سابق شيئا هذا بعض من بيت اوله
بدا لي اني لست مدرك ما مضى ولا سابق شيئا اذا كان جائيا يعني ظهر لي وعلمت اني لست ادرك شيئا
فات عني ولا اسبق اي لا اقدر اي افوت عن شيء قدر له ان يجيئني والمراد به الاستشهاد ان الشاعر جر سابق
على محل مدرك فان مدركا منصوب لفظا ولكن قدر ان الشاعر توهم وجود باء في مدرك لان الباء كثيرا ما يدخل في
خبر ليس وحينئذ يكون مدرك مجرورا في التقدير فعطف سابق عليه فشبه سيبويه ظن من جوز العطف في

مشق ٢

بدا لي اني لست مدرك ما مضى ولا سابق شيئا اذا كان جائيا تم

انهم اجمعين واجمعون ذاهبون بالنظر الى اجماعهما جاز تم

المسئلة المتقدمة بظن هذا الشاعر في قوله شيئا وظنهما مختلف لان الشاعر قد زاد ولم يكن فاثبت بعد وهو والذي
جوز العطف حذف شيئا وهو ان لفظ ان حصة بعد زيد او جعل اسمه مبتدا فبعد يجامع اللفظ ولكنهما متفقان في بنى
شيء على خلاف الظاهر **وقال واما قوله والصابئون فعلى التقديم والتاخير وكانه ابتدا والصابئون بعد ما مضى الخبر**
اراد الصابئون في قوله تعالى ان الذين امنوا والذين هادوا والصابئون والنصارى من امن بالله واليوم الاخر
وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون من موصوله وامن بالله واليوم الاخر صلتها والموصول مع صلته مبتدا
وفلا خوف عليهم ولا هم يحزنون خبره والجملة خبر ان والذين هادوا معطوف على الذين امنوا قال سيبويه والصابئون
على التقديم والتاخير يعني والتقدير ان الذين امنوا والذين هادوا من امن بالله واليوم الاخر وعمل صالحا فلا خوف
عليهم ولا هم يحزنون والصابئون والنصارى من امن بالله واليوم الاخر وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون
والصابئون والنصارى معطوفان على محل ان الذين امنوا بعد مضي خبره كما ذكر ويجوز ان يكون خبر المحذوف ما
قبل والصابئون وهو اي من امن بالله واليوم الاخر وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون **واستدل على ذلك علما**
انا وانتم بغاة ما بقينا في شقاق والبيت الذي قبله اذا جزت نواصي آل بدر فادوها واسرى في الوثاق الخد
بنو حل جاهلة من آل بدر وهم من فزارة وجزوا نواصيهم وحبسوهم فقال بشر بن خازم هذا الشعر يعني لبني اسد
عراهنة جزوا نواصيهم وخلصوهم عن القيد والقول البغي والظلم والعداوة جنينا وسبيكم والمراد بالاستشهاد
انه حكم وانتم ولم يتركوا بالكم وهذا يدل على ان العدو بعد فاعلموا انا بغاة فابقينا في شقاق ولو لم يكن بين هكذا
لقال فاعلموا انا واياكم بغاة لان اسم ان منصوب متصل ولفظة انتم مرفوع منفصل وعطف المرفوع المنفصل على
المنصوب المتصل غير جائز يعني كما ان لفظة انتم متاخر عن الخبر التقدير فكذلك الصابئون متاخر عن خبر ان
ولا يجوز ذلك في غير ان ولكن وهي مع ما لكن على ما ان الا ان لا يكون ان الا ... عندنا ان ... الا يعني احوال المكسورة
على ان المفتوحة لان المكسورة لا تدخل على المبتدا والخبر لفظا وتقديرا وان المفتوحة مع اسمها وخبرها بعد مفرد
فلو دخلت ان المكسورة على ان المفتوحة يلزم ان يكون ان المكسورة دخلت على مفرد فلذا فصل بين الفعل نحو قولك
ان عندنا ان زيدا قائم جاز لان ان المفتوحة مع اسمها وخبرها مفرد وهو مبتدا وعندنا خبره وحينئذ دخلت
ان المكسورة على المبتدا والخبر وقال في الحواشي علة عدم جواز دخول ان على ان كراهة اجتماع الحرفين المتماثلين في
التاكيد والعمل واعلم انه لا يخلو ان المفتوحة على ان المكسورة اصلا لاجتماع حرفين متماثلين في التاكيد و
العمل لان ان المفتوحة الكسر في اول الكلام فان قيل قد نرى يدخل كل واحد من هاتين الحرفين على الاخرى كقول
القايل ان زيدا قائم صح لهم في ابتداء الكلام ان ان ومعمولها مفرد والمفرد لا يفيد معنى ان ان دخول
حرفين متماثلين قلنا انما لا يجوز اجتماع حرفين متماثلين في التاكيد والعمل واما ان الثانية هنا بمنزلة اسم وليس معناها
التاكيد وليس لها عمل فتقول ان ان مفرد بعد ان ... هذا اللفظ مفرد ولكن لا يرى انه هذا اللفظ **وتخفف**
فيلزمها اللام ويجوز الغاؤها يعني يجوز تشديد ان المكسورة وان المفتوحة ويحمل فيهما ساكنة فحينئذ يجوز عملهما **وفي**
العرب من يعملها والمكسورة اكثر اعمالا يعني بعض العرب يعملها مع تخفيفها وهذا شاذ في المفتوحة قوله اكثر اعمالا يعني
القايلون باعمال المكسورة المخففة اكثر من القايلين باعمال المفتوحة المخففة لان المكسورة مستقلة بنفسها مثاله علمت
ان زيدا لقائم بتخفيف الهمزة يكون اصلها ان زيدا لقائم والمفتوحة علمت ان زيدا قائم بغير اعمال والتقدير انه
زيد قائم فاسم ان ضمير الشان وهو محذوف عند التخفيف وزيد قائم مبتدا وخبر والمبتدا والخبر خبر ان و...

وانتم البغاة ناصيته وناصاه ... النواصي ج جمع ... جزو ...

وفي المكسورة المخففة إنْ زيدٌ لقائمٌ بنصب زيداً ورفعه ويقع بعدهما الاسم والفعل يعني هاتان الحرفان قبل التخفيف لا يدخلان إلا على
الاسم وبعد التخفيف يدخلان على الاسم والفعل والفعل الواقع بعد المكسورة يجب أن يكون من الأفعال الداخلة على المبتدأ والخبر
وجوّز الكوفيون غيره يعني إذا دخلت المكسورة المخففة إذا دخلت على الفعل الأعلى كان وظننت وأخواتهما لأن الأصل
أن تدخل إنّ على المبتدأ والخبر فإذا دخلت على الفعل يجب أن يكون ذلك الفعل داخلاً على المبتدأ والخبر ليكون إنّ المكسورة
داخلة في المعنى على المبتدأ والخبر كما كانت داخلة قبل التخفيف على المبتدأ والخبر وجوّز الكوفيون دخولها على جميع
الأفعال وعلم أنه قد كثر دخولها في القرآن والأحاديث وكلام الفصحاء الأكان وظننت وأخواتها ويلزم المكسورة اللام في خبرها
والمفتوحة تعوّض مما ذهب منها أحد الحروف الأربعة حرف النفي وقد وسوف والسين نحو إنْ زيد لمنطلق قال الله تعالى
وإن كلٌّ لما جميعٌ لدينا محضرون وقرئ وإن كلاً لما ليوفينهم على الإعمال يعني يلزم أن يكون لام التأكيد في خبر إن المكسورة
المخففة ليكون فارقاً بين إن المكسورة المخففة التي بمعنى النفي في قوله تعالى وإن هم إلا يظنون وبين
المخففة التي بمعنى إنّ المثقلة وقوله والمفتوحة يعوّض مما ذهب منها أحد الحروف الأربعة يعني أن المفتوحة لما
أسكنت نونها ذهبت منها نون من النون المشددة بمنزلة حرف فعوّض مما ذهبت منها وهو النون الثانية
هذه الحروف الأربعة وإنما يعوّض إذا دخلت على الفعل لحقها تغييران أحدهما التخفيف والثاني دخولها على
الفعل وإذا دخلت على الاسم لا يعوّض لأنها إذا دخلت الاسم لحقها تغيير واحد وهو التخفيف لأنها كانت داخلة
على الاسم قبل التخفيف وإنْ مثال الجميع قوله إن زيد لمنطلق أدخل لام التأكيد على خبر إن المكسورة المخففة لما
ذكرنا هنا لكنه لا إلغاء فأما من أعملها كان مخيراً بين إدخال لام التأكيد وتركها لا إدخال أولى تقول إن زيداً لمنطلق
بنصب زيداً وتركه لأن زيداً منطلق بنصب زيداً وإدخال اللام قوله تعالى وإن كل لما جميع على إلغاء إن وقوله تعالى
وإن كلاً لما ليوفينهم قرئ برفع كلٍّ على إلغاء إن وبنصب كلاً على إعمالها وأنشد فلو أنك في يوم الرخاء سألتني فراقك لم أبخل روي بكسر الكاف والقاف في البيت لأنه كان يخاطب امرأة
وأنت صديق يعني فلو أنك على أشد من كل شديد وصولك أحب إلي من كل محبوب ومع ذلك لا أبخل عما سألتني
حتى لو سألتني فراقك لأعطيتك [illegible] والمراد بالاستشهاد أنه أعمل أنْ المخففة وقد يدل على أنها
أنه ذكر بعدها الضمير المتصل وهو الكاف ويعلم بعلمي الذكر بعدها مظهراً مرفوعاً أو مضمراً منفصلاً مرفوعاً قال الله تعالى
وإن كنت من قبله لمن الغافلين هذا مثال إن المكسورة المخففة الداخلة على الفعل ومثالها ما يدخل على المبتدأ والخبر
واللام داخلة على الخبر لأن التاء اسم كان ولمن الغافلين خبرها وقالوا إن نظنك لمن الكاذبين هذا أيضاً مثال المكسورة المخففة
لما أنها دخلت على الفعل واللام دخلت على المفعول الثاني لظن والمفعول الثاني بمنزلة الخبر لأنه كان خبر المبتدأ قبل دخول
العوامل عليه وقال تعالى وإن وجدنا أكثرهم لفاسقين هذا مثال ما قبله لأن وجد من أخوات ظن وأنشد الكوفيون بالله ما قبله مثل
ربك إن قتلت لمسلماً وجبت عليك عقوبة المتعمد والمراد بالاستشهاد أنه دخلت إن المكسورة المخففة على قتلت و
هو فعل لم يكن من الأفعال الداخلة على المبتدأ والخبر فلأجل هذا الشعر استشهد بجواز الكوفيين دخول إن المخففة على
جميع الأفعال وهذا موقوف عند البصريين وتقديره عندهم إنك قتلت لمسلماً فإن كان هذا التقدير حكماً فيكون
إن المخففة داخلة على الاسم وقوله إن تزينك لنفسك وإن تشينك لهيه هذا أيضاً مذهب الكوفيين من المثال
الذي دخلت فيه إن المكسورة المخففة على فعل ليس مما يدخل على المبتدأ والخبر وعند البصريين [illegible] إنك
تزينك لنفسك وإنك تشينك لهيه أي لنفسك أي إن كنت تحسن الحسنة نفسك وإن قبحت فقبحت نفسك
لا غيرك تقول علمت أن زيد منطلق والتقدير أنه زيد منطلق زيد مبتدأ ومنطلق خبره والجملة خبر المحذوف

المخففة واسمها محذوف وهو ضمير الشأن أي أنه زيد منطلق وقال الله تعالى وآخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين
أن هي المخففة والحمد مبتدأ ولله مجرور والمبتدأ وخبره في محل الرفع خبر أن واسمها محذوف وهو ضمير الشأن أي أنه
الحمد لله وقال الشاعر في فتية كسيوف الهند قد علموا أن هالك كل من يحفى وينتعل والبيت الذي قبله وقد غدوت إلى
الحانوت يتبعني شاوٍ مشلٌّ شلول شلشل شول قائل هذا الشعر الأعشى الحانوت بيت يباع فيه الخمر شاوٍ اسم فاعل
من شوى يشوي المشل الطرد والسريع والشلول مثله والشلشل والشول الرجل الخفيف الخادم يعني
دخلت دكان الخمار ومعي غلام طباخ مسرع في الخدمة ومعي جماعة من الشبان علموا أن جميع الناس سيهلكون من
حافٍ ومن لابس النعل يريد به الفقير والمنتعل الذي عليه نعل يريد به الغني يعني لما علموا [illegible] الفقير والغني يصرفون مالنا في
اللذات والمراد بالاستشهاد قوله أن هالك بفتح الهمزة وسكون النون أي أنه هالك وعلمت أن لا يخرج زيد أن المخففة و
ليست أن التي تنصب المستقبل لأن الفعل يخرج مرفوع وقد ذكرنا أن المفتوحة المخففة إذا دخلت على الفعل لزم
أن يكون بعدها حرف النفي أو قد أو السين أو سوف فهذا مثال حرف النفي وقوله أن لا يخرج بمعنى أنه لا يخرج وأن
قد خرج وأن سوف يخرج وأن سيخرج قال الله تعالى أيحسب أن لم يره أحد وقال علم أن سيكون منكم مرضى كلها معطوف
معطوف على المعطوف أي أنه قد خرج وأنه سوف يخرج وأنه سيخرج وأنه لم يره أحد وأنه سيكون منكم مرضى والفعل الذي يدخل
على المفتوحة المشددة أو المخففة يجب أن يكون مما يفيد التحقيق كعلمت وتيقنت ونحوهما نحو أفلا
يرون أن لا يرجع إليهم يعني الفعل الداخل على أن المفتوحة المشددة أو المفتوحة المخففة يجب أن يكون محققاً أي يكون
من أفعال العلم واليقين لا الشك لأن أنّ للتحقيق يعني يدل على ثبوت اسمها لخبرها وتحققه فلو كان الفعل الذي قبلها
لم يكن محققاً يحصل تناقض في الكلام ألا ترى أنك إذا قلت أطمع أن زيداً قائم فالطمع يدل على أن قيام زيد غير واقع
على التحقيق ولفظة أن يدل على أن قيام زيد واقع على التحقيق فحصل بين الطمع وبين مدلول أن تضاد فلأجل
الاحتراز عن المضادة شرط أن يكون الفعل الذي قبل أن محققاً فإن لم يكن كذلك نحو أطمع وأرجو وأخاف فليدخل على
أن الناصبة للفعل كقوله تعالى والذي أطمع أن يغفر لي وقوله أرجو أن يحسن إليّ وأخاف أن يسيء إليّ يعني إن
لم يكن الفعل محققاً فإنه يدخل على أن الناصبة للفعل المستقبل ولا يدخل على أن المشددة ولا على المخففة عن المشددة وما فيه
وجهان كظننت وحسبت وخلت دخل عليهما جميعاً نحو ظننت أن يخرج وأن لا يخرج وأن سيخرج وقرئ قوله
وحسبوا ألا تكون فتنة بالرفع والنصب يعني ما فيه وجهان من الأفعال كل فعل يستعمل بمعنى الشك وبمعنى اليقين جاز أن يدخل
على أن الناصبة للمستقبل وجاز أن يدخل على أن الثقيلة أي المخففة عن الثقيلة والمراد بالثقيلة المشددة وقوله ظننت
أن يخرج هذا مثال دخولها على الناصبة للمستقبل لأنه إذا ظننت شككت وقوله أن لا يخرج هذا مثال دخولها على
المشددة أن معنى ظننت هنا علمت وكذلك ظننت أن سيخرج معناه علمت وأيقنت أنه سيخرج وقوله تعالى وحسبوا
ألا تكون فتنة قرئ بالقراءة المعروفة برفع النون ونصبها فمن رفعها جعل حسب بمعنى اليقين أي وأيقنوا أنه لا تكون
فتنة ومن نصبه معناه عنده وشكوا أنها المخففة وأن الناصبة ما بعدها بتقدير المصدر أي وعدم كون الفتنة
وتقدير أصله أن لا فأدغمت النون في اللام والفتنة هنا الشرك وقيل العذاب يعني وحسبوا أنه لا يكون [illegible] قتلهم
الأنبياء وتكذيبهم إياهم وحسبوا أنه لا يكون عذاب في قتلهم الأنبياء وتكذيبهم إياهم [illegible] لما شككت في أن
بفتح الهمزة وسكون النون يجعل هي الناصبة للمستقبل أو المخففة عن الثقيلة فانظر إلى ما كان قبلها فعل محقق عامل فيها
فاعلم أنها مخففة من الثقيلة كقولك علمت أن سيخرج وإن كان قبلها فعل الطمع أو الرجاء أو التمني فاعلم أنها الناصبة

للمستقبل نحو اطمع ان تخرج وكذا كل رجو واتمنى وان كان قبلها فعل فيه معنى الشك واليقين كظننت وحسبت وخلت
جاز ان تجعلها الناصبة للمستقبل وتنصب ما بعدها وجاز ان تجعلها المخففة عن الثقيلة وترفع ما بعدها كما في قراءتي
المصحف وان لم يكن قبلها فعل او كان فيها فانظر فان كان بعدها جملة فاعلم انها هي الناصبة للمستقبل كقولك ان تفعله
خير من ان تقوم اي تقول خير من قيامك فهذا مبتدا خبر في التقدير والاخر جاز ان تجعل انها هي المخففة عن الثقيلة الا
ان المخففة عن الثقيلة لا يكون في اول الكلام لان المفتوحة المشددة وان كان ما بعدها مبتدا وخبر جاز ان تجعلها الناصبة
للمستقبل فان تجعلها مبتدا او المخففة عن الثقيلة بشرط ان يجوز بعد المخففة عن الثقيلة لفظة لا او قد او سوف او السين
مثاله حسن ان يصوم وان جعلها الناصبة للمستقبل حسن خبر للمبتدا مقدم على المبتدا اي قيامك حسن ويجوز ان
تقول حسن ان يصوم صحيح الجمهور بسند النون فان يصوم مبتدا وحسن خبره او تجعل حسن ان سيصوم اي انه يصوم
فلو قلت الافضل ان يصوم في الصلوة فالافضل مبتدا او ما بعده خبره وكذلك الافضل ان يصوم وان سيقوم **فصل ويخرج ان**
المكسورة بمعنى اجل ما العاطف سعيت من عدلك وقد كبرت انه وقبله بكر العواذل في الصبوح يلمنني والومهنه وتقلن
شيب قد علاك وقد كبرت فقلت انه اي الوجه وقد انه للبيان حركة النون وليست اسما لها وليه يعني وقد يجي ان المكسورة
بمعنى اجل وهو بمعنى نعم وقوله فقلت انه اي قلت نعم وقد كبرت وقيل انه هي العاطفة والهاء اسمها وخبرها محذوف اي انه كذلك
اي ان الشأن حضور ما اشيب **وحديث عبد الله بن الزبير وبقولها** فهو يطالبان اعرابيا جاء الى عبد الله يسأله
شيا فلم يعطه فقال لعن الله ناقة حملتني اليك فقال عبد الله ان وراكبها اي نعم لعن الله ناقة وراكبها **ويخرج**
المفتوحة بمعنى لعل كقولهم ائت السوق انك تشتري لنا لحما يعني ويجي ان المفتوحة المشددة بمعنى لعل نحو ائت السوق
اي لعلك **ونذل ليس وبكم من اهل تيا وبعولا اشهد ان محمد رسول الله** يعني وتبدل ها ان السبلان
همزة ان المفتوحة المشددة عينا اي تبدل همزها عينا **فصل لكن للاستدراك يتوسطها بين كلامين متغايرين لفظا**
وايجابا فيستدرك بها النفي بالايجاب وبالايجاب بالنفي وقد يكون بعدها جاء زيد لكن عمرو جاء زيد لكن عمرو
لم يجي يعني لكن المشددة موضعها من الكلامين اي من الجملتين انهما تخالف الاول فان كان الاول اثباتا يجب ان يكون
الثاني نفيا وان كان الاول نفيا يجب ان يكون الثاني اثباتا وان كان لفظه اثباتا ومعناه نفيا وهو في حكم النفي كقولك سافر زيد
لكن عمرو اقام فهاتان الجملتان متبينتان في اللفظ ولكن لا بد من مخالفة الاخرى في المعنى فلا يجوز استقام الكلام بل المخالفة
مخالفة الاقامة ولابد توسطها بين كلامين فتوسطها مستبدا وبين كلامين خبره وهذا احتراز عن المفرد يعني لكن المشددة
لا يكون بين مفرد مستقبل فيستدرك بها النفي بالاستدراك اصلاح الكلام وترفع وهم حصل للسامع بسوا كما جاء زيد ليس مع
نحو علوفلم يقع علي جاوز زيد بما نظر السامع ان عمرو ايضا جاء لكن يدرك المتكلم ذكر الغرض فلما قال لكن عمرو لم يجي رفع
هذا الظن **وقد يكون بمعنى التعليل الفعل معرفة الاستدراك نحو نصف زيد لكن عمرو احضر وجاز زيد لكن عمرو اعايب ذلك**
عن حل ونحوه لو ابكيهم كثيرا السلم ولسنا بعمر ولو امرك الله سلم علي معنى النفي وعصر ما اراكم كثيرا وقد ذكر بعضهم ان قبل
هذا والمراد به الاستهداد لا به ان قوله لو اراكم اساب ومعناه نفي ان لو مساع السبي لكم وهو عليهم عن المثل و
التنازع محتنع ان ينفق عنكم لانه تعالى ما اراكم كثيرا هذه الجملة منفية في المعنى فيما بعد لكن اثبات نحو معه ولكن قولهم
قوله وعصر ما اراكم كثيرا ما هها هو النافية يعني قوله لو اراكم يعني ما اراكم **فصل وتخفف فيبطل عملها كما تخفف**
ان وان وكان وتخرج حروف العطف على ما سبق بانها ان شاء الله يعني ان خففت لكن يبطل عملها ويكون بعد التخفيف
من حروف العطف ويأتي بحثها في حروف العطف وانما بطل عملها بعد التخفيف الا انها اذا خففت سكنت نونها في حكم

عن مشابهة

عن مشابهة الفعل وقوله لا يبطل عمل ان وان تخفف هذه العبارة تساهل لان اذا خففت يبطل عملها البتة بخلاف ان وان فانه
قد يجوز اعمالهما بعد التخفيف والفرق بين ذلك اعني لكن وان وان ان لكن اذا خففت صار مثل لكن المخففة في اللفظ
والمعنى فاجريت مجراها في جعلها من حروف العطف بخلاف ان وان فانهما ليس حرفين يشبهها بعد التخفيف في المعنى
ليلحقا بتلك الحروف **فصل كان للتشبيه كما ركبت مع ان كما ركبت مع اذا مات وكذا وكائن والاصل ان كان زيدا الاسد**
ان زيدا كالاسد فلما قدمت الكاف فتحت لها الهمزة لفظا والمعنى على الكسر يعني كان الكاف فيها للتشبيه وكان التشبيه
انما يدخل على المشبه لا على المشبه به وكان الاصل ان زيدا كالاسد بكسر الهمزة فان قدمنا الكاف على زيد وعلى ان فلما
قدمنا الكاف على ان فتحت الهمزة لان كاف التشبيه اذا دخل على مفهوم ان المكسورة مع معمولها جعله مفتحت الهمزة لكنه
في اللفظ كالمفهوم فصار كان زيدا الاسد فلفظ شبه المفرد لاجل الكاف ولكن في المعنى والتقدير مكسورة الهمزة فان
كان واسمها وخبرها جملة مستقلة والجملة المستقلة يكون فيها ان المكسورة اي ان المفتوحة قال ابن الحاجب الاولى ان يقال
انها كلمة موضوعة هكذا اي ليست مركبة من الكاف ومن ان لان الاصل عدم التركيب ولانا جعلناها غير مركبة فلكن
هي ايضا غير مركبة لانها لو كانت مركبة من كاف التشبيه ومن ان لجزم ان تكون مفردة لان كاف التشبيه لا تدخل الا على
مفرد ولو كان مفردها لم يكن مستقلة وهي مستقلة بلا اتفاق يعني تم الكلام بها او باسمها وخبرها **والتشبيه ويشترط**
اكرهها الكلام على التشبيه اول الكلام وتم بعدها مضى جملة على اثبات اي من كان زيدا اسد ومن اجل
اي من ما كان في الاصل وهو ان زيدا كالاسد يعني كان زيدا الاسد ابتدا الكلام فيه على التشبيه وان زيدا كالاسد ابتدا
الكلام فيه على التحقيق ثم عرض اول الكلام على التشبيه في التسبيه من كان للسد **فصل وتخفف فيبطل عملها على**
الافصح اذا سكنت نون كان جاز الغاؤها والغاؤها والغاؤها اكثر من الغاها فلانها لم يكن لها مستحق لحرف عن مشابهة
الفعل ومن اعملها فلان معنى التشبيه فيها بعد التخفيف باق **قال وتحتر مشرق اللون كان ثدييه حقان** النحر الصدر
والمشرق المضيء حقان تثنية حقة وهي الحقة وحق واصله ان يقول كان ثدييه حقان لانسانا والثانية في الوحدة يكون
ثابتة في التشبيه ايضا الا وحسمته والبتير كما ذكر في المتن الا انه قد وقع ثدياه ايضا اما للشعر والطريقة استشهاد انه مع
ثدياه واما رفعه لانه لم يجري كانه لانه خففها والضمير المذكر في ثدياه يعود الى النحر **ومنهم من يعملها قال وكان وريديه**
رشا خلب وريديه تثنية الوريد وهو عرق في العنق ارشاه مستترسنا فسقطت نونه لاضافته والرشاء بالمد هو
الفرحبل البير والخلب بضم الخاء وسكون اللام الليف والمراد به هنا ان انه اعملها كان المخففة **وقوله كان ظبية تعطوا الى**
ناضر السلم يروى بالرفع والنصب والجر على زيادة ان ولهذا البيت ويوما توافينا بوجه مقسم مالك هذا الشعر ارقم بن
علباء اليشكري توافينا اي تصل الينا المقسم الجميل تعطو اي تحلى تتناول الطريق والعضو السلم شجر والعطو باخذ
هذه الظبية بردها التي تحض من هذا الشجر وتأكل من ورقه فمن رفع ظبية على الغاء كان المخففة ومن نصبها على اعمالها
ومن جرها على ان تكون ان زائدة **ليت للتمني نحو ليت يا ليتنا** يعني ليت معناها التمني وهو تمني المحال والمكن
والمستحيل فقوله ليت زيدا قائم وليت الشباب يعود وقد دخل لا التي هي حرف النداء على ليت فقال يا ليت زيدا حاضر
فيحتمل ان يكون بمعنى باقوم التمني الشيء الغائب ويحتمل ان يكون المعنى يا ليتها الشيء الغائب ليت زيدا حاضر ويمكن الحادث
محذوف **وجوز الفراء ليت زيدا قائما اجراء لمجرى التمني فقال ليت زيد قائما لعمل التمني وقائما والكسائي على اضمار كان**
يعني اجرى الفراء ليت مجرى التمني فعمل ليت زيدا فانما نصب زيدا وقائم على المفعولية كما يعمل التمني زيدا قائما ونصبهما
والكسائي نصب ايضا زيدا وقائما كلاهما والتقدير عنده ليت زيدا كان قائما فكان مع اسمه المضمر فيها ومع خبره في محل الرفع بخبر ليت

وقد يعمل منها قول الشاعر يا ليت ايام الصبى رواجعا يعني الذي عند الفراء والكسائي منهما اي من ابيات التي وردت
فيها بعض لما نصبا اسم ليت وخبرها الا انا ان يا ليت اسم ليت وخبرها منصوبين في قول الشاعر يا ليت ايام الصبى رواجعا وعند
البصريين خبر ليت محذوف ورواجعا منصوب على الحال تقديره يا ليت لنا ايام الصبى في حال كونها رواجعا لتقدم
الخبر على الاسم لكونه ظرفا وحقيقته يا ليت ايام الصبى كاينة او حاصلة لنا في حال كونها رواجعا ويجوز ان يكون ناصبه
عامله عند الكوفيين يعني وعند ذكرت ان الخبر في هذا البيت محذوف ورواجعا حال وقد ذكر في المرفوعات
وخبران تصل ويقول ليت ان زيدا لخارج وسكت كما سكت على ظننت ان زيدا لخارج يعني يجوز ليت على
ان المفتوحة المشددة ويعوض مع اسمها وخبرها مقام اسم ليت وخبرها ويسد مسد الجزئين
مع اسمها وخبرها محذوف اي ليت خروج زيد حاصل لعل للترجي تقول لعل زيدا يقدم ومن سبيله وجاء العمل
لعلكم تفلحون ولعله يتذكر او يخشى ومعناه ارجوا انهما يرجيا كما ذكر يعني لعل
معناها ترجي امر مرجو او توقع مخوف فمثال توقع المخوف لعل العدو ... للعباد من ان اليهم العمى وهم على
الكفر والعصيان ومثال الترجي لعلكم تفلحون ولعله يتذكر ويحسب ... كان بيانا لحال الترجي
المرجو وتوقع المخوف لا يتصور من الله تعالى الا ان الترجي والتوقع انما يكون لمن لا يدري عاقبة الامر انه خير او شر والله تعالى
فلا يعزب عنه شيء فكيف ذكر لفظة لعل فاجاب بانه مثل هذه الايات الترجي يكون في العباد يعني كونوا على الرجاء و
الخوف ولا تأمنوا عذابي ولا تقنطوا من رحمتي وقيل لعل للعلة وهذا يستقيم في بعض المواضع دون بعض
فيستقيم في قوله تعالى او قريبا الى الله تعالى انها الموصوف لعلكم تفلحون اي لتفلحوا ولا يستقيم في قوله تعالى لعل
الساعة قريب لانه لا معنى للتعليل هنا وقيل لعل للتحقيق في كلام الله تعالى يعني اذا ذكر الله تعالى لعل يكون كما قال
وهذا لا يستقيم في قوله تعالى لعله يتذكر او يخشى فان فرعون لم يتذكر ولم يخش ... عليه بما خلقته
ولطفنا له لعله ... من النعم التي انعمنا عليه او يخشى عذابي فلعله ... الاداء ... احوط ... على
الاولى على حيله اذا الكبر ... وذلك لعله يتذكر او يخشى وقد جاء بها معنى التمني من قرأ فاطلع الى
وهو حفص عن عاصم حفص عاصم اي قراءة عاصم يعني من رواية حفص عن عاصم لعلي ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع
الى اله موسى بنصب فاطلع على الجواب لعل ولعل للترجي والترجي شبيه التمني في المعنى فكما ان جواب ليت
منصوب فكذلك جواب لعل الباقون يقرؤون بالرفع لان لعل للترجي والترجي بعيد عن التمني اسباب السموات بدل
من اسباب الاول والاسباب جمع سبب وهو الطريق وقد جاز ابو الحسن لعل ان زيدا قائم قياسا على ليت يعني
قال ابو الحسن يجوز دخول لعل على ان المفتوحة المشددة قياسا على ليت وليس هذا بجيد لان لعل للترجي وان
للتحقيق والترجي والتحقيق متضادان وهذا بخلاف ليت فان ليت يستعمل في الممكنات والمستحيلات
وانما جاز دخول ليت على ان ... يجوز دخول لعل على ان وقد جاء في الشعر لعلك يوما ان تلم ملمة عليك من اللائي
يدعنك اجدعا قياسا على ليت لم يستعمل ... المصيبة الحادثة من اللائي ... وتبعت عايات
يحتمل ان يريد بها الدواهي ويحتمل ان يريد بها النساء ... مقطوع الاذن ولا انف والشفة يعني لعلك
ان ينزل عليك من النساء عشق او من حوادث الدهر حادثة مصيبة ... قطعت اذنه والمراد
لا يستقيم ... لعل ... على الاصابع الواقع ...
وفيها لغات لعل وعل ولعن وان ولأن ولعنّ وعن عند ابي العباس انما اصلها عل زيدت عليها اللام للابتداء فعلى

هذا اللفظ سبع لغات اولاها اشهرها وهي لعل والثانية مثلها الا ان اللام الاولى منها محذوفة والثالثة بالغين المعجمة والنون
والرابعة بالهمزة والنون والخامسة باللام والهمزة والنون والسادسة باللام والعين المهملة والنون والسابعة باللام والغين المعجمة
والنون ... وهو اصله عند المبرد وغيره من البصريين بالعين المهملة والباء واللام فزيدت قبلها لام التاكيد ومن اصناف
الحروف حروف العطف العطف على ضربين عطف مفرد على مفرد وعطف جملة على جملة وتعتبر باحرف العطف الواو والفاء وثم
وحتى اربعتها على جمع المعطوف والمعطوف عليه في حكم العطف في اللغة الامالة ومعناه هنا ان يميل المعطوف الى
المعطوف عليه في الاعراب او في الحكم اي يرد العطف على ضربين عطف مفرد على مفرد وعطف جملة على جملة يعني العرب يعطف الجملة
على المفرد ولا على العكس قوله اربعتها على جمع المعطوف والمعطوف عليه في حكم يعني اتفقت هذه الحروف الاربع على ادخال
المعطوف في الحكم الذي حصل للمعطوف عليه الا ان من هذه الحروف تفاوتا كما يأتي مثل جاءني زيد وعمرو هذا مثال عطف
عطف اسم مفرد على اسم مفرد بالواو زيد يقوم ويقعد هذا مثال العطف فعل مفرد على فعل مفرد يعني ليس ... كل
واحد منها اختص بكونه عطف جملة على جملة بخلاف ما اتى بعدها بكر قاعد واخوه قائم هذا مثال عطف جملة اسمية على
جملة اسمية واقام بشر وسار خالد هذا مثال عطف جملة فعلية على جملة فعلية والفرق من الجملة والمفرد يعني في جاء زيد وعمرو
ومن العطف الاسناد الى ... يراد في زيد يقوم ويقعد ومن مضمون الجملتين في الحصول يعني جمعت بين الحكمين في
الجملة الاسمية وفي الجملة الفعلية بقوله اخوه قائم مضمونه اسناد القيام الى الاخ جمع بين هذا المضمون وبين مضمون
قولك بكر قاعد وهو اسناد القعود الى بكر وكذلك العطف في الجملة الفعلية وكذلك ضربت زيدا وعمرا وحسبت عبد الله
اخوك وزيد ابا القيم حتى قد ... هذه الامثلة كلها لعطف اسم مفرد على اسم مفرد على اسم مفرد يعني كما يعطف بالواو الاسم المفرد
على المفرد والفعل المفرد على المفرد والجملة الاسمية على الاسمية والفعلية على الفعلية كما ذكرنا مثلها فكذلك يعطف بالفاء
وثم وحتى وجميع ذلك ... انها مشتركة في حكمها يعني كلها متساوية في جواز العطف بها ... الا ان بينها
فرقا والمعنى كما يأتي فصل الواو للجمع المطلق من غير ان يكون المبدأ به داخلا في الحكم قبل الآخر كان الجمع في
وقت واحد او ... جاز العكس منهما يعني الواو يدل على حصول الحكم المذكور من المعطوف والمعطوف
عليه لكن لا يدل على تقدم المتقدم في اللفظ ولا على الاجتماع ... يجوز ان يراد بالامرين تقدم المتقدم
في اللفظ والاجتماع ... وجاز عكسهما يعني عكس تقدم المتقدم في اللفظ وعكس ان يكون ... الحصول وعكس
الجمع المتقدم والتأخير يعني قولك جاء زيد وعمرو يحتمل انهما جاءا معا وان يكون جاء زيد اولا وان يكون جاء عمرو اولا وعرف
جاءني زيد اليوم وعمرو امس هذا مثال ما اذا كان المتأخر في اللفظ متقدما في المجيء لان امس متقدم على
هذا اليوم واختصم بكر وخالد وسيان قعودك وقيامك حصل الفعل منهما في وقت واحد قال الله تعالى ادخلوا الباب
سجدا وقولوا حطة وقال وقولوا حطة وادخلوا الباب سجدا والقصة واحدة يعني قدم في الآية ادخلوا وقولوا حطة
وقدم في آية اخرى وقولوا حطة على وادخلوا الباب سجدا مع ان القصة واحدة فهذا يدل على ان الواو لا يوجب الترتيب
خلافا لقوم وقال سيبويه ولم يجعل الرجل منزلة بتقدمه بالحارث كانك قلت مررت بهما
اي كما يجعل اولاهما اي المنزلة يعني اذا قلت مررت بزيد وحمار لم يجعل لزيد فضيلة بان قدمته في اللفظ على الحمار لان
الواو لا يوجب الترتيب بل كانك قلت مررت بهما فصل والفاء وثم وحتى تقتضي الترتيب الا ان الفاء توجب وجود
الثاني بعد الاول بغير مهلة وثم توجبه بمهلة ولذلك قال سيبويه مررت برجل ثم امرأة والمرور هنا مروران يعني الفاء يدل
على ان ما بعدها حصل عقيب ما قبلها من غير تراخ وثم كذلك الا ان فيها تراخيا ... والمرور هنا مروران يعني فلذا

قلت مررت برجل ثم امراة لم يلزم ان يكون ههنا مروران حتى يكون المرور بالمراة متاخرا او منقطعا عن المرور بالرجل
نحو قوله تعالى وكم من قرية اهلكناها فجاءها باسنا بياتا او هم قائلون وقوله تعالى وانى لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدى ومحل
الكلام اهلكنا حكمنا بان الباس جاءها وعلى دوام الاهتداء هذا بيان لان الاتيان جواب دخل مقدر كان قايلا قال كيف يجب
ان يكون ما بعد الفاء وثم متعقبا على ما قبلهما وههنا ليس كذلك اذ ما بعد الفاء وثم ليس متعقبا بل متقدم لان قوله
فجاءها باسنا مجيء الباس متاخر في اللفظ ولكنه متقدم على الهلاك في الحصول لان الهلاك لا يكون الا بعد مجيء
الباس والباس العذاب وقوله ثم اهتدى ايضا الاهتداء انما يكون قبل التوبة لا بعدها فلو ذكر بعد التوبة فاجاب
عن هذا الاعتراض بان قوله فجاءها باسنا تقديره لما حصل الهلاك حكمنا بمجيء باسنا يعني لم نعلم احد بمجيء الباس الا بظهور الهلاك
فلما حصل الهلاك حكم الباس فان [illegible] تدل بهم وانهم هلكوا لحكم الباس بمجيء الباس كان متاخرا عن الهلاك
والتقدير اهلكناها فحكمنا بان الباس جاءها باسنا وقوله ثم اهتدى معناه دام وثبت والتقدير واني
لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم دام على التوبة والايمان والعمل الصالح وحتى الواجب فيها ان يكون ما عطف
بها جزءا من المعطوف عليه اما افضله كقولك مات الناس حتى الانبياء او دونه كقولك قدم الحاج حتى
المشاة يعني الواجب ان يكون ما بعد الواو والفاء وثم مباين المعطوف عليه وفي حتى يجب ان يكون ما بعد حتى
من المعطوف عليه ولا يجوز ان تقول جاء القوم وحمار او الحمار او حمار والحمير حتى حمار ومن ذكرها هنا في
الحروف الجارة وبحث حتى واو واما وام ثلثتها لتعليق الحكم باحد المذكورين الا ان او واما يقعان في الخبر و
الامر والاستفهام نحو قولك جائني زيد او عمرو وجائني اما زيد واما عمرو واضرب راسه او ظهره واضرب اما راسه
واما ظهره و[illegible] او [illegible] وام لا يقع الا في الاستفهام اذا كانت متصلة
والمنقطعة في الخبر ايضا تقول في الاستفهام ازيد عندك ام عمرو وفي الخبر انها لابل ام شاة او وام و
اما بكسر الهمزة بشرط ان تكون اما مكررة فهذه الالفاظ الثلثة تكون لاحد الشيئين ان كان المذكور شيئين او لاحد
الاشياء ان كان المذكور عليه اشياء فصاعدا مثاله جاء زيد او عمرو وجاء زيد او عمرو او خالد وجاء اما زيد واما عمرو
واما خالد وازيد عندك ام عمرو فان كانت لفظة اما غير مكررة فلا يكون حينئذ اما للشك بل كانت ان مع لفظة
ان الشرط وزيدت عليها ما المؤكدة كقوله تعالى فاما ترين من البشر احدا [illegible] او واما في الخبر
والامر والاستفهام كما ذكر وام على ضربين متصلة ومنفصلة فالمتصلة لا تدخل الا على الاستفهام لان الواضع
وضعها للاستفهام وام المنقطعة تدخل على الاستفهام والخبر دون الامر والاصل ان لا تدخل المنقطعة في الخبر
ايضا كالمتصلة لان اللفظ واحد ولكن لما كان معنى المنقطعة الاضراب عن الكلام الاول واستيناف الاستفهام
دخلت على الخبر لان المتكلم اذا راى شيئا فاعتقد تحقيقه فاخبر عنه جزما ثم تداخله الشك فيترك ذلك الخبر ويأتي
بعده بلفظ الاستفهام ليزيل الشك الذي تداخله كما يأتي فيها وام المتصلة شرطها ان يقع احد الشيئين المشكوك
فيهما بعد همزة الاستفهام والاخر بعد ام وان يكون الواقع بعد ام مفردا لا جملة كقولك ازيد عندك ام عمرو والاخر
[illegible] عندك هنا لانه لا شك [illegible] حتى يذكرها فان كان الواقع بعد ام جملة لم تكن متصلة نحو اقام
زيد ام قعد عمرو ولم يكن هنا الاستفهام عن شيء واحد [illegible] الجملة الاولى قام زيد والجملة الثانية قعد عمرو
وحده بل اقعد عمرو ومعنى تركت السؤال عن الجملة الاولى واخذ السؤال عن الجملة الثانية وكذا لو قلت ازيد عندك ام عندك
عمرو ولم يكن هذا متصلا لان ما بعد ام جملة [illegible] والمنقطعة في الخبر ايضا [illegible] والمنقطعة تقع في الخبر ايضا [illegible]

ثم م

عندك م

انما هو

انما هو بل اي ان المنقطعة التي [illegible] الجملة خبرية لانه لما راى [illegible] المنقطعة [illegible] كونها ابلا [illegible] فاخبر
عنها جزما فلما قرب منها علم انها [illegible] فاعرض عن هذا الاخبار ثم شك انها شاة او [illegible] فاستفهم عنها بقوله
ام شاة والتقدير بل اهي شاة ومع [illegible] او [illegible] كان ازيد عندك ام عمرو وازيد عندك ام عمرو [illegible]
لا اعلم كون احدهما عنده واستسال عنه [illegible] علم ان احدهما عنده الا انه لا حكم بعينه فتطالبه بالتعيين
مقصوده هذا الفصل [illegible] استعمال او وام والضابط فيه ان يعرف كون احد الشيئين عنها [illegible]
بعينه فاستعمل ام [illegible] صريح اسمها [illegible] كقولك ازيد عندك ام عمرو ومعناه اعرف وجود احدهما عندك بعينها
ولا اعرفه بعينه فاجبني بتسميته فجوابه ان تقول زيدا او ان كان زيدا او ان تقول عمرو وان لم تعرف كون احدهما عنده بل
يشك في ان احدهما عنده موجود او جوابه لا ان لم يكن واحد منهما موجودا عنده فان استفهمت بها او بان قلت
ازيد عندك او عمرو فجوابك نعم [illegible] احدهما عنده من غير تعيين ثم اردت تعيينه فاستفهم عنه بام و
قل ازيد عندك ام عمرو والعرف [illegible] او وام [illegible] وقد استعمل ام بمعنى التسوية او بمعنى [illegible]
سواء علي اقمت ام قعدت ام [illegible] احد الشيئين بمعنى الواو [illegible] زيدا قائما وقاعدا اي في حال كونه قائما
وقاعدا [illegible] الشك [illegible] التخيير [illegible] فالتخيير كقولك اضرب زيدا او عمرا واحد
اما هذا [illegible] جالس الحسن او ابن سيرين وتعلم اما الفقه واما النحو اعلم ان دخول او ولفظ اما المكسورة
المكررة في الخبر للشك وفي الامر للتخيير والاباحة في فعل احد الامرين فان فعل كليهما لم يكن مخالفا للامر بمعنى افعل وحل
من هذين الشيئين [illegible] مثال الاباحة جالس الحسن او ابن سيرين [illegible] احد
الشخصين [illegible] كليهما لم يكن مخالفا للامر وانما كان منهيا عن مجالسته [illegible]
الشخصين الصالح [illegible] مجالسة الصلحاء [illegible] مجالسة غيرهم
[illegible] الكلام [illegible] الشك [illegible] هذا الفصل [illegible] اول الحرف [illegible]
اذا كانت للشك [illegible] المكسورة المكررة [illegible] الشك [illegible] اول الكلام [illegible] اول الكلام على الشك [illegible]
الشك فاني [illegible] بالشك [illegible] جاء اما زيد واما عمرو وليس بعد شيخ ابو علي الفارسي اما في حروف
العطف لدخول العاطف عليها ووقوعها قبل المعطوف عليه يعني [illegible] اما المكسورة المكررة [illegible] حروف العطف
لعلتين احديهما دخول العاطف عليها وهو الواو في قولك جاء اما زيد واما عمرو فالواو واما قد اجتمعتا ولا يجوز
اجتماع حرفي عطف الثانية ان حرف العطف يكون بعد المعطوف عليه وههنا قد وقعت قبلها وبعدها الجواب
عن الاول من وجهين احدهما ان العاطف [illegible] المعطوف هنا مجموع الواو واما لا [illegible] وكل واحد منهما
كبعض الاخر فلا يقال دخل العاطف على العاطف والجواب الثاني انه يجوز ان يقال جاء اما زيد وعمرو فلو لم يكن اما
العطف [illegible] فاذا كان اما للعطف والواو للعطف [illegible] الى جمعهما [illegible]
الواو للجمع اما الثانية واما الاولى [illegible] الاسم الذي بعد [illegible] الاسم الذي بعد اما الاولى واما الجواب عن الاشكال
الثاني [illegible] اما الاولى ليست حرف عطف ووقعت قبل المعطوف عليه بل ليست حرف عطف [illegible]
لمجرد الشك والعاطف هو اما الثانية ولا وبل ولكن اخوات في ان المعطوف بها مخالف المعطوف عليه [illegible] اخواتها [illegible]
في ان [illegible] مخالف لما قبلها كما يأتي تفصيلها فلا تنفي ما وجب للاول كقولك جائني زيد لا عمرو يعني [illegible]
عن المعطوف الحكم الذي ثبت المعطوف عليه كقولك جاء زيد لا عمرو ونفيت عن عمرو ما اثبت لزيد وهو المجيء وبل للاضراب عن الاول [illegible]

او وام لكن [illegible] منهما عنده فاستعمل او [illegible]

ليست للتعيين [illegible] بل [illegible] او [illegible] وتقول [illegible] زيدا قائما او قاعدا او [illegible] ليست للتعيين

او من حيا لقولك جاني زيد بل عمرو وما جاني بكر بل خالد للاضراب لاعراض يعني بل يجي بعد الاثبات والنفي فاذا قلت جاء زيد
بل عمرو ومعناه بل جاء عمرو دون زيد وانما جرى على لسانك جاء زيد غلطا ثم نفيت المجي عن زيد واثبته لعمرو واذا قلت
ما جاء زيد بل عمرو يجوز ان يكون بل هنا بمعنى لكن ما جاء زيد لكن عمرو [illegible] المجي واحد منهما ويجوز ان يكون بمعنى لكن
يعني ما جاء زيد لكن عمرو جاء ولكن لا تعطف بها مفردا على مفرد الا بعد النفي خاصة كقولك ما رايت زيدا لكن
عمرا واما عطف الجمل فنظير بل نحو جاني زيد لكن عمرو لم يجي وما جاني زيد لكن عمرو قد جاني يعني لكن الخفيفة
يعطف بها مفرد على مفرد بعد النفي ولا يجوز عطف المفرد بها على المفرد بعد الاثبات لا يقال جاني زيد لكن عمرو لعدم الفائدة
فان كان بعدها جملة جاز بعد الاثبات والنفي جميعا كما ذكره المصنف ومن اصناف الحروف حروف النفي وهي ما ولا
ولم ولما ولن وان فما لنفي الحال كقولك ما تفعل وما زيد منطلق او منطلقا على اللغتين ولنفي الماضي المقرب
من الحال كقولك ما فعل يعني حروف النفي ست احدها ما وهي يكون لنفي الحال والماضي القريب من الحال ولا يجوز استعماله
في المستقبل لا يقال ان تكرمني ما اكرمك واستعمال ما في النفي اكثر ما يكون في جواب احد مثل ان يقول احد يقوم
زيد فيقول في جوابه ما يقوم قوله على اللغتين يعني لغة اهل الحجاز في نصب خبرها ولغة بني تميم في رفع خبرها كما ذكر
في المنصوبات قوله ولنفي الماضي المقرب [illegible] فاذا قال قائل ما فعل [illegible] معناه ما فعل قبيل هذا الزمان [illegible]
قريبه [illegible] موضع استعمالها في الماضي [illegible] من الحال [illegible] موضع استعمل في المضارع والمراد به الحال
وقيل يجوز استعمالها في جميع الماضي قريبا من الحال او بعيدا او في المستقبل ايضا ولا لنفي المستقبل اما في قولك لا يفعل
[illegible] يعني ما لنفي الحال [illegible] جواب
من اثبت فعلا احد فينفيه [illegible]
المستقبل في قولك لا تفعل قال سيبويه [illegible] يفعل ولم يقع الفعل [illegible]
[illegible] لا فعل يعني لفظة لا ينفي بها المستقبل [illegible]
سنفي بها الفعل الذي لم يقع بعد يعني المستقبل [illegible] الماضي [illegible]
المستقبل [illegible] الماضي [illegible]
[illegible] كلام السائل [illegible] كلام [illegible]
بيانه [illegible] قلت زيد قام [illegible] جواب قول القائل [illegible] قام زيد [illegible]
[illegible] دخل لا على الفعل الماضي [illegible] لا رجل في الدار ولا امراة [illegible] والمراد
[illegible] العام نفي الجنس كقولك لا رجل في الدار [illegible] عن سيبويه [illegible] النفي عن العام [illegible] الجنس [illegible]
هذا البحث في باب لا التي لنفي الجنس في المنصوبات ولنفي الامر في قولك لا تفعل ويسمى النهي والدعاء [illegible]
[illegible] الماضي والمستقبل العام [illegible] كقولك لا تفعل بجزم اللام ويسمى هذا النوع نهيا
والنهي [illegible] الدعاء على [illegible] ولم ولما لقلب معنى المضارع الى الماضي ونفيه الا ان
[illegible] لم يفعل ولما [illegible] قد فعل يعني لم ولما [illegible] تشتركان في قلب معنى
المضارع الى الماضي يعني ان كليهما للنفي ولكن بينهما فرق [illegible] احدها ان لم [illegible] تاكيد فاذا
قال قائل فعل زيد فعلا لم يفعل [illegible] قوله فعل [illegible] تاكيد فاذا قال قد فعل [illegible] لما يفعل [illegible]
قد فعل وفيه تاكيد [illegible] وبمعنى [illegible] حرف نفي [illegible] ومن ثم [illegible]

ومعناها ان ضمنت معنى التوقع والانتظار يعني الحرف الثاني ان لم [illegible] ومتى ما اذا قال لم يركب زيد
[illegible] النكلم ولكن يتوقع ركوبه بعد هذا وكان اصلها لم [illegible] الفاقه [illegible]
والميم فازداد معناه تضمنه التوقع والانتظار [illegible]
[illegible] يعني الحرف الثالث ان لم [illegible] في زمان [illegible]
[illegible] زمان [illegible] وقت التكلم فاذا قال [illegible] معناه لم [illegible] وقت الندم واذا
[illegible] معناه لم ينفعه الندم [illegible] الى وقت التكلم [illegible]
[illegible] يعني الحرف الرابع [illegible]
ولا يجوز [illegible] تاكيد النفي [illegible] فاذا كان [illegible] على النفي [illegible]
[illegible] خرجت ولما [illegible] ولو قلت خرجت ولم [illegible] لم يجي حتى [illegible]
[illegible] على [illegible] بعد [illegible]
وما اشبه ذلك كما ذكر في بحث كان المحذوفة [illegible] ولن لتاكيد ما يتطلبه لا من نفي المستقبل [illegible] لا ابرح اليوم مكاني
[illegible] قلت لن ابرح اليوم مكاني قال الله تعالى لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين وقال فلن ابرح الارض
حتى يأذن لي ابي وقال الخليل اصلها لا ان [illegible] الحروف [illegible]
[illegible] يعني لن من حروف النفي [illegible] نفي المستقبل فاذا قلت لا ابرح مكاني معناه لا افارق
مكاني [illegible] المستقبل [illegible] اذا قلت لن ابرح مكاني معناه لا افارق [illegible] لا افارق
مكاني البتة [illegible] الخليل اصلها [illegible] الهمزة [illegible]
الهمزة تخفيفا [illegible] النون [illegible] سيبويه [illegible] الاصل
عدم التركيب والتغيير [illegible] لنفي الحال [illegible] ان تقوم زيدا [illegible]
[illegible] يعني ان [illegible] النفي [illegible]
النافية [illegible] زيد قائم [illegible]
المبرد يعني لا يجوز ان يرفع بها المبتدأ وينصب الخبر [illegible] لنفي الحال عند
سيبويه واما لا يجوز اعمالها [illegible] عن العرب بخلاف ما فانه [illegible] اهل الحجاز [illegible]
على ما وان لم [illegible] اعمالها [illegible] ومن اصناف الحروف حروف التنبيه وهي [illegible] واما
[illegible] الا [illegible] واما [illegible] يعني
حروف التنبيه [illegible] والعرض من حروف التنبيه [illegible]
على حسن [illegible] جميع انواع الكلام [illegible]
كما ذكر المصنف [illegible] قال [illegible]
[illegible] العين [illegible] يعني [illegible]
ان [illegible] حرف التنبيه على اسم [illegible]
لفظ [illegible] حرف [illegible] سيبويه [illegible] الخليل
على [illegible] على اسم الاشارة [illegible]

منها قولك ايهذا الماء وذا الماء وفيهما . وذا الماء بمعنى هذا والمراد بالاستشهاد ادخال حروف النداء على حرف العطف وهي الواو في وذا وقال الا يا اصبحاني قبل غارة سنجال والسلام يحله وبعده وقبل منايا قد حضرن وآجال واول هذا الشعر الشماخ صبحاني اسقياني الخمر في وقت الصباح سنجال اسم بلد من ناحية اذربيجان واسم رجل من قبيلة الشماخ عند هناك قتل باذربيجان والشماخ رثاه والمنادى محذوف والتقدير يا خليلي اصبحاني قبل غارة سنجال يعني قبل ان اقتل كما قتل سنجال يوم غارة سنجال او هو موضع من ناحية اذربيجان وليس المراد منه اصبحاني قبل غارة سنجال لان الشماخ انشا هذا الشعر بعد غارة سنجال والمراد بالاستشهاد دخول حرف النداء على حرف التنبيه وقال اما والذي ابكى واضحك والذي امات واحيى والذي امره الامر والبيت الذي بعده لقد تركتني احسد الوحش ان ارى اليفين منه لا يروعهما الذعر فاول هذا الشعر اما بمعنى الا تعلق قوله احسد الوحش يعني اذا رايت زوجين من الوحش لا يروعهما خوف اتمنى ان اكون مع حبيبي كذلك الذعر الخوف والمراد بالاستشهاد ادخال حرف القسم على ما والقسم فصل وما الكرما بعد حرف ها على اسماء اشارة او ضمائر كقولك هذا وهذه وها انا ذا وها هو ذا وها انت ذا وها اشبه ذلك يعني ها التي للتنبيه قل ما تدخل على الاسماء الظاهرة مثل ها زيد بل اكثر دخولها على اسماء الاشارة والاسماء المضمرة المنفصلة دون المتصلة فصل ويحذف منها الالف فيقال ها انتم اولاء ام والله يعني يحذف من ها الالف للتخفيف ويقال ها ام وفي كلام جرير بن كليب ام وسيفي وزريه ومجنه وصليبه وفرسي وادينا لا ادع الحج او اسد وهو يطالبه الواو في وسيفي وما بعده واو القسم الزريه بمعجمة بعدها راء ومهملة حد السيف وصليبه اي ... رمحي ودمح العربية شعبتان والمراد بالاستشهاد حذف الف ها من ام وسمع بعضهم يقول ها اسعرها والله واسرها والله ويقصر عليها يعني في هذا اللفظ ثلاث تغييرات حذف الالف وابدال الهمزة ها مع اثبات الالف وحذفها يعني ابدال الهمزة ها مع اثبات الالف وحذفها ومن اصناف الحروف حروف النداء وهي يا وايا وهيا واي والهمزة ووا فالثلاثة الاول لنداء البعيد ومن هو بمنزلته من نائم او غافل واي والهمزة للقريب ووا للندبة خاصة ومن حروف النداء اسماء الافعال مثل يعني يدعو بمعنى كل واحد منها اسم معناه الفعل فاذا قلت يا زيد فيا اسم لادعو والمذهب انها حروف نابت عن الفعل وحروف كان الفعل بعدها مضمرا كما ذكر في باب النداء وانما اختص البعيد بالثلاثة الاول لانها اشد في البعيد وذلك الصوت فيها واختص الالف بها لان الصوت اذا كان امتد يكون ابلغ في السماع فكان منه يحتاج الى زيادة مد الصوت وانما اختص اي والهمزة للقريب لان القريب لا يحتاج الى امتداد الصوت والهمزة جعل لاختصاص الحلق وانما اختص الندبة بلفظه لا لكون الفرق بين الندبة وبين النداء قوله واذا نودي بها اي بالثلاثة الاول من عدا ما هو اي من عدا البعيد النائم والساهي يعني الاصل ان لا ينادى القريب بالثلاثة الاول فاذا نادى احد قريبا فهو حرصا على اقباله ومنعه ونظر نداه فصل وقول الداعي يا رب ويا الله استقصار منه لنفسه وهضم لها واستبعاد عن مظان القبول والاستماع واظهار للرغبة في استجابة الدعاء الهضم الكسر المظان جمع المظنة وهي الموضع الجواب الترجح هذا جواب سؤال مقدر يعني المنادى بالمظنة بالقريب والله تعالى اقرب الينا من حبل الوريد فلم اجيز نداؤه بيا فاجاب بان العبد انما ينادي الله تعالى بيا لانه يرى نفسه بعيدا او قاصرا عن ان يقبل نداه فيلفظ بيا فيمد صوته للتضرع ومن اصناف الحروف حروف التصديق والايجاب وهي نعم وبلى واجل وجير واي وان يعني هذه

الحروف الست كلها اجابات للمخاطب وتصديق الكلام وبينها فرق في الاستعمال كما يأتي فاما نعم فمصدقة لما سبقها من كلام منفي او مثبت تقول اذا قال قام زيد او لم يقم زيد نعم وقد قعد يعني نعم تصديق لما قبلها من الكلام اثباتا كان او نفيا استفهاما كان او خبرا فاذا قال احد قام زيد فقلت في جوابه نعم تصديق له في ان زيدا قام اي نعم قام زيد واذا قال لم يقم زيد فقلت نعم صدقت في انه لم يقم اي نعم لم يقم زيد واذا قال اقام زيد فقلت نعم صدقت في انه قام واذا قال الم يقم زيد فقلت نعم صدقت في انه لم يقم واذا ادرت ان تكذبه في جميع ذلك فقل لا مع الكلام اي المثبت والمنفي وبلى ايجاب لما بعد النفي كقولك لمن قال الم يقم زيد بلى اي قد قام وقال الله تعالى الست بربكم قالوا بلى يعني استعمال بلى مختص بما بعد النفي وهو ايجاب المنفي فاذا قال الم يقم زيد فقلت في جوابه بلى اثباتا للقيام اي بلى قد قام ولا تستعمل بلى بعد الاثبات بجوابه بلى قادرين ايجاب لقوله ايحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلى نجمعها قادرين على ان نسوي بنانه ولحال الجمع في نجمع واجل لا يصدق بها الا في الخبر خاصة يقول القائل قد اتاك زيد فتقول اجل ولا تستعملها في جواب الاستفهام يعني اجل تستعمل في جواب الخبر ولا تستعمل في جواب الاستفهام عند سيبويه وقال الاخفش يجوز استعمالها في الخبر والاستفهام جميعا الا ان استعمال اجل في الخبر احسن من استعمال نعم في الاستفهام احسن وجير بكسر الراء والفتح يعني جير مثل اجل في الاستعمال والاستفهام عند سيبويه وفيه لغتان كسر الراء وفتحها والكسر افصح قال وقلن على الفردوس اول مشرب اجل جير ان كانت ابيحت دعاثره الفردوس موضع من بلاد العرب الدعاثر جمع دعثور وهو الحوض المتهدم يعني قالت اوليك النسوة يكون اول شرب ابلي في هذا الموضع فاجبت بانه يكون كذلك ولو جعلت حياض ذلك الموضع مباحة لا يمنع احد منها والمراد بالاستشهاد ذكر الراء من جير فانه نقل بالكسر وقد نقل بالفتح وقال جير لا اعطيك ما تحب يعني جير اذا جا بمعنى القسم وان كلمة تحقيق وقد يقال لا يقع الا مع القسم يعني ان جير قد يكون بمعنى الحقا يعني اجل الاستفهام ولا للاستفهام ويشرح هذا البيت وبعد ذكر في بحث ان واي لاثبات بعد الاستفهام الموقع القسم اذا قال لك المستخبر هل كان كذا قلت اي والله واي لعمري واي ها الله ذا يعني اي بكسر الهمزة وسكون الياء تصديق لمن سالك شيئا الا انه لا يستعمل الا مع القسم كما ذكر المصنف بقوله اي والله بفتح الياء وبنصب الياء او اصله اي والله بحذف حرف القسم ونصب المقسم به لانه مفعول به وبحذف الياء من اي لسكونها وسكون لام الجر سعولي اي ها الله ذا بل ها حرف القسم ويحذف الياء من الف وحرف ها فيقول ها الله بها الحذف الالف وها الله ذا ... وبعدها ان الله وهمزة الله ومسوغ اللغتين فصل ولغات ... عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه سال عمر بن الخطاب وابن مسعود رضي الله عنهما قالوا نعم وحكي ان عمر سال قوما فقالوا نعم بالكسر وقال عمر انما النعم الابل فقولوا نعم في نعم التي هي كلمة التصديق اربع لغات فتح النون والعين وهو المشهور وفتح النون مع كسر العين وهي قراءة الكسائي في قوله تعالى قالوا نعم والثالث كسر النون والعين والرابع فتح النون والحاء المهملة والميم في اربعتها ساكنة فصل وفي قراءة ابن مسعود رضي الله عنه نحم بفتح الحاء وتسكينها الجميع من الكنز هي لغة مما يكون في العربية عدم جوازه يعني في اللغات الثلاث لغات احديها نعم بفتح الحاء وكلمتا الحاء ساكنة وحركت لسكونها وسكون اللام ومحث الالف التي هي حرف الحركات فالياء واو الياء ساكنة محذوفة ولهذا الجمع بين الساكنين في هذه اللغة لزم جميع الساكنين احدهما الياء والثاني لام التعريف وجميع الساكنين هنا جائز لان الساكن الاول حرف مد والثاني مدغم واصل الضالين سكون الف ولام الاولى ففك الادغام الاولى في الياء اللغة الثالثة الحذف عن حرف الياء كقوله بكسر الحاء ومن اصناف الحروف حروف الاستثناء وهي الا وحاشا وعدا وخلا في بعض اللغات يعني حروف الاستثناء اربع الا وحاشا وعدا وخلا وقد ذكر في باب الاستثناء ومن

منا ان

سئل مجيء ها الهمزة ... مع ابدال الهمزة ...

هام

ع

أصناف الحروف حروف الخطاب وهما الكاف والتاء اللاحقتان علامة للخطاب اعلم أن حروف الأسماء غير اسم الخطاب
بأن حروف الخطاب ليس باسم بل هو حرف موضوع للخطاب واسم الخطاب ما كان فاعلا أو مفعولا وفيه معنى الخطاب في
حرفا الخطاب هما الكاف في أسماء الإشارة وفي لفظة إياك والتاء في أنت [illegible] اسم [illegible] وقد ذكر بحث حروف الخطاب
في المضمرات وأسماء الإشارة وأما أسماء الخطاب فهما التاء في ضربت [illegible] فاعل [illegible] الألفاظ هو الخطاب
والكاف في ضربك [illegible] والكاف مفعول في هذه الألفاظ وهي للخطاب حرف الخطاب في [illegible]
[illegible] الاسم [illegible] وهو [illegible] حرف [illegible] الميم [illegible]
أنتما وذلكما للتثنية والميم في أنتم وذلكم للجمع [illegible] لأن الجمع [illegible] التثنية [illegible] علامة
التثنية حرفان [illegible] علامة الجمع [illegible] الواو [illegible] والنون [illegible] جمع المؤنث وكذلك في كن
وضمت التاء والكاف في أنتما وذلكما [illegible] حركتهما في التثنية والجمع [illegible] حركتهما [illegible]
حركتهما للواحد المذكر [illegible] نحو أنت وذلك [illegible] الواحد المؤنث الكسر نحو أنت وذلك [illegible] وذلكم وذلكن وهما
ذكر بحث هذه الكلمات في أسماء الإشارة وهذا هنا بمعنى [illegible] الكاف الخطاب [illegible] الكاف الخطاب [illegible]
وقيل وقد ذكر في أسماء أفعال والنجاء الكاف الخطاب [illegible] معناه [illegible] أي اقصد النجاء ورويدك
الكاف الخطاب أي أمهل وإياك وإياكما وإياكم وأنت وأنتما [illegible]
الكاف للخطاب [illegible] الخطاب [illegible] الكاف [illegible] علامة المذكر [illegible] علامة
المؤنث [illegible] الخطاب [illegible] التاء [illegible] أخف الحركات فصل وأحكمها التثنية والجمع والمذكر والمؤنث
[illegible] قال الله تعالى [illegible] وقال [illegible] فمن [illegible] وقال [illegible]
وقال [illegible] الضمير في [illegible] المستكن في
الفعل وهو ضمير الفاعل [illegible] التاء [illegible] ضمير المفعول وضمير الفاعل [illegible] التثنية والجمع والتذكير و
التأنيث وضمير المفعول [illegible] الكاف والتاء [illegible] بعد الكاف والتاء ميم وألف التثنية وميم
جمع المذكر ونون مشددة لجمع المؤنث فصل [illegible] الكاف [illegible] الكاف [illegible]
[illegible] أي الحسن [illegible] الأخفش وهذا الكلام [illegible] أن هذه المسألة [illegible]
[illegible] الأخفش بل [illegible] المسألة وسيبويه [illegible] الأخفش [illegible] المسألة [illegible] إياك فإن مذهب
سيبويه والأخفش أن الاسم في إياك هو لفظة إيا وأما الكاف في إياك حرف الخطاب مثل الكاف في ذلك
وكذلك [illegible] حرف [illegible] التاء [illegible] الياء [illegible] حرف المتكلم ومن
أصناف الحروف حروف الصلة [illegible] أن وما ولا ومن والباء [illegible] لست بزيد [illegible]
[illegible] زيدا ودخول [illegible] يعني حروف الصلة هذه الحروف [illegible] ومعنى الصلة هنا الزيادة
وسمي حروف الصلة لأنها يتوصل بها إلى [illegible] الهمزة وسكون [illegible] ويزاد بعد ما
النافية زيادة مطردة [illegible] المصدرية قليلا [illegible]
[illegible] حرب [illegible] الواو على النون
[illegible] الواو [illegible] الواو والجرب جمع أجرب والنعر [illegible]
حرب مثل الذي [illegible] في المفعول به في الفصل الثاني [illegible] إذا الكلاب والمراد

بالهاني الهنا امرأة [illegible] بقول هانيه [illegible] الرجال [illegible] الرجال والمراد الاستشهاد
زيادة أن بعد ما النافية وعند الفراء أنهما حرفا نفي ترادفا [illegible] التأكيد في ما إن زيد القائم [illegible] بعني
ما وإن كلتاهما حرف النفي [illegible] النفي وهذا [illegible] المحققين في المعنى [illegible]
وأما استشهاده بأن زيد القائم [illegible] ومن اللام فأصله [illegible]
وقال [illegible] يعني عند جلوسه [illegible] هنا بعد ما المصدرية وما المصدرية
هنا بمعنى [illegible] قوله [illegible] التقليل [illegible] بعد ما المصدرية قليلة فصل وبعد لما زيادة أن لما
أن جاء البشير وأما [illegible] لو فعلت [illegible] الهمزة وسكون [illegible] بعدها [illegible] جواب القسم
[illegible] هذين الموضعين [illegible] بعدهما [illegible] هذين الموضعين [illegible]
[illegible] أن تكون من [illegible] من المثقلة [illegible]
[illegible] فصل [illegible] حرم [illegible]
[illegible] وقال الله تعالى فبما نقضهم ميثاقهم وقال [illegible] وقال [illegible]
[illegible] وقال [illegible] يعني [illegible] بعد [illegible]
[illegible] النكرة [illegible] مبهما [illegible]
[illegible] قال [illegible]
[illegible] في الذهب [illegible]
[illegible] فصل [illegible] الكتاب [illegible] مواقع النجوم [illegible]
المصدرية [illegible] القسم [illegible] مواقع النجوم [illegible]
[illegible] وقال [illegible]
[illegible]
[illegible] وقال الله تعالى لم يكن [illegible] والحسنة ولا السيئة [illegible]
العطف إذا [illegible] حرف النفي [illegible] فصل [illegible] في
[illegible] وقال [illegible] من [illegible]
[illegible] بعد النفي و
الاستفهام [illegible] الجنس [illegible] من الجنس [illegible]
نفي الجنس [illegible]
[illegible] بعد النفي [illegible] الاستفهام [illegible]
[illegible] فصل [illegible] النفي [illegible]
[illegible] زيادة الباء [illegible]
ولم يسمع [illegible] ومن أصناف الحروف حرفا التفسير وهما أي وأن [illegible]
[illegible] من [illegible] أو معناه [illegible] حرفا التفسير [illegible]
[illegible] الله [illegible] وقال الشاعر و

ومحكي بالظرف اي مستعذب ومليس كحل كالاملي الطرف العين اي العفر والمراد بالاستشهاد انه فسر قوله مسلس
بالظرف كلا منهم يحتاج الى التفسير ففسره بان قال اي انت مذنب يعني تشترب بطرفك الحالي مذنب ومسلوا به الى التفسير
فلا تاتي الا بعد فعل في معنى القول كقولك ناديته ان قم وامرته ان اقعد وكتبت اليه ان ارجع ومنه قوله تعالى وانطلق الملا
منهم ان امشوا وقوله وناديناه ان يا ابراهيم يعني ان بفتح الهمزة وسكون النون يكون بمعنى اي المفسرة بشرطان يكون الفعل
الذي قبلها بمعنى القول مثل الامثلة المذكورة وبشرطان يكون ذلك الفعل تاما وكذا اي المفسرة يجب ان يكون قبلها
معنى تام قوله ناديته او قلت له يا هذا بهذا الجميل ولم يبلغ شيئا قاله يحتاج الى التفسير وقوله ان قم هذا تفسير لما اداه به وكذلك
في الامثلة قوله وكتبت اليه يعني هذا ايضا معنى القول لان الكتب ... المتكلم وقوله تعالى وانطلق الملا منهم
يعني ذهب جماعة اشراف قريش عن مجلس ابي طالب ... محمد رسول الله صلعم وقال
بعضهم لبعض امشوا امامه لا حيلة لكم على ... انطلقوا ليس القول ولكن يتضمنه اذ قال بعضهم لبعض ... فذكر
الشئ عقيب فعل ... فقوله ان امشوا اي كان ما قالوا امشوا او لم يكن وناديناه يحتاج الى بيان انه ما ... لكن ناداه ففسره
بان يا ابراهيم يعني قلنا له يا ابراهيم ... ولا يجوز ان يكون ان هنا مفسرة لان ما قبلها
ليس كلاما تاما وقوله تعالى ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ... ان هنا مفسرة لان ما قبلها كلام تام وهو قول
فاذا كان الكلام الذي معناه القول جاز ان تفسر بان ... وقيل ... ان تفسر لفظ القول بان لا كلام
بعد لفظ القول ان يعني التفسير ... المتلو ... المقصود ومن اصناف الحرف الحرفان المصدريان وهما ما
وان في قولك اعجبني ما صنعت وما تصنع اي صنيعك وقال الله تعالى وضاقت عليهم الارض بما رحبت اي برحبها وقوله
... والسما وما بناها قال حرف المصدرية اثنان ... ذكر اثنين وترك الثالث وهو ان بفتح الهمزة وتشديد
النون لان مع اسمها وخبرها مصدر ... لكنها لم يذكر هذا الثالث لانه ذكرها في بابها وقال الشاعر يسر المرء ما ذهب الليالي
وكان ذهابهن له ذهابا ما ذهب الليالي اي ذهاب الليالي يعني يجعل مسرورا بمرور الايام والليالي ... مسرورا ... ان مرور
الايام سبب ذهاب من الدنيا اي نقص عمره ... وان في قولك ... وان ... فما
كان جواب قومه الا ان قالوا ... مع الفعل الذي بعدها بتقدير المصدر في جملة الامثلة ... ومعناه ... المضارع
المضارع ... يعني بعض العرب ... في جعل الفعل الواقع بعدها
مرفوعا ... ما تصنع ... ما اضنع ... ان بالرفع ... مصدرية وهذا شاذ ... ليست عاملة وان ناصبة المضارع ... في القرآن ... واحد ... وقال
ان تقرآن على اسماء ... السلام ... وقيل ... صاحبي ... سكما ... ان
ان ... بهما ... الصبي ... اسمي ... الحاجة ... النعمة يعني ان الفعلين على لغة من
اهمال ... الحسين ... الحاجة ... الحسين ... اصله و
يحكمان ... النون ... منصوب ... والمراد بالاستشهاد انه رفع ما بعدها ... قرأت
وعلامة رفعه ثبات النون ومن مجاهد ان يتم الرضاعة بالرفع يعني قرأ مجاهد ان يتم برفع الميم تشبيها لان بما المصدرية
كما ذكر ومن اصناف الحرف حرف التحضيض وهي لولا ولوما وهلا والا تقول لولا فعلت كذا ولولا ضربت زيدا وهلا مررت
به والا قمت تريد استبطاءه وحثه على الفعل وان اراد اللوم على ترك الفعل ... وقال الله تعالى
لولا ان كنتم غير مدينين الحضيض ... حمل احد على الفعل ... استبطاء وحثه تريد يسوك ... او ... مستبطا

ادمتاخها

او متاخها منتج ... الى القيام فتحثه اي تحرضه على القيام ... وما بعدها اسم منصوب ... كان ... رفع ...
... كقولك ... ضربت ... فقال سيبويه ... على الخبر ... لحلا بعد
... قال ... وكذلك ... بعض ... يعني ... ان الحضيض ... الفعل ان الحضيض ... كان
... بعد ... الحضيض ... الاسم الظاهر ... الفعل ... ضربت زيدا
... الخبر ... قال الشاعر تعدون عقر النيب افضل مجدكم بني ضوطرى لولا الكمي المقنعا
هنا ... النيب جمع ناب وهو المهر المسن ... المراة الحمقا ... بني ضوطرى ... او لادها ... الكمي
الشجاع المقنع ... والمعقر يعني ... نحر البعير ... افضل ... هلا ... قتل الرجل الشجاع
... افضل ... والمراد بالاستشهاد انه ادخل لولا على الاسم ولكن الفعل الناصب ... مضمر وهو تعدون ... ولولا و
لوما معنى اخر وهو امتناع الشيء لوجود غيره ... على الاسم ... على المبتدا ... كما ... بحيث
... الحضيض ... الامتناع ... على الاسم ... الاسم المبتدا ... خبر ...
... المبتدا ومن اصناف الحرف حرف التقريب وهو قد تقرب الماضي من الحال اذا قلت قد فعل
ومنه قول المؤذن قد قامت الصلاة ولا بد فيه من معنى التوقع قال سيبويه واما قد فجواب هل فعل وقال الخليل هذا
الكلام لقوم ينتظرون الخبر ... وحرف التوقع ... وحرف التقليل
... حرف التقريب ... الماضي من الحال ... الصلاة ... الصلاة ... الحال
... فان ... قريب ... التوقع ... ان ...
تحقيقا ... ضربت زيدا ... الضارب ... وسميت حرف التوقع لانها تقال
في جواب منتظر ... وقال ... ركب ...
... وسميت حرف التقليل ... اذا دخلت المضارع ... ومع ما يتصل به من الفعل المضارع ... اذا دخلت
على المضارع كقولهم ان الكذوب قد يصدق ويجوز الفصل بينه وبين الفعل بالقسم كقولك قد والله احسنت وقد
لعمري بت ساهرا ويجوز طرح الفعل بعدها اذا فهم كقوله افد الترحل غير ان ركابنا لما تزل برحالنا وكان قد اي
الكذوب قد يصدق ... على ... الفصل ... الفعل ... قد ... والقسم
كلمة ... الفعل ... القسم من الفعل ... القسم ... الفاصل
من حرف التاكيد ... الفعل الذي بعدها قوله ... طرح الفعل بعدها ... ان
... الفعل ... قد ... قرينة ... الترحل ... زال ... ماض معناه
قرب والمراد بالاستشهاد ... ومن اصناف الحرف حروف الاستقبال
وهي سوف والسين وان ولا ولن وقال الخليل ان سيفعل جواب لن يفعل يعني هذه الحروف تدخل على
الفعل المستقبل والسين ... لن يفعل ... سيفعل كما ان لا يفعل جواب هل يفعل
لا يفعل من اصناف القسم ... التاكيد مع الحرف ... جواب القسم ... جواب القسم فاذا
قيل لا يفعل ... جواب ... التاكيد ... الفعل ... قوله يفعل
بالتاكيد ... وفي سوف دلالة على زيادة التنفيس ومنه سوفته اذا اكثرت التنفيس ... والتعب
يعني السين اقرب الى الزمان الحال ... سوف ... اسوف ... سوف تسويفا اذا ... افعل

وهذا كما استثنى من التامين معلى تعالى لعن تامينا وقال سيف ابو الفيد حذف الواو ومن ميرف وأنْ يدخل على المضارع
والماضي فيكون ان مصدر تاويل المصدر واذا دخل على المضارع لم يكن الاستقبال كقولنا اريد ان تخرج ومن ثم
لم يكن هنا ان في خبر عسى يعني ان يدخل على الماضي والمضارع فان دخلت على الماضي لم ينقلب معناه الى المستقبل وان
دخلت على المضارع تمحض معناه للاستقبال ودفع ان في خبر عسى لان عسى للاستقبال فجعل في خبرها ان الدالة على
الاستقبال لتحقق معنى الاستقبال في عسى ومما المراد الدعي عد جمع عسى طي من طبي عدد حد سيطلي غلات
الكلى والجوانح عاد على الاستقبال جاء السين في يطيعن ان بعد هذه اي بعد هذه الحالة والحالة الغلات الغير
الجسم وضمير جمع غلة وهي شدة العطش الكلى جمع كلية والجوانح جمع جانح وهي ضلع الحسن في بسملة على تعظيم
من بعض ان تطفئ حرارة العداوة والحقد التي يشتعل في صدورهم والمراد بالاستشهاد انه حذف ان من خبر عسى
وادخل السين بدلها لان السين وان كلتاهما من حروف الاستقبال وهذا يدل على ان خبر عسى لا بد ان يكون فيه
ما يدل على الاستقبال اما ان اضطرار عدم دخول حرف الاستقبال على خبر عسى لكن اصيبت مدة يكون وراه
فرح قريب مصدر مع فعلها ماضيا او مضارعا منزلة مع ما في خبرها يعني ان المخففة مع ما بعدها من الفعل
الماضي والمضارع مصدر منزل كان المفتوحة المشددة مع اسمها وخبرها وارادة سل يمع ما في خبرها اسمها وخبرها
والخبر موضع تقول اريد ان تقوم اي قيامك كما تقول بلغني ان زيدا قائم اي قيامه فصل يسم واسد عقول حرفيا
عينا مستيدون سخاب الرطب من بيت سمعت من خرقاء منزلة منها لعلت ومن شيئهم عينها ان العين الساكنة
همزة ان المخففة عينا مهملة ويعرفون ان ربيحت بالعين يعني لعلت ربيحت لرسيم السطر اي لمائز الذي حرقا الحاقهم
اسم اقراه وتمام البيت ان ربيحت من خرقاء منزلة ماء الصبابة من عينيك مسكوم المصبوب والمحرك
قوله وهي عنعنة بني تميم يعني سمى قلب الهمزة عينا عنعنة بني تميم وبعدها الكلام في ان ولن يقوم من حروف
النفي يعطاولن ومن اصناف الحرف حرف استفهام وبها الهمزة وحكم تحرك ان تدام واقام زيد وجاء عمرو ذاخ
وهل خرج فيه عمرو اعلم ان هاء اي باتمام احتها تقول ايدعندك ام عمرو وقام زيد حرث واهرب زيد وهو يخوف
وتقول لمن قال اكرمت زيدا اعرفت زيدا ام هل بعدما على الواو والفاء وثم فال اللدي واوكل ما عاهدوا عهدا وقال اثم
كان على منه وقال اثم اذا ما وقع واتبع هل في هذه المواقع يعني للاستفهام حرفان الهمزة وهل وتدخلان على الجملة
العلقية والاسمية كان الهمزة اكثر مواضع هل تعني ان جاء الهمزة في كثير من المواضع لا يدخل هل في تلك المواضع لما
ان الهمزة اخف لانها على حرف واحد ولهذا قال سيبويه الهمزة هي الاصل في الاستفهام احد المواضع التي تدخلها الهمزة
على قوله ازيد عندك ام عمرو ولا تدخل هل هنا لان ام المتصلة تختص في وقوعها بعد الهمزة الثاني قوله ازيدا ضربت
زيدا او لا يجوز هنا هل زيدا ضربت قال ابو محمد عليه انه يعد ما زيدا ضربت ام عمرا وقد قلنا ان هل لا يدخل على كلام فيه
ام المتصلة الثالث قوله اتضرب زيدا وهو اخوك ولا يجوز هل تضرب زيدا وهو اخوك لان هذا الاستفهام توبيخ قال
سيبويه يختص استفهام التوبيخ بالهمزة الرابع ان الهمزة يدخل على بعض الكلام كقولك لزيد في جواب من قال ضربت
زيدا والعمرو مررت ولا يدخل هل على بعض الكلام الخامس ان الهمزة يدخل على واو العطف وفائه وثم ولا يدخل هل
عليهن لان حرف العطف ما بعدها بعض الكلام لان المعطوف بدون المعطوف عليه بعض الكلام وهل لا يدخل على
بعض الكلام فصل وعند سيبويه ان هل بمعنى قد الا انهم تركوا الالف قبلها لانها لا تقع الا في الاستفهام وقد جاء دخولها
عليها في قولنا سائل فوارس يربوع بشدتنا اهل رأونا بسفح القاع ذي الاكم يعني هل معناها التحقيق كلمة قد والا

المسكره

المستكره المستكره والدليل على ان هل بمعنى قد قوله تعالى هل اتى على الانسان اي قد اتى فقوله تعالى انهم تركوا الالف قبلها لانها
لا تقع الا في الاستفهام يعني اذا كانت هل بمعنى قد وان المشار اليه والقياس ان يدخلها الهمزة الاستفهام كما دخلت على قد
في قوله تعالى انه كما الحال ان كما لا انهم حذفوا همزة الاستفهام قبل هل ولم يلفظوا بها لان اكثر استعمالها في الاستفهام
فاذا لم يستعملها في الكثير الاغلب الا في الاستفهام استغنوا بشهرة استعمالها في الاستفهام عن ادخال همزة الاستفهام
عليها وقد دخلت الاستفهام عليها في الشعر ومعنى البيت ان الشاعر يخاطب احداً ويطلب شجاعته وشجاعة قومه
ويقول له اسئل قبيلة يربوع عن شدة حملنا على الاعداء فانهم كانوا رأونا نحارب في هذا الموضع فصل بعد ان وعمري
افادات عليها العلم لعمرك ما ادري وان كنت داريا بسبع رمين الجمر ام بثمان قال بعضهم اي رمين الجمر [illegible]
ثغر بها للاعبها بعضهم يوم جمرت وكيف حفصت زمت ثمان على العصا العصبة سلمت ونار عني الجمل اللعين
عاف قوله ما ادري والذي اشيب بسبع رمين الجمار ثمان جمرت اي رمت الجمار في الحج قوله ونار عني الجمل
اللعين عناني يعني نحن على شمس ولم تشغلني ان انظر اليها زمانا قوله او في طاسيا اي كنت اعدّ عدد الجمرات فنسيت
من غاية تعلق قلبي اليها اسبع حصيات رميت ام ثمان والمراد بالاستشهاد انه حذف همزة الاستفهام من بسبع و
التقدير ابسبع فصل والاستفهام صدر الكلام فلا يجوز تقديم شيء مما في حيزه عليه لا تقول ضربت ازيدا فاستهلك
قوله مما في حيزه اي مما يتعلق بالاستفهام اي مما يستفهم عنه لتقدمه على حروف الاستفهام لان العادة المعهودة ان يكون
السؤال قبل المسؤول عنه فلو اخر السؤال لكان السامع ان المتكلم طلب حصول عنه بل المسؤول عنه شيء اخر محذوف
حتى انه فاذا قلت ضربت ازيدا يعلم المستفهم انه يسأل عن ضرب زيد او عن شيء اخر ومن اصناف الحرف حرفا الشرط وهما
ان ولو ونحو ذلك على جملتين معطوفتين اولاهما شرطا والثانية جزاء كقولك ان تضرب اضرب ولو جئتني لاكرمتك
خلا ان ان تجعل الفعل للاستقبال وان كان ماضيا ولو يجعله للمضي وان كان مستقبلا كقوله تعالى لو يطيعكم
في كثير من الامر لعنتم اعلم ان الشرطية كلمة تربط احدى الجملتين الفعليتين بالاخرى وتجعل الجملة الاولى سببا لحصول
الثانية وتسمى الجملة الاولى شرطا والثانية جزاء بالثانية بالكسر والسكون ولو وضعتا ان تعلق الشرط والجزاء بالزمان
المستقبل نحو ان تكرمني اكرمك يعني ان تكرمني في الزمان المستقبل اكرمك والجملة الاولى تسمى شرطا والثانية جزاء ولو يكون
لزمان الماضي وهو [illegible] وجوديه نحو لو جئتني لاكرمتك يعني ان الزمان الماضي لاكرمتك [illegible]
والجزم لاكرمتك ولو امتناع الشيء لامتناع غيره يعني امتناع الجزاء لامتناع الشرط نحو لو اكرمتني لاكرمتك امتنع الاكرام
وزعم الفراء ان لو يستعمل في الاستقبال كان حتى قال الفراء انه لو لما استعملت في فعل ماض يكون لو كان في المعنى
لم يستكن علالة وحقيقة القران والاحاديث وكلام الفصحاء بخلاف قول الفراء ولا تخلو الفعلان من ان يكونا مضارعين
او ماضيين او يكون احدهما مضارعا والاخر ماضيا فاذا كانا مضارعين فليس فيهما الا الجزم وكذلك في احدهما اذا
وقع شرطا وان وقع جزاء جاز فيه الرفع والجزم اعلم ان الشرط والجزاء اربعة انواع احدها ان يكونا مضارعين فيكونان
مجزومين وانما جزما لان الجملة الشرطية والجزائية مع حروف الشرط كشيء واحد فكان ثقيلا لطوله فاحتاج الى التخفيف
فخفف بالجزم لان الجزم هو الاسكان والسكون خفيف من الحركة الثاني ان يكونا ماضيين فهما مبنيان لان الماضي مبني على الفتح و
كلاهما محل مجزوم الثالث ان يكون الشرط مضارعا والجزاء ماضيا والشرط مجزوم والجزاء مبني في اللفظ الرابع ان يكون الشرط
ماضيا والجزاء مضارعا نحو جزمه ورفعه اما جزمه فهو الاصل لانه قابل للجزم واما الرفع فلانه لما بطل الجزم في الشرط لكونه ماضيا بطل في
الجزاء ايضا قال تعالى قال زهير وان اتاه خليل يوم مسألة يقول لا غائب مالي ولا حرم حرم فاعل يقول والتقدير يقول لا حرم لغائب مال

ومعمول لا محذوف وهو معنى قول الحرم من سنان المري لما بلغه ليس عن ان خايبا ولا مانع من الاعطاء بل العطية والمراد بالاستشهاد
انه وقع شيء مانع انه جواب الشرط مقدما عليه لان الشرط ماض وهو حرم الجزاء تبعا للشرط ص وان كان الجزاء امرا او نهيا
او كان ماضيا صحيحا او مبتدا وخبرا فلا بد من الفاء كقولك ان اتاك زيد فاكرمه وان جئتني فلا تهن زيدا وان اكرمتني
اليوم فقد اكرمتك امس وان جئتني فانت مكرم اعلم ان الجزاء اذا كان ماضيا او مستقبلا معنا او ماضيا لفظا نحو ان اكرمتني اكرمتك
وان اسلمت لم تدخل النار وهو لكن لم يدخل مضارع معناه الماضي لاجل دخول لم عليه ثم صار بمعنى المستقبل بحرف الشرط فلذا كان
كذلك لم يجز دخول الفاء في الجزاء لانه صار الماضي بمعنى المستقبل بحرف الشرط فلا يحتاج الى الفاء الدالة على التعقيب والجزاء اذ
ان كان الجزاء مضارعا مثبتا او منفيا جاز ادخال الفاء عليه وجاز حذفها اما ان الحرف [illegible] وادخالها اولى والحق [illegible]
نحو ان تأتني فاكرمك وان تضربني لا افلح [illegible] وان كان الجزاء امرا او نهيا او مبتدا او خبرا او ماضيا صحيحا وهو
بالماضي الصحيح [illegible] ماضيا لفظه [illegible] وجب ادخال الفاء نحو الامثلة المذكورة وكذا [illegible]
[illegible] فليس [illegible] في الجزاء [illegible]
والنهي المستقبل لا بحرف الشرط [illegible] الاستقبال في الامر والنهي ليس [illegible] حرف الشرط بل هو [illegible] حرف الشرط
حرف الشرط لم [illegible] وقوع الفعل [illegible] الاستقبال [illegible] وقوع الفعل في المستقبل [illegible] الامر والنهي [illegible]
الماضي الصحيح [illegible] الزمان الماضي ولم [illegible] معنى الماضي الى المستقبل بحرف الشرط وكذلك المبتدا والخبر
ليس بينهما معنى الفعل [illegible] الماضي [illegible] الجزاء بالشرط [illegible] حروف الشرط لما لم تؤثر في
الجزاء بجعله مستقبلا [illegible] على الجزاء [illegible] الجملة الشرطية بالجزاء [illegible] الفاء ص وقد تحذف الفاء
محذوف في الشذوذ كقوله من يفعل الحسنات الله يشكرها وقام اذا مقام الفاء قال الله تعالى اذا هم يقنطون
[illegible] كعب بن مالك الانصاري وقيل [illegible] الدنيا [illegible] لا بد [illegible] انه قال من يفعل الحسنات
الله يشكرها والشر بالشر عند الله مثلان [illegible] من يفعل [illegible]
[illegible] والمراد [illegible] الاستشهاد [illegible] يشكرها [illegible]
جزاء الشرط [illegible] فالله يشكرها بحذف الفاء [illegible] مقام الفاء [illegible] اذا كان الجزاء [illegible]
نقام [illegible] للمفاجاة مقام الفاء [illegible] الجزاء مبتدا وخبر ص ولا يستعمل ان الا في المعاني المحتملة المشكوك في
كونها ولذلك لم يجز ان احمر البسر كنت [illegible] وان طلعت الشمس اكرمك يعني لم [illegible] فيما [illegible]
في انه [illegible] ولا [illegible] الجزاء [illegible]
[illegible] الشرط [illegible] على التحقيق [illegible] وقوع العلة دون المعلول [illegible] وكذا [illegible] ان احمر البسر كان
كذا يعني احمرار البسر ليس شيئا مشكوكا فيه [illegible] شيئا مشكوكا فيه [illegible] وكذا [illegible] ان طلعت
الشمس [illegible] لانه لا شك في طلوع الشمس [illegible] اليوم [illegible] ان طلعت الشمس [illegible] التعليق في
[illegible] كان في يوم غيم [illegible] طلوع الشمس في يوم الغيم [illegible] طلوع الشمس من مطلعها
بل المراد منه ذهاب الغيم وظهور الشمس من بين الغيم وذهاب [illegible] مشكوك فيه [illegible] جاز ان [illegible]
الغيم ان طلعت الشمس [illegible] الشمس من [illegible] الغيم [illegible] ص وقولك ان مات فلان كان كذا وان كان
موته لا شبهة فيه لان وقته غير معلوم [illegible] حسن فيه هذا جواب [illegible] جاز [illegible] دخول
ان على قوله ان مات فلان مع ان موته لا شك فيه [illegible] الشك [illegible] وقت الموت [illegible] حسن فيه [illegible]

في تهوين

في تهوين الشك في وقت الموت يعني شكوك في وقت موته حسن فيه اللفظ [illegible] ص وقد يجيء مع زيادة ما
آخرها [illegible] قال الله تعالى فاما يأتينكم مني هدى [illegible] اي [illegible] الشرطية [illegible] ان تزاد عليها
ما الشرطية [illegible] وانما [illegible] ص وقال [illegible] اليوم [illegible] وتمام البيت [illegible] البلاد
واروع [illegible] من [illegible] الجار [illegible] واشبع [illegible] خطاب [illegible] واسوء [illegible] رحلتي
اطوف [illegible] معناه الخير والمراد منه [illegible] والمراد [illegible] الاستشهاد قوله واما [illegible]
[illegible] ص وقد [illegible] ان [illegible] الاسم وهو الشرط كالاستفهام يعني الشرطية شبه الاستفهام في [illegible]
واحد منهما [illegible] انه لا يجوز [illegible] على السؤال [illegible] لا يتقدم الشرط والجزاء لا يعمل [illegible]
حرف الشرط لا يعمل [illegible] هذا امثال تقدم الجزاء ولا يعمل [illegible] ولا [illegible] هذا [illegible]
مفعول الشرط ص [illegible] انت [illegible] جزاء [illegible] اما [illegible]
على [illegible] الجزاء [illegible] وجواب [illegible] في القرآن والشعر يعني [illegible] يعلم احد
انه جزاء الشرط تقدم على الشرطية [illegible] جملة مستقلة بنفسها وجزاء الشرط محذوف [illegible]
ان [illegible] الشرط [illegible] قول القائل [illegible] الدار [illegible]
الدار [illegible] الجزاء [illegible] ص والامر [illegible]
[illegible] الفعل [illegible] على الاسم [illegible] يحيى [illegible] على [illegible] الظاهر [illegible]
ولم يجز حرف الشرط [illegible] على الفعل [illegible] كان بعدها اسم [illegible] الفعل الظاهر [illegible]
[illegible] اسم [illegible] في الفعل [illegible] ضمير المنفصل وهو [illegible] منفصلا [illegible] الفعل
[illegible] اللفظ [illegible] ولذلك لم يجز لو زيد ذاهب [illegible]
خارج [illegible] الشرط [illegible] الفعل [illegible] لم يجز لو زيد ذاهب لانه ليس بعد لو
فعل [illegible] الواقعة بعد لو [illegible] فعلا [illegible]
[illegible] يعني ان
مفتوحة [illegible] ان يكون خبرها فعلا الا [illegible] فعلا [illegible]
[illegible] بعد لو فعلا ص وقد يجيء لو بمعنى التمني كقولك لو تأتيني فتحدثني [illegible] وقد يجيء [illegible]
الرفع والنصب يعني [illegible] لو بمعنى ليت [illegible] ان يكون جوابها بالفاء [illegible] نصب الجواب [illegible] ان الفاء
[illegible] ويجوز رفع الجواب حملا على انه حرف الشرط وحرف الشرط يرفع جوابها اذا كان بالفاء قال الله تعالى [illegible]
[illegible] يعني لو هنا للتمني وجوابها بالفاء [illegible] الشرط [illegible]
جواب الشرط مرفوع اذا كان بالفاء [illegible] اثبات النون [illegible] مصحف [illegible] بحذف النون
لانه منصوب بجواب التمني بمعنى التمني ص واما فيها معنى الشرط قال سيبويه اذا قلت اما زيد فمنطلق كان تقديرها
مهما يكن من شيء فزيد منطلق الا ترى ان الفاء لازمة لها قال صاحب المفصل [illegible] ما [illegible] الشرط
[illegible] اي شيء من [illegible] زيد فيها قائم [illegible] فيها [illegible]
الياء [illegible] هذه الياء [illegible] اما [illegible] اللفظ [illegible] الفاء [illegible] معنى الشرط
[illegible] معنى الشرط [illegible] سيبويه [illegible] مهما يكن من شيء فزيد منطلق يعني [illegible] يكون [illegible]

منطلق بمعنى انطلاقك ما يعم ... فاذا كان فيها عموم معنى كلمة الشرط فيقتضي ان يكون هنا فعل لان الشرط يلزم ان يكون فعلا
ولانه يحتمل كونها للشرط يلزم ان يكون بعدها فالحاصل انهم اضاعوا ... زيد منطلق وما اشبهه فان زيدا
هو جزء من متعلقات الفعل المقدر قبل الفاء ام هو جزء مما بعد الفاء فاختار سيبويه انه مما بعد الفاء ولهذا قال
مهما يكن من شيء فزيد منطلق جعل زيدا مما بعد الفاء فعنده مهما يكن من شيء فزيد منطلق كما ذكر سيبويه ... زيد
من متعلقات الفعل المقدر قبل الفاء فعنده ... فعل زيد منطلق واذن جواب وجزاء يقول الرجل انا
آتيك فتقول اذن اكرمك فهذا الكلام قد اجبته به وصيرت اكرامك جزاء له على اتيانه وقال الزجاج تاويلها ان كان الامر كما ذكرت
فاني اكرمك يعني ان اذن حرف جواب وجزاء ... كما تقول لمن قال انا آتيك فتقول اذن اكرمك ... وانما تعمل اذن
في فعل مستقبل غير معتمد على ما قبلها ... انا اذن اكرمك ... يعني اذن يعمل بشرطين احدهما ان يكون الفعل
الواقع بعدها مستقبلا لا حالا والثاني ان لا يكون ذلك الفعل معتمدا على ما قبل اذن ... في جواب من قال ان اكرمك ...
عقيب المستقبل فان حدثك بحديث فقلت اذن اخالك كاذبا لم تنصب لان الفعل حال يعني اذا حدث احد فقلت اذن
اخالك كاذبا ... فعلا حالا لا مستقبلا الا ترى انه كاذب في حالة تحديثه وهو يحدث في الحال فاذا يحدث في الحال فيكون
حاله كاذبا ... المستقبل ومعنى اخالك اظن وخال يخال وكذلك ان تحدث بها على مستقبل شرطا وقسما قلت انا اذن
اكرمك وان تأتني اذن آتك والله اذن لا افعل وكذلك ... اذا ... عليها اذا كان قبل اذن مبتدأ
او قسم ان الفعل ... على ما قبل اذن ... قال ابن ... عند ... واملك منها اذن
اقلها فان هذا الشعر ... رب ... الى ... قول ... ومثلها ... جميع ...
وهي ... المستعد ... والمجيد ... من ... ان ...
اخرى ... اقبلها ... ما قبلها ... مقدم الشرط واذا وقعت بين الفاء والواو
وبين الفعل ففيها الوجهان قال الله تعالى واذا لا يلبثون خلافك وقرئ لا يلبثوا وكذلك ان تأتني آتك واذن اكرمك بالوجهين
الجزم والرفع والنصب يعني اذا وقع اذن بين الواو وبين الفعل او بين الفاء وبين الفعل جاز اعمالها والغاؤها فاما اعمالها فلان
الفعل لم يعتمد على ما قبل اذن لان ما قبل اذن هو الواو والفاء وليس شيئا مستقل حتى يعتمد عليه الفعل واما الغاؤها فلان الواو
يربط ما بعدها بما قبلها فصار الفعل معتمدا على ما قبل الواو من المعطوف عليه وقوله ان تأتني آتك واذا اكرمك الجزم يعني اذا عطفت
اذا مع الفعل الذي بعدها على جواب الشرط جاز في الفعل الذي بعد اذا ثلاثة اوجه احدها الحال اذا ... الغاؤها كما ذكرنا
والثالث الجزم لانه معطوف على جواب الشرط ومن اصناف الحروف حروف التعليل وهي كي يقول القائل قصدت فلانا فيقول كيمه
فيقول كي يحسن الي وكيمه مثل لمه وفيمه ولمه دخلت حرف الجر على ما الاستفهامية فحذفت الفها والحقت هاء السكت يعني كي
انما كما ان علة الفعل كما يرى من قصدت فلانا فيقول كيمه فيقول كي يحسن الي ... ان يحسن الي ... كيمه
... واصلها كي ما ... سقطت الفها حين دخلت عليها حرف الجر وهي كي والحقت الهاء ... بعدها للسكت ... الالف
المحذوفة ... مثل ... دخلت حرف الجر على ما الاستفهامية ... الالف ... السكت بعدها ... ذكرها
البحث في الموصولات ... ما واختلفوا في اعرابها فهي عند البصريين مجرورة وعند الكوفيين منصوبة بفعل مضمر كانه يقول كي
تفعل ماذا ماذا وهذا القول عند ... الصواب ... الاستفهامية ... عند البصريين من
حروف الجر بمنزلة اللام ... المجرورة ... ذكرنا ... مجرورة والهاء للسكت وعند الكوفيين ... الاستفهام ههنا منصوب بفعل
مضمر معناه ماذا ... ماذا ... وهذا القول بعيد عن الصواب ... ما ... الكوفيون ...

كان كي

ان كي ... ناصب المستقبل وهي بمعنى الفعل ... ان ... بعدها الفعل ... قال الكوفيون ...
الفعل ... الاستفهام انما يسقط اذا دخلت عليها حرف الجر ... حرف ... الجر ... سقط الف ما ومن اصناف
الحروف حرف كي اذا ... بعد ما ... او ... ان يعني كي اذا دخلت على الاسم فهي حرف جر واذا دخلت على الفعل المضارع
فهي ناصبة للفعل المضارع بنفسه عند سيبويه وقال الخليل الناصب هو ان المضمرة بعد كي ... سيبويه ان كي ... على الفعل المضارع
... عليها لام الجارة ... لكي ... مثل ... ان ... واذا دخلت اللام فعلت كي بمعنى العاملة كالكاف
قلت ... فعل يعني ... انهم اختلفوا في ان كي عاملة بنفسها ام ... ان ... لان كي لو لم تكن ناصبة تكون حرف جر
... اللام الجارة على حرف الجر ... وقال الكوفيون اللام هي الناصبة للفعل المضارع ... كي ...
... وقيل ... اللام ... بنصب الفعل ... مثل ان ينصب المضارع بنفسها
... كي ... وان ... سيبويه والخليل على ان كي هي الناصبة بنفسها اذا دخلت اللام ... كي ومن ... كي
... بعدها ... المتكلم ... عن ... يعني ... الكلام ... الناس
... بكلام ... وهذا ... ومن اصناف الحروف
حرف الردع وهو كلا قال سيبويه ... وقال الزجاج كلا ردع وتنبيه ... قال ... ان ...
وتنبيه كلا ان الردع ... وتنبيه على ... يعني كلا كلمة ردع ... وقال الزجاج كلمة ردع وتنبيه
... وذلك ... فلان ... تقول ... فلان ... ولست ...
... فلانا لم ... بهذا ... كلا ... عن ... بل فلان ...
اعلم انه ... قال الله تعالى ... كلا ... كلمة ... الكتاب ...
... الاستصلاح ... فاما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاكرمه ونعمه فيقول ربي اكرمن
واما اذا ما ابتلاه فقدر عليه رزقه فيقول ربي اهانن ... النعم ... الفقر ...
... الفقر ... يحسب ... الله ...
من ... الله ... قال الله تعالى كلا ... الكلام كلا ...
بل ... الكلام ... ومن اصناف الحروف اللامات وهي لام التعريف ولام جواب القسم واللام
الموطئة للقسم ولام جواب لو ولولا ولام الامر ولام الابتداء واللام الفارقة بين ان المخففة والنافية فاما لام التعريف فهي
لام الساكنة التي تدخل على الاسم المنكر فيعرفه بتعريف الجنس كقولك اهلك الناس الدينار والدرهم والرجل خير من المرأة
... الحيوان ... وهذا ... الحيوان ... من ... ما ...
الرجل ... الدرهم ... يعني اللامات سبع احدها لام التعريف والمعرف ...
... جنس ... تعرف ... تعرف ... وتعريف العهد ... تعرف ...
... الخطاب كما ذكر المصنف ... الدينار وقوله وهذا الجنس ...
الرجل خير من المرأة ... وهذه اللام هي وحدها حرف التعريف
عند سيبويه والهمزة همزة وصل ... وعند الخليل ان حرف التعريف ... هل والقاسم
بها الخفيف لكثرة ... يعني حرف التعريف عند سيبويه
هي اللام وحدها ... الساكنة ... الابتداء ... وعند الخليل حرف

التعريف لفظاً يعني مجموع الهمزة واللام موضوعاً انما استقر بها التخفيف هذا جواب سؤال مقدر كأن قائلاً قال اذا كانت
الهمزة اصلية عند الخليل فلم حذفت فأجاب بأن حذفها للتخفيف وقوله لكثرة يعني لكثرة استعمالها اثقل بحسب الى
التخفيف محذوف للتخفيف وذلك عند الدرج وتسقط لا ابتداء فانها ثابتة عند الابتداء واهل اليمن يبدلون اللام ميماً
هذه لغة طائفة من اهل اليمن وهم بنو طي قوله ليس من امبر امصيام في امسفر يعني ليس من البر الصيام في السفر
عليهم حرف التعريف وقال الخليل ذاك خليلي وذو يعاتبني يرمي ورائي بامسهم وامسلمه يعني الذي الجملة
اللام الجر والمراد بالاستشهاد دخول الميم في امسهم وامسلمه بدل لام التعريف فصل ولام جواب القسم نحو والله
لأفعلن وتدخل على الماضي كقولك والله لكذب يعني الرابع من اللامات لام جواب القسم وهي ان دخلت على
المضارع يلزم ان يكون معها نون التأكيد وان دخلت على الماضي لا يكون معها الا لام التأكيد لأن نون التأكيد لا تدخل
على الماضي وقال امرؤ القيس حلفت لها بالله حلفة فاجر لناموا فما ان من حديث ولا صال الفاجر الكاذب وان في فما
ان زائدة ... فاني من حديث ... من يصطلي
بالنار ... والمراد بالاستشهاد دخول لام القسم على الماضي واكثر ان تدخل عليه مع قد كقوله تعالى تالله لقد آثرك الله علينا
والصبر ... على الماضي يعني اذا دخلت اللام على الماضي فالأكثر ان يكون معها لفظة قد نحو والله لقد جاء زيد فصل
واللام الموطئة للقسم هي التي في قولك والله لئن اكرمتني لأكرمنك الموطئة التليين والتسهيل هذا في اللغة وفي النحو عبارة عن
لام دخلت على حرف الشرط بعد تقدم القسم لفظاً او تقديراً فقال باب العسل ومعنى توطئة القسم بها جعلت ما بعدها
من الكلام جواباً للقسم وان الحكم جزاء الشرط جواب القسم يعني ما اتى بعد ذلك الشرط فهو جواب القسم اجزاء الشرط
وجزاء الشرط مضمر ومثلك والله لئن اكرمتني لأكرمنك فاللام في لئن موطئة للقسم واللام في لأكرمنك جواب
القسم وليس بجزاء الشرط وجزاء الشرط مضمر والتقدير والله ان اكرمتني اكرمتك فالمذكور جواب الشرط
والمذكور جواب القسم ولما كان جواب الشرط وجواب القسم متماثلين فاقتصر على جواب القسم واضمر جواب الشرط
قوله تعالى ولئن جئتهم بآية ... اللام الموطئة ... ليقولن الذين كفروا ... فصل ولام جواب لو ولولا
نحو قوله تعالى لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا وقوله تعالى ولولا فضل الله عليكم ورحمته لاتبعتم الشيطان الا قليلا هذه لام
ارتباط احدى الجملتين بالأخرى يعني السادس من اللامات لام جواب لو ولولا ويكون هذه الارتباط احدى الجملتين بالأخرى
قوله حينئذ الأكثر ... ارتباط الأكثر ... ويجوز حذفها كقوله تعالى لو نشاء جعلناه اجاجا حذف لام
حرف جواب لو وقوله تعالى فجعلناه اي لجعلناه اجاجا الملح ويجوز حذف الجواب اصلاً كقولك لو كان لي مال انفقت
اي لأنفقت وتعلم وتعلم يعني يقوله وفعلت انه لو كان لي مال لفعلت كذا ولفعلت كذا فحذف جواب لو ومنه قوله تعالى
ولو ان قرآنا سيرت به الجبال او قطعت به الارض جواب لو محذوف يعني لما انكر الكفار ان القرآن ... الجبال
... وجعلوا على الارض ... وجعلوا على الموتى ... من معجزاته ومن عظمة القرآن ... آمنوا وقال الزمخشري
يعني جواب لو محذوف ايضا يعني لو ان لي بكم قوة او آوي الى ركن شديد الركن العظيم يعني لو كان لي قوة ... لدفعت
عنكم فصل ولام الامر المكسورة في الفعل ... نحو ليفعل ... وتكون ساكنة كقوله تعالى فليستجيبوا
لي وليؤمنوا بي يعني الخامس من اللامات لام الامر وهي مكسورة مختصة بالفعل كما ان اللام الجارة مختصة بالاسم فكما ان اللام
الجارة مكسورة اذا دخلت على اسم ظاهراً او مضمراً كذلك لام الامر واذا اتصلت بها فاء العطف وواوه او ثم جاز تسكينها و
جاز كسرها وتسكينها مع الفاء اكثر لأن الفاء ما اتصلت بما بعدها وكسرها مع ثم اكثر لأن ثم كلمة مستقلة بنفسها لأنها ليست

على حروف

على حروف واحد واما الواو فبسبب سكون الفاء ونحو لأنها شبيهة بالفاء لأنها على حرف واحد ويشبه ثم لأنها كلمة منفصلة
عن اللام وقد جاء حذفها في ضرورة الشعر محمد تفد نفسك كل نفس اذا ما خفت من شيء تبالا يعني لا يجوز حذف لام الامر الا
حذف لام الجر ... في ضرورة الشعر التبال الفساد والمراد بالاستشهاد انه حذف لام الامر وجزم الفعل بأن حذف اللام ونقل
والصحيح ان يرفع الفعل بعد حذف لام الامر كقوله تعالى يؤمنون بالله والعدد ... لأنه جزم جعل لكم ... جعلكم
على جواب الامر المقدم فصل ولام الابتداء هي اللام المفتوحة في قولك لزيد منطلق وتدخل على الاسم والفعل المضارع
كقوله تعالى لأنتم اشد رهبة وان ربك ليحكم بينهم يعني السادس من اللامات لام الابتداء وهي اللام المفتوحة التي تدخل على المبتدأ
للتأكيد وعلى الفعل المضارع ... من العبارات فعل لان هذه اللام لا تدخل على جميع المضارع بل على المضارع الذي يقع خبر المبتدأ
والحاصل ان لام الابتداء تدخل على المستقبل فانه كان ... لفظاً المكسورة المشددة على المبتدأ فلا تدخل اللام على المبتدأ كيلا يجتمع
حرفا التأكيد فان قلت ان ... جمع حرفا تأكيد فكيف ... فرقوا بينهما بأن اوقع اللام على الخبر ... كان الخبر فعلاً
مضارعاً او غيره وقد جاء بينهما ... في بحث الحروف في حواشيه وفائدتها توكيد مضمون الجملة يعني فائدة هذه اللام توكيد
معنى المبتدأ والخبر ومثله لزيد منطلق فائدة اللام تأكيد الاخبار ... نطلاف ويجوز عندنا ان يقع الشرط مع الفاء لا
تصل الكوفيون يعني يجوز دخول هذه اللام على فعل مستقبل نحو سوف ... عند البصريين لأن هذه اللام للحال فلا تدخل على
الاستقبال فصل واللام الفارقة في نحو قوله تعالى ان كل نفس لما عليها حافظ وقوله وان كانوا ... لخاسرين وهي لازمة
للمخففة اذا خففت يعني السابع من اللامات اللام التي تفرق بين ان بكسر الهمزة وسكون النون التي هي المخففة من الثقيلة وبين التي
هي النافية لقوله تعالى ان كل نفس لما عليها حافظ فحرف ... ان ان بمعنى ... وان ... مخففة ... واللام المؤكدة
فما زائدة واسمها مضمر وهو ضمير الشأن والتقدير انه الامر والشأن كل نفس ... وهذه اللام لازمة في خبر ان المخففة
المثقلة يعني حيث وجدت ان المكسورة المخففة كانت بعدها اللام فرقاً بين المخففة والنافية ... لم ... اللام في
النافية ومن اصناف الحرف تاء التأنيث الساكنة وهي التاء في ضربت ودخولها للاعلان من اول الامر بأن الفاعل
مؤنث وحقها السكون ولتحركها في رمتا لم ترد الالف الساقطة لكون الحركة عارضة الا في لغة رديئة يقول اهلها رماتا
يعني الثامن ... ساكنة ... في آخر الفعل الماضي والمتحركة في آخر الاسم ... ودخولها للاعلان الى
آخره يعني ... ان يكون تاء التأنيث في آخر الاسم المؤنث وانما دخلت تاء التأنيث في آخر الفعل ليدل على ان الفاعل في نحو
ضربت هند ... اهل الاعلام ... الفاعل ان الفاعل مؤنث وقوله وحقها السكون يعني الاصل في هذه التاء السكون فان
تحركت تحرك ... انما ... سكنت لأنها حرف والحرف ... والاصل في المبني السكون ولأنها ... الفعل ... و
الفعل الماضي ... ان ... التاء ... الخفا ... واذا كانت ... فالسكون ... الاصل المبني قوله
ولتحركها في رمتا لم ترد الالف الساقطة ... تقدير هذا الكلام ... ترد الالف ... لكونها عارضة يعني كان
الاصل رمت ... الفعل ... واصلح ما قبلها ... سقطت الالف لسكونها وسكون التاء والقياس ان ... الالف
الساقطة ... الف المتحركة ... الاشكال بأن الالف لم ترد ... الحركة عارضة والحركة العارضة كلا حركة
... ساكنة ... الالف الساقطة ... بالتاء ... فاجتمع ساكنان ... حذفت الالف ... وحركت
... الحركة ... ساكنة ... الالف الساقطة ... وعلى قول من ... الالف
الساقطة ... متحركة ... هذا الحال ... الالف الساقطة ومن اصناف
الحرف التنوين وهو نون ساكنة تتبع حركة الآخر لا لتأكيد الفعل يعني ... انواع التنوين ... المكانة ...

على ان الاسم متمكن وهو كل تنوين يدخل اسما معربا منصرفا معرفة كانت او نكرة قال ابن الحاجب التنوين نون ساكنة تتبع حركة الاخر ليست بنون
التاكيد في الفعل وللفاصل بين المعرفة والنكرة في نحو صه وصه يعني الثاني من التنوينات التنوين الذي يفرق بين المعرفة والنكرة وهو
التنوين الداخل على اسماء الافعال نحو صه بسكون الهاء اي اسكت السكوت وصه بكسر الهاء والتنوين اي اسكت سكوتا ما ونحو ذلك يجيء هذا
في اسماء الافعال وللعوض عن المضاف اليه في اذ وحينئذ يعني الثالث التنوين الذي يكون عوضا عن المضاف اليه ويجيء ذكره في الظروف قبيل
ذكر التوابع منه فصل ومررت بكل قائما بكل اصله بكل رجل فحذف المضاف اليه وعوض عنه تنوين وقائما منصوب على الحال ولات
اوان اي ولات اوان [illegible] فحذف المضاف اليه وهو كذلك وعوض عنه التنوين وللترنم يعاقب حرف الاطلاق في انشاد بني
تميم نحو قوله اقلي اللوم عاذل والعتابن وقولي ان اصبت لقد اصابن يعني الرابع التنوين الذي يكون عوضا عن الف
اطلاق الشعر او واو او ياء في لغة بني تميم فانهم يعوضون التنوين عن حرف اطلاق الشعر كهذا البيت تخاطب الشاعر امراته و
تقول لها اقلي ملامة يا عاذلة [illegible] فان كنت [illegible] بالصواب فقولي لقد اصاب والمراد الاستشهاد ان هو العتاب
واصابن فان التنوين فيهما بدل الالف اطلاق الشعر والتنوين الغالي [illegible] القافية المقيدة
الغالي من الغلو وهو مجاوزة الحد [illegible] وهو اعتبار الحاوي الخالي المخترق الطريق [illegible] المقتتن الساكنة
يعني الخامس التنوين الذي يلحق اخر كل بيت اخر حرفه ساكن قال في الحواشي الغرض من الحاق هذا التنوين الدلالة على الوقف لان القافية
ساكنة والقافية الساكنة تسمى مقيدة [illegible] الوصل فاذا دخلت التنوين اعلم انه وقف وسميت هذا التنوين غاليا لانه علا عن الحد
اي جاوز الحد [illegible] على الكلمة ومعنى البيت ورب بلد بعيد العمق الى القفر خالي الطريق مقطع والحق المصنف تنوينا سادسا
وهو تنوين المقابلة وهو التنوين الذي يلحق جمع المؤنث السالم نحو مسلمات وسميت هذا التنوين تنوين المقابلة لانه مقابل نون جمع المذكر
[illegible] ساكن [illegible] وانما ذكر التنوين ساكن الا انه يحرك
[illegible] الاصل في الساكن [illegible] بالكسر [illegible] الكسر [illegible] بضم
[illegible] الكاف [illegible] واو او نون [illegible] حرف ساكنة
[illegible] همزة وصل [illegible] همزة الوصل [illegible] في القراءة السبع تحرك
الحرف الذي هو [illegible] والضم [illegible] اللام [illegible] الساكنة [illegible] الابلج
[illegible] التنوين [illegible]
[illegible] قوله تعالى [illegible] التنوين [illegible]
[illegible] الساكنين [illegible] ويحذف [illegible] مستعتب
[illegible] البيت [illegible] هذا الشعر [illegible]
ومن [illegible] عتاب [illegible] الشعر [illegible] مستعتب اي [illegible]
الله وحذف التنوين [illegible] وقرئ قل هو الله احد الله الصمد يعني وقرئ في الشاذ احد الله بحذف التنوين لالتقاء الساكنين
وهو [illegible] عثمان [illegible] جماعة وصل [illegible] الحرف النون المؤكدة [illegible] والخفيفة
[illegible] جميع مواضع [illegible] نحو [illegible]
[illegible]
[illegible] جمعه اراد
[illegible] والخفيفة [illegible] واعلم ان [illegible] جميع [illegible]
[illegible] النون [illegible]

وجمع المؤنث

وجمع المؤنث [illegible] الخفيفة [illegible] الساكنان الف التثنية والنون الخفيفة
وقال الكوفيون ويونس [illegible] بدخل الخفيفة في التثنية وجمع المؤنث [illegible] لالتقاء الساكنين
[illegible] اجتماع الساكنين [illegible] في كلام العرب [illegible]
[illegible] فاصل بين الساكنين [illegible] ان النون [illegible] في التثنية وجمع المؤنث [illegible]
[illegible] وجمع المؤنث [illegible] ان النون
[illegible] ان النون حرف [illegible] ساكنان [illegible]
[illegible] الحركات [illegible] التثنية وجمع المؤنث [illegible]
[illegible] والخفيفة [illegible] ساكنة [illegible] والخفيفة [illegible] جمع المذكر [illegible]
[illegible] والجمع [illegible] النون [illegible]
[illegible] والجمع [illegible] جمع المذكر والمخاطبة [illegible]
[illegible] جمع المذكر [illegible] المخاطبة فصل ولا يؤكد بها الفعل
المستقبل [illegible] معنى الطلب [illegible]
[illegible]
وانما اشترط [illegible] الفعل المستقبل ان نون التاكيد [illegible] الماضي [illegible]
التاكيد [illegible] الطلب [illegible] في المستقبل [illegible]
[illegible] القسم [illegible]
[illegible]
[illegible] الطلب [illegible]
اذا كانت [illegible] الواضع التي [illegible] التاكيد
ستة مواضع [illegible] اربعة اما الستة [illegible] ما ذكر المصنف واما الاربعة [illegible] والشرط والنفي اما
الدعاء [illegible] التحضيض [illegible]
[illegible] الشرط والنفي [illegible] فصل ولا يؤكد
[illegible] الطلب [illegible]
[illegible]
[illegible] المؤكد [illegible] الكاف [illegible] مجهول [illegible]
[illegible] التاكيد [illegible]
الكلام [illegible] القسم [illegible] التاكيد [illegible]
والقسم [illegible] الشرط [illegible]
[illegible] الشرط [illegible] الشرط [illegible] والقسم [illegible]
القسم [illegible] الشرط [illegible]
[illegible] النون [illegible] الرفع [illegible]

في المعرب وهذا الفعل صار مبنيا باتصاله بنون التاكيد ثم حركت اللام بالكسر لسكونها وسكون النون لم اوقف
من نوقف المسلمين ويكف لكم [illegible] حسنا اكرمن لكسر يعني يحل نون التاكيد في فعل الشرط بعد حسنا بها ساعلى اما
المكسورة ما لم في الحواشي ما في حسنا للتاكيد كما في اما [illegible] ما بلعلي وحسن ما زيكن جاز حائين الكلمتين التاكيد لامام
واسكنها [illegible] التاكيد [illegible] بلعلي [illegible] للقسم [illegible] معناه في حرف اصله
ثانه [illegible] ما في الشعر تشبيها للجزاء بالنهي يعني جاز دخلت نون التاكيد في فعل الشرط ولم يكن على
ان الشرطية لعطفها جاز في الشعر وجه جوازه تشبيه الشرط بالنهي وان حرف الشرط وحرف النهي جازمان للمضارع
هذا قول المصنف وقال [illegible] اولى ان تشبه ان الشرطية التي لم يتصل عليها ما بان الشرطية التي عليها ما [illegible]
[illegible] لان في كل [illegible] من حروف الشرط [illegible] ومن الحسنه [illegible] النفي
يعني يدخل نون التاكيد في النفي [illegible] ان حرف [illegible] النهي [illegible] النفي [illegible]
[illegible] ومما [illegible] من قولهم [illegible] ذلك [illegible] ومما [illegible]
يعني يدخل نون التاكيد في الفعل الذي بعد ربما وكثيرا ما [illegible] فلانه [illegible] والعقل [illegible] النفي [illegible]
[illegible] معظم [illegible] والعرب يحمل النقيض على النقيض كما يحمل النظير على النظير [illegible]
[illegible] [illegible] هذا الشعر [illegible] في علم [illegible]
[illegible] المكان [illegible]
الملوك والمراد [illegible] نون التاكيد [illegible] بعد ربما [illegible]
[illegible] القسم [illegible] يعني يجوز ان يحذف نون التاكيد في جميع [illegible]
في فعل القسم [illegible] في القسم الذي [illegible]
ان اللام في جواب القسم [illegible] نون التاكيد [illegible] القسم
الذي [illegible] نون التاكيد [illegible] نون التاكيد
[illegible] من تشبيه [illegible] بلام القسم واما النون الخفيفة [illegible]
النون [illegible] ولا تحذف النون الخفيفة اذا لقيها ساكن ولم تحرك كما تحرك التنوين [illegible]
على التنوين [illegible] النون الخفيفة [illegible] الفعل [illegible]
[illegible] النون الخفيفة [illegible] بعدها [illegible]
في الوصل [illegible]
[illegible] لام التعريف [illegible]
[illegible] هاء السكت
[illegible]
يعني [illegible] ساكنة على اخر الكلمة [illegible] حركة الكلمة [illegible] في الوصل [illegible] الكلمة [illegible]
بالساكن وهاء السكت [illegible] على الحركة [illegible] في الوقف [illegible]
بعد الحركة [illegible] الوقف على الهاء [illegible] الحركة [illegible] الكلمة [illegible]
على الكلمة [illegible] الهاء [illegible] الحركة [illegible] الكلمة [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] وكل [illegible]
[illegible] ذلك [illegible] زيادتها [illegible]

لان المبني [illegible] الى [illegible] حركته من المعرب [illegible] اعرابه بالعامل وما ذكره المصنف فيه اشكال لان الفعل الماضي حركته ليس
[illegible] ومعنى [illegible] لحاق الهاء السكت به [illegible] الوقف عليهن [illegible]
المنادى واسم لا التي لنفي الجنس [illegible] المضارع [illegible] المعرب [illegible]
الماضي للمضارع [illegible] المضارع في الشرط [illegible] والحاقها السكون
[illegible] الوقف على الساكن ونحو [illegible] ابن السكيت [illegible] عمرو [illegible]
[illegible] للقياس واستعمال الفصحاء [illegible] الوصل مجرى الوقف مع تشبيه
هاء السكت بهاء الضمير [illegible] الاعوج [illegible] هذا الكتاب الذي [illegible] اصلاح المنطق قوله
[illegible] عمرو [illegible] من الشعر [illegible] عمرو [illegible]
[illegible] عمرو [illegible] اسم امراة [illegible] هذه المراة [illegible]
[illegible]
[illegible] اسم امراة والمراد [illegible] الاعوج [illegible] الميم والراء [illegible]
[illegible]
في الشعر والوصل لانها مختصة بالوقف [illegible] في الوصل [illegible] الضم والكسر
[illegible] الضمير ومن اصناف الحروف [illegible] كاف المونث اذا وقف [illegible]
[illegible] الكشكشة [illegible] الكسكسة [illegible]
اذا وقفوا [illegible] كاف المونث [illegible]
[illegible] كاف المونث [illegible] الناس [illegible] جرم [illegible]
[illegible] العراق [illegible] كسكسة [illegible]
[illegible] منصوب [illegible] في الرفع [illegible] الجر [illegible]
[illegible] واذا وصلت [illegible] والواو [illegible] ومن [illegible]
[illegible] استفهام [illegible] الجيم [illegible]
[illegible] العراق [illegible]
[illegible] اليمن [illegible] كاف
المونث [illegible] كاف المونث
[illegible] الكلام [illegible] اسم قبيلة [illegible] الكلام [illegible]
[illegible] اسم قبيلة [illegible] العرب [illegible] اللغات [illegible]
استفهام [illegible] حرف الانكار [illegible] الاستفهام [illegible]
[illegible]
[illegible] اعلم [illegible] العرب [illegible]
[illegible] اسم [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] الاستفهام [illegible]

لان المبني

او وقف قوله بلا فاصل يعني من غير ان يجعل بين اخر الكلمة وبين حرف الانكار فاصل قوله ازيدنيه فالنون حرف التنوين
في زيد تحركت بالكسر لسكونها وسكون الياء والهاء ساكنة لانها هاء الوقف فاذا قال احد جاء زيد يقال عند الانكار
ازيدنيه قوله في قولهم ما ان فعل يعني كما تزاد لفظة ان بين ما النافية وبين الفعل الذي بعدها فكذلك تزاد لفظة
ان بين حرف الانكار وبين الكلمة التي قبلها قوله ازيد انيه زيد بالتنوين واسم بكسر الهمزة والنون وكانت النون
ساكنة تحركت النون بالكسر لسكونها وسكون ياء الانكار فصل وله معنيان احدهما انكار ان يكون الامر على
خلاف ما ذكر المخاطب والثاني انكار ان يكون على خلاف ما ذكر كمن قال قدم زيد فانه منكر القدوم او لخلاف
قدومه يعني الانكار هنا على نوعين احدهما انه ينكر ما قال فاذا قال قدم زيد وكان عدم قدومه عنده مستبعدا كأن
يقول ازيدانيه يعني لم اعلم قدومه والثاني ان ينكر خلاف ما قال يعني يصدقه بما قال ولا ينكر ما قال بل ينكر ان الامر
على خلاف ما قال فاذا قال قدم زيد يقول ازيدانيه يعني لا انكر قدومه بل انكر عدم قدومه كانك ولست الا من يتكلم
في قدومه حتى يقول عدم زيد ويقول لمن قال علمني لقيت الامير وقال الاخفش كلا ما ابن يعجبه من ان
يلقيه الامير يعني اذا قال احد علمني لقيت الامير بهذا الكلام مستبعد عندك انه عبر على احد الرعية شيء متحقق لا
يحتاج الى قول القائل علمني ولكن هذا شيئا يتعجب منه فاذا كان هذا الكلام منه مستبعدا فينكر عليه هذا
الكلام ويقول على سبيل الاستهزاء ابن الامير ويكون اصله الامير وهمزة الوصل للاستفهام والكابنه يجر
الوصل فقلبت همزة الوصل مدا قال سيبويه سمعنا رجلا من اهل البادية قيل له اتخرج ان اخصبت البادية فقال انا انيه منكرا لرايه
ان يكون على خلاف ان يخرج الهمزة الاولى في انا للاستفهام ولفظة انا ضمير المتكلم وحركت نونها لسكونها و
سكون ياء الانكار يعني قال له رجل اذا اخصبت البادية يصير ذا خصب يخرج من البلد الى البادية فانكر هذا القول
وقال انا انيه يعني هل ينكر خروجي من البادية اذا اخصبت البادية حتى يسال هذا السؤال فهذا ان كان
بخلاف الخروج يعني لا اتعلل الا الخروج فصل ولا يخلو الحرف الذي يقع بعده من ان يكون متحركا او ساكنا فان كان
متحركا تبعه في حركته فكانت الفا او واوا او ياء بعد المفتوح والمضموم والمكسور كقولك في هذا عمر عمروه وفي رايت
عثمان عثماناه ومررت بحذام حذاميه وان كان ساكنا حركت بالكسر ثم تبعه كقولك ازيدنيه وازيدا انيه يعني الف
مع حرف الانكار بعده اي بعد اخر الكلمة يعني ان كان اخر الكلمة مفتوحا يكون حرف الانكار واوا وان كان مفتوحا
يكون الفا وان كان مكسورا يكون ياء وان كان اخر الكلمة ساكنا حرك بالكسر فاذا حرك بالكسر يكون حرف الانكار ياء
تدريجا مثل هذا ان المستفهم يحكي اعراب كلامه مثل اعراب كلام المعرب يقول المستفهم اعمروه او عمراه او عمران
المخبر بالحكاية بالرفع على هذا فقس جميع المثال فصل وان اصبت من قال لقيت زيدا وعمرا قلت ازيدا
وعمرنيه يعني يجعل حرف الانكار في اخر الكلام حتى لو عطفت بعض الاسماء بعضها على بعض يقع حرف
الانكار في اخرها نحو قول القائل جاء زيد وعمرو وبكر وخالد يقول ازيد وعمر وخالدنيه يجعل الانكار في خالد
وحده لان حرف الانكار الحق بما عند الوقف والوقف في المعطوفات انما يكون على اخرها واذا قال
ضربت عمرا قلت اضربت عمراه وان قال ضربت زيدا الطويل قلت ازيدا الطويلاه فيجعلها في منتهى
الكلام يعني يجعل حرف الانكار في اخر الكلام ولا يلحق في اوله ولا في وسطه كما ذكر الا ترى انه لم يجعل حرف الانكار
في ضربت بل جعلته في عمرو وفي الطويل لا في الموصوف فصل ويكون هذه الزيادة حال الدرج فيقال ازيدا يا فتى
كما تزل العلامات في ... في نحو من يا فتى الدرج الوصل يعني يجوز حرف الانكار في الوقف ويجوز ايضا في

الوصل

في الوصل كما فعلت في من في منا اذا استفهمت عن الجمع الا ان كان منصوب المحل وقد اتي في الرفع وياء في الجر
فاذا قال رايت رجلا يقال منا واذا قال يقال منو واذا قال برجل يقال مني هذا وقف على مني واذا وصلت
فاحذف الالف والياء والواو وقل من يا فتى ومن اصناف الحرف حرف التذكر وهو ان يقول الرجل في نحو قال ويقول
ومن العام فلا يتذكر الذي يحقه اللام يقول ويقول وفي العامي اذا تذكر ولم يرد ان يقطع كلامه اعلم ان حرف التذكر هو الف ان
كان بعد فتحه والواو ان كان بعد ضمة والياء ان كان بعد كسر وحرف التذكر يلحقها المتكلم اذا نسي بعض كلامه
فيمد صوته حتى يتذكر من كلامه ومن نسي ما بعده ينتظر بذكره فلم يسمع كان يريد المتكلم ان يقول قال فلان كذا
وكذا فلما بلغ الى قوله قال نسي اسم فلان فمد صوته بفتحة من قال وقال قالا الالف ينتظر بذكر ما نسي يمد
صوته كانه يريد ان لا ينقطع كلامه وينتظر بذكر ما نسي وكذلك لو قال يقول ونسي ما بعده مد صوته بضمة
اللام من يقول فيحصل من مد صوته بضمة اللام واوا وكذلك لو قال من العلم ونسي ما بعده يمد صوته بكسرة
الميم فيحصل ياء فصل وهذه الزيادة في اتباع ما قبلها ان كان متحركا فمثل زيادة الانكار فاذا سكن حرك
بالكسر كما حرك ثمة ثم تبعه يعني حرف التذكر كحرف الانكار في الالحاق بما قبلها يعني انها تستعار حركة ما قبلها فيصير
ان بعد الفتح الفا وبعد الضمة واوا وبعد الكسرة ياء وان كان ما قبلها ساكنا يحرك الساكن بالكسر لالتقاء الساكنين
ثم يصير حرف التذكر ياء كحرف الانكار قوله ثمة هذا اشارة الى باب الانكار الذي تقدم ذكره يعني ثم
يتبع حرف التذكر الكسرة ما قبلها فيصير ياء لان حرف التذكر اذا كان قبلها كسرة يكون ياء قال سيبويه سمعناهم
يقولون انه قدي وقالوا حسبي في قد فعل وفي الالف واللام اذا تذكر الحارث ونحوه يعني سمعنا العرب
انهم اذا ارادوا ان يقولوا قد فعل فلان فلما بلغوا الى لفظة قد ونسوا ما بعدها حركوا الدال بالكسر والحقوها
ياء فلما الوافق ... واصلوا بهم تكسر الدال منتظرين تذكر ما بعدها واذا ارادوا ان يقولوا الحارث او نحو
نحوها فلما بلغوا الى لام التعريف ونسوا ما بعدها حركوا لام التعريف بالكسر ومدوا اصواتهم بكسرة اللام
منتظرين تذكر ما بعدها قال وسمعنا من يوثق به يقول هذا سيفي يريد سيف من صفته كيت وكيت
يعني سمعت من يعتمد على قوله يريد ان يقول هذا سيف صفته كذا وكذا فلما بلغ الى قوله هذا سيفا ونسي ما بعدها
حرك التنوين بالكسر ومد صوته بكسرة التنوين منتظرا لذكر ما نسي

تم القسم الثالث

القسم الرابع المشترك بسم الله الرحمن الرحيم المشترك نحو الامالة والوقف وتخفيف الهمزة
والتقاء الساكنين ونظائرها مما يتوارد فيه الاضرب الثلاثة او اثنان منها وانا اورد ذلك في هذا القسم على نحو الترتيب
المار في الاقسام مقتفيا تحيل الوضع من زين ... قوله يتوارد فيه الاضرب
جميع ضرب وهو النوع اراد بالاضرب الثلاثة الاسم والفعل والحرف قوله او وجد ذكر المشترك قوله على نحو الترتيب
المار يعني اذكر صنفا صنفا على ما مر في الاقسام المتقدمة ومن اصناف المشترك الامالة المشترك فيها الاسم والفعل دون
الحرف الا ما ... الكسرة ... الصوت ... المشترك ...
الامالة ... قوله يشترك فيها الاسم والفعل ... الاسم والفعل ... الامالة في الفعل

في الامالة لان الفعل اكثر تصرفا من الاسم والامالة من جملة التصرفات فكان الفعل بها اولى لان الفعل اكثر [illegible] بان
توسع على المتكلم التلفظ لكنه يتيسر ويسهل لهم خصص المصنف الامالة بالفعل والاسم غير مستقيم الا وقد جاءت الامالة
عن القراء السبعة في بعض الحروف نحو بلى واشباهها وهو ان ينحو بالفتحة نحو الكسرة وهذه العبارة احسن لانها
يشمل جميع انواع الامالة لان الامالة قد تكون في كلمة فيها الف نحو النار فيميل صوت [illegible] فيقرب صوت
الالف من صوت الياء ليحصل التجانس [illegible] وقد يكون الامالة في كلمة ليس فيها الف نحو رحمة فانهم يميلون فتحة
الميم الى الكسرة عند الوقف وشبهه كما اشربت الصاد صوت الزاي حتى [illegible] في نحو يصدر وصدر
الصاد لتجمع مع الدال [illegible] الصاد من الحروف المهموسة والزاي من المجهورة [illegible] فيشم الصاد صوت
الزاي ليحصل بينهما التجانس في الصوت [illegible] وسببها ان تقع بقرب الالف كسرة او ياء او تكون هي
منقلبة عن مكسور او ياء او صائرة ياء في موضع وذلك نحو عماد وشملال وعالم وسيال وشيبان وخاف
وطاب وناب ورمى ودعى [illegible] ومعزى وحبلى [illegible] وسببها اي موجب
الامالة وجوازها اسباب خمسة احدها ان يكون قبل الالف او بعدها كسرة [illegible] الامالة [illegible]
نحو عماد وشملال [illegible] هذا مثال الكسرة المتقدمة على الالف وعالم مثال الكسر المتاخر [illegible]
[illegible] الالف [illegible] الياء نحو سيال [illegible] شيبان [illegible]
ان تكون الالف منقلبة عن حرف مكسور نحو خاف فان اصله خوف [illegible] ما قبلها وجواز امالة
هذه الالف لانها منقلبة عن حرف مكسور [illegible] اذا اتصلت الكلمة بنون جمع المؤنث او تاء الخطاب
للمذكر والمؤنث والمتكلم نحو خفن وخفت [illegible] في بعض احوال
مع الالف التي قبلها كسرة [illegible] نحو عماد [illegible] سبب الامالة الرابع ان تكون منقلبة عن ياء نحو ناب ورمى [illegible]
[illegible] واصلها نيب ورمى [illegible] الياء الفا [illegible] ما قبلها فجوزوا امالتها للدلالة على ان
اصلها الياء الخامس ان تكون الالف [illegible] نحو دعا ومعزى وحبلى [illegible]
الواو [illegible] جازت امالتها [illegible] في المجهول [illegible] امالة الالف [illegible]
في المجهول [illegible] ولكن لا يجوز امالتها [illegible]
القاف [illegible] بين الياء [illegible] والواو [illegible]
امالة [illegible] فانها اذا جعلت [illegible] ومعزى وحبلى [illegible]
[illegible]
[illegible] عماد [illegible]
[illegible] يعني [illegible] عماد فانه ليس [illegible]
[illegible]
[illegible]
لا يجوز امالة [illegible]
[illegible] واما [illegible]

وهو عندها وبعد عماد [illegible] هذا جواب [illegible]
اذا وقعت بين الكسرة وبين الالف حرفان متحركان [illegible] امالة [illegible]
عن الكسرة وبين الالف حرفان [illegible] الالف [illegible] حرف
[illegible] في النطق [illegible] وبين الكسرة و
بين الفتحة [illegible]
عندها [illegible] الكسرة [illegible] الالف [illegible]
المنفصل يجري المتصل والكسرة العارضة [illegible]
[illegible] لان المنفصل [illegible] الالف [illegible] والكسرة
العارضة [illegible] الالف المنقلبة عن الياء
في الوقف اذا كان [illegible] الالف التي بعدها الكسرة [illegible]
[illegible] امالة الالف التي [illegible] يجري في امالة الالف [illegible]
[illegible]
[illegible] الالف التي تكون في اخر الكلمة [illegible] الا اذا
كانت [illegible] منقلبة عن الواو والياء وان كانت في الاسم [illegible]
او ياء نحو [illegible] وان كانت [illegible] منقلبة عن الياء [illegible]
منقلبة عن الواو فلا يجوز امالتها نحو العصا [illegible] منقلبة عن الواو [illegible]
يجوز امالتها [illegible] العليا فاذا انقلبت الواو ياء في بعض الاحوال جازت امالتها كما ذكر في معزى وحبلى [illegible]
ان كانت [illegible] كتاب وخاف [illegible] وان كان في الاسم [illegible]
[illegible] يعني كل الف [illegible] اخر الكلمة [illegible] الضمير المتكلم والمخاطب
وجمع المؤنث كتاب وخاف [illegible] منقلبة عن واو او ياء
المنقلبة عن الواو والياء [illegible] فان كانت منقلبة عن ياء [illegible]
[illegible] وان كانت منقلبة عن واو [illegible] يعني السبب [illegible]
الامالة نحو [illegible] الالف التي بعد [illegible] الالف التي بعد الميم
[illegible] الالف التي [illegible]
امالة الالف التي بعد الراء [illegible] تمنع الامالة سبعة احرف وهي الصاد والضاد والطاء والظاء والغين والخاء والقاف
اذا [illegible] الالف قبلها او بعدها يعني اذا كانت قبل الالف او بعدها حرف من هذه الحروف [illegible]
هذه الحروف [illegible] الامالة [illegible] الصوت [illegible]
الصوت [illegible] الحروف [illegible]
[illegible] يعني [illegible] في الفعل [illegible] الحروف [illegible]
الالف [illegible] المتكلم والمخاطب او نون جمع المؤنث [illegible] والياء [illegible]
الحروف الموانع لان العلة الموجبة للامالة [illegible] في الفعل فان الفعل [illegible] الامالة فانه اكثر تصرفا [illegible]

وهو عندها

[illegible]

فالمد يقول مهاطاب الى اخره يعني مثل هذه الكلمات وان كانت فيها الحروف الموانع وذلك نحو صاعد وعاصم لسبح الحروف
الموانع وصاعد وعاصم مثال المتاخر وضامن وعاضد هذا مثال الضاد المعجمة قبل الالف وبعدها والعاضد من عضد
اذا اعان وقطع الشجر وطائف وعاطس هذا مثال الطاء قبل الالف وبعدها وظالم وعاظل هذا مثال الظاء المعجمة قبل الالف
وبعدها والعاظل الكلب الذي لزم كلبة عند السفاد والسفاد نزوان الكلب على الانثى وغائب وواغل هذا مثال الغين
المعجمة قبل الالف وبعدها والواغل هو الداخل على قوم يشربون الخمر من غير دعوة وخامد وناخل هذا مثال الخاء المعجمة
قبل الالف وبعدها والخامد من خمد اذا طفئت النار والناخل من نخل الدقيق اذا غربله وقاعد وناقف هذا مثال القاف
قبل الالف وبعدها والناقف من نقف اذا كسر محوفا او بعدها بحرف او حرفين هذا عطف على قوله اولا
هذا الفصل اذا وليت الالف يعني اذا وليت هذه الحروف الالف او وقعت هذه الحروف بعد الالف بحرف او حرفين تمنع
الامالة كناهض ومعاريض او مثال الصاد المهملة بعد الالف بحرف او حرفين فالناهض الموضع المرتفع والمعاريض
جمع معرض وهو ما يقطع به الحديد ومعارض ومعاريض المعارض مثال الضاد المعجمة بعد الالف وهو السحاب و
المعاريض مثال الضاد ايضا بعد الالف بحرفين وهو جمع معراض وهو السهم الذي لا ريش عليه والكناية من الكلام
وناشط ومناشيط الناشط مثال الطاء المهملة بعد الالف بحرف وهو الثور الذي يخرج من ارض الى ارض والمناشيط
مثال الطاء ايضا بعد الالف بحرفين وهو جمع منشط وهو العقد الحلول وواهظ ومواهيظ فالواهظ مثال الظاء المعجمة بعد
الالف بحرف وهو من وهظه الحمل اذا اثقله والمواهيظ مثال الظاء ايضا بعد الالف بحرفين وهو جمع ميهاظ واصله موهاظ
فقلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها وهو كثير الوعظ ونابغ ومباليغ فالنابغ مثال الغين المعجمة بعد الالف بحرف وهو
من نبغ الشيء اذا ظهر والمباليغ مثال الغين ايضا بعد الالف بحرفين وهو جمع مبلاغ وهو مبالغ في الفصاحة ونافخ ومنافيخ
وهو ينفخ به وناعق ومعاليق فالناعق مثال القاف بعد الالف بحرف وهو من نعق الغراب اذا صاح ونعق الحال
اذا كثر منتشره والمعاليق مثال القاف بعد الالف بحرفين وهو جمع معلاق وهو ما يعلق به شيء وان وقعت
قبل الالف وهي مكسورة او ساكنة بعد مكسورة لم يمنع عند الاكثر يعني فان وقعت الحروف الموانع قبل الالف
وهي مكسورة او ساكنة والحروف التي قبلها مكسورة لا تمنع الامالة عند اكثر النحويين لانه لم يبق قاسي الحروف المانع المتقدم
على المتاخر في منع الامالة ومن امال مع الحروف الموانع مستعلية فلما كانت منقوصة فاذا انحدرت بها استعلى صوتك
ثم اذا املت الالف بعدها كان صوتك نازلا بعد الصعود وهو خفيف بخلاف ما كان اذا كانت الحروف المانعة
متاخرة فانك اذا املت ثم انحدرت بالحرف المستعلية كان صوتك صاعدا بعد النزول وهو ثقيل نحو صعاب هذا
مثال الصاد المكسورة ومصباح هذا مثال الصاد الساكنة المكسور ما قبلها وضعاف وهو جمع ضعيف ومضحاك
وهو كثير الضحك وطلاب وهو مصدر كالطلب ومطعام اي كثير الاكل وظماء وهو جمع ظمآن واظلام وهو
لازم اي دخل الظلام وغلاب وهو كالمغالبة ومغناج اي كثير الغنج وخباث وهو جمع خبيث واخبات بكسر الهمزة وقفاف
جمع قفة بضم القاف وهو الموضع المرتفع ومقلات وهي المراة التي لا يعيش لها ولد وقال سيبويه سمعناهم
يقولون اراد ان يضربها زيد فاما لوا وقالوا اراد ان يضربها قبل فنصبوا الالف وكذلك عرق بحق
قاسم ومال ملق يعني جعلوا الكلمتين في الامالة ككلمة واحدة فاما لو الالف اذا لم يكن بعدها من حروف الموانع
فالراء من زيد ليست من الموانع فلا جرم امالوا ما قبلها والقاف في قبل وقاسم وملق من الموانع فلا جرم لم
يميلوا الالف من قوله يضربها قبل ومن قاسم ومن مال ملق والملق الذي يتملق باللسان نحو والله عيش

المكسورة

المكسورة اذا وليت الالف منعت منع المستعلية تقول راشد وهذا حمارك ورايت حمارك على التفخيم
والمكسورة امرها بالضد تمنع كل مانع لا يمال مع غيرها نحو طارد وغارم يعني الراء ما بعده الامالة الا ان
الراء فيه تكرير اي يخرج الصوت عند التلفظ بها مثل الصوت عند التلفظ بحرف اخرى فاذا كانت مفتوحة
كانت لتكريرها بمنزلة فتحتين واذا كانت مضمومة كانت بمنزلة ضمتين ولما شاكلت الضمتين والفتحتين كونها بمنزلة
الحرف المستعلية وكما ان المستعلية تمنع الامالة فالراء المفتوحة والمضمومة كذلك هذا بخلاف الراء المكسورة لان الراء
المكسورة لتكريرها تكون بمنزلة المكسورتين والكسرة سبب للامالة فيكون الراء المكسورة بمنزلة السببين للامالة
فغلب الحروف الموانع لان المانع يمنع سببا واحدا واما ما كان فيه سببان فالمانع لا اثر له ولا يمنعه قوله تعالى لما
ملا يمال مع غيرها الضمير في غيرها يرجع الى الراء المكسورة بمعنى الحروف الموانع المذكورة تمنع امالة الالف غير الراء المكسورة ولا تمنع
اذا تمنع الراء المكسورة الا ترى انهم اما لوا طاردا وغارما لاجل الراء المكسورة مع ان الطاء والغين من الحروف
الموانع وتغلب غير المكسورة كما تغلب المستعلية فتقول من قرارك وهي كانت قواريرا يعني كانت
الراء المكسورة تغلب الحروف الموانع عن منع الامالة فكذلك تمنع الراء المكسورة غير المكسورة عن منع الامالة نحو القرار
فالراء المفتوحة مقتضية لمنع الامالة والراء المكسورة مقتضية للامالة فغلب المكسورة المفتوحة قال الجامع يحتمل على
المكسورة والمفتوحة ان المفتوحة اضعف حالا من ان تكون كالمستعلية فاذا غلبت الراء المكسورة الحروف المستعلية
فلان تغلب الراء المفتوحة اولى وجوزت الامالة لاجل الراء المكسورة وكذلك في قواريرا فاميلت الالف التي بعدها الراء
كما ذكرنا فاذا تباعدت فكالعدم عند بعضهم فامال هذا كافر ولم يمل مررت بقادر وقد عكس بعضهم والاول احسن
الاخر يعني اذا وقع فاصل بين الراء وبين الالف ولم يؤثر الراء المفتوحة والمضمومة في منع الامالة ولا المكسورة في ايجاب الامالة
بل تجعل كالمعدومة فاذا جعلت كالمعدومة جازت الامالة لانه ليس مانع من الامالة ولم يجز الامالة في قادر وان كانت
الراء مكسورة فاصلة فلم يكن الراء المكسورة موجبة للامالة بل تجعل كالمعدومة واذا جعلت الراء كالمعدومة بقيت
القاف مانعة من الامالة قوله وقد عكس بعضهم اي ولا امال بل عكس بعضهم بجعل الراء المتباعدة كالمتقاربة الا انه فاذا
جعل المتباعدة كالمتقاربة لم يمل هذا كافر لان الراء المضمومة مانعة وامال بقادر لان الراء المكسورة غلبت على القاف
واوجبت الامالة وقد شذ قولهم الحجاج والناس مالين حال من الضمير المجرور في قولهم وعلى لغة ممالين بكسر اللام
تكون جمعا وهو حال من الحجاج والناس وعلى هذا تكون حالين بفتح اللام لكنه تثنية يعني من العرب من
يميل لفظ الحجاج والناس وهذا شاذ لانه ليس قبل الالف ولا بعدها من اسباب الامالة شيء وانما لم تكن هذه
الامالة شاذة في حال النصب والرفع اما في الجر فالكسرة موجبة للامالة فلا تكون الامالة شاذة وعن بعض العرب هذا
مال يعني قد جاء عن بعض العرب امالة الكلمات على خلاف القياس احدها مال ووجه شذوذه ان الفه منقلبة عن الواو
لان جمعه اموال والالف المنقلبة عن الواو لا تمال الا في الاسم الثلاثي وباب وهذا يحتمل بحث المال وخاب وهو معال لان الكسر
سائغ وما لوا العشا والمكا والكبا وهو من الواو عشى يعني العين المهملة والقصر مصدر عشى بكسر الشين اذا لم
يبصر بالليل والمكا بالقصر والمد الصفير والكبا بكسر الكاف والقصر الكناسة وهي التراب المجموع من كنس البيت و
لحقتها ان تغلب من المنفصل او زائدا فانه لم يكن من المنفصل بعيد وهو عليه من الواو شاذ الحكم فيه هذا امالوا في حنق
وان كان من المنفصل فهو اشعار الواجب بعدها واما قولهم الربا فلاجل الراء يعني الربا واوي ولكن امالوها لمكان الراء
لاجل الراء المكسورة وقد اما لوا نحو جاد وجواد نظرا الى الاصل اما لوا هذا باشيئ في الوقف يعني جاد اصله جادد

فاسكنت الدال الاولى بواو عمت الثانية مذهب سيبويه وهو مذهب العرب عدم الامالة وهذا وامثاله لانه ليس بعد
الالف كسرة وامالة قوم هذا لان الفعل اعني عين الكلمة كانت مكسورة فادغمت فالكسرة المقدرة عندهم كالملفوظ واذا وقف
على اسم الفاعل النكرة من الناقص نحو هذا ماش ومررت بماش بسكون الشين في الرفع والجر لا يجوز امالة الالف عند
الجمهور لان الشين ليست بمكسورة ولما جاء من ان الشين كانت مكسورة فاسكنت في الوقف فهو مكسور تقديرا
المعرب والمكسور في المقدر كالملفوظ عندهم وقد اميل والشمس وضحاها وهو من الطلوع والتساهل حلاها وغشيها
الف وضحاها مبدلة عن الواو فالقياس ان لا يمال ولكن اميلت ههنا لمناسبة ما بعدها اعني الامالة تلاها وجلاها وغشيها
وغيرها [illegible] لتناسب الكلام لانها لما جعلوا امالة ضحاها من امالة للامالة فصل وقد امالوا الفتحة في نحو من الضرب
والكبر ومن الصغر ومن المحاذر يعني امالوا الفتحة الى الكسرة اذا كانت بعدها راء مكسورة لان الفتحة اخف من الالف
انهم اماله الالف فلان اماله الفتحة الى الكسرة لقرب الفتحة من كسرة الراء لتجانس الصوت قوله والمحاذر [illegible] امالة فتحة
الذال المعجمة فصل والحروف لا تمال نحو حتى والى وعلى واما والا الا اذا سمي بها وقد اميل بلى ويا ولا في اما لا
وياء النداء لاغنائها عن الجمل ولما لم يمال الحروف لان الحروف غير متصرفة او لانه ليس لها اشتقاق مستقبل كالفعل [illegible]
تنبيه وهي كلاسم [illegible] من التصرف فعلما لم يكن لها امالة [illegible] اذا سمي بها يعني لانها
اذا جعلت حروفا اسما التحقت [illegible] اسماء وكذلك [illegible] باب
الحروف قوله وقد اميلوا بلى [illegible] الحروف [illegible] عن الجمل [illegible]
كلام واحد [illegible] فكانها اسماء او افعال [illegible] اذا قال [illegible] اما زيد [illegible] فيقول في جوابه بلى
فيقول بلى [illegible] قام زيد بحذف [illegible] قام زيد [illegible]
وصلة [illegible]
اما الشرطية [illegible] في باب النداء وكذلك
لفظا في باب الندبة نحو وا زيدا ولا اسماء غير المتمكنة تمال منها المستقبل بنفسه نحو ذا وانى ومتى و
لا تمال ما ليس مستقبلا نحو ما الاستفهامية والشرطية او الموصوفة او الموصولة ونحو اذا وامال المبرد واماله
عسى حيرة اعلم ان الاصل في الاسماء غير المتمكنة اي المبنية ان لا تمال لانها تشبه الحروف من حيث ان الفها ليست منقلبة
عن واو او ياء فاذا كان يشبه الحروف مثل ان الحروف [illegible] مقام [illegible] الاسماء غير المتمكنة يمال
ما كان يستقل بنفسه نحو ذا فانها اسم الشيء [illegible] الاخرى انه اذا قيل لك الكلام من المال
بمعول اني فيكون [illegible] المال [illegible] اذا قيل خرج زيد
[illegible] الاستفهامية والشرطية او الموصوفة
او الموصولة [illegible] اذا قيل لك متى
تخرج الى السفر وقلت [illegible] استقامت السفر واما التنبيه ذلك
ول المبرد [illegible] الياء [illegible]
[illegible] ومن اصناف المسمى الوقف [illegible] الثلثة وهو اربع لغات
الاسكان الصريح والاشمام وهو ضم الشفتين بعد الاسكان والروم وهو ان تروم التحريك والتضعيف الوقف
ان تسكت القارئ على اخر الكلمة وتسقط الحركة [illegible] الاسم والفعل والحرف لانه يجوز ان يقف

المتكلم

المتكلم على اخر كل واحد من هذه الكلمة والحرف الموقوف عليها بعبارات كثيرة اي بعد هذا شرحها وذكر منها اربعة
احدها الاسكان وهو ان تذهب الحركة بالكلية من غير ان تشير اليها والثاني الاشمام والثالث الروم والاشمام ضم الشفتين بعد قطع
الصوت يعني تشير بضم الشفتين الى ضمة الحرف بعد الوقف طلب بيان حركة الحروف الموقوف عليها بان تشير بالصوت الى الحركة
والرابع التضعيف وهو التشديد يعني يوجد زيادة الحركة تشديدا فيقف على الحرف المشدد بلا حركة نحو ان يقف على
[illegible] ولها في الخط علامات فللاسكان الخاء وللاشمام نقطة وللروم خط بين يدي الحرف وللتضعيف
الشين مثل الحكم هذا حكم خالد وفرج وللمتوقف اي علامات في الخط فاذا كتبت فوق الحرف الموقوف
عليها خاء علم انه اسكان واذا حصل من بين يديها اي بعدها نقطة علم انه اشمام واذا حصل من بين يديها اي بعدها خط علم
انه روم واذا كتبت فوقها شين علم انها تضعيف لانه مشدد والاشمام مختص بالمرفوع ويشترك في غير المجرور والمرفوع
والمنصوب غير المنون حتى ان الاشمام لا يجوز الا في المرفوع لان الاشمام هو ضم الشفتين وضم الشفتين اشارة الى ضمة الحرف فاذا
لم تكن الحرف مضموما لا يشار اليها بضم الشفتين وما غير الاشمام من الروم والاسكان والتضعيف فيجوز في المرفوع والمجرور
سواء كان المرفوع والمجرور منونين او غير منونين واما المنصوب فيجوز هذه الثلثة اذا كان المنصوب غير منون والمنون
المنصوب تبدل من تنوينه الالف كرجا وكذا لا قرشا او كسا او قاضيا فالاسكان يستعمل في جميع اللغات نحو اذا كان
المنصوب منونا يبدل من تنوينه في الوقف سوى قف على الالف اذا وقف على الف لم يكن الروم والاسكان والتضعيف
بالالف فلذلك قال واعلم ان المرفوع والمنصوب والمجرور اذا كان منونات [illegible] الوقف [illegible] الحروف
[illegible] المرفوع [illegible] المنصوب [illegible] المرفوع [illegible] المنصوب
والمنصوب [illegible] وهو الاصل في المرفوع والمجرور [illegible] في المرفوع والمجرور [illegible] نقلها
واما في المنصوب فسواه السوير الفا وحذف النصب والتضعيف مخصوص بالمرفوع من التحريك المتحرك ما قبله حتى
اذا اردت ان تقف [illegible] الحرف الاخر جاز بشرطين ان يكون الحرف الاخير همزة والحرف علة [illegible] قبلها ساكن نحو
ان تقف على فرج [illegible] الحرف [illegible] حرف علة نحو قاض [illegible] الا الهمزة
وحرف العلة [illegible] الحرف [illegible] ساكن نحو زيد [illegible]
لانه يحتج [illegible] فصل وبعض العرب يحول ضم الحرف الموقوف عليها
وكسرة على الساكن قبله دون الفتحة غير الهمز سمعوا هذا بكر ومررت ببكر وانما ينقل حركة الحرف الموقوف عليها اذا
كان قبلها ساكن لان نقل الحركة الى الحرف المتحرك لا يفيد والنقل مختص بالمرفوع والمجرور منونين كانا او غير منونين
كانا او غير مهموز [illegible] المفتوح [illegible] الا اذا كان مهموزا [illegible] لا يجتمع
[illegible] الكاف [illegible] ساكنين [illegible] التخفيف فنقل حركة الحرف
الموقوف عليها الى الساكن قبلها قال بعضهم الاوتار [illegible] الشعر والنبل مشقوقا كما الحمر وبالشعر والحمر
[illegible] الشعر جمع اشعر [illegible] الحال والحمر جمع حمار
[illegible] والنبل [illegible] والنبل مبتدا [illegible] خبره [illegible] السنين [illegible]
[illegible] والمراد [illegible] الوقف
الى ما قبلها في شعر وحمر [illegible] الشعر والحمر [illegible] الراء الى
الى ما قبلها ونحو هذا اضربه وضربه هذا عطف على قوله نحو بكر يعني اضربه امر مخاطب [illegible] لسكون

البناء والكلو وهذا القايل نقل ضمة الهاء الى الباء قال عجبت والدهر كثير عجبه من عنزي سبني لم اضربه والمراد بالاستشهاد
انه نقل ضمة الهاء الى الباء من لم اضربه قال ابو النجم فقرّبن هذا وهذا ازحله معرب اصرخ خلطب ورحله اصله ازحلُه وهو
امر مخاطب من الترحيل وهو التبعيد وبقلباء عن ضمة الهاء الى اللام واسكن الهاء يعني قرب هذا الشيء وبعد الشيء
الآخر ولا يقول رايت البكر يعني لا يجوز نقل فتحة الحرف الموقوف عليها الى الساكن قبلها فيما فيه الف واللام من المفتوح قال
لو سعيد لان الالف واللام بدل عن التنوين وكما لا ينقل حركة الحرف الموقوف عليها في المفتوح المنون لان تنوينها تقلب
الفا فكذلك في المفتوح غير المنون ورفي الهمز يجوز جميعا يعني اذا كان الحرف الموقوف عليها همزة يجوز ان ينقل حركة
المضموم والمكسور والمفتوح غير المنون الى الساكن قبلها لان الهمزة تقيلة يجوز تغييرها في المفتوح ايضا نحو
هذا الخبو ومررت بالخبو ورايت الخبا وكذلك البطو والردو يعني ينقل حركة الهمزة عند الوقف الى الساكن قبلها في
المفتوح والمكسور سواء كان ما قبل الساكن مضموما نحو حسن او مكسورا نحو بطؤ او مكسورا نحو ردا ومنهم من يفارق
فيهم نادر من غير مراد الحريه الزدو ومن البطو فيفر الى الاتباع فيما عن البطو مضمين ويفال الردى بكسر تين
يعني المراد بتباعد ويحترز يعني يحترز في هذا الوجه عن ان ينقل ضمة الهمزة الى الدال لان الخروج من كسر الى ضم العدال
ثقيل بل يجعل الدال في حال الرفع مكسورا فيقول الردي بكسر الراء والدال يجعل الدال تبعا للراء واسكن في البطو في حال
الجر كسرة الهمزة الى الطاء لان الخروج من ضمة الى الكسرة الحركة يستقل فيجعل الطاء في حال الجر مضموما تابعا للباء
وكذلك جميع الامثلة والاختلاف في انه لا يقال هذا اخير بنقل ضمة الراء اعني الحرف الى الباء او يا هو ومن بعض
نقل كسر اللام الى الفاء لاستثقال الخروج من الكسر الى الضم ومن الضم الى الكسر وانما جوز ونقل هذا البطو
بحور دوهو لاستثقال الهمزة يجوز فيها [illegible] لا يجوز في الصحيح والحرف نقل حركة الحرف الموقوف
عليها الحرف الصلة وان كانت ساكنة نحو بوح ونحوه بالحرف العلة تقيلة فلو حركت لزاد ثقلها واذا
كان الحرف الموقوف عليها حرف العلة لا يجوز نقل حركتها الى الساكن قبلها نحو ظبي لان كل ما اخرها
حرف علة وما قبلها ساكن حكمها حكم الصحيح فلو نقلت حركتها الى الساكن قبلها لانقلبت من حكم
الصحيح الى حكم ينقل لصحيحها تقيلا لكان قويا حسنا ومنهم من يبدلون من الهمزة حرف لين
تحرك ما قبلها او ساكن فيقولون هذا الكلو والخبو والبطو والردو ورايت الكلا والخبا والبطا والردا
ومررت بالكلي والخبي والبطي والردي يعني يوقف على الهمزة فان ما قبلها متحركة قلب الهمزة حرف علة يناسب حركة الهمزة فان
كانت الهمزة مضمومة قلبت واوا وان كانت مفتوحة قلبت الفا وان كانت مكسورة قلبت ياء نحو هذا الكلو بفتح اللام وسكون
الواو ورايت الكلا ومررت بالكلي بفتح اللام وسكون الياء واصله الكلأ بالهمزة فاسكنت الهمزة في الوقف وقلبت حرف العلة
كما ذكر وان كان ما قبل الهمزة ساكنا تسكن الهمزة في الوقف تنقل حركتها الى الساكن قبلها ثم جعلت الهمزة حرف علة يناسب حركتها
كما ذكر تقول هذا بطو بنقل ضمة الهمزة الى الطاء وقلبها واوا ورايت بطا ومررت ببطي وكذلك الى آخره ومنهم من يقول هذا
الردي ومررت بالبطو فيتبع يعني بعض العرب يقولون في الوقف هذا الردي لاستثقالهم ضمة الهمزة الى الدال كيلا يكون خروج
من الكسر الى الضم بل يجعلون الدال تابعة للراء في الكسر ويقلبون الهمزة ياء ويقولون مررت بالبطو يجعلون الطاء تابعا
في الضم ولا ينقلون كسر الهمزة الى الطاء كيلا يكون خروجا من الضم الى الكسر واهل الحجاز يقولون الكلا في الاحوال الثلث لان
الهمزة سكنها الوقف وما قبلها مفتوح فهو كراس وعلى هذا العرب سولون في الكلو الكلو اهني اهني اجواهم حرفهم
يعني اهل الحجاز لا ينظرون الى حركة الهمزة ولا يقلبون الهمزة حرف علة يناسب حركة ما قبل الهمزة فيقلبون في الكلا الهمز الفا في الرفع والنصب

والجر لان ما قبل الهمزة مفتوح وهو اللام ويقلبون ايضا همزة الكلو واوا في الرفع والنصب والجر لان الميم مضموم
ويقلبون في الهمزة ياء لان الموقف مكسور فيقلبون الكلا على راس وكان الهمزة في راس قلبت الفا لانفتاح
الراء فكذلك الكلا ويقيسون الاكمؤ على جونة ويقيسون اهني على ذيب والكلاء العشب والجونة ظرف العطر
والاكمؤ جمع الكماة والكماة واحده الكماة والكماة شيء ابيض مثل الشحم ينبت من الارض وصل واذا اعتل الآخر وما قبله
ساكن كان كالصحيح وان كان ما قبله متحركا فالياء ان كان ياء لقد اسقطها المنون في نحو قاض وعم وجوار
والاكثر ان يوقف على ما قبله فيقال قاض وعم وجوار وقوم يعيدونها ويقفون عليها ويقولون قاضي وعمي وجواري
وان لم يسقط التنوين نحو القاضي ويا قاضي ورايت جواري فالامر بالعكس فيقال يا مري بالاعي قوله نحو كالصحيح
يعني حكمه حكم غيره ويوقف على الياء في ظبي وعلى الواو في دلو ساكنة انه لا يجوز نقل حركة الياء والواو الى
ما قبلها بخلاف بكر لما ذكرنا قبيل هذا قوله ان كان ياء وقد اسقطها المنون يعني اذا كان اسما منونا فاسكنت الياء
في الرفع والجر لثقل الضمة والكسرة عليها حذفت الياء لسكونها وسكون التنوين في الوصل فاذا وقف عليه فالاكثر
يعني اكثر النحويين يقفون عليه باسقاط التنوين واسكان ما قبل التنوين من غير اعادة الياء المحذوفة لانها
معروفة في اللفظ وقوم يعيدون الياء لانها انما حذفت لسكونها وسكون التنوين فلما حذفت التنوين في الوقف
اعيدت لانه زال العارض لها قوله وان لم يسقطها التنوين مثل الكلمة التي فيها الف واللام نحو القاضي واما ان يكون منادى
نحو يا قاضي واما ان يكون منصوبا غير منصرف نحو جواري في هذه المواضع لا يكون التنوين فلا جرم يكون الياء ثابتة في
الوصل لان الياء في المنادى ساكنة وكذا فيما فيه الالف واللام في الرفع والجر ساكنة وفي النصب مفتوحة وكذا في رايت
جواري قوله فالامر بالعكس يعني حكم غير المنون في الوقف عكس حكم المنون لان المنون الافصح عدم اعادة الياء المحذوفة
في الوقف وفي غير المنون الافصح اثبات الياء وهو حسنة لانه فرق في المنادى وفيما فيه الالف واللام في الرفع و
الجر بين الوصل والوقف لان الياء ثابتة ساكنة في الوصل والوقف وفيه من يحذفون في الوقف لسكون الياء فرقا
بين الوصل والوقف لان التخفيف لكن في الوقف اكثر واما في النصب فلا يجوز حذف الياء لان الوقف في المنون
من الوصل والوقف ثابتة لان الياء في المنصوب في حال الوصل مفتوح وفي الوقف ساكنة قوله ويقال يا مري بالاعي
هذا اسم فاعل من الناقص المهموز العين من باب افعل تقول ارى يري فهو مري واصله ارأى يرأي فهو مرئي
فحذفت الهمزة تخفيفا فبقي مري وحذفت الياء اذا كان منونا لسكونها وسكون التنوين فاذا كان في المنادى يا مري
باثبات الياء الا انه في الوصل والوقف لا يحذفها في الوقف اصلا لانه اسكنت الياء في الوصل تخفيفا فلحقها
بعد التخفيف هذا الحذف لحقها في الوقف بعد آخر للتخفيف ايضا بخلاف هذا مر بسكون الياء في الوقف واصله بعد
حذف الهمزة هذا مري فاسكنت الياء لثقل الضمة عليها وحذفت لسكونها وسكون التنوين فلحقها تغيران ولم
يكن بغير اعلال اخرى لان اصله فيها رفع الثقل وحذفها التقاء الساكنين فاذا كان ظرفه التغيير من الشيئين لم يكن فلا اجتمع
وان كان الفا في الاكثر ان يوقف هذه عصا وحبلى ويقول ناس من فزارة وقيس حبلي بالياء وبعض طي حبلو بالواو قيل
اذا كان آخر الكلمة الفا فان لم يكن منونا وقف عليه بالالف في الوصل والوقف وان كان منونا قلبت التنوين في الوقف
في النصب الفا ويحذف التنوين بعد حذف الالف لاصليه عند الوقف في الرفع والجر فالحاصل انه يوقف على المقصور بالالف
في الرفع والنصب والجر منونا كان او غير منون ثم اختلف في ان الالف مذهب المبرد ان الالف في الوقف هي الالف
الاصلية في الرفع والنصب والجر لانه قد جاءت امالة وهي فلو كانت الالف بدلا من التنوين لم يجز امالتها ومذهب المازني

ان الالف بدل من التنوين في الرفع والنصب والجر لان الاصل ان الالف حرف ... بدل الحرف وفي الصحيح لم يبدل
التنوين حرفا في الرفع والجر لانه لو ابدل في الرفع واوا وفي الجر ياء لتناسب الضم في الرفع والكسر في الجر ... تعليل بان
فلم يقلب التنوين واوا او ياء كيلا يحصل الثقل وفي المنقوص ليس ضمة والكسرة حتى يبدل التنوين واوا وياء بل بدل التنوين
القائلين لاول يخف الحروف وقد ذهب سيبويه ان الالف في المنصوب بدل عن التنوين كما في الصحيح وفي الرفع
والجر رجوع الى الالف الاصلية وليست بدلا من التنوين لان التنوين في الصحيح لا يبدل في الرفع والجر حرفا حتى
المعتل بل يحذف ... من قلب الالف في الوقف ياء وانما قلبها ياء لان الياء ابين من الالف لان الالف خفية ومن قلبها
واوا فلان الواو ابين من الالف والياء وقلبها ياء وواوا ... التانيث نحو حبلى دون الالف المنقلبة عن الحروف الاصلية
ومنهم من يسوي في القلب بين الوقف والوصل يعني بعض العرب يقلب الالف في حبلى وغيرها مما فيه الف التانيث
ياء في الوصل والوقف جميعا لان الياء اظهر ... السامع من الالف ... عليها ... في الوصل ... بعض
قولان الواو اظهر من الياء ومن الالف وبعض طيء ... همزة فيقولون حبلأ ... وهو يضربها ...
بعض العرب يقلب في الوقف همزة وهذا القلب عند هذا القائل لا يختص بالف التانيث بل يقلب جميع الالفات عند
الوقف همزة لان الالف والهمزة الساكنة متقاربتان ... الالف اذا حركت تكون همزة فاذا احتيج في الوقف الى قلب
الالف حرفا غير الالف فقلبها همزة اولى لقرب المخرج ... وهذا بعيد عند الجمهور لان الالف اخف من الهمزة فلا وجه لقلب الاخف
الى الاثقل والمقصور في النصب والمبدلة من التنوين وفي الرفع والجر هي المنقلبة عند سيبويه وعند المازني هي المبدلة
في الاحوال الثلث قوله هي المنقلبة يعني الالف في الوقف في الرفع والجر هي الالف المنقلبة من الحروف الاصلية وهي الواو والياء
وليست منقلبة من التنوين وقوله هي المبدلة يعني هي المبدلة من الحروف الاصلية وهو الواو والياء في الاحوال الثلث يعني في الرفع
والنصب والجر وقد ذكرنا هذه المسئلة قبل هذا والوقف على المرفوع والمنصوب من الفعل الذي يكون في اخره ... ثابتات
او تحذف نحو يغزو ويرمي ويخشى في الجزم والموقوف عند الحاق الهاء نحو يغزو ولم يرمه ولم يخشه وادعه ...
ويخشه ... لم يغز ولم يرم ولم يخش وارم الا ما ... الى الحرف ... فانه يجب الحاق الهاء ...
وره قوله باثبات او تحذف اي باثبات اواخر ساكنة يعني حروف العلة التي في اخر الفعل يكون ساكنة في الرفع في الوصل والوقف
سواء فيه الواو والياء والالف وفي النصب الالف ساكنة كالرفع لان الالف لا تقبل الحركة والواو والياء منصوبان
في الوصل وساكنان في الوقف واما في الجزم والوقف فيسقط الحروف العلة لان الجازم يسقط الحركة وليس ههنا
حركة فاذا لم يكن ههنا حركة يسقط الحرف لانه لو لم يسقط الحرف لم يكن حينئذ فرق بين الرفع والجزم فاذا اسقط
الحرف في الوقف عند الوقف ... يلحق ... الفعل ... الوقف عليها كيلا ... الا وقد
ان يكون عين الفعل للوقف ولا يلحق الهاء لانه اذا بقي بعد الحرف المحذوف ... فان اصله يوقي ...
او وجب ... حرف ... التكسر ثم حذف حرف ... الخطاب ... حذفت لام
الفعل للامر فبقيت القاف وحدها فلا يمكن التلفظ بحرف واحد ساكنة لان الحرف الموقوف عليه يكون ساكنة
فاذا لم يمكن الوقف على حرف واحد يجب الحاق الهاء في الوقف وكذلك ... واصله ... فنقلت فتحة الهمزة في المضارع
الى الراء وحذفت الهمزة لسكونها ... ثم حذف حرف المضارع في الامر ثم حذفت لام الفعل للامر فبقيت ...
وحدها فلحقتها الهاء للوقف فصل وكثر حذف الواو والياء الحرف محذوف في الفواصل والقوافي كقوله تعالى الكبير المتعال ويوم
التناد والليل اذا يسر يعني اذا لم يكن سبب موجب لحذف الواو والياء مثل الجزم والتقاء الساكنين لا يحذف الواو والياء في غير

الفواصل

الفواصل والقوافي واما في الفواصل والقوافي فيحذف من غير سبب موجب للحذف وانما يحذف في الفواصل والقوافي
لتناسب ما قبلها وما بعدها وللتخفيف كما في المتعال فان اصله المتعالي فحذف الياء لتناسب ما قبله وما بعده من الايات
وبعض الفواصل ... (وقول زهير وبعض القوم يخلق ثم لا يفري) ... وبعض القوم يخلق ثم لا
يفري ... يقطع ... قدرت ... بعض الناس ... علم ... الامر ... ما علم ...
الامور ... اصل ... يفري بالياء لام الفعل القافية ... حرف
العلة للقافية ... اطلاق الشعر ... ان يكون في الياء وهي ياء لام الفعل قلنا ان القافية ياء ...
اطلاق الشعر ... القافية ... القافية ... واصله ... وابعد سيبويه الاسماء الداخلة
تركهم لم ادر بعد ... ما صنعوا اي ما صنعوا يعني لم ادر ما صنعوا ... صنعوا ... ضمير جمع المذكر
فحذف ... الجمع ... الواو ... في الجمع ... ولا يحذف ... بن
وادعى ... في هذه القصيدة ... الواو ... الجمع في القوافي ... ولو ...
ولو ... الجمع وهذا قبيح وحذف في التاء ... الاسم المفرد ... في الوقف ... كلمة ان تاء التانيث ... ن
الفعل الماضي ... جمع المؤنث السالم نحو مسلمات وفي الاسم المفرد ... تقلب ... في الاسم المفرد ... الوقف
يقال رحمة ... وانما تبدل التاء ... ها لان ... الحروف ... الحلق ... التاء
... الكلمة ... في اللفظ ... فكذا ... ومن العرب من يقف عليها بالتاء ... الوقف
... الوصل ... على الجمع في مسلمات ... شبه ... كقولهم الحجفت ...
لما عرفت ... الحجفت ... اصل ... الواو ...
التاء ... الحجفة ... الحجفة بالتاء ...
حمه ...
اذا ... عند الوقف على ... وهيهات الحمد
جوزوا الوقف عليها بالهاء ... الافعال ... يجوز ...
عليه بالهاء ... بالتاء ... بتاء ...
صيهات ... الالف والتاء ... مثل مسلمات ...
... يوقف عليه بالهاء ...
... وقد يجري الوصل مجرى الوقف ... في حال الوصل ... في حال الوقف ...
... مثل ... الجراحة ... القصبا ...
المنون ... الريح ... القصبا ...
السيل ...
السكينة ...
الارض ... النبات ... النار
القصب ...
كسيل ... المطر ... الريح ... القصب ...

والمراد بالاستشهاد انه شدد الباء من حسبا واحصبا وصبا وسبسبا والقصبا والجبا فان الباء لم تثبت موقوفه
عليها ومع ذلك شددها ومن قال في اول صنف الوقف ان من لغات الوقف تشديد الموقوف عليه ولكن اجرى
الوصل مجرى الوقف واجرى كالعروة سبوهب الحمد اربعه يعني اجرى الوصل مجرى الوقف لغير ضرورة
الشعر بل حمل من غير الشعر كقوله لعله اربعه فانهم ابدلوا التاء هاء واسكنوها في الوصل في غير الشعر وفي اسرائيل كما هو ثابت
يعني اثبتت النون بجعلها الف بعد النون في الوصل والوقف وحقها ان تثبت في الوقف حال ولكنه اجرى الوصل مجرى
الوقف وقد ذكر هذا البحث في باب سكن في قسم الحروف مصرح ويقول في الوقف على غير المتمكن انا بالالف وانه بالهاء
معنى هذا الفصل يعني الوقف على بعض المبنيات اما ان تنتج الهمز والنون ونحوهما اذا وقف عليه يوقف على الف
بعد النون او على الهاء وانا يزيد الالف والهاء في الوقف كيلا تشتبه عند الوقف بان الناصبة المضارع وهو سكن
وهو بالحاق الهاء يعني اذا وقف على هو جاز ان يوقف على الواو ساكنة وجاز ان يزاد بعدها ساكنة بعد الواو ويوقف
على الهاء كيلا يشبه وسعه حركة من الكلمات المبني ضعيفة ولم يوقف حرفها وحركتها وهنا وههناه
يعني اذا وقف على ههنا جاز ان يوقف عليه بالالف وجاز ان يزاد بعد الالف هاء الا ان الاصح حتى لا يبطل السامع
فزاد وهاء لان الهاء اخفى من الالف وهولاء وهولاه اذا قصر يعني هولاء اذا كان مقصورا جاز ان يوقف على الالف
وبزيادة هاء لما ذكر في ههنا واما اذا جعل هولاء ممدودا لم يجز الوقف عليه الا بسكون الهمز والرحمتك وكرمتك يعني
اذا وقف على كاف الخطاب جاز ان يسكن وجاز ان يزاد بعدها ساكنة في الوقف لتبقى حركة الكاف وغلامي وضربني وكلاهما
وضربنيه بالاسكان والحاق الهاء فيمن حرك في الوصل وغلام وضربن فيمن اسكن في الوصل يعني جاز فتح الياء واسكانها
في الوصل كغلامي وضربني ونحوهما من ياء المتكلم فمن فتحها في الوصل جاز اسكانها في الوقف وجاز فتحها بزيادة هاء ساكنة
بعدها ومن اسكنها في الوصل حذفها في الوقف هذا شرح كلام المصنف وفيه اعتراض لانه من حركها في الوصل جاز ان يحذف
في الوقف ومن اسكنها في الوصل فالاصح ان يثبتها في الوقف كالوصل هكذا قال ابن الحاجب وقال الاعشى اكرمن يعني قال الاكرم
اكرمن واهانن بالياء في الوصل وحذفها في الوقف قال الاعشى ومن شانئ كاسف وجهه اذا ما انتسبت له انكرن البيت الثاني
العدو كاسف اي عابس مني من اجل انه عرفني واخبرت في نسبي انكرني وظهر انه لم يعرفني والمراد بالاستشهاد
انه حذف الياء من انكرن في الوقف وضربهم وضربهم وعليهم وبهم ومنه وضربه بالاسكان بغير الحق صلة او حركة يعني
سوى الحق حذف الجمع وهاء ضمير المفرد بلا صلة في الوصل او حرك الهاء في الوصل من غير واو وياء فان الوقف حينئذ
باسكان الميم والهاء فحركة من الحق ميم الجمع وحكى بعضهم جميعا وقوله او حرك يرجع الى هاء الضمير فقط لان ميم
الجمع ليس فيه في الوصل الا الاسكان والحاق واو بعدها وهاء الضمير ليس فيه الا التحريك من غير الحاق او تحريكها مع
الحاق واو او ياء فان كان قبل هاء الضمير فتحة نحو انه او ضمة نحو جاءه عنه فالاطلاق الحاق واو بعدها وان كان قبلها كسرة
بلا خلاف في الحاق ياء بعدها نحو به وان كان قبلها ساكن الحق بعدها عند الاكثر واوا ان كان الساكن غير الياء نحو منه وان
كان الساكن ياء فالاكثر على الحاق الياء بها ومنهم من يخفف من غير واو وياء وكانت الساكن غير الياء ومن كسرها من غير ياء اذا
كان الساكن ياء وهذه فيمن قال هذه امة الله يعني من قال في الوصل هذه ي باشباع الهاء فاذا وقف حذف الياء التي
حصلت من اشباع الهاء واسكن الهاء وفي بعض النسخ وهذي فيمن قال هذي امة الله يعني من قال في الوصل هذي بالياء
بغير الهاء من غير هاء فاذا وقف قلب الياء هاء واهل الحجاز وبنو قيس يقفون على الياء فيقولون هذي كالوصل وحنام
ومه وحتامه وفيمه بالاسكان والهاء يعني حتام وفيم اذا وقف عليها جاز اسكان ميمها وجاز ان لا يسكن الميم ويزاد

بعدها

معناها المبني حركتها لانها صارت ضعيفة لحذف الفها فان الاصل حتى ما وفيما وبدليل في الموصولات ومجيء مه ومثل مه
في مجيء ام جئت مثل ايت بالهاء الاخير يعني اذا الالف ما الاستفهامية مجرورة بالاضافة تحذف الفها كما كانت مجرورة بحرف الجر
الا انه اذا وقف على المجرورة بحرف الجر جاز اسكان الميم وجاز الحاق الهاء واذا وقف على المجرورة بالاضافة فلا بد من الحاق الهاء
لان لفظ ما اضاف المضاف اليه مستقل منفصل في المعنى عن المضاف واذا كان منفصلا مستقلا صار اسما على حرف
واحد لانه اذا سقطت الالف بقيت الميم وحدها والوقف على اسم او فعل على حرف واحد لا يمكن فلا بد من الحاق الهاء
بخلاف المجرور بحرف الجر فان الحرف ليس لها معنى الا مع غيرها فهي متصلة بالمجرور اتصالا شديدا بحيث يكون
الجار مع المجرور كلمة واحدة فاذا كان كذلك فليست الميم اسما برأسها حتى لا يمكن اسكانها في الوقف ونصب النون
الخفيفة بعد المفتوح الوقف على نحو لنسفعا بالناصية لنسفعا يعني نون التاكيد الخفيفة مثل النون
في التنوين اذا انفتح ما قبلها قلبت في الوقف الفا نحو رأيت زيدا فان الدال مفتوحة فلما حذف الدال قلبت النون حرفا
من حروف العلة يجانس الفتحة وهي الالف لان النون الخفيفة اذا انفتح ما قبلها قلبت في الوقف الفا نحو يا زيد اضربن
قلبت النون في الوقف الفا لانفتاح الياء قال الاعشى ولا تعبد الشيطان والله فاعبدا وقبله واياك والميتات لا تقربنها
ولا تاخذن سهما حديدا لتقصدا وذا النصب المنصوب لا تنسكنه ولا تعبد الشيطان والله فاعبدا قوله فاياك والميتات
يعني احذر من اكل الميتة فانها محرمة وقوله ولا تاخذن سهما حديدا لتقصدا يعني لا تفعل فعل الكفار فانهم يحدون السهم
ويرمونه بمحل الناقة ليسيل الدم ويشربونه وقوله وذا النصب المنصوب يعني هذا النصب بضم النون والصاد
ما ينصب من الحجر ليعبد لا تنسكنه اي لا تقصده يعني لا تعبد سوى الله والمراد بالاستشهاد انه قلب النون الخفيفة في
فاعبدا الفا ويقال في هل تضربن يا قوم هل تضربون بعادة واو الجمع اعلم ان النون الخفيفة قد قلنا انها كالتنوين
فيحذف اذا انضم ما قبلها في الجمع المذكر او انكسر ما قبلها في خطاب الواحدة المؤنث كما يحذف التنوين في هذا زيد ومررت
بزيد فاذا حذفت النون الخفيفة تقول في الجمع نحو قولك في الاستفهام يا قوم هل تضربن فلما حذفت النون هل تضربون
بالواو والجمع في تضربون وتضربون على الاصل الفعل بنون التاكيد الخفيفة حذفت النون التي هي علامة الاعراب فبقيت
هل تضربن بسكون واو الجمع والنون الخفيفة فحذفت واو الجمع لالتقاء الساكنين هذا بحث الوصل فاذا وقف عليه
حذف النون الخفيفة واذا حذفت النون الخفيفة عادت واو الجمع والنون التي هي علامة الاعراب لان الكلمة عادت
معربة فيقول هل تضربون بسكون واو الجمع والنون التي هي علامة الاعراب واما سبب التقاء الساكنين في الوقف وكذلك
تقول يا امراة هل تضربن باعادة الياء والنون التي هي علامة الاعراب بعد سقوط النون الخفيفة في الوقف ومن
يقول في كلام يا قوم اضربن هذا في الوصل ويقول في الوقف اضربوا بحذف النون الخفيفة واعادة واو الجمع ويقول
يا امراة اضربن في الوصل واضربي في الوقف بحذف النون الخفيفة واعادة الياء ومن اصناف المركب القسم وهو مركب
من اسم وفعل وهو جملة فعلية او اسمية يؤكد بها جملة موجبة او منفية فاذا قلت فعلت الشيء الفلاني فهذه
جملة موجبة فان اردت تاكيد هذه الجملة فقل بالله فعلت الشيء الفلاني او نحو ذلك بالله او يمين الله فهذه جملة فعلية اكدت
جملة موجبة وهي قولك فعلت الشيء الفلاني واذا قلت ما فعلت الشيء الفلاني فهذه جملة منفية فان اردت تاكيد هذه الجملة
فقل بالله ما فعلت الشيء الفلاني فهذه جملة فعلية اكدت بها جملة منفية وهي قولك ما فعلت الشيء الفلاني فهذه مثال
القسم جملة فعلية ومثال ما اذا كان القسم جملة اسمية كقولك لعمرك ما فعلت الشيء الفلاني او نحو لعمرك قسمي لعمرك صلا
وقسمي خبر والخبر قسم اكدت جملة موجبة بين فعلت الشيء الفلاني او منفية نحو ما فعلت الشيء الفلاني وتحو ايم الله

وافتحت والبيت وعلم الله ويعلم الله هذا من امثلة كلها القسم منها ما حلف عليه والنذر حلفت بالله فعلت كذا او افعلت كذا
ولعمرك ولعمر ابيك فهذان المثالان مما في معناهما من امثال القسم فيهن جملة اسمية لان التقدير لعمرك حلفي وقسمي او ما اقسم به
اللام في لعمرك لام التأكيد الداخلة على المبتدأ وعمرك بمعنى العمر ويكون الضم بمعنى العمر وهو الحياة الا انه لا يستعمل في القسم بفتح
العين وفي غير القسم ضم العين وايمن الله ايضا مع العين ويكون الميمن اي يمين الله وعمر الله وايم الله [illegible]
يمين الله قسمي وامانة الله الامانة ما يسلم الى الرجل ليحفظه وامانة الله بمعنى ما عهد الله وما يجب علينا حفظه من اوامره يعني عهد الله
قسمي وعلي عهد الله لافعلن او لا افعل هذا هو المقسم عليه ويعني انه جميع امثلة القسم يعني اذا كان المقسم عليه اثباتا فعلا
ما دخل لام التأكيد ونونه واذا كان نفيا فادخل حرف النفي وقل لا افعل ومن شأن الجملة [illegible] كجملتي الشرط
والجزاء يعني جملة القسم ليست مستغنية عن الجملة المقسم عليها كما ان الشرط ليس مستغنيا عن الجزاء لان جملة القسم مع المقسم عليه جملة واحدة
كما ان المبتدأ يحتاج الى الخبر والفعل يحتاج الى الفاعل فكذا القسم يحتاج الى المقسم عليه اما المقسم عليه فلا يحتاج الى القسم لو ترك
اخباره ولم يحلف عليه جاز كما لو قلت جاء زيد ولم يحلف والله جاء زيد ونقول افعل كذا ولا تقول بالله افعل كذا ويجوز حذف
الثانية هيهنا لانها لا تدخل حذف الكلمة يعني يجوز حذف الجملة المقسم عليها اذا دلت قرينة على حذفها كما جاز حذف الجملة
[illegible] اذا قال لك احد سمعت ان فلانا قال فعلت كذا فتقول في جوابه صدق والله وتسكت فقد
حذفت المقسم عليه لان المعنى والله لقد فعلت ذلك الفعل مثال حذف الجزاء اذا قال لك احد تعطيني شيئا ان فعلت
ان فعلت لي الفعل الفلاني فقد حذفت الجزاء لان المعنى ان فعلت لي الفعل الفلاني اعطيتك الشيء الفلاني واعلم الكلمة
بما هي القسم والمؤكد هي المقسم عليها [illegible] القسم ليعظم به ويفخم هو المقسم به يعني في كل احلف
بالله لا افعل كذا فقولك احلف بالله هي القسم ولفظة الله هي المقسم به ولا افعل هي المقسم عليها [illegible] والتفخيم
التعظيم يعني ليعظم المقسم عليه ويحفظ بسبب ذكر اسم الله عن المخالفة والكذب فصل ويكثر القسم في الكلام لكثرة الحروف
فيه [illegible] حرف الفعل في بالله والخبر في لعمرك [illegible] توخوا الخفة
المعجمة اصله توخيوا فقلبت الياء الفا ثم حذفت الالف لسكونها وسكون واو الجمع ومعناه طلبوا يعني القسم دوره في الكلام
كثير وما كان اكثر دورانا في الكلام احوج الى التخفيف لتسهيل النطق به فجوزوا في القسم انواعا من التخفيف منها جواز حذف فعل
القسم في احلف بالله فتقول بالله لافعلن كذا حذف فعل القسم مع الباء والقسم جائز ومع باقي حروف القسم واجب ومنها حذف
الخبر في لعمرك كما ذكر [illegible] في اول القسم [illegible] لعمر ابيك الخير [illegible] امانة الله فان كلها مبتدأ وخبرها
محذوف وجعلها التخفيف لعمرك وحذف النون وهمزة من ايمن في الدرج يعني من التخفيفات انهم يحذفون النون من ايمن الله ويحذفون
همزته في الوصل فيقال ويمن الله وهمزة ايمن عند سيبويه همزة وصل لان كلمة مفردة مشتقة من اليمين وكانت الياء ساكنة فادخلت
همزة الوصل لتمكن الابتداء بالساكن وعند الفراء جمع يمين وهمزته همزة القطع بقول المصنف لا يستقيم هنا على قول سيبويه
لان الهمزة ههنا همزة الوصل وهمزة الوصل محذوفة في جميع المواضع لا في باب القسم فقط واما على قول الفراء فيستقيم لان الهمزة
هنا على قوله همزة قطع لا تحذف [illegible] هنا من تخفيفات القسم وقالوا م الله يعني من التخفيفات
حذفهم [illegible] من الجار الذي يكون بمعنى القسم [illegible] في الفصل الثاني بعده يعني وحذف القسم في الله لافعلن عوضا عن الله
اي بجر الهاء [illegible] يعني اذا حذفت حرف القسم جاز ترك المقسم به على جره [illegible] وهو حرف الجر الذي
وجاز نصبه على عدم [illegible] لانه مفعول به [illegible] يعني اذا حذف حرف القسم جاز [illegible] المقسم مقام [illegible]
ان شئت كما اي ويعوض في ها الله والله وافالله يعني جاز ان يعوض من حرف القسم [illegible] ها التنبيه او همزة الاستفهام

ادهم

اي يضم الى اسمها مع الف [illegible] همزة الله [illegible] هاء الله [illegible] علامة ويكون
حذفها فسهل ها الله هذا اذا ثبتت الالف التي بعد الهاء [illegible] ويجوز حذف الالف [illegible] التي بعد
الهاء ويكون همزة الله [illegible] همزة الاستفهام [illegible] وجاز ابدال همزة الله [illegible]
[illegible] لام الله [illegible] حذف همزة الله [illegible] واقتصر [illegible]
[illegible]
تخفيفات القسم [illegible] يعني من التخفيفات ابدال الواو تاء لان التاء اخف من الواو وما ذكر من حروف القسم والعوض
في عند ضمير الواو [illegible] الفتح على الضم [illegible] يعني من التخفيفات اختيار فتح العين في العمر مع ان الضم في العمر اعرف
من الفتح [illegible] اخف من الضم [illegible] القسم
[illegible] اللام [illegible]
[illegible] القسم بلام التأكيد [illegible] المقسم عليه [illegible] ذكر المصنف
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرف اللام [illegible]
[illegible] التأكيد [illegible] حذفت اللام [illegible]
[illegible] في الماضي [illegible] حذفت اللام [illegible]
[illegible] في الماضي [illegible]
[illegible]
[illegible] في الفعل الماضي [illegible] المضارع [illegible]
[illegible] جواب القسم [illegible]
[illegible] لام التأكيد [illegible] جواب القسم [illegible] حرف النفي قطعا
الباء [illegible] الفعل [illegible] حروف الجر [illegible] اللام [illegible]
[illegible] الاختصاص [illegible] الباء [illegible] فعل القسم بالمقسم به [illegible] فعل القسم
[illegible] حروف القسم [illegible] الباء [illegible] في باب القسم [illegible] المظهر والمضمر [illegible] غير القسم على
المفعول به [illegible] الباء [illegible] على المفعول به [illegible] مع الفعل [illegible] المفعول به
[illegible] مع الفعل [illegible] الواو [illegible] على المفعول به [illegible] القسم [illegible] الباء [illegible]
[illegible] على المفعول به [illegible] القسم [illegible] الاختصاص
[illegible] الفعل [illegible] الواو والتاء [illegible] الحروف [illegible] في جميع [illegible] باب القسم
[illegible] الواو [illegible] المقسم به والتاء [illegible] لفظة الله واللام الجارة في باب القسم [illegible]
[illegible] باب القسم [illegible] لفظة [illegible] ضم الميم وكسرها [illegible]
من [illegible] القسم [illegible] الميم [illegible] على القسم [illegible] الميم [illegible] ضم الميم وكسرها [illegible]

لم يحذف نونها لم يدخل الجار على اللفظ يعني لفظ لدن واذا حذفت نونها لم يدخل الجار على لفظ الله كالتاء وقيل من في م الله محذوفة من

لفظ ايمن حينئذ عند من الالف والياء والمختار ... انما هي من الجارة لا المحذوفة من لفظة ايمن لانها لو كانت محذوفة من لفظ ايمن

لجاز دخولها على لفظ الله ونحوه من اسمائه ولم يجر بها فلما لم يجر دخولها على سوى رب علم انها ليست محذوفة من ايمن **ومن التاء**

واللام معنى التعجب وربما جاءت التاء وغير التعجب واللام بمعنى الابد يعني ان الام الجارة اذا كانت بدلا عن القسم

فيها معنى التعجب وكذا التاء القسم يدخل فيهما معنى التعجب وعلى الكثر واما اللام فلا يكون الا للتعجب

اذا كانت للقسم قوله انه فيه يعني انه في التعجب **انشد سيبويه لعبد مناة الهذلي يبقى على الايام ذو حيد**

بمشمخر به الظيان والآس ذو حيد الذي له حيد اي نتوء عن الصلد مشمخر اي جبل عال فيه الظيان

وهو ياسمين البر والآس الريحان والمراد بالاستشهاد ان الله ههنا بمعنى القسم وفيه معنى التعجب قوله يبقى على الايام

تجد ... حذف الياء ... في الدنيا شيء ... حتى الوعل الذي يكون في الجبل **ومنهم من يقول من ربي لافعلن**

كاشي قال سيبويه ولا يدخل الضمير في من لانهما لا يدخل التعجب الا في اسم معرفة ... منهما اذا

كانت للقسم فحسبه ... في قولك ... الجارة في غير القسم ومن التي للقسم كالميم حرف اسم

الواقع ... في باب المواضع ... اللفظ ... بحسب ... ذكر في الظروف **كاسر**

... ذكر ... الاسم الله وكما ... الاسم الله واسم الله والكعبة يعني ... اذا كانت القسم

بلفظة التاء بلفظ الله **سمع الاخفش من العرب ترى فاذا حذفت نونها فتح لانه لم يعلم الله والدم الله لها بحرك**

بحرك يعني لفظ من ربك بالله بلفظ الله وسمع الاخفش بعض العرب انه قال من الله ... على الكسر وعند هذا العاملر

جاز دخول من على التاء على لفظ الله ولفظة رب ... واذا حذف نونها يعني اذا حذفت نون من يدخل على لفظ الله

كالتاء يقول م الله بضم الميم وم الله بكسرها **ومن العرب من زعم انها من ايمن** ذكر بحث هذا اولا فلا نعيد **ويلزم الباء**

... غيرها ... اشياء ... الدخول على المضمر كقولك اعبده ... كان ... حلف ... في قسم الحروف

في حروف القسم ... الباء هو الاصل واذا كانت اصلا ... الها خاصية لم يكن في غيرها ... بعد ... دخولها على

الضمير ... والالكتفا بالباء ... قوله ... الا انا ادخت ... امامه ... فلا ... بالي ... والمراد بالاستشهاد دخول

الباء القسم على المضمر ولعطاء ... في الكبر بالباء **ومن ظهور الفعل معها كقولك حلفت بالله** يعني الخاصية الثانية للباء جواز ذكر

فعل القسم معها كما ذكر ... وغيرها من الحروف **والحلف على الرجل على سبيل الاستعطاف كقولك بالله لما زرتني وبحياتك اخبرني**

يعني الخاصية الثالثة للباء انه يجوز ان يحلف بها على سبيل الاستعطاف ... طلب الرحمة والشفقة ولا يجوز

ان يحلف بحرف من حروف القسم سوى الباء على سبيل الاستعطاف قوله لما زرتني يعني الا زرتني يعني الا الطلب منك

الا ... **وقال بالله ربك لما حدثت فقلت هلا ابن هرمة واقفا بالباب** ... الشاعر هو ابن عرعرة ... المعلم ... واسمه

ابراهيم والمراد بالاستشهاد ان الباء دخلت على القسم بمعنى الاستعطاف **قال ابو بكر هل صمت لكم نعما** وما ... فقال

... فاني ... امراة ... فيل الصوم ... لهما لم يقتل

... بالفعل ... يعني يجوز حذف الباء ونصب المقسم به لانه مفعول به كما تقول استغفر الله

من ذنب فعلته واستغفر الله ذنبا فعلته **الا رب من قلبي له الله ناصح** وتمامه ومن قلبه لي في الظبا السوانح قوله ومن قلبي

له الله ناصح تقديره من قلبي ناصح له بالله والناصح الذي ... الخبر ... الظباء والنساء ... من النساء

قلبي مائل اليه وقلبه ... في هذا البيت ... قبل حرف ... وهذا عيب والمراد بالاستشهاد ان الله

حروف

حذف الباء ونصب لفظة الله **فقالت يمين الله ابرح قاعدا** وتمامه ولو قطعوا راسي لديك واوصالي ابرح اي لا ابرح اي لا اذهب

عنك والاوصال جمع وصل وهو العضو والشاعر هو امرؤ القيس والمراد بالاستشهاد ان التقدير اقسم بيمين الله فحذف الفعل و

الباء ونصب يمين الله **وقال اذا ما الخبز تادمه بلحم فذاك امانة الله الثريد** والمراد بالاستشهاد ان التقدير اقسم امانة

الله فحذف الفعل والباء ونصب امانة الله ويجوز حذف الباء واللام ... معنى التعجب ... لا معنى التعجب معلوم كالله ... ونصب المقسم ومن اذا كانت للقسم ... الباء **وقد يرفع نحو يمين الله وامانة**

الله على انهما مبتدأ محذوف الخبر يعني ... يمين الله وامانة الله ... التسمية على ... محذوف ... يمين الله

قسمي وكذا امانة الله **ويضمر كما يضمر اللام في لاه ابوك** يعني يضمر الباء يعني يجوز اضمار الباء ... الجار والمجرور ... الله

لافعلن ... الجارة ... ابوك ... لله ابوك ... التعجب ... عظيم العذر ... التعجب العلم **ومن**

حذف الواو وعوض منها حرف التنبيه في قولهم لاها الله ذا وهمزة الاستفهام في الله وتقطع همزة الوصل في قولهم افالله

لتفعلن ... حذف الفها واثباتها ويورد في هذا البحث ... خمسة فصول ... **... احدها ... ان ... الحلال**

المقسم عليه ... ولاهله ... خلفي ... لكثرة الاستعمال ... ان ... على ... اخوك على

... اخوك وفيها ... ذا ... ان ... ما قال الخليل وهو انه بعض المقسم عليه والتقدير الله للامر

ذا اللام في ... ولكن الكثرة في الاستعمال بحذف

... لفظة ... الاستعمال ... لا ... عليه ... الله لاخوك على ... والله لهذا اخوك **و**

الثاني ... قال الاخفش ... المقسم ... لا ... كما قال تعالى ... اسم ... ان ... الامر ... كان

... بالمقسم عليه بعده يعني القول الثاني قول الاخفش وهو ... تمام القسم والتقدير ها الله هذا قسمي

واما المقسم عليه فمحذوف ولو كان ذا مقسما عليه لم يجز اتيان المقسم عليه بعده وهو ... الله ذا العدو كان ... لو كان

لو كان ذا مقسما عليه **... الواو ... الواو ... العطف ... بالله ... ويكون**

... جوابك يعني ... في ... الذكر والانثى ... القسم ... على الواو والقسم في

والليل اذا يغشى ... ان ... وليس هذا الاجواب ... ان سعيكم لشتى ... يعني

المتفرقة قوله كما ... بالله فالله ... ان ... معطوفة على القسم وليس للقسم ... الواو الثانية والثالثة

في المسالة الاولى **ومن اصناف المشترك تخفيف الهمزة ... الهمزة اذا ... ليس**

... قولك ... ابدال ... يعني تخفيف الهمزة ... على ما ... بيانه ... في الاسم

نحو ... بالكلمة ... الهمزة ... في الفعل ... وقد يكون في الحرف ... وكان

... بالباب ... الهمزة ... ما قبلها ... تحقيق الهمزة ... اذا كان قبلها حرف اخر ... فاما اذا

بالهمزة ... تخفيفها ... ليس ... تحقيق الهمزة ... على حالها **وفي تخفيفها ثلاثة اوجه الابدال**

والحذف وان تجعل بين بين ... مخرجها ... مخرج الحرف الذي منه حركتها ... يعني تخفيف الهمزة اما ان يجعل

حرفا اخرى واما ان يحذف واما ان يجعل بين الهمزة وبين الحرف الذي ... حركة الهمزة فان كانت حركة الهمزة فتحة تجعل

بين الهمزة وبين الالف وان كانت ضمة تجعل بين الهمزة وبين الواو وان كانت كسرة تجعل بين الهمزة وبين الياء ... المراد

... بين مخرج الهمزة وبين مخرج الحرف الذي منه حركتها **فالهمزة اذا ... ساكنة ... الحرف الذي ... منه**

حركة ما قبلها يعني ان كان الهمزة ساكنة واردت تخفيفها فطريقه ان تبدل الهمزة الحرف ... حركة ما قبل

ما قبل الهمزة فان كان ما قبل الهمزة مفتوحا جعلت الفا وان كان مضموما ما قبلها واوا وان كانت مكسورا ما قبلها
ياء وياتي مثال ذلك **كراس وبير ولوم** فقلبت الهمزة في هذه الامثلة الفا لان ما قبلها مفتوح **وبير**
وجيئة ومالفيتها قلب الهمزة في هذه الامثلة ياء لان ما قبلها مكسور **ولوم وسوف ويولف** فقلبت الهمزة في هذه
الامثلة واوا لان ما قبلها مضموم **واما المتحركة ساكنا ما قبلها فينظر الى الساكن فان كان حرف لين نظر فان كان**
ياء او واوا زائدتين لغير الالحاق او ياء التصغير قلبت اليه وادغم فيها الا ان حرف اللين حرف العلة
غير الالف والمراد بالمد الياء والالف الساكنة المكسور ما قبلها والواو الساكنة المضموم ما قبلها وياء التصغير شبه المد
من حيث انها حرف علة وياء تصغير قلبت الهمزة ياء وادغم ما قبلها فيها **كخطية** اصله خطيئة فقلبت الهمزة ياء وادغم
ما قبلها فيها **ومقروة** اصله مقروءة فقلبت الهمزة واوا وادغم ما قبلها **وافيس تصغير افوس** الفاس الذي يشق به الحطب وجمعه
فؤوس على وزن اكلب تصغيره افيئس فقلبت الهمزة ياء وادغم ما قبلها فيها **وقد التزم ذلك في نبي وبرية** يعني قلب الهمزة فيها
[illegible] من الامثلة وفي اشباهها جائز غير لازم وفي نبي وبرية لازم في المشهور وقد جاء على الاصل مهموزين واصله
نبي بالهمز وهو فعيل بمعنى مفعول [illegible] عن الله عباده والبرية اصلها البريئة وهو فعيلة بمعنى مفعول [illegible]
خلق **وان كان الفا جعلت بين بين** يعني ان كان ما قبل الهمزة الفا جعلت الهمزة بين بين يعني بين الهمزة وبين الحرف التي
هي من جنس حركة الهمزة فان كانت حركة الهمزة فتحة جعلت الهمزة بين الالف وبين الهمزة وان كانت ضمة جعلت بين الهمزة وبين
الواو وان كانت كسرة جعلت بين الهمزة وبين الياء **كسال** هذا مثال الهمزة المفتوحة **وتساول** هذا مثال المضمومة **وقايل**
هذا مثال المكسورة **وان كان حرفا صحيحا او واوا او ياء اصليتين او مزيدتين لمعنى القيت حركتها عليه وحذفت** قوله
او مزيدتين لمعنى اراد بهما الواو التي تكون ضمير الجمع والياء التي تكون للمخاطبة كما ياتي بيانه قوله القيت اي نقلت حركة الهمزة
الى الساكن قبلها ثم حذفت الهمزة **كمسلة وخب** فنقلت حركة الهمزة الى السين وحذفت الهمزة واما الخب [illegible]
اللام وهو [illegible] فان كانت الهمزة مفتوحة نقلت فتحتها الى الباء وان كانت مضمومة نقلت ضمتها الى الباء وان
كان مكسورا نقلت كسرتها الى الباء ثم تحذف الهمزة ومعنى الخبء المستور **ومن ابوك** اصله من ابوك فنقلت فتحة الهمزة الى النون **ومن**
ابك اصله من ابك فنقلت كسرة الهمزة الى النون وحذفت الهمزة **وحبل** اصله حبئل فنقلت فتحة الهمزة الى الباء وهي
الضبع **وحوبة** اصله حوأبة بفتح الحاء المهملة فنقلت فتحة الهمزة الى الواو وحذفت الهمزة وهي القرية الواسعة **وابو يوب**
اصله ابو ايوب فنقلت فتحة الهمزة الى الواو وحذفت الهمزة **وذو امرهم** يقال فلان ذو امرهم اي امامهم فنقلت فتحة
الهمزة الى الواو **وابتغي امره** يقال يا مراة ابتغي امره اي [illegible] فنقلت فتحة الهمزة الى الياء **وقاضو ابيك**
اصله قاضون ابيك فحذفت النون للاضافة ونقلت فتحة الهمزة الى الواو للجمع **وقد التزم ذلك في باب يرى واري يري** يعني نقل
حركة الهمزة الى الساكن قبلها وحذف الهمزة في الامثلة المتقدمة وفي اشباهها جائز غير لازم الا في مضارع راى [illegible]
والمضارع من باب يري نقل حركة الهمزة التي هي عين الفعل الى ما قبلها وحذف الهمزة لازم تقول يرى واصله يرأى فنقلت
فتحة الهمزة الى الراء وحذفت الهمزة وتقول في الماضي افعل من هذا اللفظ اري واصله ارأى فنقلت فتحة الهمزة الى الراء و
حذفت الهمزة وتقول في مضارعه يري واصله يرئي فنقلت كسرة الهمزة الى الراء وحذفت الهمزة وكان ذلك التخفيف
لان هذا اللفظ في كلامهم كثير الاستعمال فيحتاج الى التخفيف **ومنهم من يقول المراة والكماة فيقلبها الفا وليس بمطرد و**
قد قال الكوفيون مطرد هذا جواب عن سؤال مقدر كانه قيل [illegible] ان تخفيف الهمزة في الهمزة المتحركة الساكن ما
قبلها ان ينقل حركتها الى ما قبلها وتحذف الهمزة وقد جاء التخفيف في مراة وكماة بقلب الهمزة الفا فقالوا امراة وكماة واجاب

وقال

وقال يقلب الهمزة الفا ليس قياسا مطردا بل هو شاذ بل القياس نقل حركتها الى ما قبلها وحذفها وعند الكوفيين نقل حركتها
الى ما قبلها وحذفها وقلبها الفا كلاهما [illegible] قياس مطرد **وقال بعض [illegible] مفتوح ما قبلها تجعل بين بين كقولك**
سال [illegible] وسيل [illegible] المفتوحة والمكسورة ما قبلها او ضم فقلبت ياء او واوا [illegible] كمير ومؤجل [illegible] وبعض
[illegible] المضمومة المكسورة ما قبلها ياء ايضا فيقول مستهزيون المشهور المحقق عند العلماء [illegible] جمع [illegible] الهمزة
ياء لانكسار ما قبلها [illegible] حيث جمع [illegible] الهمزة واوا لانضمام ما قبلها واعلم ان الهمزة بالنظر الى حركتها
وحركة ما قبلها تسعة انواع فنذكرها هاهنا مع كيفية تخفيفها النوع الاول المفتوحة المفتوح ما قبلها نحو سال فبعضهم
يجعلها الفا خالصة وبعضهم يجعلها بين الالف والهمزة النوع الثاني المفتوحة المضموم ما قبلها نحو موذن فبعضهم يجعلها
واوا خالصة وبعضهم يجعلها بين الواو والهمزة النوع الثالث المفتوحة المكسور ما قبلها نحو فية فبعضهم يجعلها ياء خالصة
وبعضهم يجعلها بين الياء والهمزة النوع الرابع المضمومة المفتوح ما قبلها نحو يلومون فبعضهم يجعلها بين الهمزة والواو و
بعضهم ينقل ضمتها الى ما قبلها ويحذفها فيقول يلومون النوع الخامس المضمومة المضموم ما قبلها نحو روس فيكم
فليس فيه الا جعل الهمزة بين بين النوع السادس المضمومة المكسور ما قبلها نحو مستهزون فبعضهم يجعلها بين الهمزة والياء
وبعضهم يجعلها ياء خالصة وبعضهم ينقل ضمتها الى ما قبلها ويحذفها فيقول مستهزون النوع السابع المكسورة المفتوح ما
قبلها نحو مطمئن فليس فيه الا جعل الهمزة بين بين النوع الثامن المكسورة المضموم ما قبلها نحو سيل فبعضهم
يجعل الهمزة بين بين ايضا النوع التاسع المكسورة المكسور ما قبلها نحو مستهزئين فبعضهم يجعلها ياء خالصة وبعضهم
يجعلها بين الهمزة والياء وبعضهم يحذف الهمزة فيقول مستهزين **ونحو منساة وسال في قال المنساة** يعني نحو قلب الهمزة
المتحركة المتحرك ما قبلها [illegible] نحو منساة بالالف واصله منساة بالهمزة وهي العصا و
[illegible] تغيير الهمزة [illegible] الانواع الستة المتقدمة **وقول الفرزدق**
فارعي فزارة لا هناك المرتع [illegible] نزع ابن بشر وابن عمرو قبله واخو هراة لمثلها يتوقع وبعده [illegible] بمسلمة البغال
عيشة فارعي فزارة لا هناك المرتع يخاطب الفرزدق عمر بن هبيرة الفزاري وهو حاكم العراق نزع اي عزل [illegible]
عبد الملك بن بشر بن مروان والحاجر فعزله وكان سعيد بن عمرو بن الحارث والي الكوفة فعزل وكان مسلمة والي العراق
فعزل عن العراق وحول الى الشام والبصرة والكوفة من جملة العراق يعني عزل ولاة العراق الا اخا هراة وهو
سعيد بن الحارث بن الحكم وهو متوقع [illegible] عزله [illegible] يا عمرو بن هبيرة [illegible] شبيب
فانه ليس [illegible] معارض قوله [illegible] بمسلمة البغال [illegible] البغال وانتقل من العراق الى الشام قوله فارعي خطاب
مونث [illegible] فزارة مونث والمراد الاستشهاد انه قلب الهمزة فيه الفا **وقول حسان سالت هذيل رسول الله فاحشة**
وبعده ضلت هذيل بما قالت ولم تصب [illegible] قبيلة من مضر [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبيح لهم الزنا
فمنعهم رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك السوال والمراد الاستشهاد ان حسانا قلب الهمزة في سالت الفا **وقول [illegible] عبد الرحمن**
يشجج راسه بالفهر واجي وقبله فاما ذكرك الخلفاء منكم فهم صنعوا [illegible] من واجي ولولاهم لكنت كحوت بحر
في مظلم الغمرات داجي وكنت اذل من وتد بقاع يشجج راسه بالفهر واجي يهجو [illegible] عبد الرحمن ابن الحكم بن ابي العاص [illegible]
ذكر مساوي الخلفاء [illegible] الخلفاء من قوم آخر [illegible] العنق [illegible] يعني [illegible]
[illegible] الكنة الثانية مفتوحة يعني [illegible] من قومك [illegible] لكنت كحوت ساقط في البحر يعني لكنت
هالكا القاع المغاوز الخالية [illegible] هنا معناه يضرب راسه [illegible] الوتد بفهر اي بحجر [illegible] الذي يدق شيئا والمراد

بالاستشهاد قلب الهمزة ياء قال سيبويه وليس ذا بقياس متلئب وانما يحفظ عن العرب كما يحفظ الشيء الذي
تبدل التاء من واوه نحو اتلج في اشارة الى ابدال الهمزة احد حروف العلة يعني جعل الهمزة من حروف قياس وابدال الحروف
العلة ليس بقياس متلئب بالتاء المنقوطة من فوقها بنقطتين قبل اللام والياء المنقوطة بنقطة بعد الهمزة وتشديدها
مضاه المستمر اتلج اصله اولج وقد حذفت الهمزة في كل وخذ ومر حذفا غير قياسي ثم التزموا ان لا يردوا
الهمزة فلم يقولوا اوخذ ولا اوكل وقال الله تعالى وأمر اهلك العاسر في لغة المهمل كالقياس الصحيح يعني كل فعل من
نحو خذ سكون الفاء الفعل وادخال همزة الوصل لكن لم يقل اوخذ فالهمزة الساكنة هي فاء الفعل وهي ساكنة و
الهمزة الاولى هي همزة الوصل الا انهم قلبوا الهمزة الساكنة واوا لانضمام ما قبلها لان اجتماع الهمزتين ثقيل يقول يعني
بكسر العين [illegible] فان الفعل لما انكسار ما قبلها وليس [illegible] الى الهمزتين الا انهم خالفوا
القياس في خذ وكل ومر في امر المخاطب منها [illegible] الفعل منها فلما حذفوا فاء الفعل لم يحتج الى ادخال
همزة الوصل لان عين الفعل [illegible] متحركة فقالوا خذ وكل ومر وانما عملوا هذا العمل للتخفيف لان هذه
الكلمات كثيرة الاستعمال في كلامهم وما هو اكثر استعمالا يكون اولى بالتخفيف ولم يستعملوا الهمزة في خذ وكل ولم يقولوا
اوخذ واوكل واما في مر فقد استعملوا اثبات الهمزة تارة فقالوا اومر [illegible] فقالوا امر وقد يصل اذا حذف
همزة الهمزة على طرفها [illegible] كلام التعريف [illegible] في اللام طريقان حذفها وهو القياس واثباتها وهو
[illegible] الحركة فقالوا الحمر والحمر ولحمر [illegible] قراءة ابي عمرو على طريقتها يعني كلما سقط في تخفيف الهمزة
بان نقلت حركتها الى الساكن قبلها ثم حذفت يعني بعد النقل انه اذا [illegible] همزة احمر الى لام التعريف [illegible] الحمر
ثم [illegible] للعرب مذهبان احدهما جعل حركة لام التعريف هنا كالمعدومة لانها عارضة والعارضة كالمعدومة فيقول
على هذا الحمر باثبات همزة الوصل والمذهب الثاني جعل حركة لام التعريف هنا كالحركة الاصلية فعلى هذا يقول لحمر بحذف
همزة الوصل لان لام التعريف استغنى بتحريكها عن الف الوصل [illegible] لحمر عاد لولى في قراءة ابي عمرو وقرا ابو عمرو
عادا لولى بادغام التنوين في لام التعريف واصله عادا الاولى فنقل ضمة الهمزة الاولى الى لام التعريف فصار
عادلولى ثم شدد اللام وقد من لان في من الان يعني اذا قلت من الان ونقلت حركة همزة آن الى لام التعريف و
حذفت الهمزة فصار من لان ثم حذف همزة الوصل فصار من لان بسكون النون وفتح لام التعريف هذا اعتداد من
بحركة لام التعريف اصلية ومن قال الحمر قال من الان بتحريك النون كما قرئ من الارض او ملان بحذفها كما قيل
ملكذب يعني من جعل حركة لام التعريف عارضة وجعلها كالمعدومة يقول في من الان بعد نقل حركة همزة آن الى لام التعريف
من الان بفتح النون من [illegible] وفتح لام التعريف [illegible] في العدم ساكنة فحركت نون من بالفتح
ويجوز تحريكها بالكسر والفتح افصح ولهذا قرئ من الارض نقل ورش فتحة همزة ارض الى لام التعريف وفتح نون من [illegible]
ويكون لام التعريف في التقدير [illegible] من لرض [illegible] اذا [illegible] همزة آن الى لام التعريف
وقد [illegible] لام التعريف ساكنة جاز تحريك نون من كما ذكرنا وجاز حذفها لسكونها وسكون لام التعريف في التقدير فيقول
ملان بكسر الميم ومنه قولهم ملكذب اصله من الكذب فحذفت النون لسكونها وسكون لام التعريف فصل واذا اجتمع
همزتان في كلمة واحدة قلبت الساكنة منهما حرف لين كقولهم ادم يعني اذا اجتمعت همزتان في كلمة واحدة فالوجه الى
فالمختار قلب الهمزة الساكنة الفا ان كانت الهمزة الاولى مفتوحة نحو آدم وواوا ان كانت مضمومة نحو اوجرت
اجر وياء ان كانت مكسورة نحو ايت امر من اتى [illegible] هذا اذا كانت الهمزة الثانية ساكنة وان كانت

متحركة

متحركة فان تحركا وائمة بهمزتين الاولى مفتوحة والثانية مكسورة وتخفيف الثانية قلبها ياء ويجوز فيها بين الياء و
الهمزة وهو جمع امام واويدم وهو تصغير آدم بقلب الهمزة الساكنة واوا وجاء وهو مثل اسم فاعل من جاء يجيء اصله جايئ
قلبت الياء الفا [illegible] همزة [illegible] فصار جائي
الاولى بدل من عين الفعل والثانية لام الفعل فقلبت الثانية ياء فلما صارت ياء كانت حكمها حكم قاض من غير فرق
وخطايا وهو جمع خطيئة قلبت ياء خطيئة في الجمع همزة فصار خطائي همزتين الاولى هي المبدلة من ياء خطيئة والثانية
هي لام الكلمة فقلبت الثانية ياء لاجتماع الهمزتين ثم قلبت الياء الفا للتخفيف فصار خطاءا همزة بين الفين والهمزة
شبيه بالالف فكانه اجتمع ثلاث الفات فقلبت الهمزة ياء فصار خطايا وقد جمع ابو زيد من يقول اللهم اغفر لي خطائئ
قال همزهما ابو السمح ورداد ابن عمه وهو شاذ يعني جمع ابو زيد لفظ قول اللهم اغفر لي خطائئ بهمزتين الاولى قبل
الالف وبعدها الثانية ياء المتكلم وهو جمع خطيئة ثم قال ذكر ابو زيد [illegible] ابو السمح [illegible] وابن عمه
ورداد [illegible] كلاهما تكلما بهذا اللفظ بهمزتين ثم قال المصنف وهو شاذ يعني خارج عن القياس
قلب الهمزة الاولى ياء والثانية بعدها الفا كما تقدم وفي القراءة الكوفية ائمة يعني قرأ الكوفيون ائمة بهمزتين محققتين
يعني [illegible] قيل [illegible] تحقيق الهمزتين كما قرأه ابو زيد بشاذ وانما هو شاذ في القياس [illegible] في الاستعمال [illegible] لو كان
شاذا في الاستعمال لم يقرأ ائمة بتحقيق الهمزتين قراءة الكوفية وهي من القراءات السبعة واذا التقتا في كلمتين جاز تحقيقهما و
تخفيف احديهما ان يجعل بين بين والخليل يختار تخفيف الثانية [illegible] يعني اذا اجتمعت
همزتان احديهما في كلمة والاخرى في كلمة اخرى جاز تحقيق الهمزتين [illegible] جاز تخفيف احديهما
فبعضهم تخفيف الاولى وبعضهم تخفيف الثانية وكيفية هذا التخفيف تختلف بحركة الحرف المتقدم على الهمزة التي
تخففها وقد ذكرنا ذلك في الاقسام التسعة المذكورة في المتحركة ما قبلها واهل الحجاز يخففونهما معا واما يخففونهما
معا [illegible] قال [illegible] ام سالم قد ذكر هذا البيت فيما تقدم منه
خبر المبتدا [illegible] والمراد الاستشهاد دخول الالف بين الهمزتين في آانت وان تعلمين [illegible] ام البلاد
[illegible] حرف بالحاء المهملة [illegible]
[illegible] يعني يشبه هذا [illegible] لو وصف [illegible]
[illegible] ذلك [illegible] والمراد الاستشهاد [illegible]
وقراءة ابن عامر [illegible]
[illegible]
[illegible] ومنهم من يحقق [illegible] ومنهم من يخفف
يعني [illegible] ومنهم من يخففها
[illegible]
[illegible] يعني اذا اسكنت همزة وقبلها فتحة وبعدها همزة ففيه ثلاثة اوجه احدها ان تقلب الاولى
الفا وتترك الثانية بحالها والثاني ان تحذف الساكنة بعد نقل حركتها الى الاولى والثالث ان تجعلان بين بين
قال ابن الحاجب وهذا [illegible] الثالث سهو لان معنى بين بين ان تجعل الهمزة بين [illegible] حركتها [illegible]
وليس هنا الهمزة الاولى حركة [illegible] تجعل الهمزة بين الالف والساكنة [illegible]

وطريقه ان ينقل حركة الثانية الى الاولى وتحذف الثانية وتجعل الاولى بعد تحريكها بين بين او تقلب الاولى الفا
ويجعل المثلثة بين بين قوله وهي جارية يعني هذه اللغة الثانية جارية ومن اصناف المشترك التقاء الساكنين
يشترك فيه اضراب الكلمة وهو التقاء الساكنين في الدرج على غير حده وحده ان يكون الاول حرف لين والثاني
مدغما في كلمة نحو خاصة وخويصة وتمود الثوب وقال ابن الحاجب انه لو يقال ما ان يكون بين او غير
مده فان كان من حرف كقوله لا يتبع ولم يقل ولم يخف قوله يشترك فيه اضراب الكلمة هذا اذا كان الساكنان
كل واحد منهما في كلمة نحو من القوم وقل استخرج وعلى الجد وان كانا في كلمة واحدة يشترك فيه الاسم والفعل نحو الضالين
لان اللام الاولى والالف ساكنان ونحو لم تقل في الفعل لان الواو كانت ساكنة فحذفت لسكونها وسكون
اللام ولا يمكن التقاء الساكنين في كلمة واحدة من حروف المعاني لانه ليس حرف له معنى يتوالى فيه ساكنان ويكون
في حروف الهجا نحو كاف ولام وعين بهذا هذا في الوصل اما في الوقف فيشترك الاسم والفعل والحرف في
التقاء الساكنين فيه نحو حرف ليث اذا وقف على الثاء قوله في الدرج احترز بقوله في الدرج عن الوقف لان
التقاء الساكنين في الوقف جائز من غير شرط قوله على غير حده يعني ان التقاء الساكنين من غير حده لا يجوز
اما ان يكون اولهما حرف مد ولم يكن كما في وحدها ان يكون الاول حرف علة والثاني مدغما فيه التقاء الساكنين
جائز نحو دابة فان الاول الالف الساكنة والثاني الباء الاولى ففي هذا القسم انما يجوز التقاء الساكنين لان الساكن
الثاني معدوم في اللفظ وانما هو موجود في التقدير والخويصة تصغير خاصة وتمود مما وضع مجهول معروفه مما
مضاعف نقله عن ولو لم يحذف او لما يعني ان الساكنين اذا التقيا على غير حدهما لم يحذف او الساكن منها ان يكون حرف
مد او لم يكن يعني بحرف المد الالف والواو الساكنة المضموم ما قبلها والياء الساكنة المكسور ما قبلها فان كان الساكن
الاول حرف مد يحذف نحو لم يقل والاصل لم يقول فنقلت ضمة الواو الى القاف فصار الواو مدا فسكنت وانضمام
ما قبلها ثم حذفت لسكونها وسكون اللام وقس عليه جميع امثلته **ويخشى القوم ويغزو الجيش ويرمي**
الغرض ولم يحذف في هذه الافعال ساقطة لسكونها وسكون لام التعريف **ولم يغزوا القوم ولم يخشى الرجال**
الف التثنية واو الجمع ساقطة لسكونها وسكون لام التعريف **ولم يعرف ابنك** بالياء الساقطة لسكونها
وسكون الباء **الا اسما من حملة الحسن عند ذلك** يعني حيث كان الساكن الاول مدا يحذف الا اسما منه يعني بالمتقدم
هنا انه على حذف الياء من حيث لم يحذف الساكن الاول مع انه مد وكيه غير مخالف للاستعمال لانه يجوز
حذفه نحو الحسن بالمد واصله الحسن بهمزتين الاولى همزة الاستفهام والثانية همزة الوصل والقياس ان يحذف همزة
الوصل ولكنها لو حذفت لبقيت همزة واحدة بعدها لام التعريف حينئذ لا يعرف انها همزة الاستفهام او
همزة الوصل فالطريق انه لا يحذف همزة الوصل بل يقلب الفا فيقول الحسن على الطريق عند الحسن فالالف واللام
نحو لام التعريف ساكنان **وايمن الله يمينك** اجتمع ايضا ساكنان احدهما الياء المد الثاني الالف قبلها وهي
منقلبة عن همزة الوصل التي هي همزة ابن وانما لم يحذف همزة الوصل ان قبلها همزة الاستفهام ولو حذفت للتبس
همزة واحدة ولم يعرف انها همزة الاستفهام او همزة ابن **ولا حلقتا حلقتا البطان** البطان الحزام
الذي يكون تحت بطن البعير وقولهم التقت حلقتا البطان مثل في شيء الامر يعني اشتد الامر والمراد بالاستشهاد
انه روي حلقتا البطان بالالف الساكنة حيثما الف التثنية واللام في لام التعريف **وان كان غير مد حرك نحو**
قد قامت الصلاة يعني وان كان الساكن الاول لم يكن مدا لم يحذف بل يحرك واما لم يحرك اذا كان مدا كيلا يسد ولا الحدث

اخف

اخف من ساكن غير المد لان مخرج المد من هواء الفم وهو من هواء الفم اخف في النطق فما بعد على موضع
من الفم ولا حركتا المد فعلى المصنف تفصيل قوله لم اله اصله اباله بمعنى تكلم من المبالات فدخل عليه الجازم فسقطت
الياء فبقي لم ابال فحذف الكلمة كانها لم يكن فيها الجزم اللام فالتقى الساكنان الالف واللام فحذفت الالف ثم ادخلوا
هاء الوقف فالتقى الساكنان اللام والهاء فحركت اللام بالكسر **ولاذهب الاذهب** كلا اللفظين امر مخاطب فحذفت
همزة الوصل من اللفظ الثاني فالتقى الساكنان الباء والذال فحركت الباء بالكسر **ومن ابنك** حركت النون لسكونها
وسكون الباء بعدها **وعن القوم** كسرت النون لسكونها وسكون لام التعريف واسم الله حركت الميم لسكونها وسكون
لام التعريف من لفظ الله وحركت بالفتح لان تحريكها بالكسر ثقيل لوقوعها بعد الياء وقيل فتحها لانها تعل الحركة
همزة الله اليها لان همزة الوصل في هذا اللفظ همزة القطع كما في باب النداء **واخشوا الفضل واخشوا الله** حركت
واو الجمع لسكونها وسكون لام التعريف وحركت بالضم لوجهين احدهما الفرق بين واو الجمع وواو الاصل
في لو استطعنا والثاني تعلقها به اي باب الفعل الجمع لان اصله تخشيوا فنقلت ضمة الياء الى ما قبلها وحذفت
الياء لسكونها وسكون واو الجمع لان حركة واو الجمع عارضة والعارضة كالمعدوم الثالث ضمت لان الضم
بالواو والرابع انها ضمير الفاعل فضمت كما ضمت تاء ضربت والخامس انها ضمير الجمع فضمت كما ضمت نحن
واخشى القوم كسرت ياء التانيث لسكونها وسكون لام التعريف فان قيل لم حذفت تاء التانيث في اخشي القوم ولم يحذف
ههنا قلنا لان الياء في اخشى هاهنا مكسور ما قبلها فاستثقل الكسرة ما قبلها على الياء المحذوفة في اخشى القوم ليس ما قبل
الياء مكسورا فلو حذفت الياء لم يدل عليها شيء على الياء المحذوفة **ومصطفى الله** اصله مصطفين جمع المصطفى في حال الجر
والنصب فقلبت الياء الاولى الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها وحذفت الالف لسكونها وسكون الياء وحذفت النون
للاضافة وكسرت الياء لسكونها وسكون لام التعريف من لفظ الله **ولو استطعنا** كسرت الواو لسكونها وسكون
السين **ومنه من يكسر الاسم ومن الاسم ومن الانطلاق ومن استغفر** ومنه اي ومما كان الساكن الاول غير مد وانما فصل
هذا النوع عما قبله لان الكسر هاهنا في كلمة وفيما تقدم في كلمتين كسرت لام التعريف في هذه امثلته لسكونها وسكون ما بعدها
اولم يحرك نحو مذ اليوم وانطلق اولم يحرك نحو مذ معطوف على قوله فان كان غير مد متحرك يعني يحرك الساكن الاول في
الثاني لفظ يعني ان الجار محرك في تحريك الاول والثاني وليس احدهما اولى من الاخر لذلك لا اولى من التحريك وليس كذلك
بل قال ابن جني يحرك الثاني شاذ واما كان يحرك الاول لان الاصل ان الساكن اذا كان اخر الكلمة والساكن الاول اخر الكلمة
واخر الكلمة اولى بالتحريك لانه محل التصرف بحركة الاعراب وان كانا في كلمة فالساكن الثاني لم يسكن الا للعروض
والجزم بل لذلك العارض تحركه اولى من الثاني هكذا قال ابن الحاجب ويحرك الثاني وانطلق اذا اسكنت الاول
بعروض فتحرك الثاني دون الاول كيلا يزول ذلك العرض قوله انطلق هذا امر مخاطب فاسكنت اللام للتخفيف كما
سكن الياء من كيف لثقل الكسر ولتوالي الحركات فاجتمع الساكنان اللام والقاف فحركت القاف لسكون
سكون اللام التي اسكنت للتخفيف وفتحت لان الفتح اخف ولاتباع فتحة الطاء فانه ليس بينهما الا ساكنة
والحاجز الساكن غير حاجز **ولم يلده** فاسكنت اللام كالتاء من كتف وحركت الدال بالفتح لما ذكرنا وهذا الساكنين شاذ
وكذلك انطلق **ومن يتقه** اصله ومن يتقي فحذفت الياء لانه معطوف على الشرط وهو قوله تعالى ومن يطع الله ورسوله
ويخشى الله ويتقه ثم زيدت هاء السكت ثم اسكنت القاف لانه جعل الياء كانه لم يكن في الكلمة وكان القاف هي لام الفعل
فجزمت ثم حركت الهاء بالكسر لسكونها وسكون القاف وهذه الرواية قراءة عاصم **وردّ ولم يردّ في لغة بني تميم** ردّ امر مخاطب

اصله اردد فعلت بضم الدال الاولى للحاق واو وحذفت همزة وتحرك الدال وحركتا الدال الثانية لسكونها وبكون الدال الاولى
ونحو تحريك الفتح ان الفتح احف وبالضم اتباع الراء وبالكسر لانه الاصل في تحريك احد الساكنين وكذلك البحث في لم يرددوا
الادغام في المضارع المجزوم او الموقوف مذهب بني تميم واما اهل الحجاز فيظهرونها في الواحد المذكر ويدغمون
انما يدغم اذا سكنت الاول وحركت الثانية واما اذا سكنت لام الفعل فلا ينتقل حركة عين الفعل الى ما قبلها كيلا
يجتمع الساكنان **قال بعضهم لم يلد ولم يلد ابوان وذو ولد لم يلده ابوان** اراد بالمولود عيسى عليه السلام واراد
بذي ولد آدم عليه السلام فلم يلده ابواه كثير فلم يلد لم يلده ابواه والمراد اسكن لام لم يلده فلما التقى ساكنان اللام
وحركت لما ذكرنا **فحصل ان الاصل فيما تحرك منهما ان يحرك بالكسر** منهما اي من الساكنين وانما كان الاصل في تحريك
احد الساكنين الكسر لان بين الكسر والسكون مشابهة وهي ان الكسر مختص بالاسماء والسكون مختص بالافعال
فلما كان كل واحد منهما مختص بنوع فقد حصل بينهما مشابهة في الاختصاص فيقام الكسر مقام السكون
لهذه المشابهة ولان السكون اعطي الفعل بدلا عن الكسر فلما احتاج السكون الى التحريك ابدل منه
الكسر ليكون كل واحد منهما بدلا من الاخر في موضع عسه يعني لما بين الكسر والسكون مشابهة الكسر الذي
هو الجر والسكون الذي هو الجزم فان الجر مختص بالاسماء والجزم مختص بالفعل المضارع **والعرب حرك الميم**
في امرين بعضهم الضم نحو والمسكين ومن عذاب الكفر وعيون ادخلوها للاتباع وفي نحو اخشوا القوم الا
الفصل بين واو الضمير وواو لو يعني كل ساكن حرك نحو الكسر لما تحرك الراء من قوله والمخرج وعذاب
اركض وعيون ادخلوها ضم التاء والنون للاتباع عين الفعل الذي بعدها والضم في واو اخشوا القوم للفرق
بين هذا الواو وبين واو لو استطعنا **وقد كسرها قوم كما ضم قوم واو لو في لو استطعنا تشبيها بها** يعني قد
كسروا واو اخشوا القوم تشبيها بواو لو استطعنا وقد ضم قوم واو لو استطعنا تشبيها بواو اخشوا القوم
فكان كل واحد منهم جمع المذكر اذا حركنا للالتقاء الساكنين **وقد جوز من سبع التنوين ان يرمز النون بالحركات**
تعويض فتح التنوين في ضرب الا فتحها ولم يكسرها كيلا يتوالى اربع كسرات الراء والياء لان اليا ان كانت ساكنة
فانها احت الكسرة والكسرة في الثانية للكسرة الياء والرابعة كسر التنوين **وقد حركت اليم رد ولم يردوا بالحركات الثلث**
ولزموا الضم عند ضمير الغائب وفتح عند ضمير الغائبة فقالوا رده ولم يردها فقد ذكرنا وجوه هذا الفصل
قوله ولزموا الضم عند ضمير الغائب يعني اذا اتصل ضمير مذكر غائب بفعل امر مخاطب من المضاعف لزم ضم لام
الفعل نحو قولك رده يا رجل بضم الدال وانما ضم الدال لان الهاء حرف خفي وكانها معدومة واذا جعلت كالمعدومة
فرس الدال كانها متصلة بالواو الحاصلة من اشباع الهاء واذا جعلت الدال كالمتصلة بالواو ولزم ضمها لان احد الحركة
هي الضم واذا اتصل بفعل امر بصيغة مؤنث لزم فتح لام الفعل نحو ردها لان الهاء خفية فجعل كالمعدومة
للدال متصلة بالالف التي بعد الهاء **وسمع الاخفش ناسا من بني عقيل مد وعضه بالكسر** يعني ما ذكرنا من لزوم
الضم عند ضمير الغائب لغة اكثر العرب لا لغة جميعهم بل قد جاء الكسر في لغة بني عقيل وقد جاء الفتح في لغة بعض
العرب وقاسوا ما قبل ضمير الغائب على ما ليس فيه الضمير نحو رد يعني كما يجوز في رد فتح الدال وضمها وكسرها
فكذلك يجوز في رده لم يتغير الضم والكسر عند ضمير الغائب لانه لو ضم لام الفعل لضمت الهاء ولو كسر لام الفعل لكسر
الهاء وحينئذ العبرة الالف ولم يكن شيء يدل على ان الضمير للغائبة **ولم يجي فيه الكسر عند ساكن بعده فقالوا رد**
القوم ومنهم من يفتح وهم بنو اسد يعني اذا كان بعد امر المضاعف ساكن فالاصح ان يكسر لام الفعل لان الامر لا بناء

كانت

كانت ساكنة فحركت وتحريكها بالكسر هو الاصل والفتح جائز لانه احف الحركات قال ابن الحاجب والعدل الى تحريك الضم
تبعا للفاء والفعل **وقالوا حرر بعض العرب المضمر بغير** وباقي البحث الكتاب ملعب وكلا يعني كما يحرف ايكي حس
قوم حف لو اسلع حاسر القبيلتين في النحو والضبط لسبق الحرف فان حاسر القبيلتين عظمتا العرور والمراد بهما السهل
ان فتح الضاد **وقالوا حم المنازل بعضهم الباب** وباقي البحث والعشر يعني لو لم تكن لها بام والمراد بها الاستفهام
ان فتح الميم من حم **وليس في حلم الا الفتح** وانما الزم فتحها لانه صيغ حرف بوضعه الواضع على الفتح لانه احف الحركات
فلا يعتبر بما وضعه الواضع لو يريد **فحصل والعرب حرف فاحر بعض العرب الكسر من قالوا هاير ونشابه ومن قرا الا**
الضالين وقالوا جان وحوزع ابن عبيد ومن لغته الفرار الوقف على الترع قوله ولغة جأ في القرب بالغ في قوله
دابة قلبت الالف همزة مفتوحة كيلا يجتمع ساكنان الالف والياء المدغمة مع ان اجتماع الساكنين ههنا جائز لان الساكن
الاول حرف مد والثاني مدغم ولكن هذا القائل يقول الفرار الساكنين الحكم عن نقل في جعل الشعر وكذلك البحث في شابه
وفي الضالين وهي قراءة ايوب السجستاني قوله وهي قراءة عمرو بن عبيد يريد ما حكي قوله ومن لغته النقر بالفتح بفتح
اذا القصد القاير وصوت على العرب للمن للمن انا وضعت هذه القاير على بعض في حال الرفع والجر نقل ضمة الراء
او كسرتها الى القاف كيلا يجتمع ساكنان **فحصل وكسروا من عند ملاقاتها لكل ساكن سوى لام التعريف فانهم عندها مفتوحة**
فصلهم من الكسر بمن الحرف وعدد من سيبويه عن قوم فصحاء من الكسر للقوة وكذلك في عن الاصل بالكسر وهي قليلة خبيثة الاصل في تحريك
نون من الكسر كما ذكرنا في تحريك احد الساكنين لكنهم الا انهم حركوها بالفتح عند لام التعريف لان استعمالها مع لام التعريف كثير وما هو
كثير الاستعمال جعل محرك الفتح ليحصل التخفيف ومنهم من يفتحها عند غير لام التعريف قياسا على لام التعريف ومنهم من
يكسرها عند لام التعريف قياسا على غير لام التعريف وهي قليلة في الاستعمال قبيحة عند الفصحاء **واما من فكسرت في**
لوصفين وقد حكي عن الاخفش عن من الابن اراد بالمضعف عند لام التعريف وعند غيرها واما الفتح في عن عند غير لام
التعريف لان ما قبل النون ليس بمكسور ولان استعمال عن مع لام التعريف اقل من استعمال من معها واما ضم الاخفش فشاذ
عن من قولهم عن الرجل القاف العيم وهو بعيد **ومن اصناف الاسم ما كلمه حكم اوائل الكلم سمي بعلامة صرف القلبه وهي**
في الاصل العام على الحركة وقد جاء منها ما هو على السكون وذلك عشر اسماء في ابن وابنة واسم واست واثنان واثنتان وامرؤ وامرأة وايمن الله وايم الله وما كان مصادر لافعال
التي بعد الفاء اذا استوى ما بعده احرف مضاعفا نحو افعل وانفعل وافتعل واستفعل نحو اسعار واستقعال
واستفعال دخل من الاسم والفعل لانه لا يكون لكل واحد منهما او لغلبته وصح الامر العام
الضميرية وهو ضمير اوائل الكلم والمراد بالعام الاكثر وانما كان الاصل والاكثر في اوائل الكلم الحركة
لان كل كلمة منفصلة عن قبلها لو اذا كانت منفصلة فيجب ان يكون بحسب مكن التلفظ بها واما لم يمكن
التلفظ بها اذا كانت متحركة واما ما سكنات معدودة اوائلها سواكن واذا كانت اوائلها سواكن فلا بد من
الحاق همزة الوصل بها وهي قياسي وسماعي عشر كلمات وهي ابن وابنة واسم واست واثنان واثنتان وامرؤ وامرأة وايمن الله وايم الله كان
اصل امرئ ابدلت فلما قلنا السماعي عشر لانا عددنا ايمن الله وايم الله كلمتين واحدا واما القياسي فهو كل مصدر
ما ضيه بعد الفاء الوصل اربعة احرف وهي انفعل وافتعل وافعل وخمسة احرف استفعل وافعوعل وافعول وافعيل وافعال
وافعلل وافعلال فان مصادر هذه الابواب همزتها همزة الوصل **ومن الافعال فيما كان على هذا الحد وفي امثلة امر المخاطب من الثلاثي**
عدا الثلاثي المزيد فيه نحو اضرب واذهب ومن الحروف في لام التعريف وميمه في لغة على هذا الحد اي فيما كان بعد الفاء اربعة احرف

اوجه احرف بعد همزة امر من هذه الابواب العشرة وامرها ومصادرها همزة وصل وليس همزة الوصل الا في
كاهمزة امر المخاطب والمخاطبة نحو اخرج واضرب واذهب واخرجي واضربي واذهبي وليس همزة الوصل في الحروف
الا في لام التعريف عند من عد حرف التعريف اللام نحو اليوم فان الهمزة همزة الوصل واللام لام التعريف واما نحو ايم الله
حرف التعريف عند العرب امبوم فالهمزة همزة الوصل والميم عندهم حرف التعريف **فبعد فولوا بل ساكنة كما يعرف**
يلفظها كما هي حال الدرج فاذا وقعت في موضع الابتدا وقعت فيه همزة مزيدة متحركة لانه ليس في كلامهم
الابتدا بساكن كما ليس فيه الوقف على متحرك اي الحركة واوايل الحروف التي بعد همزات الوصل وهي الياء في ابن
وابنة والميم في امرو وامراة وعلى هذا فقس البواقي قوله يلفظ بها كما هي في الدرج يعني يلفظها اول ما
ساكنة ولا بد حال همزات الوصل عند الوصل لانه اذا اتصلت كلمة بكلمة من هذه الكلمات نحو ان يقول كتب اسمك
فاذا وصلت الباء بالمتكلم او السين تكون السين ساكنة ولا بد حال الف الوصل هنا لان الف الوصل انما
دخلت لاجل الابتدا بها فاذا وصلت الباء بالسين استغني عن همزة الوصل قوله فاذا وقعت اي فاذا وقعت الاول
هذه الكلمات في موضع الابتدا اي فاذا ابتدا ببعض الكلمات ولم يكن قبلها شي ادخلت همزة الوصل لانه
لا يمكن الابتدا باوايل هذه الكلمات لكونها ساكنة قوله لانه ليس في لغتهم الابتدا بساكن بخلاف ما حكي عن
لغة غير العرب فانه قد يلفظ بحرف مشدد في بعض العرب نحو قولهم ترلتو ابتدا بالتاء المفتوحة ذلك
نقط ومعناه ما اسكرو ولا شك ان الحرف المستدد حرفان اولهما ساكن فاذا اللفظ الحرف المشدد
فكانما ابتدا بالساكن وكذلك الوقف على الحركة ليس في لغة العرب بل غير العرب لا يالون بل يقفون
بالحركة والسكون تحصل وسمي هذه الهمزات همزات الوصل وحكمها ان يكون مكسورة وانما ضمت في بعض
الامر وفتحت في حروف من الافعال الواقعة بعد الالف اربعة احرف مضارعها مضموم للاتباع وفتحت في الحرف
وكطلق القسم للتخفيف هذه الهمزات اشارة الى ما ذكر من قوله ابن وابنة الى لام التعريف وليست همزة الوصل
غير هذه الهمزات وسميت هذه الهمزات الوصل لانها زيدت همزة الوصل لتتوصل بها الى النطق بالساكن قوله
وحكمها ان يكون مكسورة لانه لما زيدت همزة الوصل لتتوصل بها الى النطق بالساكن فكانما باساكن
الساكن فيجب ان يكون حركتها حركة بينها وبين السكون مشابهة وليست حركة بهذه الصفة الا الكسر
ذكرنا قبيل هذا في الوصل لا اول من التقاء الساكنين قوله وانما ضمت في بعض الامر يريد به ما
الكلام كلامه على بين مضارعه مضموم قوله وفيما بني نريد به الكلام ماضي المجهول الذي
بعد الف الوصل اربعة احرف اوجه احرف قوله للاتباع يعني ضمت همزة الوصل في هذه المواضع لكن
حركتها تابعة الحركة اول متحرك من الكلمة نحو اخرج فان اول متحرك منه الراء وهو مضموم فضمت الهمزة
لضمة الراء واطلق ماض مجهول واول متحرك منه الطاء وهو مضموم فضمت الهمزة لضمة الطاء وكذلك
سايرها الامتثله قوله وفتحت في الحرفين يريد لام التعريف وميم التعريف في لغة بني طي وانما فتحت همزة
الوصل هنا لان اللام والميم حرفان وهمزة الوصل ايضا حرف ودخول الحرف على الحرف ثقيل فتحت
همزة الوصل للتخفيف قوله وكطلق القسم يريد ايم الله وايمن الله وانما فتحت همزة الوصل هنا لان هاتين
الكلمتين ثقيلتان لانهما مسميان فتحت فيهما الهمزة للتخفيف فان قيل قد قرى وقالت اخرج بكسر التاء
قلنا منع التاء هنا حركة الراء قلنا الحجة التاء من كلمة والراء من كلمة اخرى ومخالفة الحركة في الكلمتين ليس ثقلها كثقل

الحادثة

المخالفة في كلمة واحدة والهمزة في اخرج من هذه الكلمات فلهذا لزم اتباع حركة الهمزة هنا لحركة الراء وحيث
اتباع حركة التاء حركة الراء وقالت واشباههم فان قيل هل يجوز ان يكسر الهمزة في اخرى بامراة اتباعا
لكسر الراء قلت الكسر عارض لان الراء كانت مضمومة فنقلت الهاء كسرة الواو الى الراء لام الفعل وحذفت
الواو لسكونها وسكون الياء فكسرة الراء عارضة والعارضة كالمعدومة **فصل وابانت شي من هذه الهمزات**
في الدرج خروج عن كلام العرب ولحن فاحش فلا تقل الاسم والانطلاق والاقتسام والاستغفار ومن
ابنك وعن اسمك يعني همزة الوصل انما يحتاج اليها عند الابتدا فاذا وصلت كلمة الى الكلمة التي فيها همزة الوصل
فقد استغنى عن همزة الوصل فلو لم يحذف في الوصل لكان ذلك زيادة همزة الوصل مع الاستغناء عنها زيادة
بلا فايدة والزيادة بغير فايدة خطا **قوله اذا جاوز الاثنين سر** وتمام البيت فانه بنث وتكثير الوشاة قمين
بنثاء اي مبثوث قمين اي جدير وحقيق يعني اذا جاوز سر من اسرار الحب اثنان سينشر والمراد به الاستشهاد
اثبات همزة اثنين في حال الوصل **من ضرورات الشعر** يعني اثبات همزة اثنين في الوصل في هذا البيت من ضرورات
الشعر ولا يجوز في غير الشعر **ولكن همزة حرف التعريف وحدها اذا وقعت بعد همزة الاستفهام لم تحذف بل قلبت**
الفا لئلا يحتذفها الى الالتباس يعني اذا دخلت همزة الاستفهام على همزة الوصل المتصلة بلام التعريف لا يجوز حذف
همزة الوصل لانها لو حذفت لم يعرف ان الهمزة الباقية هي همزة الوصل ام همزة الاستفهام لخوف الالتباس قلبت
همزة الوصل الفا كقوله تعالى آلذكرين امه **فصل واما الثمر اوليه من همزة مطلقين بالواو والفاء ونحوها اجتما**
همزة الاستفهام وهمزة الامر متصلة بالفاء والواو كقوله تعالى وهو خير لكم وقوله تعالى فكهانة وقول الجمهور
وقولات اعراهي ابن سالم عادلي الحلم وقوله تعالى فليطر وليوفوا نذورهم فليس باصل واما سبب الحرف
عند وقعه في ذا الموقع بعضه عضد وباكيد ومنهم من اسكن يعني الكلمات التي اوايلها سواكن فعلى ان
اصلي وغير اصلي فالاصلي ما ذكرت من اوايلها همزة الوصل كما ذكر وغير الاصلي مثله لفظا هو وهي ولام الامر نحو اسكان
الهاء من هو وهي اذا كان قبلها واو او فاء او ثم يجوز فيها اسكان في هذه الكلمات في القران السبعة والثمر يكون اسكنها لاجل
الواو والفاء واللام وهمزة الاستفهام كجزء الكلمة وحسيد بكسر مثل عضد وكبد وكما يجوز اسكان الضاد من عضد والباء من
كبد للتخفيف فكذلك هذه الكلمات ومن لم يسكنها لم يجعل هذه الحروف كجزء الكلمة قوله شبيه الحرف اي شبهت الكلمة
عند وقوعه في ذا الموقع اي عند وقوع الكلمة في هذا الموضع اي عند اتصالها بالواو والفاء واللام والهمزة نحو السكر
فلست اهي ابن سالم عادلي الحلم قايل هذا الشعر زياد بن حمل بن سعيد وقبله زارت رويقة شعثا بعدما هجعوا لدى نواصل
في ارساعها الخدم وقمت للزور مرتاعا وارقني فقلت اهي ابن سالم على عظم الحلم وكان عهدي بها والمشي
يبهظها من القريب ومنها النوم والسام تصف ضالا حسنها في المنام ورويقة اسم معشوقته الزور الضال اي
عند ابل نواصل وهو جمع ناصلة بالصاد المهملة وهي الناقة التي ترجع مدها في السير من غاية السرعة لاساع جمع
رسغ وهو ما بين الكوع ومنها الى فوق الخف الخدم الحلال والمراد بها هنا القد المشدود بابد
ابل في السير من غاية التعب يعني ارتياعي للمنام وطيفها الماني وكنت في السفر وضعفنا الضعيفة تكلم
فالسرقا ستيقظت من النوم من غلبة فرحي برويتها فشككت بعد تيقظي من النوم وقلت مع تيقني اهي التي
ام خيالها وقوله وكان عهدي بها والمشي بهظها اي يثقلها وصفها بغير قلت مع تيقني اذا ابتهاقبل هذا الزمان
والاطلق قطع مسافة قريبة العجز لا لو مشقة عظيمة فكيف يا من في هذا الليل من سافة فعله قوله ومنها النوم

والسام العلو المحال يعني الاقتدار على قطع ما قد قرب به الا وعهم منها النوم والملالة من غاية التعب والمراد بالاستقصاء والاستكثار ... ومن اصناف المشترك زيادة الحروف يشترك فيها الاسم والفعل والحروف الزوائد هي التي يجمعها قولك اليوم تنساه او اتاه سليمان او سالتمونيها او السمان هويت يشترك في الزيادة الاسم والفعل دون الحرف لانا نعرف الزيادة من الاصل بالاشتقاق والحرف فاذا اردناه معرفة الحروف الاصلية من الزائدة في كلمة نصرف تلك الكلمة فما امكن فيه تصرفه وكل حرف يوجد في جميع تصرفاتها فهي اصلية وما وجد في بعض تصرفاتها دون بعض فهي الزائدة والحروف ليس لها تصرف واشتقاق يعني يعرف حروفها من الزوائد والحروف الزوائد عشرة وهي الهمزة واللام والهاء والواو والميم والياء والنون والسين المهملة والالف والتاء وهذه الحروف يجمعها هذه الالفاظ التي ذكرها ومعنى كونها زوائد ان كل حرف وقع من الزوائد في هذه الحروف ولذكر ههنا ما يتميز به من مواضع اصالتها ومواضع زيادتها يعني قولنا حروف الزوائد عشرة لانه لا تسميتها حروف الزوائد انها في اي موضع توجد حرف منها تكون زائدة التبديل قد يكون اصلية نحو همزة اكل وواو سول ونحوهما وقد تكون زائدة كهمزة اعقار ونون انطلق ونحوهما ولو لم فانه يعتبها الصيغ وما شابه ... الى قوله كل حرف والضمير في منها يعود الى الحروف العشرة الزوائد ويكون الهمزة زائدة في افعال الى ما لم يكن زائدة في جميع المواضع قوله اسلعت او قصدت سد تحقيق النون ويسكنه الهاء او ... ذكرت عنده كرامة اسماء ... ان التاء الاصلية ... والمزيد فيه ... **فصل والهمزة يحكم بزيادتها اذا وقعت اولا وبعدها ثلثة احرف اصول كاربع واكرم** الاولى بقوله اصول انها لم تكن زوائد وعرف كونها اصولا بالاشتقاق فاذا عرفنا ان الحروف الثلاث بعد الهمزة اصول تعرف ان الهمزة زائدة لانه لو كانت اصلية لكانت الكلمة رباعية وليست كلمة جاء رباعية اولها همزة **الا اذا اعرض ما يثبت اصالتها كامعة وامرة** اي امعة وظهر دليل على ان الهمزة اصلية غير زائدة فعند قيام الدليل على انها اصلية يحكم بكونها اصلية والدليل على ان امعة وامرة همزتها اصلية ان هذين اللفظين يوصف بهما فالرجل امعة وهو الذي يقول لكل احد انا معك لضعف رايه ورجل امرة وهو الذي يطيع كل احد فلو كانت الهمزة فيهما زائدة لكان وزنهما افعلة بكسر الهمزة وليس وصف على هذا الوزن وقال ابن جني فلو كانت همزتها زائدة لكان فعلا الكلمة من الميم المدغمة وعينها الميم المدغمة فيها فليس فاء الكلمة وعينها من جنس واحد الا كلمات يسيرة شاذة نحو كوكب الواو زائدة وفاء الكلمة الكاف الاولى وعينها الكاف الثانية ودددن وهو اللعب **ويحكم باصالتها اولا** يعني اذا اعترض ما يجوز ان تكون الهمزة اصلية وان تكون زائدة يعني ان اخطر شك ان تكون الهمزة اصلية او زائدة محتمل الحكم قطعا تكون الهمزة اصلية وان كانت بعدها ثلثة احرف ... ولف يحتمل ان يكون من الف على وزن فعل اذا خبل والا ولف المجنون فيكون همزتها اصلية ويحتمل ان يكون من ولف على وزن وعلى بعد وهو سرعة اللسان على الكذب فيكون همزتها زائدة على وزن افعل **واصالتها اذا وقع بعدها حرفان او اربعة اصول كاخذ واصطبل واصطخر** هذا معطوف على قوله زائدة واصل هذا الفصل يحكم بزيادتها يعني ويحكم باصالتها اذا كانت بعدها حرفان او اربعة احرف اصول لانه اذا كانت بعدها حرفان لا يمكن ان تجعل الهمزة زائدة كيلا يبقى الاسم على حرفين واذا كانت بعدها اربعة احرف اصول لم يمكن ان تجعل الهمزة زائدة لانها لو كانت زائدة لكانت الكلمة رباعية والرباعية المزاد في اولها الا في اسم الفاعل والمفعول نحو مدحرج ... يحكم على الفعل ان زائدة

ذلك سقوطها في الجمع نحو ازر واذا كانت الالف رابعة سوى بعدها حرفان **او وقعت غير اول الا عرض ما يوجب زيادتها** يعني يحكم بكون الهمزة اصلية اذا وقعت في الوسط او الاخر لان الهمزة زائدة في الوسط وفي الاخر اذا ترى دليلا على كون الهمزة زائدة فحينئذ يحكم بزيادتها والدليل الذي يدل على زيادتها سقوطها في الاشتقاق كالمال في نحو شمال وشمأل لانه من شمل ولانك تقول شملت الريح ... وكانت اصلية لم تسقط وتبدل بكسر النون وسكون الهمزة وهو الكابوس وهو ما يراه النائم كانه اخذه والهمزة زائدة لانه من نال اذا ثقل واختلس كان النائم يختلس الناس ونحو سدل بفتح النون وهو الماء وال اكثر وكذلك السلان **وحطائط** بضم الجيم وهو الصغير الحقير الذي البطن والهمزة زائدة لانه من حرص اذا حصنت اللقمة اللقمة في الحلق من عظمها فكانه لكثرة اللقمة يحصن الحلق ومثل جراض وحراضى بكسر الجيم فيهما **وصهباء** وهي متخرج ما المحماة الى ... وكذلك ضهيا فالهمزة زائدة ... كان الجوهري اورد هذا اللفظ في فصل صهي **فصل والالف لا تكون الا زائدة او بدلا فاذا وقعت مع ثلثة احرف اصول فهي زائدة نحو حاتم وكتاب وحبلى** الالف لا تكون في الافعال والاسماء المتمكنة الا زائدة او منقلبة عن الواو والياء فاذا كانت حروف الكلمة اثنين بدون الالف فالالف منقلبة نحو باب وناب وان كان حروفها بدون الالف ثلثة او اكثر فانظر الى اصل الكلمة واشتقاقها فان وجدت ثلثة احرف او اكثر اصلية فالالف زائدة والا فالالف منقلبة فالالف في كتاب زائدة لان اصله كتب والالف في مال منقلبة لان الميم اولى زائدة فيبقى حرفان بدون الالف فلو كانت الالف زائدة لبقي الاسم على حرفين اصليين ولا يجوز ان يكون الاسم المتمكن على حرفين فيعلم ان الالف منقلبة لا زائدة **وصنابل** وهو المرانة الكبير وقيل الطويلة **وصروح** بالجاء المهملة المكسورة وسكون اللام وهو نبت يقال له الملاب والالف في هذين اللفظين زائدة لانه يبقى بعد الالف اربعة احرف **والا فللالحاق في الاخر او لتكثير الحروف** يعني اذا لم تكن الالف للالحاق في اخر الكلمة معرى الحق بدرهم والمعزى المعز **وهي في قبعثرى لتكثير الحروف كالف كتاب لا لالحاق** لانه ليس فيها الا اجتماع وجاوزت هذه الالف غاية الاسماء الاصلية وهي الاسم الخماسي يعني الالف في قبعثرى زائدة لغير الالحاق كالف كتاب وليست للالحاق لانها وقعت سادسة وليس في الاسماء اسم سداسي اصلي حتى يلحق قبعثرى والقبعثرى الجمل الضخم الكثير الوبر **فصل والياء اذا حصلت معها ثلثة احرف اصول فهي زائدة اينما وقعت كيلمع ويعمل وعير وضرب وعثير** الاول في الوسط او الاخر والملحق وغيره لانها لو كانت اصلا ومعها ثلثة احرف اصول لكانت الكلمة رباعية ولم يجد فيما عرفنا اشتقاقه كلمة رباعية الياء فيها اصلا الا كان في كلمة ثلثة احرف اصول دون الياء فاذا لم يجد الياء اصلا فيما عرفنا اشتقاقه حكم على ما عرفنا اشتقاقه فيما لم يعرف اشتقاقه فكل ما لم يعرف اشتقاقه يحمل على ما عرفنا اشتقاقه يلمع كلمة فيها ثلثة احرف اصول دون الياء وهو السراب ومضارع من لمع وهو ... الابطال والسراب وصيع شجر العلج والحرباء الياء ... زائدة ولا يجوز ان تكون اصلية لان الكلمة حينئذ تكون رباعية اصلية ولم يوجد رباعية على هذه الصفة ولا يجوز ان يكون زائدا غير ... سوى الكلمة على حرفين وعمل الماء والحمة والكهف والاسم المتمكن اقل من ثلثة احرف والعثير الغبار فالياء زائدة في ... واحدها زائدة فالياء زائدة لان الكلمة من الزرب وهو المدفع **الا في يججج** يعني ما ذكرنا من القاعدة مطرد الا في يججج وهو اسم موضع فالياء اصلية لان الكلمة ملحقة بجعفر ولو لم يكن للالحاق لوجب ان تدغم الجيم في الجيم الباء ههنا اصل لانها لو كانت زائدة لبقيت الكلمة على حرفين وليس لهذه الكلمة معنى وقيل هذا الاسم عجمي فاذا كان عجميا لا يعرف حروفه الاصلية من الزائدة واذا لم يعرف زيادتها نحكم باصالتها لان الاصل في حروف الكلمة ان يحكم

حليلاب

كلها اصول الا اذا قام الدليل على زيادتها **ومدين** اورد المصنف هذا اللفظ مثالا لما فيه الميم اصلية بحسب ما قاله وكذا
الجوهري اورد هذا اللفظ في تركيب م د ن فقال مدن اذا اقام بالمكان وقال ايضا منه المدينة وقال امدين
قرية شعيب عليه السلام **ومصيص** اورد المصنف على ان حرفي الصاد فيه اصليتان لانه من ضاعف الرباعي وقال
الجوهري المصيص التمر الردي واصلها حب الحنظل الذي ليس في جوفه لب وقال ايضا المصيصة شوك الحائك
يسوى بها السداة او اللحمة والغزل وحبل الدبر والعلقة فعلى هذا احتمل ان يكون الحاسر دمه **ومرمريس** اي صوت
قال عبد القاهر الياء بدل من الواو لانه مضاعف الرباعي **والا كانت ميمها بعدها فان كانت اولا في اصل الخمسة**
والا فهي زايدة كمسلحفة يعني ان تزاد في اول الرباعي يعني الميم في اسم الفاعل والمفعول عنه وبهذا عرف ان ياء مسمي
زايدة وان لم يكن الماده لان لم يجئ زايدة اذا كان غير اول الاربعة احرف الا انها تزاد في اوسط الرباعي ولحقها الكيف
ملحقا بالخماسي ومسعور اسم شجر وقيل اسم بلد وقيل الجلد وسلحفاة هاء زايده وهي السلحفاة **مسلحفاة والواو كانت**
لا تزاد اولا يعني كلما تزاد الالف في اول الكلمة لا تزاد الواو ايضا فالالف لا تزاد اولا لانه لا يمكن الابتداء بها والواو لا تزاد
اولا لان الواو اذا وقعت اولا فان كانت مضمومة او مكسورة قلبت همزة في كثير من المواضع كما ان يقال في وجوه
اجوه وفي وقتت اقتت وفي وسادة اسادة وان كانت مفتوحة صم في التصغير فاذا كانت الواو اصلية
تحمل التغيير واذا كانت زايدة لا تحمل لان الزيادة ثقل والتغير ثقل فاجتمع ثقلان فلا جار هذا لا تزاد اولا **وكذلك**
ورنتل كجحنفل يعني ان قال قايل ان الواو في ورنتل زايدة واقعة اولا نقول الواو اصل والنون زايدة كما
ان الجيم اصل والنون زايدة في جحنفل ومعنى ورنتل البلية ومعنى جحنفل غليظ الشفة **واما غيره فلا تزاد الا**
زايدة كعوسج وحوقل وقسور ودهور وترقوة وعنفوان وقلنسوة الا ما عرض في عروس فلا دليل
على ان الواو في اوسط الكلم زايدة ان ما عرف اشتقاقه وجدنا الواو في اوسط او اخر ضاو لها عرف
اشتقاقه يحمل على ما عرفناه فالواو في هذه الكلمات زايدة فالعوسج نبت ذو شوك وحوقل اذا صار ضعيفا من
غاية الكبر والقسورة الاسد ودهور اذا جمع الشي وقذفه قوله الا ما عرض في عروس يعني اذا دل الدليل
على ان الواو اصل كما في عروس وانها ملحقة بعفريت كما ان العين والفاء والتاء في عفريت اصل كذلك العين والراء
في عروس اصل والعروس الداهية وقيل العقرب وقيل اسم بلد وقيل يجوز العروس النمر **والهمزة والميم اذا وقعت**
اولا بعدها ثلاثة اصول فهي زايدة نحو معلق ومضروب ومكرم ومقياس فلما دلنا الميم اصلا في كلمة بعدها ثلاثة
احرف اصول فيما عرفنا اشتقاقه الا في كلمات معدودة اي فيما لم يعرف اشتقاقه على ما عرفنا اشتقاقه **الا**
اذا عرض ما يوجد يعني اذا عرض ما يدل على ان الميم اصل كالميم في معد قال سيبويه معد كلمتين لانه يقال معدد
الرجل اذا انتسب الى قبيلة معد وهو معد ابن عدنان ابو العرب **ومرعزى** الميم اصلية لان اصله معز **ومنجنيق** هذا
اسم موضع الميم اصلية لان الكلمة ملحق بجعفر فاحرى الجيمين زايدة لا الميم **ومعد** وهو اسم امراة الميم اصلية
لما ذكر في منجنيق **ومعزى** وهو الغراب الذي يسرق منه الماء الميم اصلية قال بعض والدليل على ان الميم اصل
انه لو كانت الميم زايدة لكان الوزن مفعلولا ولم نعلم مفعلولا في كلام العرب **ومنجنيق** قال سيبويه وزنها فنعليل
والميم من نفس الكلمة لقولهم في الجمع مجانيق وفي التصغير مجينيق قال الفراء الميم زايدة والوزن منفعيل **وموضع اولا اصل**
يعني الميم اذا كانت في وسط الكلمة او اخرها ومعها ثلاثة احرف اصول فهي اصل الا ما عرفنا اشتقاقه كما ذكرنا وما لم نعرف
اشتقاقه يحمل على ما عرفناه **الا في دلامص** بضم الدال وكسر الميم وهو البراق من كل شي والميم زايدة لانه من دلص اذا برق

وفارس بضم القاف وكسر الراء وهو اللبن الذي اشرب حموضة والميم زايدة لانه من قرص الشراب اللسان اذا حذته **وهرماس**
بكسر الهاء وهو الاسد والميم زايدة لانه من الهرس وهو الدق **وزرقم** بضم الزاء والقاف والميم زايدة لانه بمعنى الازرق والمعنى
الازرق **وزيدت اوقعت خامسة نحو اصل نحو صهر يجوش** يعني اذا كانت الميم في اول الكلمة ومعها اربعة احرف اصول فالميم خامسها
والكلمة خماسية والميم اصل وانما يجب ان يحكم باصالة الميم لانها لو كانت زايدة لكانت الكلمة رباعية والا تزاد الميم في اول الرباعي الا في
اسم الفاعل والمفعول منه والميم في صهريجوش حضمي ... مفتوحة **والا تزاد في الفعل وكذلك يستدل على اصالة ميم**
معد بمعدد يعني لا تزاد الميم في الفعل ولعدم زيادتها في الفعل والاميم معد اصل لانه قد جاء في الفعل نحو تمعدد ...
اي انتسب الى معد فلم يكن اصل المكان في الفعل وحيث عدم زيادتها في الفعل الا استقرا وعدم جواز زيادتها في الفعل
وتمسكن وتدرع وتمندل اعتداديه يعني لا تزاد الميم في الفعل الا في هذه الالفاظ القليلة وهي شواذ لا يقاس عليها فتمسكن
اذا صار مسكينا وهو من السكون وتمدرع اذا لبس المدرعة وهو الثوب والميم زايدة لانه من الدرع والمدرعة هو
تدرع اذا لبس المدرعة وتمندل مسح يده زايدة لانه من ندل اي لبس المنديل وقوله لا اعتداديه اي لا يعتد من جملة الاعتبار
مصل والنون اذا وقعت اخرا بعد الف فهي زايدة الا ... سوى الاستقرا فانهم لما وجدوا ما عرفوا اشتقاقه
وما لم يعرف اشتقاقه فاستدلوا على ما عرفوا **الا اذا قام دليل على اصالتها نحو قنان** وهو جبل في ديار بني اسد فالنون
اصليتان لانه من القن **وحسان** النون فيه اصلية لانه من الحسن **وحمار قبان** وهو اسم دويبة شبه خنفسا الكون
والقاف ... من جعله منصرفا جعل النون اصلية واصله قبن ومن جعله غير منصرف جعل النون زايدة واصله قب
اذا ذهب وقب اذا ذهب ... حسان ... حار قبان جعل نونهما اصلية ومن لم يصرفهما
جعل نونهما زايدة ... اصل حسان حسن ... ومد ذكر حمار قبان **وكذلك المطاوعة في اول المضارع الا المطاوع نحو ينفعل**
وانفعل يعني المطاوع اللازم الذي هو نقيض المتعدي والمراد به باب انفعل يعني النون في انفعل وفي اول المضارع زايدة
الثالثة الساكنة نحو شرنبث يعني النون الثالثة من النونات الزوايد النون الساكنة الواقعة ثالثة نحو شرنبث فالنون زايدة
لانه يسقط اذا قلت شراب ... بضم السين وكسر الباء وهو عليظ الكفين والرجلين من الانسان والاسد
وعصنصر ... بالعين والصاد ... وهو اسم جبل وقيل اسم موضع وقيل بالمعرب ... والنون زايدة لسقوطها في
الجمع والتصغير يقال في الجمع عصاصر وفي التصغير عصيصر **وعرند** ... بضم العين والراء وهو الموضع المرتفع الصلب فالنون
زايدة لانه من عرد اذا ارتفع **وهي مع ما علم اصل** يعني حيث كانت النون في غير ما ذكرنا من ان يكون اصلية ودليلها
الاستقرا والقطع الا ما قام دليل على زيادتها كما ان **الا في نحو عنسل** يعني ان النون ههنا ليس من المواضع المذكورة
حقها ان يحكم اصلية ولكن دل الاشتقاق على كونها زايدة لان العنسل الناقة السريعة وهو من عسل الذايب **وعرنتن**
بفتح القاف والعين وهو الاسد فالنون بعد الالف زايدتان لانه ملحق بسفرجل وهو من العرد وهو التمريغ في التراب **وبلهنية** بضم
الباء وهي سعة العيش وطيبه فالنون والياء زايدتان لانه من بلة اذا صار قليل الهم وسعة البال **وخنفقيق وبعد ذلك**
المتفقين الداهية فالنون زايدة لانه من خفق الحرب تشق عرضه **وجعل والتاء اطردت زيادتها اول افتعل وتفاعل**
وتفعل وتفاعل وتفعيلا وتفعال الماضي والمضارع والجمع ونحو رهبوت وجبروت وملكوت يعني الياء تكون زايدة فيما ذكر
قوله تفعيلا اراد تفعل يفعل وتفاعل يعني كان التاء زايدة في هذه المصادر فلذلك زايدة في الماضي نحو تفعل وتفاعل
المستقبل نحو يتفعل ويتفاعل وفي الامر والنهي نحو تفعل واستفعل وتفاعل وافتعلوا واما في التفعيل والتفعال فليس في
نفعيلها التاء نحو قتل تقتيلا وسال تسالا واما التاء في التانيث نحو ضربت او ضاربة واما التاء في الجمع فنحو صاربات والجبروت ملك

في الوصف وفي المصدر يقال رجل رغبوت اي كثير الرغبة في الشيء وفلان في الرغبوت اي مشغول بتحصيل ما رغب فيه
وفلان كثير الرغبوت اي كثير الرغبة وكذا البحث في جبروت وليس مراد المصنف التاء في هذه الالفاظ الثلثة بعينها بل ما كان
على وزن فعلوت كارهبوت والملكوت او فعللوت نحو عنكبوت وهي شيء يحاك في العنبر وفي بيان التاء ههنا ذكر
هنا اشكال لان التاء لا تدل على التانيث كلا بد في اخر كلمة معروفة فلا حاجة الى ذكر رغبوت وجبروت وعنكبوت لان هذه
الالفاظ ايضا معروفة فان اريد بالتانيث ما كان للفرق بين المذكر والمؤنث فهو لا يختل وتعميم ما نحو التاء الزائدة
في اخر الكلمة من الاسماء التي في اخرها تاء زائدة وليست للفرق بين المذكر والمؤنث اكثر من الرغبوت والجبروت والعكس
كما سبق في صنف المذكر والمؤنث والضابط فيه ان كل اسم يكون في اخره تاء فان عرف بالاشتقاق عن صرفها الى التصغير
والجمع وغيرهما انها زائدة تحكم فيها بالزيادة وان لم يعرف كونها زائدة تحكم فيها بالاصالة لان الاصل عدم الزيادة **ثم هي اصل**
الا نحو ترتب وتتفل وسنبتة يعني كل ترتب غير ما تقدم ذكره فهي اصلية الا في هذه الثلثة فقد اسبق هذه الثلثة وبعد اكثر
من هذا ان التاء في باب الافتعال زائدة وكذلك في التفعلة وهو مصدر فعل نحو ترتب العين نحو ذكر تذكرة وتوقي توقيه
وكذلك تتفل ولد الثعلب وهو العدو من الذئب وهو الرمح وله ثلث لغات بضم التاء وفتح الاولى وضم الثانية
الثانية ومعناه الثابت فالتاء الاولى زائدة لانه من الرتب وهو الثبات والرتب بفتح التاء واللام وهو الموضع الذي
يدخله الوحش ليقع فالتاء زائدة لانه من العلوج والسنبتة قطعة من الدهر والتاء زائدة لانه يقال مضى سنبت من
الدهر وسنبة وسنبتة فاذا لم تكن التاء في شيء من ذلك علم زيادتها **فصل والهاء زيدت زيادة مطردة في الوقف لبيان**
الحركة او حرف المد نحو كتابيه وثمه وواه وازيداه وواغلاماه اراد بالمطرد القياسي يعني تزاد
الهاء في الوقف زيادة قياسية لتبيين احدهما البيان حركة الحرف في المبني نحو كتابيه فلذا وقف عليها بفتح الياء ليعلم ان
الاصل في ياء المتكلم هو الفتح وثم بفتح التاء تزادها بعد الميم عند الوقف لبيان فتحة الميم والثاني تزاد حرف المد ايضا عند
الوقف لئلا يخفى الصوت كواه المصيبة **وغير مطردة في جمع ام وقد جاء امات** اراد بغير المطرد السماعي يعني الهاء
في جمع ام امات ولكن زيدت عليها الهاء للتفخيم اي للتعظيم فقال امهات **وقد جمع اللغتين من قال اذا الامهات قبحن**
الوجوه فرجت الظلام بامّاتكا انشد هذا الشعر في حق مروان بن الحكم يعني اذا قبحت الوجوه او الامهات
فعلن الزنا ... مستحق لكونه ... وجهكم ... اطفال امهاتكم واباكم **وقيل هي علمت امهات في**
الاناسي وامات في البهائم يعني المعروف انه تزاد الهاء في امهات في الانسان وغير الانسان وقيل المعروف ان
الامهات بالهاء في غير الانسان الامات بغير هاء لان الهاء هنا للتفخيم والتفخيم يليق بالانسان دون البهائم **وبعد لامها**
في الوقف من قال امهتي خندف والياس ابي يعني بعض زيادة الهاء في اللام فيقال امهة والاصل امة بالتاء لانه
حذفت منها الياء اما لكون فرق بين الام وامة التي معناها الجارية لان الام لفظ الانثى ... ذكر لا يحتاج الى التاء
لحق بها وانما التانيث للعلامة كيلا يظن السامع ان الهاء من المبدلة من تاء التانيث في الوقف والمشهور عدم زيادة الهاء في
الام اذا كانت حقيقة ... خندف لقب امراة الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان **وفي كتاب العين تامهت ... فذلك** اي اورده
الخليل في كتابه المسمى بالعين تامهت المراة اي صارت اما وتامهت اي صرت اما وهو تفعل وهذا دليل على ان الهاء
من اصل الكلمة قال المصنف هذا مستنزل اي شاذ لانه لم ينقل من فصحاء العرب المعروف ان الاصل في الام ليس
الا الهمزة والميمين ادغمت احديهما في الاخرى **وزيدت في هراق اهراقة** اصله اراقة كاقام اقامة فزيدت هاء ساكنة
بعد الهمزة **وهركولة** بكسر الهاء وسكون الراء المهملة وفتح الكاف وهي الجارية الضخمة الفارة الاطراف اذا مشت تضرب

لارض

الارض برجليها يعني ان الهاء في هركولة زائدة لانها تركل الارض اي تضربها من ضخامتها او ضعف قوة رجليها واصل الكلمة ركل اذا ضرب
الارض برجله **وهجرع** بكسر الهاء وسكون الجيم وفتح الراء الطويل وهو من الجرع سمي الجرع وهو قطعة من الرمل الطويل
المستوي الذي لا تنبت شيئا **وهلقامة عند الاخفش** الهلقامة بكسر الهاء وسكون اللام وهو السيد العظيم الطويل
القوي واسم رجل فالهاء زائدة عند الاخفش واصلية عند غيره **ويجوز ان تكون منه هركولة وهجرع وهلقامة لقولهم**
سلهب السلهب الطويل يعني يجوز ان تكون الهاء هنا زائدة لانه جاء سلب بفتح السين وكسر اللام وهو الطويل فلعل
كان سلهب من سلب لكانت الهاء زائدة ويحتمل ان تكون اصلية فيكون سلهب لغة برأسها وانما شكلوا في ان الهاء
هنا زائدة او اصلية لان الهاء اكثر زيادتها في اول الكلمة وقلت زيادتها في الوسط **فصل والسين اطردت زيادتها**
في استفعل وزيدت مع كاف الضمير كسكس وقالوا استطاع كاهراق يعني يراد السين في كلمة مواضع احدها باب استفعل
والثاني بعد كاف المؤنث وهذه لغة بعض العرب والثالث بعد همزة اطاع كما زادوا الهاء بعدها في اهراق فصار
استطاع يستطيع بضم الياء كما يقول اطاع يطيع واما قولهم استطاع انه يظن وهم ان اصله اطاع بل كان اصله
استطاع فحذفت التاء ... بفتح همزة الوصل ... يستطيع بضم الياء **فصل**
واللام جاءت زيادتها في ذلك وهنالك واولالك يعني المصنف ما يشعر باللام ذكره في هذا الفصل وليس المراد منه
كونه في ذلك هذه اللفظة ... المذكر والمؤنث نحو ... **قال وفي عبدل والفيشلة والطيسل** ... وقولها اولالك
فهي لم تكن ... الصلفل ... الضلال ... العرب
بخلافها وهم عقلاء ... الضلال والمراد بها استشهاد ان اللام العائدة من اولالك زائدة **وفي عبدل ايضا زيدت**
اللام فيه لانه ... عبد وزيد **ومحمد** اللام زائدة ... وهو الذي يكون صدر قدميه
متقاربين وعقباه وساقاه متباعدين في المشي **وهيقل وهيكل** الهيقل الذكر من النعام ... الذي
قبل الزرب ... للفتى من النعام ... فلامه زائدة
حمل من ... فلامه اصلية ... **ومن اصناف المشترك ابدال الحروف ... الابدال في الزيادة**
لغيرها اجد وهراق اجد اصله وجد ... الابدال بين الاسم وهراق اصله اراق هذا مثاله
في الفعل ... الاصل هذا مثاله في الحرف **وحروفه حروف الزيادة والطاء والدال والجيم ويجمعها ... انصت**
يوم ... طال زد ... الاصل ... من حروف
الابدال اشكال لانه ... الحروف ... والطاء والدال والجيم ... عشر حرفا وزاد الصاد
والزاي ... من حروف الابدال فان اراد بحروف الابدال الحروف المبدلة ... ههنا خطأ لانها ليست من
حروف المبدل ... من الحروف المبدلة منها وان اراد بحروف الابدال الحروف المبدل عنها فالعين والباء من الحروف
المبدل عنها ولم يذكرهما **فصل والهمزة ابدلت من حروف اللين ومن الهاء والعين فابدالها من حروف اللين**
على ضربين مطرد وغير مطرد فالمطرد على ضربين واجب وجائز فالواجب ابدالها من الف التانيث
في نحو حمراء وصحراء ... الف التانيث والف المد فاجتمع ساكنان فابدلت الثانية همزة ...
الابدال واجب لانه لا يمكن التلفظ بساكنين ولا يجوز حذف احدهما لانه لا ... فرق بين المقصور والممدود
والمنقلبة عن لام نحو كساء ورداء وعلباء هذا معطوف على قوله من الف التانيث يعني الهمزة هنا منقلبة عن لام
الكلمة هذا مستقيم في كساء ورداء دون علباء لان الهمزة في علباء ليست منقلبة عن لام الكلمة وقد ذكر بحث

هذا في الشافي ومفهوم كلامه ان الواو والياء انقلبتا اولا القائم انقلبت الفا ثم همزة هذا قول بعض النحويين وقيل
بل انقلبت الواو والياء همزة او عينا في نحو قائل وبائع هذا معطوف على قوله اما فاء اي اذا اعل في الماضي نحو قلبت
الواو الفا في القائم زيدت بعد القاف وقيل ان الف اسم الفاعل اجتمعت الثاني فقلبت الثانية همزة وكذلك بائع ومن
نحو اوائل والغه اوائل سبعت الاخرى لا اصلي نحو اواصل واواو جمع واصلة وواقية شبعت اي ضمنت المدة الاخرى
قوله الا شبه هي صفة اخرى قال ابن الحاجب فالواجب الحترازا عما كان فيه اجتماع الواوين عارضا كووري فان اصله ووري
لم يكن في المعروف اجتماع الواوين فلم يجعل مجمولا احتج واو ان ثم قال ابن الحاجب هذا ليس لشي الا ان عدم اجتماع
الواوين بعد عارض فانه كان في الاصل واعدم الا يكن فيه وواو بل يجب ان يقال لعدم الكلام سبعت الاخرى متحركة
هذا مقصود ما اورده ابن الحاجب في هذه المسئلة وهو مستقيم في المعنى لانه انما يجب قلب الاولى لا ادعاء من الواو
المتحركة همزة اذا وقع الواوين كانهما ساكنة قلب الهمزة فيه جائز غير واجب وما ذكره ابن الحاجب من وجب اشمام متحركة بعد
لفظ اخرى لكون صفة لاخرى حيث لا يكون لفظ الاخرى صفة للفظة اخرى بل ملغاة ولا يخل هذه المسئلة غير ما ذكره
ابن الحاجب وانما قلبت الواو الاولى همزة لان الواو الاولى اثقل من المثنى وانه فيما هو بيانه وقال يا عدي لقد وفتك
الاواقي اوله ضربت بصدرها الى وقالت يا عدي لقد وقتك الاواقي روى عدي بالرفع والتنوين وروى عديا بالنصب
فاجراه مجرى المنادى النكرة والاواقي اصله ووا في قلبت الواو الاولى همزة وهو جمع واقية وهي الخصلة التي تحفظ
الانسان من الهلاك كالشجاعة والسلاح ويحتمل ان يريد به الحفظة من الملائكة ولو فيل تصغير واصل قلبت الفه واوا في
التصغير ولما اجتمع الواوان في التصغير قلبت الواو الاولى همزة والجائز انما هو في وعد ووصيص ووقت كاحوه يعني
كل واو هي فاء الفعل مضمومة وليس بعدها واو اخرى يجوز قلبها همزة ويجوز تركها على حالها فقيل وقتت فعلى هذا
القيد ليس شرطا بل الشرط ان يكون مضمومة او بعدها واو ساكنة ونحو وعينا غير مد غم فيها كادور ومسيع ادعانا
كا عود والنوور يعني الواو اذا وقعت مضمومة في عين الكلمة سواء كانت بعدها واو اخرى او لم تكن يجوز قلبها همزة كادور
جمع دار واصله ادور بواو مضمومة فقلبت الواو همزة والغوور اصله غوور فقلبت الواو همزة وهو الغؤور وهو دخول الشمس فلو
كانت الواو مشددة كعول لا يجوز قلبها همزة وقول مستقيم على معنى ما فيه وان يعني سواء كانت الواو حقيقية او في حكم
الواوان وعن المطرد ابدالها من الالف في نحو جاءوا وشابة واسامى وادهام يعني كل الف بعدها حرف مشدد يجوز
قلبها همزة وتحريكها بالفتح هربا من التقاء الساكنين لان المشدد الحرف المدغم وهذا الابدال غير مطرد اي غير قياسي بل سماعي
وادهام الزرع اذا صار الى السواد من كثرة الماء وعن العجاج لما كان بهم العالم والخاتم اعلم ان قلب الف همزة اذا
كانت بعدها حرف مشدد لغة العرب حيث كان واما قلب الالف همزة اذا لم يكن بعد الالف حرف مشدد فلغة شاذة
بعيد عن القياس لانه لم يمكن هنا فرار من التقاء الساكنين بخلاف جاءوا واشباههما وهذا القائل يقلب الالف همزة ويحركها
ساكنة فرارا من المدغان للدعة عند انقطاع مثقال الصوت وقال الحندف هامة هذا العالم الهامة هنا السيد يعني
المراد سيد اهل الزمان والمراد بالاستشهاد ان عن قلب الالف في عالم همزة وحكى بادرهم وبالسبب يالتاجية يعني
حكى قلب الالف في بادر همزة وكذلك في هوات الدجاجة اي صوت اصلها هوهاة قلب اليا الفا ثم قلبت الالف
همزة ولما قلبت الهمزة الفا اسقطت الالف لسكونها وسكون الكاف وقال يا دار مي بدكاديك البرق صبرا فقد
هيجت شوق المشتاق مي اسم امرأة والدكاديك جمع دكدك وهو الرمل المتلبد والبرق جمع ابرق وهو الموضع
ذو اللونين من البياض والسواد والحمرة والبياض صبرا اي اصبري صبرا وروى سقيا اي سقيت سقيا البرق مكانا

صفة

صفة ذكره ذكره في الظاهر وليس في الموصوف الالف واللام وتقديره ذكره ذكر المواضع البرق والمراد بالاستشهاد
ان الشاعر قلب الف همزة ومن الواو غير المضمومة في نحو اشاح وافادة واسادة على رأي وفي قراءة سعيد بن جبير
يعني قد جاء من بعض العرب قلب الواو المكسورة والمفتوحة همزة ايضا اشاح اصله وشاح وافادة اصله وفادة وهو
من وفد اذا اتى السلطان واسادة اصله وسادة واعاء اصله وعاء وأناة اصله وناة قال في الصحاح امرأة وناة
اناة فيها فتور وضعف واسماء اصله وسماء عند سيبويه قلبت الواو همزة ووزنه فعلاء وعند المبرد فاصل
اسماء اسماء فقلبت الواو همزة ووزنه افعال عند المبرد فاصل اسماء عنده اسما وقلبت الواو همزة لوقوعها طرفا
بعد الف زائدة واحد اصله وحد واحد احد في الحديث اصله وحد وحاد مخاطب من التوحيد وهو القول باعتقاد بان الله
تعالى واحد وقال ابن الحاجب بخلاف يعني قلب الياء همزة في يدية مضارب ادية وقال ابن الحاجب بخلاف
في ان قلب الياء همزة سماعي قليل الاستعمال وفي اسنانه الله اصله يلب اي صرفت الياء همزة وفي السمة اصله شمة
هي العادة قلبت الياء همزة وابدلت من الهاء في ماء وامواه يعني ابدال الهمزة من الماء في ماء اصله ماه لانه من الموه
مار الي كثير واصل ما موه فتحت الواو وقلبت الواو الفا قلبت الهاء همزة كيلا يجتمع في اضافته الى الغائب هاان نحو فوه وما
ماهه واذا جمع فالاصل ان يقال امواه وامواه بالهاء لان جمع التكسير والتصغير يردان الاشياء الى اصلها ومجيء امواه الهمز
وقال وبلدة قالصة امواؤها ما صحر راد الضحى ما ارها وبلدة اي ورب بلدة اي ورب ارض قالصة اي مرتفعة كثيرة
مياهها ما صحر اي ذاهبة اقتلها اعلى اصحرة وهي جمع في وهو الظل راد الضحى ارتفاع الضحى نحو ما قال هو الشمس قطرتها
قليل في وقت ارتفاع الشمس هذا هو الظاهر من معنى البيت وقال في الحواشي المراد بالقالصة العالية الى الاهية
في الارض يعني ليس في تلك الارض ماء وكذا والمراد بالاستشهاد قلب الهاء همزة في امواهها وفي العجب دائل اهل
اصله اهل فعلت وهلا فعلت قلبت الهاء همزة ومن العين في قوله الى عم صالحكم وعوف ابدل عباب قلبت العين همزة
وعباب البحر موجه ضالحكم اي مرتفع ماءه عند المد زهراق اي بعيد القعر ومن ابدال من حيثها وحيث
الهمزة والنون لا يدل ابدالهما من الجهاد مطرد في نحو قال وبايع ورعي ووزى وباب ما تحرك
الواو والياء وانفتح ما قبلهما قلبت الفا مطرد الا اذا كان هناك مانع من القلب نحو رميا فانه لم يقلب الياء الفا
متحركة مفتوح ما قبلها الفا ولو قلبت الفا اجتمع الفان ولزم حذف احدهما وحينئذ لم يبق فرق بين الواحد والتثنية
والالف ما اشذ نحو الخونة فانه لم يكن مانع من القلب فالقلب لازم الا ما اشذ نحو القود وهو الحاص والصيد وهو جيد
العنق فان القياس ان تقلب الواو والياء الفا لتحركهما وانفتاح ما قبلهما ولكن ترك القلب منهما ليدل ترك القلب
على ان القود والصيد واوي ويائي ومن مطرد في نحو طاي وحارى وما حاجر يعني قلب الياء والواو في هذه الالفاظ
سماعي لان الواو والياء ساكنة وطائي اصله طيئي بتشديد الياء فحذفت الياء المدغم فيها فبقي طيئ بياء ساكنة بعدها
همزة فقلبت الياء الفا لانه دخلت بعد الهمزة ياء النسبة وحاري منسوب الى الحيرة بكسر الحاء المهملة وهو اسم بلد قريب
الكوفة ففتحت الحاء قلبت الياء الفا وهو حيري على الاصل وما جل اصله موجل قلبت الواو الفا والاصل ان لا تقلب لانها
ساكنة ومن الهاء من همزة لازم في نحو آدم يعني اذا سكنت الهمزة وقبلها همزة اخرى مفتوحة من كلمة واحدة لزم قلب
الهمزة الثانية لان اجتماع الهمزتين ثقيل وجاز في نحو راس يعني اذا سكنت الهمزة وقبلها حرف مفتوح جاز قلب
الهمزة الفا وجاز تركها على حالها وابدالها من النون والتنوين في الوقف خاصة على لغة اشباه المنصوب المنون وفي انفعه النون

النون الخفيفة المفتوح ما قبلها وابدلت كقولك رايت زيدا ولنسفعا وفعلتها اذا بمعنى جئت كان تنوين او نون
خفيفة ابدلت من الناصبة الفعل المستقبل علمه على الوقف هذا التنوين والنون الفا اذا كان ما قبل التنوين والنون
الخفيفة مفتوحا نحو رايت زيدا ولنسفعا وفعلتها اذا كان اصلها اذن بالنون فقلبت النون عند الوقف الفا لانه يشبه التنوين
وقوله فعلتها اذا المقتبسة القرآن وقوله وفعلت فعلتك التي فعلت وانت من الكافرين قال فعلتها اذا صعدوا بالياء وبعلبك
من احدهما ومن الهمزة ومن احد حرفي التضعيف ومن النون والعين والثاء والسين الا لحقتها الف والواو والمراد
باحد حرفي التضعيف احد الحرفين المتماثلين في الكلمة نحو امليت فان اللاميين متماثلان فربما تقلب الحرف الاول ياء وربما
تقلب الياء [illegible] في اساطين فالياء من الالف نحو مصيبيح وسماع وهو مطرد يعني اذا انكسر ما قبل الالف قلبتها ياء ومن الواو
في نحو ميقات يعني تبدل الياء في مواضع احدها الميقات واصله موقات فلما سكنت الواو وانكسر ما قبلها قلبت ياء اذا
لم يكن مدغمة فان كانت مدغمة لم يقلب ياء فاذا ادغمت لثقلها نحو اجلواذ مصدر اجلوذ وهو السرعة في المشي وعصي وهو جمع
عصا واصله عصوو فانه اجتمعت الواوات في اخر الكلمة وهما وجمع والاولى منهما ساكنة فقلبت ياء ثم لما الياء اخر ثم كسر ما قبلها
لتصح الياء ثم ادغمت الياء في الياء وقد اجتمعت هذه الشروط في عصوو فصار بعد التغيير عصيا بضم العين وكسر الصاد ثم
استثقل الخروج من الضم الى الكسر فكسرت العين وغاز وغازية اصلها غازو وغازوة اذا وقعت الواو في الطرف وانكسر ما قبلها
قلبت ياء فصار غازي وغازية ثم اسكنت الياء في غازي في الرفع والجر لثقل الضمة والكسرة ثم حذفت الياء لسكونها وسكون
التنوين فان قيل الواو في غازية ليست في الطرف قلنا هي في الطرف لان التاء ليست من الكلمة وادل جمع دلو و
اصله ادلو فاستثقل الواو المتحركة التي قبلها ضمة فكسرت اللام ثم قلبت الواو ياء لتطرفها وانكسار ما قبلها فاسكنت الياء وحذفت
لسكونها وسكون التنوين وقيام اصله قوام كل واو وقعت في المصدر وقبلها مكسور وبعدها الف قلبت ياء اذا كانت معلة
في الماضي فهذه الشروط موجودة في قيام فان لم تعل في الماضي لم تعل في المصدر نحو جوار مصدر جاور ولواذ مصدر لاوذ
وانقياد اصله انقواد ويحتمل [illegible] وحياض اصله حواض جمع حوض كل واو ما قبلها مكسور وبعدها الف وتكون عين الكلمة
وتكون في جمع ويكون لام الكلمة حرفا صحيحا قلبت ياء اذا كانت عين الواو في المفرد ساكنة بهذه الشروط موجودة في حياض و
سيد وميت اذا اجتمعت الواو والياء والاولى منهما ساكنة قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء نحو سيد واصله سيود وكذا
لية واصلها لوية مصدر لوى [illegible] الجانب والعرض واغزيت واستغزيت وهو مطرد حيث وقعت الواو
في الطرف وقبلها اربعة احرف او اكثر قلبت ياء اذا انفتح ما قبلها او انكسر نحو اغزيت واستغزيت واصلهما اغزوت واستغزوت
وكذلك البحث في الغازي والمستغزي بقوله وهو مطرد [illegible] جميع ما ذكر من اصله قلب الواو قياسي [illegible] بشرائطه
المذكورة وفي نحو صبية وثيرة وعليان ودحل وهو غير مطرد يعني هذه الالفاظ الاربعة قلبت فيها الواو ياء وقلبها سماعي
لانه لم يوجد فيهن الشروط المذكورة في قلب الواو ياء صبية جمع صبي واصله صبوة قلبت الواو ياء لانكسار الصاد ووقوع الباء
بين الصاد والواو كالمعدوم لانها ساكنة والفاصل الساكن ضعيف وثيرة بكسر الثاء وفتح الياء جمع ثور والمشهور ثورة بالواو
وقال جار الله قلب الواو ياء لانكسار ما قبلها وهذا بعيد لان الواو المتحركة المكسور ما قبلها انما تقلب ياء اذا
وقعت في الطرف وعليان على وزن عطشان المرتفع من الجبل ويقال للناقة والرجل والمرأة وهو منصرف لانه فعلان الذي
لا فعلى له وهو من العلو قلبت الواو فيه ياء للتخفيف ودحل اصله دحول قلبت الواو ياء للخفة ومن الهمزة في نحو ذيب
ومير على ما تقدم في تخفيفها يعني تقلب الياء من الهمزة وقد ذكر في تخفيف الهمزة المواضع التي تقلب الهمزة فيها ياء المير
جمع الميرة بالهمزة وهي الجمع والعداوة ومن احد حرفي التضعيف في قولهم امليت يعني تقلب الحرف الاول من الحرفين المكررين

في الكلمة

في الكلمة ثالثة والحرف الاخير ياء وهذا القلب سماعي مع انه اكثر في فعلل وتفعلت كليهما بتشديد العين وقل في غيرهما امليت اصله
امللت [illegible] واحد وقصيت اظفاري اي قلمت اظفاري واصله قصصت قلبت الصاد الثانية ياء وداود [illegible]
اصله [illegible] التسمية قلبت [illegible] والمدغم فيها ياء وتسريت اصله تسررت اي اشتريت السرية قلبت الراء الثانية ياء وتقضيت اصله تقضضت
قلبت الضاد الثانية ياء ولم يتسن اي لم يتغير اصله لم يتسنن قلبت النون الثالثة ياء ثم حذفت للجزم وتقضي البازي اصله
تقضض وهو النزول قلبت الضاد الثالثة ياء وقوله [illegible] اما الا [illegible] وانما نعل الصالحين [illegible] يعني [illegible]
نعل الصالحين والمراد بالاستشهاد قوله اما اصله ام قلبت الميم المدغم فيها ياء والتصدية من صدد على احد القولين التصدية
التصفيق وهو ضرب احدى الكفين بالاخرى بحيث يسمع منها صوت ومعناه ان يكون التصدية من صدد بكسر الصاد وضمها
في المضارع اذا ضج صوته ويحتمل ان يكون من الصدى وهو الصوت الذي يسمعه من الجبل اذا صوت فيه فان كان من صدد
كان اصله في الماضي صدد بتشديد الدال الاولى فقلبت الدال الثانية ياء وصار كانه ناقص فجعل مصدره تصدية كتصدية
ناقص التفعيل نحو تعرية وان كان من الصدى كانت الياء اصلية ومن العين في الضفادي اصله الضفادع [illegible] العين ياء
جمع ضفدع معروف في العرب وهو [illegible] ودهديت اصله دهدهت قلبت الهاء الثانية ياء وهو مضاعف
الرباعي ومعناه دحرج الحجر من العلو الى السفل وصهصيت اصله صهصهت قلبت الهاء الثانية ياء او قلبت [illegible] ومكاكي
في جمع مكوك اصله مكاكيك قلبت الكاف الثانية ياء وادغمت الياء في الياء والمكوك مكيال ودياجي في جمع ديجوج اصله دياجيج
فقلبت الجيم الثانية ياء ثم حذفت احداها تخفيفا على غير قياس مفتوح [illegible] الديجوج المظلم ودينار اصله دنّار وان
قلبت الواو [illegible] جمعه [illegible] الديوان الخريطة التي فيها الحسابات والمحاضر ويستعمل في كتب الحساب
وفي المجلس الذي يكتب فيه الحساب وديباج اصله دبّاج فقلبت الباء ياء وهو معرب وجمعه دبابيج وقيراط اصله قرّاط قلب الراء
ياء وجمعه قراريط قال الجوهري [illegible] وشيراز وديماس [illegible] شيراز اصله شرّاز قلبت
الواو ياء وهو اللبن الذي [illegible] وديماس اصله دمّاس قلبت الميم ياء وقوله واستحلت [illegible]
[illegible] من اصل تصلت اصله [illegible] قلبت الواو تاء وادغمت التاء في التاء [illegible] الكاف المدغم
ياء وهذا [illegible] ما قبلها وسكون [illegible] على حالها [illegible] في جميع باب افتعال اذا كان
فاء الفعل واوا وما سوى ذلك في قولهم اناسي وظرابي يعني وتقلب الياء فيما سوى ما تقدم ذكره فمنه [illegible]
النون الاناسي جمع انسان في قوله واصله اناسين فقلبت النون ياء وادغمت الياء في الياء وقيل انها جمع انسي والظرابي
اصله ظرابين جمع ظربان بفتح الظاء وهو دويبة منتنة الريح فقلبت النون في الجمع ياء وادغمت الياء في الياء وقوله ومنهل
ليس له حوازق ولضفادي جمه نقانق المنهل الموضع الذي يجتمع فيه الماء ويشرب منه الناس الحوازق [illegible] وهي
الجانب [illegible] جمه اي ماؤه المجتمع النقانق جمع نقنقة وهي الصوت يعني ورب منهل لا جوانب [illegible]
[illegible] من جميع جوانبه والضفادع في ذلك الماء اصوات والمراد بالاستشهاد ان قلب العين في ضفادي ياء وهو جمع ضفدع
وقوله لها اشارير من لحم متمرة من الثعالي ووخز من ارانيها هذا البيت من ابيات [illegible] المعطاب المكنى وهي
طائر معروف الاشارير جمع اشرارة وهو ما يبسط ويوضع عليها اللحم [illegible] ويستعمل في اللحم القديد وهو المراد هنا
[illegible] كثيره وهو صفة اشارير [illegible] قليل والمراد بالاستشهاد [illegible] في الثعالي ان الياء ههنا بدل من
الباء وكذا في [illegible] واصل الثعالب والارانب وقوله اذا ما عد اربعة فسال فزوجك خامس وابوك سادس الفسال جمع فسل
بفتح الفاء وسكون السين وجمع فسل [illegible] وهو الرجل الخسيس والمراد بالاستشهاد ان الياء في سادس بدل

بدل من السين واصله سداس وقوله قد مر بعمان وهذا البالي واسا الجمران لا ثاني والمراد بالاستشهاد ان اليا
بدل من الثا في الثالي واصل الثالث قصر والوعداد من احسانه من الجمر اذ ما جيما لا لغه واليا فابدل الهاء من الالف
في نحو ضوارب وضويرب ضارب اذا صغر تنقلب الفه واو لانضمام ما قبلها وكذلك اذا جمع نحو ضوارب جمع
فاجتمع الف فاعل والف الجمع ولا يجوز حذف احديهما لكيلا يلتبس الجمع بالواحد فقلب الالف الاولى لاجل الانضمام
ما قبلها وكذلك اذا جمع نحو ضوارب جمع ضارب فاجتمع الف فاجمل الجمع التكسير على التصغير لما ذكرنا في باب التصغير
وضويرب صغر ضاريه مصدر ضارب له مصدران مضاربه وضراب وكان اصل الضاد في ضراب الف
لان حروف الماضي ينبغي ان يوجد في المصدر فلما كسرت الضاد في المصدر صارت الالف ياء لانكسار ما قبلها ثم
حذفت اليا في المشهور لان كسر الضاد على حذفها فلما صغر ضراب ردت المحذوف لان التصغير والتكسير
يردان الاشيا الى اصلها والمحذوف هنا هو اليا ولكن كان اليا في الاصل الفا فلما كان اليا في الاصل الفا اورد هذا اللفظ
فيما كان الواو بدلا من الالف وقيل كتب المصنف هذا اللفظ هنا على ان قرء لي حسنه بعد ما ذكره اولى من هذه
اي حسنه نسخة المفصل فوقع نظره على هذه المسالة وجرى على هذه المسالة كتبها فيما كان الواو بدلا من اليا عني
لما قلبت الالف في المصدر يا وكان اليا هي الاصل مكان الواو في التصغير بدلا من اليا او اوادم واويدم البحث
في جمع ادم وتصغيره كالبحث في ضويرب وضارب وفي نحو عصوي فالواو فيها بدل من الالف لان
رحويا منسوب الى الرحى وعصويا منسوب الى العصى وفي الوان جمع الى لمعا يعني اذا جعل الى الخارج اسما
لشخص ثم ثنى تقلب الفه واوا فيقال الوان ومن اليا في نحو موقن يعني يبدل الواو من اليا في نحو موقن واصله
ميقن قلبت اليا واوا لسكونها وانضمام ما قبلها وطوبى لما سكن ياء عن مدغم وانضم ما قبلها طوبى اصله
طيبى لانه فعلى من الطيب قلبت اليا واوا لسكونها وانضمام ما قبلها وكذلك كل يا ساكنه مضموم ما قبلها اذا
لم يكن اليا مدغمه فان كانت مدغمه لم تقلب نحو قيل على وزن ركع وهو جمع قائل وبوطر وهو اسم من البيت
عليه او جهته وحفظت جانبه فالواو بدل من اليا وبوطر من بيطر بوطر اصله بيطر قلبت اليا واوا لسكونها و
انضمام ما قبلها وهو مجهول بيطر اذا عالج الدواب وهو امر ممضو عليه وهو من مقض الكسر محمض مفعول من
مضى يمضى واصله ممضوي فقلبت اليا واوا وادغمت الواو في الواو وعلاوا المدغمه فيها بدلا من اليا وهذا شاذ
لان الاصل في مفعول الناقص اليائي ان يقلب واو المفعول يا ويكسر ما قبلها ويدغم اليا في اليا ويجوز صبا لغة مثل
صبور واصله نهوي اي كثير النهي فعلوب ما فعل بمضوي وجباوه فالواو بدل من اليا لان اصلها جبي اذا جمع الخراج
دقيل بل اصلها جبو فعلى هذا لم يكن الواو بدلا من اليا ومن الهمزه في نحو جونه كما سلف في تخفيفها يعني الواو
بدل من الهمزة اذا كانت نحو جونه واصله جؤنه بالهمز كما ذكر في تخفيف الهمزه والجونه ظرف العطر وجون جمعها كظلم وظلم
فصل والميم بدل من الواو وفي الازمن الياء فاما ماوها من الهاء في فم وحده واصله فوه فحذفت الهاء وابدل الواو ميما
كما ذكر في الاسما ومن اللام في لغة طي في نحو ما روى من النبي صلى الله عليه وسلم ليس من امبر امصيام في امسفر
عن رجل من ... في نحو ما روي النمر بن تولب ... فقد ذكرنا ان حرف التعريف عند بني طي هي الميم فالميم في امبر ونحوها
بدل من لام التعريف ومن النون في نحو عمبر وشمبا ما وقعت فيه النون ساكنه قبل الباء المراه الشنبا هي التي
في اسنانها عذوبه وحده حيث كانت يخرج النون ساكنه وبعدها باء تقلب النون ميما لان النون الساكنة
تخرج من الخيشوم والباء تخرج من ظاهر الشفتين والتلفظ بالنون ثم بالباء بعدها متعسر فقلب النون حرفا لكونه متوسطا

بين النون والباء وهي الميم لانها تخرج من بين الشفتين وتقع صوتها الى الخيشوم ومن قوله ويا هال ذات المطل
العيار وكلك المحب البنام هال اصله هاله وهي اسم امراه بحذف التاء للترخيم العيار الذي يتردد لسانه
بالكلام اي يكثر جريان الكلام على لسانه وكذلك معطوف على المطل والمراد بالاستشهاد قلب النون ميما في البنام واصله
البنان وطامه الله على الخير فالميم بدل من النون لان اصله طانه الله على الخير اي جبله ومن الباء في نحو فالميم بدل من الباء و
ما زلت راتما على هذا فالميم بدل من الباء وما زلت راتبا على
هذا لكونه اصلها ما على هذا الفعل وبنات مخر والميم بدل من الباء اي رائبه من كثيف الماء قريب قوله
فبادرت شاتها عجلى مثابره حتى استقت دون مخي جيدها نغما فلان الاعرابي لو حسفا فبادرت اي ابرعت
الى شاتها عجلى اي مسرعه المثابره المداومه وهي منصوبه حال من المراه استقت اي حلبت دون ما يعني حيدها
ودون هنا مفعول لانه لا يستعمل عن حلب ما تحت جيد تلك الشاة وهو ضرعها وانما قال دون مخي جيدها لان الشاة
اذا حلبت تشمل بدمائها حتى يكثر لبنها وتبطل الضرع وهو المرجح ومعناه حلبت عن محلب جيدها او نصفها
للضيف بموجب الدم من جيدها وكانت تلك المراه كانها حلبت جيدها ولكن لم تحلب جيدها لم يتعها و
لكن حلبت عن جيدها وهو الضرع نغما اصله نغبا لانه جمع نغبه وهو الجرعة من اللبن وغيره فصل والنون بدل من
الواو واللام في صنعاني وبهراني ولعن في لعل صنعا اسم بلد من اليمن النسبة اليها صنعاوي فقلبت الهمزة
واوا ثم قلبت الواو نونا فقيل صنعاني وقيل بل النون بدل من الهمزة وبهرا اسم قبيلة من قبايل قضاعه فعلهما
ما فعل بصنعا ولعن اصله لعل قلبت اللام نونا وهذا القلب شاذ فصل والتاء بدل من الواو والياء والسين
والصاد والباء فابدل التاء من الواو فاتحا نحو اتعد واتجه اتعد اصله اوتعد قلبت الواو تاء وادغمت التاء في التاء و
اتجه اصله اوتجه قلبت الواو تاء مال سنبتا كعبه من فتح والدليل ... حتى على ... كعبه ... فيرى سنبتا ...
العير جمع عنز ... الصياد والتاء فيه ساكنه للشعر وهي ... وتكلا اصله وكلا وهي كثير الاتكال ونظم
اصله وكله وهو العاجز الذي يتكل امره الى غيره من العجز وتخمه اصله وخمه ومعناها الهيضه وتهمه اصله وهمه وهو
كثير الوهم وتقيه اصله وقيه وهو بمعنى الاتقا وتقوى اصله وقوى وهو معروف وتوراه اصله ووريه على وزن فوعلة
فقلبت الواو التي هي فاء الكلمة تاء ثم قلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها ومعناه المسور الطاهر اليها وهو من
ورى الزند اذا خرجت منه النار وتيقور اصله ويقور ... وهي موضع الطين وتراث
واصله وراث وهو المراث وتلاد بكسر التاء اصله ولاد وهي المال القديم الذي ولد عند لعرض ودانك
وهو كلك والا فافي لفت وبنت واخت وكلتى باليا في هذه الالفاظ بدل من الواو وقد ذكر اصل
كلتى في النسبه ومن الياء في نحو اتسر اذا كان فاء الفعل افتعل ابدل تاء وتدغم التاء في التاء نحو اتسر واصله ايتسر وكذا في
نحو سنتوا اصله اسنو وقيل اسنتوا قلبت الياء واوا والواو تاء ومعناه دخلوا في زمان سنه وهي القحط وثنتان والتاء بدل
من الياء لان اصله ثني ثنتي وكيت وذيت فالتاء فيهما بدل من الياء لان اصلهما كيه وذيه قلبت الياء المدغم فيها تاء
فصار كيته وذيته لحذفت الهاء ومن السين في طست اصله طس فقلبت السين المدغم فيها تاء بدليل انه جمعه طسوس وست اصله
سدس بكسر السين فقلبت السين الثانيه تاء وقلبت الدال ايضا تاء وادغمت التاء في التاء وقال يا قاتل الله بني السعلاه عمرو
بن يربوع شرار النات غير اعفاف ولا اكيات بهدبر يا قوم قاتل الله عمرو بن يربوع بدل من السعلاه السعلاه اخبث
الغيلان وهي جمع غول والمراد بالاستشهاد ان اصل النات الناس والكياس ومن الصاد في لصت اصله لص بالتشديد

قلبت الضاد المدغم فيها تاء ومالك كالصوت المرجم المراد واول البيت ومن كن مهذا غيلا ابناه هاوين كانه كالصوت المرجم
بهذا اسم قبيلة دني كانه معطوف على بهذ والعبل جمع عابل وهو العقير يعني تركت سيوف الاعداء ورماحهم وصلهم عليهم
الفيلسن كالعصوص المراد اذا اغار واعلى قوم فانهم لا يتركون شيئا حماد جيدا والمرجم مارجد وهو العاني والمجاور عن
الحق في الطلب ومن الثاء في العثالث يعني الرعاليب وهي الرجلاف وهي جمع دعلوب وهو الثوب الخلق وصل والثاء ابدلت
من الهمزة ومن الف والثاء في ثاثا بدلا من الهمزة وهو رفث الثاء اصله ارفت اي صب وهو حث الدم اصله ارحت وهو
من لزلاة خروج اتصال الصائي الحد وسوق الدولاب وعساه الى الحاوي وهو مهيئ الحوض اصله ارث من ارثاته وهي الصادة و
جعل العلم على الثوب وهو دلث من الهمزة يعني هذا اللفظ جا من هذا الشهر واصله ارث وهكذا التام اصله امام والله و
هن فعلت فعلت في لغة من اصله ان فعلت ومما انشد ابو الحسن وابو حاجبا فتاح هذا الذي منح المودة غيرنا وحابا
اي اخذ الذي يعني دان الرجل المتكلم واول الغضيب صاحبا ثم اسراه مذكورة فعل اهذا الذي اعرض عنا و
اتخذ عيرنا به عنا والمراد بالاستشهاد ان اصل هذا الذي اذا الذي فالهمزة للاستفهام وذا اشارة الى رجل حاضر ومن الالف
في قوله ان لم يروها فانه اروي يروي اذا استقاه الماء حين يروي الشيخ فما اصله فما يعني عاق لم نزوها بدلا بما فعل
رواه اصله انا تشبيه بالموت وحيها له اصله حيها الى تعال وتعجل وتوله وقد رابني قولها ياهناه هي مبدلة من الف منقلبة
عن الواو وهو هنوات وتمام البيت وقد رابني قولها يا هناه ويحك الحقت شرا بشر يا هناه يعني يا انسان واصله هناو
على وزن فعال فقلبت الواو الفا لوقوعها طرفا بعد الف زائدة ثم قلبت الالف هاء فوقي وهنوات ليس المراد من هذا اللفظ
يا هنا واصله اهنوات بل المراد منه ان الهاء بدل من الالف المنقلبة عن الواو فانما كانت الالف منقلبة من الواو بدليل
قولهم في الجمع هنوات بالواو وهذا هو مراده من قوله في هنوات ومن الهاء في امه قريب هن امهاته اصله هذي امه قلبت
الياء هاء واما الها التي بعد الها في هذه منقولة من اشباع كسرة الهاء المنقلبة عن الياء ومن الهاء في طلحة وهو في الوقف تاء
التانيث في الاسم المفرد فقلبت هاء في الوقف كما ذكر وحكى قطرب ان في لغة من قال البنون والبنات وغيره في الحوالات
قلب تاء التانيث في الجمع ها هنا في الوقف وهذه اللغة وهي قليلة الاستعمال وصل واللام ابدلت من النون والضاد وحرف
وعنف بها اصيلا لا اسايلها واماني عيت جوابا وما بالربع من احد الا الاواري لاما ابينها والنوي كالحوض بالمظلومة
الجلد قيل في الملاقي في فيه المعشر فيها اسايلها حال من الراء في وقفت يعني اسئل الديار حال المعشرقة كيف حالها وان رحبت
عينا اي تحيرت عن الجواب وما بالربع من احد من زايدة اي لم يكن في مكان منزل احد الا الاواري الاواري تخفيف الياء جمع
ارى عاوا ابد به ومعناها موضع الدولاب والمعلفة لانا تقديره الالف اي اتطاق في الجواب ابطا ما اسهلها وما اعلم
حالها من اذا لم ان شيئا وعلم والنوي الدوحه لحالة هي حفرة تحفر حول الخيمة ليجري عليها الماء المطلوبة الارض التي لم
تحفر فقط والجلد الصلب والمراد بالمطلوبة جلد الارض الصلبة والجلد هنا اصله جلده يحذف انما وشاعر هو البيت النابغة
الدنياني والمراد بالاستشهاد ان اللام تبدل من النون والضاد المعجمة اما ابدالها من النون في اصيلا اصيلال واصله اصيلان
تصغير اصلان واصلان جمع اصيل واما من الضاد في الطجع اراطاه نوع من الشجر لعله الرجل المعوج والمراد
بالاستشهاد ابدال اللام من الضاد في الطجع واصله اضطجع وصل والطاء ابدلت من التاء في نحو اصطبر واصطفى عن
الطاء بكون بدلا من التاء ومن صغير احدهما قياسي والاخر سماعي اما القياسي فهو تاء افتعل اذا كان فاء فعله
صادا او ضادا او طاء او ظاء فالتاء هنا تبدل طاء نحو اصطبر واصله اصتبر ونحو اصطفى واصله اصتفي ونحو اطلع واصله
اطتلع فقلبت التاء طاء وادغمت الطاء في الطاء واما السماعي فقول بعض العرب فحصط نحو فحصت اي ضربت شيئا برجلي

فالطاء

فالطاء بدل من تاء المتكلم وهو شاذ وصل والدال ابدلت من التاء في نحو ازدجر وازدان يعني يكون الدال بدلا من التاء وهذا
الابدال يكون قياسيا وسماعيا فالقياسي فيما اذا كان فاء فعل افتعل دالا او ذالا او زايا معجمة فتبدل التاء في هذه المواضع
دالا لان التاء مهموسة وهذه الحروف مجهورة فاختاروا ان يكون فاء افتعل وافتعال وما بعدها متجانسين فابدلوا التاء دالا
لان التجانس احسن من التنافر نحو ادرع اصله ادترع واذكر اصله اذتكر قلبت التاء دالا وادغمت الدال في الدال وازدجر
اصله ازتجر اي صار زاجرا واعلم ان هذا سماعي ومن ذلك قولهم في الدال التي هي بدل من التاء ومن ذلك قولهم
لم يعد عنه يعني من ابي عمرو في بعض الروايات عنه وافكر بعد امره بالطاء الدال اصله اذكر فعل به ما ذكر وقرا ابو عمرو
واذكر بالدال المهملة في الدال والجيم في نحو صهرج اصله احتقر قلبت التاء دالا لان الجيم مجهورة والتاء مهموسة قلبت التاء دالا
لان الدال مجهورة كالجيم لتتجانس الجيم وما بعدها واجد في بعض اللغات اصله اجتز بالزاء المعجمة قلبت التاء دالا ما اخذ
مال الواحد نسجها واصله فقلت صاحبي لا تحبسانا بنزع اصله واحتز شيحا قال مزيد بالعطرية يعني لا تعلم الشيح
من اصله لاجل الحد من وجه الارض الشيح نبت يحمل طيب الرائحة وما احتز واجد نحو ويح اصله دمح
قلبت الواو تاء ثم قلبت التاء في بعض اللغات دالا لان الواو مجهورة لتتجانس الدال ما قبلها وصل والجيم ابدلت من الياء
المشددة في الوقف قال ابو عمرو قلت لرجل من بني حنظلة ممن انت فقال فقيمج فقلت من ايهم فقال مرج ففتح
ضم الفاء حتى من كانه ومن ايهم قال والمراد بالاستشهاد قلب ياء النسب جيما مشددة في الوقف وقد اجري الوصل
مجرى الوقف يعني قد ابدلوا الياء المشددة في الوصل جيما كما ابدلوها في الوقف لانهم قلبوا الياء جيما لان مخرجهما واحد
في مخارج الحروف ومن قال خالي عويف وابو علج المطعمان اللحم بالعشج وبالغداة فلق البرنج يقلع بالود وبالصيصج و
من في من قال الفاعل اجرى الكلام جمع كتلة وهي قطعة من التمر والود يعني الوتد والصيصي هنا قرن الثور نصف لم يحتاج اليه
احدهما عويف والاخر ابو علج والمراد بالاستشهاد انه قلب الياء المشددة في الوصل جيما في ابو علج واصله ابو علي وفي
العشج واصله العشي والبرنج واصله البرني والصيصج واصله الصيصي يعني ثمر العنبا بابيا ملتصقا بعضها الى بعض
بحيث لا يقلع بالبدل بالوتد والقرن وما سند ابن الاعرابي كان في اذنابهن الشول من عبس الصيف قرون الاجل الشول
جمع شائل وهي الناقة التي ترفع ذنبها للقاح العبس ما يلتصق بالذنب من البعر والحل اصله الايل وهو الوعل وعبد ما بيت كان
الشول في اذنابها قرون الايل من عبس الصيف يعني من في اذنابهن من البعار الملتصقة مثل قرون الايل والمراد بالاستشهاد
قلب الياء المشددة جيما وما ابدلت من غير المشددة ومن اراهم في كتب فقالت هيج هلا تزال شاحج ياتيك بج اقمر نهات ينزي
وفرتج اللهم ان كنت قبلت حجتج فلا يزال شاحج ابو حاد بانك بج اي بانك بي دال الحمار فبلاؤه باتيك مرة بعد مرة
ابيض نهات اي كثير الصوت وكثرة الصوت تكون من غاية القوة واقوى بنات نصفان الشاحج يري اي يحرك وفرتج
اي فرتي وهي شعر الراس المجتمع الادن يعني ان قبلت حجتي فحصلي التوفيق الى الاتيان تكرارا بحج مرة كثيرة باتيا على
حمار ذلك قوة ويحركني حتى يحرك شعر راسي ويدل حتى اذا ما امسجت وامسجا والمراد بالاستشهاد انه قلب الياء
الساكنة في امسيت جيما وفي امسى ما دل الشاعر على الجيم وهو الياء ثم قلبت الياء جيما وصل والسين ابدلت من التاء
او طاء جاز ابدالها صادا كموكر صالغ واسبغ نعمه وصخر وصلخ ومس صقر وصاقور وسعب وسغيث وسرح
والصلق وصراط وصالغ ومصطر الصالغ السنة الخامسة من الولد من اسنان الغنم والبقر واسبغ الحاتم
والسلق الشيء الحلق السيطر الظاهر ومسيطر او مسلط يعني حيث كان السين قبل الغين او الخاء المعجمة او القاف
او الطاء يعلب صادا سواء كان متصلا او منفصلا او لم يكن واما قلبت السين عند هذه الحروف صادا لان الصاد

من الحروف المستعلية للتجانس وان وقعت قبل الدال ساكنة ابدلت زايا خالصة كقولك في يسدر يزدر وسدل
ثوبه يزدل يعني اذا وقعت السين ساكنة قبل الدال تقلب السين زايا خالصة لان السين مهموسة والدال مجهورة فبينهما
تخالف فتقلب زايا لان الزاي مجهورة كالدال فيزدر اي يتحير ويسدل ثوبه اي يرسل ثوبه قال سيبويه لا يجوز المضارعة
هنا لان السين لا يضارع بها حرف الزاي المضارعة ان يشابه ولا اشراب الخالط يعني لا يجعل السين الساكنة بين الزاي
السين والزاي من مخرج واحد فالتلفظ بحرف يشبه السين والزاي متعسر بل يقلب السين زايا خالصة لان قلبها زايا خالصة
سهل ومن العرب من يقلب سينها مع القاف خاصة نحو مس زقر يعني يقلبون السين عند القاف زايا كما يقلبونها
عند الدال في قوله خاصة يريد انهم يقلبون القاف بالدال من بين سائر الحروف وعلة قلب السين زايا عند القاف
ما ذكر في قلبها زايا عند الدال ويحتمل ان يريد بقوله خاصة انهم يقلبون السين زايا عند القاف لا على انها عند
الدال والصاد الساكنة اذا وقعت قبل الدال يجوز ابدالها زايا خالصة في لغة فصحاء من العرب ومنه من لم يحرم من فزد له
الصاد مهموسة والدال مجهورة فجوزوا ان تقلب الصاد زايا لتجانس الدال في الجهر فزد اصله فصد على بناء المجهول
فاسكنت الصاد للتخفيف ثم قلبت زايا لما ذكرنا وكانت عادة عرب الجاهلية اذا نزل بهم ضيف ولم يكن
عندهم طعام فصدوا جملا وصبوا الدم على النار ليجمد ويصير كالكبد المشوي ثم اطعموا الضيف وقالوا لم يحرم من
فزد له يعني كل ضيف اطعم مثل هذا الدم لم يجعل محروما وقول حاتم هكذا فزدي انه اسم حاتم الطائي وسماه
معيدا يخاطبه اذا نزل به ضيف ثم اسر حاتما ولم يكن عنده طعام يضيف الضيف به فامر حاتما ان يفصد جملا
ليشوي الدم ويطعم الضيف فنحر حاتم ذلك الجمل فقال المضيف امرتك بفصده فلم نحرته فقال حاتم هكذا فزدي
انه يعني من غاية كرمي لا افصد الجمل بل انحره للضيف فقال له من اسره من ابنه فقال انا حاتم الطائي فخلاه من اسره
والمراد بالاستشهاد ان فصدي مصدر بفتح الفاء وسكون الصاد مصدر فقلبت الصاد زايا وقوله انه يسمع الها اصله انا
وهو ضمير المتكلم وهو تاكيد للياء في فصدي فزاد لها الهاء لبيان الحركة في الوقف وقال الشاعر ودع ذا الهوى قبل القلى ترك
ذا الهوى متين القوى خير من الصرم مزدرا اي اترك يا فارس من تحبه قبل ان يظهر منكما بغض فان تركه في حال كون
الهوى قويا باقيا منكما خير من الصرم وهو القطع والمعادة فهو مرور منصوب على التمييز او في المصدر وهو الجمع و
المعادة والصرم منكما اي صاحبه ترك الهوى مبتدا وخير خبره ومتين القوى حال من الهوى والمراد الاستشهاد على الصاد
زايا في قوله مزدرا وان ضارع على الزاي هذا معطوف على اول الفصل يعني ويجوز ان يجعل الصاد شبيهة بالزاي كما يجوز
قلبها زايا خالصة وان تحركت لم تبدل ولكنهم قد يضارعون بها الزاي فيقولون صدر وصدقت والصراط
يعني اذا تحركت الصاد لم يجز قلبها زايا خالصة لانها قويت بالحركة بخلاف ما اذا كانت ساكنة فان الساكن ضعيف
والضعيف يقبل التغيير كثيرا وبعض العرب يجعلها شبيهة بالزاي مع انها متحركة لان جعلها شبيهة بالزاي تغيير قليل والقوي
قد يقبل التغيير القليل والبيان اكثر والمضارعة اكثر وعرب من العرب والبيان اكثر اي افصح يعني اشمام الصاد زايا
افصح من قلبها والبيان ترك الصاد على حالها والمضارعة في الجيم والشين نحو اجدر واشدق يعني
كما يجوز اشمام الصاد زايا يجوز اشمام الجيم والشين اذا كانتا قبل الدال ايضا وهو قليل رديء ولا يجوز قلبهما زايا
خالصة بخلاف الصاد لانه ليس مخرج الجيم والشين قريبا من مخرج الزاي ومن صنف الاعلال حروفه
الالف والواو والياء ولا يكون في الاسماء والافعال الا منقلبة عن الواو والياء لا اصالة وهي في الحروف واصل الاسماء لعدم
عدم تصرف فيها الاعلال هنا التغيير يعني الحروف التي تتغير حروف الاعلال ثلاثة وهي الواو والياء والالف

يسمى هذه الحروف حروف الاعلال لانها تتغير وتنقلب يعني بان هذه الحروف توجد في الاسم والفعل والحرف ولا تكون
الالف في الاسماء والافعال الا زائدة او منقلبة عن الواو والياء واما في الحروف فلا تكون الا اصلية لانه قال اصله قولت الواو
الفا وكتاب الهداية وقال اصله قول وحاول لانه زائدة وكذا كتاب من الملتبس فانه اي ليس الالف في الحروف الا اصلا
لانها غير مشتقة بل وضعها الواضع على صيغة واحدة فبقي على الحالة التي وضعها الواضع لها والالف في الاسماء المبنية
والاعجمية اصلية ايضا كما في الحروف فحصل من الواو والياء احد عشر بابا سقان ومرققها ويختلفان فالفا ومتفقان وعينا
كلتاهما باعتبار وعد ويسر وعينا كقول وبيع واما الغزو والرمي وعينا ولاما كقوم وحيي واختلافهما ان الواو
تقدمت على الياء في قيت وطويت ولم تتقدم الياء عليها يعني الواو والياء لا تخلو من ان يكونا زائدتين او اصليتين
فكونهما زائدتين قد ذكر في حروف الزيادة وقد يكونان اصليتين ومن مواضعها الفا وعينها ولامها واوان
والحيية عينها ولامها ياءان لانها من حيي يحيى حيى متحركة ولم يعلم تقدم الياء عليها يعني لم يسمع من العرب كلمة فيها الياء والواو
اصليتان والياء مقدمة على الواو متقدمة على الياء واما الواو في الحيوان وحيوة وكلاهما في حاد ونكتنا في كونهما
الياء وثالثها حيان دجة هذا جواب دخل مقدر مكانه قال قائل فقد قلتم ان الياء لا تتقدم على الواو فلم عدمت الياء على
الواو في حيوان وحيوة وهو اسم رجل فالجواب بان الواو في هاتين الكلمتين بدل من الياء لانهما من حي حيو وانقلبت
الياء الثانية في حيوان وحيوة واما جملة تعقيبا بان هذا الباب فان التلفظ بحرفين مختلفين ايسر من التلفظ بحرفين متجانسين
وقلب الياء هنا واوا كقلب الياء واوا في جباوة واصل جابية وجمع الماء للخراج وان الواو وقعت فاء وعينا ولاما وفاء
ولاما معا في من اسم المكان وفي نعت ولم تقع الواو كذلك هذا معطوف على قوله واختلافهما ان الواو تقدمت على الياء
يعني اختلاف موقع الياء والواو ان يقع الواو قبل الياء ولا تقع الياء قبل الواو وعلى سمع الياء في فاء الكلمة وعينها او في فاء و
الكلمة ولامها ولا يقع الواو كذلك لم يعني الكلمة الواو فاء الكلمة وعينها ولا فاء وعاوا ولامها هو اسم موضع هذا
مثال ما كانت فاء الكلمة ولامها ياء ومن ذهب الى الحسن في الواوات ان الفها منقلبة عن الواو فهي على قوله مما فيه الفاء
في سببه فقلت خصيغة الواو الف الالف لانها منقلبة عن ياء فهي على مما امثلتها في ما جملة الكلمة كلها قلبها
واوا واما اوما لا الواو والقاضي لكونه على ارفع الوعان كتب بالياء يعني ليس كلمة فاءها وعينها او فاؤها ولامها واو
الا لفظ الواو فان اصله عند ابي الحسن الاخفش الواو فقلبت الواو المتوسطة الفا مثل هذا فاء الكلمة وعينها ولامها
واو وهذا مثل لا يسلك كتب بالياء كان يجب جميع حروفها ياء فكذلك الواو كان الاصل جميع حروفها واو
عند غير الاخفش كان اصل الواو الوي فقلبت الياء واوا فعلى هذا فاء الكلمة ولامها واو فهي مثل يوم قوله
ولكن لما وافق الوعان كتب بالياء يعني كل كلمة فاؤها واو ولامها الف ولم يعرف ان الالف منقلبة عن واو
او ياء نحو الوغا اخذوا الاعتماد كتبنا بالياء الانهم لو اعتقدوا ان يكون الالف منقلبة عن الواو
لكانت فاء الكلمة ولامها واو وقد قالوا ليس كلمة فاؤها ولامها واوان عند لفظ الواو والوغى الحرب الواو في
الواو والياء فالواو تحذف تحذيرا في يعد وسقط وعلته انها على الصحة ونحو يعد ووعد ويلد وولد
وسقوطها مع العين مكسورة في مضارع فعل وفعل ولفظا او حد لا لفظ انبياء ومن ويسع ويضع و
يسع لان الاصل فيهما الكسر والفتح لحرف الحلق وفي نحو العدة والمصادر والعلة مما جرى الابدال
حين كانت الواو فاء الكلمة العلة احوال القلب والحذف والاثبات فالقلب في صنف الابدال والحذف
القلب واما الحذف في موضعين احدهما اذا وقعت الواو ساكنة مفتوحة وبين كسرة في الكلمة ثم تعدد الاصل يعد

الواو والياء عينين

تحرزت الواو لوقوعها بين ياء مفتوحة وبين عين الفعل المكسورة وانما حذفت منها لاجتماع الثقل من وجوه احدها
الياء والثاني الواو لانها حرف العلة وحرف العلة ثقيل والثالث كسر عين الفعل فان زال ثقل من هذه الاثقال الثلاثة
المتوالية لم تحذف الواو فلم تحذف الواو في يوجل لان عين الفعل ليس بمكسورة ولم تحذف ايضا في يوعد لان الياء
مضمومة والواو اذا كانت ساكنة ما قبلها مضمومة يصير مدة فلم يكن ثقيلة وتحذف الواو ايضا في تعد واعد ونعد وان لم تكن
الواو واقعة بين الياء والكسرة وانما حذفت في هذه المواضع مشابهة بيعد لاشتراك الجميع في الاستقبال الموضع الثاني
ما حذفت فيه الواو ما كان على وزن فعل بكسر الفاء اذا كان مصدرا نحو عدة وصفة وزنة واصلها وعد ووصف فحذفت الواو لاجتماع
ثقل الواو وثقل كسرتها ولم تحذف في وجهة لانها اسم وانما حذفت في المصدر لانه جار على الفعل عين سنها
الفعل لان احدهما سوي من اخر مجرى حكم الفعل على المصدر فحذفت الواو والثاني عدة وصفة مع ان او
واما الاثبات ففيما عدا مواضع الحذف والقلب قوله على صحة اي على حالها من غير حذف وجود ... والوجه
الا معتقا بعضها الواو قوله في مضارع فعل او فعل بفتح العين يسقط واوها في المضارع اذا كان عين المضارع مكسورة
لفظا او تقديرا اما اللفظ ففي باب الثاني من المصادر المذكورة في نحو وعد يعد واما التقدير ففي الباب الثالث نحو وضع يضع
قالوا ان اصل يضع يوضع بكسر الضاد فحذفت الواو لما ذكرنا وفتحت عين الفعل لاجل حرف الحلق لان في حروف
الحلق استعلاء ما فبعد اي فبان لا استعلاء من الكسرة وفعل بكسر العين يسقط واوه في المضارع اذا كانت عينه مكسورة
لفظا او تقديرا اما اللفظ ففي الباب السادس نحو ورث يرث من الرابع ومما جاء وسع يسع والاصل يوطئ ويوسع فحذفت
الواو لما ذكرنا ثم فتحت عين الفعل لاجل حروف الحلق قال ابن الحاجب والدليل على ان يضع وما كان في بابه اصله يفعل بكسر
العين ان فعل بفتح العين في الماضي الكثير مضارعه الاصلي اما يفعل بكسر العين او يفعل بضم العين والكسر اصلي
لان الاصل مخالفة حركة العين الماضي والمضارع واذا ثبت ان يكون يفعل بفتح العين ليس باصل علم ان يضع واشباهه ليس
من يفعل بفتح العين واما من يفعل بضم العين لانه لم يستقرئ العرب في فعل يفعل بفتح العين في الماضي وضمها في الغابر من معتل
الفاء الا وجد يجد على لغة بني عامر فاذا لم يكن من يفعل بفتح العين ولا من يفعل بضم العين تعين ان يكون من يفعل بكسر العين
فكان في الاصل من باب يعد لما ذكرنا فتحت عينه لاجل حروف الحلق واما سقوط الواو من يسع ويطأ يمكن ان
يكونا من فعل يفعل بكسر العين في الماضي وفتحها في الغابر لان هذا الباب اصل بمخالفة حركة عين الماضي والمضارع الا ان اكثر
الكلمة ... العرب ... الواو لو كانا من يفعل بكسر العين لم تحذف الواو منهما كما لم تحذف الواو من يوجل ولم تسقط
الواو في مضارع الباب الرابع فيما عدا هاتين الكلمتين واما الباب الخامس وهو باب فعل يفعل الا وجد يجد في لغة
بني عامر والياء مثلها الا في السقوط نحو ضعف يضعف ويسر ييسر فشذ بما حذفت منه الواو وقال بعضهم يسر ومن
يمن بالجرائها مجرى الواو وهو قليل وقلبها في ييسر يعني الياء اذا كانت فاء الكلمة مثل الواو في انها تثبت وتعل
ولا تحذف في المواضع التي اسقطت الواو فيها بل تبقى الياء في تلك المواضع نحو يسر ييسر اذا انفتحت وطاب
الكلها اذا يسع ... اذا وقعت بين ياء مفتوحة ومن كسر عين الفعل خلاف الواو لان الواو ...
من الياء والحتها وهي الكسرة فكانت الحسنة منها واما هي اجتمعت الواو والكسرة وكلاهما متنافيان وليس بينهما
احتيج حتى يكون ثقيلا قوله وقال بعضهم ... بعض العرب يحذف الياء في المضارع اذا وقعت بين ياء
ومن كسر عين الفعل قياسا على الواو قوله وقلبها في ... قد ذكر قلب الياء في صنف الابدال فصل والامر
نحو ... ضع ... سقطت ... الحروف ... الواو ...

تحرف

تحرف للحلق ان المتحرك من وضع اصله بمنزلة ... وجل وهو في يسبع عارضة ... الحرج وحرف الحلق فوقها وان
كسر في الرأس في التحارف والتجارب والذي موصول له مع يوجل ويجع فاعل فارقه بيوجل ويسبع مفعوله والحلق اصله الزنحف
والموصول وصلته مبتدأ وقوله ان المنع مع اسمها وخبرها خبر المبتدأ والواو في قوله كلا العسلو او الحال وصلها اذا
ومعنى الحال يعني اسقط الواو في يوجع ويوجل وجودها في يسبع ويضع مع ان حروف الحلق موجودة في الكلمات لا يرجع
وانما اثبتوها في يوجع ويوجل لان العين فيهما مفتوحة لفظا وتقديرا لانهما من باب علم يعلم ويجل بوجل العجم وانما حذفوها
من يسع ويضع مكسورتان في التقدير كما ذكر وهذا شتى على وقوله كلا العسلو اراد بهما العسلو يوجع ويوجل العسلو
الاخر يسبع ويضع قوله بمنزلتها في يوجل يعني كما ان يوجل العجم مفتوح العين لفظا وتقديرا فلذلك يوجع ويوجل
مفتوح العين لفظا وتقديرا قوله مثلها وزان كسر في الراس في التحارف والتجارب الوزان هنا المميز بلد
تعال هذا وزان ذلك اي مثله وبمحله والتحارف مصدر تحاري اذا جرى ... معا ومحمه او صاحل والتجارب جمع تجربة
وهي امتحان مكسر الراء في التحارف عارض لان مصدر تفاعل تفاعل بضم العين وانما كسرت الراء في التحارف لاجل الياء
يعني فتح العين في يسبع ويضع عارضة لكسر الراء في التحارف وضم العين في يوجع ويوجل اصلية كما ان كسر الراء في
التجارب فصل ومن العرب من يقلب الواو والياء تاء في مضارع يعني بالعرب هنا اهل الحجاز فانهم يجعلون الواو
والياء في باب افتعل تاء بعد ما قبلها يقلبون الواو ياء ويتركون الياء على حالها اذا انكسر ما قبلها نحو الماضي و
المصدر ويقلبونها الفا اذا انفتح ما قبلهما نحو المضارع ويقلبون الياء واوا ويتركون الواو على حالها اذا انضم ما
قبلها نحو اسم الفاعل ويقولون ايتعد ياتعد فهو موتعد وبنو تميم يقلبون الواو والياء تاء في الماضي و
المضارع وجميع تصاريفها فعل ويعلمون التاء في التاء وبعض في يسر وموسر وميسر وايسر ويسر يعني اهل الحجاز
يقلبون الياء التي بعدها الفا لانفتاح ما قبلها كما قلبوها الفا بعد وفي مضارع وجل اربع لغات يوجل وياجل و
ييجل وييجل اقرار الواو على حالها وهو اصل وباقي اللغات شواذ فمن قلبها الفا فلانفتاح ما قبلها ومن قلبها ياء فلان الواو
ليست متحركة ومن كسرها قلبها ياء فللتجانس مع ياء المضارعة وليست الكسرة من لغة من قال تعلم يعني بنو تميم يكسرون
حروف المضارعة الهمزة والنون والتاء دون الياء في كسر الفاء من فعل ليس منهم بل هذه لغة ردية لان الياء ثقيلة
فعلوها من الفتحة التي هي حقيقة الى الكسرة التي هي ثقيلة بعيد فصل واذا بني افتعل من اكل او امر قيل ايتكل وايتمر
بدغم التاء في الياء كاتعد فيهما انما كان ليس من ان الفاء اهمتهما ملازمة يعني اذا افتعل من مهموز الفاء وكان ما قبل الهمزة مكسورا
قلبت الهمزة ياء والهمزة ثقيل هذا الياء تاء بخلاف ما تقدم لان هذه الياء بدل عن الهمزة وليست اصلية والملازمة
لكونها بالمد ويقلب الفا اذا انفتح ما قبلها نحو ياتكل واوا اذا انضم ما قبلها نحو موتكل وقالوا اتزر شاذا يعني جعلوا ان يقال
ايتزر ولم يقلب الياء المنقلبة عن الهمزة تاء ولما ذكر في قبلها ياء وادغمها في تاء افتعل فقيل اتخذ واتزر اذا اشتقا ازار
في وسطه القول في الواو والياء عينين لا يخلو من ان يعلا او يحذفا او يسلما نعلل اي بغير اوجه اعلال التغيير واعلال
الواو والياء فقد يكون بقلبهما حرفا اخرى وقد يكون باسكانهما من اعلال بقال اذا تحركت الواو والياء وانفتح ما قبلها
قلبت الفا واصل قال قول لانه من باب قتل فيستحق ان يكون على وزنه وباب وناب وباع اصلهما حيب وبيع لان مصدرهما الحيبة
والبيع وهاب اصله هيب وباب اصله بوب لان جمعه ابواب فاذا تحركت الفاء ولم تعرف اصله فان كان فعلا فانظر
في تصاريفه من المصدر والمضارع وان كان اسما فانظر في تثنيته وجمعه وناب اصله نيب لان جمعه انياب
ورجل مال اي رجل كثير المال ومال اصله مول لان جمعه اموال وباع وهو الحيات اصله بيع بكسر الباء ومال اصله المال

ونحوها ما تحركت فيه وانفتح ما قبلها اى ونحو هذه الكلمات بحيث كانت الواو والياء منها متحركة وما قبلها مفتوح
تقلبان الفا ومما هو من هذه الافعال من مضارعاتها واسما فاعليها ومفعوليها هذه الافعال يريد بها قال وبيع و
خاف وهاب يعنى نقل الواو والياء فيما كان من اخوات هذه الابواب فى المضارع واسماء الفاعلين والمفعولين
نحو يقول واصله يقول نقلت ضمة الواو الى القاف ثم صارت الواو مدة لسكونها وانضمام ما قبلها ويبيع اصله يبيع نقلت
كسرة الياء الى الباء وصارت الياء مدة لسكونها وانكسار ما قبلها ويهاب اصله يهيب نقلت فتحة الياء الى الهاء ثم قلبت
الفا لان سكونها عارض وما قبلها مفتوح وقائل كان فى الماضى قال فزيدت بعد القاف الف لاسم الفاعل فاجتمعت
الفان فحركت الثانية بالكسر فصارت همزة نحو مقول ومبيع اسم الفاعل والمفعول فى موضعهما وما كان منهما على مفعل
ومفعلة ومفعل ومفعلة كمقام ومقالة ومسير ومعيشة ومشورة يعنى نقل الواو والياء فى هذه
الاوزان ايضا فان كانت الواو والياء متحركة وما قبلها ساكن نقلت حركتهما الى ما قبلهما وان ضمتهما الى ما قبلها نحو مشورة
بضم الشين وهى بمعنى مشورة وما كان كاقام واستقام من ذوات الزوائد الذى لم يكن ما قبل حرف العلة
منها الفا او واوا او ياء نحو قاول وتقاول وبايع وتزايد والمواو عوض وتعوض وزين وتزين يعنى كل فعل زائد
على الثلاثى مثل اقام واستقام وابان واستبان وما كانت فيه الواو والياء متحركة وما قبلها ساكن نقلت
كما اعلت فى الامثلة المتقدمة ما لم يكن قبل الواو والياء المتحركتين الف نحو قاول وتقاول وكقوله وتزايل والواو
ساكنة نحو عود وتعود فان الواو الاولى ساكنة مدغمة فى الواو الثانية او ياء ساكنة نحو بين وتزين فان الياء الاولى
ساكنة مدغمة فى الثانية فان الواو والياء فى هذه الاوزان لا تغير لانه لو اسكنت الواو والياء لاجتمع ساكنان
ولوجب حذف احدهما وحينئذ يبطل الوزن وما هو منها اعلت هذه الاشياء وان لم تتم فيها علة الاعلال
اتباعا لما قامت العلة فيها لكونها منها وضربها ما عرف وما هو منها اى مما ينصرف من ذوات الزوائد الف لم تكن
ما قبل حرف العلة منها الفا او واوا او ياء فانما اعلت هذه الاشياء وان لم يقم فيها علة الاعلال يعنى حرف العلة اذا سكن
ما قبلها نحو مقام واصله مقوم واقام واصله اقوم ومخير يعنى فالقياس ان لا تغير كما وطيب لما انها اعلت هذه
الكلمات المتقدمة وان لم تكن فيها علة الاعلال قياسا على ما فيه علة الاعلال نحو قال وقام مثله لكونها اى لكون ذوات
الزوائد منها اى من كلمات التى فيها علة الاعلال فانها نوع منها معرف منها العرف الاصل والعرف التابعة
اى لان هذه الزوائد شابهت الكلمات التى فيها علة الاعلال لان الثلاثى المجرد اصل لهذه الزوائد مستمسك ان من الزوائد
وعلة الزوائد فالى شبه ومشابهة بكون احدهما اصلا للاخر وكون احدهما مشتقا من الاخر ثبتت الاعلال الذى كان
فى الاصل لذوات الزوائد ايضا والحذف فى قل وبع وخف ولم يقل ولم يبع وخف وبع ولم يبعن وما كان من هذا
النحو من المزيد فيه دون مبيد وميت وكينونة وقيلولة دون الاقامة والاستقامة ونحوهما ما التقى بالكلف وطلب
خفيف او اضطر اعلال يعنى حذف الواو والياء اذا كانت عين الكلمة يكون لاسباب ثلثة احدها التقاء الساكنين
نحو قل وبع فان اصلهما قول وبيع نقلت ضمة الواو الى القاف وحذفت الواو لالتقاء الساكنين والثانى طلب الخفة نحو سيد
فان اصله سيود قلبت الواو ياء ثم ادغمت الياء فى الياء وكذلك الميت واما كينونة فاصله كيونونة على وزن
فيعلولة فقلبت الواو ياء وادغمت الياء فيها وكذلك القيلولة ولم يستعمل تشديد الياء فخففت للتخفيف خلاف
سيد وميت والثالث الاضطرار وذلك فى الاقام والاستقامة واصلهما اقوام واستقوام فنقلت فتحة الواو الى
القاف لما ذكرنا فى اقام واستقام ثم قلبت الواو الفا لانفتاح ما قبلها فالتقى ساكنان فى الاعلال الاول هنا اضطر

الحذف

الى حذف احديهما لالتقاء الساكنين لان التلفظ بهما غير ممكن قال حذف العين فى الافعال الاكثر كان قوم واشباهه فلم يحمل
هذا منها اخر قلنا ان اعلال العين فى قال واشباهه كان بحمل الافعال الاكثر لان العين اعلت فى الماضى والمضارع ولم يلتق
فيها ساكنان وانما التقى الساكنان بالامر ودخول الجازم واتصال لام الفعل بنون جماعة الاناث وتاء المخاطب
والمتكلم ونحو جمع المتكلم فالحذف ليس من ضرورة اعلال العين فعل لان اعلال العين كانت حاصلة الافعال الاكثر واما الاقامة
والاستقامة فالتقى الساكنان باول اعلال العين يعنى عين الكلمة لانها اول اعلال نقل حركة العين الى الفاء وقد حصل البناء الاكثر
بمجرد هذا الاعلال لا شى اخر فيكون البناء الاكثر من ضرورة اعلال العين وحذف العين من ضرورة البناء الاكثر الذى هو من
ضرورة اعلال العين وما كان من هذا النحو من المزيد فيه يعنى حكم المزيد فيه حكم الثلاثى وصحة الاشياء مما ذكر من قال الى ولم
يبع ما سلم من عمل ذلك مما فقد فيه اسباب الاعلال والحذف او وجد شرط لانه اعترض ما يصدر عن مقتضاه حكمها
كالاسم اعترض فى صورى يعنى الحالة الماسة للواو والياء ان يكونا سالمين عن التغيير وهو اذا لم يكن علة الاعلال والحذف
موجودة وكانت العلة للاعلال والحذف موجودة الا ان هناك مانعا يمنع اعلالهما والموانع هى المذكورة بعد هذا القول
خلا انه لكن غيرانه ما صدد او يمنع عن اقتضا حكمها او عن العمل باسباب الموجبة للاعلال والحذف فى صورى صح الصاد
وهو اسم ماء للعرب او اسم موضع فيه الماء فالقياس ان تقلب الواو لتحركها وانفتاح ما قبلها الا انها لم تقلب لانها اسم
ولم يكن على وزنه فعل وكل اسم لم يكن على وزنه فعل لم يعل كالجولان والحيدى بالحاء المهملة والقصر كثير الحيد اى العدول والميل
عن الشئ والبحث فيه مثل البحث فى صورى وطى الجولان والحيدان فالقياس قلب الواو والياء الفا الا انه مصدر ليس على
وزن ما فعل علامة الاولى لانه حقيقة القصود متنبه مع تحريك المتكلم والنزوان والحيدان قال
لمنعهما علة موجبة لاعلال الواو والياء لان ما قبلهما ليس مفتوحا الا ان غايتهما ان حال هذان الواو والياء
متحركة والحركة على الواو والياء ثقيلة فمجرد الحركة موجب الاعلال انما لا يعلان لما ذكر فى صورى والنزوان داء يعترى
بالمريض يقال له بالفارسية والحيدان الكبر وصحة واحد الفعل فى الواو على فعل يفعل نحو قال يقول وفعل يفعل نحو خاف
يخاف وفعل يفعل نحو طال يطول وجاد يجود اذا صار طويلا وجوادا يريد بايراد هذا الفصل بيان الابواب التى فيها
الاجوف ذكر ان الاجوف الواوى على ثلثة ابواب فعل يفعل وعلم يعلم وكرم يكرم ومن طال يطول وجاد يجود اصلهما طول
يطول وجود يجود على وزن كرم يكرم وهذان اللفظان قد اسما فى باب فعل يفعل ايضا وفى الياء على فعل يفعل نحو باع
يبيع وفعل يفعل نحو هاب يهاب ولم يجئ فى الواو فعل يفعل بالكسر ولا فى الياء فعل يفعل بالضم يعنى ان الاجوف اليائى لا يجئ الا من
باب ضرب يضرب وعلم يعلم ولم يجئ الواوى مكسورا لئلا يصير ياء والمضموم كيلا يصير واوا فانك لو قلت
فى الواوى قال يقول بكسر الياء ثم نقل كسرة الواو الى القاف فصير الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها ولو قلت فى
اليائى باع يبيع بضم الياء ونقلت ضمة الياء الى الباء وصير الياء واوا لسكونها وانضمام ما قبلها وزعم الخليل فى طاح يطيح
وتاه يتيه انهما فعل يفعل كحسب يحسب وهما من الواو لقولهم طوحت وتوهت وهو اطوح منه واتوه ومن قال
طيحت وتيهت فهما على باع يبيع يعنى قال الخليل طاح يطيح وتاه يتيه من باب فعل يفعل بكسر العين فى الماضى والمضارع
اصلهما الواو لانهم يقولون طوح تطويحا وتوه تتويها ويقولون فى التفضيل هذا اطوح واتوه من ذا اى
اورد هذا اعتراضا على قوله ان الواوى لا يجئ على فعل يفعل بكسر العين فى قد استعمل طوح وتوه وطيحت وتيهت بالواو والياء فان
كان من الياء استقيم وان كان من الواو ما ضبطه ان الواوى لا يجئ على فعل يفعل وجاء
عنه ايضا احد الناء فعل من الواو والمقر ومن الياء بعد نقل الضمة والكسرة الى الفاء وقيل وطلق

وقد يسمى الفاعل اي ضمير الفاعل البارز المتحرك وهو نون جمع المونث وتاء المخاطب الى اخر الماضي يعني اجوف الواوي اذا اسند

ما ضمه على فعل بفتح العين نقل الى فعل بضم العين وانما فعلوا هذا النقل ليمكنهم نقل ضمة العين الى الفاء لتدل ضمة الفاء

الى الواو المحذوفة نحو قلن واصله قولن بفتح الواو فنقل الى قولن بضم الواو ثم اسكنت القاف ثم نقلوا الضمة الى القاف

فسكنت الواو وهو العين واللام فحذفت الواو فصار قلن ولو لم ينقل العين الى الضم لصارت الواو الفا لانفتاح ما قبلها فتصير

قالن ثم تحذف الالف لسكونها وسكون اللام فيبقى قلن بفتح القاف وحينئذ لا يكون شي يدل على الواو المحذوفة وكذلك

البحث في قلنا وقلتم الى اخر الماضي واما اليائي من فعل مفتوح العين فينقلونه الى فعل بكسر العين ليمكنهم نقل كسرة العين

الى الفاء نحو بعن واصله بيعن نقلت الياء من الفتح الى الكسر ثم اسكنت الباء ونقلت كسرة الياء الى الباء وحذفت الياء لسكونها

وسكون العين فيصير بعن بكسر الباء وكسرة الباء تدل على الياء المحذوفة وكذا بعت بعنا بعتم الى اخره واما الواوي من فعل

مكسور العين نحو خفن فان اصله خوفن فاسكنت الخاء فنقل كسرة الواو الى الخاء وحذف الواو فصار خفن وكسرة

الفاء تدل على كسرة العين المحذوف وهو ما قال ويتبع الوا... وانما لم ينقل العين عن الكسرة لان هذا الفعل لم يكن ساكنه

حتى يحذف ... الفعل بحاجة الى نقل حركة العين الى الفاء لتدل حركة الفاء الى العين المحذوفة فقد ولم يحولوا في غير الضمير البارز المتحرك

من قول باب من العرب كيد يفعل خاف وما يفعل ذلك يعني لم ينقل حركة العين الى الفاء في غير الضمير البارز المتحرك لعدم الحاجة

في المشهور من قولهم كيد واصلهم كيد نقلت الياء الى الكاف فكذلك نيل فصل وسول بعالم يسم فاعله قيل وبيع بالكسر

بالاشمام وقول وبوع بالواو وكذلك اختير وانقيد وانحوهما بكسر وضم في مجهول الاجوف كانت الواو والياء مكسورين وما قبلهما

مضمومًا فنقل الكسرة على الواو والياء بعد طرح ضمة ما قبلهما فلما اسكنتا في الواو من فعل كسرتها الى ما قبلها بعد

اسكان ما قبلها فلما انكسر ما قبلها صارت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها وهو اعني هذا افصح اللغات لانه

حصل التخفيف من وجهين احدهما اسكان الواو والياء والثاني نقل حاصل الواو والياء من الضم الى الكسر لان الكسر

اخف من الضم ومنهم من يسكن الواو والياء ويترك ما قبلها على ضمه وحينئذ تصير الياء واوا لسكونها وانضمام

ما قبلها فيقال قول وبوع ومنهم من يشم الفاء اي يراعي جانب العين والفاء فيقول قيل وبيع ملفوظ بضمة القاف

والباء ثم تشير الى الياء وقوله بكسر اي بكسر الفاء من اختير والقاف من انقيد ويشم اي تشم ضمة التاء والقاف

وليم يقول اختور وانقود اي بضم التاء والقاف ضمة خالصة وفي فعلت بضم الفاء بكسر اعني امرت وضربت ايضا باحلى

بالكسر والضم الخالصين والكسر الصريح والاشمام وليس فاعلوا اقيم واستقيم يعني اذا اتصل بالفعل من جمع

المونث او تاء المخاطب الى اخر الماضي من الاجوف المجهول صارت اللغات الثلث المتقدمة وهي عند بكسر العين

واصله عند بحذف الفاء وعند بضم العين اصله عودت بحذف الواو واللغة الثالثة الاشمام وهو ان يلفظ

بضمة العين مع شائبة ياء وكذلك البحث في خفت وقوله وليس مما قبل ياء اقيم واستقيم الا الكسر الصريح يعني لا يجوز

فيه الضم ولا الاشمام لان المتنقل في قبل الياء كان لاجل ضمة القاف والاشمام لمراعاة ضمة القاف فكسر العين وههنا

كانت القاف ساكنة فنقلت كسرة الواو اليها وانقلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها وصل وباب عور

وصيد واعور ولو ازدوجا فصحتها العين لانهما في معنى ما يجب صحتها وهو افعال وما علوا ومنهم من لم

يلح الاصل فقال عار يعار صيد اي صار لغوج العنق ومنكبا وازدوجوا اي صار وازدجوا اي صار كل واحد زوجا و

احتوى اي صار بعضهم جار بعض يعني لم تقلب الواو والياء الفا في هذه الافعال ان نحو يعني اعور وفي اعور الحرب

تقلب الواو لسكونها ما قبلها فكذلك لا تقلب الواو في عور وانما قلنا عور بمعنى احد لان الاصل في العيوب والالوان

ان يكون من باب افعل وافعال وعكل لفظ من العيوب والالوان ليس على وزن افعل وافعال وهو ازدوجا واحتوت

الفقير على وزن افعل وافعال وصيد في المعنى اصيد فيسد مسد الاول اذا صار يحرج العنق وفي ازدوجوا لم تقلب

الواو الفا لانه في المعنى على وزن تزاوجوا وفي تزاوجوا لم تقلب الواو الفا لسكون ما قبلها فكذلك لم تقلب الواو الفا في

ازدوجوا لما قلنا ان ازدوجوا في المعنى على وزن تزاوجوا لان ازدوجوا فيه معنى الاشتراك والاشتراك انما يكون

في تفاعل واصطحبوا في المعنى على وزن تجاوروا والمعتل عنه كالبحث في ازدوجوا قوله ومنهم من لم يلح الاصل اي

لم ينظر الى المعنى بل قلب الواو والياء الفا لتحركهما وانفتاح ما قبلهما قال الحارث ام ام بحار واول البيت تسائل

ما لك احمر من نزاله الباء وفي باب احمر بمعنى عن يعني اسيل من الحمر عن حالة هل صار بعينه عوراء ولم تقرف الالف

في يعار مبدله في الوقف عن النون الخفيفة والمراد لا يقرفها قلب الواو الفا في عار ولم يعار ولم يطالل

التعيين وما لحقته الزيادة من عور وصيد حكمه كحكمه نحو اعور العين اعوارا واصيد يصيد ولو بني منها استفعلت لقلت

استعورت يعني كل ما لم يعتبر في الاثنا الواو والياء لم يعتبر اعتنا في مزيده لان المزيد فرع الاصل استعورت فحسب

الى حجة ما عن الياء وليس سكنه من ليس كصيد كما قالوا علم في علم ولكنهم الزموه الاسكان لما لم يتصرف

تصرف اخواتها لم يحمل على لفظ صيد واعان وولكن على لفظ ما ليس من الفعل نحو ليت يعني ليس اصله

ليس بكسر الياء فسكنت الياء وقوله من ليس كصيد يعني لفظة ليس اسكنه اليا مسكنه عن لفظ ليس على وزن

صيد وقوله كما قالوا علم في علم يعني كما اسكنوا اللام في علم فصار بسكون اللام وكذلك اسكنوا اللام من ليس

وقوله ولكنهم الزموها الاسكان على ليس لما لم يتصرف تصرف صيغة هاب في جميع الوجوه بل لا يتصرف ليس

الا في الماضي فلاجل عدم تصرفه لم يجعل حيثيتها بصيد وتصحيح ياء ولا بهاب في قلب ياءه الفا بل شبهوه بليت

في اسكان ياءه اسكانا لازما لان ليس شبيه في عدم تصرفه في غير الماضي لانها تدخل على المبتدا والخبر

كليت وكذلك لم ينقل حركة العين الى الفاء في لست يعني الحرف ان ليس ثابت بها هاب لم ينقل كسر الياء الى اللام

لست ولسنا الى اخر الماضي بخلاف هاب فانهم ينقلون حركة الياء الى الهاء وقولهم هبت وهبن بكسر الهاء

ويترك فتحة اللام في لست ولست على حالها وما اعلى في التعجب ما اعوده وما اسعده يعني لم يعتبر الواو والياء في

التعجب لان الاصل التعجب شبه الاسماء في عدم تصرفه يعني لا يتصرف لفظ التعجب الى المضارع والامر والنهي على

شاكله الاسم صحت واوه وياءه كما صحت واو دلو وياء ظبي وقد شذ عن القياس نحو اجودت يعني قد جاءت

الفاظ صحت فيها الواو والياء مع ان القياس وجب اعلالها وهي شاذة سماعية لا يقاس عليها نحو اجودت اي

سعت لا بل سوق اجدا واستروح اي وجد الماء والمعصوم استحوذ اي استولى وغلب واستنوق اي وجد النوق

صولا وصار صوابا واطيب اي جعلت الشيء طيبا واغيلت اي ارضعت المراة في حال حملها واخيلت اي صار السحاب مرجما

منه المطر واعيمت اي صارت السماء ذات غيم واستغيل بمعنى اغيل فصل واعلال اسم الفاعل من نحو قال وباع ان تقلب عينه

همزة كقولك قائل وبائع الاصل في اسم الفاعل ان يبنى على الماضي الثلاثي المنقلب الفاء اسم الفاعل بكسر العين كالاسود

في ضرب ضارب وماضي الاجوف كان قال فزيدت الالف بعد القاف فيقال اسم الفاعل وحركت الالف الساكنة التي هي بدل من

عين الفعل بالكسر لان الالف اذا حركت صارت همزة وربما حذفت كقوله شاك ومنهم من يقلب فيقول شائك السلاح كشائك

الحرب والشوكة السلاح يقال فلان شاكي السلاح وربما يحذف عينه فيقال شاك وربما يقلب اي يؤخر عينه على لامه فيقال شاكي و

اصله على القلب شاوك فلما اقلب صار شاكو فانقلبت الواو ياء والكسر ما قبلها ثم سكنت الياء وحذفت كما ذكر في قاض

وفي جاء قولان أحدهما أنه مقلوب كالشاكي والهمزة لام الفعل وهو قول الخليل والثاني أن الأصل جائي وقلبت الياء همزة
ياء والياء فهي نحو جاء قائم اعلم أن اسم الفاعل من الأجوف المهموز اللام جاء على وزن رام وفيه قولان أحدهما أنه مقلوب أي
قدم لامه على عينه فصار جاءٍ مثل قاضٍ ثم فعل به ما فعل بقاضٍ فعلى هذا الهمزة الثانية هي لام الفعل وعين الفعل محذوفة
وهذا قول الخليل والثاني قول سيبويه أنه ليس بمقلوب بل اجتمع فيه همزتان أوليهما هي المقلوبة من عين الفعل والثانية
هي لام الفعل فقلبت الثانية ياء فصار مثل قاضٍ وفعل به ما فعل بقاضٍ وإنما صنع أهل الصنعة كيلا تجتمع همزتان
وقالوا في عور وصيد عاور وصايد كقاوم ومباين يعني لا يغير الواو والياء في اسم الفاعل من عور وصيد
كما لا يغيران في الماضي لأن اسم الفاعل فرع على الماضي كما صحت الواو في مقاوم والياء في مباين لأنهما اسما فاعلين
من قاوم وباين فلما صحت الواو والياء في الماضي صحت في اسم الفاعل فصل وباب إعلال اسم المفعول [illegible] أن يكون فيه
ما أن المحذوف منها ومن واو مفعول واو مفعول عند سيبويه وعند الأخفش العين منهما أي من العين والياء ولم
منهما أي من عين الفعل ومن واو المفعول فحذف أحدهما لاجتماع الساكنين لأن المفعول الواو فيه مقوول نقلت ضمة الواو
الأولى إلى القاف فالتقى ساكنان فحذفوا ما قبلها فصار مثل واو المفعول في اللفظ من غير فرق فعلم [illegible] في انقاد
واو المفعول [illegible] القيام واو عين الفعل [illegible] في حذف الزائد منها لأن الزائد أثقل من الأصلية قال
الأخفش إن المحذوف هو واو عين الفعل لأن الأصل أولى بالتغيير وزعم أن الياء في مخيط منقلبة من واو مفعول
وزعم الأخفش أن الياء في مخيط وأشباهه من المفعول الياء هو بدل من الواو لأن المحذوف عنده هو عين الكلمة و
أصله مخيوط نقلت ضمة الياء إلى الخاء وحذفت الياء عند الأخفش والواو عند سيبويه فإن حذفت الياء كسر الخاء
ليدل على الياء المحذوفة ثم صار [illegible] المفعول ياء وإن حذفت واو المفعول بكسر الخاء ليصح الياء لأنه لو لم يكسر الخاء لبقيت
على الياء المحذوفة ثم صار [illegible] المفعول ياء وإن حذفت واو المفعول بكسر الخاء لصارت الياء واوا لسكونها وانضمام ما قبلها
وقالوا مسك مبيوع [illegible] على لغة من [illegible] يعني القياس في مفعول المشوب مشوب وفي
مفعول [illegible] بعض العرب قال في مفعول [illegible] كالياء في الأفعال [illegible] في معنى المجهول بالحركة
وجعل مفعول [illegible] كما [illegible] في معنى المجهول [illegible] كما ذكر في قول [illegible] وقد شذ نحو مخيوط
ومزيوب ومبيوع وتفاحة مطيوبة [illegible] كانوا يجرون تصحيح المفعول الياء [illegible] إلى ما قبلها [illegible]
تصحيح المفعول الواو لأن الضمة على الواو أثقل [illegible] العرب لا يجيزون تصحيح الياء والواو [illegible] مزيوب [illegible] طعام
جعل فيه [illegible] وقال [illegible] عليه الدجن مغيوم قاله علقمة [illegible] حتى [illegible] ويوم رذاذ
عليه الدجن مغيوم [illegible] يوم [illegible] بعدم مطر [illegible] الدجن السحاب مغيوم
صفة يوم ومعناه [illegible] عليه الدجن [illegible] وحصل [illegible] اليوم السحاب وضمير الفاعل [illegible]
المذكر [illegible] التذكر أو التشوق على الرجوع
إلى [illegible] قال سيبويه ولا نعلمهم أتموا في الواوات
الواوات أثقل من الياءات وقد روي [illegible] مصوون [illegible] تصحيح المفعول في الواو ويعني [illegible]
الياء [illegible] تصحيح الواو فصل [illegible]
الكتاب [illegible] مضموم ما قبلها [illegible] الضمة كسرة لتسلم [illegible] مال
[illegible] الأخفش [illegible] الجمع [illegible] جمع أحمر [illegible]

على مذهب سيبويه معيشة [illegible] نقلت ضمة الياء إلى [illegible] كسرة لتصح الياء لأن إبقاء [illegible] على حالها أولى من
[illegible] الكلمة الكسرة [illegible] مذهب الأخفش [illegible] قلبت الياء الساكنة واوا لانضمام ما قبلها ويعتد أيضا ضمة
فاء الكلمة كسر على الجمع دون المفرد يعني [illegible] الأخفش سيبويه [illegible] ما قبل الياء الساكنة كسر و[illegible] الجمع
الجمع أثقل من المفرد ومعيشة عنده يحتمل أن تكون مفعلة ومفعلة وعند الأخفش هي مفعلة ولو كان مفعلة لقيل
معوشة هذا اللفظ [illegible] لأنه [illegible] ياء ساكنة قبلها مكسور ولكنه مختلف في أصله فعند سيبويه يجوز أن يكون
أصله معيشة بضم الياء ويجوز أن تكون معيشة بكسر الياء فإن كانت مضمومة الياء [illegible] الضمة إلى العين كسر العين
لتصح الياء كما ذكر [illegible] وإن كان مكسورة الياء [illegible] الياء إلى العين وعند الأخفش يجوز أن تكون مكسورة الياء
لنقل كسرة الياء إلى العين [illegible] لأنه لو كان مضمومة يلزم أن ينقل ضمة الياء إلى العين [illegible]
لأنه يجوز إبدال الضمة ما قبل الياء الساكنة كسرة كما ذكر مذهبه في بيض وأما [illegible] مبيع قال مبيع وقال الأخفش
مبوع [illegible]
[illegible] على هذا الوزن [illegible] على مذهب سيبويه [illegible] وكسر الياء [illegible] بضم الياء [illegible]
ضمة [illegible] الياء [illegible] على مذهب الأخفش [illegible] مبوع [illegible]
[illegible] قوله وكنت إذا جارى [illegible] كالقود والقصوى
[illegible] هذا الشعر لأبي جندب الهذلي [illegible] وكنت إذا جاري دعا لمضوفة أشمر حتى
ينصف الساق مئزري فلا تحسبن جاري لدى ظل مرخة ولا تحسبنه فقع قاع بقرقر ولكنني جمر الغضا
[illegible] المضوفة [illegible] أشمر [illegible] حتى يصل الإزار
نصف ساق [illegible] الفقع الكماة [illegible] والقرقر الأرض [illegible]
[illegible] الكماة [illegible] الجمر [illegible] العصا [illegible]
[illegible] والنصرة [illegible]
[illegible] بضم الياء وسكون الضاد
[illegible] إلى الضاد [illegible] وهذا على خلاف القياس عند سيبويه لأن القياس عنده [illegible]
ضمة الضاد كسرة لتصح الياء [illegible] كالقود والقصوى [illegible] القصاص والقصوى [illegible] القاف تأنيث
الأقصى [illegible] القياس [illegible] الواو ألفا [illegible] الواو
على حالها على خلاف القياس [illegible] القياس [illegible] القصوى [illegible] قلبت في الدنيا وأصل الدنوى
كما أن [illegible] الضاد [illegible] على حالها [illegible] القياس [illegible] قلب الواو في القود والقصوى
[illegible] الأخفش [illegible] الضاد [illegible] الياء [illegible] كسرة فصل
والأسماء الثلاثية المجردة [illegible] ما كان على مثال الفعل نحو باب ودار [illegible] مال [illegible]
فعل أو فعل [illegible] على فعل [illegible] في الأسماء [illegible] الأسماء خفيفة [illegible]
في الأفعال [illegible] الأفعال [illegible] على وزن الأفعال [illegible] من المشابهة في الوزن
فباب ودار أصلهما بوب ودور على وزن فعل [illegible] الواو [illegible] أصلها شوك [illegible] أصله [illegible]

ذو مال
الواو على وزن خوف فقلبت واوه ألفا وصفة لا اسما ألفا كما في قال وخاف وشجر شاك أي ذات شوك ورجل مال أي ذو مال
ومما صحح لكثرة العوج والحوكة والخونة ورجل روع وحول يعني القياس في هذه الكلمات قلب الواو ألفا لتحركها
تحركها وانفتاح ما قبلها إلا أنها صححت شذوذا فالحوكة جمع حائك والخونة جمع خائن والحول بالحاء والراء المهملتين [illegible]
[illegible] ورجل روع أي جبان وحول أي أحول وما بني على مثاله مما صحح كالنومة والكرمة و
العيبة والعوض والعوذ يعني كل اسم بني على وزن الفعل لا يغير واوه ويائه مثل هذه الكلمات الثلاثية والفعل
الثلاثي إنما تغير واوه ويائه إذا كانت الواو والياء متحركة وانفتح ما قبلها ففي هذه الكلمات الواو والياء متحركة
ولكن ما قبلها لم ينفتح والنومة كثير النوم واللومة كثير اللوم والعيبة من يكثر عيب الناس و
العوذة بكسر العين جمع عوذ بفتح العين وسكون الواو وهو البعير الهرم وإنما أعلوا قياما لأنه مصدر بمعنى القيام
وصحته في قوله عز وعلا دينا قيما والمصدر يعل بإعلال الفعل هذا جواب دخل مقدر كأن قائلا قال
قيما بكسر القاف أصله قوم مثل عوض فلم لم يعل [illegible] مثل قوم قال لأن قوما مصدر والفعل يعل الواو بالإعلال
ما قبلها أن المصدر يقاس على الفعل لأنه منه [illegible] الدال على الحدث لأن الفعل يدل على الحدث في زمان
معلوم والمصدر يدل على حدث في زمان مجهول وقيما بكسر القاف في قوله تعالى دينا قيما [illegible]
الوصف باسم الفاعل والمفعول يجوز بالمصدر أيضا ومن أبهم حال حولا كالعود حال حولا أي انتقل من موضع إلى
موضع والحول أصل [illegible] في الوزن وفي كونهما مصدرين [illegible] تقلب واو حول يا لكنهم [illegible]
صححت واوها شاذة كالعود ومما أنه كان من الواو سكنت عينه لاجتماع الضمتين والواو مثال نور وعون
في جمع نوار وعوان النوار بفتح النون المرأة الطيبة التي يكثر نفارها [illegible] والعوان من الشباب في
جمعها نور وعون بضم الحرف الأول وإسكان الثاني وأصلها بضم الحرف الأول والثاني إلا أنه أسكنت الثانية
لأن الضمة على الواو ثقيلة وضمة ما قبلها ثقل آخر وكذلك كل لفظ على وزن فعل بضم الفاء والعين إذا كان عينه
واوا تسكن تلك الواو ويضم في الشعر يعني يجوز تحريك الواو المضمومة بضمة ما قبلها على حالها في الشعر كما في
والمراد بالشعر التحريك قال عدي بن زيد وفي الأكف اللامعات سور وقبله قد حان لو يعرف أن يقصر
وقد أتى لما عهدت عصر عن مبرقات بالبرين وتبدو بالأكف اللامعات سور أي عن تقصير إذ تركه عن مبرقات
مفعول العصر ضم العين والصاد بمعنى العصر وهو الدهر المبرقات النساء اللواتي يظهرن خلاخيلهن [illegible]
إليها الرجال [illegible] البرين جمع برة كل حلقة من ذهب أو غيره يكون من على الساق أو يكون
في أنف البعير جمعها [illegible] برون وفي الخضب [illegible] السور جمع سوار [illegible]
ما استمرت به عادتكم من الميل ومعاشرة النساء اللاتي يظهرن خلاخيلهن وأساورهن [illegible] بالاستشهاد
تحريك ضمة الواو من سور والقياس إسكانها لثقل الضمة عليها وثقل ضمة ما قبلها وإن كان من الياء
فهو كالصحيح من فعل ككتب ورسل فالمجتنب وتعين في جمع عيور وبيوض ومن قال كتب ورسل قال
عيب وبيض يعني إن كان فعل بضم الفاء والعين ومن ذوات الياء [illegible] الياء لأن الضمة
على الياء أخف بالنسبة من الضمة على الواو لأن الياء أخف من الواو والكتب جمع كتاب والرسل جمع
رسول يجوز كتب بضم الكاف والتاء وهو الأصل ويجوز إسكان التاء للتخفيف فمن قال كتب بضم التاء
يقول في جمع عيور وبيوض عير وبيض بضم الياء ومن قال كتب بسكون التاء يقول عير وبيض بكسر العين والياء

واصله

وأصله عُير بضم العين وسكون الياء فأبدلت ضمة العين كسرة لتصح الياء فصل وأما الأسماء المزيد فيها فما يماثل منها
ما ماثل الفعل في وزنه وفارقه إما بزيادة لا تكون في الفعل كمقال ومبيع ومعونة يعني الأسماء التي تعبر
مزيدة على الثلاثي إنما تغير واوها وياؤها بأمرين أحدهما أن تكون على وزن الأفعال في الحركات والسكنات والثاني أن
تكون هذه الأسماء مفارقة للأفعال إما بزيادة حرف لا تكون تلك الزوائد في الفعل أو بوزن لا يكون من أوزان الفعل
وإنما اشترط أن يكون هذه الأسماء موافقة للأفعال في الحركات والسكنات لتثبت مشابهة بينها لأن إجراء حكم
الأفعال على الأسماء في الإعلال لا يجوز من غير أن تثبت مشابهة بينهما وإنما اشترط أن يكون هذه الأسماء مفارقة
للأفعال كيلا يشتبه الأسماء بالأفعال لأن الاسم لو شابهه في الحروف وفي الحركات والسكنات والوزن لا يعرف
الفرق بينهما فمقال أصله مقول على وزن يحرف فتثبت المشابهة بينهما في الوزن وبينهما مفارقة لأن الميم في
مقال هو الميم والميم لا يزاد في الفعل فلوجود الشرطين المذكورين أعل مقول كما أعل يحرف فنقلت فتحة الواو
إلى ما قبلها وقلبت ألفا ومبيع أصله مبيع على وزن يبيع نقلت كسرة الياء إلى ما قبلها ومعونة أصله معونة
على وزن تكرم نقلت ضمة الواو إلى ما قبلها والتاء في معونة زائدة لا يمنع الكلمة من أن تكون على وزن تكرم وقد شذ
نحو مكوزة يعني قد جاءت كلمات صححت فيها الواو والياء مع أن الشرطين المذكورين موجودان وصححها شاذ
ومكوزة اسم رجل ومزيد ومريم ومشورة ومصيدة هذه الكلمات صححت فيها الواو والياء مع أن الواو والياء
متحركتان وما قبلهما ساكن [illegible] والمصيدة ما يصاد به والفكاهة مقودة إلى الأذى يعني المزاح يحصل
الأذى وقرئ لمثوبة من عند الله يعني قرئ لمثوبة بضم الواو وتصحيح الواو أيضا شاذ أيضا وقولهم مقول مقوال
كمخيط مخياط هذا جواب سؤال مقدر كأن قائلا قال مقول صحح الواو فيه وهو شاذ أم لا فأجاب
بأن تصحيح الواو فيه ليس بشاذ لأنه وإن كان على وزن يحرف ولكن أصله مقوال فحذفت منه الألف فصار
مقولا وإذا كان في الأصل مقوال لم يكن على وزن يحرف فلم يوجد فيه علة الإعلال وإنما قلنا إن أصله مقوال
لأنه استعمل في كلام العرب الفصحاء مقوال بتصحيح الواو فلو لم يكن أصله مقوالا لأعل ذلك وإما بمثال لا يكون
في الفعل مثل تحلئ من البيع [illegible] بالإعلال [illegible] هذا معطوف
على قوله وإما بزيادة يعني لكن الاسم المزيد على الثلاثي موافقا للفعل في الوزن ومفارقا له إما بزيادة
كما ذكر وإما بمثال أو بوزن لا يكون ذلك الوزن في الفعل فإذا كان كذلك يعل الأسماء المزيد فيها مثال الوزن الذي
لا يكون في الفعل [illegible] بكسر التاء والعين وعلى هذا الوزن [illegible] على وزن الفعل ولكنه مفارق
للفعل في أن في أوله تاء مكسورة والتاء المكسورة لا تكون في أول الفعل [illegible] فلوجود الشرطين المذكورين
أعلت بأن نقلت كسرتها إلى الياء والتحلئ ما [illegible] السكين من الجلد إذا قشر [illegible] على وزن الفعل [illegible]
به [illegible] على وزن [illegible] الذي هو مضارع [illegible] الذي هو اسم
مكسور [illegible] الذي هو مضارع [illegible] وما كان منها مخالفا للفعل صح [illegible]
أسود وأدور وأعين وأخونة [illegible] يعني لو كانت الاسم المزيد موافقا للفعل في الوزن ولم يكن مفارقا
بزيادة حرف أو بوزن لم يكن حكمه الزيادة والإعلال الوزن في الفعل لم يجز إعلاله لأن الاسم لو [illegible]
من الفعل لأنه لو أعل ذلك الاسم لاشتبه بالفعل [illegible] اسم لو أعل [illegible]
[illegible] الذي هو الفعل [illegible] جمع دار [illegible] جمع جواب [illegible] العيان

وهو حديث يكون في العدوان عند ابي علي الفارسي حسن **وكذلك لو بنيت مثل [illegible] او مثل [illegible] من [illegible] مريد [illegible] وقوي على**
يعني لو بنيت من باب القطع على وزن تزيد بصحيح الياء وسكون الزاي وكسر الياء وسكون التاء لم يجز اعلال **الصحيح**
الياء لان اللفظ لا يدل على بقاء الفعل المعروف والثاني على وزن فعل المجهول وحينئذ لم يكن مقارنا للفعل **وصح وبر واعلوا**
نحو صيام وقيام وحيال واصباط وانقياد واعلال [illegible] مع وقوع الكسرة قبل الواو والحرف المشبه للالف بعدها وصحوا [illegible]
يعني صححوا من الاسماء المزيد مع انه على وزن الفعل ومع ذلك على عينه فيكون الاسماء المزيدة المصادر التي عينها واو
وقبلها كسرة وكل مصدر زايد على الثلاثي يجب فيه هذان الشرطان يطرحه واو ويا لانه اذا كان فعلها قد اعل نحو اعتياد
واصلها الاعتواد بعينه واو وما قبل الواو مكسور وفعله قد اعل في نحو انقاد وقلبت فيه الواو الفا وكذلك انقياد مثله
فان لم يكن فعلها معلا فلم يجز قلب الواو في المصدر نحو قوام عينه واو وما قبل الواو مكسور ومع ذلك لم تقلب
الواو ياء لان فعله ليس معلا لانه بلا نزاع [illegible] قاوم بتصحيح الواو فان المصنف في هذه المصادر ثلثة شروط احدها
ان يكون ما قبل الواو مكسورا والثاني ان يكون فعلها قد اعل والثالث ان يكون بعد الواو الف قال ابن الحاجب ووقوع الالف
بعد الواو وليس بشرط الا يعني قوم وام صما واصله صوم قلبت الواو ياء مع انه ليس بعدها الف **بخلاف نحو حوار ورياح وحياض**
شبهها الاعلال ويجب الحاقها بالاعلال الجمع مع الكسرة والالف ولم يسمها الاعلال وجعلها ملحقة بالاعلال الجمع يعني علته خلاف
هذه لم تلق نحو ما [illegible] ان اعياد او اشباهها من المصادر المذكورة ثما اعل الاعلال بعلة [illegible] ما قبل الواو والالف
بعد الواو وفي رياض اصله رواض قلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها وللالف بعدها لان اعلال الواو في مفرده وهو دار واصله
دور ورياح اصله رواح واحده ريح واصله روح قلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها وحياض جمع حوض واصله حواض
قلبت الواو ياء لاجتماع الواو والياء وسبق الاولى منهما بالسكون ثم ادغمت الياء في الياء وبعد قلب الواو في رياح
وحياض ياء كما ذكرنا في ديار ولذا قلنا في ريح اصله الواو ان جمعه ارواح قال ابن الحاجب الالف في ديار واشباهه بعد الالف
يكون موثرا في قلب الواو ياء ويحتمل ان لا يكون موثرا ولهذا تشككنا في كونها موثرا الا انا قد وجدنا في قلب الواو ياء
في ديار ورياح وحياض وغير ذلك ملغاة اشياء هي اعلال واحدها وانكسار ما قبل الواو وهو [illegible] الف بعد الواو فقط
وجدنا في قلب الواو ياء في ثيرة واشباهه شيئين وهما انكسار ما قبل الواو واعلال واحده لان ثيرة جمع ثور واصلها
ثورة قلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها والعلة المطلقة في عدم الالف لانها لو قلبت الواو فيهم ياء والياء ليس
بعدها الف وقلبت في ديار ياء وبعدها الف احتمل كونه الالف في ديار موثرا واحتمل ان لا يكون موثرا **ونحو سياط**
ورياض وثياب اشبه الاعلال في الواحد وهو كون الواو في ساكنة فيه بالفعل وبالوقوع مع الكسرة والالف
يعني الواو في سوط ساكنة ثم الالف في حوار [illegible] علة ساكنتان وما قبلهما مفتوح فاذا شابهت الواو في سوط
الالف في دار فيبنى سوط على حار في قلب الواو ياء في الجمع لانه قد وجد في جمع سوط وهو سياط ياء لانكسار ما قبل
الواو ووقوع الالف بعدها كما وجد هذان الوصفان في ديار جمع دار فقلبت الواو فيه ياء فبقيل سياط وكذلك
باقي الامثلة ولولا الف هنا موثرة في قلب الواو ياء لان كلا من الواو ساكنة في المفرد ووجدت في جمعه انكسار ما قبل الواو
ولم يقع بعدها الف فلم تقلب تلك الواو ياء نحو كوز وكوزة فلما لم تقلب الواو هنا ياء لما لم يقع بعدها الف علمنا
ان الالف موثرة في قلب الواو ياء في سياط واشباهه **وقالوا ثيرة وديم لاعلال الواحد والكسرة** يعني ثيرة بكسر
الثاء وفتح الياء اصله ثورة وقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها ولاعلال مفرده وهو ثار واصله ثور قلبت الواو
الفا وكذلك ديم بكسر الدال وفتح الياء واحده ديمة واصلها دومة قلبت الواو ياء **وقالوا ثيرة بسكون الواو**

فائدة
طليلة

الواحد وكسر وهذا قليل والكثير عودة وكوزة وزوجة يعني كل كلمة في واحدها واو ساكنة جمعت على وزن فعل
بكسر الفاء وفتح العين لم تقلب واوها لانه لم يوجد بعد الواو الف كما وجدت في سياط لم يقال عودة في جمع عود بفتح العين
وسكون الواو وهو الجمل المسن وكوزة في جمع كوز وزوجة في جمع زوج الا انهم قالوا ثيرة في جمع ثور فقلبت الواو ياء مع انه ليس
بعد الواو الف وهذا على خلاف القياس **وقالوا طوال لتحرك الواو في الواحد** يعني وطوال جاء ما قبل الواو مكسورا وبعدها
الف ولكن لم تقلب الواو ياء لانه ليس فيه الشرط الثالث وهو ان واحده لم يعل لان واحده طويل بتصحيح الواو **وقال الشاعر**
[illegible] طيالها اليس باحرف ولعل البيت يبين ان القماءة ذلوان الخرز الجبال طيالها القماءة المقلة الاعز جمع عزيز
يعني قلب الواو وصار طيال باستاد **واما مصدر واو مع سكون في رباب واعلالها فيلا يحيط من اعلال قلب الواو**
الصحيح عين بآ وقبلها الياء التي هي لام همزة يعني رماء ما قبل الواو مكسور وما بعدها الف وواحدة قد اعل فقد اجتمع
فيه علة شروط كما اجتمع في ديار ومع هذا لم تقلب واوه ياء ولانها لو قلبت اجتمع فيه اعلال لان احدهما قلب الواو
ياء والثاني قلب الياء التي هو لام الفعل همزة لوقوعها في الطرف بعد الف زايدة فلاجل ان لا يجتمع في كلمة اعلالان صحت
الواو وهو جمع ريان واصله رويان قلبت الواو ياء وادغمت في ما بعدها لان الواو والياء اذا اجتمعتا والاولى منهما
ساكنة تقلب الواو ياء ويدغم الياء في الياء **ونحو ليس ضعيف لان الواو في واحده صحيح وهو نواكم نار** يعني تصحيح الواو
في نواء قياسي لانه فقد فيه شرط من الشروط المذكورة وهو ان الواو يجب ان يكون في واحده معتلا كما في جار وهنا
الواو في واحده صحيح وهو نوا وهذا بخلاف رواء لان الشروط الثلثة في رواء موجودة وانما لم يقلب الواو في رواء ياء لما
ذكرنا والثاني الجمل السمين **فصل ويقتضي باسم من اعلال ان سكن ما قبل واوه وياءه وما بعدهما اذا لم يكن بجواز على**
وكاسعلامها وهو اعلال فعله وفكين يخير وفخرج حول يعني الواو والياء اذا سكن ما قبلها او بعدها ولم يكن على
وان وجد فيهما علة الاعلال بشرطان لا يكون على الكلمة التي يكون ما قبل واوها او ما بعدها من الكلمات التي اعلت ايضا لا علال
فعلها نحو اقام فان اصلها اقوام سكن ما قبل واوها ومع ذلك اعلت من موافقة لفعلها وهو اقام وكذلك استقام وقد
يعلم ذكر هذا النوع في اول الاعلال العين لما رأى معنا ولكثرة الحالة وتجربة الاعمد وليس نحو احوال يجب اعلال الواو
الا انه يتحتم ان يكون سكون الواو اولى مما قام من اعلالها لانه لو لم يكن الواو او لو كان حول علو واحد يخففه
وما قبلها مضموم والواو اذا انضم ما قبلها لم يعتد قال ابن الحاجب ليس في الواو المتحركة المضموم ما قبلها علة
لا علال الا ان غاية ما يمكن ان يقال فيه ان الاسكان لخفف من تحريكها وهنا سكون الواو [illegible]
ما نعا من اسكان الواو الثانية **وعوار** بضم العين المهملة وتشديد الواو وهو الخطاف والقذى **ومشوار** بكسر الميم
وهو الموضع الذي يعرض فيه الفرس للبيع **ومقوال** منقلبة بعد اللام اي فصيح **وسوف** بضم السين وهو جمع سائف
وعزور وهو جمع عاير بالغين المعجمة **وطويل ومقاوم** مقاوم بفتح الميم وهو جمع مقام **واهوناء** وهو جمع هين بتشديد
الياء والتخفيف وهو الشي السهل واصله هيون قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء ومن خفف الياء حذف الياء
الثانية للتخفيف **وشيوخ** وهو جمع شيخ ومحمل الاعلال مما تقدم من الامثلة ظاهر لان المانع في شيوخ
لا الواو لاكتناف الياء للانضمامها وانضمام ما قبلها وحينئذ يصير واوا لسكونها وانضمام ما قبلها **وهيام**
بضم الهاء وهو داء يحصل للابل من العطش شبه حنون **وخيار** وهو اسم من الاختيار وهو خلاف الاشرار الفيا
لو ان الالف اسكنت الياء لان السكون اخف من الحركة **ومعايش** بالياء خالصة جمع معاش **واهتاء** وهو جمع هف
فصل واذا اكتنفا الف الجمع الذي بعده حرفان وقلوا واوان او واو وياء قلبت الثانية همزة كقولك اوائل وباير

اكسف اى احاط يعنى اذا كان الف الجمع وبعدها واوان او يا آن او واو ويا قلبت الحرف التى بعد الالف همزة للاجتماع
علة لحرف كما من حروف العلة وانما قلبت همزة اذا لم يكن من الحرف التى بعد الف الجمع وبين الحرف التى هى اخر الكلمة حرف
اخرى نحو خيابر خير اصله خيتر ادغمت اليا الاولى فى الثانية ووجد الفصل الجيد نحو سيايد اصلها سوقم
قلبت الواو يا ولم ادغمت اليا الاولى فى الثانية وهو اى ساقه العدو ومن الطواويس ونحو هو ضيم ونحو بواع يعنى اذا ثبت من
النبع اسما على وزن فيعلة نحو لوبعه وجمعها بوابع ونحو ضياون شاذ كالقود يعنى القياس ان تقلب الواو ههنا همزة
كما تقدم الا انهم لم يقلبوها كما لم يقلبوها فى القود والضياون جمع ضيون وهو الهرة البرية ولو كان الجمع بعد الفه حرف
الحرف فلا قلب كقولك عواوير وطواويس يعنى اذا وقع حرف الواو والياء التى بعد الف الجمع بين اخر الكلمة فان وقع
بين اخر الكلمة حرف لم تقلب همزة لانها وبعدها عن الطرف الكلمة كعواوير جمع عوار وقد ذكر مثل هذا الطواويس
جمع طاووس ومنه وكحل العينين بالعواور لان الياء مرادة قائل هذا البيت جندل الطهوى وقبله عز لى
ان تعاريت العزى ولقد رايت الدهر بالدوائر حتى عظامى واراه ثاغرى وكحل العينين بالعواور فخاطب
امراة ويقول لها انما غرك تقاربت الدهر اى غيرنى على خالقتى وايثاتى وثاغرى جمع ثغر وهو جمع نعير وتعاربت
هنا بمعنى قلتا وبمعنى تقاربت وكوبانى عن المساوى والحرب من غاية معنى بالكبر وقوله وان رايت الدهر
ذا الدوائر هذا وما بعده معطوف على تقاربت يعنى وبسبب استحقا فكرى اى رايت حوادث الدهر نزلة على
حتى اصغر حتى ازعج عظامى ودمر ثاغرى اى كل سواد سنانى اى ودمر آبائى واعمامى وغيرهم من
اقاربى يعنى صعفت من عراه خوف حسبهم معنى كل واحد من الاقارب ثاغر لانه نهم حوسهم ويسقط اسنانه
الهرم الذى حصل لهن حوسهم وكحل يعنى اى جعل الدهر فى عينى العوار وهو القذى اى ضعفت اعصابى وبو
بصرى والمراد بها سهاد صحيح الواو فى العواور وانما صحيح لان مراده العواوير ولو لا هذا المعنى لقلب
الطرف همزة كما قلبها فى اوايل وعكسه قولها عاثل اسود وحربات اليا حزنه فى اشباع كسر الصارف
قائل هذا الشعر جليد بن معبد الراعى من تميم واوله حفت باطواد جبال وتمر فى اسيا العيطان ملتف الحضر فيها عاثل اسود
نمت فيها يعول للشجر الذى قطعته منه جبال قد حفت هنالك الاشجار بالحبال والنمر وهو جمع نمر وهى نوع من الشجر
فى الشبا العيطان الاشب الشجر المجتمع العيطان جمع غايط وهو الموضع المنخفض ملتف الحضر اى يجتمع جهد كاللاتم
والمطر مثل حطير من الشجر حواشى معنى كان ذلك الموضع موضعا منخفضا حوله مثل حظير من الشجر حواشى هو كان
ذكر العاثل اليا اى مثل اللام زايده لانه جمع عيل والعيل الذى يعرف منه واسود نمر وربما فيها عاثل اى جمع نمر
المراد قوله وعكسه يعنى عاثل عكس عواوير لان فى عواور الواو قريبة من الطرف ومع ذلك لم تقلبها همزة لانه حذف منها اليا
وفى عاثل قلبت اليا التى بعد الالف همزة مع انها بعيدة عن الطرف وانما قلبت همزة لان اليا التى بعدها اليا التى حصلت
من اشباع كسرة الهمزة وانما كانت عائل به فى كل المقوية ومن ذلك الاعلال صيم وصيم للقرب من الطرف مع صحيح صوام وقوام
اعلم ان صيما وقيما اصلهما صوم وقوم فهما مثل حول وقد قلنا انه لا يجوز تلك حول فكذلك صوم وقوم وليس بينهما
فرق لانه ليس بين الواو وبين الطرف فى حول حرف اخرى كما فى صوم وقوم الا ان الحرف ههنا ان صوم وقوم جمعان
والجمع اثقل من الواحد فقلبت بعض العرب الواو يا فى صوم وقوم والفصيح ترك القلب وانما قلب من قلب لكونهما
جمعين ولكون الواو قريبا من الطرف ولم يقلب فى صوم وقوم والفصيح قوام لان الواو بعدت بالالف عن الطرف قوله
المصنف ومن ذلك يعنى ومن قلب الواو يا القربهما من الطرف صيم وقيم وقولهم فلان من صيابة قومه وفى فارق

السام

السام الاسلام طاشاذ يعنى قلب الواو فى صيابة والنيام يا شاذ لان الواو فيهما بعيدة عن الطرف قولهم فلان من
صيابة قومه اى من خالصهم والقياس صوابة قومهم وقول الشاعر فى فارق النيام الاسلام لها اوله الا طرفا حسنا انه ممتنع
فارق النيام الاسلامها والقياس النوام فصل نحو سيد وميت وجمار وديار وقيام وقيوم قلب فيهما الواو يا ولم يفعل
ذلك فى سوير وبويع وتسوير سويع لئلا يختلطا بفعلل وفعل يعنى اذا اجتمعت الواو والياء وسبقت الاولى
منهما بالسكون قلبت الواو يا لان الواو اثقل من الياء وادغمت الياء فى الياء فهى هذه الالفاظ التسعة اجتمعت الواو
والياء واولى ساكنة الا انهم قلبوا الواو يا وادغموا الياء فى الياء فى الاسماء الخمسة ولم يقلبوها فى الافعال الاربعة الا انه
لو قلبت الواو فى سوير وبويع يا وادغمت الياء لاشتبه فوعل بفعل ولو قلبت فى تسوير وسويع وادغمت لاشتبه
بفوعل بتفعل واصل فى سيد وميت ودار وقيام وقيوم سيود وميوت وديوار وقيوام وقيووم فصل وتقول فى
جمع معاية ومعيشة ومعونة معايش ومعاون مصرحا بالواو فى الياء ولا تقلبها همزة كما قلبت فى صحائف ومجاير
ونحوهما لان الالف والياء فى صحائف زائدة اصل فى الحركة يعنى جمع التكسير رد الاشياء الى اصلها وفى حال الاكمال
كانت الواو والياء فى اصل وحال انها متحركة فيمتنع ان يكون ما فيه على حالها فى الجمع ولم تقلب همزة مقامه اصلها مفعلة
من الواو ومعونة اصلها معونة بضم الواو ومعيشة اصلها معيشة بكسر الياء فلا جمعين بقيت الواو والياء فيهما متحركة
الا انها حركة ان بعد الف الجمع واما الرسائل جمع رسالة فلا الف الرسالة لم تكن متحركة فظهر تغاير حركتها فى الجمع بل
هى ساكنة فى الجمع فلما كانت ساكنة فى الجمع جمع ساكن الف الجمع والف رسالة تحركت الثانية اى جعلت همزة و
كجاير واحدها عجوز فالواو ههنا مثل الالف فى رسالة والياء وصحيفة كذلك فتحرك فى الجمع ما تحرك فيه الا يعنى
تقلب واو عجوز ويا صحيفة فى الجمع همزة وتعلى من الياء اذا كانت اسما قلبت يادها واوا كالطوبى والكوسى من الطيب
والكيس وكالتعلى الصفة نحو حبلى وضيرى يعنى اذا ثبتت من الحروف الياء اسم على وزن فعلى بضم الفاء فان كان
اسما قلبت ياءه واوا لسكونها وانضمام ما قبلها وان كان صفة لم تقلبها واوا لان الواو اثقل من الياء والصفة تقيلة لانها
من الفاعل المشتق مثل الفعل فضح الياء الطوبى اسم شجر معروف فى الجنة وطوبى لك اى طيب العيش لك والكوسى تانيث الكيس
ومعنى ضيرى اى قسمة مع التحرك المنكبين والتوسع من الهدم وقسمة ضيزى اى ناقصة جائرة الواو والياء تحكمها ان طلا
يتحركا او تسكنا فاعلالها اما طلبهما الى الفتح اذا تحركتا واتسع ما قبلهما ولم يقع بعدهما ساكن نحو غزا ورمى
ودعا وبعث او الحروف الى صاحبتهما كاعرنيت والغازى ودعى ورضى وكالصوى والتزوى ونحوها قوله ما
قلنا انهما يعنى قلب الواو والياء ثلاثة انواع احدها قلبهما الفا وذلك اذا تحركتا وانفتح ما قبلهما ولم يكن بعدهما ساكن فان كان
بعدهما ساكن فانه لم يجب القلب الفا كما يجوز القلب نحو غزوا ودعيا واصلهما غزوى ودعوى فلبثت الواو والفا وحذفت
الواو لسكونها وسكون ما بعدها وانما وجب القلب الفا كما لم يجز القلب نحو غزوا فلو قلبت الواو الفا لالتبست الفا و
لوجب حذف احدهما وحصل اللبس فيه الواحد قلت قيل فى عصوان لو قلبت الواو الفا وحذفت احدى الالفين لبس
عصان وحصل الملتبس بشيء فلا يجوز قلب الواو ههنا الفا لانه لا يجوز لانه سمع عصيان وبحذف النون عند
الاضافة فيبقى عصاك وحينئذ لا يبقى فرق بين الواحد والمثنى والضمير فيهما صحيح الواو والياء والنوع الثانى قلب الواو
يا او النوع الثالث قلب الياء واوا وهذا معنى قوله او الحرف الى صاحبتها فقلب الواو ياء فى كل واو وقعت رابعا او
موقع الرابع وهى التى بعدها ساكن وما قبلها مفتوح نحو اعزيت واستعزيت واعزيا واستعزيا واصل جميعها الواو
لما قلبت الواو ههنا يا لان الواو ثقيلة وكثرة الحروف ثقيلة فقلبت الواو يا لان اليا اخف من الواو وقيل انما قلبت يا او

عنه لا افعل بادران ما قبلها يكسر في المضارع والعا واذا انكسرت ما قبلها تقلب ياء لسر طارضع اما نحو الغازي ورضي
ودعي وتقلب اليا واوا وانما كان على وزن فعلى مفتوح الفاء لما كانت لاجل يا انحو التقوى واصله الوقيى قلبت
الواو تاء وقلبت اليا واوا والثنوى اصله الثنيى قلبت اليا واوا كما يا في بحثها والشروى المثل يقال هذا شروى
ذاك اي مثله والشروى ايضا اسم جبل والحاده اصله الياء ومعناها جمع الخراج والمكان واسكنا البغروس وهذا
الغازي وراميك اسكانا مطردا فيعلي قوله اما قلبا لانه بعد اعلال الواو والياء قد يكون قلبا وقد يكون اسكانا فاذا
كانت الواو والياء حشوا او مكسورتين ويكون ما قبل الواو والياء مضموما او مكسورا وحذفها في نحو لم يدع ولم يغز
ولم يغزوا ولم يرم وق ويد ولم حذف الواو والياء قسمان قياسي وسماعي فالقياس جميع الامر والنهي في المضارع اذا دخله
الجازم وفي كل واو وياء ساكنتان لقيت ساكنا فان الواو سكنت في الرفع والجر استثقال الضمة والكسرة عليهما حذفت
لكونها وسكون التنوين وكذلك نحو الجيش والسماء نحو يد ودم كما ذكر في المنسوب وسلامتها في نحو الغزو
والرمي وغزوان ورميان وغزوا ورميا يعني اذا سكن ما قبل الياء والواو نحو الغزو والرمي او سكنتا واتصلتا بعلامة
الاثنات كغزوت ورمت او بضمير المخاطب والمتكلم كغزوت غزوت وغزونا وغزوتن غزوتن غزونا وتحركتا
او يجيهما الف التثنية كغزوا ورميا ويغزوان ويرميان وغازيان وراميان وعصوان ففي هذه المواضع تسلم
الواو والياء عن الاعلال والحذف مسل ويعربان في صلاح كالاعراب بجري الحروف الصحاح اذا سكن ما قبلهما
نحو دلو وظبي وعدو وعدو وراي ولف وآي واذا تحرك ما قبلهما لم يحملا الا النصب نحو لن يعدو ولن
يرمي ولن يدان في ستقي ولن عبوا وراينت الرامي والعمي والمصطفى يعني الواو والياء اذا سكن ما قبلهما جرتا
مجرى الحروف الصحيحة في تحمل الرفع والنصب والجر لانهما خفت بسكون ما قبلهما واذا تحرك ما قبلهما صارتا ثقيلتين
لانهما حرفا علة وحروف العلة ثقيلة وحركتها ثقل اخر وحركة ما قبلها ثالث فاذا تحرك ما قبلهما ثقل اخر فاجتمع الثقل فيهما
من هذه الوجوه فلم يحملا الا الرفع والجر وتحملان النصب لخفة النصب قوله عدو واصله عدوو والواو الاولى ساكنة
بمنزلة الواو من الغزو واصل عدي عدي والياء الاولى ساكنة بمنزلة الياء وقوله والعمي على وزن فعل بكسر العين وهو
نعته مثل عمي قوله والمصطفى اسم فاعل من صوص صوصي على وزن سلقى بمعنى المصوصي الصوت و
قد جاء الاسكان في قوله ابى الله ان اسمو بام ولا اب وابله هذا البيت عامر بن الطفيل فما سودتني عامر عن وراثة ابى الله ان
اسمو بام ولا اب فما سودتني اي فما جعلتني سيدا قبيلة عامر لاجل كوني سيدهم بلا استحقاق بل كنت سيد القبيلة
وخصال في صلح السيادة اسمو اي ارتفع واعلو والمراد بالاستشهاد اسكان الواو في حال النصب من اسمو وهو شاذ
وقوله لا عيني والكنت ولا ارى لها تعبا كلا العصا منى حتى بلاقي محمدا اليت اي حلفت لا ارق لها اي لا ارحمها اي لنا قتي من كلالة
اي من تعب الحفى بجرح الكلم والحافر والتاء في بلاق ضمير ناقته والمراد بالاستشهاد اسكان الياء والقياس نصبها من
قوله يا دار هند عفت الا اثافيها تاملته لطعمه ومصرعها الثاني بين الطوي فصارات فواديها عفت اصله عفوت قلبت الواو الفا
وحذفت الالف ومعناه انمحت الا اي جميع اسمه وهو ما يوضع عليه القدر عند الطبخ الطوي وصارات موضعان والفاء
في فواديها فاء العطف والضمير في واديها عائد صارات يعني ارادت بين الطوي وبين وادي صارات والمراد بالاستشهاد اسكان
الياء والياء فيها وحقها نصبه وفي المثل اعط القوس باريها يعني جاء في المثل اعط القوس باريها بسكون الياء وهي
منصوب لانه مفعول والباري اسم فاعل واذا تحرك ما قبلهما لم يحملا الا النصب في الواو والياء يكونان في النصب على حركتها
وفي الرفع والجر يكونان ساكنين لاستثقال الضمة والكسرة عليهما وقد شذ التحريك في قوله موالي ككباش العوس سحاح دعاهم

دركان

ودركان يذهب بالدنيا ولذتها موالي ككباش العوس سحاح ما تسبهم واحد لا محيد له لاله من علاج الغيرو سحاح الكباش جمع كبش
العوس ضرب من الغنم والف المواليني هو اسم موضع وقيل سحاح ضرب السح جمع ساح وهو السمين قوله محيد لاله يعني من يمنع الناس
منها من ادخل علينا ولانه مفتاح من علاج العسر لمن صنعه المدد يعني الموالي السمان لكنها من صلة العسل في العسر وصلها
الى اربابه والى انفع على ما يهم الحيوان من علاج الابواب ولا يصح الا المفتاح من الحديد حتى صار الحسيس حكما وكذا المراد
بالاستشهاد انه لم يسكن اليا من موالي في حال الرفع ولا في الرفع والجر من الياء الا ليس الا في الاسماء المتمكنة ما قبله كحو جاتها
حرا اعلم ان الواو لا تحرك ما قبلها لا تسن على حالها في الاسماء المتمكنة وان كان ما قبلها مفتوحا تقلب الفا كالعصا وان كان
ما قبلها مكسورا تقلب ياء كالغازي وان كان ما قبلها مضموما بعد الضمة ما قبلها كسرة الخاتع سل الضمة وسل الواو فاذا
انكسر ما قبلها صار ياء فقد علم انه لا يوجد اسم متمكن اخره واو وقبلها متحرك بعد حله في الحساب يوجد ولفظ هو اسم اخره
واو فاذا عرفت هذا فصل الضمة ولا تقع المجرور الا الياء يعني الكسرة كل مجرور اخرها ياء وقبلها متحرك الا في الاسماء
ولا في الافعال والحرف لان الافعال لا تجر وهذا بخلاف المرفوع فان المرفوع قد يكون من الواو وقد يكون من الياء فان كان
من الياء يشترك فيه الاسم والفعل نحو يرمي في الفعل والقاضي والداعي في الاسم وان كان من الواو لا يكون الا اسما لم يكن فعلا
نحو يغزو ويدعو وحذف المرفوع الواو والياء الا الواو لا يكون في الفعل واما المجرور فلا يجد من الواو في الفعل ولا في الاسم
وحكم الياء في الجر حكمها في الرفع يعني الياء تسكن في الجر كما تسكن في الرفع وحكم الياء المحذوف باقية على حركتها شاذ كما في الرفع
وقد قالوا وعبد بعد حديث الهوى عنها ماضي وحوارى منه عود القول يعني يوما يعطين الحب محمد عن ماضيه اي
غير مستعلم منا يعني ويوما يجرين كالغول سلون يعني يوما نظهر المحبة مع احد وبعد ما اسر كنه وبقصد الما خفي المراد
بالاستشهاد ابقاء حركة الياء من ماضي في حالة الجر ضرورة الشعر وقال ابن الرقيات لا بارك الله في العواني هل يصبحن الا لهن مطلب
المطلب الطلب يعني لا وفا لهن بل يطلبن كل يوم اذكر زمان يحبا جديدا والمراد بالاستشهاد انه حرك الياء في الجر وقال الاخر
ان يليت والارى وهي في الجواري الصحرا في الصحرا ان دليه يعني ما رابت ولا ارى في زمن عمري جواري امثال هن الاجوارى
فالمراد بالاستشهاد انه حرك الياء ضرورة الشعر ويسقطان في الجزم سقوط الحركة وقد جاء في قوله هجوت زبان ثم جئت معتذرا
من هجو زبان لم تهجو ولم تدع يعني الجازم يسقط الحركة فيما لام فعله صحيحة واما ما كان لام فعله حرف علة فيسقط لام
الفعل لان لام الفعل اذا كان حرف علة سكن في الرفع فلما دخل عليها الجازم لم يكن حركة لام الفعل حتى يسقطها الجازم
فاما لم يكن لها حركة سقط لام الفعل وقد اثبتها الشاعر مع الجازم ضرورة الشعر كقوله لم تهجو وقوله ولم تدع يعني اذا هجوته
كنت ابتركه هجوه وارتحت معتذرا كان لم تهجه وقوله الم ياتيك والانباء تنمي بما لاقت لبون بني زياد والبيت الذي بعده
ومحبسها على القرشي تشرى بادراع واسياف حداد وقصة هذا الشعر ان الربيع ابن زياد غصب درعا من قيس بن زهير فاغار
قيس على ابل الربيع وساقها الى مكة وباعها من عبد الله بن جدعان بالدروع والسيوف قوله والانباء تنمي والحال تنمي
اي تشهر اراد بلبون جماعة من النوق ذوات اللبن الياء في لبون زائدة وما فاعل ياتيك ومحبسها معطوف عليه و
مصدر من الحبس يريد حبسها وسوقها الى مكة واراد بالقرشي عبد الله بن جدعان تشرى اي تباع والمراد بالاستشهاد اثبات
الياء مع الجازم في لم ياتيك قوله ومحبسها على القرشي تشرى يجوز ان يتعلق لفظه على محبسها فيكون معنى محبسها
على القرشي ثباتها وقرارها على القرشي ويجوز ان يتعلق بتشرى اي محبسها بتشرى على القرشي فيكون على بمعنى من بمعنى
تشترى ملكه الابل من القرشي وفي بعض الروايات عن ابن كثير انه من يتق ويصبر يعني من حيث يعنيا سوى ان سقط الياء فانها
ان كثير في روايه قنبل عنه وعلة اثباته الياء وجه احدها انه اثبت الياء كيلا تسقط الحركات كثيرة فانه لم يكن الياء النوالي

حركة التاء والقاف في الوقف والثالث ان الياء تولدت من اشباع كسرة القاف والرابع ان الياء كانت متحركة في الاصل
بجاء الجازم واسقط تلك الحركة التقديرية واما الالف فبسبب سكونها ابدا الا في حال الجزم فانما تسقط سقوطها كما هو لم
يخش ولم يرع سقوطها اي تسقط الالف في الجزم مثل سقوط الواو والياء ونحو الالف ساكنة تسقط في الرفع
والجر كالواو والياء وفي النصب يكون ايضا ساكنة بخلاف الواو والياء ولان الالف لا تقبل الحركة اصلا وفي
الجزم تسقط الواو والياء والالف وقد انتهى من طلب كالم ترى فبلى ميرا يمانيا قائل هذا الشعر عبد
يغوث بن الحارث وقاص وقبله الا ليتما في كفى الهيم ما سا وما كان في اللوم خير ولا ليا الم تعلما ان الملامة نفعها قليل
حالي فعما اخي من شمالها فيا راكبا اما عرضت فبلغن نداماي من نجران ان لا تلاقيا احقا عباد الله ان لست سامعا انشد الرعا
العرس المعاليا وقد علمت عرسي مليكة انني انا الليث معدوا عليه وعاديا وتضحك شيخة من عبشمية كان لم ترى
قبلي اسيرا يمانيا فقضيته ان قيله يوم الكلاب اسروا هذا الشاعر وابدعوا عليه انه قتل رجلا منهم واردوا ان يقتلوه فقال
نفسي بالف ناقة فخلوه وشرطوا عليه ان لا يهجوهم فانشد هذا الشعر قوله الا لوما في تخاطب رفيقيه كفى اللوم ما بيا
يعني كفاني من المشقة كوني اسيرا فلا تزيداني باللوم لو مدعا لي ما لي لسير لي من شمالي اي من عادتي هو سه
اما عرضت ما ليه يعني ان تعشمت الى عروض وهو اسم مكة والمدينة نجران اسم قبيلة من العرب الا تلاقيا اي انا اسير
لا يمكنني الوصول اليكم احقا اي حرص للاستفهام ومعنى هذا البيت انه هو لا يعلم احد لا هنا الشعر انهم يقولون
في الحال انهم حبسوا ولكن اسمع اي صوت نعي الشعر مقرونه قوله عرسي ام زوجة مليكة اسمها معدا وعاديا منصوب
على الحال يعني ان كونه حملي او تاركا ويكون غالبا عبشمية امراة من بني عبد الشمس والمراد بها اسمها دانك
لم تسمع الجازم يعني لم تر في بعض هذا الشعر وروى لم تري بالياء وعلى هذا كان اصله لم تري فسقطت النون الجزم و
نحو ما انس لا انساه آخر عيشتي ما لاح بالمعزاء ريع سراب ما شرطيه يعني ان انس كل شي لا انس فلا انساه
جواب الشرط والقياس حذف الالف واثبتها الشعر وقوله آخر عيشي اي آخر عمري المعزاء بفتح الميم وبالعين المهملة
والزاء المعجمة وبالمد الارض الصلبة الريع السراب يعني ما دام يلوح كثرة السراب على وجه الارض وشذ اذا العجوز كسرت
فطلق ولا ترضاها ولا تملق تشديد الضاد اصله ولا ترضيها ما بان فحذف الالف الا انه في الجزم صحيح
الياء في المنصوب واثبت الالف لضرورة الشعر يعني اذا غضبت وانكرت على حلافك المرأة ولا تطلب رضاها
ولا تملق اي ولا تلاطف ونحو يعسلون ونحو في الاسماء المتمكنة ان يتطرف الواو بعد متحرك فالواو في جمع دلو ونحو
على افعل وجمع عرقوة وقلنسوة على حد ابنه وعمرا دل واحق وعرق وقلنس ان في قيد الدلو يعني الاجل الاسم
ليستثقلون الواو في آخر الاسم المتمكن اذا كان ما قبلها متحركا اذا جمع على افعل بضم اللام ابدلوا الضمة ما قبل الواو كسرة
واذا جمع قلنسوة على قلنس بحذف التاء ابدلوا الضمة ما قبل الواو كسرة لفضة الواو يا لانكسار ما قبلها فلما
ابدلت الضمة ما قبل الواو كسرة وصارت الواو يا نحو ادل ايما مجرى قاض بالاعراف للمعول صنع الذي نيرت به احمر
منه وسطه وسنتول في الاعلال العرقوة خشبات رأس الدلو قال اصبرحين لحمى عيس اهل الياس الاسمر والتلقف
الا صبرا في اصبر حتى لحمى باسمه عيس لحى اسم قبيلة من العرب الى جمع ريطه وهي ازار عريض طويل والمراد كهيماد
انه كسر قبل الواو من قلنس وهو السين فابدلها من الضمة الواقعة قبل الواو كسرة لتقلب ياء مثلها في ميزان و
ميقات وقالوا قلنسوة ومجدوة واعفوان وعنفوان حيث لم يتطرف يعني قلب الواو يا لانكسار ما قبلها كما في
الميزان واصله موزان وميقات اصله موقات ولم يبدلوا الضمة ما قبل الواو كسرة في قلنسوة ومجدوة وعنفوان

واعفوان

واعفوان لان الواو لم يقع في الطرف والمجدوة خلف الراس الاعفوان الحية الذكر العنفوان اول الشباب ونقص
ذلك ابو علي في الكساء والرجاء وترك في نحو النهاية والعظاية والصلاية والشقاوة والابوة والاخوة ونقص ذلك اي
قلب الواو همزة في كساء وقلب الياء همزة في رجاء انما كان لوقوعهما طرفا بعد الف زائدة كما كان قلب الواو ياء في قلنس
لوقوعها في الطرف وصلاوة وتركه اي ترك تغيير الواو والياء عن حالهما في نهاية وما ذكر بعدهما انما كان لان الواو
والياء لم يقعا في الطرف كما ترك تغيير الواو في قلنسوة وشبههما لما لم يقع في الطرف العظاية نوع من سام ابرص
والصلاية حجر يدق به الشيء بالكف والساوة والمدرويه القياس في هذه التاء ان تقلب همزة لوقوعها رابعة بعد
زائدة الا انها تركت على حالها لانها لم تقع في الطرف وكذلك تركت تعمير الواو في صلاوة بسبب هذه العلة وكذلك ما اشبه
هذين المثالين التاء تكسير الباء حبل تشديد يد البعير بعالة عقلة البعير تناميه اي تترك بهيه بحبل والمدروب
طرف اسه المحلق وسأل سيبويه الخليل عن قولهم صلاة وعباء وعظاءة فقال انما جاءوا بالواحد على قولهم صلاء وعباء و
اما من قال صلاءة وعباءة فانه لم يجئ بالواحد على الصلاء والعباء كما انه اذا قال خصيان لم يثبته على الواحد المستعمل في الكلام
يعني قال سيبويه للخليل رحمه الله لم قلبت الياء في هذه الكلمات همزة في بعض اللغات مع ان الياء لم تكن في الطرف فاجابه
الخليل بان من قلب الياء هنا همزة قال صلاية بغيرها وقلب الياء همزة لتطرفها بعد الف ثم ادخل عليها التاء
لتدل على الوحدة ومن قال صلاءة فانه يلفظ هذه الكلمة مع التاء اولا وتلفظ بها فلم تقع الياء متطرفة في قضية من لا وقف
حتى تقلب الياء همزة من رجا وايا الواحد يعني ادخلوا التاء الدالة على الوحدة على صلاء بعدما قلبوا الياء همزة واما من
قال صلاية بالياء فانه لم يدخل التاء على صلاء بل يلفظ الكلمة مع التاء اولا ومن قوله كما انه اذا قال خصيان يعني من قال
خصيان بغيرها فانه بنى لفظ خصية وقالوا عتي وجثي وعصي ففعلوا بالواو المتطرفة بعد الضمة في مفعول
مع حرف المد بينهما ما فعلوا بها في ادل وقلنس يعني الواو المتطرفة التي بينها وبين الضمة واو ساكنة في مفعول ضم الفاء
فهي كالواو التي قبلها ضمة لان الواو الساكنة التي وقعت حاجزة بين الضمة وبين الواو المتطرفة كغير حاجز لان السكن
ضعيف والضعيف لا يبالي به فاذا كان كذلك بعد ضم عين الكلمة الى الكسرة ثم تقلب الواوان يا ثم يدغم احديهما
في الثانية هذا اذا كان جمعا نحو عتي وهو جمع العاتي من عتى اذا جاوز الحد وعتي اصله عتوو فابدلت ضمة الواو كسرة
وقلبت الواوان يا وادغمت احديهما في الاخرى ثم ان شئت تركت العين مضمومة وان شئت كسرتها اتباعا لكسرة
اللام وكذلك البحث في جثي وعصي والجثي جمع الجاثي من جثى اذا جلس على ركبتيه والعصي جمع العصا كما فعلوا في
الكساء يعلم في العصا يعني كسا اصله كساو بالواو جعلوا حكم الواو كالواو التي انفتح ما قبلها لان الالف التي بينهما
وبين فتحة السين كالمعدومة لانها ساكنة فصار الواو كالواو في العصا فكما ان واو العصا تقلب الفا فكذلك تقلب
واو كساو الفا فلما قلبت الفا اجتمع الفان تحركت الثانية فصارت همزة وردا اصله رداي ففعل به ما فعل بكساء
هذا الصنيع مستمر فيما كان جمعا الا ما شذ في نحو قولهم انك لتنظر في نحو كثير يعني الواو المتطرفة التي بينها وبين
الضمة واو ساكنة يجب فيها القلب اذا كان جمعا كما ذكرنا الا ما شذ من قول العرب انك لتنظر في نحو كثير والنحو
عليه الواو لانه جمع نحو وهو الناحية والجانب وليس بمستمر فيما ليس بجمع قالوا عتو ومعزو ونحوه قالوا عتي ومعزي
يعني ان كل ثنتا الواو المتطرفة التي بينها وبين الضمة واو ساكنة في مفعول لم تقلب يا على الصحيح لان المفرد ليس
بثقيل كالجمع وقد قلبها بعضهم وهو غير فصيح فالعتو فيهما مصدر والعزو مفعول قال وقد علمت عرسي
مليكة انني انا الليث معديا عليه وعاديا وقد ذكر هذا البيت قبيل هذا بقليل والمراد بالاستشهاد ان اصل معدي معدو

فقلبت الواو ياء مع انه مفرد وقالوا ارض مسنية ومرضي وقالوا مرضو على القياس قال سيبويه والوجه في هذا النحو
الواو والاخرى عربية كثيرة والوجه في الجمع الياء مسنية اصله مسنوة وهو مفعول من سنوت الارض اي سقيتها
قول سيبويه والاخرى عربية يعني لغة من قلب الواو التي هي صفتها ياء في المفرد جائز في كلام العرب ولكن الافصح
تركها على حالها في المفرد فصل والمنقلب بعد الالف بشرط ان تكون الالف زائدة مثلها كساء ورداء فان كانت اصلية
سلمت كتواو وآية وراية يعني الواو والياء اذا وقعتا بعد الف قلبتا همزة بشرط ان تكون الالف زائدة
فتجعل في الحكم كالمعدومة فيتعين قلب الواو والياء كالمتطرفة المفتوح ما قبلها اما اذا كانت الالف اصلية لم تكن
حجبها كالمفقود فلا يمكن جعلهما كالمتطرفة المفتوح ما قبلها والالف في واو وياء وراي اصلية لان اصله
هذه الحروف هكذا فلهذا لم يقلب الواو التي بعد الالف في واو همزة وكذلك في آية وراية وهو مثل العين
والالف في آية وراية ليست اصلية ولكنها منقلبة عن حرف اصلي فاذا كانت منقلبة عن حرف اصلي فهي كالاصلية وقد
ذكر اصل آية وراية في الفصل الحادي عشر من المنسوب فصل والواو المكسور ما قبلها في المصدر ياء نحو عارية
ومحمية واذا كان في جمع قلبها ومنها ومن المكسور ما قبلها نحو سية وهو ابن عم وما بعدها نحو جاء اصله محمية الواو
فتح الميم منقلبها واصلها الواو فقلبت ياء لكسر ما قبلها العمية اصله العمو فقلبت الواو ياء لكسر القاف
لان المفرد ساكنة فهي كالمعدومة والقنية ما يحفظ الرجل من الغنم لنفسه وقوله هو ابن عمي دينا اي قريبا فان كان بعيدا
ما هو ابن عمي كلالة والضمير في لها ضمير الواو يعني اذا كان قبلها الواو والياء في همزة الكسر والقاف مع ان المفرد
حاجز بين القاف والواو فلان يقلبوها في عارية مع عدم الحاجز اولى فصل ما كان فعلى من الياء قلبت ياؤه
واوا في الاسما كالتقوى والرعوي والشروى والعوى الثامن عوت والطغوى لانها من الطغيان ولم تقلب
في الصفات نحو حريا وصديا وريا وشهوى وشتوى وفعلى يقلب واوها ياء في الاسم دون الصفة فلم ينسم
كالعليا والقصيا وقد شذ القصوى وحزوى والصفة ولكن اذا جيت فعلى من غزوت وعدوت والرسو
في فعلى من الياء نحو العيسى والقصيا في بنا فعلى من صديت واما فعلى فقهها ان تساق على الاصل صفة واسما
بحث هذا الفصل حكم الفعل مفتوح الفاء ومضمومها ومكسورها من المعتل اللام اما المفتوح الفا فاربعة
انواع احدها ما كان اسما والامها واو نحو الدعوى والثاني ما كان صفة ولامها واو نحو شهوى تانيث الشهوان
فهذان النوعان اصلا لا يغيرها وهما على الصالح صفة ولامها ياء نحو صديا مخففا النوع لا تقلب ياء على حالها
الرابع ما كان اسما ولامه ياء فيقلب ياؤه واوا نحو البقوى وهذا على خلاف القياس لان القياس ان تجعل العلة حيطة
لا ان تجعل الياء المفتوحة واوا وهي اثقل من الياء ولكن ارادوا ان يجعلوا فرقا بين الاسم والصفة واما الاسم المفتوحة الاصل
والاصل ان يجعل المفتوحة بسبب اللغة غلب الياء وانوا فشرح امثلة الفعل مفتوح الفا التقوى معنى البقية وهو اسم من
الابقا والشروى اسم من الرعا وهو ما يعلوه الحاجب احد والرعوي بمعنى الرعاية والشروى المثل والعوى اسم للواو
اسم نجم معروف وهو زحل والطغوى بمعنى الطغيان فهذه اصلها كلها كانت اليها يا فقلبت واوا لانها اسما وحريا
تانيث حريان وهو المستحق وصديا مؤنث صديان وهو العطشان وريا مؤنث ريان فلم تقلب الياء وحفظ الامثلة
واو لانها صفات وشهوى تانيث شهوان وهو غير مذكر من قولهم شهى ادا اشتهى طعاما وعقبى وشتوى تانيث
شتوان وهو السكران فهذه المثلثات لامها واو فنقيت على حالها كما علمت واما الفعل مضموم الفاء فان
كانت لامها واو فان كانت اسما يقلب يا نحو الدنيا وهي تانيث الادنى والعليا وهو تانيث الاعلى والقصيا

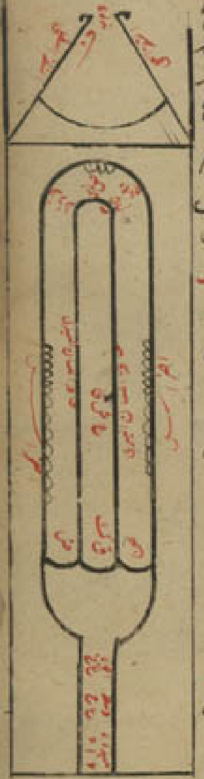
باب لاقصى فهذه الكلمات كانت لامها واوا فقلبت ياء للتخفيف فان قيل هذه الكلمات كلها نعوت فينبغي
ان تكون صفات فلم قلتم انها اسما قلنا ان هذه الكلمات تركت موصوفاتها واستعملت هذه الصفات بلا موصوف فجعلت
من جملة الاسما هذا بحث الفعلى التي لامها واو وامثلها اسما فاما ما اذا كانت صفة لم تقلب واوها ياء فشبهوا الصفة بالفعل
لانها مشتقة من الفعل فكما ان لام الفعل اذا كان واوا بعدها الضم تقر الواو على حالها نحو غزو فكذلك لا تحط الغزوى بضم
وهو تانيث الاغزى فعال تنازعو من غزو اي اشتد واكثر غزوا وعلى قوله وقد شذ القصوى يعني القصوى قد جاء
بالواو المعروف القصيا بالياء وكذا الحزوى بحا وحملة وزاء معجمة وهو اسم موضع وقياسه ان تقلب واوه ياء لانه اسم
ولكن جاء على الاصل قوله والبرقة في فعلى من الياء يعني اذا كانت الفعلى المضموم الفا لامها ياء تركت ياؤها على حالها
سواء كانت اسما او صفة مثال الاسم الفتيى وهو مصدر سعفا مثال الصفة العضيى الصلاح وهي تانيث الاقضى
مثال الفضى يرعى والحسن وقفنا اصله لما الفعلى المكسورة الفا فحقها ان تساق وتجرى على اصلها لا تعرف لامها
عما كانت عليه من الواو والياء اسما كانت او صفة هذا شرح قول المصنف واهل العربية على ان فعلى بكسر الفا لم تجئ
صفة الا كان لامها حرف علة وان كانت الفها حرفا صحيحا قال سيبويه لم تجئ صفة ايضا وصل لم جاء صفة فصل
واذا وقعت بعد الف الجمع الذي بعدها حرفان همزة عارضة في الجمع وياء قلبت الياء الفا والهمزة ياء وذلك نحو
مطايا وركايا واصل مطايا مطاير على وزن صحائف ورسائل وكذلك شوايا وهي جمع شاوية وحاوية فاعل
من شويت وحويت والاصل شوايي وحوايي ثم شوائي وحوائي على حد ابل ثم شوايا وحوايا يعني اذا كان
جمع وزنه مساجد ووقع بعد الف جمعه همزة وياء فان كانت الهمزة عارضة يعني لم تكن الهمزة في الواحد بل حصلت في الجمع فاذا اجتمعت
هذه الشرائط قلبت الهمزة ياء وقلبت الياء التي هي لام الفعل الفا وانما صنعوا هذا الصنيع لان هذا الجمع ثقيل فقلبوا الياء الفا
لان الالف اخف من الياء وقلبوا الهمزة ياء لانهم لو تركوا الهمزة على حالها اجتمعت همزة والفان والهمزة الفتحة فكانه
اجتمعت الفات واجتماع الفات ثقيل وذلك نحو مطايا جمع مطية واصلها في الواحد مطيوة لانه من المطو وهو
السوق الشديد المطي فعيل بمعنى مفعول فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء فجمعها في الجمع مطاوي
فقلبت الهمزة الياء المكسورة همزة وقلبت ياء لام الفعل الفا كذلك العمل في ركايا في الاصل ركايا جمع ركية وهي البئر
اصلها ركيو من ركوت البئر اذا حفرته وشوايا جمع شاوية شواوي ثم قلبت الواو همزة لوقوعها بعد الف الجمع فصار
شوائي ثم قلبت الهمزة ياء ثم قلبت الياء لام الفعل الفا قال بعضهم هذا في جمع هدية هداوي يعني هداوى جمعها
هدايا كمطايا واصل هداوي كصحائف فقلبت الهمزة ياء والياء التي هي لام الفعل الفا فصار هدايا وقلب
اهل المدينة الهمزة واوا فلما قلبوها واوا قالوا هداوى وهو شاذ لان الياء اخف من الواو ما عدا ذلك وعلاوة وهراوة
وعلاوى من وجه الواو بدل الهمزة فقالوا اداوى وعلاوى وهراوى كانهم ارادوا مناسبة الواحد الجمع في وقوع
واو بعد الالف الاداوة المطهرة وجمعها اداوى فالهمزة هي الف التي كانت بعد الدال في الواحد فقلبت همزة في الجمع لسكونها
وسكون الف الجمع وقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها وقياسه ان تقلب الهمزة ياء كما ذكر ولكنهم قلبوها واوا لانهم ارادوا
ان تكون بعد الف الجمع واوا كما كانت في المفرد بعد الالف واو فصار اداوى ومثله علاوة وهراوة مكسورة بعد الف
الجمع وبعد الواو ياء ساكنة في الرفع والجر ومفتوحة في النصب وكذلك البحث في علاوة وهي راس الانسان مادامت
على البدن وفي هراوة وهي العصا واذا لم تكن الهمزة عارضة في الجمع كجمع جاء وسوا جمع جائية وسائية فالعقل منه جائي
وسائي لم تقلب جاء والجيم اصله جوائي فاسكنت الياء في الرفع والجر وحذفت لسكونها وسكون التنوين كما ذكر في الجواري

وعند المعروف والعرض ان الهمزة بقيت على حالها في الجمع لانها كانت ثابتة في الواحد وهو خامسا اسم فاعل من جاء وكذا الحث
في سواء وهو جمع سائية وهي اسم فاعل من ساء سوءا اذا حزن فصل وكذا الواو وقعت رابعة فصاعدا ولم ينضم ما
قبلها قلبت ياء نحو اغزيت وغازيت وتغزيت واستغزيت ومغزيان [illegible] ومضارعها او مضارعه بخلاف [illegible] ودنا
في قولك يعريان ويرضيان [illegible] يعني كل واو وقعت رابعة او فوق الرابعة قلبت ياء لان الواو ثقيلة والكلمة
الزايد حروفها على ثلثة احرف اصلها ثقيلة فاجتمع ثقلان فخففت بان قلبت واوها ياء او يستوي فيما ذكر الماضي والمضارع من
المعروف والمجهول الا ما انضم ما قبل الواو فان الواو لا تقلب وذلك بان الواو اذا انضم ما قبلها لم يكن ثقلها كثيرا
لمناسبة الواو والضمة [illegible] مضارعه [illegible] لفظه مضارعه [illegible]
اي وافقها المضارعة يعني يقلب الواو ياء في الماضي الرباعي نصاعدا وفي مستقبلها [illegible]
الفعل الثلاثي فان كان معروفا وعين الفعل مضمومة لا تقلب واوها ياء وان كان مجهولا نحو يغزى وان كان معروفا ولكن
عين الفعل مفتوح تقلب واوها ياء ويقول في تثنية المجهول يعريان بالياء لما ذكرنا وكذلك الحث في مضارع رضي
وشقاوة [illegible] كان معروفا او مجهولا [illegible] وكذلك طيان ومصطفان ومعليان ومستدعيان يعني كما
يقلب هذه الواو بما ذكرنا من الشرط في الافعال فكذلك يقلب في الاسماء الملحق بموضع [illegible] او مصدر [illegible]
المعلق [illegible] التعليل [illegible] المستدعي [illegible] فصل وقد اجروا الحرف في
مجرى [illegible] فلم يقلبوا واكثرهم يدغم فيقول حي وعبي بفتح الفاء وكسرها كما قيل وقلت في جمع الحي قال الله تعالى
ويحيى من حي عن بينة يعني اذا كانت العين واللام ياءين من باب فعل بكسر العين وفتحها في الغابر لم يعتبر عند الاصل في الماضي
عند بعضهم بل يجعل الاصل كلام [illegible] لكان [illegible] العين واللام هنا [illegible] فيما ان يعلا جميعا او يعل
احدهما ولا يجوز ان الاعلال جميعا لان الاعلالين في كلمة واحدة [illegible] ولا يجوز اعلال
العين ايضا لان العين هنا بمنزلة العين في [illegible] لا يجوز [illegible] العين في حي واشباهه و
لا يجوز [illegible] اللام هنا ايضا لانها مفتوحة وما قبلها مكسور فان قيل لم لا تعلب الياء في حيي كما [illegible] قلت
فاذا لم يجر اعلالها لما ذكرنا فلا طريق الا اعلال احديهما والالف [illegible] الاعلال لانها متطرفة والواو متوسطة و
المتوسطة اقوى من المتطرفة لان طرف الكلمة موضع التغيير نحو يغزو ولن يغزو ولم يغز وغاز [illegible] زيد ورايت زيدا
ومررت بزيد وعند بعضهم يدغم العين اللام لانهما حرفان [illegible] فعول على [illegible] حيا حييا و
اصله حيو مثل [illegible] تحسب حسبا حسيس [illegible] الماضي ومثله [illegible] الماضي يعول على
[illegible] حتى [illegible] حيوا حيث حيتا حيين ولا يجوز الادغام هنا [illegible] الماضي لان الياء
الثانية ساكنة [illegible] الفاء وكسرها يعني اذا ادغمت العين اللام جاز ان يترك [illegible] فاء الفعل على حالها وجاز ان
يعل بكسرها [illegible] قوله كما قيل [illegible] الرحل [illegible] الاعوج وجمعه
في [illegible] اللام كاحمر وحمر [illegible] لانه الواو والياء اذا اجتمعا والاولى ساكنة قلب
الواو ياء وتدغم الياء في الياء وبعد الادغام ان شئت تركت ضمة فاء الفعل على حالها وان شئت كسرتها لان
الياء [illegible] قوله تعالى من حي عن بينة فيه استشهاد على لغة الادغام والاظهار لانه قرئ في القراءات
السبعة من حيي بالاظهار ومن حي بالادغام وقال عبيد بن الابرص كانت بيضها الحمامة [illegible] وصف
[illegible] تحت الحمامة [illegible] بيضها [illegible]

ومعرفة في ان طلب موضعا قويا يضع بيضها فيه على خشبات ضعيفة [illegible] من الريح
والتمام [illegible] عبيد بن الابرص [illegible] من ملوك العرب [illegible] في امرهم [illegible]
على العذاب والمراد بالاستشهاد ادغام الياء في الياء في عيوا [illegible] وكذلك احيا واستحيا وحيي في احيي واستحيي
[illegible] كالاحيه يعني كل ياء متحركة قبلها ياء مكسورة جاز الاظهار والادغام كما ذكرنا واذا اردت الادغام في
احيي واستحيي [illegible] الياء الاولى الى [illegible] في الياء الثانية فقلت حيي هذا ماض [illegible]
و [illegible] كل واحد من [illegible] صاحبه [illegible] كل ياء متحركة قبلها ياء مكسورة في المسات
[illegible] والادغام وهذا احتراز عن المعرابة فان حركتها [illegible] ولم يدغموا مما لم يلزم
حركته نحو لن يحيي ومررت بمحيي [illegible] الكلمات مفتوحة ولكن [illegible] لانها معربة [illegible] في
الرفع [illegible] ولا يجوز ادغام الياء [illegible] اذا لم يكن حركتها لازمة وكانها ساكنة والساكنة
لا يدغم فيها حرف وقالوا حيو وحي احيه واعيا واحيه [illegible] يعني الحيا [illegible] فعال والعين اصله العيي على وزن
فعل ادغمت الياء [illegible] فاذا اجتمعت [illegible] على افعلة بفتح الهمزة وكسر العين وعلى فعلاء
[illegible] بالف [illegible] والثانية مفتوحة [illegible] الاظهار والادغام كما ذكر في حيي واستحيي واذا
اردت الادغام [illegible] الياء الاولى للحرف الساكن قبلها ومن قال حي [illegible] الادغام ادغم [illegible]
[illegible] لا يجوز [illegible] اللام [illegible] الياء [illegible]
[illegible] فصل ومضاعف الواو [illegible] و
[illegible] من القوة نحو [illegible] ولم يبنوا منه [illegible]
الباب يعني اذا كانت العين واللام واوين [illegible] من فعل بكسر العين في الماضي ولا يجوز ان يكون من فعل
بفتح العين او بضم العين [illegible] اذا اتصل الفعل [illegible] او حرف الخطاب او المتكلم [illegible]
على هذا التقدير [illegible] الماضي [illegible] اجتماع الواوين [illegible] اجتماع الواو
والياء [illegible] المضاعف [illegible] المضاعف [illegible] وقد
نحو شقيت [illegible] هذا جواب [illegible] مضاعف الواو في فعل بكسر العين ولم
[illegible] فاجاب انه [illegible] الواو الثانية ياء في فعل بكسر العين لانكسار ما قبلها بخلاف باب [illegible] واما القوة و
الصوة والبوة [illegible] للادغام يعني انما جوز اجتماع الواوين [illegible] بادغام الاولى في الثانية
والصوة بضم الصاد [illegible] من الحجر يجعل في البادية ليهتدي بها الى الطريق والبو [illegible]
ولد الناقة يحشى من التبن لتظنه الناقة انه ولدها [illegible] والحق بضم الحاء جمع [illegible]
[illegible] السواد [illegible] وقالوا في افعال من الحوة احواوي فقلبوا الواو الثالثة
الفا ولم يدغموا [illegible] الادغام [illegible] نحو يغزو ويسرو [illegible] احواو [illegible]
واذا بنيت افعال [illegible] نحو الحوة [illegible] احواوي [illegible] افعال قلب الواو [illegible]
الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها فيقول احواوى [illegible] بالياء لما ذكرنا [illegible] الادغام كان
[illegible] القاعدة [illegible] الواو [illegible] الماضي [illegible]
[illegible] احواو [illegible] احواوت [illegible] الماضي [illegible] على

الواو في احواوى واو نحو اوتقيلة واجتماع الواوين في احواوين ولحواووت امانقيلة وتقول في مصدر احووى احوياء وان ش
قال استهاب قالوا احووا ومن ادغم قال قتال وقتال وحوا يعني في مصدره يجوز وجهان احدهما اثبات الياء التي
هي بدل من الالف التي كانت بعد الواو الاولى في الماضي والثاني حذف هذه الياء اكتفاء بالكسرة عما قبلها فان الكسرة تجب
الياء فعلى قول من قال اقتتال يجوز في مصدر احواوى وجهان احدهما احويواء واصله احويواو فقلبت الواو الاخيرة
همزة لوقوعها بعد الف زائدة والثاني حذف الواو التي بعد الياء اصلها في الماضي والاصل الماضي قلب الواو التي قبل الالف ياء
لانه اجتمع ياء وواو والاولى ساكنة فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء فيقول احوياء وعلى قول من قال قتال
وقيل احوواء بالواو فلم يخففه لكونه مكسورة مقول ومن ادغم اقتتالا يعني اذا اجتمعت حرفان متماثلان في باب
افتعال وما كان على وزن هذا الوزن في الحركات والسكون جاز ان يترك الحرفان على حالهما وجاز ان ينقل حركة
الاول الى الساكن قبله وحذف همزة الوصل لاستغنائه عنها ثم ادغم الاول في الثاني فيقول في الماضي قتل بفتح القاف
وتشديد التاء وقال على هذا احوى بكسر الحاء وتشديد الواو ومن اضطلع اشرك في الادغام المتقارب الى المتجانس
على السنتهم بعدوا بالادغام الى ضرب من الخفة يعني التلفظ بحرفين متماثلين متقاربين ثقيل فادغموا الثاني في الاول
ليحصل ضرب نوع من التخفيف والمتقاربة على ثلاثة ضروب احدها ان يسكن الاول ويتحرك الثاني فيجب الادغام ضرورة لم
يمنع مانع ولم يلتبس يعني شرط لزوم الادغام وجود الحرفين المتماثلين المتوالين وسكون الاول منهما وتحرك الثاني وحصول
الشروط موجودة في لم يمنع مانع فالادغام ضروري دار الاظهار مع وجود هذه الشرائط قبيح ولم يمنع مانع
اذا وجد ... والثاني ان يتحرك الاول ويسكن الثاني فيمتنع الادغام طلبا ويسر الحسن نحو هذا الضرب
الادغام ممتنع لزوال الشرط فان الحرف الاول يجب ان يكون ساكنا وهو هاهنا متحركة والثانية يجب ان يكون
متحركة وهي هاهنا ساكنة نحو ظللت فان اللام الاولى متحركة والثانية ساكنة وكذلك رسول الحسن والثالث ان
يتحركا وهو على ثلاثة اضرب ما الادغام فيه واجب وذلك ان يلتقيا في كلمة ليس احدهما للالحاق نحو رد يعني النوع الثالث
من انواع المتماثلين ان يكونا متحركين وهو على ثلاثة اوجه احدها ما يلزم فيه الادغام وهو ما فيه ثلث شرائط احدها ان
يكونا في كلمة واحدة الثانية ان لا يكون احدهما للالحاق والثالث ان لا يلتبس بناء ببناء اخر نحو رد فان اصله ردد
فتسكن الدال الاولى ثم تدغم في الثانية نحو يرد فان اصله يردد فنقلت ضمة الدال الاولى الى الراء وادغم الدال الاولى في
الثانية وقولنا يجب ان يكون في كلمة احترازا من قولهم ضرب بكر فالادغام هنا جائز وليس بواجب لان الفعل كلمة اخرى
من احرف كلمة واحدة وقولنا لا يكون احدهما للالحاق احترازا عن قولهم شملل فانه لا يجوز الادغام هاهنا لئلا يبطل الوزن
وقولنا لا يلتبس احترازا عن قولهم سرر جمع السرير فانه جمع سرير فلو ادغم لالتبس ... وحينئذ لا يعرف
انه جمع سرير ام المفرد الذي ... فان ... تسمى ... موضع القطع ... وما هو فيه جائز
وذلك ان ينفصل او ما قبلهما متحرك او مدة نحو ... والمال لزيد وثوب بكر ... يعني النوع
الثاني من انواع المتماثلين المتحركين ما يجوز فيه الادغام والاظهار وهو ما فيه شرطان احدهما
ان يكون المتحركان منفصلين يعني يكونان في كلمة والثاني ان يكون قبل المدغم متحرك
او مدة نحو ... هذا ... عن نفسه وما قبل المدغم وهو العين متحرك ومعنى
اصف قوله والمال لزيد هنا ما قبل المدغم الف قوله وثوب بكر وهذا المثال لا ... ما قبل
المدغم الياء ... ان فتحت الباء وان ضممتها يكون الواو وحرف مد وحينئذ يكون ثوب

نحو اتباع ماضي مجهول من احمر قال قوله يعني ... او يكون في حكم الانفصال يعني او يكونا في كلمة لكن يكون حكمهما حكم ما
اذا كان كل واحد منهما في كلمة نحو اقتتل فان اجتماع التاءين في اقتتل ليس بلازم لان عين الفعل قد يكون تاء وقد لا تكون
نحو اكتسب واعتمد فاذا لم يكن اجتماع التاءين لازما وكان لكل واحد من التاءين اصل في كلمة ... فيه الادغام
والاظهار والاظهار افصح فاذا اردت الادغام في افتعل فانقل حركة التاء الاولى الى القاف وادغم التاء في التاء
وحذف همزة الوصل ... وهذا ... لانه يشتبه بقتل الذي هو ماضي القتل ماضي مجهول منه وهو على ثلاثة
اضرب احدها ان يكون احدهما للالحاق نحو قردد وجلبب والثاني ان يؤدي فيه الادغام الى اللبس نحو
سرر وطلل وجدد والثالث ان ينفصل ويكون ما قبله ساكنا غير لين نحو قرم مالك وعدو وليد يعني النوع
الثالث من انواع المتماثلين المتحركين لا يجوز فيه الادغام وهو ممتنع من الموانع الثلاثة احدها ان يكون احدهما
للالحاق فلا يجوز فيه الادغام لئلا يبطل مقصود الالحاق نحو قردد وهو الارض المرتفعة ونحو جلبب وهو فعل ماض
اي لبس الجلباب الثاني ان يلتبس بناء ببناء فلا يجوز الادغام هنا في الاسماء مثل ... بناء ... نحو سرر وقد ذكر
تحقيقه وكذا طلل فانه لو ادغمت لا يعرف انه هو الطلل الذي هو اثر الدار ... والطل المطر الضعيف ونحو جدد بضم
الجيم وهو الارض الصلبة فلا يجوز ادغامه لانه يشتبه بالجد بمعنى العظمة والجد بكسر الجيم بمعنى الاجتهاد ...
لما ... الالتباس بالفعل ... اصله ...
مكسورها ولكن اذا قلب ... ان يكون ما قبل المدغم ساكنا غير مد
فلا يجوز ادغامه لانه اذا ادغم التقى ساكنان احدهما المدغم ... ان يكون الثاني ما قبل المدغم
والعلة ... غير ... نحو قرم مالك والقرم ... وامثال ...
لا يجوز ادغام متحرك قبله ساكن غير مد ... وان كان قبلها ساكن ...
... الادغام ... نحو ... السبعة ...
وابن ... الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ويجمع الادغام في المتقاربين كما تبين في المماثلين الا بعد ذكر مخارج الحروف
مثال المتقارب ... مستقصى يعني مخارجها ستة عشر للهمزة والهاء والالف اقصى الحلق وللعين والحاء
اوسطه وللغين والخاء ادناه اعلم ان الاشتغال ... حروف ... بعد ... وما سواها من
هذا الجنس ... نحو ... الالف ... الياء ... همزة ...
واذا البيت ... همزة ... واذا عرفت
هذا فاعلم انه لا يمكن ان يكون مخرج حرفين واحدا ... لكل حرف مخرج منفرد لئلا يكون مخرج كل حرف
منفردا ... الحروف في التلفظ وهذه المخارج الستة عشر ... المقاربة ... مخرج الحروف
لا ... مخارجها متقاربة بحيث ... الى اقصى الحلق ... مخارجها
الحلق ... فاقصى المخارج مخرج الهمزة وهو ما بين الصدر والحلق ثم بعده مخرج ... مخرج الهاء ومن اوسط
الحلق مخرج العين والحاء المهملتين ومن ادنى الحلق متصلا باقصى الفم مخرج الغين والخاء المعجمتين وللقاف اقصى اللسان
وما فوقه من الحنك يعني مخرج القاف ... اصل اللسان وما فوقه من الحنك وللكاف منهما ما يليه
مخرج القاف يعني مخرج الكاف بعد مخرج القاف وما يلي الى الفم وللجيم والشين والياء وسط اللسان وما فوقه من
الحنك ... وسط اللسان هنا وسط ظهر اللسان يعني مخرج هذه الحروف الثلاثة من وسط اللسان وما فوقه من الحنك



تها على بحيث ينفتح صوتهما الى التشدق والمراد بالاستشهاد الياء والنون لم يكن ساكنة مكسورا ما قبلها فان كانت ساكنة مكسورا
ما قبلها نحو في وعليهم فهي هوائية يعني يخرج من هوا الفم بحيث لا يمكن لها مخرج متصل باللسان والحنك **والضاد من اول حافة**
اللسان وما يليها من الاضراس يعني مخرج الضاد المعجمة من حافة اللسان من جانبيه يعني مخرجها ما بين جنب اللسان و
الشدق وما يليها من الاضراس يعني اخراجها من جانب الايمن او الايسر والايسر اسهل **واللام ما دون اول حافة اللسان الى**
منتهى طرفه وما يحاذي ذلك من الحنك الاعلى فويق الضاحك والناب والرباعية والثنية دون ما يليه من الاسفل يعني مخرج
اللام من اسفل مخرج الضاد ويستطيل مخرجها الى طرف اللسان مما يحاذي هذا المخرج من الحنك وهذه الاسنان السته
السن المقدم والرباعية بعدها والناب بعد الرباعية والضاحك بعد الناب **والنون من طرف اللسان وفويق الثنايا**
يعني مخرج النون من طرف اللسان وما يحاذيه من الثنايا وهي جمع ثنية وانما جمع التثنية لان الثنايا اربع اسنان
من مقدم الفم اثنان من اعلى واثنان من اسفل **والرا ما يحاذي ظهره من ظهر اللسان قليلا من مخرج النون** يعني مخرج
الرا بعد مخرج النون الا ان مخرج الراء اميل الى ظهر اللسان ومخرج النون اميل الى خارج اللسان **والطاء والدال**
والتاء ما بين طرف اللسان واصول الثنايا يعني مخرج الطاء والدال المهملة والتاء المنقوطة من فوقها بنقطتين من طرف
اللسان وما يحاذيه من اصول الثنايا **والصاد والزاي والسين ما بين الثنايا وطرف اللسان** يعني مخرج الصاد والسين
المهملة والزاء المعجمة من طرف اللسان وما يحاذيه من الثنايا **والظاء والذال والثاء ما بين طرف اللسان واطراف**
الثنايا يعني مخرج الظاء والذال المعجمة والثاء المنقوطة بثلث نقط من طرف اللسان وما يحاذيه من اطراف الثنايا
العليا **والفاء من باطن الشفة السفلى واطراف الثنايا العليا** يعني مخرج الفاء من باطن الشفة السفلى واطراف الثنايا العليا
والباء والواو والميم ما بين الشفتين يعني هذه الاحرف الثلثة مخرجها من بين الشفتين الا ان الميم اميل الى الظاهر و
الواو اميل الى باطن الفم والمراد بالواو هنا الواو التي لم يكن ساكنة قبلها ضمة وان كانت الواو ساكنة قبلها ضمة فهي من
حروف المد هوائية اي يخرج من هوا الفم من غير ان يعتمد لشيء من الفم واللسان كقولك العصا والواو لم يكن
المخرج في هذه الالفاظ اشباعها هو مخرج الحروف التي وصل حروف المد وليس لحروف المد موضع معلوم من
المخرج فهذه جملة عشر مخرجا ومن كرها المخرج الى ستة عشر وهو مخرج النون الساكنة التي لم يكن بعدها حرف من
حروف الحلق وباقي بحث هذا فان مخرج النون من الخيشوم نحو عنك **فصل وتسعة وعشرون عدد الحروف الاصل واخر**
من الحروف العربية اصول يعني التسعة والعشرين ويتفرع منها ستة ماخوذ بها في القرآن وكلام فصيح وهي النون
الساكنة التي لها غنة في الخيشوم نحو عنك وسمى النون الخفية والخفيفة والالف الممالة والمفخم نحو عالم والصلوة و
الشين التي كالجيم نحو اشدق والصاد التي كالزاء نحو مصدر والهمزة بين بين ويتفرع منها حروف مستهجنة و
هي الكاف التي كالجيم والجيم التي كالكاف والجيم التي كالشين والضاد الضعيفة والصاد التي كالسين والقاف
التي كالكاف والطاء التي كالتاء والباء التي كالفاء يعني تسعة الحروف الهجاء والعربية منها تسعة وعشرون هي الحروف
المعروفة التي هي اصول جميع تركيبات الكلام ومنها ستة هي فرع عليها ولكنها فصيحة ومنها ثمانية مستهجنة اي قبيحة
فاستهجن اذا وجد الشيء قبيحا اما الستة التي هي فصيحة احدها النون الساكنة التي ليس بعدها حرف من حروف الحلق
نحو عنك فانها صوت في الخيشوم وتسمى هذه النون النون الخفية والنون المخفاة الثانية الف الامالة التي يكسر الى الياء نحو
نحو عالم الثالثة الف التفخيم التي يكسر الى الواو نحو الصلوة لانه اميلت قليلا الرابعة الشين التي كالجيم وهي
كل شين ساكنة بعدها دال مهملة الخامسة الصاد التي كالزاء وهي كل صاد ساكنة بعدها دال مهملة كما ذكر بحث هذا السين والصاد



لرابال

في ابدال السادسة الهمزة التي هي بين بين وهذه الهمزة يكون على ثلثة انواع احدها ما يكون بين الهمزة وبين الالف نحو سال عند
من خففها من يسره والثاني ما يكون بين الهمزة وبين الواو نحو ستهزؤن والثالث ما يكون بين الهمزة وبين الياء نحو سئل واما الثمانية
المستهجنة فبين ما ذكر المصنف **فصل وتنقسم الى المجهورة والمهموسة والشديدة والرخوة وما بين الشديدة والرخوة و**
المطبقة والمنفتحة والمستعلية والمنخفضة وحروف القلقلة وحروف الصفير وحروف الذلاقة والمصمتة واللينة والى
المنحرف والمكرر والهاوي والمهتوت يعني تنقسم الحروف الى هذه الانواع وذكر المصنف بعد هذا شرح كل نوع **فالمجهورة**
ما عدا المهموسة وهي يجمعها ستشحثك خصفه وهي المهموسة والجهر رفع الصوت والهمس خلافه يعني الحروف المهموسة عشرة
السين المهملة والتاء المنقوطة بنقطتين والشين المعجمة والحاء المهملة والثاء المنقوطة بثلث نقط والكاف والخاء
المعجمة والصاد المهملة والفاء والهاء وجمعها ما ذكر التشحث الحج في المسئلة وخصفه اسم امرأة فقلبت التاء هاء في
الوقف وما عدا هذه المجهورة **والجهر اشباع الاعتماد في مخرج الحرف ومنع النفس ان يجري معه والهمس بخلافه ولذلك**
تبين بها انك اذا كررت القاف فقلت ققق وجدت النفس محصورا لا تحس معه بشيء وتردد الكاف فقلت ككك وجدت النفس جاريا
معها فتحتال صوتها يعني مع الحرف ولعل سر شانها امر يخالف المجهورة والمهموسة حيث النفس محصورا في المجهورة
لا تحس المهتوت معها اي مع الحرف منها اي من النفس جاريا ... والجهر ماخوذ من الجهر
وهو الاعلان والهمس ماخوذ من الهمس وهو اخفاء الصوت يعني اذا تلفظت بحرف مجهور قوي اعتماد الصوت
على مخرج ذلك الحرف ومنع النفس ان يجري مع صوت ذلك الحرف فاذا تجرد الصوت ذلك الحرف عن النفس قوي الصوت
وارتفع الصوت واذا تلفظت بحرف مهموس ضعف اعتماد الصوت على مخرج ذلك الحرف ويجري النفس مع
ذلك الحرف فلم يتجرد الصوت ذلك الحرف عن النفس ضعف التصويت **والشديدة ما ينحصر جري صوته عند اسكانه**
واجدك قطبت يعني الحروف الشديدة ثمانية الهمزة والجيم والدال المهملة والتاء المنقوطة من فوقها بنقطتين والطاء
المهملة والباء المنقوطة بنقطة والقاف والكاف اجدك اي جعلته جديدا قطبت اي عبست وجهك **والرخوة**
ما عداها وما عدا لم يروعنا وهي ما بين الشديدة والرخوة يعني الحروف الرخوة التي هي خلاف الحروف
التي لم يكن من الحروف الشديدة ومن الحروف التي بين الشديدة والرخوة فالشديدة ما ذكر هنا واما ما بين الشديدة
والرخوة فثمانية وهي اللام والميم والياء المنقوطة من تحتها بنقطتين والراء المهملة والواو والعين المهملة والنون والالف
والشدة ان ينحصر صوت الحرف في مخرجه والرخاوة بخلافه ويعرف ذلك بانك ان تقف على الحج والطش
فانك تجد صوت الجيم راكدا محصورا لا تقدر على مده وصوت الشين جاريا تمده ان شئت والحاصل ان يحبس صوت
الحرف الشديد في مخرجها فلا يمكن مده والرخوة عكس صوت الحرف الرخو في مخرجها فيمكن مده **والكون بين الشدة و**
الرخاوة ان لا يتم لصوته الانحصار ولا الجري كما تكون في العين وكانها تشبه ان تخرج الى مخرج
الحاء يعني الحروف التي بين الشديدة والرخوة ان لا يحبس صوت الحرف في مخرجها حبسا تاما ولا يجري جريا تاما
بل يكون متوسطا لا استطال المخرج يعني العين من الحروف التي بين الشديدة والرخوة والحاء من الحروف الرخوة فاذا تلفظت
بالعين تجد صوتها كانه يخرج بعضه من مخرجها الى مخرج الحاء **والمطبقة الصاد والضاد والطاء والظاء والمنفتحة ما عداها**
والاطباق ان تطبق على مخرج الحرف من اللسان ما حاذاه من الحنك والانفتاح بخلافه الاطباق وضع الطبق على الشيء
والمراد به هنا الالصاق يعني هذه الحروف الاربعة تسمى حروف الاطباق والحروف المطبقة لان اللسان ينطبق عليه

اي يصل ويلصق به ما حاذاه من الغار الاعلى من الحنك ولانفتاح الحا المهملة بحلاوة اي بفتح اللسان اي يتباعد
من الغار الاعلى من الحنك والملصق للسان بالحنك والحروف المنفتحة ما سوى حروف المطبقة والمستعلية ارحه
المطبقة والخا والغين والقاف والمنخفضة ما عداها ولم استعلاء لهم ارتفاع اللسان الى الحنك ضم او بعض
وبانخفاض يحلانه يعني الحروف المستعلية سبعة احرف اربعة منها حروف المطبقة والخامس الخا والسادس الغين
المعجمة والسابع القاف وزاد اهل المدينة الحا والعين المهملتين الثانية في الطبقة الخامسة يخالطه مذكر الطبع الخ الصفة
لسانك الى الحنك كما تلفظ بالحروف المطبقة او لم تطبق اجا وله بلصق لسانك الى الحنك كما تلفظ بالخا والعين
والقاف والحروف المنخفضة كل حرف سوى المستعلية ولانخفاض ضد لاستعلا وحروف القلقلة باي يكون
مد طبع والقلقلة ما تحرك اذا وقفت عليها من شدة الصوت المتصعد من الصدر مع الحفز والضغط القلقلة
خمسة القاف والدال المهملة والطاء المهملة والباء الموحدة والجيم جمعت هذه الحروف في حروف القلقلة لان
الصوت عند التلفظ بها تحرك الحفز الضرب والدفع الضغط العصر يعني تحدث صوت كالكسر بالكرة وضغط اذا
تلفظت بحرف ساكن من هذه الحروف وحروف الصفير الصاد والزا والسين انها صفير بها يعني حروف الصفير
الصاد والسين المهملتين والزاي المعجمة وسمي حروف الصفير لان التصويت بها يشبه الصفير وحروف الذلاقة
فويكلمو معلو والمصمتة ما عداها والذلاقة الاعتماد بها على ذلق اللسان وهو طرفه واصحاب انه لا يكاد يبنى
منها كلمة رباعية او خماسية معراة من حروف الذلاقة وكانت صمتت عنها من حروف الذلاقة ستة الميم والرا
المهملة والفا المنقوطة بنقطة والنون والباء واللام وما عدا هذه الحروف ستة تسمى الحروف المصمتة ومولد الذلاقة
الاعتماد بها على ذلق اللسان وهو طرفه يعني سمي حروف الذلاقة بها لانها تخرج من طرف اللسان قال الجعبري
هذا التعليل غير مستقيم لان الميم والبا والفا من الشفة لا من طرف اللسان وليس تسميته هذه الحروف الستة
بالمذلقة والذلاقة لكونها تخرج من ذلق اللسان بل وجه التسمية ماخوذ من الفصاحة التي بمعنى السهولة يقال لسان
ذلق اي سهل في الكلام وسميت هذه الحروف المذلقة وبحروف الذلاقة لان التلفظ بها سهل او يقل واصحاب
انه لا يكاد يبنى منها الضمير في منها ضمير المصمتة يعني لا يبنى كلمة رباعية او خماسية اصلية من الحروف
المصمتة فقط بل لابد ان يكون بعض حروفها من حروف الذلاقة ليحصل لكلمة حسنة مثاله جعفر فالفاء والرا
من حروف الذلاقة وكذلك جميع اصلها وانما شرط ان يكون الكلمة رباعية على ثلثة احرف لان الزايد على الثلاثي
ثقيل يكثر حروفه فيحتاج الى التخفيف بحلول بعض حروفه من حروف الذلاقة فكانه قد صمتت عنها سميت بهم الصاد
اي يركب كرها يعني فكانه يترك ذكر الحروف المصمتة يعني فلما ترك بناء الرباعية من قلة عدها من الحروف المصمتة
يعني فلا يترك بناء الرباعية منفردة فكانه يترك ذكرها والمسه حروف اللين يعني تسمى الواو والياء اذا انفتح ما قبلهما حروف
اللينة لان الصوت بلين عند التلفظ بها فاذا كان كذلك تكرهمل الواو والياء الساكنة يسميها حروف اللين واذا كان
حل الواو الساكنة المضموم ما قبلها والياء الساكنة المكسور ما قبلها حروف المد واللين والالف ابدا لكونه حرك المد واللين والمنحرف
اللام وقال سيبويه هو حرف شديد جرى فيه الصوت لانحراف اللسان مع الصوت لانحراف اللسان سميت
اللام منحرفا لانها تنحرف الى حد الحنك وقول سيبويه وهو حرف شديد معناه انه حرف يمنع الصوت وينو مستمد
الصوت بمثلها اي حد الحنك وقوله الحالات اللام من الحروف التي بين الشديدة والرخوة فمعنى الشديدة هنا

ان الصوت

ان الصوت بينهما ويجري مع انحرافها والمكرر الراء لانك اذا كررته عليه بطرف اللسان بما فيه تكرير
يعثر اي تردد واضطرب يعني ان المتلفظ بالراء يحس بحسه وكانه يرتعد ويضطرب يعني كانه يتعثر
الثالث الهاوي الالف لانه هوى في الحلق اصلها الالف الصامتة شديد من انساع مخرج الياء والواو الف والواو
الساكنة المضموم ما قبلها والياء الساكنة المكسور ما قبلها كلها اصوات لانها تخرج من هوا الفم الا ان الالف هواها اوسع
لانها تخرج عقيبه فتحه تسمع الفم فينتقص هواها فلهذا سمي الالف بالهاوي دون الواو والياء والمهتوت التاء
لضعفها وخفائها المهتوت من حيث اذا وقفت شيا سمي التاء المثناة من فوقها لضعفها مهتوتا لضعفها و
خفائها وصاحب العين يسمى القاف والكاف لهويتين لانهما من اللهاة يعني الجيم والسين والضاد المعجمة
تسمى اسلية لانها تخرج من اسلة اللسان وهي مستدقه والطاء والدال والتاء نطعية لانها مبداها من نطع الغار
الاعلى يعني الطاء والدال المهملتين والتاء المثناة من فوقها نسمى نطعية لان مبدا مخرجها من نطع الغار الاعلى والنطع
كالنون وفيهما ما يشبه حز التوب من الغار الاعلى من الفم والظاء والذال والثاء لثوية لان مبداها من اللثة
يعني هذه الحروف المعجمات تسمى لثوية لانها تخرج من اللثة وهي لحم اصل الاسنان والراء واللام ذلقية لان مبداها
من ذلق اللسان يعني هذه الحروف تسمى ذلقية لانها تخرج من ذلق اللسان وهو طرفه والباء والفاء والباء و
الميم شفوية او شفهية يعني هذه الحروف تسمى شفوية وشفهية لانها تخرج من الشفة وقوله او شفهية يعني يجوز تسمية
هذه الحروف بكل واحد من هذين اللفظين وحروف المد واللين جوفا منصوبا بانه المفعول الثاني لقوله يسمي اي يسمى حروف
المد واللين جوفا وهذه المسئلة وما قبلها من المسائل معطوف على قوله وصاحب العين يسمى القاف والكاف لهويتين
والجوف جمع اجوف سميت حروف المد واللين جوفا لانها تخرج من موضع مجوف وهو هواء الفم فصل واذا
اريد ادغام الحرف في متقاربه علانية من بعد ما قلبته الى لفظه لتصير مثلاله ان حملته ادغامه فيه كما هو حكم الادغام
رمت ادغام الدال في السين من قوله عدا لنا الدين رفقا وكذلك التاء في الطاء من قوله و قالت طائفة رسم ما مضى محكي
من الروم يعني الطلب المحاولة الطلب يعني طلب ادغام حرف في متقاربها لا يمكن لان الحرفين المختلفين كيف يصير
متجانستين مع بقاء كل واحد منهما على حالها بل لابد من قلب الاولى حرفا مثل الثانية وبعد جعل في الثانية وان كان
الاول متحركا تسكن بعد جعلها مثل الثاني فيدغم مصرا على المعنى بان اسمعا وكلمة كلفن فان التقيا
في كلمة بطرفان كان ادغامها ما لم يجوز الا نحو ويدعوه ونرتد يعني لا يجوز الادغام حيث يحصل
بسبب الادغام التباس لفظ بلفظ نحو وبدو فانك لو ادغمت التاء في الدال لصار ودو وحينئذ لا يعرف الفرق بين
الوجه الذي اصله وتد وبين الود الذي اصله ودد وكذلك ماضيه وتد ومضارعه نحو تد بتد اذا دق وتد الطرف
الجدار قوله عند بعض العرب والناس وهو الغريب المعد للعرب وكسره مخرج النون من طرف اللسان ومخرج الياء
من وسطه وهما متقاربان المخرج والقياس يقتضي الادغام انه لا يجوز الادغام لانه لو ادغم لصار كيه وحينئذ لا يعرف
ان المدغم كان نونا او يا وشاة زنماء غيرها الزنما بالزاي المعجمة الشاة التي قطعت من جلد تحتها قطعة بحيث بقي
معلقا وربما يكون شيئ مثل جلد معلقه من عنقها من اصل الخلقة وجمعها زنم بضم الزاي وسكون النون ولا يجوز الادغام هنا
لانه لا يعرف حينئذ ان المدغم نون او ميم ولذلك قالوا في صدر وصدف فتح الطاء وكذلك قالوا وطدا وكلا الاسم من يابه لم
ادغامه من نحو لبس وطذا الحكم شيا بعض لو قالوا في صدر وطد وتد بالاظهار لكان ثقيلا ولو ادغموا لالتبس
ان المدغم دال او طا او تا وهذا معنى قوله من بابه وادغامه من نحو لبس ابدا معنا انه الاظهار فاذا كان الاظهار وادغام

والنون

ونحو يدين حذف الواو ونقلها الى الطاء ونيه مثل عله لتحصيل تخفيف بالحذف ولا يحصل لبس وهذا العمل مختص بالمصدر
وهذا العمل مختار وليس بلازم بل يجوز ان يترك المصدر على حاله في الاستقبال وطد ويطد ومن ثم لم يبن نحو وددت لما ادى الادغام
الى اعلالين في نحو يحذف الفا في المضارع والادغام يعني في مضارع وطد ووتد وما اشبههما مما كان حذف فا فعله
في المضارع الى الحذف والادغام لانه يجتمع حينئذ اعلالان احدهما حذف فا الفعل والثاني الادغام ومن ثم لم يبنوا
نحو وددت بالفتح لان مضارعه كان يكون فيه اعلالان وهو قولك يد يعني لئلا يجتمع اعلالان في مضارع
مضاعف المفتوح الفا على يفعل بكسر العين لانه حينئذ يحذف الفا ثم يجتمع حرفان متماثلان فادغمت فاجتمع اعلالان
ولم يرد وددت بالفتح يعني بفتح العين في الماضي وكسرها في الغابر وانما لم يكسر حذف نحو يحيى وحيي واصلها الحي
همزتين لانه فعلا في الحذف السم فاعلم كالناس يعني اذا ادغمت النون في الميم من نحو من مات
احيى يلتبس بالمد وهذا الوزن ليس في كلام العرب حتى يلتبس لفظه بلفظ وهمزتين بفتح الحا والميم وسكون النون
وكسر الراء المهملة وبالياء المعجمة وهو العجوز والناقة الكبيرة اللبن فاذا ادغمت النون فيه في الميم صار همرشا
فعلل بفتح الفاء والعين وتشديدها وكسر اللام الاولى ولئن هذا الوزن في كلامهم حتى يلتبس لفظه بلفظه والثاني
الساكن مثل متحرك او متحرك ومن الادغام جائز لانه لا لبس فيه ولا غير صيغة شرط الادغام ان يكون
المدغم فيه حرف متحركه نحو قوله تعالى في المساجد تلك لا يكون ما قبل المدغم حرف مد نحو قوله تعالى وعملوا الصالحات
تحاج بعين لو كان قبل المدغم ساكنا غير مد لم يجز لئلا يلتقي ساكنان في غير حده وقد جاز هذا في القراءة السبع
خلافا للنحو من نحو قوله تعالى نعما فان المدغم وهو الراء ما قبلها ساكن في وصل العين وادغمها ابو عمرو ولم يبين نظائره
فصل وليس مطلق المقاربة في المخرج مدغم احدهما في الاخر وان كل متباعدين منع ذلك فيهما وقد يوجد
المتقاربين من المانع فاخرجه الادغام وبعض بعد المتباعدين من الخاص ما سوغ ادغامه وقد يوجد به مدغم ما ذكر
سوى يسعر منها تلك ثانيا وما كان من حروف الحلق ادخل في الفم وادخل من الحلق يعني انما يدغم حرف في مقاربها
اذا لم يكن هناك مانع وهو قسمان احدهما ان لا يكون المدغم ضاد معجمة والواو والياء والميم والشين معجمة والفاء
والراء وانما لا يدغم هذه الحروف لان في كل واحد منها فضيلة فلو ادغم لزالت الفضيلة اما الضاد ففيها استطالة في
المخرج واما الواو والياء فان كانت الواو ساكنة وقبلها مضموم او الياء وقبلها كسرة فلا يدغمان لان فيهما مد ولان مقاربهما
لئلا يزول مدهما وان كانتا ساكنتين وما قبلهما مفتوح جاز ادغامهما فيمثلهما ولا يجوز ادغامهما في مقاربهما لان لهما
استطالة في المخرج فلو ادغما لزالت هذه الفضيلة لان هذه الفضيلة ليست في مقاربهما وان كانتا متحركتين فلا يمكن
ان في مقاربهما لما ذكرنا ويدغمان في مثلهما واما الميم ففيها غنة واما الشين ففيها التفشي واما الفاء ففيها تفرد
من التفشي واما الراء ففيها التكرير وهذه الفضيلة الحاصلة لهذه الاحرف ليس في مقاربها فلا يجوز ادغامها لانه يستلزم
وضوف معناه وصار ضعيفا والمنفر يشبه النعري والمانع الثاني ان يكون المدغم حلقيا اقرب الى الفم والمدغم فيه حلقيا
اقرب الى الصدر فلا يحسن الادغام هنا لان ما هو اقرب الى الفم اخف مما هو اقرب الى الصدر والادغام لا يحصل الا
بالمعجم يدخل في الفم او اقرب الى الفم ولهذا في الادخال في الحلق يعني في الاقرب الى الصدر كادغام العين في الحاء
في الهمزة او الهاء وادغمت النون في الميم وحروف طرف اللسان في الضاد والشين وكذا الحروف وهي
الفاء والشين مع بعض في الادغام لامكان على حد ذكر عن بعض واسبقها تفخيمها فهذا مثال الادغام من
المتباعدين يعني مخرج النون من اللسان ومخرج الميم من الشفة ومع ذلك يجوز ادغام النون في الميم وحروف طرف اللسان يعني

يجوز ادغام الطاء والدال والتاء من مخرجها طرف اللسان في الشين والضاد المعجمتين ومخرجهما وسط اللسان ومخرج المدغم
والمدغم فيه متقاربان بعد ادغام كل حرف فصل والهمز لا يدغم في مقاربها لانه في نحو يحال وداري والدال في سواد
ومن فيقي صوتهما الهمزين يعني اذا اجتمعت همزتان احداهما ساكنة واحداهما متحركة وتحققهما ولم يدغم احديهما في الاخرى
لان الهمزة ثقيلة فاجتماع همزتين ثقيل فاحتاج الى التخفيف وحذف احديهما وتخفيفهما اخف من الادغام الا ما كان
على وزن فعال بفتح الفاء وتشديد العين كسال ورأس واصله رأس فادغموا الهمز لانها في الثانية ولم يحذفوها لئلا يزول
معنى المبالغة ومثله الداث بالدال المهملة والثاء المنقوطة بثلث نقط وهو اسم وادي ومنهم يرى تحقيق الهمزتين
يعني من حقق الهمزتين لا يدغم الاولى في الثانية اذا جمعهما صار الحرفين محققين ولا يحسن هنا ما الهمزتان فليس
بها ادغام في كلمة ارى والمالي قال ابو عمرو ابن الحاجب كان يحقق الهمزتين وناس معه ويرى انه
معه يجوز لا ادغام في لفظه عليه ويدعم لا ادغام ملكوته من العمل بالنسبة الى التخفيف قوله قال ابن الحاجب هذا اقرب من
لا اقرأ قوله ومن يرد به يعني ومن يحقق الهمزتين يدغم الاولى في الثانية لان الادغام اقل من التخفيف فلهذا كان الادغام
رجحانا قوله فحذف لا ادغام في نحو قوله بعني من قوله من تحقق الهمزتين وفيما ذكرت الا ان يرد من قول تحقق
الهمزتين حمل على من حقق الهمزتين حيث لا ادغام وهذا ما اتفق لقول سيبويه لان سيبويه منع الادغام مطلقا مع ان
تحقق الهمزتين في كلمة لغة ضعيفة في مذهب سيبويه وهي من قراءة القراء السبعة والصواب ان يقال ادغام الهمزتين ممتنع في
اللغة الفصيحة عند من يحقق الهمزتين وعند من يحققها او يخفف احداهما لانه اذا امكن التخفيف بحذف احدى الهمزتين
او يليين احداهما فلا يحتاج الى الادغام لان الادغام اثقل من حذف احدى الهمزتين او تليينها قوله قال ابو عمرو ان ناسا
الا ان يحقق الهمزتين وناس معه وهو رد به فاعل سيبويه زيادة تحقيق الهمزتين فيما تحقق الهمزتين اذا التقتا من كلمة
واحدة فان تحقيق الهمزتين اذا كانتا من كلمة واحدة شاذة في القياس واما تحقيق الهمزة اذا كانتا من كلمتين فليس شاذ
فاذا لم يكن شاذا فلا يكون رديا فان اراد بالرداءة هنا تحقيق الهمزتين في كلمة فمسلم وان اراد تحقيقهما في كلمتين
فغير مسلم وان اراد بالرداءة هنا رداءة الادغام فمسلم لان ادغام الهمزة ردي مطلقا لانهما كان على وزن
والهمز من غيرها لا تدغم فيها يعني لا يجوز ادغام الهمزة في حرف من الحروف الاخرى في الهمزة اما عدم جوازه
في حرف اخرى والهمزة فلان مخرج الهمزة ابعد من الحروف والادغام لا يحصل في الا في المتقاربين فصل والعين لا تدغم في الهاء
ولا في غيرها ولا تستطيع ان تدغم في هاء فيها لا العين في الحاء لانه في حرف مستعد وهذه الالف لا تدغم في شيء لانها لا يمكن
فيها لا انها حرف اسعة فلو ادغمت لازداد ثقلها والادغام حرف في اخرى فيها لانها ساكنة والمدغم فيها لا بد وان يكون
متحركا فصل والهاء في الحاء نحو فيها ادغمه ما وكذا من يحيى لحي اجتمعا ثماودعا عنه احتمي تحاولت ادعاؤه
والمدغم فيها الهاء مثلها نحو اجهة علاه الهاء تدغم في مثلها وفي الحاء لانهما من مهمات المخرج قوله اجبهة جلاه
فهمهم من جبهه اذا ضرب جبهته واحد وسمعت من العرب رقيت فبلهم وهو مثال بها اذا وقعت الهاء الاولى
فاعلة لا ادغام فيقلب المدغم حرفا من جنس المدغم فيه لان فيقلب المدغم فيه حرفا من جنس المدغم ولكن يقلب في
ادخاله المدغم فيه حرفا من جنس المدغم بخلاف فلعله لا ادغام وانما قال فعلما هذا لانه لا يجوز ادغام
الحاء في الهاء لان الحاء في الهاء فيلتبس الهاء بها حاء والعين احدى الحاء حرف الاخرى فصل والعين تدغم في مثلها كوقعا
ويقع عليها وفي قوله تعالى فمن زحزح عن النار وفي ذلك عنه في الحاء كريها انجلا نعم حاجا وادع
عنهم الحاء اذا دعت والعين في الحاء فاما ادغام الحاء في العين والهاء فيمنع فيها الاشتباه

العين لا تدغم الا في مثلها دون الحاء لان مخرجها واحد وليه وادغموا وحكوا اصله اذبح عتودا القياس ان يعل العين على حالها لان
هذا المدغم فيها الا انهم قلبوا العين حاء لان الحاء اخف من العين فلو لم يقلبوا العين حاء لزم ادغام الاخف في الاثقل و
العتود ولد المعز واذا اجتمع العين والهاء جاز قلبهما وادغامهما نحو قولك في معهم واجبه عهد مجهم ومحهم
القياس في الادغام ان يدغم احدهما في الآخر ولكن الهاء لا يجوز ان تقلب عينا قال الشارح لان الهاء تشبه
الهمزة وكما لا يجوز ادغام الهمزة فكذلك لا يجوز ادغام الهاء ولا يجوز ان يدغم العين في الهاء لان العين اخف من الهاء ولا
يجوز ادغام الاخف في الاثقل واذا لم يجز ادغام احدهما في الآخر قلبوهما حاء لان الحاء تناسب العين في المخرج وتناسب
الهاء في انهما من الحروف المهموسة ثم ادغموا احدى الحائين في الاخرى والحاء تدغم في مثلها وفي العين كقولك امدح عرفة واذبح
عتودا حتى تدغم فيها الهاء والعين ادغامها في مثلها ظاهر ولا تدغم فيها غيرها الا العين والهاء لقرب مخرج الهاء
من مخرجها واتحاد مخرج العين بمخرجها مثال ادغامها في مثلها ما ذكره واما مثال ادغام العين فيها فنحو ادغام العين فيها نحو اخرج معهما
ومثال ادغام الهاء فيها نحو اجبه حاتما والغين والخاء يدغم كل واحد منهما في مثلها وفي اختها كقوله في عمرو بن
سبع غنما ولا نسلخ خلفك وادمغ خلفا فاسلخ غنمك في اختها المكرر واحد منهما في الآخر يعني
الغين والخاء المعجمتين يدغم كل واحد منهما في مثلها ويدغم ايضا احدهما في الآخر لانهما من مخرج واحد وعني الادغام
غيرهما فيهما لبعد مخرج غيرهما من مخرجهما الا في الابطال لكسل الواصل بحيث يبطل الى الادغام والقاف و
الكاف كالغين والخاء قال الله تعالى الم نخلقكم قال والحق مسحك كثيرا وبذكرك كثيرا وقال اطلق كلهما
من عندك فالكا يعني القاف والكاف يدغم كل واحد منهما في مثلها وتدغم ايضا احديهما في الاخرى لقرب مخرجهما
ولا يدغم فيهما غيرهما لبعد مخرج غيرهما من مخرجهما والجيم يدغم في مثلها كقولك اخرج جابرا وفي الشين نحو
اخرج شيئا قال الله تعالى اخرج شطاه وروى اليزيدي عن ابي عمرو ادغامها في التاء في قوله تعالى ذي المعارج تعرج
ويدغم فيها الطاء والدال والتاء والظاء والذال والثاء نحو اربط جملا واحمد جابرا وحيث جنوبها واحفظ جارك
وانفذ جابرا ولم يلبث جالسا يعني الجيم يدغم في مثلها وفي الشين لانهما من مخرج واحد وفي التاء ويدغم التاء والدال والطاء
والذال والظاء والثاء هذه الحروف الستة يدغم فيها الا ان الجيم والطاء والدال والذال والظاء والثاء كلها من الحروف
المجهورة والجيم والتاء من الحروف الستة بين الشديدة والرخوة فجانستا ما يكون فيه مجهورة او شديدة ويكون مخارجها
من اللسان والتاء لا تشارك الجيم في كونها مجهورة وشديدة ولكن جنس التاء على الطاء والدال لانهما من مخرج واحد
الشيب بفتح المعجمة والباء المنقوطة بنقطة والثاء المعجمة بثلث نقط وهو اسم ورق سكنه لا احد الاشتاء
ورق الزرع اولها بدو وجمعه شيطة سقط والشين لا تدغم الا في مثلها كقولك اعطش شيبان ويدغم فيها ما
يدغم في الجيم والجيم في اللام كقولك اخلط شعرا وارشد شرا واصابت شرا ولم يحفظ شعرا ولم يجد شريكا ولم يرث
شيئا وادنا الشيب هذه الحروف جميعها الا الشين تجانس من جهة قرب المخرج ان مخارجها جميعها اللسان
وهذه لا ادغام لا المذكور لاجل هذا التجانس اشتراك مخارجهن تشترك جميع الشيب بحيث يرى كلها بعد ظهيره
قوله ودنا التاسع هذا مثال ادغام لام التعريف في الشين جذا الى قرب التاسع المعد والتاء تدغم في مثلها
متصلة كقولك حي وعي ويشبهه المتصل كقولك احيي زيد ومنفصلة اذا انفتح ما قبلها كقولك اخشي
ياسرا وان كانت حركة ما قبلها من جنسها كقولك اظلمي ياسر لم يدغم ويدغم فيها مثلها والواو نحو طي والنون
نحو من علم اراد المنفصلة ما كان المدغم والمدغم فيه في كلمة واحدة واراد بشبه المنفصل ما كان المدغم فيه المتكلم

فانها ليست

فانها ليست من الكلمة ولكنها متصلة بالكلمة واراد بالمنفصل ما كان المدغم من كلمة والمدغم فيه من كلمة اخرى لحتي امر
مخاطبة قوله وان كانت حركة ما قبلها من جنسها يعني وان كان ما قبل المدغم مكسورا نحو حرف مد فلا يجوز ادغامها
كيلا يزول المد فيها قوله ويدغم فيها مثلها والواو نحو طي والنون نحو من علم يعني ويدغم في الياء طيه احرف احدها
الياء كما ذكر في اول الفصل اذا لم يكن اولهما حرف مد فان كان حرف مد لم تدغم نحو في يوم كيلا يزول المد والثاني
الواو نحو طي واصل طوي فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء والثالثة النون نحو من علم والضاد
لا تدغم الا في مثلها كقولك اقبض ضعفها وقد ادغمها ابو شعيب السوسي عن اليزيدي ان ابا عمرو كان يدغمها
والشين في قوله تعالى لبعض شانهم سمعت من عجب رواية ابي شعيب ويدغم فيها ما يدغم في الشين الا الجيم
كقولك حفظ ضاكا واخرج ضاحكا ولم يلبث ضاحكا واخرج ضاربا ولم يلبث ضاربا وانما لا يدغم الضاد
المعجمة في غيرها لان صوت الضاد مستطيلا مفشيا في مخرجها وليس هذه الفضيلة ويدغم فيها ما يدغم
في الشين وهي الطاء والدال والتاء والظاء والذال والثاء واللام ادغمت الطاء والظاء فيها لانها توافقها
الضاد في انهما من حروف الاطباق والحقت الدال المهملة والتاء المنقوطة من فوقها بنقطتين بالطاء المهملة
لان جميعها من مخرج واحد وانما ادغم اللام فيها لقرب مخرجها قوله قال ابن عجيب بعض الحلو عن عجيب يعني
ادغام الضاد في الشين ضعيف قوله الا الجيم والغالب لا يدغم الجيم في الضاد لان الجيم والشين من مخرج واحد
فلما ان الشين لا تدغم في الضاد فكذلك الجيم قوله لحظاي اضطمن جاه نحو اذا احطظ قوله الضاحكا هذا
مثال ادغام اللام في الضاد وليس في اكثر نسخ المفصل مثال لادغام الذال المعجمة في الضاد مثاله اخذ ضاربك
واللام ان كانت للمعرفة لزم ادغامها في مثلها وفي الطاء والذال والظاء والثاء والتاء و
الصاد والسين والزاي والضاد والشين والنون والراء يعني لام التعريف يدغم في اربعة عشر حرفا وهي اللام
الملوم والطاء نحو الطبيب والذال نحو الذليع والتاء نحو التوسيع والظاء نحو الظلم والذال نحو الذكر والثاء نحو الثوب
والصاد نحو الصوم والسين نحو السبيل والزاي نحو الزيع والشين نحو الشكر والضاد نحو الضارب والنون نحو النور
والراء نحو الريب وان كانت غيرها كلام هل وبل فادغامها فيها جائز وسطا وتتفاوت في الحسن وهو ادغامها
في الراء نحو هل رايت والحسن وهو ادغامها في النون لمن لم يجعل مخرج والاوسط هو ادغامها في السواف
دون نحو ثوب وان كانت غيرها يعني وان كانت اللام غير لام التعريف فيها ادغام في الحروف الثلاثة عشر التي يدغم فيها لام
التعريف ادغامها في الحسن الا انه لا يخرجها الى مخرج اللام اقرب من سائر الحروف قوله والقبيح وهو ادغامها
في النون هذا غير صواب لان الكسائي من القراء السبعة وهو يدغم اللام في النون نحو فهل نبيكم وشبهه فلا يجوز
الى قراءة احد القراء السبعة غير صواب وانشد سيبويه فذر ذا ولكن هتعين متيما على ضوء برق آخر الليل ناصب
قدر ذا يعني اترك هذا الحديث الذي انت فيه ولكن هل تعينني على تحصيل ضوء من الحزن بان رايت برقا من جانب بلدها
حتى فاشتعلت نار شوق ومعارضك اياها ان تشهد معي وتحادثني لكي يزول بعض حزني والبيت الذي
حمل العشق عبدا وناصب صوء برق وبرق ناصب لانه يرى من بعيد والمراد بالاستشهاد انه ادغم اللام من هل
في تا تعين وانشد ايضا الا اهلكت مالا الذي عليه هتنى كفقد الرائي والبيت الذي قبله فعلتها ان الملامة
نفعها قليل واست استطاع الخلائي عليهم اسم امرأة الانضمام الرغب من الى ان بلغن اذا الرقعة شيء يعني تحركه

اعراف بحر وعلى في الظلمات قوله وليث يستطيع الحلايف اي يستطيع بعض الحلايف يحذف بعد وافيه الحلاف مما مه
والحلايف الطبايع يعني اذا اعتاد الرجل الحدد لا يستطيع تغيير طبعه والمراد بها استشهاد ادغام اللام في السين في
ولا هشيم والا يدغم منها الا مثلها والنون نحو قل لك من لك وادغام الال لحن يعني ولا يدغم في اللام الا اللام والنون نحو
قل لك ومن لك ومن اصل من لك قوله وادغام الال لحن واما ما لحنا الا في الرا نكرين فلو ادغمت في اللام فكانه
ادغمت حرفان وقد ادغم ابو عمرو الراء في اللام نحو يغفر لمن يشاء ولم يوافقه احد من القراء بانه في النحو بعيد مع صل والرا
لا يدغم الا في مثلها للمرلة تعالى واختر ربكم يدغم اللام والنون كمثل لنا كيف نعمل بكر فاختر لمن ربكم وانما لا يدغم
الرا في حرف سواها لان فيها فضيلة ليست في سائر الحروف وهي تكريرها ويدغم منها اللام والنون لقرب مخرجهما من
مخرجها فصل والنون يدغم في حروف يرملون كمن يقول ومن راشد ومن محمد ومن نكر ومن وال ادغامها
على ضربين ادغام بغنة وبغير غنة والباقي بعد احوال اخر الاظهار مع هذه الحروف يعني النون الساكنة عند حروف
الهجا لها اربع احوال احدها الادغام واذا كان بعدها احد الحروف المجموعة في قوله يرملون كما ذكرنا فيتعين ادغامها
في هذه الحروف على نوعين احدهما الادغام مع الغنة وهو ان يبقى اثر من النون والثاني الادغام بغير غنة وهو ان لا
يبقى اثر من النون وقد قرا الجمهور القراء السبعة بترك ادغام مع الغنة بقول عندنا فضيلة فلما غنتها كيلا يزول فضيلتها و
لكن يقول من حرف يخرج من الفم وبين مخرجها بغير غنة بقول شرط المدغم ان يبدل حرفا مثل المدغم فيه واذا بدلت حرفا
مثل المدغم فيه فكما انه ليس في المدغم فيه غنة يجب ان لا يكون في المدغم ايضا غنة والثاني الاظهار مع الحروف الحلق الهاء
والعين والحاء والغين والخاء كقولك من اجلك ومن هاد ومن حكيم ومن عمل ومن خاف يعني الحالة الثانية النون
الساكنة للبيان اي الاظهار وذلك عند حروف الحلق الست وانما يظهر النون عند هذه الاحرف لبعد مخرجها من مخارج
هذه الحروف لان مخرج النون الساكنة الخيشوم ومخرج هذه الحروف الحلق والاخفاء مع اخفها مع الغين والخاء فعالوا منخنق
وسنغلل يعني اخفى قوم النون الساكنة عند الغين والخاء المعجمتين كما اخفاها عند القاف وغيرها مما يأتي ذكرها لان مخرج الغين و
الخاء قريب من مخرج القاف وباقي يخرج الاخفا المنخنق بضم الميم والخاء العربال والمنغل بضم الميم وفتح الغين اسم مفعول
من اغلل اذا افسد اديم في الدباغة والثالثة القلب الى الميم قبل الباء كقولك منبيا ومعبر يعني الحالة الثالثة النون الساكنة
ان تقلب ميما ثم يخفى فيما بعدها وكذا اذا كان بعدها الباء المنقوطة بنقطة وانما قلبت عندها لكون مخرجها لان النون
الساكنة تخرج من الخيشوم والباء تخرج من ظاهر الشفتين والتلفظ بالنون ثم بالباء بعدها متعسر فجعلت الميم حرفا
لكونه متوسطا بين النون والباء وهي الميم لانها تخرج من بين الشفتين فيمتنع صوتها الى الخيشوم قوله منبيا اصله منبيا
هذه نعت المراة يعني اما منبيا بالثاء المعجمة وهي التي سنانها مجوجة لطيفة والرابعة الاخفاء مع سائر الحروف
وهي خمسة عشر حرفا كقولك من جابر ومن كفر ومن قتل وما اشبه ذلك قال ابو عمان وسائرها حروف الفم الخفي يعني
الحالة الرابعة النون الساكنة ان تخفى وذلك عند الحروف الباقية بعد حروف يرملون وحروف الحلق والباء وجميع ما بقي
خمسة عشر حرفا وهي التاء نحو من تولة والثاء نحو من ثوب والجيم نحو من جنة والدال نحو من ذكر والزاء المعجمة نحو من
زوج والسين نحو من سهل والشين نحو من شئ والصاد نحو من صلوة والضاد نحو من ضر
والطاء نحو من طيب والظاء نحو من ظلم والفاء نحو من فوز والقاف نحو من قوم والكاف نحو من كثر مجمه
النون الساكنة عند هذه الحروف واخفاءه ان تترك حالها لا يدغم لان مخرجها ليس بقريب من مخارج هذه الحروف فاما انا ما

ولا يظهر

ولا يظهر ايضا كما بالغ في اظهارها لان مخرجها ليس ببعيد من مخارج هذه الحروف بعد انا ما قوله قال ابو عثمان وسائرها مع
حروف الفم الخفي يعني اظهار النون الساكنة عند غير حروف الحلق لحن وابو عمرو هذا ابو عمر المازني وحكم النون كحكم التنوين
الساكنة في الاحوال الاربعة من غير فرق فصل والطاء والدال والتاء والذال والثاء يدغم بعضها في بعض وفي الصاد
والزاء والسين وكذلك الا يدغم في ذلك الا ان بعضها مدغم في بعض ولا تقيس بالمطبقة اذا ادغمت بقيت الاطباق كقوله
ابو عمرو فرطت في جنب الله يعني هذه الاحرف الستة يدغم كل واحد منها في الخمسة الباقية ويدغم ستتها في حروف الصفير
وهي الصاد والسين المهملتان والزاء المعجمة مثاله هند ضربت طالبا ضربت ظالما ضربت داود حركت ذكر لعبت ثوبا ظهرت
زينبا ظهرت سهلا والنصح فاء وعلى هذا فقس الى امثاله قوله وهذه لا يدغم في تلك هذه اشارة الى الحروف الصفير و
تلك اشارة الى الحروف الستة يعني لا يدغم حروف الصفير في الحروف الستة لان الحروف الصفير فضيلة وهي صفيرها فلو
ادغمت لزال هذه الفضيلة قوله الا ان بعضها مدغم في بعض يعني يجوز ادغام كل واحد من حروف الصفير في
اختها قوله ولا تقيس في المطبقة الى اخره يعني ينبغي اذا ادغمت حرفا من حروف الاطباق في حرف ان يبقى اثر المدغم
ليدل ذلك الاثر على انها من حروف الاطباق قوله كقراءة ابي عمرو فرطت في جنب الله يعني ينبغي ان يبقى اثر من حروف الاطباق
اذا ادغمت كما في ابي عمرو اثر الطاء المدغمة من قوله ما فرطت في جنب الله ونسب المصنف هذا الاثر الطاء من
فرطت الى ابي عمرو وليس من قراءة ابي عمرو فقط بل اتفق جميع القراء في هذا فرطنا اي قصرت في جنب الله اي في امر الله
فصل والفاء لا يدغم الا في مثلها لمن علا والخلف عندي في يخسف بهم الارض لادغامها في الباء وهو ضعيف
لعسرها الكسائي ويدغم فيها الباء وهو ضعيف ادغام الفاء في الباء لان الفاء اقوى من الباء لان الفاء من بطن
الشفة السفلى وهي من الفاء والباء من بين الشفتين فما هو من بين الفم اقوى مما هو من بين الشفتين قوله ويدغم فيها الباء
مثاله اذهب فتعجب فصل والباء لا يدغم في مثلها وابو عمرو وهب يدغم في الفاء والميم نحو اذهب فقد تبارك وهي
من ربك والميم لا يدغم فيها الا مثلها قوله لا يدغم فيها الا مثلها هذا الكلام لا بد من قوله في اول الفصل والباء لا يدغم ت
مثلها وانما يدغم في الفاء والميم لقرب مخرجها من مخرج الفاء والميم فصل والميم لا يدغم الا في مثلها قال ابو علي مثل من من
كلمات ويدغم فيها النون بعد قلبها والثاني لا يدغم الميم في غيرها لان فيها فضيلة الغنة فلو ادغمت في حروف السنة يعني غنه
لذهبت فضيلتها وانما يدغم فيها النون الساكنة لانها مثلها في الغنة نحو من خلق من اصله من كرم واما الباء فيدغم فيها لانها
لمست في الباء غنه فهي ضعيف بالنسبة الى الميم والادغام الاضعف في الاقوى جائز مثاله يعذب من يشاء واعلم ان المصنف
لم يذكر بحث الواو والياء فاعلم انهما يعني من حروف صوتي حسن لكن الواو لا يدغم ولم يدركها انه هل يدغم منهما مثلها اذا كان
ما قبلها من جنسهما وسمع او سكنت الاولى وما صح ما قبلها نحو خذوا عفوا وقالوا ولا يدغم ما فيها متقاربان لان الواو من
الشفة وحروف الشفة غير الواو من الفاء والميم والباء معها تغني وهي فضيلة واما الياء فيها غنة وهي ايضا
فضيلة فلا يدغمان في العلل كيلا يزول فضيلتها واما الياء فمن ظاهر الشفة والواو من داخل الفم وسهما بعد ملتقا
لا يدغم الباء في الواو وان عمل بعد قلبها لا يدغم الميم في العلل كيلا يزول غنتها فلو ادغم النون في الواو مع ان
فيها غنة فانما الاشم كرهوا اظهار النون لكثرة في عند حروف الحلق فادغموها في حروف يرملون وانخوها
وعند حروف الحلق والعلة حروف ويمكن كما ذكر فصل واصل اذا كان بعد تاء مثلين جاز فيه البيان والادغام
وصلا ان يسكن الاولى ويدغم والثاني ويسلم حركتها الى التاء فيستغني للحركة عن همزة الوصل فقال ومنهم من ابح
ومنهم من عرف الحركة واعلها فلغي ساكنان فحرك الفاء بالكسر فقال ملوا المرح قال يعملون ويعملون بفتح الفاء ومنهم من

٣
قال يقتلون ومقتلون بكسرها ويجوز مقتلون بالضم اتباعا للميم لما حكى عن بعضهم مردفين من باب افتعل اذا كان
عينها تاء جاز اظهار التائين وجاز الادغام فعند الادغام فيه مذهبان احدهما ان ينقل فتحة التاء الاولى الى ما قبلها ويحذف همزة
الوصل للاستغناء عنها بحركة الحرف الذي بعدها فتقول قتل واصله اقتتل نقلت فتحة التاء الى القاف وحذفت الهمزة ثم ادغمت التاء
في التاء والمذهب الثاني انه سكن التاء الاولى ولا ينقل حركتها الى القاف فيجتمع ساكنان القاف والتاء فحركت القاف بالكسر
فتقول قتل بكسر القاف وادغام التاء في التاء قوله فهم يقتلون قال يقتلون يعني اصل قتل في المستقبل يقتتل واسم الفاعل مقتتل
نقل حركة التاء الى القاف على القول الاول فتقول يقتلون ومقتلون بفتح القاف وكسر التاء وعلى القول الثاني تقول يقتلون
ومقتلون بكسر القاف فيهما قوله ويجوز مقتلون بالضم اتباعا للميم يعني على قول من لم ينقل فتحة التاء الى ما قبلها يجتمع ساكنان
سكون القاف والتاء فيجوز تحريك القاف بالكسر كما ذكر ويجوز تحريكها بالضم تبعا للميم فيقول مقتلون بضم الميم والقاف قوله
مردفين اصله مرتدفين فسكنت التاء وحركت الراء بالضم تبعا للميم ثم ادغمت التاء في الدال فقيل مردفين بضم الميم والراء و
كسر الدال وقلبت مع تسعة احرف اذا كن فاءها مع الطاء والظاء والصاد والضاد طاء ومع الدال والذال والزاي دالا ومع الثاء
والسين تاء وسينا فاما مع الطاء فيدغم ليس الا كقولك اطلب واطعنوا يعني قلبت تاء افتعل طاء اذا كانت فاؤها صادا
او ضادا او طاء او ظاء وانما قلبت عند هذه الاحرف الاربعة طاء ليصير من جنس هذه الحروف في الاطباق وقلبت دالا اذا
كان فاؤها دالا او ذالا او زاء وانما قلبت عند هذه الاحرف لتصير متجانسا لهذه الاحرف في الجهر لان التاء من الحروف المهموسة
وهذه الاحرف من الحروف المجهورة وقلبت عند الثاء المثلثة ثاء وعند السين سينا لان التاء من الحروف الشديدة و
الثاء والسين من الحروف الرخوة فاذا فاء افتعل الطاء يدغم ليس الا يعني ليس للتاء عند الطاء الا قلبها طاء ثم الادغام لانها
اذا قلبت طاء اجتمعت حرفان متماثلان اولهما ساكن والثانية متحركة فيلزم الادغام فيها هذا شانه ومع الظاء بين ويدغم
بقلب الظاء ظاء وبالعكس نحو اظطلم واظلم واطلم يعني اذا كان فاء افتعل ظاء معجمة قلبت التاء طاء ثم يجوز الاظهار
والادغام فان اظهرت قلت اظطلم بتقديم الظاء المعجمة على الطاء المهملة وان ادغمت جاز قلب الطاء ظاء وجاز عكسه فتقول اظلم
بالظاء المشددة واطلم بالطاء المهملة المشددة وروي بالوجوه الثلاثة بيت زهير ويظلم احيانا فيظلم واوله هو الجواد
الذي يعطيك نائله عفوا ويظلم احيانا فيظلم يمدح هذا ان هرم بن سنان المري عفوا اي سهلا من غير امتنان ولا مطل
ولا ويظلم على بناء المجهول يعني ربما يوجد السائلون بكثرة سؤالهم فيظلم اي يطيعهم فيما يطلبون منه
من الظلم والاستبداد والمراد بالاستشهاد انه روي يظطلم بتقديم الظاء المعجمة على الطاء المهملة على الاظهار ويظلم بظاء معجمة
مشددة ويطلم بطاء مهملة مشددة كلاهما على الادغام ومع الضاد والصاد يدغم بقلب الصاد جائزا كقولك اضطرب
واضرب واطرب ويدغم في اضطجع وهو في الغرابة كالطجع يعني اذا كان فاء افتعل ضادا معجمة
قلبت التاء طاء ثم جاز الاظهار والادغام فان اظهرت قلت اضطرب وان ادغمت قلت اضرب بقلب الطاء ضادا و
ادغام احدى الضادين في الاخرى ولا يجوز ادغام الضاد في الطاء لان الضاد تتصل باستطالة مخرجها فلو ادغمت في الطاء
لكان ادغام القوي في الضعيف وقد جاء اطجع بادغام الضاد في الطاء قوله وهو في الغرابة كالطجع يعني قلب الضاد طاء وادغام
الطاء في الطاء في اضطجع غريب شاذ كما ان قلبهم الضاد لاما غريب شاذ في قولهم الطجع واصله اضطجع فقلبت الضاد لاما و
مع الصاد تبين ويدغم بقلب الطاء صادا لا غير نحو مصطبر ومصبر واصطفى واصفى ولا يقال مطبر لان صفير الصاد
مصبر يعني اذا كان فاء افتعل صادا مهملة قلبت تاؤه طاء ثم ان شئت اظهرت وقلت مصطبر وان شئت قلبت الطاء صادا
ثم ادغمت الصاد في الصاد وقلت مصبر بتشديد الصاد ولا يجوز ادغام الصاد في الطاء كيلا تزول صفير الصاد وهو اصعب لان ما فيه
صفير

صفير اقوى مما ليس فيه صفير قوله يصلحا اصلها يصطلحا ومن قرئ ان يصلحا بضم الياء واصلها يصطلحا فادغمت الطاء في الصاد وحالك
القراءتان معروفتان وقرئ في الشواذ ان يصلحا واصلها يصتلحا فقلبت التاء طاء ثم ادغمت ثم قلبنا الطاء صادا ثم ادغمت الصاد
في الصاد فصار يصلحا بتشديد الصاد ونصبها وكسر اللام ومع الدال والذال والزاي دالا ومع الذال والزاي ويدغم كقولك ادان
وادكر واذكر اذ اصله اذتان قلبت التاء دالا واذا ادغمت الدال في الدال معناه استقرض واذكر اصله اذتكر قلبت التاء دالا ثم ان
شئت قلبت الذال المعجمة دالا مهملة وادغمت احديهما في الاخرى وان شئت قلبت الدال المهملة ذالا معجمة وادغمت احديهما في الاخرى
وحكى ابو عمرو عن بعضهم اذكر وهو مدكر يعني حكى ابو عمرو عن بعض العرب انهم يقلبون التاء دالا ولا يدغمون بل يبقون الذال والدال
الا على جعل الشوك جرابه منتصبا والهرم تذريه اذدراء الحب اي اذا عرض شيء على شيء جاد حتى القاطع من السكين وهو
تصبه مثله على الجرم قد احمله تذريه الضمير يعود الى الهرم اي يلقيه اذدراء افتعال من الذر وهو ههنا القاطع يعني
تعرض تلك الجارية المجلد والسكين على شيء حتى يقطع الشوك وهذا اللجب ويلقيه الماء محيا والمراد بالاستشهاد انه قلب التاء في
اذدراء دالا ولم يدغم الذال في الدال ومع الزاي تبين ويدغم بقلب الدال الى الزاي نحو ازدان وازان يعني ازدان اصله ازتان قلبت التاء
دالا ثم ان شئت اظهرت وقلت ازدان وان شئت ادغمت قلبت الدال زايا وادغام الزاي في الزاي وقلت ازان
ولا يجوز ادغام الزاي في الدال كيلا يزول الصفير للزاي ومع الثاء ويدغم ببيانها قلب كل واحد منهما الى صاحبها نحو مثرد
ومثرد ومثرد اثار واثار ليس لا نعني لا يجوز فيه الا الادغام مثرد اصله مثترد اسم فاعل من اثترد وهو
افتعل من الثرد فقلب الى تاء وادغمت الثاء في التاء فتقول مثرد بتاء منقوطة ثلاث نقط وان
شئت قلبت الثاء تاء وقلت التاء ثاء وادغام احديهما في الاخرى واثار معناه ادرك وهوان نقص
من مال اليه او غيره من الاقارب ومع السين تبين وتدغم بقلب التاء اليها كقولك استمع ومستمع
السين في السين فتقول اسمع يسمع وقد شبهوا تاء الضمير بتاء الافتعال فقالوا فحصط به يعني بعض العرب
نقلت تاء الضمير الفاعل طاء اذا كان ما قبلها طاء كما فعلوا في اطرد فقالوا خبطه واصله خبطت وخبط ضرب
اغصان الشجر ليسقط اوراقها وخبطه النعم عليه من غير سؤال ومساعفه قال في كل حي قد خبطت بنعمة وبافي
الشيخ في الناس من غير سؤاله منه هو السعر عليه بنعمته وشاس اخوه ورد اسر الحارث بن ابي شمر الغساني
فاعلمه شاسا وقحه عليه منقصده منها هذا البيت ليعلى الحارث فخلاه وخبط اي انعم على كل حي من ان
انعم على شاس ان تطلقه من ملك اي من عطائك ذنوب اي نصيب والمراد بالاستشهاد انه قلب تاء ضمير المخاطب طاء وخبطت
اصله من ... فان بعض مرارا ما بدلت التاء دالا مهملة لوقوع الدال قبلها سببها لها ازدان وفزد اصله فزت من فاص
حوصلت الخاطئ ابدلت فابدلت التاء طاء لوقوع الصاد قبلها تشبيها له باصطبر وعده اصله عدت من علة المرض ودده
فابدلت التاء دالا لوقوع الدال قبلها تشبيها له بادمع وعده اصله نقدت من نقد اذا اختار شيئا وتحته لبعث عده وردت
خبطت ونقت وحصبت وعدت وقديمت هذا نعت جميع امثلة يعني قلبت ياء المتكلم في خبطت وحصبت ونعدت و
نعله دلالة قال سيبويه واعرب اللغتين واجودهما ان لا تقلب هذه التاء لانها علامة الضمير ... الموضع لا ان اقلب التاء في
هذه المواضع لا يتبدل على حالها قال اذا كان التاء متحركة وبعدها من الحروف ساكن لم يمكن ادغامها تقول استطعم واستضعف و
استوهب وان تحرك ما بعد التاء متحركة ساكن فلا سبيل الى الادغام واستطال ... واستطال اسطاع واسطال ملك المجد ان
فاءها في ... الحرف ... يعني اذا كانت التاء متحركة وبعدها حرف من الحروف التي تقلب تاء افتعل
عندها كما ذكر فان كانت تلك الحروف ساكنة لا يجب الادغام ولا تدغم لان المتحرك لا تدغم في الساكن نحو استطعم فان التاء متحركة و
الطاء ساكنة فلا جرم لم يغير التاء وكذلك البحث في باقي امثلة نحو استضعف واستوهب واستطال ملك المجد الى اشارة
الى التاء التي بعدها حرف ساكن يعني القياس في استدان ان تقلب التاء دالا ان التاء التي بعدها متحركة لا ساكنة وكيف
ساكنة في التقدير لان اصله استدين لكون الدال متحركة بحركة الدال الى الياء وقلبت الياء الفاء فلا انفتاح الدال فكذلك البحث
في استطاع واستطال وادغم تاء تفعل وتفاعل في حرف بعدها بالتاء فانما ابتدئ بها انما لما ادغم الوصل بالسكون

الرابع بالادغام يعني اذا كان الحرف التي بعد تا تفعل وتفاعل مخرجها بمخرج التاء او قريب من مخرج التاء سكن التاء فاذا
سكنت التاء فلا بد من اجتلاب الف الوصل ان ابتدا بالساكن لا يمكن ثم بعد ادخال الف الوصل ادغم التاء فيما بعدها
كما اطيرتم [illegible] اصله تطيرتم وازينت اصله تزينت واثاقلوا اصله تثاقلوا وادارءوا اصله تدارءوا [illegible]
الحروف التي تدغم فيها التاء اثنا عشر حرفا التاء والثاء والجيم والدال والذال والزاء والسين والشين والصاد والضاد والطاء و
الظاء نحو [illegible] فادغم التاء
[illegible] ثم [illegible] من حروف التاء وادغام الباقية قد ذكر مصنف [illegible]
[illegible]
[illegible]
الصحيح [illegible] ومنه قوله [illegible]
الحجارة الجيدة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
على [illegible]
[illegible] لا يجوز الادغام [illegible]
الحرف الثانية من المتماثلين ساكنة ولا يجوز الادغام فيما اذا كانت الاولى متحركة والثانية ساكنة واذا لم يجز
الادغام جاز ان يلفظ بكلتا الحرفين وجاز ان يحذف الاولى وقال الحسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
العين المعجمة [illegible]
[illegible]
والمراد الاستشهاد انه حذف احدى [illegible] والاصل [illegible] وقول بعض العرب [illegible]
لان [illegible] فيه مذهبان احدهما ان يكون اصله [illegible] والثاني
ان يكون [illegible] فعلى القول الاول وزنه استفعل [illegible]
[illegible] وعلى القول الثاني وزنه افتعل
[illegible] ومنه قولهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
في [illegible]
[illegible]

والله

[illegible] طلبت [illegible] قلبت الواو [illegible]
[illegible]
[illegible]
فعل [illegible] والقياس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ثم [illegible]
على [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] السماء والارض [illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه نتوكل وبه التوفيق

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله وعترته واصحابه اجمعين
[illegible] الله تعالى والصلوة على رسوله [illegible] محمد بن [illegible] علي بن محمود [illegible]
[illegible]
از ما بعد [illegible]
چون قرآن [illegible]
[illegible]
در قرآن مجيد [illegible]
[illegible]
[illegible] هذا الكتاب [illegible] سورة الكهف است
[illegible] الرسول است كه در سورة فرقان است [illegible]
در سورة [illegible]
[illegible] نافع وحمزه وابن كثير وابن عامر
[illegible]
[illegible]
[illegible] هستند [illegible]
است كه وقف [illegible] كنند تمام تحرير شد اين فصل در روز سه شنبه [illegible]
ختم الله بالخير والظفر سنه عشرين وثمانمائة هجرية نبويه مصطفويه
اللهم اغفر لمن جمعه ولمن حرره ولمن نظر فيه ولمن قراءه
ويرحم الله عبدا قال آمينا

[illegible] اين نامه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه نتوكل الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام
على رسوله محمد وآله وعترته واصحابه بعد حمد الله تعالى والصلوة على رسوله چنین گوید محمد بن ابی ال
بن محمد بن محمود واعظ بوجی که این فصلیست نوشته ام بپارسی از برای ثواب اخروی در
بیان مد و چنان دان تو که حروف مد سه است الف است که پیش از او فتحه باشد والفجر ساکن
و واو ساکن است که پیش از او ضمه ای باشد و یا ساکن است که پیش از او کسره ای باشد و اگر
بعد از این حروف سه گانه باشند و بعد از او همزه باشد آن حرف را باید کشید و در قدر کشیدن
آن حرف قاریان را اختلاف است بعضی از ایشان بقدر الفی می کشند و بعضی بقدر دو الف
و بعضی بقدر سه الف و بعضی بقدر چهار الف و بعضی بقدر پنج الف و مد بقدر الفی قرائت ابو عمرو است
و قالون و بقدر دو الف از آن ابن عامر و کسائی است و بقدر سه الف از آن عاصم است
و بقدر چهار الف از آن حمزه و ورش است و بعضی از علما گفته اند که قدر مد حمزه و ورش چهار
الف است چون مد میانه کشند و اگر طویل کشند بقدر پنج الف باشد و مد عاصم بقدر
چهار الف باشد و از آن ابن عامر و کسائی بقدر سه الف و از آن ابو عمرو و قالون بقدر دو الف
و این بطریق تقریب باشد نه بطریق تحدید و حقیقتا بر هر حاد رز یادت و نقصان
معنا فهم از لفظ استادان قرآن گرفت و اگر بعد از یکی از این حروف سه گانه تشدید
باشد آن حرف را بقدر چهار الف باید کشید باتفاق محققان قراء و اگر ساکنی باشد بقدر
دو الف مثال همزه ما انزل الیکم و قالوا آمنا و فی آذانهم و قروا و مثال تشدید
اتحاجونی که مد جا بقدر چهار الف باید کشید از برای تشدید جیم هم چنانکه
و لا الضالین که مد ضاد بقدر چهار الف باید کشید از برای تشدید لام و مد جیم هم
بقدر چهار الف باید کشید از برای تشدید نون و مثال ساکن صاد و القرآن و قاف
و القرآن که مد صاد و قاف بقدر دو الف باید کشید از برای سکون حال و فاکه
بعد از الف است هم چنانکه مد واو یعلمون و مد یاء نستعین الرحیم نون وقف کنند
هم چنین واو و یا باید کشید بقدر دو الف از برای آنکه نون ساکن شود چون
وقف کنند و الوقف یسکن واو و یا را باید کشید الا بقدر آنکه از دهن بیرون
آید از برای آنکه نون یعلمون و نستعین متحرک شود چون وصل کنند هم چنانکه
و لا الضالین که اگر وصل کنند آن زمان نون متحرک شود مد لام را باید کشید
الا بقدر آنکه از دهن بیرون آید و الوقف کنند آن زمان نون ساکن شود مد
لام بقدر دو الف باید کشید و هر جا که حروف مد باشد و از پس آن همزه و
حرف ساکن نباشد آنجا نه موضع مد باشد بیش از آن نباید کشید

ای برادر من که علما گفته اند صح

که آن اول ... واو و یا

که آن ... و ... و یا